احادیث اثبات رفع الیدین ۳۹۲

حدیث عائشه عدم رفع یدین / ۷۹ ص
حدیث ابو هریره عدم رفع یدین / ۷۹ ص
حدیث ابو هریره
عدم رفع یدین فی الصلوة / ۸۵ ص
حدیث وائل بن حجر عدم رفع یدین / ۸۵ ص
حدیث مرتاعه عدم رفع یدین / ۸۸
برای تعلیم امت عدم رفع یدین / ۸۹
حدیث نقل عدم رفع یدین / ۸۹
وعن ابن عباس
من قال فی القرآن برأیه / ۷۷
اقرءوا سورة یس / ۲۰۶
حدیث سعید بن الحارث عدم رفع یدین / ۹۰
وحدیث عکرمه عدم رفع یدین / ۹۱
وحدیث علی ابن حسین عدم رفع یدین / ۹۱
وحدیث علقمه عدم رفع یدین / ۹۱
حدیث ابی حمید الساعدی رفع یدین / ۹۱
حدیث ابی هریره عدم رفع یدین / ۹۱
صفحه ۱۰۲ جلد دوم

وقف لحمد الله ۱۶۳
اختلاف در بین مذاهب ان واین منسوخ شده
وکان لا یفعل ذلک فی السجود / ۲۸۲
حدیث ابن عمر ... / ۲۰۲

به عون صناع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان

جلد اول

اشعة اللمعات

ترجمه فارسی مشکوة شریف

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع رنگین مقبول جهان شد

جزو
۳ ورق

باب اوقات النهی ... صـ ۳۸۷

بثبوت سنت پس از نماز جمعه چهار و دو رکعت ۳۲۳

و جای دیگر ۴۳۵ ثبوت سنت ها پس از نماز جمعه

باب القرات فی الصلوة صفحه ۳۹۸

انما الامام لیؤتم به

سند وضع ... صـ ۳۹۸

حدیث ...

صفحه ۲۲۰

صفحه ۱۶

صفحه ۱۹۹

فہرس اشعۃ اللمعات ترجمۂ مشکوٰة شریف جلد اول

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
وصل در سند رجال....	۳	احوال داری	۲۱	باب المسح علی الخفین	۲۷۷
وصل در اقسام حدیث	۴	احوال دارقطنی	″	باب التیمم	۲۸۰
وصل حدیث بر قسم است...	″	احوال بیہقی	۲۲	باب الغسل المسنون	۲۸۶
وصل وجوه طعن متعلق بعدالت	۵	احوال رزین	″	باب الحیض	۲۸۹
وصل وجوه طعن متعلق بضبط	۶	احوال امام نووی	″	باب المستحاضہ	۲۹۴
وصل در حدیث صحیح	″	احوال ابن جوزی	۲۳	**کتاب الصلوٰة**	۲۹۸
وصل در حدیث ضعیف ..	۷	**کتاب الایمان**	۲۴	باب المواقیت	۳۰۴
تنبیہ در عادت ترمذی ..	″	باب الکبائر و علامات النفاق	۷۷	باب تعجیل الصلوٰة	۳۱۰
وصل در احتجاج	″	باب فی الوسوسہ	۸۵	باب در توابع آن	۳۲۳
وصل چون راتب صحیح متفاوت است	″	باب الایمان بالقدر	۹۳	باب الاذان	۳۲۸
وصل احادیث صحیحہ منحصر نیست	۸	باب اثبات عذاب القبر...	۱۲۲	باب فضل الاذان	۳۳۴
وصل کتب ستہ کہ مشہور اند	۹	تنبیہ	۱۲۵	باب در لواحق آن	۳۴۲
احوال بخاری	″	باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ	۱۳۴	باب المساجد و مواضع الصلوٰة	۳۴۶
ذکر باعث بر تصنیف بخاری..	۱۰	**کتاب العلم**	۱۶۲	باب الستر	۳۶۹
ذکر قصہ وفات بخاری..	۱۲	**کتاب الطہارة**	۱۹۴	باب السترہ	۳۷۵
احوال مسلم	۱۳	باب مایوجب الوضوء	۲۰۳	باب صفۃ الصلوٰة	۳۷۹
احوال امام مالک	۱۴	باب آداب الخلاء	۲۱۲	باب ما یقرأ بعد التکبیر...	۳۹۲
احوال امام شافعی	۱۵	باب السواک	۲۲۶	باب القراءة فی الصلوٰة ...	۳۹۸
احوال امام احمد بن حنبل...	۱۷	باب سنن الوضوء	۲۳۲	باب الرکوع	۴۱۷
احوال ابوداؤد سجستانی..	۱۹	باب الغسل	۲۴۷	باب السجود و فضلہ	۴۲۲
احوال ترمذی	″	باب مخالطۃ الجنب و ما یباح لہ	۲۵۴	باب التشہد	۴۲۸
احوال نسائی	۲۰	باب احکام المیاه	۲۶۱	باب الصلوٰة علی النبی صلی اللہ	
احوال ابن ماجہ	۲۱	باب تطہیر النجاسات	۲۶۸	علیہ وسلم و فضلہا	۴۳۴

به عون صانع مکین و مکان فضل و خلاق زمین و زمان

جلد اول

اشعة اللمعات

ترجمه فارسی مشکوة شریف

در مطبع نامی منشی نولکشور به طبع مزین مقبول جهان شد

مضمون	صفحہ
باب الدعا فی التشہد	۴۴۲
باب الذکر بعد الصلوٰة	۴۴۸
باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوٰة	۴۵۷
باب السہو	۴۷۱
باب سجود القرآن	۴۷۸
باب اوقات النہی	۴۸۴
باب الجماعة وفضلہا	۴۹۲
باب التسویة الصف	۵۰۲
باب الموقف	۵۰۸
باب الامامة	۵۱۳
باب ما علی الامام	۵۱۹
باب ما علی المأموم من المتابعة وحکم المسبوق	۵۲۲
باب من صلی الصلوٰة مرتین	۵۲۸
باب السنن وفضائلہا ...	۵۳۲
باب صلوٰة اللیل	۵۴۳

مضمون	صفحہ
باب ما یقول اذا قام من اللیل	۵۵۳
باب التحریض علی قیام اللیل	۵۵۶
باب القصد فی العمل	۵۶۳
باب الوتر	۵۶۸
باب القنوت	۵۷۸
باب قیام شہر رمضان ...	۵۸۲
باب صلوٰة الضحی	۵۸۸
باب التطوع	۵۹۳
صلوٰة التسبیح	۵۹۶
باب صلوٰة السفر	۵۹۸
باب الجمعة	۶۰۷
باب وجوب الجمعة	۶۱۶
باب التنظیف والتبکیر ...	۶۱۹
باب الخطبة والصلوٰة	۶۲۵
باب صلوٰة الخوف	۶۳۳
باب صلوٰة العیدین	۶۳۷

مضمون	صفحہ
باب الاضحیة	۶۴۸
باب العتیرة	۶۵۵
باب صلوٰة الخسوف	۶۵۶
باب فی سجود الشکر	۶۶۲
باب الاستسقاء	۶۶۴
باب فی الریح	۶۶۹
کتاب الجنائز	۶۷۲
باب عیادة المریض	۶۷۳
باب تمنی الموت وذکره ...	۶۹۷
باب ما یقال عند من حضره الموت	۷۰۴
باب غسل المیت وتکفینه ...	۷۱۵
باب المشی بالجنازة والصلوٰة علیہا	۷۲۰
باب دفن المیت	۷۳۶
باب البکاء علی المیت ...	۷۴۵
باب زیارة القبور	۷۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله اکمل الحمد علی کل حال وفی کل حین والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین امام المتقین وخاتم النبیین محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین هداة طریق الحق ومحیی علوم الدین اما بعد بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی المتوطن البخاری الاصل را بعد از رجوع از حرمین شریفین زادهما الله تشریفا وتعظیما وحصول اجازت روایت حدیث از مشائخ آن دیار شریف چون توفیق وتائید الهی تعالی دستگیری کرد ودر خدمت این علم شریف در مقام استقامت بنشاند خواست که کتاب مشکوة المصابیح را که درین روزگار نسبت تداول واشتهار موسوم ست شرح کند واز فوائد آنچه که در کتب قوم دیده واز مشائخ وقت شنیده یا بخاطر فاتر وی رسیده بطالبان برساند بعضی از اجلهٔ اصحاب صفوت وارباب محبت فرمودند که اگر شرح آن بزبان فارسی واقع شود هر آئینه نفع آن اعم واشمل باشد وچون شروع کرد در ان در اثنای مطالعهٔ آن سخنان روی مینمود که درج آن در شرح فارسی مناسب نباشد واز دست دادن آن سخنان را نیز گنجایش ندید پس در شرح آن بلسان عربی نیز شروع نمود تا چندگاه هر دو شرح فارسی وعربی معا مسوده می یافت آخر چنان گشت که عربی چون اسب تازی پیشتر رفت وتمام شد وفارسی در نیمه راه ماند چون بامر از نظر ثانی بران مقید شد وتبییض نمود وزمانی مدید بران گذشت ومسودهٔ فارسی حکم نسیا منسیا گرفت باز امر شد که فارسی نیز تمام گردد واز سواد به بیاض رسد وبر روی کار آید بحکم المامور معذور آنقدر که تسوید یافته بود به بیاض آورد ودر اتمام آنچه باقی مانده بود شروع کرد وبالله التوفیق ومنه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر وانت الغفور الرحیم وپیش از شروع در شرح کتاب مقدمهٔ مختصر در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث شریف بقدر کفایت نیز نوشت

مقدمه بدانکه حدیث در اصطلاح محدثین قول وفعل وتقریر رسول را گویند صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم ومعنی تقریر آنست که مثلا شخصی در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم کاری کرد یا سخنی گفت ووی صلی الله علیه وآله وسلم بران مطلع شد واز ان

نهی نکرد وانکار ننمود وسکوت ورزید وآنرا مقرر داشت این را تقریر گویند واین نیز داخل حدیث ست ونزد بعضی قول وفعل وتقریر صحابه وتابعین را رضوان الله علیهم اجمعین نیز حدیث گویند پس آنچه منتهی بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم گردد آنرا حدیث مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا یا گویند رفع کرد این را ابن عباس وآنچه منتهی بصحابه گردد آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس ویا گویند از ابن عباس آمده موقوفا یا موقوف است بابن عباس مثلا وآنچه منتهی بتابعین ست آنرا مقطوع گویند ومشهور آنست که موقوف ومقطوع را اثر گویند چنانکه میگویند در آثار چنین آمده است وبعض اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانکه گویند در ادعیهٔ ماثوره ودر دعای ماثور چنین آمده است وخبر و حدیث بیک معنی است وبعض حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه وتابعین دارند وخبر را در اخبار ملوک وسلاطین وایام ماضیه استعمال کنند ورفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شده وگاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه وتابعین کاری وسخنی نقل کنند که آنرا باجتهاد وفکر وقیاس عقل نتوان گفت وکرد وخبر بسماع ونقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت واخبار ماضیه وآینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد واگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین ست این نیز در حکم مرفوع ست وبعض گویند سنت صحابه وخلفای راشدین نیز احتمال دارد

وصل سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند واسناد نیز بمعنی سند آید وگاهی بمعنی ذکر سند آید اظهار آن نیز افتد ومتن حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نگردد واسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل خوانند واین عدم سقوط را اتصال واگر یکی یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند واین سقوط را انقطاع واگر سقوط از مبادی سند واوائل ست آنرا معلق خوانند واین اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر وگاهی تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت مصنفین ست وتعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است وهمهٔ آن صحیح ست وحکم اتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب بجز صحیح نیارد وبعضی از انها در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است واگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند واین فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ونزد بعض محدثین مرسل ومنقطع بیک معنی آید واصطلاح اول اشهر ست نزد فقها ومحدثین وحکم مرسل توقف است نزد جمهور علما چه نمیتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار ست ودر تابعین ثقه بوده اند وغیر ثقه ونزد امام ابو حنیفه ومالک رحمة الله علیهما مقبول ست مطلقا وایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق واعتماد است زیرا که کلام در ثقه است واگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمی نمود وقال رسول الله نمی گفت ونزد امام شافعی رحمه الله اگر حدیث مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول است واز امام احمد دو قول ست بقبولی قبول وبقبولی توقف واگر سقوط از اثنای اسناد ست اگر ساقط دو راوی باشند متوالی وبهم آنرا معضل خوانند بضم میم وسکون عین وفتح ضاد معجمه واگر ساقط یکی بود یا زیاده نه بهم بلکه از دو جا یا از سه جا آنرا منقطع گویند ومنقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد وقسمی از منقطع است که آنرا مدلس گویند بضم میم وفتح لام مشدده وفعل آنرا تدلیس خوانند وفاعل آنرا مدلس بکسر لام وصورتش آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد

واز شیخی که فوق اوست روایت کند ولفظیکه موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان وقال فلان و تدلیس
مذموم ومکروه است مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و دران غرض فاسد نباشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن
وعدم جاه وشهرت وستر حال که سبب طعن گردد وتدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن ست و بمعنی اختلاط واشتداد ظلام نیز آید وبعض
اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهت وثوق بصحت حدیث واستغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد واگر در
اسناد یا متن از راوی حدیث اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا بابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان
متنی وامثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند واگر راوی کلام خود را در میان حدیث آورده بجهت غرضی ومصلحتی آنرا مدرج گویند
تنبیه این کلام منجر میگردد بکلام در روایت حدیث ونقل آن بالمعنی ودرینجا اختلاف ست اکثر برانند که جائز است اما کسیکه عالم باشد
بعربیت وماهر باشد در اسالیب کلام وعارف بود بخواص عبارات ومفهومات خطابات تا خطا نکند وزیادت ونقصان راه نیابد و
عنعنه روایت حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان ومعنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق وعنعنه از خوف
تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه والتباس مذکور وهر حدیث که مرفوع بود وسند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و
بعض متصل را مطلقا مسند نامند هرچند موقوف ومقطوع بود وبعض مرفوع را مسند گویند هرچند مرسل ومعضل ومنقطع بود والمعتمد هو الاول
وصل واز اقسام حدیث شاذ ومنکر ومعلل ست شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد ودر اصطلاح حدیثی که
روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند آنرا ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است واگر ثقه است سبیل
درینجا ترجیح ست بمزید حفظ وضبط یا کثرت عدد ودیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح است محفوظ خوانند ومرجوح را شاذ ومنکر حدیثی
که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسیکه ضعف وی کمتر بود ومقابل منکر معروف است پس در منکر ومعروف هر دو راوی ضعیف اند
یکی ضعیف تر از دیگرے ودر شاذ ومحفوظ هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگرے وشاذ ومنکر هر دو مرجوح ومحفوظ ومعروف هر دو
راجح وبعض در شاذ ومنکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند وگفته اند که شاذ هرچه روایت کند ثقه ومنفرد بود
بدان واز هیچ جانب اصلی موافق ومعاضد آن نیابد وبعض نه ثقه اعتبار کنند ونه مخالف وهمچنان منکر را مخصوص بصورت مذکوره
ندارند وحدیث مطعون بفسق وفرط غفلت وکثرت غلط منکر گویند وهذه اصطلاحات لا مشاحة فیها ومعلل بصیغه اسم
مفعول از تعلیل اسنادے را گویند که در وے علل واسباب باشد که قادح است در صحت آن ودر می یابند آنرا اهل مهارت
وحذاقت در علم حدیث واگر حدیثی روایت کرده اند وراوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آنحدیث خوانند
بصیغه اسم فاعل است معنی آنکه محدثان میگویند تابعه فلان وله متابعات ومتابعت موجب تقویت وتائید است ولازم نیست که متابع
مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد ودر مرتبه نیز متابعت را شاید ومتابع اگر موافق اصل بود در لفظ ومعنی اطلاق مثله کنند
واگر موافق در معنی ست نه در لفظ نحوه گویند ودر متابعت شرط ست که هر دو حدیث از یک صحابی باشد واگر از دو صحابی باشند
او را شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد ویشهد به حدیث فلان وتتبع طرق واسانید را بقصد معرفت متابع وشاهد وپیدا کردن آن اعتبار خوانند

وصل حدیث سه قسم است صحیح وحسن وضعیف صحیح مرتبه اعلی است وضعیف مرتبه ادنی وحسن متوسط حدیث صحیح آنست
که بنقل عدل تام الضبط متصل السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بروجه کمال وتمام یافته است آنرا صحیح لذاته
خوانند واگر نوعی از قصور ونقصان بدان راه دارد وکثرت طرق جبران نقصان کرده صحیح لغیره گویند واگر جبر نقصان نشده
آنرا حسن لذاته نام است واگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آنرا حسن لغیره گویند. وظاهر کلام قوم
درینست که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف ونقصان در ضبط است فقط
وباقی صفات بحال خود است ودر ضعیف وحسن لغیره نقصان در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت وضبط باید بیان کرد
تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل وباعث گردد او را بر ملازمت تقوی ومروت ومراد
بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک وفسق وبدعت ودر اجتناب از صغیره اختلاف است ومختار عدم اشتراط آنست که از طاقت
بیرون ست مگر اصرار ودوام بر آنکه آن نیز از قبیل کبیره است ومراد بمروت تنزه از بعض خسائس ونقائص ست که نه مقتضای همت
ومردانگی ست مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل وشرب در بازار وبول در شارع عام ومانند آن باید دانست که عدل روایت عام ترست
از عدل شهادت شامل ست مر عبد را وعدل شهادت مخصوص است بحر ومراد بضبط حفظ وتثبیت سمع مرویست از فوات واختلال بحیثیتی
که متمکن وقادر گردد بر استحضار آن وآن دو قسم است ضبط صدر وضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت وحفظ قلب ست وضبط کتاب بنگاهداشت
وصیانت آن نزد خود تا وقت ادا

وصل ـ وجوه طعن متعلق بعدالت راوی پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت مراد
بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وحدیثی را که مطعون ست راوی وی بکذب موضوع
خوانند وهر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود واگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست بخلاف
شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا ومراد بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین اینست نه آنکه البته ثابت شود وضع وکذب در خصوص این حدیث
وحکم وضع وافترا بحکم ظن غالب است وقطع ویقین بدان راه نیست فان الکذوب قد یصدق اما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور ومعروف شده باشد
بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم از وی ثابت نشده ودر روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرع نیز این
حکم دارد واین قسم را متروک خوانند چنانکه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث واینچنین کسی اگر توبه کند وتوبه وی صحیح شود وامارات صدق
وسیمای صلاح در ناصیه حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید وآنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود
آید اگرچه معصیت ست اما در تسمیه حدیث وی بموضوع ومتروک تاثیر ندارد اما فسق مراد بوی فسق در عمل ست نه در اعتقاد که آن داخل بدعت
دارند واکثر استعمال بدعت در اعتقاد ست وکذب نیز اگرچه داخل فسق ست ولیکن بجهت شدت طعن دروے وبنا این حکم او را جدا شمرده اند
واما جهالت از نام راوی نیز سبب طعن در حدیث ست که چون نام وی معلوم نگردد حال وی نیز معلوم نخواهد بود وندانسته که ثقه است
یا غیر ثقه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ وآنرا مبهم خوانند وحدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که آنجا همه عدول اند واگر مبهم

بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل و اخبرنی ثقه دراینجا اختلاف ست و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او ثقه
خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است و اگر امام حاذق بگوید مقبول ست و اما بدعت مراد بدان
اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معروف و معلوم است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن
کفرست و حدیث مبتدع مردود ست و نزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت لسان مقبول ست و بعض گفته اند که هر که منکر ست
امری متواتر را از شرع که معلوم ست بضرورت بودن او از دین مردود ست و هر که نه باین صفت بود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول است
با نضمام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آنست که اگر داعی باشد بدعت خود و در مقام ترویج و تزئین آن بوده قبول نکنند و اگر نه چنین بود
قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود برین تقدیر مردود ست و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از
اهل بدع و اهوا و ارباب مذاهب زائغه در جامع الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعه از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از انها که منسوب اند بقدر
و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورع نموده اند از اخذ حدیث ازین فرق و هر کدام را نیات است انتهی
و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه به ثبوت
رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود مینمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم

وصل وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط
غفلت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع
متعدده است و آن موجب شذوذ حدیث است و اعتبار وی از وجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث بر مخالفت ثقات عدم ضبط و
حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود
بر قرائن دالة بر آن و دریافت علل و اسباب قادحه آن را حدیث معلل خوانند و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتواند نمود بآن
مگر کسی که داده شده است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و احوال اسانید و فنون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا
دار قطنی که میگویند که بعد از وی مثل وی در نباب نیامده و گاهی چنانکه بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود در تنقیح و تعیین علت نتواند کرد
بر مثال صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود
یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ ست و معتبر غلبه و کثرت صواب و اتقان است
و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند برای بعض محدثین و اگر طاری
و عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط
و اختلال حدیث کرده جدا و تمیز گردانیده است از آنچه بعد از وی کرده قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه
بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه رد و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل

وصل - حدیث صحیح اگر راوی وی یکی ست آن را غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و اگر

کثرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب محال نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکی بود آنست
که اگر در یک موضع هم اینچنین افتد غریب است ولیکن آن را فرد نسبی خوانند و اگر همه جا اینچنین آمده فرد مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس
روایت آید آنست که همه جا اینچنین آمده و اگر یک جایی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و برهمین قیاس اعتبار زیادت
بر دو و مشهور نه آنست معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است فافهم و ازینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد
و حدیث غریب صحیح میتواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شذوذ که از اقسام طعن حدیث است
و انیست مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگویند هذا حدیث غریب و بعض شاذ را نیز بمفرد راوی تفسیر کرده اند
بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ ست و غیر شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن گویند بمعنی مخالفت ثقات است

وصل حدیث ضعیف آنست که یکی از شرائط معتبره در صحت و حسن باز یاده مطلقا مفقود گردد و در راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و یا شذوذ
او بانقطاع متهم بود و بشذوذ و نکارت و علت موسوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدده و متکثر گردد از افراد و ترکیبات و مراتب صحیح
و حسن لذاته و لغیره همه متفاوت ست بتفاوت مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را
ضبط کرده اند و تعیین نموده اند و مثله آن از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی
از ان فوق بعض ست اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف ست و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین
از پدرش از جدش و بعض مالک را از نافع از ابن عمر و بعض گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم باسنادی مخصوص
باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در تمام مرتبه اعلی است و صادق آید که از اسانید در انجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید
فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درست است والله اعلم تنبیه عادت ترمذی است که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح
و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن
اشکال می آید که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق
نیست بلکه در قسمی از وست و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض غریب است و
نزد بعض حسن یا واو بمعنی او است که شک و تردد دارد در آنکه غریب است یا حسن و قول بآنکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است

وصل - احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین حسن لذاته نزد عامه علما و آن ملحق بصحیح ست در احتجاج اگرچه در مرتبه کمتر است
و چون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبه حسن برسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن
مفرد آنش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح بالائمة و بعض گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض
رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی یا شذوذ و فحش خطا بود اگرچه تعدد
طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول است شاید که بر ینصورت محمول خواهد بود آنچه بعض گفته اند که لحوق ضعیف
بضعیف افاده نمیکند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد ست فتدبر

وصل چون مراتب صحیح متفاوت است و محل بعض اصح از بعض ست پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری مقدم ست
بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این
ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب ست و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت دقائق
اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج بحث است سخن در صحت و قوت ست و آنچه متعلق ست بدان نیز و در صحت و قوت هیچ کتابی
مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر ست در رجال وی و بعض توقف کرده اند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح
صحیح بخاریست بر صحیح مسلم کما هو مقرر فی موضعه والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند گفته اند
که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و سه صد و بیست و شش ست و بالجمله مذهب جمهور محدثین آنست که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است
بعد از آنچه منفرد است بآن بخاری پس آنچه منفرد است بآن مسلم پس آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پس آنچه بر شرط بخاری بود پس آنچه بر شرط مسلم بود پس آنچه
بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از ائمه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط
مسلم آنست که رجال حدیث متصف بصفاتی باشند که رعایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت
و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده برین ست که در مقدمه شرح سفر السعادت گفته ایم والله اعلم

وصل احادیث صحیحه منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمامه صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود
بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح بخاری گفت که نیاورده ام من درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح
را و مسلم گفت که هرچه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیح است و نمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است ولابد درین
ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهت مقاصد دیگر و حاکم ابو عبدالله نیشاپوری کتابی تصنیف
کرده است که نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فرو گذاشت شده است تلافی و استدراک
نموده و درین کتاب آورده بعض بر شرط شیخین و بعض بر شرط یکی از ایشان و بعض بر غیر شرط ایشان و گفته است که ایشان
یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که درین عصر جماعه
از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمه دین کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث ده هزار و مانند آن نمی رسد اه
بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر آنست که صحیح اکثر ازین خود را گفته باشد
و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث ست و بعد از حذف تکرار چهار هزار
و ائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند و او شیخ ابن حبان ست و ابن حبان در
شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین کسی را که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیحه او را و زیادت
آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام
بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیه علم در فقه و حدیث و لغت و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح

حاکم ابو عبدالله نیشاپوری الحافظ الثقة که مستدرک نام دارد و بعض گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز راه یافته است
گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان امکن و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر اند در روی اسانید و متون چنانکه مختاره حافظ ضیاء مقدسی و
نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکن و منتقی ابن جارود و این کتب همه
مخصوص بصحاح اند و لیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده بمراه تعصب یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم

وصل کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داود و نسائی و ابن ماجه و نزد بعض
موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف
همه موجود است و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است قریب بآنهم
است و در حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعض گفته اند که کتاب دارمی سزاوارتر است بگردانیدن وی سادس
کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذه در وی نادر است این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع
احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که هیچ حدیثی نیاوردم که موسوم بوضع باشد و
باتفاق محدثین متروک و مردود بود والله اعلم و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از ائمه حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بتبعیه وی نهاده
ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابوحنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بروجه اتم و اکمل ذکر کرده ایم و بالله التوفیق

احوال بخاری کنیت او ابو عبدالله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بفتح موحده و سکون را
و کسر دال مهمله و سکون زای و فتح موحده و یرا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری بمنزله علم او شده و کتاب او گشته و او را جعفی بضم
جیم و سکون عین مهمله و بفا نیز گویند زیرا که مغیره که جد او ست مجوسی بوده و بر دست یمان جعفی که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته
و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت بشافع شافعی گویند بخاری پیشوا و مقتدای فن حدیث و اهل آن بوده و او را
در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و ناشر المواریث المحمدیه بالقاب است و کمال او را در میان محدثان
افسانه کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد وی در آمدی میگفت بگذار مرا تا بوسه دهم دو پای ترا یا طبیب الحدیث یا استاذ الاستاذین و یا
سید المحدثین و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدا تعالی او را زینت این امت و ابن ... گفته که ندیده است مثل
خود را ابن خزیمه گفته نیست زیر کبود آسمان دانا تر بحدیث و حافظ تر از وی و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الهی است
که بروی زمین میرود گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت
قریحت و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتهاد و استنباط فروع از اصول
نظیری نداشت و پدر وی از ابرار و اخیار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب امام مالک و
طبقه ایشان دارد و بود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها میگفت که خداوندا دعا مرا همه در دنیا مستجاب مگردان و چیزی
برای آخرت نگاه دار و مادرش نیز مستجاب الدعوات بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطباء از معالجت وی عاجز آمدند

بادروی بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله علیه السلام را در خواب دید که با او می‌گفت حق سبحانه تعالی بصر پسر ترا باو باز گردانید بسبب کثرت دعا و بکای تو وی در صباح آن بینا برخاست و آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و در یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرده بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت آنگاه پدر او را مع والده و برادر او بحج برد و در سن هژده سالگی کتاب فضلهای صحابه و تابعین را تصنیف کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تاریخ کبیر تالیف نمود و در شبهای ماهتاب می‌نوشت پس برای سماع و قرات حدیث رحلات متعدده ببلاد اسلام نمود و منقول است از وی که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفاده حدیث رحلت کردم و چهار بار ببصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم و حصا نمیتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از صاحب حدیث نبود و مشایخ او در پنج طبقه اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران اصحاب و بعض تلامذه او هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد در حدیث ایشان ملاحظه کرده روایت کرده و از وی رضی الله عنه منقول است که گفت لا یکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه و عمن هو مثله و عمن هو دونه و خلائق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خزیمه و فربری و جز ایشان قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سائر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در غایت تمول بود بسبب آنکه از پدر بمیراث بوی رسیده بود و جواد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود و در جمیع امور و تصدق بر فقرا می‌نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بدو بادام یا سه بادام میگذرانید و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد و چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهت نان خشک خوردن عارض شده پس بمبالغه شرعی با نان اختیار کرد مروی است که زنبی در نماز بود و زنبور هفده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع نمود رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة و بخاری را غیر این جامع صحیح کتابها است مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قراءة خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب الوحدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب مبسوط و کتاب فوائد ذکر باعث بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را پوشیده نماند که در عصر اصحاب کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطه برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث بر جمع و تالیف گردد کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضی از آن بقرآن مخلوط شود و در بعضی النظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعید بن ابی عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی علحده نمودند تا زمانیکه کبار اهل طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه نیا کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد و آنچه از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد

و از اقوال صحابه و فتاوای تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج جمعی اول نمود و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کرد بعد از آن هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن در هیچ کدام ازین مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز نمودند و اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع برین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مروی است که گفت در خواب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تشریف آوردند و من در مقابل آنحضرت استادم و مروحه بر دست منست آن مروحه را بادمیکنم و مگس را از روی مبارک وی دور میکنم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز مرا باعث و موکد شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از ششصد هزار حدیث تخریج نموده ام و حجت میان من و میان الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفت در نیاوردم درین کتاب الا احادیث صحیحه و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب نیاورد و در کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گزارد و بروایتی آمده که غسل با آب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگذارد و بعد از وی صحت آن متیقن می‌پیوست در آن کتاب ایراد می‌نمود و آورده که از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمه که می‌نوشت دو رکعت نماز میگزارد و وجه توفیق میان این نقل که در مدینه آن گفته اند که مسوده کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینه مطهره آن را به بیاض برده و از وی منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و بران گذشته و تنقیح نموده به بیاض بردم و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بر آنحضرت عرض میکرد و هر چه او را یقین میشد و از حضرت وی صلی الله علیه وسلم در واقعه یا بالهام مجاز و مخصوص میگشت می‌نوشت والله اعلم و ابو زید مروزی گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمیگوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض علمای عظام آورده اند که در خواب دید که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرفت و هر قدم که آنحضرت بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می‌نهاد و جمهور علما بر آنند که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات و الشواهد و المتابعات مع المکررات نه هزار و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهی و درین جا میان علمای حدیث و شراح بخاری اختلافی نیز است والله اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آنست که میان او و پیغمبر صلی الله علیه وسلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات ازین قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از مشایخ و علمای

ثقات از برای حصول مرادات وکفایت مهمات وقضاے حاجات ودفع بلیات وکشف کربات وبرای صحت وشفاے
بیماران ودر مضایق وشدائد خوانده اند بمراد رسیده ومقصود خود را دریافته اند وآن را مانند تریاق مجرب دانسته وایمعنی
نزد علماے حدیث بمرتبه شهرت واستفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاذ خود سید اصیل الدین رحمة الله علیه نقل
کرده که گفت قریب صد وبیست بار صحیح بخاری را در وقایع ومهمات برای خود وبرای مردم خوانده ام وبهر نیت که خوانده ام مقصود
حاصل شده ومهم بکفایت انجامیده است ومیان علما ایمعنی بحد شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده اند الا که
نجات وکشاد از ان شدت حاصل شده ودر هر کشتی وهر خانه که آن کتاب بوده خداوند تعالے آن را از غرق وحرق نگاه داشته
ونزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده ودر شان قاری صحیح خود دعاے خیر کرده

ذکر قصه وفات بخاری رحمة الله علیه آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم ورحلت بلاد وملازمت مشائخ
فارغ شده بجانب بخارا که وطن ومولد او بود باز گشت اہل بخارا تعظیم وتکریم واحترام او نموده یک فرسخ براے او استقبال کردند
وقباب وخیام ودران یک فرسنگ برای او زدند ودراهم ودنانیر بروی نثار ساختند پس مدتی در بخارا بود وبنشر احادیث
وافاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض وحسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استدعا نمود که صحیح
جامع خود وتاریخ کبیر را بیار تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستاده او را گفت من خوار نمیگردانم علم را ونمیبرم آن را
بدر سراے مردم اگر او را حاجتی است بچیزی از علم باید که نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سراے من وعلم بشنود در روایتے آمده که والی
بخارا استدعا نمود از بخاری که مجلس خاص باولاد او معین سازد که دران مجلس غیر ایشان نباشد در استماع حدیث خود نماید
بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد
میان بخاری وحاکم بخارا ومنجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بلده بیرون آمد ولیکن چون
وقت در رسیده بود در بی سبب تشویش وقت او واو دعا کرد بر والی بخارا وجمعی از اعیان آن بلده که باو در این امر اتفاق نموده بودند
دعای بد کرد وگفت اللهم ارهم ما قصدونی به فی انفسهم واولادهم واهالیهم خداوندا بنماے ایشان را جزای آنچه قصد کردند
مرا بدان در نفسهاے ایشان واہل واولاد ایشان حق تعالے دعاے او را در شان آن جماعه قبول کرد ماہی از ین امر
نگذشته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شده بعزل والی وبا آنکه وی را بر دراز گوش ماده نشاندند ودر گرد شهر گردانیدند ومنادی میکرد
که سزاے بدکار این است ودر زندان حبس کردند تا بمرد وآن جمعی از اعیان که باوی موافقت کرده بودند هر یکے ببلای گرفتار
شدند که ماده عبرت خلایق گشتند شعر لقد قوم اذا حلوا ابغرابه ◆ حل ارضا ولسیر الجدوان ساروا ◆ نقل است که چون بخاری از
بخارا بیرون رفت واین خبر بسمرقند رسید اہل سمرقند بکتب بادو نوشتند وازوی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند
توجه نمود وچون بقریه خرتنگ رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اہالی آن بلده اختلاف دارند در بودن وی در ان بلد
ودر انجا توقف کرد تا به بیند که امر بر چه قرار یابد بسبب از ملاحظه اختلاط خلائق واختلاف ایشان وخوف وقوع در فتنه ایشان

که منجر بدین گردد دل او تنگ شده بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت وگفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی
الیک خداوندا تنگ آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس بردار مرا وبکش سوی خویش در همان ماه بجوار رحمت حق وفات
یافت وولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم در ماه شوال سنه اربع وتسعین ومائه ببلده بخارا بود ووفات
وی شب شنبه غره شوال سنه ست وخمسین ومائتین بود رحمه الله وخطیب ابوبکر بغدادی باسناد خویش از عبد الواحد مرادیکی
نقل میکند که گفت پیغامبر را صلے الله علیه وسلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بود ودر انتظار کسی بود شنیدم سلام کردم
آن حضرت جواب سلام من باز داد وگفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود انتظر محمد ابن اسمعیل البخاری چند
روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم نقل است که چون وی را دفن کردند رائحه طیبه از مشک از قبر او میدمید واین رائحه مدتی از خاک تربت او استشمام
میکردند ومردم بزیارت می آمدند واز خاک تربت وی تبرک میبردند چنانکه خاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجره از چوب
بر سر تربت او ترتیب دادند ومردم خاک حوالی پنجره می بردند وهمان رائحه می شنیدند وتا مدتهای مدید آن رائحه باقی بود
نظم هر جا که تو بگذری ودر برداری پے ◆ گل رو دید لاله رو پیدا اندیشه وی ◆ کمال همنشین در من اثر کرد ◆ وگرنه من همان خاکم که هستم

احوال مسلم ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا ونیشاپوری وطنا ومسکنا یکے از ائمه اعلام است
وحفاظ ملت ست ودر فن حدیث مقتدا وپیشوا ومسلم از ارباب این فن ویکے از سقیان وبزرگان این علم شریف بوده
وقدوه وعمده واستاد نزد اہل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار واکناف وبلاد واطراف عالم سماع
حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی واسحق بن راهویه وغیرهما ودر ری از محمد بن مهران جمال بجیم واز ابی غسان وغیرهما ودر
عراق از احمد بن حنبل وعبد الله بن مسلمه قعنبی وغیرهما ودر حجاز از سعید بن منصور واز ابی مصعب وغیرهما ودر مصر از عمرو بن
وحرملة بن یحیی وغیرهما وجز این رواة حدیث واکابر علما وحفاظ عصر خود که فوق او بوده اند ورحلت کرد به بغداد چند بار
وتحدیث کرد ودری روایت حدیث کرده اند از وی طائفه از مشائخ وعلما وحفاظ عصر او که در درجه او بوده اند مثل ابو حاتم رازی
وموسی بن هارون واحمد بن سلمه وابو عیسی ترمذی وابو بکر بن خزیمه وغیرهم وخلائق بسیار که حصر واحصاے ایشان متعسر است ودر صحیح
مجرد کتابی تصنیف کرده که علما آن را بتلقی بقبول کرده اند چنانکه صحیح بخاری در صحیح خویش گفته نه هر حدیث صحیح بود آن را درین کتاب آورده ام بلکه
آنچه بران اجماع کرده بوده اند آورده ام وگفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث مسموع تصنیف کرده ام وابو عمرو بن حمدان
حیری گفته که ابو العباس بن عقده را که از محمد بن اسمعیل بخاری ومسلم بن الحجاج النیشاپوری پرسیدم که کدام یکی ازین علم اعلم است گفت
آن هم اعلم است واین هم عالم باز مکرر گفتم وی همین کلمه گفت پس گفت یا ابا عمرو گاهی غلط میکند بخاری در اہل شام وذکر
میکند در جایی کسی از اهل شام بکنیت وذکر میکند در جای دیگر بنام پس گمان برده میشود که آن دو کس اند واما مسلم کمتر واقع میشود او را غلط
وخطیب ابوبکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را ونظر کرده است در علم وی ودر راست میرود وبر برابر وی

بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت وی بشتافت و بسیار آمد و رفت کرد بر وی دارقطنی گفته که اگر بخاری نبودی
نمیرفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار اوست و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است
که مسلم اکثر احادیث کتاب او در کتاب خود متفرقاً آورده و بسیار دلیری کرد که باو منسوب نساخت و در صحیح خویش از و روایت نکرد
والله اعلم و اعلی اسانید مسلم آنست که میان او و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح او این حال دارد
و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل و کتاب اوهام محدثین و کتاب تمییز و کتاب من لیس له
الا راو واحد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مخضرمین و شیخ محی الدین نووی در مقدمه شرح مسلم خود آورده که هر که از محققین
باعمان نظر تامل کند در صحیح مسلم مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن و حسن سیاق و بدیع طریقت
آن از نفائس تحقیق و جواهر تدقیق و انواع ورع و احتیاط و تحری در روایات و تلخیص و اختصار طرق حدیث و ضبط متفرق آن
و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بدانکه او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از وی بمرتبه وی نرسیده و کسی که مساوی بل مدانی او باشد
در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتابی که اعلی کتب است
بخاری است در صحت و متانت و نزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت وضع و ترتیب
و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای اسلام تصریح باصحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بینک صفاتی که صحت بر آن دائر
است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری
در آن صفات اقوی و اشد و ولادت مسلم در سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و شش و وفات او در نیشاپور شب
یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه

احوال مالک ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری شیخ و مقتدای دار الهجرة یعنی مدینه
مطهره بوده و کان ثقة مامونا ورعا فقیها محدثا حجة تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جماعه
دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند از وی روایت
حدیث کرده اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعد و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب
و خلائق بیشمار و طوائف علما از وی سماع نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده شافعی
در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینة لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم
و در تعریف کتاب او که موطا است گفته ما تحت ادیم السماء اصح من موطاء مالک و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بود و عبد
بن خالد که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم امین تر از مالک
نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من فتوی
نگرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باقصی الغایة میکوشید و چون شخصی بطلب علم بدر سرای مالک آمدی

احوال مالک

جاریه خود را گفتی که برو و بپرس از وی این شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک بیرون آمدی و جواب فتوای
او گفتی و اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشاندی و غسل تازه برآوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظف
ساختی و وساده بنهادی و بر بالای وساده با هیبت و وقار بنشستی انگاه دستوری دادی تا آن شخص درآمدی و او را
حدیث شنواندی آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت خود بزیارت روضه رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و مالک
بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمت بانجام رسید مالک خواست که بیرون آید
هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان ما امین و مامون از وی سماع حدیث
کنند منتی نهاده بر ما است مالک بکراهیت در وی نگریست و گفت یا امیر المؤمنین لا تضع فی عزة شیء رفعه الله العلم یؤتی
و لا یاتی یعنی بگذار و بپست مگردان عزت چیزی را که بلند گردانیده آنرا حق عز شانه علم چیزیست که بجانب وی بیایند نه علم بجانب
کسی برود و بروی درآید آمده است که الله العلم که اصل و قبله شماست ناشی و پیدا شده بر شماست که آنرا عزیز دارید هارون با انصاف
درآمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاسترها علی راسه گفت ای پیر این سهوی و لغزشی بود که از من صادر شد
بپوش آنرا بر من و بگذار آنرا از من پس امین و مامون هر دو برای مالک فرستادی و مالک ایشان را انگاه بار داد که دیگر طالبعلمان
را و همه را در صف نشاندی که دیگران را آورده اند که هارون بر مالک زری فرستاد مالک بخدمتگاران خود گفت که این مال را
نگاه دارید و خرج نکنید بعد از آن هارون به مالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت ما باشی کتاب ترا مشهور گردانیم و رواج
دهیم و همه را بمذهب تو موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت حاشا این کتابیست که من باندازه علم و دانش خود جمع کرده و فراهم
آورده ام و شاید که در انجا خطا کرده باشم و دیگرے دانا تر از من باشد و دیگران را بمذهب من آوردن چه معنی دارد اما آن مبلغ
که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت نهاده پس آن مبلغ بر هارون باز پس فرستاد هارون اعتذار نمود و مبلغ نه گرفت شافعی
گوید دیدم بر در سرای مالک اسپی چند از اسپان خراسانی و بغله چند از بغال مصری البته که ندیده بودم هرگز بهتر از انها و بر سبیل تعجب
او را گفتم چه نیکو مینمایند این افراس و بغال گفت یا ابا عبد الله این هدیه است از من بسوی تو قبول کن آنرا گفتم پس از انها
یک دابه برای خود نگاهدار تا سواری کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمینی که تربت رسول صلی الله علیه وسلم
در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه وسلم باقصی الغایت کوشیدی و هرگز از مدینه بیرون نرفت
الا یکبار برای حج و مدت عمر در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس
و تسعین از هجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین و وفاتش در سال صد و هفتاد و نه بود والله اعلم بالصواب

احوال شافعی هو ابو عبد الله محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب
بن عبد مناف القرشی المطلبی و یرا مطلبی برای آن گویند که جد اعلای او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف ست برادر هاشم
بن عبد مناف که جد پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم و او را نسبت بجد او شافع کرده شافعی گفتند و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند

احوال شافعی

مادر عبد یزید بن هاشم دختر هاشم ابن عبد مناف ست که جد آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم و مادر شافع خلده بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والدهٔ امیر المومنین علی است رضی الله عنه و گویند که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزه بن القاسم بن یزید بن الحسن بن علی بن ابی طالب پس امام شافعی را بدین جهات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافع بن سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالغ بوده بود و پدر او سائب روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل مکه اسیر مسلمانان شد و فدیهٔ خویش داد و مسلمان گشت و ولادت شافعی در غزه بود که قریه ایست در عسقلان بود و بقولے در منا و او را بمکه بردند و نشو و نما در آنجا یافت و وی هفت ساله بود که حفظ قرآن کرد و چون ده ساله شد موطا مالک یاد داشت و فقه بر مسلم بن خالد که دران زمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن فتوے دادند بعد ازان رحلت به مدینه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی منقول ست که در ابتدای امر مرا میل بسیار بود بشعر و بسیاری و دیدم آن را تا رسیدم بپایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر دو خط عظیم روزی در سایه خانهٔ کعبه نشسته بودم و هیچکس نزد من نبود از عقب خود شنیدم که گوینده می گفت یا محمد علیک بالفقه ودع الشعر و هم از وی منقول ست که پیش از آوان بلوغ پیغمبر را صلے الله علیه وسلم در خواب دیدم که با من فرمود یا صبی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتم از قوم تو فرمود نزدیک من آے و دهن بگشاے چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و زبان و لب من فرو کشید و فرمود و امض بارک الله فیک دیگر بعد ازین واقعه درین لغزشی و خطائی در حدیث و در کلام عرب واقع نشد و گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتی نظر بجانب من نمود و مالک را فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس از خدا تعالی و از معاصی مجتنب و محترز باش چه هستی که ترا شانی عظیم ست و ... درمیان است محمد صلے الله علیه وسلم پس مدتے ملازمت کردم او را تا از تحصیل علمے که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از وی خواستم در حال وداع با من گفت ای جوان بدرستی که خدا تعالی در دل تو نورے القا فرموده است پس اطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز دراوردی و غیرهم خلق کثیر و روایت کرده از وی احمد بن حنبل و ابو ثور و مزنی و غیر ایشان خلایق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بغداد رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بر وے جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نموده بعد ازان بمکه بازگشت پس نوبتی دیگر بغداد رفت بعد ازان عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید در آنجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد مجلد زیاد است و از احمد حنبل منقول ست که گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث رسول را صلے الله علیه وسلم از منسوخ آن و خاص آن را از عام آن و مجمل آن را از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول ست که گفت هرگز بر شافعی در نیامدم الا که احمد بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده میکرد و احمد در عقب نماز ها میگفت اللهم اغفرلی ولوالدی ولمحمد بن ادریس الشافعی

و میگفت شافعی مثل آفتاب ست مر روز را و مانند عافیت ست مر مردم را و گفت سی سال ست که شب نگذرانیدم الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث ست با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر عقب بغلهٔ شافعی میروی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر پسا بغلهٔ او بیت هر که دانش نباشد تن مزی * ننگ دارد ز دانش آموزی * و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابو حنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آن را در یک شبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنائے بلیغ بر وی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم و فصاحت و معرفت و ثبات و تمکین و حسن صورت و سیرت و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجهٔ کمال داشت و از ابو محمد خواهر زادهٔ شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شب چند بار میفرمود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میساخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه مینمود آنچه منظور ست بعد ازان میگفت چراغ بردار پس بتذکر و تفکر اشتغال مینمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که اندر مصباح چه اراده میکرد گفت در تاریکی فکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه استعینوا علی الکلام بالصمت و علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظ علانیة فقد فضحه و شانه فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول ست که گفت اگر علما اولیای حقتعالے نیستند پس وی را در آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید با شافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا کم میخوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذهاب و حسم مادهٔ طمع در موائد احباب هارون گفت ذات قصیده وی گفته آنچه علما را از نیت و هم فقرا ست تا قناعت و خوشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری ست فقر جهال اضطراری و آورده اند که مزنی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کردهٔ و چه حال داری در جواب وی گفت صباح کردم بر صدد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی و بر صدد آشامیدن جام موت و به بدیها کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد ازان در گریه شد و ابیات چندی خوانده در رجای عفو و مغفرت الهی و جان داد و ولادتش در صد و پنجاه از هجرت بود و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دو صد و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقرافهٔ مصر و قبره بها مشهور یزار و یتبرک به رحمة الله علیه

احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن عبد الله بن انس ... بن نزار بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناخته شد صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث دران دیار کرده بعد ازانکه از سماع حدیث از مشائخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشائخ بلاد مذکوره نموده روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار و روایت دارند از و مشائخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعه و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و

احوال امام احمد بن حنبل

اسحٰق بن راهویه در حق او گفته احمد حنبل حجت ست میان خداوند و بندگان او بر روی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون
آمدم و نگذاشتم در آنجا احدی را که اورع و اتقی و اعلم بوده باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید من ندیدم هیچ جوانی که احفظ باشد
مر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف است و در او مسند زیاده از سی هزار
حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع در جمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را
انتخاب کرده ام زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث از ابو داؤد سجستانی منقول ست که گفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست
آخرت ست و یاد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نبودی آورده اند که احمد بن حنبل فقر اختیار کرده و هشتاد سال بر آن صبر نموده و از
هیچکس هیچ چیزی قبول نکرده محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار زر سرخ بار کرده ببغداد فرستادند
وی از آنجمله سه کیسه زر که هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال بمن
رسیده است بگیر آنها را و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد شعر گر چه پیر آلود فقرم
شرم باد از همتم + گر بآب چشمه خورشید دامن تر کنم + و از وی در باب صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات
عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرجه علیا و مرتبه قصوی در غیاب رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة
رباعی دست و دل ما هر چه تهی تر خوشتر + و آزادی ما ز هر چه خوشتر خوشتر + عیش خوش مفلسانه یک چشم زدن + از عشرت صد هزار
قیصر خوشتر + از ابو داؤد سجستانی منقول ست که گفت دویست شخص را از کبار مشایخ حدیث دیده باشم هیچ یک را مثل احمد بن
حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول ست که گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن حنبل ندیده گفتند در علم جواب او در علم دین
و فقه و در جمیع نیکوییها علی بن المدینی گوید در اصحاب ما از احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد
گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده اید که دانا شوید حال آنکه در میان شما فقیهی نیست
و در استاد و مذمت ایشان مینمود گفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن گفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس
چون بدرس پیدا شد گفتند بتحقیق که آن مرد که میخواستی آمد ابو عاصم باز نگریست و او را دید گفت بگذرید بالا نشین گفت مکروه میدارم
که پا بر گردن مردم نهم ابو عاصم باهل مجلس گفت این از جملهٔ فقه اوست یکی ست آنگاه گفت کشاده سازید برای او مجلس را پس کشاده
ساختند او را و در برابر خود نشاند پس بروی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل
می پرسید و او جواب مسائلش میگفت ابو عاصم گفت این از آن مردان ست که بر روی دریا می روند بلکه از آنانکه بر روی
زمین می روند و از اقوال صحیح و انسب براهین علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب و اجتهاد این امام اجل و اکرم است
که شیخ الشیوخ قدوة الاولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه حال مذهب
و تابع اقوال اوست و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر
میشود که آنحضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت بیکی از این دو مذهب و مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی مذهب اند

و ذکر ایشان در حنابله واقع و ثابت ست و الله اعلم ولادت وی رحمه الله در بغداد در اربع و ستین و مائة بوده و وفات
او هم در بغداد در احدی و اربعین و مائتین مات رحمه الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن بعد العصر

احوال ابو داؤد

احوال ابو داؤد سجستانی ابو داؤد سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر سجستانی یکی از آنجمله است که رحلت کرده در طلب علم
از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشائخ عراق و خراسان
و شام و مصر و جزیره را در یافته و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشائخ کبار و علمای فحول الاقتدار مانند
مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیرهم و روایت کرده اند از وی پسر وی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی
و احمد بن محمد بن خلال و غیرهم و ابو داؤد در بصره ساکن بود و به بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده
و اهل آن ناحیه روایت سنن از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و استحسان نمود از ابی داود منقول است
که پانصد هزار حدیث رسول الله صلعم از مشائخ در قید ضبط و حیطهٔ کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار بر گزیده آورده ام
و در آن کتاب چهار هزار و هشتصد حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بآن ست و آدمی را از جمله این احادیث که درین
کتاب آورده ام چهار حدیث کافی ست اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه سوم لا یکون المؤمن
مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال بین و ان الحرام بین و بینهما مشتبهات الحدیث و ابو بکر خلال در شان او گفته
ابو داؤد پیشوا بود در عصر خود مقدم و بصفت زهد و ورع و بشارت و مهارت در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت
کتاب ابو داؤد کتابی ست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابو داؤد منقول است که گفت در سنن
خود حدیثی ایراد نکرده ام که علما حدیث اجماع کرده باشند بر ترک آن و گفته اند که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الا
بعد از آن کتاب ابو داؤد احتیاج نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد جزوی کسی تصنیف نکرده و چون تصنیف کرد و بر مردم
خوانده گشت در میان مردم مثل مصحف که متبع میکردند بآن و مخالفت نمیکردند آنرا و موسی بن هارون گوید ابو داؤد در دنیا مخلوق
شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که ابو داؤد یکی از ائمهٔ دنیاست ایمان روزگار ست در فقه و
علم حدیث و حفظ آن و نسک و ورع و اتقان و ولادت او در سال دو صد و دو و وفاتش در سال دویست و هفتاد و پنج بوده

احوال ترمذی

احوال ترمذی ابو عیسی محمد بن عیسی ابن سوره بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام
علیه الصلوة والسلام و از ثقات متفق علیه بوده و مادر او در حدیث تصنیفات صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظم قدر
و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و نهایت تبحر او درین فن و مثل آن کتاب در فن باب تصنیف نشده در ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و
تضعیف آن و بیان مذاهب علما از سلف و خلف و تشریح اختلاف مجتهدان و در شان کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و مغن
للمقلد روایت کرده حدیث را و صدر اول از مشائخ مثل قتیبه بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی
و سفیان بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و هیثم بن کلیب

وگفته اند که در ساسانیه وے نیز ثلاثی هست و یک حدیث در سنن او باین حال را. و دآن این حدیث است که یاتی علی الناس
زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابوداؤد ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا بر علمای
حجاز و عراق و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمائل النبی تصنیف اوست و آن از احسن کتبی است که در بیاب
تصنیف یافته و میامن و برکات بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای مهمات مجرب اکابر است ولادت ترمذی در سال
دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود والله اعلم

احوال نسائی

احوال نسائی ابو عبدالرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده
و قدوه بود در بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابی
است جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن و بعد از ان اختصار کرد آنرا و مسمی ساخته بمجتبی
و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح ست گفت نه پس آن امیر امر کرد او را
بنوشتن صحیح مجرد پس مجتبی را از ان انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته آنرا از ان کتاب اسقاط نمود
و چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمسه یا
اصول خمسه بخاری و مسلم و سنن ابوداؤد و جامع ترمذی و مجتبای نسائی خواهند حاکم ابو عبدالله نیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی
نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یاد کرد و اول نام ابو عبدالرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقولست
که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از یکبار که گفت ابو عبدالرحمن مقدم ست بر هر کسی که بعلم حدیث ذکر جرح
و تعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت ورع نمی بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق میکند
که قرئ علیه و انا اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدثنا و اخبرنا چنانکه در روایت دیگرے از مشائخ خود میگوید و گفته اند سبب این
طریقه روایت کردن از وے آنست که میان حارث و نسائی خشونتی واقع شد دیگر بعد از ان بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس
در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان میشد چنانکه حارث او را نمیدید لیکن او آواز او را می شنید و از وی استماع حدیث مینمود
و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت حدیث دارد از کبار مشائخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن راهویه
و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابوداؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار مانند ابو جعفر طحاوی و ابوبکر
بن السنی و ابوالقاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبدالله یافعی منقول ست که در تاریخ خود آورده اند که عبدالرحمن
بن شعیب النسائی صاحب مصنفات و مقتدای زمان خود در مصر سکنی داشت و تصانیف او در ان دیار منتشر ست و مردم
بسیار از وی اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و اهل آن ناحیه نوبتی در مسجد با او گفتند چه میگوئی در حق معاویه و چه چیز
در فضل او وارد شده او در جواب سائل گفت اما یرضی معاویة ان یخرج راسا براس حتی یفضل و در روایتی آنکه گفت
نمی شناسم او را هیچ فضیلتے الا لا اشبع الله بطنه پس مردم برخاستند و در وی پیچیدند و بحرمتیها کردند چندان زدندش که تا از مسجد

بیرون آوردند و او را برمله بردند و از انجهت بیمار شد و در ان بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش و از ان جهت
بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المومنین علی
و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرده او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر ان تصنیف آن بود
که چون در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشان را براه راست آرد
بسبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم و او یک روز روزه میداشت و یک روز افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوجه داشت
و میان ایشان قسم میکرد و ورای آن سرارے نیز داشت ولادت نسائی در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سه صد

احوال ابن ماجه

احوال ابن ماجه ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه الربعی مولاهم القزوینی یکے از پیشوایان و حافظان احادیث و ثقه و حجت است
و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرده و رحلت نمود در طلب حدیث ببلاد و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است
که بین العلماء باصول سته و کتب سته مشهور شده و بصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داؤد و جامع ترمذی
و سنن نسائی و سنن ابن ماجه و چون محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعة مراد این ست که این شش تن در این شش کتاب
روایت کرده اند و چون گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه را چند حدیث ثلاثی هست و وی
در باب فضل قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده و بر وی و بر کتاب وی ازین جهت طعن و عیب کرده اند از ان حیثیت
که آن حدیثی ست منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوع است [illegible] شخصی بود
از وضاعان که آنها را وضع کرده و ولادت ابن ماجه در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و سه بود

احوال دارمی

احوال دارمی ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکے از حفاظ حدیث و از علمای اعلام
دین و شیخ الحفاظ و المسندین ست بزهد و ورع و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او از احسن کتب حدیث ست روایت
دارد از یزید بن هارون و حبان بن هلال و النضر بن شمیل و حیوة بن شریح روایت کرده اند از وے کبار علمای محدثین مانند مسلم و
ترمذی و قرمانی آورده اند که شخصے سوال کرد احمد بن حنبل را از ابو المنذر در جواب گفت نمی شناسم او را بتحقیق که دور در از کشید
برادران ما از ما فرا گیر بعبدالله بن عبدالرحمن را علیک بذاک السید علیک بذاک السید علیک بذاک السید بندار گوید حفاظ دنیا
چهار اند محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبدالله بن عبدالرحمن در سمرقند و اعلی و اقرب اسانید
او آنست که میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و او سه واسطه باشد و پانزده حدیث در کتاب او باین طریق مروی گشته و ولادت او
در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در سال دویست و پنجاه و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید با نزد محمد بن اسمعیل
بودیم که خبر فوت عبدالله بن عبدالرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سر خود را در پیش انداخت انگاه سر بر آورده کلمه استرجاع
گفت و آب چشم بر رخسار ها او فرود وید رحمة الله علیهما

احوال دارقطنی

احوال دارقطنی ابو الحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عال فرید عصر و وحید دهر خویش

بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث بی عدیل بود با صدق و دیانت و ثقت و عدالت و صحت اعتقاد و گویند
که بعد از وی در بغداد کسی نیامده و این فن بروی ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال تفقه بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت
حدیث از وی از خلایق بسیار دارد و روایت دارند از وی حافظ ابونعیم و ابوبکر برقانی و جوهری و قاضی ابوالطیب طبری و حاکم ابوعبدالله نیشاپوری و
از وی پرسیدند که مثل دارقطنی دیده گفت او خود مثل خود ندیده من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال سیصد و پنج یا شش و وفاتش هم
در بغداد روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده سال سه صد و هشتاد و پنج —

احوال بیهقی ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی یکے از پیشوایان و مقتدایان حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد
و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی داشته و تصانیف بیشمار کرده و گویند که تصانیف او بهزار جزو رسیده و گویند که او در علم ثانی
نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مردانند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از تصانیف ایشان گرفته اند یعنی
از متاخران یکی دارقطنی و دوم حاکم ابوعبدالله نیشاپوری سوم ابومحمد عبدالغنی بن سعید ازدی مصری چهارم ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی پنجم
ابوعمرو بن عبدالبر قرطبی حافظ اهل مغرب ششم ابوبکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابوبکر احمد بن علی البغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی تفقه
از شیخ سهل صعلوکی حاصل کرده و در عهد وی در خراسان هیچکس بپایه آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم بنا وجه یعنی بے اسناد
و بے اجازت استاد و بے مہارت تصرف کردی و او روایت حدیث از حاکم ابوعبدالله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از
ابوطاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابوعبدالله سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوت
و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب البعث والنشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب الایمان
و کتاب خلافیات است ولادت او در خسروجرد که قریه ایست از قرای بیهق واقع شده در شعبان سال سه صد و هشتاد و چهار و وفاتش در
نیشاپور در سال چهار صد و پنجاه و هشت بوده و جنازه او را از آنجا بار کرده بوطن خودش بار آوردند در دهم جمادی الاولی سال مذکور و مدفون گشت

احوال رزین ابوالحسین رزین بن معویة العبدری صاحب کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال پانصد و
بست بوده و عبدری منسوب است بعبدالدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش رحمة الله علیه

احوال امام نووی لقب وی محی الدین و کنیت وی ابوزکریا و نام وی یحیی بن شرف حزامی است بحاء مهمله مکسوره و بزاء
نسبت است بحزام که یکے از اجداد اوست ولادت وی در عشره اول از محرم سنه احدی و ثلثین و ستمایه در نوی از شام که از
اعمال دمشق است و نسبت بوی نواوی نیز گویند قرأت کرد قرآن مجید را پس قدوم آورد به دمشق در سنه تسع و اربعین و خواند
کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را در بقیه سال و مکث کرد دو سال چنانکه
پهلو ننهاد بر زمین و میخواند در شب و روز دوازده درس بر مشائخ در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشائخ و اکثر انتفاع
وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرر مذهب شافعی و مهذب و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی و الآن مدار مذهب شافعی
بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از علم و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی درآمد بحمام و نمی خورد از فواکه

دمشق که اکثر قوت اهل آن از میوه بار بر انست بجهت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت می کرد بانچه می آمد از بلد وے
از نزد والدین وے و اکل نمیکرد در شب و روز مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب نمیکرد مگر یکبار نزد سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت
شامیانست و اختیار تجرد کرده و انفراد را و اتفاق نیفتاد مر او را تزوج و بسیار میکرد بیداری در عبادت و تصنیف میکرد و امر
معروف و نهی منکر میکرد ملوک و امرا و غیرهم را و نمیپسندید مداهنت را درین کار و دو بار حج رفت و متولی شد دارالحدیث اشرفیه را در سنه خمس
و ستین و دیگر فت از وی خلائف وی چیزی از عالم و نبود در لحیه مبارک وی مگر چند موی سفید و غالب بود بر وے سکینه و وقار و رعب در جمیع
احوال منزه بود از تعصب شافعیت و متصف بود بانصاف و نقل میکرد در کتب خود از اقوال اصحاب ابوحنیفه و معتقد بود
و اعتقاد مشائخ بعد از ان مسافرت کرد به بلد خود و زیارت کرد قدس و خلیل را باز بوطن آمد و بیمار افتاد نزد والدین خود پس وفات یافت
در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستمایه و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین

احوال ابن جوزی کنیت وی ابوالفرج است و نام وی عبدالرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الصدیقی مشهور بابن جوزی و جوزی
نسبت است بموضعی که آنرا فرضة الجوز میگویند و میکرد پدر وی روگرنه گری عالم بود و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف
در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار و موعظه و ممتاز بود از اهل عصر خود درین ابواب و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص و
حکایات و جواب میداد سوالات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی اینست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و تشیع در تفضیل ابوبکر
و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در ان پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وی بر منبر وعظ میگفت پس پرسیدند
از وی من افضل الصحابة پس رعایت جانبین کرده و ترس اصابت مکروه نموده گفت افضل صحابة رسول الله صلی الله علیه
وسلم الذی ابنته فی بیته این سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر ننماید همچنین ذکر کرده این حکایات را امام یافعی در تاریخ خود و
سیوطی در تاریخ الخلفا گفته که الناصر لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود بر خلاف روش پدران خود از
ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی در جواب او این کلام گفت و ابن جوزی را
کتابیست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در انجا در نسبت وضع باحادیث و حکم کرده است در وی بر بسیاری از
احادیث بمجرد توهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده و گفته اعتماد نیست
بر وی در نسبت وضع باحادیث ولادت ابن جوزی در سنه عشر و خمسمائة و وفات او در سنه سبع و تسعین و خمسمائة در عهد دولت
الناصر لدین الله و ابن جوزی را کتابیست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقهایکه راه یافته است شیطان بطوائف
مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصا بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان در آنچه منقول است ازین قوم از
حکایات بغلبه حال از طفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طائفه علیه الجهل و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته است بکلمات
غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تلبیس ابلیس است که بروے ازین راه درآمده و مغرور ساخت وے اگرچه سوگند نخورد که غرض
من اظهار علم و تائید سنت است تا اجتناب آن کنند و تشنیع عباد الله الصالحین ولیکن افراط و تجاوز وی از حد لعنت اهل بدعت و تشنیع ملا

برخلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از منکران این طائفه علیه است و نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد زروق گفته است
که تحذیر کرده اند ناصحان از این کتاب وی که موجب سوء ظن است باکابر مشائخ و گفته که ولی را لغزشها و زلتها میباشد از جهت عدم
عصمت و غلبهٔ حال و سابقهٔ تقدیر و لازم است ستر زلات ائمه و هفوات کبار و اگر بنا گمان در مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بر آن مصلحت افتد
باید که تعرض بر قول کند بی تعیین بر قائل زیرا که ستر زلل ائمه واجب است و انصاف در حق لازم و دیانتی که صاحب آن مشوب بهوای نفس
باشد معلول و این طریق اسلم است و اسلم تسلیم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جوزی و افراط کرده است در شان
این طائفه و انکار کرده است ایشان را بجوابهای شافی از جانب قوم و آنچه جمع میکنند میان طریقین و اصلاح میدهد بین الفریقین
و تقریر و تحریر نموده است آنرا شیخ امام اجل عفیف الدین عبد الله یافعی در تالیف خود و سیدی احمد بن زروق را کتابی است
دقیق متین مبین مسمی بقواعد الطریقة فی الجمع بین الشریعة و الحقیقة که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است
حق را بے تکلف و اعتساف کاتب حروف را تعلیم کرد آن کتاب و اجازت داد بروایت آن رسیدی الشیخ القطب الامام
عبد الوهاب متقی و ترجمه کردم من بعض معانی آنرا در رسائل خود خصوصا در رسالهٔ مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین و بالله التوفیق
و بالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل و لکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود متعسف غلیظ خشن عافاه الله و بعید بود از طریق
قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه در بغداد بوده در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم
بود از برکات محبت و حسن عقیدت بایشان و سلوک میکرد با حضرت طریقه اجتناب انکار را اعاذنا الله من ذلک تا آنکه بود که تصنیف
میکرد کتاب در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و غیر آن از بلاد و توشیح و تکمیل میکرد آنرا و مجمل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است
این حال از وی جهل و غرور بظاهر علم و فضل و شیخ عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله سره و افاض علی المستفیدین فیوضه
در فصول سته که از تصانیف ایشان است در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد
بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دو صد و پنجاه تصنیف کرده و بود مر اورا
قبول تام نزد خاص و عام و بود ولادت او ببغداد در سنه ثمان و خمسمائة و وفات یافته در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمائة و بیرون آورده شد
از زندان واسطه و پنهان ماند در پنهان خانهٔ پنج سال بسبب انکار وی بر شیخ عبد القادر قطب الاولیاء و تاج المفاخر و بر غیر وی از شیوخ اهل المعارف
و بود این انکار وی از جملهٔ خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب از وی در انکار وی بر ایشان و حال آنکه بمحاسن کلمات و ذکر مقامات
و حالات ایشان مطرز میگرداند کلام خود را و اگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن و انکار بر مشائخ و علمای باطن باشد او سلامت
میماند تلبیس و متحلی بجلیل محاسن و بود پسر وی محی الدین یوسف ملقب ببغداد و متولی شد تدریس مدرسه مستنصریه امر طائفه از خبابیه
تمام شد اینجا کلام خواجه محمد پارسا است بلفظه رحمة الله علیه رحمة واسعة و کاتب حروف گوید اصلح الله شانه و صانه عما شانه که دیدم در حرم شریف که ذکر کرده
تشریفها و تعظیمها رساله را که بود در وی ذکر ابن جوزی و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مؤلف آن رساله میگوید بردم نسخه برده ام او را
بعض مشائخ و علما در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجاوز از وی پس عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی

ودرگذشت

و در گذشت از جریمهٔ وی پس رفتم من بر سیدی الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصهٔ این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ را
از ابن جوزی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و فرمود وے مردی عالم محدث کبیر است الحمد لله نجات یافت از دین خطر
و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و شان او عظیم است و انکار ایشان زهر قاتل است خدای تعالی نگاهدارد از آن و
فرمود حق سبحانه داده است او را از فضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشائخ نسال الله العافیة و العاقبة بالخیر اکنون
وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بگویم - الحمد لله - تمام افراد حمد از هر حامدے بر هر محمودے که باشد در
برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مر خدای را و راجع
و آئل است بوی و مخصوص است بذات اقدس وی که بخشندهٔ جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل
خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق دهندهٔ ایشان و اقتدار بخشندهٔ بکمال اوست و با قطع نظر از وجود حمد گویندگان و ستائش
کنندگان حمد وے سبحانه بر ذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم بحیث آیات و اظهار کمالات و افاضهٔ آثار و اسباغ نعمای عظیم باقی
و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد بندگان را به ثنا و تحمید ذات مجید و شکر نعم غیر عدید خود واجب شد امتثال این امر نمودن بزبان بحمد و
ثناے حضرت وی کشودن پس گفت مصنف - نحمده و نستعینه و نستغفره - حمد میگوئیم با جمیع افراد انسانی بلکه بتمامهٔ مخلوقات جسمانی و روحانی
بزبان قال و حال آن کریم ذی الانعام و الافضال را و چون حصول این شان و تتمیم و تکمیل آن بغایت عظیم و خطیر است یاری
میجوئیم و مددگاری میخواهیم از حضرت وی و تبری مینمائیم از حول و قوت خود و طلب آمرزش می کنیم از وجود نقصان و تقصیر در
تحریر و تقریر آن و ادای حق آن بر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و درگاه صمدیت حق را شاید نظم اگر ز اول و آخر تمام جمع
آیند + که راه شکر خدا عز اسمه پویند + باتفاق در جستجوے آن بزنند + باجتماع ره گفت و گوی آن جویند + بصد هزار زبان
گر کنند ممکن نیست + که حمد و شکر یکی از نعمت خدا گویند + و نعوذ بالله من شرور انفسنا - و پناه میگیریم بخدا از بدیهای نفسهای
خود - و من سیئات اعمالنا و از بدیهای کردارهای خود که حمد ذات مقدس ست از آشوب ریا و سمعه خلق و اثبات حول و قوت نفس
با تکلم و اشتغال بغیر حمد و سپاس منعم حقیقی با تواتر آلاء و دوام نعماء او تعالے برای تصنیف حدیث یا قصور در تصحیح نیت و اخلاص طویت
یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیهٔ کبرے یا تکلم بباطل و لایعنی و غفلت از ذکر حق تعالی یا تهاون در عبادات و طاعات
و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا - من یهده الله فلا مضل له - هر که راه نماید او را خداے تعالی نیست هیچ گمراه کننده مر او را
و من یضلله فلا هادی له - و هر که گمراه گرداند او را وی تعالے نیست هیچ راه نماینده مر او را و این کلام اگرچه خبر است از بیان واقع
و اثبات توحید و تفرد حق در هدایت و ضلال در معنی طلب و سوال هدایت و حفظ و وقایت از ضلالت است از حضرت وی سبحانه یعنی توئی
راه نماینده و گمراه کننده و جز تو کسی نی پس عطا کن ما را هدایت و نگاه دار از ضلالت که تو قادرے بر هر چه خواهی و تحقیق آنست که هدایت بدو معنی آید
یکی راه نمودن بمعنی بیان کردن راه و نشانهای آن را و این را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه و سلم توان کرد که سبب هدایت
اند چنانکه ضلالت را بشیطان و اصنام دوم راه نمودن بمعنی بردن بمقصد و رسانیدن بآن و این کار حضرت حق سبحانه است

ما از غیر وی نیاید چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی ست بریده یعنی مقطوع البرکة وبی فائده آورد
مصنف شهادتین را گفت - واشهد ان لا اله الا الله - وگواهی میدهیم ما اخبار می نمایم بر سبیل جزم وقطع که نیست هیچ خدای سزای
پرستش غیر آن یکذات که متصف است بجمیع صفات کمال ومنزه است از سمات نقص وزوال - وحده لا شریک له - در آن حال که تنهاست
ونیست انباز مر او را شهادة تکون للنجاة وسیلة - گواهی دادنی که باشد مر رستگاری را از آتش دوزخ واز عذاب وعقاب وسخط
خدا ومتعالی سبب ودستاویز - ولرفع الدرجات کفیلة - ومر بلند گردانیدن پایه های بهشت وقرب رضای مولی تعالی را ضامن و
پذیرفتار وآن شهادتی ست که بصدق واخلاص ومواطات قلب وموافقت ظاهر وباطن باشد با ضمیمه استقامت بر آن تا روز [illegible]
چنانکه در قرآن مجید می فرماید (ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا) وآوردن صیغه جمع در حمد واستعانت واستغفار ولفظ واحد
در شهادت بجهت آن ست که در آنجا ملاحظه کثرت وورود آلاء وتقصیرات وذنوب وکشف صفات است ودر اینجا محل شاهد
وحدت ذات وسقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق ست وثانی مرتبه جمع ونیز گفته اند چون شهادت اخبار ست بر سبیل جزم
وقطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف ام ظنی را تشهد گرداند مگر از نفس خود بخلاف حمد تا موافق ومطابق
بود بکلمه ایمان - واشهد ان محمدا عبده ورسوله - وگواهی میدهیم بر سبیل جزم ویقین که محمد بنده خدا وفرستاده اوست بخلق - الذی بعثه
وطرق الایمان قد عفت آثارها - آن محمد که صفت او این است که برانگیخت وفرستاد او را الله تعالی در حالیکه راههای ایمان ناپدید ونیست شده
بود ونشانهای آن - وخبت انوارها - وفرو نشسته بود روشنی های آن - ووهنت ارکانها - وسست وبی بنیاد گشته بود رکنهای آن ورکن
بضم راء قوی هر چیزی کذا فی الصراح - وجهل مکانها - وناوانسته وپوشیده شده بود جای آن مراد از طرق ایمان تواند که انبیا ورسل باشند
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وآنانکه پیروان وتابعان ایشان اند از علمای دین وسالکان طریق یقین ومراد بناپدید شدن آثار و
فرو نشستن انوار وسست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بانچه ایشان خلق را تشریع نموده وحکم فرموده وواضح وروشن گردانیده
از اعمال واخلاق وآداب وعلوم ومعارف وترک تعلم وتخلق وتادب وتحقیق بدان ومراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت قدر
ومنزلت وناشناسائی حق ایشان واحتمال دارد که مراد بطرق ایمان علوم واعمال وآداب وریاضات وتحصیل صفات مرضیه وتکمیل اخلاق
حمیده باشد که بدان بمرتبه ایمان کامل که مقصد ومقصود سالکان طریق حق ست توان رسید ومراد از عفای آثار وخبو انوار ووهن
ارکان وجهل مکان عدم سلوک این طریق ورعایت واهتمام بتحصیل وتکمیل آن - فشید صلوات الله وسلامه علیه من معالمها ما عفا - پس
برافراشت وبلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحمتهای خدا تعالی وسلام او نازل باد بروی از نشانهای طرق ایمان آنچه نیست
شده بود بر ناظران وسالکان راه پوشیده گشته اگرچه در چشمان باطن آن بی بصر نمود ونمیدیدند بدان نه رسیدند با وجود غایت ظهور وکمال وضوح آن
وشفی من العلیل فی تائید کلمة التوحید من کان علی شفا - وتندرستی داد وبرهانید وی صلی الله علیه وسلم از علت جهل وشرک در قوت دادن
کلمه توحید کسی را که بود مشرف بر موت وهلاک یا بود بر گوشه وکرانه از راه راست وسلوک نیکو وطریق مستقیم را یا بود بر کنار حفره آتش دوزخ پس
این تلمیح بود بقول حق تعالی وکنتم علی شفا حفرة من النار ومراد بکلمه توحید کلمه ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است وعلیل در اکثر نسخ

بعین مهمله است بمعنی بیمار ومراد بدان جنس بیماران ست ومن بیانیه است یا تبعیضیه که مقدم آورده شده است - میر جمال الدین
محدث فرموده رحمة الله علیه که در اصل سماع او وجمیع نسخ حاضره از کتاب مشکوة علیل بعین بی نقطه صحیح شده یعنی بیمار [illegible] گفته شده
در واست که بغین معجمه خوانند وبر آن تقدیر میتواند بود که مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غلیل بر وزن خلیل که هم بمعنی کینه است یا بمعنی
سوزش وتشنگی ست ومراد جماعتی باشد که کینه در ایشان اهل ایمان بودند ومانند تشنگان در تیه جهالت وضلالت حیران وسرگردان
گشته - والله اعلم بالصواب انتهی - میگویم من بتوفیق خدا که غلیل مصدر بمعنی تشنگی یا سختی آن وبمعنی سوزش سینه آمده است کما قال الشاعر
ع بشفی غلیل صدورهم ان تغزوا - پس اگر باین معنی باشد متعلق اشفی گردد ونیز وجهی دارد ومعنی آن ظاهر است کما لایخفی - واوضح
سبیل الهدایة لمن اراد ان یسلکها - وروشن گردانید راه هدایت وایمان را برای کسی که خواهد برود در آن راه - واظهر کنوز السعادة لمن
قصد ان یملکها - وهویدا وپیدا ساخت گنجهای سعادت ونیکبختی را برای کسی که قصد وآهنگ آن داشته باشد که مالک گردد آن گنجها را مراد
بگنجهای سعادت اسلام وایمان واحسان وطاعات وعبادات وتوجهات که مقتضای این مقامات است وعلوم ومعارف وانوار واسرار که
نتائج ومواهب این مکاسب اند وهرکه این کنوز وذخائر را گرد آرد سعادت ابدی از نعیم جنت ورضای حضرت عزت ودیدار وی تعالی وتقدس
نصیب وی گردد ولا حول ولا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت باینست اللهم ارزقنا وشهد در من قال بیت ای لذت تن مانده وگرسنه
ترا چه گنجهاست که در ملک جان هویدا نیست - واگر گوئیم بیان وایضاح راه هدایت واظهار وابراز گنج سعادت که عبارت از بیان شریعت
وتعلیم دین ست برای همه یکسان ست خواه اراده سلوک وقصد تملک آن نمایند وخواه نمایند چه باشد آنکه چون منتفع بآن ایضاح و
اظهار ایشان اند وفائده ونفع آن بایشان عاید میشود گویا آن ایضاح واظهار برای ایشان ست وبس چنانکه در تفسیر کریمه هدی للمتقین
گفته اند - اما بعد فان التمسک بهدیه لایستتب - اما بعد کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند بر اسلوبی وخواهد که اسلوبی دیگر بیاید گوید
اما بعد واختلاف ست ارباب تواریخ واخبار را که اول کسی که باین کلمه تکلم نمود کیست ومشهور آنست که اول کسی که تکلم باین کلمه نمود داود
پیغمبر ست علیه السلام واقوال دیگر نیز در شرح مذکور ست والله اعلم وتقدیر کلام آن است که اما بعد حمد وصلوة وتشهد پس گو میشود که بدرستی
چنگ در زدن بسیرت وطریقه وعادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تمام نمیشود ودرست نمی آید واستوار نمیگردد - الا بالاقتفاء لما
صدر من مشکوته - مگر به پیروی کردن مر چیزی را که صادر شده وپیدا گشته است از مشکوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشکوة روزنی
در دیوار که گذاره ندارد وچراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده سینه مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطاقی که در آن چراغ باشد
دافعه نور مقتبس از دل منیر که بمنزله چراغ است تخلق مینماید یا قلب شریف بمنزله زجاجه است مانند کوکب درخشان ولطیفه قدسیه
منوره در دل بطهر او بشابه چراغ تا موافق افتد بکریمه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة (الآیة) والاعتصام بحبل الله لا یتم
الا ببیان کشفه - اعتصام چنگ در زدن حبل رسن بیان سخن پیدا وکشاده گفتن کشف کشاده وبرهنه کردن یعنی تمسک جستن و
چنگ در زدن بحبل خدا که سبب ووسیله وصول بجناب قرب وی گردد تمام نمیشود مگر به بیان کردن وآشکارا ساختن وظاهر گردانیدن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومراد بحبل الله یا عهد وپیمانی ست که خداوند سبحانه وتعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده وآن

ایمان و توحید و اقرار بربوبیت و التزام طاعت و عبادت اوست در روز الست ایشان آن عهد را بسته و قبول کرده و ایشان این عهد را بواسطه تعلق ارواح با بدان و بسبب طریان کدورات بر ارواح بجهت این تعلق و ارتکاب قبائح و معاصی که پیدا شده فراموش کردند پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم آن عهد را باد مردم میدهند خصوص سید رسل علیه و علی آله من الصلوة افضلها و اکملها به بیانی فصیح و منطقی صریح آنرا اظهار بسیار و آیات بینه و معجزات باهره تاکید و اثبات میکند و میگوید که آن عهد را بجا آرید تا بحکم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم حق سبحانه و تعالی نیز بعهدی که ده که بنعیم مقیم و رضا و قرب و رویت وجه کریم خود کرده وفا نماید **نظم** چونکه در عهد خدا کردی وفا ٭ از کرم عهدت نگهدارد خدا ٭ یک زمان او فوا بعهدی گوش دار ٭ تا که اوف عهدکم آید زیار ٭ آن جماعت را که وافی بوده اند ٭ بر همه اصناف شان افزوده اند ٭ **بیت** تو یک عهد خود گر بجا آوری ٭ سر چرخ فلک زیر پا آوری ٭ و توانند که مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است کتاب الله حبل الله الممدود من السماء الی الارض می فرماید قرآن رسن خداست فرو هشته از آسمان تا زمین و در باب فضائل القرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنانکه رسن سبب رسیدن آب بجاه که سبب زندگانی ست میشود عمل به قرآن سبب وصول آب علم و معرفت که وسیله حیات جاودانی است میگردد یا چنانکه چنگ در زدن برسن سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتیاج بآب آن میشود تمسک بالقرآن سبب نجات و خلاص از درکات جهنم میگردد و شک نیست که وصول بحقیقت معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست مگر به بیان و کشف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که از احادیث معلوم میشود - **وکان کتاب المصابیح الذی صنفه الامام** - و بود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده او را پیشوا و مقتدا در عصر خود و تصنیف گردگونه کردن چیزی را و جدا کردن بعض از بعضی مشتق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز آمده و بمعنی گونه و اصناف جمع اوست - **محی السنة** - زنده گردانندهٔ سنت و سنت در لغت روش و طریقه است و در شرع حدیث رسول را گویند صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه گذشت و آنچه آنحضرت بران مواظبت کرده بدلیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت گویند و بعض با مواظبت مع ترک احیانا آنرا نیز اعتبار نموده اند **قامع البدعة** - قهر کننده و خوار گردانندهٔ بدعت و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرع و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام بکتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی - **ابو محمد** - کنیت امام است - **الحسین** - نام شریف وی **بن مسعود** - نام پدر بزرگوار وی - **الفراء** - بفتح فا و تشدید را پوستین دوز صفت پدر شیخ است که این کار میکرد - **البغوی** - منسوب ببغشور که دهی ست میان هرات و مرو و در قاموس گفته که بغشور بفتح بلده ایست میان هرات و سرخس و نسبت بغوی بر غیر قیاس معرب کوشور و محی السنة ابو محمد الحسین بن الفراء منسوب باوست و غالب در اسم مرکب مزجی نسبت بجزو ثانی افتد و گاهی بجزو اول نیز آید چنانکه بعدی گویند در نسبت ببعدی کرب و بعلی در نسبت به بعلبک و آن قریه ایست نیز گویند و این هنگام احتیاج باعتذار بود و در نسبت واو را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدهلی دهلوی گویند و در نسبت بغزنه غزنوی و آنرا در علت صرف قاعده قرار داده اند - **رفع الله درجته** - بلند گرداند خدای تعالی پایهٔ آن امام را و مجمل احوال امام محی السنة آن ست که وی پیشوای زمان و مقتدای عصر و اوان خود بود و مفتی اهل اسلام و قدوهٔ ارباب تفسیر و اسوهٔ اصحاب حدیث حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام

و صاحب تفسیر مسمی بمعالم التنزیل و مصنف کتاب شرح السنة و او را فتاوی است در مذهب شافعی مشهور بفتاوای البغوی و او را فتاوای دیگر فتاوای شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرائت مهارتی تمام داشته و بی تکلفی و خشونت عیش و فقری گذرانیده در اوائل حال پیوسته در اکل بنان خشک اکتفا کردی چون اصحاب و تلامذهٔ وی تکلیف کردند و گفتند که نان خشک خوردن مورث ضعف بدن ست قدری از زیت و بروایتی زبیب با نان خورش میساخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقهٔ سلف صالحین و در وجه تلقب او بمحی السنة آورده اند که چون کتاب شرح السنة را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در واقعه دید که فرمود احیاک الله کما احییت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه زنده داشتی تو سنت مرا و وی فقه را بر قاضی حسین که از سائر علمای شافعیه است خوانده و روایت حدیث از مشائخ اعلام که در زمان وی بودند داشته و جماعهٔ از مشائخ و علما روایت حدیث از وی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان ست وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از هشتاد تجاوز نموده قبر وی در دار اقامت وی در مرو نزد قبر استاذ وی قاضی حسین واقع شده رحمهما الله تعالی رحمة واسعة - **اجمع کتاب صنف فی بابه** - بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شده در باب خود یعنی در باب عملیات و اعتقادیات و احکام ایمان و اسلام و مانا که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابها است در حدیث که جامع تر از آن است یا مراد مبالغه است در مدح کتاب و این نوع مبالغه در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد یا آنکه احتمال صدق در وی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر مثل آن در غایت قلت و ندرت ست اگرچه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشند و الله اعلم - **واضبط لشوارد الاحادیث واوابدها** - و بود کتاب مصابیح نگاه دارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و اوابد آنرا شوارد جمع شارده و شرود رمیدن شتر و اوابد جمع آبده و بهیمهٔ متوحشه و فی الطرح ابد رمیدن و ناآمیختن ستور با مردم و اوابد رمندگان میر جمال الدین محدث فرموده که مراد بشوارد احادیثی ست که مخرج ست در کتب اصول و مواضع ایراد آنها دران کتب بر طالبان حدیث مخفی ست پس گویا آن احادیث از ایشان رمیده و گریخته و مراد باوابد احادیثی ست که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از ایشان خفی ست پس گویا که متوحش اند از طلاب و با یراد محی السنة در بابی که مناسب و لایق ست در مصابیح از وصف شرود و توحش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته - **ولما سلک رضی الله عنه طریق الاختصار وحذف الاسانید تکلم فیه بعض النقاد** - چون رفته است شیخ خوشنود باد خدای تعالی از وی در کتاب مصابیح براه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند دران و اعتراض نموده اند بران بعضی از ناقدان و سره از ناسره جدا کنندگان و تمیز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر میشود حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن نسبی و تکیه دادن چیزی را بچیزی و بر داشتن سخن بگویندهٔ آن و در اصطلاح محدثین حکایت طریق متن حدیث ست بر وجهی که کیفیت ادای آن

معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت ست از آنچه بعد از تمام شدن اسناد مذکور میگردد
مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف مشکوٰة کرده زیاده بر مصابیح این ست که
ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیثی نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این معامله کرده و تواند که مراد باسناد معنی مصطلح بود که حکایت
طریق متن ست و ذکر رجال با هم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر مخرج چنانکه خواهد گفت که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت
کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین وجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم - و اخراج و تخریج در عرف
ارباب این فن ایراد حدیث ست باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان یا اخرجه الشیخان و ازان این خواهند که ایشان در
کتاب خویش این حدیث را باسنادش آورده اند پس مؤلف میگوید بعض نقاد بجهت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند
وان کان نقله وانه من الثقات کالاسناد - و اگرچه هست نقل شیخ حال آنکه وی بتحقیق از ثقات ست مثل اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا
ایراد حدیث باسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استواری داشتن ست پس ازان اطلاق میکنند
بر شخص معتمد استوار داشته شده در روایت - لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال - اگرچه نقل صاحب مصابیح بی اسناد بجهت بودن وی
از ثقات مانند اسناد بود ولیکن نیست راهی که در وی نشانها و علامتها باشد مانند آنچه دران نشانها و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع
علم ست بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و اغفال نیز برین وزن جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنے
زمینی که دران اثر عمارت نبود و آنرا هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه را لفظ مصدر نیز روا ست فاستخرت الله تعالے
و استوفقت منه - پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالے و توفیق جستم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اغفله - پس بعد از استخاره
و طلب توفیق نشانه دار ساختم آنچه صاحب مصابیح آنرا بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول الله صلے الله علیه وسلم
در احادیث کتاب بسیار کرده بود من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و او ذکر مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود
نکرده بود من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحے که در صحاح و حسان نهاده است مجملاً معلوم میشود که در قسم
اول حدیث شیخین ست هر دو یا یکے و در قسم دوم از غیر ایشان لیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم - کما رواه الائمة المتقنون
والثقات الراسخون - چنانکه روایت کرده آن را در مصنفات خود امامان که استوار کنندگان کار اند و معتمدان و استوار
داشته شدگان که ثابت و استوار و پابرجا اند در علم حدیث - مثل ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری وابی الحسین مسلم بن الحجاج
القشیری وابی عبد الله مالک بن انس الاصبحی وابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی وابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل
الشیبانی وابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی وابی داؤد سلیمان بن الاشعث السجستانی وابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی
وابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی وابی محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی وابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی وابی بکر
احمد بن الحسین البیهقی وابی الحسن رزین بن معاویة العبدری - این سیزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را باسانید ذکر
کرده اند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوٰة احادیث را بایشان نسبت کرده و اندکے ست که بغیر ایشان نیز نسبت

کرده چنانکه گفت وغیرهم وقلیل ما هو و غیر ایشان و بسیار اندک ست ذکر غیر ایشان و چون جاے آن بود که کسی گوید سخن نقاد
بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقی ست چه بنده که یکے ازین مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای
دفع این توهم میگوید - وانی اذا نسبت الحدیث الیهم کانی اسندت الی النبی صلے الله علیه وسلم - و بدرستی که من چون نسبت
کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا که من اسناد کردم و برداشتم حدیث را بسوے آنحضرت صلے الله علیه وسلم - لانهم قد
فرغوا منه و اغنونا عنه - زیرا که این ائمه بتحقیق اسناد آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و فارغ و بی نیاز
گردانیده اند ما را از آوردن اسناد - وسردت الکتب والابواب کما سردها - و پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و بابها را چنانکه
آورده بود وی پیوسته در مصابیح - واقتفیت اثره فیها - و پیروی کردم و برگزیدم پے و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن و سرد
پیوسته کردن و سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن - و اقتفا از پے در آمدن و برگزیدن و اثر بکسر همزه و سکون ثلثه و بفتحتین نشان پاے
یعنی چون وی کتب و ابواب را ترتیب نیک ذکر کرده و تراجم و عنوانات آن را بر وجه لائق و طریق صواب آورده من نیز بجنان
بی تبدیل و تغییر و تقدیم و تاخیر ذکر کردم و پیروی او نمودم و عادت مصنفان را که بحث تمام بمنزله جنس عام و مثال الانواع مطالب را
کتاب نام نهند و در وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر هر نوعی از آن جنس چنانکه کتاب الطهارة گویند و در وی از وضو بابی نهند و از غسل
بابی دیگر و از تیمم بابی دیگر و باز در هر بابی فصلی نهند در بیان صنفی ازان نوع چنانکه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلاً لیکن مصنف
درینجا ابواب را منحصر در فصول ساخت و در باب جز آنچه در فصول ست چیزی دیگر ذکر نکرد چنانکه ما تصور کردیم فقد بر چنانکه گفت
و قسمت کل باب غالبا علی ثلثة فصول - و بخش کردم هر بابی را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل و بیشتر برای آن گفت که اندکے
باشد که بابے از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالے - اولها ما اخرجه الشیخان او احدهما - اول
آن فصول احادیثی که اخراج کرده و روایت نموده اند آنرا هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم یا یکے ازان دو - واکتفیت بهما -
و بسنده کردم بذکر شیخین - وان اشترک فیه الغیر - واگرچه انباز شده اند دران احادیث غیر شیخین و روایت کرده اند آنرا ائمه دیگر
غیر ایشان لعلو درجتهما فی الروایة - از جهت بلندی پایه شیخین در روایت و رفعت شان ایشان دران که باوجود روایت ایشان
حدیث را احتیاج نیفتد بروایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در تائید و تاکید دخل دارد با حصول اختصار و بدانکه
حدیثی را که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت
کرده باشند و اگر یکے از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگرے از صحابی دیگر آنرا در اصطلاح متفق علیه نخوانند صرح به الشیخ
ابن حجر فی شرح نخبة الفکر - وثانیها ما اورده غیرهما من الائمة المذکورین - و فصل دوم ازان سه فصل احادیثی ست که آورده اند آنرا
غیر شیخین از امامانی که ذکر کرده شده اند - وثالثها ما اشتمل علی معنی الباب - و فصل سوم از فصول ثلثه چیزهاییست که در گیرنده و فرا گیرنده
است چیزی که مقصود است از بابی که عقد کرده شده است باب از برای آن یعنی ملحقات مناسبه از چیزهایے که رساننده و چسپاننده
او را هم آورده شده است که مناسب و مشاکل و موافق و مشابه است مقصود باب را - مع محافظة علی الشریطة - با نگاه داشت

در رعایت شرطیکہ ذکر کردہ شد کہ آن ذکر راوی و بیان مخرج ست در ہر حدیثی. وان کان ما ثوراً عن السلف والخلف. و اگرچہ آن
مشتمل بر معنی باب کہ در فصل سوم ہست اثر و منقول باشد از جماعہ کہ پیش گذشتہ اند و طائفہ کہ پس ایشان آمدہ یعنی متقدمان
و متاخران یعنی آنچہ در فصل سوم آوردہ ام التزام آن نکردہ ام کہ البتہ حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم باشد بلکہ
بعضے از اقوال و افعال و تقریرات صحابہ و من بعدہم کہ مناسب باب باشد نیز آوردہ ام و در مقدمہ معلوم شد کہ آنرا در اصطلاح نیز
حدیث می نامند. و این فصل زیادت کہ مصنف آوردہ در مصابیح نیست. و در مصابیح ہمان دو قسم اول و ثانی آوردہ
و آنہا را نیز معنون بعنوان فصل نساختہ بلکہ اول را کہ احادیث شیخین باشد ہر دو جا بعنوان گردانیدہ بقول خود من الصحاح. و ثانی
را کہ احادیث غیر شیخین ہست معنون ساختہ بقول خود من الحسان و تسمیہ این بحسان اصطلاحی جدید ست از صاحب مصابیح والا
در ینجا احادیث صحاح و ضعاف نیز ہست یا باعتبار تغلیب گفتہ چون غالب درین احادیث حسان است ہمہ را حسان گفتہ. واللہ اعلم
و صاحب مشکوۃ معنون ساختہ بقول خود الفصل الاول و الفصل الثانی و فصل ثالث از پیش خود آوردہ و از کتب مذکورہ احادیث
انتقاد نمودہ چہ از شیخین و چہ از غیر آن بعضے از اقوال و آثار سلف نیز بآن ضم کردہ و در ینجا نیز ذکر راوی از صحابہ رضی اللہ عنہم و ذکر مخرج
از ائمہ مذکورین التزام نمودہ است. ثم انک ان فقدت حدیثاً فی باب پس بعد از دانستن مقدمات مذکورہ بدانکہ بدرستی کہ
تو اگر گم کنی و نیابی حدیثی را در بابی از ابواب این کتاب و حال آنکہ صاحب مصابیح آن حدیث را دران باب آوردہ باشد
فذلک عن تکریر اسقطہ پس آن گم کردن و نیافتن از جہت مکرر آوردن صاحب مصابیح ست کہ من آن مکرر را ساقط نمودہ و
انداختہ ام. وان وجدت آخر بعضہ متروکا علی اختصارہ. و اگر بیابی تو بعض دیگر را از احادیث کہ واگذاشتہ شدہ بر اختصار خود بعنی. او مضموما
الیہ تمامہ یا فراہم آوردہ شدہ بسوی آن حدیث تمام و باقی آن. فعن داعی اہتمام ترکتہ والحقتہ. پس از جہت داعی و باعث اہتمام و اعتنا
میگذاریم آن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنیم و میرسانیم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواہد بود کہ باعث باشد بر ترک و الحاق اما باعث
بر ترک آن بر اختصار آن باشد کہ پارہ ایست از حدیث در از مناسب باب و پارہ دیگر نہ یا پارہ مناسب این باب و پارہ دیگر
مناسب بہ باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت ست آنرا اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جہت اختصار کردہ من نیز تابع وی شدم
و برعایت این مناسبت آنرا بر اختصار گذاشتم و ہر حدیث کہ نہ باین دو صفت یافتم تتمہ آن را بوے ملحق گردانیدم اگرچہ شیخ
اختصار کردہ باشد و توانکہ باعث و داعی بر ترک و الحاق غیر ازینہا نیز باشد فافہم. وان عثرت علی اختلاف فی الفصلین و
اگر اطلاع یابی و دیدہ ور شوی بر اختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث کہ آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین
فی الاول. و آن اختلاف این است کہ ذکر غیر شیخین در فصل اول و ذکرہما فی الثانی. و ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح اقرار
کردہ دادہ است احادیثی کہ در قسم اول آوردہ از بخاری و مسلم است و آنچہ در قسم ثانی آوردہ از غیر بخاری و مسلم بزعم او و من بعضی از
احادیث فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کردہ ام و ائمہ دیگر را دران ذکر کردہ چنانکہ در فصل اول از باب سنن الوضوء و
در فصل اول از باب فضائل القرآن و در فصل اول از باب الاسلام من کتاب الآداب و جز آن و بعضی از احادیث فصل ثانی را

نسبت بہ بخاری و مسلم دادہ و ذکر ایشان دران کردہ چنانکہ در فصل ثانی از باب ما یقرأ بعد التکبیر و غیر آن ست و ازینجا نسبت قصور
و نقصان بہ تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید. فاعلم انی بعد تتبعی کتابی الجمع بین الصحیحین للحمیدی و جامع الاصول. پس بدانکہ
عذر من درین مخالفت و دلیل مرا برین نسبت این است کہ من بعد از پیروی کردن و تتبع و تفحص نمودن من این دو کتاب را
یکے کتاب حمیدی کہ در وی جمع کردہ است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این ہر دو کتاب را ہم آوردہ و دیگر کتاب جامع الاصول
ابن اثیر جزری کہ در وی ہر شش کتاب را یکجا جمع کردہ. اعتمدت علی صحیحی الشیخین و متنیہما اعتماد نمودم و تکیہ کردم بر صحیح بخاری
و صحیح مسلم و بر متون احادیث کہ درین دو کتاب است و تواند کہ مراد بہ متن آنہا اصل کتاب آنہا باشد نہ جمع بین الصحیحین و
جامع الاصول کہ بمنزلہ شروح آنہا اند یعنی مظان و محال وجود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درینہا یافتم نسبت
بایشان کردم اگرچہ شیخ بغیر ایشان کردہ باشد و اگر درینہا نیافتم نہ کردم اگرچہ شیخ کردہ باشد و اکتفا بجمع بین الصحیحین و جامع الاصول
نکردم اگر اکتفا میکردم جای آن بود کہ گوینده میگفت شاید کہ در صحیحین و متن ایشان باشد و اگر اکتفا بصحیحین و متن آنہا میکردم
میگفت شاید کہ در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس ہر چہار کتاب را تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی
قوی حاصل گردد بصحت این نسبت کہ من کردہ ام و بعدم صحت آنچہ صاحب مصابیح کردہ اما پوشیدہ نماند کہ تتبع صحیحین و متن آنہا و جمع
بین الصحیحین و جامع الاصول کہ مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر در ذکر شیخین در فصل ثانی اما در ذکر غیر شیخین در فصل اول
تتبع و تصفح کتب و سنن غیر شیخین باید کرد تا معلوم گردد کہ آنچہ صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کردہ و نسبت بشیخین دادہ حدیث شیخین است
کما لا یخفی و مصنف ذکر آنہا تعرض نکرد از جہت ظہور مراد و وضوح آن فتدبر و باللہ التوفیق. وان رأیت اختلافا فی نفس الحدیث
و اگر بہ بینی و بدانی اختلاف میان من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظے آوردہ و من بلفظ دیگر. فذلک
من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و پراگندگی اسانید احادیث است کہ راہہای
رسیدن بحدیث اند در طریقی و اسنادی حدیث باین لفظ آمدہ و در طریقے دیگر و اسنادی دیگر بلفظے دیگر آمدہ. ولعلی ما اطلعت
علی تلک الروایۃ التی سلکہا الشیخ رضی اللہ عنہ. و شاید بود کہ من اطلاع نیافتہ باشم بر روایتی کہ سلوک کردہ است شیخ طریق آنرا
و آن لفظ بآن طریق یافتہ و قلیلا ما تجد اقول. و اندکی ست کہ مییابی تو کہ میگویم من این کلام را کہ. ما وجدت ہذہ الروایۃ فی کتب
الاصول. نہ یافتم من این روایتی کہ صاحب مصابیح آوردہ در کتب اصول یعنے کتابہاے ائمہ کہ اصل و مدار روایات اند و اعتماد
درین باب بر آنہاست. او وجدت خلافہا فیہا. یا میگویم یافتم من خلاف روایتی کہ شیخ ذکر کردہ است در کتب اصول. فاذا
وقفت علیہ. پس چون واقف شوی تو برین قول من کہ میگویم. فانسب القصور الی لقلۃ الدرایۃ. پس نسبت کن قصور
و کوتاہی را بسوے من از جہت کمی دانش و دریافت من لا الی جناب الشیخ. نہ بسوی درگاہ شیخ و در ذکر این کلمہ تعظیم و
احترام نیست یعنی او چنان است کہ نام او بر زبان نتوان آورد مگر نام درگاہ او و برہمین قیاس ست ذکر حضرت و مجلس و خدام
و نواب و ملازمان کہ در امثال این مقام ذکر کنند. رفع اللہ قدرہ فی الدارین بلند گرداند خدائے تعالی بزرگی و عظمت

شیخ را در هر دو سطری حاشا لله من ذلک - منزه است شیخ از نسبت قصور درین معنی و بودن او جهت خدمت و این لفظ را
تحقیق و بیانی ست که در شرح ذکر کرده شده است - رحم الله من اذا وقف علی ذلک بخشایش و مهربانی کناد خدای تعالی کسی را که
چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافته ام در کتب اصول نبهنا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند
ما را بر آن وارشدنا طریق الصواب - و بنماید ما را راه راستی در یافت حق به تنبیه و ارشاد اگر بر حقیقت حمل کنند خصوص بزبان حیات
مؤلف خواهد بود و الا مراد درست کردن کتاب ست بر طریق محو و اثبات و تبدیل و تغییر یا تعلیق حواشی بر کتاب اشارت بدان و تنبیه
کردن بر آن - و لم آل جهدا فی التنقیر و التفتیش و تقصیر نکردم در کوشش و توانائی در باز کاویدن و جستن و تفحص کردن و تصفح نمودن
احادیث و روایات مختلفه از کتب اصول - بقدر الوسع و الطاقة - بر اندازه توانائی و رسائی تنقیر و تفتیش بیک معنی ست چنانکه وسع
و طاقت و آوردن الفاظ مترادفه در خطبها امرے متعارف ست میان ارباب تصنیف - و نقلت ذلک الاختلاف کما وجدت
و نقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتم یعنی بی کم و بیش و بے تغیر و تبدیل - و ما اشار الیه رضی الله عنه من غریب و ضعیف
او غیرهما بینت وجهه غالبا - و آنچه اشارت کرده بود شیخ در مصابیح راضی باد خدا از وی از حدیث غریب یا ضعیف یا غیر غریب و ضعیف
مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه آن را بیشتر و اندکی ست که بیان نکردم وجه آن را بجهت نایافت وجه یا امرے دیگر -
والله اعلم و ما لم یشر الیه مما فی الاصول - و آنچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول ست و نگفت غریب او ضعیف
مثلا - فقد قفیته فی ترکه - پس تحقیق تتبع و پیروی کردم او را در ترک اشارت و متعرض نشدم به بیان حال حدیث از صحت و حسن و
ضعف و غرابت و جز آن الا فی مواضع لغرض - مگر در موضعی چند از کتاب که پیروی نکردم و با وجود که وی اشارت بحال حدیث
نکرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعنان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس
مؤلف از ترمذی و غیره نقل کرده که این حدیث صحیح ست یا حسن ست مثلا تا توهم آنها باطل گردد و غرض دیگر آنکه محی السنة در دیباچه مصابیح
گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وے از احادیث منکره است پس مصنف بیان میکند آنرا بجهت اظهار حق
کذا قال الطیبی و تجد مواضع مهملة - و کم ست یا بسا ست که می یابی جایها را از کتاب من که مشکوة ست که بیان کرده نشده است در آن موضع
راوی آن از ائمه مذکورین - و ذلک حیث لم اطلع علی راویه - و این اهمال و ترک بیان در جائی خواهد بود که مطلع نشده ام بر راوی آن -
فترکت البیاض - پس گذاشتم من برای نوشتن نام آن راوی سفیدی در کتاب - فان عثرت علیه فالحقه - پس اگر مطلع شوی تو ای
مخاطب و ای ناظر در کتاب من پس الحق و پیوسته گردان آنرا بآنجا و بنویس در موضع بیاض نام راوی را - احسن الله جزاک - نیک گرداند الله تعالی
جزای ترا برین عمل و بعضے از علما مثل شیخ شمس الدین محمد جزری و غیر وی تتبع نموده اند مواضع مهمله را و بر کنار کتاب نام راوی نوشته و اصل
کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته تا معلوم گردد که تبیین آن از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است
و از حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی ست چنانکه بنظر در نسخ مشکوة ظاهر میگردد - و سمیت الکتاب - و نام نهادم
این کتاب را بمشکوة المصابیح وجه تسمیه آنکه مشکوة طاقچه را گویند که در وی چراغ نهند و مصابیح جمع مصباح یعنی چراغ پس گویا هر یک از

احادیث را تشبیه کرده بچراغ که روشنائی می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میگرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و
نیز مصابیح که نام کتاب محی السنة است در جوف اوست و این کتاب مشتمل ست بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ - و سأل الله
التوفیق و میخواهم از خدای تعالے توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و تمام آن بلکه در سائر امور و احوال توفیق دست اوست
کسی ابکاری و در عرف علما آفریدن الله تعالی ست قدرت و قوت طاعت را در بنده - و الاعانة و الهدایة و التیسیر - و میخواهم
از وی تعالی یاری دادن و راه راست نمودن را درین تالیف و در سائر امور و میخواهم نگاه داشتن از خطا درین کتاب و غیره
و تیسیر ما قصده - و می خواهم از خدا آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنم آنرا - و ان ینفعنی فی الحیوة و بعد الممات - و سؤال میکنم از خدا تعالی
که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن بعطاے
اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگترین ست - و جمیع المسلمین و المسلمات - و همه مسلمانان را از مرد و زن حسبی الله و نعم الوکیل بس ست
مرا خدای و وی تعالے نیکو وکیل ست و وکیل کسی ست که کار خود را با او بگذارند - شعر کار خود را بخدا باز گذار + که نمی بینم ازین
بهتر کار + و لا حول و لا قوة الا بالله العزیز الحکیم - و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدا
که عزیز ست و حکیم و معنی عزیز و حکیم در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب
فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق و منه التیسیر و بدانکه مصنف رحمة الله علیه پیش از
شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث (انما الاعمال بالنیات) - بجهت تنبیه و ترغیب طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید
اخلاص در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شائبه اغراض و اعواض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بهجرت
بسوی خدا و رسول خدا دارد و همچنانکه اخلاص نیت در آنجا شرط است درینجا نیز باید و همبرین جاری شده عادت اکثر از مصنفان
این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه بخاری که سرگروه این طائفه است نیز کرده و خطابی گفته که متقدمین مشائخ ما مستحسن
میداشتند تقدیم حدیث - انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امرے که ابتدا میکردند از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند
بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر وی العظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم ست از اصول دین و بعضی از علما آنرا
نصف علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم ست قلبی و قالبی و نیت اصل اعمال قلب و اصل آن است و اگر باعتبار توقف
صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند نیز
گنجایش دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و مانا که مقصود وی رحمه الله ازین عبارت
تکثیر و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر این عدد در باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر ازین ابواب داخل ست
چه اقسام عبادات و معاملات و عادات لا تعد و لا تحصی ست و نیت در همه جا دخل دارد و همه علمای دین متفق اند بر صحت این
حدیث و بعضی آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف - عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از امیر المومنین عمر بن الخطاب که گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم

انما الاعمال بالنیات - نیست اعتبار کردارها و قبول آن بدرگاه حق تعالی و تقدس مگر بنیتهای آن در اکثر روایات و اشهر آن
اینچنین آمده و در بعض الاعمال بالنیات بی کلمهٔ انما و در بعض الاعمال بالنیة و در بعض العمل بالنیة نیز آمده و مقصود و مراد از همه این
عبارات یکی ست یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک و قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نبود و ثوابی بدان مترتب
نگردد و غایت آنکه اعمال دو قسم اند بعض مقصود لذاته چنانکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر
وسیلهٔ عمل دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب مشروط به نیت ست ولیکن بی نیت جائز بود و نماز بوضوی بی نیت درست گردد در مذهب امام ابوحنیفه
اینچنین ست و نزد ائمهٔ دیگر وضوی بی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نه و مراد به نیت درینجا قصد تقرب الی الله ست یعنی هر کار که کند
برای خدا کند و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل ست بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان
گوید و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضاً نیت در دل حاصل گردد و بر زبان نیاید یا بزبان خلاف آن رود زیان نکند
و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بران که بجهر گفتن آن نامشروع ست که تلفظ به نیت شرط صحت نماز ست
یا صحیح آنست که شرط نیست و شرط داشتن آن خطاست ولیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر ست و مستحب تا زبان با دل
موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد و محدثان گویند که در هیچ جا
روایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده است که چون بنماز برخاستی الله اکبر گفتی اگر
چیزی دیگر خوانده بودی هر آئینه روایت نمودندی پس طریقهٔ سنت و اتباع آن آنست که هم بر نیت بدل اقتصار کنند و اتباع
همچنانکه در فعل واجب ست در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده باشد متبع نبود کذا قال المحدثون

و انما لامرئ ما نوی - و نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعض روایات انما لکل امرئ آمده بزیادت لفظ
کل و این جمله مؤکد و مقرر کلام سابق ست و مؤدی و مآل هر دو کلام یکی ست که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص
بدان و نصیب مرد از عمل همان ست که نیت آن کرد مثلاً اگر عملی باشد که نیات متعدده درو توان کرد چنانکه بفقیری که قریب
و خویش او ست چیزی بدهد اگر به نیت فقر او بدهد و ملاحظهٔ قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صلهٔ رحم و اگر نیت قرابت کند
نه فقر ثواب صلهٔ رحم خود یابد نه صدقه و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر بخواهد متعدده به
نیات متعدده که دران دارد برسد مثلاً نشستن در مسجد یک عمل ست ولیکن دروی نیات متعدده میرود و بر هر نیتی ثوابی
حاصل گردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می درآید گویا بزیارت و دریافت خداوند تعالی و
تقدس می آید و وی تعالی کریم است و واجب است بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک
این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بحکم حدیث صحیح هر که انتظار نمازی برد گویا در نماز ست پس گویا آن نماز را که انتظار می برد
میگزارد و ثواب آن حاصل میکند و مرابطه و مرابطت که در کریمهٔ (یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا) واقع شده است
نزد بعض مفسرین همین ست و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است

ذکر فرموده - فذلکم الرباط فذلکم الرباط - سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سائر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچه و بازارها واقع شوند و در
مسجد ازان محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت که در مسجد درآید باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف
ساعت ست ثواب آن را دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتی ست که حصول آن آسان ست و مردم از تحصیل آن غافل
و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و ادعیهٔ دیگر که در آمدن و برآمدن مسجد مسنون و ماثور ست
فضیلت و ثواب بسیار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب مردم
بر آن و در اخبار آمده که هر که برود بامداد در مسجد برای ذکر و تذکیر باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از
بیوت خدا نشینند و تلاوت قرآن و مدارست آن ننمایند مگر آنکه گرد کنند ایشان را ملائکه و بپوشد ایشان را رحمت هفتم قصد ادراک
ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بمسجد رود و نماز بگزارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصاً در مسجد شریف نبوی
صلی الله علیه وسلم هشتم قصد افاده و استفادهٔ علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوائف مردم حاصل و میسر گردد نهم قصد زیارت
برادر دینی که در راه خدا مدد کند دهم قصد سلام و رد آن بر شخصی که در مسجد باشد یا در وی درآید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت
فکر در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست نه دهد دوازدهم حضور باطن و
آرام دل و اتصال بمشاهدهٔ حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلیست و مقتضای
بای اضافت بیتی حاصل ست مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محل عبادت ست اگر در اعمال طبعی شهوانی نیت ما
کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل استعمال طیب در روز جمعه یا در سائر ایام بقصد اتباع سنت رسول الله صلی الله
علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت و بقصد تعظیم مسجد و دفع روائح کریهه موذیه از خود و از غیر خود و ترویح همسایگان
و همنشینان از ملائکه و بنی آدم و بقصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کنند بروائح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتند
و بقصد معالجهٔ دماغ تا تازه گردد و فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد
لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خودنمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول
ثواب بر نیت ست و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل نمود آن را و بیان کرد در مثال جزئی و فرمود - فمن کانت هجرته
الی الله و الی رسوله - پس کسیکه باشد برآمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و امتثال امر ایشان
فهجرته الی الله و الی رسوله - پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول ست و ثواب عظیم بران مترتب - و من کانت
هجرته الی دنیا یصیبها - و در روایتی لدنیا و کسیکه هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن که برسد بدان - او امرأة یتزوجها
یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان - فهجرته الی ما هاجر الیه - پس
هجرت او بسوی چیزی ست که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن و تصریح ذکر نکرد آن را چنانچه در فقرهٔ
اولی کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا و زن و تکرار در اولی بجهت استلذاذ و استحلای ذکر خدا و رسول ست و نیز مجمل ذکر

کرد تا شامل باشد هر چیزے را که برائے آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که نیت دران مشوب و
ممزوج باشد که هم قصد رضاے حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امرأة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود بقدر
نیت ثواب دریابد بر قول مختار و بعض گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث همدرین ست یا رب مگر نیت حق
غالب بود والله اعلم و وجه تخصیص ذکر امرأة تخویف ست زیرا که وی از دنیاست چه مراد بدنیا اینجا هر چه ماسواے حق و شاغل از
ذکر اوست یا از جهت زیادت تحذیر و تخویف ست زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت ترست از ذکر حق و از سلوک طریق
دین مانع تر و شاغل تر و نیز میگویند سبب ورود این حدیث قصهٔ مردیست که بطلب زنی که او را ام قیس میگفتند و نغنیه بود هجرت
نموده بمدینه رفته بود پس حال او را بآنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد ازین آن مرد
را مهاجر ام قیس میخواندند و بعض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امرأة بذکر آن ست که عرب نمیدادند موالی یعنی
بعجمان نساے عربیه را و رعایت میکردند کفاءت را در نسب و چون نوبت اسلام رسید و عصبیت عرب کمتر شد و مسلمانان
همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند بسیارے از مردم بمدینه بطمع در تزوج نساء پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این حدیث
فرمود و این وجه اقرب و اوجه است و در صحت قصهٔ مهاجر ام قیس سخن ست چنانکه از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر
گردد والله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع برآمدن از وطنے بوطنی دیگر بطلب مرضیات حق
جل و علا و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتداے اسلام
بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان مکه در امان باشند و چنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بود در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت دران وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه
بسوے مدینه تا زمان فتح مکه و بعد از فتح مکه برطرف شد این اختصاص و آنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان
هجرت از مکه است زیرا که مکه بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت بمعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هر کرا بران قدرت بود باقی
ماند تا روز قیامت و این ست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة منقطع نمیشود هجرت و برطرف
نمیگردد حکم وے تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد درهاے آن یعنی تا روز قیامت و مراد هجرت درین حدیث انتقال از
وطن ست بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا جز آن براے طلب رضاے حق یا غیر وی تا هجرت بسوی دنیا و امرأة
را نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر ست خاص که هجرت حقیقی آنست و آن جدا آمدن ست از موطن طبیعت و ترک کردن
آنچه نهی کرده شارع از آن و مکروه داشته آنرا و این در حدیث آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی
است که گذاشته است چیزے را که نهی کرده است الله تعالی از آن چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر خوانده متفق علیه
حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثے را گویند که بخاری و مسلم هر دو آن را از یک صحابی روایت کرده باشند

و حدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه حدیث که مشهور اند بلکه همه ایشان روایت کرده و باتفاق همه ائمه صحیح ست و اگر چه
در اول تا دو سه مرتبه فرد آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده ازان رسیده و بعض گفته اند که راویان
او از مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از سه صد کس زیاده و بعض تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم فائده در خبر
وارد شده که نیة المؤمن خیر من عمله و این حدیث اگر چه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه
آن علما را اقوال ست اول آنکه نیت تنها بے اقتران بعمل نیز عبادت ست و اجر و ثواب بران مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت
بودن آن و ترتب ثواب بران موقوف بر نیت ست و در حدیث آمده است که بمجرد قصد و نیت حسنه حسنهٔ کامله مینویسند و نیز
آمده که هر که بخواب رود و نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود براے وی ثواب تهجد اگر چه بغلبهٔ خواب
تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار ست وجه ثانی آنکه محل نیت دل ست
و دل مکان معرفت لاجرم آنچه از محل معرفت زاید و ازین معدن برآید فاضل تر و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن
حاصل شود از سهل بن عبد الله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خداے رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانے
نیافرید که نزد وی تعالے عزیز تر باشد از دل بندهٔ مومن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را اکرام است نفرمود عزیز تر از معرفت خود پس
عزیز ترین نعمتها بعزیز ترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیز تر ازان معرفت خود را دران نهادی و فرمود خسیس ترین همت
بندهٔ که عزیز ترین مکانها را از حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند ولی اوب کسیکه آنرا که وی تعالی در جای نشانده بر کند
و بجای آن دیگرے را بنشاند وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر ست برای آنکه نیت پایدار و باقی ست و عمل ناپایدار و فانی
و خلود و دوام بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ بموجب نیت ست که دائمی ست و اگر بقدر عمل بودی بهمان قدر
از زمان بودی که عمل کردند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت خیر که در باطن ست
و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان بآسمان مے برند حق تعالی با بعضے از ایشان میفرماید
الق تلک الصحیفة الق تلک الصحیفة بینداز آن صحیفه را بینداز آن صحیفه را آن ملک میگوید بار خدایا بندهٔ تو سخن خیر گفت و عمل
خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه آنرا بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواست آن
بنده بآن عمل رضاے مرا و بعض دیگر را از ملائکه ندا آید اکتب لفلان کذا و کذا بنویس در نامهٔ اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید
خداوندا این بنده کار نکرده چگونه نویسم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است وجه خامس آنکه اعمال خیر محدود و اندازه است
و نیت مومن بهمه متعلق است و میخواهد که همه را بوجود آرد و اما عمل بهمه نتواند کرد پس ثواب نیت وی احصی نیست خیرات و طاعات در نیت
او نامحدود و نامنحصر ست و برین قیاس نیة الکافر شر من عمله که نیت منتظر معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر و بعضی از انست بهذا قال
بعض المشائخ الصوفیة ابیات چون نباشد پاک اعمال از ریا * هست بیحاصل چو نقش بوریا * هر کرا اندر عمل اخلاص نیست * در جهان از نیک
بندگان خاص نیست * هر کرا کار از برای حق بود * کار او پیوسته با رونق بود * پاک گردان عمل را اندیا * شمع ایمان تا باشد ضیا * و بالله التوفیق

کتاب الایمان

ایمان در شرع عبارت ست از گرویدن و اعتقاد آوردن بمانچه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از نزد خدای تعالی آورده به بندگان رسانیده و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بروجه اجمال بود چنانکه گویند هرچه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده حق ست یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمے که کرده و هر چیزے که آورده ایمان آرند و بگرویدند و ایمان اجمالی در حصول اتصاف بایمان کافی ست ولیکن درجهٔ ایمان تفصیلی اتم و اکمل است و بباید دانست که بمجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بمرتبهٔ تصدیق که مراد بدان درینجا اذعان و تسلیم ست که بفارسی آنرا گرویدن گویند نرسد و باطن بران قرار و آرام نگیرد تا حال اهل تکبر و عناد که دیده و دانسته براه جحود و انکار میرفتند و باوجود معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرمود وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم و فرمود یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی ست و اقرار بزبان شرط اجرای احکام ست اگر مانعے از آن نباشد مثل گنگی و اکراه یا کسے ایمان آورد و همان ساعت بمرد و درینجا قسمے دیگرست که باوجود تصدیق و اقرار چیزے کنند که شارع آن را امارت و علامت کفر ساخته مثل سجدهٔ صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافرست اگرچه فرضاً تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال اوست و ایمان بے عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق یابد و صاحب او را مومن فاسق خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت این ست و صحابه و سلف همبرین اعتقاد بوده اند و فاسق را مومن میگفتند و احکام اسلام بروے اجرا مینمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند و از بعض سلف صحابه و تابعین و مجز ایشان منقول ست که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد ایمان کامل ست و برهمین محمول ست آنچه از محدثین منقول ست بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگرچه بعض ظواهر عبارات بایشان موهم بخلاف آن نیست و بعضی از علمای متکلمین نیز قول مذکور را از سلف بر ظاهر حمل کرده و نسبت این قول را بسلف و محدثین کرده اند چنانکه صاحب مواقف وغیره و تحقیق همانست که گفته شد فتدبر و بالله التوفیق و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند و معتزله نه کافر گویند و نه مومن و واسطه میان ایمان و کفر اثبات کنند و این اول بدعتی ست که در عقائد پیدا شده و بعض آیات و احادیث که ظاهر دران ست تمسک کنند و آیات و احادیث دیگر را که نص در مذهب اهل سنت و جماعت ست تاویل کنند و در حقیقت مراد بآیات و احادیث همانست که سلف اوائل که زبان دان دین و مراد شناس شرع بودند از آن فهمیده اند از جهت علم ایشان بقرائن و موارد اگرچه بظاهر خلاف آن در فهم در آید و این اصلی عظیم ست در باب فهم نصوص و تعیین مراد آن و وجود زیغ و زلل مبتدع ازینجاست و من الله العصمة و التوفیق و چنانکه مولف در اول کتاب حدیث انما الاعمال بالنیات آورد که مبناے تمامه طاعات و عبادات ست در اول کتاب الایمان حدیثی آورده

که مشتمل بر اصول و فروع دین ست و این را حدیث جبرئیل گویند از جهت آنکه سائل آن از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وی بود و ام الاحادیث و ام الجوامع نیز گویند زیرا که متضمن جملهٔ علوم ست که از احادیث معلوم میگردد چنانکه فاتحة الکتاب را ام القرآن و ام الکتاب خوانند باعتبار تضمن این سورهٔ کریمه تمامی معانی و مقاصد قرآن عظیم را و ائمهٔ حدیث اتفاق دارند بر صحت این حدیث و بخاری و مسلم و ائمهٔ دیگر این حدیث را بطرق مختلف از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در کتب خود روایت کرده اند و صاحب مشکوة از امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده و گفت

الفصل الاول - عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال - روایت ست از عمر بن الخطاب رض که گفت - بینما نحن عند رسول الله - در اثناے آنکه ما یعنی جمعی از صحابه نزد پیغمبر خدا - صلے الله علیه وسلم - بودیم - ذات یوم - یکبار روزی اذ طلع علینا رجل - ناگاه پیدا گشت و ظاهر شد در غایت ابهت و جلالت چنانکه آفتاب یا ماه برآید بر ما مردی - شدید بیاض الثیاب سخت سفید جامه ها - شدید سواد الشعر - سخت سیاه موی و شعر بسکون عین و فتح آن هر دو آمده - لایری علیه اثر السفر - و دیده نمیشد بروی نشان سفر مثل غبار آلودگی موی و شکستگی رنگ روی و سستی و ماندگی گویا مردی ست ازهمین شهر آمده - ولا یعرفه منا احد و حال آنکه نمی شناسد او را از ما هیچ یکے یعنی از ین شهر هم نیست و اگر ازین جا می بود می شناختیم او را - حتی جلس الی النبی صلے الله علیه وسلم - تا آنکه نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت مائل و متوجه بسوے وی چنانکه متعلم پیش معلم نشیند فاسند رکبتیه الی رکبتیه - پس تکیه داد و متصل گردانید هر دو زانوے خود را بهر دو زانوے آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مبالغه کرد در قرب و اتصال بحضرت وی تا آسان گردد استماع سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال محبت و وداد و موانست که میان ایشان بود - و وضع کفیه علی فخذیه - و بنهاد آن مرد هر دو کف دست خود را بر دو ران آنحضرت صلے الله علیه وسلم از برای تمکین و تثبیت وی صلے الله علیه وسلم تا در اصغای کلام و فهم و افهام آن حاضر و ثابت باشد یا بنهاد هر دو کف دست خود را بر ران هاے خود چنانکه صورت ادب و رسم متعلمان است و این بظاهر مناسب ترست بآمدن جبرئیل ع و تقرب وی بآن حضرت صلی الله علیه وسلم و نشستن در پیش وے بر صورت متعلم ولیکن وجه اول راجح ترست زیرا که در روایت نسائی صریح آمده است حتی وضع یدیه الی رکبتی النبی صلے الله علیه وسلم و جبرئیل اگرچه بظاهر در صورت سائل و متعلم بود ولیکن بحقیقت معلم و ملقی علم بود بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از جانب حق و آمدن وی برای تعلیم و اعلام احکام دین بود مر حاضران را چنانکه از آخر حدیث معلوم میگردد و اسناد تعلیم بجبرئیل در قرآن مجید نیز واقع شده آنجا که فرمود علمه شدید القوی ذو مرة و الله اعلم - و قال یا محمد اخبرنی عن الاسلام - و گفت آن مرد اے محمد خبر ده مرا از حقیقت اسلام که چیست - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن مرد - الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله - حقیقت اسلام این ست که گواهی دهی که نیست هیچ معبود بحق مگر خدا و گواهی دهی که بتحقیق محمد فرستادهٔ خداست بسوی خلق برای تبلیغ احکام وی و اسلام در لغت بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی بطوع و رغبت

و تسلیم شدن مر حکم کسی را بی سرکشی و اعراض و در شرع عبارت ست از انقیاد و اطاعت احکام الٰہی و بجا آوردن ارکان خمسہ
دین مسلمانی کہ مذکور شوند پس اسلام اسم ظاہر اعمال است و ایمان نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام و
ایمان ست و آنکہ در عقائد مذکور است کہ اسلام و ایمان یکی ست بآن معنی ست کہ ہر مومن مسلم ست و ہر مسلم مومن و نفی یکے ازین
دو اسم از مسلمان نتوان کرد و بحقیقت اسلام ثمرۂ ایمان و فرع آنست و علما را درین مسئلہ کلام بسیار است و تحقیق این ست
کہ گفتہ شد پس اول ارکان اسلام گواہی دادن ست بوحدانیت حق تعالے و تقدس و رسالت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ و
سلم و از ظاہر حدیث چنان معلوم میشود کہ تکلم بلفظ شہادت شرط اسلام ست پس اگر لفظ شہادت نگوید یا بجای اشہد اعلم آرد
مسلمان نشود و لیکن بضرورت از دین معلوم شدہ است کہ اگر مجرد لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ گوید مسلمان ست و لابد چون
صیغۂ اشہد در احادیث واقع شدہ است تلفظ بآن اعلے و اصوب باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز ست چنانکہ
فرمود - و تقیم الصلوٰۃ - و بر پا داری نماز را و مراد باقامت صلوٰۃ گزاردن اوست راست و درست بتعدیل ارکان و محافظت
شرائط و رعایت سنن و آداب آن و اقامت مشتق از تقویم یعنی راست ساختن چنانکہ گویند اقام العود راست ساخت
چوب را کہ کج بود یا مراد مداومت و ملازمت بر آن ست و جد و جہد نمودن در ان مشتق از اقامت یعنی مقیم شدن یا از قیام
سوق یعنی رائج و گرم شدن بازار سوم از ارکان اسلام بر آوردن زکوٰۃ مال ست چنانکہ فرمود - و تؤتی الزکوٰۃ - و بدہی زکوٰۃ
را و زکوٰۃ در لغت بمعنی نما و تطہیر ست و دادن زکوٰۃ سبب نما و زیادت مال و برکت در ان و موجب طہارت مال و طہارت
صاحب اوست از رذیلۂ بخل و امساک و اشتقاق از تزکیہ شہود نیز احتمال دارد گویا گواہی میدہد بصحت ایمان و صدق
دعوی محبت پروردگار تعالے چہارم روزہ رمضان داشتن ست چنانکہ گفت - و تصوم رمضان - و روزہ داری ماہ
رمضان را و صوم در لغت بمعنی امساک یعنی نگاہداشتن ست و در شرع عبارت از نگاہداشتن نفس از طعام و شراب و
جماع و نزد بعضے علما و سفیان ثوری از ایشان ست نگاہداشتن زبان از غیبت نیز و غیبت کردن نزد ایشان شکنندۂ
صوم ست و روزہ کامل آنست کہ جمیع اعضا و حواس را از نا فرمودۂ شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض ست بمعنی گرم
کردن و سوختن و چون در روزہ سوختن و گداختن نفس ست باین علاقہ ماہ روزہ را رمضان نام کردند و این وجہ
بر تقدیری درست افتد کہ لفظ رمضان از اوضاع شرع بودہ گویند کہ در وقتی کہ تعیین اسمای شہور می نمودند در آن وقت
ہوا گرم بود و تابستان واللہ اعلم - و تحج البیت - پنجم از ارکان اسلام این است کہ قصد کنی خانۂ کعبہ را و بگذاری مناسک
حج را - ان استطعت الیہ سبیلا - اگر میتوانی رفتن در راہ یافت بسوی وی و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحلہ است
و نزد امام مالک بر کسی کہ قوت پیادہ رفتن دارد نیز واجب است و امن راہ نیز داخل استطاعت است و معتبر درینباب
غالب احوال است و برین وجہ وجود دریا منافی امن طریق نبود چہ غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشیند و
صحابہ برای جہاد در کشتی نشستہ اند پس برای حج نیز روا باشد و سقط فرضیت نگردد و در حدیث آمدہ است کہ فضل شہدا

کسی ست کہ در کشتی غرق شود و نیز آمدہ کہ حق تعالی قبض ارواح ایشان بیواسطہ ملک میکند - قال - آنحضرت صلی اللہ علیہ و
سلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد - صدقت - راست گفتی حقیقت اسلام ہمین ست کہ بیان کردی فعجبنا لہ
یسئالہ و یصدقہ - عمر رضی اللہ عنہ میگوید پس شگفت داشتیم ما حال آن مرد را کہ می پرسد آنحضرت را صلی اللہ علیہ و سلم و تصدیق
میکند او را چہ پرسیدن بظاہر دلالت بر جہل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست
زیرا کہ وی جبرئیل بود کہ برای تعلیم و تذکیر صحابہ آمدہ بود تا از آنحضرت بپرسد وی صلے اللہ علیہ و سلم بیان کند و صحابہ بشنوند و تجدید آن یاد گیرند
و این در آخر عہد حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم بود - قال فاخبرنی عن الایمان - گفت آن مرد پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر دہ مرا از حقیقت
ایمان کہ چیست قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم - ان تؤمن باللہ - حقیقت ایمان اینست کہ بگروی بخدای تعالی بذات و صفات
ثبوتیہ و سلبیہ و تنزیہ و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقائص و امارات حدوث - و ملائکتہ - و ایمان آری بفرشتگان او سبحانہ تعالی
کہ اجسام نورانیہ اند قادر بر تشکل باشکال مختلفہ و بندگان خدا اند کہ بی فرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف
نیستند بزنی و مردی و باقی صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شدہ است - و کتبہ - و ایمان آری بکتابہای حق تعالی
کہ کلام قدیم او یند مجرد از حرف و صوت و فرستادہ آنہا را بر پیغمبران خود بایجاد حروف و اصوات در الواح یا بالسنۂ ملائکہ یا بی واسطہ
ملک مسموع از ورای حجاب و ہمہ کلام خداوند حق ثابت و قرآن مجید افضل آنہاست از حیثیت فصاحت و جامعیت گفتہ اند
کہ مجموع آن صد و چہار ست پنجاہ از ان منزل بر شیث و سی بر ادریس و دہ بر آدم و دہ بر ابراہیم باقی چہار کتب مشہور تورات و زبور
و انجیل و فرقان واللہ اعلم - و رسلہ - و ایمان آری بپیغامبران وی تعالی کہ فرستادہ است ایشان را بخلق برای ہدایت
ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیدہ بمعجزات و آیات و واجب ست ایمان آوردن بہمہ انبیا بی فرق در اصل
نبوت و واجب ست احترام و تنزیہ ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناہان خرد و بزرگ پیش از
نبوت و پس از وی ہمین ست قول مختار و آنچہ بعضے از مفسرین و اہل قصص و اخبار از بعضے از ایشان مثل یوسف و داود علیہما السلام
نقل کردہ اند صحیح نیست و اگر ہست بخطا و نسیان ست و صحیح آنست کہ برادران یوسف پیغمبر نبودہ اند و آنچہ در قرآن مجید بآدم نسبت
عصیان کردہ و عتاب نمودہ مبنی بر علو شان قرب اوست و مالک را میرسد کہ بر ترک اولی و افضل اگرچہ بحد معصیت نرسد بہ بندۂ خود ہر چہ
خواہد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نیست کہ تواند گفت و اینجا ادبی ست کہ لازم ست رعایت آن و آن اینست کہ اگر از جانب حضرت بعض
انبیا کہ مقربان درگاہ اند عتابی و خطابی رود یا از جانب ایشان کہ بندگان خاص اند و بندہ تواضعی و ذلتی و انکساری صادر گردد کہ موہم نقص بود
ما را نباید کہ در ان دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلے اللہ علیہ و سلم آنست کہ ہر چہ جز مرتبۂ الوہیت و صفات اوست
ذات او را ثابت ست و وی ہمہ فضائل و کمالات بشری را شامل و در ہمہ راسخ و کامل - والیوم الآخر - و ایمان آری بروز پسین
کہ آخر ازمنہ محدودہ است و آن عبارت ست از مدت مدید از بعد موت تا قیام قیامت یا در آمدن در بہشت و اعتقاد کنی کہ ہر چہ شارع
بدان خبر دادہ و بصحت رسیدہ از احوال آخرت از عذاب قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و حوض

وجنت و نار همه حق ست - وتؤمن بالقدر خیره وشره - وایمان آری بآنکه حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر
کرده است و هرچه در کائنات واقع شده و می شود همه بقضا و قدر و ارادات اوست چنانکه فرمود انا کل شیء خلقناه بقدر و با وجود
آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل کسب و دخلی داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب
فضل اوست و عقاب عدل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر اوست و این مسئله و هرچه در باب ایمان گفته شده در علم
کلام مبین شده و مبرهن گشته است و در باب الایمان بالقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله تعالی و طالب صادق را باید که
اصل مسائل آن از ائمه قیل و قال اهل بحث و جدل تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد و آنچه ضروری ست از آن در رسالهٔ تکمیل الایمان فی
تقویة الایقان بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعض روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمده بر سوال و جواب اسلام و چون
ایمان اصل اسلام است و مقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی ست چنانکه بعد از
تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبه تکمیل و تحرید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات ست چنانکه فرمود - قال صدقت قال فاخبرنی
عن الاحسان - گفت آن مرد بآنحضرت راست گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان
واقع شده و آنرا درجه عالی نهاده و مرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین بتمام و کمال
مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن ست و آن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی بمردم انعام و اکرام و نیک کردن فعل از جهه تکمیل و تجوید و
ایقان و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان کردن ست بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم ست بر نفس و بدی
کردن ست با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع ست در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان ست
قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان - ان تعبد الله کانک تراه - احسان عبادت کردن تست خدایتعالی را چنانکه گویا
می بینی او را و شک نیست که کسی که بدین حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب
خواهد بود - این مقام مشاهده است و استغراق در دریای ذوق و حضور و فروتر از آن مرتبه مراقبه است که آگاه بودن ست از نظر الهی
و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود - فان لم تکن تراه فانه یراک - پس اگر نیستی تو باین حال که گویا می بینی او را عبادت کن او را
باین صفت که حاضر باشی از آنکه می بیند وی ترا در بن صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و
ادب و طمانینت و عدم التفات بیمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه در حضرت بادشاهی که حافظ و رقیب و شاهد احوال اوست ایستاده
باشد بحال عقیده و ترک ادب بروی تنگ گردد هر آنکه با وجود آن ناظر و شاهد جمال بادشاه بود او را حال دیگر و حضور وی لذتی دیگر باشد
که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم و جعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول ست
و بالاتر و کامل تر از مقامات تمامه عابدان ست فهم فتم و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه چندان قدر که برای فی می کند
از ادای واجب چنانکه قضا واجب نگردد و دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و آداب آن را بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتیب
ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود و بالاتر از همه آن ست که در مشاهده معبود و حضور ذات

اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات ست محاذات معنوی بقابس ذات الهی تعالی شانه حاصل ست
که باطن بنور انیت آن متنور میگردد و کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در
آخرة استنباط میتوان نمود که در دنیا تراکم حجب جسمانی از آن محروم و محجوب ست و چون این حجاب برافتد کانک تراه انک تراه گردد
چنانکه در آخرت واقع شد سترون ربکم یوم القیامة الحدیث و لهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بمحافظت برای ادای نماز
در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری تعالی ست در بهشت یعنی تا آنکه شهود ذات بهم رسد و تهیئی و مستعد رویت بصری
گردد که قوت بصیرت در وی دران نشات ابداع خواهد یافت - قال صدقت - گفت راست گفتی همین ست معنی احسان
که بیان کردی بدانکه بنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف ست و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده
اسلام اشارت بفقه است که متضمن بیان اعمال و احکام شرعیه است و ایمان اشارت باعتقادات که مسائل اصول کلام اند
و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشائخ طریقت بآن اشارت
کرده اند راجع بهمین معنی ست و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تمامی و پذیرد چراکه کلام بی تصوف و
تصوف بی فقه صورت نه بندد زیراکه حکم الهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیراکه عمل بی صدق
توجه تمامی نه پذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح و جسد که هیچ کدام بی دیگری وجود نگیرد و کمال نپذیرد و ازینجا
فرمود امام مالک رضی الله عنه من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق ومن تفقه ولم یتصوف فقد تفسق ومن جمع بینهما فقد تحقق
کمال جامعیت نیست باقی همه زیغ و ضلال و التوفیق من الله الکریم المتعال و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین همه مبین
گشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرد تا تنبیه گردد و باعث شود بر التزام عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرمود قال
فاخبرنی عن الساعة - گفت آن مرد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا از وقت
قیامت که کی قائم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام او یکبارگی شود و ساعتی یا بجهت
آنکه با وجود اینهمه طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پاره از زمان غیر معین محدود
و در اصطلاح اهل حساب نجوم یک جزو از بیست و چهار بر از روز و شب - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - ما المسئول عنها
باعلم من السائل - نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت داناتر از کسی که پرسنده است یعنی نیستم من داناتر از تو بدان
یعنی من و تو هر دو برابریم در ندانستن آن بلکه هر سائل و مسئول همین حال دارد که آن را جز خداوند تعالی کسی نمی داند و وی تعالی
هیچ کس را از ملائکه و رسل بران اطلاع نداده - قال فاخبرنی عن اماراتها - گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت
و نشانهای او - قال ان تلد الامة ربتها - گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت اینست که بزاید داه مالک و مربی خود را در تاویل این
مراد ازین عبارت شراح را اقوال است اکثر برانند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراری ست و پیدا آمدن داه زادگان که نسبت بادرستان
خود بحیثیت نسبت پدران مولی و سید اند و حکم مالک دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت سائر راجع باولاد است

ویا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف وعادت وعلامت بودن این حال مر قیامت را بجہت وجود ترفہ وتنعم وخروج از دائرہ توسط واعتدال در اسباب وآلات معیشت ست کہ مفضی بخروج از انتظام احوال وفساد واختلال ست یا بجہت استلزام آن کثرت جہاد وبسیاری بند آوردن واسیر ساختن ایشان شاید کہ در جہات بعضے از اولاد مادران خود را بند کردہ واسیر ساختہ بیارند ومالک آنہا شوند واگر ظاہر نگردد کہ مادران ایشانند خود دائم ومستمر بر ملک باشند واگر ظاہر گردد بعد از ملوکیت آزاد شوند یا بجہت آنکہ کثرت جہاد باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر وغلبہ وقوت اسلام وکمال اوست وچون ہر کمالے را زوالی در پے ست بجز ومنند بانتہا وانقطاع ودر دولت اسلام گردد کہ علامت قیام قیامت ست ویا بجہت استلزام سوء ادب اولاد با امہات وعقوق آنہا ومعاملت کردن ایشان مثل معاملۂ ملوک بسادات اگر گویند کہ کثرت جہاد واستیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود وظاہر آنست کہ علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکہ اول اسلام نیز آخر زمان ست بہ نسبت انچہ گذشتہ واگر دران وقت نیز بعضے از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد ونیز شاید کہ در آخر زمان جہاد واستیلا بیشتر از بیشتر گردد واللہ اعلم وبعض گویند کہ این اخبار ست بشیوع امہات اولاد در آخر زمان بفساد احوال مردم وعدم رعایت احکام واختلاط حلال وحرام وشاید کہ بکثرت تداول ایدی وترداد مشتریان بدست فرزندان افتد ومضمون تلد الامۃ ربتہا صادق آید وبعض گویند کہ این کنایت ست از زائیدن ماہان ملوک وامرا کہ چون ملوک وحکام شوند مادران ایشان داخل رعایاے ایشان باشند وایشان ملاک وسادات شوند نسبت بآنہا واین نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصًا در اثنای دولت بنی عباس ورؤسا وا کابر را اگر گفتہ شود کہ ربتہا بتا کہ برائے تانیث ست بچہ جہت گفت نہ ربہا وحالانکہ تصویرہائے کہ کردہ شد شامل ذکور واناث است جوابش آنکہ موصوفش نفس یا نسمہ است کہ لفظش مؤنث است ومعنی او شامل ذکور واناث ست ونیز رب نگفت از جہت تعظیم واجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچہ اطلاق رب باضافت بر غیروی سبحانہ آمدہ یا مراد نفیت ست وچون حکم دروی اینچنین است دراین بطریق اولے خواہد بود ودر روایتی بعلہا آمدہ بجای ربتہا بعل نیز بمعنی رب وسید ست واگر بمعنی زوج بود نیز بعض توجیہات مذکورہ صادق ست چنانکہ کسی کنیزی در بند کفار آوردہ واو را مادر خود نادانستہ تزوج نماید ووطی کند یا در صدر اول ابا واستنکاف داشتند از وطی اماء ورغبت میکردند در حرائر واللہ اعلم - وان

تری الحفاۃ العراۃ العالۃ رعاء الشاء - دیگر از علامات قیامت آنست کہ ببینی تو ای مخاطب برہنہ پایان برہنہ تنان فقرا چرانندگان گوسفندان یعنی ببینی مردم فقیر بینوا را باین صفت کہ - یتطاولون فی البنیان - تفاخر وتکبر کنند بر یکدیگر در بناہا و خانہا یعنی فقرا وبادیہ نشینان کہ ہمیشہ بفقر وفاقہ وذلت در بیابانہا میگذرانیدند وگوسفندان کہ حقر اموال عرب ست میچرانیدند معزز ومعتبر گردند ودر شہرہا ساکن شوند وخانہا بلند بنا کنند وبیکدیگر تفاخر نمایند این نیز علامت قیامت ونشان آخر زمان ست کہ موجب اختلال وبے انتظامی جہات عالم وباعث عزت وبزرگی اراذل واسافل وجہال وسبب حقارت واہانت عالی واکابر وعلما آوردہ اند کہ ذو القرنین در عہد دولت خود ہمہ را بر حرفہا وصنعتہا وکارہا کہ آبا عن جد موروث بود ومناسب حال ہر طائفہ بود

میداشت وتغییر وتبدیل را بدان راہ نمیداد وباعث امن وامان وسلامت وانتظام کارخانۂ دولت او این بود ودر حدیث آمدہ است کہ قائم نشود قیامت تا آنکہ باشد بہرہ ور نیکبخت ترین مردم در دنیا لیکع بن لکع یعنی بیخردان ونیز آمدہ است کہ از علامات قیامت است کہ نیکان پست وزبون باشند وبدان بلند وغالب پوشیدہ نماند کہ علامات قیامت از صغرے وکبرے بسیار اند چنانکہ درباب اشراط الساعۃ بیاید انشاء اللہ تعالی ولیکن اقتصار فرمود برذکر این دو چیز کہ مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کردہ باشد واللہ اعلم - قال - گفت عمر بن الخطاب - ثم انطلق - این سوالہا کرد آن مرد وجوابہا شنید از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پستر روان شد - فلبثت ملیا - پس درنگ کردم من زمانے دراز یعنی نپرسیدم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آن مرد کہ بود توربشتی گفتہ کہ مراد ساعتی طویلہ است یعنی درازی وکوتاہی امر نسبی ست در مثل این قصۂ عجیب وغریب اقتضای حال مقتضای طبیعت استعجال در استفسار وسوال وی بود وصبر زمانے قصیر وقلیل در وی کثیر وطویل بود ودر روایت ابو ہریرۃ آمدہ کہ پشت داد آن مرد پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بازگردانیدہ بیارید او را پس رفتند تا بازگردانند پس ندیدند چیزی را ثم قال لی - پستر گفت آنحضرت مرا یا عمر - اتدری من السائل - ای عمر آیا درمی یابی کہ بود این مرد سوال کنندہ - قلت - گفتم من اللہ ورسولہ اعلم - خدا ورسول خدا داناتر اند بدان واین واب صحابہ بود رضی اللہ عنہم اجمعین کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ایشان استفہام واستعلام میکرد این کلمہ میگفتند ودادادب ودانش بدان میدادند - قال فانہ جبرئیل - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این سوال کنندہ جبرئیل بود وجبرئیل اسم سریانی ست معنی او عبد اللہ - اتاکم یعلمکم دینکم - آمد شما را در حالی کہ تعلیم میکند شما را دین شما را قواعد واحکام آن را واسناد تعلیم در اینجا بجبرئیل بجہت باعثیت اوست لسوال بر بیان آنحضرت جواب آن را وشنوانیدن آن صحابہ را در واقع چون جبرئیل حامل وحی ومبلغ علم ست نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد وغرضش دراینجا این احکام معلوم بود ومقصود تذکیر وتجدید علم بآن بود واز اینجا معلوم شد کہ دین عبارت از مجموع اسلام وایمان واحسان وشریعت نام این مجموع ست وگاہی دین را باسلام بخصوصہ نیز اطلاق یافتہ چنانکہ ان الدین عند اللہ الاسلام وشریعت نیز باحکام فرعیہ فقہیہ تخصیص مییابد چنانکہ شریعت وطریقت وحقیقت گویند این ہر سہ نیز شعب واجزای دین اند وحقیقت حقیقت شریعت تا انچہ بدان ایمان آوردہ اند بحقیقت آن رسد وانچہ شنیدہ اند عیانا دریابند نہ چیزے دیگر مغایر آن وبالجملہ دین یکی است دو کشود وہر کہ غیر این فہمد خطا کند واللہ اعلم بالصواب - رواہ مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم واگرچہ بخاری نیز آن را روایت کردہ است ولیکن نہ از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیہ نباشد بخاری ومسلم ہر دو مانند این از ابی ہریرۃ نیز روایت کردہ اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتے در الفاظ دارد چنانکہ گفت - ورواہ ابو ہریرۃ رض مع اختلاف - وروایت کرد این حدیث را ابو ہریرہ با مخالفتے ومغایرتی کہ با حدیث عمر دارد - وفیہ - ودر حدیثی کہ ابو ہریرہ روایت کردہ است اینچنین آمدہ کہ - وان رایت الحفاۃ العراۃ الصم البکم ملوک الارض - ونشان قرب قیامت آنست کہ چون ببینی تو برہنہ پایان برہنہ تنان کران گنگان یعنی نادان وبیخردان را صاحب ملک وجاہ وحاکم - فی خمس لا یعلمہن الا اللہ - علم قیامت ووقت برپا شدن و

داخل ست دران پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی مگر خدای تعالی - ثم قرأ - پس تر خواند آنحضرت او برای بیان و تعیین آن
پنج چیز که آنرا جز خدا نمیدانند این آیت را که - ان الله عنده علم الساعة - بدرستی که خداوند تعالی نزد او ست نه نزد غیر او علم قیامت که
کی خواهد رسید - وینزل الغیث الآیة - و نزد او ست علم باران که کی خواهد فرستاد تا آخر آیت که - ویعلم ما فی الارحام - و میداند
وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زن حامله پسر یا دختر - وما تدری نفس ماذا تکسب غدا - و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا
وما تدری نفس بای ارض تموت - و نمیداند هیچ کس که بکدام زمین بمیرد و مراد آنست که بی تعلیم الٰهی بحسب عقل هیچ کس اینها را نداند
آنها از امور غیب اند که جز خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بداناند بوحی و الهام - متفق علیه - وعن ابن
عمر رضی الله عنهما ولادت وی پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعضی گفته اند پیش از وی
آورده و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن در حضور احد اختلاف ست و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد
و سخت احتیاط و پرهیزگاری و تقی و رفوی و قوی و مستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود هیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرد
بدنیا یا میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از ابن عمر که گفت گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنی الاسلام علی خمس - برآورده شده است خانه مسلمانی بر پنج چیز - شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله - اول گواهی دادن بخدائی خدای تعالی و تقدس و به پیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم - واقام الصلوة - دوم برپا کردن
نماز و گزاردن آن براست و درست - وایتاء الزکوة - سوم دادن زکوة مال - والحج - چهارم حج کردن - وصوم رمضان - پنجم
روزه ماه رمضان داشتن تشبیه کرده مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعائم و ارکان آنند و این خانه با اینها برپاست
متفق علیه - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - در نام وی اختلاف بسیار ست مشهور عبد الرحمن ست و عبد الله نیز گفته اند و در
جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو غالب آمده بروی کنیت بجهت نگاه داشتن وی گربه صغیره را از بچه و دوس است
اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم ست از هجرت و حاضر شد آنرا با آنحضرت بعد از ان ملازمت کرد و مواظبت نمود در طلب
علم و قانع شد بسیری شکم و بود از احفظ صحابه و بود حافظ متین متثبت ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر و تسبیح و تهلیل رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - الایمان بضع
وسبعون شعبة - ایمان هفتاد و چند شاخ ست بضع بکسر با و بفتح نیز آمده نام عددیست از سه تا ده که بفارسی از وی بلفظ چند یا اند
تعبیر کنند پوشیده نماند که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد و احصاست و تعیین عدد
مفوض بعلم شارع ست شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است و در بعض روایت شصت و چند
نیز آمده و اختلاف این روایات شاید که بجهت آن باشد که ارجاع آن شعب بهر دو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده فرموده
وگاهی آنرا یا بجهت آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعض احکام دیگر بر آن افزوده شده و بعض گفته اند که مقصود
از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و تکثر است این توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان

معنی تکثیر متعارف ست نه در ستین یا آنکه ذکر بضع زاید بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد
و بعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد معین متصدی گشته و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد
آن از حیطه بیان ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصر و احصا راجع است باصل واحد که تکمیل نفس
و تحصیل سعادت او ست در مبدأ و معاد و تحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل ست چنانکه در
قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث آمده قل آمنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مبدأ و منتهای آنرا بیان فرمود بقول خود - فافضلها قول لا اله الا الله - پس فاضل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان
گفتن کلمه طیب ست و ایمان آوردن ست بدان - وادناها اماطة الاذی عن الطریق - و فروترین و پس ترین آن شعبها
دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه و ظاهر از دور کردن برداشتن ست بعد از افتادن و اگر هم از اول
نهند از نه در راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذای مردم و آزار ایشان ست بناحق و بحقیقت این رمزی
ست بترک وجود و دعوی هستی که مبدأ همه شر و قبائح ست شعر بردار خار و سنگ نزده این چه رمز بود * یعنی وجود خود همه بردار
ز میان * والحیاء شعبة من الایمان - و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و ناپایستها شعبه عظمی ست از ایمان و عمده است در کار
دین و لهذا او را جدا آورد و بتخصیص ذکر کرد حیا در لغت تغیر و انکساری ست که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود
بدان و در شرع مراد بدان سیرتی ست که باعث میگردد بر پرهیز کردن از نا فرموده و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگرچه بحکم
طبیعت و جبلت پیدا آید و لیکن در وجود حیای شرعی اختیار بنده و ریاضت او را دخلی هست چنانکه در سایر اخلاق و تهذیب
آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده الحیاء حالة تتولد من رؤیة الآلاء و رؤیة التقصیر چون بنده
نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق شکر آن تقصیر مشاهده مینماید پیدا می آید از وی شرم - متفق علیه - وعن
عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما - عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سهمی منسوب بسهم بن عمرو بطنی ست از قریش عابد عالم صائم
قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود و کاتب احادیث نبوی بود ابو هریره گفت که فرق میان من و وی همین بود که وی
احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان وصیت
کرده بود در صحبت معاویه و یزید می بود نام او در اصل نام جد او بود خاص آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله نام کرد - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - المسلم من سلم المسلمون من
لسانه ویده - مسلمان کامل کسی ست که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا بزبان دشنام ندهد و غیبت نکند و
افترا نگوید و بدست نزند و نرنجاند و غصب نکند و تخصیص بدست و زبان بجهت آنست که اکثر انواع ایذا باین دو عضو میباشد و
زبان مقدم ست از آنچه در نفس لسان ست و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه ایذا بزبان غالب تر و سخت تر بود و
در گذشتگان و اهل زمان و پس آیندگان در افتد و ایذای دست جز بحاضران نبود و کتابت در حکم زبان ست بلکه در وی

بدست و زبان هر دو ایذا است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده والا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم
داخل اند و در روایتی چنان من سلم الناس واقع شده و این عام تر ست کذا ذکره السیوطی و بر هر تقدیر مراد ایذا ناحق است
والا بحکم شرع هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بوده و در بعض مواضع واجب گردد بیت بی حکم شرع آب خوردن خطاست + و گر خون
بفتوی بریزی رواست + و مراد آنست که مسلمان را صفتش اینست که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید که برین صفت باشد هر که نه
باین صفت باشد گویا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل ست اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند
چنانکه ملحدان گویند شعر مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن + که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست + و حقیقت مراد اینست
که هر که ادای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آرد مسلمان کامل اوست - والمهاجر من هجر مانهی الله عنه - و هجرت کننده
کسی ست که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است خدای تعالی ازان بدانکه هجرت در شرع بمعنی بیرون آمدن از دار کفر
بدار الاسلام و گریختن از فتنه دین ست و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت برآید و از انچه نفس و
شیطان بدان داعی ست بگریزد و ترک دهد و بحقیقت شریعت هجرت برای این غرض ست و هر که از وی این غرض حاصل شد
در معنی مهاجر ست اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت بظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم
که مسلمانان را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن و مقصود ازین حدیث حث و ترغیب مهاجران ست بر ترک مناهی تا بمجرد آن صورت
اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنهاست که صورت آن را در نیافتند بحصول ثواب آن ترک منهیات - هذا لفظ البخاری
این حدیث که مذکور شد لفظ بخاری ست که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و باروایت مسلم قدری متغایر آمده و مخالفتی در
لفظ دارد چنانکه گفت - ولمسلم ان رجلا سال النبی صلی الله علیه و سلم - و در مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم - ای المسلمین خیر - کدام یکی از مسلمانان بهتر است - قال - گفت پیغمبر خدا در جواب سائل - من سلم المسلمون من لسانه
و یده - و در مسلم این خبر که والمهاجر من هجر مانهی الله عنه نیست و ظاهر عبارت مؤلف موهم ست که باشد فافهم - وعن انس
بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت و
وی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد به بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی ست که مرد به بصره
سنه احدی و تسعین مناقب او بسیار ست رضی الله عنه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا
و دین در درین جگو بید اما در دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شده و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد - قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه - ایمان نمی آرد یکی از شما و نمیگردد مومن کامل تا آنکه باشم من دوست
داشته تر بسوی وی - من والده و ولده والناس اجمعین - از پدرش و فرزندانش و مردم همه - متفق علیه - نشان ایمان مومن
کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم محبوب تر و معظم از همه چیز و همه کس باشد نزد مومن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت
محبوب و مرغوب اند و سائر مردم که با ایشان علاقهای محبت و مودت در میان دارد چه بجبلت و چه باختیار و باید دانست که

محبت دو قسم ست یکی جبلی ست که از اختیار بنده بیرون ست و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار با آنها انجذابی دارد و این قسم خارج
بحث ست چه سخن در ایمان ست که تکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود پس مراد بمحبت درینجا محبتی خواهد بود که اختیار را
دران مدخلی باشد و تکلیف دران جاری گردد پس مراد با حبیت اینجا ترجیح جانب آنحضرت ست صلی الله علیه و سلم در اداء حق
بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای وی صلی الله علیه و سلم بر هر که و هر چه غیر اوست از نفس و ولد
و والد و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب بفوات حق وی صلی الله علیه و سلم چنانکه
حال کمل اصحاب بود و ذکر نفس درینجا نکرد چنانکه در دعای ماثور که محبت حق جل و علا را در خواسته است و فرمود - اللهم اجعل حبک
احب الی من نفسی و مالی و ولدی زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را مدخلی هست بخلاف محبت نفس و در تکلیف کردن امت
بدان در احبیت خود شدتی و حرجی یافت پس تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و لهذا در بعضی روایات و
من الماء البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعا مدخلی نیست یا آنکه تدریج و ترتیب را در تعلیم و تربیت رعایت کرده تا تمام ترجیح
را که احبیت نسبت بوالد و ولد حاصل کنند پس ازان نسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ما را دوست میداری و بس یا غیر ما را نیز شریک میگردانی گفت که محبت
مشترک ست شما را دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستی بر سینه عمر
زد و تصرفی کرد و پرسید اکنون حال چیست و چگونه می دریابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال و اما محبت نفس هنوز باقی ست
بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماند الا محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه و سلم رباعی
عمرم همه صرف در وفایت بادا + جان و دل و دین من فدایت بادا + محبوب من از جان و دل و عمر توئی + هر چیز من خسته برایت
بادا + و بدانکه منشای محبت و باعث مودت حسن ست یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر ست در ذات
سید کائنات که اجمل و اکمل خلق ست صلی الله علیه و سلم و در حقیقت منحصر و مقصود است در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات
جل جلاله و آنحضرت مرآت جمال و کمال اوست پس احبیت را خواه نسبت بحضرت عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
دارند هر دو صحیح ست و بحقیقت هر دو یکی ست رباعی هم حسن و جمال بی نهایت داری + هم جود و کرم بحد غایت داری +
هم حسن تراسلم و هم احسان + محبوب توئی که هر دو آیت داری + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - و هم از انس
روایت ست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود - ثلث من کن فیه - سه خصلت است که هر که باشد آن خصلت در وی - وجد بهن
حلاوة الایمان - می یابد بسبب این سه خصلت شیرینی ایمان را و ذوق میگیرد بدان - من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما اول آنکه
باشد خدا و رسول او نزد وی دوست داشته تر از هر چه غیر خدا و رسول اوست - و من احب عبدا لا یحبه الا لله - دوم آنکه چون دوست دارد
بنده را دوست ندارد او را مگر برای خدا و طلب رضای او - و من یکره ان یعود فی الکفر - سوم آنکه ناخوش دارد که باز در آید در کفر - بعد ان انقذه
الله منه - بعد از آنکه برهانید و بیرون آورد او را خدای تعالی از کفر - کما یکره ان یلقی فی النار - چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود

در آتش دوزخ متفق علیه وعن العباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلے الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود کلان تر
بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسه سال وبعض گفته اند بدو سال وبود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت وعمارت
مسجد حرام وسقایهٔ آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود ولیکن پنهان میداشت از اهل مکه وبرآمدن او بغزوهٔ بدر همراه مشرکان بکره
وجبر بود وهفتاد وهشت وآزاد کرد پیش از موت خود هفتاد بنده ومناقب او بسیارست رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم - گفت گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم - ذاق طعم الایمان - چشید مزهٔ ایمان را - من رضی بالله ربا - کسیکه خوشنود شد بخدا
وگرفت اورا پروردگار خود وراضی شد بقضاے او وبندگی کرد اورا - وبالاسلام دینا - وراضی شد باسلام وگرفت اورا دین خود و
عمل کرد بانچه دروست - وبمحمد رسولا - وراضی شد بمحمد صلے الله علیه وسلم وگرفت اورا پیغمبر خود وسلوک کرد طریق اتباع اورا رواه
مسلم - ودرینجا اشارت ست بآنکه دلهای سلیم از امراض غفلت وهوا ذوق میگیرد وتنعم میکند بلذائذ معانی چنانکه تنعم می کند
نفوس بلذائذ اطعمه وسلامت قلب وعافیت ازین امراض باین سه چیز بود وهرکه نه این چنین بود حلاوت ایمان را
درنیابد وبدان ذوق ولذت نگیرد بلکه کار بعکس بود وازان نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را تلخ یابد وعن ابی هریرة
رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم - روایت ست از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم - والذی نفس محمد بیده - سوگند بخداے که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست - لا یسمع بی احد من
هذه الامة - نشنود مرا هیچ یکے ازین امت ونرسد خبر رسالت من بوی وامت جماعه را گویند که فرستاده شده است
بایشان پیغمبرے وگروه از هر جنس را گویند - یهودی ولا نصرانی - یهودی باشد آن کس یعنے از قوم موسی علیه السلام
یا نصرانی از قوم عیسیٰ علیه السلام - ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به - پس بمیرد آن کس وحال آنکه ایمان نیاورد
بدین وشریعتے که فرستاده شده ام من بآن - الا کان من اصحاب النار - مگر آنکه باشد آن کس از اهل دوزخیان یعنی هرکه
خبر رسالت مرا شنید وثابت شد نزد وی معجزهٔ من ونگروید بدین من کافرست ودائم در دوزخ بود اگرچه از اهل کتاب باشد
رواه مسلم - وعن ابی موسیٰ الاشعری - صحابی جلیل کبیرست نام او عبد الله بن قیس واشعری نسبت بیکے از اجداد اوست
اصل از یمن بمکه آمد ومسلمان شد وهجرت حبشه کرد بعد ازان در فتح خیبر بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد وبانعام واکرام
ومدح وثنای وی صلے الله علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیرست رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم ثلثة لهم
اجران - سه کس اند از مردم که مر ایشان را دو اجرست وثواب ایشان مضاعف ست - رجل من اهل الکتاب - یکی ازان سه کس
مردی ست از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که - آمن بنبیه وآمن بمحمد - ایمان آورده به پیغمبر خود موسیٰ یا عیسیٰ وباوجود آن ایمان
آورده بمحمد صلے الله علیه وسلم - والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق موالیه - دوم ازان سه کس بنده که مملوک کسی ست چون ادا کند حق خدا
را از واجبات که فرموده وادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند - ورجل کانت عنده امة یطأها - سوم مردیست که بود نزد وی کنیزکی که وطی
میکرد اورا بحکم ملکے که داشت چنانکه عادتست - فادبها فاحسن تادیبها - پس ادب کرد آن را وبیاموخت اورا آداب متعلق باحوال

واخلاق ونیک کرد تادیب اورا - وعلمها فاحسن تعلیمها - وآموخت اورا علم متعلق بمسائل واحکام پس نیک کرد تعلیم اورا ونیک کردن
تادیب وتعلیم آنست که بر نهجی کرد که بباید کرد وبقدر کفایت کرد نه کم ازان وبلطف ونرمی کرد نه بعنف ودرشتی - ثم اعتقها فتزوجها - پس آزاد
کرد آن را وداده او پس نکاح کرد باوی - فله اجران - پس این مرد را دو اجرست تکرار بجهت تاکید ومبالغه است در ثبوت دو اجر این مرد
پیشین او ثبوت دو اجر مر مرد کتابی وبعبد مملوک ظاهرست که وی عمل کردند واما آن مرد که داد داشت ثبوت دو اجر این مرد در برابر اعتاق وتزوج
است واما تادیب وتعلیم عام وشامل ست همه مردم را خصوصیت باینجا ندارد واینجا نیز توطیه تحقاق واستهال اعتاق وتزوج ست متفق علیه
وآنکه میگویند که تعدد اجر بتعدد عمل حسابی ست غرابتی ندارد واجر بمقابله عمل هرچند باشد هرکه بکند فضل وزیادت ثابت ست وزیادتی
که درین سه کس است کدام ست که مخصوص وممتاز گردانید ایشان را بدان جواب میگویند که مراد ثبوت دو اجر ومضاعف اوست در
تمامه اعمال مثل نماز وروزه وجز آن مثلا اگر دیگران را ده حسنه است ایشان را بیست باشد وهر ثوابی که دیگران را بر عمل هست ایشان را دو چندان
عطا کنند وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم امرت ان
اقاتل الناس - امر کرده شده ام من که کارزار کنم مردم را حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله - تا آنکه گواهی دهند که خدا
یکی ست ومحمد فرستادهٔ اوست مراد بشهادت اینجا اقرار باین کلمه است یا آنچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن وصلح نمودن در امان آمدن بآنکه
مصدر این قول پیش از مشروعیت این احکام بود - ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة - وتا آنکه بر پا دارند نماز را وبدهند زکوة را ووجوب قتال
منتهے بشهادت ست وذکر عبادات اشارت بتمام وکمال اوست باتیان ارکان اسلام وبعض گفته اند که ترک واجبات وفرائض واصرار
بران بتاویل فاسد نیز قتال ثابت گردد چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه منع کنندگان زکوة کرد بلکه گفته اند که اگر سنتے را که شعار اسلام بود مثل
اذان وختان قومی ترک دهند وبران مصر ودائم باشند امام را میرسد که با ایشان قتال کند وتخصیص صلوة وزکوة بذکر بجهت بودن
اینهاست اصل عبادات یا اشارت ست بعبادات بدنیه ومالیه ودر قرآن مجید نیز هردو باهم مذکور مانده وشاید که در آن وقت جز این دو
عبادت فرض نشده باشد - فاذا فعلوا ذلک - پس چون بکنند ایشان شهادت ونماز وزکوة را - عصموا منی دماءهم واموالهم - باز
دارند از من خونهای خود را ومالهای خود را - الا بحق الاسلام - مگر بحق مسلمانی وحکم شریعت چنانکه یکی دیگرے را بکشد یا زنا کند مثلا او را
بحکم شرع بقصاص وحد باید کشت یا مالی که بروی واجب ست نده مال او باید گرفت - وحسابهم علی الله - وحساب ایشان در آخرت
بر خدا ست عزوجل یعنے ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم وخون ومال اورا معصوم میداریم واگر کفر ومعصیت پنهان دارد خدا تعالی
داناست بدان حکم در آخرت بباطن وے خواهد کرد - متفق علیه این حدیث روایت بخاری ومسلم هردو ست - الا ان مسلما لم یذکر
الا بحق الاسلام - مگر آنکه مسلم لفظ الا بحق الاسلام ذکر نکرده است واین حدیث دلیل ست بر قبول توبهٔ ملحدان وزندیقان که
اگر بیایند وبظاهر توبه کنند قبول کنیم واز سر خون ایشان بگذریم وباطن حال بخدا بگذاریم وعلما را درین مسئله اقوال ست که طیبی آنرا
ذکر کرده واصح اقوال قبول ست واظهر اقوال آنکه اگر یکے الحادی کرد وتا سه بار اے گفت وهر بار ازان برگشت وبرغبت توبه کرد قبول
کرده شود واگر معمر ست وتمرد از ترس جان ومدافعهٔ وقت میکند قبول کرده نشود والله اعلم وآنها که گویند توبهٔ ایشان قبول نیست

مراد آنست که ایشان را البته می‌کشیم اما اگر در واقع توبهٔ وی صحیح ست در آخرت سود خواهد کرد - وعن انس رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوتنا - کسیکه بگذارد نماز ما را یعنی نمازی که در دین اسلام ست - واستقبل قبلتنا - و روی
می آرد بقبلهٔ ما که کعبه است - واکل ذبیحتنا - و بخورد ذبح کرده شدهٔ ما را - فذلک المسلم الذی له ذمة الله - پس آنکس مسلمانی است
که مراو راست عهد و امان و ضمانت خدا و ذمه و ذمام بکسر ذال معجمه بمعنی عهد و امان و ضمان و حرمت و حق آمده و اینهمه معانی نزدیک
یکدیگر اند و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم ازین جهت ست که در عهد و امان و ضمانت مسلمانان در آمده اند - فلا تخفروا الله فی ذمته
پس غدر و عهد شکنی مکنید خدا را در ذمه او سبحانه و تخفروا بضم تا و سکون خا و کسر فاست از اخفار بمعنی غدر و عهد شکنی کردن و اکتفا بذکر
این سه چیز کردن از ذکر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آنست که این سه چیز نشانهای درست ست بر اسلام و تمیز
مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگذارد چنانکه مسلمانان میگذارند دلالت دارد بر اعتراف وی به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و قبول
آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نمازست و چون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد بجهت آنست
که امر قبله مشهورست و مخصوص به نماز ما بخلاف قیام و قراءت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اکل ذبیحهٔ ما نیز مخصوص
باهل اسلام ست و یهود ذبیحهٔ ما را نمی خورند - رواه البخاری - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال اتی اعرابی النبی
آمد بادیه نشینی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال - پس گفت آن اعرابی آنحضرت را - دلنی علی عمل - راه نما مرا و مطلع گردان بر
کارے که - اذا عملته دخلت الجنة - چون بکنم آن کار را در آیم بهشت را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی
تعبد الله ولا تشرک به شیئا - پرستش کنی خدا را و شریک نگردانی با وے چیزے را اینجا شهادتین ذکر نکرد از جهت شهرت
آن یا سوال از عملی ست که بعد از شهادت ست و مراد باشراک یا پرستش بتانست یا ریا که در وی نیز شریک میگرداند خلق
را بخدا و لهذا در احادیث آنرا شرک اصغر خوانده اند و ظاهر درین حدیث یعنی ست بعد ازان بیان کرد عبادات را بقول خود وتقیم الصلوة
المکتوبة - و بر پا میداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان - وتؤدی الزکوة المفروضة - و میدهی زکوة را که
فرض کرده شده است زکوة نام همین فریضه است و مراد بزکوة اینجا صدقه است - وتصوم رمضان - و روزه میداری ماه
رمضان را تخصیص کرد بذکر فرائض زیرا که آن در اصل نجات از آتش دوزخ و در آمدن در بهشت کافی ست و شاید که فرائض
در آن وقت زیاده برین نبود و چون آمد طالب اصل در آمدن در بهشت بود - قال - گفت والذی نفسی بیده - سوگند بآن خدا
که نقد حیات من در دست قدرت اوست - لا ازید علی هذا شیئا ولا انقص منه - زیاده نکنم برین عبادات که فرمودی چیزی را از نوافل
و نقصان نکنم ازین فرائض چیزے را و صاحب این حال ناجی ست بی شبهه اگرچه بترک سنن مسئ بود و بترک نوافل خیرات از
مراتب و درجات محروم یا مراد از زیادت بر حد شرع ست و نقصان ازان مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد آنست که زیاده
نمیکنم در سوال و نقصان نکنم در قبول یا این سائل رسول قومی بود سوگند خورد که زیادت و نقصان نکنم در رسانیدن احکام
بقوم خود یا این کلام کنایت است از مبالغه و شدت در اخذ و اهتمام بامر شارع و حقیقت کلام مراد نیست - فلما ولی - پس هرگاه

که روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت - قال النبی - گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی رجل من
اهل الجنة - کسی که شاد میگرداند او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواهد که بهشتی را به بیند - فلینظر الی هذا - پس باید
که نظر کند بسوے این مرد و به بیند او را چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را باحکام دین مشاهده فرمود بشارت داد
او را به بهشت - متفق علیه - وعن سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت - سفیان بن عبد الله ثقفی طائفی که صحابی ست
عامل عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی الله عنهما گفت گفتم - یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا - بگو برای من در باب اسلام
و ایمان سخنے که - لا اسأل عنه احدا بعدک - محتاج نشوم که پرسم ازان سخن هیچ یکے را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از
عالم - وفی روایة غیرک - و در روایتی بجای بعدک غیرک آمده و این روایت مبین معنی اول ست - قال - گفت آنحضرت در
جواب وی - قل آمنت بالله ثم استقم - بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت ورز بر آن یعنی گواهی ده بوحدانیت حق باسماء و
صفات و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل ست تمامی آنچه را که بآن ایمان باید آورد
پس ازان التزام کن که بحق آن قیام نمائی و بران استقامت ورزی و استقامت ملازمت کردن اشیاء ست بر راه راست یا
بر راست ایستادن و مراد اینجا بجا آوردن ست جمیع اوامر و نواهی را بر وجه دوام و ثبات و اعتدال بے زیغ و فتور در قاموس
گفته استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استواری ست در اتباع حق بر منهاج سداد بی افراط و تفریط و در قواعد الطریقه
فرموده که استقامت بر داشتن نفس ست بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن اوست بتحصیل ملکات راسخه در دے
از فضائل - رواه مسلم - وعن طلحة بن عبید الله رضی الله عنه - قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل نجد
روایت ست از طلحه که از عشرهٔ مبشره است و برادرزادهٔ ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و مناقب او در آخر کتاب مذکور گردد ان شاء
الله تعالی گفت آمد مردی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بفتح نون و سکون جیم نام بلاد عرب ست از تهامه تا زمین
عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را - ثائر الراس - پراگنده موی سر نسمع دوی صوته
در حالی که میشنویم آواز پست او را و نغمه آن را و دوی بفتح دال و ضم آن و کسر واو و شدت یای تحتیه آواز پست را گویند که
مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس شهد و مانند آن - ولا نفقه ما یقول - و نمی فهمیم چیزے را که میگوید آن مرد و نسمع و نفقه بفتح نون ست
بر صیغه متکلم و بیای تحتیه مضمومه بر صیغه مجهول نیز روایت ست و بر تقدیر اول دوی منصوب ست و بر ثانی مرفوع - حتی
دنا من رسول الله - تا آنکه نزدیک شد آن مرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا هو یسأل عن الاسلام - پس
ناگاه آن مرد می پرسید از احکام اسلام و فرائض وے و توانند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد و عدم ذکر شهادتین
بجهت شهرت آن و علم بدان باشد فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خمس صلوات فی الیوم
واللیلة - پنج نمازست در روز و شب - فقال - پس گفت آن مرد هل علی غیرهن - آیا هست بر من از نماز ها جز این
پنج نماز در روز و شب - فقال لا الا ان تطوع - پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این پنج نماز ها مگر آنکه از خود بیاری

از نماز چیزی که نه فریضه باشد - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان - و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان ست - فقال هل علی غیره - پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز روزهٔ رمضان - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - لا الا ان تطوع - نیست بر تو جز روزهٔ رمضان مگر آنکه روزهٔ نفل داری - قال گفت طلحه بن عبید الله که راوی حدیث است وذکر له رسول الله الزکوة - و ذکر کرد برای آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الزکوة - زکوة را - فقال هل علی غیرها - پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز زکوة - فقال لا الا ان تطوع - پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه نفل داری - قال - گفت طلحه فادبر الرجل - پس پشت داد و برفت آن مرد - وهو یقول - وحال آنکه وی میگوید - والله لا ازید علی هذا ولا انقص منه - بخدا سوگند که زیاده نمیکنم برین فرائض و نه کم میکنم ازان و توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرجل ان صدق - رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا درین رغبت و اهتمام که از کلام وی مفهوم میشود راست گوست پس تحقق فلاح بر تقدیر صدق این نیت ست و ان صدق بفتح همزه نیز روایت است - متفق علیه - چون سوال آن مرد از فرائض اسلام بود ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا برای وی و اما آنکه در آن وقت حج فرض نشده بود یا آنکه وی از اهل حج نبود و ... واجب نشده باشد یا چون ... فرض قطعی نبود ذکر نکرد یا آنکه مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرمود و ازینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت تسمیه در وضو و امثال آن از آنچه علما ذکر کرده ... نباشد - وعن ابن عباس رضی الله عنهما - مناقب وی بسیار ست و بیان آن محتاج - بیان نداره و ولادت وی پیش از هجرت به سه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافی که در آن هست و جبرئیل را دو بار دیده و در دعا ... و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب وی ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور و بود طویل القامة و در مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار ست و عباس از وی دراز تر و عبد المطلب از وی بود ابیض مشرب بحمرة جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان وستین بود عمر وی هفتاد و یک سال رضی الله عنه - قال - گفت ابن عباس - ان وفد عبد القیس - بدرستی که رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل این نام پدر کلان ایشانست که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر نامهای قبائل همچنین ست که بنام پدران میخوانند - لما اتوا النبی - چون آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من القوم - کیست این قوم - او من الوفد - یا فرمود کیست این جماعت رسولان شک راوی ست - قالوا ربیعة - گفتند این قوم ربیعه اند - قال - گفت آنحضرت مرحبا بالقوم او بالوفد - مرحبا این قوم را و یا این وفد را مرحب جای فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام و استیناس و آینده گویند یعنی در آمدی جای فراخ را و گاهی کلمه اهلا و سهلا نیز با آن ضم کنند یعنی در آمدی تو اهل خانهٔ خود را و جای نرم و ملائم را - غیر خزایا ولا ندامی - و آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و پشیمانی نه بینید این بشارت و دعای خیر ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر این قوم را - قالوا - گفتند وفد - یا رسول الله انا لا نستطیع ان نأتیک - بدرستیکه ما نمی توانیم که بیائیم ترا - الا فی الشهر الحرام - مگر در ماههای حرام مراد بآن ذی القعده و ذی الحجه

و محرم و رجب ست که عرب در آن با یکدیگر جنگ نمیکردند و محاربه را درین ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و ایمن گردانیدن زائران بیت الله را پس درین اوقات ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها - وبیننا وبینک هذا الحی من کفار مضر - و حائل ست میان ما و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز نام قبیله ایست مقابل ربیعه و اولاد مضر بن نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه مخالفت و محاربت بود - فمرنا بامر فصل - پس چون بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمدن از شرائع برسید امر کن مارا بحکم محکم واضح که نیست در وی اجمال و اشکال جدا کننده میان حق و باطل - نخبر به من وراءنا - تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشان را گذاشته آمده ایم - وندخل به الجنة - و در آئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را و نخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت ست - وسألوه عن الاشربة - و پرسیدند وفد عبد القیس آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از اشربه در ظروف مخصوصه ممنوعه که ذکر آنها بیاید - فامرهم باربع ونهاهم عن اربع - پس فرمود آنحضرت ایشان را بچهار خصلت و باز داشت ایشان را از چهار خصلت - امرهم بالایمان بالله وحده - امر کرد ایشان را با ایمان آوردن بخدا تنها - قال - گفت آنحضرت - اتدرون ما الایمان بالله وحده - آیا می دریابید چیست ایمان بخدا تنها - قالوا الله ورسوله اعلم - گفتند خدا و رسول خدا دانا ترست این ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم که چون چیزی پرسیده شدی در برابر آن این کلمه گفتندی اگرچه خود نیز میدانستندی - قال گفت آنحضرت ایمان آوردن بخدا - شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله - گواهی دادن ست بالوهیت خدای تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان - و چهار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد وجه آن مکرر گذشت و ایمان بخدا را تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که مراد بدان اینجا اسلام ست و قول او - وان تعطوا الخمس من المغنم - و امر کرد بانکه بدهند خمس را از غنیمت و زیادت کرد بران جهاد بجهت اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند و محاربه میکردند بکفار مضر و بعض گفته اند نخستین آن چهار اقامت صلوة است که با عطای خمس چهار میشود و ذکر شهادت برای تبرک است زیرا که قوم مومن بوده اند و مقر بدان و برین وجه اعطای خمس داخل ایمان بالله وحده باشد - ونهاهم عن اربع - جواب است از سوال اشربه و گفتیم که مراد بدان اشربه در ظروف مخصوصه است پس نهی کرد از چهار ظروف چنانکه فرمود عن الحنتم یعنی نهی کرد از حنتم بفتح حای مهمله و سکون نون و فتح فوقانیه کوزهٔ سبز - والدباء - و نهی کرد از دبا بالضم دال و تشدید بای موحده ممدوده کدو وی نیز از ظروف خمرست یا کدو بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن ساختند - والنقیر - و نهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درختی ست که بکاوند و در وی شراب میداشتند - والمزفت - و نهی کرد از مزفت بضم میم و فتح زا و فای مشدده بزفت طلا کرده شده و زفت بکسر زای معجمه و سکون فا چیزی ست که بکشتی مالند آن را مبالغه تا آب در نیاید و آنرا قار و قیر نیز گویند - وقال احفظوهن واخبروا بهن من وراءکم - و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاد دارید این احکام را یا این کلمات یا این اشیا را و خبر دهید بآنها کسانی را که پس شما اند - متفق علیه - ولفظه للبخاری - بدانکه مراد نهی ازین ظروف یا نهی از استعمال آنهاست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از تشبیه بشاربان خمر و اوانی آن یا نهی ست از نقیع و نبیذ در آن حنتم و اوانی را که شدت و اسکار در آنها زود تر می آید و لهذا در احادیث آمده است که انتباذ در مشکها بکنید بجهت آنکه اشتداد و اسکار در آن دیر میکند

وکم چیزے آید و با وجود آن جمهور برانند که حرمت این در ابتدای اسلام بود که مبالغه و اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد آن بیشتر بود
بعد از آن این حکم نسخ شد۔ وعن عبادة بن الصامت۔ رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقبای انصار بود حاضر شده
عقبه اولی و ثانیه را و بدر را و احد را طویل جسیم جمیل بود و یکے از آنها که جمع کردند قرآن را در زمان آنحضرت و عمر رضی الله عنه بشام قاضی ساخت و ذکر او در
آخر کتاب در اسامی اهل بدر بیاید۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ روایت است از عباده بن صامت که گفت گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ وحوله عصابة من اصحابه۔ و گرد آنحضرت جماعه بودند از یاران وی عصابه بکسر عین جماعت از ده
تا چهل۔ بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا۔ مبایعت کنید و عهد کنید مرا و عقد بندید با من در اصل مبایعت از بیع
است گویا هر که عهدی بندد با کسی میفروشد ذات خود را بدست وی چنانکه در بیع دست بدست میزنند در معاهدت نیز عادت بران
جاری شده و پس پیغمبر را بیعت کنید بر آنکه شریک نگردانید بخدا چیزے را مراد با شرک بت پرستی ست یا در عمل۔ ولا تسرقوا دزدی
نکنید۔ ولا تزنوا۔ و زنا مکنید۔ ولا تقتلوا اولادکم۔ و نکشید اولاد خود را چنانکه عادت جاهلیت بود که اولاد را از خوف فقر میکشتند۔ ولا تاتوا
ببهتان تفترونه۔ و نیارید و نگوئید دروغی را که پیدا می کنید او را۔ بین ایدیکم وارجلکم۔ میان دستهاے خود و پایهاے خود یعنی
از ذاتهای خود و دست و پا کنایت از ذات دارند چه بهتان و افترا همان باشد که از پیش خود پیدا کنند و مردم از آن پاک
و بری باشند یا پیدا می کنند از دلها و ضمائر خود بنا بر گمانهاے فاسد و دل آدمی چون در سینه است میان دستها و پاهاست و آنکه
نسبت افترا بدست و پا بجهت آنست که اکثر کارها بدست و پا میشود اگرچه جمیع اعضا دران دخل دارند و این امر مکرر وجه
در اصل مقصود یکی ست یا معنی پیدا کردن میان دستها و پاهاے خود آنست که آشکارا بر روی مردم میگویند و او بیحیائی
و بیمروتی میدهند۔ ولا تعصوا فی معروف۔ و بیفرمانی نکنید در امرے که شناخته میشود در شرع وجود او یعنی در امر مشروع و مقابل
آن منکر است که شناخته نمیشود در شرع وجود او یعنی امر نامشروع۔ فمن وفی منکم فاجره علی الله۔ پس کسی که وفا کند با این مبایعت
پس مزد او لازم ست بر خدا که بفضل خود ثواب بران میدهد۔ ومن اصاب من ذلک شیئا۔ و کسی که برسد و بکند ازین گناهان
مذکور غیر اشراک چیزے را۔ فعوقب به فی الدنیا۔ پس عقاب کرده شود بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و جزا داده شود
بران۔ فهو کفارة له۔ پس آن عقاب کردن کفارت ست مر او را و سبب محو و عفو آن گناه شود و در آخرت بر آن عقابے
نه بیند۔ ومن اصاب من ذلک شیئا۔ و کسی که کرد چیزے از آن گناهان۔ ثم ستره الله علیه۔ پس پوشید او را خدا تعالے
بروی یعنی ظاهر نشد گناه وی و حد زده نشد بران۔ فهو الی الله۔ پس وی یعنی کار وی مفوض ست بسوے خدا۔
ان شاء عفا عنه۔ اگر خواهد خداے تعالے در گذرد از وی و عقاب نکند۔ وان شاء عاقبه۔ و اگر خواهد عقاب کند او را
و این مذهب اهل سنت و جماعت ست و نزد معتزله واجب ست عقاب عاصی و عفو و مغفرت نیست و این حدیث حجت ست
بر ایشان۔ فبایعناه علی ذلک۔ پس بیعت و عهد بستیم با آنحضرت برین شرط که مذکور شد۔ متفق علیه۔ وعن ابی سعید الخدری
رضی الله عنه صحابی مشهور ست از اصحاب شجره از بنی خدره بضم خاے معجمه بطنی ست از انصار اول مشاهد او خندق است

و دوازده غزوه همراه آنحضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان ست و پدر او نیز صحابی ست۔ قال خرج رسول الله گفت
ابو سعید خدری بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اضحی۔ در روز عید قربان اضحی بفتح همزه و سکون ضاد جمع اضحاة است
و وی در اصل نام گوسفندی ست که قربانی کرده شود و بر روز نحر نیز اطلاق میکنند۔ او فطر۔ شک راوی ست که در روز عید اضحی
یا عید فطر بر آمد۔ الی المصلی۔ بسوی عیدگاه۔ فمر علی النساء۔ پس بگذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جماعه زنان و زنان
نیز در عهد رسالت با مر شریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم۔ یا معشر النساء۔ ای گروه زنان۔ تصدقن۔ تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا۔ فانی اریتکن اکثر
اهل النار زیرا که بدرستی که من نموده شده ام یعنی دانانیده شده ام باخبار وحی و یا بکشف و عیان که شما بیشترین اهل دوزخ اید یعنی بیشتر
در دوزخ طائفه زنان باشند و مردان کمتر۔ فقلن وبم یا رسول الله۔ پس گفتند زنان بچه چیز و چه سبب ما بیشترین اهل دوزخ اند
قال تکثرن اللعن۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب آنکه بسیار میکنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت تقریبا
بر زبان بسیاری رود و معنی لعنت الله دور راندن حق تعالی ست بنده را از درگاه رحمت خود و این مخصوص کافران ست پس بر کسی شخصی
حکم بدان نتوان کرد اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم گردد موت او بر کفر و این جز بخبر شارع معلوم نگردد
چنانکه با یمان رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و عنوان میتوان لعنت کرد چنانکه گویند لعنة الله علی الکافرین لعن الله الیهود
والنصاری و لعنت گاهی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این نه مخصوص بکافر ست و اطلاق آن بر غیر کافر نیز
بقصد تغلیظ و تشدید آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقائل باز گردد۔ وتکفرن العشیر۔ و
کفران نعمت میکنید شوهران را زن اگر صد سال نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار که تغییر کرد گوید هرگز از تو روی نیکی ندیده ام کذا جاء
فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده و ظاهر آن ست که مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا
ما رأیت من ناقصات عقل ودین ندیده ام هیچ یکے از ناقصات عقل و دین را۔ اذهب للب الرجل الحازم۔ بحای مهمله و زای معجمه
من احداکن۔ برنده تر و ربا ینده تر مر عقل مرد دانا را که ضابط و هشیار ست در کار و بار خود از یکی از شما۔ قلن وما نقصان دیننا وعقلنا
گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما و بچه معلوم توان کرد آن را یا رسول الله۔ قال الیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة
الرجل۔ گفت آیا نیست گواهی زن در شرع همچو نیمه گواهی مرد چه گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد ست۔ قلن بلی۔ گفتند آری گواهی زن
همچو نصف گواهی مرد ست۔ قال فذلک من نقصان عقلها۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد
از نقصان عقل زن ست که آن مقدار فقه و تحفظ در تحمل شهادت و ادای آن ندارد که مرد دارد۔ قال الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد۔ قلن بلی قال فذلک من نقصان
دینها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از جمله نقصان دین زن ست اگرچه آن بجعل پیدایش خدا تعالی ست و زن را در آنجا
اختیاری نیست ولیکن همین پیدا کردن زنان برین وجه و منع کردن وی از عبادات نه مردان را نقصان کردن ست درجه زنان را

او درجهٔ مردان - متفق علیه - واز اینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادت دین ست ونقصان آن سبب نقصان دین
اگرچه نقصان آن بعذر باشد مانند آنکه آیا حائض را ثواب نمازها که ازو بعذر فوت میگردد هم چنانکه مریض ومسافر را ثواب نوافل
عبادات که بعذر مرض وسفر ازوی فوت میگردد می نویسند وظاهر حدیث آنست که نیست زیراکه مسافر ومریض نیت دوام دارند
واهل آن هستند بخلاف حائض که نه از اهل نیت ست کذا قال الطیبی - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال الله تعالی کذبنی ابن آدم - گفت خدای تعالی نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم - ولم یکن له ذلک - و روا نیست و نمی رسد
او را که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالمم از جهت بودن آن مخالف برهان ومنافی مرتبهٔ عبودیت - وشتمنی ولم یکن له ذلک - و
دشنام کرد مرا و نمی رسد او را که دشنام کند مرا - فاما تکذیبه ایای - اما نسبت بدروغ کردن او مرا فقوله لن یعیدنی کما بدأنی - پس
گفتن آدمی ست که هرگز باز نه انگیزد مرا خدای تعالی چنانکه نخست پیدا کرده است مراد تکذیب درین قول راجع باخبار الهی ست تعالی
شانه بدان یا بسبب تضمن ابدا او اعادت را چنانچه فرمود - ولیس اول الخلق باهون علی من اعادته - ونیست نخست پیدا کردن و
از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر برمن از باز برانگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعادت آسان تر از ابداست چه همه دانند که شکسته را
باز بهم بستن آسان تر است از اختراع کردن وی از محض عدم بوجود آوردن این حکایت نسبت بآدمیان ست والا نزد خداوند تعالی که
قادر مطلق ست همه یکسان باشند آنجا آسان ومشکل نمی باشد واین قول آدمی ست که قائل ست بابدا واگر نیز نباشد ممکن ست ابدا
که میداند اگر نظر صحیح کار فرماید - واما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا - واما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن اوست که گرفت خدا فرزند را
چنانکه نصاری عیسی را گویند ویهود عزیر را علیهما السلام ومشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوندند وبودن این قول شتم بجهت آنست
که این قول بمماثلت اوست مر الله تعالی را در ماهیت وتخلف او مر او را چنانکه عادت ست وچندین نقائص وعیوب دیگر منضاد
صفات کمال که ازین لازم می آید چنانچه فرمود - وانا الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد - ومنم یگانه در ذات وصفات غیر محتاج بکسی وهمه محتاج
من انکه نه زاییم ونه زاییده شده ام - ولم یکن لی کفوا احد - ونیست مرا مثل ومانند هیچ یکی واین نفی زوجه است که مثل زوج میباشد تا ولد
از میان بر آید یا ولد را نیز شامل ست چه وی نیز مثل پدر میباشد - وفی روایة ابن عباس - ودر روایت ابن عباس اینچنین آمده - و
اما شتمه ایای - واما دشنام دادن آدمی مرا فقوله لی ولد - پس گفتن اوست که مرا ولد ست - وسبحانی ان اتخذ صاحبة او ولدا - وپاک وبرتر
ام من از اینکه بگیرم زن یا فرزند ودر بعض روایات واوست بجای او - رواه البخاری - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی - گفت خدای تعالی - یؤذینی ابن آدم - میرنجاند مرا فرزند آدم ومیکند چیزے را که مکروه ست نزد من
ورنجیده میشوم من از آن زیراکه - یسب الدهر - دشنام میکند ابن آدم روزگار را وزمانه را چنانکه نزد محنت ونزول بلا شکایت از زمانه
وروزگار کنند وبد گویند - وانا الدهر - وحال آنکه منم دهر یعنی فاعل ومدبر ومتصرف چون سب کردن دهر را مشعر باعتقاد فاعلیت وتصرف
اوست گویا دهر نام فاعل متصرف شد پس فرمود منم دهر یعنی دهر را که فاعل ومتصرف اعتقاد میکنید آن فاعل ومتصرف منم یا مضاف محذوف ست
ای انا مقلب الدهر وکرمانی گفته مراد بانا الدهر انا المدهر ست ای مقلبه وبعض گفته اند دهر از اسمای حسنی الهی ست تعالی شانه وخطابی

آنرا منکر شده اما از قاموس صحت آن مفهوم میگردد و با قطع نظر از مقام جودت معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل متصرف دارند
وانا الدهر بنصب نیز روایت ست ووجود ایذا در سب دهر بجهت آنست که ذم وسب وی مشعر نسبت تصرف باوست یا
بجهت آنکه این ذم وسب راجع بجناب الهی میگردد زیراکه چون فاعل حقیقی اوست سب بروی واقع میشود کذا قالوا - بیدی الامر
بدست قدرت من ست کار وبیدی تقلبه نیز روایت ست - اقلب اللیل والنهار - میگردانم شب را وروز را وپیدا می آرم ینها را
بیت چرخ را دور شبا روزی دهم + شب برم روز آرم روزی دهم + متفق علیه - وعن ابی موسی الاشعری - رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله - نیست هیچ یکی صابرتر از خدا بر مکروهی که میشنود آنرا
یدعون له الولد - میخوانند برای وی فرزند وانبات میکنند برای وی آنچه ناشائسته بجناب قدس اوست - ثم یعافیهم ویرزقهم - پس تر
تندرست وسلامت میدارد ایشان را از بلایا وآفات وروزی میرساند ایشان را بانواع نعم وحقیقت صبر نگاه داشتن نفس است
بر مکروه وخشم وجزع ست ومراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل ست بانتقام از گنهگاران بعفو یا تاخیر وصبور یکی از اسمای حسنی
الهی ست تعالی وتقدس وحلیم نیز قریب بمعنی صبور ست لیکن گناهکار از صبور ایمن نبود شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد ودر حلیم
ایمن ست - متفق علیه - وعن معاذ - رضی الله عنه از اکابر صحابه وعلمای ایشان ست مناقب او خارج از حد حصر واحصاست در
آخر کتاب چیزے از آن مذکور گردد ان شاء الله - قال - گفت معاذ بن جبل - کنت ردف النبی - بودم من ردیف پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم علی حمار - بر خری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا بجهت تواضع وعدم تکلف برین مرکب سوار شده است پس معاذ میگوید
که من نیز روزی در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم در حالے که - لیس بینی وبینه الا مؤخرة الرحل - نبود میان من
ومیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبے که پس پالان میباشد وسوار بدان تکیه میکند ومؤخره بضم میم وسکون همزه وخاے
معجمه مکسور ست وبهمزه مفتوح وتشدید خاے مفتوحه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب اوست از حضرت صلی الله علیه
وسلم وفهم وضبط کردن کلام شریف وی - فقال - پس گفت آنحضرت - یا معاذ تدری ما حق الله علی عباده - ای معاذ می یابی
که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود بحکم عبودیت وامر شریعت - وما حق العباد علی الله - وچیست حق
بندگان بر خدا که لازم گردانیده است وی تعالی بر خود بفضل وکرم خود - قلت الله ورسوله اعلم - گفتم خدا ورسول خدا
داناتر ست - قال فان حق الله علی العباد - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدرستی حق خدا بر بندگان - ان یعبدوه
ولا یشرکوا به شیئا - آنست که پرستند او را وشریک نگردانند باوی چیزے را یعنی بت پرستی نکنند یا آن معنی که ریا نکنند واخلاص
ورزند در عبادت - وحق العباد علی الله ان لا یعذب - وحق بندگان بر خدا آنست که عذاب نکند - من لا یشرک به شیئا
کسی را که شریک نگرداند باوے چیزے را اگر مراد بشرک کفر باشد مراد آن ست که عذاب نکند مثل عذاب کافر واگر ریا ست
عذاب اصلا نخواهد بود - فقلت - پس گفتم من - یا رسول الله افلا ابشر به الناس - آیا پس بشارت ندهم باین نعمت مردم را وبشارت
بکسر با وفتح وضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسی را مشتق از بشره است زیرا که خبر خوش شنیدن بیشتر در بشره ظاهر می شود

قال لا تبشرهم فیتکلوا - فرمود آنحضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بران وترک نمایند عمل را فیتکلوا بتاے
فوقانیه مشدده وکسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد وینکلوا بفتح تحتانیه وسکون نون وضم کاف نیز روایت ست از نکول بمعنی باز ایستادن
از چیزے - متفق علیه - اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با آنکه نهی کرد آنحضرت ازان جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه
دانست که نهی مخصوص باہل آن زمان ست که نو عهد بمسلمانی بودند ومعتاد بتکالیف شرعیه نشده پس ازان چون شرائع وتکلیفات
ثابت شد وقضیه امر ونهی استقامت گرفت خبر داد یا روایت کرد آنرا بعد از امر بوجوب تبلیغ وورود وعید بر کتمان علم یا نهی از
تبشیر نسبت بجماعه مخصوص بود که اتکال کنند چنانکه از حدیث آینده معلوم گردد وروایت کرد بآنها که نه باین صفت بودند - و
عن انس رضی الله عنه - ان النبی صلی الله علیه وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل قال - روایت ست از انس که آنحضرت در حال
که معاذ ردیف او بود گفت - یا معاذ قال - گفت معاذ - لبیک یا رسول الله وسعدیک - ایستادگی دارم در خدمت وفرمانبرداری
تو ای رسول خدا صلے الله علیه وسلم ویاری میدهم ترا - قال - گفت آنحضرت بار دیگر - یا معاذ قال - گفت معاذ - لبیک یا رسول الله
وسعدیک قال - باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - یا معاذ قال - گفت معاذ - لبیک یا رسول الله وسعدیک ثلثا -
سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را ومعاذ این کلمه گفت ودروی تاکید ومبالغه است در القاے این کلام وبیدار وہوشیار کردن معاذ
برای استماع آن ومعنی لبیک اجابت وفرمانبرداری ست ومعنی سعدیک یاری دادن وموافقت کردن است یعنی ایستاده ام بخدمت
وطاعت وموافقت تو بفرما آنچه میفرمائی - قال - گفت آنحضرت - ما من احد یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله - نیست
هیچ یکے که گواهی دهد وبگوید با آنکه خدا یکے ست ومحمد فرستاده اوست - صدقا من قلبه - از روی صدق واخلاص ناشی از دل
مبرا از شائبه کذب ونفاق - الا حرمه الله علی النار - مگر آنکه حرام میگرداند خدای تعالی آن گواهی دهنده را بر آتش دوزخ که براے
کافران ساخته شده است یا حرام میگرداند بروی خلود در نار ودرین المسیب میگوید که این حکم پیش از نزول فرائض واوامر ونواهی بود
وحسن بصری گفته که مراد گفتن این کلمه ست باداے حق وفریضه آن وبعض گفته اند مراد آنست که نزد ندم وتوبه گفت وهمبران مرد
قال - گفت معاذ - یا رسول الله افلا اخبر به الناس - آیا پس نرسانم این خبر خوش مردم را - فیستبشروا - پس بشارت یابند بآن وخوش دل
شوند بدان - قال - گفت آنحضرت - اذا یتکلوا - اکنون که خبر دهی مردم را بدان اعتماد میکنند بران وترک میدهند عمل را - فاخبر بها معاذ
عند موته - پس خبر داد باین قصه یا باین کلمات معاذ نزد موت خود - تاثما - از جهت احتراز کردن وباز ایستادن از بزه در کتمان علم وترک
تبلیغ ازین کلام ظاهر مفهوم میگردد که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود - متفق علیه - وعن ابی ذر - از زهاد صحابه وعباد و[illegible]
ایشانست ومذهب او ترک ادخار مال ست اگرچه حق آن ادا کرده باشند ومناقب او بسیار ست در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی
رضی الله عنه - قال - گفت - اتیت النبی - آمدم پیغمبر را - صلے الله علیه وسلم وعلیه ثوب ابیض - وحال آنکه بود بران حضرت
جامه سفید - وهو نائم - وآنحضرت در خواب بود - ثم اتیته وقد استیقظ - پس باز آمدم وحال آنکه بتحقیق بیدار شده بود وذکر
این احوال از برای تحقیق وتثبیت مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بدانند که روایت از وے بتثبیت وتیقظ میکند

با آنکه ذکر احوال محبوب با قطع نظر ازان شیرین ولذیذ ست وغالبا این وحی در همین منام شد پس ذکر آن از جهت خیر تواند بود
والله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت - ما من عبد قال - نیست هیچ بنده که گفت - لا اله الا الله ثم مات علی ذلک - پس مرد
بر اعتقاد این کلمه وهیچ منافی آن نه گفت ونکرد - الا دخل الجنة - مگر آنکه می در آید آن بنده بهشت را ابوذر میگوید - قلت
گفتم من - وان زنی وان سرق - آیا می در آید بهشت را اگرچه زنا کرده باشد آن بنده ودزدی کرده باشد - قال
گفت آنحضرت - وان زنی وان سرق - می در آید اگرچه زنا کرده باشد ودزدی کرده باشد وچون این حکم مستبعد ومستغرب
نمود ابوذر باز اعاده کرد از برای تحقیق وتثبیت وتواند که تکرار واعاده از جهت کمال سرور بر رحمت حق وشکر گزاری نعمت وے
جل وعلا باشد باز میگوید قلت - گفتم - وان زنی وان سرق قال - گفت آنحضرت - وان زنی وان سرق قلت - باز گفتم -
وان زنی وان سرق قال - گفت آنحضرت - وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر - می در آید بهشت را برغم انف
ابی ذر رغم بمعنی بخاک مالیدن مشتق از رغام بالفتح بمعنی خاک ومراد برغم انف درین جا خواری وانقیاد ست با کراهت چون ابوذر
استبعاد کرده استغراب نموده این حکم را گویا مطبوع ومحبوب نزد وی خلاف آن نمود پس حکم کردن بآن موجب خواری وشکست او
واورا با کراه وجبر بر آن آوردن ست اینکه مردم میگویند فلان برغم او این کار کرد یا گفت این معنی دارد - وکان ابوذر اذا
حدث بهذا - وبود ابوذر وقتی که تحدیث میکرد باین حدیث - قال - می گفت این کلمه را که - وان رغم انف ابی ذر - چنانکه شنیده
بود از حضرت در حق خود برای تذکار آن حال وتاکید وتحقیق آن والتذاذ بدان بیت کرد دشنام من آن محبوب جانی
یک شبی + عمر بگذشت وهنوزم لذت آن در دل ست + متفق علیه - بدانکه این حدیث وامثال آن دلالت دارند بر آنکه مومن
اگرچه فاسق باشد ومرتکب کبیره می در آید بهشت را یا بعفو ومغفرت پروردگار تعالے بفضل وکرم او یا بشفاعت رسول الله
صلے الله علیه وسلم یا بعد از تعذیب ودر آوردن در آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او آنست که در حدیث
معاذ گفته شد ومذهب اهل سنت این ست که فاسق مومن ست ومآل مومن آخر بهشت ست واحادیث صحیحه درین باب
بسیار ست واجماع سلف از صحابه وتابعین همبرین بود واعتقاد است پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله وغیر ایشان همین بود
ومذهب ایشان آنست که فاسق مومن نیست ومخلد ست در نار وعمل داخل ست در حقیقت ایمان وایشان می گویند
که اگر می گوئیم بنده بمجرد گفتن لا اله الا الله به بهشت بر آید باعث می گردد اورا بر اعتماد وغرور وارتکاب معاصی وفسق و
فجوری گویند که این اعتقاد مردم را از ربقه ملت وقید شریعت می بر آرد ونه چنین ست که ایشان می گویند چه تهدیدات و
وعیدات در شان عصاة که ورود یافته بسیار است وآن کافی ست در انذار وازجار واگر خواهند بر یک معصیت
عذاب کنند که بیرون از حد حصر واحصا باشد ونیز آمده است که ادنی مدت عذاب مسلمانان گناه گار بمدت عمر دنیا باشد
که هفت هزار سال ست ودر بعض روایات هفتاد هزار سال آمده وصدور این کلمه بصدق واخلاص وثبات ودوام بران
بے حوض منافی ومخالف از شک وتردد کارے آسان نیست خصوصا از اهل فسق وفجور که دلهاے ایشان مملو ومحشو

است تیرا کم ظلمات و شبهات و واقع اند در ورطهٔ استخفاف و استحلال و با وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد
و بغلبهٔ شهوت و نفس معصیتی صادر گردد و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبه بآن مقارن باشد بمقتضای وعدهٔ کرم
امیدواری هست که ببخشد و بعد از جزا و سزا دادن و عذاب و عقاب کردن آخر به بهشت در آرد بحکم الله یا بشاء و یفعل
ما یرید و هو العزیز الحکیم - وعن عبادة بن الصامت - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبد الله ورسوله - کسی که گواهی دهد که خدا
یکی ست و محمد برحق و گواهی دهد که عیسی بندهٔ خدا است و رسول اوست در اثبات بندگی مر عیسی را رد است بر نصاری
که او را الله یا ابن الله میگویند و در شهادت برسالت وی رد است بر یهود که منکر رسالت اویند - وابن امته - و گواهی
دهد که عیسی پسر داه خدای تعالی ست که مریم باشد و چون مرد را عبد الله میگویند زن را امة الله میخوانند و زن و مرد
همه غلام و داه و بندگان پروردگار تعالی اند و ظاهر آنست که این رد بر نصاری ست و تاکید اوست و طیبی گفته که رد
بر یهود نیز تواند بود و مراد برأت ساحت اوست از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند - وکلمته القاها الی مریم - و
علیه کلمهٔ حق تعالی ست که افگند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را کلمة الله ازین جهت گویند که بمجرد کلمهٔ کن پیدا شده
بی وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در گهوارهٔ وقت صغر سن پس مظهر کامل اسم المتکلم باشد
وروح منه - و عیسی روحی ست صادر از جناب حق او را روح بجهت آن گویند که احیای اموات کرده یا دلهای مرده
را بحیات معنوی زنده گردانیده یا مراد خدا وند روح ست صادر از قدرت حق بی وساطت اصل و ماده - والجنة حق و
النار حق - و گواهی دهد که بهشت حق ست و آتش دوزخ حق ست - ادخله الله الجنة - می در آرد او را خدای تعالی
در بهشت ابتدا یا بعد از عذاب - علی ما کان علیه من العمل - بر آنچه دارد وی از عمل نیک یا بد و این حدیث صریح است در
مذهب اهل سنت و جماعت - متفق علیه - وعن عمرو بن العاص - رضی الله عنه از مشاهیر صحابه ست از عقلای قریش و اهل دهاء
احوال وی در کتاب جامع المناقب بیاید - قال - گفت عمرو بن العاص - اتیت النبی - آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
فقلت ابسط یمینک فلا بایعک - پس گفتم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا
ولا بایعک بکسر لام و نصب عین و فتح لام و رفع عین هر دو خوانده اند - فبسط یمینه - پس فراخ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست راست خود را
فقبضت یدی - پس کشیدم من دست خود را - فقال - پس گفت آنحضرت - ما لک یا عمرو - چه شد ترا و چه کار میکنی و چرا دست کشیدی
ای عمرو - قلت اردت ان اشترط - گفتم من میخواهم که شرط کنم - قال تشترط ماذا - گفت شرط میکنی چه شرط میکنی - قلت ان یغفر لی گفتم
این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا گناهان که پیش ازین کرده ام - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اما علمت یا عمرو ان الاسلام
یهدم ما کان قبله - آیا نمیدانی تو ای عمرو یعنی بدانکه اسلام آوردن می افگند و بر طرف میگرداند هر گناهی را که پیش از ان بوده
مظالم و غیر مظالم - وان الهجرة تهدم ما کان قبلها - و نمیدانی که هجرت و دیگر گشتن از دار حرب بدار الاسلام هم میکند گناهان که پیش از وی بوده

وان الحج یهدم ما کان قبله - و نمیدانی که حج هدم میکند چیزی را که پیش از ان بود از گناهان هدم هجرت و حج مخصوص ست
بغیر مظالم و در حج قولی بهدم مظالم نیز آمده و حدیثی نیز در ین باب ورود یافته والله اعلم - رواه مسلم - و در صحیح مسلم آمده است
که عمرو بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیاری نمود و بیتابی میکرد پسر وی عبد الله بن عمرو گفت که چرا چنین
اضطراب میکنی ای پدر امیدوار باش که صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت وی کارها کرده گفت ما را در عمر سه حالت
پیش آمده است تا آخر چه آید اولاً دشمن ترین مردم پیش ما رسول الله بود و با وی کارزارها کرده و مکر بعداوت او بسته بودیم
ثانیاً دوست ترین مردم نزد ما آنحضرت شده و در خدمت او بوده و فرمانبردار او گشته بودیم ثالثاً بعد از حضرت او امارتها و حکومتها
و واقعهای غریب پیش آمده و در ان جا از طهارت و تقطیر طهارت رفته و چیزها واقع شده است تا عاقبت کار آن چه باشد والله
اعلم - والحدیثان المرویان عن ابی هریرة - دو حدیثی که روایت کرده شده اند از ابی هریرة و در مصابیح در کتاب ایمان
آورده است اول حدیثی که در اول او این لفظ ست - قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک - والآخر - و حدیث
دیگر که در اول او این لفظ ست - الکبریاء ردائی - سنذکرهما - سر انجام ست که ذکر کنیم آن دو حدیث را فی باب الریاء و الکبر انشاء الله تعالی

الفصل الثانی

عن معاذ قال قلت - گفت معاذ بن جبل گفتم - یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة ویباعدنی من النار -
خبر ده مرا بعملی که در آرد مرا در بهشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ - قال - گفت آنحضرت - لقد سالت عن عظیم - بتحقیق
پرسیدی از کاری بس بزرگ - وانه لیسیر علی من یسره الله علیه - و به درستی و راستی این کار هر آئینه آسان ست بر کسی که
آسان گرداند آنرا خدای تعالی بر آنکس بعد از ان بیان آن کار را امر کرد بقول خود - تعبد الله ولا تشرک به شیئا - عبادت کن
خدا را و شریک مگردان با وی چیزی را - وتقیم الصلوة - و بر پا دار نماز را - وتؤتی الزکوة - و بده زکوة را - وتصوم
رمضان - و روزه دار ماه رمضان را - وتحج البیت - و قصد کن زیارت خانهٔ کعبه را - ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر -
پستر گفت آنحضرت آیا راه نمایم ترا بر درهای نیکی که نیکی از انها می در آید پس بیان کرد آنها را بقول خود - الصوم جنة -
روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع می آید از رسیدن تیر معصیت بصائم بجهت منع شهوات و بسته شدن راه شیطان
والصدقة تطفی الخطیئة - و عطا کردن بفقیر سرد میگرداند و محو میکند آتش گناه را - کما یطفئ الماء النار - چنانچه سرد میگرداند آب
آتش را اگرچه نیکی مطلقاً میبرد و محو میگرداند بدی را بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات و لیکن در صدقه بیشتر ست که سبب
وصول نفع بغیر ست و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولی تعالی - وصلوة الرجل فی جوف اللیل -
و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راه در آمد فیوض و انوار و سبب اطفای نار خطیات ست بیت اگر ز
نیا بیش ز غوغای عرب + شب محرم عاشقان ست شبهاش طلب + ثم تلا - پستر خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای
استشهاد بر فضیلت نماز شب و صدقه این آیت را که - تتجافی جنوبهم عن المضاجع حتی بلغ یعملون - تا آنکه رسید آخر آیت
را که تا جزاء بما کانوا یعملون ست و حاصل معنی این کریمه آن ست که پروردگار عالم تعالی و تقدس ستایش میکند

شب خیزان و پهلو از بستر راحت دور دارندگان را و از انچه مولی کریم عز و علا ایشان را از نعمت ها داده انفاق کنندگان
را و میفرماید که نمیداند هیچکس انچه پنهان داشته شده است ایشان را در دار آخرت از انچه سبب قرار و آرام و لذت
و سردی چشم ایشان گردد و از نعمتهای بهشت و دیدار مولی تعالی در جزای انچه عمل میکردند و میگذارند نماز شب
را و میدادند از اموال. بیت شرف مرد بجود است و کرامت بسجود + هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود + ثم قال. پس
انتخاب کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین و شعار ملت انفس و خلاصه آنرا و گفت. الا ادلک براس الامر. آیا
راه نمایم ترا باصل و سر همه کارهای دین که دین بی آن وجود نگیرد چنانکه سر نسبت بجسد. وعموده. و راه نمایم ترا
بستون دین که بدان دین بر پا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه بستون. وذروة سنامه. و راه نمایم ترا به بلندی
کوهان دین که دین ازان علو و ارتفاع گیرد و ذروه بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه جبل بلندی کوه را
گویند. و سنام بفتح سین کوهان شتر. قلت بلی. چون رغبت و شوق سائل به استماع و دریافت آن امر عظیم درین مرتبه
باستماع صفات عظیمه وی بیشتر شد گفت بلی بگو و راه نما مرا بدان. یا رسول الله صلی الله علیه وسلم. قال. فرمود. راس الامر
الاسلام. سر تمامه ارکان دین اسلام ست که مراد بدان شهادتین ست که حاصل میگردد بدان اصل دین. وعموده الصلوة.
و ستون دین نماز ست که قوت می یابد بدان بنای دین مسلمانی. وذروة سنامه الجهاد. و بلندی کوهان دین کارزار
کردن ست با کافران که بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگیرد و چون جهاد و کارزار کردن غالب سواره میباشد در صورت
نیز بلندی دارد. ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک کله. پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که قوام و نظام این همه چیزها ست
که مذکور شدند. یا ذلک اشارت باسلام ست و تاکید باعتبار اجزا و ارکان اوست و ملاک انچه شی بدان قوام پذیرد و نظام
گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن هر دو آمده توربشتی گوید که اهل لغت بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت حدیث بکسر میم ست قلت
بلی. گفتم آری خبر ده مرا بدان. یا نبی الله. صلی الله علیه وسلم. فاخذ بلسانه. پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زبان شریف
خود را و اشارت کرد بدان. وقال. و گفت. کف علیک هذا. باز دار بر نفس خود و نگاهدار این را یعنی زبان را. فقلت.
پس گفتم من بطریق تعجب و استفهام. یا نبی الله وانا لمواخذون بما نتکلم به. ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما گرفت و گیر
کرده میشویم بچیزی که تکلم میکنیم بآن. قال ثکلتک امک. بگرید ترا مادر تو. یا معاذ. ثکل بضم موت و هلاک و فقدان حبیب
و ولد و اصل دین دعاست بموت و هلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی ازو توقع درین ورطه که در وا افتاده و گفته اند که این
لفظی ست که بجریان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب و انکار بر مخاطب ست. وهل یکب الناس فی النار
آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ. علی وجوههم. بر روهای ایشان. او علی مناخرهم. شک راوی ست که علی وجوههم گفت
یا علی مناخرهم گفت و مناخر جمع منخر ست بفتح میم و سکون نون و فتح خای معجمه یا کسر وی در اصل بمعنی سوراخ بینی آید و اینجا
مراد بینی ست چه هر که بر روی افتد نخست بر بینی افتد که بلندترین اجزای روی ست یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازد.

الا حصائد

الا حصائد السنتهم. مگر سخنهای ایشان که هر چه بر زبان آید بی تمیز و بی احتیاط بگویند و نیک را و بد نشناسند و ما یعنی
را از ما لا یعنی تمیز نکنند و حصائد جمع حصیده است یعنی انچه درو کرده شود از کشت بداس و درو کردن تمیز کرده نشود میان
خشک و تر و نیک و بد تشبیه کرد سخنان بی صرفه گفتن را بدان و این باعتبار اکثر و اغلب ست چه هر چه بآدمی زاد برسد از
آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از ره گذر زبان برسد نظم هر چه بر آدمی رسد ز زبان + همه از آفت زبان برسد + هر چه
آمد بزبانت گفتی + انچه آمد بدهانت خوردی + دیگری را چه گناه است که تو + خویش را خویش بدوزخ بردی + رواه
احمد والترمذی و ابن ماجه وعن ابی امامة رضی الله عنه اسم او صدی ست بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یای
صحابی ست اختلاف کرده اند در نسب وی و آبای او باتفاق بر کنیت وی ساکن شد مصر را بعد ازان انتقال کرده
بحمص و وفات یافت دران کثیر الروایة ست و اکثر حدیث وی نزد شامیین مات سنة ست و ثمانین او احدی و ثمانین
وله احدی و تسعون سنة و هو آخر من مات من الصحابة بالشام بر قول اکثر. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب
لله و ابغض لله. کسی که دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای خدا. و اعطی لله و منع لله. و بدهد برای
خداوند و منع برای خدا یعنی همه کارهای او برای خدا بود و هر چه کند بطلب رضای حق و اراده وجه الله کند بیت وطن برای
تو گیرم سفر برای تو جویم + خمش برای تو باشم سخن برای تو گویم + فقد استکمل الایمان. پس تحقیق کامل گردانید ایمان خود را که کمال
این در ایمان اخلاص ست که مقام کمل صدیقان ست رزقنا الله. رواه ابو داود. روایت کرد این حدیث را ابو داود
و رواه الترمذی عن معاذ بن انس. و روایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس. مع تقدیم و تاخیر. با تقدیم و تاخیر
بعض فقرها بر بعض و لفظ مصابیح همان اول ست. وفیه. و در حدیث ترمذی بجای فقد استکمل الایمان فقد
استکمل ایمانه. آمده. وعن ابی ذر رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب
فی الله والبغض فی الله. فاضل ترین عملها دوست داشتن ست کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا.
رواه ابو داود. معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه است و بودن این عمل فاضل تر از اعمال دیگر بجهت آنست
که باعث و مبنای جمیع خیرات محبت خداست و چون محبت غلبه کرد چنانکه هیچکس و هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا
و دشمن ندارد مگر برای خدا لابد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتهاء از جمیع نواهی و امثال این حدیث از
جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمامه احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت
است امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر یکی طباخی را دوست دارد که طعام خوب می پزد و لفقرا و صلحا میخوراند این دوستی
از جهت خدا ست و اگر یکی استاد را دوست دارد تا علم از وی آموزد و آنرا وسیله دنیا سازد این دوستی نه از جهت خدا است
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده. مسلمان کامل کسی ست
که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی شرح این در فصل اول در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت. والمومن

من امنه الناس علی دمائهم واموالهم - ومومن کامل کسے ست که امین گیرند مردم او را بر خونهای خود و مالهاے خود یعنی ایمن
باشند از وی که تصرفی در خون ومال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد ظاهر حدیث موہم ست تغایر اسلام وایمان ومسلم ومومن
واختلاف احکام ایشان ولیکن اینجا مراد باسلام وایمان یکے ست وفقرهٔ ثانیه تاکید وتقریر اولی ست وبر اسلام سلامت
مردم را مترتب ساخت وبر ایمان امن مردم را از جهت تفنن رعایت مناسبت ودر ثانی بر گناهان دست اقتصار نمود وگناهان زبان
را ذکر نکرد زیرا که آفت زبان ظاهر وشائع ست حاجت بتکرار ندارد وآفت دست محتاج به بیان وتقریر ست کذا ذکر الطیبی
ومیتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق ست وعمل قلب قوی وکامل تر از اسلام ست که عبارت از انقیاد اسلام
وظاهر ست تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت ست چه در سلامت عدم اصابت ضرر ست با وجود توهم اصابت
واحتمال آن ودر امن قطع این توهم واحتمال ست مطلقا ونیز امن خوف در دماء واموال مخصوص بدست نیست زبان را نیز دخلے
تواند بود بسعایت ونمیمه وجز آن وعدم ذکر اعراض بجهت اکتفا باست ودر حکم آنست فافهم وبالله التوفیق - رواه الترمذی والنسائی
روایت کرده اند این حدیث را ترمذی ونسائی - وزاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة - وزیادت کرده است بیهقی
در کتاب شعب الایمان بروایت فضاله بفتح فا که از موالی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم این عبارت را که والمجاهد من جاهد نفسه
فی طاعة الله - ومجاهد حقیقی کامل کسے ست که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا که نفس اباء می آرد وتمردی ورزد واطاعت
فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند واسیر میگرداند ومیکشد او را بیت سهل شیرے دان که صفها بشکند + شیر آن باشد که خود را بشکند
والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب - وهمچنین مهاجر حقیقی آن کسی ست که ترک میدهد ومیگذارد گناهان را از صغائر وکبائر
وعمد وخطا وتحقیق این نیز در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت - وعن انس - قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
وروایت ست از انس رضی که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما - الا قال - مگر آنکه میگفت این کلمه را
ووصیت میکرد بعمل بدان - لا ایمان لمن لا امانة له - نیست ایمان مر کسے را که نیست امانت مر او را - ولا دین لمن لا عهد له -
ونیست دین مر کسی را که نیست عهد وپیمان مر او را - رواه البیهقی فی شعب الایمان - بدانکه ظاهر آن ست که مراد بامانت معنی
متعارف اوست که حفظ اموال ومجالس مردم ست وترک خیانت دران وبعهد نگاهداشت پیمانی که با یکدیگر بندند پس نفی
ایمان ودین برای تغلیظ وتشدید باشد ومراد دین وایمان کامل ست واگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمهٔ انا عرضنا
الامانة است وبعهد میثاقی که در روز الست پروردگار تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چه آن
شامل تمامهٔ دین وایمان ست فروعا واصولا وبرین تقدیر در کلام تکریر وتاکید ست برای تحقیق وتقریر - والله اعلم -
الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت - رضی الله عنه عبادة بضم عین وتخفیف با ابن الصامت که از کبرای انصار
ونقبای ایشانست - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم - یقول - میگفت
من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حرم الله علیه النار - کسی که باین کلمه بصدق ویقین گرود واقرار کند حرام میگرداند

الله تعالی بر وی آتش دوزخ را شرح این سابقا در حدیث معاذ گذشت - رواه مسلم - وعن عثمان - رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله - کسی که بمیرد وحال آنکه میداند ویقین دارد
بوحدانیت حق تعالی ورسالت پیغمبر - دخل الجنة - در می آید بهشت را اگرچه در مقابله گناهان که دارد در دوزخ نیز در آید وعذاب
بیند وتواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در گذرند از گناهان او ودر نیارند او را در دوزخ - رواه مسلم -
وعن جابر - رضی الله عنه جابر بن عبدالله بن عمرو الانصاری از مشاهیر صحابه واکابر ایشانست کثیر الحدیث حاضر شد
او وپدر او عقبهٔ ثانیه را وحاضر شد بدر را واصح آنست که حاضر نشده وحاضر شده بعد از وی هژده مشهد را همراه آنحضرت
وی از نقبای انصار است ودر آخر عمر اعمی شده وامام محمد باقر سلام الله علیه وعلی آبائه از وی روایت دارد وخلق کثیر
جز وی مات بالمدینة سنة اربع وسبعین وقیل غیر ذلک - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان فرمود
دو خصلت واجب گردانندهاند جزای خود را - قال رجل - گفت مردے - یا رسول الله ما الموجبتان چیست معنی موجبتان
وکدام اند آن دو خصلت که واجب گردانندهاند جزای خود را - قال من مات یشرک بالله شیئا - کسی که بمیرد در حالتی
که شریک میگرداند بخدا چیزے را وکفر میورزد بوی - دخل النار - در می آید البته دوزخ را وهمیشه میباشد دران -
ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة - وکسی که بمیرد در حالتے که شریک نمیگرداند بخدا چیزے را می در آید البته در
بهشت درحال یا در مآل - رواه مسلم - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال کنا قعودا حول رسول الله - گفت
ابو هریره بودیم ما نشسته گرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - معنا ابو بکر وعمر - درحالی که بودند با ما ابو بکر وعمر - فی نفر - در ضمن
جماعتے که بودند ونفر جماعت از مردان از سه تا ده وبمعنی مطلق قوم وجماعت نیز آید - فقام رسول الله - پس بایستاد وبیرون
رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا - از میان ما اظهر بفتح همزه وسکون ظا وضم ها جمع ظهر ست بمعنی پشت چون
هر که در میان قومی ست میان پشتهای ایشان ست زیرا که پشت هر یکے در جانبے ست از وی ونیز در ظهر معنی استظهار
واستناد ست وهر که در میان قومی ست مستظهر ومستند ست بایشان این لفظ را عجمے آرند وزیاده میکنند ولفظ اظهر معنی لفظ
این میشود که در آمد از میان پشتهاے ما یعنی از میان ما این لفظ همچنین شائع است در زبان عرب - فابطا علینا - پس
درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما در باز آمدن وزمانے بگذشت که باز نیامد وخشینا ان یقتطع دوننا - وترسیدیم
ما که تنها یافته شود آنحضرت وگرفته شود ورسانیده شود بوی مکروهی از جانب دشمنی یا جز آن جدا از ما فی الصراح اقتطاع
پاره از چیزے جدا کردن - وفزعنا - وخشیت وفزع هر دو بمعنی ترسیدن ست غالبا بخشیت ترسیدن در دل وتوهم
شدن مراد ست وبفزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه برخاستن وذکر آن شدن ولهذا گفت - فقمنا - پس ایستادیم
ما همه جماعه دیگران شدیم بیت نشست آن دلبر جانی بجانم همچو جان در تن + اگر یکدم جدا افتاد جان از
تن برون آید + فکنت اول من فزع - پس بودم من نخستین کسی که ترسید وبایستاد از اینجا زیادت تجلی وانجلای

نسبت بسرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم از ابوہریرہ مفہوم نشود و در واقع چون نباشد که آن غریب نام او را غیر از
جناب وی و لطف و کرم او نیست و پناہی و ملجاے نبود. بیت جز آستان توام در جہان پناہی نیست * سر مرا بجز
این در حوالہ گاہی نیست * فخرجت ابتغی رسول اللہ۔ پس بیرون آمدم در حالیکه بجویم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ و
سلم حتی اتیت حائطا للانصار۔ تا آمدم بستانی را که مر یکے از انصار را بود۔ لبنی النجار۔ مر بنی نجار را که قبیلہ ایست از
انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار ست که محیط ست به بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند و گویا که ابوہریرہ بقیاس و قرینہ
دریافت که آنحضرت درین بستان خواہد بود بلکه بمشام محبت وی بوے از نسیم جمال او رسید که بدان دریافت بیت
رفت بر بوی سر زلف تو چنین بچمن * ورنه کے بوی نسیم سحری بود غرض * فدرت به ہل اجد له بابا۔ پس گردیدم گرد
آن بستان شاید که بیابم مر آن را دری و در آیم دران بستان۔ فلم اجد۔ پس نیافتم دری مر آن بستان را گویا در
آن را بستہ بودند یا ابوہریرہ بجہت قلقے و اضطرابے که دران وقت داشت نیافت۔ فاذا ربیع یدخل فی جوف حائط
پس ناگاہ دیدم جدول صغیر که در می آید در میان دیوار۔ من بیر خارجة۔ از چاہے که بیرون آن بستان بود و بعض
گویند خارجه نام مردے که آن چاہ از آن او بود و بر معنی اول بیر و خارجه را بتنوین باید خواند و بر ثانی بیر بجر بی تنوین
و خارجه بفتح۔ والربیع الجدول۔ ربیع بمعنی جدول ست یعنی جوے خرد این تفسیر از راوی ست۔ قال۔ گفت ابوہریرہ۔
فاحتفزت۔ پس گرد آمدم و دست و پاے خود را تا بگنجانم خود را دران جدول و در آیم فی الصراح احتفاز بفاء و زاے
معجمه خود را گرد آوردن و بر سر پاے نشستن و خویشتن در چیدن۔ فدخلت علی رسول اللہ۔ پس در آمدم بر پیغمبر خدای
صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آنحضرت بطریق تعجب و استفہام۔ ابوہریرہ۔ تو ابوہریرہ عجب داشت آنحضرت
از در آمدن وے در بستان با وجود آن که راہ بستہ بود یا آنحضرت دران وقت بجہت استغراق و تجلیے که از ورود
وحی داشت و از خود غایب بود او را نشناخت۔ فقلت نعم۔ پس گفتم آرے منم ابوہریرہ۔ یا رسول اللہ فقال
ما شانک۔ فرمود چیست حال تو وجه کار تو چیست و چون آمدی۔ قلت کنت بین اظہرنا فقمت فابطأت علینا فخشینا ان تقتطع
دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت ہذا الحائط۔ ابوہریرہ باتمام قصہ را بخواند و صورت حال وانمود و گفت که
بودی تو یا رسول اللہ میان ما پس برخاستی و درنگ کردی بر ما پس ترسیدیم ما که مکروہی رسانیده شود ترا بی ما پس
برخاستیم ما پس بودم من نخستین کسی که ترسید پس آمدم من این بستان را۔ فاحتفزت۔ پس در آمدم من در جدول۔ کما
یحتفز الثعلب۔ چنانکه در می آید روباہ در سوراخ خود و در تمام قصه برخواندن ابوہریرہ و شکایت الم جدائی و ترس از اصابت
مکروہ نمودن اظہار کمال محبت و دوستی ست و اعتذار از در آمدن در خلوت و گستاخی و دادن را نیز متضمن ست۔ وہولاء الناس
ورائی۔ و این مردم می در آیند در پس من۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ یا ابا ہریرة و اعطانی نعلیه۔ و داد مرا نعلین خود را
تا نشان آن باشد که از پیش حضرت وی می آیم و تخصیص نعلین بجہت آن باشد که ازین جنس دیگر حاضر نبود که چند بعض

مردم وجه مناسبتی نیز بیان کرده اند که دادن نعلین که سبب سہولت و آسانی مشی ست اشارت است بآنکه بعثت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم برائے تیسیر و تسہیل است و آسانی کار ایشان ست و نیز بشارتست به ثبات قدم و استقامت بعد از شہادت
چنانکه فرمود آمنت باللہ ثم استقم۔ فقال اذہب بنعلی ہاتین۔ پس گفت ببر این نعلین مرا۔ فمن لقیک من وراء ہذا الحائط
پس ہر که پیش آید ترا از پس این بستان۔ یشہد ان لا الہ الا اللہ۔ در حالیکه گواہی میدہد بالوہیت حق و نبوت پیغمبر۔ مستیقنا بہا
قلبه در حالیکه یقین کننده است باین شہادت دل وی۔ فبشره بالجنة۔ پس بشارت ده او را به بہشت یعنی خبر ده او را که ہر که
این صفت است بہشتی ست۔ فکان اول من لقیت عمر۔ پس بود نخستین کسی که پیش آمدم من او را عمر۔ فقال۔ پس گفت
عمر۔ ما ہاتان النعلان۔ چیست این نعلین۔ یا ابا ہریرة فقلت ہاتان نعلا رسول اللہ۔ گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند صلی اللہ
علیه وسلم بعثنی بہما۔ فرستاده است مرا بآنہا برائے آنکه۔ من لقیت یشہد ان لا الہ الا اللہ مستیقنا بہا قلبه۔ ہر کرا ملاقات کنم
که گواہی میدہد باین کلمه بیقین دل خود۔ بشرته بالجنة۔ بشارت دہم من او را به بہشت۔ فضرب عمر بین ثدیی۔ پس زد عمر
میان دو پستان من۔ فخررت لاستی۔ پس بر زمین افتادم بر مقعد خود۔ فقال ارجع۔ پس گفت عمر بازگرد۔ یا ابا ہریرة فرجعت
الی رسول اللہ۔ پس باز گشتم بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاجہشت بالبکاء۔ پس زاری کردم و پناه جستم بآنحضرت و جہش و
اجہاش پناه بردن آدمی بکسی باراده گریه چنانکه کودک پیش مادر خود میرود فی الصراح جہش زاری کردن بکسے و آماده گشتن گریستن
را و اجہشت و جہشت ہر دو روایت ست۔ ورکبنی عمر۔ و رسیده آمد بالای من عمر۔ فاذا ہو علی اثری۔ پس نگاه کردم
ناگاه وی در عقب من ست و اثر بکسر ہمزه و سکون ثلثه و بفتحتین ہر دو روایت ست و ہر دو لغت فصیح ست۔ فقال رسول اللہ
پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما لک یا ابا ہریرة۔ چیست ترا و چه کار رسیدی و چرا میگریی اے ابوہریره۔ قلت۔ گفتم
من که لقیت عمر۔ پیش آمدم عمر را۔ فاخبرته بالذی بعثتنی به۔ پس خبر دادم من او را بآن حکمے که فرستاده بودی مرا بدان حکم یعنی
بشارت دادن بجنت مر کسی را که گواہی دہد بلا الہ الا اللہ۔ فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی۔ پس زد عمر در میان دو پستان
من زدن سخت که افتادم بر مقعد خود۔ فقال ارجع۔ پس گفت عمر بازگرد۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت۔ اے عمر چه داشت ترا بر آنچه کردی تو یعنی چرا زدی ابوہریره را و بازگردانیدے او را
قال۔ گفت عمر۔ یا رسول اللہ بابی انت وامی۔ مادر و پدر من فداے تو باد۔ ابعثت ابا ہریرة بنعلیک۔ آیا گفتی و
فرستادی ابوہریره را بالنعلین خود و حکم کردی که۔ من لقی یشہد ان لا الہ الا اللہ مستیقنا بہا قلبه فبشره بالجنة۔ قال نعم۔ گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری فرستاده ام او را که این بشارت دہد۔ قال فلا تفعل۔ گفت عمر پس مکن این حکم را۔ فانی
اخشی ان یتکل الناس علیہا۔ زیرا که من می ترسم که تکیه کنند مردم برین بشارت یا برین کلمه مجرده و عمل نکنند۔ فخلہم یعملون۔ پس
بگذار مردم را که عمل کنند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فخلہم۔ پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم
می بینے بگذار و بشارت مده اگر گویند چون روا باشد عمر را که منع کند از امرے که حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم بآن

حکم فرموده باشد و بازگردانید ابو هریره را و نگذارد که بشارت دهد جوابش آنست که عمر رضی الله عنه علم داشت از نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که این امر ایجابی نیست و بشارت از برای تطییب قلوب مومنان ست و اگر ایشان می شنوند اعتمادی
کنند بران چنانکه خود بمعاذ فرمود اذا یتکلوا ولیکن غایت رحمت و شفقت او بر ایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت
بحضرت خود بران داشت و چون بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیه
میکرد و از بشارت باز میداشت فافهم وبالله التوفیق رواه مسلم - وعن معاذ بن جبل - رضی الله عنه - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله کلید های بهشت گواهی دادن ست باین کلمه طیبه و جمع آوردن مفاتیح
باعتبار مواد و افراد مومنان ست یا باعتبار تعدد جنات یا برای مبالغه است گویا هر جزوی از وے مفتاح است چنانکه طیبی
گفته است - رواه احمد - وعن عثمان - رضی الله عنه ذکر مناقب وی در ذکر مناقب خلفاء در آخر کتاب بیاید رضی الله عنه -
قال - روایت است از عثمان که گفت - ان رجالا من اصحاب النبی - بدرستی که مردان از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم حین
توفی - در هنگامیکه میرانیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم - حزنوا علیه - اندوهگین شدند بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم -
حتی کاد بعضهم یوسوس - تا آنکه نزدیک بود بعضے از ایشان که در وسواس و شبهها افتند و وسوسه حدیث نفس را گویند در قاموس گفته وسوسه
حدیث نفس و شیطان که دران سودی و بهبودی نباشد و یوسوس بکسر واو ست و بفتح خطاست یعنی وسوسه افتاده و در وسوسه افگنده
نیز هر دو آمده است - قال عثمان وکنت منهم - گفت عثمان و بودم من ازان مردان که نزدیک بودند که در وسواس افتند - فبینا انا جالس
مر علی عمر - پس در اثنای آنکه من نشسته بودم گذشت بر من عمر رض - وسلم - و سلام داد عمر رض - فلم اشعر به - پس آگاه نشدم من
بعمر و بگذشتن وی و سلام وی - فاشتکی عمر الی ابی بکر - پس گله برد عمر بسوی ابو بکر رضی الله عنهما - ثم اقبلا حتی سلما علی جمیعا -
پس روی آوردند ابو بکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو - فقال ابو بکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامه - چه چیز داشت
ترا برین که رد نکردی بر برادر تو که عمر ست سلام او را یعنی جواب سلام وی نگفتی - قال - فقلت - گفتم من نکرده ام
این کار را که ترک رد سلام عمر رض ست یعنی نمیدانم که کرده ام - فقال عمر بلی والله لقد فعلت - پس گفت عمر رض آری بخدا سوگند
هر آئینه بتحقیق کرده تو آن را - قال - گفت عثمان رض بعمر - قلت - گفتم - والله ما شعرت انک مررت - بخدا سوگند آگاه نشدم که
تو گذشته - ولا سلمت - ونه آگاه شدم که سلام کرده تو - قال ابو بکر رض صدق عثمان رض - گفت ابو بکر رض بعمر تیقن حال عثمان و
بوثوق بر صدق وی راست گفت عثمان رض باز روی آورد ابو بکر بمن و خطاب کرد و گفت - قد شغلک عن ذلک امر - بتحقیق باز داشت
ترا از آگاه شدن بمرور عمر و سلام وی امری عظیم - فقلت اجل - پس گفتم من آری اینچنین ست که گفتی باز داشت مرا ازان امری
قال - گفت ابو بکر رض ما هو - چه چیز ست آن امر - قلت - گفتم من - توفی الله تعالی نبیه - میرانید خدای تعالی پیغمبر خود را
صلی الله علیه وسلم قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر - پیش از آنکه بپرسیم ما آنحضرت را از رستگاری این امر - قال ابو بکر قد سألته عن ذلک
گفت ابو بکر بتحقیق پرسیده ام من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نجات دین امر فقمت الیه - پس ایستادم بسوی ابو بکر

و رفتم بجانب او - فقلت له بابی انت وامی - و گفتم مر او را پدر و مادر من فدای تو باد - انت احق بها - تو سزاوار تری باین
نجات و باین خصلت و پرسیدن ازان از جهت کمال قرب تو ازان حضرت صلی الله علیه وسلم و حرص تو بر علم و خصوص
بودن تو بمحرمیت اسرار - قال ابو بکر - گفت ابو بکر - قلت - گفتم - یا رسول الله ما نجاة هذا الامر - چیست نجات این کار
فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی - کسی که قبول کند از من کلمه را که عرض
کردم بر عم خود که ابو طالب ست - فردها - پس قبول نکرد عم من آن کلمه را - فهی له نجاة - پس آن کلمه مر آنکس را نجات ست -
رواه احمد - بدانکه طیبی در شرح نجاة هذا الامر گفته جائز ست که مراد باین امر امر دین باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و
خلاص ازان بچه چیز است یا مراد بامر آنچه اکثر مردم دران افتاده اند از فریب شیطان و حب دنیا و وقوع در شهوات و ارتکاب
معاصی سبب نجات ازان چیست فرمود این کلمه ایست که تصدیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و مداومت و
ملازمت وی موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی است انتهی پوشیده نماند
که در وجه اول ازین دو وجه نظر ست زیرا که عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد و می داند لا اله الا الله درآید
بهشت را پس چون گوید که نپرسیدیم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ازانچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ ست و خود چون معلوم
بود که این علم که اول اوائل دین اسلام ست عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرد وی رضی الله عنه آن را از دهشت
مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آنست که مراد نجات از وسوسه شیطان ست چنانکه سوق حدیث دران
ظاهر ست و در روایت محمد بن جبیر آمده که عمر رض گذشت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رد نکرد وی سلام او را پس شکایت
پیش ابو بکر رض برد پس گفت ابو بکر چه منع کرد ترا از رد کردن سلام بر برادر خود گفت عثمان بخدا سوگند نشنیدم من آن را و
من حدیث میکردم نفس خود را ابو بکر گفت در چه وادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت در
نفس من چیزها را که دوست ندارم که بر زبان آرم آن را اگرچه تمام آنچه بر روی زمین ست مرا باشد پس گفتم با خود در وقتی که
می انداخت شیطان آن را در نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که چه نجات میدهد ما را ازین حدیث
که می اندازد شیطان در نفسهای ما گفت ابو بکر رض بدرستی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و پرسیدم
ازانچه نجات دهد ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نجات میدهد
شما را ازان حدیث آنکه بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را نزد موت و قبول نکرد رواه ابو یعلی فی مسنده قال البوصیری
فی زوائد العشرة سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشائخ حدیث ما شیخ ابن حجر مکی در شرح قول او یوسوس
گفته که مراد بوسوسه اینجا که نزدیک بود که مردم دران بیفتند انقضاے دین و انطفای انوار و انقطاع سلسله آن بود نه غیر
وعن المقداد انه سمع رسول الله - روایت ست از مقداد بن الاسود که از فضلا و نجبای اصحاب است قدیم الاسلام
روایت کرده از وی امیر المومنین علی ابن ابی طالب رض و نسبت او باسود از جهت آنکه حلیف او و یار جیت او بود در اصل

فقال رسول الله

مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی ست ذکر او در آخر کتاب در ذکر اسمای اهل بدر بیاید ان شاء الله تعالی روایت می کند که وی
شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت - لا یبقی علی ظهر الارض - نمی ماند بر پشت زمین - بیت مدر ولا وبر - خانهٔ
خشت و کلوخ و نه خانهٔ پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشت و کلوخ و وبر بفتح واو و بای موحده پشم یعنی خیمه مراد به بیت مدر
شهرها و قریهاست و به بیت وبر بادیها و صحراها که اهل خیام در آنجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب ست پس میفرماید
هیچ مکان نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا - الا ادخله کلمة الاسلام - مگر آنکه می درآرد خدای تعالی در آن خانه کلمهٔ
اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله بتصریح بذکر جلاله نیز آمده - بعز عزیز و ذل ذلیل - درآرد الله تعالی این کلمه را در
هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود و بخواری شخصی که خوار میگردد بسبب آن کلمه چنانکه فرمود - اما یعزهم الله - یا آنکه عزیز
و غالب می گرداند خدای تعالی اهل این خانها را - فیجعلهم من اهلها - پس میگرداند خدای تعالی ایشان را از اهل آن و
گروندگان بدان - او یذلهم - یا خوار و زبون میگرداند ایشان را - فیدینون لها - پس مطیع و منقاد میشوند مر آن کلمه را بقبول ذمه
و جزیه پس چون این کلمه در همه خانها می درآید - قلت - مقداد می گوید گفتم من - فیکون الدین کله لله - پس میباشد دین همه
مر خدا را و غالب می آید بر همه ادیان طوعا و کرها - رواه احمد - وعن وهب بن منبه - بضم میم و فتح نون و تشدید موحده
مکسوره از صنعای یمن ست و تابعی ثقه است و قاضی یمن بود مات سنة اربع عشر و مائة - قیل له - گفته شد مر وهب ابن منبه
را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تهدید کرد بر ترک آن و مبالغه نمود در آن - الیس - آیا نیست - لا اله الا الله مفتاح
الجنة - کلید بهشت که گشاده میشود بآن درهای بهشت پس همین کلمه کفایت ست عمل چه شرط است باشد یا نباشد
قال بلی - گفت وهب بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت ست - ولکن لیس مفتاح الا وله اسنان - ولیکن نیست
هیچ کلیدی که گشاده شود بدان در مگر آنکه مر او را دندانهاست - فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک - پس اگر می آری
تو کلیدی را که مر او را دندانهاست گشاده می شود برای تو - والا لم یفتح لک - و اگر گشاده نمی شود برای تو اسنان را
کنایت از اعمال نیک داشت تا الیقین شود بحکم وعدهٔ کریم در آمدن بهشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات
مقربان مقصود مبالغه در اتیان عمل ست - رواه البخاری فی ترجمة باب - روایت کرده است این حدیث را بخاری در
ترجمهٔ بابی و از تعلیقات اوست و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه - چون نیک گرداند یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد فکل حسنة
یعملها تکتب بعشر امثالها - پس هر کاری نیک که می کند آن را نوشته می شود ده مانند آن - الی سبعمائة ضعف - تا هفتصد
چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل ست - وکل سیئة یعملها تکتب بمثلها - و هر کاری بد که می کند نوشته میشود بمانند آن حاصل
آنکه جزای نیکی یکی به ده است یا به هفتصد باندازهٔ صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزای بدی یکی بیکی حتی یلقی الله
تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خدای تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقای خدا کنایت از موت ست - متفق علیه

وعن ابی امامة - رضی الله عنه - ان رجلا سال رسول الله - روایت است از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم ما الایمان - چیست نشان صحت و درستی ایمان - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اذا سرتک حسنتک - چون
شاد و خوشحال گرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشکرانهٔ توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وی تعالی - وساءتک
سیئتک - و اندوهگین و بدحال گرداند ترا بدی که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب و کراهت بعد و حجاب - فانت مؤمن
پس تو مومن درست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام وی و نشان ایمان بروز آخرت و جزای
اعمال است و یکی از مواضع الیقین که واجب ست بیقین آوردن در آن یقین ست بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف
عبد الوهاب المتقی المکی قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه در رساله حبل المتین فی تقویة الیقین فرموده است چهار چیز است
که سالک این راه از یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدا یکی ست بجمیع صفات کمال موصوف و هر چه
در عالم رود از نفع و ضر و خیر و شر و منع و عطا همه بحکم و تقدیر اوست و فائدهٔ آن عدم التفات ست بسوی مخلوقات از ضر
و نفع و وجود و عدم ایشان دوم توکل کردن و استوار داشتن ضمانت خدا تعالی را در رسانیدن رزق و فائدهٔ آن اجمال در
طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد اسباب سوم یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فائدهٔ آن اقدام نمودن
بر طاعات و دور بودن از معصیت چهارم یقین کردن در اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائدهٔ آن سعی کردن
در اصلاح ظاهر و باطن و مبالغه در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان موت قلب ناندوهگین شدن است
بر فوت طاعات و پشیمان نابودن از وجود زلات - قال - گفت آن مرد - یا رسول الله فما الاثم - پس چیست بزه و نشان
دانستن آنکه در چه کار بزه کاری ست - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اذا حاک فی نفسک شیء - چون بخلد در دل
تو چیزی و تاثیر کند در تو و متردد سازد ترا و اطمینان و قرار نگیرد دل تو و منشرح نگردد بدان سینهٔ تو - فدعه - پس بگذار آن کار را که
این نشان آنست که در وی بزه است و این ست معنی استفت قلبک - فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی است متحلی بحلیهٔ
تقوی منور بنور ایمان و صافی بصفای یقین این چنین دلی اگر در کردن کاری متردد بود و خلجان پذیر شود علامت آنست که در آن
کار چیزی هست از بزه نه دل عامهٔ مومنان که محشو است بظلمت معصیت و کدورت که نیک را بد پندارد و بد را نیک انگارد
و نیز باید دانست که فتوای قلب در جای معتبر ست که دلائل شرعی در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث
و اجماع یافته نشود و اقوال علما در آنجا متعارض و متخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدر و فتوای قلب معتبر ست
فافهم و بالله التوفیق رواه احمد وعن عمرو بن عبسة - بفتحات صحابی جلیل است سوم یا چهارم در اسلام قصهٔ آمدن وی
بملازمت شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتی و جلالتی نیست در بعضی مواضع ذکر کرده شده است
رضی الله عنه - قال - گفت - اتیت رسول الله - آمدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم - در وقتیکه آنحضرت در مکه بود در ابتدای
اسلام بمکه - پس گفتم - یا رسول الله من معک فی هذا الامر - کیست با تو یعنی موافق تو در دین اسلام - قال حر و عبد - گفت آنحضرت

موافق ست باسن درین امر آزاد و بنده مراد بآن ابوبکر و بلال ست و بعض گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است و قول اول اصح
است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که و معه ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند که مراد کل ناس ست از حر و عبد مراد بآن خبر از استقبال
خواهد بود بعد از شیوع امر اسلام و قرار آن گویا که گفت که موافقت خواهد کرد ترا درین امر فرمود تمامه مردم از آزاد و بنده۔ قلت ما
الاسلام گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ طیب الکلام و اطعام الطعام
خوبی و نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن بمردم غالباً مقصود ذکر مکارم اخلاق و حمائد صفات ست لیکن اکتفا کردن از
جملۂ آنها بذکر این دو صفت که تواضع و سخاوت ست و اصل ست از آنها بخلق اللہ یا این دو صفت ادخل و اصلح بود بحال
سائل و لهذا در احادیث در جواب این سوال صفات مختلفه ورود یافته است و نسبت بهر کسے صفاتی ذکر کرد که مناسب ملائم
بحال اوست و همچنین ست کلام در قول او۔ قلت ما الایمان۔ گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن۔ قال فرمود
الصبر و السماحة۔ گفته اند محصل تمامه خصال ایمان صبر و سماحت ست اول اشارت ست بترک منهیات و ثانی بفعل
مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی اللہ عنہ بقول هو الصبر عن معصیة اللہ و السماحة علی اداء فرائض
اللہ۔ قال۔ گفت عمرو بن عبسہ۔ قلت۔ گفتم۔ ای الاسلام افضل۔ کدام اسلام یعنی کدام یکے از اخلاق و صفات اسلام
فاضل تر ست و از مسلمانان کدام فاضل تر ست۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ من سلم المسلمون من لسانہ و یدہ
کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی۔ قال۔ گفت عمرو بن عبسہ۔ قلت۔ گفتم۔ ای الایمان افضل۔
کدام ایمان یعنی کدام یکے از خصال و شعب ایمان فاضل تر ست۔ قال خلق حسن۔ گفت فاضلترین شعب ایمان خلق
خوش ست که اصل اعمال و امهات آنهاست بنفس و انفع بخلق۔ قال قلت ای الصلوة افضل۔ کدام نماز یعنی کدام یکے از ارکان
و افعال نماز فاضلتر ست۔ قال طول القنوت۔ گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا
و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام ست و علما را اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی سجده و بعض برانند که طول قیام
افضل ست و بعض گویند درازی سجده و بعض برانند که در نماز شب طول قیام افضل ست و در روز سجده و دلائل همه در شرح
سفر السعادة مذکور ساخته ایم و بعض برانند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقرائت قران ست و فضیلت
سجود بهیئت تذلل و خشوع و مذهب حنفیه افضلیت قیام است که مشقت در وی بیشتر و خدمت زیاده تر است۔ قال
قلت ای الهجرة افضل۔ گفت گفتم کدام هجرت فاضل تر ست۔ قال ان تهجر ما کرہ ربک۔ گفت ترک دادن تو چیزی را که مکروه
دارد آنرا پروردگار تو و راضی نیست از آن و کلام در نفی سابقاً گذشته است۔ قال فقلت۔ گفت عمرو بن عبسہ چون ازینهمه
احکام و ارکان اسلام پرسیدیم و جواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلیٰ و ارفع ارکان دین ست پرسیدم پس گفتم فای الجهاد
افضل پس کدام جهاد فاضل تر ست۔ قال من عقر جواده و اهریق دمہ۔ گفت جهاد کسی که پے کرده شده است نیک و دوی
ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بکار رفت و لابد غالب سعی و اجتهاد در مردانگی و جهاد کرده باشد که باین مرتبه رسیده

و نیز محض ثواب آخرت را برده و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین نخورده و چون از افضل ارکان نماز پرسید
افضل اوقات وی را نیز تحقیق کرده و غالباً مقصودش سوال از نماز شب و قیام آن بود۔ قال قلت ای الساعات افضل
گفت گفتم کدام یکے از اوقات یا کدام یکے از ساعتهای شب برای قیام فاضل تر ست۔ قال جوف اللیل الآخر۔ گفت
میان شب که در جانب آخر ست که آن دانگ چهارم ست یا پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند شامل گردد سدس اخیر را نیز
رواه احمد۔ و عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول اللہ۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت
من لقی اللہ۔ کسے که ملاقات کند خدا را و پیش آید بجناب عزت او را۔ لا یشرک بہ شیئا۔ در حالیکه شریک نمیگرداند با وی
هیچ چیز را۔ و یعطی الخمس۔ و بگزارد نمازهای پنجگانه را۔ و یصوم رمضان۔ و روزه دارد ماه رمضان را۔ غفر لہ۔ آمرزیده شود
مراد را گناهان او و اقتصار بر ذکر نماز و روزه بجهت افضلیت و اشهریت و اعمیت آنهاست یا زکوة و حج در آن وقت فرض
نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم الٰهی آن قدر شرف و عزت ست که اگرچه گناهان کرده و ترک فرائض دیگر
نموده باشد برکت این دو عبادت می بخشد این خاصیت است و هنوز مشیت باقیست واللہ اعلم۔ قلت گفتم۔ افلا
ابشرهم۔ آیا پس بشارت ندهم مردم را یا رسول اللہ قال دعهم یعملوا۔ فرمود بگذار مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقاً گذشته است
رواه احمد۔ و عنہ انہ سال النبی۔ و هم از معاذ روایت ست که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن افضل الایمان۔ از فاضل
ترین افراد ایمان و خصال وی۔ قال ان تحب للہ۔ گفت افضل صفات ایمان این ست که هر کرا دوست داری برای خدا دوست
داری۔ و تبغض للہ۔ و هر کرا دشمن داری برای خدا داری و تعمل لسانک فی ذکر اللہ۔ و در کار داری زبان خود را در یاد خدا
قال۔ گفت معاذ۔ و ماذا۔ و بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه میفرمائی یا دیگر افضل الایمان چیست۔ یا رسول اللہ قال ان
تحب للناس ما تحب لنفسک۔ گفت اینکه دوست داری مر مردم را چیزی که دوست داری مر نفس خود را۔ و تکرہ لهم ما تکرہ لنفسک۔
و ناخوش داری مر ایشان را چیزی را که ناخوش داری مر نفس خود را یعنی خیرخواه همه باشی و بهیچکس بد میندیشی۔ رواه احمد

باب الکبائر و علامات النفاق باب در بیان گناهان کبیره و نشانهای نفاق و گناه کبیره آنکه در شرع بر وی حدی تعیین
یافته یا وعیدی واقع شده یا نهی از آن بدلیل قطعی ورود یافته و موجب هتک حرمت دین گشته و هرچه نه اینچنین بود صغیره است
و مراتب کبیره متفاوت ست بعض بزرگ تر و شنیع تر از بعض و عدد چند از آن در احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید و منحصر نیست
در آن بلکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنچه بر وحی شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی از آن ذکر کرده و ذکر باقی بر وقت
دیگر گذاشته و مولانا جلال الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه از بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر اینست خون بناحق ریختن
و زنا و لواطت کردن و دزدی کردن و خمر و هر مسکرے که در حکم خمر ست خوردن و گوشت خوک تناول کردن و مال کسی بغصب
گرفتن و کسی را بزنا دشنام کردن و گواهی دروغ دادن و ربوا خوردن و روزه ماه رمضان عمداً بعذر شکستن و سوگند دروغ خوردن
و قطع رحم کردن و مادر و پدر مسلمان را بناحق رنجانیدن و از جنگ کافران گریختن و مال یتیمان خوردن و در وزن و کیل خیانت

کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت در گذرانیدن و زکوة منع نمودن و با مسلمانان ناحق جنگ کردن و دروغ بر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستن و صحابهٔ پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی بعذر پوشیدن و رشوت
گرفتن و میان مرد و زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک دادن و قرآن
بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را بر دبر بی سبب تن در ندادن و از رحمت خدا نا امید بودن و از عذاب
وی ایمن شدن و اهانت اهل علم و حاملان قرآن کردن و بازن ظهار کردن اینقدر ذکر کرده و تفسیری که ذکر کرده شد بیشتر از بیست
و شیخ ابن حجر مکی در ان کتابی نیک تصنیف کرده مسمی بزواجر سال اسد الغایة

الفصل الاول عن عبد الله بن مسعود - روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وی افزون از شمار است
در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور است رضی الله عنه - قال قال رجل - گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردے -
یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله - کدام گناه بزرگ تر و بدتر است نزد خداوند تعالی - قال ان تدعو لله ندا و هو خلقک -
فرمود بزرگ ترین گناهان که بالاتر از و گناهی نیست آنست که بگردانی پروردگار عالم را مانند و همتا و حال آنکه تو میدانی که
وی پیدا کرده ترا و اگر نمیدانی فکر کن و بدانکه پیدا کننده جز یک ذات نشاید تعالی کبریاءه و ند بکسر نون مانند شخص در ذات و صفات
که مخالف بود او را در افعال و احکام و ضد مخالف غیر مانند و حق تعالی را نه ضد است و نه ند و بت پرستان اگرچه بتان را مانند خدا
و مخالف او تعالی نمیدانند و نمیگویند ولیکن چون آنها را می پرستند و تعظیم میکنند گویا مثل مانند او میدانند و اعتقاد دارند که ایشان را
از عذاب خدا او ای رها کنند و بالجمله شرک سه قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت - قال ثم ای - گفت آنگه بعد از کفر
کدام گناه بزرگ ترست - قال ان تقتل ولدک خشیة ان یطعم معک - فرمود گناه بزرگ تر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را
از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر در عهد جاهلیت این کار میکردند و بخوف فقر و عار اولاد صغار را می کشتند و قتل نفس
مطلقاً کبیره است ولیکن قتل اولاد باز بجهت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی ست کبیره تر و بدتر اینجا
قید از ین جهت کرد یا بملاحظهٔ خصوص حال سائل اینچنین فرمود - قال ثم ای - گفت پس تر کدام گناه بعد از قتل بزرگ ترست -
قال ان تزانی حلیلة جارک - فرمود زنا کردن تست با زن همسایهٔ تو معنی تقیید بر همان قیاس ست که در قتل معلوم شد - فانزل الله
تصدیقها - پس فرود فرستاد خدای تعالی برای تصدیق این احکام این آیت را که حق تعالی بدان مدح بندگان خاص خود میکند و
میفرماید - والذین لا یدعون مع الله الها آخر - و آن کسانیکه نمیخوانند با خدای تعالی خدای دیگر را - ولا یقتلون النفس التی
حرم الله الا بالحق - و آنانکه نمی کشند ذاتی را که حرام گردانیده است خدا تعالی کشتن آنرا مگر بحق شرع چنانکه حد و قصاص - ولا یزنون
و زنا نمی کنند - الآیة - تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتب عذاب بران میکند و از ین آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث بیان
مطلق قتل و زناست و آن قید ها برای تصدیق یا دت تشنیع و تفظیع یا رعایت خصوص حال سائل ست چنانکه گفته شد - متفق علیه
و عن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبائر گناهان کبیره این گناهان اند - الاشراک بالله - شریک

گردانیدن است بخدا در وجود یا در عبادت و مراد بشرک کفرست بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آنست که کفار که مشرک بودند و بتان را
می پرستیدند و در بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد ریا است یا نهی ست از ارتداد - و عقوق الوالدین - و دیگر
رنجانیدن مادر و پدر مسلمانان را بناحق شرعی و ظاهر حدیث آنست که رنجانیدن مادر و پدر علی الاطلاق کبیره باشد ولیکن مراد همانست
که گفته شد بقرینهٔ احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهربانی
نمودن لازم است اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده است و وی مشرکه
و معرضه است از ایمان صله رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر و الصلة بیاید - و قتل النفس - دیگر کشتن کسی را بناحق
و الیمین الغموس و دیگر از گناهان کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیزے که گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع
نکرده است و نه گفته یمین غموس بفتح غین معجمه این چنین سوگند را گویند و غمس یعنی غوطه دادن ست و این شنیعه غوطه میدهد
صاحبش را در گناه و در آتش دوزخ و بعض گویند یمین غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد و قید گذشته برای
آن کرده شد که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد و نکرد آن را کفارت است کفارت بدهد و از بزه آن خلاص شود
رواه البخاری و فی روایة انس و شهادة الزور بدل الیمین الغموس - و در روایت انس و شهادة الزور یعنی گواهی دادن
بدروغ واقع شده بجای الیمین الغموس متفق علیه پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وی و الیمین الغموس مذکورست
از افراد بخاری ست و بروایت انس که در ان بجاے و الیمین الغموس و شهادة الزور ست متفق علیه است و عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات - یکسو شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کنندگانند
قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله و ما هن - و چه چیز اند و کدام اند آن هفت خصلت - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
الشرک بالله - شرک آوردن بخدا - و السحر - و جادوی کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز همین حکم دارد و بعض گویند که آموختن او ست
یا دفع سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیهٔ شرح عقائد گفته که سحر کردن کفرست باتفاق و جماعهٔ از صحابه و غیر ایشان برانند که
ساحر را باید کشت و بعض میگویند که اگر سحر بموجبات کفر باشد باید کشت اگر از ان توبه نکنند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و
منجم و رمل و شعبده و تعلیم کردن و فرا گرفتن بر ان همه حرام ست - و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق - و کشتن ذاتی که حرام
گردانیده است خدای تعالی مگر بحق - و اکل الربوا - و خوردن ربا و اکل مال الیتیم و خوردن مال یتیم - و التولی یوم الزحف
و پشت دادن و روی گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنبیدن و رفتن بر مقعد چنانکه کودک رود و نام لشکر رانده بسوی دشمن
که در رفتن بسبب کثرت و ازدحام مشابه بزحف ست و گریختن و پشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیره است و از زیاده بران حرام
نیست و در ابتدای اسلام گریختن یک مسلمان از ده کافر حرام بود و بعد از ان تخفیف واقع شده و بر دو قرار یافت - و قذف المحصنات
المؤمنات الغافلات - و از کبائر ست دشنام دادن بزنا بزنان پارسا مسلمانان غافل از بدکاری را و حد قذف هشتاد تازیانه است
و این مسئله در فقه بتفصیل مذکور ست از آنجا باید جست - متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله - و هم از ابی هریره روایت است

گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - لا یزنی الزانی حین یزنی وہو مؤمن - زنا نمی کند زنا کنندہ دران ہنگام کہ زنا میکند وحال آنکہ
مؤمن ست یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل ست وزجر و تشدید ست بر ارتکاب زنا و مبالغہ است
در نہی ازان - ولا یسرق السارق حین یسرق وہو مؤمن - و دزدی نمیکند دزدی کنندہ ہنگامیکہ دزدی میکند وحال آنکہ او مؤمن ست
ولا یشرب الخمر حین یشربہا وہو مؤمن - ونمی نوشد شراب را کسی ہنگامیکہ می نوشد وحال آنکہ او مؤمن ست - ولا ینتہب نہبۃ یرفع
الناس الیہ فیہا ابصارہم حین ینتہبہا وہو مؤمن - و غارت نمیکند کسی غارت کردنی کہ بردارند مردم بسوی غارت کنندہ در ان
غارت کردن چشمہای خود را و نگران می مانند دران یعنی آشکارا غارت میکنند چنانکہ مردم در وی می نگرند وی نالند و قدرت بر دفع آن
ندارند وحال آنکہ وے مؤمن ست غارت کردن مال معصوم ست خصوصا باین صفت درین حالت ونہبہ بفتح نون یعنی غارت کردن
و بضم آن مال غارت کردہ شدہ و در حدیث ہر دو معنی محتمل ست - ولا یغل احدکم حین یغل وہو مؤمن - وخیانت نمیکند یکے از شما
از غنیمت ہنگامیکہ خیانت میکند وحال آنکہ او مؤمن ست غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن ازان پیش از قسمت و معنی مطلق
خیانت نیز آمدہ و سابقا در حدیث گذشت کہ - لا ایمان لمن لا امانۃ لہ - فایاکم ایاکم - پس دور دارید و دور دارید خود را ازین گناہان کذا
متفق علیہ وفی روایۃ ابن عباس - و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمدہ - ولا یقتل حین یقتل وہو مؤمن - ونمی کشد
ہیچکس ہنگامیکہ میکشد وحال آنکہ او مؤمن ست - قال عکرمۃ قلت لابن عباس - گفت عکرمہ کہ خادم و بندہ و کاتب ابن عباس
بود و راوی از دست گفتم مر ابن عباس را - کیف ینزع الایمان منہ - چگونہ کشیدہ می شود ایمان ازین شخص - قال ہکذا
گفت ابن عباس این چنین کشیدہ می شود - و شبک بین اصابعہ ثم اخرجہا - پس تشبیک کرد ابن عباس میان انگشتان
خود و در یکدیگر در آورد انگشتان را پستر بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت بر کشیدن ایمان کہ
نخست مخلوط و ممزوج بود با ذات آدمی پس ازان بر آمد - فان تاب عاد الیہ - پس اگر توبہ کرد و برگشت ازان معصیت باز
میگردد ایمان بسوی وی - و شبک بین اصابعہ - و باز در یکدیگر در آورد انگشتان را برای نمودن صورت عود و ظاہر نتیجہ
آنست کہ عود ایمان بعد از توبہ از معصیت ست مگر آنکہ مراد از توبہ معنی لغوی وی دارند کہ رجوع و برگشتن ست چنانکہ در
آخر فصل ثانی از حدیث ابی ہریرہ بیاید کہ چون بیرون آید ازان عمل باز مے آید ایمان - وقال ابو عبد اللہ - و گفتہ است
بخاری در ترجمہ این حدیث و تعلیق وی بر مذہب اہل سنت و جماعت و ابو عبد اللہ کنیت بخاری ست علیہ الرحمۃ - لا یکون
ہذا مؤمنا تاما - نمی باشد این شخص گناہگار مسلمان کامل - ولا یکون لہ نور الایمان - و نمی باشد مر او را درین حالت نور
ایمان کہ مراد بدان کمال اوست - ہذا لفظ البخاری - این عبارت کہ گفتہ شد عین عبارت بخاری ست و باین معنی ظاہر شد کہ
عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکہ موجب کمال اوست و باطل شد کہ بعض مردم گمان می برند کہ عمل نزد محدثین جزو
ایمان ست و این عبارت می آرند کہ الایمان تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح ست اما
معنی ایمان کامل ست نزد ایشان و نزد ہمہ اہل سنت و جماعت و این سخن را در مواضع دیگر شرح تر و مدلل تر ازین گفتہ ایم

وعن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آیۃ المنافق ثلث - نشان منافق سہ خصلت ست - زاد مسلم
زیادہ کردہ است مسلم این عبارت را - وان صام وصلی وزعم انہ مسلم - و اگرچہ روزہ میدارد و نماز میگزارد و گمان مے برد و میگوید
کہ من مسلمانم ثم اتفقا - پستر بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت اتفاق دارند و در روایت این
سہ چیز کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از نشان منافق گفتہ است - اذا حدث کذب - چون سخن گوید دروغ گوید - واذا وعد
اخلف - و چون وعدہ کند خلاف کند و وفا نکند بانچہ وعدہ کردہ است مگر بجہت ضرورتے کہ پیش آید و گفتہ اند کہ این
بر تقدیرے است کہ وعدہ کند خلاف کند و وفائے وعدہ از مکارم اخلاق ست و تفصیل آن در باب الوعد بیاید -
واذا اؤتمن خان - و چون بامانت نہادہ شود چیزے یا سخن نزد وی و اعتماد کردہ شود بر وی خیانت کند این خصلتہا
نشان منافق داشت مجتمع یا تنہا تنہا و برہر تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکہ مراد آن ست کہ این
صفات لائق منافقان ست و سزاوار رجال مسلمانان آنست کہ ازینہا پاک و مبرا باشند چہ در ینہا باطن مخالفت ظاہرست
چنانکہ منافق را دل با زبان یکی نیست و مسلمان را باید کہ باین صفات عادت نکند و مصر بران نباشد تا مبادا بدان خو گیرد
و در نفاق رفتہ بحقیقت نفاق کشیدہ و بالجملہ وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست و بحقیقت مراد انذار و تحذیر مکلفان ست
از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ ست بر آن کسانے کہ این صفات دارند و بعض گفتہ اند کہ باین کلام آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نشان داد صحابہ را بر اشخاص منافقان کہ در زمان آنحضرت بودند صلی اللہ علیہ وسلم بذکر صفات ایشان
تا اجتناب کنند و بر حذر باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان اسما نکرد تا فضیحت نشوند و باعث ہیجان شر نگردد از ینجا معلوم
میشود کہ در مومنان صحابہ این صفات نبود و وجہ اول ظاہر تر ست - متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اربع من کن فیہ - چہار خصلت اند کہ ہر کس کہ باشند این چہار خصلت در وی - کان منافقا خالصا - باشد
آنکس منافق سادہ بے آمیزش ایمان - ومن کانت فیہ خصلۃ منہن - و ہر کہ باشد در وی یک خصلت ازین چہار خصلت
کانت فیہ خصلۃ من النفاق - باشد در وی یک خصلت از نفاق و ہمچنین قیاس دو و سہ - حتی یدعہا - تا آنکہ بگذارد آن خصلت
را و آن چہار خصلت این ست - اذا اؤتمن خان - چون امانت سپردہ شود و اعتماد کردہ شود بر وی خیانت کند - واذا
حدث کذب - و چون سخن کند دروغ گوید - واذا عاہد غدر - و چون عہد بندد بشکند عہد شکستن نزدیک بمعنی خلاف
وعدہ کردن ست و فردے خاص ازوست - واذا خاصم فجر - و چون جدال کند و پیکار کند با ہم دروغ گوید و
سرکشی ورزد و تباہی کند - متفق علیہ - وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المنافق
کالشاۃ العائرۃ بین الغنمین - حال منافق و مثال او مانند گوسپندی ست مائل و متردد میان دو گلہ گوسفند - تعیر الی ہذہ مرۃ
تردد میکند و میرود بسوی این گلہ یکبار - والی ہذہ مرۃ - و بسوی آن گلہ دیگر باری چنانکہ منافق گاہی بجانب طائفہ مے آید
و گاہی بجانب طائفہ دیگر میرود و دو روئی میکند و در اصل عائرہ ماندہ شتر را گویند کہ میگردد تا نری یابد کہ بروی بجہد - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن صفوان بن عسال - بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی ست ساکن کوفه حدیث او در ایشانست
دوازده غزوه همراه آنحضرت حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه - قال قال یهودی لصاحبه
گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را - اذهب بنا الی هذا النبی - ببر ما را بسوی این مردی که دعوی پیغمبری میکند و مردم
او را پیغمبر میدانند - فقال له صاحبه - پس گفت مر او را یار او - لا تقل نبی - مگو که پیغمبر ست - انه لو سمعک - بدرستی که وی
اگر شنود این کلمه ترا - لکان له اربع اعین - هر آئینه باشد مر او را چهار چشم کنایت ست از غایت سرور و خوشحالی چه سرور و
شادی در قوت باصره بیفزاید و چون غم محنت برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید این چنین گفته اند
در شرح این کلام و ممکن ست که گفته شود والله اعلم که مراد آنست که اگر این کلمه را بشنود منتظر و امیدوار ظهور او و وجود اتباع
میگردد چه هر که انتظار دارد نگران بیاشد چنانکه گویند چشم من در راه انتظار تو چهار ست - فاتیا رسول الله - پس آمدند آن هر دو
یهودی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات - پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نه آیت
ظاهر و پیدا آنچه تبادر بفهم میرسد آنست که مراد باین تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرموده ولقد
آتینا موسی تسع آیات بینات یعنی ید بیضا و عصا و امثال آنکه در تفاسیر بیان کرده اند و لیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان
مذکور ست احکام اند که همه ادیان و ملل را شامل اند پس بعض میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب اشارت کرد
که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین کنید که اهم و اهم است و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت
مقرر گشته است و بعض گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ذکر معجزات که جواب آنها شود احکام دین نیز زیاده کرد
برای انذار و ارشاد و راوی را بجهت شهرت ذکر نکرد و بعض گویند مراد آیات بینات همین احکام است چه احکام نیز علامات
و نشانند بر سعادت کسی که بدان عمل کند و شقاوت آنکه عمل نکند و این احکام ظاهر و مبین و مشهور اند در جمیع ملل -
فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لا تشرکوا بالله شیئا - شریک مگردانید بخدا چیزی را - و
لا تسرقوا - و دزدی نکنید - ولا تزنوا - و زنا نکنید - ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق - و مکشید ذاتی را که حرام گردانیده است
خدای تعالی کشتن او را مگر بحق شرع - ولا تمشوا ببری - و مبرید شخصی را که پاک و بیزار ست از آنچه تهمت می کنند او را و رسانید
قصه او را بدروغ - الی ذی سلطان - بسوی کسی که خداوند سلطنت و قوت و زور ست - لیقتله - تا بکشد او را بیگناه و آزار
رساند و ظلم کند چنانکه نزد سلاطین یکی را بیگیرانند و بکشتن و مصادره میدهند - ولا تسحروا - و سحر نکنید - ولا تأکلوا الربوا - و ربوا
نخورید - ولا تقذفوا المحصنة - و دشنام بزنا نکنید زن پارسا را - ولا تولوا الفرار یوم الزحف - و پشت ندهید و روی نگردانید
از برای گریختن روز جنگ کافران تا اینجا این حکم که همه ملتها را شامل ست تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیاده کرد که مخصوص
بیهود است و فرمود - وعلیکم خاصة الیهود - و واجب ست بر شما که یهود اید بخصوص - ان لا تعتدوا فی السبت - که تجاوز از حد نکنید و بیفرمانی
نورزید در شکار کردن روز شنبه که نهی کرده ام شما را از آن و گویند که سائلان وی حکم برای سوال مهیا ساخته و دهم را که مخصوص بایشانست

در دل مضمر داشته آمده بودند از نه حکم بصریح سوال کردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را ذکر کرده و دهم را که مضمر داشته بودند
باین عبارت جدا کشف فرمود از ین جهت بوسه بر دست و پای شریف دادند - قال - گفت صفوان - فقبلا یدیه و رجلیه
پس بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست و هر دو پای آنحضرت را صلی الله علیه وسلم - وقالا نشهد انک نبی - و گفتند گواهی
میدهیم که تو پیغمبری صلی الله علیه وسلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهودی دانستند و این شهادت ایمانی نیست
که اذعان و قبول با وی باشد بلکه اظهار علم و معرفت ست که داشتند و ایمان تنها معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه
در محل خود تحقیق یافته است و از ین جهت - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - فما یمنعکم ان تتبعونی - پس چه باز می دارد
شما را ازین که اذعان و قبول نمائید و متابعت کنید مرا - قالا ان داود - گفتند آن دو مرد که داود پیغمبر علیه السلام دعا ربه
ان لا یزال من ذریته نبی - دعا کرد پروردگار خود را که همیشه خواهد بود از فرزندان وی پیغمبر تا روز قیامت ولابد دعای وی
مستجاب شده باشد پس البته پیغمبری از فرزندان داود مبعوث خواهد شد و یهود تابع وی خواهند شد و مر ایشان را غلبه و شوکت
خواهد بود - وانا نخاف ان تقتلنا الیهود - و ما می ترسیم که اگر متابعت کنیم ترا و بگذاریم دین یهود را بکشند ما را یهود و این افترا
محض ست از یهود نامحمود که کذب و افترا شیمه مذموم ایشانست و هرگز داود علیه السلام این دعا نکرده است و در نخواسته و چگونه
درخواهد و وی در توریت و زبور خوانده است که محمد صلوات الله وسلامه علیه خاتم النبیین ست و دین وی ناسخ تمامه ادیان و
بعض گویند که یهود قائل بودند به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرب خصوصا و آنحضرت را نبی الامیین میخواندند و دینجا نیز
لازم میشود مرچه دروغ به پیغمبر روا نباشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دعوی کرد که من فرستاده شده ام بکافه ناس پس
لازم آمد تصدیق وی در آن - رواه الترمذی وابوداود والنسائی - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ثلث من اصل الایمان - سه خصلت ست از جمله اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پای در افتد و از بیخ
برکنده شود - الکف عمن قال - یکی از آن سه چیز باز ایستادن از کسی که گفت - لا اله الا الله لا نکفره بذنب - بیان کف ست
یعنی کافر مدان و مگو آنرا که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد از وی اگرچه کبیره باشد و درین رد است مر قول خوارج را
که گویند مومن بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد - ولا نخرجه من الاسلام بعمل - و بیرون میار و حکم مکن به برآمدن او
از مسلمانی بهر عمل که بکند و درین رد است مر قول معتزله را که گویند بنده بارتکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه در نمی آید
در کفر و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب کبیره نه مومن ست و نه کافر و فاسق را قسمی ثالث دارند غیر مومن
و کافر - والجهاد ماض منذ بعثنی الله - دیگر از اصول دین ست که کارزار کردن با کفار دائم و مستمر است از آنگاه که برانگیخته و فرستاده
است مرا خدای تعالی و امر کرده است به جهاد - الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال - تا آنکه کارزار کنند آخرین این امت
و آخر زمان دجال را و بعد از خروج دجال یاجوج ماجوج برآیند و مجال کارزار با ایشان تنگ گردد و بی احتیاج بکارزار فانی
شوند و بعد از فنای ایشان هیچ کافر بر روی زمین نماند و شریعت جهاد منتهی گردد - لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل -

باطل نیگردانند وجوب جهاد را بجور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگرچه بادشاه ظالم و فاسق باشد و بهر حال واجب ست موافقت وی و برآمدن باوی از برای جهاد و اگر گفته شود که جور جائر محل آنست که مبطل گرداند ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جوابش آنست که مقصود استوای هر دو حالت ست یعنی همچنان که عدل مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بغنائم ست مظنه آنست که از جهاد بنشینند و محتاج بدان نشوند ازین جهت فرموده لا عدل عادل فافهم - والایمان بالاقدار - سوم اصل دین ایمان آوردن ست بتقدیرات الٰهی و اعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضا و قدر اوست تعالیٰ - رواه ابو داؤد -

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زنی العبد خرج منه الایمان - چون زنا میکند بنده بیرون می آید از وی ایمان - فکان فوق راسه کالظلة - پس میباشد ایمان بالای سر وی مانند سایبان و ظله بضم ظای معجمه هرچه سایه کند ترا مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی ست مر ایمان را و هر چیز را دران عالم مثالی ست چنانچه از اجسام لبن مثال علم و گوسفند مثال موت و ظله مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارد دران آورده جمله ازان در شرح ذکر کرده شده است و در تمثیل ایمان بدان اشارت ست که اگرچه بنده بجهت گناه از حکم ایمان و نورانیت وی برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و مطلقاً از وی مفارق نشده که باز نباید چنانکه فرمود - فاذا خرج من ذلک العمل - پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد ازان عمل زشت که زناست و در تعبیر بعمل تلمیح است که حکم جمیع اعمال همین ست چه زنا و چه غیر زنا - رجع الیه الایمان - باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان - رواه الترمذی وابو داؤد -

الفصل الثالث عن معاذ - قال اوصانی رسول الله - گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - بعشر کلمات - بده سخن - قال لا تشرک بالله شیئا - گفت انباز مگردان بخدا چیزے را و مگوی کلمه کفر را - وان قتلت وحرقت - اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود دران و دیگران را رخصت نیز اذن کرد - ولا تعقن والدیک - و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرموده ایشان مادام که آن فعل مباح باشد - وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک - اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید ست و ستیعاب دو واجب نیست بیرون آمدن ازان از جهت حرج - ولا تترکن صلوة مکتوبة متعمدا - و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته - فان من ترک صلوة مکتوبة متعمدا - زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را بعمد - فقد برئت منه ذمة الله - پس بتحقیق بیزار شده و دور شد از وی عهد خدا که بامن و امان مومنان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة است و همین ست مذهب شافعی و بعض ائمه دیگر و در مذهب حنفیه و مالکیه او را باید زد و تعزیر کرد و حبس کرد تا توبه کند و گفته اند که صحابه هیچ گناه و گناهگار را متهم بکفر نمیداشتند مگر تارک صلوة را - ولا تشربن خمرا - والبته منوش خمر را - فانه راس کل فاحشة - پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه و بدکاری ست چه مدار ایمان و طاعت بر عقل ست

چون عقل رفت همه رفت نعوذ بالله من ذلک - وایاک والمعصیة - و دور دار خود را از گناه و بپرهیز ازان - فان بالمعصیة حل سخط الله - زیرا که بگناه و گاری فرود می آید خشم و بی رضای الٰهی - وایاک والفرار من الزحف - و دور دار خود را از گریختن از جنگ کافران - وان هلک الناس - اگرچه هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همانست که سابقاً گفته شده که یک مسلمان از پیش دو کافر نگریزد - واذا اصاب الناس موت وانت فیهم - و چون برسد مردم را مرگ از وبا و طاعون و حال آنکه تو در ایشانی - فاثبت - پس برجای خود باش و بیرون مرو و حکم آنست که در شهری که وبا پیدا گردد ازانجا بیرون نباید رفت و از جای دیگر هم بآن شهر هم نباید شد و گریختن از طاعون معصیت است و در حکم فرار از زحف ست و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد و اگر بگریزد البته بسلامت می ماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک - وانفق علی عیالک من طولک - و صرف کن بر عیال خود از زیادتی مال خود بالای نفقه واجب که برگردن تست - ولا ترفع عنهم عصاک ادبا - و بر مدار از ایشان عصای خود را و بزن ایشان را برای ادب - واخفهم فی الله - و بترسان ایشان را از جهت حق خدا - رواه احمد - وعن حذیفة قال انما النفاق کان علی عهد رسول الله - حذیفه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد او بود علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - واما الیوم - اما امروز در زمان ما - فانما هو الکفر او الایمان - پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند مومن و کافر و منافق و حکم شریعت دران زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند و ستر حال ایشان می نمودند و تعرض بحال ایشان نمیکردند از جهت حکمتها و مصلحتها که دران بود اما الآن آن حکم نماند و اگر نفاق ظاهر شود و ثابت گردد که یکی نفاق میکند و پنهان کفر می ورزد او را قتل میکنیم و احکام کفر بروی اجرا مینمائیم - رواه البخاری

باب فی الوسوسة

وسوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز پیرایه زنان مثل خلخال و جز آن و اندیشه بد و مراد اینجا حدیث نفس و شیطان ست از افکار فاسده و خواطر ردیه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت گردد آنرا الهام خوانند و وسواس بالفتح داو و بکسر نیز هم باین معنی ست و بمعنی شیطان نیز آمده و در آیه من شر الوسواس الخناس بدان تفسیر کرده اند

الفصل الاول - عن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تجاوز عن امتی - بدرستی که خدای تعالی درگذرانیده است از امت من - ما وسوست به صدورها - چیزی که وسوسه کرد بدان سینهای ایشان - ما لم تعمل به - مادام که عمل نکرده بدان چیز - او تتکلم - یا نه گفته یعنی علی که نباید کرد و نفس و شیطان بدان وسواس میدهد در خواطر میگذرانند تا او را بکنند یا سخنی که نباید گفت در خاطر وسواس میکنند تا بگوید نمی نویسند و بران مواخذه نمیکنند و این از خواص این امت مرحومه محمد صلی الله علیه وسلم است و امم دیگران بدان ماخوذ و معاقب بودند متفق علیه - و ظاهر این حدیث آنست که بنده بعزم معصیت ماخوذ نبود و باین رفته اند بعضے از علما و صواب آنست که بنده بر عزم معصیت ماخوذ ست و تفصیل مقام آنست که آنچه در نفس یکایک افتاد بے اختیار و آن را هاجس نامند عفو ست از همه امتها از جهت عدم اختیار

وچون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت سینه جولان کرد آن را خاطر خوانند این قسم هم عفو ست ازین امت واین فضل ورحمت
مخصوص ست بایشان برقیاس سهو ونسیان که آن نیز مرفوع است ازین امت وبعد از جولان چون محبت ولذت آن پیدا آمد
وخواهش حصول آن ووصول بدان حادث گشت آنرا هم گویند این است را برین نیز مواخذه نیست وتا عمل نیارند در نامه اعمال
نمی نویسند بلکه اگر قصد کرد وپس باز داشت نفس را حسنه در برابر آن می نویسند واینجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است
وآن قرار داد نفس است بر معصیت وجد وجزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب آن مهیا
نیست واگر مهیا گردد میکند البته برین قسم مواخذه است چه این قسم از اعمال قلب ست چنانکه عقائد واخلاق ذمیمه وبنده ماخوذ ست
بر اعمال قلب چنانکه بر اعمال جوارح اما باید دانست که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بران عزم دارد مثلا عزم زنا معصیت
است وبنده بران ماخوذ ولیکن زنا نیست ومواخذه بر آن مثل مواخذه زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت ست فروتر از پایه زنا
وعنه - قال - وهم از ابی هریرة روایت ست که گفت - جاء ناس من اصحاب رسول الله آمدند جماعه از یاران پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم - الی النبی - بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فسالوه - پس پرسیدند آن حضرت را صلی الله علیه وسلم - انا نجد فی انفسنا
بدرستی که ما می یابیم در ذات های خود از وساوس وخواطر - ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به - چیزی که سخت بزرگ وبس گران مکروه
میدارد یکی از ما که بگوید وبر زبان آرد آن را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - او قد وجدتموه - آیا بتحقیق یافته اید
شما کراهیت وگرانی بزبان آوردن آن چیز را در نفسهای خود - قالوا نعم - گفتند آری یافتیم - قال ذاک صریح الایمان -
فرمود این گران یافتن ومکروه پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان وقبح او وخوف وخشیت حق وتعظیم
امر اوست واین همه از آثار ونتائج ایمان ست چه قبیح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان خواندن آورد از صدق ایمان است
رواه مسلم - وعنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان احدکم - می آید شیطان یکی از شما را این شیطان
ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود واعوان اویند بلکه اگر عام تر از شیطان جن وانس دارند نیز می شود چنانکه
در حدیث آینده مذکور گردد ودر حقیقت وسوسه واضلال مفوض بابلیس ست ومرجع ومدار این کار اوست - فیقول -
پس میگوید شیطان ووسوسه میدهد - من خلق کذا من خلق کذا - که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را والا بد
میگوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه را پروردگار من - حتی یقول - تا باین جا می رسد که میگوید شیطان - من خلق
ربک - که پیدا کرد پروردگار ترا - فاذا بلغه - پس چون برسد شیطان این قول را - فلیستعذ بالله - پس باید که پناه جوید یکی از
شما بخدا از شر شیطان - ولینته - وباید که باز آید ازین وسوسه وگفتگوی شیطان واز بحث ومجادله با وی وبرخاستن از مجلس
وتغییر حالت نیز موثر ست دران چنانکه در حالت غضب برای دفع وفرو نشاندن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره ومحاجه
بشیطان فتح باب وساوس ومزید اثارت شر اوست وتواند که آن لعین بشبهات ومغالطات غالب آید وقدرت
بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل وعلا وطلب دفع شر از وی وگریختن از اسم المضل باسم الهادی

سبیل نبود واعلی اقسام استعاذه اشتغال بریاضت وتزکیه وتطهیر نفس از دنس تعلقات وتصفیه قلب از نقوش اغیار ست
ومجرد استعاذه بزبان کافی نیست ولیکن این نیز ممد آن کار ست پوشیده نماند که سوال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم که خلق
الخلق ظاهر الفساد ست ومستلزم تناقض ست زیرا که هر چه موصوف بمخلوقیت ست در تحت خلق الله الخلق در آمد بعد از ان نسبت خلق
بالله تعالی وگفتن که من خلق الله نا معقول ومتناقض ست فافهم متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس
یتساءلون - همیشه پرسند مردم که سوال وگفتگو میکنند یکدیگر بروجه مجادلت ومحاجت یا با نفس وشیطان بر طریق وسوسه وخواطر - حتی یقال هذا
تا آنکه گفته میشود این قول که - خلق الله الخلق - پیدا کرد خدا خلق را - فمن خلق الله - پس که پیدا کرد خدا را - فمن وجد من ذلک شیئا - پس
کسی که یابد ازین قول وازین سوال چیزی را - فلیقل آمنت بالله ورسله - پس باید که بگوید بدان برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه ست
از ان وایمان آوردم به پیغمبران او که آورده اند تنزیهات او را از همه نقائص پس این قول بجای استعاذه وانتهاست که در حدیث سابق
مذکور شد از برای قطع راه مجادله ووسواس وطیبی گفته که آن کلمه کفر ست پس واجب گردد ترک آن بکلمه ایمان اما پوشیده نماند که کفر تقدیری
بود که بطریق جد واعتقاد صادر گردد اما اگر بطریق بحث ومناظره باکدیگر یا بر وجه خطور ووسوسه بالنفس وشیطان باشد کفر خود نیست الا آنکه
که سخن بروجه تردید کرده شود وگفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد ست پس قول وی آمنت بالله ورسله تجدید ایمان ست واگر
بطریق خطور ووسوسه است از برای دفع وسواس ورفع خلجان ست وظاهر شق اخیر ست فافهم متفق علیه - وعن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن - نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه بتحقیق گماشته شده است بروی
قرین ومصاحب وی از جنیان - وقرینه من الملائکة - وقرین ومصاحب از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین ست یکی جن که بکار بد میفرماید ووسوسه
می افگند ودر البشر دیگر فرشته که بکار نیک امر میکند والهام مینماید بخیر ودر بعض روایات آمده است که زائیده نمیشود آدمی زاد در افزند
مگر آنکه زائیده میشود از جن ... وی همراه وی میگویند - قالوا وایاک - گفتند صحابه وخود را نیز اراده میکنی وداخل میداری درین عموم وترا
نیز قرین ست از جن - یا رسول الله قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - وایای - وخود را نیز داخل این حکم میسازم ومرا نیز قرینی
از جن هست - ولکن الله اعاننی علیه - ولیکن خدای تعالی یاری داد مرا وغالب گردانید بروی - فاسلم - این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند
یکی برفع میم وصیغه مضارع متکلم یعنی چون اعانت داد مرا حق سبحانه وتعالی بر قرین من از جن پس بسلامت میمانم از شر وی واز آفت
وسواس وی الیم ووی بمنزله منقاد من ست دوم بفتح میم بلفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من این احتمال دارد یکی آنکه اسلام معنی استسلام و
انقیاد وفرمانبرداریست وانمعنی راجع بوجه اول ست ودر بعض روایات بصیغه فاستسلم نیز آمده دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمانست یعنی مسلمان شد
وایمان آورد قرین من از جن وهیچ محل استبعاد نیست ورا که خدای تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل وکرامت ممتاز ومخصوص
گردانیده باشد وصاحب نهایه گفته که حدیث کان شیطان آدم کافرا وشیطانی مسلما شاهد این معنی ست - فلا یامرنی الا بخیر - پس امر نمیکند
مرا بهیچ چیز ودر هیچ حال مگر به نیکی وطاعت - رواه مسلم - وعن انس رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان
یجری من الانسان - بدرستی که شیطان میرود در آدمی - مجری الدم - مانند رفتن خون در بدن وی والمقصود جریان وساوس و

در آدمی و بیان تصرف و تمکن اوست بر اغوا و انداه بردن او و غایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود در بدن
آدمی میرود نیز دور نباشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که جریان او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان
دم نیز همین معنی ست والله اعلم متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی آدم مولود نیست
از فرزندان آدم هیچ زائیده شده - الا یمسه الشیطان حین یولد - مگر آنکه می ساید بدست او را شیطان و می خلاند در هنگامیکه
زائیده میشود چنانکه ایذا میکند و دردناک میگرداند او را فیستهل صارخا - پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند و
می نالد و گریه میکند - من مس الشیطان - از دست سودن شیطان یعنی این گریه که میکند بچه در هنگام زائیده شدن باین سبب
است و غرض آن لعین ازین مس تباه گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام و در آوردن اثر ضلالت و فساد در وجود وے
غیر مریم وابنها - جز مریم و پسر وی که عیسی علیه السلام ست که این هر دو تن از مس شیطان و افساد منزه و مطهر بودند از جهت دعای
مادر مریم او را و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالے و تقدس دعای او را که گفت (وانی اعیذها بک وذریتها
من الشیطان الرجیم) و تفرد عیسی و مادر وی بعصمت ازین مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
چه مر آنحضرت را فضائل و معجزات و کرامات ست که هیچ یکے از انبیا را نیست و تواند که در مفضول صفتے باشد که در فاضل نبود چنانکه
مشهور ست که فضل کلے منافی فضل جزئی نبود گفت بندۂ ضعیف محرر این سطور جواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستثنی
است از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او در طهارت ارفع و اعلی ست از آنکه شیطان را
در هنگام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضی از شارحان گفته اند که متکلم از عموم کلامے که میگوید در محاورات خارج میباشد و
ذوق و حال قرینه است بران و این سخن مؤید آنست که گفتم والله اعلم بحقیقت و امن اجلال آن نازک نهال باغ دین +
برتر آمد زین که بروی دست نامحرم رسد - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - و هم سوا ایت ابی هریره
است رضی الله عنه که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان - آواز کردن مالیدن فرزند
هنگامیکه بیرون می افتد از شکم مادر خلانیدنی ست از شیطان و نزغه بفتح نون و سکون زای و بغین معجمه خلانیدن نیزه و در خستن
بچوب آید و بمعنی افساد و اغوا نیز آید متفق علیه - وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس
یضع عرشه علی الماء بدرستی که ابلیس مے نهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار تکبر و تجبر و شوکت و سطوت اگر مراد نهادن تخت است بر روی
آب پس نگاهداشتن حق تعالے آن را از باب مکر و استدراج ست و اگر بر کنار آب ست فلا اشکال ثم یبعث سرایاه
یفتنون الناس - پس مے انگیزد و میفرستد ابلیس فوجهاے خود را که در بلا و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین مهمله
و کسر را و تشدید یا پاره از لشکر که برود دشمن بفرستد از پنج تن تا سه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش و در اصل بمعنی گداختن
نقره و طلاست تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناه و عذاب و جز آن را فتنه از آن گویند که همه محل
امتحان و آزمایش اند. فادناهم منه منزلة اعظمهم فتنة - پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از وی از روے قدر و مرتبه

بزرگ ترین ایشانست از روی فتنه و گمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی هر که فتنه انگیز تر بود وی مقرب تر و معتبر تر
یجیئ احدهم فیقول - می آید یکی از ان شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فعلت کذا وکذا - کردم من چنین و چنین کاری و فتنه فیقول
ما صنعت شیئا - پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزے را و نساختی تو کاری را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا جابر بروایت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم یجیئ احدهم فیقول - پستر می آید یکی از لشکریان وی پس میگوید - ما ترکته حتی فرقت بینه وبین امرأته - نگذاشتم آن
فرزند آدم را تا آنکه جدائی افگندم میان وے و میان زن وی - قال فیدنیه منه - پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود و یقول
نعم انت - و میگوید نیکو یار و مددگار منی تو - قال الاعمش - گفت اعمش که راوی این حدیث ست از جابر اراه قال - گمان می برم من جابر
را که گفت این لفظ را که فیلتزمه - پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکرے خود را و این لفظ جابر زیاده بر فیدنیه گفت یا بجاے آن گفت هر دو
احتمال دارد - رواه مسلم - اکنون در معنی تفریق میان مرد و زن دو وجه تحسین ابلیس مر آن را گفته اند که مراد بتفریق جدا کردن است بطلاق باشد
است تا زن بر شوی حرام گردد و وطی که کنند حرام افتد و فرزندی که بزاید حرام زاده باشد پس زنا و اولاد زنا بر روی زمین بسیار شوند و
فساد کنند و معصیتها ورزند باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت همچنین گفته اند در توجیه این کلام و ممکن است که
گفته شود مراد به تفریق ایقاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و
فرزندان بسیار نیایند و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد والله اعلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - ان الشیطان
قد ایس من ان یعبده المصلون فی جزیرة العرب - بدرستیکه شیطان نا امید شد ازین که پرستند او را نماز گزارندگان در جزیره عرب و مراد
وی حد جزیره عرب و طول و عرض در شرح تفصیل و اختلافی که در وے ست نقل کرده ایم و زمین عرب را جزیره بآن جهت خوانند که محیط
است بوی دریای فارس و روم و نیل و دجله و فرات - ولکن فی التحریش بینهم - ولیکن شیطان در مقام در غلانیدن و جنگ و خصومت انداختن
است میان اهل جزیره عرب و طمع و امید دارد در آن چنانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان ایشان حروب و وقائع اتفاق - رواه مسلم - تا
آنکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست توربشتی گفته که معنی عبادت شیطان کفر و ارتداد است و مراد بمصلین مؤمنان که نمی
بر ایمان اند بعد از ان اشکال آورد که بعضے از مؤمنان بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمه کذاب شدند و براه کفر
و عناد رفتند و جواب داده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفی نمود که ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکه خبر داد از ناامید شدن شیطان از ان
بجهت آنچه دریافت از شوکت دعوت و اجتماع و کثرت مؤمنان و لیکن باوجود ناامیدی وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و
آن قضیه نباشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار است از آنکه دولت و شوکت اسلام بجای رسد که شیطان ناامید گردد که
بعد از وی ارتدادی واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعا و این تقریر خالی از بعدے نیست چه ظاهر و متبادر از ناامید شدن شیطان
عدم وقوع آنست و کنایت است از آن و طیبی گفته که مراد بمصلین مؤمنانند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگرچه
اصحاب مسیلمه و مانعی الزکوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتهی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است از عدم تبدل
دین و انهدام قاعده اسلام و عود بملت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات ندارد با ارتدادی

کہ مرتد گشت بلکہ اگر عبادت اصنام کند نیز منافات ندارد - واللہ اعلم -

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - ان النبی - روایت است از ابن عباس بدرستیکہ پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم جاءہ رجل - آمد او را مردے - فقال - پس گفت آن مرد - انی احدث نفسی بالشیٔ - بدرستیکہ من سخن میگویم نفس خود را بچیزے از وسوسہ - لان اکون حممۃ احب الی - ہر آئینہ اینکہ من انگشت شوم دوست داشتہ شدہ تر است بسوی من من ان اتکلم بہ - از تکلم کردن من بدان چیز کہ حدیث میکنم با نفس و برزبان آوردن آن - الحممۃ بضم حا و فتح ہر دو میم انگشت و حمم جمع وی یعنی اگر من بسوزم و مانند انگشت خاکستر و سیاہ و تباہ بود خوشم بہ کہ آن سخن زشت کہ در ضمیر دارم برزبان آرم - قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - الحمد للہ الذی رد امرہ الی الوسوسۃ - حمد مر خدای را کہ باز گردانید امر آن مرد را یا امر شیطان را کہ در نفس وی انداختہ بود لسوے وسوسہ یعنی بوسوسہ ورد و ہمین قدر در گذرانید و نگذاشت کہ عمل کند ببان برزبان آرد آنرا تا مواخذہ میشد او را بران - رواہ ابوداؤد - وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم - ان للشیطان لمۃ بابن آدم - بدرستی کہ مر شیطان را لمہ است بفرزند آدم - وللملک لمۃ - و مر فرشتہ را نیز لمہ است بوے و لمہ بفتح لام و تشدید میم از المام ست یعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی ہم شیطان با اوست و ہم فرشتہ و ہر دو را با مکار ست - فاما لمۃ الشیطان فایعاد بالشر - فاما کار شیطان ترسانیدن ست بہ بدی و گفتن کہ اگر این کار خیر کردے بہ بدی گرفتار خواہی آمد چنانکہ اگر توکل بر خدا کردی و خود را بالعبادت وی گذاشتی بفقر و خواری مبتلا خواہی شد - وتکذیب بالحق - و نسبت بدروغ کردن بحق است - واما لمۃ الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق - واما کار فرشتہ نوید دادن است بنیکی و نسبت براستی کردن است بحق و انداختن یقین ست در دل مشہور آنست کہ در نیکی وعدہ میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرقے نیست ہر یکے را در دیگری اطلاق میکنند و نیز تخصیص بر تقدیری ست کہ کلمہ خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر ہر دو برابر اند - فمن وجد ذلک - پس کسی کہ بیابد آن را یعنی وعدہ خیر را کہ لمہ ملک است - فلیعلم انہ من اللہ - پس باید کہ بداند کہ آن از خدا است یعنی صادر است از جناب رحمت و لطف وی - فلیحمد اللہ - پس باید کہ شکر گوید و ثنا کند خدا را تعالی شانہ - ومن وجد الاخری و کسی کہ بیابد لمہ دیگر را کہ از شیطان ست - فلیتعوذ باللہ من الشیطان - پس باید کہ پناہ جوید بخدا از وسوسہ شیطان ثم قرأ - پس خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم موافق مضمون این حدیث و مؤید وی این آیت را - الشیطان یعدکم الفقر - شیطان وعدہ میکند شما را بالفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید بال از فقیر میشوید - ویأمرکم بالفحشاء - و امر میکند بہ بخل و عرب بخل را فحشا خوانند یا مطلق معاصی مراد ست کذا قال البیضاوی تا آخر آیت اینست واللہ یعدکم مغفرۃ منہ وفضلا و خدای تعالے نوید میدہد شما را در انفاق آمرزیدن گناہان را و زیادہ بران یعنی ثواب بر انفاق می دہد زیادہ بر انچہ انفاق کردہ آید در دنیا و آخرت و موافقت آیت بحدیث بجہت آن ست کہ چون لمہ ملک منسوب بجناب حق ست پس وعدہ مغفرت و فضل از حق تعالی در معنی لمہ ملک ست - رواہ الترمذی وقال - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت - ہذا حدیث غریب -

اینحدیث غریب ست و معنی حدیث غریب در مقدمہ معلوم شدہ بدانکہ اینحدیث اشارتست بعلم خواطر و این علم از دقائق علوم قوم ست و میسر نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی و تصفیہ قلب و تنویر آن بنور الیقین و مشہور میان قوم آن است کہ خواطر چہار قسم است حقانی و نفسانی و ملکانی و شیطانی و وجوہ تمیز میان اینہا مذکور ست در کتب قوم و لیسی دقیق ست و بعضی از متاخرین مشائخ گفتہ اند کہ خاطر اگر در شہوت مباح است نفسانی ست و اگر در محرمات ست شیطانی ست و اگر در طاعات است ملکی و اگر در قطع از ما سوی اللہ است حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبدالوہاب متقی را قدس سرہ رسالہ ایست مسمی بمفاتیح الغیوب فی معرفۃ خواطر القلوب بسی نافع و مفید در شرح چیزی از ان نقل کردہ ایم - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - ان رسول اللہ - روایت ست از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - قال - گفت - لا یزال الناس یتساءلون حتی یقال ہذا - ہمیشہ اند مردم کہ مے پرسند از یکدیگر تا آنکہ گفتہ میشود این سخن را خلق اللہ الخلق فمن خلق اللہ - پیدا کرد خدا تعالے خلق را پس کہ پیدا کرد خدائے را عز وجل و تعالے و تقدس - فاذا قالوا ذلک - پس چون بگویند ایشان این قول را - فقولوا - بگوئید شما ای سامعان برائے رد و ابطال این سوال و دفع این وسوسہ و خاطر - اللہ احد - خدا یگانہ است در ذات و صفات خود و بی ہمتا ست - اللہ الصمد - خدا سیدی ست کہ محتاج ست بوی ہر کہ غیر اوست و ہمہ در حوائج و مقاصد قصد بدرگاہ او دارند - لم یلد ولم یولد - نزاد او ہیچکس را و زائیدہ نشدہ از ہیچکس - ولم یکن لہ کفوا احد - و نیست مر او را ہمتا و مانند ہیچ یکے و این صفات منافی مخلوقیت ست و جز خالق را نشاید - ثم لیتفل عن یسارہ ثلثا - پستر باید کہ بعد از ذکر این صفات تفل کند از جانب چپ خود سہ بار کسی کہ بشنود آن کلمات را و تفل دم کردنی کہ با وے اندکی از آب دہن آید و این تفل از برائے استکراہ و استقذار و خوار داشتن شیطان ست و او را تاثیرے است در دفع شیطان و شر او و تخصیص جانب یسار بجہت آنکہ شیطان در ان جانب میباشد - ولیستعذ باللہ من الشیطان الرجیم - و باید کہ استعاذہ جوید بخدا از ان دیو راندہ شدہ - رواہ ابوداؤد و سنذکر حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبۃ یوم النحر - عنقریب ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص را کہ در مصابیح درینباب ذکر کردہ است در باب خطبہ روز نحر بجہت آنکہ مناسبت بآن باب ظاہر تر و خوب تر ست ان شاء اللہ تعالی

الفصل الثالث - عن انس قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا ہذا - ہمیشہ اند مردم کہ سوالہای کنند از یکدیگر تا آنکہ میگویند این قول را - اللہ خلق کل شیٔ - خدای تعالے پیدا کرد ہر چیز را - فمن خلقہ عز وجل - پس کہ پیدا کرد خدا را - رواہ البخاری - روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ کہ مذکور شد - ولمسلم - و مر مسلم را روایت باین لفظ است کہ - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - قال اللہ - گفت خدائے عز وجل - ان امتک لا یزالون یقولون - بدرستی کہ امت تو ہمیشہ میگویند - ما کذا ما کذا - این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقائق اشیاء و کاوش مینمایند از احوال آن - حتی یقولوا ہذا - تا آنکہ میگویند این قول را - اللہ خلق الخلق فمن خلق اللہ عز وجل - وعن عثمان ابن ابی العاص - قال - گفت ثقفی ست عامل گردانیدہ بود او را پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم بر طائف و ہمراہ بود در حیات آنحضرت

صلے اللہ علیہ وسلم وخلافت ابی بکر دو سال از خلافت عمر رضی اللہ عنہما وبعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند وی گفت ای گروہ ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در ردت پس بگفتۂ او باز ایستادند و مرتد نشدند روایت کردہ اند از وی حسن بصری و سعید بن المسیب مادر او گفت چون آمدم پیغمبر را صلے اللہ علیہ وسلم زائیدم من حاضر بودم و در روایت است از عثمان بن ابی العاص کہ گفت. قلت. گفتم. یا رسول اللہ ان الشیطان قد حال بینی وبین صلوتی وبین قرائتی. بدرستیکہ شیطان حائل میگردد و مانع مے آید میان من و میان نماز من و میان قرائت من. یلبسہا علی. تخلیط میکند قرائت را بر من و در شک می اندازد مرا و در وسواس می افگند مرا. فقال رسول اللہ. پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذاک شیطان. آنکہ حائل میشود میان تو و میان نماز تو وتلبیس میکند قرائت را بر تو شیطانی ست کہ. یقال لہ خنزب. گفتہ میشود مر او را خنزب بکسر خا و زاے وبفتح ہر دو وبضم اوے وفتح ثانیہ وبکسر اولی وفتح ثانیہ و بر ہر وجہ نون ساکن ست واین لقب آن شیطان ست کہ در نماز وسوسہ می اندازد و خنزب در اصل بمعنی گوشت پارہ گندیدہ را گویند. فاذا احسستہ بدو سین اولی مفتوح وثانیہ ساکن پس چون دریابی این وسواس را. فتعوذ باللہ منہ. پس پناہ جوی بخدا از آن شیطان. واتفل علی یسارک ثلثا. وتفل کن بر جانب چپ خود سہ بار و معنی تفل در حدیث ابو ہریرہ معلوم شد ففعلت ذلک پس کردم من آنرا. فاذہبہ اللہ عنی. پس دور گردانید او را خداے تعالی از من. رواہ مسلم. وعن القاسم بن محمد. روایت ست از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان اللہ علیہم اجمعین کہ از عظمای تابعین وفقہای سبعۂ مدینہ است و افضل اہل زمان خود ست ثقہ بود و رفیع القدر عالم فقیہ امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشہ صدیقہ و وی ابن خالۂ امام زین العابدین است و جد امام محمد باقر و جد مادری امام جعفر صادق مات سنۃ احدی او اثنتین ومائۃ و عمر وی ہفتاد و یا ہفتاد و دو بود رضی اللہ عنہ. ان رجلا سألہ کہ مردی پرسید او را. فقال. پس گفت آن مرد. انی اہم فی صلوتی. من وہم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و وسوسہ میکند مرا شیطان کہ تو نماز تمام و درست نکردہ و رکعتی از نماز تو افتادہ است و وہم رفتن دل بسوی چیزے بی قصد آن در نگاہ داشتن حساب و جز آن. فیکثر ذلک علی. پس بسیار میشود آن وہم بر من و در روایتی فیکبر بباء موحدہ و این صحیح ترست یعنی بزرگ و گران مینماید این حال بر من. فقال لہ. پس گفت قاسم بن محمد مر آن مرد را. امض فی صلوتک. بگذر در نماز خود و تمام کن نماز را و گوش منہ بگفتۂ شیطان و اعتبار مکن وسوسۂ او را. فانہ لن یذہب ذلک عنک. پس بدرستیکہ ہرگز نمیرود آن وہم و وسواس از تو. حتی تنصرف. تا آنکہ باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن. وانت تقول. وحال آنکہ تو میگوئی بشیطان. ما اتممت صلوتی. آری تمام نکردہ ام من نماز را چنانکہ تو میگوئی لیکن قبول نمیکنم سخن ترا و اعادہ نمیکنم آن را برغم تو و شکست کار تو و این اصلی عظیم ست در دفع وسواس کہ بوسوسۂ شیطان کار نکنند و بر گفتۂ او نروند. رواہ مالک. در حکایت مشائخ آمدہ اند کہ بزرگے بود کہ شیطان در نماز وی آمد و گفت کہ باز گردان این نماز را کہ خوب نگزاردہ گفت باز نمیگردانم گزاردم چنانکہ از دست من آمد عذر میکنم از تقصیر خود بدرگاہ حق شیطان گفت مسامحہ مکن در نماز باز گردان کہ نماز

جاے مسامحہ نیست گفت باز نمی گردانم شد ہر چہ شد پس الحاح کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیر خواہ تو ام نماز عبادتی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالے شانہ ارفع مواجہت کن حضرت خداوند تعالی را با این چنین نمازی گفت اعادہ نمیکنم و راضی شدم بہ پستی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند این چنین نمازی را گفت پروردگار من کریم ست قبول میکند بفضل و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیادہ برین از دست من نمی آید تو برو من ہرگز آن را اعادہ نکنم پس شیطان مخذول شد و برفت و باید دانست کہ غرض ازین مبالغہ رد و نگونساری شیطان و دفع وسوسہ و بستن راہ آنست نہ کہ عمل نادرست و ناتمام کنند و بسابلہ دران راضی باشند و تسویل نفس بہانہ اعتماد بر کرم حق کہ ہر چہ کند کفایت ست کریم ست می بخشد و بدانکہ اصل وسواس از خیال عقل و تباہی اوست کہ بزور وہم کہ شیطان عالم انفس ست و بسبب وسوسہ کہ شیطان عالم آفاق ست بر مرکز حق قرار نمیتواند گرفت و ہیچ چیزے موثر در دفع آن جز تغافل و تلہی و عمل بنقیض شیطان نیست زیرکی و طہارت مکان نماز وسواس راہ یافت پس ہر جا کہ در طہارت مکان شک و شبہہ میبود ہمان جا نماز میکرد از براے دفع وسواس

باب الایمان بالقدر - فی القاموس قدر بتحریک قضا و حکم و فی النہایۃ قدر آنچہ قضا نمودہ و حکم کردہ الٰہی تعالے از امور و بسکون نیز آمدہ ولیلۃ القدر شبی کہ تقدیر نمودہ میشود و قضا کردہ میشود در وی ارزاق و اعمال بندگان و در صراح گفتہ قدر بسکون و حرکت اندازہ کردہ خداے بر بندہ از حکم و ازین عبارات ظاہر شد کہ قضا و قدر بیک معنی ست و گاہے فرق نہند و گویند کہ قضا حکم ازلی ست و قدر وقوع آن در لایزال و باین معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکہ فرمود یمحو اللہ ما یشاء و یثبت وعندہ ام الکتاب محو و اثبات عبارت از قدر است وعندہ ام الکتاب اشارت بقضا و بر عکس این نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکہ فرمود فقضہن سبع سموات ای خلقہن و باین معنی جف القلم بما ہو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم ہو فی شان عبارت از قضا و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفتہ کہ حکم ست و قضاست و قدر ست متوجہ کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق ست و دو بکار مسبب ہمہ اسباب ست مجمل و مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الٰہی اصل وضع اسباب را تا متوجہ گردد بجانب مسببات حکم اوست و قائم گردن اسباب کلیہ و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات متناسبۂ آن و جز آن کہ متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمی گردد تا وقتی کہ اجل آن در رسد قضاست و متوجہ گردانیدن این اسباب با احوال حرکات متناسبۂ محدودۂ مقدرۂ محسوبہ بجانب مسببات و حادث گشتن آن لحظۃ بلحظۃ قدر ست پس حکم تدبیر اولی کلی اوامر اوست کلمح بالبصر و قضا وضع کلی مر اسباب کلیہ دائمہ را و قدر توجیہ این اسباب کلیہ بمسببات معدودہ بعدد معین کہ زیادت و نقصان نگردد و ازینجاست کہ ہیچ چیز از قضا و قدر وے تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد حق تعالے شانہ و مراد بایمان بقدر آنست کہ ایمان آریم کہ ہر چہ در عالم واقع مے شود از خیر و شر از کردار بندگان و جز آن ہمہ بتقدیر الٰہی ست و پروردگار تعالے تقدیر کردہ کائنات را در ازل و ہمہ بخلق اوست و ہیچ ذرہ از تقدیر وی بدر نرود

وباوجود آن بندگان را در کردار خود اختیارے ہست کہ ثواب وعقاب بران مترتب گردد وتصویر وتقریر این مسئلہ و
جمع میان قضیۂ تقدیر و اختیار و ترتب ثواب وعقاب بران اشکالے وصعوبتے تمام دارد در کتب کلامیہ تحقیق آن کردہ
وانچہ درین ترجمہ توان گفت این قدر ہست کہ باید دانست کہ بیشک در آدمی صفتی ہست کہ اورا اختیار خوانند کہ دیدہ
دانستہ بباعثہ شوق ونفرت میل کی اند وجانب فعل وترک را بر دیگرے ترجیح می کند برخلاف حرکت مرتعش کہ اصلا
دران اختیار ندارد پس مذہب جبریہ کہ گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد ست باطل باشد واین خود بمشاہدہ معلوم ست
وبحکم کتاب وسنت معلوم شدہ کہ ہمہ چیز در ازل تقدیر یافتہ است وہمہ بارادت ومشیت حق وبپیدا کردن اوست
پس مذہب قدریہ نیز فاسد بود کہ گویند آدمی خالق افعال خود است ومستقل ست درکار وبار خود پس حقیقت حال میان
جبر وقدر باشد چنانکہ امام عارفان ابوعبداللہ جعفر صادق سلام اللہ علیہ وعلی آبائہ الکرام فرمود لاجبر ولاقدر ولکن امر
بین امرین وبحقیقت پروردگار سبحانہ وتعالے در خلق وایجاد اشیا اسباب وشرائط بطریق جریان عادت پیدا کردہ است چنانکہ
آتش برائے سوختن وگرم کردن وآب برای تر کردن وسیراب ساختن وطعام برای سیر شدن وتیغ برای بریدن ہمہ بخلق و
ایجاد اوست ولیکن بمادخلیت این اسباب واگر خواہد بی سبب نیز پیدا کند واگر خواہد باوجود سبب نیز ایجاد نفرماید وآدمی وقصد
واختیار او سبب ست مر پیدا کردن حق تعالے فعل او را واو پیدا کنندہ ہمہ اوست ووجود اسباب ومسببات وشرائط ومشروطات
ہمہ در حیطۂ قضا وقدر داخل اند ومنافات بآن ندارند وامر ونہی بحکم ربوبیت وعبودیت ست وثواب وعقاب تصرف ست
در ملک خود یفعل اللہ مایشاء ویحکم مایرید ولایسئل عما یفعل وہم یسئلون ودر ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب
معلوم گردد وگفتہ اند کہ این سری ست کہ ہیچ یکے از انبیا واولیا را بران اطلاع ندادہ اند واین سر جز در دار الجنۃ کہ محل
ظہور حقیقت ست ظاہر نگردد واین مشکل جز در انجا حل نشود واین چنین گفتہ اند وظاہر آن ست کہ سردار انبیا وخلاصۂ
اہل اصطفا صلوات اللہ وسلامہ علیہ وعلیہم اجمعین ازین حکم مستثنی خواہد بود کہ علوم اولین وآخرین او را دادہ وحقایق
اشیا کما ہی نمودہ اند واللہ اعلم وعلمہ احکم

الفصل الاول- عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ- گفت عبد اللہ بن عمرو کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم کتب اللہ مقادیر الخلائق- نوشت خدای تعالے اقدار واحکام خلایق را یعنے ثابت گردانیدن آنرا در لوح
محفوظ باجرائے قلم بران یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن وبعض گویند مراد بنوشتن تقدیر وتعیین آنہاست
چنانکہ خلاف آن نرود واین تاویل ست وظاہر از نوشتن اثبات نقوش وحروف ست در لوح مانند آن- قبل ان یخلق
السموات والارض- پیش از پیدا کردن آسمانہا وزمینہا- بخمسین الف سنۃ- بمدت پنجاہ ہزار سال مراد طول مدت و
مبالغہ در تمادی ست میان تقدیر وخلق سموات وارض نہ تعیین وتحدید این عدد مخصوص زیرا کہ تقدیر وتعیین مقادیر
خلق در ازل ست پس تعیین حیس آن بعددی معین از زمان درست نباشد کذا قالوا واین سخن مبنی بر تاویل کتاب است

بتقدیر وتعیین واگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چہ توان کہ تقدیر در ازل باشد وکتابت بعد از دیر
ولا یزال بود پیش از پیدایش آسمان وزمین بمدت مذکورہ کما لایخفے ودرینجا کلامی ست کہ در شرح ذکر آن کردہ شدہ است
قال وکان عرشہ علی الماء- گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وبود عرش وی سبحانہ بر آب بیضاوی در تفسیر کریمہ ہو الذی
خلق السموات والارض فی ستۃ ایام وکان عرشہ علی الماء گفتہ یعنی پیش از پیدا کردن آسمان وزمین عرش بر آب بود
وحائلے میان ایشان نبود نہ آنکہ عرش بر پشت آب نہادہ ومتصل بدان بودہ وباین استدلال کردند بر آنکہ اول حادث
از اجرام این عالم کہ بوجود آمدہ آب ست وبعض گفتہ اند کہ آب بر پشت ہوا بود انتہی وصاحب کشاف گفتہ کہ درین آیت
دلیل ست بر آنکہ عرش وآب مخلوق اند پیش از خلق سموات وارض وشیخ ابن حجر گفتہ کہ مراد بآب آب دریا نیست بلکہ این آبی
زیر عرش چنانکہ وی سبحانہ تعالی خواستہ ومحتمل کہ مراد بآب دریا باشد یعنی آنکہ حاملان عرش در دریا اند انتہی وبعضے
گفتہ اند کہ بودن عرش بر آب کنایت از قدرت ست واللہ اعلم- رواہ مسلم- وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم کل شیء بقدر- ہر چہ کہ در عالم ست بقضا وقدر الہی ست- حتی العجز والکیس- تا آنکہ عجز وکیس کہ
از صفات آدمیانست نیز بتقدیر اوست ومراد بعجز ناتوانی وبیچارگی در امضای امور بضعف رای وقلت عقل ونحوہ
ومراد بکیس توانائی وجلدی در گذرانیدن کارہا بقوت رای وتفخیم عزم وکیس بفتح کاف وسکون تحتانیہ ضد حمق رواہ مسلم
وعن ابی ہریرۃ- رضی اللہ عنہ- قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم احتج آدم وموسی عند ربہما خصومت کردند
واحتجاج نمودند بیکدیگر آدم وموسی علیہما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالمی دیگر جز این عالم کہ عالم علوی روحانی و
عالم حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا زندہ گردانیدن در عالم برزخ یا زندہ گردانیدن آدم در زمان حیات موسی
علیہما السلام کذا قالوا- فحج آدم موسی- پس غالب آمد بحجت آدم بر موسی تفصیل این قصہ این ست کہ- قال موسی- گفت
موسی آدم را- انت آدم الذی خلقک اللہ بیدہ- تو آن آدمی کہ پیدا کرد ترا خدائے تعالی بید قدرت خود ونفخ فیک
من روحہ- ودمید در تو از روح کہ مخصوص گردانید او را بتشریف خود- واسجد لک ملائکتہ- وساجد گردانید مر ترا فرشتگان
خود را- واسکنک فی جنتہ- وسکونت داد ترا در بہشت خاص خود- ثم اہبطت الناس بخطیئتک الی الارض- پس تر فرود
افگندی تو مردم را بسبب گناہی کہ کردی بر زمین گویا اگر این خطیہ از آدم بوجود نمی آمد ہمیشہ در بہشت میبودی ودر ہمان جا
اولاد می آوردی پس بسبب فرود افتادن وی ایشان نیز بر زمین افتادند پس باوجود این قدر ومرتبہ کہ تو داشتی نمی بایست
این کار کرد ومقصود آنست کہ بایستی کہ گناہ از تو بوجود نمی آمد- فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک اللہ برسالتہ وبکلامہ
پس گفت آدم در جواب موسی تو آن موسیٔ کہ برگزید ترا خدائے تعالی بہ پیغمبرے خود وبکلام خود بیواسطہ- واعطاک
الالواح- وداد ترا الواح- فیہا تبیان کل شیء- دران الواح بیان ہر چیزی ست از احکام دین کہ کفایت کنندہ است
ترا ومراد بالواح تختہاست از زمرد یا یاقوت کہ توریت دران نوشتہ فرود آمدہ گویند کہ ضخامت توریت ہفتاد شتر بار بود و

قرائت جزوی از وی در سالی تمام میشد - وقربه نجیا - و نزدیک گردانید خدای تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده
و راز گوینده - فبکم وجدت الله کتب التوریة قبل ان اخلق - پس باز گو که بچند مدت یافتی الله تعالی را که نوشت
توریت را پیش از انکه پیدا کرده شوم من - قال موسی باربعین عاما - گفت موسی نوشته شد توریت پیش از پیدا شدن تو
بچهل سال توریت خود قدیم ست ولیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت باشد و مراد بسال سال این عالم
یا سالیکه نزدیک خدا ست که هزار سال باشد - قال آدم فهل وجدت فیها - گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون
این آیت را که - وعصی آدم ربه فغوی - وگناه کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را - قال نعم - گفت موسی آری یافتم در وی
قال افتلومنی علی ان عملت عملا - گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا برین که کردم من کاری را که - کتبه الله علی ان
اعمله - نوشته است خدای تعالی برمن و تقدیر کرده که بکنم آنرا - قبل ان یخلقنی باربعین سنة - پیش از انکه پیدا کند مرا بچهل
سال - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی - پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت - رواه مسلم
پوشیده نماند که وجود اسباب و شرائط و امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقه قضا و قدر نیست و هر دو ثابت
اند بلکه این نیز داخل تقدیر ست پس موسی علیه السلام بمقتضای ظاهر و عالم اسباب موجب امر و نهی تکلم کرد و آدم علیه السلام
نظر بحقیقت و نظر بتقدیر فرموده هر دو برحق اند زیرا که این محاجه و مناظرهٔ ایشان در عالم حقیقت بود و بعد از ارتفاع موجب
کسب و منع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع نظر از وسائط دران جائز نباشد لهذا آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت ربنا
ظلمنا انفسنا و ازین تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام انسب ست
تا موسی علیه السلام در عالم ظاهر بود و آدم علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم - وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله
گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم وهو الصادق المصدوق - و اوست راست گوینده که خبر داد
است را براستی و راست گفته شده که خبر داد خدای تعالی او را براستی حدیث اینست که - ان خلق احدکم - بدرستیکه ماده
پیدائش یکی از شما که آب منی ست - یجمع فی بطن امه - فراهم آورده میشود و نگاهداشته میشود در شکم مادرش و رحم وے
اربعین یوما نطفة - چهل روز بصورت نطفه با تغیرے که در وی میرود از تاثیر حرارت رحم - ثم یکون علقة مثل ذلک -
پس تر میگردد نطفه خون بسته سرخ چهل روز دیگر - ثم یکون مضغة مثل ذلک - پستر میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر ثم یبعث الله
الیه ملکا - پستر می فرستد خدای تعالی بسوی وے فرشته را ظاهر حدیث دلالت که فرستادن فرشته بسوی مضغه است
ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او بصورت آدمی چنانکه از آیات
قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پارهٔ ازان در شرح ذکر کرده شده است و اینجا نکته ایست که ذکر آن درین
ترجمه مناسب ست و آن این است که پروردگار تعالی شانه قادر ست که در یک لمحه بصورت آدمی درست آفریند و آفریدن
بدین ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرت ست حاشا بلکه از کمال قدرت و حکمت ست چه در خلق اسباب و ترتیب مسببات

براق قدرتهای متعدده و حکمتهای متنوعه است که در پیدا کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان ست
در رعایت تانی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمین ها در شش روز مثل این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند
که این نکته تنبیه و اعلام ست مر انسان را بآنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه بطریق حصول
کمال ظاهر و رسیدن بدان درجه بدرجه و انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد
فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویهٔ بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکل ست بر ارحام و امر میکند
وی تعالی فرشته را - باربع کلمات بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سموات و ارض است
سنت الهی برین جاری شده که از برای تاکید و تقریر و تقدیر سابق در هر وقت نیز بنویسند و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن
آن میان دو چشم است و سرنوشت عبارت ازان ست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز مینویسند - فیکتب عمله - پس مینویسد
آن فرشته عمل بنده را که چه کارها خواهد کرد از نیکی و بدی - واجله - و می نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد
و اجل مدتی معلوم که برای چیزے و کاری بنهند و باجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر ست و گاهی جزو اخیر و
باین وجه اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید - ورزقه - و می نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق
وشقی او سعید - و می نویسد که بدبخت ست وی یا نیک بخت و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثر و مضجع
و مصائب نیز آمده یعنی کجاها سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت و هر دو چه از مصائب و حوادث
بوی خواهد رسید و ماناکه این زیادتها بعد از ان وحی شده باشد والله اعلم - ثم ینفخ فیه الروح - پستر دمیده میشود در وے
روح ظاهر این حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان ست در بدن و در روایت بیهقی
نوشتن بعد از دمیدن روح آمده ولیکن روایت بخاری و مسلم اصح و اثبت ست والله اعلم و چون نوشتن سعادت و
شقاوت با وجود نوشتن عمل خفای داشت بیان آن کرد و فرمود - فوالذی لا اله غیره - پس سوگند آن کسی ست که نیست
معبود خدا غیر وی - ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة - بدرستی و راستی که یکے از شما هر آئینه کار می کند بکارهای اهل بهشت از ایمان و
عمل صالح - حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع - تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر بقدر یکدست کنایت ست از قرب
مسافت و در آمدن به بهشت - فیسبق علیه الکتاب - پس سبقت میکند و پیشی می نماید بر وی سرنوشت وی که در تقدیر
رفته و در شکم نوشته شده است از شقاوت - فیعمل بعمل اهل النار - پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد - فیدخلها
پس می در آید در دوزخ - وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار - و بدرستی که یکے از شما هر آئینه عمل میکند بعمل دوزخیان - حتی یکون
بینه و بینها الا ذراع - تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر یکدست - فیسبق علیه الکتاب - پس سبقت میکند بروے
سرنوشت - فیعمل بعمل اهل الجنة - پس عمل میکند بعمل بهشتیان - فیدخلها - پس مے در آید در بهشت و مراد آنست که گاہے
بر سبیل ندرت این چنین هم واقع میشود ولیکن غلبهٔ لطف و رحمت وی آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان

از شر بجانب خیر بسیار آمده است اما عکس این حال در غایت قلت و ندرت والحمد لله علی ذلک متفق علیه و این حدیث دلالت
کرد بران که اعتبار بخاتمه است و در حدیث آینده بصریح نیز آید و نعم من قال بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت ست
کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد + و باید دانست که درین حدیث حث و ترغیب است بر مواظبت طاعات و مراقبت اوقات
و حفظ آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا این دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر گردد و درین سخنی خوب ست برزعم بعض مردم که بشنیدن
خبر قضا و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقهٔ قضا و قدر ست
و هرچه سرنوشت ست شدنی ست عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل
کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از
شنیدن قضیهٔ قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم و خطاب داده و در شما قصد و اختیاری
که بدان عمل توانید کرد پیدا کرده پس لابد درین جا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب
توان نمود و از فعل دیگر توان باز داشت و الا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اگرچه کنه این فعل مفض
است بکنه آن نتوان رسید و لبا اسرار که بنده را بران اطلاع نبود و بحقیقت هیچ علمی و هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود
و وی تعالی مالک الملک ست و هرکه در ملک خود تصرف کند ظلم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام
متکلمین درین مقام باین است که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و محققان از ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی مقتضای
صفت ربوبیت و عهد عبودیت ست و فائدهٔ آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقایق بواطن بندگان ست تا پیدا گردد که سعید
کیست و شقی کدام و مطیع کیست و عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود ست و مقصود از ایجاد
عالم همین بود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف والله اعلم بحقایق الامور - وعن سهل بن سعد کنیت وی ابو العباس
و بعض گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعدة بن کعب انصاری مدنی او و پدر او صحابی ست و
نام او حزن بود یعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهل نام نهاد یعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پانزده ساله بود و وفات او در سنهٔ احدی و تسعین و بعض گفته اند ثمان و ثمانین و وی آخر کسی ست که در مدینه از صحابه
رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار - بدرستی که بنده هر آئینه میکند بالفعل کار
دوزخیان را - وانه من اهل الجنة - وحال آنکه وی در واقع بموجب سابقهٔ ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان ست - و یعمل عمل اهل الجنة
وانه من اهل النار - وگاهی میکند کار بهشتیان را و حال آنکه در واقع از دوزخیان ست - وانما الاعمال بالخواتیم - و نیست اعتبار
اعمال مگر بخاتمها تا خاتمه بر کدام عمل ست بهمان اعتبار دارد چنانکه گذشت و خواتم بر وزن مساجد و خواتیم بر وزن مصابیح جمع
خاتمه هر دو روایت ست متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت دعی رسول الله - گفت عائشه طلبیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الی جنازة صبی من الانصار - بسوی جنازهٔ کودکی از قبیلهٔ انصار تا نماز بگذارد و جنازه بکسر جیم و فتح هر دو

و بعض فرقی نیز نهاده اند که بکسر بمعنی میت و بفتح بمعنی سریر یا عکس یا بکسر سریر و میت - فقالت - پس گفتم من یا رسول
الله طوبی لهذا - خوشی و نیکی باد مر این کودک را - عصفور من عصافیر الجنة - گنجشکی ست از گنجشکان بهشت گنجشک خواندش
بسبب خردسالی او ست و از گنجشکان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او در اعتقاد وی - لم یعمل السوء - نکرده است سیئه را
ولم یدرکه - و در نیافته است آنرا - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - او غیر ذلک - این کلمه را بفتح واو و سکون
آن هر دو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگوئی که وی بهشتی ست و حال آنکه غیر آنچه
تو میگوئی که وی بهشتی نباشد واقع است و بر تقدیر سکون معنی این ست که آیا واقع آن است که تو می گوئی و نیز تواند که او
بمعنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آن است که تو میگوئی و مقصود آنست که جزم نمی توان کرد که وی بهشتی است
بعد از ان بیان کرد وجه آن را و فرمود - یا عائشة ان الله خلق للجنة اهلا - ای عائشه بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد از برای
بهشت جماعهٔ را مستحق و سزاوار بدان - خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم - پیدا کرد ایشانرا برای بهشت و حال آنکه ایشان در
صلبهای پدران خود بودند - وخلق للنار اهلا - و پیدا کرد جماعه را برای آتش اهل و سزاوار - خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم - پیدا
کرد ایشانرا برای آتش و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند - رواه مسلم - ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت
و دوزخ منوط و مربوط بعمل نیک و بد نیست بلکه بمحض تقدیر و قضای الهی ست و وی تعالی بعضی از خلق خود را برای بهشت
آفریده خواه عمل نیک کند یا نه و بعض را برای دوزخ پیدا کرده کارهای بد کند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است
وی در آید آن را اگرچه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی ای عائشه که وی بهشتی ست اما آنچه از ضروریات دین و نص کتاب و سنت
معلوم شده و اجماع اهل دین بران منعقد گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول ست اول
در آمدن در آتش دوم توقف سوم در آمدن در بهشت و این قول صحیح تر ست چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار
بیگناه هیچکس را عذاب نکند و بعض گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سخن را از عائشه رضی الله عنها
بجهت آن بود که در وی حکم بر غیب بود و جزم بایمان مادر و پدر این صبی چه صبی تابع ابوین ست در حکم ایمان و جواب اصح
آنست که صدور این قول از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحی بود با آنکه اطفال مشرکین در بهشت اند و بعد از ان وحی آمد که
ایشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران ایشان که مسلمان اند در بهشت خواهند در آورد چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم
وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد - نیست از شما هیچ یکی - الا وقد کتب مقعده من النار
مگر آنکه حال آنست که بتحقیق نوشته شده و تعیین ساخته شده است جای نشست او از آتش دوزخ - ومقعده من الجنة
و نوشته شده است جای نشست وی از بهشت یعنی متعین شده است که دوزخی کیست و بهشتی کدام ست - قالوا - گفتند
صحابه یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا - آیا پس چون نوشته شده و تعیین کرده شده است جای هر یکی از ما در بهشت و دوزخ
اعتماد نکنیم برین نوشتهٔ خود - وندع العمل - و ترک نکنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و در دوزخ پیش از عمل متعین شد

عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اعملوا فکل میسر لما خلق له - عمل کنید
پس هر کس موفق و مهیا گردانیده شده است مر چیزی را که پیدا کرده شده است آنکس برای آن چیز - اما من کان من
اهل السعادة - اما کسی که هست از اهل سعادت و در تقدیر الٰهی بسعادت نامزد شده فسییسر لعمل السعادة پس موفق و مهیا
گردانیده شده است مر عمل سعادت را - واما من کان من اهل الشقاوة فسییسر لعمل الشقاوة - اما کسی که هست در سابقهٔ تقدیر از اهل
شقاوت مهیا گردانیده میشود مر عمل شقاوت را یعنی وجود سابقهٔ قضا و قدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت
امر و نهی کرده و بر بندگان بمقتضای عبودیت امتثال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت و شقاوت گردانیده است و این نیز داخل
قضاء و قدر است و بر هر کسی که تقدیر نموده که عمل خواهد کرد میکند و بر هر که تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب تصرفی است که در
ملک خود میکند بر هر تقدیر این سخن شما که چون قضاء و قدر است عمل برای چه کنیم در برابر نیست ثم قرأ - پس تر خواند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم برای تائید و اثبات این قول این آیت را که فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی - اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات
را و پرهیز کرد از نا فرموده حق و تصدیق کرد کلمهٔ را که نیک تر از همه کلمات است یعنی کلمهٔ توحید یا ملتی را که نیک تر از همه ملتهاست
یعنی ملت اسلام - الآیة - تا تمام آیت که اینست فسنیسره للیسری - واما کسی که بخل ورزید بمال یا بادای هر چه امر کرده شد بآن و
بی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی و تقوی نورزید و تکذیب کرد بکلمهٔ توحید و ملت اسلام پس نزدیک است که مهیا گردانیم او را برای
اعمال که مؤدی ست بدشواری که در آمدن در آتش دوزخ ست - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله کتب علی ابن آدم - بدرستی که خدای تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی حظه من الزنا - نصیب وی را از زنا
ادرک ذلک لا محالة - در می یابد آن نصیب خود را از زنا البته و محالة بفتح میم و تخفیف لام بمعنی تغییر و حولان یعنی گردیدن از حالی
بحالی و معنی لا محالة لا بد و البته یعنی این سخن را تغیر و گردیدن نبود و معنی حدیث بر آن وجه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی
آدمی را نصیبه از زنا اثبات کرده بخلق حواس و قوی که بدان لذتی می یابد و یا بابداع و ترکیب شهوت و میل بنساء البته آن نصیب
از زنا بوی میرسد و در می یابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که میخواهد و میگذراند بعض را از حقیقت زنا که
ادخال فرج در فرج ست و می اندازد در زنای مجازی که نظر حرام و کلام حرام ست چنانکه فرمود - فزنی العین النظر - پس زنای چشم نظر
حرام است وزنی اللسان النطق - و زنای زبان سخن حرام و بهمین قیاس زنای گوش و دست و پا و دل - والنفس تمنی وتشتهی -
و نفس آدمی آرزو میکند و میخواهد - والفرج یصدق ذلک ویکذبه - و عورت مرد و زن گاهی تصدیق میکند و راست میگرداند آرزوی
نفس شهوت وی را و اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و گاهی تکذیب میکند و دروغ میگرداند او را و اطاعت نمیکند و ابا می آرد
از زنا - متفق علیه - این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و در آن اتفاق دارند - وفی روایة لمسلم - و در روایتی
مر مسلم را که منفرد است بدان این چنین آمده که - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنی
نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا - مدرک ذلک لا محالة - در یابنده است آدمی آن را البته - العینان زناهما النظر -

چشمها زنای ایشان نظر حرام ست - والاذنان زناهما الاستماع - و گوشها زنای ایشان شنیدن سخنان حرام ست -
واللسان زناه الکلام - و زبان زنای او کلام حرام است - والید زناها البطش - و دست زنای وی گرفتن ست - وفی البطش
بطش حمله کردن و سخت گرفتن - والرجل زناها الخطی - و پا زنای وی گامها زدن و رفتن ست بجانب آن - والقلب یهوی ویتمنی
و دل دوست میدارد و آرزو میکند - ویصدق ذلک الفرج ویکذبه - و تصدیق میکند آنرا فرج و تکذیب میکند آنرا - وعن
عمران بن حصین رضی الله عنه بضم حا و فتح صاد مهملتین و سکون تحتانیه صحابی مشهور ست اسلام آورد در خیبر همراه
ابو هریره تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود ملائکه سلام میکردند بروی یکباری داغ کرد پس ملائکه پنهان شدند چون
به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اقدم و افضل از عمران بن
حصین رضی الله عنه روایت میکند - ان رجلین من مزینة قالا - که دو مرد از قبیلهٔ مزینه بضم میم و فتح زاء و سکون یا و نون
گفتند - یا رسول الله ارأیت ما یعمل الناس الیوم - خبر ده مرا که آنچه عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف ست ویکدحون
فیه - و کوشش مینمایند و سعی میکنند در آن - اشیٔ قضی علیهم - آیا چیزیست که قضا کرده شده است بر ایشان و حکم کرده شده - و
مضی فیهم - و گذشته است در ایشان - من قدر سبق - از تقدیر الٰهی که پیش رفته است در ازل - او فیما یستقبلون به یا واقع
است در چیزی که استقبال میکنند بدان چیز و پیش می آیند در زمان آینده یعنی میکنند بقدرت و اختیار خود بی آنکه چیزی
گذشته باشد پیش از این از قضا و قدر - مما اتاهم به نبیهم - از آن چیزی که آورده است بایشان آنرا پیغمبر ایشان
وثبتت الحجة علیهم - و ثابت شده است حجت و برهان بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی هیچ قضا و قدر سابق نیست
پیغمبران آمده و امر و نهی کرده اند و مردم از پیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند یا معصیت می ورزند چنانکه مذهب قدریه
است - فقال لا - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست امری مستقبل - بل شیٔ قضی علیهم ومضی فیهم - بلکه حکم کرده شده
بر آدمیان و گذشته است در ازل در باب ایشان - وتصدیق ذلک فی کتاب الله عز وجل - و تصدیق آن و دلیل صدق
بر آن در کتاب خدا است که فرموده ونفس وما سواها فالهمها فجورها وتقواها - تسویه نفس عبارت از پیدا کردن او بر وجه
سویت و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت و ترکیب قوی و آلات که بدان مستعد فهم و افهام گردد و قابل تکلیف و مصدر افعال
شود و الهام فجور امور جبلیه و قضایای طبیعیه بود و ترکیب شهوات حسیه در وی و الهام تقوی نصوص شرعیه و ادلهٔ عقلیه و تلقین
علم مقدمات یقینیه و تصدیق حدیث در قول وی سبحانه است فسویها که دلالت دارد که آن همه بخلق و تقدیر اوست - رواه مسلم
وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قلت - گفت ابو هریره گفتم - یا رسول الله انی رجل شاب - من مردی جوانم - وانا اخاف
علی نفسی العنت - و من می ترسم بر نفس خود را از عنت بفتحتین بمعنی فساد و اثم و هلاک و مشقت در زنا آید - ولا اجد ما اتزوج
به النساء - و نمی یابم از مال چیزی که بزنی بگیرم بدان زنانرا - کانه یستأذنه فی الاختصاء - راوی میگوید که گویا ابو هریره باین سخن
دستوری میخواست از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در خصی شدن - قال فسکت عنی - گفت ابو هریره پس خاموش شد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی گردانیده از من - ثم قلت مثل ذلک - پس گفتم من مانند آن سخن یعنی تکرار کردم آن سخن را
فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة
جف القلم بما انت لاق - ای ابو هریره خشک شد قلم بچیزی که پیش آینده تست کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن
از کتابت آن - فاختص علی ذلک او ذر - پس خصی شو بر علم بآنکه هرچه قضا رفته است شدنی ست و درین تهدید است
برو و بسبب تدبیر در مقابله تقدیر و گریختن از آن یا بگذار اختصا را و راضی شو بقضا یعنی هرچه از خیر و شر شدنی ست و در ازل
تقدیر آن رفته خواهد شد خصی کن یا مکن و درین اذن در اختصا نیست بلکه توبیخ و ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو
بیفائده و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شده بر لفظ امر از اختصار یعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هرچه تقدیر است
مبدل نمیگردد سخن کوتاه کن بران و تسلیم شو ترک اعتراض کن یا بگذار اختصار و تسلیم را و هرچه خواهی بگو و تهدید بر نسخه اول
در امر اول ست و بر ثانی در ثانی فافهم - رواه البخاری - وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
قلوب بنی آدم کلها - بدرستی که دلهای فرزندان آدم همه - بین اصبعین من اصابع الرحمن - میان دو انگشت اند از انگشتان
خدای تعالی - کقلب واحد - این دلها در دو انگشت وی مانند یکدل است که - یصرفه کیف یشاء - میگرداند آن یکدل را چنانکه
میخواهد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعه باین کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشان
است که تصرف در یک چیز پیش ایشان آسان تر و سبک تر است از تصرف در اشیای متعدده و الا بر حضرت پروردگار تعالی
شانه همه برابر و یکسان ست نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از متشابهات ست و در متشابهات دو
مذهب ست بعض توقف کنند و علم آنرا بحضرت حق حواله نمایند و بعض آنرا بر وجه مناسب حمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله مراد صفت
جلال و جمال و قهر و لطف است که باول تقلیب و تصریف بجانب طاعت می نمایند و بثانی بسوی معصیت و اشارت است بآنکه
این تصریف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر ست و اضافت برحمن از جهت وسعت رحمت و غلبه اوست بر غضب
بآنکه غضب حلیم سخت تر ست پس اشارت بهر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی - ثم قال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم - از برای تعلیم است و تادب بحضرت صمدیت عز و جل - اللهم مصرف القلوب - ای بار خدای گرداننده دلها بسوی طاعت
و معصیت - صرف قلوبنا علی طاعتک - بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود و ثابت و مستقیم دار بران و ظاهر آن ست که
صیغه جمع از برای شمول امت است بلکه در حقیقت دعا برای ایشانست آنجا خود نهایت اعتدال و استقامت است تصریف
و تقلیب چه باشد - رواه مسلم - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مولود الا یولد
علی الفطرة - نیست هیچ زائیده شده مگر آنکه زائیده میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شگافتن و نو پیدا کردن و آفریدن آمده
و معنی فطرت اینجا خلقت مولود ست که زائیده میشود بران و مراد بآن حالتی و هیئتی ست که ساخته کننده و آماده کننده
است او را برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل بابداع صفت عقل و ترکیب آن در جوهر ذات وی

که متمکن گردد بدان بر هدایت و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح او دین و بر
دین اسلام ثابت بودن بر آرد و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود - فابواه یهودانه - پس پدر و مادر وی گردانند او را
جهود - او ینصرانه - یا نصرانی میکنند او را - او یمجسانه - یا مجوسی میسازند او را یا بمتابعت و مطاوعت و تقلید وی مر ایشان را
و عدم استعمال نظر که بدان دریابد حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا بجبر و قهر او را در دین خود میدارند و با وجود نظر صحیح
و دریافت حق متابعت ایشان میکند و اختیار دین اسلام نمی نماید و الف بمحسوسات و موهومات و انهماک در لذات
و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تهوید و تنصیر ابوین است که باعث است بر تقلید و اتباع ایشان
و این است مراد بقول حق سبحانه تعالی (فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله) چنانکه در آخر حدیث مذکور
گردد و اگر گفته شود که پس این صفت خود تبدیل میابد بتهوید و تنصیر ابوین را پس لا تبدیل لخلق الله چون درست آید
جوابش آنکه این استعداد و تهیو دریافت حق صفتی است که قطعاً زوال نپذیرد و ممکن نیست تبدیل ازالهٔ آن چه استعداد و تهیو
هرگز مبدل نگردد و اگر فرضاً بر خلاف مقتضای آن رود و نظر صحیح نکند و اثر آن بظهور نرسد این استعداد بحال خود است و حجت است
بروی و اگر مانعی از ظهور اثر آن بوجود نمی آید دائم و مستمر میماند تا آدمی زاد بر مقتضای آن و اختیار نمی کند جز دین اسلام را که حسن
وی ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و انظار صحیحه چنانچه مولود ست بر محبت شیرخوارگی که تا باز نداشته اند دائم می ماند بر محبت آن
و ازینجا گفته اند بعضی از فضلا که فطرت سلیمه مجبول ست بر اختیار دین اسلام و مراد بولادت بر فطرت آن نیست که مولود است بحقیقت
بر صفت اسلام بالفعل بعد از آن پدر و مادر کافر میسازند یا بتبعیت ایشان محکوم بکفر است چه اتصاف مولود بحقیقت اسلام که از
مکاسب است معقولیت ندارد و نیز وی تبدیل پذیر است مگر آنکه بلا تبدیل لخلق الله آن مراد دارند که نمی باید که تبدیل کنند
و اگرچه در بعض روایات علی فطرة الاسلام یا علی الملة که عبارت از دین اسلام است آمده اما مراد همان است که گفته شد یعنی مستعد و
متهیی اسلام زائیده شده اگر آفتی از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد آنرا و در شرح زیاده برین سخن کرده شده و وجوه دیگر ایراد نموده
شده است اینجا اینقدر کفایت است بعد از آن تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قدیم و عروض آفت و اعوجاج از خارج
بزائیدن بهیمه بسلامت و عروض نقصان پس از آن بقول خود - کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء - چنانکه زایانیده میشود چارپایه را چارپایه
تام کامل سلیم الاعضا و تنتج بلفظ مجهول ست از نتج بمعنی زایانیدن و ناتج آنکه بزایاند ناقه را و متولی امر نتاج گردد چنانکه قابله و
تحقیق این لفظ در شرح بیشتر ازین واقع شده - هل تحسون فیها من جدعاء - آیا احساس میکنید و می بینید شما در ان بهائم زائیده شده
هیچ بهیمه بینی یا گوش یا دست یا لب بریده را و اگر از خارج آفتی بحال وی متعرض نمیشد همچنان میماند که بود - ثم یقول - پس گفت
و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را - فطرة الله التی فطر الناس علیها - لازم گیرید خلقت خدا را که پیدا کرده آدمیان را
بران و دایم باشید بر مقتضای آن - لا تبدیل لخلق الله - نیست تبدیل و تغییر و پیدایش خدا را و نباید تغییر و تبدیل داد آنرا
ذلک الدین القیم - آن یعنی موجب فطرت و مقتضای وی دین راست و درست ست - متفق علیه - وعن ابی موسی

الاشعری - رضی الله عنه - قال قام فینا رسول الله - ابوموسی اشعری گفت که ایستاد میان ما خطبه خواند برای وعظ و تذکیر با
واهتمام نمود بجال با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بخمس کلمات - به پنج سخن - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی لاینام - بدرستی که خدای تعالی خواب نمیکند و غافل نمیشود از حال بندگان و احوال تمامه کائنات این نخستین
کلمه ایست ازان پنج کلمه چنانکه شارحان گفته اند و کلمه دوم - ولاینبغی له ان ینام - ونمی آید ازوی ونمی سزد او را که خواب کند یعنی
محالست بروی خواب و باین جهت مغایر شد این کلمه با کلمه نخستین را چه از خواب ناکردن نا ممکن بودن خواب لازم نیاید کلمه سوم یخفض القسط
ویرفعه - پست میکند قسط را و بالا می برد آن را قسط بکسر کاف وسکون سین مهمله بمعنی رزق آید پس در معنی این آیت بود که یبسط الرزق
لمن یشاء ویقدر یعنی فراخ میکند الله تعالی رزق را مر هر کرا میخواهد و تنگ میگرداند بر هر که میخواهد و قسط بمعنی میزان نیز آمده و این معنی ظاهر
تر و مناسب تر است بحدیث آینده که گفت بیده المیزان یخفض ویرفع و معنی خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق
بندگان که نازل است از جناب تقدیر و اعمال ایشان که صاعد است بدرگاه عزت وی تعالی و دانانیدن مقادیر آنها مر فرشتگان
را که موکل اند بران یا اشارت ست بقول حق سبحانه تعالی کل یوم هو فی شان و بآنکه وی تعالی حکم میکند در خلق خود بمیزان عدل و
باین وجه این کلمه موکده و مقرر کلمه دوم گردد که لاینبغی له ان ینام است چه هر که در هر لحظه و هر آن تصرف وی دایم و مستمر باشد خواب
کردن و غافل بودن او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمه چهارم - یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار - برداشته میشود و بالا برده
میشود بسوی درگاه وی عملهای بندگان که در شب میکنند پیش از عملهای که در روز میکنند - وعمل النهار قبل عمل اللیل - و برداشته
میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی هنوز روز نشده و عملی دران واقع نشده که عمل شب بالا می برند و شب نرسیده که عمل
روز می برند و درین مبالغه است در سارعت ملائکه موکل باعمال عباد در امتثال امر و سرعت عروج ایشان بمجال عرض و ساعد
سموات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چه فرق میان روز و شب جز آنی و جزو لایتجزی نبود یا مراد آن باشد
که برداشته میشود عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن عمل شب و هر یک را جدا جدا بدرگاه میبرند و عرض مینمایند
و این معنی از عبارت ظاهر تر است و لیکن جودت و بلاغت در معنی اول بیشتر است و این کلمه نیز موکد لاینبغی له ان ینام ست کلمه پنجم - حجابه النور -
پرده حق سبحانه تعالی و تقدس نور است یعنی انوار جلال و اشعه عظمت و کبریای او که مدهوش و متحیر میگرداند نزد ملاحظه و مشاهده آن
عقول و ابصار را و این پرده بحقیقت راجع بخلق ست که محجوب ایشان اند نه حق سبحانه بر مثال دیده کور نسبت بآفتاب و حق سبحانه تعالی
را محجوب نتوان گفت که محجوب مغلوب و مقهور حاجب بود بلکه محتجب گویند که مستتر است بذات خود از جهت تعزز و تمنع بعظمت و
جلال و کبریا و تواند که معنی وی آن باشد که وی سبحانه محتجب ست از جهت شدت ظهور و غایت بروز چنانکه محسوسات آفتاب که چون
بسیار بتابد دیده را خیره و تیره گرداند و در حقیقت صفات که انوار ذات اند پرده اویند و ذات را جز در پرده صفات مشاهده نتوان
کرد و ادراک ذات بحت ممکن نباشد و هر چه در ادراک در آید و مشهود گردد از صفات ست حق تعالی وراء آن ست بیت
هر چه اندیشی پذیرای فناست + آنچه در اندیشه ناید آن خداست + واگر پرده صفات از میان برافتد و ذات بحت تجلی نماید کما

همه در اضمحلال ذات مستهلک و مضمحل گردند چنانکه فرمود - لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه - اگر بردارد حق
این پرده را هر آئینه بسوزد فروغ انوار ذات وی هر چیزی را که بنهایت رسیده است بسوی آن چیز بصر وی تعالی که خلق وی
باشند چه بصر الله تعالی محیط است بتمامه کائنات و رسیده است بنهایات آن بیت است ازین پرده گفتگوی من و تو +
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من + وسبحات بضمتین جمع سبحه است بضم و سکون چون غرفات و مراد بیان نور وجه اوست و قاموس
گفته سبحات وجه الله انواره و انوار را سبحه ازان خوانند که بینندگان و مشاهده کنندگان آن تسبیح گویند و بتنزیه و تقدیس یاد
کنند حق تعالی را بجهت هیبت و دهشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانه - رواه مسلم - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ید الله ملای - دست جود و کرم الله تعالی پر ست کنایت ست از غایت زیادت غنی و کمال و
نهایت جود و عطای جل جلاله و عم نواله - لایغیضها نفقة - ناقص و تهی نمیسازد او را هیچ نفقه و عطا - سحاء اللیل والنهار - ریزنده و سیل کننده
است دست وی شب و روز یعنی دائم و باقی ست عطای وی و سح ریختن و سیلان کردن آب از بالا و مطر سحاح بتشدید باران سخت
بارنده - ارایتم ما انفق منذ خلق السماء والارض - خبر دهید مرا که چه مقدار انفاق و اعطا کرده است وی تعالی ازان باز که پیدا کرده است
آسمان و زمین را - فانه لم یغض ما فی یده - پس بدرستی که اعطا و انفاق او کم نساخت چیزی را که در دست او بود - وکان عرشه علی
الماء - و بود در وقت پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلمه در حدیث اول ازین فصل گذشت - وبیده المیزان - و
بدست قدرت و حکمت اوست ترازو - یخفض ویرفع - پست میکند و بر میدارد ترازو را شرح این نیز گذشت - متفق علیه - وفی روایة
لمسلم - و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که - یمین الله ملای - دست راست خدا پر ست چون عطا غالب بدست راست میباشد بخصوص
یمین را ذکر کرده - قال ابن نمیر - بضم نون گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ - ملآن سحاء لایغیضها شیء اللیل والنهار
یعنی نمیر در حدیث خود بجای ملای ملآن گفت و آنچه موافق لغت ست ملای ست نه ملآن چه ید مونث سماعی ست و ملآن لفظ مذکر
اما اگر روایت آن صحیح باشد ید را تاویل بجود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقة شیء آورد و در بعض الفاظ تقدیم و تاخیری نیز کرد
والله اعلم - وعنه قال سئل رسول الله - و هم از ابی هریره روایت ست که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
عن ذراری المشرکین - از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ و ذراری جمع ذریت ست و آن نسل
جن و انس اگر چه صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل - الله اعلم بما کانوا عاملین -
خدای تعالی داناتر است بچیزی که بودند ایشان عمل کنندگان - متفق علیه - ظاهر معنی حدیث این مینماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکان
را بآنچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده می ماندند و ببلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است
خدای تعالی که بر تقدیر رسیدن ببلوغ با ایمان می مردی در آرد به بهشت و آنرا که دانسته است که کافر می مردی در آرد در آتش و این سخن
مشکل ست یکی ازین جهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود بمردن او در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ و مردن با ایمان
یا بکفر چه معنی دارد و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و منهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه گناهگاران بر گناهان که

برتقدیر طول عمر ایشان بعد وری آید منتفی ست و از اطفال که ضعیف تر و در قوت کمتر اند احق و اولی باشد و بضرورت یقین
معلوم است که حق تعالی بر گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاهانیده نشده از
حقیقت امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشده چیزی بسوی او درین باب پس توقف کرد دران یا داشت و از حضرت حق اذن
در کشف و اظهار آن نیافت بجهت مصلحتی که دران باشد پس جواب داد بانچه که داد و معنی حدیث آنست که خدا داناست بانچه
بازگشت ایشان بدانست و بانچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای دیگر چو بهشت و دوزخ
که نه معذب شوند و نه منعم والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف ست بعض سکوت کرده توقف ورزیده اند و بعض
بعلم الهی معلق داشته چنانکه گذشت و بعض گفته که ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را در
احکام کفر و بعض گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف و اختیار مرد ولایت ابوین از وی زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت گشت
از اهل جنت و بعض گفته اند که در بهشت در آیند و لیکن نه بر سبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک در قصور منازل
ایشان و بعض گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت و دوزخ نه منعم و نه معذب صواب آنست که توقف نموده شود در شان ایشان و جزم
کرده نشود بهیچ جانب و بهیچ قول زیرا که جزم درینباب بی وصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی درست
نباشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درینباب وارد نیافته و هرچه گفته اند برای قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه مبهمه
گرفته اند پس واجب شد توقف کذا قال التورپشتی - والله اعلم -

الفصل الثانی - عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله. گفت عبادہ بن الصامت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان اول ما خلق الله القلم - بدرستی که نخستین چیزی که پیدا کرد خدای تعالی قلم است . فقال له اکتب . پس گفت مر او را بنویس
قال ما اکتب . گفت چه نویسم - قال - گفت خدا تعالی - اکتب القدر - بنویس هر چیزی را که تقدیر کرده شده است . فکتب ما کان
وما هو کائن الی الابد - پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت با اول
زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جوابش آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بزمان خود فرمود ما کان و ما یکون یعنی آنچه پیش از آن
بود و بعد از ما خواهد بود نه نسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوئیم که سابقا در حدیث اول از فصل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از
خلق سموات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش الهی در آن زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در
لا یزال بود چنانچه ظاهر تعیین علم و دلالت دارد بر آن و معنی تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لا یزال است چنانچه اولیت خلق او دلالت
بر آن دارد و چون کتابت مقادیر در لا یزال بود ما کان بلفظ ماضی درست آمد. رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب اسنادا - روایت
کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب ست از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد بوی
شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شده - وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب - رضی الله عنه عن هذه الآیة - روایت ست از مسلم
بن یسار که از کبار تابعین ست و ثقه و فاضل و عابد و ورع بود و از اولیای خدا بود و هیچکس را در زمان وی بر وی فضیلت نمی نهادند

توفی سنة مائة گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که - واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الآیة -
وچون گرفت و بر آورد پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه او بر آورد و از پشت
هر کدام ذریت او را بر آورد و همچنین تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود ولیکن در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریت
از پشت وی نکرد از جهت ظهور آنکه وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد آدم ست از یهود و غیرهم
بنقض عهدی که روز میثاق بستند و تمام آیت اینست و اشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهای ایشان قال گفت پروردگار
تعالی با ایشان - الست بربکم - آیا نیستم من پروردگار شما - قالوا بلی شهدنا - گفتند آری تو پروردگار مائی گواهی دادیم بربوبیت تو - ان
تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین - این گواه گرفتن ایشان را بر ذاتهای ایشان بجهت آن بود که مبادا بگویند روز قیامت که
بودیم ما ازین غافل پس چون پرسیده شد عمر بن الخطاب ازین آیه - قال عمر - گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یسأل عنها - پرسیده می شد از تفسیر این آیت - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ان الله خلق آدم - بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد آدم را - ثم مسح ظهره بیمینه - پس مالید تعالی پشت آدم را بدست راست خود
اسناد مسح بحضرت حق تعالی بطریق مجاز ست باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند بادشاه شهری بنا کرد و بنا کنندگان دیگر
اند و چون بامر بادشاه کردند گویا بادشاه خود بنا کرد و تخصیص یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است
که هر دو دست خداوند تعالی یمین ست و بالجمله این از قبیل متشابهات ست علم بحقیقت آن مفوض بعلم الهی ست و شانه
فاستخرج منه ذریة - پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بروجهی که گفته شد ذریتی را - فقال خلقت هولاء للجنة - پس گفت
خدا تعالی در شان ایشان پیدا کردم این جماعه را برای بهشت - وبعمل اهل الجنة یعملون - وبعمل اهل بهشت عمل میکنند - ثم مسح ظهره
فاستخرج منه ذریة - پس باز مالید پشت آدم را پس بیرون آورد ازان جماعه دیگر را از ذریت - فقال خلقت هولاء للنار و
بعمل اهل النار یعملون - پس گفت پیدا کردم اینها را برای آتش و بعمل اهل آتش عمل میکنند - فقال رجل ففیم العمل پس گفت
مردی از صحابه پس بجهت چیست عمل و تکلیف میان و درجه چیز فائده میکند عمل یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة - بدرستی که خدای تعالی چون پیدا کند بنده را برای بهشت در کار
میدارد او را بکار بهشتیان - حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة - تا آنکه میمیرد بر کاری از کارهای بهشتیان فیدخله
به الجنة - پس می در آرد آن بنده را بآن عمل در بهشت - واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتی یموت علی عمل من
اعمال اهل النار فیدخله به النار - و چون پیدا کند بنده را برای آتش در کار میدارد او را بکار دوزخیان تا آنکه میمیرد بر کاری
از کارهای دوزخیان پس می در آرد خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در سرشت دوزخ که می در آرد بعمل می در آرد
و عمل علامت بر آن ست و بعمل امر کرده و عمل نیز قضای اوست پس مگو که عمل برای چه کنیم و فائده آن چیست و چه معنی دارد
رواه مالک والترمذی وابو داؤد - وعن عبد الله بن عمرو قال خرج رسول الله - گفت عبد الله بن عمرو بن العاص

بیرون آمد یعنی از خانهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی یدیه کتابان - وحال آنکه در هر دو دست آن حضرت صلی الله علیه
وسلم دو کتاب بود - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتدرون ماهذان الکتابان - آیا می دریابید که
چیست این دو کتاب وچه نوشته اند دران اهل تاویل گویند که این تمثیل وتصویر وتعبیر ست از معنی بصورت
ومبالغه است در تحقیق آن وتعیین بدان ومتکلم چون خواهد که تحقیق قول خود نماید وبغیر خود را تفهیم کند معنی دقیق خفی را
بمشاهدهٔ سامع وانماید تصویر کند آنرا بصورت واشارت کند بدان اشارت محسوس اگرچه در خارج وعالم حس نیامده وچون
کشف کرده شد بران حضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت این امر ومطلع شد بران چنانکه شبهه وخفای نماند دران تمثیل و
تصویر کرد معنی حاصل در قلب شریف را بچیزی که گویا در دست اوست وحال آنکه در خارج کتابی نیست ونوشته اند واهل باطن
وارباب مکاشفه گویند که وجود کتاب حق ست ومحمول بر حقیقت بی شائبهٔ مجاز وتاویل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت
گفته که امتیاز خواص از عوام بدو چیز ست یکی آنکه آنچه حاصل گردد مر عامه را از علوم بکسب وتعلم حاصل میشود مر خواص را
بی کسب وتعلم از نزد پروردگار علیم حکیم وآنرا علم لدنی خوانند دیگر آنکه آنچه عامه در خواب بینند خواص آنرا در بیداری
مشاهده نمایند وحکایات مشائخ درین باب بسیارست درکتاب الرؤیا بیاید انشاء الله تعالی وچون خواص است را
این حالت ورتبه حاصل بود فکیف سید المرسلین را صلی الله علیه وسلم بلکه ظاهر حدیث درآنست که صحابه آن دو کتاب نیز
منود ولیکن مضمون آنچه درانها بود ندانستند ومشائخ گفته اند هر که این اعتقاد ندارد ایمان بحقیقت بموت ندارد - قلنا لا
گفتیم ما درنمی یابیم که چیست درین دو کتاب - یا رسول الله الا ان تخبرنا - مگر آنکه خبر دهی تو ما را واین التماس ست از
حضرت وی تا خبر دهد ازان - فقال للذی فی یده الیمنی - پس گفت آنحضرت علیه السلام در شان آن کتابی که در دست راست
وی بود - هذا کتاب من رب العالمین - این کتابیست از پروردگار جهانیان - فیه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم
درین کتاب نامهای بهشتیان ست ونامهای پدران ایشان ونامهای قبیلهای ایشان بجهت تعیین وتمیز - ثم اجمل علی
آخرهم - پس اجمال کرده شده است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب ست که بعد از تفصیل اعداد در آن آخر
عدد مجمل بنویسند که جمله این شد - فلا یزاد فیهم - پس چون چندین مبالغه در ضبط وتعیین کرده شده زیاده کرده نمیشود در ایشان
تا دیگری که نوشته نشده است در ایشان در آید - ولا ینقص منهم - وکم کرده نمیشود از ایشان تا از آنها که نوشته شده است کسی ابدا
ابدا - همیشه - ثم قال للذی فی شماله - پستر گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر آن کتاب را که در دست چپ وی بود - هذا
کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا - ترجمهٔ این
عبارت از ترجمهٔ عبارت اول ظاهر شد - فقال اصحابه ففیم العمل - پس گفتند یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس برای چیست
عمل - یا رسول الله ان کان امر قد فرغ عنه - اگر هست امری که پرداخته شده است از وی - فقال - پس گفت
آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان - سددوا - بگردانید عملهای خود را مستقیم بر طریق حق

وقاربوا - وبجوئید قربت خدا را وطاعت کنید او را کذا قال الطیبی وبعض گفته اند که قاربوا تاکید سددوا ست یعنی طلب کنید
باعمال خود سداد واستقامت را میانه روی کنید در عمل ودور ودور دور نروید وافراط وتفریط نکنید ودر مجمع البحار گفته که طلب کنید سداد
را یعنی صواب واعتدال را میان افراط وتفریط واگر ازان عاجز آیید قربت بآن کنید ودر بعض روایات وقربوا آمده یعنی نزدیک
گردانید دیگران را بعمل صالح حاصل آنکه عمل کنید واز قضا وقدر ذکر نکنید - فان صاحب الجنة یختم له بعمل اهل الجنة - پس بدرستی که بهشتی
ختم کرده میشود مر او را بعمل بهشتیان - وان عمل ای عمل - واگرچه عمل کند در مدت عمر هر عملی که باشد نیک یا بد آخر ختم کار او بر عمل
نیک بود - وان صاحب النار یختم له بعمل اهل النار وان عمل ای عمل - ودوزخی ختم کرده میشود مر او را بعمل دوزخیان واگرچه عمل کند
هر عملی که باشد - ثم قال رسول الله - پستر اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیدیه - بهر دو دست خود وقول بمعنی اشارت بسیار
آمده ودر احادیث این لفظ بامعنی بسیار واقع شده قال بیده وقال برأسه وقال برجله ونحو آن - فنبذهما - پس انداخت هر دو
کتاب را از هر دو دست پس پشت خود وبینداخت چیزی از دست بجانب پیش یا پس واینجا تفسیر بپس کرده اند
اشارت بآنکه این امریست که پرداخت کرده شده است ازان وانداخته شده است پس پشت - ثم قال - پستر گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم - فرغ ربکم من العباد - بپرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را - فریق فی الجنة وفریق
فی السعیر - گروهی در بهشت وگروهی در دوزخ - رواه الترمذی - وعن ابی خزامة - بکسر خای معجمه وبزای تازی
حدیث او در رقی ست وابو خزامه صحابی دیگرست حدیث او در غیر رقی است کذا فی جامع الاصول - عن ابیه روایت
میکند از پدرش - قال قلت - گفت گفتم - یا رسول الله ارأیت رقی نسترقیها - ای پیغمبر خدا خبر ده ما را از حال
افسونهای که افسونگری میکنیم ما آنها ورقی بضم را وفتح قاف جمع رقیه بضم وسکون بمعنی افسون که بدمند آنرا یا در گلوی و
بازو به بندند وحکم او آنست که اگر بقرآن وادعیهٔ ماثوره باشد درست ست والا حرام ودر تمیز تفصیل در کتاب الطب
والرقی بیاید - ودواء نتداوی به - ودبیره ازدارویی که تداوی میکنیم بآن - وتقاة نتقیها - وپناهی که پناه میجوییم
بدان وپرهیز میکنیم از آفتها بآن مثل سپر وزره ومثال آن هل ترد من قدر الله شیئا - آیا باز میگرداند اینها از قضا و
خدای تعالی چیزی را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - هی من قدر الله - این چیزها نیز از جملهٔ قضا وقدر الهی
اند اگر خواسته است وتقدیر رفته که شفا بخشد وپناه دهد اسباب آنها را نیز میسر خواهد گردانید وتقدیر منافات باسباب
وشرائط ندارد وهمه داخل تقدیر است وتقدیر همه را شامل ست ومحیط وهیچ چیز از احاطهٔ وی بیرون نرود - رواه احمد
والترمذی وابن ماجه - وعن ابی هریرة قال خرج علینا رسول الله - گفت ابوهریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ونحن نتنازع فی القدر - وما بحث ونزاع میکردیم در مسئلهٔ قضا وقدر که چون ست وچگونه است - فغضب حتی
احمر وجهه - پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه سرخ شد روی مبارک وی - حتی کانما فقئ فی وجنتیه حب الرمان
تا آنکه گویا شکافته شده است در هر دو رخسار وی دانهای انار - فقال ابهذا امرتم - پس گفت آیا باین تنازع

امر کرده شده اید شما - ام بهذا ارسلت الیکم - آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کرده اند
و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستاده بحث کردن در قضا و داخل آن نیست آن سر الٰہی ست و راه بوی بگذارید و بعمل مشغول
شوید و بقضای وی راضی باشید - انما هلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی هذا الامر - هلاک نشدند کسانیکه بودند پیش از شما مگر
هنگامیکه تنازع و بحث میکردند در شان قضا و قدر - عزمت علیکم عزمت علیکم - سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب
میگردانم بر شما - ان لا تنازعوا فیه - که نزاع نکنید درین امر - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی - و
روی ابن ماجه نحوه عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده - و روایت کرد ابن ماجه مانند آن را از عمرو بن شعیب از پدرش
از جد وی - محدثان نحوه در جایی میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جایی که لفظ و معنی هر دو موافق
باشند مثل گویند چنانکه در مقدمه گذشت - وعن ابی موسی قال سمعت رسول اللہ - گفت ابو موسی اشعری رضی اللہ
عنہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - ان اللہ تعالی خلق آدم من قبضة - بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد آدم را
از مشتی از خاک فی الصراح قبضه بالضم یکمشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا مشتی از خاک ست - قبضها من جمیع الارض
گرفت آنرا از تمام زمین و هر موضع وی یعنی امر کرد ملک را بگرفتن آن - فجاء بنو آدم علی قدر الارض - پس آمدند اولاد آدم
بر اندازه زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت - منهم الاحمر والابیض والاسود و بین ذلک - یعنی از ایشان
سرخ و بعضے سفید و بعض سیاه و بعض میان سرخ و سفید و سیاه - والسهل والحزن - و بعض نرم و بعض درشت سهل
بفتح سین و سکون ها و کسر آن هر چیز مائل بنرمی و زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زمین درشت - والخبیث والطیب -
و بعض پلید و بعض پاک و ناخوش و خوش خبیث از زمین شوره که در و یاند و طیب ضد وی و این چهار از صفات باطنه است
و چهار اول از ظاهره رواه احمد والترمذی و ابوداود - وعن عبد اللہ بن عمرو قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول
ان اللہ خلق خلقه فی ظلمة - بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی - فالقی علیهم من نوره - پس بینداخت بر خلق
از نور خود - فمن اصابه من ذلک النور - پس کسی که رسید او را ازان نور - اهتدی - راه راست یافت و رسید بمقام
ایمان و طاعت - ومن اخطاه ضل - و کسی که نرسید او را ازان نور گمراه شد و نرسید بآن مقام - فلذلک اقول جف القلم
علی علم اللہ - پس ازین جهت میگویم خشک شد قلم و گذشت تقدیر بر آنچه دانسته خدا در ازل از احوال خلائق از هدایت و
ضلالت - رواه احمد والترمذی - گفته اند که مراد بخلق جن و انس ست و احتمال دارد که مخصوص بانس باشد و مراد بظلمت آنچه
مجبول اند بران از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاک ست و مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرده
وی سبحانه آن را از آیات بینه و حجج نیره بنشه در انفس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع
استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر که را خواست خدای تعالی که هدایت کند
و بآن انوار و آیات مهتدی و منتفع گرداند راه راست یافت و هر که را نخواسته است که هدایت کند و محروم گرداند ازان نور گمراه شد

چنانچه فرمود (اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا) فرمود (افمن شرح اللہ صدره للاسلام فهو علی نور من ربه) پس معلوم شد که
هدایت و ضلالت بمشیت حق و تقدیر اوست جل و علا اگر گفته شود که پیدا کردن خلق در ظلمت در چه وقت ست اگر مراد بآن وقت
اخراج ذریت از ظهور بنی آدم ست پس آنجا خود همه مهتدی بودند و همه اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشده و اگر
وقت ولادت و خروج از بطون امهات ست همه منور بنور فطرت اند چنانکه پیش آنکه در روز الست که اقرار کردند بربوبیت حق بعض
برغبت کردند و بعض بکره از جهت غلبه سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند القا کرد بر ایشان نور هدایت را و اجابت کردند
آنرا و آنها که بکره کردند محروم ماندند ازان نور و مراد بفطرت که مولود اندران تهیؤ و تمکن از اصابت حق ست بنور نظر صحیح و این منافات
ندارد بوجود ظلمت نفس و طبیعت چه آدمی از حیثیت روحانیت مقتضی رشد و هدایت ست و از حیثیت نفسانیت مقتضی غی و ضلالت
و بعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و هدایت حق و القای نور در ترجیح جانب روحانیت ست از حضرت وی و اگر
آن نشد محکوم نفس اماره و مغمور در ظلمت و ضلالت اند و سابقا معلوم شد که سابقه ورای فطرت ست و این حدیث اشاره بسابقه
تقدیر و علم و ارادت الٰہی ست و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم و باللہ التوفیق - وعن انس رضی اللہ عنه - قال کان رسول اللہ
گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یکثر ان یقول - بسیار میکرد گفتن این قول را - یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک -
ای گرداننده دلها از حالی بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود و ظاهر اضافت قلب بذات شریف خود کرده و در حقیقت طلب دعای برای
امت ست چه وی صلی اللہ علیہ وسلم مامون العاقبة و محفوظ القلب ست و همچنین در جمیع ادعیه مقصود اصلی تعلیم و تلقین امت ست
بطریق تعریض و کنایت و لهذا انس گفت - فقلت یا نبی اللہ آمنا بک - ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آوردیم ما بتو و
بما جئت به - و بدینی که آوردی تو آنرا - فهل تخاف علینا - پس آیا می ترسی تو بر ما زوال دین و ایمان و تطرق فتور و نقصان بدان که
این دعا میکنی - قال نعم - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری میترسم بر شما - ان القلوب بین اصبعین من اصابع اللہ - زیرا که دلها
در تصرف و قدرت الٰہی ست - یقلبها کیف یشاء - میگرداند دلها را چنانکه میخواهد - رواه الترمذی و ابن ماجه - وعن ابی موسی رضی اللہ
عنه - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل القلب - حال و مثال دل در تقلب و گشتن از حالی بحالی - کریشة بارض فلاة - مانند
پری ست در زمین دشت که - یقلبها الریاح ظهرا لبطن - میگردانند آن پر را بادهای مختلف و میگردانند ظاهر آنرا بجانب باطن همچنین دلها
را خواطر و حوادث که بقضا و قدر الٰہی عارض و حادث میشوند میگردانند - رواه احمد - وعن علی قال قال رسول اللہ - روایت
است از علی مرتضی رضی اللہ عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع - ایمان نمی آرد و مومن
نمیگردد هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد بچهار خصلت - یشهد ان لا اله الا اللہ وانی رسول اللہ - خصلت اول بدل ایمان آوردن و بزبان
گواهی دادن بوحدانیت اللہ تعالی و پیغمبری من باین طریق که - بعثنی بالحق - برانگیخته و فرستاده است مرا اللہ تعالی بجانب کافه
خلق بحق - ویؤمن بالموت - دوم ایمان آوردن بموت یعنی بفنای دنیا و هلاک او بجمیع اجزا یا مراد آنست که اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار
است نه بطبیعت و فساد مزاج یا مراد علم ست بمقتضای ایمان بموت - والبعث بعد الموت - سوم ایمان آوردن ببر انگیختن

حق تعالے بندگان را وزندہ گردانیدن ایشانرا بعد از مردن - ویؤمن بالقدر - چہارم ایمان آوردن بتقدیر الٰہی کہ در ازل ہمہ کائنات را از جواہر واعراض وذوات وصفات تا ابد تقدیر کردہ وتعیین نمودہ است - رواہ الترمذی وابن ماجہ - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صنفان من امتی لیس لہما فی الاسلام نصیب المرجئۃ والقدریۃ - دو قسم اند از امت من کہ نیست مر ایشان را در دین مسلمانی نصیبے وآن دو گروہ کدام اند یکی مرجیہ ودیگرے قدریہ - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب - مرجیہ بہمزہ از ارجاء بمعنی تاخیر ست وترک ہمزہ نیز لغتے ست طائفہ قائل اند بآنکہ ایمان قول بلا عمل ست و تسمیہ ایشان باین نام بجہت موخر گردانیدن وساقط کردن ایشان ست عمل را واکثر بر آنند کہ مرجیہ نام فرقہ جبریہ ست کہ گویند بندہ را فعلے نیست واورا دخلی واختیاری دران حاصلہ ونسبت فعل بوی بمنزلہ نسبت فعل بجمادات ست چنانکہ گویند آسیا گشت وجوی روان شد وایشان را مجبرہ نیز گویند وآما قدریہ منسوب اند بقدر بجہت انکار ایشان آنرا ومذہب ایشان آنست کہ بندہ خالق افعال خود ست ومستقل ست درکار خود وسابقہ قضا وقدر نیست وقدریہ بفتح دال است وجبریہ را نیز بفتح با خوانند بجہت مشاکلت وی واصل در وی سکون با ست نسبت بجبر وصاحب کشاف بجہت تعصبی کہ در مذہب اعتزال وقدر دارد اہل سنت را مرجیہ وجبریہ خواند بجہت آنکہ عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند وبندہ را خالق افعال نمیگویند واین غلط ست زیرا کہ اہل سنت وجماعت ایمان را عبارت از تصدیق واقرار دارند وعمل را سبب کمال دارند نہ قول بلا عمل ومذہب ایشان توسط ست میان جبر وقدر ولیکن امر چنین امرین بدآنکہ این حدیث وامثال آن تصریح اند در تکفیر قدریہ ومرجیہ لیکن صواب آنست کہ مسارعت نمی باید کرد بتکفیر اہل ہوا کہ براہ تاویل روند زیرا کہ ایشان اختیار کفر نمیکنند وراضی نیستند بدان بلکہ بتاویل میگریزند از کفر وتمسک میکنند بکتاب وسنت وبذل مجہود مینمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند ونیافتند آنرا وفرقست میان لزوم کفر والتزام آن وقول مختار از علمای اہل سنت ہمین ست واحتیاط ہم درین ست وما نہی کردہ شدہ ایم از تکفیر اہل قبلہ وہر چہ در شان ایشان واقع شدہ است از آنچہ دلالت دارد بر کفر از باب زجر وتشدید ومبالغہ در تغلیظ ست ودر صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای محدثین سخن ست واللہ اعلم - وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال سمعت رسول اللہ - گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - یکون فی امتی - میباشد در امت من خسف ومسخ - خسف فرو بردن در زمین ومسخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بہ تر از آن - وذلک فی المکذبین بالقدر - وآن خسف ومسخ در تکذیب وانکار کنندگان قدرست واز اینجا معلوم شد کہ قدریہ نام آن جماعہ است کہ منکر قدر اند نہ آنکہ مثبت قدر اند چنانکہ ایشان بما میگویند کہ این نام شما راست تعالی حق است خذلہم اللہ - رواہ ابو داؤد وروی الترمذی نحوہ - واز این حدیث معلوم گردد کہ درین امت نیز خسف ومسخ واقع شدنی ست چنانکہ امم سابقہ بود وبتحقیق وارد شدہ است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکہ در باب اسلام از کتاب فتن بیاید وبعض گفتہ اند کہ مراد آنست کہ اگر درین امت خسف ومسخ واقع میشد درین فرقہ واقع میشد واللہ اعلم - وعنہ - وہم از ابن عمر ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم القدریۃ مجوس ہذہ الامۃ - فرقہ قدریہ کہ انکار قدر میکنند ومیگویند کہ بندہ خالق افعال خود است مجوس این امت اند یعنی حال واعتقاد ایشان

در ملت اسلام مشابہ حال واعتقاد مجوس ست کہ قائل اند بتعدد آلہ واثبات می کنند دو خدا را یزدان واہرمن ومیگویند یکی خالق خیر ودیگرے خالق شر وبعض علما براہ مبالغہ رفتہ وگفتہ اند کہ حال ایشان بدتر از حال مجوس ست کہ اثبات شرکای بسیار اللہ تعالی می کنند - ان مرضوا فلا تعودوہم - اگر بیمار شوند عیادت نکنید ایشان را - وان ماتوا فلا تشہدوہم - واگر بمیرند حاضر نشوید ایشان را یعنی نماز نکنید بر جنازۂ ایشان یعنی رعایت نکنید در باب ایشان در حقوق اسلام نہ در حالت حیات ونہ بعد از ممات - رواہ احمد وابو داؤد - وعن عمر قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لا تجالسوا اہل القدر - ہمنشینی نکنید با اہل قدر - ولا تفاتحوہم - وحاکم نسازید ایشان را مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکہ در آیہ کریمہ ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق - آمدہ وحاکم را فاتح گویند ودر تفسیر فتاح کہ از اسمای حسنای الٰہی ست تعالی گفتہ اند کشایندۂ ابواب رزق ورحمت بر بندگان وحاکم میان ایشان وبعض گفتہ اند کہ مراد بمفاتحت ایشان ابتدا بمجادلہ ومناظرہ است با ایشان وبحث ونزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک وشبہہ نگردد واز اینجا معلوم گردد کہ سلامت در سد باب مجادلہ ومباحثہ است با اہل بدع متعصبہ کہ فکر میکنند در اعتقاد وی وتوان کہ مراد نہی از ابتدای کلام ومباسطت با ایشان باشد واین معنی انسب ست بقول حضرت - لا تجالسوا وا شدہ واغلظ ست در ترک مصاحبت واختیار مجانبت خصوصا از بحث وجدال وقیل وقال - رواہ ابو داؤد - وعن عائشۃ - رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ - گفت عائشہ رض گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ستۃ لعنتہم - شش کس اند کہ لعنت کردہ ام من ایشان را لعنہم اللہ - لعنت کناد ایشانرا خدا تعالے پس این جملہ دعائیہ است یا چون گفت لعنت کردہ ام ایشان را گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشانرا جواب داد زیرا کہ لعنت کردہ است ایشانرا خدا ودر تحقیق کلامی را اہل عربیت استیناف گویند - وکل نبی یجاب - وہر پیغمبر قبول کردہ شدہ است دعای او واین جملہ کلامی ست کہ ذکر کردہ شدہ بجہت تاکید وتقریر لعنت بر ایشان - الزائد فی کتاب اللہ - یکے از ان شش کس آنکس ست کہ زیادہ کنندہ است بر کتاب خدا یعنی درآرندہ در وی حرفے کہ نیست از ان یا تحریف کنندہ لفظا یا معنی او چنانکہ اہل کتاب کردند پس مراد بکتاب اللہ جنس آن باشد از قرآن وغیرہ وگفتہ اند کہ توان کہ مراد بکتاب اللہ حکم اللہ باشد وارادۂ حکم از کتاب درست ست وشائع چنانکہ کتب بمعنی فرض آمدہ است - والمکذب بقدر اللہ - دوم از ان شش کس تکذیب کنندۂ تقدیر الٰہی ست تعالی شانہ وانکار کنندۂ آن چنانکہ قدریہ کنند - والمتسلط بالجبروت - سوم تسلط وقہر وغلبہ نمایندہ بر مردم بتعظیم وتکبر - لیعز من اذلہ اللہ - تا گرامی وارجمند گرداند کسی را کہ خوار گردانیدہ است او را خدا تعالی - ویذل من اعزہ اللہ - وخوار وبیقدر گرداند کسی را کہ عزیز گردانیدہ است او را خدای تعالی مراد ظلمہ سلاطین وامرای جور اند کہ بہوای نفس وغلبۂ قہرمان خود کافران وفاسقان وجاہلان را عزیز دارند ومسلمانان وصالحان وعالمان را ذلیل گردانند - والمستحل لحرم اللہ - چہارم استحلال کنندہ مر حرم خدا را کہ مکہ است وآنچہ گرد بر گرد اوست از زمین معین کہ آنرا حرم خوانند وحرامی این زمین را حل گویند بکسر حا ومستحل کسے کہ بکند در زمین حرم چیزے کہ حرام ساختہ حق تعالی دران مثل شکار کردن ودرخت بریدن ومانند آن ودر بعض نسخ حرم اللہ بضمتین ضبط کردہ اند جمع حرمۃ اللہ یعنی حلال گرداند چیزی کہ حرام ست وتورپشتی گفتہ کہ این تصحیف است

از کسی که نیست او را مهارت درین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود این چنین ساخته است والله اعلم - والمستحل
من عترتی ما حرم الله - یعنی حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبیله و اهل قرابت من چیزی را که حرام گردانیده است خدای تعالی
کردن آن با ایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگرچه استحلال حرام مطلقاً خواه از حرم خدای تعالی
و تقدس و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت ست ولیکن درین جا بیشتر و سخت تر ست
پس تخصیص بجهت زیادت اهتمام و تاکید در تحریم و مبالغه در وعید باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق تعظیم و حرمت و
طیبی گفته که من در من عترتی بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی از محرمات را استحلال نماید عقاب او از جهت
که با وجود شرف فرزندی و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب نساء مطهرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده که هر که
از شما ای زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بروی دو چند گردد و درینجا تنبیه ست مر شرفا و سادات را که
گرد محرمات نگردند و معصیت نورزند و هتک حرمت سیادت و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم ننمایند و بدان مغرور
نشوند بیت شرم از روی خوب خویش بدار * که مباد روی کار زشت کنی * عجب جمیل و جلیلے عجیب ملیح و صبیحی * ولی چه سود
که قدر جمال خویش ندانی * والتارک لسنتی - ششم از ان شش کس که لعنت کرده ایشان را خدا و رسول خدا ترک کنندهٔ سنت
من ست و ارتکاب کنندهٔ بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف و استهانت و قلت مبالات ست کفر ست و لعنت محمول
بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و ثواب ست و اگر
احیاناً ترک شود معصیت نبود و مثل همین تفصیل ست در استحلال محرمات و مانند آن و بالله التوفیق - رواه البیهقی فی المدخل
و رزین فی کتابه - روایت کرد این حدیث را بیهقی در مدخل که نام کتاب اوست و روایت کرد رزین در کتاب خود - وعن مطر
بن عکامس رضی الله عنه بضم عین و تخفیف کاف و کسر میم و بسین مهمله و مر او را صحبت ست معدود ست در کوفیین همین
یک حدیث دارد و بس و بعض گفته اند که شناخته نشده است او را صحبت والله اعلم - قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض - چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مر بنده‌ای از بندگان را که بمیرد در زمینی از زمینها - جعل له الیها
حاجة - بگرداند خدای تعالی مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت آن کار و آن حاجت در ان زمین برود و بمیرد بیت
ز کویش ببرم با صد هزاران محنت و زاری * ندانم که روزی سید و اند با اجل ما را * رواه احمد والترمذی - وعن عائشة
قالت قلت - روایت ست از عائشه که گفت گفتم - یا رسول الله ذراری المؤمنین - اطفال مسلمانان که مرده اند چیست حال ایشان
در بهشت اند یا در دوزخ و ذراری جمع ذریت ست چنانکه براری جمع بریت - قال من آبائهم - فرمود با پدران خود اند یعنی
حکم پدران خود دارند و در بهشت اند با ایشان - فقلت - پس گفتم - یا رسول الله بلا عمل - بی عمل در بهشت میروند یعنی ایشان
عمل خیر نکرده اند چون در بهشت میروند - قال - فرمود - الله اعلم بما کانوا عاملین - خدا داناتر ست بچیزی که بودند این ذراری
عمل کنندگان آنرا اشارت بقضا و قدر ست چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بی عمل در بهشت چگونه روند فرمود تعجب مکن چه

اطفال را اگرچه بالفعل عملے نیست شاید که در علم الٰهی عمل باشد و تقدیر بروی چنین رفته - قلت - گفتم - فذراری المشرکین
پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست - قال من آبائهم - فرمود ایشان نیز از پدران خود اند حکم ایشان دارند - قلت بلا عمل
قال الله اعلم بما کانوا عاملین - کلام درین مقام سابقاً گذشته است فتذکر - رواه ابوداود - وعن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الوائدة والموؤدة فی النار - وائده زن گور کنندهٔ فرزند خود را زنده و اکثر این کار را زنان میکردند
و موؤده دختری که گور کرده شده - رواه ابوداود - و اشکال درین حدیث آنست که وائده صحیح ست بودن او در آتش از جهت
کفرش اما موؤده که طفل است و هیچ گناه نکرده و کفر نورزیده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بتوجیهات
متعدده یکی آنکه موؤده از جهت آن در آتش ست که از اطفال مشرکین ست و رفتن او در دوزخ بحکم قضا و قدر ست چنانکه در
احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار صاحب مصابیح این حدیث را درین باب آورده و آنها که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش
نروند تاویل میکنند این حدیث را بآن که مراد بوائده دایه است و بموؤده مادر است بمعنی الموؤدة لها زیرا که گور میکرد اطفال را دایه
بامر مادر و بعض گفته اند که ورود این حدیث در مادهٔ خاص ست بهر که کرده و این حکم از عالم غیب است و غیر آنرا بران قیاس نتوان کرد
و حق تعالی حکم میکند در بندگان خود بهرچه میخواهد و وے ملحق ست بقتل خضر غلام را و توانند که آن موؤده بحد بلوغ رسیده و کفر
ورزیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه جزم بآن توان کرد و مذهب صحیح همان توقف ست والله اعلم

الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز و جل
فرغ الی کل عبد من خلقه من خمس - بدرستی که خدای تعالی فارغ شده و منتهی شده تقدیر او بسوی هر بنده از مخلوقات
او ست از پنج چیز و چون فراغ محال ست بر حق عز و جل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر تقدیر او ست و فی الصراح فراغ
پرداختن از کارے پس از ان بیان آن پنج چیز کرد بقول خود - من اجله و عمله و مضجعه و اثره و رزقه - یعنی فارغ شد از اجل
هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند ست و فارغ شد از عمل هر بنده که چه کارها خواهد کرد نیک یا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده
بفتح جیم در اصل لغت جای پهلو نهادن بر زمین و مراد اینجا سکون ست و مراد باثره حرکت یعنی جمیع حرکات و سکنات بندگان
مقدر ست در ازل یا مراد بمضجع مکان موت و از حرکت او در حالت حیات یا بمضجع اشارت ست باقامت و اثر که بمعنی نشان پا
بر روی زمین اشارت بمسافرت و مراد برزق هرچه به بنده رسد از منافع و مرافق - رواه احمد - وعن عائشة رضی الله عنها
قالت سمعت رسول الله - گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - من تکلم فی شیء من القدر
کسی که سخن کند و بحث کند در چیزے از مسائل و احکام قضا و قدر - سئل عنه یوم القیمة - پرسیده میشود از ان سخن در روز
قیامت - ومن لم یتکلم فیه لم یسأل عنه - و کسی که سخن نکند دران پرسیده نمیشود از ان مقصود زجر و منع ست از خوض کردن و
در افتادن در مسئلهٔ قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در تکلم کردن و در افتادن دران مگر پرسش و عتاب روز قیامت پس بهتر آنست
که ایمان بدان بیارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند که فائده ندارد - رواه ابن ماجة - وعن ابن الدیلمی

قال – روایت ست از ابن دیلمی که از تابعین ست که گفت – اتیت ابی بن کعب فقلت له – آمدم نزد ابی بن کعب که از علما
صحابه و اجلهٔ ایشان بود پس گفتم مر اورا که – قد وقع فی نفسی شیء من القدر – بتحقیق افتاده در دل من چیزی از شک و شبهه از بکند
آنکه اگر همه بقضا و قدر ست امر و نهی چیست و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد بقول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه و حکایت
نفس بود – فحدثنی – پس حدیثی بخوان مرا از احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا سخنی بگو از پیش خود – لعل الله ان یذهبه من
قلبی – شاید که خدا تعالی ببرد آن شک و شبهه را از دل من – فقال – پس گفت ابی بن کعب سخنی که ازاله کرد شبهه مراو استبعاد
مر التعذیب و مواخذه پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد که وی جل و علا مالک الملک علی الاطلاق ست و همه مملوک او بند
میکند هرچه میخواهد و هر تصرف که مالک در ممالیک خود کند ظلم نباشد و گفت – لو ان الله عز و جل عذب اهل سمٰواته و اهل ارضه اگر آنست
که خدا تعالی عذاب میکرد تمامهٔ آسمانیان و زمینیان را – عذبهم و هو غیر ظالم لهم – عذاب میکرد میرسد اورا که عذاب کند ایشان را
و حال آنکه وی تعالی غیر ظلم کننده است مر ایشان را – ولو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم – و اگر رحمت میکرد ایشان را میبود
رحمت او بهتر و سودمند تر مر ایشان را از عملهای ایشان پس اشارت کرد که ایمان بقدر در جمیع کائنات عموما و در احوال
نفس آدمی خصوصا از واجبات است و برابری نمیکند با وی هیچ عملی از اعمال اگرچه بسی عظیم باشد بیرون از قدرت بشر و شرط
است مر در آمدن بهشت را و گفت – ولو انفقت مثل احد ذهبا فی سبیل الله – و اگر خرج کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا
ما قبله الله منک حتی تؤمن بالقدر – قبول نمیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر – وتعلم ان ما اصابک
لم یکن لیخطئک – و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود برای آنکه بگذرد از تو و نرسد ترا – وان ما اخطاک لم یکن لیصیبک
و بدانی که آنچه گذشته است از تو و نرسیده است نبود برای آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد تو نگوئی که بسعی و کوشش من
رسید و چون نرسد نگوئی که اگر سعی میکردم میرسید و باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر الٰهی ست تعالی شانه
ولو مت علی غیر هذا لدخلت النار – و اگر فرضا بمیری بر غیر این حال و اعتقاد ایمان بقدر هر آئینه در می آئی آتش دوزخ را – قال
اتیت عبد الله بن مسعود – گفت ابن الدیلمی پس آمدم عبد الله بن مسعود را که از مخصوصان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در شان او
فرموده است که راضی شدم برای امت بهرچه وی راضی است – فقال مثل ذلک – پس گفت ابن مسعود مانند این سخن که ابی بن کعب گفته بود
قال ثم اتیت حذیفة بن الیمان – گفت پس آمدم حذیفة بن الیمان را که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود – فقال مثل ذلک
پس گفت حذیفه نیز مانند همان سخن – ثم اتیت زید بن ثابت – پس آمدم زید بن ثابت را که نیز از عظما علمای صحابه بود – فحدثنی عن النبی
پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مثل ذلک – مانند آن – رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه – از اینجا معلوم شد که
این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم که ابی بن کعب و ابن مسعود و حذیفه اسناد ذکر نکردند در رفع آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمودند و زید بن ثابت رفع نمود
وعن نافع ان رجلا اتی ابن عمر – روایت ست از نافع که مولای ابن عمر ست و ثقه کثیر الحدیث ست دیلمی ست و بعضی گفته اند که از مغرب ست که مردی آمد
ابن عمر را رضی الله عنهما – فقال – پس گفت آن مرد با ابن عمر که – ان فلانا یقرئ علیک السلام – فلان کس نام مردی بود که مذهب قدریه پیدا کرده بود و این

بدعت را در میان آورده میخواناند بر تو سلام یعنی ترا سلام میرساند و لفظ عربی همچنین ست که میگویند فلان خوانانید مر فلان را بر فلان
سلام و مراد همانست که میخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بر وی سلام وی نیز میخواند بر وی سلام این ست معنی آنکه خوانانید او را سلام – فقال
پس گفت ابن عمر – انه بلغنی انه قد احدث – بتحقیق شان اینست که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا کرده است این چیزی که
نبوده است یعنی تکذیب بالقدر و انکار آن – فان کان قد احدث – پس اگر هست که بتحقیق احداث کرده است – فلا تقرئه منی السلام – پس
مخوانان او را از جانب من سلام – فانی سمعت رسول الله – پس بدرستی که من شنیده‌ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم – یقول – میگفت
یکون فی امتی – میباشد در امت من – او فی هذه الامة – یا گفت میباشد درین امت شک راوی است که این لفظ فرموده یا آن – خسف
ومسخ او قذف فی اهل القدر – در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنها که منکر قدر اند
و ازینجا معلوم شد که ظهور این بدعت و حدوث این مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین – رواه الترمذی و
ابو داود و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمه مبین
شده است – وعن علی – رضی الله عنه قال سالت خدیجة – رضی الله عنها روایت است از امیر المؤمنین علی گفت پرسید خدیجه – النبی
پیغمبر را – صلی الله علیه وسلم عن ولدین ماتا لها فی الجاهلیة – از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مرده بودند او را در جاهلیت که حال
آنها چیست در بهشت اند یا در دوزخ – فقال رسول الله – پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم – هما فی النار – آن هر دو فرزند در آتش دوزخ
اند – قال – گفت علی رضی الله عنه – فلما رای الکراهة فی وجهها قال – پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی
خدیجه گفت – لو رایت مکانهما لابغضتهما – اگر ببینی تو مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الٰهی تعالی
هر آئینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و در لابغضتهما یا بعد از تا در جهت اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه همچنین در
احادیث بسیار آمده – قالت – گفت خدیجه – یا رسول الله فولدی منک – پس فرزند من که از تو شده مر در حال او چیست و آن عبد الله
که او را طیب و طاهر لقب ست بجهت ولادت او در مبادی ظهور دین اسلام – قال – گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو
که از من بود – فی الجنة – در بهشت است – ثم قال رسول الله – پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم – ان المؤمنین و اولادهم
فی الجنة – بدرستی که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند – وان المشرکین واولادهم فی النار – و بدرستی که کافران و اولاد ایشان
در دوزخ اند – ثم قرا رسول الله – پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم – از برای استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدران اند نه مادران
و از برای دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که چون وی مسلمان شده است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این
آیت را که – والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم – و آن کسانی که ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان با ایمان و آخر
آیت اینست که الحقنا بهم ذریتهم – پیوست کردیم با ایشان ذریت ایشان را – رواه احمد – وعن ابی هریرة – قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره – هرگاه که پیدا کرد خدا تعالی آدم را مالید بید قدرت پشت او را یا امر کرد فرشته
را که مالید – فسقط من ظهره کل نسمة – پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسمه بفتح نون و سین مردم هو خالقها

من ذریته الی یوم القیامة - که خدا تعالی پیدا کننده اوست از اولاد آدم تا روز قیامت بهمین طریق که درینجا توالد و تناسل
خواهد بود و ذرات ذریات از پشت بنی آدم بر آمدند و چون همه از پشت آدم بود نسبت بوی داد - وجعل بین عینی کل انسان منهم
وگردانید میان دو چشم هر آدمی ازین آدمیان - وبیصا من نور - بریق و لمعان از نور و بیص بفتح واو و کسر موحده و صاد مهمله
درخشش - ثم عرضهم علی آدم - پس عرض کرد و نمود ایشانرا بر آدم - فقال - پس گفت آدم - ای رب - ای پروردگار من من هؤلاء
کیستند این کسان - قال ذریتک - گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تو اند - فرأی رجلا منهم - پس دید آدم مردی را از ایشان -
فاعجبه وبیص ما بین عینیه - پس خوش آمد آدم را لمعان و درخشش که میان دو چشم آن مرد بود - فقال ای رب من هذا - پس گفت
آدم ای پروردگار من کیست این مرد قال داود - گفت پروردگار تعالی این داود پیغمبر است پوشیده نماند که از خوش آمدن
بریق میان دو چشم داود آدم را لازم نباید که بریق وی اکمل و اجل ما دیده تر باشد شاید که در اینجا آنی باشد که دو چشم آدم آنرا
خوب نموده والا یقین است که نور و لمعان سید رسل بیشتر و تمام تر و کامل تر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی
نیست - فقال ای رب کم جعلت عمره - پس گفت آدم پروردگارا چند گردانیده عمر او را - قال ستین سنة - گفت پروردگار گردانیدم
عمر او را شصت سال - قال - چون آدم داود علیهما السلام خوش نمود در لطف وداد و محبت پیدا شد گفت آدم - رب زده
من عمری اربعین سنة - ای پروردگار من افزون کن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد - قال رسول الله
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین سنة - پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند او عمر
آدم در آنچه مشهور است هزار سال بود - جاءه ملک الموت - آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند - فقال آدم او لم یبق من
عمری اربعون سنة - آیا باقی نمانده است از عمر من چهل سال - فقال - پس گفت ملک الموت بآدم - او لم تعطها ابنک داود - آیا نداده ای
تو آن چهل سال را که بقیه عمر تست پسرت را که داود است - فجحد آدم فجحدت ذریته - پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او و پیدا شد
میان ایشان نیز انکار - ونسی آدم - و فراموش کرد آدم نهی الله تعالی مر او را از اکل شجره - فاکل من الشجرة - پس خورد از آن شجره - فنسیت
ذریته - پس فراموش کردند اولاد او و پیدا شد در ایشان نیز فراموشی - وخطأ آدم وخطأت ذریته - و خطا کرد آدم در اجتهاد که شجره
را بعین حمل کرد و خطا کردند ذریت او و خطا با ایشان راه یافت یعنی این سه صفت انکار و نسیان و خطا از اصل آدم بود و در اولاد او
از آنجا سرایت کرد - رواه الترمذی - و بدانکه گفته اند که انکاری که واقع است از وی علیه السلام چون بوجود آمد که کذب است جواب
میگویند که صدور این انکار بحکم جبلت و طبیعت بود که پیدا میکند حق تعالی آنرا در بشر از حرص عمر در پیری و کبر سن چنانکه در حدیث یشیب
ابن آدم و تشب فیه خصلتان الحدیث آمده است نه بالقصد و اختیار و بعضی از احکام جبلت و ساوس با باقی میگذارند و از ان منزه [illegible]
وقد حقق ذلک فی موضعه والله اعلم - وعن ابی الدرداء عن النبی - و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - خلق الله آدم حین خلقه - پیدا کرد خدا تعالی آدم را هنگامیکه پیدا کرد او را
فضرب کتفه الیمنی - پس زد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشته را که بزند شانه راست آدم را - فاخرج ذریة بیضاء -

پس بیرون آورد ذریت سفید را - کانهم الذر - گویا ایشان مورچهای خرد اند و در بعض نسخ کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله
بمعنی مروارید و برین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحمم کرده و بر تقدیر اول بیان مقدار است - وضرب کتفه
الیسری - و زد شانه چپ او را - فاخرج ذریة سوداء - پس بیرون آورد ذریت سیاه - کانهم الحمم - گویا ایشان انگشتان اند
در سیاهی - فقال للذی فی یمینه - پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند - الی الجنة - اگر خطاب بآن کرده است معنی کلام
این چنین شود که بروید بسوی بهشت و اگر خطاب بملائکه است که سخن از حال این گروه با ایشان میگویند معنی این بود که این گروه بسوی
جنت یا ببرید بجنت این گروه را - ولا ابالی - و باک ندارم از آنکه ایشان را حکم بجنت کردم پیش از صدور عمل مالک و متصرف
مطلق ام هرچه میخواهم میکنم - وقال للذی فی کتفه - و در بعض نسخ فی کفه - الیسری الی النار - و گفت مر آن گروه را که در
کتف چپ یا در کف چپ بودند بسوی آتش دوزخ روید - ولا ابالی رواه احمد - وعن ابی نضرة - بفتح نون و سکون ضاد
معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر الحدیث مات سنة سبع ومائة - ان رجلا من اصحاب النبی - روایت است از ابی نضره
که مردی از یاران پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله - که گفته می شود او را ابو عبد الله - دخل علیه اصحابه - در آمدند بروی
یاران او - یعودونه - در حالیکه بیمار پرسی میکردند او را - وهو یبکی - و حال آنکه آن آدمی گریست - فقالوا له ما یبکیک - پس گفتند
یاران او مر او را چه چیز میگریاند ترا - الم یقل لک رسول الله - آیا نه گفته است ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خذ من
شاربک - بگیر از موی بروت خود و پست و کوتاه کن آن را - ثم اقره حتی تلقانی - پس بر قرار دار آن را بهمین حال و دراز مکن و دائم
باش بر آن تا آنکه ملاقات کنی و پیش آئی مرا بر حوض یا در بهشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی و حال آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده و لا بد آن بی اسلام نبود - قال بلی - گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت
داده است - ولکنی سمعت رسول الله - و لیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - ان الله عز وجل قبض
بیمینه قبضة - بدرستیکه خدا تعالی گرفت بدست راست قدرت خود مشتی یعنی جماعه از آدمیان را - واخری بالید الاخری - و گرفت جماعه
دیگر را بدست دیگر - وقال - و گفت - هذه لهذه وهذه لهذه - این قبضه و این جماعه که در دست راست اند مر این راست یعنی بهشت را
و این جماعه دیگر که در دست چپ اند مر دوزخ راست - ولا ابالی - و باک ندارم - ولا ادری فی ای القبضتین انا - و در نمی یابم و نمیدانم
که در کدام یکی ازین دو قبضه ام من یعنی اگرچه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان و در آمدن بهشت یافته ام اما
پروردگار تعالی بی نیاز است و قادر مطلق هرچه خواهد بکند و گفته که می در آرم در بهشت هر کرا خواهم و می افگنم در دوزخ هر کرا خواهم و باک
ندارم و هیچکس را نمی رسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمی رود و موجب گریه اینست بعضی از عرفا گفته اند که اگرچه بمقتضای صدق وعده
و بشارت شارع امنی و اطمینانی حاصل میشود ولیکن خوف لا ابالی از ساحت سینه پا بیرون نمی نهد و بدین حال مبنی است تمنی صحابه
با وجود بشارت بر عالیت کذا و بالیت کذا یکی گفته ای کاش من گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و خوردندی و بیرون افگندندی
و دیگری گفته ای کاش من گیاهی بودمی و خاک بودمی و این را تحقیقی و بیانی است که در رساله تسلیة المصاب ذکر کرده شده است

رواہ احمد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی۔ روایت ست از ابن عباس از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال اخذ اللہ
المیثاق من ظہر آدم۔ گرفت خدای تعالے عہد را از ذریتی کہ بیرون آورد از پشت آدم۔ بنعمان۔ یعنی عرفہ نعمان نام وادی ست نزدیک
بعرفات درمیان مکہ وطائف واین ست مراد بقول راوی وتفصیل کرد نعمان را وگفت یعنی عرفہ از جہت قرب جوار آن
وادی از عرفات۔ فاخرج من صلبہ کل ذریۃ ذراہا۔ پس بیرون آورد حق تعالی از استخوان پشت آدم ہر ذریتی را کہ پیدا کرد آنرا
فنثرہم۔ بنلک شلتہ بین یدیہ۔ پس پراگندہ کرد ایشانرا در پیش آدم۔ کالذر۔ مانند مورچہائے خرد۔ ثم کلمہم قبلا۔ پستر کلام
کرد با ایشان روبرو وقبل بضمتین بمعنی مواجہت وروبرو۔ قال الست بربکم۔ گفت پروردگار تعالی آیا نیستم من پروردگار
شما۔ قالوا بلی۔ گفتند آرے ہستی تو پروردگار ما۔ شہدنا۔ گواہی دادیم بربوبیت تو وسخن کردن این ذرات مثل
سخن کردن نملۂ سلیمان ست۔ وہو علی کل شئی قدیر۔ ان تقولوا یوم القیمۃ انا کنا عن ہذا غافلین۔ تا نگوئید روز قیامت
بدرستی کہ ما بودیم ازین حال غافل۔ او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل۔ یا بگوئید روز قیامت کہ شرک نیاوردند مگر پدران
پیش از ما۔ وکنا ذریۃ من بعدہم۔ وبودیم ما ذریت بعد از ایشان پس اقتدا وابتاع کردیم ایشان را۔ افتہلکنا بما فعل المبطلون۔
آیا پس ہلاک میگردانی ما را بکردار اہل بطالت واین سخن از ایشان عذر نشود زیرا کہ اخذ میثاق بتوحید الٰہی بر ہر احدے از
ذریت واقع شدہ وپیغمبران باخبار صادقہ خبر بدان دادند وتذکار نمودند۔ رواہ احمد۔ عارفان گویند کہ این یاد دادن عہد است
برای غافلان وبیخبران بود والا ہوشمندان بیدار دل ہنوز بگوش ہوش آن سؤال وجواب می شنوند بیت الست از ازل
ہمچنان شان بگوش + بفریاد قالوا بلی در خروش + علی بن سہل اصفہانی را گفتند کہ روز بلے را یاد داری گفت چنان یاد دارم
کہ گوئی دیروز بود پیر ہرے قدس سرہ گوید کہ درین سخن نقص ست صوفی را دی وفردا چہ بود آن روز را ہنوز شب در نیامدہ
وصوفی در ہمان روز است انتہی از محققان گویند کہ در عالم الٰہ ماضی ومستقبل نبود آنجا ہمہ حال است لیس عند اللہ صباح ولا مساء
علیت آنکہ از حق نیست غافل یک نفس + ماضی ومستقبلش حال ست وبس + سرور انبیا صلوات اللہ علیہ وسلامہ فرمودہ ہنگامی
را می بینم کہ با ہفتاد ہزار نفر بنی اسرائیل بحج می آید وبحقیقت در ہمان زمان می بیند کہ موسیٰ در حیات خود می آمدہ آنکہ از ماضی خبر
میدہد واین کلام را تحقیقے ست در مقام خود مذکور۔ وعن ابی بن کعب۔ انصاری ست حاضر شدہ عقبۂ اولی را وبدر را کاتب وحی
واقرء صحابہ ملقب بسید القراء آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مامور شدہ کہ سورۂ لم یکن الذین کفروا بر وی بخواند بسیاری از صحابہ وتابعین
از وی روایت دارند رضی اللہ عنہ واحوال او در بسیاری از مواضع مذکورست۔ فی قول اللہ۔ روایت است از ابی بن کعب
در تفسیر قول خدا عزوجل واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظہورہم ذریتہم۔ واین تفسیر اگرچہ ابی بن کعب رفع بحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نکردہ ولیکن در حکم مرفوع ہست چہ امثال این اخبار بے سماع از سید ابرار صلے اللہ علیہ وسلم ممکن نباشد چنانکہ در مقدمہ گذشت
قال۔ گفت ابی بن کعب۔ جمعہم۔ فراہم آورد پروردگار ایشان را۔ فجعلہم ازواجا۔ پس خواست کہ بگرداند ایشانرا اصناف
پس گردانید۔ ثم صورہم۔ پستر صورت بخشید ایشان را۔ فاستنطقہم۔ پس گویا گردانید ایشان را۔ فتکلموا۔ پس سخن کردند

ایشان۔ ثم اخذ علیہم العہد والمیثاق۔ پستر گرفت بر ایشان عہد وپیمان را۔ واشہدہم علی انفسہم۔ وگواہ گردانید ایشانرا بر ذاتہای
ایشان۔ الست بربکم۔ گفت آیا نیستم من پروردگار شما۔ قالوا بلی۔ گفتند آرے تو پروردگار مائی۔ قال فانی اشہد علیکم السموات
السبع والارضین السبع۔ گفت پروردگار تعالے پس بدرستیکہ من گواہ می گیرم بر شما ہفت آسمان وہفت زمین را۔ و
اشہد علیکم اباکم آدم۔ وگواہ می گیرم بر شما پدر شما را کہ آدم است تا اگر انکار کنید این استشہاد واقرار را گواہی دہند ایشان
بر شما وثابت گردانند بر شما آنرا گفتہ اند اول اشارت ست بنصب دلائل عقلیہ وثانی بہ بعث رسل کہ یاد دہند ایشان را
بخطابات سمعیہ۔ ان تقولوا یوم القیمۃ لم نعلم بہذا۔ تا نگوئید بروز قیامت وانا نبودیم ما باین قضیہ۔ اعلموا انہ لا الہ غیری۔
بدانید کہ بدرستی وراستی کہ شان آنست کہ نیست ہیچ معبود بحق جز من۔ ولا رب غیری۔ ونیست پروردگار جز من۔ ولا
تشرکوا بی شیئا۔ وشریک نگردانید بمن چیزے را۔ انی سارسل الیکم رسلی۔ بدرستیکہ من سر انجام است کہ بفرستم بسوے
شما پیغمبران خود را۔ یذکرونکم عہدی ومیثاقی۔ کہ یاد دہند شما را عہد مرا وپیمان مرا۔ وانزل علیکم کتبی۔ وفرود آرم بر شما
کتابہاے خود را۔ قالوا شہدنا بانک ربنا والہنا۔ گفتند ایشان گواہی دادیم ما باین کہ تو پروردگار مائی ومعبود مائی۔ لا رب
لنا غیرک ولا الہ لنا غیرک۔ نیست پروردگار ما را جز تو ونیست معبود ما را جز تو۔ فاقروا بذلک۔ پس اقرار کردند بآن۔ ورفع علیہم آدم
وبرداشتہ شد ومشرف ومطلع گردانیدہ شد بر ایشان آدم علیہ السلام۔ ینظر الیہم۔ درحالیکہ نگاہ می کند بجانب ایشان
فرای الغنی والفقیر۔ پس دید آدم توانگر را ومحتاج را۔ وحسن الصورۃ ودون ذلک۔ ودید نیکو صورت را وپایان تر
کمتر از ان در نیکو صورتی یعنی ہمہ را یکسان نیافت بعض غنی وبعض فقیر وبعض خوبصورت وبعض بدصورت وجز آن مختلف
در اشکال وتصفات واحوال۔ فقال رب لولا سویت بین عبادک۔ پس گفت آدم ای پروردگار من چرا برابری نکردی
میان ایشان باآنکہ ہمہ بندگان تواند۔ مصرع بندگانیم این یکے مقبول وآن مردود چیست۔ قال انی احببت ان اشکر
گفت پروردگار تعالے از جہت آن سویت نکردم زیرا کہ من دوست میدارم کہ شکر کردہ شوم اگر ہمہ را یکسان بر کمال
وبر یک صفت می آفریدمی حقیقت شکر بوجود نیامدی ودر ہر یکے چیزی بنہادہ ام کہ در دیگری نیست چون در باید شکر
گوید مثلا در فقر تقوی وفراغ وقت وسلامت از آفات ہست کہ در غنی نیست وہکذا۔ ورای الانبیاء فیہم مثل السرج علیہم
النور۔ ودید آدم پیغمبران را درمیان ذریت خود مانند چراغہا کہ میتابد بر ایشان روشنی۔ خصوا بمیثاق آخر فی الرسالۃ والنبوۃ
مخصوص گردانیدہ شدند پیغمبران بعہد وپیمان دیگر زیادہ بر عہد الوہیت وربوبیت در رسالت ونبوت تا حق آنہا ادا کنند
واز عہدۂ آن بیرون برآیند احکام وشرائع واحکام الٰہی بخلق برسانند از ینجا معلوم شد کہ درمیان نبوت ورسالت فرق
ہست چنانکہ در کتب کلامیہ مذکورست۔ وہو قولہ۔ واین عہد رسالت ونبوت مذکورست در قول حق تبارک وتعالی
واذ اخذنا من النبیین میثاقہم۔ وچون گرفتیم ما کہ پروردگار جہانیانیم از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت ونبوت الی قولہ
تا قول وی تعالی۔ وعیسی بن مریم۔ تمام این آیت اینچنین ست۔ واذ اخذنا من النبیین میثاقہم ومنک ومن نوح

و ابراهیم و موسی و عیسیٰ بن مریم - کان فی تلک الارواح - بود عیسی بن مریم درمیان ارواح آن ذریات نه درمیان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود و مسمی بروح الله بود و او را مصور بجسم نساخت و هم درمیان ارواح گذاشت فارسله الی مریم - پس فرستاد حق تعالی عیسی را که روح بود درمیان ارواح بسوی مریم علیها السلام فحدث عن ابی انه دخل من فیها - پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب که عیسی درآمد در مریم از راه دهان وی - رواه احمد

وعن ابی الدرداء رضی الله عنه - قال بینما نحن عند رسول الله - گفت ابوالدرداء در اثنای آنکه بودیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نتذاکر ما یکون - تذاکره و گفتگو می کردیم چیزے را که پیدا میشود و حادث میگردد یعنی می گفتیم که بسابقه قضا و قدر است یا از سر نو پیدا میشود لیکن آن سابقه از ینجا ظاهر میشود که مذاکرۂ قضا که نه بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را از ان منع نکرد و زجر ننمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد اذ قال رسول الله - ناگاه جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که انچه منقضی و مقدر است و انچه مقدر است قطعا متغیر نمیگردد و ذکر کرد مثالی از ان و آن خلق مردم است بضم خا یعنی سیرت باطن او که قابل زوال و تغیر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا یعنی صورت ظاهر که متغیر میشود بحسب ظاهر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اذا سمعتم بجبل زال عن مکانه فصدقوه - چون بشنوید کوهی را که جنبیده و دور شد از جای خود پس تصدیق کنید و باور دارید آنرا که ممکن است - واذا سمعتم برجل تغیر عن خلقه - و چون بشنوید مردی را که متغیر شده و جدا شده از خوی و خصلت خود - فلا تصدقوا به - پس تصدیق نکنید بدان و باور مدارید آن را - فانه یصیر الی ما جبل علیه - زیرا که بدرستی آن مرد می گردد و باز مے آید بسوے صفتی که مجبول و مخلوق شده است بران صفت و مقدر گشته بروی پس آنکه او را کیس و دانا و زیرک آفریده اند و تقدیر الٰهی بران رفته که چنین باشد هرگز احمق و نادان و گول نگردد و برعکس نیز نه و اما آنکه در ظاهر بحسب عادت یا مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوارض و حوادث گول و نادان رنگ گردد یا گول است که بعوارض و ریاضت و تجربه دانا صفت شود آن نه ازین قبیل است سخن دران کس است که مجبول و مخلوق بر خلقے افتاده و قضا و قدر الٰهی در حق وی چنین رفته این قسم هرگز تغیر و تبدل پذیر نبود و ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب دران قسم دیگر میرود نه درین - رواه احمد

وعن ام سلمة رضی الله عنها - قالت - روایت است از ام سلمه که گفت یا رسول الله لا تزال یصیبک فی کل عام وجع - همیشه هستی تو که میرسد ترا در هر سال دردی - من الشاة المسمومة التی اکلت - از ان گوسفند زهردار که خورده بودی یعنی در خیبر - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - ما اصابنی شیء منها - نرسید مرا چیزے از درد از ان گوسفند - الا وهو مکتوب علی - مگر که آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من - وآدم فی طینته - و حالانکه آدم در طینت خود بود کنایت است از تقدیر ازلی و طینت بمعنی پارۂ گل و خلقت و جبلت آید چون ام سلمه تکلم بظاهر مجاز کرد و نسبت حدوث درد بگوسفند زهردار کرد حضرت صلی الله علیه وسلم او را بحقیقت برد و فرمود که اینهمه تقدیر الٰهی است که در ازل رفته رواه ابن ماجه

باب اثبات عذاب القبر

چون قومے از مبتدعه و اهل اهوا که اکثر معتزله و بعض روافض باشند انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشهوره که قدر مشترک از ان بحد تواتر رسیده دران ورود یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن و اعتقاد بران مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر کند احادیث وارده درین باب - عذاب مشتق است از عذب بمعنی ردع و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب بمعنی خس و خاشاک که در آب افتد چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص و مکدر سازد و بعض گویند مشتق از عذب است بمعنی آب شیرین عذاب شخص دشمن بدخواه او را شیرین نماید و باین علاقه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو مقام نه آن گوی که مرده دران دفن کنند چه بسا مردگان که در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تحلیل روند الا جزوی از ان که آنرا جزو اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود آنرا نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواهد هم بدان جزو روح را متعلق سازد و جانی بخشد و عذاب کند و نعمت دهد پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است و کسیکه در عجائب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیدۂ بصیرت دران نگرد هیچ چیز را از عجائب و غرائب منکر نگردد و بیت کند هر چه خواهد برو حکم نیست + که پیدا و پنهان بنزدش یکیست + و تعذیب قبر و امثال آن مقامات است اصح و اسلم و اقوی آنست که ایمان بیارند که ملائکه و مار و کژدم و زدن ایشان که در احادیث واقع شده است همه بحکم واقع موجود اند نه محض مثال و خیال و آنکه ما نه بینیم و نه دریابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آنرا چشمے دیگر است که بآن توان دید و اگر بچشم سر نمایند بآن نیز توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام حق میگذارد و صحابه در مجلس همه نشسته میبودند و نمی دیدند و بدان ایمان می آوردند و اگر درینجا ترددی هست فکر ایمان باید کرد چون نور ایمان در دل درآمد و سینه بآن نور گشاده شد دیگر هیچ مشکل نیست حق تعالی از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه نگاه دارد والله الهادی و اختلاف کرده اند که عذاب قبر بزنده گردانیدن میت است یا در مقابل داشتن روح با وی یا نوعی دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را ادر یافت که حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که باحیات است چنانکه ظاهر احادیث دال است بران و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای وی تعلق سازند حکیمی که از علمای شافعیه است گفته است که اگر این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدان از دل آدمی نباشد که منبع حیات و محل ادراک است و اگر همین قدر بدانند که پروردگار تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزے از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت است والله اعلم بحقیقة الحال

الفصل الاول - عن البراء بن عازب - صحابی است اول مشاهد او خندق است و پیش از ان صغیر شمردند و را حاضر شد احد را و غزا کرد همراه آنحضرت پانزده غزوه را و نزول کرد کوفه را و فتح کرد وی ری را و حاضر بود با علی در جمل و صفین و نهروان رضی الله عنه - عن النبی - روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله

فرمود مسلمان در وقتیکه پرسیده شود در قبر گواهی میدهد بالوهیت حق و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم - فذلک قوله - پس
آن گواهی دادن مراد است بقول خدا تعالی که فرموده است - یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة
ثابت و برجای میدارد خدا تعالی مومنان را بالقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مومنان بر قول ثابت که درین
آیت واقع شده است مراد بآن قرار و ثبات در جواب سوالی ست که مومن در قبر پرسیده میشود که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و
چیست دین تو و شهادتین جواب از هر سه چیز است چه دین اسلام همین ست - وفی روایة - و در روایتی دیگر بلفظ حدیث چنین آمده است
که عن النبی صلی الله علیه وسلم قال - فرمود این آیت که - یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر - فرود آمده
است در شان عذاب قبر یقال له من ربک - گفته میشود مرده را کیست پروردگار تو - فیقول ربی الله - پس میگوید پروردگار
من خداست - ونبیی محمد - و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم متفق علیه بلفظ مصابیح اینچنین ست اذا قیل له من ربک
وما دینک ومن نبیک چون گفته میشود مرده را کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول ربی الله ودینی الاسلام و نبیی
محمد پس میگوید پروردگار من خداست و دین من اسلام ست و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم و این لفظ اتم و اظهر است و
عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره - بدرستیکه بنده چون نهاده شود در گورش
وتولی عنه اصحابه - و روی بگردانند از وی یاران وی - انه لیسمع قرع نعالهم - بدرستیکه وی بتحقیق میشنود کوفتن نعال اصحاب را یعنی آواز
پاهای ایشان که بر زمین میروند - اتاه ملکان - می آیند او را دو فرشته - فیقعدانه - پس مینشانند آن دو فرشته او را - فیقولان ما کنت
تقول فی هذا الرجل - پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد - لمحمد - یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند -
صلی الله علیه وسلم - واشارت بهذا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم یا از جهت شهرت امر و حضور او ست در اذهان ما اگرچه غائب ست یا
باحضار ذات شریف وی در عیان باین طریق که در قبر مثالی از حضرت وی صلی الله علیه وسلم حاضر ساخته باشند تا بمشاهده جمال جان
افزای او عقده اشکال که در کار افتاده کشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلگشای او روشن گردد و درینجا بشارتیست مر مشتاقان
غمزده را که اگر بامید این شادی جان دهند و زنده در گور روند جای آن دارد - شعر - در ظلمت فراق تو گر جان دهم چه غم + غم نیست
گر ز ماه رخت پرتوی فتد + شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد + تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد - فاما المومن فیقول
اما مومن که معتقد فضل و کمال و دلداده حسن و جمال اوست میگوید - اشهد انه عبد الله ورسوله - گواهی میدهم و بجان میگویم که
وی بنده خاص خدا و فرستاده برحق اوست - فیقال له انظر الی مقعدک من النار - پس گفته میشود مر مومن را که نگاه کن بجای
نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده ساخته بودند - قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة - بتحقیق بدل کرده است برای تو خدا تعالی
بجای نشست تو که در دوزخ بود جای نشستی از بهشت - فیراهما جمیعا - پس می بیند آن مومن هر دو جای را که از دوزخ ست و
بهشت و حکمت در نمودن هر دو جای آنست که فرح و سرور وی بیفزاید یکی بجهت خلاص شدن از دوزخ و دیگر اختصاص یافتن
بعطیه بهشت کافرا حال برعکس این خواهد بود - واما المنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل - اما منافق و کافر پس گفته میشود هر یک را

چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم - فیقول لا ادری - پس میگوید منافق و کافر نمیدانم و در نمی یابم کیست
کنت اقول ما یقول الناس - بودم من که می گفتم در شان وی آنچه می گفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را - فیقال له لا دریت
ولا تلیت - پس گفته میشود مر او را در نیافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا تبعیت نکردی اهل حق را و اصل تلیت تلوت
بود و او را بیا بدل کرده اند و در تحقیق تلیت وجوه بسیار است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم - ویضرب بمطارق من حدید - و زده
میشود هر یک از منافق و کافر بمطارق از آهن و مطارق جمع مطرقه بکسر میم و سکون طا خایسک آهنگران ضربة - زدنی عظیم
شدید - فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین - پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که می شنود آنرا هر که نزدیک اوست جز آدمیان
و پریان که ایشان را نمی شنوانند تا قاعده ابتلا و تکلیف بجای ماند و ایمان بغیب باشد و ضروری عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع
سلسله معیشت نگردد و ثقلین نام جن و انس است و ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی و هر چیز نفیس مصون است و نیز گوینده
چنانکه فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی کذا فی القاموس متفق علیه ولفظه للبخاری انتهی حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت
کرده اند ولیکن لفظ وی مر بخاری راست تنبیه در احادیث صحیحه آنچه مذکور شده همین نجات مومن و عذاب کافر و منافق است و
از حال مومن مطیع خواهد بود و مذکور نشده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مومن فاسق
آنست که در جواب شریک مومن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن یا در آن ها نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر
یا توانند که نوعی از عذاب نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا آمرزش او را والله اعلم - وعن عبد الله بن عمر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده - بدرستیکه یکی از شما چون بمیرد ظاهر کرده میشود بروی و نموده میشود او را
نشستگاه وی - بالغداة والعشی - در بامداد و شبانگاه - ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة - اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود
نشستگاه وی از نشستگاه بهشتیان - وان کان من اهل النار فمن اهل النار - و اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه
دوزخیان - فیقال هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه یوم القیمة - پس گفته میشود که این جای نشست تست موقوف و منتظر باش مر آمدن آنرا
تا آن وقت که برانگیزد ترا خدا تعالی بسوی آن جای یا بسوی خود در روز قیامت متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها ان یهودیة دخلت
علیها - روایت است از عائشه که یهودی زنی در آمد بروی - فذکرت عذاب القبر - پس یاد کرد آن زن قصه عذاب قبر را - فقالت لها
اعاذک الله من عذاب القبر - پس گفت آن زن یهودیه مر عائشه را پناه دهد ترا خدا تعالی از عذاب قبر و چون عائشه رضی الله عنها قصه
عذاب قبر را ندانسته بود و تمام آنرا هرگز نشنیده و حیران مانده و غریب پنداشت آنرا - فسألت عائشة رسول الله - پس پرسید عائشه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر - از عذاب قبر که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد - فقال نعم عذاب القبر حق - پس فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است - قالت عائشة فما رأیت رسول الله - گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
بعد - بعد ازین حکایت - صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر - که گذارده هیچ نمازی را مگر آنکه استعاذه کرد و پناه جست بخدا از عذاب قبر
احتمال دارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را نمی دانسته و وحی بدان نیامده بود لیکن ان حتی آمد که عذاب

در قبر می باشد پس بعایشہ خبر داد کہ عذاب قبر حق است و استعاذہ از وی بعد از نماز در خود ساخت از برای تعلیم است یا معلوم آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بود ولیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن یہود یہ اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشہ از ان خبردار نبود و بعد از رسیدن وی تعوذ بجہر کرد تا تنبیہ و تذکیر کند او را و این اولی و اظہر احتمالات است واللہ اعلم متفق علیہ وعن زید بن ثابت انصاری مدنی کاتب وحی از اجلہ فقہا قایم بفرایض چون ہجرت کرد آنحضرت یازدہ سالہ بود و صغیر بینداشتند او را در بدر و حاضر شد او را وسایر مشاہد را کہ بعد از وی بود و وی نیز یکے از ان کسانیست کہ جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رضی اللہ عنہ - قال بینا رسول اللہ - گفت زید بن ثابت در اثنای آنکہ پیغمبر خدا - صلے اللہ علیہ وسلم فی حایط لبنی النجار - بود در بوستانی مر بنی نجار را کہ قبیلہ ایست از انصار - علی بغلۃ لہ - سوار بر استرے کہ مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بود - ونحن معہ - و بودیم ما با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اذ حادت بہ - ناگاہ برمید و خم گردانید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از پشت خود حید بفتح حا مہملہ میسان و میل کردن - فکادت تلقیہ - پس نزدیک بود کہ بیندازد آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم بر زمین - واذا اقبر ستۃ او خمسۃ - و ناگاہ قبرہا بود در آنجا شش یا پنج - فقال من یعرف اصحاب ہذہ الاقبر - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ می شناسد صاحبان این قبرہا را کہ دفن شدہ اند دران - قال رجل انا - گفت مردی کہ من میشناسم - قال فمتی ماتوا - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس کے مردہ اند و در کدام زمان از عالم رفتہ اند - قال فی الشرک - گفت در زمان شرک مردہ اند و مشرک بودہ اند - فقال - پس گفت آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم - ان ہذہ الامۃ تبتلی فی قبورہا - این امت یعنی گروہ آدمیان مبتلا ساختہ میشوند و آزمایش کردہ میشوند در گورہای خود - فلو لا ان لا تدافنوا - پس اگر نمی بود ترس و ملاحظہ آنکہ گور نکنید شما مردہای خود را و رسم گور کردن برخیزد از عالم - لدعوت اللہ ان یسمعکم - ہر آئینہ دعا میکردم خدای تعالی را کہ بشنواند شما را - من عذاب القبر الذی اسمع منہ - چیزے از عذاب قبر کہ میشنوم من از ان یعنی اگر بشنوید شما آواز عذاب را دیگر مردہای خود را در گور نمی نہید درینجا اشکالے آمدہ کہ عذاب قبر چنانکہ در شرح عنوان گفتہ شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدای تعالی اگر خواہد عذاب میکند مردہ را اگرچہ باشد در صحرا یا در شکم ماہی یا جوانور نیز ام کردہ شدہ اند مومنان بدفن اموات و ترک آن از ایشان بجہت این ترس چہ گنجایش دارد و توجیہ کردہ اند ازین اشکال بچند وجہ یکی آنکہ مراد آنست کہ اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دہشتی عارض میشود شما را کہ بیہوش و بیعقل میگردانند و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکہ در بیان ناشنیدن ثقلین صیحہ را گذشت کہ اگر بشنوند کارخانہ معیشت معطل و منقطع گردد پس ترک دفن نہ از جہت خوف عذاب است بلکہ بسبب فوات عقل و پریدن ہوش است دیگر آنکہ اگر بشنوید عذاب مردہا را دہشت و خشیتی حاصل میگردد شما را از مشاہدہ اموات بحدیکہ نزدیک نمی توانید آمد با ایشان تا تجہیز و تکفین کنید و دفن نمائید وجہ دیگر آنکہ طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردہای خود و در شریعت نیز امر بدان کردہ اند کہ اذکروا موتاکم بالخیر و مقابر محل حضور مردم و مجمع ایشانست پس در صحراہای بعید میندازند تا کسے آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر عیبہای ایشان واللہ اعلم - ثم اقبل علینا بوجہہ فقال - پس تر توجہ آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر ما بروی مبارک خود پس گفت - تعوذوا باللہ من عذاب النار - پناہ جوئید بخدا از عذاب آتش - قالوا - گفتند صحابہ - نعوذ باللہ من عذاب النار - پناہ میجوئیم بخدا از عذاب آتش - قال

گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - تعوذوا باللہ من عذاب القبر - پناہ بجوئید بخدا از عذاب قبر - قالوا - گفتند صحابہ - نعوذ باللہ من عذاب القبر - پناہ میجوئیم بخدا از عذاب قبر - قال - فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - تعوذوا باللہ من الفتن ما ظہر منہا وما بطن - پناہ جوئید بخدا از فتنہا از انچہ آشکار است از فتنہا کہ بجسد تعلق دارد و از انچہ پوشیدہ است کہ بدل تعلق دارد یا انچہ ظاہر است بر شما و میدانید شما آنرا و انچہ پوشیدہ است بر شما و نمیدانید آنرا - قالوا - گفتند صحابہ - نعوذ باللہ من الفتن ما ظہر منہا وما بطن - قال - فرمود - تعوذوا باللہ من فتنۃ الدجال - پناہ جوئید بخدا از فتنہ دجال - قالوا - گفتند صحابہ - نعوذ باللہ من فتنۃ الدجال - رواہ مسلم -

الفصل الثانی - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا قبر المیت اتاہ ملکان اسودان ازرقان - چون گور کردہ میشود مردہ آیند او را دو فرشتہ در صورت آدمی سیاہ رنگ کبود چشم سیاہی رنگ یا محمول بر حقیقت چہ در سیاہی وحشتی و دہشتی میباشد کہ در رنگہای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شناعت صورت اما کبودی چشم مراد بدان تیز نگاہ کردن و چشم گردانیدن و اشتلم چنانچہ دشمن بجانب دشمن نگاہ کند چشم بر گردد و سیاہی پوشیدہ شود و سفیدی بنماید و بعض گفتہ اند کہ عرب دشمن را ابکبود چشم از ان معنی کنند کہ روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود چشم میباشد - یقال لاحدہما المنکر وللآخر النکیر - گفتہ میشود و نام کردہ میشود مر یکی را از آن دو فرشتہ را منکر بفتح کاف و مر دیگری را نکیر ہر دو بمعنی ناآشنا و موحش اند مشتق از نکرت ضد معرفت و ظاہر آنست کہ منکر و نکیر نام دو شخص است کہ بر سر ہر میت بمثل حاضر آیند و بعض گفتہ اند کہ نام دو گروہ است و ہر کدام ازین دو گروہ را افراد بیشمار است و نیز گفتہ اند کہ منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان را نام بشر و بشیر است واللہ اعلم - فیقولان ما کنت تقول فی ہذا الرجل - پس بگویند آن دو فرشتہ چہ میگفتی تو در شان این مرد - فیقول - پس میگوید میت در جواب این سوال - ہو عبد اللہ ورسولہ - وی بندہ خدا است و فرستادہ او - اشہد ان لا الہ الا اللہ وان محمدا عبدہ ورسولہ فیقولان قد کنا نعلم انک تقول ہذا - پس میگویند آن دو فرشتہ تحقیق بودیم ما کہ میدانستیم کہ تو میگوئی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناصیہ حال تو دیدہ بودیم - ثم یفسح لہ فی قبرہ سبعون ذراعا فی سبعین - پس کشادہ کردہ میشود مر میت را در قبر وی ہفتاد گز در ہفتاد گز کنایت است از فسحت مبالغہ در آن نہ عدد معین - ثم ینور لہ فیہ - پس روشن گردانیدہ میشود مر میت را در قبرش - ثم یقال لہ نم - پس گفتہ میشود میت را خواب استراحت کن - فیقول ارجع الی اہلی فاخبرہم - پس میگوید میت باز برگردم و بروم بسوی اہل خانہ خود پس خبر دہم ایشان را ازین حال خوش خود چنانچہ غریبے در شہر غربت محنتی یا بد و ذوقی بیند گوید کاشکے بروم و کسان خود را بینم و حال خوش خود را با ایشان بنمایم - فیقولان نم کنومۃ العروس - پس گفتہ میشود مر میت را خواب کن بچو خواب کردن شخصی کہ نو کدخدا است و عروس مرد و زن ہر دو را گویند - الذی لا یوقظہ الا احب اہلہ الیہ - آن عروس کہ بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اہل خانہ وی نزد وی چہ بیدار گردانیدن او ہر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و نمیتواند ہر کس بیدار کرد مگر محبوب بیاید و بیدار گرداند - حتی یبعثہ اللہ من مضجعہ ذلک - تا آنکہ می برانگیزد او را خدای تعالے ازین خوابگاہ وی - وان کان منافقا قال - و اگر باشد میت منافق کافر میگوید - سمعت الناس یقولون قولا - شنیدم من مردم را کہ میگویند سخنی را در حق این مرد یعنی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فقلت مثلہ - پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را - لا ادری - در نمی یابم حقیقت حال را - فیقولان

قد کنا نعلم انک تقول ذلک - پس می گویند فرشتگان بتحقیق بودیم ما که می دانستیم که تو می گوئی آن را یعنی نشان کفر در روی تو
یافته بودیم - فیقال للارض التئمی علیه - پس گفته میشود مر زمین را بهم برآے بر وی و بپیچ او را - فتلتئم علیه - پس بهم برمی آید
وی بپیچد زمین بر وی - فتختلف اضلاعه - پس مختلف و متبدل میگردد پهلو هاے وی یعنی پهلوهای راست بجانب چپ
آید و پهلوهاے چپ بجانب راست - فلا یزال فیها معذبا - پس همیشه هست وی در زمین عذاب کرده شده - حتی یبعثه
الله من مضجعه ذلک - تا آنکه می برانگیزد او را خداے تعالے ازان خوابگاه - رواه الترمذی - وعن البراء بن عازب
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - یاتیه ملکان فیجلسانه - می آیند مومن را
در قبر دو فرشته پس نشانند او را - فیقولان له من ربک پس میگویند مر او را کیست پروردگار تو - فیقول ربی الله پس میگوید
مومن پروردگار من خداست - فیقولان له ما دینک - پس میگویند مر او را چیست دین تو - فیقول دینی الاسلام - پس
میگوید دین من اسلام است - فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم - پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است
در میان شما - فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس میگوید مومن وی فرستاده خداست - فیقولان له وما یدریک پس
میگویند مر او را چه در یابنده ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول خداست - فیقول قرأت کتاب الله فامنت به وصدقت پس
میگوید مومن خواندم کتاب خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم - فذلک قوله - پس آنست مراد بقول خداوند تعالے - یثبت
الله الذین امنوا بالقول الثابت - یعنی مراد به تثبیت درین قول جواب فرشتگان در قبر ازان وجه که مذکور شد - قال - گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم - فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی - پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که راست گفت بنده من ظاهر
لفظ آنست که آواز دهنده حق جل و علا باشد به پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد از
جانب وی تعالے - فافرشوه من الجنة - پس بگسترانید برای وی فرشی از فرشهای بهشت وافرشوه روایت بقطع همزه
است از افراش - والبسوه من الجنة - و بپوشانید او را از پوشش های بهشت - وافتحوا له بابا الی الجنة - و بگشائید برای او
دری بسوی بهشت - فیفتح - پس گشاده میشود برای وی دری بسوی بهشت - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فیاتیه من روحها وطیبها - پس مے آید مؤمن را از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن - ویفسح فیها
مد بصره - و فراخ کرده میشود مر مؤمن را در جانب بهشت که گشاده شده است دری بسوی آن تا غایتی که میرسد نظر وی در حدیث
سابق گذشت که فسحت در قبر مؤمن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که آن کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین و
مد بصر نیز مبالغه است نه تقدید و تعیین یا آن برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالے و
اما الکافر فذکر موته - و اما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصه موت او را - قال - فرمود - ویعاد روحه فی جسده - و باز آورده میشود
روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بحقیقت چنانچه در دنیا مگر آنکه گفته میشود که این مخصوص بکافر است تا سخت گردد عذاب
وی و بیشتر حیثیت آن والله اعلم - ویاتیه ملکان فیجلسانه - و می آیند کافر را دو فرشته پس بنشانند او را - فیقولان من ربک - پس میگویند برو که پروردگار تو

فیقول - پس میگوید - هاه هاه - و این کلمه ایست که حیران و دهشت زده و دردناک گوید چنانکه آه آه و وای وای - لا ادری
نمیدانم و در نمی یابم - فیقولان له ما دینک - پس میگویند مر او را چیست دین تو - فیقول - پس میگوید - هاه هاه لا ادری فیقولان
ما هذا الرجل الذی بعث فیکم - پس میگویند چیست حال این مردی که برانگیخته شده است در میان شما فیقول هاه هاه لا ادری فینادی
مناد من السماء ان کذب - پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که دروغ گفت این کافر که نمیدانم چه آوازهٔ دین اسلام و نبوت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و شیوع انوار آن در مشرق و مغرب رفته بود نمیدانم چه معنی دارد و با آنکه در مومن بجهت اطاعت و انقیاد وی
عبدی گفت و به تشریف و اکرام اضافت نخواست نه در کافر اگرچه مومن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما بحیثیت فخر
مخصوص مومنان ست - فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار - پس بگسترانید برای او فرشی از آتش و بپوشانید او را
پوششی از آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - فیاتیه من حرها وسمومها - پس می آید کافر را گرمی
آتش و باد گرم آن که مزاج زهر دارد - قال - گفت - ویضیق علیه قبره - و تنگ کرده میشود بر کافر گور او - حتی تختلف فیه اضلاعه -
تا آنکه مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهاے پهلوی او - ثم یقیض له اعمی اصم - پس مسلط گردانیده میشود بر وی فرشته که
کور و کر است کنایت است از بی مهری و بی شفقتی و بے رقتی که تغافل میزند از دیدن حال پریشان وی و نمی شنود و گوش نمی نهد
بفریاد و ناله وی و رحم نمیکند بر وی - معه مرزبة من حدید - با وی کلوخ کوب است از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و فتح زای معجمه
و تشدید با و تخفیف آن نیز خوانده اند - لو ضرب بها جبل لصار ترابا - این چنین مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بوی کوهی هر آئینه
میگردد خاک - فیضربه بها ضربة - پس میزند آن فرشته کافر را بآن مرزبه زدنی - فیصیح صیحة - پس فریاد کند آن فریاد کردنی که یسمعها
ما بین المشرق والمغرب - میشنود آواز آن زدن را هر چه در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز - الا الثقلین
مگر جن و انس که ایشان را نمی شنوانند بجهت حکمتی که در فصل اول در حدیث انس گذشت - فیصیر ترابا - پس کافر میگردد خاک و نابود
ثم یعاد فیه الروح - پس باز آورده میشود در بدن وی جان یعنی اعادهٔ روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر میکنند و این برای تشدید
عذاب و مبالغه در آنست و جزای انکار اوست بعث و اعادهٔ روح را و بعضی گفته که برین تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکه بعض
در تفسیر کریمه (ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین) گفته اند و باین حدیث تمسک کرده و بعض باماتت اولی همین میرانیدن متعارف که در
دنیاست اراده نموده اند و احیای اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سوال ملکین و احیای دوم بعث و نشور و بر هر تقدیر
از اقوال ایشان ظاهر میشود که مرده را بعد از سوال و جواب و نمودن جای نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب بآن بمیرانند و در وقت بعث
زنده میگردانند و از احادیث که مذکور شدند معلوم میگردد که مرده تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مگر بروح او را
باشد با وجود موت و عدم تعلق روح ببدن چنانکه شعور و ادراک زائران و شناختن او ایشان را نیز بروح اوست فتدبر والله اعلم
رواه احمد و ابوداود - وعن عثمان رضی الله عنه - انه کان اذا وقف علی قبر بکی - روایت است از عثمان که بود وی رضی الله عنه چون می ایستاد
بر سر گوری میگریست و بسیار میگریست - حتی یبل لحیته - تا آنکه تر میساخت ریش خود را به اشک - فقیل له تذکر الجنة والنار فلا تبکی

پس گفته میشد مر عثمان را که ذکر میکنی و یاد می آری بهشت و دوزخ را و نمیگریی — و تبکی من هذا — و میگریی ازین یعنی از ایستادن بر قبر
و نگریستن و یاد کردن عذاب آن — فقال ان رسول الله — پس گفت عثمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال — گفته است — ان
اول منزل من منازل الآخرة — بدرستی و راستی که قبر نخستین منزلیست از منزلهای آخرت — فان نجا منه — پس اگر برست کسی از
عذاب قبر و محنت آن — فما بعده ایسر منه — پس چیزی که پس از وست از منازل دیگر و عقبهای دیگر آسانتر است ازان
وان لم ینج منه فما بعده اشد منه — و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد از وست سخت تر است ازان چنانکه در عالم ظاهر گناهکار
را که در حضرت سلطان بیارند اگر در اول آمدن لطف کردند و آسان گرفتند بعد از وی آسان تر میشود اگر هم از اول بعتاب گرفتار
می افتند — قال — گفت عثمان — وقال رسول الله — گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما رأیت منظرا قط — ندیده ام من هیچ نظاره
نگاهی زشت و ناخوش را هرگز — الا والقبر افظع منه — مگر آنکه دیدن گور زشت تر ازانست که وحشت و شدت را بیاد دهد و هیچ اشنع [illegible]

رواه الترمذی و ابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب — وعنه قال کان النبی — و هم از عثمان است رضی الله عنه که گفت بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف علیه — چون می پرداخت از گور کردن مرده می ایستاد بروی — فقال — پس
میگفت — استغفروا لاخیکم — طلب آمرزش کنید مر برادر خود را — ثم سلوا له بالتثبیت — پس بطلبید در خواهید برای وی از خدا که ثابت
دارد او را در جواب سوال نکیرین — فانه الآن یسأل — پس بتحقیق که وی اکنون پرسیده میشود — رواه ابوداود — و درین حدیث دلیل
است که دعای زندگان سود کننده است مردگان را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب رحمت است و اینست مذهب
مشائخ اهلسنت و جماعت رضوان الله علیهم اجمعین در عقائد نوشته اند (فی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم) و این دعا و طلب
تثبیت غیر تلقین میت ست که بعد از دفن کنند مستحب ست نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه و حدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده که
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را و بخشیدید بروی خاک باید که بایستد مردی از
شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه و وی یعنی میت می شنود آن را و لیکن جواب نمیدهد پس تر بگوید یا فلان بن فلانه چون یاد
بشنود بر نشیند در قبر پس تر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا و لیکن شما نمی شنوید
پس تر گوید یاد کن ای فلان آن کلمه را که برآمدۀ تو بران از دنیا (شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله) و آنکه راضی شده
که خدای تعالی پروردگار تست و محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون گفت این میگیرد
یکی از منکر و نکیر دست دیگری را و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما بوی اکنون که حق سبحانه و تعالی تلقین
کرد او را حجت او را مردی گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم چگوئیم و به که نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بحواله مادر همه
انتهی و خواندن اول سورۀ بقره تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز آمده است و اگر ختم قرآن کنند اولی و افضل باشد و از
بعض علما شنیده شده است که اگر مسئلۀ از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت وارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال مسئلۀ
فرائض است و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم کذا قال الشیخ ابن الهمام — وعن ابی سعید رضی الله عنه

قال قال رسول الله — گفت ابوسعید خدری گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیسلط علی الکافر فی قبره — هر آئینه برگماشته میشود
بر کافر در گور او — تسعة وتسعون تنینا — نود و نه اژدها — تنهسه وتلدغه حتی تقوم الساعة — میگزند کافر را تا آنکه برپا شود قیامت —
تنین بکسر فوقانیه و کسر نون اولی و تشدید آن مار بزرگ که آن را اژدها گویند لدغ گزیدن مار است و نهس بفتح نون و سکون ها بالسین
مهمله گزیدن بمقدم دندانها و پیش و آن نیز گزیدن ست و مقصود از هر دو تاکید است — لو ان تنینا منها نفخ فی الارض — اگر اژدهای
ازان اژدها دم زند در زمین — ما انبتت خضرا — نمی رویاند زمین سبزه را یعنی همه از گرمی دم وی سوخته میشود خضر بفتح خاد و کسر
ضاد و بفتح خاد و سکون ضاد با الف ممدوده هر دو روایت ست — رواه الدارمی — روایت کرد این حدیث را دارمی بلفظ دارمی و روی
الترمذی نحوه — و روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو در معنی یکیست و در لفظ مختلف — وقال سبعون بدل تسعة وتسعون و
گفت ترمذی هفتاد بجای نود و نه که در روایت دارمی واقع شده است و مراد بهر دو مبالغه است [illegible] دلیل شارع
است و بعض علما وجه مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طیبی آن را نقل کرده و گفته است که در حدیث آمده است که حضرت حق سبحانه تعالی
صد رحمت آفرید و یکی را درین دنیا فرو فرستاده است که بهر مهربانی که در عالم است ازوست و نود و نه را برای آن جهان نگاه داشته
و کافر چون تکذیب احکام الهی کرده و حق عبودیت او ادا نه نموده [illegible] بجای هر رحمتی اژدهایی برای او آماده کرده شده است یا
گوییم الله تعالی را نود و نه اسم است که بهر یکی ازان ایمان باید آورد و کافر چون انکار آن کرده در برابر هر عددی اژدهایی بروی
گماشته شده انتهی و اقرب آنست که این مار و کژدم تمثیل صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده است و شاید که اصول اخلاق و در علم
شرائع باین عدد باشد بوجهی نود و نه توان گفت و باعتباری هفتاد و ارجاع آن نمود که الیه والله اعلم

الفصل الثالث — عن جابر رضی الله عنه — قال خرجنا مع رسول الله — گفت جابر بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی — بسوی سعد بن معاذ که از اکابر و نقبای انصار بود رضی الله عنه هنگامیکه وفات یافت
یعنی بر جنازۀ او رفتیم — فلما صلی علیه رسول الله — پس هرگاه که نماز گزارد بروی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم — ووضع فی قبره — و نهاده شد
سعد در قبرش — وسوی علیه — و برابر کرده شد خاک بروی — سبح رسول الله — تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم — و گفت سبحان الله
فسبحنا — پس تسبیح کردیم ما نیز — طویلا — تسبیح دراز بازمان دراز — ثم کبر فکبرنا — پس تکبیر برآورد آن حضرت صلی الله علیه وسلم و گفت
الله اکبر پس تکبیر برآوردیم ما نیز — فقیل — پس گفته شد و پرسیده شد — یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت — برای چه تسبیح کردی و تکبیر
برآوردی — قال — گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم — لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره — یعنی تسبیح و تکبیر ازان جهت
گفتم که تحقیق تنگ گردید برین بندۀ صالح قبر وی — حتی فرجه الله عنه — تا آنکه گشاده داد و بیرون آورد او را خدای تعالی
ازین تنگی و دشواری و تسبیح و تکبیر برای استخلاص وی بود ازین شدت یا بجهت تعجب و استغراب از مشاهدۀ این حالت
رواه احمد — ازین حدیث معلوم گردد که تنگی قبر و ضغطۀ آن عام باشد اگرچه میت مردی صالح بود و در غایت اصلاح و چه مرد صالح که
سعد بن معاذ بود که بجهت موت وی عرش جنبید و درهای آسمان برای وی گشاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازۀ وی

حاضر گردید و این یا بجہت تقصیرے کہ در حضرت قرب از وے واقع شدہ یا سنت الٰہی برین جاری شدہ شامل در دو جہنم
مر ہر یکے را و اللہ اعلم۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ۔ و روایت ست از ابن عمر کہ گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم۔ در حق سعد بن معاذ بعد از دفن وے۔ ہذا الذی تحرک لہ العرش۔ این آنکسے ست کہ جنبید بجہت وی عرش
و در روایتے آمدہ است (اہتز العرش لموت سعد بن معاذ) و در روایتی عرش الرحمن و در بیان معنی این کلام اقوال ست یکی آنکہ
تحرک و اہتزاز کنایت از ارتیاح و نشاط ست یعنی نشاط و فرح نمودند اہل عرش بجہت صعود روح پاک او و استبشار نمودند لقدوم
شریف وی از جہت عظمت و کرامت او نزد پروردگار تعالے شانہ یا کنایت ست از عظم شان موت و شدت این حادثہ چنانکہ
می گویند بموت فلانے زمین تاریک شد و قیامت برخاست یا از تحسر و تحزن از فقدان وجود شریف و صعود اعمال زکیۂ وی
چنانکہ آمدہ است کہ زمین و آسمان مے گریند بر موت صالحان از زمین مکانے کہ عمل میکرد بروے و از آسمان محلے کہ صعود
میکرد عمل او بران و مشرف و مبارک می گردانید۔ آنہا را و توجیہ و تعلیل بفرح و سرور چنانکہ در وجہ اول مذکور شد موافق
است بانچہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ جبرئیل نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت کیست از امت تو کہ امشب
مرد و ساکنان سموات بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصۂ
موت وی در غزوۂ خندق مذکور است۔ وفتحت لہ ابواب السماء۔ وکشادہ شد برائے وی درہائے آسمان بجہت
نزول رحمت بروے از آن یا برای صعود روح پاک وی بران۔ وشہدہ سبعون الفا من الملائکۃ۔ وحاضر گردید او را
یعنے بر جنازہ او ہفتاد ہزار فرشتگان۔ لقد ضم ضمۃ ثم فرج عنہ۔ بتحقیق تنگ کردہ شدہ و قبض کردہ شدہ قبض کردنی سخت پس
آسان کردہ شد از وی این دشواری۔ رواہ النسائی۔ وعن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہما۔ قالت قام رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم خطیبا۔ گفت اسماء دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالیکہ خطبہ خوانندہ است فذکر
فتنۃ القبر التی یفتتن فیہا المرء۔ پس یاد کرد فتنۂ قبر را کہ آزمایش کردہ میشود در وے مرد۔ فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجۃ پس ہر گاہ
کہ یاد کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را نبالیدند و فریاد بر آوردند از ترس و ہیبت آن مسلمان نالیدنی عظیم۔ رواہ البخاری
ہکذا۔ روایت کرد این حدیث را بخاری این چنین و ہمین قدر۔ وزاد النسائی۔ و زیادہ کردہ است نسائی این عبارت را
کہ اسماء گفت۔ حالت بینی و بین ان افہم کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ نالیدنی و فریاد کردنی کہ مانع شد و حائل گردید
و در میان آمد میان من و میان فہم کردن من سخن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنے چنان فریاد و نالہ از مردم بر آمد کہ سخن آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمودند من نشنیدم و نفہمیدم۔ فلما سکنت ضجتہم۔ پس ہر گاہ کہ نشست و آرام یافت نالہ و فریاد ایشان
قلت لرجل قریب منی۔ گفتم من مردے را کہ نزدیک بود بمن۔ ای بارک اللہ فیک۔ ای مرد برکت کند در کار تو خدای تعالے
ماذا قال رسول اللہ۔ چہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی آخر قولہ۔ در آخر کلام خود۔ قال قال۔ گفت آن مرد گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور۔ بتحقیق وحی کردہ شدہ است بسوی من کہ شما در قبرہا فتنہ کردہ شوید

و آزمایش کردہ میشود در قبرہا۔ قریبا من فتنۃ الدجال۔ فتنۂ کہ نزدیک بفتنۂ دجال است در غایت شدت و نہایت محنت
و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجہت عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وی مفتون شوند مثبت نیز احتمال دارد کہ بحکم حالت
اضطرار چون ہیبت و قطاعت و دہشت فرشتہا را بہ بیند در فتنۂ افتند و چون از وی پرسند کیست پروردگار تو یا پیغمبر تو
از ترس چیزے بگوید کہ نباید گفت نعوذ باللہ من ذلک وعن جابر رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا
ادخل المیت القبر۔ روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون در آوردہ میشود مردہ در گور۔ مثلت لہ الشمس عند غروبہا متمثل ساختہ میشود
و نمودہ میشود مر او را آفتاب چنانکہ در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب۔ فیجلس یمسح عینیہ۔ پس می نشیند مثبت در حالیکہ می مالد
ہر دو چشم خود را۔ ویقول دعونی اصلی۔ وی گوید با خود بگذارید مرا کہ نماز شام بگذارم یا بآن فرشتگان میگوید کہ بگذارید مرا کہ نماز
بگذارم پس از آن ہر چہ خواہید بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میگوید و خیال میکند کہ در اہل خانہ خود نشستہ است و این
دلالت بر رفاہیت حال وے می کند گویا کہ ہنوز در دنیاست و بخواب رفتہ بود و دلالت دارد بر رسوخ وی در اداے فرائض
و مداومت و مواظبت وی بران در دنیا اما تخصیص مغرب بجہت مناسب حال غربت و تنہائی اوست و وقت شام با غریبان
نسبتے دارد کہ شام غریبان میگویند و غریب بوقت شام چون در شہر بیگانہ در آید حیران گردد کہ کجا نشیند و چہ کار کند نظم توزلعت از
شکستی و تاریک شد جہان + اکنون فتاد شام غریبان کجا روند + نماز شام غریبان چہ گریہ آغازم + بہ ہای ہای غریبانہ قصہ
پردازم + رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ ان المیت یصیر الی القبر۔ کہ میت باز میگردد
و میرود بسوی قبر فیجلس الرجل فی قبرہ۔ پس مے نشیند یا نشاندہ میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود۔ غیر فزع ولا مشغوب۔ در حالیکہ
نہ ترسندہ است و نہ مفتون یعنی ایمن و خوشحال و فارغ البال و اصل شغب بفتح شین و فتح غین معجمتین و سکون آن بمعنی شر
و فتنہ و تباہی۔ ثم یقال فیم کنت۔ پس گفتہ میشود و پرسیدہ میشود مر او را کہ در چہ دین و ملت بودہ تو در دنیا۔ فیقول پس میگوید۔ کنت
فی الاسلام۔ بودم در دین اسلام۔ فیقال ما ہذا الرجل۔ پس پرسیدہ میشود چیست صفت این مرد و چہ گونہ است اعتقاد تو بوی۔
فیقول محمد رسول اللہ۔ پس میگوید وی محمد فرستادۂ خداست۔ جاءنا بالبینات من عند اللہ۔ آورد ما را معجزات ظاہرہ و ہویدا
را از نزد خدا۔ فصدقناہ۔ پس تصدیق کردیم ما او را و راست گو دانستیم۔ فیقال لہ ہل رایت اللہ۔ چون گفت کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم از پیش خدا آوردہ گفتہ میشود او را آیا دیدۂ تو خدا را کہ میگوئی از پیش خدا آوردہ بچہ دلیل میگوئی و درین امتحان اوست در
تصدیق یا نہ کہ او فرستادۂ خداست۔ فیقول ما ینبغی لاحد ان یری اللہ۔ پس میگوید نمی سزد مر ہیچ یکے را کہ بہ بیند خدای تعالے
و تقدس را در دنیا و لیکن من بدلیل ظہور صدق او میگویم بمعجزات بینات۔ فیفرج لہ فرجۃ قبل النار۔ پس کشادہ میشود مر او را
شگافے بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف راست و بتشدید نیز آمدہ است و قبل بکسر قاف و فتح با بمعنی جانب و جہت و
ہمچنین در ہمہ جا۔ فینظر الیہا یحطم بعضہا بعضا۔ پس نگاہ میکند بجانب آتش و قبح وی و می بیند او را کہ می شکند و پائمال میکند
بعض وے بعض را این کنایت است از ازدحام و شدت زبانہ ہاے آتش و درہم و برہم افتادن آنہا در یکدیگر۔

فیقال له انظر الی ما وقاک الله - پس گفته میشود مر آن مرد را که بنگر بجانب چیزے که نگاه داشته است ترا خدا تعالی ازان و فی در بعض نسخ منه مذکور است - ثم یفرج له فرجة قبل الجنة - پس گشاده میشود مر او را شگافی بجانب بهشت - فینظر الی زهرتها وما فیها - پس نگاه میکند بآنکه امر کنند او را بنگاه کردن بسوی خوبی و تازگی و خوشی بهشت و آنچه در بهشت است - فیقال له هذا مقعدک - این جاے نشست تست - علی الیقین کنت - زیرا که بر یقین و ایمان بودهٔ تو در حیات دنیا - وعلیه مت - و همبرین یقین و ایمان مردے تو بفتح بضم میم و کسر آن هر دو صحیح است - وعلیه تبعث - و هم بر ایمان و یقین برانگیخته میشوے از قبر روز قیامت - ان شاء الله تعالی - اگر خواسته است خدا تعالی و این کلمه از براے تبرک و تحقیق و اظهار شوق و رغبت است چنانکه بیمارے را یا مبتلاے را گویند خاطر جمع دار به میشوی و خلاص میشوی ان شاء الله تعالی - ویجلس الرجل السوء فی قبره - و نشانده میشود مرد بد در قبر خویش و سوء بفتح سین و ضم هر دو لغت ست - فزعا مشعوبا - ترسناک مفتون تباه - فیقال له فیم کنت - پس گفته میشود مر او را در چه حال و کدام دین بودهٔ تو - فیقول - پس میگوید - لا ادری - نمیدانم و در نمی یابم - فیقال له ما هذا الرجل - پس گفته میشود مر او را چیست وصف این مرد - فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلته - پس میگوید شنیدم مردم را میگفتند سخنے را پس گفتم من نیز آن را - فیفرج له فرجة قبل الجنة - پس گشاده میشود مر او را شگافی بجانب بهشت - فینظر الی زهرتها وما فیها - پس نظر میکند بسوی خوبی و تازگی بهشت و چیزیکه در بهشت ست - فیقال له انظر الی ما صرف الله عنک - پس گفته میشود مر او را نگاه کن بسوے چیزیکه باز گردانیده است خدا تعالی از تو - ثم یفرج له فرجة الی النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا - پس گشاده میشود مر او را شگافی بسوی آتش دوزخ پس نظر میکند بسوے او و می بیند میشکند بعض او بعض را - فیقال له هذا مقعدک - پس گفته میشود مر او را این جاے نشست تست - علی الشک کنت - بر شک که بودهٔ تو - وعلیه مت - و بر شک که مردهٔ تو - وعلیه تبعث ان شاء الله تعالی - و بر شک برانگیخته میشوے اگر خواسته است خدا - رواه ابن ماجة

باب الاعتصام بالکتاب والسنة

فی الصراح الاعتصام چنگ در زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت اعتقاد آوردن بحقیت آن و عمل کردن ست بآنچه در آن واقع شده و دور بودن از بدعت و مذاهب اهل اهوا و مراد بکتاب قرآن مجید ست و سنت بمعنی سیرت و طریقه مسلوکه در دین آمده و بمعنی آنچه مواظبت کرده بران حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بے وجوب مراد اینجا آنچه امر و نهی کرده شده است بدان در غیر کتاب بقرینهٔ مقابلت

الفصل الاول عن عائشة - رضی الله عنها - قالت قال رسول الله - گفت عائشه گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم من احدث فی امرنا هذا - کسے که نو پدید کرد در دین ما که این دین روشن و هویدا است - ما لیس منه - چیزے را که نیست ازین دین یعنی احداث کرد چیزے که نیست در کتاب و سنت صریحا و نه مستنبط از وی و نه حکم کرد بصحت وے کتاب پس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد چیز نیست که مخالف و مغیر آن باشد - فهو رد - پس آن چیز یا آن کس باطل و مردود ست متفق علیه - وعن جابر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبه بعد از حمد و صلوة

چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود - اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله - بهترین سخنان کتاب خدا است که فرقان مجید ست - وخیر الهدی هدی محمد - و بهترین طریقها و سیرتهاے نیک طریقه و سیرت محمد ست صلی الله علیه وسلم - وشر الامور محدثاتها - و بدترین چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از انست - وکل بدعة ضلالة - و هر بدعت سبب گمراهی ست - رواه مسلم - بدانکه هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت ست و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت اوست و قیاس کرده شده است بران آن را بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت و ضلالت خوانند و کل بدعة ضلالة محمول برین ست و بعض بدعتها است که واجب ست چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بر آن موقوف بود و بعض مستحسن و مستحب مثل بناے رباطها و مدرسها و بعض مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعض و بعض مباح مثل فراخی در طعامهاے لذیذه و لباسهاے فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودند چنانکه بیرے و غربال و مانند آن و بعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع و اهوا بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفاے راشدین کرده باشند اگر چه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت ست و لیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت ست زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفاے راشدین را رضی الله عنهم اجمعین - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابغض الناس الی الله ثلثة - دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوی خدا سه کس اند - ملحد فی الحرم - اول الحاد کننده در زمین حرم و الحاد در لغت بمعنی میل ست و باینمعنی لحد گویند آن حفره را که در یک جانب قبر کنند و در شرع میل کردن از حق بباطل و مراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزے را که نهی کرده شده است ازان در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس ست که همچنانکه طاعت درین زمین مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد زیرا که اسائت ادب در مقام قرب شنیع تر و قبیح تر ست و لهذا وے رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشته از جهت نگاه داشت حرمت و تعظیم این مکان شریف پس رفت و در طائف سکونت ورزید - ومبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة - دوم طلب کننده در اسلام طریقهٔ جاهلیت را و شعار آن را چنانکه نوحه کردن و بر روی زدن و گریبان چاک کردن بر سر مرده و فال بد گرفتن از طیور و امثال آن - ومطلب دم امرئ بغیر حق - سوم طلب کننده خون مردے را بناحق - لیهریق دمه - برای مجرد آنکه بریزد خون او را نه براے غرضی دیگر اگر چه خون ریختن مطلقا مذموم و ممنوع ست و لیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم تر و قبیح تر ست گویا مقصود نفس معصیت و ذات اوست و باید دریافت که چون طلب کننده و خواهنده معصیت را این حال ست حال فاعل آن چه خواهد بود - رواه البخاری - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة - همه امت من می در آیند بهشت را - الا من ابی - مگر کسے که سرکشی کرد

قیل ومن ابی - گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که سرکشی کرد یعنی مراد با آنکه سرکشی کرد کیست پس آنحضرت صلے الله علیه وسلم در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرد هر دو قسم را ذکر کرد از برای زیادت ایضاح و بیان - قال - گفت من اطاعنی دخل الجنة - کسی که فرمان برداری کند مرا و چنگ در زند بکتاب وسنت در آید بهشت را - ومن عصانی فقد ابی - وکسی که بفرمانی کند و بدعت ورزد و تابع هوای نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد و در نیاید بهشت را - رواه البخاری

وعن جابر - رضی الله عنه - قال جاءت ملائکة الی النبی - گفت جابر بسماع از آنحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو نائم - وحال آنکه آن حضرت خوابیده بود - فقالوا - پس گفتند آن فرشتگان بیکدیگر ان لصاحبکم هذا مثلا - بدرستی که مر یار شما را که اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلے الله علیه وسلم قصه وحال عجیبی ست و اطلاق صاحب بران حضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بملائکه باعتبار صحبتی ست که الآن حاصل ست - فاضربوا له مثلا - پس ذکر کنید و بیان نمائید مر او را آن قصه و حال را تا بدانند است را بدان خبر دهد - قال بعضهم انه نائم - گفتند بعضے از آن فرشتگان که وے در خواب ست بیان کردن مراد را چه فائده کند که نمی شنود - وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان - وگفتند بعضے از آنها که چشم او در خواب ست ولیکن دل بیدارست و این حال دائمی آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود که در خواب چشم مبارک وی بسته بودی و آنچه بچشم توان درک کرد در نیافتی ولیکن قلب شریف وی بیدار بودی و آنچه در حضرت وی صلے الله علیه وسلم مذکور شدے بشنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تنام عیناے ولا ینام قلبی - فقالوا - پس ذکر کردند آن قصه و حال عجیب را و گفتند - مثله کمثل رجل بنی دارا - قصه و حال عجیب آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانند این قصه و حال عجیب ست که مردے برآورد سراے را - وجعل فیها مأدبة - وساخت دران سرا مأدبه و مأدبه بهمزه وضم دال بمعنی طعامے ست که مردم را بران بخوانند و فتح دال نیز آمده است و در حدیث آمده است که القرآن مادبة الله - وبعث داعیا - وبفرستاد آن مرد کسے را که بخواند مردم را بران طعام - فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المأدبة - پس کسی که پاسخ داد و آن خواننده را در آمد در سرا و خورد از آن طعام - ومن لم یجب الداعی لم یدخل الدار ولم یاکل من المأدبة - وکسی که اجابت نکرد آن خواننده را در نیامد سرا را و نخورد از آن طعام - فقالوا اولوها له یفقهها - پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت این قصه و این مثل را برای وی تا بفهمد که مراد چیست - فقال بعضهم انه نائم - درین مرتبه نیز گفتند بعضے از ایشان که وی در خواب ست - وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان - وگفتند بعض که چشم در خواب و دل بیدارست - فقالوا - پس بیان کردند تاویل آن را و گفتند - الدار الجنة - مراد بسراے که بنا کرده شده بهشت ست - والداعی محمد - و خواننده مردم را بآن طعام محمد ست صلی الله علیه وسلم و طعامے را که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شد که آن نعمتهای بهشت ست ذکر نکرد از جهت ظهور آن و مردے را که بنا کرد سراے را نیز ذکر نکرد از جهت سوے ادب باطلاق مرد برحق تعالی و تقدس

اگرچه بطریق تشبیه است - فمن اطاع محمدا - و چون محمد بفرموده خداے تعالے میخواند پس کسی که فرمانبرداری بکند محمد را صلے الله علیه وسلم - فقد اطاع الله - پس بتحقیق فرمانبرداری میکند خداے را - ومن عصی محمدا فقد عصی الله - وکسی که بفرمانی کند محمد را صلے الله علیه وسلم بیفرمانی میکند خدا را - ومحمد - صلے الله علیه وسلم - فرق بین الناس - و محمد فرق و تمیز کننده است میان مردم کافر و مومن و عاصی و مطیع هر که تصدیق وی کرد مومن شد و هر که تکذیب وی نمود کافر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل نکند عاصی و فرق بفتح فا و سکون را بمعنے فارق و بعض تشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده اند و یکی از نامهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در توریت فارق نطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب الوفا باخبار المصطفی ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که مسیح مر حواریین را گفت که من میروم و بعد از من فارقلیط می آید که روح حق است که تکلم نمی کند از نزد نفس خود و نمیگوید مگر آنچه گفته میشود بوی و وی گواهی میدهد بر صدق من و هر آنچه آماده گردانیده است خداوند تعالے برای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت یوحنا که یکے از حواریین است آمده که مسیح گفت فارقلیط نمی آید شما را تا آنکه نمیروم من و چون می آید توبیخ میکند عالم را بر گناهان و نمیگوید سخن را از پیش خود و سیاست میکند شما را بحق و خبر میدهد شما را بحوادث و غیوب که می آید شما را باسرار و بیان میکند شما را هر چیز را و وی گواهی میدهد برای من چنانکه گواهی میدهم من برای او و می آرم من برای شما مثلها را و می آرد وی تاویل و تفسیر آن را - رواه البخاری

وعن انس - قال جاء ثلثة رهط الی ازواج النبی - گفت انس رضی آمده اند سه تن از صحابه بسوی زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسألون عن عبادة النبی - در حالیکه می پرسند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم - که چه مقدار بود - فلما اخبروا بها - پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان کردند ازواج مطهره که عبادت ایشان اینقدر بود - کانهم تقالوها - بتشدید لام گویا که این سه تن کم پنداشتند آن عبادت را و گمان ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگ تر و بلندتر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود و لیکن ادب ورزیدند و جناب عالی او را منسوب بتقصیر نداشتند - فقالوا - پس گفتند این - نحن من النبی - کجائیم ما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی ما را بجناب وی چه نسبت اگر عبادت کم کند او را میرسد - وقد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر - و حال آنکه بتحقیق آمرزیده است خدای تعالے مر او را آنچه پیش گذاشته از گناهان او و آنچه پس آمده او را گنجایش دارد که کم کند عبادت بخلاف ما که محتاجیم بآمرزیده شدن گناهان و ندانستند آن عزیزان و نیک نشگالیدند که اندک عبادت آنحضرت وی صلے الله علیه وسلم بیشتر از هر بیش است از جهت کمال معرفت و قوت حضور و تمام احسان وی در عبادت و نیز آن از جهت وفور رحمت و کمال شفقت اوست بر امت در تعلیم رعایت حقوق نفس و اهل عیال ست و نیز استقامت در رعایت اعتدال و دوام عمل ست و بسا باشد که تکثیر و افراط در عمل مفضی بفتور و ملال گردد و در توجیه غفران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرآن مجید بدان ناطق ست اقوال است بهترین اقوال آنست که این کلمه تشریف ست مر آنحضرت را از جانب مولی تعالے بی آنکه ذنب وجود داشته باشد

چنانکہ صاحب مر بندۂ خود را بگوید کہ گناہان ترا بخشیدیم تو فارغ البال باش وہیچ اندیشہ مکن اگرچہ آن بندہ گناہ نداشتہ باشد
وتوجیہ مشہور این ست کہ حسنات الابرار سیئات المقربین - فقال احدہم اما انا فاصلی اللیل - پس گفت یکے ازان سہ
کس اما من پس عہد کردم کہ نماز بگذارم در شب - ابداً - ہمیشہ یعنی تمام عمر با تمام شب وقال الآخر انا اصوم النہار ابداً
وگفت دیگرے من روزہ دارم روز ہمیشہ - ولا افطر - ونمی کشایم روزہ را - وقال الآخر انا اعتزل النساء - وگفت
دیگرے من گوشہ میگیرم از زنان - فلا اتزوج ابداً - پس نکاح نمیکنم ہمیشہ اگر این مرد زنے نداشتہ است مراد نہاست
واگر داشتہ باشد مراد اعتزال طلاق بود وترک نکاح بعد از ان - فجاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہم فقال - پس آمد
آن حضرت بسوی ایشان پس گفت - انتم الذین قلتم کذا وکذا - شما اید کہ میگفتید چنین وچنین - اما واللہ انی لاخشاکم
للہ - آگاہ باشید بخدا سوگند بدرستی کہ من بتحقیق ترسکارترین شمام مر خدائے را - واتقاکم لہ - وپرہیزگارترین شما
ام مر خدائے تعالے را - لکنی اصوم وافطر - ولیکن من روزہ میدارم ومیکشایم نیز روزہ را یعنی گاہی میدارم وگاہے
نمیدارم - واصلی وارقد - ونماز میکنم وخواب نیز میکنم - واتزوج النساء - ونکاح میکنم زنان را وجماع میکنم باایشان فمن
رغب عن سنتی فلیس منی - پس کسیکہ اعراض کند از سنت من پس نیست آنکس از تابعان من متفق علیہ - وعن عائشة
رضی اللہ عنہا - قالت صنع رسول اللہ - گفت عائشہ کرد پیغمبر خدا - صلے اللہ وسلم شیئاً - عملی را - فرخص فیہ - پس آسانی
کرد وروی وسہل نمود یعنی عمل برخصت کرد یا عمل برخصت فرمود مراست را ورخصت در لغت آسانی وفراخی درکار وترخیص
رخصت دادن وآسانی کردن - فتنزہ عنہ قوم - پس تنزہ کردند ودوری جستند ازان عمل گروہی یعنی نیک ندانستند کہ برخصت
عمل کنند - فبلغ ذلک رسول اللہ - پس رسید این خبر پیغمبر خدا را - صلے اللہ علیہ وسلم فخطب فحمد اللہ ثم قال - پس خطبہ خواند
پس ثنا کرد خدا را پس گفت - ما بال اقوام یتنزہون عن الشئ اصنعہ - چیست حال قومہائے کہ تنزہ میکنند از عملی کہ میکنم
من آن را ومیفرمایم بآن - فواللہ انی لاعلمہم باللہ - پس بخدا سوگند بدرستی کہ من ہر آئینہ داناترین ایشانم بخدا - واشدہم
لہ خشیة - وسخت ترین ایشانم از روے ترسیدن مر خدا را یعنی من باوجود کمال تقوی وترسکاری برخصت عمل میکنم ایشان
کیانند وچہ کس باشند کہ نکنند ودر حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتہا است از ترفیہ نفس واظہار عجز وضعف بشریت و
مشاہدۂ تخفیف وترخیص پروردگار کہ بانضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد ولہذا فرمودہ اند کہ خدائے تعالی دوست میدارد کہ
عمل کردہ شود برخصتہائے او چنانکہ دوست میدارد کہ عمل کردہ شود بعزیمتہائے او متفق علیہ - وعن رافع بن خدیج
بروزن کریم اصحابی انصاری است حاضر نشد بدر را از جہت صغر وحاضر شد احد وخندق را وسائر مشاہد را ورسید او را
تیر وگفت آنحضرت گواہی میدہم من ترا روز قیامت وشکست جراحت وی در زمان عبد الملک بن مروان سنة ثلث وسبعین
وبود عمر وے ہشتاد وشش وبعض گفتہ اند در زمان معاویہ وفات یافت - قال قدم نبی اللہ صلے اللہ علیہ وسلم المدینة گفت
قدوم آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مدینہ را - وہم یابرون النخل - وحال آنکہ اہل مدینہ گشنی میدادند خرما را واصلاح

میکردند وآبستن میگردانیدند آن را وآن چنین باشد کہ شگوفۂ نر را در شگوفۂ مادہ در آرند تا باذن خدا آبستن گردد ویابرون
بفتح یا وسکون ہمزہ وکسر با وضم اوست وبضم یا وفتح ہمزہ وکسر باے مشددہ نیز روایت ست - فقال - پس گفت آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم بطریق استفہام انکار - ما تصنعون - برائے چہ میکنید شما این عمل را - قالوا کنا نصنعہ - گفتند بودیم ما
از قدیم وعادت داشتیم کہ میکردیم این عمل را واین عمل بارور میگرداند خرما را - قال - فرمود - لعلکم لو لم تفعلوا کان خیراً -
شاید کہ اگر نکنید شما این کار را باشد بہتر چون عمل جاہلیت ست ومر آن را تاثیرے ظاہر نیست ناکردن او اولی باشد فترکوہ -
پس گذاشتند آن کار را - فنقصت - پس کم آورد خرما بار را یا کم شد بار خرما - قال - گفت راوی - فذکروا ذلک لہ - پس گفتند
این واقعہ مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را - فقال - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - انما انا بشر - نیستم من مگر بشر اذا
امرتکم بشئ من امر دینکم - چون بفرمایم شما را بکارے از کارہای دین شما - فخذوا بہ - پس بگیرید آن فرمودہ را وکار بندید آن را
واذا امرتکم بشئ من رائی - وچون بفرمایم شما را بچیزے از رای واجتہاد خود - فانما انا بشر - پس نیستم من مگر بشر شاید کہ خطا نیز بکنم
ہمچنین آمدہ است صریحاً در روایت احمد حاصل آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باجتہاد خود ازان منع کردہ بود بے آنکہ وحی
کردہ شود بسوی وے درین باب چیزے زیرا کہ دید آن را از امور جاہلیت وعادات آن وتاثیر آن در زیادت ونقصان
معقول نیافت بے آنکہ نظر فرماید دران یا آنکہ شاید آن را خاصیت باشد دران بجریان عادت الٰہی تعالے ولہذا جزم نکرد
بمنع بلکہ فرمود اگر نکنید بہتر باشد ودر حدیث دلالت ست بر آنکہ آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم التفاتے نبود بامثال این از
امور دنیاویہ ومتعلق نبود غرض وی بدان از جہت عدم تعلق سعادت دنیا وآخرت بدان واہتمام وی نبود مگر ببیان امور
متعلق بدین وچون دید کہ مر آن را خاصیتے ست بجریان عادت الٰہی ومنعی نیز درین باب وارد نشدہ سکوت فرمودہ اغماض نمود
ودانست معنی آنچہ در بعض روایات ہمدرین قضیہ آمدہ کہ فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما داناترید بکارہای دنیای خود یعنی مرا
کاری والتفاتی بدان نیست والا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم داناترست از ہمہ کارہای دنیا وآخرت - رواہ مسلم - وعن ابی موسی
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما مثلی ومثل ما بعثنی اللہ بہ - جز این نیست کہ قصہ وحال من وقصہ وحال چیزے کہ
فرستادہ است مرا پروردگار تعالے بدان چیز از دین وشریعت وآنچہ خبر میدہم از عذاب دنیا وآخرت بر عدم ایمان وطاعت
کمثل رجل اتی قوماً فقال - مانند قصہ وحال مردیست کہ آمد قومے را پس گفت آن مرد یا قوم انی رأیت الجیش بعینی -
ای قوم بدرستی کہ من دیدہ ام لشکر را بدو چشم خود - وانی انا النذیر العریان - وبدرستی کہ من خوف رسانندہ برہنہ ام یعنی
این سخن آنست کہ عادت عرب بود کہ چون یکے لشکری را میدید کہ بغارت می آید برہنہ میشد وجامہ را بدست میگرفت
وبلند بر میداشت وگرد سر خود میگردانید وبر قوم خود می آمد واعلام میکرد کہ لشکرے بغارت می آید یا دیدبان کہ برای خبرداری
دشمن میگذاشتند چون دشمن را می دید جامہ را از بدن میکشید وبلند میگردانید باین جہت برہنہ می ماند بعد ازان مثل شد در ہر امر
ناگہانی کہ رسیدہ شود ازان وشبہہ نیست دران این ہر دو معنی در انذار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر وجہ اتم پیدا وہویدا ست الخ

ظهور صدق در خبر وی و وجود کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میدهد بدان - فالنجاء النجاء - بمد و قصر هر دو آمده و معنی وے
شتابی کنید شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت - فاطاعه طائفة من قومه - پس فرمانبرداری کردند و باور داشتند
خبر آن مرد را بعضے از اقوام او - فادلجوا - پس رفتند و بگریختند شبا شب و ادلجوا - بفتح همزه و سکون دال و بکسر همزه و تشدید
دال هر دو وجه خوانده اند و اول بمعنے سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ و اوکد است - فانطلقوا علی
مهلهم - پس رفتند بر آهستگی و نرمی و آرام خود و مهلهم بفتح میم و ها و بسکون ها نیز روایت است و طیبی از نووی در کتاب مسلم علی
مهلتهم بضم میم و سکون ها و بتا بعد از لام نیز روایت کرده - فنجوا - پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند - وکذبت طائفة منهم
و تکذیب کردند آن مرد خبر رساننده را و باور نداشتند خبر او را طائفه دیگر از قوم وی - فاصبحوا مکانهم - پس صبح کردند و بایستادند
بجاے خود و نگریختند - فصبحهم الجیش - پس صبح کرد ایشان را آن لشکر و در آمد بر سر ایشان در وقت صبح - فاهلکهم واجتاحهم - پس هلاک
گردانید ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از بیخ بر کند ایشان را - فذلک مثل من اطاعنی - پس آن قصه و حال کسی است که
فرمانبرداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا - فاتبع ما جئت به - پس پیروی کرد چیزے را که آورده ام من آن را از دین و شریعت
و مثل من عصانی وکذب ما جئت به من الحق - و حال کسے که بے فرمانی کرد مرا و دروغ دانست چیزے را که آورده ام من آن را
از حق - متفق علیه - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی کمثل رجل استوقد نارا
حال من همچو حال مردے ست که افروخت آتشے را - فلما اضاءت ما حولها - پس هرگاه که روشن شد آتش در مکانها که گرد
وے ست یا روشن کرد آتش مکانها را که گرد اوست یا روشن شدند مکانها که گرد آتش اند و در روایت بخاری حوله آمده پس
ضمیر راجع برجل است - جعل الفراش وهذه الدواب التی تقع فی النار - در ایستادند پروانها و این جنبندها و کرمکها که
عادت ایشان است که می افتند در آتش - یقعن فیها - می افتند بدان آتش که افروخته است آن مرد - وجعل یحجزهن - و در ایستاد
آن مرد و منع میکند و باز میدارد آن دواب را از افتادن در آتش - ویغلبنه - و چیره میشوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از
افتادن در آتش - فیقتحمن فیها - بفتح یا و تا و قاف و حای مهمله شده پس ازدحام میکنند و می افتند آن دواب در آتش بیفکر و اندیشه
هلاکت - فانا آخذ بحجزکم عن النار - پس من گیرنده ام جای بند ازار شما را و باز دارنده ام شما را از آتش - وانتم تقحمون فیها - و شما ازدحام
میکنید و می افتید در آن - و حجز بضم حا و فتح جیم و سکون آن نیز گفته اند و زای در آخر جمع حجزه بالضم و سکون جا بستن [illegible]
حجز بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع چه هر که خواهد که یکے را باز دارد از حرکت چنگ در زند و روی دیگر دجامه او را خصوصا
چون بند ازار بگیرد مجال جنبیدن بروی تنگ گردد از جهت خوف کشاده شدن بند ازار و انکشاف عورت - هذه روایة البخاری
و این روایت بخاری ست - ولمسلم نحوها - و مر مسلم را مانند این ست با اختلاف در بعض الفاظ - وقال فی آخرها - و گفته است مسلم
در پایان روایت خود این عبارت را که - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - فذلک مثلی ومثلکم - پس آن مذکور حال من و حال شما ست
که حدود الهی را که محارم و نواهی اوست اجتناب باید کرد و دور باید بود از آنها روشن و واضح بیان کرده ام چنانکه کسی که آتش افروزد و شما در وی می افتید

و باز میدارم من شما را از آن چنانکه فرمود - انا آخذ بحجزکم عن النار - من گیرنده ام جاے بندهای ازار شما را از آتش و دیگر
میگویم - هلم عن النار هلم عن النار - بیائید بسوے من و دور شوید از آتش - فتغلبونی - پس غالب می آئید مرا و چیره میشوید بر
من - وتقحمون فیها - و می افتید در آتش و تغلبونی بتشدید نون و تخفیف آن بقاعده نحو هر دو درست است ولیکن روایت بتشدید نون
است - متفق علیه - وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم - مثل چیزے
که فرستاده است مرا خدا بآن چیز که هدایت و علم است - کمثل الغیث الکثیر - همچو مثل باران بسیار است که - اصاب ارضا - رسید آن
باران زمینے را - فکانت منها طائفة طیبة - پس بود از آن زمین قطعه لطیف و پاک و طیب از ارض آنچه برویاند گیاه ضد
خبیث و طائفه طیبه هر دو برفع اند در روایت - قبلت الماء - پذیرفت آن قطعه زمین و فرو برد آب را - فانبتت الکلاء والعشب
الکثیر - پس برویانید گیاه بسیار را و کلاء بهمزه مقصوره بروزن ملاء گیاه تر باشد یا خشک و بعض بخشک دارند و عشب بضم عین
و سکون شین گیاه تر - وکانت منها اجادب - و بود بعضے از آن زمین زمین سخت که نگاهدارد آب را و زود فرو نبرد آن را و نه رویاند
اجادب بجیم و دال مهمله جمع جدب - و همین ست صحیح از روی روایت و موجود در اصول نسخ و قاضی عیاض گفته همچنین روایت کرده
شده ایم ما در صحیحین بخلاف و در قاموس آورده است این لفظ را از حدیث در ماده جیم و دال مهمله و بعض این لفظ را از جاذب
بذال معجمه و اخاذب بجاے مهمله و زای و اجارد براو دال روایت کرده اند و بعض اخاذات بکسر همزه و خاے معجمه مخففه و ذال
معجمه مخففه در آخر تا جمع مونث نیز روایت کرده و معانی این الفاظ در شرح مبین شده است و صحیح همان اول ست والله اعلم
امسکت الماء - نگاهداشت آن زمین آب را - فنفع الله بها الناس - پس سودمند گردانید خداے تعالی بآن زمین بسبب
آبے که نگاهداشت مردم را و در بعض نسخ فنفع الله به یعنی نفع داد بآبے که در آن زمین ایستاد - فشربوا - پس
نوشیدند مردم - وسقوا - و نوشانیدند آن آب را - وزرعوا - و زراعت کردند بآن آب و در بعض روایات بجاے
زرعوا رعوا آمده از رعی بمعنی چرانیدن - واصاب منها طائفة اخری - و رسید آن باران طائفه دیگر را از زمین - انما هی
قیعان - نیست آن طائفه از زمین مگر قیعان بکسر قاف و سکون یا جمع قاع بمعنی زمین هموار فراخ و بعض گفته اند زمین
ریگ دار که نرویاند گیاه را و نگاه ندارد آب را چنانکه فرمود - لا تمسک ماء ولا تنبت کلاء - فذلک مثل من فقه فی دین الله
پس آن مجموع مذکور حال کسے ست که فقیه و عالم و دانا و زیرک شد در دین خدا - ونفعه بما بعثنی الله به - و نفع کرد او را چیزے
که فرستاده مرا خداے تعالی بدان چیز - فعلم وعلم - پس دانست دین را و دانانید دیگرے را از فقه در لغت بمعنی فهم و دانستن
فقه بکسر قاف آید و در شرح بمعنی علم دین و دانستن وے فقه بضم قاف و در حدیث بهر دو وجه روایت آمده و ثانی اکثر و اشهر است
و مثل من لم یرفع بذلک راسا - و حال کسے که سر بر نداشت بانچه فرستاده است مرا خداے تعالی بآن کنایت است از تکبر
و عدم توجه و اقبال بدان - ولم یقبل هدی الله الذی ارسلت به - و نه پذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن
متفق علیه - بدانکه از آدمیان دو قسم ذکر کرده شد منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب

وغیر منتفع بدان و نفع نیز دو قسم آمد جنست و غیر جنست همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکے عالم عابد متفقه معلم بر مثال زمین
پاک که خورد از آب و سود مند گردید از ان در ذات خود و برویانید گیاه را و سود مند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم معلم غیر متعبد
که بنوافل و زیادت عمل نکرد و در انچه جمع کرد از علم تفقه نورزید بر مثل زمینے که آب در وی قرار گرفت و مردم بدان منتفع
گردیدند و آنکه سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعاً نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و تعلیم ننمود و خواه در دین
در آمد یا نه در آمد و کافر شد این در رنگ شوره زمینی ست که قبول نکرد آب را و نگاه نداشت آنرا و نرویانید چیزے را این حاصل
سخنے است که بعضے از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت ست از کسی که تعلیم کرد و اجتهاد
نمود در ان و استنباط کرد از ان معانی نکات و اسرار و شرح کرد و بیان نمود آنرا چنانچه فقهای مجتهدین و علمای متقنین محققین در
مثل گیاهها که از زمین بر آید و ثمرات و نتائج بر آرد و ثانی عبارت ست از کسی که تعلیم کرد و جمع نمود علم را و نگاهداشت آنرا و بجنس
این امانت را ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث و رواة آن والله اعلم - وعن عائشة - رضی الله عنها
قالت تلا رسول الله - گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را - هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات
وقرء الی - وخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است - وما یذکر الا اولوا الالباب - وحاصل معنی آیت این
است که آن خدائیکه فرستاده بر تو کتاب را بعضے از ان کتاب آیتهاست محکم که واضح است معانی آن بی شک و شبهه در لفظ و در معنی
هن ام الکتاب این آیتها اصل و عمده کتاب اند که نزد اشتباه و احتمال رجوع بآنهاست و آخر متشابهات و آیتهای دیگر است
متشابهات بر خلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکالے و اشتباهی هست و این دو قسم ست یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه
است و بوجهی مبین و محکم و قسمے دیگر هست که متشابه ست علی الاطلاق بهیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه برین قسم افتد
(فاما الذین فی قلوبهم زیغ) پس آن کسانیکه در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است (فیتبعون ما تشابه منه) پیروی میکنند
چیزے را که متشابه است از کتاب بجانب همان وجه میروند که اشکال و اشتباه وارد (ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله) از برای طلب کردن
فتنه ها مردم را در شک و شبهه میندازند و از برای طلب کردن تاویل حقیقت معنی آن (وما یعلم تاویله الا الله) و نمیداند حقیقت معنی آن را
که مآل بازگشت آن ست مگر خدا (والراسخون فی العلم یقولون امنا به) و آنها نیکه قوی و استوار اند در علم و یقین ایمانی میگویند ایمان
آوردیم بمتشابه که هر چه مراد حق تعالی است حق ست اگرچه فهم ما بدرک آن نرسد (کل من عند ربنا) همه از نزد پروردگار ماست چه محکم و چه
متشابه و تفهیم محکم ما را راه داده اند نه بمتشابه و او را درین حکمتهاست که عمده آن اظهار عجز و شکستگی علما ست که کمال حرص دارند بحصول علم
و درک حقائق اشیاء (وما یذکر الا اولوا الالباب) و پند پذیر نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص - قالت قال رسول الله - گفت عائشه
گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم فاذا رأیت - و در بعض روایات بکسر تا آمده خطاب بعائشه یعنی چون ببینی تو ای عائشه و لیکن در اکثر
روایات بفتح تاست بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو ای مخاطب و مؤید این روایت است انچه گفت که - و عند مسلم رأیتم
و نزد مسلم رأیتم آمده بصیغه جمع یعنی چون ببینید شما ای مسلمانان - الذین یتبعون ما تشابه منه - آن کسانے را که پیروی میکنند

چیزے را که متشابه ست از کتاب - فاولئک الذین سماهم الله - پس آن کسان آنانند که نام برده و ذکر کرده است ایشان را
خدای تعالے در قرآن بقول خود (فاما الذین فی قلوبهم زیغ) چنانکه در تفسیر آیت معلوم شد - فاحذروهم - پس بپرهیز کنید از
ایشان و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راه و روش ایشان - متفق علیه - وعن عبد الله بن عمرو - قال هجرت الی
رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما - عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیم روز وقت سختی گرما بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روزی - قال - گفت عبد الله فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیة - پس شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوازهاے
دو مرد که اختلاف میکردند و جدال و نزاع مینمودند در آیتے از آیات قرآن - فخرج علینا رسول الله - پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا
صلے الله علیه وسلم یعرف فی وجهه الغضب - در حالیکه شناخته میشود در روی مبارک وی خشم - فقال - پس فرمود انما هلک من
کان قبلکم باختلافهم فی الکتاب - هلاک نشدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافی ست
که در شک و شبهه افگند و بفتنه و خصومت کشد و موذی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست در وی
اجتهاد نه اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومیکه مبادی و مقدمات آن باشند زیراکه این اختلاف رحمت ست و باعث
توسیع دائره دین و ملت و همیشه بودند سلف بران و نهی نکرده شده اند از ان بلکه مامور اند بدان - رواه مسلم - وعن سعد
بن ابی وقاص رضی الله عنه یکے از عشره مبشره است جمله از احوال وی در اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید ان شاء الله
تعالے - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما - بدرستی که بزرگترین مسلمانان در میان
مسلمانان از روی گناه - من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس - کسی ست که پرسید از شارع از چیزی که حرام کرده نشده است
بر مردم - فحرم من اجل مسألته - پس حرام کرده شد آن چیز از جهت پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ ست از جهت بودن ضرر آن
عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سوال بے حاجت ست و آنکه بطریق تکلف و تعنت باشد والا اگر محتاج بسوال گردد و بطریق تعلم
و استفاده بود پس این حکم ندارد - متفق علیه - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم - یکون
فی آخر الزمان دجالون کذابون - میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعه باشند که خود را بمکر و تلبیس در صورت
علما و مشائخ صلحا و اهل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغهای خود را ترویج دهند و مردم را بمذاهب باطله و آرای فاسده
بخوانند و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس - یأتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم - می آرند شما را
از احادیث انچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا و مراد باحادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم
یا عام تر از ان شامل اخبار مردم نیز - فایاکم وایاهم - پس دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود - لا یضلونکم و
لا یفتنونکم - تا گمراه نگردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرهیز
از صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چون بسے ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نشاید داد دست * حرف درویشان بدزدد مرد دون * تا بخواند بر سلیمے آن فسون * زانکه صیاد آورد بانگ صفیر

تا فریبد مرغ را زآن مرغ گیر + کار مردان روشنی و گرمی است + کار دونان حیله و بیشرمی ست - رواه مسلم - وعنه - از
ابوهریرة روایت است - قال - گفت - کان اهل الکتاب یقرؤن التوراة بالعبرانیة - بودند اهل کتاب که میخواندند توریت بزبان
عبرانی که لغت یهود بود - ویفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام - و بیان میکردند معنی آنرا بزبان عربی برای مسلمانان - فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب - تصدیق مکنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده
باشند - ولا تکذبوهم - و تکذیب نیز مکنید ایشانرا در همه چیز شاید که راست میگفته باشند زیراکه توریت در اصل حق و صدق است
ولیکن ایشان در بعض مواضع تحریفها کرده و تغییرها داده اند و هرچه نقل کنند بصدق و کذب محتمل است - وقولوا آمنا بالله وما انزل
الینا - و بگوئید بطریق ایمان ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده است بسوی ما - الآیة - تا آخر آیت تا آنجاکه فرموده است
وما اوتی موسی وعیسی - رواه البخاری - وعنه - وهم از ابوهریره است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا -
بس است مرد را از روی دروغ گفتن - ان یحدث بکل ما سمع - اینکه حدیث کند و بگوید هر چیزے راکه شنیده است یعنی اگر کسے
هیچ دروغی نگوید ولیکن هرچه بشنود بے تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس است در دروغ گفتن زیراکه هر که را حال این بود
البته در دروغ افتد چه غالب آنست که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزے که معلوم
نیست صدق آن - رواه مسلم - و در بعض نسخ رواه البخاری - و در جامع الاصول این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داؤد
آورده والله اعلم - وعن ابن مسعود - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه الله فی امة قبلی - نیست
هیچ پیغمبرے که برانگیخته است او را خدائے تعالی در امتے وی پیش از من و در بعض روایات فی امته قبلی - الا کان له من امته
حواریون - مگر آنکه بودند مر آن پیغمبر را از امت او حواریان - واصحاب یاخذون بسنته ویقتدون بامره - و بودند او را یاران که اخذ
میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقهٔ وے و پیروی میکردند بحکم وی و حواری مرد محب و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص و پاک
باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق ست از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی را علیه السلام که حواری گویند نیز
بهمین معنی ست و اکثر برآنند که اصل در تسمیهٔ ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی ع‌م اند که حرفت ایشان گازرے بود و گازر را حواری
گویند زیراکه وے سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سائر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسی ع‌م
ممتاز بودند مشتهر بحواریین گشتند هر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعض گفته اند که تسمیهٔ اصحاب عیسی ع‌م بحواریین بجهت
آنست که ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک جهل و معصیت بعلم و طاعت پس ازان بغیر ایشان را نیز حواری گفتند
پوشیده نماند که برین تقدیر در تسمیهٔ مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی ع‌م حاجت نیست بلکه تسمیهٔ آنها و هر که
باین صفت است برابر است باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص ست چنانکه گفته شد فافهم - ثم انها تخلف من بعدهم خلوف -
بعد ازان بدرستی که قصه این ست که پیدا میشوند بعد از رفتن و درگذشتن مخلصان و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعه دیگر که نه بر طریقهٔ
اهل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید خلف در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود و لیکن

غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پدر خود است و فلانی
خلف سوء پس میفرماید که پیغمبرے را اصحاب باشند مخلص و محب و ناصر و معین بعد از ایشان جماعه می آیند خلوف که صفت ایشان
این است که - یقولون ما لا یفعلون - میگویند مردم چیزے که خود نمی کنند - ویفعلون ما لا یؤمرون - و میکنند چیزے را که امر کرده
نشده اند چنانچه صفت علمای سوء و امرای سوء است اعاذنا الله من ذلک - فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن - پس کسی که کارزار کند
ایشانرا بدست خود و تغییر دهد و درهم شکند کارخانهٔ ظلم و فساد ایشانرا پس وی مومن کامل ست - ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن
و کسی که کارزار کند ایشانرا بزبان و منع کند و دشنام کند و بد گوید و فضیحت کند ایشانرا بزبان خود او نیز مومن است که حصه از کمال
دارد - ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن - و کسی که کارزار کند ایشانرا بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متالم و متغیر
شود دل وی بمشاهدهٔ افعال و احوال ایشان او نیز مومن است در درجهٔ پایان از ایمان - ولیس وراء ذلک من الایمان
حبة خردل - و نیست پس ازین مرتبه از ایمان مقدار دانهٔ خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که (وذلک اضعف الایمان) و این
مرتبه ضعیف ترین و پست ترین مراتب ایمان ست - رواه مسلم - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من دعا الی هدی - کسی که بخواند کسے را بسوی راه راست و ارشاد کند بآن خواه بفعل و خواه بقول - کان له من الاجر مثل اجور
من تبعه - باشد مر او را از مزد و ثواب مقدار مزدها و ثوابهاے کسانی که پیروی میکنند او را و عمل میکنند بهدایت او - لا ینقص ذلک
من اجورهم شیئا - کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر مر داعی را از اجرهای ایشان چیزے را یعنے با وجود آنکه آن کسان را اجرها و
ثوابها بتمام و کمال حاصل میشود این شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد زیراکه اجرهاے ایشان بسبب عمل و کسب ایشان ست
و اجرها یکه این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد اوست که عمل اوست - ومن دعا الی ضلالة کان علیه من الاثم
مثل آثام من تبعه - و کسی که بخواند کسے را بگمراهی باشد بر وی از بزه بجهت گمراه گردانیدن او ایشان را مقدار بزههای کسانیکه
پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفتهٔ او - لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا - کم نمیکند آن ثبوت آثام مر داعی را از آثام ایشان چیزے
را - رواه مسلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدأ الاسلام غریبا - پیدا شد دین اسلام در آغاز کار غریب
و تنها و بیکس - وسیعود کما بدأ - و سر انجام است که باز گردد غریب و تنها و همچنان شود که در ابتدای حال بود در شرح این کلام
دو وجه است یکی آنکه مراد باسلام حقیقت اوست که دین و ملت است و برین تقدیر مقصود تشبیه اوست بغربا که در شهر بیگانه
باشند تنها و دور از اهل و اصحاب خود از جهت کمی مسلمانان که اعوان و انصار او باشند یا مراد باسلام مسلمانان باشند
بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غربت و قلت مسلمانان باشد در ابتدای اسلام که از اوطان بر آمدند و هجرت نمودند جز تنے چند
معدود نبودند و باز گشتن ایشان در آخر غریب و قلیل همچنانکه در ابتدا بودند و ظاهرا قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود
فطوبی للغرباء - ناظر در معنی ثانی ست میفرماید خوشی و خرمی باد مر غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند بتمسک
بکتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید - رواه مسلم - وعنه - قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم ان الایمان لیارز - بهمزه و تشدید زا بزای سالی المدینة - بدرستی که ایمان هر آینه گرد می آید و منخزد و باز میگردد بسوی مدینه
که مواطن اصلی اوست و در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفته که شامل که مدینه است و توجیه آن همانجا کنم - کما
تارز الحیة الی جحرها - چنانکه باز میگردد و میرود مار بسوی سوراخ خود و جحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای مهمله ساکنه سوراخ مار و مانند آن
وتخصیص مار بتشبیه بجهت آن است که این دابه در گرد آمدن و فراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر دواب و نیز
برآوردن وی بعد در آمدن در سوراخ دشوار است همچنین دین مسلمانی بعد از هجرت میگردد بجانب مدینه و می درآید و قرار میگیرد در آن
چنانکه برآوردن وی از آن ممکن نباشد و بعض گفته اند که این اشارت ست از احوال آخر زمان که دین مسلمانی و وجود مسلمانان
کمتر شود و جز در مدینه وجود آن نادر باشد و اصح آنست که این اخبار است از زمان خروج دجال که جز در مدینه مطهره علم و دین
در آن زمان موجود نباشد چنانکه از احادیث معلوم میگردد - متفق علیه و سنذکر حدیث ابی هریرة - و مرا انجام است که ذکر
کنیم حدیث ابی هریره را که اولش اینست - ذرونی ما ترکتکم فی کتاب المناسک - در کتاب مناسک حج - وحدیثی معاویة و جابر - و ذکر
کنیم دو حدیث معاویه و جابر را که در اول یک حدیث این است - لایزال من امتی و الآخر - و حدیث دیگر که در اول او - ولا یزال طائفة
من امتی است - فی باب ثواب هذه الامة - در باب ثواب این امت که در آخر کتاب مذکور است - ان شاء الله تعالے -

پوشیده نماند که آنچه مذکور کرده است درین باب جز حدیث معاویه نیست و حدیث جابر مذکور نشده

الفصل الثانی - عن ربیعة الجرشی - بضم جیم و فتح را و شین معجمه و شقی اختلاف است در صحبت وی و بود فقیه
ناسک در زمن معاویه روایت میکند از عائشه و سعد و ابی هریرة روایت میکنند از وے پسر وی ابو هشام و عطیه بن
قیس و جز ایشان - قال اتی نبی الله - گفت آمده شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - یعنی آمد او را فرشته - فقیل له پس گفته شد
مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زبان فرشته - لتنم عینک - باید که خواب کند دیده تو - ولتسمع اذنک - و باید که بشنود گوش تو
ولیعقل قلبک - و باید که بداند دل تو و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس حاصل
معنی آن شود که چشم اگرچه در خواب ست لیکن گوش شنو است و دل بیدار پس بیان کنند برای وی مثل که میشنود و می فهمد
قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - فنامت عینی و سمعت اذنای و عقل قلبی - پس خواب کرد چشم من و شنیدند هر دو گوش
من و دریافت دل من - قال فقیل لے سید بنی دارا - پس بیان کرده شد مثل و گفته شد مرا که مهترے بنا کرد سرائے را - فصنع
مأدبة - پس ساخت طعامے را برای مردمان - و ارسل داعیا - و فرستاد آن سید کسی را که بخواند مردم را برائے طعام - فمن
اجاب الداعی دخل الدار - پس کسی که پاسخ داد و پذیرفت گفته خواننده را در آمد سرائے را - و اکل من المأدبة - خورد از آن
طعام که ساخته شده بود - ورضی عنه السید - و خوشنود شد از وی آن سید بجهت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکه دعوت
محض از برائے فائده آنکس ست و سید او را از آن نفعی و غرضی نه - ومن لم یجب الداعی - و کسی که اجابت نکرد داعی را
لم یدخل الدار ولم یأکل من المأدبة - در نیامد سرا را و نخورد از آن طعام - وسخط علیه السید - و خشم کرد و ناراض شد از وی

قال - گفت آن فرشته یا راوی - فالله هو السید - پس خدائے تعالی بمثابه آن سید است که بنا کرده دار را - و محمد الداعی
و محمد صلے الله علیه وسلم بمثابه آنکس است که مردم را بطعام میخواند - والدار الاسلام - و سرا که بنا کرده شده مشبه باسلام است
والمأدبة الجنة - و طعام که ساخته شده بهشت و نعیم اوست در حدیث سابق دار بهشت را گفت و مأدبه نعیم او و چون
اسلام سبب در آمدن بهشت ست اینجا او را مشبه دار ساخت و مأدبه خود هر دو جا نعیم بهشت است فافهم - رواه الدارمی
وعن ابی رافع - مولای آنحضرت اول مر عباس را بود پس بخشید او را بآن حضرت و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد
کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاهد دیگر را که بعد از آن بود و حاضر نشد بدر را اگرچه بود
اسلام او پیش از بدر نام وی ابراهیم بود بر قول مشهور غالب آمد بر وی کنیت او مات فی خلافة علی رض - قال قال رسول الله
صلے الله علیه وسلم لا الفین - بضم همزه و سکون لام و کسر فا - احدکم متکئا علی اریکته - باید که نیابم من هیچ یکے شما را تکیه کننده
بر تخت آراسته خود کنایت ست از تکبر و سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث - یأتیه الامر من
امری - و رسان حال که مے آید یکی از شمار [illegible] احکام من - مما امرت به او نهیت عنه - از آنچه امر کرده ام من بدان یا نهی کرده ام
از آن - فیقول لا ادری - پس میگوید آن یکے نمیدانم غیر قرآن را و متابعت نمیکنم جز آن را - ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه - هر چه
که می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آن را خبر داد رسول خدا صلے الله علیه وسلم از حال بعضے از اهل جهل و فراغت و تکبر که تغافل
و تکاسل اند از عمل کردن بحدیث در حکمی که یافته نمیشود در قرآن و گمان میبرند که احکام شرع منحصر اند در قرآن و جاهل اند
بآنکه در احادیث بسی احکام است که در قرآن مجید نیست و همچنانکه قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قرآن عطا کرده اند احادیث نیز داده اند و هر دو وحی ست چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه
احمد و ابوداود والترمذی و ابن ماجه والبیهقی فی دلائل النبوة - وعن المقدام - بن معدیکرب - بکسر را صحابی کندی نزول
کرد حمص را آمد در وفد کنده شمار کرده میشود او را در اهل شام حدیث وی در ایشان ست مات بالشام سنة سبع وثمانین وله
احدی وتسعون سنة - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم الا انی اوتیت القرآن - دانا و آگاه باشید بدرستی که داده
شده است مرا قرآن - ومثله معه - و داده شده است مرا مانند قرآن با قرآن که احادیث باشد و مماثلت و ربودن اوست
از وحی چنانکه قرآن وحی ست منزل از جناب قدس الهی همچنین احادیث نیز وحی ست وارد از جانب حق غایت آنکه وحی جلی
است و خفی و متلو و غیر متلو متلو آنکه الفاظ و عبارات وی نیز باحکام متعلق باشد چنانکه صحت نماز و حرمت و مس
محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن ست و غیر متلو آنکه نه این چنین باشد و آن احادیث ست تواند که مراد مماثلت در
عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آینده معلوم شود - الا یوشک رجل شبعان علی اریکته یقول - آگاه باشید که نزدیک ست
که مردے سیر و مستغنی بر تخت خود بفراغت افتاده میگوید - علیکم بهذا القرآن - لازم گیرید بر خود این قرآن را - فما وجدتم
فیه من حلال فاحلوه - پس چیزے که بیابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آن را و بگیرید - وما وجدتم فیه من حرام فحرموه

و چیزے کہ بیاید دردی از حرام پس حرام گردانید آن را و نکنید و توصیف شبعان کنایت از بلادت و سوء فہم ست کہ شبع
و شرہ طعام سبب آنست یا از کبر و حماقت کہ تنعم و ترفہ موجب آن میگردد - وان ما حرم رسول اللہ کما حرم اللہ - و بدرستی
چیزے کہ حرام گردانیده است پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم مثل چیزے ست کہ حرام گردانیده است خدا و در بعض نسخ الا انما
کہ معنی ما و الا است بعد ازان مثال چند ذکر کرد در بیان انچہ ثابت شده بسنت رسول اللہ و مذکور نیست در کتاب اللہ فرمود
الا لا یحل لکم الحمار الاہلی - آگاه باشید حلال نیست مر شما را گوشت خر اہلی کہ در خانہا میباشد احتراز کرد از خر وحشی کہ آنرا گورخر
گویند کہ آن حلال ست - ولا کل ذی ناب من السباع - و حلال نیست ہر خداوند نیش از درنده ہا مثل شیر و گرگ
و سگ و مانند آن - ولا لقطة معاهد - و حلال نیست لقطۂ معاهد لقطہ بضم لام و فتح قاف مال برداشته شده از زمین و
بسکون قاف نیز آمده و فتح افصح و اکثر است و معاهد بکسر و فتح ہا ہر دو جائز ست کسی کہ میان تو و میان او عہد بود و مراد
بوی در حدیث ذمی ست پس میفرماید کہ مال ذمی کہ در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست زیرا کہ وی و مال وے
معصوم ست چنانکہ حکم مال مسلمانان ست - الا ان یستغنی عنہا صاحبہا - مگر آنکہ بے نیاز باشد ازان لقطہ مالک او کہ معاہد ست
این را دو معنی گفته اند یکے آنکہ مالک بگذارد و آن را و بخشد مر کسے را کہ یافته است دوم آنکہ شے قلیل خسیس باشد کہ در عادت
نیازمندی بآن نباشد و گفته اند کہ چون لقطہ چیزے حقیر باشد تصرف لاقط دران اگر محتاج باشد جائز ست و احکام لقطہ
بتفصیل در باب وی بیاید انشاء اللہ تعالے - ومن نزل بقوم فعلیہم ان یقروه - و یکے از احکام کہ بحدیث ثابت شده
و در کتاب اللہ ذکر آن نیست این ست کہ کسی کہ نزول کند بر قومے و فرود آید بر ایشان پس لازم است بران قوم کہ
مہمانی کنند آن کس را و این بطریق سنت و استحباب ست نہ بر سبیل فرضیت و ایجاب زیرا کہ مہمانی کردن واجب نیست
بلکہ سمت ارباب مروت و سیرت اہل ایمان ست و لہذا این حکم را در صورت نہی نیاورد و نگفت حلال نیست مر قوم را
کہ مہمانی نکنند مر کسے را کہ نزول کند بر ایشان چنانکہ در قرائن او گفت - فان لم یقروه فلہ ان یعقبہم - بضم یا و سکون عین
و کسر قاف - بمثل قراہ - پس اگر مہمانی نکنند این قوم آن کس را پس مر او را ست کہ جزا دہد فعل ایشان را بمقدار
مہمانی خود و بگیرد از ایشان بدل انچہ فوت شد او را یعنی جائے آن دارد کہ بگیرد و ایشان مستحق و سزاوار آن شده اند کہ
توان گرفت اگرچہ واجب نیست قراہ بکسر قاف و بر الف مقصور و بظاہر این کلام ناظر در وجوب ضیافت ست پس بعض گویند
کہ این حکم در کسی ست کہ مضطر ست و اگر نگیرد خوف ہلاک دارد چنانکہ در حالت مخمصہ میباشد و بعض گفته اند کہ آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم لشکرے میفرستاد و سگان بوادے و مفاوز بازاری بر پا نمی کردند کہ از انجا چیزی بخرند
و بخورند پس سخت گرفته شد کار بر اہل قرے کہ برائے غازیان مہمانی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشان این شد
کہ بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل زجر چنانکہ حکم بود کہ ہر کہ از غنیمت بدزدد متاع او را
بسوزند و ہر کہ منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند و بعض گفته اند کہ مہمانے کردن مر کسے را کہ نزول کند

در ابتدائے اسلام واجب بود پس ازان منسوخ گشت بفرضیت زکوة واللہ اعلم - رواه ابو داؤد - روایت کرد این حدیث
را ابو داؤد تا اینجا - وروی الدارمی نحوه وکذا ابن ماجہ الی قولہ کما حرم اللہ - و روایت کرد دارمی و ہمچنین روایت کرد ابن ماجہ
تا قول وی کما حرم اللہ و ایشان این کلام را کہ الا لا یحل الی آخره ذکر نکرده اند - وعن العرباض - بکسر عین مہملہ و سکون
را و بموحده و ضاد معجمہ - بن ساریۃ - بسین مہملہ و را و یای تحتانیہ صحابی ست از اہل صفہ و از گریہ کنندگان کہ فرود آمده در
باب ایشان آیۂ کریمہ (ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الآیۃ) نزول کرد بشام و سکونت بحمص کرد و مات سنۃ خمس و سبعین رضی اللہ
عنہ - قال قام رسول اللہ - عرباض بن ساریہ گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خطبہ خواند - فقال - پس گفت آنحضرت
ایحسب احدکم متکئا علی اریکتہ - آیا گمان میبرد یکے از شما تکیہ زده بر تخت آراستہ خود - یظن ان اللہ لم یحرم شیئا الا ما فی ہذا القرآن -
گمان میبرد کہ خدای تعالی حرام نگردانیده است چیزے را مگر چیزیکہ درین قرآن ست - الا وانی واللہ قد امرت - آگاه باشید
و بدرستی کہ من بخدا سوگند بتحقیق امر کرده ام - ووعظت - و پند کرده ام - ونہیت عن اشیاء - و باز داشتہ ام مردم را از چیزہا
انہا لمثل القرآن - بدرستی کہ انچہ امر و نہی و وعظ کرده ام من ہر آئینہ مقدار قرآن ست - او اکثر - بلکہ بیشتر ست ازان یعنی انچہ
بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم احکامی چند را کہ نہی کرده است و در قرآن نیست بقول خود - وان اللہ لم یحل لکم ان تدخلوا
بیوت اہل الکتاب الا باذن - و بدرستی کہ خدائے تعالے حلال نگردانیده است مر شما را کہ در آئید خانہ ہائے اہل کتاب
را مگر باذن - ولا ضرب نسائہم - و حلال نگردانیده است مر شما را زدن زنان ایشان را و در گرفتن جزیہ و خراج و مانند آن
ولا اکل ثمارہم - و حلال نگردانیده است خوردن میوه ہائے ایشان را - اذا اعطوکم الذی علیہم - وقتیکہ بدہند اہل کتاب
شما را چیزیکہ بر ایشان ست از جزیہ و خراج - رواه ابو داؤد - روایت کرد این حدیث را ابو داؤد - وفی اسناده - و در
اسناد وی این شخص ست کہ نام وی - اشعث بن شعبۃ المصیصی - است - قد تکلم فیہ - بتحقیق کہ سخن کرده شده است در وی
کہ ثقہ است یا نہ و مصیصی بکسر میم و تشدید صاد مہملہ اولے و بفتح میم و خفت صاد نیز گفته اند نسبت ست بشہری کہ نام آن مصیصہ
است و در قاموس گفته کہ مصیصہ بروزن سفینہ نام شہریست بشام و تشدید داده نمی شود صاد را - وعنہ - و ہم از عرباض
بن ساریہ روایت ست - قال - گفت - صلے بنا رسول اللہ - نماز گزارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم ذات یوم - یکروزے - ثم اقبل علینا بوجہہ - پستر توجہ کرد بر ما بروے مبارک خود - فوعظنا موعظۃ بلیغۃ - پس پند کرد
ما را پند کردنی سخت رسان و مؤثر در قول بلیغ آنکہ مدلول وے بمقصود برسد و بالغ نیکو و سره و بلیغ فصیح کہ بعبارت
خود کنہ ضمیر را برسد - ذرفت منہا العیون - اشک ریخت ازان موعظہ چشمہا ذرفت بذال معجمہ رفتن اشک از چشم
ووجلت منہا القلوب - و ترسید از وی دلہا - فقال رجل - پس گفت مردے - یا رسول اللہ کان ہذه موعظۃ
مودع - گویا این پند کسے ست کہ وداع کننده است چہ شخص در وقت وداع کردن از پند و نصیحت ہرچہ کردنی ست
چیزے فرو نگذارد و ہرچہ گفتنی ست بگوید و دل ما از تصور وداع در حلت تو گرفتہ میشود و محزون میگردد - فاوصنا - پس

وصیت کن ما را یعنی اندرزے بکن نرم و آسان تا دل بیاساید و از جا نرود - فقال اوصیکم بتقوی الله - پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا - والسمع والطاعة - و بقبول کردن حکم امرا و فرمانبرداری ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود و تقوی جمع شود - وان کان عبدا حبشیا - و اگرچه فرضا حاکم غلام حبشی بود و این مبالغه است در اطاعت امرا والا بنده امیر نبود چه یکی از شرائط امارت آزادی ست و این چنانست که در حدیث آمده است که هر که مسجدی بنا کند او را در بهشت خانه بنا کنند اگرچه آن مسجد همچو آشیانه کنجشک بود و مسجد هرگز همچو آشیانه کنجشک بنا نشود ولیکن مقصود مبالغه است در خردی و تنگی و قد اند که بندهٔ حبشی نائب سلطان کبیر بود برین تقدیر اطاعت وی بفرمودهٔ سلطان واجب گردد پس ازان علت سمع و طاعت امرا بیان فرمود بقول خود - فانه من یعش منکم بعدی - زیرا که بدرستی که کسی میزید از شما بعد از من فسیری اختلافا کثیرا - پس سرانجام است که به بیند اختلاف بسیار را در مردم در سمع و طاعت امرا این است از فتنه که پیدا گردد از اختلاف و اشارت کرد بحفظ تقوی بقول خود فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت خلیفه‌های مرا که اهل رشد و رشاد و راه یافتگانند در رشد و رشاد لیاسان ویره بودن خلاف غی و مراد بخلفای راشدین خلفاے اربعه داشته اند و هر که بر سیرت ایشان برود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد نه هر که بهولے نفس خود بدعتی پیدا کند و بحقیقت سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته و مشهور گشته و مضاف بایشان شده و چون ممکن آن بود که یکی آن را بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد و در دکتر منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان بود موافق سنت خواهد بود اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانکه فرقهٔ ضالهٔ کنند پس این مبالغه کرد در وصیت باتباع سنت و فرمود - تمسکوا بها - چنگ در زنید بسنت من و سنت خلفای راشدین - وعضوا علیها بالنواجذ - و سخت بزنید بر سنت دندانهای خود و محکم گیرید آن را و عض گزیدن و نواجذ چهار دندان در اقصای دندانها که آنها را اضراس علم و اضراس عقل گویند و بمعنی انیاب و مطلق اضراس نیز آمده - وایاکم ومحدثات الامور - و دور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و زمان خلفای راشدین نبوده اند - فان کل محدثة بدعة - زیرا که هر خصلت احداث کرده شده بدعت ست - وکل بدعة ضلالة - و هر بدعت ضلالت ست یا سبب ضلالت است - رواه احمد وابو داود والترمذی وابن ماجة - این حدیث را این چهار کس روایت کرده اند - الا انهما لم یذکرا الصلوة - مگر آنست که ترمذی و ابن ماجه ذکر نکرده اند قصهٔ نماز گزاردن را یعنی نگفته اند - صلی بنا رسول الله - بلکه افتتاح حدیث از وعظ و موعظه کرده اند - وعن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا - گفت ابن مسعود کشید آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای تفهیم ما خطے راست تا راه راست را مثال نماید - ثم قال هذا سبیل الله - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این خط را که راست کشیدم راه خداست - ثم خط خطوطا عن یمینه وعن شماله - پس کشید خطهاے دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن

وقال هذه سبل - و گفت این راههاست - علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه - بر سر هر راه ازین راهها شیطانی ست که میخواند مردم را بآن راه و بیرون میبرد از راه راست - وقرأ - و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را - وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الآیة - پروردگار عالم میفرماید که این راه من ست راست که نمودم شما را پس پیروی کنید آن را و آخر آیت این ست که ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله و پیروی مکنید راهها را که چپ و راست میروند یعنی ادیان مختلفه و طرق زائغه تا پریشان نگردانند آن راهها شما را و دور نبرند از راه راست - رواه احمد والنسائی والدارمی - بدانکه درین حدیث و در احادیث دیگر که در همین ورود یافته در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامده جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیت حدیث روایت کرده است که کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطے مستوی و فرمود این سبیل رشد است و راه خداست پیروی کنید آن را پس کشید در هر جانب شش خط مائل و فرمود این راههاست بر سر هر راه شیطانی ست که میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از ان و خواند این آیت را و گفت صاحب مدارک پس میگردد هر یکے ازین دوازده راه شش راه پس میگردد هفتاد و دو راه و پوشیده نماند که افتراق امت بهفتاد و سه فرقه در حدیث صحیح وارد شده است لیکن نه باین طریق که در مدارک گفته بلکه در مواقف گفته است که کبار فرق اسلامیه هشت ست معتزله و شیعه و خوارج و مرجیه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه بعد از ان معتزله را بست فرقه ساخته و شیعه را بست و دو فرقه و خوارج بست و مرجیه را پنج و نجاریه را سه و جبریه و مشبهه را تفریق نکرده و فرقهٔ ناجیه اهل سنت و جماعت اند و مجموع هفتاد و سه فرقه شد انتهی اگر گویند چگونه معلوم شود که فرقهٔ ناجیه اهل سنت و جماعت اند و این راه راست و راه خداست و دیگر همه راههای نار ست و هر فرقه دعوی میکند که بر راه راست ست و مذهب وی حق جواب آنکه این چیزے نیست که بمجرد دعوی تمام شود برهان باید و برهان حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین اسلام بنقل آمده است و بمجرد عقل بآن وافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و بتتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین باحسان و من بعدهم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند و این مع و بواد در مذاهب و اقوال بعد از صدر اول حادث شده و از صحابه و سلف متقدمین هیچکس بران نبوده و ایشان تبری بوده اند از ان و بعد از حدوث آن رابطهٔ صحبت و محبت که بآن قوم داشتند قطع کرده رد و نموده و محدثین اصحاب کتب ستة و غیرها از کتب مشهورهٔ معتمده که بنیاد و مدار احکام اسلام بران افتاده و ائمهٔ فقهای ارباب مذاهب اربعه و غیرهم از انها که در طبقهٔ ایشان بوده اند همه برین مذهب بوده اند و اشاعره و ماتریدیه که ائمهٔ اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده و بدلائل عقلیه آن را اثبات کرده و آنچه سنت رسول صلی الله علیه وسلم و اجماع سلف بران رفته بوده موکد ساخته اند و لهذا نام ایشان اهل سنت و جماعت افتاده اگرچه این نام حادث است اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیم ست و طریقهٔ ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر ست مگر عند الضرورة و عدم اعتقاد بر قول و آرا و اهوای خود بخلاف دیگران مثل معتزله و شیعه و آنها که در اعتقادات بر طریقهٔ ایشانند تشبث بفلسفه و استرسال بآرا و اوهام ایشان نموده و مشائخ صوفیه

مثال معتزله منزلة بین المنزلتین ۱۲ مثال در تشیع مثل معتزله اند مگر فرق دارند ایمان حضرت علی رضی را بجیع بر میگرد مثال خوارج و مرجیه خدا را ید و وجه ثابت میکرد مثال جبریه انسان مطلق مجبور مغنی است کاملا و تکوین خداست مثال مشبهه سکون و مکان را بخدا ثابت میکرد مثال ناجیه که بخدا و رسول ایمان آورده اند ۱۲

از متقدمین و محققین ایشان که استادان طریقت و زهاد و عباد و مرتاض و متورع و متقی و متوجه بجناب حق و تبری از حول و قوت
نفس بوده اند همه برین مذهب بوده اند چنانکه از کتب معتمدهٔ ایشان معلوم گردد و در تعرف که معتمدترین کتابهای این قوم ست
و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی در شان او گفته است (لولا التعرف لما عرف التصوف) عقائد صوفیه که اجماع دارند بر آن آورده
که همه عقائد اهل سنت و جماعت ست بے زیادت و نقصان و مصداق این سخن که گفتیم آنست که کتابهاے حدیث و تفسیر و
کلام و فقه و تصوف و سیر و تواریخ معتبره که در دیار مشرق و مغرب مشهور بوده اند گو جمع کنند و تفحص نمایند و مخالفان نیز کتابها
را بیارند تا ظاهر شود که حقیقت حال چیست و بالجمله سواد اعظم در دین اسلام مذهب اهل سنت و جماعت ست - عرف ذلک
من انصف بالانصاف و تجنب عن التعصب والاعتساف والله یقول الحق وهو یهدی السبیل - وعن عبد الله بن عمرو
قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به - ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد خواهش
نفس او تابع و پیرو مر چیزے را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت اگر مراد متابعت ست در اعتقاد و عمل در عبادات و عادات
بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی صلے الله علیه وسلم در وقت معارضه داعیهٔ حق و باعثهٔ هوا پس مراد نفی ایمان کامل ست
و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت اوست مراد نفی اصل ایمان ست و فرمود هوا تابع شود و نگفت منتفی و منعدم
گردد زیرا که انتفا و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر و ثواب کمال آنست که هوا باشد و تابع حق و منقاد
باشد - رواه فی شرح السنة - روایت کرد این حدیث را محیی السنة در شرح السنة - وقال النووی فی اربعینه - و گفته است امام نووی
در چهل حدیث خود - هذا حدیث صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد صحیح - وعن بلال بن الحارث المزنی - بضم میم و فتح زاے و
کسر نون صحابی ست آمده بر آن حضرت در وفد مزینه در سال پنجم از هجرت مات سنة ستین وله ثمانون سنة - قال قال رسول الله
صلے الله علیه وسلم من احیی سنة من سنتی - کسیکه زنده گرداند و ترویج دهد سنتے از سنتهای مرا که قد امیتت بعدی - بتحقیق میرانیده شده
و ضائع کرده شده است پس از من - فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها - پس بدرستی که مر آنکس است از اجر و ثواب مقدار اجرها
و ثوابهاے کسانیکه کار میکنند بآن سنت - من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا - بے آنکه کم کرده شود بسبب ثبوت اجر آنکس برا
از اجرهاے این کار کنندگان چیزے یعنی هم آن عاملان را اجرها بکمال و تمام حاصل میشود و هم این احیای سنت کننده و رواج
دهنده را مقدار اجرهاے ایشان ثابت میگردد - ومن ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله - و کسی که بدعتی پیدا کند بدعت
ضلالت که راضی نیست از آن خدا و رسول خدا بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و ترویج آن باشد - کان علیه من الاثم
مثل اثام من عمل بها لا ینقص ذلک من اوزارهم شیئا - باشد بر آن کس از بزه مقدار بزههای کسے که عمل کند بآن بدعت
کم نمی کند آن از بزههاے ایشان چیزے را شرح این حدیث و سخن در آن در آخر فصل اول در حدیث ابی هریره از روایت
مسلم گذشت - رواه الترمذی ورواه ابن ماجه عن کثیر بن عبد الله بن عمرو عن ابیه عن جده - وعن عمرو بن عوف
انصاری ست حاضر شده بدر را و سکونت کرده مدینه را رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم

ان الدین لیارز الی الحجاز کما تارز الحیة الی جحرها - ترجمه این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا آنکه انجا الی المدینه گفت
و اینجا الی الحجاز که شامل مکه و مدینه هر دو ست چنانکه آنجا نیز بدان اشارت کرده شده تا آنکه سبب ورود دران مقام بیان فضیلت
مدینه مطهره بود و درین مقام اخبار بفضیلت حرمین زادهما الله تعظیما و تشریفا والله اعلم - ولیعقلن الدین من الحجاز - هر آئینه پناه بجوید
دین از زمین حجاز و میگیرد او را ملجا و مسکن و باز میگردد بسوی او وقتیکه ظاهر شود فتن و مستولی گردند اهل کفر و فساد یا در آخر زمان
در وقت خروج دجال چنانکه گذشت - معقل الاروية من راس الجبل - همچو پناه جستن بز کوهی از سر کوه و بر آمدن او و آن الاروية بضم
همزه و سکون را و کسر واو و تشدید یا بز کوهی و بعض مخصوص بماده دارند - ان الدین بدا غریبا و سیعود کما بدا - بدرستی که دین پیدا
شده است غریب و تنها و سرانجام ست که باز گردد چنانکه بود - فطوبی للغرباء - پس خوشی و خنکی باد مر غریبان را - وهم الذین
یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی - و غربا آن کسانے اند که نیکو میسازند چیزے را که بد ساخته اند مردم بعد از من از سنت
من - رواه الترمذی - وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لیاتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل
هر آئینه بیاید بر امت من مانند آنچه آمده و گذشته بر بنی اسرائیل - حذو النعل بالنعل - موافق و مطابق با یکدیگر و اصل این ترکیب
آنست که چون نعلین بدوزند طاقات آنها بر یکدیگر اندازه کرده ببرند تا برابر آیند و گویند حذوت النعل بالنعل وحذو بمعنی اندازه
کردن و بریدن نعل را و طابق النعل بالنعل نیز گویند پس از آن مثل شد در موافقت دو چیز بیکدیگر - حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة
تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسے که آمد مادر خود را یعنی جماع کرد با وے آشکارا - لکان فی امتی من یصنع ذلک - هر آئینه باشد در
امت من کسیکه میکند آن فعل شنیع را و گفته اند که مراد بمادر زوجهٔ پدر است یعنی چه صورت دارد کسی که با مادر حقیقی خود این فعل
کند که مانع طبعی با نهی شرعی همراه است اما مادر زوجهٔ پدر که نه مادر او ست و صورت امکانی دارد از جهت عدم مانع طبعی - وان
بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین وسبعین ملة - و بدرستی که بنی اسرائیل جدا شدند بر هفتاد و دو مذهب - وتفترق امتی علی ثلث وسبعین
ملة - و جدا میشوند امت من از آنها که ایمان آورده و رو بقبله دارند بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقائد - کلهم فی النار - همه ایشان
مستحق در آمدن دوزخ باشند بجهت سوء اعتقاد و الا بجهت عمل شاید که فرقهٔ ناجیه نیز در آیند و قول بآنکه ذنوب فرقهٔ ناجیه مطلق
مغفور است سخن بے دلیل ست - الا ملة واحدة - مگر یک اهل ملت - قالوا من هی - گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت -
یا رسول الله قال ما انا علیه واصحابی - فرمود اهل ملتے ست که من بر آنم و اصحاب من بر آنند - رواه الترمذی وفی روایة احمد و
ابی داود عن معاویة - و در روایت امام احمد و ابی داود از معاویه همچنین آمده است که - ثنتان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة
وهی الجماعة - اهل هفتاد و دو ملت در آتش دوزخ اند و اهل یک ملت در بهشت و آن یک ملت مسمی بالجماعت ست از جهت اجتماع
ایشان بر کلمهٔ حق و بر انچه اجماع کرده اند بر آن سلف که براه راست بوده اند و این عبارت نیز درین روایت آمده است که -
وانه سیخرج فی امتی اقوام - و بدرستی که شان این است که بیرون خواهند آمد در امت من گروهها که - تتجاری بهم تلک الاهواء
با ایشان یعنی سرایت میکند در رگ و پی ایشان آن اهوا که متفرق شدند بآنها و اهوا جمع هوی بمعنی اراده نفس و شهوت او که

خوانده است ایشان را بآن مذهب. کما یتجاری الکلب بصاحبه. چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود. وکلب بفتح لام علتی ست
که عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانه و مستولی میگردد بروی شبهۂ مالیخولیا و سرایت میکند از وی بدیگری و نمیتواند
که بجانب آب نگاه کند واگر بکند فریاد کند و بطاقتی آرد و بسیار که از تشنگی بمیرد و نتواند که آب بخورد و این علتی ست که میریزد
ماده آن بر تمامهٔ بدن او و متولد میگردد از وی اعراض ردیه و سرایت میکند در رگ و پی چنانکه فرمود. لا یبقی منه عرق ولا مفصل
الا دخله. باقی نمی ماند از صاحبش هیچ رگے و بندی مگر آنکه درمی آید آن علت دران و تشبیه اہل اہوا بصاحب این علت
بجهت آنست که بر صاحبش مستولی گردد و اعراض ردیه از وی متولد شود و ضرر آن از وی بدیگرے تجاوز کند چنانکه علت بدعت
و ہوا در اہل اہوا و چنانکه صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند آن را خورد و تشنه بمیرد ہمچنین اہل اہوا از علم دین بگریزند و نتوانند
ازان مستفید شد و محروم ازان بمیرند و در بادیه جهل در راه بدعت جان دہند فنسأل الله العافیه. وعن ابن عمر رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی. بدرستی که خدائے تعالی گرد نمی آرد امت مرا. او قال امة محمد
شک راوی ست که بجائے امتی امت محمد گفت. علی ضلالة. بر گمراہی و این خاصیت و منقبتے ست که پروردگار تعالے
این امت مرحومه را بدان مخصوص گردانیده است که ہرچه بر آن اتفاق کنند جز حق و ثواب نبود. وید الله علی الجماعة. و دست
قدرت و احسان الٰہی بر جماعت ست و این کنایت ست از حفظ و نصرت حق تعالے اہل حق را از ایذای خلق و خوف اعدای
دین و توفیق وی سبحانه مر ایشان را از برای استنباط احکام و اطلاع بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند زائل
گرداند حفظ و عصمت و سکینه را و بفرستد عذاب را و فاسد گرداند احوال را و بیرون آرد از انچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و
اصحاب او رضی الله عنهم بران بودند. ومن شذ شذ فی النار. وکسی که تنها افتد از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداخته میشود
در آتش دوزخ شذ اول بر صیغهٔ معلوم ست و دوم مجهول و معلوم نیز آمده ہمچنین در حدیث آینده. رواه الترمذی. وعنه
قال قال رسول الله. وہم از ابن عمر روایت ست که گفت گفت پیغمبر خدا. صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد الاعظم پیروی کنید
سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاہی ست و بمعنی جمهور و اکثر از مردم نیز باید چنانکه سیاہی لشکر گویند کثرت و زیادت آن را
و مراد حث و ترغیب ست بر اتباع انچه اکثر علما دران جانب اند. فانه من شذ شذ فی النار رواه ابن ماجه من حدیث انس و
در بعض نسخ درینجا بیاض ست و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعض وابن ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده. وعن
انس قال قال لے رسول الله گفت انس که گفت مرا پیغمبر خدا. صلے الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی ای اگر می
اگر توانی که صبح کنی و شام کنی ولیس فی قلبک غش لاحد. و حال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت مر ہیچ یکے را. فافعل پس
بکن کارے که عظیم ست. ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مدح و ترغیب این کار. یا بنی وذالک من سنتی. ای پسرک
من و آن کار از سنت سنیه و طریقه مرضیه من ست. ومن احب سنتی فقد احبنی. وکسی که دوست دارد سنت مرا پس بتحقیق دوست میدارد
مرا چه دوست داشتن طریقه و سیرت کسی ناشی از محبت و باعث بر الفت. ومن احبنی کان معی فی الجنة. وکسی که دوست دارد مرا باشد

با من در بهشت چنانکه وارد شده است که المرء مع من احب و در حدیث اشارت ست بآنکه دوست داشتن سنت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و موافقت اوست صلی الله علیه وسلم چه جاے عمل بدان رزقنا الله. رواه الترمذی. وعن
ابی ہریرة. رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی. کسیکه چنگ زند و عمل کند
بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان از سنت و تقصیر کردن دران. فله اجر مائة شهید. پس مر او راست مزد
و ثواب صد شهید کنایت ست از یافتن غایت جهد و مشقت دران و حصول کمال فضیلت و ثواب بران. رواه البیهقی
فی کتاب الزہد من حدیث ابن عباس. رضی الله عنهما و درینجا نیز در بعض نسخ بیاض ست و در حاشیه این عبارت نوشته.
وعن جابر عن النبی. روایت ست از جابر از پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم حین اتاه عمر. وقتیکه آمد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را عمر رضی الله عنه. فقال پس گفت عمر. انا نسمع احادیث من یہود تعجبنا. بدرستی که ما می شنویم حدیثها و حکایتها
را از یہود که خوش می آید ما را آن احادیث و حکایات. افترٰی ان نکتب بعضها. آیا می بینی و رائے میزنی که بنویسیم بعضی ازان
احادیث را. فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر و انکار. امتہوکون انتم. آیا متحیر ید شما در دین اسلام و
در بودن وی دینی تام و کامل که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اہل کتاب چیزے بگیرید و استفاده نمائید. کما تہوکت الیہود و
النصاری. چنانکه تحیر شدند یہود و نصاری و افتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه. لقد جئتکم بہا. بتحقیق آورده ام من ملت
و شریعت را. بیضاء نقیة. سفید و پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبهه و مبرا از اشتباه و التباس. ولو کان
موسی حیا ما وسعه الا اتباعی. واگر می بود موسی زنده گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای علم او و تمامه مردم غیر ایشان
زیرا که شرائع ہمه منسوخ شد بشریعت من. رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان. وعن ابی سعید الخدری. قال قال
رسول الله صلے الله علیه وسلم من اکل طیبا. کسی که بخورد حلال را. وعمل فی سنة. وکارے کند از جهت بودن او سنت اگرچه قلیل باشد
وامن الناس بوائقه. وایمن باشند مردم از شرہاے او یعنی از وی بکسے شری نرسد یعنی گمراه نگرداند و کسی از راه نبرد کذا قیل
و ظاہر آنست که مراد عام تر ازین باشد و بوائق جمع بائقه است بمعنی سختی و در حدیث آمده است که در نیاید بهشت را کسی که ایمن
نباشد ہمسایۂ او از بوائق او و او تفسیر کرده اند آنرا بالظلم و غش و سختی و شر. دخل الجنة. میدر آید بهشت را. فقال رجل پس گفت
مردی یا رسول الله ان ہذا الیوم لکثیر فی الناس. بدرستی که این کار امروز در زمان ما بسیار ست در مردم بعد ازین چه حال
خواہد بود. قال وسیکون فی قرون بعدی. گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آرے درین زمان بسیار ست و در انجام ست که
میباشد در جماعتها که پیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا اگرچه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان
نیز جماعه خواہند بود که بطریقهٔ تقوی و سنت اقامت خواہند نمود. رواه الترمذی. وعن ابی ہریرة. رضی الله عنه. قال قال
رسول الله صلے الله علیه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به. بدرستی که شما در زمانی ہستید که ہر که ترک کند از شما ده یک انچه امر
کرده شده است بدان. ہلک. ہلاک میشود و عقاب کرده میشود او بران. ثم یاتی زمان من عمل منہم بعشر ما امر به نجات یابد. پس می آید زمانی که

هر که بکند از ایشان ده یک آنچه امر کرده شده است بدان نجات می یابد از عذاب و ثواب داده میشود بران و این در سنن و نوافل خیرات خواهد بود الا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعض گفته اند که مراد امر معروف و نهی منکر ست که در زمان نبوت و قرب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن در ترک امر و نهی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار بر نقیض آنست اگر اندکے ازان هم بوجود آید غنیمت است و موجب اجر گردد۔ رواه الترمذی۔ وعن ابی امامة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ماضل قوم بعد هدی کانوا علیه گمراه نشدند هیچ قومے پس از هدایتی که بودند بران۔ الا اوتوا الجدل۔ مگر آنکه داده شدند جدل را و جدل بالتحریک شدت در خصومت و عناد و ستیزه و تعصب تا ترویج کنند مذهب باطل را و براندازند بنای حق را۔ ثم قرأ رسول الله۔ پس تر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذه الآیة۔ این آیت را که در بیان جدل و خصومت کافران وارد است۔ ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون رواه احمد والترمذی وابن ماجة۔ و سبب نزول این آیت آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالے انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم (بتحقیق شما و چیزیکه می پرستید شما بجز حق همیمه دوزخ اند) مشرکان خوشحال شدند و فریاد بر آوردند و گفتند بتان ما بهتر از عیسٰے نیستند و اگر عیسٰے که معبود نصاری است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم که بتان ما نیز باوے باشند اینجا میفرماید که (ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون) یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل و خصومت چه ما تعبدون شامل عیسٰی علیه السلام نبود زیرا که کلمه ما عبارت از غیر عقلا میباشد بمعنی چیز چنانکه من برای عقلاست بمعنی کس و ایشان میدانند که لغت عرب این چنین ست با وجود آن بحکم جنگ و جدال و تعصب این سخن میگویند و آورده اند که ابن الزبعری بکسر زا و فتح با و سکون عین و فتح را و در آخر الف که یکے از مشرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت وائے بر تو چه خوش جاهل بودهٔ تو بزبان قوم خود۔ وعن انس رض ان رسول الله۔ و روایت است از انس بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول۔ بود که میگفت۔ لا تشددوا علی انفسکم۔ سخت نگیرید بر نفسهای خود بار تکاب ریاضات و مجاهدات شاقه که نفس طاقت آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است آن را پروردگار تعالے و آسان کرده است کار را بر شما۔ فیشدد الله علیکم۔ تا سبب آن شود که سخت گیرد خدائے تعالی بر شما و فرض گرداند آن را و شما را طاقت اداے حق آن نباشد و در مانید و باز گردید۔ فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم۔ پس بدرستی که قومی سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان۔ فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار۔ پس آن سخت گیرندگان بر نفس خود یا فماندگان ایشانند در صومعه ها و دیرها صومعه بفتح میم عبادت خانهٔ نصاری و دیر کلیساے رهبانان۔ رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم۔ رهبانیتے که پیدا کردند ایشان آن را فرض نگردانیدیم ما آن را بر ایشان و مراد برهبانیت مبالغه در عبادت و ریاضت و انقطاع از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرها در گردن و بریدن آلت مردی و گریختن بکوه و بیابان و امثال آن که راهبان و زاهدان اهل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزها را از پیش خود اختراع و ابتداع نمودند

بے آنکه بر ایشان فرض گردانیم و در آخر آیة میفرماید (فما رعوها حق رعایتها) پس رعایت نتوانستند کرد آن را حق رعایت آن و آورده اند که آمام احمد بن ابی الحواری خرد استاد خود ابو دارانے رحم او گفت ریاضت کشید بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل مشکهای کهنه دزدها کمان و ما نخوریم و نپوشیم و آسایش میکنیم درین اندیشه جان میکاهد که این چیست و چه است ابو سلیمان دارانی گفت میدانستم که تو تازه خواهی آورد بدان ای احمد که از ما صدق میخواهند و اخلاص بسوختن و گداختن اگر ده روز عمل کردی در اخلاص در ترید بهتر از ده سال ست که سوختی و گداختی رضاے حق مطلوب ست کما قال۔ (ومن لم یکن الوصال اهلا فکل احسانه ذنوب) رواه ابو داود۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل القرآن علی خمسة اوجه۔ فرود آمده است قرآن بر پنج قسم۔ حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال یعنی حلال و حرام ظاهر است و معنی محکم و متشابه در فصل اول در حدیث عائشه رض معلوم شد و مراد بامثال قصص و مواعظ ست۔ فاحلوا الحلال۔ پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آن را۔ وحرموا الحرام۔ و حرام گردانید حرام را۔ واعملوا بالمحکم۔ و کار کنید بمحکم۔ وآمنوا بالمتشابه۔ و ایمان آرید بمتشابه و بدانید که آنچه که مراد حق تعالے ست ازان حق ست اگرچه ما بدان نرسیم۔ واعتبروا بالامثال و عبرت گیرید و پند پذیر شوید بامثال۔ هذا لفظ المصابیح۔ اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح ست۔ وروی البیهقی فی شعب الایمان و روایت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان۔ ولفظه۔ و لفظ بیهقی اینست۔ فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم۔ پس عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید محکم را و قول او و آمنوا بالمتشابه واعتبروا بالامثال بحال خود است و لفظ مصابیح درین معنی و بیهقی یکے ست۔ وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر ثلثة۔ احکام شرع سه نوع ست۔ امر بین رشده حکمی ست که ظاهر و هویدا است بره بودن او۔ فاتبعه پس متابعت و پیروی کن آن را۔ وامر بین غیه۔ و حکمی ست که پیداست نابره بودن او۔ فاجتنبه پس پرهیز کن ازان و یکسو شو ازان۔ وامر اختلف فیه۔ و حکمی دیگر است که اختلاف کرده شده است در وی و اشتباه است در رشد و غی او فکله الی الله۔ پس بسپار او را بخدا و توقف کن دران و طلب کن رشد و هدایت دران۔ رواه احمد

الفصل الثالث

عن معاذ بن جبل۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان بدرستی که شیطان گرگ آدمی ست میرباید و میبرد آن را که از جماعت بر آید پس هلاک میکند۔ کذئب الغنم۔ مانند گرگ گوسفند یاخذ الشاذة۔ میگیرد گوسفندی را که گریزنده است و انس ناگیرنده است بگله۔ والقاصیة۔ و میگیرد گوسفندی را که دور رونده است از گله بے نفرت۔ والناحیة۔ و گوسفندے را که یک جانب افتاده است اگرچه نگریخته و دور نرفته است و آنکه در درون گله است ایمن و بسلامت ست۔ وایاکم والشعاب۔ و دور دارید خود را از راهها میان دو کوه مقصود نه بر آمدن از میان جماعت و بیرون نیفتادن از راه سلوک ست چنانکه فرمود۔ وعلیکم بالجماعة والعامة۔ و بر شما باد که لازم گیرید جماعت را و اکثر را اشارت ست بآنکه معتبر اتباع اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع نه بلکه ممکن نیست

رواه احمد - وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبراً - کسی که جدائی کرد جماعت را مقدار
یک بدست - فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه - پس تحقیق برکشید ربقهٔ اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد که شاید از قید اسلام
و بند احکام آن برآید و ربقه بکسر را و فتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی چند حلقه سازند و هر حلقه در گردن گوسفندی اندازند و هر حلقه
را ربقه گویند - رواه احمد و ابوداؤد - وعن مالک بن انس مرسلا - روایت ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما - گذاشته ام من در میان شما دو چیز که البته گمراه
نمی شوید مادام که چنگ میزنید بآن دو چیز کدام ست - کتاب الله وسنة رسوله - کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم - رواه فی الموطا - روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است و موطا
مقصور و ممدود هر دو آمده بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمعنی منقطع نیز آمده
چنانکه در مقدمه گذشت پس گفته نشود که مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل نگردد و اولی آنست که بجای مرسلا تعلیقا
گوید که بمعنی حذف اول اسناد ست - وعن غضیف - بضم غین وفتح ضاد معجمتین - بن الحارث الثمالی - بضم ثاء مثلثه
و تخفیف میم رضی شامی و در صحبت وی اختلاف ست ابن ابی حاتم و پدرش و ابوزرعه گفته اند که صحابی ست و عجلی گفته که
تابعی ثقه است و ابن سعد او را در طبقهٔ اولی از تابعین ذکر کرده و ابن حبان در کتاب ثقات آورده و وی گفته که من
در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم و با وی بیعت کرده و مصافحه نموده ام والله اعلم و بعضی لفظ غطیف بدل ضاد
گفته اند - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احدث قوم بدعة - تو پدید نکرد هیچ قومی بدعت را - الا رفع مثلها من السنة
مگر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت باشد بهمین قیاس اقامت
سنت قامع بدعت خواهد بود - فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة - پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک باشد بهترست
از نو پدید کردن بدعت اگرچه حسنه بود زیراکه باتباع سنت پیدا میشود نوری و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت
آداب خلا و استنجا بر وجه سنت بهترست از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام قرب و بترک
او تنزل کند ازان و این مودی میگردد بترک افضل ازان تا بمرتبهٔ قساوت قلب که آن را رین و طبع و ختم گویند میرسد
نعوذ بالله من ذلک - رواه احمد - وعن حسان - رضی الله عنه - قال - و روایت ست از حسان بن ثابت که شاعر
و صحابی مشهور ست و احوال وی در جای دیگر ذکر کرده شده است که گفت - ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم - پیدا نکرد هیچ
قومی بدعتی را در دین خود - الا نزع الله من سنتهم مثلها - مگر آنکه کشید خدای تعالی از سنتی که در دین ایشان ست
مانند آن - ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة - پستر باز نمیگرداند و نمیفرستد آن سنت را بسوی ایشان تا روز قیامت - رواه
الدارمی - وعن ابراهیم بن میسرة - تابعی ثقه صحیح الحدیث بی نظیر زمان خود بود در حدیث و در اهل مکه است
قال قال رسول الله - گفت ابراهیم بن میسره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم - من وقر صاحب بدعة کسیکه

تعظیم و تبجیل کند خداوند بدعت را - فقد اعان علی هدم الاسلام - پس تحقیق مدد میکند بر ویران کردن دین اسلام چه در توقیر وی
استخفاف و استهانت سنت ست و این میکشد بویران کردن بنای اسلام و بهمین قیاس در توقیر و تبجیل متسنن آبادانی بنای
اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت - رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما
قال من تعلم کتاب الله ثم اتبع ما فیه - کسیکه بیاموزد قرآن را پستر پیروی کند احکامی را که در وی ست - هداه الله من الضلالة
فی الدنیا - راه راست نماید او را خدای تعالی و برهاند از گمراهی در دنیا - ووقاه یوم القیمة سوء الحساب - و نگاهدارد
او را روز قیامت از بدی و سختی حساب - وفی روایة قال - و در روایتی چنین آمده است - من اقتدی بکتاب الله لا یضل
فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرة - کسیکه پیروی کند بکتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرة - ثم تلا هذه الآیة - پستر خواند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را - فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی - پس کسیکه پیروی کند کتاب مرا که سبب هدایت ست
گمراه نشود و بدبخت نگردد و حاصل آنکه دولت و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت ست بیت زهی
سعادت اگر خدمت تو ام گردد * که نیکبختی دنیا و دین ز خدمت تست * رواه رزین - وعن ابن مسعود - رضی الله عنه
عن رسول الله - روایت ست از ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفت - ضرب الله مثلا صراطا مستقیما
گردانیده است خدای تعالی قصه و حال دین را یا آنچه درست از محارم و حدود و احکام قرآن قصه و حال راه راست
وعن جنبتی الصراط سوران - و از هر دو جانب آن راه راست دو بارهٔ شهرست - فیهما ابواب مفتحة - در آن دو بارهٔ شهر
درها است کشاده - وعلی الابواب ستور مرخاة - و بر درها پرده هاست فرو هشته - وعند رأس الصراط داع - و بر سر راه شخصی ست
که خواننده است مردم را - یقول استقیموا علی الصراط - میگوید راست بروید بر راه - ولا تتعوجوا - و کج مروید - وفوق ذلک
داع - و بالای آن خوانندهٔ دیگر است - یدعوا - میخواند مردم را - کلما هم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب - هرگاه که
قصد میکند بندهٔ از بندگان که بکشاید درے ازان درها و بردارد پرده را - قال - میگوید آن داعی - ویحک لا تفتحه -
وای بر تو مکشا این در را - فانک ان تفتحه تلجه - پس بدرستی که اگر میکشائی آن در را می درائی او را و اگر درائی عذاب الیم
میکشی در وی - ثم فسره - پستر بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل را که مراد ازان چیست - فاخبر ان الصراط هو الاسلام
پس خبر داد و گفت که مراد بصراط طریق اسلام ست که بدان راه به بهشت جاودان میرسند - وان الابواب المفتحة محارم الله
و خبر داد که درهای کشاده که پرده ها بران فرو هشته افعالی ست که حرام گردانیده است خدای تعالی آنها را بر بندگان - و
ان الستور المرخاة حدود الله - و بیان کرد که پرده های فرو هشته حدهای خداست که میان بنده و محارم بسته است که آنها نگذرد
و فاصل و باز دارنده است بنده را ازان - وآن عبارت ست از احکام وی سبحانه - وان الداعی علی رأس الصراط هو القرآن - و بیان
کرد که مراد بداعی که بر سر راه است که میخواند مردم را براه راست - وان الداعی من فوقه - وآنکه خواننده است بالای قرآن
هو واعظ الله فی قلب کل مؤمن - آن پند دهنده از جانب خداست در دل هر مومن و تعبیه آن را تفسیر بلمهٔ ملک کرده که الهام

تقصیر میکنند و تا این نباشد قرآن سود نمیدهد کار قرآن آنست که راه می نماید و نشانهاے راه بیان میکند اما قبول افتادن آن
بنده و پذیرا شدن بدان و رفتن راه و رسیدن بمقصود بتوفیق الهی و هدایت اوست که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی
پیدا آرد - رزقنا الله - رواه رزین - روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان
و روایت کرد آن را احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان - عن النواس - بفتح نون و تشدید واو - بن سمعان - بکسر سین و فتح
صحابی ست ساکن شام - وکذا الترمذی عنه - و همچنین روایت کرد ترمذی از نواس بن سمعان - الا انه ذکر اخصر منه - ولیکن
که ترمذی ذکر کرد حدیث را مختصر تر از آنچه روایت کرده اند احمد و بیهقی - وعن ابن مسعود - رضی الله عنه - قال من کان مستنا - کسیکه
میخواهد که برود راه و رسم را فلیستن بمن قد مات - پس باید که برود راه او و اقتدا کند بکسانیکه بتحقیق از عالم گذشته اند - فان الحی
لا تؤمن علیه الفتنة - پس بدرستی که زندگان ایمن کرده نمیشود بر ایشان از فتنه و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود
با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد برده ها صحابه را داشت و بزندگان اهل زمان خود را جز صحابه چنانکه گفت - اولئک اصحاب محمد
صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة - آن مردها یاران محمد اند که بودند فاضل تر از هر که جز ایشان ست درین امت - ابرها
قلوبا - و نیک ترین امت اند از روی دلها - واعمقها علما - و ... اندیشه تر از روی علم - واقلها تکلفا - و کمتر از روی تکلف و
تصنع و ریا و مراعات رسم و عادات که متعارف ست میان مردم و به تکلف آن را بر خود نهند و تکلف در لغت بخود گرفتن کاری
بی فرمودن و رنج بر خود نهادن و تکلف پیش آینده بکارے که فزون باشد از حاجت و بیرون باز طاقت - اختارهم الله
لصحبة نبیه ولاقامة دینه - برگزید ایشان را خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و برای داشتن دین
وے این دلیل ست بر فضیلت و اکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامه خلائق ایشان را برگزید و یاران
پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق و اخیار است بوده اند و جوهر نفوس ایشان برای انعکاس انوار نبوت
و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید (والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها) و بودند سزاوار تر بکلمه
تقوی و مستحق تر مر آن و در آثار آمده است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامه دلهاے بندگان یافت دل محمد را صلی الله
علیه وسلم روشن تر و پاک تر پس بنهاد نور نبوت را در آن و یافت دلهاے صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای صحبت او
ایشان را و این خوبهاست چنانکه هیچ عاقل نپسندد که آنهاکه یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه و
سلم و رضی الله عنهم را در سایه تربیت او بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بدرجه کمال نرسیده باشند
مر میان مشائخ را که در خدمت ایشان بچه درجه رسند آخر این منقصت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عائد میگردد
اگر منافق باشد و منافق خود بعد از نزول سورة توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بوده
نعوذ بالله من سوء الفهم وسخافة العقل - فاعرفوا لهم فضلهم - پس بشناسید برای ایشان فضل ایشان را - واتبعوهم علی اثرهم - و پیروی
کنید ایشان را بر نشانهاے ایشان - وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم - و چنگ در زنید

آنچه توانید از خویها و روشهاے ایشان - فانهم کانوا علی الهدی المستقیم - پس بدرستی که بودند ایشان بر راه راست در غایت
راستی سبحان الله ابن مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی فرمود (رضیت لامتی ما رضی
به ابن ام عبد) راضی شدم برای امت خود بدانچه راضی شد ابن ام عبد مراد ازان ابن مسعود است این چنین تفصیل و تعظیم کامل
بجای سخن ست نسأل الله العافیة - رواه رزین - وعن جابر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه - اتی رسول الله - روایت
است از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنسخة من التوراة - نسخه را از توریت - فقال - پس گفت عمر -
یا رسول الله هذه نسخة من التوراة - این نسخه ایست از توریت - فسکت - پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم -
فجعل یقرأ - پس در ایستاد عمر که بخواند پس خواندن گرفت - ووجه رسول الله صلی الله علیه وسلم یتغیر - و حال آنکه روی مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حالے بحالے میگشت از غضب - فقال ابو بکر رضی الله عنه ثکلتک الثواکل - پس گفت
ابو بکر عمر را اگر ببیند ترا زنان گریه کنندگان یعنی بمیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب الایمان گذشت - ماتری
ما بوجه رسول الله - نمی بینی حالتیکه در روی مبارک پیغمبر خدا پیداست صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الی وجه رسول الله - پس نگاه
کرد عمر بسوی روی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و دید اثر غضب در روی - فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله
پس گفت عمر رضی الله عنه بطریق اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا - رضینا بالله ربا - راضی شدیم
بخدا باین که وی پروردگار ماست - وبالاسلام دینا - و راضی شدیم باسلام که وی دین ماست - وبمحمد نبیا - و راضی شدیم
بمحمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ماست - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده - سوگند
بخدا که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست - لو بدا لکم موسی - اگر ظاهر شود مر شما را موسی پیغمبر - فاتبعتموه وترکتمونی - پس
متابعت کنید او را و بگذارید مرا - لضللتم عن سواء السبیل - هر آئینه گمراه میشوید و دور می افتید از راه راست - ولو کان حیا وادرک
نبوتی لاتبعنی - و اگر میبود موسی زنده و در می یافت زمان پیغمبری مرا هر آئینه پیروی میکرد مرا - رواه الدارمی - وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلامی لا ینسخ کلام الله - کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را - وکلام الله ینسخ کلامی - و کلام خدا
نسخ میکند کلام مرا - وکلام الله ینسخ بعضه بعضا - و کلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی ست بحکمی دیگر برای
اصلاح کار در دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم ست و بیان آنکه این حکم تا این مدت مشروع بوده است و در واقع تغییر
و تبدیلی نیست ولیکن چون حکم در اول در ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم ست نسخ
کتاب بکتاب و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب ولیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ کتاب
بحدیث جائز نباشد یا رب مگر مراد بکلامی آن باشد که بطریق رای و اجتهاد فرموده باشد نه بوحی یا این حدیث منسوخ ست
والله اعلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضها بعضا کنسخ القرآن
بدرستی که حدیثهاے ما نسخ میگرداند بعض آن بعض را چنانچه منسوخ گردانیدن قرآن بعض آن بعض را و اگر مراد از قول

او کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد قرآن را بر چهار قسم مذکور درست گردد و این حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد۔ وعن ابی ثعلبة الخشنی۔ بضم خا و فتح شین منسوب ست بیکی از اجداد خود صحابی ست نام او جرہم و نام پدر او ناشب مشهور شد بکنیت و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیار ست مشهور آنست که ذکر کرده شده و از اهل بیعت رضوان ست نزول کرد در شام و وفات یافت دران۔ قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم ان الله فرض فرائض۔ بدرستی که خدای تعالی فرض گردانید بعض اشیا را که فرائض ست۔ فلا تضیعوها۔ پس ضائع نگردانید فرائض را۔ وحرم حرمات فلا تنتهکوها۔ وحرام گردانید بعض چیزها را پس نشکنید حرمت آنرا و مبالغه نکنید درباره کردن حرمت آن۔ وحد حدودا فلا تعتدوها۔ و بست حدها را پس نگذرید و تجاوز نکنید از انها۔ وسکت عن اشیاء من غیر نسیان و سکوت کرد از بعض چیزها و بیان نفرموده آنها را بے آنکه فراموش کرده باشد که فراموشی بروی روا نبود بلکه رحمت کرد و آسان ساخت کار بر شما۔ فلا تبحثوا عنها۔ پس کاوش نکنید و نپرسید از انها۔ روی الاحادیث الثلثة الدارقطنی۔ روایت کرد این سه حدیث را دارقطنی و دارقطن محله ایست از بغداد و دارقطنی نسبت باوست۔

کتاب العلم

مراد علم دین ست که تعلق ست بکتاب و سنت و آن دو قسم ست مبادی و مقاصد مبادی علومی که موقوف ست معرفت کتاب و سنت بران مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیت و مقاصد آنچه متعلق ست باعمال و اخلاق و عقائد و نهایة همه علم معاملت ست و علم مکاشفه نوریست که بعد از سلوک طریق حق و صدق معاملت در دل افتد که بدان معرفت حقائق اشیا چنانکه هست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانه و تعالی رو نماید و این را علم حقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث (من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم) هر که عمل کند بآنچه دانسته و خوانده است او علم ظاهر روزی گرداند و بخشند او را خدای تعالی علم آنچه ندانسته و نخوانده و کریمه (واتقوا الله ویعلمکم الله) نیز اشارت باین معنی ست و علم ظاهر و باطن که گوئیم این معنی دارد و نسبت هر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز ست و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت آن وارد شده شامل همه این اقسام ست بر تفاوت مراتب و درجات آن

الفصل الاول۔ عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة۔ برسانید بامت از جانب من دین و شریعت را اگرچه آیتی باشد ظاهر از آیت آیات قرآن ست ولیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن با وجود آنکه منتشر و مشتهر ست و حاملان او بسیار اند و حق سبحانه متکفل حفظ او شده است هرگاه امر کرده شده باشیم ما برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولے مامور باشیم و بعضے از آیت کلامی مراد دارند که مفید ست فائده شریف را و علامت ست بر عظم معنی که مراد داشته شده است بدان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمام احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل اند پس معنی آن شود که برسانید از من اگرچه یک حدیث باشد و وجه تخصیص حدیث

به تبلیغ آن بود که قرآن را احتیاج به تبلیغ نیست بجهتے که مذکور شد۔ وحدثوا عن بنی اسرائیل۔ و حکایت کنید و خبر دهید بآنچه بشنوید از بنی اسرائیل۔ ولا حرج۔ و نیست گناهی در حدیث کردن از ایشان یا مراد آنست که نیست در تحدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجوب احتیاط در رعایت اتصال سند بنقل از عدل ثقه ضابط چون سابقا از خواندن توریت و نوشتن آن منع کرده فرموده بود که اگر تحیر پدید شما در کار دین خود و کتاب خود که دست بتوریت مبرید چنانکه در فصل ثالث از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد پس از ان و فرمود که اگر قصص و مواعظ و امثال که از ایشان بشنوید و بدان تحدیث کنید نه شرائع و احکام که منسوخ ست مانعی نیست و در کتاب ایشان آیات غریبه و وقائع عجیبه هست که متوارث نقل کرده اگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل و سند مسامحه رود نیز غم نیست چه مقصود عبرت و ایقاظ ست و درین باب و سعت وارد بر قیاس آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز ست کذا قالوا۔ ومن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار۔ و هر که دروغ بر بندد بر من و آنچه نگفته ام بمن اسناد کند پس باید که بگیرد جای خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه است در منع از وضع حدیث و دروغ بربستن بران حضرت صلی الله علیه وسلم اگر ملازمی ترغیب و ترهیب باشد حرام ست و از جمله کبائر ست باتفاق و امام محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته و بعض اهل علم مجلو زناری کرده و قومے بوضع حدیث به قصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و این مذهب خطاست و حق آنست که وضع۔ و همچنین روایت موضوع حرام است مگر به بیان وضع۔ رواه البخاری۔ وعن سمرة بن جندب والمغیرة بن شعبة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سمره و مغیره و صحابی مشهور اند گفتند که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین۔ کسیکه حدیث کند از من بحدیثیکه گمان میبرد که آن حدیث دروغ ست پس آنکس یکے از دروغ گویندگان و در حکم ایشان ست زیرا که چون اعانت کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد و در آن یری بضم یا و فتح آن هر دو روایت ست بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین کذب آن شرط نبود ظن کذب کافی ست و بعض گفته اند بلکه باحتمال کذب و شک و شبهه دران نیز روا نباشد صواب آنست که بمجرد احتمال ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز ست و اگر در جانب کذب بود جائز نبود و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز ست والله اعلم و کاذبین بلفظ جمع و تثنیه هر دو روایت ست و بر تقدیر تثنیه مراد راوی و مروی عنه است۔ رواه مسلم۔ وعن معاویة قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین۔ کسی که میخواهد خدای تعالی بوی نیکی را فقیه میگرداند او را در دین و فهم و زیرکی و دانائی می بخشد دران و میگشاید دیده بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب و سنت را و در حقیقت مراد از ان فقه در اصل بمعنی فهم و فطنت ست و در عرف شرع غالب آمده بر علم باحکام عملیه۔ وانما انا قاسم والله یعطی۔ و نیستم من مگر قسمت کننده و خدا میدهد هر که را میخواهد و هر چه میخواهد از فقه و فهم در دین و غیر آن۔ متفق علیه۔ وعن ابی هریرة

رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الناس معادن کمعادن الذہب والفضۃ۔ مردمان کانہا اند
مانند کانہای طلا و نقرہ یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق و محاسن صفات بر اندازہ استعداد و جوہر و شرف ذات
چنانکہ کانی ست کہ استعداد و قابلیت آن دارد کہ در وی لعل و یاقوت پیدا گردد و کانی دیگر استعداد طلا و نقرہ دارد
و کانی دیگر آہن و مس و دیگر سرمہ و چونہ و جز آن۔ خیارہم فی الجاہلیۃ خیارہم فی الاسلام۔ نیکان آدمیان در جاہلیت
نیکان ایشان اند در اسلام یعنی ہر کہ بمقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاہلیت نیک بود و از اخیار قبائل بود و بر اقران
خود فوقیت و مزیت داشت و صفات نیک داشت و کارہای نیک کہ عقلا و اہل عرف آن را پسندند میکرد بعد از در آمدن در دین
مسلمانی نیز بہ حسنات حمیدہ و افعال گزیدہ از وی بوجود آید لیکن در جاہلیت بظلمت کفر و جہل مستور و مغمور بود چنانکہ طلا و
نقرہ در کان با چیزہای ممزوج و مخلوط میباشد و بعد از در آمدن در اسلام و گداختن در بوتۂ مجاہدت و ریاضت آن آلایش مرتفع
و خالص شدہ۔ فلا یخفی علم و معرفت منور گشت و ہمان استعداد وجود آثر و صفات بر اقران خود در دین فائق آمد و قول وی کہ
فرمود۔ اذا فقہوا بشرطیت آنکہ فقیہ شوند و علم دین بیاموزند و صاحب بصیرت در آن شوند اشارت ست بآنکہ مدار بر تحصیل علم
معرفت ست ... شرف نسبت و کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر ست و بی آن اعتبار ندارد و لہذا گفتہ اند کہ وضیع عالم بہتر
از شریف جاہل ... حافظ علم و ادب درین کہ در حضرت شاہ + ہر کہ زنیست ادب لائق خدمت نبود + رواہ مسلم۔ وعن
ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا حسد الا فی اثنتین۔ نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی در
نیک بودی در ... دو کس بودی و بعض گویند مراد بحسد اینجا غبطہ است کہ آرزو بردن ست کہ آنچہ دیگری را دادہ اند مرا نیز باشد
و این جائز ست ... و حسد کہ عبارت از تمنی زوال نعمت غیر ست جائز نبود مگر از مفسدان و ظالمان و تخصیص اغتباط باین دو کس بآنکہ در
ہر دو صفت محمود ... جائز ست بجہت کمال اعتبار و اہتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت ست کہ از صفات انبیاء و مرسلین اند آن دو
کدام اند رجل آتاہ اللہ مالا۔ اول مردی ست کہ داد او را خدای تعالی مالی۔ فسلطہ علی ہلکتہ فی الحق۔ پس برگماشت وی تعالی
آن مرد را بر ہلاک کردن و صرف کردن آن مال در طاعت و بخوشنودۂ خدا احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف و در نام ضیاعت و
ہلکتہ بفتحتین ... اہلاک و تعبیر باہلاک اشارت ست بکمال جود یعنی باقی نگذارد از آن چیزی الا در حق و در خیرات۔ و رجل آتاہ اللہ
الحکمۃ۔ و مرد دیگر کہ داد او را خدای تعالی حکمت را یعنی علم دین و شریعت را۔ فہو یقضی بہا و یعلمہا۔ پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند
میان مردم بآن و تعلیم میکند آن را و در اکثر روایات الا فی اثنتین آمدہ بتای تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکی مال و دیگر علم ...
شنند و تو ... گفتہ کہ روایت اول اوثق است متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا مات الانسان انقطع عنہ عملہ۔ چون بمیرد آدمی بریدہ شود از وی یعنی ثواب او از ہر عملیکہ میکند چنانکہ نماز و روزہ و حج و زکاۃ
و جز آن۔ الا من ثلثۃ۔ مگر از سہ عمل۔ صدقۃ جاریۃ یکی صدقۂ روان کہ بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقف و سبیلہا
خیر از چاہ و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکہ بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی ہریرہ بیاید۔ او علم ینتفع بہ

یا علمی کہ نفع گرفتہ میشود بآن بتعلیم و تصنیف بلکہ بکتابت و استنساخ نیز واللہ اعلم۔ او ولد صالح یدعو لہ۔ یا فرزند نیک کردار کہ
دعا کند او را بعد از رفتن از ین عالم چون فرزند از وی زائیدہ و بوجود آمدہ است آن را عمل او شمردہ کہ ثواب آن بوی
واصل ست۔ رواہ مسلم۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نفس عن مومن کربۃ من کرب الدنیا۔ کسی کہ رہائی و
آسایش دہد و دور گرداند از مسلمانی اندوہی را از اندوہ ہای دنیا چہ جای اندوہ دین چنانکہ کسی را بر کفر و معصیت اکراہ
کردہ باشند۔ نفس اللہ عنہ کربۃ من کرب یوم القیمۃ۔ دور گرداند خدای تعالی از آن کس اندوہ را از اندوہ ہای آخرت
ومن یسر علی معسر۔ و کسی کہ آسان گرداند کار بر شخصی کہ در دشواری افتادہ است چنانکہ وامی بر گردن وی افتادہ و از
ادای آن عاجز آمدہ چیزی بوی بدہد کہ بعیان وام را ادا کند یا اگر او راست از وی بنہد و بخشد یا مہلتی بدہد تا
وقت آسانی۔ یسر اللہ علیہ فی الدنیا والاخرۃ۔ آسان گرداند بروی خدای تعالی در دنیا و آخرت۔ ومن ستر مسلما
سترہ اللہ فی الدنیا والاخرۃ۔ و کسی کہ بپوشد عیب مسلمانی را و رسوا نکند او را یا بپوشد عورت مسلمان برہنہ را بجامہ بپوشد
خدای تعالی او را در دنیا و آخرت۔ واللہ فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیہ۔ و خدای تعالی در یاری کردن
بندہ است مادام کہ بندہ در یاری کردن برادر خود ست بدفع ضرر یا جلب نفع بہر وجہی کہ باشد۔ ومن سلک طریقا
یلتمس فیہ علما۔ و کسی کہ برود راہی کہ طلب میکند در وی علمی را از علوم دین اگرچہ اندک باشد یا مراد بطریق وجہی
از وجوہ و سببی از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف۔ سہل اللہ لہ بہ طریقا الی الجنۃ۔ آسان
گرداند خدای تعالی مر آنکس را بسبب سلوک طریق علم طریقی بسوی بہشت یعنی در آرد او را در بہشت بجزای طلب
علم یا توفیق دہد برای عملی صالح کہ سبب دخول جنت گردد۔ وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت اللہ۔ و فراہم نیایند گروہی
در خانہ ہای خدا یعنی خانہ کہ ساختہ باشند و اختیار کردہ باشند برای آنکہ۔ یتلون کتاب اللہ۔ بخوانند قرآن را بطریق درود وظیفہ
مسجد یا غیر مسجد۔ ویتدارسونہ بینہم۔ و بخوانند آن را با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ
و تجوید آن و درس بمعنی قرأت ست و تدارس با یکدیگر خواندن و درست بضم و دراست بکسر در اصل بمعنی ریاضت آیس
سفر باید کہ ہیچ قومی بتلاوت و دراست قرآن در جای ننشیند۔ الا نزلت علیہم السکینۃ۔ مگر آنکہ فرود آید بر ایشان آرام
و اطمینان قلب کہ بدان میل بشہوات دنیا و خوف ما سوا از دل بدر رود و حضور مع اللہ دست دہد و صفا و نورانیت پیدا
آید و در شرح صحیح مسلم گفتہ کہ مختار آنست کہ سکینہ چیزیست از مخلوقات الٰہی در وی طمانینت و رحمت ست و با وی
ملائکہ اند و گاہی در صورت ابری نزول کند چنانکہ در کتاب فضائل القرآن بیاید انشاء اللہ تعالی۔ و غشیتہم الرحمۃ
و می پوشد و در میگیرد ایشان را رحمت۔ و حفتہم الملائکۃ۔ و گرد میگردند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان۔ و ذکرہم اللہ
فیمن عندہ۔ و یاد میکند ایشان را اللہ تعالی در میان جمعی کہ نزد وی اند یعنی ملاء اعلی از ملائکہ کہ مقربان جناب اقدس
اویند از جہت مباہات و مفاخرت بہ بندگان خود و الزام حجت بر ملائکہ کہ در بشر بعصیان طعن میکردند بیت بزم وصل

خودم خواندیار در خلوت + کنون رقیب حسد پیشہ گو بسوز از رشک + ومن بطأ بہ عملہ لم یسرع بہ نسبہ + وکسی کہ پس اندازد
او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی ہر کہ تقصیر کرد در عمل ہر چند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند بیت بندہ عشق
شدی ترک نسب کن جامی + کہ درین راہ فلان ابن فلان چیزے نیست + رواہ مسلم - وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اول الناس یقضی علیہ یوم القیمۃ - بدرستی کہ نخستین مردی کہ حکم کردہ شود بروی روز قیامت از جہت
عدم ترک اخلاص در عمل - رجل استشہد - مردی ست کہ کشتہ شد در راہ خدا - فاتی بہ - پس آوردہ میشود در حضرت پروردگار
تعالی وتقدس فعرفہ نعمتہ - پس می شناساند اللہ تعالی آن مرد را نعمت خود را کہ بروی عطا کردہ ودر بعض نسخ نعمہ بصیغہ
جمع واول صحیح ترست بحسب روایت - فعرفہا - پس بشناسد وی نعمت خدا را واعتراف میکند بآن - فقال فما عملت فیہا
پس میگوید وی تعالی بآن مرد پس بگو کہ چہ عمل کردی تو در شکر این نعمت - قال قاتلت فیک حتی استشہدت - میگوید آن مرد
کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکہ کشتہ شدم در راہ تو - قال کذبت - میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی
تو کارزار نکردہ خالص از برای رضای من - ولکنک قاتلت لان یقال جری - ولیکن کارزار کردی برای ریای خلق و
نام وآوازہ خود تا گفتہ شود فلان دلیر ست - فقد قیل - پس تحقیق گفتہ شد ویافتی تو غرض خود وجزای عمل خود را از خلق دیگر
از من چہ طلبی - ثم امر بہ فسحب علی وجہہ - پس امر کردہ میشود فرشتگان را بجہت وی کہ بکشید او را بر زمین بر روی پس کشیدہ شود
حتی القی فی النار - تا آنکہ انداختہ میشود در آتش دوزخ - ورجل تعلم العلم - دیگر مردی کہ آموخت علم را - وعلمہ - وآموزانید
آن را - وقرأ القرآن - وخواند قرآن را - فاتی بہ فعرفہ نعمہ فعرفہا - پس آوردہ میشود او را پس بشناساند او را خدای تعالی نعمتہای
خود را پس بشناسد وی آن نعمتہا را اینجا نعم بلفظ جمع آمدہ وہمچنین در مابعد - قال فما عملت فیہا - میگوید پروردگار تعالی پس
چہ کار کردہ تو در شکرگذاری آن نعمتہا - قال تعلمت العلم وعلمتہ وقرأت فیک القرآن - میگوید آن مرد آموختم علم را وآموزانیدم آن را
وخواندم خالص از بہر رضای تو قرآن را - فقال - پس میگوید وی تعالی - کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم - دروغ
گفتی ولیکن تو آموختی علم را تا بگویند مردم کہ تو عالمی - وقرأت القرآن لیقال انک قاری - وخواندی قرآن را تا گفتہ شود کہ تو خوانندہ
قرآنی - فقد قیل - پس تحقیق گفتند مردمان آنرا - ثم امر بہ فسحب علی وجہہ - پس امر کردہ میشود بجہت وی پس کشیدہ میشود بر زمین بر رو
وی - حتی القی فی النار - تا آنکہ انداختہ میشود در آتش - ورجل وسع اللہ علیہ - دیگر مردی کہ فراخ گردانیدہ است خدای تعالی
بر وی روزی را - واعطاہ من اصناف المال - ودادہ است او را از گونا گونہای مال - کلہ - ہمہ مال را - فاتی بہ فعرفہ نعمہ
فعرفہا قال فما عملت فیہا قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیہا الا انفقت فیہا لک - میگوید آن مرد نگذاشتم ہیچ راہی را کہ دوست
میداری تو کہ صرف کردہ میشود مال دران راہ مگر آنکہ صرف کردم دران برای رضای تو - قال کذبت ولکنک فعلت لیقال ہو جواد
فقد قیل ثم امر بہ فسحب علی وجہہ ثم القی فی النار - از کلمہ ثم معلوم میشود کہ کشیدن اینجا بر زمین ورسوا کردن بیشتر و درازتر است
رواہ مسلم - وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یقبض العلم انتزاعا - بدرستیکہ خدای تعالی

نمیگیرد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن - ینتزعہ من العباد - کہ بکشد آن را از دست بندگان وباز ستاند
ولکن یقبض العلم بقبض العلماء - ولیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما - حتی اذا لم یبق عالما - تا آنکہ چون باقی نگذارد و پاینده ندارد
ہیچ عالمی را ودر روایتی لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی - اتخذ الناس رؤسا جہالا - بگیرند مردم سران قوم جاہلان را
رؤس بضم ہمزہ وتنوین بر وزن فضول جمع رأس یعنی سر وسرور چنانکہ در روایت بخاری آمدہ ودر روایت مسلم رؤساء بفتح ہمزہ
ومد بر وزن فصحاء جمع رئیس یعنی مہتر وکلان تر - فسئلوا - پس پرسیدہ می شوند واستفتا نمودہ میشوند - فافتوا بغیر علم - پس
فتوی میدہند بے علم ودانش - فضلوا واضلوا - پس ہم خود گمراہ میشوند وہم دیگران را گمراہ میکنند - متفق علیہ - وعن
شقیق از کبار تابعین وثقہ وحجت ست واز علمای عاملین ست زمان سعادت نشان آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم را دریافتہ ولیکن بشرف رویت مشرف نشدہ وگفتہ اند ہیچ قریہ نیست مگر آنکہ در وی کسی ست کہ دفع کردہ میشود
از اہل آن بآنکس شقیق از ایشان ست وبود وی رضی اللہ عنہ مخصوص بابن مسعود واز کبار اصحاب وی - قال -
گفت شقیق - کان عبد اللہ بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس - بود عبد اللہ بن مسعود تذکیر میکرد وپند ونصیحت
میفرمود مردم را در ہر روز پنجشنبہ - فقال لہ رجل - پس گفت مر او را مردے - یا ابا عبد الرحمن - کنیت عبد اللہ بن مسعود
است - لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم - ہر آئینہ دوست میدارم کاشکے تذکیر میکردی تو ما را در ہر روز - قال - گفت
ابن مسعود - اما انہ یمنعنی من ذلک - آگاہ باش بدرستی کہ شان این ست کہ باز میدارد مرا از تذکیر در ہر روز - انی اکرہ
ان املکم - اینکہ من ناخوش دارم کہ ملول گردانم شما را - وانی اتخولکم بالموعظۃ - وبدرستی کہ من گاہ گاہ در می یابم شما را بہ پند
گفتن در وقت نشاط ومحل قبول وعدم ملال - کما کان رسول اللہ - چنانچہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتخولنا بہا - تعہد
میکرد ما را بموعظت - مخافۃ السامۃ علینا - از جہت ترس ملالت بر ما - متفق علیہ - وتخول بخای معجمہ ولام بمعنی تعہد وتفقد
است وتفقد در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت وحاصل آن گاہ گاہ پرسیدن وخبر گرفتن ورعایت کردن ست چنانچہ
گویند فلان تفقد حال فلان میکند ویتخوننا بنون بجای لام نیز خواندہ اند تخول وتخون ہر دو بیک معنی ست وبعض
یتحولنا بحای مہملہ ولام نیز روایت کردہ اند بمعنی طلب شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشند وروایت
مشہور معتبر کہ در صحاح آمدہ یتخولنا ست بخای معجمہ ولام - وعن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا تکلم بکلمۃ
اعادہا ثلثا - روایت ست از انس کہ گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میگفت سخنی را باز میگردانید آنرا سہ بار
حتی تفہم عنہ - تا فہم کردہ میشود وبی شبہہ شنیدہ شود آن سخن از وی غالبا این عادت شریف در غالب اوقات نزد اہتمام
بآن سخن واحتمال ناشنیدن آن بودہ باشد واللہ اعلم ودر لفظ کان محدثان را سخن ست مقرر ومشہور میان جمہور آنست
کہ افادہ دوام واستمرار میکند یعنی چون گویند کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این کار میکرد مراد آن بود کہ دوام میکرد وعادت
شریف ہمچنین بود وبعض متاخرین را درینجا سخن ست چہ در بسیاری از احادیث کان واقع شدہ کہ محال ارادہ استمرار در انجا تنگ است

کما لا یخفی علی المتتبع فتدبر- واذا اتی علی قوم فسلم علیهم- وچون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر قومی پس سلام میکرد
برایشان- سلم علیهم ثلثا- سلام میداد برایشان سه کرت اینجا میگویند که ما را باحادیث صحیح ونقل صریح معلوم شده است که
سلام دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد درآمدن برقومی یکبار بیش نبود پس این حدیث را دو توجیه است یکی آنکه مراد آنست
که یک سلام برای استیذان میکرد تا قوم را خبر شود و درون نه طلبند وسلام دیگر برای تحیت که متعارف ومسنون ست نزد
درآمدن وسلام دیگر نزد برخاستن از مجلس وبرآمدن از نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد ست از اول
درآمدن تا آخر برآمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذان ست که اگر یکبار ودو بار سلام گفتند ودرون نطلبیدند بار سوم باید گفت
واگر این بار هم نطلبند می باید برگشت مسنون این چنین ست- رواه البخاری- وعن ابی مسعود الانصاری- ابو مسعود
دیگر است وابن مسعود دیگر عبدالله ابن مسعود ثقفی ست از مشاهیر وعلمای صحابه وابو مسعود نام وی عقبه بن عمرو الانصاری ست وی
نیز مشهور وبزرگ ست- قال جاء رجل الی النبی- گفت ابو مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم- فقال-
پس گفت آن مرد- انه ابدع بی- بدرستی که باز مانده شتر من از سیر ابدع بلفظ مجهول از ابداع وابداع باز ماندن راحله از
سیر بجهت سستی یا گرانی بار- فاحملنی- پس سوار گردان مرا و اشترے بده- فقال ما عندی- پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نیست نزد من شتر یا چیزے که شتر بدان توان خرید وکرایه کرد- فقال رجل- پس گفت مردی- یا رسول الله انا ادله
علی من یحمله- من راه نمائی میکنم او را بر کسی که سوار گرداند او را وبدهد او را شترے- فقال رسول الله- پس گفت پیغمبر خدا-
صلی الله علیه وسلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله- کسی که راه نماید بر خیرے پس مر او راست مانند مزد کننده خیر ودلالت
بر خیر در حکم خیر ست وچون دلالت متضمن تعلیم ست این حدیث را در کتاب العلم آورد- رواه مسلم- وعن جریر قال کنا فی
صدر النهار عند رسول الله- روایت ست از جریر بن عبدالله بجلی که از مشاهیر صحابه بود وموصوف بحسن صورت وسیرت وجمائل
صفات وکرائم اخلاق وامیرالمؤمنین عمر او را تشبیه بیوسف عم میداد گفت بودیم ما در میانه روز نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فجاءه قوم عراة- پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گروهی برهنه تن- مجتابی النمار- گلیم پوش ونمار بکسر نون جمع نمره
بفتح نون وکسر میم گلیمے که خطهاے سیاه وسفید دارد وچنانچه اعراب را میباشند- او العباء- شک راوی ست که النمار گفت
یا العباء گفت وعبا بالفتح عین نیز نوعے از گلیم ست- متقلدی السیوف- شمشیرها در گردن انداخته- عامتهم من مضر اکثر ایشان از
قبیله مضر بودند بعد ازان مبالغه میکنند ومیگوید- بل کلهم من مضر- بلکه همه ایشان از مضر بودند- فتمعر وجه رسول الله پس متغیر شد
روی مبارک پیغمبر خدا- صلی الله علیه وسلم لما رأی بهم من الفاقة- بسبب آنچه دید برایشان از اثر فقر وحاجتمندی بیت من
از بینوائی نیم روی زرد + غم بینوایان رخم زرد کرد + فدخل- پس درآمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم در خانه- ثم خرج-
پستر برآمد بعد از زمانے وتفحص نمود چیزے در خانه نیافت- فامر بلالا فاذن واقام- پس فرمود بلال را که اذان گوید
وتکبیر برآرد پس اذان گفت وتکبیر برآورد بلال- فصلی- پس نماز بگذارد آن حضرت صلی الله علیه وسلم- ثم خطب

پستر خطبه خواند- فقال- پس خواند این آیت را- یا ایها الناس اتقوا ربکم- ای مردمان تقوی کنید پروردگار خود را وبپرهیزید از
عذاب وی- الذی خلقکم من نفس واحدة- آن پروردگاری که پیدا کرد شما را از یک ذات- الی آخر الآیة- تا آخر آیت که آخرش این
ست (ان الله کان علیکم رقیبا) بدرستی که هست خدا بر شما نگاهبان وناظر احوال ودرین آیت ذکر تصدق ورعایت صله
ارحام ست- والآیة التی فی الحشر- وخواند آیت دیگر را که در سورهٔ حشر ست ودروی نیز ذکر تصدق وخیر ست وآن آیت اینست
که- اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد- بپرهیزید خداے را وباید که بنگرد هر نفس که چه پیش فرستاده است براے
فردای قیامت- تصدق رجل- ودر اکثر نسخ بفتح آخر ست بلفظ ماضی ودر بعض نسخ بجزم آخر بر هر تقدیر گفته اند که بمعنی امر ست
چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بران یعنی باید که تصدق کند مرد- من دیناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره
از دینار خود از درهم خود از جامهٔ خود از پیمانهٔ گندم خود از پیمانه خرماے خود هرچه یابد وهرچه از دست برآید- حتی قال ولو بشق
تمرة- تا آنکه فرمود تصدق کند اگرچه بنیم خرما باشد- قال- گفت جریر راوی حدیث- فجاء رجل من الانصار بصرة- پس آورد
مردے از انصار همیانی را که- کادت کفه تعجز عنها- نزدیک بود که کف دست وی بر نتواند داشت آن را- بل قد عجزت-
بلکه بتحقیق عاجز آمد کف وی از برداشتن آن ونتوانست برداشت- ثم تتابع الناس- بعد ازان پیاپے شدند مردم
درآوردن صدقات- حتی رأیت کومین من طعام وثیاب- تا آنکه دیدم من دو توده از خوردنی وجامها وکوم بفتح کاف وضم
آن نیز آمده توده از طعام وجاے بلند از زمین وبزرگ وبلند از هر چیز- حتی رأیت وجه رسول الله- تا آنکه دیدم روی مبارک
پیغمبر خدا را- صلی الله علیه وسلم یتهلل- می درخشید وروشن میگردید از خوشحالی- کانه مذهبة- گویا که روی مبارک وی مذهبه است
این لفظ را بدو نوع ضبط کرده اند یکی بضم میم وسکون دال مهمله وضم ها وبنون بعد از وی واین را دو معنی گفته اند یکی سنگانی
وگوے که در کوه افتد ودر وی آب جمع گردد ودیگر ظرفے که در وی روغن نگاه دارند ومقصود تشبیه روی مبارک آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم در صفا وروشنی بصفائی آن آب که در سنگ جمع گردد وبصفائی روغن که در ظرف باشد وبعضی
از ائمه اهل حدیث همین وجه ذکر کرده اند وبس ووجه دیگر بضم میم وسکون ذال معجمه وفتح ها بعد از وی باے موحده ومشهور
همین وجه است وبهمین جزم کرده قاضی عیاض وآن را دو معنی گفته یکے نقرهٔ زر اندوده واین ابلغ ست در حسن وجه و
اشراق آن دوم چرم زر انده ودو تشبیه داد روی مبارک را در حسن ونورانیت بدان- فقال رسول الله- پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم- از براے بیان فضل مردے که اول آورد صره را وبعد از وی دیگران متابعت او کردند- من سن
فی الاسلام سنة حسنة- کسی که بنهاد وپیدا کرد در دین مسلمانی راه وروش نیک را در مردم- فله اجرها واجر من عمل بها
من بعده- پس مر او راست ثواب آن سنت که خود کرده وثواب کسی که کار کرد بآن سنت بعد از وی- من غیر ان
ینقص من اجورهم شئ- بے آنکه کم کرده شود از ثوابهاے ایشان چیزے- ومن سن فی الاسلام سنة سیئة- وکسی که
بنهاد وپیدا کرد در مسلمانان راه وروش بد- کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شئ

باشد برو سے بار گناه آن روش و بار کسے که کار کند بآن بعد از وی بے آنکه کم کرده شود از بارہاے ایشان چیزے۔ رواه مسلم۔ شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشته است۔ وعن ابن مسعود۔ قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علے ابن آدم الاول کفل من دمها۔ کشته نمیشود هیچ نفسے بظلم مگر که باشد بر پسر آدم که نخستین پسر بود نصیبے از گناه خون این نفس کشته شده۔ لانه اول من سن القتل۔ زیرا که آن پسر آدم نخستین آدم کسی ست که نهاد رسم قتل را در بنی آدم اشارت ست بقصه کشتن قابیل هابیل را وآن مشهور ست۔ متفق علیه سنذکر حدیث معاویة۔ وزود باشد که ذکر کنیم حدیث معاویه را که اولش این ست۔ لا یزال من امتی فی باب ثواب هذه الامة انشاء الله تعالے۔ در باب ثواب هذه الامة که آخرین ابواب این کتاب ست

الفصل الثانی۔ عن کثیر بن قیس۔ رضی الله عنه۔ قال کنت جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق۔ روایت است از کثیر بن قیس که از تابعین ست گفت بودم من نشسته با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر دال وفتح میم وکسر آن که پای تخت ملک شام ست بناے دمشاق بن کنعان۔ فجاءه رجل فقال۔ پس آمد ابو الدرداء را مردی پس گفت۔ یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة الرسول۔ بدرستی که من آمده ام ترا از مدینه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثه عن رسول الله برجهت شنیدن حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر میدهی آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما جئت لحاجة۔ نه آمده ام از جهت حاجتی دیگر۔ قال فانی سمعت رسول الله۔ گفت ابو الدرداء پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول۔ میگفت۔ من سلک طریقا یطلب فیه علما۔ کسی که بر رود راهی را که طلب کند در وی علمے را از علوم دین۔ سلک الله به طریقا من طرق الجنة۔ ببرد او را خداے تعالے براهی از راههاے بهشت۔ وان الملائکة لتضع اجنحتها رضی لطالب العلم۔ وبدرستی که فرشتگان هر آئینه بنهند بازوهای خود را بجهت خشنودی طالب علم طالب علم را وضع جناح کنایت ست از لین جانب وانقیاد ورجوع برحمت وانعطاف وممکن است که مراد گسترانیدن بازوها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را که سعی خود در طلب علم که طریق وصول بقرب حق تعالے ست مبذول میدارد خصوصا طالب علمی که سائر احوال او موافق طریقه طالب علم ومطلق رضای حق ست وبعضی گفته که مراد بوضع اجنحه بازماندن ست از طیران وفرود آمدن براے استماع علم چنانکه نزول میکنند وطواف ملائکه بر تالیان قرآن مشعر بدان ست که این وضع اجنحه از ملائکه برای طالب علم در دنیاست یا در آخرت یا در هر دو والله اعلم۔ وان العالم لیستغفر له من فی السموات ومن فی الارض۔ وبدرستی که عالم هر آئینه آمرزش میخواهد ودعا میکند برای او هر که در آسمان ست از ملائکه وهر که در زمین ست از جن وانس وملائکه ارضی نیز۔ والحیتان فی جوف الماء۔ وآمرزش میخواهند عالم را ماهیان در میان آب بزبان حال گفته اند که مراد تمامه حیوانات ست ولیکن تخصیص بذکر ماهیان اشارت بآن ست که آب از آسمان ببرکت علماے آید که معیشت ماهیان در آن ست چنانکه واقع شده است وبهم یمطرون وبهم یرزقون وسبب ورد دعای اهل علم مر عالم را آن ست که صلاح عالم بعلم ست وهیچ چیزے از اصناف اهل علم نیست که صلاح ووجود وبقای وی

مقصود ومنوط بعلم نباشد پس خوشنت پروردگار تعالے بر هر صنعت هر طالب علم را استغفار بجهت جزاے چیزی که واصل میگردد از وی بایشان واز این حدیث معلوم میگردد که گناهان عالم مغفور ست باستغفار اهل زمین وآسمان مراد ان شاء الله تعالے وهو الغفور الرحیم۔ وان فضل العالم علے العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب۔ وبدرستی که فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه چهار دهم ست بر باقی کواکب تشبیه کرد عالم را بماه تمام که نور وی زمین را در گرفته است وچون فائده علم متعدی ست وهمه عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فائده وی لازم ذات او ست وبه غیر نمیرسد چنانکه نور کواکب ونیز تشبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد ست از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که آفتاب ملک دین ست بغایت مناسب است اگر گویند که عالم بے عبادت نخواهد بود وعالم بے عمل را فضل نه وهمچنین عبادت بی علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم وعابد چیست جوابش آنکه مراد بعالم کسے ست که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض وسنن موکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم تعلیم وتصنیف وجز آن مینماید وکار وی نشر علم وترویج دین ست ومراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت ست واوقات وی معمور بدان وچون فائده نشر علم واشتغال بآن در دین اکثر واوفر ونفع آن مر خلائق را عام تر وشامل تر ست لاجرم فضل وی بر عبادت بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد۔ وان العلماء ورثة الانبیاء۔ وبدرستی که علما وارثان پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند وخود انبیا را جز علم ارثی نبود چنانکه فرمود۔ وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما۔ وبدرستی که پیغمبران وارث نگردانیده اند کسی را یعنی پس نگذاشته اند بعد از خود بطریق ارث دینار را ونه درهم را۔ وانما ورثوا العلم۔ وجز این نیست که میراث نگذاشته اند مگر علم را۔ فمن اخذه اخذ بحظ وافر۔ پس کسی که گرفت علم را وتعلم کرد آن را گرفت نصیبے تمام را از دین وسعادت یا مراد آنست بآنکه هر که خواهد تعلم کند علم را باید که بگیرد از وی نصیبے تمام یا وافر نگردد بانده که ازان۔ رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه والدارمی وسماه الترمذی قیس بن کثیر۔ ونام برده است ترمذی راوی حدیث را قیس بن کثیر وصحیح کثیر بن قیس ست چنانکه مولف ذکر کرده است وبخاری آن را نیز در تاریخ خود در باب کثیر آورده نه در باب قیس بدانکه این حدیث مذکور که ابو الدرداء روایت کرد همان حدیث ست که آن مرد در طلب او آمده بود یا توطیه وتمهید ست که در مدح طلب او آورده وحدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند والله اعلم۔ وعن ابی امامة الباهلی قال ذکر لرسول الله۔ گفت ابو امامه باهلی که صحابی ست ومنسوب ست بباهل بن اعصر که جد کلان او ذکر کرده شد مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رجلان۔ دو مرد۔ احدهما عابد والآخر عالم۔ یکے ازان دو مرد عابد ست ودیگر عالم یعنی پرسیده شد از حضرت وی که کدام از ایشان افضل تر ست۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم۔ فضل عالم بر عابد همچو فضل من ست بر ادناى شما خیال باید کرد که این چه مبالغه است اول فضل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر انبیاء مرسلین ست خصوصا بر صحابه خصوصا بر آنکه از همه ادنی ست ثم قال

رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وملائکتہ واہل السموات والارض حتی النملۃ فی جحرہا۔ بدرستیکہ
خدا و فرشتگان وی وکسان آسمانہا وکسان زمین تا مورچہ در سوراخ خود۔ وحتی الحوت۔ وتا ماہی در آب۔ لیصلون علی معلم
الناس الخیر۔ ہر آئینہ درود میفرستند بر تعلیم کنندهٔ مردم خیر را یعنی علم وحکمت را و درین اشارت ست بعلت تفضیل عالم
بر عابد و اشارت ست بآنکہ تفضیل عالمی ست کہ تعلیم میکند تا نعمت او متعدی گردد و افضل باشد از عبادت کہ غیر متعدی ست
رواه الترمذی۔ روایت کرد این حدیث را باین لفظ کہ مذکور شد ترمذی۔ ورواه الدارمی عن مکحول مرسلا وروایت
کرد آن را دارمی از مکحول شامی کہ از کبار تابعین وثقات ایشان ست وافقہ اہل شام ست تا گفتہ اند کہ علما چہار اند
ابن المسیب بمدینہ وشعبی بکوفہ وحسن بصری بہ بصره ومکحول بشام بطریق ارسال۔ ولم یذکر رجلان۔ وذکر نکرد دارمی
این قصہ را کہ ذکر کرده شد نزد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم دو مرد۔ وقال۔ وآورد مکحول حدیث را باین عبارت کہ
گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ (فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ثم تلا ہذه الآیۃ) پس خواند آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم این آیت را کہ۔ انما یخشی اللہ من عباده العلماء۔ نمی ترسند خدا را از بندگان وے مگر علما۔ وسرد الحدیث
الی آخره۔ وذکر کرد دارمی این حدیث را تا آخرش۔ وعن ابی سعید الخدری۔ از مشاہیر صحابہ است پسر سعد بن
مالک بن سنان ست فقیہ نبیل مکثر حدیث ست واز علما وفضلا وعقلا ست واز اصحاب شجره است اول مشاہد وی خندق
است مشہور شده بکنیت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الناس لکم تبع۔ گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
صحابہ را کہ مردمان مر شما را کہ یاران منید وبا من صحبت داشتہ وعلم از من بے واسطہ گرفتہ اید تابعان وپیروانند۔ وان رجالا
یاتونکم من اقطار الارض۔ وبدرستی کہ مردان خواہند آمد شما را از کرانہاے زمین عرب وعجم واکثر تابعین از عجم اند وصحابہ
از عرب۔ یتفقہون فی الدین۔ در حالیکہ طلب میکنند فقہ وعلم در دین چنانکہ آیۂ کریمہ (فلولا نفر من کل فرقۃ منہم طائفۃ
لیتفقہوا فی الدین الآیۃ۔) ناطق بدان ست۔ فاذا اتوکم۔ پس چون بیایند مردم شما را۔ فاستوصوا بہم خیرا۔ پس وصیت بکنید
باشان نیکی را وتعلیم کنید ایشان را علم دین وتحقیق معنی لفظ استیصا در شرح کرده شده است۔ رواه الترمذی۔ وعن
ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الکلمۃ الحکمۃ۔ ودر روایتے بجاے کلمۃ الحکمۃ۔ ضالۃ الحکیم۔ وفی
روایۃ ضالۃ المومن میفرماید سخن علم وحکمت گم شدهٔ حکیم است یا گم شدهٔ مسلمان ست۔ فحیث وجدہا فہو احق بہا۔ پس
ہر جا کہ یافت واز ہر کس کہ یافت آن کلمہ را پس آن حکیم سزاوار تر ست بآن کلمہ چنانکہ کسے گم شدهٔ خود را در دست ہر کہ یابد میگیرد
وہمچنین حکیم از ہر جا کہ سخن دین بشنود قبول میکند وعمل بدان میکند ونظر بآن نمیکند کہ مردی فقیر وحقیر میگوید بعض بزرگان
گفتہ اند کہ اگر یکے سخن حق از بایزید بسطامی بشنود وہمان سخن از ادا و خود بشنود وقبول نکند متکبر باشد۔ بیت۔ مرد باید
کہ پند برگیرد ✤ ور نوشت ست پند بر دیوار ✤ ونیز این حدیث دلالت دارد بران کہ ہر کہ کلامے بشنود وفہم نکند معنی
آن باید کہ برساند آن را بکسے کہ اہل اوست وفقیہ تر از وست چنانکہ ہر کہ گم شده ببیل او آنست کہ تفحص کند

وبصاحب او برساند وبران کہ منع علم از مستعد واہل آن جائز نباشد چنانچہ گم شدهٔ یابنده را منع آن از صاحبش درست نیست و
ہمچنانکہ منع علم از اہل آن جائز نیست اعطای آن بنا اہل نیز روا نبود چنانکہ در حدیث دیگر بیاید۔ بیت۔ بے ادب را علم وفن آموختن
دادن تیغے بدست راہزن ✤ واین حکم چنانکہ باختلاف اشخاص متعلمان وطالبان مختلف میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف
شود پس احکام شریعت کہ متعلق بمعاملات ظاہر ست عموماً بہمہ کس بذل او باید کرد وحقائق ودقائق جز باہل آن در میان نباید نہاد
وذکر اختلافات علما در مسائل ومذاہب با عوام نیز ہمین حکم دارد خصوصاً در زمان ما کہ در انکار وترد وبہانہ طلبند ودر جواب حال
سائل نیز در نظر باید داشت وجنید را قدس سره گفتند کہ دو کس نزد تو بیایند واز یک مسئلہ پرسند ہر کدام را جواب یک گوئی و
باید کہ جواب از یک مسئلہ یکے باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السائل کلموا الناس علی قدر عقولہم این باشد۔ رواه الترمذی
وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وابراہیم بن الفضل الراوی یضعف فی الحدیث۔ این حدیث را ترمذی وابن ماجہ
روایت کرده اند ترمذی گفت این حدیث غریب ست وابراہیم بن فضل کہ راوی این حدیث ست ضعیف داشتہ میشود
در حدیث۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ۔ گفت ابن عباس کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم فقیہ واحد اشد علی الشیطان من الف عابد۔ یک فقیہ سخت تر ست بر شیطان از ہزار عابد اگر مراد بفقیہ مردی
است کہ داده شده است او را فہم در دین وتفطن مدارک ومآخذ آن پس وی مردے ست کہ عارف ست بمکائد شیطان
ومداخل وے وعلم خواطر وتمیز در سان واگر مراد عالم باحکام دین شریعت وتفاصیل آن از ما یجوز وما لا یجوز ست پس لابد
بر حذر خواہد بود از وقوع در محرمات واقلش آنکہ در استخفاف معصیت واستحلال آن نخواہد افتاد وکافر نخواہد گشت بخلاف
متعبد کہ نہ در درجۂ اوست در دین ودر معنی۔ رواه الترمذی وابن ماجۃ۔ وعن انس۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم۔ طلب علم فرض ست بر ہر مسلمان ودر مسند امام ابی حنیفہ علی کل مسلم و
مسلمۃ ومراد بعلم درین جا علمے ست کہ ضروری وقت مسلمانان ست مثلاً چون در اسلام در آمد واجب شد بروی معرفت
صانع وصفات وی وعلم بہ نبوت رسول صلی اللہ علیہ وسلم وجز آن از انچہ صحیح نیست ایمان بے آن وچون وقت نماز در آمد
واجب شد آموختن علم باحکام صلوٰة وچون رمضان آمد واجب گردید تعلم احکام صوم وہر گاه مالک نصاب گردید واجب
شد تعلم احکام زکوٰة مالک پیش از ان مرد وتعلم نکرد عاصی نباشد وچون زن خواست علم حیض ونفاس وجز آن از انچہ متعلق
باحکام زن وشوی ست واجب گردد وعلی ہذا القیاس وصوفیہ گویند کہ مراد علم اخلاص ومعرفت آفات نفوس وخواطر و
تفاصیل آن ست وہر طائفہ حمل بر علمے کرده اند کہ مخصوص اوست وصواب آنست کہ گفتہ شد چون اخلاص وصدق نیت
شرط تمامۂ اعمال ظاہر وباطن ست سخن صوفیہ قدس اللہ اسرارہم اہم واشمل باشد۔ وواضع العلم عند غیر اہلہ۔ ونہنده
علم نزد کسے کہ اہل آن نیست وتعلیم کننده مر او را۔ کمقلد الخنازیر الجواہر واللولو والذہب۔ ہمچو در گردن انداز نده گوکا
گوہر مروارید وطلا را۔ رواه ابن ماجۃ۔ روایت کرد این حدیث را تا آخر ابن ماجہ وروی البیہقی فی شعب الایمان الی قولہ

سلم - و روایت کرد بیهقی همین قدر که طلب العلم فریضة علی کل مسلم - وقال هذا حدیث متنه مشهور و اسناده ضعیف
وگفت بیهقی این حدیثی ست که مشهور شده است در میان مردم و اسناد او ضعیف ست - وقد روی من اوجه
کلها ضعیف - و گفته است بیهقی که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه و طرق متعدده که همه ضعیف اند اما
شک نیست که چون بطرق متعدده روایت کرده شده است بعض ببعض قوتے خواهد یافت و حدیث را بدان قوتی
پیدا خواهد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شده است در آنجا باید نگریست - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا تجتمعان فی منافق - دو خصلت ست که جمع نمیشوند در منافق
حسن سمت ولا فقه فی الدین - یکے حسن سمت ست یعنی راه و روش نیک و سمت در اصل بمعنی راه راست ست
پس از ان استعاره کردند برای هیئت نیکان و روش نیک که در منظر خوش نماید و دیگر فقه در دین یعنی فهم و فطانت
در دریافت احکام دین و مقصود ترغیب و تحریص ست مسلمانان را تا جامع این دو صفت باشند و تغلیظ و تشدید ست
وی را تا در خلاف این دو صفت نیفتند - (رواه الترمذی -) و در بعض نسخ والدارمی نیز مذکور ست - وعن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل الله حتی یرجع - کسی که بیرون آید از خانه برای
طلب علم پس وی در راه خدا است و ثواب آن بیابد تا هنگام باز آمدن بخانه چنانکه کسے بجهاد کفار بر آید تا باز آمدن در راه
خدا است و در حج نیز همچنین گفته اند و اگر گفته شود که ازینجا معلوم گردد که بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد جوابش آنکه
ثواب در راه خدا بودن تمام شد و بعد از ان ثواب تعلیم و تکمیل دیگران خواهد بود - رواه الترمذی والدارمی - وعن سخبرة
بفتح سین مهمله و سکون خاے معجمه و فتح بای موحده - الازدی - بفتح همزه و سکون زای صحابی ست روایت کرده است
از وی پسر او عبد الله و او را روایت ست در کتاب العلم - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم کان کفارة
لما مضی - هرکه طلب کند علم را باشد این طلب وی کفاره مر گناهان را که گذشته است و بپوشد گناهان گذشته وے را
و آمرزیده شود هرچه پیش ازین کرده است از گناهان اکثر در امثال این مواضع گناهان صغیره مراد میدارند چنانکه در وضو و نماز
و امثال آن الا در حج که کبائر نیز آمرزیده میگردد و شاید که در طلب علم نیز همچنین باشد والله اعلم - رواه الترمذی والدارمی
وقال الترمذی هذا حدیث ضعیف الاسناد و ابوداود الراوی یضعف - ترمذی درین حدیث سخن کرده و گفته که ابوداود
که نام وی نفیع بن الحارث ست از اهل کوفه و قاضی همدان بود و اعمی بود در حدیث ضعیف ست و از ثقات نیست
و حدیث وی حجت نه و این غیر ابوداود صاحب سنن ست که از ثقات و کبار محدثین ست - وعن ابی سعید الخدری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعه - سیر نمیگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم
حتی یکون منتهاه الجنة - تا آنکه میباشد عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم میباشد و برکت آن در بهشت
میرود و درین حدیث بشارت ست مر طالب علم را که از عالم با ایمان میرود انشاء الله تعالی و مقصد دریافت این بشارت

بعضے از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن مے بودند با وجود حصول مرتبهٔ اعلی از علم رضی الله تعالی عنهم و چون
دایرهٔ علم وسیع و بے نهایت ست هرکه مشغول ست بعلم اگرچه بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و تکمیل آنست
رواه الترمذی - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سئل عن علم علمه
کسی که پرسیده شود از علمے که میداند آن را - ثم کتمه - پس تر پوشید آن علم را - الجم یوم القیامة بلجام من النار - لگام
کرده میشود در دهان او از آتش دوزخ اگر علمے باشد که دانستن آن ضروری ست و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند
آنرا و مانع صحیح از ان نباشد و از جهت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود - رواه احمد و ابوداود والترمذی و رواه ابن ماجه
عن انس - وعن کعب بن مالک - صحابی مشهور ست از شعرای اسلام و یکے از ان سه تن که تخلف کردند از غزوهٔ
تبوک و قبول افتاد توبه ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم
لیجاری به العلماء - هرکه طلب کند علم را تا همراهی کند علما را در بحث و گفتگوی علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباهات و
مفاخرت نماید بدان - او لیماری به السفهاء - یا از برای آنکه تا جدال و نزاع کند جاهلان را و بیخردان را و در شک اندازد
ایشان را - او یصرف به وجوه الناس الیه - یا از برای آنکه بگرداند روهای مردم را بسوی خود و حاصل کند از ایشان مال و جاه
و صرف کند آن را در کار دنیا و شهوات نفس - ادخله الله النار - هرکه علم را از برای مجرد این اغراض طلب دارد در آرد او را
خدای تعالی در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت و طبیعت شوبے از وے یا داعیهٔ نفس باشد معذور ست و احتراز از ان در حکم
تا مقدور دارد این حکم ندارد چنانکه در حدیث آینده اشارتے بدان واقع شده است و گفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد
کدامے شریف و عزیز که متضمن حکمت ست حادث گرداند بے اختیار داعیه از نفس آدمی بوجود آرد که تا بے تکلف و تردد
آن چیز بوجود آید چنانکه در وجود فرزند داعیهٔ شهوت در مرد و زن آفریده که بے اختیار یکدیگر میل و رغبت نمایند همچنین وجود
علم داعیهٔ نفسانی پیدا کرده تا بقوت باعثه بوجود آید و اگر توفیق و عنایت الهی ناصر و معین حال آن بنده گردد از ان نیز برآید
(تعلمنا العلم لغیر الله فابی العلم ان یکون الا لله که فرموده اند این معنی دارد و نسال الله العافیة - روی الترمذی و ابن ماجه
عن ابن عمر و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله - کسی که بیاموزد علمی را از
جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی و رضای او تعالی است یا آنکه انچه بے وجه الله توان اراده نمود
سزاوار نیست که آن را در طلب متاع دنیا محقر گرداند بیت یار بفروش بدنیا که بسے سود نکرد + آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود
یا مراد آنست که اگر علمے باشد نه از علوم دین و آن را وسیلهٔ دنیا سازند مذموم نباشد بعید از انکه تعلیم آن مباح باشد و از علوم
بدعیهٔ محرمه و مکروهه نبود طالب علمی بود که در تحصیل معانی و عروض و قافیه و اقسام شعر جد بسیاری نمود و میگفت که من
دوست میدارم که این علوم را وسیلهٔ دنیا سازم نه علوم دین را و طیبی مثل این سخن از بعضے زهاد و علما نیز نقل کرده
والله اعلم - لا یتعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا - نیاموزد آن علم را مگر از برای اینکه برسد بسبب وسیلهٔ این علم متاعی را از دنیا

درین جا دلالت است بر آنکه حرمان لازم سعادت ثواب الٰهی بعلت انحصار طلب علم ست در اصابت عرض دنیا واگر مشوب
ومخلوط بران باشد ونیت عمل وترویج دین نیز دارد براندازهٔ ثواب نیز یابد لیکن از مرتبهٔ کمال وتمام محروم باشد ومن
باین معنی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب واقع شده است فتدبر - لم یجد عرف الجنة یوم القیمة - نیابد
آن کس بوی بهشت را روز قیامت یعنی ریحها - تفسیر عرف ست که بفتح عین مهمله وسکون را بمعنی بوی خوش آید وظاهر
حدیث مبالغه است در حرمان آنکس از درآمدن بهشت پس مراد درآمدن باشد با مقربان ومخلصان که اصلا عذاب نبینند
وابتدا در بهشت درآیند چنانکه مثل این تاویل در احادیث آمده است وبعض گفته اند که چون بندگان را در محشر بیارند
بوی خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از هموم وحشت آن مقام وموقف راحت یابند ودلهای ایشان قرار گیرد
پس این شخص ازین بوی خوش محروم باشد ولعله بنجار معصیت ومحبت دنیا حکم مزکوم گیرد - رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة
وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نضّر الله عبداً - نضر بتشدید وتخفیف هر دو روایت ست ونضر
ونضارت در اصل بمعنی خوبی روی وروشنائی اوست ومراد اینجا رفعت قدر وعلو منزلت وزیادت بهجت وسرور ست
در دنیا وآخرت پس بفرماید نضارت دیاد خدای تعالی بنده را که - سمع مقالتی - شنید کلام مرا - فحفظها - پس یاد گرفت آن را
ووعاها - وگرد آورد ونگاه داشت آن را وفراموش نکرد بعد از یاد گرفتن بتکرار وتذکار - وادّاها - وبگذارد آن را وبرسانید یعنی ادا کرد
همچنانکه شنید چنانکه امانت اهلها برسانند - فرب حامل فقه غیر فقیه - پس بسا بردارندهٔ فقه ویاد دارندهٔ آن را که غیر فقیه است
ورب حامل فقه الی من هو افقه منه - وبسا بردارندهٔ فقه که فقیه است بسوی کسی که فقیه تر ست ازوی پس باید که چنانکه
شنیده است برساند تا آنکس که بوی میرساند مراد از آن بفهمد که این رساننده نفهمیده است واین حدیث دلالت دارد
بر آنکه نقل حدیث باللفظ باید ودر نقل بالمعنی علما را اختلاف ست مختار آنست که جائز ست از کسی که عارف ست
بموارد کلمات وخواص تراکیب وعبارات وحاذق ست بمعرفت مقتضیات مقام واسرار ونکات واشارات وبا وجود
آن نقل باللفظ اولی وافضل واحوط ست چنانکه عبارت نضر الله اشارت بدانست ووقوع نقل بالمعنی ظاهر نیست
چه می بینیم که کتب احادیث از کتب ستهٔ وغیرها بر یک حدیث متفق اند والفاظ آن مختلف ست - ثلث لا یغل علیهن
قلب مسلم - سه خصلت ست که کینه وعداوت نکند یا خیانت نورزد دل مسلمان در حالتی که برین سه خصلت ست
لا یغل را بچند نوع خوانده اند بفتح یا وکسر غین از غل بکسر معجمه بمعنی حقد یعنی کینه وبضم یا وکسر غین از اغلال بمعنی
خیانت وبفتح یا وضم غین از غلول نیز بمعنی خیانت واین کلمه را زیاده تحقیقی ست که در شرح مذکور ست وآن سه خصلت
کدام ست یکی - اخلاص العمل لله - خالص گردانیدن عمل برای خدا که در آن نظر بسمعه وریا نباشد بلکه قطعا ملاحظهٔ
غرض وعوض نبود - والنصیحة للمسلمین - دوم خیرخواهی وخیراندیشی مر مسلمانان را وامداد واعانت کردن ایشان را -
ولزوم جماعتهم - وسوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را وبیرون نیفتادن ازان - فان دعوتهم تحیط من ورائهم

زیرا که دعای مسلمانان احاطه میکند وشامل میگردد کسی را که در لای ایشان ست ورا بالمد بمعنی پس وپیش هر دو آید این
علت التزام جماعت ست ومن بفتح میم وکسر آن هر دو روایت ست ووجه ربط این کلام یعنی ثلث لا یغل بکلام سابق یعنی
نضر الله عبدا آنست که چون ترغیب کرد براداء آنچه شنیده است از حضرت وی ذکر کرد آنچه مقوی ومؤید آن باشد تا اخلاص عمل
برای خدا ونصیحت مر مسلمانان را ولزوم جماعت مسلمانان نبود اداء مذکور حصول نگیرد واتمام نپذیرد وطیبی گفته که کلام
سابق توطیه وتمهید این کلام ست ومقصود اداء همین کلام ست که جامع ست تعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله را فافهم
رواه الشافعی والبیهقی فی المدخل - روایت کرد این حدیث را امام شافعی وبیهقی در مدخل که نام کتاب بیهقی ست از
ابن مسعود - ورواه احمد والترمذی وابو داؤد وابن ماجة والدارمی عن زید بن ثابت - وروایت کرده اند آن را این پنجکس از
زید بن ثابت - الا ان الترمذی وابا داؤد لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره - مگر آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام
اخیر را که ثلث لا یغل علیهن الی آخره ست - وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله - ابن مسعود گفت که شنیدم
پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - نضر الله امرأ سمع منا شیئا فبلغه کما سمعه - تر وتازه گرداند خدای تعالی
مردی را که شنید از ما چیزی را از کلام پس برسانید آن را همچنانکه شنید آن را - فرب مبلغ اوعی له من سامع - پس بسا
کسی که رسانیده شد بوی حدیث نگاه دارنده تر وفهم کننده تر ست آن را از شنونده - اول - معنی این حدیث هم مضمون
حدیث سابق ست باندک تفاوتی که در بعض الفاظ واقع است - رواه الترمذی وابن ماجة ورواه الدارمی عن
ابی الدرداء - وگفته اند که اگر در طلب حدیث وحفظ وتبلیغ وی فرضا هیچ فائده نبودی جز امید داری برکات این دعای
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بس بودی در دنیا وآخرت اللهم ارزقنا - وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم - بپرهیزکنید حدیث کردن را از من مگر چیزی را که بدانید بیقین یا
بظن غالب که از من ست تا در ورطهٔ دروغ بر بستن بر من نیفتید - فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار پس کسیکه دروغ
بر بندد بر من دیده ودانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل اول در حدیث
اول گذشت - رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن مسعود وجابر ولم یذکر - وذکر نکرد ابن ماجه این کلام را که - اتقوا الحدیث
عنی الا ما علمتم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار - کسی که بگوید در
تفسیر قرآن برای وعقل وقیاس خود بی آنکه مستندی از نقل داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش
دوزخ - وفی روایة - ودر روایتی - چنین آمده است - من قال فی القرآن بغیر علم - کسی که بگوید وسخن کند در قرآن بی علم
فلیتبوأ مقعده من النار رواه الترمذی - وعن جندب بضم جیم وضم دال وفتح دال نیز آمده نام ابو ذر غفاری ست
ولیکن غالب ذکر وی بکنیت اوست ومناقب او کثیر ست ودر بعض مواضع نوشته شده است وجندب بن عبد الله بجلی نیز
صحابی ست که حسن بصری ومحمد بن سیرین ازوی روایت دارند وجندب قسری نیز در کتاب مذکور هست گفته اند مشهور نیست

کروی علقمی ست نه قرب و در بعض نسخ مصابیح قشیری ست تا درین حدیث کدام یکے ازین سه مراد است والله اعلم —
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برایه فاصاب فقد اخطأ۔ هر که بگوید در قرآن وسخن کند در آن
از پیش خود پس صواب کند و در یابد حق را پس بتحقیق خطا کرد یعنی اگرچه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن
خطا کرد حکم خطا دارد و این بر عکس حال مجتهد ست که اگرچه خطا کند بر صواب ست یعنی نیل اجر و صواب کلام درین مقام تفصیلے دارد
مجمل آنکه تفسیر ست و تاویل تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق این است یعنی جز بنقل از ائمهٔ اهل تفسیر که برسد تا آنحضرت رسالت
صلے الله علیه وسلم درست نباشد و تاویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین
شرع درست است والله اعلم۔ رواه الترمذی وابوداؤد۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
المراء۔ بکسر میم و ممدود۔ فی القرآن کفر۔ جدال و نزاع در قرآن کفر ست یعنی نزدیک ست که بکفر کشد و بعض گفته اند که مراد بمراء
درینجا شک و تشکیک ست و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد۔ رواه احمد و ابوداؤد۔ وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن
جده۔ ضمیر جده یا راجع ست بعمرو بن شعیب یا با بیه و این اسناد بیانی دارد و در بعض مواضع گفته شده است۔ قال سمع النبی
صلے الله علیه وسلم قوما یتدارؤن فی القرآن۔ گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جد که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم قومی را که تدافع
و تناقض میکنند در قرآن و جدال و نزاع مینمودند دران۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ انما هلک من کان قبلکم
بهذا هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر باین صفت که ضربوا کتاب الله بعضه ببعض۔ زدند کتاب خدا را بعض آن را ببعض
پیدا کردن تناقض میان آیات و گفتند که این آیت مخالف آیه ست و آن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات ست ببعض و عدم تمیز
میان محکم و متشابه و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب ست بقول او که فرمود۔ وانما نزل کتاب الله یصدق بعضه بعضا۔
و فرود آمده است کتاب خدا مگر آنکه تصدیق میکند بعض او بعض را۔ فلا تکذبوا بعضه ببعض۔ پس تکذیب نکنید بعض آن را
ببعض۔ فما علمتم منه فقولوا۔ پس آنچه بدانید از کتاب خدا و برسد علم شما بدان پس بگوئید و بیان بکنید۔ وما جهلتم فکلوه الی
عالمه۔ و آنچه ندانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آن را بداننده او یعنی الله تعالے و رسول او صلے الله علیه وسلم و بعض
گفته اند مراد عالمے ست که علم کتاب و تفسیر آن دارد۔ رواه احمد و ابن ماجه۔ وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف۔ فرود فرستاده شده است قرآن بر هفت حرف حرف در
لغت بمعنی طرف ست و اینجا هفت نوع و هفت طریق و آنچه مناسب این معنی افتد مراد است و شراح را اختلاف ست
که باین هفت حرف که فرموده اند مراد چیست اکثر برانند که مراد بآن هفت لغت ست که در عرب مشهور ست و مشهور بفصاحت
بوده اند و آن لغت قریش و طی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل و بنی تمیم ست آورده اند اول که قرآن نازل شد بلغت
قریش آمد که لغت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده چون بر سایر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عزت
التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر شد که هر کس بلغت خویش بخوانند همچنین میخواندند تا زمان امیر المؤمنین عثمان و چون وے

رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسانید و ببلاد اسلام بفرستاد قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق و استصواب
عمر فاروق رضی الله عنهما جمع کرده بود و امر کرد بمحو باقی لغات بجهت مشاهدهٔ اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعض مر بعض او که مانده از
لغات دیگر چیزے اندک و متفق شده بران صحابه و باقی ماند بعد از ایشان تا برسید بقراء سبع با سانید متصله و باقی ماند اختلافی که در
لغت مقرره بود از ادغام و اماله و وقف و جز آن از آنچه میان این قراء بحسب اختیار و ترجیح مختلف افتاده است و بعض گویند که
مراد بحرف سبع قراءات سبعه است که همه متواتر و ثابت اند بے شبهه و بر همه احکام قرآنیت از صحت صلوٰة و حرمت مس محدث
و جنب و امثال آن مترتب ست و بعض هفت معانی مراد داشته اند که قرآن بران مشتمل ست از امر و نهی و قصص و امثال و وعد
و وعید و بعض بعقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کرده اند و بعض گویند که مراد هفت عدد مخصوص
نیست بلکه مراد توسعه و کثرت ست و عرب هفت را باین معنی استعمال میکنند زیرا که این عدد لیست که قاعده زمان و مکان
بر انست کذا قالوا والله اعلم۔ لکل آیة منها ظهر و بطن۔ مر هر آیتے را از ان حروف سبعه که قرآن بران منزل ست و در بعض نسخ لکل
آیة منه و این ظاهر تر ست و این ضمیر راجع بقرآن ست یعنی هر آیتے از قرآن را ظاهری و باطنی مراد بظاهر آنچه همه اهل زبان می فهمند
و باطن آنچه بندگان خاص حق تعالی بران مطلع اند یا مراد بظاهر آنچه بیان میکنند آن را تفسیر و باطن آنچه کشف می نماید آن را تاویل و تفسیر
آنچه متعلق بروایت ست و تاویل آنچه متعلق بدرایت ست و بعض گویند مراد بظهر ایمان آوردن ست بدان و به بطن عمل کردن
بآن یا مراد بظهر قراءت و تلاوت ست و به بطن تفهم و تدبر یا بظهر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست که قصص قرآن در ظاهر اخبار ست و
در باطن اعتبار۔ ولکل حد مطلع۔ بضم میم و فتح لام مشدده جای بلند که بران برآیند در پایان وی مطلع شوند و حد بمعنی طرف
و نهایت یعنی هر یک از ظهر و بطن را حدے و نهایتی ست و هر حد و نهایت را مقامے ست که بترقی و صعود بران مقام اطلاع
واقع میشود بران حد و نهایت پس مطلع ظهر تعلم عربیت ست و علومیکه ظاهر معنی قرآن بدان متعلق ست و معرفت اسباب نزول
و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع ظاهر عمل بمقتضای آن تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح و تخلیهٔ سر که
بعد از حصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانکه گفته است بیت جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید که دار الملک ایمان را
بیابد خالی از غوغا۔ و بعض گفته اند که مراد بحد احکام شرع ست که تعیین نموده و حد فرموده است و هر یکے را از احکام او را موضعی ست که بدان اطلاع
افتد بر هر حکم و نامهٔ آن حدود و احکام و مواضع اطلاع بران حاصل نبود مگر حضرت رسالت را صلے الله علیه وسلم و علما را دران طبقات و منازل
و مقامات ست بعضها فوق بعض و معانی دیگر نیز گفته اند و آنچه مذکور شد اولی و ارجح ست والله اعلم۔ رواه فی شرح السنة۔
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم العلم ثلثة۔ علم اصول دین و شریعت سه است۔ آیة محکمة۔ یکی
آیتے که محکم ست اشارت بکتاب الله ست و تخصیص بآیات محکمه بجهت آنست که آن ام الکتاب و اصل اوست و محفوظ ست از احتمال
و اشتباه و هر چه جز او ست از متشابهات محمول بران ست و علومیکه مبادی و وسائل آنست متعلق ست بدان۔ او سنة قائمة۔ یا سنتی که
ثابت است بحفظ متون و اسانید آن۔ او فریضة عادلة۔ یا فریضه عادله است که مثل و عدیل کتاب و سنت ست اشارت ست باجماع و قیاس

کہ مستند و مستنبط اند ازان و باین اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر ازان بفریضه کردند تنبیه برآنکه
عمل بآنها واجب ست چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار ست کتاب و سنت و اجماع و قیاس
وما كان سوى ذلك فهو فضل - و هرچه که هست از انواع علوم جز این پس آن فضل ست و لایعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت و نقیض
و جمع آن فضول ست غالب آمده در ما لا یعنی و آنچه خیر نیست در وی و فضول کسے که مشغول باشد بما لا یعنی بیت هرچه قال الله
و نه قال رسول + فضله باشد فضل میخوان اے فضول + رواه ابوداؤد و ابن ماجة - وعن عوف بن مالك الاشجعي صحابی
است اول مشاهد او خیبر ست و بود با وے رایت اشجع روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در وی سنه ثلث و سبعین
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقص - اصل قص بمعنی اعلام اخبار و بیان ست و قصه مشتق ست ازان و قاص
کسے که قصه را بر وجهیکه هست بگوید و بخواند و بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آید قاص و اعظ را گویند و مراد اینجا
همین ست یعنی نباید که قصه نخواند و وعظ نگوید - الا امیر - مگر حاکم و امیر که پند گوید مردم را و خبر دهد ایشان را از اخبار ما
تا بدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند - او مامور - یا کسے که امر کرده است او را حاکم و ماذون و مجاز ست از پیش وی پس حکم
او حکم امیر ست - او مختال - یا مردے متکبر معجب که از برائے طلب ریاست و اتباع هوی ریا میکند و قصد رمی چیده و مختال
بخائے معجمه است و در بعض روایات محتال بمهمله نیز آمده از حیله و بعض این روایت را اصح و اولے داشته اند والله اعلم و
درین زجر ست از قص و وعظ بے اذن امام زیرا که امام داناتر ست بمصالح رعیت و مهربان تر ست بر ایشان اگر خود نگوید
پیدا کند از میان علما کسے را که بعلم و تقوے و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت
و بدعت دور باشد و ازینجا استنباط می توان کرد که بقصد بر سجاده مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بے اذن مشائخ و اجازت
و استخلاف ایشان جائز نبود چنانکه بعض متشیخه از اهل جهل و هوی میکنند و بعضے از شارحان گفته اند که ورود این حدیث در خطبه
است که مفوض است بامر امام و هر که نائب او باشد - رواه ابوداؤد و رواه الدارمي عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده
وفي روايته او مراء - و در روایت دارمی او مراء آمده بمعنی ریا در زنده - بدل - لفظ او مختال - که در روایت ابوداؤد واقع شده

وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من افتى بغير علم - کسی که فتوی دهد بے علم - كان اثمه على من افتاه
باشد گناه او بر گردن کسے که استفتا نمود و پرسید از وی مسئله چه باعث این فتوی بے علم که موجب اثم است او شده
اما اگر عمداً با وجود مردے دیگر اعلم از وی پرسیده باشد پس برین وجه افتاه بمعنی استفتا باشد و این بر تقدیری
است که افتی اول بر لفظ معلوم باشد و او را بر لفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر که فتوی داده شد
بے علم باشد گناه او بر کسی که فتوے داده است او را و این معنی ظاهر تر ست - ومن اشار على اخيه - و کسی که امر کرد برادر
خود را که مشورت کرده است با وے و مصلحت طلبیده - بامر يعلم ان الرشد في غيره - بکاریکه میداند که صلاح کار وے
در جز آن کار ست - فقد خانه - پس بتحقیق خیانت کرد او را استشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است این معنی

وارد - رواه ابوداؤد - وعن معوية قال ان النبي - گفت معاویه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهى عن الاغلوطات - نهی کرد
از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوطه بے همزه نیز آمده کلامے که در غلط انداخته شود کسے را بدان و آن را
مغالطات نیز گویند اگر بقصد اظهار فضیلت نفس خود و نقص غیر و شرمنده ساختن و رسوا گردانیدن او کند و باعث تهییج
فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام ست و بعض گفته اند که اگر بطریق جزا و مکافات باشد چنانکه دیگری را در مغالطه
انداخت آن دیگر نیز او را دران بیندازد بحکم جزاء سيئة سيئة مثلها جائز ست چنانکه امام شافعی رح یا امام ابو یوسف رح را در
مجلس هارون رشید کرد والله اعلم - رواه ابوداؤد - وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعلموا الفرائض
والقرآن - بیاموزید فرائض را و قرآن را - وعلموا الناس - و بیاموزانید مردم را - فاني مقبوض - زیرا که من قبض کرده میشوم و برداشته
میشوم از عالم و مراد بفرائض احکامے که فرض و لازم ست عمل بدان در دین و چون در مقابله قرآن واقع شده مراد احکامی خواهد بود
که در سنت واقع شده است و بعضی از فرائض علم مواریث مراد داشته اند - رواه الترمذي - وعن ابي الدرداء قال كنا مع
رسول الله - گفت ابو الدرداء بودیم ما با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فشخص ببصره الى السماء - پس برداشت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چشم مبارک خود را بسوی آسمان و تیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد که فرود آید پس وحی آمد باز آمد حال وی صلی الله
علیه وسلم ثم قال هذا اوان يختلس فيه العلم من الناس - پس گفت این وقت آنست که در ربوده شود و در دی علم وحی از مردم - حتى
لا يقدروا منه على شيء - تا آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز - رواه الترمذي - وعن ابي هريرة رواية - آمده است از ابی هریره
بطریق روایت و این عبارت از رفع حدیث ست بجاے آنکه گویند - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم - و لیکن چون
راوی ابی هریره را یقین نیست بآنکه وے این لفظ گفته بجاے وی لفظ روایت آورد و مقصود آنست که روایت کرد ابو هریره
ازان حضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود - يوشك ان يضرب الناس اكباد الابل - نزدیک ست که بزنند مردم جگرهای شتران را
کنایت ست از سرعت سیر و طول سفر - يطلبون العلم - در حالیکه طلب میکنند علم را - فلا يجدون احدا اعلم من عالم المدينة - پس
نیابند هیچ یکے را دانا تر از عالم مدینه مطهره - رواه الترمذي وفي جامعه - و مذکور ست در جامع ترمذی که قال ابن عيينة انه
مالك ابن انس - گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب مالک و شیوخ شافعی ست مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه
که فرموده است امام مالک ست - ومثله عن عبد الرزاق - و مانند این سخن ابن عیینه منقول ست از عبد الرزاق که از کبار مشایخ
ائمه حدیث ست یعنی وی نیز گفت که از عالم مدینه امام مالک مراد ست - قال اسحق بن موسى - گفت اسحق بن موسی که از شاگردان
سفیان بن عیینه است - وسمعت ابن عيينة انه قال هو العمري الزاهد - و شنیدم ابن عیینه را که گفت آن عالم مدینه که در حدیث
مذکور ست عمری زاهد ست که در مدینه بود و از علما و زهاد وقت خود بود و از اولاد عمر بن الخطاب - واسمه - و نام عمری زاهد عبد العزیز
بن عبد الله - پس نقل از ابن عیینه مختلف آمده ترمذی و عبد الرزاق آنچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالک را گفت و اسحق ابن
موسی نقل کرد که مراد عمری زاهد گفت و نام عمری زاهد که مشهور ست عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است کلام درینجا

ور شرح بطول و تفصیل ذکر کرده ایم و پوشیده نماند که در تعیین و تخصیص مراد از عالم مدینه یقین را مجال تنگ ست هر کس باعتقاد
خود بطریق ظن گفته و چون امام مالک در زمان خود بحدیث و فقه و اجتهاد و امامت ممتاز بود و باین بلده طیبه خصوصیتی و ارتباطی
و ملازمتی خاص داشت مظنه آن هست که توان بروے حمل کرد اما با وجود آن در زمان وے و پیش ازوی درین بلده
و ساکنان عالم علما و مجتهدان و امامان بوده اند که خارج از حد و حصر باشند و ظاهر آن ست والله اعلم که مصداق کلام معجز نظام
اخبارست از حال آخر زمان که علم و دین منحصر و مقتصر گردد در مدینه مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد کذا قیل و این قول اقرب ست
بصواب والله اعلم - وعنه - و هم از ابی هریره روایت ست که گفت - فیما اعلم - و اعلم بصیغه متکلم این لفظ ابو هریره است
و اعلم بلفظ ماضی از اعلام نیز خوانده - عن رسول الله - و در آنچه میدانم از پیغمبر خدا - صلے الله علیه وسلم - این حدیث ست که - قال
گفت آنحضرت صلے الله علیه وسلم - ان الله - بدرستی که خدای عز وجل - یبعث - می برانگیزد و پیدا میکند - لهذه الامة - برای نفع
این امت و تقویت و تائید دین وے - علی راس کل مائة سنة - بر سر تمامی هر صد سال - من یجدد لها دینها - کسی را که
نو میگرداند و تازه میسازد برائے این امت دین او را - رواه ابو داؤد - بدانکه اکثر مردم ازین حدیث چنان فهمیده اند که مراد
یک شخص است او هست که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت سنت و قلع و قمع بدعت و
نشر علم و اعلای کلمه اسلام تا آنکه تعیین کرده اند که در مائة اولے فلان بود و در مائة دوم فلان و بعض گفته اند که اولی حمل بر عموم ست
خواه یک کس باشد یا جمعے باشند چه کلمه من واقع میشود بر واحد و بر جمع و نیز مخصوص نیست بعلما و فقها بلکه شامل ست ملوک
و امرا و قراء و اصحاب حدیث و زهاد و عباد و علمائے نحو و ارباب سیر و تواریخ و اغنیاء و اسخیاء که اموال و اشیا را بر علما و صلحا
و مصارف خیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند و جمیع طوائف را که بوجود ایشان قوتے و کمالی و رواجی دین
پیدا آید انتهى و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در یک زمان در شهرے کسے یا جماعه پیدا شوند باین صفت
دور نباشد والله اعلم - وعن ابراهیم بن عبدالرحمن العذری - بضم عین و سکون ذال معجمه منسوب ست بعذره
بن سعد که پدر قبیله ایست از خزاعه - قال قال رسول الله - گفت ابراهیم بن عبدالرحمن که از ثقات تابعین ست گفت
پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم - یحمل هذا العلم - بر میدارند و یاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب و سنت را - من کل خلف عدوله - از هر جماعت
پس آینده از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند - ینفون عنه تحریف الغالین - دور میکنند و میرانند از علم تغییر
حد درگذرندگان در امر دین را و تحریف تبدیل حق بباطل تغییر در لفظ یا در معنی - و انتحال المبطلین - و دور میکنند دروغ بر بستن
اهل بطلان را و انتحال دعوے کردن چیزیکه از آن دیگرے ست برای نفس خود بدروغ از شعری یا قولے و اینجا کنایت از
کذب ست - و تاویل الجاهلین - و دور میکنند تاویل جاهلان را که بے علم و دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاهر
بگردانند - رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا - روایت کرد این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال
من حدیث بقیة بن الولید که کثیر الروایت ست از مجهولان و کثیر الغرائب و مردم اختلاف دارند در وی بعض گفته ثقه است

و مامون و لیکن مدلس بود مات سنة ست و تسعین و مائة - عن معاذ بن رفاعة - در اکثر نسخ مشکوة این چنین واقع شده است
و صحیح معان بن رفاعه بنون سکان ذال و در وی نیز اختلاف ست بعض او را ثقه گویند و بعض ضعیف و در کاشف ذهبی معاذ
بن رفاعه و معان بن رفاعه هر دو مذکور ست اما آنکه بقیة بن الولید که از وے روایت میکند معان ست بنون - عن ابراهیم
بن عبدالرحمن العذری - و در اصل کتاب درینجا بیاض ست از رواه البیهقی تا قول او العذرے - و سنذکر حدیث جابر
و نزدیک باشد که ذکر کنیم حدیث جابر را که در روے این کلمه واقع ست - فانما شفاء العی السوال - نیست شفای جهل و درماندگی
بسخن مگر پرسیدن از علما - فی باب التیمم - در باب تیمم انشاءالله تعالی

الفصل الثالث - عن الحسن مرسلا قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم من جاءه الموت و هو یطلب العلم
کسیکه بیاید او را موت و حال آنست که وی طلب میکند علم را - لیحیی به الاسلام - تا زنده گرداند و قوی و تازه گرداند بآن
علم دین مسلمانی را نه برائے آنکه حاصل کند مال و جاه دنیا و لذات و شهوات نفسانی را - فبینه و بین النبیین درجة واحدة فی الجنة
پس میان او و میان پیغمبران یک پایه تفاوت ست در بهشت و این مبالغه است در قرب او بحضرت انبیا صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین و لهذا تاکید کرد درجه را بواحدة - رواه الدارمی - وعنه مرسلا - و هم از حسن ست بطریق ارسال - قال سئل رسول الله
گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن رجلین - از حال دو مرد که - کانا فی بنی اسرائیل - بودند در بنی اسرائیل احدهما
کان عالما یصلی المکتوبة - یکے از آن دو مرد بود عالم که میگذارد نماز فرض را - ثم یجلس فیعلم الناس الخیر - پس تری می نشست پس
می آموخت مردم را علم - والآخر یصوم النهار و یقوم اللیل - و مرد دیگر روزه میداشت روز را و بیداری بود و نماز میگذارد در شب
و وی نیز عالم ست کمتر از اول یا برابر بلکه توان که بیشتر ازو باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نه بنشر علم و تعلیم - ایهما
افضل - پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کدام یکے ازین دو مرد فاضل تر و ثواب یابنده تر ست - فقال رسول الله
صلے الله علیه وسلم فضل هذا العالم الذی یصلی المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر - زیادت ثواب این مرد عالم که صفتش اینست میگذارد
نماز فرض را پس تری می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم - علی العابد الذی یصوم النهار و یقوم اللیل - بر آن مرد عابد که روزه میداشت
روز را و نماز می گذارد در شب - کفضلی علی ادناکم - همچو فضل من ست بر مردی که ادنی و پست پایه تر ست از شما - رواه الدارمی
وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم نعم الرجل الفقیه فی الدین - نیکو مرد یست آنکه فقیه است
در دین و عالم ست باحکام آن و متفطن ست در آن - ان احتیج الیه نفع - اگر احتیاج و نیاز مندی آورده شود بوی فائده
رساند مردم را - و ان استغنی عنه اغنی نفسه - و اگر بے نیازی کرده شود از وی بے نیاز گرداند خود را از ایشان - رواه رزین
حاصل معنی آنکه لائق بحال عالم آنست که محتاج نگرداند خود را بسوے خلق و میل نکند بمصاحبت خلق و طمع نکند در منافع
ایشان و این نیز منقطع نگردد مطلقا و ترک افاده علم نکند بلکه اگر مردم محتاج و مضطر باشند بوی چنانکه عالم دیگر نباشد
که افاده علم کند بحکم این ضرورت در آید در مردم و نفع رساند ایشان را و افاده کند و اگر محتاج نباشند و استفاده نمایند

بے نیاد گردد از ایشان و مشغول گردد بعبادت مولی و بخدمت علم و بمطالعه کتب و غیره و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم
وعن عکرمة - مولای ابن عباس یکے از فقهای مکه بود و اصل وی از بربرست از اهل مغرب شعبی گفت هیچکس را ندیدم
اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعیست ثقه است و بعض مردم را در وی اختلاف ست و بخاری گفته که نیافتم هیچ یکے را از اصحاب
خود مگر آنکه احتجاج میکرد به عکرمه مات سنة سبع و مائة - ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة - روایت میکند که
گفت ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در هفته یکبار - فان ابیت فمرتین - و اگر ابا می آری
از حدیث کردن در هفته یکبار و زیادت بران میخواهی پس حدیث کن در هفته دو بار - فان اکثرت فثلث مرات - و اگر بسیار
میخواهی پس حدیث کن سه بار و زیادت از سه بار مکن که ملول خواهی ساخت مردم را - ولا تمل الناس هذا القرآن - و ملول مساز
بسته و بسیار مردم را ازین قرآن عظیم ایشان را که شوق در آن مطلوب ست - ولا الفینک تاتی القوم وهم فی حدیث من حدیثهم - و باید که
نیابم من ترا برین حالت که بیابی مردم را دران حال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند فتقص علیهم - پس قصه خوانی برایشان
و وعظ گوئی - فتقطع علیهم حدیثهم - پس ببری بر ایشان سخن ایشان را فتملهم - پس این سبب آن گردد که ملول گردانی ایشان را
ولکن انصت - ولیکن خاموش بنشین - فاذا امروک - پس وقتیکه بفرمایند و التماس نمایند از تو حدیث را - فحدثهم وهم یشتهونه
پس حدیث کن ایشان را و حال آنکه ایشان خوش دارند حدیث ترا خواه سخن دنیا باشد که مردم در آن اند یا سخن دین اگر سخن دین
باشد قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیاست شاید که بحکم بشریت گذشتن از آن خوش ندارند و وعظ و نصیحت شنیدن قرآن
را ناخوش شمارند و در آثم افتند و هیبت دین نماند یا رب مگر مصلحت در قطع سخن ایشان باشد پس بهمین تقریب ایشان را از آن
سخن بر آرد و نظر بر مصلحت وقت باید گماشت و آنچه ابن عباس فرموده است بحکم غالب و نظر بظاهر فرموده است رضی الله عنه
و خود دران روزگار غالب بر مردم سخن دین بوده است - وانظر السجع من الدعاء - درک کن و تاخیر فرما سجع از دعا را که به تکلف باشد
سبب ذهاب خشوع و تضرع گردد فاجتنبه - پس پرهیز کن و یکسو شو از آن - فانی عهدت رسول الله - پس بدرستی که من دریافته ام پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم واصحابه و یاران او را - لا یفعلون ذلک - نمیکردند سجع را در دعا بتکلف و آنچه واقع شده است
در ادعیه ماثوره از سجع بے تکلف آمده است چنانکه در بعض مواضع موزون نیز افتاده است بے قصد و اراده - رواه البخاری
وعن واثلة بثای مثلثه - بن الاسقع - بسین مهمله و قاف صحابی ست اسلام آورده در هنگامیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تجهیز جیش تبوک میکرد از اهل صفه بود نزول کرد بصره بعد ازان بشام رفت و به بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعض گفته اند
نود و هشت رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم فادرکه - کسی که بجوید علم دین را پس دریابد
آنرا - کان له کفلان من الاجر - باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکی اجر طلب و مشقت که در تعلم و تحصیل علم دین
کشیده است دیگر ثواب حصول علم و تعلیم و تدریس که دیگران را خواهد کرد یا ثواب عمل که بدان خواهد کرد - فان لم یدرکه کان له
کفل من الاجر - پس اگر در نیافت علم را و حاصل نشده باشد مر او را یک نصیب از ثواب بر تقدیر در طلب علم باید بود اگر بدست آید

نور علی نور و گرنه در طلب علم مردن هم سعادت ست بیت گرچه نتوان بدوست ره بردن + شرط یاری ست در طلب مردن +
دیگر مقصود جامی از طلبم گفته که حیلیست + مقصود ما همین که دهد جان درین طلب + رواه الدارمی - وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من عمله وحسناته بعد موته - بدرستی که از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را
از ثواب کردار وی و نیکی های وی پس از مرگ وی - علما علمه ونشره - علمی ست که دانست آنرا و پراگنده ساخت آن را
و در بعض نسخ علمه بتشدید آمده و برین وجه و نشره تفسیر و بیان اوست یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت اوست - وولدا
صالحا ترکه - و فرزند نیک کردار که گذاشت او را بعد از خود - اومصحفا ورثه - یا مصحفے که بارث گذاشت او را یا وقف
کرد در حالت حیات خود - اومسجدا بناه - یا مسجدے که برآورد او را - او بیتا لابن السبیل بناه - یا خانه که برای مسافران بنا کرد آنرا
اونهرا اجراه - یا جوے که روان ساخت آن را - او صدقة اخرجها من ماله فی صحته وحیوته - یا صدقه که بیرون آورد آن را
از مال خود در تندرستی خود و حیات خود اگرچه تندرست نبود چنانکه در حالت بیماری که امید صحت دارد - تلحقه من بعد موته
می پیوندد و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از مردن تکرار آورد این را بجهت تاکید یا این متعلق ست بخصوص صدقه
بجهت اهتمام بشان وے و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق بصدقه است و معنی او آنست که آن صدقه باقی ماند بعد از
موت وی تا داخل صدقه جاریه گردد و اگر گویند که سابقا گذشت که آنچه باقی می ماند از ثواب همین سه چیز ست علم و ولد و صدقه
جاریه و اینجا هفت چیز ذکر کرد جوابش آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرد همه داخل صدقه جاریه است - رواه ابن ماجه والبیهقی
فی شعب الایمان - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عائشه شنیدم
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم - یقول - میگفت - ان الله عز وجل اوحی الی انه من سلک مسلکا فی طلب العلم - بدرستیکه خدا تعالی
وحی فرستاد بسوی من که هر که برود راهی را و بپیش گیرد طریقی را در طلب علم - سهلت له طریق الجنة - آسان گردانم مر او را راه بهشت را
ومن سلبت کریمتیه - و هر که بربایم و دور گردانم هر دو چشم او را - اثبته علیهما الجنة - جزا و ثواب دهم او را در مقابله هر دو چشم بهشت
را - کریمه هر عضو شریف را که در بدن آدمی ست گویند مراد اینجا چشم افتاده - وفضل فی علم خیر من فضل فی عبادة - و زیادتی در
علم اگرچه اندک باشد بهترست از زیادتی در عبادت اگرچه بسیار بود - وملاک الدین الورع - و قوام و نظام کارخانه دین و سبب
استحکام و قوت وی ورع و تقوے ست و نزد بعض مرتبه ورع بالاترست از تقوی تقوے پرهیز از حرام و ورع اجتناب از
شبهه و باصطلاح بعض تقوے کاملترست از ورع و صحیح آنست که هر دو بیک معنی ست - رواه البیهقی فی شعب الایمان
وعن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال تدارس العلم ساعة من اللیل خیر من احیائها - درس گفتن علم و خواندن با یکدیگر
و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یکساعت از شب بهترست از زنده گردانیدن تمام شب بنماز گزاردن و در احیای لیل
دو معنی دارد یکی زنده گردانیدن شب را گویا که شبے که در وی برنخیزند و نماز نکنند دران مرده است و بطاعت و عبادت
کردن دران زنده میگردد دیگر زنده گردانیدن نفس خود را در شب چه خفته و بیکار در حکم مرده است - رواه الدارمی - وعن عبد الله

بن عمرو ان رسول اللہ - روایت ست از عبداللہ بن عمرو کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مر بمجلسین فی مسجدہ - بگذشت بدو مجلس کہ
در مسجد شریف وی بود یعنی صحابہ در دو جا مجلس ساختہ نشستہ بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعۂ دیگری بمذاکرہ علم
فقال کلاہما علی خیر - پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اہل ہر دو مجلس را ہر دو ایشان ثابت و قائم اند بر نیکی و کار نیک
می کنند - واحدہما افضل من صاحبہ - ولیکن یکے ازان دو اہل مجلس فاضل تر و بہتر از دیگر ست - اما ہؤلاء فیدعون اللہ
ویرغبون الیہ - اما این جماعہ کہ مشغول اند بدعا پس میخوانند خدای تعالی را و رغبت می کنند بسوی او و امید دارند از وے
حصول مقصود و مدعاے خود را و حصول مدعاے ایشان در مشیت حق ست - فان شاء اعطاہم - پس اگر میخواہد میدہد ایشان را
بدعاے ایشان - وان شاء منعہم - و اگر میخواہد منع میکند و نمیدہد - واما ہؤلاء فیتعلمون الفقہ او العلم و یعلمون الجاہل - و
اما این طائفۂ دیگر کہ مشغول بمذاکرہ علم اند پس می آموزند فقہ را یا علم را شک راوی ست و می آموزانند جاہل را فائدہ ایشان
متعدی ست و متعدی بغیر - فہم افضل - پس ایشان فاضل تر اند از جماعۂ اول - وانما بعثت معلما - و فرمود من برانگیختہ شدہ ام
و فرستادہ نشدہ ام مگر آموزانندۂ علم و تعلیم کنندہ آنرا - فجلس فیہم - پس نشست در میان این قوم کہ مذاکرۂ علم میکردند بالاتر ازین چہ فضیلت
باشد کہ سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم با ایشان نشست و خود را از ایشان شمرد بیت گدایان را ازین معنی خبر نیست کہ سلطان
جہان با ماست امروز + رواہ الدارمی - وعن ابی الدرداء - قال سئل رسول اللہ صلعم ما حد العلم الذی اذا بلغہ الرجل کان
فقیہا - پرسیدہ شد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چیست نہایت و مرتبۂ علمے کہ چون برسد مرد آن مرتبہ را باشد فقیہ و در عداد
فقہا در آید و ثواب ایشان بیابد - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی
امر دینہا - کسی کہ یاد گیرد و برساند امت مرا چہل حدیث از کار دین ایشان گفتہ اند کہ مراد و مقصود رسانیدن چہل حدیث ست
با ایشان اگرچہ یاد نداشتہ باشد و معانی آن نفہمیدہ - بعثہ اللہ فقیہا - برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت در زمرۂ فقہا - وکنت لہ
یوم القیمۃ شافعا وشہیدا - و باشم من مر او را روز قیامت شفاعت کنندہ مر گناہان او را و گواہی دہندہ بر طاعت او و بحکم این
حدیث علمای کبار از سلف و خلف اربعینیات تصنیف کردہ امیدوار شفاعت و شہادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گشتہ اند
ہر کسے بابی از ابواب دین آوردہ و فقیر حقیر اربعین جمع کردہ ہر حدیث در بابی دیگر و اول تالیفے کہ بعد از خدمت این علم شریف
بدان توفیق یافتہ ام آن اربعین ست - وعن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ہل تدرون من
اجود جودا - آیا می دریابید کیست نیک تر و سخی تر و رسندہ تر از روی جود و کرم - قالوا اللہ ورسولہ اعلم - گفتند صحابہ خدا و رسول خدا
دانا تر ست بدان - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اللہ اجود جودا - خدای تعالی کامل تر و بزرگ تر ست از روی جود از ہر
غیر او ست - ثم انا اجود بنی آدم - بعد از حق تعالی من جواد ترم از میان آدمیان - واجودہم من بعدی - و جواد ترین انسان
و در بعض نسخ اجودہم یعنی جواد ترین بنی آدم - رجل علم علما فنشرہ - مردی ست کہ حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف
بلکہ بکتابت نیز واللہ اعلم - یاتی یوم القیمۃ امیرا وحدہ - می آید روز قیامت تنہا مانند امیرے کہ ہمراہ او تابعان و خادمان

باشند - او قال امۃ واحدۃ - شک راوی ست کہ بجای امیرا وحدہ امۃ واحدۃ گفت یعنی تن تنہا مانند امتی و جماعتے
باشند چنانچہ در شان ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام آمدہ کہ (ان ابراہیم کان امۃ) مقصود آنکہ معزز و مکرم باشد میان خلائق و
با شوکت و حشمت آید در آن روز - وعنہ ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال منہومان لا یشبعان - وہم از انس آمدہ کہ گفت آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم دو حریص سیر نمیشوند - منہوم فی العلم - یکی حریص در علم - لا یشبع منہ - سیر نمیشود از تحصیل علم ہر چند بیشتر حاصل
میکند تشنہ تر میگردد - ومنہوم فی الدنیا لا یشبع منہا - و حریص در دنیا کہ در ہیچ مرتبہ سیر نگردد از ان - روی البیہقی الاحادیث
الثلثۃ فی شعب الایمان - روایت کرد این سہ حدیث را کہ یکے از ابی الدرداء ست و دو از انس بیہقی در کتاب شعب الایمان
وقال - و گفت بیہقی کہ - قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء - گفتہ است امام احمد در حدیث ابی درداء کہ در فضیلت حفظ
اربعین حدیث روایت کرد - ہذا متن مشہور فیما بین الناس - متن این حدیث مشہور ست میان مردم - ولیس لہ اسناد صحیح
و نیست مر او را اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفتہ کہ این حدیث ضعیف ست ولیکن از طرق متعددہ آمدہ
کہ بعض بعض قوت پذیرفتہ و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصا کہ ائمہ کبار آن را بالقبول تلقی
کردہ و عمل بدان نمودہ اند - وعن عون - بنون تابعے زاہد عابد فقیہ ثقہ روایت میکند از ابن مسعود و ابی ہریرہ و ابن عباس
و روایت میکند ازوی زہری و ابو حنیفہ - قال قال عبداللہ بن مسعود منہومان لا یشبعان صاحب العلم وصاحب الدنیا - دو
حریص سیر نمیشود اہل علم و اہل دنیا - ولا یستویان - و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبہ - اما صاحب العلم فیزداد رضی للرحمن
اما صاحب علم پس زیادہ میکند خشنودی مر خدای مہربان را - واما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان - واما صاحب دنیا پس
نہایت میرود در سرکشی و عصیان - ثم قرأ - پس تر خواند - عبداللہ - مناسب برای تمادی صاحب دنیا در طغیان و تقدیر توانگری این
آیت را - کلا ان الانسان لیطغی ان راہ استغنی قال قال - گفت عون کہ گفت عبداللہ - الآخر یعنی دلیل جانب دیگر کہ
رضای رحمن ست بزیادت حرص بر علم این آیت ست - انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء - کہ وارد ست در فضیلت علما و خوف
و خشیت ایشان از خدا و رضای او از ایشان - رواہ الدارمی - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان اناسا من امتی - و بدرستی کہ بعض مردم از امت من - سیتفقہون فی الدین - نزدیک باشد کہ تفقہ کنند و فقیہ شوند در دین
ویقرؤن القرآن - و بخوانند قرآن را - یقولون نأتی الامراء فنصیب من دنیاہم - میگویند می آییم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزی
از دنیای ایشان - ونعتزلہم بدیننا - و گوشہ میگیریم از ایشان با دین خود - ولا یکون ذلک - و نمیشود و راست نمی آید جمع کردن میان
تفقہ در دین و تقرب امرا و سلاطین و نتیجہ نمیدہد قرب ایشان مگر ضرر و خسران را - کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک - چنانکہ چیدہ نمیشود
از قتاد مگر خار و قتاد نام درختی ست خار دار کہ میوہ ندارد - کذلک لا یجتنی من قربہم الا - ہمچنین حاصل کردہ نمیشود از قرب او مگر خسران
و وبال در پایانہائی کہ زبان بیان و تعبیر از ان کوتاہ ست یعنی از حذف مستثنی مفہوم میگردد و مستثنی را حذف کرد بقرینۂ مقام - قال محمد بن الصباح
کانہ یعنی الخطایا - گفت محمد بن الصباح بتشدید با کہ شیخ بخاری و مسلم و ابو داؤد و احمد است ثقہ مامون مصنف سنن گویا میخواہد از ان

مستثنی که حذف کرده گناهان را یعنی حاصل نمیکنند از قرب ایشان مگر ذنوب خطایا را و در حذف کردن اشارت ست بآن که زیان و صحبت
ایشان چنان و چندان ست که بیان نتوان کرد - رواه ابن ماجه - وعن عبد الله بن مسعود - رضی الله عنه - قال لو ان اهل العلم
صانوا العلم - اگر بودے که اهل علم نگاه میداشتند علم را و می شناختند قدر آن را - ووضعوه عند اهله - و می نهادند علم را نزد اهل آن
و قابل آن - لسادوا به اهل زمانهم - هر آئینه مهتر میشدند بسبب علم اهل زمان خود را زیرا که هر که عزت علم نگاه دارد علم نیز عزت او را
نگاه دارد - ولکنهم بذلوه لاهل الدنیا - ولیکن اهل علم در باختند علم را مر اهل دنیا را و نگاه نداشتند از ایشان - لینالوا به من دنیاهم -
تا بیابند بدل علم چیزے از دنیای ایشان - فهانوا علیهم - پس خوار شدند نزد اهل دنیا و سبک در آمدند در نظر ایشان سمعت نبیکم
شنیدم پیغمبر شما را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته - کسی که بگرداند قصدهای خود را یک قصد که
قصد آخرت ست و جز آخرت مقصود ندارد - کفاه الله تعالی هم دنیاه - بسنده شود او را خدای تعالی مقصود دنیای او را
ومن تشعب به الهموم احوال الدنیا - و کسی که متفرق و پریشان گرداند او را قصدهای او که احوال و پریشانیهای دنیا ست - لم
یبال الله فی ای اودیتها هلک - باک و پروا ندارد خدای تعالی که در کدام یکے از وادیهای دنیا و احوال دنیا هلاک گردد
آنکس - رواه ابن ماجه - روایت کرد این حدیث را ابن ماجه از ابن مسعود از قول وی لو ان اهل العلم - تا آخر - ورواه البیهقی
فی شعب الایمان عن ابن عمر من قوله - و روایت کرد آنرا بیهقی از ابن عمر از قول وی - من جعل الهموم الی آخره - و اول حدیث را
روایت کرد - وعن الاعمش - ابو محمد سلیمان اسدی کوفی از موالی ست انس بن مالک را دیده و لیکن در شنیدن وے
از وی خلاف ست و از بسیاری از تابعین شنیده و سفیان ثوری و ابن عیینه و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام
مشهور بعلم حدیث و قرأت بود یکهزار و سه صد حدیث روایت کرده گفت یحیی ابن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش میگفت
هذا الدیباج الخسروانی و بود اعمش که فوت نشده از وی تکبیر اولے مدت هفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین بود و مات سنة
ثمان واربعین ومائة و در وی تشیعی بود و مناقب او بسیار است و بعض ورا سید المحدثین گفته اند - قال قال رسول الله - گفت
اعمش که از تابعین ست گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آفة العلم النسیان - آفت علم فراموشی ست و درین در حقیقت تنبیه است
بر اجتناب از مباشرت اسبابے که موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکه امام شافعی گفت
شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی + فاوصانی الی ترک المعاصی + فان العلم فضل من اله + وفضل الله لا یعطی لعاصی - واضاعته
ان تحدث به غیر اهله - و ضائع و هلاک گردانیدن علم این ست که حدیث کنی بعلم و بیاموزی آنرا بغیر اهل علم و قابل آن - رواه
الدارمی مرسلا - وعن سفیان ان عمر ابن الخطاب - رضی الله عنه - قال لکعب - روایت ست از سفیان ثوری که عمر بن خطاب
گفت مر کعب احبار را - من ارباب العلم - کیستند خداوندان علم یعنی اینها که مالک علم اند و رسوخ یافته است علم در ایشان و مستحق آن شده اند
که ایشان را ارباب علم توان خواند و رب هر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند - قال - گفت کعب - الذین یعملون بما
یعلمون - ارباب علم آن کسانے اند که عمل میکنند بانچه علم دارند - قال - گفت عمر بن الخطاب - فما اخرج العلم من قلوب العلماء

پس چه چیز بیرون کشید نور و بهجت و برکت علم را از دلهای علما - قال الطمع - گفت کعب احبار بیرون کشید علم را از دلهای علما
طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و اشیای دنیا و گفته اند الطمع یعیر الاسد ذبابا طمع شیران را مگس میسازد و با طمع کار حق گفتن
دشوار ست مثنوی طمع بند و فرزند حکمت لشنوی + طمع بگسل و هر چه دانی بگوی + طمع را سه حرف ست و هر سه تهی + از ان
نیستم مر طمعان را رهی + منقول ست از شیخ ابو العباس مرتعشی قدس سره که فرمود در ابتدای امر خود در سر حد اسکندریه
افتادیم و از مردی که مرا می شناخت بنصف درهم چیزے خریدیم و چون قلیل بود در بخاطر گذشت که شاید از من نگیرد ها تف آواز
داد که السلامة فی الدین ترک الطمع فی المخلوقین - رواه الدارمی - وعن الاحوص بن حکیم - تابعی ست انس را و عبد الله
بن بسر را دیده و اسناد او ضعیف ست و امام احمد گفته که وی هیچ نمی ارزد و ابن معین گفته لیس بشی و ابن عدی گفته
میزان حدیث او نوشت و دید را و حکیم بن عمیر صحابی ست - عن ابیه قال سال رجل النبی - گفت پرسید مردی پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم عن الشر - از بدی یا مردم بد یا از بد ترین مردم که چه کسانند و این معنی موافق تر ست بجواب و در صراح گفته که شر بمعنی بد و بدتر هر دو
میگویند فلان شر الناس و نمی گویند اشر الناس مگر در لغت ضعیف و خیر نیز بهمین معنی آید نیکی و نیکو و نیک تر و سیاق حدیث ناظر در معنی
اخیر ست - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - لا تسالونی عن الشر - مپرسید مرا از شر - وسلونی عن الخیر - و پرسید مرا از
خیر - یقولها ثلثا - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه را سه بار و در ان وقت ذکر کردن مردم بد و نشان نهادن بر طائفه مخصوصه
به بدی بر خاطر شریف خود نیامد و بعد از اظهار کراهیت چون بیان کرد خیار ناس را نیز ذکر کرد او برای تدارک و تلافی آن کراهت
ثم قال - پس تر فرمود - الا ان شر الشر شرار العلماء - و آگاه باشید که بدترین بدان علما اند - وان خیر الخیر خیار العلماء و
بدرستیکه نیک ترین نیکان نیکان علما اند زیرا که علما متبوع اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بیشتر سرایت
میکند که از مردم دیگر - رواه الدارمی - وعن ابی الدرداء قال ان من اشر الناس عند الله منزلة یوم القیمة - بدرستیکه از جمله
بدترین مردمان نزد خدا از روی قدر و مرتبه روز قیامت - عالم لا ینتفع بعلمه - عالمی ست که فایده نگیرد از علم خود و عمل نکند بدان و در بعض
نسخ لا ینتفع بصیغه مجهول نیز تصحیح کرده آمده یعنی عالمے که نفع برده نمیشود بعلم وی بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا ترک امر معروف و نهی منکر و مثل
آن ست حدیث ابی هریره که در آخر فصل آید که در روی بصیغه مجهول است البته - رواه الدارمی - وعن زیاد بن حدیر - بضم حاء و فتح دال
مهملتین و سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی ست شنیده از عمر و علی و شنیده از وی شعبی و غیره - قال قال لی عمر - گفت گفت مرا عمر بن الخطاب
رضی الله عنه - هل تعرف ما یهدم الاسلام - آیا می شناسی چه چیز میشکند بنای مسلمانی را و ویران میکند آنرا و هدم بمعنی شکستن پشت نیز
آمده و همین معنی نیز مناسب ست - قال لا - گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم - قال یهدمه زلة العالم - گفت عمر میشکند بنای مسلمانی را لغزیدن
عالم و گناه کردن او - وجدال المنافق بالکتاب - و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از برای افساد دین و اسلام و در حکم جدال منافقان
است جدال و نزاع مبتدعه به شبهه باطله و تاویلات زائغه که باعث شک و تشکیک در دین میشود - وحکم الائمة المضلین - و حکم کردن امامان
گمراه کنندگان خلق اند بر وفق هوا و شهوت خود و جبر کردن دیگران بر قبول و اطاعت آن - رواه الدارمی - وعن الحسن قال العلم

علمان - روایت است از حسن بصری رضی الله عنه گفت علم دو علم است فعلم فی القلب - پس یک علمی ست که در دل ست -
فذلک العلم النافع - پس آن علمے ست سود دهنده مردم را که طلبیده شده است از پروردگار تعالی در ادعیه ماثوره - وعلم علی اللسان
و دیگر علمی ست بر سر زبان که تاثیر نکرده در دل و نورانی نساخته دل را بیت علم چون بر دل زند یاری شود * علم چون بر تن زند باری شود
فذلک حجة الله عز و جل علی ابن آدم - پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان که بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت که شما را علم دادم
چرا بدان کار نکردید و از ینجا گفته میشود که وای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته گمراه شده و در چاه خذلان افتاد و عود الله الذی
و شیخ محقق عارف بالله احمد ابن عطاء الله الاسکندری در کتاب حکم میفرماید که (العلم النافع هو الذی ینبسط فی الصدر شعاعه و ینکشف
عن القلب قناعه) علم نافع علمی ست که بگسترد و فراخ گرداند در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آثار جالیه است تشابه شعاع
آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و برافگند از دل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراک حقائق اشیا و شیخ
امام ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی فرمود علم نافع علمے ست که ثابت و متمکن شده در سینه و صورت بسته در ان زیرا که نور چون
بتابد بر دل صورت بندد در وی تمامه امور نیک و بد و بیفتد از ان سایه در سینه پس بعمل آرد نیک را و بگذارد بد را و این علم نور قلب ست
که بر آمده از ان علامات هدایت بسوی سینه و آنچه بیاموزی و بکسب حاصل کنی علم لسان ست که ظلمت شهوت بر ان غالب آمده و از نیت
او را برده است و بعض گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب ست که باعث ست بر زهد در دنیا و نزدیک گرداننده است بهشت و دور اندازنده
از دوزخ و مورث خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طهارت اوست و این نوری ست که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد از بندگان
خود و علم زبان از معقول و منقول و بالجمله علم نافع دو قسم ست یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان دیگر علم مکاشفه که اثر
و نتیجه عمل ست و اول را علم وراثت و ثانی را علم وراثت خوانند وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال حفظت من رسول الله
گفت ابو هریره یاد گرفته ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعائین - دو ظرف را از علم و در بعض روایت من العلم بصریح آمده دو عای
علم عبارت ست از محل آن که جمع شده در وی و طیبی گفته تشبیه کرده دو نوع علم را بدو ظرف باعتبار احتوا و اشتمال هر یک بر چیزے که
در دیگرے نیست - فاما احدهما فبثثته فیکم - اما یکے دو وعای علم پس پراگنده کرده ام آنرا در میان شما - واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم
واما علم دیگر اگر پراگنده کنم آنرا و ظاهر گردانم بریده میشود این حلقوم بلعوم بضم با و موحده راه گذر طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر کرده بقول خود یعنی
مجری الطعام رواه البخاری - و گفته اند که مراد باول علم احکام و اخلاق ست که مشترک ست میان خواص و عوام و بثانی علم اسرار که محفوظ
و مصون ست از اغیار از جهت باریکی و پوشیدگی آن و عدم حصول فهم ایشان بدان و مخصوص ست بخواص از علما بالله از اهل عرفان و بعضی
از شارحان گفته اند که مراد بآن اخبار فتن و فساد دین ست از بنی امیه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بر
دست بعضی از بچگان قریش خواهد بود و ابو هریره میگفت اگر خواهم بیان کنم ایشان را نام بنام یا مراد احادیث ست که در ان صاها
امرای جور را احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابو هریره برمز و کنایت بعضے از ان اخبار میگفت و از اظهار آن بصریح می ترسید
تا مباداکه بکشند او را چنانکه میگفت (اعوذ بالله من امارة الستین و امارة الصبیان) پناه میجویم بخدا از پادشاهی شصت سال

و امارت خردان اشارت میکرد بامارت یزید بن معاویه که بر شصت سال وقوع یافت و حق تعالے مستجاب گردانید دعای
ابی هریره را و برفت از عالم پیش از ان والله اعلم پوشیده نماند که اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود حقائق و اسرار
است که فهم عوام بدان نرسد و افشای آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعض مخاطبان در ان نبود چنانکه وارد ه
علم و دین اینچنین علمهاست پس مکابره است و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار ست (وکلموا الناس علی
قدر عقولهم) نیز اشارت بآن میتواند بود و لابد هر ظاهرے را باطنی و هر شریعتے را حقیقتے خواهد بود که در بیان آن دقیق و غموضی باشد
که چون بفهم عوام نرسد قائل را متهم و منسوب بچیزے دارند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ایشان در ذم و انکار آن در حکم
ظاهر معذور و مرحوم باشند و نهی از افشا و اظهار آن از جهت باشد نه بسبب مخالفت او امر دین را و علم شریعت را و اگر گوید علم حقائق
و اسرار ثابت و واقع ست و لیکن در حدیث ابی هریرة اشارت بچیزے دیگر ست که گفته شد بآن علم بوجود قرائن که مذکور شد و
نیز تخصیص ابی هریره بدان با وجود دیگران از عظمای صحابه و عدم فهم ایشان آنرا و حکم کردن بقتل او خالی از بعدی نیست این سخن
دیگر ست والله اعلم - وعن عبدالله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به ای مردمان آگاه باشید هر کسیکه
بداند چیزے را از علوم پس باید که بگوید آن را - ومن لم یعلم فلیقل الله اعلم - و کسی که نداند آنرا باید که تفویض کند علم آنرا بخدا پس
بگوید که خدا داناتر ست بدان ما نمیدانیم - فان من العلم ان تقول لما لا تعلم - پس بدرستی که از جمله علم و دانش است این که
بگوئی تو مر چیزے را که نمیدانی - الله اعلم - چه تمیز معلوم از مجهول و دریافت اینکه نمیتوانم دانست نوعی از علم ست و این ست
معنی آنچه مشهور ست که لا ادری نصف العلم - قال الله تعالی لنبیه - گفته است خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم -
قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین - بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن از هیچ مزدے
و نیستم من از تکلف کنندگان که بر بندند بر خود چیزے را که اهل آن نیستند یعنی هر آنچه مرا میدانانند و امر برسانیدن آن میکنند
میگویم و میرسانم و هیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و بزور بر خود نمی بندم و بحث و تفتیش از اشیای غامضه که فهم بدان نرسد و دعوی فهم
آن کردن و سعی و جهد در دانستن آن از اهل تکلف ست متفق علیه منقول ست که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه از آیه و فاکهة و ابا پرسیدند
که معنی ابا چیست فکر کرد چون در نیافت فرمود بل هذا التکلف یعنی معلوم ست که نام چیزے از جنس فواکه و مطاعم ست اگر
بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در دریافت آن تکلف و مالا یعنی ست - وعن ابن سیرین - نام او محمد ست
از کبار تابعین ست و پدر او سیرین مکاتب انس بن مالک ست در علم رویا آیتی بود و چیزهای غرائب از وی درین باب
منقول ست - قال ان هذا العلم دین - این علم کتاب و سنت دین ست یعنی قوام و ثبات دین بدوست - فانظروا عمن
تاخذون دینکم - پس نگاه کنید و بیندیشید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارت ست باهتمام و احتیاط در معرفت حال راوی در وثوق
و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا نباید گرفت از هر که روایت کند خصوصا ارباب غرض از اهل هوی و بدعت که دیانت ندارند
و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند - رواه مسلم - وعن حذیفة - از مشاهیر صحابه است ابو عبدالله کنیت اوست

ومیان نام پدر او و او از اصحاب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند و نزد او بود علم منافقان وگفت حدیث کرد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم ہرچہ خواہد بود تا روز قیامت از فتن و وقائع رضی اللہ عنہ - قال یا معشر القراء استقیموا - ای گروہ قرآن خوانندگان کہ
قرآن را بر سر زبان دارید یا مراد علما اند کہ علم مدارند ثابت و راست بایستید و براہ راست بروید - فقد سبقتم سبقا بعیدا - پس
بتحقیق سابق شدہ اید شما سابق شدنے بسیار - سبقتم بصیغہ ماضی خطاب معلوم ست مر آن کسان را کہ دریافتہ اند اوائل
اسلام و صحابۂ رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم چہ ہرگاہ ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت سبقت کنند و دریابند ہر چیزی را
وہر کہ بعد از ایشان بیاید اگرچہ عمل کند مثل عمل ایشان نرسد بانچہ رسیدہ اند ایشان بجہت سابقیت در اسلام و سبقتم بصیغہ
مجہول نیز روایت کردہ اند یعنی سبقت کردند شمارا و پیشدستی بردند بر شما آنہا نیکہ متقدم بودند و ہستند باستقامت و سلوک
طریق مستقیم - وان اخذتم یمینا وشمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا - واگر بگیرید شما و میروید راہ چپ و راست را و بگذارید راہ راست
را ہر آئینہ بتحقیق گمراہ شوید گمراہ شدنی سخت و میروید در گمراہی راہ دور و دراز - رواہ البخاری - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ
عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعوذوا باللہ من جب الحزن - پناہ جوئید بخدا از جب الحزن مادہ و جب بضم جیم و تشدید
با چاہ سر بنیا وردہ و اطلاق کردہ شد در حدیث بر وادی از جہت بودن او مقعر مانند چاہ - قالوا - گفتند صحابہ - یا رسول اللہ وما
جب الحزن - و چیست جب حزن و چہ مراد ہست از ان - قال واد فی جہنم - فرمود وادی ست در دوزخ کہ - تتعوذ منہ
جہنم کل یوم اربع مائۃ مرۃ - پناہ میجوید ازان دوزخ ہر روز چہار صد بار یعنی چنان قبیح و موحش ست کہ دوزخ از وی پناہ
میجوید چہ جای دوزخیان و پناہ جستن دوزخ کنایت ست از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ ست بزبان
و پروردگار تعالی قادر ست کہ دوزخ را سخن در آرد چنانکہ از ظواہر آیات و احادیث مفہوم میگردد - قیل گفتند صحابہ
یا رسول اللہ ومن یدخلہا - وکہ می درآید آن وادی را - قال القراء المراؤن باعمالہم - فرمود می درآیند او را قرآن خوانندگان
ریا کنندگان بعملہاے خود و گاہ بر عالمان و متعبدان نیز اطلاق میباید چہ علم از قرآن حاصل میگردد و عبادت بحکم اوست -
رواہ الترمذی وکذا ابن ماجۃ وزاد فیہ - و زیادہ کردہ است ابن ماجہ در حدیث این کلام را کہ - وان من ابغض القراء الی
اللہ الذین یزورون الامراء - و بدرستی کہ از جملۂ دشمن داشتہ شدہ ترین قاریان بسوی خدا آن کسانے اند کہ ملاقات میکنند
و صحبت میدارند امرا را یعنی بجہت طمع دنیا نہ جہت امر معروف و نہی منکر یا بطریق جبر و اکراہ و دفع شر و ایذاے ایشان قال
المحاربی یعنی الجورۃ - گفتہ است محاربی کہ از راویان حدیث ست و نام او عبد الرحمن بن محمد ست روایت میکند از اعمش و یحیی
ابن سعید مات سنۃ خمس وتسعین ومائۃ مراد بامرا جابران و ظالمان اند و نا روندگان براہ دین و شریعت اعاذنا اللہ -
وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان - نزدیک ست
کہ بیاید بر مردم روزگارے کہ - لا یبقی من الاسلام الا اسمہ - باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی و علم بوے
و از عمل اثری نے - ولا یبقی من القرآن الا رسمہ - و باقی نماند از قرآن مگر رسم و آئین وی و مراد برسم قرآن تجوید حروف

و اتقان الفاظ بے تفکر و تدبر در معانی و عمل باوامر و نواہی آن - مساجدہم عامرۃ - مسجدہاے ایشان آباد است کہ گردی آئینہ
در روی نہ از برای عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکہ فرمود - وہی خراب من الہدی - وحال آنکہ آن مساجد ویران ست از
ہدایت و علم و عبادت - علماءہم شر من تحت ادیم السماء - دانشمندان ایشان بدترین مردم اند کہ زیر آسمان اند و از ادیم آسمان و
زمین روی آنہا و ظاہر آنہا - من عندہم تخرج الفتنۃ - از نزد ایشان بیرون می آید فتنہ و بلا و تشویش دین باعانت ظالمان
وستمگاران - وفیہم تعود - و باز ہم در ایشان باز میگردد و مسلط گردانیدن خدای تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکہ گفتہ اند کہ
ہر کہ خلق خدای را بیازارد تا دل مخلوقے بدست آرد خدای تعالی ہمان ظالم را بروی برگمارد تا دمار از روزگارش برآورد
رواہ البیہقی فی شعب الایمان - وعن زیاد بن لبید - صحابی ست انصاری بیرون آمد بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بمکہ و بود با او تا ہجرت کرد و عامل گردانید او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر حضرموت روایت میکنند از وی عوف بن مالک و
ابو الدرداء مات فی اول ایام معاویۃ - قال ذکر النبی - گفت زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شیئا - چیزی را از فتنہ و
ابتلا فقال - پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ذاک عند اوان ذہاب العلم - وجود آن فتنہ و ابتلا نزد وقت رفتن علم ست
از عالم - قلت - گفتم - یا رسول اللہ وکیف یذہب العلم - و چگونہ میرود علم - ونحن نقرأ القرآن - و حالانکہ ما میخوانیم قرآن را و میدہیم حکم
آنرا - ونقرئہ ابناءنا - و میخوانانیم قرآن را و میدانانیم احکام آنرا پسران خود را - ویقرئہ ابناؤنا ابناءہم - و میخوانانند او را پسران ما پسران خود را
الی یوم القیامۃ - تا روز قیامت ہمچنین سلسلۂ علم میرود - فقال ثکلتک امک زیاد - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بگرید ترا مادر تو ای
زیاد - ان کنت لاراک من افقہ رجل بالمدینۃ - بدرستی کہ بودم من ہر آئینہ گمان می بردم ترا دانا تر و فہیم تر مردی در مدینہ عجب کہ
مقصود از کلام من نفہمیدی و گمان بردی کہ قرآن و علم عبارت از مجرد خواندن و دانستن اوست و ہر کہ خواند و دانست عمل کرد یا نکرد چنین
نیست - اولیس ہذہ الیہود والنصاری یقرءون التوراۃ والانجیل - آیا نیستند این جماعہ یہود و نصاری کہ میخوانند تورات و انجیل را -
لا یعملون بشیء مما فیہما - عمل نمیکنند بچیزے کہ سود کنند ایشان را از انچہ در تورات و انجیل ہست - رواہ احمد وابن ماجہ و روی الترمذی عنہ نحوہ
وکذا الدارمی عن ابی امامۃ - روایت کرد این حدیث را باین لفظ کہ مذکور شد احمد و ابن ماجہ از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی ہم از
زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و ہمچنین روایت کرد دارمی مانند آن لیکن از ابی امامۃ - وعن ابن مسعود قال قال
لی رسول اللہ - گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تعلموا العلم وعلموہ الناس - بیاموزید علم را و بیاموزانید آنرا مردم را
تعلموا الفرائض وعلموہا الناس - بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض او بیاموزانید آنرا مردم را تعلموا القرآن وعلموہ الناس -
بیاموزید قرآن را و بیاموزانید آنرا مردم را - فانی امرؤ مقبوض - زیرا کہ بدرستی من مردی ام کہ میرانیدہ میشوم و قبض کردہ میشود روح من
وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن - والعلم سینقبض - و علم زود باشد کہ گرفتہ شدہ میگردد و در بعض نسخ سینقص از نقصان
یعنی کم میگردد - ویظہر الفتن - و پیدا میشوند فتنہا و ابتلاہا بگرفتہ شدن علم و کم شدن او - حتی یختلف اثنان فی فریضۃ - تا آنکہ مختلف شوند
دو کس در حکم فرض چہ جای سنن و نوافل - لا یجدان احدا یفصل بینہما - نمی یابند ہیچ کسے را کہ حکم کند میان آن دو کس و جدا کند حق را

او باطل۔ رواه الدارمي والدارقطني۔ وعن ابي هريرة - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل علم لا ينتفع به۔ حال علمے کہ نفع گرفتہ نمیشود از وی بتعلیم۔ كمثل كنز لا ينفق منه في سبيل الله۔ ہمچو حال گنجی ست کہ دادہ نمیشود و صرف کردہ نمیشود ازوے در راہ خدا۔ رواه احمد والدارمي۔ تمام شد کتاب العلم والحمد لله و در پے می آید آن را

کتاب الطہارۃ

طہارۃ در لغت بمعنی نظافت و پاکی ست ضد نجاست و طہور بضم طا مصدر ست و بفتح طا اسم بمعنی مصدر آمدہ و ہم بمعنی آنچہ تطہیر کردہ شود بوی چنانکہ آب و خاک و بمعنی مطہر نیز آید و در توجیہ این خفاے ہست و در شرح آنرا ذکر کردہ ایم و در اصطلاح فقہا عبارت است از نظافت از نجاست حکمی کہ آنرا حدث گویند و از نجاست حقیقی کہ آنرا خبث خوانند و وضوء بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب کہ بدان وضو کردہ شود مشہور اینست و تحقیق آن ست کہ بفتح بمعنی مصدر نیز آید کذا قیل۔

الفصل الاول عن ابي مالك الاشعري۔ صحابی مشہور ست غیر ابو موسی اشعری رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطهور شطر الايمان - طہارت نیمہ ایمان ست این مبالغہ است در بیان زیادتی اجر طہارت کہ بمرتبہ ایست کہ بنصف اجر ایمان میرسد یا بمناسبت آن نصف ایمان خوانند کہ ایمان میپوشد گناہان را کہ پیشتر ازان کردہ ہمچنین وضو میپوشد گناہان را لیکن ایمان میپوشد صغائر و کبائر را و وضو نمی پوشد مگر صغائر را پس در مرتبہ النصف ایمان باشد یا بجہت آنکہ ایمان تطہیر میکند باطن را و وضو پاک میگرداند ظاہر را و بعض گفتہ اند کہ مراد بایمان نماز ست چنانکہ در کریمہ (وما كان الله ليضيع ايمانكم) مراد داشتہ اند و چون نماز بے آن درست نیست گویا جزو اوست مبالغہ و ادعا کنند نصف آن اعتبار کنند گو باہمہ ارکان و شرائط نصفی ست و وضو نصفے دیگر و بعضی از محققین در تاویل این حدیث گفتہ اند کہ ایمان موجب تخلیہ از رذائل و تحلیہ بفضائل ست و مراد بطہور اینجا تخلیہ است و این ہمہ بر تقدیری ست کہ مراد بشطر بمعنی نصف باشد چنانکہ اکثر و اشہر استعمالات اوست و اگر بمعنے جزو باشد یعنی پارہ ایست از ایمان برین تقدیر احتیاج باین توجیہات ندارد و لیکن این نیز مبالغہ است گویا کہ داخل ست در حقیقت ایمان۔ والحمد لله تملأ الميزان - و الحمد لله پر میکند ترازوی اعمال را یعنے ہر کہ یکبار الحمد لله بگوید چندان ثواب یابد کہ میزان را پر سازد۔ وسبحان الله والحمد لله تملآن او تملأ ما بين السموات والارض - و این دو کلمہ پر میکنند تمام مسافت را کہ میان آسمانہا و زمین ست و او تملأ شک راوی ست کہ تملآن گفت بلفظ تثنیہ یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر ہر تقدیر بتاء فوقانیہ و یاء تحتانیہ ہر دو آمدہ و لفظ تثنیہ ظاہر ست کہ دو کلمہ اند و مفرد باعتبار مجموع جملہ ہر واحد و وجہش آنست کہ سبحان الله اعتراف ست بتنزیہ و تقدیس وی تعالی و آن شامل است آسمان و زمین را و ہر چہ در آنہاست چہ ہر ذرہ گواہی میدہد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از جہت زوال و نقصان و الحمد لله اقرار ست بکمالات او و نعمتہا کہ بیرون ست از شمار و پر ست بدان عالم و دال ست بران و شک نیست کہ اگر این کلمات بحقائق خود صادر گردد از قائل آن موجب میگردد شہود ذات و صفات و اسماء الہی را کہ افراد عالم مظاہر اوست و پر میکند ثواب آن آنرا اما مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبہ ندارد و با وجود آن فضل خدا واسع ست و وی تعالی اندک پذیر و بسیار بخش ست و این بیان ظاہر شد کہ اگر گویند پر میکند

زمین و آسمان را و ہر چہ در زمین و آسمان ست یا پر میکند تمام عالم را درست آید و لیکن چون ما بین آسمان و زمین امری مبین و مکشوف ست ذکر کرد آنرا و تواند کہ کنایت باشد از تمام عالم والله اعلم۔ والصلوة نور۔ و نماز روشن کنندہ دل ست بشہود حق و ظہور معارف و یا روشن کنندہ روی ست بظہور سیمای صلاح و نور عبادت یا راہ نمایندہ است بطریق حق و صواب و بازدارندہ از ظلمت باطل و خطا چنانچہ در قرآن مجید فرمود (ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر) یا سبب ظہور نور او ست روز قیامت کہ روان میگردد پیش روی و جانب راست مومنان مصلے چنانکہ فرمود (نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم) والصدقة برهان - و مال بدرویش دادن لوجہ الله برہان و دلیل و حجت قویست بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالی یا حجت ست مر طالب اجر را از یرا کہ آن حقی ست کہ وعدہ کردہ است مر خداوند تعالی را۔ والصبر ضياء - و شکیبائی نمودن از معصیت خدای و پا بر جای بودن در طاعت وی تعالی یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب روشنائی کامل و نور تام ست چہ ضیا اتم و اکمل از نور بود و لہذا در قرآن مجید آفتاب را ضیا خواندہ و ماہ را نور آنجا کہ فرمودہ (وجعل الشمس ضياء والقمر نورا) و روشنی آفتاب اتم و اکمل ست از نور مہتاب و شک نیست کہ مدار کار و بار دین تمام بر صبر ست و تمامہ طاعات و عبادات از اقسام صبر اند محتمل ست کہ مراد بصبر در ینجا صوم باشد بقرینہ ذکر صلوۃ و صدقہ چنانکہ در کریمہ (استعينوا بالصبر والصلوة) مراد داشتہ اند۔ والقرآن حجة لك او عليك - و قرآن دلیلی ست بر سود تو و مدد کنندہ مر ترا اگر عمل کردی بوی و نگاہ داشتی حق او را و یا بر زیان تو و خصومت کنندہ بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاہ نداشتی۔ كل الناس يغدو ہمہ آدمیان بامداد میکنند ہر یکی از ایشان و غدو بضم بامداد یا از طلوع فجر تا برآمدن آفتاب فبائع نفسه - پس فروشندہ و صرف کنندہ است ذات خود را در کاری کہ متوجہ است بآن فمعتقها او موبقها - پس آزاد کنندہ است نفس را از عذاب خدای تعالی یا ہلاک گردانندہ و مہیا گردانندہ است او را از برای عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکارے متوجہ و روی آرندہ است اگر در ان کار آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را با آخرت خرید و ترجیح نمود ہلاک شد و خود را در ورطہ عذاب انگند۔ بیت بدنیا توانی کہ عقبے خری + بخر جان من ورنہ حسرت بری + رواه مسلم وفي رواية - و در روایتی از مسلم این زیادہ آمدہ است کہ - ولا اله الا الله والله اكبر تملآن ما بين السماء والارض - این چنین گفتہ است صاحب مصابیح و لیکن میگوید - لم اجد هذه الرواية في الصحيحين - من نیافتہ ام این روایت را در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز - ولا في كتاب الحميدي - و نہ در کتاب حمیدی کہ جامع است میان صحیحین - ولا في الجامع - و نہ در جامع الاصول کہ احادیث صحاح ستہ را جمع کردہ - ولكن ذكرها الدارمي و لیکن ذکر کردہ است این روایت را دارمی - بدل سبحان الله والحمد لله یعنی مسلم سبحان الله والحمد لله تملآن ما بين السموات والارض گفتہ و دارمی بجای آن لا اله الا الله والله اكبر تملآن ما بين السماء والارض گفتہ پس ذکر کردن صاحب مصابیح این آیت را در فصل اول درست نباشد۔ وعن ابي هريرة - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ادلكم على ما يمحو الله به الخطايا ويرفع به الدرجات - آیا راہ نمایم شما را بر عملہای کہ محو میکند خداے تعالی بسبب آن عملہا گناہان را و بلند میگرداند بسبب آن عملہا پایہاے عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیزے را چنانکہ اثر و نشان آن نماند و مراد بمحو گناہان آمرزیدن و بخشیدن

آنهاست یا سودن وستردن آنها از دیوان اعمال و اتفاق ست علما را که مراد گناهان صغیره است - قالوا بلی - گفتند صحابه بلی
راه نما ما را بآن عملها یا رسول الله قال - فرمود آن عملها این ست - اسباغ الوضوء علی المکاره - تمام و کمال کردن وضو و رسانیدن
آبها را در هر جای که می باید رسانید در هنگام مشقت و ناخوش آمدن آب چنانکه در حالت بیماری و سختی سرما - وکثرة الخطی
الی المساجد - و بسیاری گامها در رفتن سوی مسجدها چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که مراد در رفتن بوقار و آهستگی باشد که
سبب بسیاری گامهاست - وانتظار الصلوة بعد الصلوة - و چشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگزارد و نماز
آینده را انتظار برد و نشیند در مسجد و اگر برآید دلش بدان آویخته باشد - فذلکم الرباط - پس اینست رباط حقیقی که آثار رباط توان خواند
و اصل رباط نگاه داشتن سر حد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان در ان و بربستن اسپان و دلهای
خود را در ان پس این منتظر نشستن برای نماز در مسجد مشابه نشستن در سر حد است در مقابل شیطان و لشکر اوست تا داخل نکنند
و تواند که اشارت بتمامهٔ اعمال ثلثه باشد که مذکور شد همه زیرا که اینها می بندند راههای درآمد شیطان را بر نفس و مغلوب میگردانند
هوای نفس را - وفی حدیث مالک ابن انس - و در حدیث امام مالک اینچنین آمده که فذلکم الرباط فذلکم الرباط مرتین - مکرر گردانید
این لفظ را دو بار بجهت تقریر و تاکید - رواه مسلم وفی روایة الترمذی ثلثا - و در روایت ترمذی سه بار مکرر گردانیده و این اعتراض است
بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورده و سه بار مکرر گردانیده صحیح آنست که مسلم این حدیث را از مالک که آورده دو بار مکرر گردانیده
از غیر مالک خود اصلا مکرر نیست - وعن عثمان رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء
کسے که وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و آداب آن - خرجت خطایاه من جسده - بیرون آیند گناهان وی از
تن او - حتی تخرج من تحت اظفاره - تا آنکه بیرون آیند گناهان از زیر ناخنان او مبالغه است در حصول طهارت - متفق علیه
وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المسلم - چون وضو میکند بندهٔ مسلمان
او المؤمن - شک راوی ست - فغسل وجهه - پس میشوید روی خود را - خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینیه - بیرون می آید از رو
ی هر گناه که نظر کرده است بسوی آن گناه بهر دو چشم خود یعنی گناه چشم - مع الماء - همراه آب او - او مع آخر قطر الماء - یا گفت
بیرون می آیند با آخر قطره از قطره های آب اگرچه در روی جوارح چشم نیز گناهان واقع میشوند اما چون عمده گناهان و اکثر آن بچشم
است تخصیص بآن کرد - فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة کان بطشتها یداه مع الماء او مع آخر قطر الماء - پس چون میشوید
هر دو دست را بیرون می آید هر گناهی که میگرفت آن گناه را هر دو دست وی یعنی گناهی که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطره از
قطره های آب - فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء - پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون
می آید هر گناهی که رفته ست بسوی آن هر دو پای او با آب یا با آخر قطره های آب - حتی یخرج نقیا من الذنوب - تا آنکه بیرون آید
از جای وضو پاک از گناهان یعنی صغیره - رواه مسلم - وعن عثمان - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من
امرء مسلم تحضره صلوة مکتوبة - نیست هیچ مردے مسلمان که حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز فرض - فیحسن وضوءها - پس نیک

میکند وضوی نماز را برعایت سنن و آداب آن - وخشوعها - و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر
و باطن ست چنانکه در دل ترسان باشد و نظر بر سجده گاه دارد و تمامهٔ همت و حضور بران گمارد و بجز آن مشغول نباشد و ببدن
و جامه و ریش بازی نکند و بچپ و راست روی نگرداند و چشم نه بندد و بعض بجهت تحصیل حضور در چشم بستن رخصت کرده اند
و بهتر آنست که در نماز فرض ازان احتراز کند و در تفسیر قول حق سبحانه (والذین هم فی صلوتهم خاشعون) گفته اند که خاشع
و متذلل باشند و نظر را بر سجده گاه لازم دارند و آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت
و انتظار وحی میبرد چون این آیت نازل شد بینداخت نظر را بجانب سجده گاه و روایت ست که آن حضرت صلی الله علیه
وسلم مردی را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل وے هر آئینه خشوع میکرد اعضاے او و بعض گفته اند که
در قیام نظر بسجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب بینی و در قعود بر کنار - ورکوعها - و نیک کند رکوع نماز
را تخصیص برکوع کرد و سجود ذکر نکرد زیرا که رکوع مقدمهٔ سجود است و نیز رکوع سخت تر ست که مصلے خود را گرفته ایستاده است
بخلاف سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصهٔ نماز مسلمانان ست و در نماز یهود و نصاری رکوع نباشد - الا کانت
کفارة لما قبلها من الذنوب - هیچ کس نکند وضو و نماز را باین صفت و هیئت مگر آنکه باشد باین صفت این نماز پوشنده و محو
کننده مر چیزی را که پیش ازین کرده است از گناهان - مالم یؤت کبیرة - مادام که بوجود نیارد و نه بعمل گناه کبیره را از ذات خود
و در بعض نسخ مالم یأت نوشته یعنی نکند گناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهر تر ست و اول بحسب روایت قوی تر و مقصود است
که وضو و نماز کفارت میکند گناهان صغیره را نه کبیره را - وذلک الدهر کله - و این کفارت بودن نماز گناهان را همیشه است تخصیص
بزمانے دون زمانے ندارد - رواه مسلم - وعنه - انه توضأ - و هم از عثمان رضی الله عنه روایت ست که وے وضو کرد -
فافرغ علی یدیه ثلثا - پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار - ثم تمضمض واستنثر - پستر آب در دهن کرد و در بینی کرد
و بیفشاند بینی را استنثار نثار شلته بینی افشاندن بعد از آب کردن در وی که آن را استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن
ذکر استنشاق نیز باشد - ثم غسل وجهه ثلثا - پستر شست روی خود را سه بار - ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا - پستر شست
دست راست خود را تا آرنج سه بار - ثم غسل یده الیسری الی المرفق ثلثا - پستر بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار
ثم مسح برأسه - پستر مسح کرد بسر خود و مسح گردانیدن دست تر بر سر - ثم غسل رجله الیمنی ثلثا - پستر بشست پای راست خود را سه بار - ثم الیسری
ثلثا - پستر بشست پای چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضو بیاید - ثم قال رأیت رسول الله
پستر گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم توضأ نحو وضوئی هذا - وضو کرد مانند وضوی من که اینست - ثم قال
من توضأ نحو وضوئی هذا - پستر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسے که وضو بکند مانند وضوی من که اینست - ثم یصلی رکعتین
پستر بگزارد دو رکعت نماز بعد از وضو و اقل این ست و اگر بیشتر کند ده است فاضل تر باشد - لا یحدث نفسه فیهما بشیء - در حالیکه
حکایت نکند نفس خود را درین دو رکعت بچیزے از حکایات دنیا و اگر خواطر عارض گردد و آن را دفع کند و قرار نگیرد [illegible]

یا زندار دزبان ندارد و بعض گفته اند که مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مرادست والله اعلم - غفرله ما تقدم من ذنبه
آمرزیده میشود مر آنکس را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر
فرض گذارد یا سنت راتبه نیز کفایت ست و نیت این نماز تحیة الوضو یا شکر وضو چیزی نیست مطلق نماز را نیت کند اما
در آمدن مسجد نیت تحیة المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن ست پس تحیة الوضو معنی ندارد اما مسجد بملاحظه عظمت و
مشاهده روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و برای سلام و بجای آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاته است و وضو تبع و طفیل وی
و وضو برای نماز ست نه نماز برای وضو پس شکر وضو به نماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی - متفق علیه واللفظ للبخاری -
وعن عقبة بن عامر - بضم عین و سکون قاف صحابی ست والی بود بر مصر از جانب معویه بعد از برادر او عتبه بن ابی سفیان
بعد از آن عزل کرده و بمصر مرد سنه ثمان و خمسین روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلقی کثیر از تابعین کذا فی
جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر والی کرده شد غزای بحر را و مرد بمصر - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتوضأ - نیست هیچ مسلمان که وضو سازد - فیحسن وضوءه - پس نیک سازد وضوی خود را
ثم یقوم فیصلی رکعتین - پس تر بایستد پس بگزارد دو رکعت - مقبل علیهما بقلبه و وجهه - در حالیکه وی پیش آینده و توجه نماینده
است بران دو رکعت بدل خود و روی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلا بنصب آمده و این بحسب اعراب
ظاهر ترست - الا وجبت له الجنة - مگر واجب گردد مر او را بفضل الهی تعالی بهشت - رواه مسلم - وعن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ - نیست از شما هیچ یکی که وضو کند - فیبلغ
او فیسبغ الوضوء - پس بنهایت برساند یا اتمام و اکمال کند وضو را و این شک راوی ست - ثم یقول - پس تر گوید - اشهد
ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وفی روایة - و در روایتی همچنین آمده که بگوید - اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله الا فتحت له ابواب الجنة الثمانیة - مگر آنکه گشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت
درست - یدخل من ایها شاء - در آید از هر دری از درها که خواهد اینجا تمامه بهشتها را یکی اعتبار کرده و هر یکی از انها را در گفت و گاهی
هر کدام را بهشت خوانند و باین حساب هشت بهشت گویند فافهم - هکذا رواه مسلم فی صحیحه - همچنین روایت کرده این حدیث را
مسلم در صحیح خود - والحمیدی فی افراد مسلم - و همچنین روایت کرده آن را حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث که تنها مسلم راست
وکذا - و همچنین روایت کرده - ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم علی ما رویناه - و ذکر کرده
است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را که - وزاد الترمذی - و زیاده کرده
است ترمذی این دعا را - اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین والحدیث الذی رواه محی السنة فی الصحاح
و حدیثی که روایت کرده است آن را صاحب مصابیح در صحاح و آن حدیث این ست که من توضأ فاحسن الوضوء الی آخره
و آخرش اینست ختم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی

من المتطهرین) رواه الترمذی فی جامعه بعینه الا کلمة اشهد قبل ان محمدا - روایت کرده است آن را ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمه
اشهد که پیش از کلمه ان محمدا که آن را صاحب مصابیح ذکر کرده است و ترمذی ذکر نکرده و این اعتراض ست از مؤلف بر صاحب
مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی ست و آن را در حسان می بایست آورد و ... جزری در
حصن حصین برمز ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلث مرات نیز ذکر کرده و نسائی و حاکم در مستدرک این نیز آورده و
(سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک) وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان امتی یدعون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء - بدرستی که امت من خوانده میشوند در محشر یا بسوی بهشت یا نام کرده میشوند روز
قیامت غر محجل از آثار وضو غر بضم غین و تشدید را جمع اغر سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسب میباشد و محجل
بضم میم و فتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست و پای او سفید باشد و این امت را در روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و درخشان و
نورانی و تابان باشد پس تشبیه کرد آن را بالغر المحجل - فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل - پس کسی که می تواند از شما که دراز کند غره
خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت ست و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی
اسباغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بر بسیار آب ریختن ست در ان والله اعلم و اطالت غره بآن باشد که از فوق جبهه تا
پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید و اطالت تحجیل بآنکه پایها تا بالای پاشنه بشوید و از ینجا معلوم شود که غره در حقیقت
مخصوص بجبهه نبود بلکه شامل تمام روی باشد و لهذا تفسیر کرده طیبی اغر را بابیض الوجه والله اعلم - متفق علیه - وعنه - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تبلغ الحلیة من المؤمن حیث یبلغ الوضوء - میرسد سیما و نشان وضو در دست و پای مؤمن که تحجیل
عبارت از ان ست تا آنجا که میرسد آب وضو و بعضی از حلیه زیور مراد داشته اند که بهشتیان را در دست و پا خواهد بود و در کرده شده
این وجه بآنکه حلیه بکسر حا و سکون لام بمعنی سیما و هیئت ست و الحلیة بمعنی زیور ست حلی بفتح حای و سکون لام و بضم حا و سکون
لام و تشدید یاست و جواب داده است که می توان از حلیه حلی مراد داشت اگرچه بمجاز بود - رواه مسلم -

الفصل الثانی

عن ثوبان - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استقیموا - استقامت ورزید
در اعمال و بر راه راست روید و میل بر چپ و راست نکنید و همیشه ملازم طریق مستقیم باشید چون این امری بود در غایت صعوبت
فرمود - ولن تحصوا - و هرگز طاقت ندارید که استقامت ورزید و حصول آن بر وجه تمام و کمال ممکن نیست مگر سید انبیا
و خلاصه اصفیا را صلی الله علیه وسلم و بعضی از اکمل اولیا را بقدر اندازه متابعت و مجازات حقیقت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و ذلک اعز من الکبریت الاحمر - تنبیه - اینجا نکته ایست مشهور میان مردم در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود
(شیبتنی سورة هود) پیر گردانید مرا سوره هود و گفته اند که این اشارت ست بامر فاستقم که شدت و عظمت آن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را در غم و حزن انداخت و پیر ساخت و کاتب حروف گوید عفا الله عنه که غم و حزن آن آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم در ین امر بجهت است بود که فرموده و من تاب معک و سعد التخصیص بسوره هود گردد الا این امر در سوره شوری ست

نیز آمده درینجا و کرامت نیست حالی چنین میباید و خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عین استقامت و محض سلامت ست که
ترهیم میل واعوجاج درانجا صورت نه دارد (ما زاغ البصر وما طغی) فافهم اللهم صل وسلم علیه و چون حکم کرد بعدم طاقت بر استقامت
وایفای حق او در جمیع افعال واحوال تنبیه کرد بر انچه عمده وخلاصه عبادات ست که اگر در وی استقامت ورزند و راست
باایستند تدارک وتلافی همه تقصیرات کرده باشند و آن نماز ست پس فرمود - واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰة - وبدانید که بهترین عملها
ترین عملهای شما نماز ست پس نگاه دارید شروط آنرا ورعایت کنید آداب آن را واداکنید حقوق آنرا پس ازان اشارت
فرمود بمقدمه آن که آنرا نصف ایمان گفته و آن وضو وطهارت ست وگفت ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن - ومحافظت نکند
واحتیاط نورزد بر رعایت سنن وآداب وضو مگر کسی که ایمان کامل دارد و بجد ست که نماز را بر وجه کمال اداکند - رواه مالک واحمد
وابن ماجه والدارمی - وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ علی طهر کتب له عشر حسنات
کسی که وضو سازد بر طهارت نوشته شود برای وی ده نیکی ظاهر امراد آن خواهد بود که ورای جزای که متعین ست بر فعل زیاده بران
ده حسنه نیز مینویسند یا مراد آنست که ده وضو مینویسند بر یکی بده یا از برای آن گفت که توهم کرده نشود که وضو بر وضو عبث وضایع
است بلکه بر وی نیز ثواب موعود بر حسنات مترتب ست وگفته اند که این مقید ست بآنکه میان آن دو وضو نمازی
گزارده باشد فرض یا نفل وبعض مکروه داشته اند وضو بر وضو اگر نمازی نگزارد بعد از وضوی اول - رواه الترمذی -

الفصل الثالث - عن جابر رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفتاح الجنة الصلوٰة - کلید بهشت
ومقدمه در آمدن آن نماز ست چنانکه در بی کلید کشاده نمیشود در بهشت نیز بی نماز در آورده نمیشود واین مبالغه وتاکید ست
در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان ست که بی آن در آمدن در بهشت میسر نبود لهذا تعبیر از وی با ایمان کرده اند چنانکه گذشت
ومفتاح الصلوٰة الطهور - وکلید نماز ومقدمه او طهارت ست پس طهارت مقدمه در آمدن بهشت باشد - رواه احمد - وعن
شبیب - بفتح شین معجمه وکسر بای موحده - ابن ابی روح - بفتح را وسکون واو ودر نسخ مشکوٰة همچنین واقع شده است
توسط لفظ ابن میان شبیب وابی روح ودر بعض کتب دیگر نیز همچنین ست ولیکن در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح را کنیت
شبیب داشته اند ونام پدرش نعیم گفته بضم نون بر هر تقدیر شبیب بر وزن حبیب روایت میکند - عن رجل من اصحاب
رسول الله - از مردی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان رسول الله - که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی صلوٰة الصبح - گزارد
نماز بامداد را فقرأ الروم - پس خواند سوره روم را - فالتبس علیه - پس مشتبه شد قرائت بر وی والتباس پوشیده شدن کار بر کسی
فلما صلی - پس چون نماز بگزارد وفارغ شد از ان - قال - فرمود - ما بال اقوام یصلون معنا - چیست حال قومهای که نماز میگزارند
با ما - لا یحسنون الطهور - نیک نمیکنند طهارت را ورعایت نمیکنند سنن وآداب آن را - وانما یلبس علینا القرآن اولئک
و پوشیده میگردانند بر ما قرآن را مگر ایشان واینجا محل عبرت وتذکار ست مر عاقل را در تاثیر صحبت که سید رسل
صلوات الله وسلامه علیه بآن مرتبه وجلالت شان در حالت قرائت قرآن در نماز که اعظم حالات واقرب اوقات

اوست در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکی از احاد امت بترک سنن وبعض آداب وضو که نه عبادت مقصود لذاته است متاثر
گردد چه جای دیگران که بمعاجت ومخالطت اهل فسق وبدعت گرفتار باشند وشب وروز با ایشان باشند - رواه النسائی - و
عن رجل من بنی سلیم قال عدهن رسول الله - روایت ست از مردی از بنی سلیم بضم سین وفتح لام که نام قبیله ایست
گفت شمرد این کلمات را که مذکور میشود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یدی او فی یده - در دست من یا در دست خود شک
راویست یعنی گرفت انگشتان مرا یا انگشتان خود را وعقد کرد آنها را برگشت وبست پنج بار بعدد این پنج کلمه - قال - گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم التسبیح نصف المیزان - سبحان الله گفتن نصف میزان ست - والحمد لله یملأه - والحمد لله گفتن پر میکند میزان را بمقابلت
سبحان الله یا الحمد لله تنها پر نکند میزان را ازبرای آنکه معنی سلب نقایص واثبات کمالات ست وسبحان الله تنها بر تنزیه از نقایص
دلالت دارد واین معنی موافق تر ست بحدیثی که در اول باب گذشت که فرمود والحمد لله تملأ المیزان - والتکبیر یملأ ما بین السماء والارض -
والله اکبر گفتن پر میکند مسافتی را که میان آسمان وزمین ست - والصوم نصف الصبر - وروزه نصف صبر ست وجهش آن تواند بود
که ایمان تمام صبر ست بر طاعات واز معاصی وروزه قامع تر ست شهوات نفس را که باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد ودر بعض
حواشی نوشته که روزه را نصف صبر خوانده باعتبار شب وروز ودر روزه صبر در روز ست پس نصف صبر باشد - والطهور
نصف الایمان - وطهارت نصف ایمان ست توجیه این در حدیث اول از باب گذشت - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن - و
عن عبد الله الصنابحی - بضم صاد وتخفیف نون وکسر موحده وحای مهمله منسوب بصنابح بن زاهر بطنی از مراد وابو عبد الله نیز
گفته اند وبعض گفته اند عبد الله صنابحی صحابی ست وابو عبد الله صنابحی تابعی - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ
العبد المؤمن فمضمض - چون وضو سازد بنده مسلمان پس آب در دهن میکند - خرجت الخطایا من فیه - بیرون می آیند گناهان
از دهن وی - واذا استنثر خرجت الخطایا من انفه - وچون بینی را افشاند بعد از آب کردن در وی بیرون می آیند گناهان از بینی
وی - واذا غسل وجهه خرجت الخطایا من وجهه - وچون میشوید روی خود را بیرون می آیند گناهان از روی وی - حتی تخرج من تحت
اشفار عینیه - تا آنکه بیرون می آیند از زیر بیخ جای روئیدن موی دو پلک چشم - فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه - پس چون
میشوید هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وی - حتی تخرج من تحت اظفار یدیه - تا آنکه بیرون می آیند از زیر
ناخنان هر دو دست وی - فاذا مسح برأسه خرجت الخطایا من رأسه حتی تخرج من اذنیه - پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آیند
گناهان از سر وی تا آنکه بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وی ازینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر ست چنانکه مذهب
حنفی ست ولهذا برای مسح گوش آب جدا نمیگیرند بلکه بهمان آب که برای مسح سر گرفته اند بگوش نیز مسح میکنند چنانکه بیاید
فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت اظفار رجلیه - پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان از
هر دو پای وی تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو پای وی پس بوضو همه گناهان پاک میشود - ثم کان مشیه الی المسجد وصلوٰته
نافلة له - پس رفتن او بسوی مسجد ونماز گزاردن او زیادتی بر پاک شدن از گناهان وسبب رفع درجات

و نافلہ بمعنی زیادتی آید چنانکہ نماز زیادت بر فرض را نفل گویند و ولد ولد را نافلہ خوانند و تہجد را برای آنحضرت نافلہ خوانند کہ
زیادہ بروی فرض بود۔ رواہ مالک والنسائی۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتی المقبرۃ
روایت ست از ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد گورستان مدینہ را کہ نامش بقیع ست تا زیارت کند و آمرزش خواہد
اہل آن مقبرہ را و مقبرہ بفتح میم و تثلیث الباء و بکسر و بضم میم و فتح با نیز آمدہ۔ فقال۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ السلام علیکم
دار قوم مومنین۔ سلام بر شما باد ای اہل سرای گروہ مسلمانان۔ وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون۔ بدرستی کہ ما اگر خدا خواستہ است بشما
رسندہ و شمارا در یابندگانیم و کلمہ ان شاء اللہ برای اظہار رغبت و تبرک بذکر خدا عز و جل و تحسین کلام ست نہ برای شک و تردد
چہ رسیدن موت و لحوق باموات یقینی ست و بعد ازانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذکر سابقان کرد و ایشان اہل قبور بودند
ذکر لاحقان کرد کہ بعد ازین بیایند نیز کرد از برای اظہار شرف و کرامت و محبت و فرمود۔ وددت انا قد راینا اخواننا۔ دوست
میدارم و آرزو میبرم کہ کاش من و کسانیکہ با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنہا کہ بعد ازین بیایند۔ قالوا اولسنا اخوانک گفتند
صحابہ کہ با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند آیا برادر نیستیم آنہا را و ما نیستیم برادران تو۔ یا رسول اللہ قال انتم اصحابی۔ فرمود شما
مصاحبان من و یاران من و رفیق گاہ و بیگاہ و خواص درگاہ منید و اخوت اسلام امری عام ست کہ ہمہ مسلمانان را شامل ست
واخواننا الذین لم یاتوا بعد۔ و برادران ما آن کسانی اند کہ در عالم خارج نیامدہ اند ہنوز بعد ازان سوالی دیگر کردند کہ بیشک تو فردا
قیامت ہمہ خود را باید شناخت و دریافت تا شفاعت کنی و امداد و اعانت نمائی ایشان را۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ کیف
تعرف من لم یات بعد من امتک۔ چگونہ می شناسی کسے را کہ بوجود نیامدہ است از امت تو و ندیدہ تو ایشان را۔ یا رسول اللہ
فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ارایت لو ان رجلا لہ خیل غر محجلۃ۔ خبر دہید مرا کہ اگر ثابت شود کہ مردی ست کہ مر او را
اسپانند سفید روی و سفید دست و پا۔ بین ظہری خیل دہم بہم۔ میان اسپان دیگر سیاہ خالص یکرنگ از مردم دیگر۔ الا یعرف خیلہ۔
آیا نمی شناسد آن مرد اسپان خود را کہ سفید روی سفید دست باشند در میان اسپان دیگر کہ سیاہ یکرنگ اند۔ قالوا بلی۔ گفتند آرے
میشناسد یا رسول اللہ قال۔ فرمود۔ فانہم یاتون غرا محجلین من الوضوء۔ پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت از آثار وضو
مثل اسپان سفید روی سفید دست و پای می شناسم ایشان را باین علامت و وضو بضم واو و فتح آن ہر دو روایت است
بعد ازان بشارت داد و مژدہ است مر امت خود را و فرمود۔ وانا فرطہم علی الحوض۔ و من سبقت کنندہ و پیش روندہ ام ایشان را تا کار
با مغفرت ذنوب و رفع درجات ایشان را در درگاہ عزت ساختہ گردانم و فرط بفتحتین آنکہ پیش رود تا اسباب آبخور اسپان
از دلو و رسن و پاک کردن چاہ و حوض آن راست کند و بہمین مناسبت علی الحوض فرمود و مقصود تہیہ جمیع اسباب و آلات
روز قیامت ست صلی اللہ علیہ وسلم و جزاہ عنا خیر الجزاء۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انا اول من یؤذن لہ بالسجود یوم القیمۃ۔ من نخستین کسے ام کہ دستوری دادہ میشود مرا در السجدہ روز قیامت۔ وانا اول
من یؤذن لہ ان یرفع راسہ۔ و من نخستین کسے ام کہ اذن کردہ میشود مرا و را کہ بردارد سر خود را از سجدہ و حقیقت این حال

در حدیث شفاعت مشرح گردد کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سرای عزت و درگاہ صمدیت باری تعالی درآید بسجدہ
رود تا یک ہفتہ سر بر زمین سجود نہادہ باشد پس حکم در رسد کہ سر بردار ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم و بخواہ ای محبوب من ہر چہ میخواہی تا
دادہ شود ترا و بگو ہر چہ میگوئی تا شنیدہ شود از تو پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر بردارد و زبان بشفاعت خلائق بگشاید و
فتح باب شفاعت بنماید چنانکہ فرمود۔ فانظر الی ما بین یدی۔ پس نگاہ میکنم بسوی خلقی کہ استادہ اند پیش و دست من یعنی پیش من
فاعرف امتی من بین الامم۔ پس می شناسم امت خود را از میان امتہای دیگر۔ ومن خلفی مثل ذلک۔ و می بینم از پس خود مانند آن
اجتماع و ازدحام خلق۔ وعن یمینی مثل ذلک۔ و می بینم از جانب راست خود مانند آن۔ وعن شمالی مثل ذلک۔ و از جانب چپ
مانند آن۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ کیف تعرف امتک من بین الامم۔ چگونہ می شناسی امت خود را از میان
امتہا کہ گذشتہ اند۔ فیما بین نوح الی امتک۔ در میان ملتہا دیدہ کہ میان نوح ست تا امت تو تخصیص نوح بجہت شہرت اوست میان
پیغمبران والا پیش از نوح نیز امتہا گذشتہ اند۔ فقال۔ پس گفت۔ ہم غر محجلون من اثر الوضوء۔ امت من غر محجل اند از اثر وضو۔ لیس
احد کذلک غیرہم۔ نیست ہیچ یکی باین صفت و ہیئت غیر ایشان را از امتان دیگر اگرچہ وضو ساختہ باشند اما این کرامت کہ ظہور اثر
وضو است باین صفت خاصۂ این امت است و ازینجا لازم نمی آید کہ دیگران را وضو نباشد چنانکہ بعض مردم ازینجا فہمیدہ اند۔ واعرفہم انہم
یؤتون کتبہم بایمانہم۔ و می شناسم ایشان را یعنی امت خود را باین کہ دادہ میشود ایشان را نامہہای اعمال ایشان بدست ہای راست
ایشان۔ واعرفہم تسعی بین ایدیہم ذریتہم۔ و می شناسم ایشان را بانکہ میروند پیش پیش ایشان فرزندان خرد ایشان لیکن ظاہر این
حدیث مفہوم میگردد کہ این دو صفت نیز یعنی دادن کتب ایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصۂ این امت باشد اما طیبی گفتہ
کہ ذکر این دو صفت از برای مجرد مدح و اظہار کرامت ایشان ست نہ برای تفرقہ و تمیز۔ واللہ اعلم۔ رواہ احمد

باب ما یوجب الوضوء

باب در بیان چیزہای کہ واجب میگرداند وضو را و آن چیزہاست کہ می شکند وضوء سابق را و واجب میگرداند وضوی دیگر را و موجب
وضو و سبب آن اگرچہ بحقیقت ارادۂ صلوۃ ست مقرون بقیام ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجہی کہ گفتہ شد

الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل صلوۃ من احدث
قبول کردہ نمیشود و درست نمی افتد نماز کسی کہ شکستہ شد وضوی وی۔ حتی یتوضا۔ تا آنکہ بسازد وضو و این در حق کسی ست کہ آب
دارد و اگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک و اگر آب نیابد و نہ خاک و قدرت نداشتہ باشد بر آنہا کہ او را فاقد الطہورین گویند بجا
بے وضو و تیمم نماز میکند از برای نگاہداشت حرمت وقت و اگر پیش از یافتن آب و خاک قدرت بر آن میسر آید نگردد و اگر یابد
قضا کند قول مختار این ست و نزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز و بقول بعض بگذارد و قضا نکند۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر
رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل صلوۃ بغیر طہور۔ قبول کردہ نمیشود نماز بے طہارت۔ ولا
صدقۃ من غلول۔ و نہ قبول کردہ نمیشود صدقہ از مال حرام غالب استعمال غلول در خیانت از غنیمت آید یعنی مطلق خیانت

مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد- رواه مسلم- وعن علی رضی الله عنه- قال کنت رجلا مذاء روایت ست
از امیر المومنین علی رضی الله عنه که گفت بودم من مردی مذی بسیار کننده و مذی بفتح میم و سکون ذال و کسر ذال معجمه و تشدید یا نیز آید
رطوبتی که در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجهت قوت شهوت پدید آید- فکنت استحیی ان اسال النبی- پس بودم من که شرم
میداشتم که بپرسم پیغمبر را- صلے الله علیه وسلم- که حکم آن چیست موجب غسل ست یا وضو- لمکان ابنته- از جهت وجود دختر وی که
فاطمه زهرا باشد رضی الله عنها و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی است و تنبیه است بر آنکه داماد را ذکر حکایت شهوت و آنچه
متعلق ست بمباشرت زنان نزد اصهار مناسب نباشد- فامرت المقداد- پس فرمودم مقداد ابن اسود را که از مخلصان درگاه بود که
بپرسد از حکم آن علی الاطلاق فسأله- پس پرسید مقداد آنحضرت را صلے الله علیه وسلم- فقال- پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و
علی آله وصحبه وسلم- یغسل ذکره ویتوضأ- بشوید هرکه می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی با
و دال مهمله بروزن مذی و آن آبے ست غلیظ که بیرون مے آید بعد از بول نیز همین حکم دارد و منی نیز اگر بشهوت و جهیدن بیرون
نیاید موجب غسل نیست- متفق علیه- وعن ابی هریرة- رضی الله عنه- قال سمعت رسول الله- گفت ابو هریره شنیدم
پیغمبر خدا را صلے الله علیه وسلم یقول- میگفت- توضؤوا مما مست النار- وضو سازید از خوردن آنچه مساس کرده و رسیده است
آنرا آتش یعنی پخته شده است بدان- رواه مسلم- این را دو تاویل ست یکی آنکه مراد بوضو اینجا دست و دهان شستن ست
از برای دور کردن چربش طعام چنانچه سنت ست و این را وضوے طعام گویند دوم آنکه مراد وضوی نماز ست ولکن
این حکم در ابتدای حال بود بعد از ان منسوخ شد چنانکه گفت- قال الشیخ الامام الاجل محی السنة رحمة الله علیه
هذا منسوخ بحدیث ابن عباس- محی السنة صاحب المصابیح در شرح السنة گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو
از خوردن آنچه پخته شده بآتش منسوخ ست بحدیث دیگر که روایت کرده است آن را ابو داود و ابن ماجه از ابن عباس
چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید- قال ان رسول الله- گفت بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة- خورد
گوشت شانه گوسپند را- ثم صلے ولم یتوضأ- پس نماز بگزارد و وضو نکرد و بحدیث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک
گردانیدم آنحضرت صلے الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس بخورد از ان پس برخاست بنماز و وضو نکرد و بحدیث او
بحدیث جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن را از آنچه مساس کرده است آتش صریح ست
و مفید ست تاخر ترک وضو را از وضو و در حدیث ابن عباس و ام سلمه معلوم و متیقن نه- متفق علیه- وعن جابر بن سمرة صحابی مشهور
است خواهرزاده سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی ست نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنة اربع وسبعین و قیل ست
وسبعین- ان رجلا سأل رسول الله- روایت ست از جابر بن سمره که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم انتوضأ
من لحوم الغنم- آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان- قال- گفت- آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان شئت
فتوضأ وان شئت لم تتوضأ- اگر میخواهی وضو بکن و اگر نمیخواهی وضو مکن- قال- گفت آن مرد و پرسید- انتوضأ من

لحوم الابل- آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران- قال نعم- گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آرے وضو بکن از خوردن
گوشت شتر و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضوست بخوردن گوشت شتر باین حدیث و نزد ائمه ثلثه این حدیث منسوخ ست
یا مراد بوضو معنی لغوی ست چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تقدیر اراده معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند
چیست و حالانکه دسومت که علت مشروعیت اوست در هر دو موجود ست گوئیم تواند که وجه فرق بدبوی گوشت شتر باشد نه گوشت
گوسفند- والله اعلم- قال- باز پرسید آن مرد- اصلی فی مرابض الغنم- آیا نماز بگزارم در جاے نشست گوسفندان-
قال نعم- فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آرے بگزار- قال اصلی فی مبارک الابل- گفت آن مرد آیا بگزارم نماز در نشستگاه شتران
قال لا- فرمود نی یعنی مگزار و گفته اند که نهی از گزاردن نماز در نشستگاه شتران نهی تنزیهی ست و علت کراهت بیم تشویش وقت
و فوت حضور قلب ست بسبب رمیدن شتران و جهیدن آنها بخلاف گوسپندان که ساکن و آرمیده اند- رواه مسلم- و در
روایتی آمده است که نماز نگزارید در نشستگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر کوهان هر شتر شیطانی ست
و نیز آمده که سگ سیاه شیطان کلاب ست و شتر شیطان دواب و بگزارید نماز را در جاے نشست گوسفندان که آنها
برکت اند و در حدیث ابی هریرة نیز آمده که گوسفندان از جانورهای بهشت اند- وعن ابی هریرة- قال قال
رسول الله صلے الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا- چون یابد یکے از شما در شکم خود چیزے از پیچش باد و جنبش آن
فاشکل علیه اخرج منه شیء ام لا- پس مشتبه شد بروی که آیا بیرون آمد از شکم چیزے از باد یا نه- فلا یخرجن من المسجد-
پس باید که بیرون نیاید از مسجد کنایت ست از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد براے وضو لازم آنست و
اشارت ست که مومن را باید که نماز وی و جاے آرام وی در مسجد باشد- حتی یسمع صوتا او یجد ریحا- تا آنکه بشنود آوازے
را یا بیابد بوی را و این باعتبار غالب ست و مقصود حصول یقین ست به برآمدن بادے از شکم اگرچه آوازی نشنود
و بوے نیابد و ازینجا معلوم گردد که از یکے وضو دارد و در شکسته شدن آن اشتباهی واقع شود وضوے جدید ساختن
حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز ست و شک نیست که احتیاط در اعاده وضو خواهد بود
رواه مسلم- وعن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله- ابن عباس گفت که پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم شرب لبنا
نوشید شیر را فمضمض- پس آب در دهن کرد- وقال ان له دسما- و فرمود بدرستی که مر شیر را چربیی آنست که میباید
از ان دهان شست و ازینجا معلوم گردد که هرچه دهان را چرب کند یا چیزے از ان در دهن باقی ماند و خوف آن باشد
که در شکم فرو رود اگرچه مانع قرائت نباید دهان شستن از ان مستحب ست- متفق علیه- وعن بریدة- بضم با و فتح را
و سکون تحتیه اسلمی اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد آنرا و بیعت کرد بیعت رضوان را و حاضر شد خیبر را و مشهور آنست که اسلام
او در راه مدینه است وقتیکه میرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهجرت و او را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و باقی
احوال او در موضع دیگر نیز نوشته شده است- ان النبی صلے الله علیه وسلم صلے الصلوات یوم الفتح بوضوء واحد- روایت میکند که نماز ها

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگزارد چند نماز و بروایتی پنج نماز روز فتح بیک وضو - ومسح علی خفیه - ومسح کرد بر هر دو موزهٔ خود فقال له عمر لقد صنعت الیوم شیئا - پس گفت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمر رضی الله عنه تحقیق کردی تو امروز چیزی را که هرگز نکن بلکه نبودی تو که میکردی آنرا - فقال عمدا صنعته یا عمر - پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیده و دانسته کرده ام آنرا ای عمر - رواه مسلم - یعنی عادت شریف آن بود که برای هر نماز تازه وضو کردی الا در روز فتح که از برای تعلیم است چند نماز بیک وضو کرد و بعضی گفته اند که تجدید وضو فرض بود بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم و چون شاق آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر نزد حدث و بعض گفته اند که بحکم نص (اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة) وضو برای هر نماز بر همه کس فرض بود پس از آن منسوخ گشت ولیکن در نسخ احکام سورهٔ مائده کلام ست والله اعلم - وعن سوید - بضم سین مهمله و فتح واو - بن النعمان بضم نون صحابی ست انصاری حاضر شد بیعة الرضوان را و گویند که حاضر شد احد را و آنچه بعد از وست از مشاهده معدود ست در اهل مدینه و حدیث وی در ایشان ست - انه خرج مع رسول الله - روایت میکند که بیرون آمد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عام خیبر - در سال غزوهٔ خیبر - حتی اذا کانوا بالصهبا - تا چون بودند و رسیدند بصهبا بفتح مهمله و سکون ها و مد - وهی من ادنی خیبر - و صهبا نام موضعی است از نزدیک خیبر - صلی العصر - بگزارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز دیگر را ثم دعا بالازواد - پس تر طلبید توشه ها را که همراه بود فلم یوت الا بالسویق - پس آورده نشد مگر سویق - فامر به فثری - پس امر کرد به تر کردن سویق پس تر کرده شد - فاکل رسول الله - پس بخورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واکلنا - و بخوردیم ما نیز - ثم قال الی المغرب - پس تر بایستاد بنماز مغرب - فمضمض ومضمضنا - پس مضمضه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مضمضه کردیم ما نیز - ثم صلی ولم یتوضأ - پس تر نماز بگزارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وضو نکرد و بمتابعت وی ما نیز وضو نکردیم - پس معلوم شد که بخوردن آنچه پخته شود بآتش وضو واجب نگردد - رواه البخاری

الفصل الثانی - عن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح - نیست وضو واجب درین صورت خاص مگر از آواز شنیدن یا بوی یافتن یعنی نه از قرقرهٔ شکم در حاشیه نوشته است که نزد امام احمد بقرقره نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آنکه اشمل واجمع کتب مذهب ایشان ست یافته نشد والله اعلم - رواه احمد والترمذی - وعن علی - رضی الله عنه - قال - روایت ست از امیر المؤمنین علی که گفت - سالت النبی - پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن المذی - از حکم مذی - فقال من المذی الوضوء ومن المنی الغسل - جواب داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که واجب ست از مذی وضو و از منی غسل اگرچه حکم منی نه پرسیده بود ولیکن بتقریب ذکر مذی و وجوب اشتباه میان وی و منی آن را نیز ذکر کرده پوشیده نماند که در فصل اول گذشت که وی رضی الله عنه شرم داشت که خود نیز رسید پس مقداد و فرمود تا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود مجاز ست با تقدیر متعدد بود والله اعلم رواه الترمذی - وعنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفتاح الصلوة الطهور - کلید نماز که فتح باب نماز و در آمدن دران بآن میسر گردد طهارت ست - وتحریمها التکبیر - و چیزی که حرام میگردد بدان هر کاری که جز نماز ست تکبیر ست تکبیر تحریمه که میگویند

بآن یعنی ست چنانکه برای حج احرام می بندند و بعض چیزها که پیش از وی حلال بود حرام میگردد - وتحلیلها التسلیم - و چیزی که بآن از نماز برآیند و آنچه حرام گردانیده شده بود بآن حلال گردد سلام دادن ست چنانکه محرم را چون از احرام برآید هرچه حرام شده بود حلال گردد و باین حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند که بظاهر دلالت دارد که تحلیل بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام دادن فرض نیست بلکه واجب ست و حکم واجب آنست که اگر عمدا ترک دهد نماز جائز باشد ولی بصفت نقصان و اگر نسیان کند سجدهٔ سهو واجب گردد و فرض آنکه بی ادای او اصلا نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را تعلیم نماز نمود و ذکر سلام در وی نکرد و اگر فرض بودی البته ذکر کردی - رواه - روایت کرد این حدیث را - ابو داؤد والترمذی والدارمی - ورواه ابن ماجه عنه وعن ابی سعید - و روایت کرد او را ابن ماجه از ابی هریره و ابی سعید نیز - وعن علی بن طلق - بفتح طا و سکون لام - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از علی بن طلق که از صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث ست و در بعض نسخ طلق بن علی ست و از وی خود حدیث دیگر درین فصل آورده است که - اذا فسا احدکم - چون گند گیرد یکی از شما یعنی بی وضو شد برآمدن بادی از راه معتاد - فلیتوضأ - پس باید که وضو کند - ولا تأتوا النساء فی اعجازهن - و نیائید زنان را و جمع نکنید ایشان را در دبرهای ایشان و اعجاز جمع عجز بفتح عین و ضم جیم آخر هر چیز و مراد اینجا دبر ست چون ذکر کرد فسا را که خارج ست از دبر و شکننده است طهارت را ذکر کرد و آنچه غلیظ تر و شدید تر ست از ان از اعمال متعلق بجبر بجهت تنبیه کردن بر آنکه چون اینقدر پلیدی مانع از تقرب آلهی ست حال زیاده بران چه خواهد بود - رواه الترمذی وابو داؤد - وعن معاویة بن ابی سفیان ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما العینان وکاء السه - نیستند هر دو چشم مگر بند سر برود کاء بکسر واو بند سر مشک و جوآن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها حلقهٔ دبر و مقصود آن ست که چون کسی بیدار ست گویا بندی ست بر دبر او و بیرون نمی آید از درون وی بادی و چون بخفت بند از ان گشاده میشود و بیرون می آید از درون وی باد چنانکه فرمود - فاذا نامت العینان استطلق الوکاء - پس چون خواب میکند چشم میگشاید بند سر دبر از ینجاست که خواب تکیه زده ناقض وضوست که سبب استرخای دبر و عدم ضبط اوست بخلاف هیئات دیگر از جلوس در رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد دران متمکن باشد - رواه الدارمی - وعن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکاء السه العینان - بند سر دبر هر دو چشم ست - فمن نام فلیتوضأ - پس کسیکه خواب کند پس باید که وضو کند - رواه ابو داؤد وقال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه هذا فی غیر القاعد - این وجوب وضو مر نائم را در غیر کسی ست که نشسته خواب کند - لما صح عن انس - از جهت حدیثی که بصحت رسیده است از انس - قال کان اصحاب النبی - گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء - انتظار می بردند گزاردن نماز عشا را که کی آن حضرت صلی الله علیه وسلم برآید و گزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را - حتی تخفق رؤسهم - تا آنکه افتاد سرهای ایشان بر سینه های ایشان - ثم یصلون ولا یتوضؤن - پس تر نماز گزاردند و وضو

نیکردند پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکننده وضو نیباشد واز این حدیث تخصیص و استثنای نوم قاعد معلوم شد
وجز آن از اقسام خواب بر هیأتیکه مقعد دران متمکن باشد بقیاس بران یا باحادیث دیگر معلوم شده باشد۔ رواه ابوداؤد و
الترمذی الا انه ذکر فیه ینامون بدل۔ مگر آنست که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ ینامون را بجاے این عبارت که ینتظرون العشاء
حتی تخفق رؤسهم۔ که مؤداے آن نیز معنی ینامون ست یعنی خواب میکردند۔ **وعن ابن عباس** رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء علی من نام مضطجعا۔ بدرستی که وضوء واجب بر کسی ست که خواب کرده بر پهلو۔ فانه اذا
اضطجع استرخت مفاصله۔ زیرا که بدرستی شان اینست که چون خواب کند بر پهلو سست میگردند بندهای او و چون سست شدند
بندها بیرون می آید چیزے از شکم او۔ رواه الترمذی وابوداؤد۔ **وعن بسرة** بضم با و سکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه
قرشیه اسدیه برادرزادهٔ ورقه بن نوفل۔ قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ۔ چون مساس کند
یکے از شما آلت مردی خود را پس باید که وضو کند۔ رواه مالک واحمد وابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی۔ **وعن
طلق بن علی** رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ۔ روایت ست
از طلق بن علی که والد علی بن طلق مذکور سابق ست و در شرح رفع اشتباهی که میان این دو اسم ست ذکر کرده شده است که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم مساس کردن مرد آلت خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو را یا نه۔ قال وهل هو الا بضعة
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا هست ذکر مگر گوشت پارهٔ از اندام مرد و در روایتی شک بجای منه و در روایت ترمذی لا مضغة
منه او بضعة بطریق شک راوی و مضغه بروزن لقمه پارهٔ از گوشت بمقدار آنچه خائیده شود و بضعه بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت
پاره و بعض گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض وضوست بمس ذکر چنانکه مس اعضای دیگر۔ رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی
وروی ابن ماجه نحوه۔ بدانکه انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علمای مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف ست
واحادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک و احمد بانتقاض رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج
امرأة است ناقض ست و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض
است و بروایتی از امام احمد وضو بمس ذکر مستحب ست نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست چنانکه
متمسک آن جماعه حدیث بسره است که مذکور شده و عمل بسیاری از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما
حدیث قیس بن طلق بن علی ست که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه از قیس بن علی از پدر وی که در متن مذکور شده و
شمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکے از صحابه را که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت
کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطا خود آثار کثیره از سلف دران روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده
واز علی و عمار و از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هردو گوشت پاره
اند و فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس روایت ست که گفت که اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آن را

و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از امیرالمؤمنین علی و ابن مسعود و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد
بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیر ایشان از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده
پس مخالفت احادیث درین باب بجهت نسخ بعض مر بعض را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک
حنفیه است چنانکه مؤلف گفت که قال الشیخ الامام محیی السنة هذا منسوخ۔ این حدیث طلق بن علی منسوخ ست لان ابا هریرة
اسلم بعد قدوم طلق۔ زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام ابوهریره در سال هفتم است
در غزوه خیبر و قدوم طلق بن علی در اوائل هجرت در وقت بنای مسجد شریف پس لابد سماع ابی هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق
وقد روی ابوهریرة عن رسول الله۔ و بتحقیق روایت کرده است ابوهریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال۔ که گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ اذا افضی احدکم بیده الی ذکره۔ چون برساند یکے از شما دست خود را بسوی ذکر خود۔ لیس بینه و بینها شیء
و حالیکه نیست در میان ذکر و دست وی چیزے حائل۔ فلیتوضأ۔ پس باید که بکند وضو۔ رواه الشافعی والدارقطنی۔ روایت
کرد این حدیث را از ابی هریره شافعی و دارقطنی۔ ورواه النسائی عن بسرة۔ و روایت کرد آن را نسائی از بسره بنت صفوان۔
الا انه لم یذکر۔ مگر آنکه نسائی ذکر نکرد این عبارت را که لیس بینه و بینها شیء۔ این کلام شافعیه است و حنفیه میگویند که
بمجرد تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابی هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات
طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکے
ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره
را نه عکس و نیز ابوهریره نگفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید
که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار ست و آن را مراسیل صحابه میگویند و
در کتب اصول حدیث بعض مردم تاخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است۔ **و
عن عائشة** رضی الله عنها قالت کان النبی صلے الله علیه وسلم یقبل بعض ازواجه۔ عائشه گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم احیانا که بوس میکرد بعضے از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم گردد که این را کنایت از خود داشت۔ ثم یصلی ولا یتوضأ۔ بعد
نماز میگزارد و وضو نمیکرد۔ رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجه۔ این مسئله نیز مختلف فیه است میان حنفیه و ائمه
دیگر که آیا سودن بدست زن را ناقض وضوست یا نه ائمه ثلثه میگویند ناقض ست بشهوت یا بی شهوت زن اجنبی باشد
یا نه بتفصیلے که در کتب ایشان مسطور ست و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هردو کبیر باشند نه صغیر ناقض ست و
نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان بآیت قرآن ست که۔ (او لامستم النساء) اما نزد ما مراد بلمس اینجا جماع ست چنانکه در کتب
تفسیر معلوم شده است و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در خواب شب که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بر پیش او می بودم من در خواب و میبود هردو پاے من در سجده گاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس چون بسجده میرفت

خلا میکرد پاہاے مرا و میکشیدم من پاہا را و چون بر میخاست باز دراز میکردم پاہا را باز خلا میکرد و لابد در خلا کردن مساس
واقع میشد پس مس کردن امراة ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است و لیکن شافعیه درین
حدیث سخن دارند چنانکه مؤلف گفت که - وقال الترمذی لایصح عند اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة یعنی اسناد این حدیث
که عروه از عائشه روایت کرده است صحیح نیست زیراکه در روی روایت حبیب بن ثابت ست از عروة و حبیب بن ثابت
سماع از عروه ندارد و ظاهر عبارت مؤلف موہوم ست بآنکه عروه از عائشه سماع ندارد و این غلط است زیراکه سماع عروه از عائشه
مشهور و ثابت و متحقق ست و این معنی بنظر در عبارت ترمذی در جامع وی ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ایم و این حدیث
را ابراهیم تیمی که نیز از زہاد علما و ثقات تابعین ست از عائشه روایت کرده است و دران نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت
وایضا اسناد ابراهیم التیمی عنها - و نیز صحیح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عائشه - وقال ابوداود هو مرسل و ابراهیم التیمی لم یسمع
عن عائشة - و ابوداود نیز گفته که این حدیث مرسل ست بجهت آنکه ابراهیم تیمی از عائشه روایت کرده و وی از عائشه سماع
ندارد و جواب ازین کلام آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول و معتبر ست پس موجب طعن نباشد - وقد حقق ذلک فی موضعه
وعن ابن عباس قال قال اکل رسول الله - ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کتفا - گوشت شانه
را - ثم مسح یده بمسح - بکسر میم و سکون سین - کان تحته - پستر مالید و پاک کرد دست خود را بپلاسی که بود زیر پاے وے
ثم قام فصلے - پستر بایستاد پس بگزارد نماز را پس معلوم شد که وضو از خوردن طعام پخته واجب نشود و نیز ازینجا معلوم شد که
شستن دست و دہان اگر چربی نباشد و آلودگی در طعام نباشد لازم نیست و مسح بکسر میم پلاس و پلاس نیز فارسی معرب ست
یعنی گلیم - رواه ابوداود و ابن ماجه - وعن ام سلمة انها قالت قربت الی النبی صلی الله علیه وسلم جنبا مشویا فاکل منه ثم
قام الی الصلوة ولم یتوضأ - ام سلمه گفت نزدیک گردانیدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پہلوی بریان کرده شده را پس
خورد از ان پستر بایستاد بسوی نماز و وضو نکرد - رواه احمد

الفصل الثالث - عن ابی رافع - مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نام او اسلم بر قول مشهور غالب آمد
بروے کنیت قبطی بود نخست غلام عباس رضی الله عنه بود پس بخشید بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بشارت داد باسلام
عباس آزاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را حاضر شد احد را و مشاهد دیگر را که بعد از دست - قال اشهد لقد کنت اشوی
لرسول الله صلی الله علیه وسلم بطن الشاة - روایت ست از ابی رافع که گفت گواہی میدہم که بتحقیق بودم من که بریان میساختم
برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکم گوسفند را یعنی اجزا که درشکم باشد از دل و جگر و جز آن - ثم صلی ولم یتوضأ - پستر نماز گزارد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکم گوسفند را و نماز میگزارد و وضو نمیکرد - رواه مسلم - وعنه قال اہدیت له شاة - وہم از ابی رافع
ست که گفت بهدیه فرستاده شد مر او را گوسفندے - فجعلها فی القدر - پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیگ تا پخته شود
فدخل رسول الله - پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ما ہذا یا ابا رافع - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

چیست این که در دیگ ست ای ابا رافع - فقال شاة اہدیت لنا - پس گفت ابو رافع این گوشت گوسفندی ست که
بهدیه فرستاده شده است برای ما - یا رسول الله فطبختها فی القدر - پس پختم آنرا درین دیگ - قال ناولنی الذراع یا ابا رافع
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بده مرا استخوان دست را که بخورم ای ابا رافع و آنحضرت صلعم را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت
آنکه زود پخته و نرم میگشت - فناولته الذراع - ابو رافع میگوید پس دادم آنحضرت صلعم را ذراع - ثم قال ناولنی الذراع الآخر -
پستر گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر - فناولته الذراع الآخر - پس دادم او را ذراع دیگر - ثم قال ناولنی الذراع الآخر - پستر
گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر - فقال - پس گفت ابو رافع یا رسول الله انما للشاة ذراعان - نمی باشد مر گوسفند را
مگر دو ذراع و ہر دو داده شد دیگر از کجا دہم - فقال له رسول الله - پس گفت مر ابو رافع را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اما انک لو سکت لناولتنی
ذراعا فذراعا ما سکت - آگاه باش بدرستی که تو اگر خاموش میماندی و نمیگفتی گوسفند را جز دو ذراع نمیباشد ہر آئینه میدادی
تو مرا ذراع بعد ذراعی مادام که خاموش میبودی یعنی میدادی ذراع ہر چند میطلبیدم بطریق معجزه گویا که در ظہور چیزی از عالم غیب
بطریق خرق عادت مشروط ست که از ان انکار و تردد را بدان راه ندہند تا خللے در ماده یقین نیفتد والله اعلم - ثم دعا بماء - پستر طلبید
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب را - فتمضمض فاه - پس مضمضه کرد دہان مبارک خود را - وغسل اطراف اصابعه - و بشست
کرانہای انگشتان خود را ازینجا معلوم میشود که در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن بمقدار
که چرب باشد کفایت ست - ثم قام فصلے - پستر بایستاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس بگزارد نماز را - ثم عاد الیهم فوجد
عندہم لحما باردا - پستر باز گشت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اہل و عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد را -
فاکل ثم دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء - پس بخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن گوشت سرد را پستر در آمد مسجد را پس بگزارد
نماز را و مساس نکرد آب را - رواه احمد - روایت کرد این حدیث را احمد از ابی رافع - ورواه الدارمی عن ابی عبید - و روایت
کرد آنرا دارمی از ابی عبید - الا انه لم یذکر ثم دعا بماء الی آخره - مگر آنست که ذکر نکرد دارمی این عبارت را که ثم دعا تا آخر آن -
وعن انس بن مالک قال کنت انا و ابی وابو طلحة جلوسا - گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحه نشسته و جلوس جمع
جالس ست - فاکلنا لحما و خبزا - پس خوردیم ما گوشت و نان را - ثم دعوت بوضوء - پستر طلبیدم من آب وضو را - فقالا لم تتوضأ
پس گفتند ابی و ابو طلحه برای چه وضو میکنی - فقلت لهذا الطعام الذی اکلنا - پس گفتم من وضو میکنم از جهت این طعام
که خوردیم ما - فقالا اتتوضأ من الطیبات - پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزہاے پاک و حلال - لم یتوضأ منه
من هو خیر منک - وضو نکرده است از وی کسے که بہتر ست از تو یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس مراد بوضو که در بعض
احادیث واقع شده دست و دہان شستن ست یا اخبار ست از نسخ - رواه احمد - وعن ابن عمر
رضی الله عنهما - کان یقول - روایت است از ابن عمر که میگفت - قبلة الرجل امرأته - بوسه دادن مرد زن خود را
وجسها بیده - بجیم - ومس کردن مرد زن را بدست خود - من الملامسة - از جمله ملامست یعنی آنکه ذکر کرده است آن را

حق تعالے در قرآن مجید (او لامستم النساء) وایجاب وضو کرده بدان لبعد ازان بیان کرد آن را بقول خود - ومن قبل امرأته او جسها بیده فعلیه الوضوء - وکسی که بوس کند زن خود را یا مساس کند او را بدست خود پس واجب ست بروے وضو رواه مالک والشافعی - وعن ابی مسعود رضی الله عنه از ابن مسعود روایت ست - کان یقول - که میگفت - من قبلة الرجل امرأته - از بوسه دادن مرد زن خود را - الوضوء - واجب ست وضو - رواه مالک - وعن ابن عمر ان عمر ابن الخطاب - رضی الله عنهما - قال ان القبلة من اللمس فتوضأوا منها - ابن عمر گفت که عمر بن الخطاب گفت که بوس کردن از جمله لمس ست پس وضو بکنید از ان این آثار دلالت دارد بر انکه لمس امرأة ناقض وضوست چنانکه مذهب شافعی ومخصوص بزن اجنبی ساخته اینها دلالت دارند که مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد وماناکه این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند در مسند ابی حنیفه از عطاء بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم - (لیس فی القبلة وضوء) وشاید که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را که برخلاف آن وارد شده وصدور این که مؤلف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق باشد والله اعلم

وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل - وضو واجب است از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفی ست ونزد ائمه ثلثه ناقض همانست که بیرون آید از یکی دو راه بول وغائط معتاد باشد یا غیر معتاد وحجت ما این حدیث ست وروایت کرده است آن را ابن عدی در کامل از یزید بن ثابت ودارقطنی در وی سخن کرده چنانکه گفت - رواهما الدارقطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا رآه - روایت کرد این حدیث را وحدیث سابق را دارقطنی وگفت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفه مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از صحابه است وندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی ست وفات عمر بن عبد العزیز در سنه سبع وخمسین - ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان - یزید بن خالد ویزید بن محمد که رواة این حدیث اند مجهول اند

وجواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول ست ودر جهالت این دو راوی مذکور اختلاف ست والله اعلم

باب ادب الخلاء

ادب نگاهداشت حد هر چیزے وبعض گفته اند که نگاه داشتن چیزے را که ستوده است از گفتار وکردار وتفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید انشاء الله تعالے وخلاء بفتح وبمد آبدست جا ودر اصل بمعنی جاے خالی

الفصل الاول - عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط - چون بیائید شما قضای حاجت را وغائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس از ان اطلاق کردند بر پلیدی مردم که اغلب برای قضای حاجت در چنین جای نشینند مجاز باید چون بیائید غائط را وبول نیز همین حکم دارد چنانکه تصریح بیاید - فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها - پس روی مکنید بسوی قبله ونه پشت دهید بجانب آن ولکن شرقوا او غربوا - ولیکن روی بجانب مشرق کنید ویا بجانب مغرب این مخصوص بمدینه مطهره است علی ساکنها السلام والتحیة زیرا که قبله مدینه جنوبی ست مدینه شمالی مکه معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال

واستدبار قبله بضرورت روی وپشت بجانب مغرب ومشرق بایکرد ودر دیار ما قبله غربی ست پس اگر روی بمشرق ومغرب آرند روی وپشت بجانب قبله افتد - متفق علیه قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله - یعنی صاحب مصابیح گفته است که - هذا الحدیث فی الصحراء - این حدیث نهی از استقبال واستدبار در دشت وجای کشاده است - اما فی البنیان فلا بأس - اما در دیوار گرد برآورده وخانها وعمارتها پس باکے نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضاے حاجت کنند - لما روی عن عبد الله بن عمر - از جهت حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما - قال - گفت - ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض حاجتی - برآمدم بالای خانه حفصه رض که از امهات المؤمنین ودختر عمر بن الخطاب ست از برای بعض کارهای خود - فرأیت رسول الله - پس دیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقضی حاجته - قضاے حاجت انسانی میکند - مستدبر القبلة مستقبل الشام - پشت دهنده قبله را وروی آرنده شام را ومکه با شام مقابل افتاده است که اگر روی بقبله آرند پشت بجانب شام افتد واگر پشت بقبله کنند روی بشام گردد پس ازین حدیث معلوم گردد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانها درست باشد - متفق علیه - وبدانکه این مسئله مختلف فیه است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال قبله واستدبار آن در بول وغائط حرام ست چه در صحرا چه در خانها ونزد امام شافعی حرام ست در صحرا نه در خانها وبهر جانب جمعے از علما از صحابه وتابعین ومن بعدهم رفته اند وبروایتی از امام احمد در استدبار رخصتے هست نه در استقبال وهمچنین از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده ونیز گفته که اگر ناگاه مستقبل قبله نشست غافل از آن باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی ست که گذشت ودر اینجا فرقی نکرده میان صحرا وخانه ومطلق گفت وحدیث نهی را جمعے کثیر از صحابه روایت کرده اند ونیز علت نهی تعظیم قبله واحترام جانب اوست خانه وصحرا درین کار برابر است چنانکه بزاق انداختن وپا دراز کردن بآن سو وجواب از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نهی باشد واگر معلوم شود که بعد از نهی ست شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکے برگشته باشد وابن عمر آن را در نیافته وتعمق نظر در ان نکرده ومقام تقاضا میکند که تعمق وتحقیق توان کرد ودر شرح سخن درینجا بسیار ست والله اعلم - وعن سلمان رضی الله عنه - قال نهانا یعنی رسول الله - روایت ست از سلمان فارسی که از اکابر صحابه است واحوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است که گفت نهی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة لغائط او بول - از روی آوردن بقبله برای آنکه غائط وبول کرده شده باشد - وان نستنجی بالیمین - ونهی کرد از استنجا کردن بدست راست ودر بعض نسخ اوان نستنجی بکلمه او واین مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت واین نیز مکروه است پس طریق آنست که کلوخ بدست راست گیرد وعضو بدست چپ جنبانده وبر دعضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوے عضو وبعض گفته اند که نهی از استنجا بیمین در غائط ست نه در بول واین قول ضعیف ست وبعض شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریق آن پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست چپ واستنجا کردن بدان نیز ممکن ست وحاجت باین تکلفات نیست وتمام کلام در شرح است واستنجا مشتق از نجو ست بفتح نون

وسکون جیم انچه بیرون آید از شکم وسین برای طلب ست یعنی طلب نجو برای ازالهٔ آن ونجو بمعنی بریدن درخت وپوست
کشیدن گوسفند نیز آمده وچون می بردو میکشد نجاست را آنرا استنجا نام کردند۔ وان نستنجی باقل من ثلثة احجار ۔ ونهی کرد از
استنجا کردن بکمتر از سه سنگ ومانند آن واین مذهب امام شافعی ست گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد ومذهب امام اعظم
غیر همین ست ونزد ما شرط طهارت ونظافت ست اگرچه بکمتر ازان حاصل گردد بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم وسرگینی
همراه آن آوردم و هر دو سنگ را گرفت وسرگین را بر تافت وازینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد والتزام سه واجب
نیست وتمسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان ست وبحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون برود
یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ واین تمسک بر تقدیری ست که نهی برای تحریم بود وامر برای
وجوب شاید که نهی برای کراهت بود وامر برای استحباب وهمچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث ۔ او ان نستنجی
برجیع او بعظم ۔ ونهی کرد از استنجا کردن بسرگین وپلیدی آدمی یا باستخوان وعلت نهی بعض گویند آنست که سرگین نجس ست
واستخوان لمساست که نجاست را دور نگرداند وصواب آن ست که نهی بجهت آنست که اینها توشهٔ جنیان اند چنانکه از
حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد ۔ رواه مسلم ۔ وعن انس قال کان رسول الله ۔ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا دخل الخلاء یقول ۔ چون می درآمد آبخانه را میگفت ۔ اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث ۔ خداوندا پناه
میجویم بتو از خبث وخبائث ۔ متفق علیه ۔ خبث بضم خا وبا جمع خبیث بلفظ مذکر وخبائث جمع خبیثه بلفظ مونث مراد از ذکور
واناث شیاطین اند که ازانها پناه میجوید وبضم خا وسکون با نیز روایت ست بمعنی پلیدی وتوانا که مخفف خبث بضم با باشد
ودرین وزن ضم وسکون هر دو می آید چنانکه در کتب ورسل وسبل واستعاذه بجهت آن ست که کنف ومزابل محل حضور
شیاطین ست چنانچه بصریح در حدیث دیگر بیاید غایت آنکه هر که منع میکند ذکر خدا را درینحالت چنانکه جمهور علما برانند تفصیل
میکنند ومیگویند که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از درآمدن آن بخواند ودر غیر آن اماکن
بخواند در اوان شروع کردن وران مانند دامن جامه برزدن وجز آن وگفته اند که اگر فراموش کند درین وقت در دل بخواند
نه بزبان وهر که منع نمیکند وجائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول ست از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل ۔ وعن
ابن عباس ۔ رضی الله عنهما قال مر النبی ۔ گفت گذشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقبرین ۔ بدو گور ۔ فقال ۔ پس
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۔ انهما لیعذبان ۔ بدرستی که صاحب این دو قبر بتحقیق عذاب کرده میشوند ۔ وما یعذبان فی
کبیر ۔ وعذاب کرده نمیشوند بجهت گناهی بزرگ یعنی در گمان ایشان یا در کاری که شاق ودشوار بود بر ایشان پرهیز کردن ازان نه آنکه آن چیز
درین کارے آسان ست وشناعتی ندارد وچگونه چنین باشد که تلوث ببول وتلبس بنمیمه از شنائع وقبائح عظیمه اند درین
چنانکه فرمود ۔ اما احدهما فکان لا یستتر من البول ۔ اما یکی ازان دو صاحب قبر حالش آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول کشف

میکرد عورت خود را یا پرده نمیگرفت میان خود وبول ونگاه نمیداشت ازان خود را واحتیاط نمیکرد تا نرسد ترشح بول
بوی وانمعنی مناسب تر ست بباب ومناسب ست بروایت دیگر که مسلم راست چنانکه گفت ۔ وفی روایة لمسلم لا یستنزه
من البول ۔ ودر روایتی دیگر مر مسلم راست که طلب نزاهت وپاکی نمیکرد از بول وبی احتیاطی میکرد در حین بول ودر استنجا
ودر روایتی دیگر لا یستبری نیز آمده از برائت که نزدیک بمعنی نزاهت ست ودر روایتی لا یستنتر بنون میان دو تا واستنتار بمعنی
افشاندن وکشیدن آلت بزور تا قطره از بول که در وی مانده باشد بتمام بیرون آید ۔ واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة ۔ واما صاحب قبر
دیگر پس بود که میرفت بسوی مردم بسخن چینی ونم ونمیمه رسانیدن ونقل کردن سخن یکی را بدیگری بقصد افساد وغمز واین از اقبح
قبائح واشنع شنائع ست ونزد بعض علما از کبائر ست ودر قرآن مجید مذمت آن کرده در جائیکه فرموده همّاز مشّاء بنمیم ودر حدیث
آمده که حق تعالی نظر نمیکند بکسی که دورویه است ودر صحیح آمده که سخن چین در بهشت نه در آید وعمر بن الخطاب رضی الله عنه بکعب الاحبار
گفت کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر ست گفت از سخن چینی کردن قتل واقع
گردد وچندین شرهای دیگر پیدا آید ۔ ثم اخذ جریدة رطبة ۔ پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی را از خرما که تر بود ۔ فشقها
بنصفین ۔ پس پاره کرد آن شاخ ترا بدو پاره ۔ ثم غرز فی کل قبر واحدة ۔ پس بخلانید در هر قبری یکی ازان دو پاره را ۔ قالوا ۔ گفتند
صحابه ۔ یا رسول الله لم صنعت هذا ۔ چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن پاره از شاخ تر در هر قبر ۔ فقال ۔ پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا ۔ کردم این کار را بامید آنکه سبک گردانیده شود عذاب ازین دو قبر تا آن زمان که تر مانند این دو شاخ
پاره وخشک نشوند ۔ متفق علیه ۔ ودر توجیه این حدیث علما را اختلاف ست که بنای امید داشت تخفیف عذاب تا مدت رطوبت آن
شاخها بر چیست بعض مردم برانند که بنای آن بر آنست که نباتات تا زمانی که تر وتازه اند تسبیح میگویند حق را [illegible] در کریمهٔ
(وان من شیء الا یسبح بحمده) شیء حی ست وحیات چوب تا زمانی ست که خشک نشده است وحیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص
مخصوص بحی است وآنکه عام ست هر شیء را بمعنی دلالت بر وجود صانع ووحدت وصفات کمال است وتمسک کنند این جماعه باین
حدیث در انداختن سبزه وگل وریحان بر قبور وخطابی که از ائمهٔ اهل علم وقدوهٔ شراح حدیث ست این قول را رد کرده است وانداختن
سبزه وگل را بر قبور بتمسک باین حدیث انکار نموده وگفته که این سخن اصلی ندارد ودر صدر اول نبوده وبعض گفته اند که بنای این حدیث
وتوقیت بران ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک
شدن آن شاخ وکلمهٔ لعل ناظر ست درین معنی والله اعلم وکرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب بود آن مگر به برکت
دست مبارک سید انبیاء صلی الله علیه وسلم ۔ بیت ۔ اگر تو دست لبانی بگور مرده دلان ۔ روان مرده درآید بعیش در بدنش ۔ و
بعض گویند که علم آن مفوض وموکول ست بعلم نبوت تا در انجا چه سر باشد ودر جامع الاصول از بریده صحابی رضی الله عنه آمده
که وی وصیت کرد بدرآوردن دو جریده در قبرش تا شاید که در سانجاری باشد وسبب نجات گردد ع دل عشاق حیله گر باشد
وعن ابی هریرة رضی الله عنه ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا اللاعنین ۔ بپرهیزید از دو کار که سبب لعنت

ونفرین میشوند۔ قالوا وما اللاعنان گفتند صحابه و چیست آن دو کار که سبب لعنت میشوند۔ یا رسول الله قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم۔ الذی یتخلی فی طریق الناس او فی ظلهم۔ آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم یا در سایهٔ ایشان یعنی زیر درختی که
مردم در سایهٔ آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت ست نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در نخلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلهم مناسب این معنی ست و گفته اند که مراد براه نیز راهی
است که مسلوک ست نه مهجور که بطریق ندرت کسی از انجا بگذرد و نیز گفته اند که مراد راه مسلمان ست نه کافران کذا فی مجمع البحار
رواه مسلم۔ وعن ابی قتادة۔ ابو قتادة بن نعمان انصاری ظفری از اهل عقبه و بدر ست و تمامهٔ مشاهد را حاضر شده و روز
بدر یا روز احد چشم او بسبب زخمی که رسید بیرون آمده بر دست او فتاد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد
پس بهترین دو چشم او بود وی برادر ابو سعید خدری بود از مادر مات سنة ثلث وعشرین و ابو قتادهٔ انصاری سلمی نیز دیگر از
صحابه است فارس رسول الله و در حضور وی بدر را اختلاف است و احد را و مشاهد که بعد اوست حاضر شده مات سنة اربع
وخمسین و بعض گفته اند در خلافت امیر المؤمنین علی فوت کرده و همه مشاهد را حاضر شده و معلوم نشده که درین حدیث مراد
کدام یکی ازین دوست قتاده رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء
چون بنوشد آب یکی از شما پس باید که دم نزند در درون آوند آب بی آنکه جدا گرداند دهان را از آوند تا چیزی از دهان و
بینی در آب نیفتد و کراهت طبعی نیفزاید و آنکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت آب خوردن سه نفس
میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک جدا میکرد و آب بسه نفس میخورد و تمام این سخن در باب الاشربه بیاید واذا اتی الخلاء
فلا یمس ذکره بیمینه۔ و چون بیاید یکی از شما در آبخانه پس باید که نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جهت نگاهداشت
دست راست از توهم تلوث که موضوع از برای طیبات ست ولا یتمسح بیمینه۔ و باید که استنجا نکند بدست راست خود ازینجا
استنجا از بول معلوم شد چنانکه نه مساس ذکر بیمین لازم آید و نه استنجا بیمین و در استنجا از غائط امر ظاهر ترست بی اشکال
متفق علیه۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فلیستنثر هر که وضو کند باید که
استنثار کند بثای مثلثه یعنی بینی افشاندن و سابقاً معلوم شد که استنثار مستلزم استنشاق ست۔ ومن استجمر
فلیوتر۔ و کسی که استنجا کند بسنگ و کلوخ باید که بکمتر از سه نکند و کلام درین گذشت و استجمار استعمال جمار که بمعنی سنگ ریزهاست
و مراد بآن استنجاست و بمعنی بخور کردن نیز آید از جمره بمعنی اخگر و بعض این حدیث را برین معنی نیز حمل کرده اند و سخن
دران فصل اول از باب ترجل در کتاب اللباس بیاید۔ متفق علیه۔ وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه و
سلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام۔ بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم در می آمد خلا را پس بر میداشتم من و پسرکی دیگر
و گفته اند مراد بدان ابن مسعود ست که اداوه و مسواک و نعلین حضرت صلی الله علیه وسلم حوالهٔ وی بود و او ملقب بابن لقب ست
اداوة من ماء۔ اداوه را پر از آب و اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته میشود برای آب که بدان طهارت کنند۔ وعنزة

و بر میداشتم من و آن غلام عنزه و مراد عنزه بعین مهمله و نون و زای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد بمقدار نیم نیزه یا اندکی
کلان تر و عادت شریف بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای
بول یا کلوخی از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند در پیش نماز و اغراض دیگر۔ یستنجی بالماء۔ استنجا میکرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بآب بعد از تنقیه بحجارة تا تعلیم کند مر امت خود را که شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ احب و افضل است۔ متفق علیه

الفصل الثانی

عن انس۔ قال کان النبی۔ گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمه۔ چون
میخواست که در آید در متوضا بیرون میکشید انگشترین خود را از جهت بودن نقش نگین وی محمد رسول الله و ازینجا معلوم شد که
در خلا متوضا را باید که چیزی را که در وی نام خدا و رسول خدا و قرآن ست با خود نبرد و در بعض شروح گفته که این مثال ست
اسمای تمام انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین آمده آنکه اگر نام خدا و رسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد
یا نه والله اعلم۔ رواه ابو داود والنسائی والترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب و قال ابو داود هذا حدیث منکر۔ این
حدیث را ترمذی و ابو داود و نسائی روایت کرده اند و ترمذی آن را حسن و صحیح خوانده و ابو داود منکر گفته و نسائی از هر دو
ساکت مانده۔ وفی روایة وضع بدل نزع۔ و در روایت ابو داود وضع آمده بجای نزع یعنی می نهاد خاتم خود را و این لازم کشیدن
است که از دست میکشید و بجای می نهاد۔ وعن جابر رضی الله عنه۔ قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد البراز
انطلق حتی لا یراه احد۔ گفت جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواست صحرا یعنی بقضای انسانی بیرون میرفت
تا آنجا که نمیدید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد و احتمال دارد که معنی آن باشد که میرفت تا بجائیکه بعد از نشستن در انجا
کسی او را نه بیند و معنی اول اظهر و اولی ست کما لا یخفی و براز بفتح با در اصل بمعنی فضای واسع ست کنایت میکنند
بوی از قضای حاجت انسانی از جهت کراهت تصریح باسم خاص وی تا انچه او را بچشم نه بینند بگوش نیز نشنوند
و این عادت مستمره است در شرع و عرف و عادت نزد اهل مروت و احتیاط و ادب۔ رواه ابو داود۔ وعن ابی موسی
رضی الله عنه۔ قال کنت مع النبی۔ گفت بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم۔ روزی۔ فاراد ان
یبول۔ پس خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بول کند۔ فاتی دمثا فی اصل جدار۔ پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
زمین هموار نرم را در بیخ دیواری۔ فبال۔ پس بول کرد۔ ثم قال۔ پستر فرمود۔ اذا اراد احدکم ان یبول۔ چون خواهد یکی از شما
که بول کند۔ فلیرتد لبوله۔ پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی جای مناسب را مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب
زیر نیاید و رشاشه بول نرسد۔ رواه ابو داود۔ وعن انس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الحاجة۔
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون میخواست قضای حاجت انسانی را۔ لم یرفع ثوبه۔ بر نمیداشت جامهٔ خود را حتی
یدنو من الارض۔ تا آنکه نزدیک میشد از زمین در نشستن۔ رواه الترمذی و ابو داود والدارمی۔ وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انما انا لکم مثل الوالد لولده۔ نیستم من برای شما در نصیحت و خیر خواهی اگر مانند پدری فرزندان خود

اعلمکم اذا اتیتم الغائط - تعلیم میکنم شما را چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم دارد - فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها - پس روی
نیارید قبله را و پشت ندهید او را - وامر بثلثة احجار - و امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار بردن سه سنگ در استنجا - ونهی عن
الروث والرمة - بکسر را و تشدید میم ونهی کرد از استنجا کردن بسرگین و عذره و استخوانهای بوسیده بحکم عرف و عادت فرمود که اغلب
در صحرا افتاده میباشد والا بغیر بوسیده نیز جائز نیست بلکه بطریق اولی - ونهی ان یستطیب الرجل بیمینه - ونهی کرد از ان که استنجا کند مرد
بدست راست و ذکر نیز همین حکم دارد و استطابه بمعنی استنجاست زیرا که پاک میگرداند جسد را بازالهٔ نجاست - رواه ابن ماجة والدارمی
وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کانت ید رسول الله صلی الله علیه وسلم الیمنی لطهوره وطعامه - گفت عائشه بود دست
راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای پاکی و چیزهائی که به نزاهت و نظافت تعلق دارد و از برای طعام که یکی از افراد است
وکانت یده الیسری لخلائه وما کان من اذی - و بود دست چپ وی از برای متوضای او و آنچه بدان تعلق دارد از استنجا و مانند آن
و آنچه باشد از جنس پلیدی و مکروهات - رواه ابوداود - وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب احدکم الی الغائط
فلیذهب معه بثلثة احجار - چون برود یکی از شما بسوی آبخانه پس باید که برد با خود سه سنگ را - یستطیب بهن - که استنجا کند و پاک
گرداند بآنها - فانها تجزی عنه - زیرا که بدرستی سه سنگ بسندگی میکند برای ادای استعمال آب یعنی چون بسه سنگ پاک گردانید و ازاله
عین نجاست کرد در اصل طهارت و جواز صلوة حاجت آب نیست و اگر آب نیز کند مستحب ست چنانکه در فصل ثالث از حدیث
ابی ایوب بیاید و بعض گفته اند که سنت ست در زمان ما چنانکه بیهقی از حدیث امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنها که پیش از
شما بوده اند می انداختند مانند پشک شتر چیزی و حاجت نبود ایشان را آب اما شما می ریند ریدنی - رواه احمد وابوداود و
النسائی والدارمی - وعن ابن مسعود رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا بالعظام
استنجا مکنید بسرگین و استخوانها - فانها زاد اخوانکم من الجن - زیرا که روث و عظام توشه و خوراک برادران شماست که جن اند و
در بعض روایات آمده است که استخوان خوراک جنیان ست و روث خوراک چاروا های ایشان و اضافت مجموع به جن درست
که چاروا های ایشان تابع ایشان ست و بیهقی از حاکم در دلائل النبوة آورده که جن استخوانی نمی یابند مگر آنکه بران گوشتی که
نخست داشته است و روثی نه مگر آنکه در روی دانه هاست که در نخست خورده - رواه الترمذی والنسائی الا انه لم یذکر - لیکن نسائی
ذکر نکرده است این لفظ را که - زاد اخوانکم من الجن - وعن رویفع بن ثابت قال قال لی رسول الله - گفت رویفع بضم را
و فتح واو و کسر فا که صحابی ست و معدود ست در مصریان امیر گردانید او را معاویه بطرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع
واربعین و مرد بشام سنه ست وخمسین گفت گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا رویفع لعل الحیوة ستطول بک بعدی
ای رویفع شاید که زندگانی دراز گردد ترا پس از من و دریابی مردمانی را که بکنند عادات و رسوم جاهلیت را و ترک دهند بعض اعمال
سنت را - فاخبر الناس ان من عقد لحیته - پس خبر ده مردم را که هر که گره زند ریش خود را اکثر برانند که مراد مرغول گردانیدن ریش
است بتکلف و علاج و سبب نهی آنست که این تشبیه است بفعل آنها که نه از اهل دین مسلمانی اند مثل اهل کتاب و مجوس

ایشان از جهال و بعض گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آن را در معرکه های جنگ میکردند بقصد عجب و تکبر و اهل عجم نیز
میکردند پس نهی کرده شد از ان و بعض گفته اند مراد عقد لحیه در نماز است تا راه زنند و روی بپوشند تا مردم نشناسند
او تقلد وترا - یا کسی که قلاده سازد و در گردن بندد زه را گفته اند که اهل جاهلیت در گردن اسپان زه می بستند و اعتقاد میکردند
که این سبب نارسیدن و زیان ناکردن چشم زخم ست پس نهی کرده شد از ان بجهت تنبیه بر آنکه تدبیر تغییر نمیکند تقدیر را و بعض گفته اند
مراد بستن جرسهاست در گردن اسپ یا بستن مهره ها در گردن طفلان از برای دفع چشم بد - او استنجی برجیع دابة او عظم
یا استنجا کند به پس افگنده چارپایان یا با استخوان - فان محمداً منه بری - پس بدرستی که محمد از هر که این کار کند بیزار است از اینجا
معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات اگرچه از کبائر نباشد سبب بیزاری و بی رضائی جناب نبوت ست از ارتکاب
کبائر و فواحش را خود چه گوئیم - رواه ابوداود - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل
فلیوتر - کسی که سرمه کشد در چشم باید که ایتار کند یعنی بعدد طاق کشد و این را دو طریق ست یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و
این طریق اصح و اشهر ست دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخر یک میل دیگر در چشم راست کشد
تا مجموع وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب یمین
و اول صحیح تر ست و بر هر تقدیر این امری واجب نیست بلکه احسن و اولی ست و بنده در ان اختیار دارد چنانچه فرمود
من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج - کسی که بکند ایتار را پس تحقیق نیک کرده باشد و کسی که نکند پس نیست بزه و گناه و
تنگی - ومن استجمر فلیوتر - و کسی که استعمال حجاره کند در استنجا پس باید که وتر کند و بعض از استجمار استعمال بخور نیز اراده کرده اند
من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج - کسی که بکند پس تحقیق نیک بکند و کسی که نکند پس نیست حرج و این حدیث مؤید مذهب حنفی
ست که تثلیث احجار واجب نیست - ومن اکل فما تخلل فلیلفظ وما لاک بلسانه فلیبتلع - و کسی که بخورد طعامی پس
چیزی که بخلال از دندان بکشد پس باید که بیندازد آن را و چیزی که بخاید و بیرون می آرد از گوشه های دهن پس باید که فرو برد
و علت در ان آنست که آنچه بخلال از دندان برآید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشهٔ دهان برآرد و اگر بیقین یابد
که خون آلوده نیست حلال ست در هر صورت و اگر خون آلوده است بیقین در هر دو حرام ست و محمول بر صورت عدم
یقین ست آنکه فرمود - من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج - و بعض گفته اند که علت در هر دو استقذار و کراهت طبع است
کراهت در اول در فرو بردن ست و در ثانی در انداختن و با وجود آن مخیر ست اگر بکند نیک ست و اگر نکند حرجی نیست - ومن
اتی الغائط فلیستتر - و کسی که بیاید آبخانه را پس باید که پرده کند تا پوشیده شود در وی و کشف عورت نشود - فان لم یجد الا ان یجمع
کثیبا من رمل - پس اگر نیابد چیزی را که پرده کند بدان مگر همین قدر که جمع کند تلی را از ریگ - فلیستدبره - پس باید که
پس خود کند آن تل ریگ را و پشت بجانب وی کرده نشیند تا پرده گردد مر او را و اختیار استدبار بجهت آنست که در پیش
پس جامه پرده میتوان کرد و آسان ست کردن آن - فان الشیطان یلعب بمقاعد بنی آدم - پرده کردن اگرچه بر یک باشد

برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند بنشستگاه آدمیان ومراد بازی کردن شیطان بر داشتن پرده از پیش وکشادن
و برهنه کردن عورت ایشان و انداختن شاشه بول بر تن وجامه ایشان ونیز آدمی چون پرده نکند وستر عورت نماید در وسوسه
می اندازد مردم را بنظر کردن بعورت پس پرده باید گرفت تا راه وسوسه شیطان بسته گردد و این پرده کردن بریک این همه
تکلف ومبالغه کردن امری واجب نیست بلکه من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسی که بکند خوب میکند وکسی که نکند حرج نیست
رواه ابوداود وابن ماجة والدارمی وعن عبد الله بن مغفل بضم میم وفتح غین معجمه وفتح فای مشدده صحابی ست از اصحاب
شجره ساکن شد مدینه را بعد از آن رفت به بصره وبنا کرد آنجا سرای ووفات یافت در آن روایت میکند ازوی حسن بصری وغیروی
مات سنه تسع وخمسین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی مستحمه - باید که بول نکند یکی از شما در غسل گاه
خود و استحمام در اصل بآب گرم غسل کردن ست پس از آن بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچه بآب سرد بود - ثم یغتسل فیه - پس تر وی
غسل میکند در آن جایگاه یعنی دور ست از عاقل که بول کند در جای غسل پس از آن غسل کند در آنجا - او یتوضأ فیه - یا وضو
میکند در آنجا این چنین باید که نکند - فان عامة الوسواس منه - زیرا که اکثر وسواس از اینجا پیدا میشود که چون بول کند در جای
و باز همانجا غسل کند زیرا که آن جایگه نجس میگردد واز آنجا چکیده های آب بروی می افتد در وسواس می افگند ورفته رفته
متمکن میگردد و این در جائیست که آب راه روی ندارد و جای سخت ست واگر جائیست که آب بدر میرود در ریگستان ست
باکی نیست و بر هر تقدیر نهی برای تنزیه است نه تحریم - رواه ابوداود والترمذی والنسائی الا انهما لم یذکرا - مگر اینست که
ترمذی ونسائی ذکر نکرده اند این لفظ را که - ثم یغتسل فیه او یتوضأ فیه - همین مقدار آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید کرد
وعلت همین ست که وقتی دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو ساخته میشود و باعث حدوث وسواس میگردد ولیکن بصریح ذکر
کرده اند - وعن عبد الله بن سرجس - بفتح سین مهمله اولی واخری وکسر جیم بر وزن نرگس صحابی ست متأخر الاسلام
بصری ست وحدیث او در ایشان ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی جحر - باید که بول نکند یکی
از شما در سوراخ وجحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای ساکن سوراخ جانوران خزنده وگزنده وعلت نهی آنست که شاید ماری
یا کژدمی در سوراخ باشد که بگزد ونیز میگویند که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضرری رساند ودر حکایات آمده است
که سعد بن عباده از کبار انصار ست در سوراخی بول کرد وجنیان او را کشتند وآواز در دادند وشعری خواندند که مضمونش اینست
که ما کشتیم سعد بن عباده را وانداختیم دو تیر که خطا نکردند دل او را - رواه ابوداود والنسائی - وعن معاذ رض از اکابر صحابه و
علمای انصار ست واحوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الملاعن
الثلثة - بپرهیزید سه کار را که محل لعنت و موجب آن اند - البراز فی الموارد - یکی آنجا نکردن در جاهایکه مردم فرود می آیند ومجلس گاه ایشان است
یا مراد بموارد جاهائیکه آبی ست مثل چشمه وجوی که مردم بجهت آب آنجا فرود آیند - وقارعة الطریق - دوم در راهیکه جای گذر
مردم ست یعنی محل مرور ایشان - والظل - وسوم در زیر درختی که مردم در سایه او می نشینند و بخواب میروند - رواه ابوداود و

وابن ماجة - وعن ابی سعید رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخرج الرجلان یضربان الغائط
باید که بیرون نیایند دو مرد که میروند بسوی آبخانه ومی نشینند - کاشفین عن عورتهما کشاده و برهنه کننده اندام نهانی خود را
یتحدثان - ودر حالتی که سخن میکنند بیکدیگر - فان الله یمقت علی ذلک - زیرا که خدای تعالی دشمن میگیرد آنها را برین فعل
شنیع ودور از مقام شرم ومروت - رواه احمد وابوداود وابن ماجة - وعن زید بن ارقم - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة - بدرستی که این آبخانه ها ومزبلها جاهای حاضر شدن جن وشیاطین اند وحشوش جمع حش است
بفتح حا وضم نیز آمده در اصل بمعنی بستان ونخلستان وعادت مردم بود که پیش از بنای آبخانه ها در منازل قضای حاجت
آنجا میکردند پس از آن مطلق آبخانه ها را نام باشد - فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل - پس چون بیاید یکی از شما آبخانه را باید که
پناه بجوید بخدا از خبائث جن وبگوید این کلمه را - اعوذ بالله من الخبث والخبائث - تصحیح لفظ وتحقیق معنی این کلام در فصل اول در حدیث
ثالث معلوم شد - رواه ابوداود وابن ماجة - وعن علی رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستر ما بین اعین الجن
وعورات بنی آدم - پرده میان چشمهای جن واندام شرم آدمیان - اذا دخل احدهم الخلاء - چون خواهد که در آید یکی از ایشان
محل قضای حاجت را - ان یقول - این ست که بگوید بسم الله رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب واسناده لیس
بقوی - گفته است ترمذی که این حدیث غریب واسناد وی قوی نیست زیرا که یکی از راویان وی محمد بن حمید رازی ست و
مردم را اختلاف ست که ثقه است یا نه - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء
قال - گفت عائشه که چون می برآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از متوضا می گفت - غفرانک - یعنی می طلبم خداوندا از تو
آمرزش ترا در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت یا از تقصیر در وفای شکر
نعمت گوارش طعام وباقی داشتن آنچه سود کند وبیرون افگندن آنچه زیان دارد چنانکه از حدیث انس که در فصل ثالث آید
معلوم گردد وبعضی از مشائخ گفته اند که ذکر مناسب این حال آن ست که اندیشه کند در احتیاج وتدنس خود وتنزه وتقدس
حق سبحانه از نقائص وعیوب - رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی - وعن ابی هریرة - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا
اتی الخلاء اتیته بماء فی تور او رکوة - گفت ابو هریره رض آن حضرت صلی الله علیه وسلم چون می آمد خلا را می آوردم من مر او را آب
در تور بفتح تا وسکون واو آوندی خرد از روی یا سنگ که آب خورده میشود در وی وگاهی وضو نیز ساخته میشود یا در رکوه
بفتح را وکسر وضم نیز آمده وسکون کاف آوندی از چرم که آب خورده میشود و وضو ساخته میشود در وی و در شرح جامع الاصول
گفته دلو خرد از چرم که آن را صوفیه همراه دارند و او برای شک راوی ست یا مراد آن ست که گاهی در آن ظرف می آورد
وگاهی درین - فاستنجی - پس استنجا میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بآن آب - ثم مسح یده علی الارض - پس تر می مالید
دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد مبالغه در تنقیه وتطهیر در شستن دست - ثم اتیته باناء آخر - پس تر می آوردم
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آب در آوندی دیگر - فتوضأ - پس وضو میکرد وگفته اند که معنی این حدیث آن نیست که وضو بر بقیه

آب استنجا درست نیست یا در ان ظرف که استنجا کرده وضو نکنند اتفاقاً آب نمانده بود یا کمتر از قدر کفایت مانده پس آب دیگر
در ظرف دیگر آورد و بعضی ازین حدیث چنان فهمیده اند که اگر آوندهٔ وضو جز آوندهٔ استنجا باشد مستحب است والله اعلم - رواه ابوداود
وروی الدارمی والنسائی معناه - و روایت کرد دارمی و نسائی معنی این حدیث را بلفظ دیگر - وعن الحکم بن سفیان الثقفی ست
و بعض گفته اند نام او سفیان بن حکم ست - حدیث او در وضو ست و در سماع او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است
ابن عبدالبر گفته که سماع و نزد من صحیح ست و در کاشف گفته او را صحبت ست و حدیث او مضطرب و بخاری گفته که وی در نیافته
است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم والله اعلم - قال کان النبی - بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجه -
چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید فرج خود را - رواه ابوداود والنسائی - و گفته اند که مراد موضع فرج ست از ازار
و بعض گفته اند که مراد بپاشیدن آب فرج را شستن فرج است با آب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد با آب و وضو
میساخت و صحیح آنست که مراد پاشیدن آب ست بعد از وضو برای دفع تطرق وسواس که اگر تری در ازار یافته شود در وهم
نیفتد و حواله بکند آن را بآب که پاشیده بود و این سد طریق وسواس ست تا را او نیاید و تعلیم ست امت را و الا آن حضرت صلی الله
علیه وسلم معصوم و مطهر ست از وسواس کذا قالوا و بعض گفته اند که برای دفع نزول بول ست تا مبادا انقطار کند چه آب قاطع
بول ست خصوصاً آب سرد و در روایات دیگر بصریح آمده که چون وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو
میگرفت کف آبی و می پاشید بر فرج خود - وعن امیمة بضم همزه و فتح میم و سکون یا - بنت رقیقة بضم را و فتح قاف و سکون
یای تحتیه نیز صحابیه است معدود است در اهل مدینه و مادر او رقیقه خواهر خدیجه ام المومنین ست و در کاشف گفته که
رقیقه هاشمیه است - قالت کان للنبی صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان - امیمه بنت رقیقه که خواهرزادهٔ ام المومنین خدیجه
رضی الله عنها است روایت میکند که بود آن حضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از عیدان بکسر عین جمع عود یعنی چوب بلفظ
جمع آوردن باعتبار اجزاست یا باعتبار آنکه از چوبهای مختلف بود والله اعلم و در قاموس گفته که عیدان بفتح عین درخت
خرما که بلند باشد واحد وی عیدانه است و این قدح از چوب درخت خرما بود - تحت سریره یبول فیه باللیل - نهاده میشد گاهی
این قدح در زیر چارپایهٔ آن حضرت صلی الله علیه وسلم که بخفت بر آن بول میکرد دران در شب بجهت عذری از سرما و جز آن
و این آن قدح است که آورده اند که شخصی از تشنگان ناوانسته بگمان آب بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ازان قدح بخورد
و تا زنده بود بوی خوش از اندام وی یافته میشد تا چند پشت در اولاد او نیز موجود بود - رواه ابوداود والنسائی -
وعن عمر - رضی الله عنه - قال رآنی النبی - گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانا ابول قائما - ومن بول میکردم
ایستاده - فقال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - یا عمر لا تبل قائما - بول مکن ایستاده - فما بلت قائما بعد
عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد ازانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد - رواه الترمذی و ابن ماجه
و است همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریمی یا تنزیهی بجهت لازم آمدن کشف عورت و تنجس تن و جامه

و ترک مروت و آنکه مولف میگوید رحمة الله علیه که - قال الشیخ الامام محیی السنة رحمة الله علیه قد صح عن حذیفة قال اتی النبی
بتحقیق بصحت رسیده است از حذیفه بن الیمان که گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سباطة قوم - خاکروبهٔ گروهی را - فبال
قائما - پس بول کرد ایستاده و متفق علیه - قیل کان ذلک لعذر - گفته شده است در توجیه این حدیث که بود این بول
کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری و این عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت
سید رسل و خیر انام علیه الصلوة والسلام که مبعوث بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفته بول کردن عمر
رضی الله عنه بآن از ابقایای عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده بود اما عذری که مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
اثبات آن میکنند بعض گویند دردی بوده در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعض
گویند که عرب استشفا میکنند و علاج می نمایند در دفع وجع صلب بایستاده بول کردن و امام شافعی برین رفته و حاکم حدیث ابن
عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در درون دو زانوی وی بود کذا قال الشیخ ابن حجر
و بعض گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود بحکم ضرورت ایستاده کرد زیرا که خاکدان از یکجانب بلند بود و جانب
دیگر پست و نشستن بران ممکن نبود مگر آنکه جانب بلند را پس پشت کنند و درین هنگام کشف عورت لازم آید بر جماعه که
ازان راه میگذرند و اگر جانب بلند را روی آرد بیم افتادن دارد و سباطه در غالب نرم و بلند می باشد و قابلیت نشستن
ندارد و بعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز و تعلیم است بود و آسانی کردن بر ایشان چون
اول نهی کرد که ظاهر در تحریم ست خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است و در فعل آن نیز رخصت ست و در عذر عمر رضی الله عنه
وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاه دارنده تر است دبر را پس تواند که در ان وقت
او را علتی عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بیرون آید و با وجود آن نهی کرد ازان و اما در فعل آن حضرت
صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد و تکلم توان نمود والله اعلم

الفصل الثالث - عن عائشة - رضی الله عنها - قالت من حدثکم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یبول قائما - عائشه
گفت هر که خبر دهد شما را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول میکرد ایستاده - فلا تصدقوه - پس راست گو مدانید او را -
ما کان یبول الا قاعدا - زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول نمی کرد مگر نشسته - رواه احمد والترمذی والنسائی - تطبیق
این حدیث با حدیث حذیفه آنست که عائشه رضی الله عنها خبر از علم خود میدهد که درون خانه مشاهده میکرد و در اینجا هرگز ندیده که ایستاده
بول میکرده باشد و آنچه حذیفه دید در بیرون بود و آن نیز نادر بود و مبنی بر عذر که بیان کرده شد و نادر حکم معدوم دارد و آنچه
مبنی بر عذر است بیرون از دائرهٔ اعتبار ست - وعن زید بن حارثة - عن النبی صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل علیه السلام
اتاه فی اول ما اوحی الیه - زید بن حارثه مولای آنحضرت ست که او را متبنای آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن
مذکور ست و ذکر او در باب مناقب اهلبیت در آخر کتاب بیاید روایت میکند از آنحضرت که جبرئیل آمد او را در آغاز وحی فرستادن

بسوی او۔ فعلمہ الوضوء والصلوۃ۔ پس تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم وضو را و نماز را و این تعلیم فعلی بود کہ
جبرئیل ع وضو کرد و نماز گزارد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانچہ در روایات آمدہ است و تعلیم بالفعل آسان تر ست از
تعلیم بقول۔ فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفۃ من الماء فنضح بہا فرجہ۔ ظاہر عبارت آنست کہ ضمائر راجع بجبرئیل باشد و معنی
آن باشد کہ ہرگاہ فارغ شد جبرئیل ع از وضو گرفت کفے از آب پس پاشید تر کرد بآن اندام شرم خود را یعنی آن موضع ازار را
برائے تعلیم آنحضرت و جبرئیل دران ہنگام متمثل بصورت بشر بود کہ برائے تبلیغ وحی و تعلیم احکام بر آن حضرت آمدہ بود و تواند کہ
ضمائر راجع بآنحضرت باشد و تقدیر کلام چنین بود کہ تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفے از آب بعد از وضو پاشیدن
آن بر فرج پس وضو کرد آن حضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و ہرگاہ فارغ شد از وضو گرفت از آب پس پاشید آن را بر فرج
خود۔ غرفہ بفتح غین یکبار کف آب گرفتن و بضم غین آب در کف گرفتہ شدہ و این معنی درین جا ظاہر تر ست ولیکن روایت
فتح مشہور تر ست۔ رواہ احمد والدارقطنی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ گفت پیغمبر خدا
صلے اللہ علیہ وسلم جاءنی جبرئیل فقال۔ آمد مرا جبرئیل پس گفت۔ یا محمد اذا توضأت فانتضح۔ ای محمد چون وضو کنی تو
بپاش یعنے فرج خود را۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وسمعت محمدا یعنی البخاری یقول۔ ترمذی این حدیث را
غریب گفتہ و گفتہ کہ محمد بن اسمعیل بخاری را شنیدم کہ می گفت۔ الحسن بن علی الہاشمی الراوی منکر الحدیث حسین بن
علی بن ربیعۃ بن الحارث بن عبد المطلب کہ راوی این حدیث ست منکر الحدیث ست و معنی حدیث منکر در مقدمہ معلوم
شدہ احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت بال رسول اللہ
گفت عائشہ بول کرد پیغمبر خدا۔ صلے اللہ علیہ وسلم فقام عمر خلفہ بکوز من ماء۔ پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم کوزہ از آب در دست گرفتہ۔ فقال ما ہذا۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیست این آب یا عمر
و برائے چہ گرفتہ ایستادہ آن را۔ فقال ماء تتوضأ بہ۔ پس گفت عمر آبے ست کہ وضو میکنی تو بدان۔ قال۔ گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ما امرت کلما بلت ان اتوضأ۔ امر کردہ نشدہ ام من از درگاہ الٰہی بطریق ایجاب کہ وضو کنم
ہر وقت کہ بول بکنم۔ ولو فعلت لکان سنۃ۔ و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام ہر آئینہ میشد سنت موکدہ در حکم واجب کہ مردم
در آن حرج میکشیدند و از اینجا معلوم میشود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گاہی ترک میدادے افضل را بجہت تخفیف امت
و آسانی بر ایشان۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجۃ۔ وعن ابی ایوب وجابر و انس ان ہذہ الآیۃ لما نزلت۔ روایت ست
از این سہ صحابی رضی اللہ عنہم کہ این آیت ہرگاہ کہ فرود آمد۔ فیہ رجال یحبون ان یتطہروا واللہ یحب المطہرین۔ درین مسجد
یعنے مسجد قبا مردانند کہ دوست میدارند مبالغہ کردن در طہارت را و خدا دوست میدارد مبالغہ کنندگان را در طہارت و مراد
بدان گروہ انصار اند۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یا معشر الانصار ان اللہ قد اثنی علیکم فی الطہور
ای گروہ انصار بدرستی کہ خدائے تعالی بتحقیق ستایش کردہ است بر شما در طہارت کردن و مبالغہ در آن۔ فما طہورکم۔

پس چیست طہارت شما و چگونہ میکنید آن را و مبالغہ مینمائید در آن۔ قالوا نتوضأ للصلوۃ۔ گفتند گروہ انصار وضو میکنیم برائے
نماز۔ ونغتسل من الجنابۃ۔ و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکہ ہمہ مسلمانان این چنین میکنند۔ ونستنجی بالماء۔ و استنجا میکنیم
بآب یعنی بعد از استنجا باحجار و درین مبالغہ است در طہارۃ و مخصوص بود بایشان۔ قال فہو ذاک۔ گفت آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم پس این ثنا گفتن حق تعالے بر شما بجہت مبالغہ بسبب این بود۔ فعلیکموہ۔ پس لازم گیرید شما آن را۔ رواہ ابن ماجۃ
وعن سلمان رضی اللہ عنہ۔ قال قال بعض المشرکین۔ گفت سلمان فارسی کہ گفت یکے از مشرکان۔ وہو یستہزئ۔
و حال آنکہ آن مشرک استہزا و سخریت و خندہ میکرد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین فعل۔ انی لاری صاحبکم یعلمکم۔ بدرستی کہ
من ہر آئینہ می بینم یار شما را کنایت از وجود شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میکند کہ تعلیم میکند شما را چیزہائے حقیر و خسیس را حتی
الخراءۃ۔ تا روش نشستن بآبخانہ و کیفیت و آداب آن و خراءۃ بکسر خاء معجمہ کار برائے قضای حاجت نشستن و ہیئت آن
را گفتہ اند و بفتح خا میخوانند قصر و خرء بضم خا و ہمزہ پس افگندہ آدمی و جز آن۔ قلت اجل۔ گفت سلمان گفتم آری میکند روش
و آداب آبخانہ نشستن را و این بجای استہزا و خندہ نیست بلکہ از کمال شفقت و رحمت اوست بر امت و بیان حق و
ہدایت صراط مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی اللہ عنہ آداب خلا و احکام استنجا را و گفت۔ امرنا ان لا نستقبل القبلۃ
امر کرد ما را کہ روی نکنیم بجانب قبلہ در وقت نشستن بقضای حاجت۔ ولا نستنجی بایماننا۔ و استنجا نکنیم بدستہای راست خود۔ و
لا نکتفی بدون ثلثۃ احجار۔ و بس نکنیم بکمتر از سہ سنگ کہ۔ لیس فیہا رجیع ولا عظم۔ نیست دران سرگین و نہ استخوان۔ رواہ مسلم و
احمد واللفظ لہ۔ یعنون این حدیث مسلم و احمد ہر دو روایت کردہ اند و لفظ مر احمد است و مسلم بعبارت دیگر آوردہ۔ وعن
عبد الرحمن۔ و روایت است از عبد الرحمن۔ بن حسنۃ۔ بفتحات نام مادر اوست و نام پدر او عبد اللہ مطاع ست و مشہور نسبت
بمادر شدہ صحابی ست شنیدہ ابو موسی اشعری را۔ قال خرج علینا رسول اللہ۔ گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
وفی یدہ الدرقۃ۔ و بود در دست آنحضرت صلعم درقہ بدال و را و قاف مفتوحات سپر از چرم کہ در وی نہ چوب بود و نہ پی۔ فوضعہا۔
پس نہاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن سپر را و حائل گردانید آن را در میان خود و مردم۔ ثم جلس۔ پس بنشست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فبال الیہا۔ پس بول کرد بسوے آن سپر۔ فقال بعضہم۔ پس گفت یکے از منافقان کہ حاضر بود در آنجا۔ انظروا الیہ یبول
کما تبول المرأۃ۔ نگاہ کنید بجانب این مرد بول میکند پردہ در پیش فرج خود گرفتہ چنانکہ بول میکند زن۔ فسمعہ النبی۔ پس
شنید این سخن را پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم فقال ویحک۔ وای بر تو ای مرد بیحیا و ویح کلمہ ایست کہ در مقام اظہار ترحم و شفقت گویند
و دردناکی بر کسے کہ در ہلکہ افتادہ باشد کہ مستحق آن نبود بخلاف ویل کہ برائے کسی ست کہ مستحق ہلکہ بود و انتقام اگرچہ مقام آن بود
کہ گوئید ویلک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ فرمود ویحک۔ اما علمت ما اصاب صاحب بنی اسرائیل
آیا ندانستی تو کہ چہ رسیدہ یار و مصاحب بنی اسرائیل یعنے یکی از ایشان را۔ کانوا اذا اصابہم البول۔ بودند بنی اسرائیل بحکم دین و شریعت
خود کہ چون میرسید بدن یا جامہ ایشان را بول۔ قرضوہ بالمقاریض۔ می بریدند آن موضع از بدن را یا جامہ را بکاردہا۔ فنہاہم پس

منع کرده بازداشت آنکس اشیا را - فعذب فی قبره - پس عذاب کرده شد آن شخص در قبرش بجهت نهی کردن او و درین فعل تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انکار این منافق حجاب و ستر را باوجود بودن آن امری معروف و مستحسن نهی کردن بنی اسرائیل قطع محل نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و درینجا مبالغه دیگرست در تقبیح و مذمت این شخص منافق که منع و نهی صاحب بنی اسرائیل مسموم و قبیح بود بحکم شریعت ولیکن باقطع نظر آن حکم طبع قطع و قرض که سبب تضرر در نفس و مال ست محل منع و انکار میباید و مظنه آن هست که او را درینجا معذور دارند و تعذیب نکنند اما ستر و حجاب در بول امری محمود و مستحسن ست شرعا و عقلا و انکار آن در غایت قباحت و قبا و سبب تشدید و تعذیب - رواه ابوداؤد و ابن ماجة - روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و ابن ماجه از عبدالرحمن بن حسنه - ورواه النسائی عنه عن ابی موسی - و روایت کرد آن را نسائی از عبدالرحمن مذکور از ابی موسی اشعری - وعن مروان الاصفر - همچنین آمده است در تاریخ بخاری بی نسبت تابعی ست ثقه از تابعین بصره روایت کرده ازو مسلم و بخاری یک حدیث - قال رایت ابن عمر اناخ راحلة مستقبل القبلة مروان اصغر که ثقه است و از طبقه رابعه است از تابعین گفت دیدم ابن عمر را که نشانید شتر بار بردار خود را بجانب قبله ثم جلس یبول الیها بعد ازان نشست در حالی که بول میکند بجانب قبله یا راحله - فقلت - پس گفتم من - ابا عبدالرحمن - کنیت ابن عمرست - الیس قد نهی عن هذا آیا نیست که بتحقیق نهی کرده شده است ازین یعنی از بول کردن بجانب قبله - قال بل انما نهی عن ذلک فی الفضاء - گفت ابن عمر نهی کرده نشده است از بول کردن بسوی قبله مطلقا بلکه نهی کرده نشده است ازان مگر در جای گشاده و صحرا که در میان تو و قبله چیزی حائل نباشد فاذا کان بینک وبین القبلة شیء یسترک - پس چون باشد میان تو و میان قبله چیزی که ستر کند ترا و حائل باشد - فلا باس - پس نیست باک رواه ابوداؤد - وعن انس - قال کان النبی - بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال - چون بیرون می آمد از آنجا میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی - شکر مر خدای را که بیرون برد ازمن چیزی که بر نجانید و آزرده گردانید و مکروه آید بر نفس که عبارت از فضلات ست که بقای آن در معده سبب ایذا و هلاک ست - وعافانی - و صحت داد و برهانید مرا از احتباس آن یا بر آمدن وده با همراه آن - رواه ابن ماجة - وعن ابن مسعود - قال لما قدم وفد الجن علی النبی - هرگاه که قدوم آوردند ایلچیان بر بان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم قالوا - گفتند - یا رسول الله انه امتک ان یستنجوا بالعظم او روثة او حممة - بفتح حای مهمله و فتح میمین نهی کن امت خود را از استنجا کردن ایشان باستخوان یا سرگین یا انگشت - فان الله جعل لنا فیها رزقا - زیرا که خدای تعالی گردانیده است برای ما درین سه چیز روزی استخوان خوراک ایشان و سرگین علف چارپاهای ایشانست و انگشت احتمال هر دو دارد و تصریحی در آنجا نیامده و الله اعلم

فنهانا رسول الله - پس نهی کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذلک - ازان - رواه ابوداؤد -

باب السواک

سواک در لغت بمعنی مالیدن و سواک بکسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبی که بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانچه مسواک و مسواک کردن سنت است باتفاق خصوصا نزد وضو و نزد نماز نیز نزد شافعی و پیش از فجر و ظهر موکد ترست و گویند که چهل حدیث در فضل مسواک واقع شده است و منافع مسواک در بدن و دهن بسیارست و مسواک کردن در محافل نزد بیرون آمدن آب حلق و دهان

مکروه داشته اند خصوصا نزد علما و کبرا و مسواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن ست و نزد وضو و قرات قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا بیخوابی یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی در ماندن آن مستحب ترست و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهترست و احادیث نیز دران واقع شده و در ستبری همچون خنصر باید و در درازی مقدار شبر و باید که بر عرض کنند نه طول که موجب سوده گشتن گوشت دندان ست و در بعضی روایات عرضا و طولا هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا یکی دندان ندارد انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس حدیثی درین باب نیز روایت کرده و از عائشه رضی الله عنها نیز آمده و بجامه که درشت باشد نیز درست

الفصل الاول - عن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی - اگر نبودی بیم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را - لامرتهم بتاخیر العشاء - هر آئینه واجب میگردانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر آمده که تا دو دانگ شب - وبالسواک عند کل صلوة - و واجب میگردانیدم مسواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب ست و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهرست که برای هر نماز مسواک مستحب دارند و نزد امام او وقت هر نمازست برای وضو و نزد انصاف انسبی ظاهرترست چه مسواک برای هر تحریمه نماز چنانکه شافعیه گویند متعسرست خصوصا بر جمع مسلمین والله اعلم - متفق علیه - وعن شریح بن هانی - از کبار تابعین و ثقات ایشان ست ولادتش در زمان آنحضرت ست کنیت کرد آن حضرت پدر او را بابی چون قدوم آورد پدر وی بر آنحضرت باقوم خود و کنیت میکردند او را قوم او بابوالحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران هستند گفت نعم شریح و عبدالله و مسلم فرمود بزرگ ترین ایشان کدام ست گفت شریح گفت فانت ابوشریح و شریح از جمله اصحاب علی ست و در واقعه جمل و صفین باوی بود ثقه معمر عابد قتل سنه ثمان وسبعین - قال سالت عائشة - گفت پرسیدم عائشه را رضی الله عنها - بای شیء کان یبدا رسول الله - بکدام چیز و بچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا دخل بیته - چون می درآمد خانه خود را یعنی نخست کاری که پس از درآمدن در خانه میکرد چه چیز بود - قالت بالسواک - گفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می درآمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف وی و حسن معاشرت با اهل بود شاید که بجهت طول مکث در مجلس و محادثه با مردم تغیری در دهان شریف راه یافته باشد و ازاله آن بمسواک اهم و اقدم میداشت و این در حقیقت تعلیم ست مر امت را بحسن معاشرت با اهل در غایت نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با ایشان و قول طیبی که گفت که در راه خانه سکوت می ورزید و بآن جهت تغیری بدهان شریف راه می یافت خالی از غرابتی نیست چه راه از مجلس که در اغلب احوال در مسجد بودی یا در حوالی آن قدر نیست که بسکوت دران تغیری بدهان راه یابد و بعض گویند که ابتدا بمسواک کنایت ست از گذاردن نماز نفل که در وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه در آمدی اول کاری که کردی نماز نفل بود والله اعلم رواه مسلم - وعن حذیفة - رضی الله عنه - قال کان رسول الله - گفت حذیفه بن الیمان بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام للتهجد من اللیل - چون بر میخاست از برای نماز تهجد از شب - یشوص - میمالید و می شست و نیک و پاکیزه میکرد - فاه

بالسواک - وعن خود را مسواک و تهجد بمعنی ترک هجود ست و هجود بمعنی خواب چون نماز شب مستلزم ترک خواب ست آنرا تهجد گفتند تهجد
بمعنی خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته و باین معنی نیز اضافت صلوة تهجد درست ست زیراکه این صلوة نسبتی بخواب دارد و متعلق
وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عشر من الفطرة - ده خصلت از فطرت ست و فطرت
بالکسر آفرینش و فطر بالفتح در اصل لغت بمعنی شگافتن ست و بمعنی خلقت آید و فاطر بمعنی خالق و بمعنی جبلتی که بران مولود زاید که
بمعنی تهیو و استعداد دین اسلام ست نیز آید چنانکه گذشت و اینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کرده اند که قدیم ست و انچه اختیار کرده اند
آنرا انبیاء سلف این وبجهت اتفاق شرایع بران حکم جبلت گرفته که مخلوق ست بران آدمی سلیم الفطرة و فطرت بمعنی دین
نیز آید چنانکه در کریمه (فطرة الله التی فطر الناس علیها) بدان تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر بآن نیز جائزست و اینها را سنت
ابراهیم نیز گویند باعتبار آنکه نخست بروی نازل شده پس از وی انبیاء دیگر اقتدا بوی کرده اند. قص الشارب - یکی
ازان ده خصلت کوتاه کردن سبلت ست و شارب نام موهاست که برلب زیرین ست و مختار کوتاه کردن آنهاست
چنانکه پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنها چنانکه اثرے ازان بماند و حلق کردن مکروه ست و نزد بسیاری از علما حلق
نیز آمده و اصل درین باب این حدیث ست که احفوا الشوارب اعفوا اللحی: احفا پست گردانیدن موی لب ست و اختلاف
و حد اعفاست که چه مقدارست و روایت کرده شده است از امام ابو حنیفه که شارب بمقدار ابرو باید و غازیان را زیاده گذاشتن
نیز آمده است که باعث هیبت در چشم اعداست و زیاده گذاشتن و بنا لهاے بروت که آن را سبال گویند نیز آمده است
و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بعض صحابه دیگر منقول ست - واعفاء اللحیة - دوم فروگذاشتن و وافر گردانیدن ریش ست
و مشهور قدر یکمشت ست چنانکه کمتر ازین نباید و اگر زیاده بران بگذارد نیز جائزست بشرطیکه از حد اعتدال نگذرد و اگر دراز
گشت بعد از دراز شدن کوتاه کردن نزد بعض مکروه است مذهب حسن بصری و قتاده این ست و نزد بعض مستحسن و این مذهب
شعبی و ابن سیرین ست و حلق کردن لحیه حرام است و روش افرنج و هنود و جوالقیان ست که ایشان را قلندریه گویند و
گذاشتن آن بقدر قبضه واجب ست و آنکه آن را سنت گویند بمعنی طریقه مسلوک در دین ست یا بجهت آنکه ثبوت آن
بسنت ست چنانکه نماز عید را سنت گفته اند - والسواک - سوم مسواک کردن ست و شرح آن گذشت - واستنشاق الماء
چهارم آب در بینی کردن ست در وضو - وقص الاظفار - پنجم گرفتن ناخنان دست و پا و طریق گرفتن ناخنان دست آنست
که ابتدا از سبابهٔ دست راست کند و ختم بابهام آن نماید چنانکه از سبابهٔ دست راست ابتدا کند و بترتیب با انگشت
خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ بترتیب تا بابهام وے برسد و ختم بابهام مینی کند و در پا ابتدا از خنصر پاے راست
تا ابهام وے و باز از ابهام پاے چپ تا خنصر وے چنانکه در تخلیل رجلین است و نیز گفته اند که گرفتن ناخنان روز جمعه مستحب
است و جزاے نیز دران نقل کرده اند که هرکه روز جمعه ناخنان بگیرد تا جمعهٔ دیگر از هر بلا در امان باشد و بعض علما
را شعرے ست در ترتیب آن - شعر - قلموا الاظفار بالسنة والادب + یوم الخمیس خوابس اوخب + و این حروف

رموز اسامی اصابع ست و بعض گفته که روز دوشنبه ناخنان را مستحب داشته اند و اگر بینداز ند نیز باکے نیست و اند ختن آن در شق وضا و مغتسل
مکروه است و مورث بلاست و گرفتن ناخن بدندان نیز خوب نیست که مورث فقر و برص ست کذا قیل و شیخ امام عالم عارف
عبد الوهاب متقی که از شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که ایشان خریطه ساخته بودند که در وے از موی و ناخن و هرچه
از بدن ایشان جدا شد نگاه میداشتند و وصیت میفرمودند که اینها را در کفن ما همراه کنند شاید که ایشان را درانجا سندے
واستنباطی باشد والله اعلم - وغسل البراجم - ششم شستن براجم و پاک داشتن آنهاست و براجم نام بندهای انگشتان
است و پیچش پوست آنها که چرکها در انجا جمع شود خصوصاً آنها که کار کنند و انگشتان ایشان درشت و نا ملسا باشند و شستن تمام
معاطف بدن که مظنهٔ اجتماع اوساخ ست همین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن - ونتف الابط - هفتم برکندن
موی بغل ست و حلق کردن و نوره زدن نیز جائزست و اولے و اوفق نسبت کسی را که بدان عادت کرده نتف ست و حلق
و وجه تخصیص ابط بنتف آنست که وی محل رائحهٔ کریهه است بسبب احتباس ابخره نزد مسامات و نتف مضعف اصول شعرات
و حلق مقوی آن و گفته اند که در بغلهاے شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم موے نبود و در ینجا سخن است و اما وجود رائحهٔ کریهه
و اوساخ و مانند آن در سایر بدن مبارک وی فحاشا و کلا و هو الطاهر الزکی من الفرق الی القدم - بیت - از فرق تا قدم همه
جان ست آن نهال + گویا همه از آب حیاتش سرشته اند + بالاتر ازین آنست که نزد قضاء حاجت از وی رائحهٔ طیبهٔ فائح میشد
و فضلات او را زمین فرو میبرد بلکه گفته اند که همه پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه و علیهم اجمعین - رباعی - خوبان گل گلشن
حیات اند همه + شکر لب و شیرین حرکات اند همه + از آدم و بیاد غرض همین ایشانند + وان باقی دیگر حشرات اند همه + وحلق العانة
هشتم ستردن موهاے عانه است و عانه نام موی ست که بر فرج روید یا موضعے که درانجا روید و ستردن موی که بر قبل و دبر و گرد
بر گرد آنست نیز مستحب ست و نتف و نوره در حکم آنست و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عانه را تنویر میکرد
والله اعلم - و زنان را نتف بهتر است - وانتقاص الماء - نهم کم کردن آب ست و این را دو معنی گفته اند یکی استنجا که آب در روے
مرد میپاشند و کم میکنند چنانکه گفت یعنی الاستنجا - و این کلام راوی ست دیگر کم کردن بول باستعمال آب درینجا گرچه بول
باستعمال آب باز برگردد و بایستد و اگر آب استعمال نکنند فرود می آید و تقاطر میکند و برین وجه انتقاص بقاف ست و در روایتی
بفا نیز آمده و معنی آن پاشیدن آب ست بر فرج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب آداب الخلا معلوم شده قال الراوی
گفت راوی حدیث - ونسیت العاشرة - و فراموش کردم خصلت دهم را - الا ان تکون المضمضة - و گمان نمیبرم مگر آنکه باشد
مضمضه یعنی آب در دهان کردن - رواه مسلم - وفی روایة الختان بدل اعفاء اللحیة - و در روایتی الختان آمده بکسر خا بجای
اعفاء اللحیة این چنین گفته است صاحب مصابیح و مؤلف میگوید - لم اجد هذه الروایة - نیافتم من این روایت را - فی الصحیحین
ولا فی کتاب الحمیدی - نه در صحیح بخاری و مسلم و نه در کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را - ولکن ذکرها صاحب الجامع - ولیکن ذکر کرد این
روایت را صاحب جامع الاصول در کتاب خود - وکذا الخطابی فی معالم السنن - و همچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن که نام کتاب او ست

عن ابی داؤد بروایة عمار بن یاسر۔ وختان سنت ست نزد امام ابوحنیفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی از شافعیه واز شعار اسلام ست تا اگر اجتماع کنند اهل شهرے بر ترک آن محاربه کند امام باایشان چنانکه اذان و امثال آن و واجب ست نزد شافعی و بعضی مالکیه و جماعهٔ دیگر از علما بر رجال و نسا و وقت ختان بعض گویند روز هفتم ست چنانچه عقیقه و نزد بعض هفت سال و نزد بعض نه سال و نزد بعض هر وقت که خواهند و بالجمله باید که پیش از بلوغ بود خصوصاً نزد ما که سنت ست والا بجهت اقامت سنت ترک واجب که ستر عورت است جائز نباشد و آنکه در بعض روایات آمده است که صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند مراد بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکه معنی لغوی مراد ست یعنی بعد از رسیدن بدرجهٔ قوت و سن تمیز و این دلیل آن جماعه است که ختان را واجب گویند

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها۔ قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السواک مطهرة للفم مسواک پاک کننده است مر دهن را و مطهره بفتح میم و سکون طا و بعض بکسر میم تصحیح کرده اند بر صیغهٔ آله۔ مرضاة للرب۔ راضی کننده است مر پروردگار را یا مرضی اوست زیرا که سبب تکمیل و تتمیم وضو و پاک دهن ست که مقدمهٔ مناجات و قرات قرآن و ذکرست بیت
هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب ٭ هنوز نام تو بردن مرانمی شاید ٭ رواه الشافعی و احمد والدارمی والنسائی و روی البخاری فی صحیحه بلا اسناد۔ و روایت کرده این حدیث را بخاری در صحیح خود بے اسناد بطریق تعلیق در تراجم و حکم آن در مقدمه گذشت و عن ابی ایوب صحابی انصاری مشهور که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اول هجرت نزول کرامت و صول در منزل او فرمود۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من سنن المرسلین۔ چهار خصلت ست از سنتهای پیغمبران سابق و این منافات ندارد که زیاده هم باشد چنانکه سابقاً ده گفت مقام درینجا تقاضائے ذکر همین چهار کرد پس برهمین اقتصار کرد یا در وقت همین مقدار وحی شده بود و بعد ازان زیاده بران شد۔ الحیاء۔ یکی شرم داشتن ست و مراد اقتباس و احتراس نفس ست از ارتکاب قبائح چنانکه تستر و انقباض از ذکر فواحش و هتک مروت والا حیا صفت غریزی و خلق جبلی ست و آدمی را دران اختیار نیست۔ و یروی الختان و روایت کرده میشود الختان بجای الحیاء و این مناسب ترست باین مقام چنانکه در عشرهٔ فطرت مذکور شده و در بعض روایات والحناء آمده بکسر حاے مهمله و تشدید نون و گفته اند که این روایت خطا و تصحیف ست چه اگر مراد استعمال حنا در دست و پاست پس آن تشبیه بزنان ست حاشا که از سنن انبیا باشد و اگر مراد خضاب موی ست پس آن از خصائص این امت ست از امم سابق نبود۔ کذا قالوا۔ والتعطر والسواک۔ دوم استعمال بوے خوش نمودن و سوم مسواک کردن۔ والنکاح۔ چهارم از سنن انبیا نکاح و تزوج نساست که در سائر امم از زمن آدم تا این دم مسنون و مشروع است۔ رواه الترمذی۔ و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرقد من لیل ولا نهار۔ گفت عائشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خواب نمیکرد نه از شب و نه روز فیستیقظ۔ پس بیدار میشد و یستیقظ برفع و نصب هر دو روایت ست۔ الا یتسوک قبل ان یتوضأ۔ مگر آنکه مسواک میکرد پیش از آنکه وضو بکند پس معلوم شد که مسواک پیش از وضو سنتے ست مؤکده۔ رواه احمد و ابوداؤد۔ و عنها۔ قالت کان النبی۔ و هم از عائشه روایت ست که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم لیستاک۔ مسواک میکرد۔ فیعطینی السواک لاغسله۔ پس میداد آنحضرت

مرا مسواک را تا بشویم آن را۔ فابدأ به فاستاک۔ پس پیش از آنکه بشویم مسواک را مسواک میکردم من بآن بجهت تبرک بآب دهان آنحضرت و غایت محبت وے و گویا آنحضرت از دادن مسواک بعائشه همین قصد داشت زیرا که بجرد شستن ع میان عاشق و معشوق رمزیست ٭ ثم اغسله۔ بعد ازان می شستم مسواک را۔ وادفعه الیه۔ و باز میدادم مسواک را بآنحضرت و در وقت هنگام مرض نیز آمده است که مسواک بعائشه داده که بدهان خود نرم کرده بدهد۔ رواه ابوداؤد۔ و ازینجا معلوم میشود که مسواک ایکبار که کرده شد از دهن جدا ساختند بشویند تا بار دیگر بکنند و تنبیه ست بر تبرک بآثار صالحین و تلذذ بدان

الفصل الثالث۔ عن ابن عمر۔ رضی الله عنهما۔ ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ارانی فی المنام اتسوک بسواک روایت ست از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت می بینم خود را در خواب که مسواک میکنم بمسواکے۔ فجاءنی رجلان احدهما اکبر من الآخر۔ پس آمدند مرا دو مرد که یکے ازان دو بزرگ ترست از دیگرے۔ فناولت السواک الاصغر منهما پس دادم مسواک را خرد تر ازان دو را۔ فقیل لی کبر۔ پس گفته شد مرا بده بزرگ تر را۔ فدفعته الی الاکبر منهما۔ پس دادم مسواک را بزرگ تر ازان هر دو و درینجا بیان فضیلت مسواک ست که امر کرده شد بدادن او به بزرگ تر که افضل ست از خرد تر و تنبیه ست بر تقدیم اکبر در امثال آن مثل طعام و شراب و طیب و جز آن۔ متفق علیه۔ و احمد و بیهقی از ابن عمر این حدیث را بے قصهٔ منام نیز روایت کرده اند که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که داد مسواک را ببزرگ ترین قوم و فرمود امر کرد مرا جبرئیل که بدهم آن را ببزرگ ترین قوم و حدیث عائشه که بیاید نیز ناظر برین ست مگر آنکه این امر و نهی همه در منام بود و عن ابی امامة۔ ان رسول الله۔ روایت ست از ابی امامه باهلی صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال۔ گفت ما جاءنی جبرئیل علیه السلام قط۔ نیامد مرا جبرئیل هرگز۔ الا امرنی بالسواک۔ مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک کردن۔ لقد خشیت ان احفی مقدم فی۔ بتحقیق ترسیدم از بس مبالغه کردن در مسواک که پست کنم و از بیخ بر کنم پیش دهان خود را احفی بضم همزه و سکون حاے مهمله و کسر فا بلفظ مضارع از احفا بمعنی سودن و پست کردن۔ رواه احمد۔ و عن انس۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد اکثرت علیکم بالسواک هرآئینه بتحقیق بسیار کردم و در از کردم بر شما سخن از جهت مسواک کردن و این مبالغه است در رعایت امتثال این امر و گرد آوردن این فضیلت باعتبار و اعتنا است بامت در تشدید و مبالغه در ین باب چنانکه عادت اهل کرم و مهربانی و حسن او در تکلیف و تحمیل۔ رواه البخاری۔ و عن عائشة۔ رضی الله عنها۔ قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یستن۔ بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین بمعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان۔ و عنده رجلان۔ و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد بودند۔ احدهما اکبر من الآخر۔ یکے ازان دو مرد بزرگ تر بود از دیگرے۔ فاوحی الیه فی فضل السواک۔ پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت اظهار فضیلت مسواک۔ ان کبر۔ تفسیر وحی آنست که۔ اعط السواک اکبرهما۔ بده مسواک را ببزرگ ترین این دو را۔ رواه ابوداؤد۔ و عنها۔ قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تفضل الصلوة التی یستاک لها۔ زیاده میشود در ثواب نمازیکه مسواک کرده میشود برای وے

علی الصلوٰة التی لا یستاک لها - برنمازی که سواک کرده نمیشود در آن را سبعین ضعفا - هفتاد چندان یا کنایت از کثرت ست یا مراد خصوص این عدد ست والله اعلم - رواه البیهقی فی شعب الایمان - وعن ابی سلمة تابعی ست پسر عبدالرحمن بن عوف از مشاهیر تابعین و اعلام ایشان ثقة امام کبیر کثیر الحدیث واسع الروایة احد الفقهاء السبعة بالمدینة روایت کرده اند از وی زهری و شعبی وغیر ایشان مات سنة اربع وتسعین وقیل اربع ومائة - عن زید بن خالد الجهنی صحابی مشهور ست مات بالکوفة سنة ثمان وسبعین زمن عبدالملک وقیل فی آخر ایام معویه - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت لولا ان اشق علی امتی - اگر نمی بود ترس آنکه در مشقت اندازم امت خود را - لامرتهم بالسواک عند کل صلوٰة - هر آئینه واجب میکردم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز - ولاخرت صلوٰة العشاء الی ثلث اللیل - و هر آئینه تاخیر میکردم نماز عشاء را تا دو دانگ شب - قال گفت ابو سلمة فکان زید بن خالد - پس بود زید بن خالد - یشهد الصلوات فی المسجد - حاضر میشد نمازها را در مسجد - وسواکه علی اذنه - و مسواک او بر گوش او میبود - موضع القلم من اذن الکاتب - بجای قلم از گوش نویسنده - لا یقوم الی الصلوٰة الا استن - نمی ایستاد برای نماز مگر آنکه مسواک میکرد - ثم رده الی موضعه - بعد ازان می نهاد آنرا بجای او یعنی در گوش خود - رواه الترمذی وابوداود الا انه لم یذکر - مگر آنست که ابوداود ذکر نکرده است این عبارت را که - ولاخرت صلوٰة العشاء الی ثلث اللیل وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

باب سنن الوضوء

سنن جمع سنت ست و سنت در لغت بمعنی طریقه و راه و روش آید و در شرع بمعنی آنچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و خوانده مردم را بدان صلی الله علیه وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل نشده بدان کتاب الله و گاهی بمعنی مستحب و مستحسن در دین آید خواه دلالت کند بران کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعنی آنچه مواظبت کرده آن حضرت صلی الله علیه وسلم بران با ترک احیانا تا این سه اصطلاح ست و ثالث مشهورتر ست میان اصولیان و مراد بسنن وضو اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از فرائض و سنن و آداب که در وضو میکرد

الفصل الاول - عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من نومه - چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود - فلا یغمس - و در بعض روایات فلا یغمسن بنون تاکید - یده - پس باید که البته فرو نبرد دست خود را - فی الاناء در آوند آب - حتی یغسلها ثلثا - تا آنکه بشوید دست را سه بار دست شستن که پیش از وضو سنت ست باین حدیث ثابت ست و آنکه مقید ساخت آن را بوقت برخاستن از خواب بجهت آن ست که چون آب در ان بلاد کم ست غالب احوال استنجای ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخواب روند بسبب گرمی هوا موضع استنجا عرق کند و باشد که دست بر انجا افتد و پلید گردد چنانکه فرمود - فانه لا یدری - زیرا که وی نمیداند - این باتت یده - که در کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوئید دست سه بار بشوئید تا پاک و لطیف گردد پس ازان آب از ظرف بگیرید و وضو سازید و درین امر مسنون و مستحب ست که بر طریق احتیاط بدان حکم کرده اند نه فرض و واجب دیگر

بشوئید دست پاک ست و آبیکه در وی دست فرو برد نیز پاک میماند زیرا که پلید شدن دست در وقت خواب یقین نیست مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشسته دست در آب اندازد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتدای وضو از وقت برخاستن از خواب ست باین علت که ذکر رشد بعد ازان سنت شد اگرچه در صورت برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بلفظ هر حدیث سنیت آن مخصوص بهمین صورت است و مطلق نه - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من منامه فتوضأ - چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود بعد ازان وضو کند - فلیستنثر ثلثا - پس باید که بینی بیفشاند بعد از آب کردن سه بار و اصل استنثار پراگنده انداختن چیزی - فان الشیطان یبیت علی خیشومه - زیرا که بدرستی که شیطان شب میکند و میباشد در بن بینی وی و جای ساختن شیطان در بینی بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افهام و عقول از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین ست که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعض تاویل کنند آنرا و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه تجاویف دماغ و محل اجتماع قوای ادراکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن باعث گردد بر فترت و کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینها همه مرضیات شیطانند پس گویا شیطان در انجا نشسته است چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک ذکر نزد خواب همخوابه میگردد و این نیز احتمال هر دو طریق دارد و این وجوه مناسب ست و طریق اول اسلم و احکم در دین - والله اعلم - متفق علیه - وقیل لعبدالله بن زید بن عاصم - و گفته شد مر عبدالله بن زید بن عاصم را که از کبار انصار است در باب وضو حدیث وی صحیح ست و او حاکی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قاتل مسیلمه کذاب بمشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین و عبدالله بن زید بن عبدالله دیگر ست و او صاحب الاذان گویند و این صاحب وضوی رسول الله است صلی الله علیه وسلم پرسید ندا ازوی - کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضأ - چگونه وضو میکرد آنحضرت - فدعا بوضوء - پس طلبید عبدالله بن زید آبی را که بدان وضو توان کرد تا وضو کند و بنماید ایشان را کیفیت وضوی آنحضرت - فافرغ علی یدیه - پس ریخت آب بر هر دو دست خود - فغسل یدیه مرتین مرتین - پس بشست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار - ثم مضمض واستنثر ثلثا - بعد تر آب در دهن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن دران سه بار - ثم غسل وجهه ثلثا - بعد تر بشست روی شریف خود را سه بار - ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین - بعد تر بشست هر دو دست را دو دو بار تا هر دو آرنج - ثم مسح راسه بیدیه - بعد تر مسح کرد سر مبارک خود را بهر دو دست خود و مسح دست تر بر عضو گذرانیدن یا بر اندام - فاقبل بهما وادبر - بعد تر برد هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد ازان تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود که - بدا بمقدم راسه - آغاز کرد مسح را به پیش از سر خود - ثم ذهب بهما الی قفاه - بعد تر برد هر دو دست را بجانب قفای خود معنی اقبال اینست - ثم ردهما - بعد تر باز گردانید هر دو دست خود را - حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه - تا آنکه باز آمد بجای که آغاز

کرده بود از انجا این معنی ادبار است و کیفیت مسح سر بروجه مسنون و مستحب آن است که نهد از دو دست سه انگشت بر پیش
سر خود و ابهام و سبابه را جدا دارد و هر دو کف دست را نیز جدا دارد و بکشد سه انگشت مذکور را بجانب قفا بعد از ان نهد
هر دو کف دست را بر پس سر و بکشد بجانب پیش پس مسح کند بیرون هر دو گوش خود را بهر دو ابهام و درون هر یک را بهر سبابه
همچنین نقل کرد شمنی از محیط و ابن همام نقل کرده که نهد هر دو کف و اصابع را بر پیش سر خود و بکشد آن را بسوی قفا بوجهی که
در گیرد تمام سر را پس مسح کند بهر دو انگشت هر دو گوش را و مستعمل نگردد آب باین طریق زیرا که استیعاب بیک آب مقصود
نیست مگر باین طریق و نیز مسح گوش بآب سر نباشد مگر بآبے که مسح کرده است بدان سر را - ثم غسل رجلیه - پس بشست
هر دو پای خود را و درین حدیث در شستن پایها عددی واقع نشده و در حدیث دیگر آمده که بشست پایها را و پاکیزه بشست
و در احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمده - رواه مالک والنسائی - روایت کرد این حدیث را امام مالک در موطا و نسائی در سنن
ولابی داؤد نحوه - و مر ابی داؤد را مانند این حدیث است که مالک و نسائی روایت کرده اند که در معنی یک است و در لفظ مخالفتی
وارد - ذکره صاحب الجامع - ذکر کرده است آن را صاحب جامع الاصول که جامع صحاح سته است مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است
بر صاحب مصابیح که حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آورده با آنکه حدیث شیخین نیست و آنچه در صحاح است آن ست که مؤلف ذکر کرده
بقول خود - وفی المتفق علیه - و در حدیث بخاری و مسلم آمده که - قیل لعبد الله بن زید بن عاصم توضأ لنا وضوء رسول الله - گفته شد
مر عبد الله بن زید را که وضو کن برای تعلیم ما مانند وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا باناء - پس طلبید آوند آب را - فاکفأ منه علی
یدیه - پس سرنگون کرد آوند را و بریخت آب را از ان بر دو دست خود - فغسلهما ثلثا - پس بشست هر دو دست را سه بار - ثم ادخل
یده - پس در آورد دست را - فی الاناء - فاستخرجها - پس بیرون آورد دست را از آوند - فمضمض واستنشق من کف واحدة - پس آب
در دهن و در بینی کرد از یک کف آب - ففعل ذلک ثلثا - پس کرد آن را سه بار - ثم ادخل یده - پس در آورد دست خود را - فاستخرجها - پس
بیرون آورد آن را - فغسل وجهه ثلثا - پس بشست روی خود را سه بار - ثم ادخل یده فاستخرجها فغسل یدیه الی المرفقین مرتین مرتین -
پس در آورد هر دو دست خود را - پس بیرون آورد آن را پس بشست هر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار - ثم ادخل یده فاستخرجها
فمسح راسه - پس در آورد دست خود را پس آورد آن را پس مسح کرد سر خود - فاقبل بیدیه و ادبر - پس برد هر دو دست خود را از جانب پیش و آورد
از جانب پس چنانکه صورت آن معلوم شد - ثم غسل رجلیه الی الکعبین - پس بشست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ - ثم قال هکذا
کان وضوء رسول الله - پس گفت همچنین بود وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - این لفظ حدیث متفق علیه است که در مصابیح بجای آن لفظ
ذکر کرد که مؤلف گفت آن روایت مالک و نسائی ست بقول مؤلف که گفت - وفی روایة فاقبل بهما و ادبر بدأ بمقدم راسه ثم ذهب
بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه ثم غسل رجلیه - این روایت ست از متفق علیه بجای فمسح براسه فاقبل بیدیه
و ادبر و این موافق است آنچه صاحب مصابیح ذکر کرده و حکم کرد بدان مؤلف که آن روایت مالک و نسائی ست و ترجمه آن نوشته شد
اما این روایات دیگر که ذکر میکند نیز از صحیحین ست و در مصابیح مذکور چنانکه میگوید - وفی روایة فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلث غرفات

من ماء - پس آب در دهن کرد آب در بینی کرد و بیفشاند بینی را سه بار بسه کف از آب و در بعض نسخ مصابیح واستنثر موجود نیست - وفی
اخری - و در روایت دیگر از متفق علیه این چنین آمده که فمضمض واستنشق من کفة واحدة - پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف
آب - ففعل ذلک ثلثا - پس کرد آن را سه بار - وفی روایة للبخاری - و در روایتی دیگر که مخصوص ببخاری ست این چنین آمده - فمسح راسه
فاقبل بهما و ادبر مرة واحدة - پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بهر دو دست و ادبار کرد یکبار - ثم غسل رجلیه الی الکعبین - پس بشست
هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ - وفی اخری له - و در روایتی دیگر مر بخاری را آمده - فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفة
واحدة - پس آب در دهان کرد و بیفشاند بینی را سه بار از یک کف آب و غرفه بالفتح فعلیست یکبار آب برداشتن بدست و بالضم آن
چیزی که گشت بدانکه احادیث و روایات در مضمضه و استنشاق مختلف آمده در بعض بسه غرفه آمده و در بعض بیک غرفه بالفصل و کل
و مجموع صور محتمله آن متعدد است چنانکه در شرح بیان کردیم و مذهب شافعی بالقول صحیح آنست که هر دو بسه غرفه کند بهر یک مضمضه کند
بعد از ان استنشاق بطریق وصل و مذهب حنفی آنکه هر یک بسه غرفه کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شستن شش غرفه باشد و هر دو طریق
در احادیث آمده و تواند که گاهی چنین کرده باشد و گاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت اوست بقیاس چه بینی و دهان
هر یک عضوی علیحده است پس جمع کرده نشود میان آنها چنانکه در سایر اعضا و آن حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه
در علم اصول فقه مقرر شده است و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده که وصل جائز است نیز نزد امام ابو حنیفه و فصل هم روا است
نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن هر یک
بآب تازه دوست تر دارم پس خلافی در میان نماند والله اعلم - وعن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال توضأ
رسول الله - گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و بشست اعضا را - مرة مرة - یک یک بار لم یزد علی هذا
زیاده نکرد بر یکبار شستن - رواه البخاری - وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه - ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ
مرتین مرتین - عبد الله بن زید مذکور گفت وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بشست اعضا را دو دو بار - رواه البخاری
وعن عثمان رضی الله عنه انه توضأ بالمقاعد - روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است
و گویند که عمر رضی الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای نشستگاه مردم تا در آنجا نشینند و سخن کنند و شعر خوانند و اخبار
رجیزه میگفتند و مقاعد جمع مقعد است یعنی جای نشست - فقال - پس گفت عثمان - الا اریکم وضوء رسول الله - آیا ننمایم بشما
شما را کیفیت وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا - پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه سه بار - رواه مسلم - پس از احادیث
معلوم شد که غسل اعضای وضو گاهی یک یک بار بود و در زمانی بود دو دو بار و وقتی سه سه بار و غالب احوال سه سه بار بود
اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض که وضو بی آن درست نبود و دو دو بار مبالغه است در تطهیر و آن را نور علی نور خوانده اند و سبب
مزید ثواب و مضاعفت اجر گردانیده و سه سه بار که نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه است و زیادت بر سه تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و
منهی عنه است و این بصورت زیادتی ست و بمعنی نقصان چنانکه در حدیث آمده و با وجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل

بعض اعضا سه بار و بعض دو بار و بعض یکبار نیز آمده و این از صورتهای متعدده است که در احادیث ورود یافته و انهمه برای بیان جواز و
توسیع دائره ست و نزد بعضی یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهور و صحیح آنست که موجب اثم نیست از جهت صحت احادیث
وارده در آن و امام محمد در موطای خود گفته که شستن سه بار افضل است و اکتفا به دو بار کفایت ست و یکبار اگر با سباغ و اکمال
باشد نیز کافی ست مذهب ابی حنیفه همین ست و شافعی گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشهور از مذهب
وی آنست که مکروه است کراهت تنزیهی - وعن عبد الله بن عمرو قال رجعنا مع رسول الله - باز گشتیم ما با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم من مکة الی المدینة - از مکه بسوی مدینه - حتی اذا کنا بماء بالطریق - تا آنکه رسیدیم ما بسر آبی که در راه مکه بود - تعجل
قوم عند العصر - شتابی کردند و اضطرابی نمودند گروهی در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ میشد و میگذشت
فتوضؤا وهم عجال - پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابی کنندگانند در وضو عجال بکسر عین و خفت جیم و بضم عین
و شدت جیم هر دو روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان - فانتهینا الیهم - پس رسیدیم ما بایشان - و اعقابهم تلوح و پاشنه های
پای ایشان هویدا بود بجهت خشکی - لم یمسها الماء - نرسیده بآنها آب - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ویل للاعقاب من النار - وای مر پاشنه ها را از آتش دوزخ چون باعث عذاب و وعید خشکی پاشنه ها بود نسبت
ویل بآنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه اصحاب پاشنه ها که تقصیر کردند در شستن آن و محتمل که عذاب مخصوص بپاشنه ها باشد
وهو الظاهر و ویل بمعنی سختی عذاب و هلاک آمده نام وادی است در دوزخ - اسبغوا الوضوء - کامل و تمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزو
از اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیثی دیگر آمده است که اگر مقدار یک سر ناخن خشک بماند وضو درست نبود - رواه مسلم -
و درین حدیث دلیل است برآنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرمود و مسح کفایت نمیکند و همین مذهب اند
جمهور فقهای امصار و اعصار و ثابت نشده خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار و اعتداد داشته باشد در اجماع و هر که بیان کرده وضوی
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و تعلیم کرد آنرا بمردم از صحابه عظام مثل علی و عثمان و عبد الله بن زید که او را صاحب وضوی رسول الله صلی الله
علیه وسلم گویند و انس و جابر و ابی هریره و عبد الله بن عمرو جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین همه متفق اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می‌شست
پاهای مبارک خود را در وضو وقتی که نه در موزه بودند و احادیث لا تعد و لا تحصی و اصل هر چند تواتر معنوی درین باب ثابت شده
و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن در احادیث بیشمار وارد شده و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آمده که صحابه مسح
میکردند پاهای خود را تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با سباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را
و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان روایت کرده که گفت گفتم مر عطای خراسانی را که از اکابر تابعین است آیا
رسیده است ترا از هیچ یکی از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر قدمین گفت لا والله رسیده و گفته اند که علما
اجماع کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقا اختلافی در آن داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر مرتفع میگرداند اختلاف
سابق را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند بر حکمی و درین جا خود خلافی نقل میکنند که بعض قائل

قائل اند بمسح و بعض بتخییر میان غسل و مسح و بعض بجمع میان هر دو جوابش آنست که این خلاف در ینجا معتبر نیست از جهت
ندرت مخالفت و عدم اعتداد بوی غایت آنکه این اجماع نباشد که منکر او کافر گردد و بعضی از علمای ما حکم کرده اند بکفر مخالف
آن اما طریقه ما سلوک طریق احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد والله اعلم و خلاصه سخن درین باب آنست
که کتاب الله درین حکم محتمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بحد شهرت و تواتر رسیده است بیان
آن کرده و روشن گردانیده که مراد الله آنست والله اعلم - وعن المغیرة بن شعبة - صحابی مشهور است اسلام آورد
در عام الخندق و بعض گویند اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویة بن ابی سفیان و صاحب رای و مشورت
او ست - قال ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ فمسح علی ناصیته - گفت مغیره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس مسح کرد
بر موی پیشانی خود بدانکه در مقدار مسح سر اختلاف واقع شده در مذهب امام مالک واجب مسح تمام سر است چه در قرآن مجید امر
بمسح سر کرده و چون سر نام تمام سر است لا بد مسح تمام سر واجب باشد و مذهب امام شافعی آنست که امر بمسح مطلق سر ست کل
یا بعض اگرچه دو سه موی باشد زیرا که مسح رسانیدن دست تر ست بسر و این معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام ابو حنیفه
فرض مسح چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیه است و ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام
واجب بودی اقتصار بر مسح ناصیه نکردی و اگر کمتر از آن واجب بودی گاهی برای بیان جواز آن را نیز کردی و در روایات
در مذهب امام احمد مختلف است موافق مذهب هر یکی از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک است و در روایتی مسح
اکثر سر و از بعض مشائخ حرمین شنیدم که از مشائخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة مسح الراس مع مالک و امام ابو حنیفه میگوید
که آیت قرآن مجمل بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادة کرده شده است و آنکه فرمود - وعلی العمامة -
و مسح کرد بر دستار محمول برآنست که چون بادای فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و ادای سنت که
مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر و تنظیف فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه
فرض است که مسح تمام سر است که بر بعض سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توربشتی گفته که تواند که این وهم راوی باشد شاید که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد بر آن والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال
بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمام
راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول وی که فرمود - وعلی الخفین - ناظر درین معنی ست و توربشتی گفته که تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی
از فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی و الحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا
آنکه خبری باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتهار مانند روشنی آفتاب والله اعلم - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها
قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب التیمن - گفت عائشه که بود آنحضرت که دوست میداشت آغاز کردن از جانب راست
استطاع - تا آنکه میتوانست و درین کلمه اشارت است بتاکید محافظت این کار چنانکه فرمود - فی شانه کله - در کارهای خود همه کارها

خود یعنی در همه کارها ابتدا براست کردی و جانب راست اختیار کردی پس از ان بیان کارها و تفصیل آن کرد بقول خود
فی طهوره - در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شستی و پای راست شستی اما رخساره ها و گوشها معا شسته میشوند
وترجله - و در شانه کردن موی سر و ریش ابتدا از جانب راست کردی - وتنعله - و در نعلین پوشیدن اول پای راست در آوردی
متفق علیه - و ذکر این سه چیز بطریق تمثیل ست و هرچه از باب تشریف و تکریم و تزیین است همه ازین قبیل است چنانچه جامه پوشیدن
و پا در موزه آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب
گرفتن و موی سر تراشیدن و در حلق راس بعض یمین محلوق اعتبار کرده اند و بعض یمین حالق کذا ذکره بعضهم فی مناسک الحج
والاول اصح واظهر و آنچه نه ازین باب ست مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن
جامه و مانند آن مستحب در وی آغاز بچپ است و درین همه بجهت شرف و کرامت راستی ست چنانکه فرشته دست راست
شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایهٔ دست راست مقدم است بر همسایهٔ دست چپ اعتبار راستی در همه جا معتبر ست

الفصل الثانی - عن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لبستم - چون بپوشید پوشیدنیها
از جامه و نعلین و موزه و جز آن - واذا توضأتم - و چون وضو کنید - فابدؤا بمیامنکم - پس آغاز کنید بجانب های راست خود و در
بعض روایات بایامنکم و هر دو بیک معنی ست اول جمع یمین و ثانی جمع ایمن - رواه احمد و ابوداود - وعن سعید بن زید یکی
از عشرۂ مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه - نیست
وضوی کامل مر کسے را که ذکر نکرد نام خدا را بروی پس لازم آید که نیست نماز مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا برد و منقول
از سلف این لفظ است سبحان الله العظیم و بحمده و بعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و مشهور این لفظ است بسم الله
والحمد لله علی دین الاسلام - رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد و ابوداود عن ابی هریرة والدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیه وزادوا فی
و زیاده کرده اند احمد و ابوداود و دارمی در اول حدیث این کلام را که لا صلوٰة لمن لا وضوء له - پس معنی حدیث اینچنین باشد نیست نماز
مر کسی را که نیست مر او را وضو و نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بروی پس لازم آید که نیست نماز مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا
را بدانکه تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب نزد امام احمد در روایتی باختیار جماعه از صحابه واجب است و شرط وضوء است
بحکم این حدیث که نفی وضو میکند نزد عدم تسمیه و نزد جمهور این محمول بر نفی کمال است و آثار روایت احمد و ابوداود و دارمی که
مذکور شد این احتمال را دور تر می اندازد کما لا یخفی و حجت جمهور قول خداوند تعالی است که فرمود اذا قمتم الی الصلوٰة فاغسلوا
وجوهکم الآیة فرمود چون بایستید برای نماز بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را و ذکر تسمیه نکرده و اصحاب سنن اربعه روایت
کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی و در آنچه امر کرده
است وی تعالی خود ذکر تسمیه نیست و در آخر فصل ثالث از ابی هریرة و ابن مسعود و ابن عمر بیاید که پیغمبر فرمود صلی الله علیه
وسلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضای وضوی او و سیاق این

این کلام در اثبات کمال وضو ست بتسمیه و این امارت سنیت و استحباب بود و سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است
و در هدایه گفته که صحیح آنست که مستحب است - وعن لقیط - بر وزن کریم - بن صبرة - بفتح صاد و کسر با صحابی مشهور است
معدود ست در اهل طائف - قال قلت - لقیط بن صبره گفت گفتم - یا رسول الله اخبرنی عن الوضوء - خبر ده مرا از وضو که حسن
وی و کمال وی در چیست - قال اسبغ الوضوء - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام و کمال و تر و تازه بکن وضو را - وخلل
بین الاصابع - و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا و تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی در آوردن و تخلیل اصابع سنت
است نزد ابی حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پا سنت ست بی خلاف و آنرا نیز اگر نکند باکی نیست لیکن گفته اند
که تخلیل خوش آینده تر است نفس را و در تخلیل انگشتان دست از وی دو روایت ست و مشهور آنست که سنت ست [illegible]
نیست زیرا که تفریج آنها معنی از تخلیل است و نزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پا است که انگشتان دست بحسب خلقت از هم
جدا و کشاده باشند و اگر بیکدیگر چفسیده و متصل باشند چنانکه بی تکلف آب میان آنها در نیاید واجب است تخلیل و وعیدی که
بر ترک تخلیل در حدیث دارقطنی وارد شده چنانکه در هدایه آورده است محمول برین صورت است و بعض گفته اند که این حدیث
ضعیف ست کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و کیفیت تخلیل انگشتان پا آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پای راست و ختم کند بخنصر
پای چپ و تخلیل انگشتان دست بدر آوردن بعض در بعض است - وبالغ فی الاستنشاق - و مبالغه کن در استنشاق و در روایتی بالغ
فی المضمضة والاستنشاق و حد مضمضه حرکت دادن تمام دهن است آب و مبالغه آنست که آب تا حلق برسد و نزد بعض گردانیدن آب است
در تمام دهن و حد استنشاق آنست که آب تا نرم بینی رود و مبالغه در آنکه از وی بگذرد و نزد بعض کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی
الا ان تکون صائما - مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در انها درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بجهت توهم فساد روزه و مضمضه
و استنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو
و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیهم اجمعین - رواه ابوداود والترمذی والنسائی و روی ابن ماجه والدارمی الی قوله
بین الاصابع یعنی این عبارت که بالغ فی الاستنشاق الا ان تکون صائما در حدیث ابن ماجه و دارمی نیست - وعن ابن عباس
رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأت فخلل اصابع یدیک و رجلیک - چون وضو کنی تو پس تخلیل کن انگشتان
هر دو دست و هر دو پای خود را - رواه الترمذی و روی ابن ماجه نحوه و قال الترمذی هذا حدیث غریب - وعن المستورد بن شداد
مستورد بضم میم و سکون سین مهمله و فتح فوقانیه و سکون واو و کسر را و در آخر دال شداد بفتح شین و تشدید دال معدود ست در
اهل کوفه و در وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم کودک بود و لیکن سماع وارد از وی صلی الله علیه وسلم - قال رأیت رسول الله گفت
دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اذا توضأ یدلک - چون وضو میکرد میمالید و لزوم میکرد - اصابع رجلیه بخنصره - انگشتان هر دو پای خود را
بانگشت خرد خود و دلک بخنصر مستلزم تخلیل است و ازان و بعض گفته اند دلک اینجا بمعنی تخلیل است و وجه تخصیص خنصر بتخلیل آنست که
در آمدن وی در درون انگشتان آسان تر است و نیز خدمت بجز دان مناسب تر است - رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه - وعن انس

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ اخذ کفا من ماء - بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب
فادخلہ تحت حنکہ - پس مے درآورد آن را زیر لحیۂ شریف از جانب حلق و حنک بفتحتین درون دہان و تحت حنک زیر زنخدان
و این نزد شستن روی بود کہ از تتمۂ اوست نہ بعد از فراغ وضو چنانکہ بعض توہم کردہ اند - فخلل بہ لحیتہ - پس تخلیل میکرد بآن
از آب لحیۂ خود را - قال - و فرمود - ہکذا امرنی ربی - این چنین امر کردہ است مرا پروردگار من - رواہ ابو داؤد - وعن عثمان
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یخلل لحیتہ - روایت است از عثمان رضی اللہ عنہ کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تخلیل میکرد لحیۂ
شریف خود را - رواہ الترمذی والدارمی - بدانکہ احادیث در تخلیل لحیہ بطرق متعددہ آمدہ و در بعضے ازان سخن است و ترمذی از بخاری
آوردہ کہ گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیثی ست کہ عامر بن شقیق از ابی وائل و او از عثمان روایت کردہ است و تخلیل
لحیہ سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد امام ابی حنیفہ و محمد و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی و نزد شافعی
نیز سنت است و امام مالک گفتہ کہ رسانیدن دست بران و جنبانیدن وی کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام احمد در روایتے
واجب است و گفتہ اگر ترک کرد تخلیل لحیہ را بسہو روا باشد و اگر عمدا کرد اعادہ کند و کیفیت تخلیل لحیہ آنست کہ درآرد انگشتان را
در زیر لحیہ و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل است چنانکہ ظاہر حدیث در آنست - وعن ابی حیۃ بفتح حائے مہملہ و تشدید
تحتانیہ نام وی عمرو بن نصر الوادعی تابعی ست حدیث کردہ از علی ابن ابیطالب رضی اللہ عنہ - قال - گفت ابو حیہ - رأیت علیا
و دیدم علی را رضی اللہ عنہ توضأ - وضو کرد - فغسل کفیہ - پس بشست ہر دو کف دست خود را - حتی انقاہما - تا آنکہ پاک گردانید
ہر دو کف دست را - ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا - پستر آب در دہان کرد سہ بار و آب در بینی کرد سہ بار - وغسل وجہہ ثلثا
و شست روی خود را سہ بار وذراعیہ ثلثا - و شست ہر دو دست را تا آرنج سہ بار - ومسح براسہ مرۃ - و مسح کرد بر سر خود یکبار
ثم غسل قدمیہ الی الکعبین - پستر بشست ہر دو پاے خود را تا دو پاشنہ - ثم قام فاخذ فضل طہورہ - پستر ایستاد علی رضی اللہ عنہ پس گرفت
بقیہ آب وضو را - فشربہ وہو قائم - پس نوشید آن آب را و حال آنکہ وی ایستادہ است - ثم قال احببت ان اریکم کیف کان
طہور رسول اللہ - پستر گفت دوست داشتم کہ بنمایم شما را کہ چگونہ بود طہارت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - و اینجا معلوم میشود کہ آب
ایستادہ خوردن جائز باشد و بعضے آنرا مخصوص بآب وضو دارند و تفصیل کلام درین مسئلہ و بیان اختلاف دران باب الاشربہ بیاید ان شاء اللہ
تعالے - رواہ الترمذی والنسائی - وعن عبد خیر بفتح خائے معجمہ و سکون تحتانیہ بلفظ ضد شر بن یزید الہمدانی مخضرم است دریافتہ
زمن آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم و ملاقات نکردہ و صحبت داشت علی بن ابیطالب را و بود از کبار اصحاب علی رضی اللہ عنہ ثقہ مامون
روایت کرد از ابو بکر و علی صد و بیست سال عمر یافتہ و روایت است از عبد خیر کہ از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی اللہ
عنہما - قال نحن جلوس ننظر الی علی - گفت نشستہ بودیم ما نگاہ میکنیم بجانب علی رضی اللہ عنہ حین توضأ - ہنگامیکہ وضو کرد - فادخل
یدہ الیمنی - پس درآورد دست راست خود را الیمنی در آوند آب - فملأ فمہ - پس پر کرد بآب دہن خود را - فمضمض - پس بجنبانید آب دہن
یعنی مضمضہ جنبانیدن آب است در دہان - واستنشق - و آب در بینی کرد - ونثر بیدہ الیسری - و بیفشاند یعنی انداخت بدست چپ خود

فعل ہذا ثلث مرات - کرد این را سہ بار - ثم قال من سرہ ان ینظر الی طہور رسول اللہ - کسی کہ خوشحال میگرداند او را کہ نظر کند بسوی طہور
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فہذا طہورہ - پس باید کہ نظر کند باین وضو کہ من کردم زیرا کہ این وضوی پیغمبر خداست یعنی وضوے
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باین طریق بود اینجا آنچہ روایت کرد ہمین مضمضہ و استنشاق است بر وجہے کہ مذکور شد مانا کہ مقصود
راوی درین مقام بیان کیفیت ہمین مضمضہ و استنشاق و استنثار و تثلیث آنہا بود و بیان آنکہ ہر دو بیک کف بود
بطریق وصل چنانکہ ظاہر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافے دران نبود واللہ اعلم - رواہ الدارمی -
وعن عبد اللہ بن زید رضی اللہ عنہ - قال رأیت رسول اللہ - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلے اللہ علیہ وسلم مضمض واستنشق
من کف واحد - مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف آب - فعل ذلک ثلثا - کرد آن را سہ بار اینجا نیز مقصود ہمان است
کہ در حدیث علی رضی اللہ عنہ بود - رواہ ابو داؤد والترمذی - وعن ابن عباس - رضی اللہ عنہ - ان النبی صلے اللہ
علیہ وسلم مسح براسہ - روایت است از ابن عباس رض کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسح کرد بسر خود - واذنیہ - و بہر دو گوش
خود - باطنہما بالسباحتین - مسح کرد بباطن ہر دو گوش کہ جانب روے است بدو انگشت کہ نام آنہا سباحتین است و
مشہور بسبابتین است بجہت اشارت با آنہا نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانہ و تعالے و آن انگشتی ست کہ متصل انگشت ابہام است
و آنرا انگشت شہادت نیز گویند و این نام اسلامی ست و در جاہلیت آنرا سبابہ نام است از سب یعنی دشنام زیرا کہ عرب
بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت مینمودند و ہم ازین جہت ذکر این نام نکردہ پنداشتہ گاہی در بعض
مواضع این لفظ نیز اطلاق میابد و درینجا نیز در بعض نسخ بالسباحتین واقع شدہ - وظاہرہما بابہامیہ - و مسح کرد ظاہر دو
گوش را کہ دو جانب سر است بہر دو انگشت نر خود - رواہ النسائی - وعن الربیع بضم را و فتح باے موحدہ و بکسر یاے
تحتانیہ مشددہ - بنت معوذ - بضم میم و فتح عین و تشدید واو مکسورہ در آخر ذال معجمہ صحابیہ انصاریہ نجاریہ از مبایعات تحت
شجرۃ صاحب قدر عظیم روایت کرد از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - انہا رأت النبی - کہ وی دید پیغمبر را صلے اللہ علیہ وسلم
یتوضأ - وضو میکرد - قالت - گفت ربیع بنت معوذ - فمسح راسہ ما اقبل منہ وما ادبر - پس مسح کرد آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم سر خود را
آنچہ پیش است ازوی و آنچہ پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس - وصدغیہ - و مسح کرد ہر دو صدغ خود را و صدغ
بضم صاد میان گوش و چشم و موی فرو افتادہ برین موضع - واذنیہ - و مسح کرد ہر دو گوش خود را - مرۃ واحدۃ - یکبار -
وفی روایۃ انہ توضأ - و آمدہ است در روایتی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد - فادخل اصبعیہ - پس درآورد سر ہر دو
انگشت خود را - فی جحری اذنیہ - در دو سوراخ ہر دو گوش و جحر بتقدیم جیم بر حاے مہملہ سوراخ - رواہ ابو داؤد - روایت کرد
این حدیث را باین ہر دو روایت ہم ابو داؤد - وروی الترمذی الروایۃ الاولی - و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را انہا رأت تا مرۃ
واحدۃ - واحمد وابن ماجہ الثانیۃ - و روایت کرد احمد و ابن ماجہ روایت دوم را انہ توضأ تا اذنیہ چنانکہ احادیث در مسح سر
باطلاق آمدہ یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث مرتین نیز آمدہ و آن را موسوم بضعف داشتہ اند تا تثلیث چہ

در هیچ حدیثی صحیح نیامده چه آنچه آمده همین است که وضو کرد یک یک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول
شافعی به تثلیث مسح باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل و جوابش آنست که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صریح اند
که مسح یکبار میکرد و حمل محتمل بر متعین لازم است و بنای مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری گفته که
در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما هم بر آنند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابوداؤد گفته احادیث عثمان
که صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است و شیخ ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن آنها مخالف احادیث صحیحه
حجت نیست نزد اهل علم انتهی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه با آب جدید و خمی گفته که تثلیث مسح با آب جدید بدعت
است و در روایتی غریب از امام ابوحنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است و مروی ست از ابی حنیفه و در
بعض شروح هدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم - وعن عبدالله
بن زید انه رای النبی صلی الله علیه وسلم توضأ وانه مسح رأسه - روایت ست از عبدالله بن زید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دید
که وضو کرد و مسح کرد سر خود را بماء غیر فضل یدیه - بآبی که جز آب زیادتی هر دو دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و تری آب
که در کف مانده از شستن دستها اکتفا نکرد و در کتب حنفیه مذکور ست که اگر بگیرد مسح کرد تری آبی که باقیست از غسل اعضای مغسوله کافی
است و حکم آن دارد که گویا از اناگرفت و کافی نیست تری باقی از مسح و حدیثی نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و در یک حدیث نیز
بروایت ابن لهیعه آمده بماء غیر بجای موحده من فضل یدیه یعنی بآبی که باقی مانده است از زیادتی یدین و صحیح همان روایت
مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جدید را پس اولی و افضل همان باشد و بآب
باقی در دست نیز روا باشد - رواه الترمذی ورواه مسلم مع زوائد - ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد و مسلم نیز روایت
کرده است لیکن با زیادتها که ذکر مضمضه و استنشاق و غسل وجه و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن زوائد را
در احادیث دیگر آورده است بر همین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح راس است بجای جدید اقتصار نمود فافهم - وعن
ابی امامة ذکر وضوء رسول الله - روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم قال - گفت
ابوامامه وکان - و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یمسح المأقین - مسح میکرد در شستن روی هر دو کنج چشم را ماق و موق بهمزه
و غیر مهموز طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب بینی و گوش هر دو لفظ
حدیث احتمال هر دو دارد و لفظ تثنیه یعنی اول باعتبار هر دو چشم است و یعنی ثانی بلاحظهٔ هر یک و شک نیست که شستن هر دو
داخل است در نظافت - وقال - و گفت ابوامامه یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم - الاذنان من الراس - گوشها از سر ست و
داخل مر دست و ازینجا دو حکم مستفاد میگردد یکی آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود ببقیه آب سر کرده شود نه با آب جدید و در
حکم اول ائمه را بتفق اند و خود بعض گوشها از روی است و همراه وی مسح کنند و بعض گویند ظاهر گوشها از سر است و باطن
از روی و ایشان الاذنان من الراس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش با آب سر است

مذهب ماست و مذهب امام احمد نزد اکثر از مشائخ مذهب وی زیرا که غالب کسیکه وصف کرده وضوی رسول خدا را صلی الله علیه
وسلم ذکر کرده که سر او گوشها را بیک آب مسح کرده و احادیث بسیار بدان ناطق اند و نزد شافعی و احمد بروایتی و مالک گوشها را
با آب جدید مسح کنند و درین باب نیز حدیثی آمده غالباً در اکثر احوال با آب سر کرده و احیاناً چون در دست تری نمانده آب
جدید گرفته والله اعلم - رواه ابن ماجة وابوداؤد والترمذی وذکرا - و ذکر کرده اند ابوداؤد و ترمذی که - قال حماد - گفته است
حماد که یکی از رواة این حدیث است - لا ادری - در نمی یابم که این قول - الاذنان من الراس من قول ابی امامة - از قول
ابی امامه است که باجتهاد خود گفته - ام من قول رسول الله - یا از قول پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم - و عبارت حدیث که
مؤلف آورده محتمل هر دو معنی ست و تردد حماد هم ازینجا ناشی ست - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال جاء
اعرابی الی النبی - آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسأله عن الوضوء - در حالیکه میپرسید او را از کیفیت وضو و کمال وی
فاراه ثلثاً ثلثاً - پس نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن اعرابی را شستن اعضا سه سه بار ثم قال هکذا الوضوء - پس تر فرمود
همچنین است کمال وضو - فمن زاد علی هذا فقد اساء وتعدی وظلم - پس کسیکه زیاده کرد بر سه بار شستن پس تحقیق بد کرد و از حد
در گذشت و ظلم کرد - رواه النسائی وابن ماجة وروی ابوداؤد معناه - وعن عبدالله بن مغفل انه سمع ابنه یقول - روایت
است از عبدالله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابی مشهور ست که وی شنید پسر خود را که میگفت - اللهم انی
اسألک القصر الابیض عن یمین الجنة - خداوندا من سوال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست های بهشت - قال - گفت عبدالله
ای بنی سل الله الجنة - ای پسرک من طلب از خدا بهشت را - وتعوذ به من النار - و پناه جوی بخدا از آتش دوزخ یعنی این تحکم
و فضول کلام چیست که جای معین و مقامی خاص بر صفت مخصوص از بهشت طلب داری تو آن خواه که ترا خدای تعالی
از آتش دوزخ نگاه دارد و به بهشت در آرد - فانی سمعت رسول الله - پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم یقول - میگفت - انه سیکون فی هذه الامة قوم - بدرستی که شان اینست نزدیک است که باشند درین امت گروهی که
یعتدون فی الطهور والدعاء - میگذرند از حد ادب و اعتدال در طهارت [illegible] و دعا اما از حد در گذشتن در طهارت بزیادت بر سه بار
شستن و در ریختن آب اسراف نمودن و در شستن مبالغه تا بحد وسواس کردن و در دعا بانبساط یا او بساط ادب کشیدن
و مطلب معین درخواستن و خارج از حیطهٔ امکان و عادت طلبیداشتن - رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة - وعن ابی بن کعب
صحابی عظیم الشان ست سید القراء و سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وی در موضع دیگر نوشته شده است رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان للوضوء شیطانا یقال له الولهان - فرمود بدرستی که مر وضو را دیوی ست در وسوسه
افگنده که گفته میشود و نام برده میشود مر او را ولهان مشتق از وله که بمعنی اندوه و رفتن عقل بسبب اندوه و بمعنی حیرت و تسمیهٔ او بولهان
بجهت اندوه و تحیر او در حرص بر طلب وسوسه افگندن مردم را در آن یا این صفت انسانی ست که بجهت وسوسه وی در حیرت
و اندوه افتاده مجازا بر آن شیطان اطلاق کرده اند - فاتقوا وسواس الماء - پس بپرهیزید وسواس او را که در وضوی آرد

ودانہاے آب می انداز دواز حد سنت بیرون می انگند - رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ولیس اسنادہ بالقوی عند اہل الحدیث - گفت ترمذی کہ این حدیث غریب ست کہ جز یک کس آنرا روایت نکردہ و اسناد او قوی نیست نزد علمای حدیث - ولانا لا نعلم احدا اسندہ غیر خارجۃ - زیرا کہ ما نمیدانیم ہیچ یکی را کہ سند آوردہ باشد آنرا جز خارجہ بن مصعب ابو الحجاج سرخسی - وہو لیس بالقوی عند اصحابنا - و وی نیست قوی و ثقہ نزد یاران ما کہ اہل حدیث اند و اختلاف کردہ اند علمای حدیث در وی و تضعیف کردہ اند او را - وعن معاذ بن جبل - رضی اللہ عنہ - قال رایت رسول اللہ گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ مسح وجہہ بطرف ثوبہ - چون وضو میکرد مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشہ جامۂ خود - از ینجا معلوم میشود کہ بعد از وضو عضو را بجامہ کہ پوشیدہ بود پاک کردن و رومالی جدا برای آن آمادہ داشتن و اگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست - رواہ الترمذی - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کان لرسول اللہ گفت عائشہ بود مر پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم خرقۃ - جامۂ کہ ینشف بہا اعضاءہ بعد الوضوء - می پیچید و میگرفت بآن خرقہ آب از اعضای خود پس از وضو از ینجا معلوم شود کہ جامہ علیحدہ داشت برای نشف اعضای وضو - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لیس بالقائم - روایت کرد آن را ترمذی و گفت این حدیثی ست کہ نیست ایستادہ یعنی قوی و بر پا - وابو معاذ الراوی ضعیف عند اہل الحدیث - و ابو معاذ کہ روایت کنندۂ این حدیث ست سست است نزد اہل حدیث و ترمذی در جامع خود این ہر دو حدیث را روایت کردہ و ہر دو را تضعیف نمودہ است و در تضعیف حدیث اول گفتہ کہ رشدین بن سعد و عبد الرحمن بن زیاد افریقی ضعیف اند در حدیث و گفتہ است کہ صحیح نیست درین باب چیزی از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و رخصت کردہ اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در مندیل بعد از وضو و آنہا کہ مکروہ پنداشتہ اند بجہت آنست کہ آب وضو وزن کردہ میشود انتہی و در کتب حنفیہ مذکور ست کہ اگر نہ بقصد تکبر باشد مکروہ نیست و اگر بقصد تکبر و تنزہ باشد مکروہ ست و نزد بعض اولی آنست کہ نکنند زیرا کہ آن حضرت نکردہ است و اگر بکنند مکروہ نیست و نزد بعض مکروہ زیرا کہ در وی ازالۂ اثر عبادت ست و آب وضو تسبیح میکند خدای تعالی را مادام کہ تر است واللہ اعلم -

الفصل الثالث - عن ثابت بن ابی صفیۃ - تابعی ست شنیدہ انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و ابن عیینہ از وی شنیدہ اند و ائمۂ دیگر او را تضعیف کردہ و گفتہ اند کہ کثیر الوہم بود در اخبار و واہی الحدیث بود و ابن معین گفتہ کہ لیس بشیء - قال قلت لابی جعفر ہو محمد الباقر - گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را کہ محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام اللہ علیہما و علی آبائہم الکرام تمامہ امام باقر از اعاظم فقہای مدینۂ مطہرہ بود و ثقہ و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و ابن عمر و جابر و آمدہ شدہ و برجابر بن عبد اللہ انصاری بسیار بود و از وی استماع حدیث بسیار میکرد و گویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجابر اشارت کردہ بود کہ یکی از اولاد من پیش تو تعلیم خواہد شد و ملقب بباقر نیز از نزد حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و بقر در لغت شگافتن و فراخ کشادن است و سمی محمد بن علی زین العابدین بقرہ فی العلم

آوردہ اند کہ چون امام محمد باقر نزد جابر می آمد جابر کبیر السن شدہ بود و اعمی گشتہ می پرسید کیستی تو گفتی منم محمد بن علی پس جابر میگفت مرحبا مرحبا یا ابن رسول اللہ و ولد سبطہ و ریحانہ پس دست در جیب امام محمد باقر در آوردہ و بر گردن و بر سینہ و بغل وی میگذرانید و بوی اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت می شمید - بیت - ای گل ز تو خرسندم تو بوی کسی داری وی سرو ز تو نازم قدرت بکسی ماند - ومیگفت ببر لیس ازمن یا ابن اخی ہر چہ میخواہی از احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ در ہر باب احادیث بسیار از وی یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار ہست کہ تفصیل خصوصیات احوال روایت میکرد رضی اللہ عنہ پس ثابت بن ابی صفیہ با امام محمد باقر گفت - حدثک جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرۃ مرۃ و مرتین مرتین وثلثا ثلثا - آیا حدیث کردہ و خبر دادہ است ترا جابر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد و شست اعضا را گاہی یک یک بار و گاہی دو دو بار و گاہی سہ سہ بار - قال نعم - گفت محمد باقر آری حدیث کردہ است مرا جابر بدان رواہ الترمذی وابن ماجۃ - وعن عبد اللہ بن زید - رضی اللہ عنہ - قال ان رسول اللہ - و روایت ست از عبد اللہ بن زید کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرتین مرتین - وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار - وقال ہو نور علی نور - و فرمود شستن دو دو بار نور بر نور ست یعنی طہارت بر طہارت و سنت بر فرض سبب مزید نورانیت ست و درین لفظ تلمیح ست بقصہ تجلیل - وعن عثمان رضی اللہ عنہ - قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توضأ ثلثا ثلثا - گفت عثمان بن عفان کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد سہ سہ بار - وقال - و فرمود - ہذا وضوئی ووضوء الانبیاء قبلی ووضوء ابراہیم - این وضوی تام و کامل است وضوی من و وضوی پیغمبران کہ پیش از من بودہ اند بخصوص وضوی ابراہیم خلیل الرحمن کہ متضمن طہارت و نظافت مخصوص است و از ینجا معلوم میشود کہ وضوی پیغمبران سابق نیز بہمین نہج خصوصیات بودہ است مگر آنکہ اشارت بہذا لخصوص تثلیث باشد بدلالت مقام چنانکہ سیاق حدیث بران دلالت دارد - رواہما رزین - روایت کرد این دو حدیث را رزین - والنووی ضعف الثانی فی شرح مسلم - و شیخ محی الدین نووی حکم کردہ است بضعف حدیث ثانی کہ از عثمان است رضی اللہ عنہ در شرح صحیح مسلم - وعن انس - قال کان رسول اللہ - گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ لکل صلوۃ - وضو میکرد برای ہر نماز - وکان احدنا یکفیہ الوضوء ما لم یحدث - و بود یکی از ما کہ بسندگی میکرد او را وضو مادام کہ حدث نیکرد و دو وضو نمی شکست پس بعض میگویند کہ واجب بود بر حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم وضو کردن برای ہر نماز چنانکہ حدیث آیندہ دلالت دارد بران و بعضی میگویند کہ آن بطریق اخذ عزیمت و عمل بظاہر کتاب بود کہ اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا برای وجوب ست واللہ اعلم - رواہ الدارمی - وعن محمد بن یحیی بن حبان - بفتح حا و بای موحدہ مشددہ ابو عبد اللہ انصاری مازنی فقیہ تابعی ست ذکر کردہ او را ابن حبان در ثقات صاحب طبقہ روایت میکند از ابن عمر و انس و از پدر خود و وی از مشائخ امام مالک است تبجیل میکرد او را مالک و ذکر میکرد بعبادت و فقہ و علم مات سنۃ احدی وعشرین ومائۃ - قال قلت - گفت محمد بن یحیی گفتم - لعبید اللہ بن عبد اللہ بن عمر - عبید اللہ بن عبد اللہ بن عمر را کہ تابعی ست و ثقہ قلیل الحدیث برادر سالم بن عبد اللہ بن عمر مات قبل اخیہ سالم لعبد المائۃ -

ارایت وضوء عبد الله بن عمر لکل صلوة - خبر ده مرا از وضوی عبد الله بن عمر برای هر نماز - طاهرا کان او غیر طاهر - با وضو باشد یا غیر
عمن اخذه - از که گرفته است آن را و از که رسیده است او را این روایت - فقال - پس گفت عبید الله بن عبد الله حدثته
اسماء بنت زید بن الخطاب - حدیث کرده است ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب که بنت عم او ست و زید بن الخطاب برادر عمر
بن الخطاب بود کلان تر از وی و از مهاجرین اولین ست اسلام آورد پیش از عمر و حاضر شد واقعه بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از آن است
شهید شد یوم الیمامة در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه سال دوازدهم از هجرت روایت کرده است از وی عبد الله بن عمر و اسماء
دختر وی نیز از صحابیات است پس این اسماء حدیث کرد عبید الله بن عمر را - ان عبد الله بن حنظلة بن ابی عامر الغسیل - که عبد الله بن حنظله غسیل
که پدر و پسر هر دو صحابی اند و حنظله غسیل از سادات صحابه است و در روز احد شهید شده و قصهٔ وی که بدان غسیل لقب یافته مشهور است
و عبد الله روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت ساله بود روایت کرد از حضرت صلی الله علیه وسلم وی مردی خیر و فاضل بود و امیر
انصار بود و شهید شد در وقعه حره اما ابو عامر راهب پدر حنظله کافر از عالم رفت و داخل هاویه شقاوت گشت - حدثها ان رسول الله
حدیث کرد عبد الله بن حنظله اسماء بنت زید را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوة بود که امر کرده شده بود بوضو
برای هر نماز - طاهرا کان او غیر طاهر - با وضو میبود یا بی وضو - فلما شق ذلک علی رسول الله - پس هرگاه که سخت آمد وضو برای
هر نماز بر پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم امر بالسواک عند کل صلوة - امر کرده شد بمسواک کردن نزد هر نماز - و وضع عنه الوضوء - و نهاده شد
از ذمه شریف وی و منسوخ گردانیده شد وضو برای هر نماز - الا من حدث - مگر از جهت بی وضوئی - قال - گفت عبید الله بن
عبد الله - فکان عبد الله یری ان به قوة علی ذلک - پس بود عبد الله بن عمر که میدید و اعتقاد میکرد که مر او را قوت است
بر وضو کردن برای هر نماز یعنی اجتهاد کرد و گفت که وضو منسوخ وجوب ست و لیکن اولویت و فضیلت آن امر کسی را که تواند کرد
باقی ست فافهم - ففعله حتی مات - پس کرد عبد الله بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد - رواه احمد - وعن عبد الله بن
عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بسعد وهو یتوضأ - روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکه سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت - فقال ما هذا السرف یا سعد - پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم چیست این اسراف آب ای سعد - قال افی الوضوء سرف - گفت سعد آیا در وضو اسراف هست و در آب که شئ
عزیز الوجود و کمیاب ست و مبذول ست عادة چه اسراف باشد - قال نعم - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری و در آب باشد
وان کنت علی نهر جار - و اگر چه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف در آب چه اسراف درین صورت متصور
نیست و بعض گویند که اگر چه در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقی ست و نزدیک بانست آنچه بعض گفته
که مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگر چه در استعمال آب در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از اندازه شرعی اثم
هست - رواه احمد و ابن ماجه - وعن ابی هریرة و ابن مسعود و ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من توضأ وذکر اسم الله
کسی که وضو کند و ذکر کند نام خدا را - فانه یطهر جسده کله - پس بدرستی که وی پاک میگرداند تن خود را همه آن - ومن توضأ ولم یذکر

اسم الله لم یطهر الا موضع الوضوء - و کسی که وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیگرداند مگر جای وضو را و این حدیث مشعر است بآنکه تسمیه
سنت و مستحب بود نه واجب چنانکه گذشت - وعن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ وضوءه للصلوة
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد وضوی نماز را - حرک خاتمه فی اصبعه - می جنبانید انگشترین خود را در انگشت مبارک خود و این از جملهٔ
سنن و مستحبات وضو ست و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ بود کشیدن وی سنت است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در
زیر آن نرسد واجب است - رواهما الدارقطنی و روی ابن ماجه الاخیر - روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث دوم

باب الغسل

غسل بضم غین و غَسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بفتحتین آب که بدان بشویند و بکسر غین
چیزی که بدان سر بشویند چنانکه گل و اشنان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب و سر شستن هر دو بیامده و غساله بضم چیزی که
بر آید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و بمعنی باعث شدن دیگری را بر غسل نیز آید

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع - چون بنشیند
مرد میان چهار شعبه زن و شعبه بضم شین پاره از چیزی و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پای زن ست یا دو ران
و دو ساق وی یا دو ران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج - ثم جهدها - پس در تعب و مشقت انداز دزن را یعنی جماع
کند - فقد وجب الغسل - پس بتحقیق واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن - وان لم ینزل - و اگر چه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی
و این است مذهب ائمه اربعه و اکثر صحابه و خلفای اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان - متفق علیه - وعن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الماء من الماء - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست آب یعنی استعمال
آب و وجوب غسل مگر از آب یعنی خروج منی - رواه مسلم - پس بحکم اینحدیث بی انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض
باشد و اشارت کرد مؤلف بجواب آن بقول خود - قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله هذا منسوخ - گفت محیی السنة اینحدیث
انما الماء من الماء منسوخ ست چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد از آن و
ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در
فرج زن درون رفت و التقای ختانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه - وقال ابن عباس و گفت ابن عباس که اینحدیث - انما الماء
من الماء فی الاحتلام - در شان احتلام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمیگردد اگر چه خوابی که دیده و لذتی که چشیده یاد دارد
پس برین تقدیر احتیاج بقول نسخ نباشد و حق آنست که اینحدیث مطلق ست چه احتلام و چه غیر احتلام و لیکن حکم در ابتدای اسلام
بود پس از آن منسوخ گشت - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام
ترمذی - ولم اجده فی الصحیحین - ونیافتم آنرا در صحیح بخاری و مسلم این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که اینحدیث در صحاح
آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب از این اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از برای دفع تعارض حدیث اول و دوم

نه بآن طریق که حدیثی ست از صحاح که درین باب آورده و عن ام سلمة قالت قالت ام سلیم گفت ام المؤمنین ام سلمه گفت ام سلیم
که مادر انس بن مالک ست رضی الله عنها - یا رسول الله ان الله لا یستحیی من الحق - ای پیغمبر خدا بدرستی که خدا شرم نمیدارد از گفتن
حق و پرسیدن آن یعنی نهی نکرده از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیهٔ اعتذار است ازین سوال کردن فهل علی المرأة من
غسل اذا احتلمت - پس چون وی تعالی نهی نکرده از حیا داشتن و پرسیدن حق پس میپرسم آیا هست بر زن غسل وقتیکه
احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند - قال نعم - گفت آنحضرت آری هست غسل بر زن - اذا رأت الماء - چون ببیند
آب منی را چنانکه حکم مرد هم اینچنین ست - فغطت ام سلمة وجهها - پس پوشید ام سلمه روی خود را بجهت شرم - وقالت - و گفت
یا رسول الله او تحتلم المرأة - آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید از وی - قال نعم - گفت آنحضرت آری می بیند و می برآید
آب از وی - تربت یمینک - خاک آلوده باد دست تو - اصل معنی این ترکیب دعاست بفقر و افتقار بعد از آن همچنین بزبان ها در جاری
شده که در وقت تعجب و مذمت این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد ندارند و مراد آنست که عجب است از تو ای ام سلمه که
اینچنین میگوئی و انکار میکنی که زن را آب منی نباشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست - فبم یشبهها ولدها - پس
بچه چیز و بچه سبب مانندی افتد فرزند زن را بوی - متفق علیه - این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است - وزاد مسلم
بروایة ام سلیم - و زیاده کرده مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود - ان ماء الرجل غلیظ ابیض - بدرستی که
آب مرد سطبر است و سفید - وماء المرأة رقیق اصفر - و آب زن تنک است و زرد - فمن ایهما علا او سبق - پس هر کدام از آب
مرد یا زن که بالا برآید و غالب گردد یا پیشتر در رحم افتد - یکون منه الشبه - میباشد از آن مانند شدن فرزند و اگر آب مرد پیشتر افتاد
یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن پیشتر است یا غالب مانند مادر شود - و عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان
رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة - چون غسل میکرد از جنابت - بدأ فغسل یدیه - آغاز میکرد پس می شست
هر دو دست را - ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلاة - پستر وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پایها
پیش از ریختن آب بر بدن و حدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صریح است در تاخیر آن اوان غالبا هر دو میکرد گاهی چنان
و گاهی چنین و مذهب ما تاخیر است از جهت حدیث میمونه و در هدایه گفته که تاخیر غسل رجلین بجهت آنست که پایها در محل آمدن گاه
آب و گل و لای است پس شستن آنها فائده ندارد و اگر فرضا بر سنگ و تخته باشد بخلاف پیشتر بشوید و تاخیر نکند و محل جمع همین این
میتواند بود والله اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین وضو و همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه رح و در روایتی
مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد و ریختن آب بعد از وی معدوم آنست و صحیح قول اول ست و بالجمله بعد از وضو مبارک
می شست باین کیفیت که فرمود - ثم یدخل اصابعه فی الماء - پستر در آورد انگشتان خود را در آب - فیخلل بها اصول شعره -
پس تخلیل میکرد بانگشتان تر بنهای موی خود را - ثم یصب علی رأسه ثلث غرفات بیدیه - پستر میریخت بر سر خود سه کف آب
بهر دو دست خود - ثم یفیض الماء علی جلده کله - بعد از ان میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکه روان مے شد -

متفق علیه - و درین روایت ذکر غسل فرج نیست - وفی روایة لمسلم - و در روایت دیگر مسلم را آمده که - یبدأ - آغاز میکرد غسل را
فیغسل یدیه قبل ان یدخلهما الاناء - پس می شست هر دو دست خود را پیش از انکه در آرد آنها را در آوند آب - ثم یفرغ بیمینه
علی شماله - پستر میریخت آب را بدست راست بر دست چپ افراغ ریختن آب - فیغسل فرجه - پس می شست فرج خود را ثم یتوضأ
پستر وضو میکرد - وعن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس گفت میمونه
که یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برای آنحضرت - غسلا - آبی که بدان غسل کند و غسل بفتحتین و بسکون
سین هر دو روایت است - فسترته بثوب - پس پوشیدم آب را بجامه یا پوشیدم آنحضرت را و زدم پیش او پرده - فصب علی یدیه -
و ریخت آنحضرت بر هر دو دست خود - فغسلهما - پس شست هر دو دست را - ثم صب علی یده فغسلها - پستر ریخت آب بر هر دو دست پس
شست هر دو دست را - ثم صب بیمینه علی شماله - پستر ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود یعنی دو بار بر هر دو دست آب ریخت و شست
و سوم بار بدست راست بر دست چپ آب ریخت - فغسل فرجه - پس شست فرج خود را یعنی بدست چپ - فضرب بیده الارض -
و بعد از فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را که بآن شست فرج خود را بر زمین - فمسحها - پس بسود دست چپ را
بر زمین بجهت مبالغه در تنظیف و انقا - ثم غسلها - پستر شست آن دست را - فمضمض واستنشق و غسل وجهه و ذراعیه - پس آب در دهن
کرد و در بینی کرد و شست روی خود را و هر دو دست را تا آرنج - ثم صب علی رأسه و افاض علی جسده - پستر ریخت آب بر سر خود و بریخت و روان
کرد آب بر تن خود - ثم تنحی - پستر یکسو شد از انجائے که غسل کرده بود - فغسل قدمیه - پس شست هر دو پای خود را این حدیث صریح است
در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفه در مسح سر بآن حدیث است و در غسل قدم باین و آن حدیث
نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد - فناولته ثوبا - میمونه میگوید پس دادم آنحضرت را بعد از فراغ وی از غسل جامه را که بدان پاک کند و بمالد
بدن را و جذب کند آب را - فلم یأخذه - پس نگرفت آن جامه را و پاک نکرد بدان بدن را و در حدیث دیگر آمده که آوردم مندیل را پس نیفشاند بدان
آب یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد و بیفشاند آب را بدست از روی خود و اختلاف کرده اند علما که پاک گردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو
مکروه است یا مستحب یا مباح و بعض گفته اند که از جهت آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود والله اعلم - فانطلق وهو
ینفض یدیه - پس روان شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی می افشاند هر دو دست خود را ظاهرا در افشاندن دست
است از آب اما در حدیث آمده است که چون وضو کنید میفشانید دستها را و بعض گفته اند که مراد بنفض یدین اینجا جنبانیدن
آنهاست در مشی چنانکه عادت اهل قوت است در راه رفتن زیرا که افشاندن آب وضو مکروه است از جهت بودن او اثر عبادت و نیز نهی
بعید است از مقام - متفق علیه واللفظ للبخاری - این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و درین لفظ حدیث که مذکور شد
بخاری راست و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده - و عن عائشة قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله گفت
عائشه که زنی از انصار پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن غسلها من المحیض - از کیفیت غسل کردن وی از حیض - فامرها کیف
تغتسل پس فرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت آن را - ثم قال خذی فرصة بکسر فا و بضم و بفتح نیز آمده و بکون را

وصاد مهمله یعنی قطعه وبقاف مفتوحه نیز آمده یعنی چیزے اندک وبقاف مفتوحه وضاد معجمه هم روایت است نیز یعنی قطعه من مسک
پس فرمود آن زن را بگیر پارهٔ از مشک یا پارهٔ از جامهٔ که خوشبو ساخته شده از مشک ودر روایتی من ممسک آمده بفتح سین مشدده
بمعنی مسّی یا بمعنی محکم گرفته شده بدست یا بمعنی برداشته شده در قبل ودر روایتی من مسک آمده بفتح میم بمعنی جرم وبعض این روایت را
ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی است وآن قوم را بجهت شدت فقر قدرت بران کجا بود که مشک استعمال کنند اما بحسب روایت اول
قوی تر است وفقها گفته اند که مستحب ست مر زن را که پاره از مشک بگیرد یا پارهٔ از جامهٔ اطیب سازد وظاهر است که امر بآن بر تقدیر
قدرت بران خواهد بود وبالجمله بآن زن فرمود که بگیر قطعهٔ از مشک فتطهری بها - پس پاک شو بمبالغه بآن قطعه - قالت کیف اتطهر بها
گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن قطعه - فقال تطهری بها - پس باز فرمود آنحضرت پاک شو بآن قطعه - قالت کیف اتطهر بها - باز گفت
آن زن چگونه پاک شوم بآن - قال - باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب از نا فهمیدن آن ومکرر پرسیدن وی سبحان الله
تطهرے بها فاجتبذتها الے - عائشه میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوے خود ودر بعض نسخ فاجتبذتها بتقدیم با بر ذال وجذب
وجبذ هر دو بیک معنی اند - فقلت تتبعی بها اثر الدم - پس گفتم من برائے فهمانیدن معنی تطهر طلب کن وبچین بآن قطعه نشان خون را که
در فرج تست یعنی معنی تطهر ظاهر است بر سیدن بحیث - متفق علیه - وعن ام سلمة قالت قلت - روایت است از ام سلمه گفت
گفتم - یا رسول الله انی امرأة اشد ضفر رأسی - من زنی ام که سخت میکنم بافتن موی سر خود را والضفر بفتح ضاد وسکون فا بافتن موی بافتن
موی بر یکدیگر چنانکه عادت زنان عرب ست - افانقضه لغسل الجنابة - آیا پس بشکنم آنرا از برائے غسل جنابت - فقال لا - پس گفت
آنحضرت مشکن - انما یکفیک ان تحثی - بسکون یا این ست جز این نیست که بس است ترا که بریزی آب بهر دو کف دست - علی
رأسک - بر سر خود - ثلث حثیات - سه بار وحثیة مانند غرفه در وزن ودر معنی پری دو کف دست - ثم تفیضین علیک الماء
بستری پس بریزی وروان میکنی بر تمام بدن خود آب را - فتطهرین - پس پاک میشوی - رواه مسلم - وعن انس قال کان النبی - گفت
انس بود پیغمبر صلے الله علیه وسلم یتوضأ بالمد ویغتسل بالصاع - وضو میکرد بمد وغسل میکرد بصاع - والمد بضم میم پیمانه ایست رطل وثلث رطل وصاع چهار
امداد - وگاهی غسل بزیاده از صاع میکرد تا پنج مد واین حساب برائے دیار ما مبهم است اما آنرا در شرح سفر السعادة بحساب
اهل دیار خود فرود آورده وتحقیق نموده اند که صاع بوزن اکبرشاهی که سیرے سی سیر شاهی بود پنج سیر وده سیر شاهی میشود وبوزن حال
جهانگیری ابد الله ملکه وسلطانه که سیری سی وشش سیر شاهی ست چهار سیر ویکپاو میشود ویک سیر شاهی کم پس چون برای غسل وبرائے
وضو مد مقرر شده وصاع چهار مد است حساب هر دو وزن مذکور مرعی باید داشت ودر روایتی وضو بمد وثلث آمده وغسل بسه مد گفته اند مقصود
ازین تعیین وتحدید نیست که بزیاده وکم از آن درست نباشد فضیلت بر شستن تمام شستن است بی اسراف بهر قدر که باشد واگر بقدر
کفایت کند که روان گردانیدن آب است بر عضو آن نیز رواست - متفق علیه - وعن معاذة بضم میم نام زنی ست از ثقات
تابعیات وعابدات روایت وارد از علی وعائشه وغیرهما - قالت قالت عائشة - گفت معاذه که گفت عائشه رضی الله عنها کنت
اغتسل انا ورسول الله - بودم که غسل میکردم من وپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی وبینه - از یک آوند که میان من ومیان وی بود

وآوند قدرے بود که سه صاع آب میگنجید چنانکه هر یکے از ما دروی دست می انداخت وآب میگرفت - فیبادرنی پس زود
می شتافت آنحضرت بسوی آب وپیشی میکرد از من در گرفتن آب - حتی اقول دع لی دع لی - تا آنکه میگفتم من بآن
حضرت بگذار برائے من بگذار برائے من یعنی بگذار تا من هم آب گیرم - قالت - گفت معاذه که راوی حدیث ست
وهما جنبان - وحال آنکه آنحضرت وعائشه هر دو جنب بودند وغسل جنابت میکردند - متفق علیه - ودرین حدیث دلیل ست
برآنکه چون جنب دست وسآب درآرد بقصد شستن دست از جنابت تاثیرے در آب نمیکند وزیان ندارد ووسیله گرفتن آب
واستعمال آب بی اغتراف ممکن ومیسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وی از جنابت
درآرد تباه میگردد آب چه ضرورت مرتفع میگردد بآن که باین قصد درآرد واگر عضوی دیگر جز دست درآرد نیز ضرر دارد از جهت
عدم ضرورت در درآوردن آن کذا نقل الشمنی عن المحیط وامام محمد در موطای خود گفته که بودند مردان وزنان در زمان رسول الله
صلے الله علیه وسلم که غسل میکردند معاً وآن درست ست خواه مرد آب بیشتر گیرد یا زن واین است قول ابی حنیفه انتهی مشکل آنست
که در آخر باب مخالطة الجنب حدیثے می آید که میفرماید که زن غسل نکند ببقیهٔ آب مرد وغسل نکند مرد ببقیهٔ آب زن ودرین صورت
که درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل آب مرد چه حدیث ناطق است که آنحضرت مبادرت مینمود وبیشتر آب میگرفت
واگر اغتراف معاً باشد نیز در کرت ثانیه هر دو لازم آید مگر آنکه گویند آنچه در آن حدیث آینده مذکور شده است عزیمت است وآنچه
این جا مذکور است رخصت وکلام در آن حدیث آینده نیز بیاید ان شاء الله تعالے

الفصل الثانی - عن عائشة قالت سئل رسول الله صلے الله علیه وسلم عن الرجل یجد البلل - پرسیده شد آنحضرت
از حکم مردے که می یابد در جامهٔ خود یا بر بدن خود تری را - ولا یذکر احتلاما - ویاد ندارد خواب را ولذت آن را - قال - گفت آن
حضرت در جواب - یغتسل - غسل کند - وعن الرجل الذی یری انه قد احتلم - وپرسیده شد از حکم مردے که میداند ویاد دارد که
خواب دیده است - ولا یجد بللا - ونمی یابد ترے را - قال لا غسل علیه - فرمود نیست غسل بروی - مسئله اگر مرد وزن یکجا خفته
باشند وتری بر جامهٔ خواب ببینند وندانند که از کیست وبرکدام یکے از ایشان غسل واجب گردد جواب اگر سفید است از مرد است
وغسل بروی واجب آید واگر زرد است از زن است وبروست غسل وبعض گویند اگر بر طول افتاده است از مرد است واگر
بر عرض افتاده از زن واحتیاط در آنست که هر دو غسل کنند کذا قال الشمنی - قالت ام سلیم - گفت ام سلیم مادر انس که حاضر بود وشنید
این مسئله را - هل علی المرأة تری ذلک غسل - آیا هست بر زنی که به بیند بلل را ویاد ندارد خواب را ومقصودش نیست که آیا زن
نیز تری می بیند ومنی دارد - قال - پس جواب داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم - نعم - آری غسل واجب ست بر آن زن وزن آب منی
دارد - ان النساء شقائق الرجال - بدرستی که زنان نظائر مردان اند در خلقت وطبیعت هرچه مردان راست از احکام طبیعت
زنان را نیز است مگر آنچه مخصوص بمردان واقع شده ووجود منی از قبیل اول ست وشقائق جمع شقیقه وهر چیز که دو پاره کرده شده
هر پاره را شقیق پارهٔ دیگر گویند لهذا برادر را شقیق خوانند که دو پاره اند از یک اصل پس زن ومرد نیز شقیق یک دیگر اند دو از یک اصل

وآن آدم است علیہ السلام - رواہ الترمذی وابوداؤد وروی الدارمی وابن ماجۃ الی قولہ لا غسل علیہ - ترمذی وابوداؤد این حدیث
را تا آخر روایت کردہ اند ما دارمی وابن ماجہ روایت ایشان تا لا غسل علیہ است وحکایت ام سلیم وسوال وجواب وی در روایت
مذکور نیست - وعنہا قالت قال رسول اللہ - گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاوز الختان الختان چون
درگذشت ختان مرد از ختان زن مراد آن ست کہ ہر دو ختان ملاقات ومساس کنند بہم وختان موضعے از ہر دو زن کہ در ختنہ
کردن آن را میبرند وآن از مرد پوستے ست بر سر عضو واز زن گوشتے ست بلند در درون مانند تاج خروس پس عائشہ میفرماید
کہ چون این دو موضع بیکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن - وجب الغسل - واجب میگردد غسل بر مرد وزن - فعلتہ انا
ورسول اللہ - کردہ ام من وپیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آنرا - فاغتسلنا - پس غسل کردیم ما ہر دو - رواہ الترمذی وابن ماجۃ -
پس معلوم شد کہ در وجوب غسل خروج منی درکار نیست وبمجرد دخول حشفہ واجب ست ودر روایت احمد ومسلم از ابی موسی
اشعری آمدہ است کہ گفت اختلاف کردند مہاجرین وانصار پس گفتند انصار واجب نمیگردد غسل مگر بہ برآمدن آب منی
ومہاجران گفتند کہ واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم من کہ شفا دہم شما را ازین اختلاف پس برخاستم ونزد عائشہ رفتم
وگفتم سوالے دارم از تو ولیکن از گفتن آن شرم دارم عائشہ گفت از من بپرس ہرچہ میخواہی وشرم مکن کہ من مادر توام پس گفتم
چیست موجب غسل گفت فوقعت بر سوال از من کسے افتادہ کہ خبردار است یعنی من خبردارم ازین مسئلہ گفت گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم چون نشست مرد میان چہار شعبہ زن ومساس کرد ختان مرد با ختان زن تحقیق واجب شد غسل واز اینجا
معلوم گردد کہ مراد بمجاوزت ختانین مماست آنہاست - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم تحت کل شعرۃ جنابۃ - زیر ہر موی کہ بر تن آدمی ست جنابت ست - فاغسلوا الشعر - پس بمبالغہ بشوئید موہا را چنانکہ زیر آنہا
شستہ گردد - وانقوا البشرۃ - وپاک بشوئید آنجاہا را از اندام کہ در زیر موی است تا بیقین از عہدۂ غسل برآمدہ باشید وشعرۃ
شعرہ بسکون عین وفتح آن والبشرۃ بفتحات - رواہ ابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب والحارث بن
وجیہ الراوی وہو شیخ لیس بذاک - ترمذی این حدیث را تضعیف کردہ وگفتہ کہ حارث بن وجیہ کہ روایت کنندۂ این حدیث ست پیری ست
کہ بجہت کبر سن غفلتے ونسیانی بروی طاری شدہ چندان قوی نیست در حفظ وضبط روایت ووجیہ چنانکہ مشہورست بر وزن عظیم
ووجیہ بفتح واو وسکون جیم وباے موحدہ تا آخر نیز خواندہ اند - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ - گفت
امیر المومنین علی کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من ترک موضع شعرۃ من جنابۃ لم یغسلہا - کسی کہ بماند جای یکموی از جنابت
کہ نشوید آنرا - فعل بہا کذا وکذا من النار - کردہ شود باوی چندین وچندین از عذاب آتش بدوزخ - قال علی - گفت علی کہ
فمن ثم عادیت راسی فمن ثم عادیت راسی - پس ازین جہت دشمن داشتم موی سر خود را پس ازین جہت دشمن داشتم موی سر خود را
یعنی بریدیم آنرا از بیخ چنانکہ دشمن دشمن را اکنون کنایت است از دوام حلق - ثلثا - سہ بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغہ
وتاکید - رواہ ابوداؤد واحمد والدارمی - روایت کرد این حدیث را این ہر سہ تن - الا انہم لم یکررا - لیکن احمد ودارمی تکرار

نیاوردند این عبارت را کہ - فمن ثم عادیت راسی - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
لا یتوضأ بعد الغسل - بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ وضو نمیکرد پس از غسل یعنے بہمان وضو کہ در اول غسل میکرد چنانکہ گذشت کفایت
میکرد وبعد از فراغ از غسل وضو دیگر باز نمیکرد - رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ - وعنہا قالت کان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم یغسل راسہ بالخطمی - بود آنحضرت کہ می شست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا وفتح نیز جائز است چیزی ست کہ بدان
سر بشویند چنانکہ گل سرشوی در دیار ما - وہو جنب - وحال آنکہ آنحضرت جنب می بود وغسل جنابت میکرد - یجتزئ بذلک
بسندگی میکرد در شستن بہمان آبے کہ پاک میکرد سر را از خطمی - ولا یصب علیہ الماء - ونمی ریخت بر سر آبے دیگر چنانکہ مردم
در حمامات اولا سر بشویند وبعد ازان غسل بکنند وآب دیگر بر سر ریزند وغالبا خطمی در آب کمتر می بود چنانکہ تغیر نمیداد آب را
وطبیعتش کہ سیلان ست بیرون نمی آورد - رواہ ابوداؤد - وعن یعلی قال ان رسول اللہ - گفت یعلی بن امیہ یا یعلی بن
مرہ ہر دو صحابی اند کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رای رجلا یغتسل بالبراز - دید مردی را کہ غسل میکرد در صحرا یعنے برہنہ - فصعد المنبر - پس
بالا بر آمد آن حضرت منبر را تا وعظ ونصیحت کند مردم را از ارتکاب این چنین شنیعت وعادت شریف بود کہ چون حکمے از احکام
شریعت کہ بدان اہتمام میداشت تعلیم کند خطبہ می خواند - فحمد اللہ - پس حمد گفت مر خداے را - واثنی علیہ - وثنا خواند بروی
تعالے بستودن مراورا بیان وتفسیر حمد است - ثم قال - بعد گفت آنحضرت - ان اللہ حیی - بدرستی کہ خدا شرم دارندہ است
از افتضاح بندگان واظہار قبائح وشنائع ایشان - ستیر - بر وزن صدیق تشدید بسیار پوشندہ است گناہ بندگان وعیوب ایشان را
یحب الحیاء والستر - دوست میدارد اینہا را بندگان شرم سازی را وپردہ پوشی را یعنے حیا وستر از صفات حق اند ودوست میدارد
حق تعالے از بندگان خود تخلق باخلاق وی بہرچہ ممکن است از ایشان - فاذا اغتسل احدکم فلیستتر - پس چون غسل کند یکی از شما پس
باید کہ پردہ کند وبپوشد اندام نہانی خود را کہ این نیز نوعے از ستاریت است ودر وی تخلق است بخلق الہی تعالے وتقدس - رواہ
ابوداؤد والنسائی وفی روایۃ - ودر روایت ابی داؤد این چنین آمدہ است کہ قال ان اللہ ستیر گفت آنحضرت کہ خدا تعالے
ستیر ست - فاذا اراد احدکم ان یغتسل - پس چون خواہد یکے از شما کہ غسل کند - فلیتوار بشئی - پس باید کہ پوشیدہ کند اندام خود را بچیزی

الفصل الثالث

عن ابی بن کعب صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت او ابو المنذر است وابو الطفیل
نیز آمدہ انصاری لقب او سید القراء وسید الانصار آمدہ وعمر بن خطاب اورا سید المسلمین میخواند وآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
اورا بامر الہی تعالی قرآن شنوانید روایت کردہ اند ازوی بسیاری از صحابہ وتابعین وبود وی رضی اللہ عنہ کاتب وحی - قال
انما کان - گفت ابی بن کعب بود این حکم کہ - الماء من الماء رخصۃ فی اول الاسلام - مگر رخصت در آغاز دین اسلام وحکم
کردہ بودند کہ اگر جماع بکنید وانزال نکنید نماز بکنید شلا - ثم نہی عنہا - پس نہی کردہ شد ازین رخصت وگفتہ شد بلی غسل نماز بکنید ودر فصل
اول بیان آن گذشت - رواہ الترمذی وابوداؤد والدارمی - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال قال جاء رجل الی النبی روایت
است از امیر المومنین علی گفت آمد مردے بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال - پس گفت آن مرد - انی اغتسلت من الجنابۃ

بدرستی کہ من غسل کردم از جنابت۔ وصلیت الفجر۔ وگزاردم نماز بامداد را۔ فرایت قدر موضع الظفر لم یصبه الماء۔ پس دیدم بعد از نماز گزاردن مقدار جائے ناخن در بدن کہ نرسیده است او را آب۔ فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم لو کنت مسحت علیہ بیدک اجزاک
پس فرمود آنحضرت بآن مرد اگر بودی تو کہ مسح میکردی برآن موضع بدست خود در وقت غسل یا بعد از ان اگرچہ بعد از مدتی می بود
بس مے بود کفایت ترا و تمام میشد غسل تو یعنے قضا نمیکردی تو نمازے را کہ گزارده اگر گویند مسح در غسل چون اکتفا کند جوابش اینست
کہ مراد بمسح اینجا غسل خفیف است و غالب آنست کہ چون دست تو بران موضع بگذرد کفایت میکند خصوصاً در وقت غسل و بعض گفته اند
کہ این حکم سابق بود بعد از ان منسوخ شد۔ رواه ابن ماجة۔ وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الصلوة خمسین۔ بود نماز در
شب معراج پنجاه۔ والغسل من الجنابة سبع مرات۔ و بود غسل از جنابت هفت بار۔ وغسل البول من الثوب سبع مرات۔ و بود شستن
بول از جامہ هفت بار۔ فلم یزل رسول الله۔ پس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم یسأل۔ سوال میکرد از حضرت عزت تخفیف را
حتی جعلت الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة۔ تا آنکہ گردانیده شد نماز پنج وگردانیده شد غسل جنابت
یکبار و شستن جامہ نیز از بول یکبار۔ رواه ابوداؤد۔ وظاهر آنست کہ این قضیہ در معراج ست و حدیث معراج مشهور ست و آنچہ
در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم غسل جنابت وغسل ثوب در انجا مذکور نیست و مولف این حدیث را از حدیث ابی داؤد
آورده بود و اسناد این حدیث بہ ایوب بن جابر ست و وی ضعیف و مختلف فیہ است نزد محدثین و شستن جامہ یکبار مذهب شافعی ست
و سہ بار شستن نزد وی مستحب ست و در مذهب ما در نجاستی کہ مرئی نیست سہ بار شستن واجب ست و اصل طهارت و سے
آنست کہ غالب آید بر ظن غاسل کہ پاک شد و تثلیث مظنہ آنست چنانکہ در مستیقظ از منام گذشت کذا فی الهدایة

باب مخالطة الجنب وما یباح له

باب در بیان مخالطت جنب و آنچہ مباح است مر جنب را از ذکر و نوم با جنابت بعد از وضو مانند آن جنابت در لغت بمعنے
دور شدن کہ یکسو شدن و جنابت شرعی نیز سبب دور بودن از مواضع نماز و یکسو شدن از صحبت مردم است و جنب بلفظین جمع
جنابت واحد و تثنیہ و جمع و مذکر و مؤنث در وی برابر است و مخالطت بهم آمیختن کسی بکسی و مراد اینجا مکالمت و مجالست و معانقت
و مواکلت و مشاربت و امثال آنست و اینهمہ جائز و وارد است در احادیث

الفصل الاول۔ عن ابی هریرة۔ رضی الله عنہ۔ قال لقینی رسول الله۔ گفت ابوهریره پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیہ وسلم وانا جنب۔ و حال آنکہ من جنبم۔ فاخذ بیدی۔ پس گرفت آنحضرت دست مرا فمشیت معه۔ پس رفتم با وی۔ حتی قعد۔
تا آنکہ نشست آنحضرت۔ فانسللت۔ پس بیرون آمدم از مجلس آهستہ انسلال بیرون آمدن از میان چیزے و سل برکشیدن شمشیر
از نیام۔ فاتیت الرحل۔ پس آمدم منزل خود را و رحل بفتح را و سکون حای مهملہ رخت و جای باش مرد۔ فاغتسلت۔ پس غسل کردم
ثم جئت وهو قاعد۔ پس باز آمدم و حال آنکہ آنحضرت نشستہ بود۔ فقال این کنت یا ابا هر۔ پس گفت آنحضرت کجا بودی تو اے
ابا هریره و هر بکسر ها و تشدید را بمعنی گربہ و هرة تانیث آن و هریره تصغیر هرة است۔ فقلت لہ۔ پس گفتم مر آنحضرت را احوال خود را

و موجب بیرون رفتن را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت بطریق تعجب۔ سبحان الله ان المؤمن لا ینجس۔ بدرستی کہ مسلمان پلید نمیشود
یعنے جنابت نجاست حکمی ست کہ در شرع بدان حکم کرده اند و غسل بران واجب گردانیده اند اما بدن انسان بدان نجس نمیشود لهذا
عرق جنب و سور او طاهر است و مخالطت با وی جائز۔ هذا لفظ البخاری۔ این لفظ بخاری ست۔ ولمسلم معناه۔ و مر مسلم راست معنی آن
یعنے مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کرده۔ وزاد بعد قولہ۔ و زیاده کرده است مسلم بعد این قول وے کہ۔ فقلت له۔ این عبارت
لقینی وانا جنب فکرهت ان اجالسک حتی اغتسل۔ یعنی گفتم بآنحضرت در اعتذار از برآمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا و من
جنب بودم پس مکروه پنداشتم کہ همنشینی کنم با تو تا آنکہ غسل کنم۔ وکذا للبخاری فی روایة اخری۔ و همچنین آمده است مر بخاری را
در روایت دیگر۔ وعن ابن عمر۔ رضی الله عنهما۔ قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول الله۔ گفت ابن عمر کہ ذکر کرد عمر مر پیغمبر خدا را
صلی الله علیہ وسلم انہ تصیبہ الجنابة من اللیل۔ کہ بدرستی کہ عمر را شان اینست کہ میرسد مر او را جنابت از شب۔ فقال له رسول الله
گفت مر عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم توضأ واغسل ذکرک ثم نم۔ وضو کن و بشوی عضو خود را پس بستر خواب کن پس نوم جائز است
جنب را اما بعد از وضو این قدر طهارت نوم است مر جنب را چون این را کرد پاک بخواب رفت متفق علیہ۔ وعن عائشة قالت
کان النبی صلی الله علیہ وسلم اذا کان جنبا فاراد ان یأکل او ینام۔ گفت عائشہ بود آن حضرت چون می بود جنب پس میخواست
کہ بخورد یا خواب کند۔ توضأ وضوءه للصلوة۔ وضو میکرد مثل وضوی او مر نماز را و این نیز امرے مستحب است نہ واجب۔ متفق علیہ
وعن ابی سعید الخدری رضی قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم اذا اتی احدکم اهله۔ چون بیاید یکے از شما زن خود را یعنی جماع
کند زن خود را۔ ثم اراد ان یعود۔ بستر خواهد کہ عود کند یعنی دیگر جماع کند۔ فلیتوضأ بینهما وضوءا۔ پس باید کہ وضو کند میان هر دو نوبت جماع
و بے وضو جماع بر جماع نکند۔ رواه مسلم۔ وعن انس رض قال کان النبی صلی الله علیہ وسلم یطوف علی نسائہ بغسل واحد۔ بود آنحضرت
کہ می گشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل و برائے هر جماع غسلے علیحده نمیکرد۔ رواه مسلم۔ وظاهر این حدیث دلالت
دارد بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بران حضرت در ازواج مطهره والا در نوبت یکی بحجره دیگرے چون میرفت و مذهب حنفیہ
نیز عدم وجوب است و آنحضرت بمحض تفضل و تبرع میکرد مگر آنکہ شاید کہ طوف بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد والله اعلم
وعن عائشة رض قالت کان النبی۔ گفت عائشہ بود پیغمبر صلی الله علیہ وسلم یذکر الله علی کل احیانه۔ ذکر میکرد خدا را و بر تمام اوقات
بر همہ اوقات خود چہ در حالت حدث و جنابت و چہ غیر آن الا قرآن کہ در حالت جنابت نمیخواند و ذکر متوضا نمیکرد و بعض میگویند کہ مراد
بذکر اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وے سبحانه است۔ رواه مسلم و حدیث ابن عباس سنذکره فی کتاب الاطعمة۔ و حدیث
ابن عباس کہ در مصابیح اینجا مذکور ست باشد کہ ذکر کنیم آن را در کتاب الاطعمة ان شاء الله تعالی

الفصل الثانی۔ عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی۔ گفت ابن عباس کہ غسل کرد بعضے از زنان پیغمبر صلی الله
علیہ وسلم فی جفنة۔ بآبی کہ در جفنہ بود بفتح جیم و سکون فا کاسہ بزرگ کہ آن را تغار گویند۔ فاراد رسول الله صلی الله علیہ وسلم
ان یتوضأ منه۔ پس خواست آن حضرت کہ وضو کند از آبے کہ فاضل مانده بود در ان کاسہ از غسل بعضے از ازواج خود

پس گفت آن بعض ازواج - یا رسول الله انی کنت جنبا - بدرستی که من بودم جنب و این آب بقیه آبے ست که از غسل جنابت من مانده بود - فقال ان الماء لا یجنب - بفتح یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که آب جنب نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان - رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وروی الدارمی نحوه وفی شرح السنة عنه عن میمونة بلفظ المصابیح - و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونه بلفظی که در مصابیح آورده است و آن اینست که گفت میمونه جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس غسل کردم من از جفنه و زیاده ماند در وے آبے از بقیه آن پس آمد آن حضرت تا غسل کند از آن آب پس گفتم که من غسل کرده ام یا رسول الله از آن پس غسل کرد آن حضرت و فرمود که آب نمیباشد برے جنابت و در روایتی که آب جنب نمیشود و خلاف در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست که در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیه غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب غسل مرد از بقیه آب غسل زن و در آخر فصل ثالث بیاید که هر دو منهی عنه است جواب آن همان که در فصل اول از حدیث عائشه گذشت - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کان رسول الله - بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یغتسل من الجنابة ثم یستدفئ بی - غسل میکرد از جنابت پس گرمی میجست بمن یعنی اعضای شریف خود را می چسپانید بمن تا گرم گردد و مرا بجاے جامه خود می ساخت که بآن گرم میشود - قبل ان اغتسل - پیش از آنکه من غسل کنم پس از اینجا معلوم شد که بدن جنب پاک است - رواه ابن ماجة وروی الترمذی نحوه وفی شرح السنة بلفظ المصابیح - و در حدیث مسلم آمده است که عائشه حائض مے بود و آب میخورد پس بآن حضرت میداد پس مے نهاد آنحضرت دهن خود را بر جاے دهن وی و حیض و جنابت یک حکم دارد - وعن علی رضی الله عنه - قال کان النبی - بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یخرج من الخلاء - بیرون می آمد از آبخانه - فیقرئنا القرآن - پس میخوانانید ما را قرآن را و یاکل معنا اللحم - و میخورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو - ولم یکن یحجبه او یحجزه - شک راوی است و معنی یحجبه و یحجزه یکے ست یعنی باز نمیداشت آنحضرت را - عن القرآن - از خواندن قرآن شیء - هیچ چیز - لیس الجنابة - مگر بودن جنب - رواه ابو داؤد والنسائی وروی ابن ماجة نحوه - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب - نخواند حائض و نه جنب خواه مرد یا زن شیئا من القرآن - هیچ چیزے را از قرآن - رواه الترمذی - پس نزد بعض تمام آیت خواندن حرام است کمتر از آیت میتوان خواند و نزد بعض کمتر از آیت خواندن نیز حرام ست مگر یک کلمه و ظاهر لفظ عام ست و اگر بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین بقصد تلاوت قرآن باکے ندارد و نزد بعض دعاے قنوت خواندن نیز حرام ست و باقی ادعیه و اذکار لا باس به است - وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وجهوا هذه البیوت عن المسجد - روی برگردانید این خانهها را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سو نرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید - فانی لا احل المسجد لحائض ولا جنب - زیرا که بدرستی که من حلال نمیدارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور جایز است

و مالک نیز همبرین ست و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جایز است والله اعلم و ظاهر حدیث بعموم و اطلاق مؤید مذهب ماست - رواه ابو داؤد - وعن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدخل الملائکة بیتا فیه صورة - و نمی آیند فرشتگان خانه را که در وی تمثال حیوانی ست - ولا کلب - و نمی در آیند خانه را که در وی سگے ست و کلام درین در باب التصاویر بیاید - ولا جنب - و نمی در آیند در خانه که در وی جنب ست مراد کسی ست که جنب بودن عادت وی گرداند و براه تهاون و تکاسل بی وضو چنانکه وقت نماز بگذرد و غسل نکند و این بر تقدیرے که وضو نکند - رواه ابو داؤد والنسائی - وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه مولای بنی مخزوم بود و یاسر را ابو حذیفه داد خود را که سمیه بضم سین و فتح میم و تشدید یای تحتانیه بوے تزویج کرد و از وی عمار بوجود آمد و پدر و مادر او همه قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین ست که عذاب کرده شده در راه خدا یکبار مشرکان او را میسوختند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی بگذشت و گفت یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم و وی از مهاجرین اولین سابقین ست حاضر شد بدر را و تمامه مشاهد را و وی از دلائل حقانیت امیر المؤمنین علی ست رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقتلک الفئة الباغیة الحدیث و کشته شد بصفین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابو جهل ملعون وشنه در فرج زد و بکشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقربهم الملائکة - سه کس اند که نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان - جیفة الکافر - جیفه مرده کافر و بعض ذات کافر مراد داشته اند مرده یا زنده اما استعمال جیفه در مرده بیشتر ست - والمتضمخ بالخلوق - دوم مردی بسیار آلوده بخلوق بفتح خای معجمه نام طیب مشهورے ست که در وی غالب زعفران ست و درین زجر و تشدید است در منع از آن - والجنب الا ان یتوضأ - سوم جنب مگر آنکه وضو کند - رواه ابو داؤد - وعن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم - وی و پدر وی و جد وی همه تابعین اند و جد کلان وے عمرو بن حزم صحابی ست که آنحضرت او را عامل یمن ساخت و کتابے بوے نوشت چنانکه روایت میکند - ان فی الکتاب الذی کتبه رسول الله - بدرستی که در کتابے که نوشته است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لعمرو بن حزم - مر عمرو بن حزم را بفتح حاے مهمله و سکون زاے که آنحضرت او را در ناحیه از یمن عامل ساخته بود و وی هفده ساله بود و کتابے بوے همراه ساخته که در وی بیان فرائض و سنن و صدقات و دیات و جز آن نوشته و آن کتاب مشهور ست در باب سنن و در آن کتاب نوشته بود - ان لا یمس القرآن الا طاهر - هرگز مساس نکند قرآن را مگر کسے که پاک ست و مراد طاهر از حدث داشته اند - رواه مالک والدارقطنی - وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجة - نافع که مولای ابن عمر است تابعی ثقه است کثیر الحدیث اصل او از دیلم ست و بعض گفته اند از عرب ست و از کبار تابعین و ائمه ایشان ست مات سنة سبع عشر و مائة گفت روان شدم همراه ابن عمر در حاجتے که وی داشت - فقضی ابن عمر حاجته - پس روان کرد ابن عمر آن حاجت خود را - وکان من حدیثه یومئذ ان قال - و بود از جمله حدیث ابن عمر که در آن روز کرد این که گفت - مر رجل فی سکة من السکک - گذشت مردے در کوچه از کوچها و سکه بکسر سین دکان مشده یعنی راه هموار و برابر - فلقی رسول الله - پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وقد خرج من غائط - و حال آنکه تحقیق بیرون آمده بود آن حضرت از آبخانه یا از بول یا از پیشاب کردن شک

راوی است - فسلم علیه - پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم - فلم یرد علیه - پس باز نگردانید آنحضرت سلام
بروی یعنی نداد جواب سلام وی را - حتی اذا کاد الرجل ان یتواری فی السکة - تا وقتیکه نزدیک بود آن مرد که پنهان گردد در کوچه
ضرب رسول الله - زد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بیدیه علی الحائط - هر دو دست خود را بر دیوار - ومسح بهما وجهه - ومسح کرد به هر دو دست
روی مبارک خود را - ثم ضرب ضربة اخرى فمسح ذراعیه - پس زد هر دو دست را بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد به هر دو دست خود تا آرنج یعنی
تیمم کرد - ثم رد علی الرجل السلام - پس باز گردانید بر آن مرد سلام را - وقال انه لم یمنعنی ان ارد علیک السلام - و فرمود که مرا باز نداشت
از رد کردن سلام بر تو چیزی - الا انی لم اکن علی طهر - مگر آنکه نبودم من بر طهارت - رواه ابو داود - ظاهر بنظر در حدیث آینده نیست
که مانع از رد سلام آن بود که آنحضرت مکروه داشت رد سلام را بی وضو بجهت اشتمال آن بر لفظ سلام که اسمی از اسمای الهی ست
اگرچه مراد ازان اینجا معنی سلامت ست و درینجا غایت تعظیم ست مر ذکر خداوند تعالی و تمام ادب و لیکن این مشکل میشود بآنکه در صحیح آمده است
که وی صلی الله علیه وسلم ذکر میکرد خداوند تعالی را در هر وقت بهر حال و اگر گویند که مراد بآن ذکر قلبی ست گوئیم بصحت رسیده است ذکر
لسانی نزد خروج از خلا که میگفت الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی (الحدیث) و تسمیه پیش از وضو نیز گذشت که باز نمیداشت او را از قرآن
هیچ چیز مگر جنابت و بیرون می آمد از خلا و تعلیم میکرد صحابه را قرآن پیش ازانکه وضو سازد و مانند آن میگویند که عزیمت آنست که بی وضو
نام خدا نگیرند و آنچه شما ذکر کردید همه از قبیل رخصت است که برای تعلیم جواز و تسهیل امر بر امت آنرا کرد گفتم من و بالله التوفیق که این
جواب جاری نمیگردد در تسمیه قبل الوضو چه آن از قبیل عزیمت ست بی شبهه بلکه هر چه وارد شده در موضع خاص مستحب ست ذکر
آن کما لا یخفی پس ظاهر آنست والله اعلم که ذکر خدای تعالی بی طهارت جائز ست لیکن با طهارت افضل و اکمل و اولی است
و بران حضرت صلی الله علیه وسلم در آن وقت چیزی از سلطان عظمت الهی جل ذکره وارد شده که نگذاشت او را که ذکر نام وی
کند بی طهارت خصوصا در رد سلام که گنجایش توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نه و لیکن تا وضو کردن تاخیر نکرد در ان شاید
آن مرد برود و رد سلام فوت شود و عهد بعید گردد پس تیمم کرد و جواب سلام وی داد و تعلیم کرد که تیمم در امثال این کافی ست مع وجود
قدرت بر آب فافهم - وعن المهاجر بن قنفذ انه اتی النبی - روایت ست از مهاجر بن قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و ذال
معجمه و سا آخر نام که او خلف بن عمیر و مهاجر لقب وست که آنحضرت فرمود هذا المهاجر حقا و صحابی قرشی تیمی ست و بعض گفته اند اسلام
آورد روز فتح مکه است و حسن بصری و غیر وی ازوی روایت کرده اند که وی آمد پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم وهو یبول - و حال آنکه
آنحضرت بول میکرد - فسلم علیه - پس سلام کرد بران حضرت - فلم یرد علیه - پس رد نکرد آن حضرت سلام را بر وی - حتی توضأ -
تا آنکه وضو ساخت اینجا چون بیم غایب شدن مسلم و فوات او نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس ازان جواب سلام وی داد
ثم اعتذر الیه - پس عذر خواهی کرد بوی - وقال - و فرمود - انی کرهت ان اذکر الله الا علی طهر - بدرستی که من مکروه داشتم
که ذکر کنم نام خدا را مگر بر طهارت - رواه ابو داود وروی النسائی الی قوله حتی توضأ - روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داود و
روایت کرد نسائی تا قول او حتی توضأ و قصه اعتذار ذکر نکرد - وقال - و گفت نسائی این عبارت را که فلما توضأ رد علیه بلفظ گفت

که درین حدیث دلیل است برانکه هر که تقصیر کرد در جواب سلام بعذری از اعذار باید که اعتذار کند بسوی وی تا منسوب بکبر نگردد
و در بعض شروح گفته که حاشا که رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در ادای عبادت مقصر توان گفت بلکه تاخیر از جهت جواز
مشروعه بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید بود و تنبیه بر آنکه سلام بر بول کننده مکروه ست و ترک
کلام و کراهت آن بر قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیه ساخت عزت و عظمت وی تعالی
که ذکر شود در اینچنین وقتی از جهت بودن سلام از اسمای وی تعالی والله اعلم

الفصل الثالث - عن ام سلمة رض - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجنب - بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون
ثم ینام - بود آنحضرت که جنب می شد بستر خواب میکرد - ثم ینتبه ثم ینام - بعد از خواب بیدار می شد باز خواب میکرد یعنی
با جنابت مکرر خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شد که وضو کرده بخواب میرفت و خواب آنحضرت
خود ناقض وضو نبود پس همان وضوی بود و از غیر وی صلی الله علیه وسلم اگرچه خواب ناقض ست اما ظاهر آنست که
همان وضو که بعد از جنابت کرده بخواب رفت در طهارت نوم کافی ست اگرچه بعد از وی بیدار شده بعد ازان بخواب رفته است
والله اعلم - رواه احمد - وعن شعبة قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابة - گفت شعبه که ابن عباس بود چون غسل میکرد از
جنابت - یفرغ - بضم یا و کسر را - بیده الیمنی علی یده الیسرى - میریخت آب بدست راست خود بر دست چپ - سبع مرار - هفت بار
ثم یغسل فرجه - پس میشست فرج خود را - فنسی مرة کم افرغ - پس فراموش کرد ابن عباس یکبارے که چند بار ریخته است
فسالنی - پس پرسید مرا که چند بار ریخته شده است آب - فقلت لا ادری - پس گفتم من در نمییابم و یاد ندارم من که چند بار
شسته شد - فقال - پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ - لا ام لک وما یمنعک ان تدری - نیست مادر مر ترا یا نیست
مادر ترا چه چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن و لا ام لک کلمه ایست که عرب بطریق ذم و دشنام آنرا ذکر کنند و لا ابا لک
نیز در مثل این مقام مذکور گردد و ازینجا معلوم میشود که تلمیذ را باید که در پیش شیخ از عمل او حاضر و مستیقظ باشد و غافل نبود تا
عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد که او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید - ثم یتوضأ وضوءه للصلوة - پس
وضو میکرد ابن عباس همچو وضوی وے برای نماز - ثم یفیض علی جلده الماء - پس میریخت بر بدن خود آب را - ثم یقول هکذا
کان رسول الله - پس میگفت ابن عباس همچنین بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یتطهر - غسل میکرد و مبالغه میکرد در طهارت
رواه ابو داود - بدانکه آنچه وارد شده است در احادیث از شستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستها را پیش از شستن فرج
یا مطلق ست یا دو بار یا سه بار است و در فصل اول از باب الغسل هم از روایت ابن عباس گذشت که ریخت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عددی معین پس آنچه از ابن عباس شعبه
روایت کرد که هفت بار آب ریخت در صورتی مخصوص باشد بجهت مبالغه در تطهیر و تنظیف چنانکه در تطهیر اوانی در بعض احادیث
آمده است و شیخ ابن حجر گفته که شاید بجهت نجاستی بود که در دست چپ وی بود و این وجه افاده عدد سبع نمیکند مگر آنکه قید کنند

که نجاستے سخت بود که چه مبالغه در غسل نزود و سبع عددی ست که روی بکمال دارد و اگر گویند که آن اتفاقی بود از ابن عباس پس
سوال او از شعبه نزد ایشان و درشتی نمودن بر عدم درایت منافات دارد بآن چه این ظاهر در وجوب غایت عدد است - وعن
ابی رافع مولای آنحضرت است و بعض گفته مولاے عباس بود که بآنحضرت بخشیده بود نام او اسلم است در اصل قبطی ست اسلام
آورد پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاهدی که بعد از وست و گفته اند که چون بشارت آورد باسلام عباس
آنحضرت او را اعتاق کرد - قال ان رسول الله - گفت ابی رافع که پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم طاف ذات یوم علی نسائه - گشت
کرد یک روزی بر زنان خود بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با همهٔ ایشان یغتسل عند هذه و عند هذه - در حالے که غسل میکند نزد این و نزد
این یعنی نزد هر کدام غسلے علحده کرد - قال فقلت - گفت ابو رافع پس گفتم من مر آنحضرت را - یا رسول الله الا تجعله غسلا واحدا آخرا -
آیا نمیگردانی یا چرا نمیگردانی آن غسل را یعنی چرا بعد از همه یک غسل نکردی والا مخفف و مشدد هر دو روایت است - قال - فرمود - هذا
این هر بار جدا غسل کردن ازکی - زیاده شونده تر است از روی ثواب - واطیب - و خوش آینده تر است نفس را - واطهر - و پاک
و لطیف تر ست و ظاهر آنست که این هر سه بیک معنی ست یا قریب در معنی اند برائے تاکید و مبالغه مکرر آورده و طیبی گفته که
ظاهر آنست که تطهیر برائے ظاهر ست و تزکیه و تطییب برای باطن با اول یعنی تزکیه از برائے ازالهٔ اخلاق ذمیمه و ثانی یعنی
تطییب برائے تحلی باوصاف حمیده و ازینجا ظاهر شد که آنجا که بعد از همه یک غسل کرد چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت
از برائے تعلیم رخصت و تسهیل امر برامت بود - رواه احمد و ابو داود - وعن الحکم بن عمرو - صحابی ست نزول کرد بصره را و معدود است
در ایشان و والی گردانید او را زیاد بر بصره پس از آن عزل کرد و والی خراسان ساخت پس مرد بمرو سنهٔ خمسین یا احدی و خمسین
روایت کرد از وی حسن بصری و غیر وی - قال نهی رسول الله - گفت نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ الرجل - از وضو
کردن مرد بفضل طهور المرأة - ببقیهٔ آب طهارت زن خواه بقیهٔ آب وضو باشد یا غسل - رواه ابو داود و ابن ماجه والترمذی و زاد
و زیاده کرده است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی - او قال بسؤرها - یا گفت وضو نکند مرد بسؤر زن و سؤر بضم سین و سکون
واو بقیهٔ شئے و بیشتر اطلاق وے بر بقیهٔ طعام یا شراب که کسی بخورد یا بنوشد واقع شود اما مراد اینجا فضل طهور و بقیهٔ آب طهارت
ست و شک راوی در مجرد لفظے ست که تلفظ کرده بدان آنحضرت کذا قال الشیخ ابن حجر - وقال - و گفت ترمذی - هذا
حدیث حسن صحیح - وعن حمید الحمیری قال - حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بر وزن بکسر حا و سکون میم تابعی
جلیل القدر است و از قدمای تابعین از ثقات بصریین و ائمهٔ ایشان است و محمد بن سیرین گفت که حمید اعلم اهل بصره
و افقه ایشان بود گفت - لقیت رجلا صحب النبی - ملاقات کردم مردی را که صحبت داشته است پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
اربع سنین - چهار سال - کما صحبه ابو هریرة - چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابو هریره که در غزوهٔ خیبر که در سال هفتم از هجرت
بود ایمان آورد - قال نهی رسول الله - گفت آن مرد که نهی کرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ان یغتسل المرأة بفضل الرجل -
از غسل کردن زنے بزیادتی و بقیهٔ آبے که غسل کرده است بدان مرد - او یغتسل الرجل بفضل المرأة - یا غسل کند

مرد ببقیهٔ آبے که غسل کرده است بدان زن - زاد مسدد - زیاده کرده است مسدد در روزن معظم که از کبار اتباع تبع تابعین ست
در مرتبهٔ احمد بن حنبل رحمة الله علیهما این عبارت را که - ولیغترفا جمیعا - و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو از مرد و زن یکبارگی
نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعا نیز در سکرت و دوم غسل هر یکے از فضل دیگر لازم مے آید چنانکه سابقا در حدیث عائشه در آخر فصل اول
از باب الغسل اشارت بدان کردیم اما این مقدار عفو است و منهی عنه غسل است بفضلے که بعد از غسل در ظرف بگذارد - رواه ابو داود
و النسائی و زاد احمد فی اوله - و زیاده کرده است امام احمد هم از حمید حمیری در اول این حدیث این کلام را که نهی ان یمتشط احدنا کل یوم
نهی کرده است آنحضرت ازین که شانه کند یکے از ما هر روز - او یبول فی مغتسله - یا بول کند در جای غسل کردن - رواه ابن ماجه
عن عبد الله بن سرجس - بدانکه نزد اهل حدیث در طرق اسانید این دو حدیث سخن است و اگرچه ترمذی حدیث اول را حسن صحیح
گفته است و لیکن بیهقی تضعیف آن کرده و ابهری گفته که خطابی گفت اهل حدیث را نمی نیستند بطرق اسانید نهی اغتسال رجل بفضل
المرأة و اغتسال المرأة بفضل الرجل و اگر ثابت شود محمول است بر نسخ و شیخ ابن حجر گفته که نسخ یکی از دو جهت بآن رفته و محال است
که حدیث صحیح باشد و هیچکس بآن عمل نکرده و بسوی آن نرفته باشد و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمه از مذهب امام احمد حنبل
بدان رفته اند بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح بتفصیل بیان کرده ایم

باب احکام المیاه

باب در بیان حکمهاے انواع آبها چنانکه آب آسمان و آب زمین و چشمه و غیر چشمه که دریاست و آب ایستاده
و روان و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و پس خوردهٔ حیوانات و آب حوضها که در بیابانها می باشند و آب گرم شده و آفتاب
و غیر آن از آنچه درین باب مذکور شده

الفصل الاول

الفصل الاول - عن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم - باید که بول
نکند یکے از شما - فی الماء الدائم الذی لا یجرے - در آب ایستاده که نمی رود و روان نیست - ثم یغتسل فیه - پس تر وی غسل میکند در آن آب
و این گو با علت نهی از بول کردن است یعنی دور است از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل کند در وی - متفق علیه - باید
دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیگردد و غسل در وی جائز و بعض گفته اند که اگرچه کثیر هم
باشد و تنجس نگردد و بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغیر یابد و مراد بتغیر
آب تغیر صفات اوست از رنگ و بو و مزه و نهی بر تقدیر اول برای حرمت است و بر تقدیر ثانی برای کراهت و قید لا یجری
برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد و هر چند جاری باشد مکروه است
و فیما اغتسال اتفاقیست و وضو نیز همین حکم دارد و غائط نیز در حکم بول است بلکه سخت تر و بدتر از ان و گفته اند که این همه تفصیل
در روز است و در شب قضای حاجت در آب مطلق مکروه و ممنوع است از جهت ترس ایذاے جن که میگویند که جاے
ایشان در شب هر جا که آب است میباشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی - و فی روایة لمسلم قال - و در روایتی مر مسلم را آمده است

لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم و هو جنب۔ غسل نکند یکے از شما در آب ایستاده و حالانکه وی جنب است و اینجا مراد غیر ما
قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد۔ قالوا کیف یفعل۔ گفتند چون در آب
غسل نکند چگونه کند۔ یا ابا هریرة قال۔ گفت ابو هریره۔ یتناوله تناولا۔ بگیرد آب را گرفتنی یعنے بردارد آب را بدست و غسل
کند بیرون آب ازینجا معلوم میگردد که اگر جنب دست در آب درآرد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب
برای شستن دست از جنابت درآرد مستعمل گردد وکذا قال الشمنی۔ وعن جابر قال نهی رسول الله۔ گفت جابر نهی کرد پیغمبر خدا
صلے الله علیه وسلم ان یبال فی الماء الراکد۔ از بول کردن در آب ایستاده۔ رواه مسلم۔ وعن السائب بن یزید حلیف
بنی امیه یا بنی عبد شمس است ولادت او در سال دوم از هجرت است و حاضر شد حجة الوداع را با پدرش در هفت سالگی صحابی
صغیر است روایت میکند از پدرش عامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینه۔ قال ذهبت بی خالتی الی النبی گفت
سائب برد مرا خاله من نزد پیغمبر صلے الله علیه وسلم فقالت۔ پس گفت خاله من۔ یا رسول الله ان ابن اختی وجع۔ بدرستی که خواهر زاده
من دردناک و رنجور است فمسح راسی۔ پس بسود آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود سر مرا۔ ودعا لی بالبرکة۔ ودعا
کرد مرا برکت و زیادتی خیر۔ ثم توضأ۔ پستر وضو کرد آنحضرت۔ فشربت من وضوئه۔ پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت مراد بقیه
آب وضو است که در ظرف مانده یا آبے که از اعضاے شریف جدا گشته و گفته اند که ظاهر احتمال اول است و اکثر علما برانند
چنانکه در حدیث دیگر آمده است که صحابه جنگ میکردند بر سر آب وضوی آنحضرت اینجا نیز گفته اند که بقیه آب وضو مراد است
و اگر آب جدا گشته از اعضای شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفه به نجاست آب مستعمل مشکل میگردد مگر آنکه گفته شود تجویز شرب
او مر سائب را بجهت تداوی بود یا طهارت آن از خصائص آن حضرت دارند و خود چگونه طاهر نباشد و تن پاک او رسیده
و زوال نجاست حکمی که در حدیث است نیز بتماس بدن شریف تاثیر و سرایت کرده و حال آنکه بعضے از علما بطهارت فضلات وی
صلے الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف وی از سر تا پا ظاهر و باطن منزکی و مطهر است۔ ثم قمت خلف ظهره۔ پستر ایستادم من
پس پشت آن حضرت۔ فنظرت الی خاتم النبوة۔ پس نگاه کردم بخاتم النبوت۔ بین کتفیه۔ میان هر دو شانه آن حضرت
مثل زر الحجلة۔ مانند زر حجله زر بتقدیم زاے مکسوره بر راے و حجله بتقدیم حاے مهمله بر جیم هر دو مفتوح خانه عروسی و آن خانه ایست
مثل خرگاه تکمها دارد کلان تشبیه کرده خاتم نبوت را در مقدار بآن و در بعض روایات آن را تشبیه کرده اند به بیضه کبوتر و آن گوشت
پاره بود باین شکل لغایت نورانی و درخشانی و در بعض روایات آمده که در باطن او مکتوب بود الله وحده لا شریک له
در ظاهر توجه حیث شئت فانک منصور و این را خاتم نبوت بجهت آن گفتند که در کتب متقدمه آن حضرت را صلے الله علیه
وسلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتی و نشانے بود بر آنکه وے نبی موعود بود یا علامت بود که وی خاتم النبیین است و
بعد از وی پیغمبرے نباشد و گویند که در وقت رحلت آن را از کتف مبارک برداشتند و باین شناختند که وی صلے الله علیه وسلم
از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب الشمائل آنحضرت در اواخر کتاب بیشتر ازین بیاید انشاء الله تعالے۔ متفق علیه

الفصل الثانی۔ عن ابن عمر رضی الله عنهما۔ قال سئل رسول الله۔ گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا صلے الله
علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض۔ از حال آبے که میباشد در بیابان صحرا از زمین۔ وما ینوبه من الدواب
والسباع۔ و حال آنچه بنوبت می درآیند در آن آب از چارپایان و درندگان و میخورند از آن و بول و سرگین میکنند در آن فقال
اذا کان الماء قلتین۔ پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قله لم یحمل الخبث۔ بر نمیدارد و قبول نمیکند پلیدی را یعنے
پلید نمیشود با فتادن چیزے از پلیدے در آن و قله بضم معنی جرهٔ عظیم یعنے سبوی بزرگ که در آن آب کنند و در اصل قله
چیزے بلند را گویند چنانچه کوه و کوهان و تارک سر و جره را نیز قله از جهت بلندی وے گویند و از آن جهت که برسید اردا و را
مردے بزرگ و مقدار قله دو نیم مشک خرد که آن را قربه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قربه مقدار
یک سبوی کلان که متعارف دیار ماست باشد و بحساب شرع پنجاه من گفته اند پس قلتین دو بست و پنجاه من باشد
و بعض گفته اند مقدار قربه صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و من شرعی چهل پیسه شاهی
است و این مذهب امام شافعی و امام احمد ست که چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد مادام که رنگ و
بوی و مزهٔ آب را تغیر ندهد الا آنکه نزد امام احمد نجاست اگر بول و غائط سیلان کننده باشد نجس میگرداند مگر آنکه مانند
حوضها باشد که در راه مکه است و غریب آنست که در کتب شافعیه آورده اند که همه آب نجس چون رفته رفته مقدار قلتین شود
پاک میگردد و باز چون اندکے از آن آب کم شود باز نجس میگردد گو یا قلتین را نزد ایشان تاثیر و خاصیت است در طهارت
آب والله اعلم۔ رواه احمد و ابو داؤد والترمذی والنسائی والدارمی و ابن ماجة و فی اخرے لابی داؤد۔ و در روایتی دیگر
مر ابی داؤد را اینچنین آمده که۔ فانه لا ینجس۔ و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف ست و صاحب سفر السعادة
گوید جمعے میگویند که این حدیث صحیح نشده و جمعے میگویند که این حدیث صحیح ست و اکابر اهل حدیث آن را در مصنفات خود ذکر کرده اند
انتهی و این حدیث در صحیحین نیست و علی بن مدینی که امام ائمهٔ حدیث است و از شیوخ بخاری است و از اقران احمد بن حنبل
است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلے الله علیه وسلم و گفته اند که وے مخالف اجماع صحابه است
که زنگی در چاه زمزم افتاده بود پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمامهٔ آب و این بحضور صحابه بود و هیچکس انکار بران
نکرد والله اعلم و گفته اند هیچ یک از فریقین را در تقدیر و تحدید آب در تنجس و عدم آن حدیثے صحیح از آن حضرت ثابت نیست و طحاوی که
از ائمهٔ مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک ست
میان چند معنی جره و قربه و سره و بیقین معلوم نمی شود که مراد بدان چیست و تفصیل مقام آن ست که مذهب اصحاب ظواهر آنست
که آب پلید نمیگردد بهیچ چیز و بهیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار خواه تغیر یابد رنگ و بو و مزه وی یا نیابد و عامهٔ
علما از فقها و محدثین برانند که اگر کثیر باشد متنجس نمیگردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکه در حدیث بیر بضاعه واقع شده است که الماء طهور
لا ینجسه شیء دستمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان آب کثیر است و اختلاف ست میان ائمهٔ اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام ا

انچه تغیر یابد بلون وریح وطعم وے کثیر است وانچه تغیر یابد قلیل پس وے همین تغیر وعدم تغیر را معیار قلت وکثرت داشته اند و
نزد امام شافعی واحمد هرچه بقلتین برسد کثیر وهرچه کمتر ازان باشد قلیل ونزد امام ابوحنیفه واصحاب او که اگر آب آن قدر بود که
بجنبانیدن اجزاے او از هم جدا نگردد ونزد بعض بغسل ونزد بعض بوضوء ونزد بعض بدست بی شدت وعنف کثیر ست والا قلیل ونزد
متاخرین مشائخ بمساحت قرار یافته ونزد بعض ده در ده ونزد بعض به لبست در بیست وبعض ظن غالب دارند اگر ظن غالب
وصول نجاست بجانب دیگر ست وضو نکنند والا بکنند وتحقیق دلائل وتفصیل آن در شرح سفر السعادة کرده شده است و
در شرح نیز آورده شد فلیطلب ثمه - وعن ابی سعید الخدری قال - گفت - قیل - گفته شد - یا رسول الله انتوضأ من بئر
بضاعة - آیا وضو بسازیم از آب این چاه که نام او بیر بضاعة است بضم باے موحده وضاد معجمه ومشهور است در مدینه مطهره
وهی بیر یلقی فیها الحیض - وحال آنکه آن چاهے ست که انداخته می شود در وی حیض بکسر حاء وفتح یا جمع حیضه بکسر وسکون
خرقه جامه بخون حیض آلوده - ولحوم الکلاب - وانداخته میشود در وی گوشتهاے سگان - والنتن - وانداخته میشود نتن
بفتح نون وسکون تا بوے بد ومراد اینجا چیزهاے بدبو است - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلى الله علیه
وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شئی - بدرستی که آب این چاه پاک است پلید نمی گرداند او را چیزے زیرا که بسیار وچشمه دار است
وگفته اند که این چاه دران وقت جاری بود وراه بساتین داشت مثل جوی روان اگرچه ده در ده نبود وآنقدر
نبود که آب وی بتحریک منفعل نگردد فافهم ودر بعض روایات از مشائخ مذهب ما چاه چشمه دار حکم آب جاری دارد -
رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی - وعن ابی هریرة قال سال رجل رسول الله - پرسید مردے پیغمبر خدا را صلى الله
علیه وسلم فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله انا نرکب البحر - بدرستیکه ما سوار میشویم دریا را - ونحمل معنا القلیل من الماء
و بر میداریم با خود اندک از آب - فان توضأنا به عطشنا - پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه می مانیم - افنتوضأ بماء البحر
آیا بگیریم ازان آب پس وضو کنیم بآب دریا گو یا استبعاد ایشان توضی بآب دریا را ناشی از فهم تخصیص بود از کریمه وانزلنا
من السماء ماء طهورا یا مخالفت وی آب آسمان را در اوصاف - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلى الله علیه وسلم
در بیان جواز توضی بآب دریا - هو الطهور ماؤه - دریا پاک کننده است آب وی - والحل میتته - وحلال است مرده او
مراد ماهی ست که او را ذبح نمیکنند ومیته بفتح میم چیزے که او را ذبح نکنند وذبح ماهی همین شکار کردن وبرآوردن ست از آب
وآنکه در آب مرده بمذهب ما حلال نیست وتحقیق آن در کتاب صید وذبائح بیاید انشاء الله تعالی - رواه مالک والترمذی
وابو داود والنسائی وابن ماجة والدارمی - وعن ابی زید عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلى الله علیه وسلم قال له ابوزید مجهول
که از تابعین است ومولاے عمرو بن حریث ست وبخاری او را تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت
میکند که آنحضرت صلى الله علیه وسلم گفت مرا او را - لیلة الجن - در شب جن وآن شبے ست که جنیان نزد حضرت رسالت
صلى الله علیه وسلم آمدند وآن حضرت ایشان را دعوت کرد وبر ایشان قرآن خواند وایشان بر قوم خود باز گشتند

وحقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت صلى الله علیه وسلم آب میخواست برای
وضو وابن مسعود حاضر بود ومطهره با خود داشت پس آنحضرت از وی پرسید - ما فی اداوتک - چه چیز است در مطهره تو - قال
قلت نبیذ گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهره من - قال - گفت آنحضرت - تمرة طیبة وماء طهور - نبیذ چیست خرمای پاک
وآب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو بی شبهه رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث را این مقدار ابوداود - وزاد احمد
والترمذی - واحمد وترمذی نیز زیادت کردند که - فتوضأ منه - پس وضو کرد آنحضرت صلى الله علیه وسلم ازان نبیذ که در مطهره
بود وقال الترمذی ابوزید مجهول - وترمذی در این حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابوزید که روایت وی از ابن مسعود آورده اند
مردی مجهول است وگفته اند که ابوزید مولاے ابن حریث که حدیث وضوی نبیذ از ابن مسعود روایت کرده واز وی ابو فزاره
روایت کرده وحدیث وی صحیح نیست وبخاری او را در ضعفا آورده وحاکم نیز بضعف وی حکم کرده وگفته اند که وے را
جز این یک حدیث نیست وبعض ابو فزاره را نیز تضعیف نموده اند ودر مصابیح گفته است - وصح عن علقمة عن عبد الله
بن مسعود قال - وبصحت رسیده است از علقمه بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر ایشان وگفته اند که صحابه از وی علم
میپرسیدند بود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه وروش مات سنة اثنتین وستین که روایت کرد از ابن مسعود که گفت
ابن مسعود - لم اکن لیلة الجن مع رسول الله - نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صلى الله علیه وسلم رواه مسلم - وچون ابن مسعود
درین شب با حضرت رسالت صلى الله علیه وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد صحیح نباشد بدانکه نبیذ آنست
که خرما را در آب میاندازند وچند روز بگذارند تا خیری اندر وی جدا گردد وتیزے پیدا کند واین تا بسیار تیز وتند نشود حلال است
وبرای آنحضرت نیز میساختند وتمامه احوال واحکام آن در باب الاشربه بیاید انشاء الله تعالی وتوضوء بنبیذ تمر مختلف فیه است
حنفیه اگر آب خالص یافته نشود جائز دارند وبا وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جائز نه واین حدیث ابوزید را که از ابن مسعود روایت
کرده دلیل آن مے آرند وشافعیه در این حدیث بجهتی که معلوم شد طعن مینمایند وتضعیف میکنند ونزد تحقیق حق با امام ابوحنیفه است
وجهالت راویان حدیث مندفع است وبودن ابن مسعود در لیلة الجن با آنحضرت صلى الله علیه وسلم ثابت شده وتحقیق بوده
است وچون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجای بنشاند ودائره گرد وی کشید وفرمود تا ازین دائره بیرون
نرود وآنکه گفت وی دران شب با آنحضرت صلى الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت مفاوضه ومکالمه با جن حاضر نبودم یا در وقت
بیرون آمدن آنحضرت صلى الله علیه وسلم همراه نبودم ودر آخر شب پیوستم وسخن درینجا دراز است در شرح بسط نموده شده است
آنجا باید نگریست والله اعلم - وعن کبشة بنت کعب بن مالک وکانت تحت ابن ابی قتادة - وروایت است از کبشه
انصاریه بفتح کاف وسکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری که از مشاهیر صحابه است وقصه وی در تخلف از غزوه تبوک
مشهور است وبود این دختر کعب زن پسر ابی قتاده وابی قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلى الله علیه وسلم گویند
وابن حبان گفته که کبشه را نیز صحبت است کذا فی التقریب - ان ابا قتادة دخل علیها - روایت می کند کبشه که ابو قتاده در آمد

بروی یعنی بر کبشہ ۔ فسکبت لہ وضوء ۔ پس ریخت کبشہ برای ابو قتادہ آب وضو را در ظرفی و در بعض روایات فسکبت بلفظ
متکلم نیز آمدہ ۔ فجاءت ہرۃ تشرب منہ ۔ پس آمد گربہ کہ بنوشد از ان آب کہ برای وضو نہادہ بود ۔ فاصغی لہا الاناء ۔ پس مائل
و کج گردانید ابو قتادہ برای گربہ ظرف آب را تا بآسانی آب بخورد ۔ حتی شربت ۔ تا آنکہ بخورد گربہ آب را ۔ قالت کبشۃ فرآنی
انظر الیہ ۔ گفت کبشہ پس دید مرا ابو قتادہ کہ نگاہ می کنم بجانب وی از روی تعجب از آنکہ بماند گربہ را تا از ظرفی کہ در وی
آب وضو نہادہ بود بخورد ۔ فقال ۔ پس گفت ابو قتادہ ۔ اتعجبین یا ابنۃ اخی ۔ آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت
عرب کہ مخاطب را برادر زادہ و پسر عم میخوانند اگرچہ در واقع نہ اینچنین باشد و اخوت اسلام خود باقی ست ۔ قالت فقلت
نعم ۔ گفت کبشہ پس گفتم من آری عجب دارم از ان ۔ فقال ان رسول اللہ ۔ پس گفت ابو قتادہ بدرستیکہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم قال ۔ گفتہ است کہ ۔ انہا لیست بنجس ۔ بدرستیکہ گربہ نیست پلید کہ آب بدہان انداختن وے
پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خواندہ اند بمعنی پلیدی ۔ انہا من الطوافین علیکم او الطوافات ۔ بدرستیکہ گربہ
از طواف کنندگان و گرد شما بر آیندگان است اگر نجاست از طوافین است کہ بمعنی ذکور است و اگر مادہ است از طوافات
است کہ بمعنی اناث است پس کلمہ او برای شک راوی نباشد بلکہ لفظ آنحضرت باشد صلی اللہ علیہ وسلم و تواند کہ برای
شک بود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغہ مبالغہ است کہ افادت غلبہ و کثرت
میکند و مراد آنست کہ چون وے گرد شما بسیار میگردد اگر حکم بنجاست پس خوردہ او کنیم در حرج و مشقت افتید بنا بر آن
رخصت کردیم یا مراد آنست کہ وی دائم گرد شما میگردد چنانکہ سائلان و محتاجان گردند پس مواسات و مہربانی با وے
لازم باشد بر ہر تقدیر باعث مساہلہ و مسامحہ آمدہ و نزد امام ابو حنیفہ سور ہرہ مکروہ است اگر آب دیگر یافتہ شود وضو
کند بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود و لیکن مکروہ و نزد ابی یوسف و ائمہ دیگر طاہر است و قول ابی حنیفہ
بکراہت بجہت آنست کہ در حدیث دیگر ہرہ را از سباع خواندہ و سور سباع نجس است و لیکن حدیث انہا من الطوافین آورد
نجاست را بکراہت ۔ رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجۃ و الدارمی ۔ وعن داؤد بن صالح
بن دینار عن امہ ان مولاتہا ارسلتہا بہریسۃ الی عائشۃ ۔ داؤد بن صالح بن دینار تمار کہ از کبار تابعین است و از
موالی انصار و بعض گفتہ اند مولای ابو قتادہ انصاری بود از مادر خود روایت میکند کہ زنی آزاد کنندہ مادر او بود فرستاد
مادر او را با ہریسہ کہ طعام مشہور ست مشتق از ہرس کہ بمعنی کوفتن سخت است و بمعنی اکل شدید نیز آمدہ نزد عائشہ
رضی اللہ عنہا ۔ قالت ۔ گفت مادر وی کہ ہریسہ بردہ بود ۔ فوجدتہا تصلی ۔ پس یافتم عائشہ را کہ نماز میکند ۔ فاشارت
الی ان ضعیہا ۔ پس بدست باز نمود بجانب من کہ بنہ ہریسہ را و از ینجا معلوم میشود کہ مانند این اشارت کردن رواست
در نماز و نماز بدان تباہ نگردد و در بعض روایات فقہیہ آمدہ است کہ اشارت مفسد نماز ست و این حدیث بر خلاف
آنست و مفسد نماز یا کلام ست یا فعل کثیر ۔ فجاءت ہرۃ ۔ پس آمد گربہ ۔ فاکلت منہا ۔ پس خورد پارہ از ان ہریسہ ۔ فلما

انصرفت عائشۃ من صلوتہا ۔ پس ہرگاہ برگشت و فارغ شد عائشہ از نماز خود ۔ اکلت من حیث اکلت الہرۃ ۔ خورد ہریسہ
را از ہمانجا کہ خوردہ بود گربہ گویا این زن تعجب کرد و پرسید ۔ فقالت ان رسول اللہ ۔ پس گفت عائشہ بدرستیکہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم قال انہا لیست بنجس ۔ گفتہ است کہ گربہ پلید نیست و پس خوردہ او پلید نہ ۔ انہا من الطوافین علیکم ۔ بدرستیکہ
گربہ از جملہ گردندگان است بر گرد شما و گفت ۔ و انی رایت رسول اللہ ۔ بدرستیکہ من دیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ
بفضلہا ۔ وضو میکرد بآبی کہ باقی می ماند از گربہ ۔ رواہ ابو داؤد ۔ وعن جابر قال سئل رسول اللہ ۔ گفت جابر پرسیدہ شد
پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم انتوضأ بما افضلت الحمر ۔ آیا وضو کنیم بآبی کہ زیادہ و باقی گذاشتہ اند خران ۔ قال نعم ۔ فرمود آری
وضو بکنید ۔ و بما افضلت السباع کلہا ۔ و بآنچہ باقی گذاشتہ اند درندگان نیز ہمہ درندگان ۔ رواہ فی شرح السنۃ ۔ و از ینجا معلوم
میگردد کہ سور سباع پاک باشد چنانکہ مذہب شافعی ست و نزد ما سور سباع نیز نجس ست زیرا کہ آن متولد ست از لحم وی کہ نجس ست
و مذہب امام احمد نیز ہمین ست باختلافی کہ در روایات ست نزد اصحاب او و احادیثی کہ در طہارت آن آمدہ در صحت آنہا سخن ست
و اگر بصحت برسد مراد حوضہا و غدیرہای بزرگ خواہد بود کہ در بیابانہا ست چنانکہ بیاید و اگر درندہ ہا علی العموم مراد باشد
لازم آید کہ سور کلب نیز پاک باشد و انجانب ہیچکس نرفتہ ۔ فائدہ ۔ در محیط گفتہ است کہ اگر سگ عضو انسانی یا جامہ او را
بگیرد اگر در حال غضب بگیرد پلید نگردد و اگر بطریق مزاح و ملاعبت گیرد پلید گردد چہ وی در حالت غضب بدندان گیرد فقط
و در دندانہای وی رطوبت نیست و در حالت مزاح بلبہا میگیرد و آنہا رطب اند کذا قال الشمنی ۔ وعن ام ہانی قالت اغتسل
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہو و میمونۃ ۔ مشہور روایت است از ام ہانی بنت ابی طالب اسم او فاختہ بود و بعض گفتہ اند عاتکہ اسلام
آورد در سال فتح روایت میکند از وی علی و ابن عباس و جماعہ کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از حسین در زمان معاویہ گفت غسل
کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و میمونہ بنت حارث کہ از امہات المؤمنین ست ۔ فی قصعۃ فیہا اثر العجین ۔ بآبی کہ در کاسہ کلان بود
کہ در وی اثر و بقیہ خمیر بود و گفتہ اند کہ مگر اثر خمیر در قصعہ بسیار نبود چنانکہ تغیری یابد آب کذا قال الشافعیۃ و نزد ما اگر تغیر نیز یابد یکے
از اوصاف آب بشیئ طاہر رواست مگر آنکہ آب را از طبع وی کہ سیلان ست برآرد ۔ رواہ النسائی و ابن ماجۃ

الفصل الثالث ۔ عن یحیی ابن عبد الرحمن قال ان عمر رضی اللہ عنہ خرج فی رکب فیہم عمرو بن العاص ۔ یحیی بن
عبد الرحمن کہ از تابعین و مدنی و ثقہ و رفیع القدر و کثیر الحدیث ست حفید ابن حاطب بن ابی بلتعہ کہ صحابی مشہور
بود گفت کہ امیر المؤمنین عمر بیرون آمد در سواران کہ در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود ۔ حتی وردوا حوضا ۔ تا آنکہ فرود
آمدند بر بالای حوضے ۔ فقال عمرو یا صاحب الحوض ہل ترد حوضک السباع ۔ پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب
حوض آیا فرود می آیند و وارد می آیند برای آب خوردن در حوض تو درندگان ۔ فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخبرنا
پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مدہ ما را یعنی خبر دادن تو و خبر ندادن تو برابر ست نزد ما چنانکہ فرمود
فانا نرد علی السباع و ترد علینا ۔ زیرا کہ ما فرود می آئیم بر درندگان و فرود می آیند ایشان بر ما یعنی آبی ست بسیار گاہی ما می آئیم و گاہی

درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت - رواه مالک وزاد رزین قال - روایت کرد این حدیث را مالک و زیادت کرده است رزین گفته است که - زاد بعض الرواة فی قول عمر - زیادت کرده اند بعض راویان در قول عمر ابن خطاب این را که گفت - وانی سمعت رسول الله - و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - که میگفت و میفرمود - لها ما اخذت فی بطونها - مر سباع راست چیزی که گرفتند در شکمهای خود و نوشیدند از آب - وما بقی فهو لنا طهور وشراب - و چیزے که باقی ماند از آب پس آن برائے ماست پاک کننده و نوشیدنی - وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکة والمدینة - روایت است از ابی سعید خدری که از ان حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و مدینه اند - ترد ها السباع والکلاب والحمر - فرود می آیند و می آیند آن را درندگان و سگان و خران - عن الطهر منها - پرسیدند از طهارت کردن از ان حوضها که آیا طهارت حاصل شود از ان فقال لها ما حملت فی بطونها ولنا ما غبر - پس گفت آن حضرت مر سباع و کلاب و حمر راست آنچه بر داشتند در شکمهای خود و ماراست آنچه باقی ماند - طهور - پاک کننده است - رواه ابن ماجة - وعن عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - قال لا تغتسلوا بالماء المشمس - امیر المؤمنین عمر گفت که غسل نکنید بآب گرم شده در آفتاب - فانه یورث البرص - زیراکه بدرستیکه غسل کردن بآب گرم شده بآفتاب می آرد برص را - رواه الدار قطنی - این اثرے ست از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت نرسیده کذا قالوا و در تنزیه الشریعة از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص ست رواه ابن نعیم فی الطب والدار قطنی فی الافراد وفی السنن و ابن حبان از انس آورده که گفت غسل نکنید بآبے که گرم شده است در آفتاب که وی میرساند برص و گفت که در اسانید این احادیث کذابان و وضاعان اند که قبول کرده نمی شود از ایشان حدیث و ثابت نشده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزے اما از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده و شافعی آن را بسندی آورده که رجال وے ثقات اند مگر ابراهیم که در وے اختلاف است و شیخ وی صدقه ضعیف است و دار قطنی از طریق دیگر آورده متندرے و غیر وے آن را تحسین نموده است والله اعلم دیگر بدانکه قول عمر که مؤلف آورده مخصوص بغسل است و در سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده بآفتاب حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل و وضو و جز آن است و پوشیده نماند که بر تقدیر ثبوت مراد احتیاط و دوام بران خواهد بود یا نزد عدم معارض و مانع

ازان چنانکه در بعض اطعمه که اطبا ازان منع کرده اند گفته اند

باب تطهیر النجاسات

نجاست بلیدی ضد طهارت و پاکی و نجس بفتح جیم و کسر آن بلید و در اصطلاح فقها بفتح بمعنی بلیدی آید و بکسر بمعنی بلید و نجس ینجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آید و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد ارادهٔ انواع اوست که مختلف است احکام آن

الفصل الاول - عن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب الکلب فی اناء احدکم - چون آب خورد سگ در آوندی یکے از شما فلیغسله سبع مرات - پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار - متفق علیه وفی روایة لمسلم - و در روایتے مر مسلم را این چنین آمده که - قال طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب - پاک شدن ظرف یکے از شما چون آب خورد سگ دران ظرف و ولوغ خوردن سگ آب باطراف زبان و آن مخصوص است بدرندگان - ان یغسله سبع مرات - بشستن آن ظرف است هفت بار - اولهن بالتراب - نخستین از ان هفت بار شستن بخاک است بدانکه شستن ظروف بولوغ کلب هفت بار مذهب اکثر محدثین است و مذهب ائمه ثلثه هم همین است الا امام ابو حنیفه که نزد وی حکم سائر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده است محمول بر احتیاط است نه وجوب یا این در ابتدائے اسلام بود پس از ان منسوخ گشت والله اعلم و آنکه گفت اولهن بالتراب روایت مسلم است و در روایت ابو داؤد اخرهن آمده و در ترمذی اولهن او اخرهن و در روایتے نزد بزار احدهن آمده و در روایتی از امام احمد هشت بار بشویند بار هشتم بخاک - وعنه قال قام اعرابی - گفت ابو هریره ایستاد بادیه نشینی و اعراب بادیه نشینان عرب را گویند و بعض گویند بادیه نشین را اگرچه از عجم نیز بود اعراب گویند - فبال فی المسجد - پس بول کرد اعرابی در مسجد - فتناوله الناس - پس گرفتند او را مردم و در افتادند در وے تا نگذارند که بول کند فقال لهم النبی - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعوه - بگذارید او را که بول کند - واهریقوا علی بوله سجلا من ماء - و بریزید بر جاے بول او دلوی از آب - او ذنوبا من ماء - شک راوی ست که سجلا فرمود یا ذنوبا برین تقدیری که سجل و ذنوب بیک معنی باشد و بعض گفته اند که سجل بفتح سین و سکون جیم دلو عظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال دلو یک پری و برین تقدیر او برائے تخیر باشد صواب آنست که هر دو بمعنی دلو عظیم پر آب است و او برای شک - فانما بعثتم میسرین - زیراکه برانگیخته نشده اید و پیدا کرده نشده اید شما مگر آسانی کنندہ در دین و مهربانی نماینده - ولم تبعثوا معسرین - و برانگیخته نشده اید دشواری دهنده و این صفت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم که بنهایت رفق و مهربانی و سهولت و سماحت دین و شریعت موصوف ست صحابه را که متبعان او یند بآن موصوف ساخت مقصود ترغیب و تحریض بر رفق و لطف است بآن اعرابی که بول کرد - رواه البخاری - و این حدیث دلالت دارد بر انکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست بکثرت غلبه و بر آنکه غسالهٔ نجاست و رشاشه پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین جکید و علما را درینجا اختلاف ست مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است و اگر جدا گردد و رنگ و بوے آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار و طیبی گفته که این حدیث دلالت دارد بر انکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از ان واجب نیست و نزد ابی حنیفه رح زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن بگذارند زمین میباید کنده خاک از ان برداشت تا پاک گردد انتهی و

معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا توفیق که حدیث دلالت نکند برآنکه قوم درانجا نماز کردند پیش
از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبهٔ آب بر
طرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت است والله اعلم - وعن انس رضی الله عنه قال بینما نحن
فی المسجد مع رسول الله - گفت انس در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء اعرابی - ناگاه آمد اعرابی
فقام یبول فی المسجد - پس ایستاد که بول کند در مسجد - فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس گفتند صحابه مه مه یعنی بکن
و ازینجا معلوم میشود که تناول و در افتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بود نه بدست اگر قضیه یکی باشد
فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تزرموه - قطع نکنید بول او را - دعوه - بمانید او را ازرام بتقدیم
زای بر را قطع کردن بول کسے را بزرم منقطع شدن بول و اشک و جز آن و درین غایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم ست آنحضرت را
بر غربا و نادانان و لهذا منع کرد و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت در نهی از ازرام اعرابی آن بود که مسجد چون آلوده شد
و در قطع بول بردی ضرر اوست و با وجود آن جامهٔ آن پلید میگردد و مواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد - فترکوه حتی بال - پس
گذاشتند او را تا آنکه بول کرد - ثم ان رسول الله - پس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه - خواند آن اعرابی را فقال له ان هذه
المساجد لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر - پس گفت آنحضرت مر او را که این مسجد ها لائق نیست و نمی سزد مر چیزی را ازین بول و
پلیدی - وانما هی لذکر الله والصلوة وقراءة القرآن - نیست مساجد مگر برای ذکر خدا تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن
او کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جای میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست
پس میگوید که باین لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظی دیگر که مشابه اوست - قال - گفت راوی - وامر رجلا من القوم - و فرمود آنحضرت
مردی را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد در انجاکه بول کرده است - فجاء بدلو من ماء فشنه علیه - پس آورد آن مرد دلوی را از آب
پس ریخت آن را بر بول و شن بسین مهمله ریختن و اگر بریزند و پریشان کنند شن گویند بشین معجمه و در حدیث بمهمله است و در نسخ متعدد
معتبره و در بعض نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع شده است - متفق علیه - وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما - قالت سألت امرأة
رسول الله - گفت اسما بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والده عبد الله بن الزبیر پرسید زنی
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقالت - پس گفت آن زن - یا رسول الله ارأیت احدانا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة
خبر ده یکے از ما را چون برسد جامهٔ او را خون از حیض و حیضه بکسر حا و فتح آن هر دو آمده است - کیف تصنع - چکند چگونه پاک کند
جامه را از آن - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احداکن الدم من الحیضة - چون
برسد جامهٔ یکے از شما را خون حیض - فلتقرصه - پس باید که بمالد آن را بسر انگشتان و ناخنان - ثم لتنضحه بماء - پس تر بشوید او را و نضح در
لغت بمعنی پاشیدن آب است و لیکن در احادیث نزد ما محمول بر شستن ست - ثم لتصل فیه - پس اگر خواهد که نماز بگزارد در آن جامه
یعنی پیشتر از آنکه خشک گردد چنانچه در احادیث آینده بیاید - متفق علیه - وعن سلیمان بن یسار - مولای ام المؤمنین میمونه

برادر عطاء بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین ست فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنة سبع ومایة
قال سألت عائشة عن المنی یصیب الثوب - گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی الله عنها از حکم منی که میرسد جامه را فقالت
کنت اغسله من ثوب رسول الله - گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیخرج الی
الصلوة - پس بیرون می آمد آنحضرت بنماز - واثر الغسل فی ثوبه - و نشان شستن که تری بیاشد در جامهٔ آنحضرت میبود -
متفق علیه - وعن الاسود وهمام - اسود بن یزید بن قیس نخعی برادر زادهٔ علقمه بن قیس ست و بود اسن از عم خود و وی
خال ابراهیم نخعی ست زمان آنحضرت را دریافته و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکنند از وی خواهرزادهٔ
او ابراهیم و غیر او هشتاد حج و عمره برآورده و بود صائم تا وقت موت و ختم میکرد در دو شب مات سنة اربع وخمسین و سبعین
همام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه ست از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت میکند از ابن مسعود و عائشه و جز ایشان از صحابه
و روایت کرد از وی ابراهیم و غیر وے مات سنة خمس وستین پس روایت میکنند این دو تابعین عن عائشة قالت کنت
افرک المنی من ثوب رسول الله - گفت عائشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
رواه مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود و همام از عائشه - وبرواية علقمة والاسود عن عائشة نحوه - و روایت
کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن - وفیه - و درین روایت این زیادتی نیز هست که - ثم یصلی فیه - پس نماز میگزارد آنحضرت
در آن و درین احادیث دلیل ست بر نجاست منی چنانکه مذهب ما و مذهب مالک و روایتی از احمد است و نزد شافعی و مشهور
از مذهب احمد منی طاهر ست و دلیل ایشان آنست که منی اصل و مادهٔ پیدایش دوستان خداست پس چگونه گوییم که نجس
است و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمثابهٔ آب بینی ست و آب حلق ست کفایت میکند که بمالی آن را بخرقه یا بخشنے و دلیل ما
احادیث است که وارد شده در غسل ازان و فرک برای تسهیل امر ست بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید که
غسل و فرک از جهت کمال نظافت باشد نه برای طهارت جوابش آنکه این خلاف ظاهر ست و تمام دلیل آنست که منی را با اشیای نجسه
جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیثے وارد است که انما یغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمنی والقیء و آنکه ایشان گویند که منی اصل
آفرینش دوستان خداست علقه که خون بسته است نیز مادهٔ آفرینش دوستان خداست و خون باتفاق نجس ست و نیز گاهی پاک
از پلید پیدا میگردد چنانکه شیر از خون و منی همچنانکه اصل اولیای خداست اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوییم که آن پاک
است و اما حدیث ابن عباس که آورده اند در صحت این حدیث سخن ست و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم - وعن ام قیس
بنت محصن بکسر میم و سکون حا و فتح صاد مهمله خواهر عکاشه بن محصن ست اسلام آورده بمکه قدیم و هجرت کرده بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وی
روایت کرده اند - انها اتت بابن لها - روایت است از ام قیس که وی آورد پسرے را که خرد بود صغیر لم یاکل الطعام - پسر خرد شیر
خواره که نخورده است هنوز طعام را - الی رسول الله - آورد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره - پس نشاند

آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود - فبال علی ثوبه - پس بول کرد آن پسر در کنار شریف آنحضرت - فدعا بماء - پس طلبید
آنحضرت آبی را فنضحه ولم یغسله - پس پاشید آب بران جامه و نشست آنرا - متفق علیه - بدانکه مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز
طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بران و بعضی از شافعیه فرق کرده اند
میان صبی و صبیه و کفایت نضح در اول است نه در ثانی و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه جا غسل بباید و مراد از نضح در حدیث نزد ایشان
غسل است و لم یغسل بآن معنی ست که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم دلائل که دلالت دارد بر غسل بول و بعضی از طحاوی نقل کرده
که مراد از نضح اینجا صب است یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و بفشردن و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که خردی را نزد
آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود آنحضرت بریزند آب بروی ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیه صب
باعصری باید پس در هر دو غسل است ولیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر ست و وجوه فرق میان صبی و صبیه در شرح ذکر کرده شده
است و اظهر وجوه آنست که بالپسران ابتلاء و اختلاط بیشتر از دختران ست پس در ایجاب غسل و مبالغه دران حرج و مشقت
است - وعن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر - چون دباغت
داده شد چرم پس بتحقیق پاک شده و دباغت پیراستن پوست بانچه گندگی و تباهی آنرا ببرد خواه بادویه یا بآفتاب دادن یا بخود
خشک شدن و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس و بعضی گفته که اهاب جلد
پیش از دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند - رواه مسلم - بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه اربعه خواه میته بود
یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته کلامی هست و محققان ایشان بر طهارت
اند و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی ازان مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب آنکه
و در کلب اختلاف است و صواب آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفه
و ابی یوسف و دیگر ائمه چنین است و از سلف منقول است که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و ازان مینمودند
و شانه میکردند و بیهقی از انس آورده که آن حضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی
آبائها الکرام دو دستوانه خریده از عاج و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان گفته اند که نام حیوان دیگر است
دریائی که آن را ذبل خوانند و بعض گویند که نام سلحفاة بحری است والله اعلم - وعنه قال تصدق علی مولاة لمیمونة بشاة
و هم از ابی هریره است که گفت تصدق کرده شده بر جاریه آزاد کرده شده که مر ام المومنین میمونه را بود بگوسفندی -
فماتت - پس بمرد آن شاة و مرده افتاده بود - فمر بها رسول الله - پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها - پس گفت آن حضرت چرا نگرفتید شما پوست آن را - فدبغتموه - پس دباغت
میکردید آن را - فانتفعتم به - پس سودمند میشدید بدان - فقالوا انها میتة - پس گفتند اهل خانه میمونه این شاة خود مرده
است و انتفاع بدان حرام - فقال انما حرم اکلها - پس فرمود آنحضرت حرام نیست مگر خوردن میته مطلق انتفاع

بدان و در بعضی نسخ حرم بضم حا و تشدید را - متفق علیه - وعن سودة زوج النبی - روایت است از سوده که از ازواج مطهره
پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم قالت ماتت لنا شاة - گفت سوده مرد گوسفندی که مارا بود - فدبغنا مسکها - پس دباغت دادیم
ما چرم او را و مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده - ثم ما زلنا ننبذ فیه - پس همیشه بودیم ما که نبیذ می ساختیم در مشکی که
ازان مشک ساختیم - حتی صار شنا - تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده شن بفتح شین معجمه و تشدید نون - رواه البخاری

الفصل الثانی

عن لبابة بنت الحارث - ام الفضل هلالیه خواهر ام المومنین میمونه و زوجه عباس بن عبد المطلب
ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس - قالت کان الحسین بن علی رضی الله عنهما فی حجر رسول الله صلی الله علیه وسلم فبال
علی ثوبه - گفت لبابه بود امام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامه شریف وی - فقلت البس ثوبا و اعطنی
ازارک - لبابه میگوید که گفتم مر آن حضرت را بپوش جامه را و بده مرا ازار خود - حتی اغسله - تا آنکه بشویم آنرا - قال انما یغسل من بول
الانثی - گفت آنحضرت شسته میشود جامه مگر از بول دختر - وینضح من بول الذکر - و پاشیده میشود آب از بول پسر - مخرج این حدیث
در حدیث ام قیس معلوم شد - رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجه و فی روایة لابی داؤد والنسائی عن ابی السمح - و آمده است
در روایتی مر ابی داؤد و نسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم که خادم آن حضرت بود - قال - گفت یغسل من بول الجاریة
و یرش من بول الغلام - شسته شود از بول دختر و پاشیده شود از بول پسر که شیر خواره باشد و طعامی نخورده باشد - وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وطی احدکم بنعله الاذی - چون پی سپر کند یکی از شما بپاپوش خود
پلیدی را و اذی در اصل لغت چیزی مکروه است که طبع ازان نفرت آرد و اطلاق او بر مستقذرات هم ازین جهت است
فان التراب له طهور - پس بدرستی که مالیدن بخاک مر او را پاک کننده است اگرچه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن
اذی بروی گذشته است و مراد نجاست خشک که چیزی ازان تعلق گرفته است بنعل یا خف پس دلک کرد آن را
بارض و اما رطب بدلک زائل نگردد و مذهب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام است
از رطب نیز بدلک پاک میگردد و ایشان میگویند که امر مبنی بر یسر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است
اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و توربشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده است و گفته که مراد به بودن تراب
مطهر آنست که منتقل چون پی سپر کند نجاست را بعد ازان برود و اثر آن تراب پیرسد او را که در آید در مسجد پی سپر کند
زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوة نیست بلکه طهارت در حق دخول مسجد و وطی ارض اوست زیرا که طهارت درینجا
مستحسن است اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث و بالجمله مراد آنست
که نجاستی نیست که بچسپد بجامه و بدن و متلوث گردد بدان بلکه مس یابس از آنست که موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث
غسل واجب ست باجماع - رواه ابو داؤد و لابن ماجه معناه - روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و این لفظ که مذکور شد و ابن ماجه
این معنی را بلفظی دیگر آورده - وعن ام سلمة قالت لها امرأة - و روایت است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت او را زنی

انی اطیل ذیلی - مدیستی که من دراز میکنم دامن جامهٔ خود را - وامشی فی المکان القذر - و راه میروم در جاے پلیدی یعنی
او را بچه چیز پاک کنم و بشویم یا حکیم - قالت - گفت ام سلمه - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یطهره ما بعده
پاک میگرداند او را چیزے که بعد از رفتن در مکان قذر ست یعنی بعد ازان که در جاے پاک راه میروی خاکے که دران میرسد
پاک میگرداند او را چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شده و درین حدیث ام سلمه البته حمل بر قذر یابس می باید کرد چه اجماع منعقد ست
که جامه چون پلید گردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین که جماعهٔ از تابعین بران رفته اند که پاک میشوند بدلک
اگرچه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شده - رواه مالک واحمد والترمذی وابوداؤد والدارمی
وقالا - وگفته اند ابو داؤد و دارمی که - المرأة ام ولد لابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف - آن زن که پرسید از ام سلمه این
مسئله ام ولد است مر ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف را پس آن مرأة مجهول نباشد و این حدیث مطعون نگردد - وعن
المقدام بن معدی کرب - بکسر میم صحابی ست معدود در اهل شام نزول کرد حمص را و فرود آورده بران حضرت
از کنده و روایت میکند ازان حضرت و از صحابه و روایت میکنند از وی جمعے از تابعین مات بالشام سنة سبع وثمانین
قال نهی رسول الله - گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن لبس جلود السباع - از پوشیدن پوستهاے
درندگان چنانکه شیر و پلنگ و مانند آن - والرکوب علیها - و از سوار شدن بران پوستها مراد گسترانیدن آنهاست
در زیر و نشستن بر آنهاست یا بر زمین انداختن و سواری کردن و علت نهی آن گفته اند که آن از سیرت جباران و
داب متکبران است پس نهی تنزیهی ست و بر قول کسے که میگوید موی هاے میته نجس ست و پاک نمیگردد بدباغت
نهی تحریمی نیز میتواند شد - رواه ابوداؤد والنسائی - وعن ابی الملیح - بفتح میم - بن اسامة عن ابیه عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه نهی عن جلود السباع - روایت است از ابو الملیح که نام وے عامر بن اسامة بن عمیر هذلی ست و از
ثقات تابعین ست و پدر او اسامه از صحابه است ظاهر آنست که مراد ابو الملیح سابق باشد ابو الملیح فارسی دیگر نیز هست
تابعی ثقه که آن حضرت منع کرد از پوستهاے درندگان - رواه احمد وابوداؤد والنسائی - و نهی از جلود سباع شامل ست
لبس و افتراش و رکوب بران - وزاد الترمذی والدارمی ان تفترش - و درین روایت مخصوص با فتراش گردد - و
عن ابی الملیح انه کره ثمن جلود السباع - روایت است از ابی الملیح که وی مکروه داشته است بهای چرم هاے
درندگان را و این مذهب ابو الملیح است و بعض قید کرده اند که مراد پیش از دباغت ست که بجهت نجاست بیع آن
مکروه و حرام داشته است و در نسخهٔ اصل درینجا بیاض است و در حاشیه نوشته اند که رواه الترمذی فی کتاب اللباس
و سنده جید - روایت کرد این حدیث را ترمذی و سند وی سره و قوی است - وعن عبدالله بن عکیم - بضم عین
و فتح کاف باهلی اسلامی ست که دریافته زمان سعادت نشان آن حضرت را و شناخته نشده او را روایت و اختلاف
است در صحبت وی و صحیح آن ست که تابعی است - قال اتانا کتاب رسول الله - گفت آمد ما را کتاب پیغمبر خدا -

صلی الله علیه وسلم ان لا تنتفعوا من المیتة - که سودمند نشوید از خود مرده - باهاب ولا عصب - نه بپوست و نه بپے -
رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجة - این حدیث و امثال آن متمسک بعضی از اهل مذهب امام احمد است
که جلد میته را طاهر ندارند اگرچه مدبوغ باشد و در صحت احادیث وارده در طهارت آن تکلم کنند و بعضے از ایشان که احترام
صحت آنها میکنند عموم قرآن را که فرموده است (حرمت علیکم المیتة) اگرچه مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند و گویند
که مقصود حرمت هر جزوی است باینچه مقصود از اهاب انتفاع بدوست چنانکه مقصود از لحم اکل است و حدیثے از
دارقطنی نقل کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که من رخصت کرده بودم شما را در جلود میته و چون بیاید شما را
کتاب من سودمند نشوید لذا میته نه باهاب و نه بپے و این مشعر ست که نهی بعد از رخصت ست و حق آنست که احادیث
طهارت بعد از دباغت بسیار اند و مشهور که بمثل آن زیادت بر کتاب میتوان کرد و اهاب نام جلد ست پیش از دباغت و
خود در حدیث بخاری و مسلم آمده که حرام از میته اکل اوست نه همه چیز چنانکه گذشت و جمهور ائمه از مذهب امام احمد و
محققین ایشان نیز همین جانب اند که طاهر ست و حدیث عبدالله بن عکیم ضعف و اضطرابی دارد که مقاومت بآن
احادیث نمیتواند کرد و در صحت او نیز سخن ست و صحیح آنست که وی تابعی مخضرم ست والله اعلم و مؤلف بعد ازین حدیث
که دلالت دارد بر نجاست اهاب میته احادیث آورد که دلالت دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت بآنکه مراد
درین حدیث اهاب پیش از دباغت ست پس گفت - وعن عائشة رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا دبغت - گفت عائشه که آن حضرت امر کرد بطریق اباحت به نفع کردن بچرمهاے
میته وقتی که دباغت داده شوند و اگر بملاحظه منع اضاعت و اسراف امر استحباب نیز مراد دارند صورتی دارد والله اعلم -
رواه مالک وابوداؤد - وعن میمونة قالت مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل من قریش - گفت میمونه که گذشتند
بر آنحضرت چندے از قریش که - یجرون شاة لهم مثل الحمار - میکشیدند گوسفند مرده که مر ایشان را بود مانند خر در ضخامت
بجهت کلانی یا فربهی یا بسبب آماسیدگی - فقال لهم رسول الله - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لو
اخذتم اهابها - کاشکے میگرفتید شما پوست او را - قالوا انها میتة - گفتند که این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم -
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یطهرها الماء والقرظ - پس گفت آنحضرت پاک میگرداند آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت
سلم که بوی پوست پیرایند - رواه احمد وابوداؤد - وعن سلمة بن المحبق - بضم میم و فتح حاے مهمله و کسر باے موحدهٔ مشدده
و غالب بر زبان محدثان فتح باست صحابی ست معدود در بصریین روایت میکنند از وی حسن بصری و غیر وی - قال ان
رسول الله - گفت که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم جاء فی غزوة تبوک - آمد در جنگ تبوک که نام موضعی ست در جانب
شام و آخر غزوات آن حضرت است در سال نهم - علی اهل بیت - بر اهل خانه - فاذا قربة معلقة - پس ناگاه مشکے آویخته بود
فسأل الماء - پس طلبید آنحضرت آب را - فقالوا - پس گفتند اهل آن خانه - یا رسول الله انها میتة - این قربه از پوست

میتہ است کہ دباغت دادہ شدہ است۔ قال دباغها طهورها۔ فرمود آنحضرت دباغت دادن او پاک کنندہ اوست۔ رواه احمد

الفصل الثالث۔ عن امرأة من بني عبد الاشهل قالت قلت۔ روایت است از زنی از قبیلۂ عبد الاشہل کہ مجہول است و معلوم نیست حال وی گفت گفتم۔ یا رسول الله ان لنا طريقا الى المسجد منتنة۔ بدرستیکہ ما را راہی ست بسوی مسجد گندیدہ۔ فكيف نفعل اذا مطرنا۔ پس چگونہ احتیاط و احتراز کنیم وقتیکہ باران دادہ شویم۔ قالت۔ گفت آن زن۔ فقال گفت آنحضرت۔ اليس بعدها طريق هي اطيب منها۔ آیا نیست بعد از آن راہ گندہ راہ دیگر کہ خوشتر و پاکیزہ تر باشد از آن قلت بلى گفتم آرے ہست۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فهذه بهذه۔ پس این راہ پاک بعد از وی می آید مقابل ست باین راہ کہ گندہ است یعنی از آن راہ گندہ اگر نجاستے میرسد براہ پاک کہ می آئی از آن نجاست پاک میشوی چنانکہ در حدیث لیابہ نبت الحارث دام سلمہ گذشت الا آنکہ درین حدیث ذکر نعلین و ثوب نیست و احتمال ہر دو دارد و نیز بہ قرینۂ سطہر ظاہر میشود کہ رطوبتی در نجاست باشد واللہ اعلم۔ رواه ابو داؤد۔ وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه۔ قال كنا نصلي مع رسول الله گفت ابن مسعود بودیم ما کہ نماز میکردیم با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ولا نتوضأ من الموطئ۔ و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامہ یا نعلین را از آلودہ شدن نجاستے کہ در جاے پے سپر کردن بودی۔ رواه الترمذي۔ این نیز محمول بر چیز خشک از نجاست خواہد بود کہ متعلق نشدہ ترکہ آلودہ میشد چہ شستن از آن مجمع علیہ است چنانکہ گذشت۔ وعن ابن عمر رضي الله عنهما۔ قال كانت الكلاب تقبل وتدبر في المسجد في زمان رسول الله۔ گفت ابن عمر بودند سگان کہ پیش مے آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلم يكونوا يرشون شيئا من ذلك پس نبودند اصحاب کہ بپاشیدند چیزے را از آب از جہت آن۔ رواه البخاري۔ و این بر تقدیرے کہ سگان تر باشند بنجاستے کہ از وی آبہا جدا گردد پس آب نمیر یختند از مجرد در آمدن سگان و گفتہ اند کہ این در ابتدای اسلام بود بر اباحت اصلیہ پس از آن وارد شد امر بتکریم مساجد و تطہیر آن محافظت آن از در آمدن کلاب و حیوانات و ساختن درہا و در بند ہا تا آنکہ یک وقتی امر کردہ بکشتن سگان۔ وعن البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا بأس ببول ما يؤكل لحمه روایت است از براء بن عازب کہ صحابی مشہور ست گفت فرمود صلعم نیست باک ببول آنچہ خوردہ میشود گوشت وی۔ وفي رواية جابر۔ و در روایت جابر این چنین آمدہ کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما اكل لحمه فلا بأس ببوله چیزے کہ خوردہ میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او و تمسک کردہ است بظاہر این حدیث کسی کہ قائل است بطہارت بول ماکول اللحم چنانکہ مالک و احمد و بعضی از شافعیہ و آن نزد ابی حنیفہ و ابی یوسف نجاست خفیفہ است از جہت تعارض آثار و شاید کہ تاویل نزد ایشان اینست کہ باس عظیم ندارد و غالب استعمال این کلمہ در جای بود کہ جانب نقیض حکم اولی و احری است واللہ اعلم۔ رواه احمد والدارقطني

باب المسح على الخفين

بدانکہ مسح موزہ جائز ست بسنت و اخبار و آثار مشہورہ تا آنکہ ہر کہ اعتقاد آن نکند مبتدع کذا فی الہدایہ و تصریح کردہ جمعے

از حفاظ کہ حدیث مسح علی الخفین متواتر ست و جمع کردہ اند بعضے از محدثان راویان آن را از صحابہ از ہشتاد در گذشتہ اند و عشرۂ مبشرہ از ایشان اند و ابن عبد البر گفت نمیدانم کہ ہیچ یکے از علماے سلف انکار آن کردہ اند کذا فی المواہب اللدنیہ و حسن بصری گفتہ کہ دریافتم ہفتاد نفر از صحابہ را رضی اللہ عنہم کہ ہمہ اعتقاد میکردند مسح خفین را و کرخی گفتہ کہ میترسم کفر را بر آنکہ قبول نکند مسح موزہ را زیرا کہ آثارے کہ در وی آمدہ در خبر تواتر ست و امام ابو حنیفہ گفتہ کہ قائل نشدم بمسح موزہ تا آنکہ آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد از آن بدانکہ مسح کردن بر موزہ رخصت ست و عزیمت شستن پای ست و در ہدایہ گفتہ کہ ہر کہ اعتقاد ندارد مسح موزہ را مبتدع ست اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جہت اخذ بعزیمت ماجور باشد و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ علما را اختلاف ست کہ مسح کردن بر موزہ فاضل تر ست یا برکشیدن آنہا و پاے شستن بعض گفتہ اند کہ مسح کردن فاضل تر ست از جہت رد بر اہل بدع از روافض و خوارج کہ طعن میکنند بر آن و مختار در مذہب امام احمد ہمین ست و امام نووی گفتہ کہ مذہب اصحاب ما آنست کہ غسل افضل ست از جہت بودن وے اصل اما بشرط آنکہ ترک نکند مسح را و در روایتی از امام احمد ہر دو برابر ست از جہت ورود شریعت بہر دو و صاحب سفر السعادت گفتہ مر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را تکلف نبود در ہیچ جانبے نہ در مسح و نہ در غسل اگر موزہ پوشیدہ بودے نکشیدی تا پاے بشوید و اگر پا برہنہ بودی موزہ نہ پوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است

دران و احسن اقوال ہمانست کہ موافق سنت باشد انتہی

الفصل الاول۔ عن شريح بضم شین معجمہ و فتح را۔ بن هانئ۔ بہمزہ در آخر از جلۂ اصحاب امیر المومنین علی است تفقہ است ولادت او در زمان آنحضرت ست و پدر او ہانی صحابی ست و آن حضرت او را مکنی بابو شریح ساختہ۔ قال سألت علي ابن ابي طالب عن المسح على الخفين۔ گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزہ ہا کہ حکم آن چیست۔ فقال جعل رسول الله۔ پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثلثة ايام ولياليهن للمسافر۔ سہ روز و سہ شبہا سہ روز مر مسافر را۔ ويوما وليلة للمقيم۔ و یک روز و یک شب مر مقیم را۔ رواه مسلم۔ وعن المغيرة بن شعبة انه غزا مع رسول الله روایت است از مغیرہ بن شعبہ کہ صحابی مشہور ست کہ وی غزا کرد ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غزوۂ تبوک۔ کہ آخرین غزوات آنحضرت است۔ قال المغيرة فتبرز رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل الغائط۔ پس بصحرا بر آمد آنحضرت بجانب قضای حاجت انسانی۔ فحملت معه اداوة۔ پس برداشتم با آن حضرت آب را در ظرفی کہ آن را اداوہ گویند و اداوہ بکسر آوند خرد از چرم در باب وضو تحقیق معنی آن گذشت۔ قبل الفجر۔ پیش از نماز بامداد۔ فلما رجع۔ پس ہرگاہ کہ باز گشت آنحضرت از جانب صحرا۔ اخذت اهريق على يديه من الاداوة۔ آب ریختن گرفتم بر ہر دو دست مبارک وی از اداوہ و ازینجا معلوم میشود کہ استعانت بغیر در وضو جائز ست و تخصیص آن بحالت سفر وجہی ندارد واللہ اعلم۔ فغسل يديه ووجهه۔ پس بشست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو دست خود را و روی خود را۔ وعليه جبة من صوف۔ و بر بدن مبارک آنحضرت جبہ بود از پشم جبہ جامہ کہ بریدہ و دوختہ شدہ باشد

وقمیص جامه که جیب دارد وقبا آنکه جیب ندارد و اسم جبه بهمه شامل ست - فذهب یحسر عن ذراعیه - رفت آنحضرت تا خواست
که کشف کند و برهنه کند هر دو ارش دست خود را - فضاق کم الجبة - پس تنگ آمد آستین جبه - فاخرج یدیه من تحت الجبة - پس
بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبه - والقی الجبة علی منکبیه - وانداخت جبه را بر هر دو دوش مبارک خود و این جبه آنست که
در احادیث ذکر او واقع شده است که بودی جبه رومیه بود و تنگ بود و ازینجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامه
تنگ پوشیده است لیکن میگویند که آنرا در سفری پوشید - وغسل ذراعیه - و بشست هر دو ذراع خود را - ثم مسح بناصیته
پس مسح کرد موی پیشانی خود را که آنرا چهارم حصه سر میدارند - وعلی العمامة - ومسح کرد بر عمامه از برای تکمیل مسح راس و اقامت
سنت مسح چنانکه تحقیق آن در باب وضو گذشت - ثم اهویت لانزع خفیه - مغیره میگوید پس خم شدم و دست بر آوردم
تا بکشم موزه های آنحضرت را - فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین - پس فرمود بگذار و مکش موزه ها را زیرا که من در آورده ام
پایهای را در حالتی که پاک اند یعنی پوشیده ام آنها را بر طهارت و درینجا کلامی ست که در شرح آن را ذکر کرده ایم - فمسح علیهما
پس مسح کرد بر هر دو موزه - ثم رکب ورکبت - بعد از آن سوار شد آنحضرت و سوار شدم من - فانتهینا الی القوم - پس منتهی
شدیم و رسیدیم بقوم - وقد قاموا الی الصلوة - و حال آنکه بتحقیق ایستاده بودند بنماز گویا اشارتی از حضرت یافته بودند
که اگر آمدن ما دیر کشد شما نماز بگزارید - ویصلی بهم - و میگزارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد - عبد الرحمن بن عوف وقد رکع بهم رکعة
و بتحقیق گزارده بود وی با قوم یک رکعت - فلما احس بالنبی - پس هرگاه که آگاه شد به پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذهب یتاخر -
رفت که پس تر شود و آنحضرت بامامت پیش آید - فاومی الیه - پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف که پیش
ایستاده باش و بحال خود باش - فادرک النبی - پس دریافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم احدی الرکعتین معه - یکی از دو رکعت با
عبد الرحمن بن عوف - فلما سلم قام النبی صلی الله علیه وسلم وقمت معه - پس هرگاه سلام داد امام بایستاد آنحضرت
و ایستادم من نیز با وی - فرکعنا الرکعة التی سبقتنا - پس گزاردیم ما رکعتی را که سابق شده بود آن رکعت ما را و گزارده بود
امام با قوم چنانکه حکم مسبوق است - رواه مسلم - و ازین حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ببعض اصحاب اقتدا
کرده است و مجموع آن دو بار است یکبار دیگر بابی بکر صدیق کرد در مثل همین واقعه که بعبد الرحمن بن عوف گزارد و اما آنکه در
مرض اخیر گزارد آنجا امام آنحضرت بود و ابو بکر مقتدی بود بوی چنانکه در محل خود تحقیق یافته است

الفصل الثانی - عن ابی بکرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ایام ولیالیهن وللمقیم یوما ولیلة -
ابو بکره بتای در آخر صحابی ثقفی که نام او نفیع است بضم نون و فتح فا روایت میکند از آن حضرت که رخصت کرد برای مسافر
سه شبانه روز و مقیم را یک شبانه روز اذا تطهر فلبس خفیه - وقتی که طهارت کرد پس پوشید هر دو موزه خود را - ان یمسح
علیهما که مسح کند بر آن در وضوی که بعد ازین خواهد کرد - رواه الاثرم فی سننه - روایت کرد اینحدیث را اثرم
شاگرد در سنن خود - وابن خزیمة والدارقطنی - و روایت کرد ابن خزیمه و دارقطنی - وقال الخطابی هو صحیح الاسناد

و گفته است خطابی که این حدیث صحیح ست اسنادش - هکذا فی المنتقی - این چنین ست در منتقی بضم میم و سکون نون و فتح قاف
که نام کتاب خطابی ست - وعن صفوان بن عسال - بفتح عین مهمله و سین مشدده صحابی ست ساکن کوفه دوازده غزوه
کرده و گفته اند که عبد الله بن مسعود از وی روایت کرده - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا اذا کنا سفرا - گفت بود
آنحضرت که امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر و سفر بفتح سین و سکون فا جمع سافر ست چنانچه صحب جمع صاحب و رکب
جمع راکب - ان لا ننزع خفافنا - بکسر خا - ثلثة ایام ولیالیهن - که نکشیم موزه های خود را از پایهای سه روز و شبهای آن
الا من جنابة - مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزه ها باید کشید - ولکن من غائط وبول ونوم - لیکن
در وضو کردن از غائط و بول و نوم نمی باید کشید و همبران مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی ست که
در شرح آن را بیان کرده ایم - رواه الترمذی والنسائی - وعن المغیرة بن شعبة قال وضأت النبی - گفت وضو ساختم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریف وی - فی غزوة تبوک - در جنگ تبوک - فمسح اعلی الخف واسفله -
پس مسح کرد آنحضرت بالای موزه را که بر پشت قدم ست و پایان آنرا که جانب پایان قدم است - رواه ابو داود والترمذی
وابن ماجه وقال الترمذی - و گفت ترمذی - هذا حدیث معلول - این حدیث معلول ست در وی اسباب علل است که
قادح اند بصحت آن و گفت - وسألت ابا زرعة ومحمدا یعنی البخاری عن هذا الحدیث - و پرسیدم ابا زرعه را که از کبار ائمه حدیث ست
و پرسیدم بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد - فقالا لیس بصحیح - پس گفتند این دو امام که اینحدیث صحیح نیست - وکذا ضعفه
ابو داود - و همچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابو داود و وجه ضعف این حدیث دو چیز گفته اند یکی آنکه اتصال این
حدیث بمغیره ثابت نشده است بلکه بوراد بر وزن خراد که کاتب و مولای مغیره بود و وجه دیگر آنکه روایت کرده است
او را ثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره و ثور سماع ندارد از رجاء در اکثر طرق مغیره مطلق واقع شده است که
مسح علی الخفین بی ذکر اعلی و اسفل و در حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس در ینحدیث اضطرابی هست
و این نیز از اسباب قادحه در صحت ست - وعنه انه قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما - و هم
از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها - رواه الترمذی وابو داود - وعنه قال
توضأ النبی صلی الله علیه وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین - و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آنحضرت و مسح کرد
بر جوربین و نعلین - رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة - جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده میشود تا پاشنه
و آنرا جرموق و موق نیز گویند و در شرح ابن همام از جوهری و مطرزی آورده که موق موزه کوتاه که پوشیده می شود
بالای موزه و در شرح کتاب خرقی گفته جرموق موزه کشاده که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده و مسح بر جورب وقتیکه
پوشیده شود موزه بالا و پایان هر دو بر طهارت جائز ست نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام ابی حنیفه اگر منعل و
مجلد و منعل باشد چنانکه راه رفتن با آن ممکن بود و نابسته بر ساق بایستد جائز ست والا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه

موزہ درونی میرسد گو باکہ ہمراہ مسح کردہ و ہمچنین جائز ست نزد امام احمد و نزد شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچہ منعل باشد و این حدیث حجت ست بروی و روایت کردہ شدہ است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و ابن عباس و غیر ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین

الفصل الثالث عن المغیرۃ قال مسح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی الخفین - روایت ست از مغیرہ گفت کہ مسح کرد آنحضرت بر خفین - فقلت - پس گفتم من بطریق استفہام - یا رسول اللہ نسیت - فراموش کردی یعنی شستن پایہا را کہ برنکشیدی موزہ ہا را - قال بل انت نسیت - فرمود من فراموش نکردہ ام بلکہ تو فراموش کردہ یعنی خطا کردہ در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل - بہذا امرنی ربی - باین امر کردہ است مرا پروردگار من عزوجل - و من بفرمودۂ او کردہ ام نہ بفراموش کردن شستن پایہا را گویا این اول بار است کہ مغیرہ مسح موزہ را دیدہ و خیال کرد کہ مگر از شستن پایہا فراموش شدہ باشد پس فرمود امر الٰہی این چنین شدہ و مناسب آن بود کہ مغیرہ می پرسید کہ آیا حکمی تازہ شدہ است و وجوب غسل رجلین ساقط گشتہ - رواہ احمد و ابو داؤد - وعن علی رضی اللہ عنہ - انہ قال - گفت امیر المومنین علی - لو کان الدین بالرای - اگر می بود کار و بار دین برای و حکم عقل - لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاہ - ہر آئینہ می بود پایان موزہ بہتر و سزاوار تر بمسح کردن از بالای آن از جہت بودن جانب پایان محل تنجس و تلوث پس تطہیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد - وقد رأیت رسول اللہ - و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یمسح علی ظاہر خفیہ - مسح میکرد بالای یعنی بر بالای موزہ ہای خود - رواہ ابو داؤد و الدارمی معناہ - روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابو داؤد و دارمی مضمون آن را بعبارت دیگر آوردہ و ازینجا معلوم گردد کہ حکم عقل و اتباع وے در مقابلہ حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل ست

باب التیمم

تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت ست از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی و دست بدان بہ نیت تطہیر و قصۂ ابتدای شرعیت تیمم آن ست کہ در صحیح بخاری از عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت میکنند کہ گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بعضی از سفرہای وی تا بودیم بہ بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم باوی و دران منزل آب موجود نبود و باخود آب ہم نداشتند پس آمدند مردم نزد ابو بکر صدیق و گفتند نمی بینی کہ چہ کرد عائشہ نگاہ داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابو بکر و آنحضرت سر خود را بر زانوی من نہادہ بخواب رفتہ بود پس گفت مرا ابو بکر کہ نگاہ داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابو بکر و گفت آنچہ خدا خواستہ است کہ بگوید و طعن کرد بدست خود در تہیگاہ من و نتوانستم جنبید بجہت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بے آب پس فرستاد خدای تعالیٰ آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این مگر نخستین برکت شما در دین ای آل ابو بکر عائشہ میگوید پس برخیزانیدند شتر را پس یافتیم گردن بند را در شیب شتر

و در حدیث دیگر آمدہ کہ عائشہ بعاریت گرفت قلادہ را از اسما بنت ابی بکر پس گم گشت قلادہ پس فرستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مردے را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگذاردند نماز بے وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالیٰ آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشہ جزای خیر دہد ترا خدای تعالیٰ ای عائشہ بخدا سوگند فرود نیامد بتو امرے کہ ناخوش داری آن را مگر آنکہ گردانید خداوند تعالیٰ آن را برای تو و برای مسلمانان خیر دیگر بدانکہ علما را اختلاف است در آنکہ تیمم دو ضربہ است یکی برای وجہ دوم برای ہر دو دست تا آرنج یا یک ضربہ است برای روی و کفہای دست و اول قول ابی حنیفہ و صاحبیہ و مالک و محفوظ و مختار از مذہب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل ست و قول علی مرتضیٰ و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد اللہ و سفیان ثوری و اکثر علمای اعصار و امصار و ثانی مذہب مشہور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راہویہ و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمہ و جز ایشان از اصحاب حدیث و در ہر دو جانب احادیث نیز واقع شدہ چنانکہ در کتاب بیاید و محدثان میگویند کہ احادیث قول ثانی اصح و اقوی ست و تحقیق آنست کہ احادیث مذہب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاہر در مذہب ثانی ماول اند و تمامہ این بحث در شرح بتفصیل ذکر کردہ شدہ است واللہ اعلم

الفصل الاول عن حذیفۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فضلنا علی الناس بثلاث - فزونی دادہ شدہ است ما را در شرف و کرامت بر مردم کہ پیشتر کہ از ما گذشتہ اند از انبیا و امت ہای ایشان بسہ خصلت و سہ فضیلت - جعلت صفوفنا کصفوف الملائکۃ - گردانیدہ شدہ است صفہای ما در معرکہ جنگ با کافران یا در نماز بجماعت کہ جہاد است بالنفس و جنود شیطان مثل صفوف فرشتگان در صورت و ہیئت یا تمام صف اول یا در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم در قول خداوند تعالیٰ کہ فرمودہ است و الصافات صفا قسم است بملائکہ مصلین - و جعلت لنا الارض کلہا مسجدا - و گردانیدہ شدہ است برای ما زمین ہمہ زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند کہ مراد موضعے باشد کہ بنی و مہیا گردانیدہ برای نماز و چون جائز شد نماز در ہمہ مکانہا گویا کہ آن مکانہا مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقہ است کہ ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس این چنین است عبارت حدیث و شاید کہ در مسافرت چیزے بیساختہ باشند و بنامی نمودہ باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نہ - و جعلت تربتہا لنا طہورا اذا لم نجد الماء - و گردانیدہ شدہ خاک زمین برای ما پاک کنندہ کہ کنایت از تیمم است وقتیکہ نیابیم آب را - رواہ مسلم - و ازین حدیث تخصیص تراب برای تیمم معلوم گردد و مذہب شافعی و احمد را قوی روایتین و ابی یوسف این ست و در روایتی از ابو یوسف و احمد در ریگ نیز درست ست و نزد امام ابو حنیفہ و مالک و محمد و احمد در روایتی درست است بہرچہ از جنس زمین ست و آن ہرچہ باتش نگدازد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان حدیث جابر ست کہ در صحیح بخاری ست کہ و جعلت لی الارض مسجدا و طہورا و ارض ہمہ را شامل است و عمل بانحدیث اولے و احوط است کہ درین عمل بحدیث حذیفہ نیز ہست اما عمل بحدیث حذیفہ کہ مخصوص ست

بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد کذا قیل وبعض گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست چه تربت ہر مکان
آنچه درست از تراب وغیره اما در قاموس گفته است که ترب بالفتح وتراب وتربت ہمه بیک معنی ست ونیز روایت بلفظ تراب
آمده است چنانکه ابن خزیمه وغیراو در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری
وبدانکه خصائص وفضائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بآن ممتاز ومخصوص ست از انبیای سابق در ظاہر وباطن بیحد و
بے شمار است جمعی از علما بعض آن را ذکر کرده اند وچندے از آن در شرح نقل کرده شده است والله اعلم- وعن
عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم- گفت عمران بن الحصین که از مشاہیر صحابه وعالیقدر ست سی سال
صاحب فراش بوده ملائکه بروی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم ما در سفرے بآنحضرت صلی الله علیه وسلم- فصلی بالناس
پس نماز بگزارد بمردم یعنی امامت کرد ایشان را- فلما انفتل- پس ہرگاه که برگشت وفارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از نماز- اذا ہو برجل معتزل لم یصل مع القوم- ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملابس ست بامردی در گوشه نشسته که نماز نکرده است
با قوم- فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم- پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز گزاردن
با قوم- قال اصابتنی جنابة ولا ماء- گفت آن مرد مانع این ست که رسیده است مرا جنابت ونیست آب که بدان غسل کنم- قال
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم- علیک بالصعید- بر تو باد که لازم گیرے صعید را- فانه یکفیک- زیراکه وی بسنده است ترا
وصعید بمعنی خاک آید وبعض گفته اند صعید بمعنی روی زمین ست وغالباً این مرد عالم بود بجواز تیمم برائے حدث نه برای جنابت لهذا
بیان نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را- متفق علیه- وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه-
روایت است از عمار بن یاسر گفت آمد مردے نزد امیر المومنین عمر- فقال انی اجنبت فلم اصب الماء- پس گفت آن مرد که من جنب
شدم پس نیافتم آب را چه کار کنم یعنی تیمم کنم برائے جنابت ودرین حدیث جواب عمر مذکور نیست وگویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند
در جواب مسئله وی که تیمم برائے جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیه از سرگذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردد که تیمم
برای جنابت کافی ست ودر بعض طرق مسلم ونسائی آمده است که عمر فرمود لا تصل وبعض شراح زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء
واین مذہب مشہور است از عمر وابن مسعود نیز موافق اوست ومیان ابن مسعود وابی موسی بر سر این مناظره رفته که جنب را
تیمم است یا نه وابن مسعود از آن رجوع نموده وبعض گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که دران سفر
بود وبیاد او نیامد ولهذا در بعض روایات آمده است که عمر بعمار گفت از خدا بترس یا عمار که چه میگوئی- فقال عمار لعمر پس گفت
عمار مر عمر را- اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت- آیا یاد نداری که بودیم ما در سفرے من وتو یعنی ہر دو جنب بودیم- فاما انت
فلم تصل- فاما تو که عمر بن الخطابی نگزاردی نماز را وتوقف کردی دران بگمان آنکه تیمم مر جنابت را کفایت نمی کند- واما انا فتمعکت
واما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجائے غسل است تمام بدن را باید کرد وآنکه در قرآن مجید
فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود واز ینجا معلوم میشود که اصحابه در زمان آن حضرت اجتهاد واقع میشد ومجتهد خاطے

نیست اگرچه صواب نکند وچون عمل کرد براجتهاد اعاده نیست بروی ولهذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم عمار را رضی الله
عنه امر باعاده نکرد- فصلیت- عمار گفت پس از آن نماز گزاردم من- فذکرت ذلک للنبی- پس ذکر کردم آن را برائے
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال انما کان یکفیک ہکذا- پس گفت آنحضرت این ست جز این نیست که کفایت میکند
ترا ہمچنین- فضرب النبی صلی الله علیه وسلم- پس بزد آن حضرت برائے بیان ہکذا که مراد بدان صورت تیمم ست-
بکفیه الارض- بہر دو کف دست خود زمین را- ونفخ فیهما- ودمید در ہر دو کف دست از برائے تخفیف غبار آنها تا
مشوه وزشت نشود بدان روی که در حکم مثله است- ثم مسح بهما وجهه وکفیه- پس تر مسح کرد بہر دو کف دست خود روی
خود را وہر دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ وپشت دست چپ را بدست
راست ودر بعض روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه وبعکس نیز آمده ودر بعض تیمم آمده بتقدیم کفیه بر وجه واز ینجا معلوم
میشود که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ- رواه البخاری- روایت کرد این حدیث را بخاری- ولمسلم نحوه- ومر مسلم را
مانند این آمده- وفیه- ودر روایت مسلم این چنین است- قال- گفت آنحضرت- انما یکفیک ان تضرب بیدیک الارض
بسنده بود ترا که بزنی بہر دو دست خود زمین را- ثم تنفخ- پس تر میدمیدی ہر دو کف دست را- ثم تمسح بهما وجهک وکفیک
پس تر مسح میکردی بہر دو دست روی خود را وہر دو کف دست خود را واین حدیث دلالت دارد که ضربه واحد کفایت میکند
در تیمم چنانکه مذہب بعض است برخلاف مذہب جمهور وشیخ محی الدین نووی ازین جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان
صورت ضربه است برای تعلیم عمار ونمودن او را که زدن دست بر زمین این چنین است ونمی باید بر زمین غلطید چنانکه کرد
عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم ہمه وتمام آنچه حاصل میگردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آن حضرت
ضرب را ولهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داود وجز آن آمده است آنچه نص در بودن تیمم دو ضربه نیست در بعض
روایات این حدیث ضربه واحده صریحاً بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه واین باطلاق خود احتمال ضربتین نیز
دارد اما ذکر کفین ومسح آنها نیز بجهت آن است که مقصود بیان تیمم تمامه نیست پس اقتصار کرد بران از جهت کفایت
کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین تام نقلین در احادیث دیگر در جائے که مقصود ذکر تیمم بتمامه بوده وبعض میگویند که مراد
بکفین اینجا یدین ست وچنانکه گاہے ید ذکر میکنند وکف مراد میدارند مثل قوله تعالی والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما
اگر کف ذکر کنند ومراد ید وارند دور نباشد وکلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاہر شده که قول بضربتین
ارجح واقوی ست والله اعلم- وعن ابی الجهیم- بضم جیم وفتح ہا وسکون یائے تحتانیه- بن الحارث بن الصمة-
بکسر صاد وتشدید میم مفتوحه انصاری صحابی مشهور ست خواهرزاده ابی بن کعب باقیماند تا امارت معاویه- قال مررت
بالنبی- گفت ابو جهیم گذشتم من بر پیغمبر- صلی الله علیه وسلم وهو یبول- وحالانکه آن حضرت بول میکرد- فسلمت علیه
پس سلام کردم بروی- فلم یرد علی- پس نگفت جواب سلام مرا- حتی قام الی جدار- تا آنکه ایستاد آنحضرت بجانب دیوارے

نحته - پس کاوید دیوار را حت بعصا و ثمناة تراشیدن منی خشک از جامه و برگ از درخت وحتات تراشه هر چیز - بعصا کانت معه - بچوبے که با آن حضرت بود عادت شریف بود که چوبے سرکج در دست می بود یا همان عنزه مراد است که خادمان می برداشتند چنانکه در کتاب طهارت گذشت و ظاهر عبارت معه ناظر درین معنی ست و کاویدن دیوار برائے آن بود که غباری از دیوار بدست بچسپد اگرچه شرط نیست ولهذا در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست - ثم وضع یدیه علی الجدار - پستر نهاد هر دو دست خود را بر دیوار فمسح وجهه و ذراعیه - پس مسح کرد روی مبارک خود را و ذراعین خود را - ثم رد علی - پستر گفت جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الٰهی که السلام ست و تحقیق این در باب الخلاء گذشت و مؤلف میگوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده - ولم اجد هذه الروایة فی الصحیحین - و نیافتم من این روایت را در صحیحین - ولا فی کتاب الحمیدی - و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین - ولکن ذکره فی شرح السنة - ولیکن ذکر کرده است آن را محیی السنة در شرح سنة از طریق شافعی - وقال - و گفته است - هذا حدیث حسن

الفصل الثانی - عن ابی ذر - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم - بدرستیکه خاک پاک کنندهٔ مسلمان است - وان لم یجد الماء عشر سنین - اگرچه نیابد آب را فرضاً ده سال و درینجا مبالغه و تاکید است در طهوریت خاک و تنبیه بران که خاک خلف مطلق ست مر آب را چنانکه مذهب ما است نه ضروری چنانکه مذهب شافعی ست و تحقیق این معنی در اصول فقه و فروع آن در فقه مذکور است - فاذا وجد الماء فلیمسه بشره - پس چون یابد آب را پس باید که برساند و صرف کند آب را بشرهٔ خود را یعنی اندام خود را - امس الفعل یا و کسر میم از اساس بمعنی مسح است و مراد اینجا وضوست و بشر بفتحتین بشرهٔ بمعنی ظاهر جلد و مراد اندام است - فان ذلک خیر - زیراکه بدرستی آب نیکوست و اصل ست در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو جائز است ولیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو واجب است و تیمم اصلاً جائز نه ولفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالی اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا - رواه احمد والترمذی وابوداؤد وروی النسائی نحوه الی قوله عشر سنین - وعن جابر قال خرجنا فی سفر - گفت جابر بن عبدالله انصاری بیرون آمدیم ما در سفرے - فاصاب رجلا منا حجر - پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگے - فشجه فی راسه - پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد - فاحتلم - پس محتلم شد آن مرد - فسال اصحابه - پس پرسید یاران خود را - هل تجدون لی رخصة فی التیمم - آیا مے یابید برائے من رخصت در تیمم - قالوا ما نجد لک رخصة - گفتند یاران او نمی یابیم برائے تو رخصت در تیمم - وانت تقدر علی الماء - و حال آنکه تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو فهم کردند این جماعه از قول حق سبحانه فلم تجدوا ماء که وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و ندانستند که مراد قدرت بر استعمال و عدم تضرر بآن ست - فاغتسل - پس غسل کرد آن مرد - فمات - پس بمرد - فلما قدمنا علی النبی - پس هرگاه که ما قدم آوردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخبر بذلک - خبر کرده شد آنحضرت باین واقعه - قال - فرمود

قتلوه قتلهم الله - کشتند او را بکشد ایشان را خدای تعالی و ازین جا معلوم شد که تکلم بمجاز و اسناد بسبب جائز است از اهل حقیقت بعد از آنکه اعتقاد قلبی بر حقیقت ثابت باشد - الا سالوا اذ لم یعلموا - چرا سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم را - فانما شفاء العی السوال - پس نیست شفا و دور شدن علت عجز و نادانی و نافهمیدن مراد و نرسیدن بوے مگر سوال کردن و پرسیدن از دانایان - انما کان یکفیه ان یتیمم - جز این نیست که بس بود او را که تیمم میکرد - ویعصب علی جرحه خرقة - و می بست بر جراحت خود جامه پاره را - ثم یمسح علیها - پستر مسح میکرد بران خرقه - ویغسل سائر جسده - و می شست باقی اندام خود را درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن - رواه ابوداؤد وروی ابن ماجة عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس - وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر - بیرون آمدند دو مرد در سفر - فحضرت الصلوة - پس در آمد وقت نماز - ولیس معهما ماء - و نبود با ایشان آب - فتیمما صعیدا طیبا - پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند - فصلیا - پس بگزاردند نماز - ثم وجدا الماء فی الوقت - پستر یافتند آب را در وقت نماز یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند - فاعاد احدهما الصلوة بوضوء - پس بازگردانید یکے از ان دو مرد نماز را بوضو - ولم یعد الآخر - و باز نگردانید دیگرے - ثم اتیا رسول الله - پستر آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک - پس ذکر کردند این قصه را - فقال للذی لم یعد - پس گفت آن حضرت مر آنکس را که باز نگردانید نماز را - اصبت السنة - یافتی تو طریقهٔ مسلوک را در دین که بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین ست - واجزأتک صلوتک - و بس است ترا نمازے که کردی - وقال للذی توضأ واعاد - و گفت آنحضرت مر آنکسے را که وضو کرد و بازگردانید نماز را - لک الاجر مرتین - مر ترا است اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار باداے فرض به تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگزاردن نماز نفل نزد زوال عذر - رواه ابوداؤد والدارمی - روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و دارمی - وروی النسائی نحوه - و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ - وقد روی هو وابوداؤد ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا - و تحقیق روایت کرد نسائی و ابوداؤد نیز از عطاء بن یسار که از تابعین ست بطریق ارسال۔

الفصل الثالث - عن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة - بکسر صاد و فتح میم مشدده - قال اقبل النبی - گفت پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل - از جانب موضعی که میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف ست بمدینه - فلقیه رجل - پس ملاقی شد آن حضرت را مردی که همین ابوالجهیم باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ غائب بیان کرده است آن را شافعی در روایت خود از طریق اعرج - فسلم علیه - پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت - فلم یرد النبی صلی الله علیه وسلم - پس نداد آن حضرت جواب سلام او را - حتی اقبل علی الجدار - تا آنکه روی آورد آنحضرت بر دیوار - فمسح بوجهه ویدیه - پس مسح کرد بر روے مبارک خود و هر دو دست خود - ثم رد علیه السلام - پس جواب سلام داد او را این حدیث هر دو طریق را محتمل ست و در حدیث سابق از ابی الجهیم وجهه و ذراعیه بود و در بعض روایات درین

حدیث نیز وجه و ذراعیه آمده است اما از ضرب و ضربتین ساکت است متفق علیه - وعن عمار بن یاسر انه کان یحدث
انهم تمسحوا - و روایت ست از عمار که وے حدیث میکرد که صحابه مسح کردند - وهم مع رسول الله - و حال آنکه ایشان بودند
با پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بالصعید - بخاک - لصلوٰة الفجر - برائے نماز بامداد - فضربوا باکفهم الصعید - پس بزدند بکفهای
دست خود خاک را ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة - پستر بمالیدند برویهای خود یکبار مالیدنی یعنے تکرار نکردند چنانکه در وضو میکنند
ثم عادوا فضربوا باکفهم الصعید - پستر باز گشتند پس بزدند بکفهای خود صعید را - مرة اخرى - بار دیگر - فمسحوا بایدیهم کلها - پس
بمالیدند بدستهای خود تمامه دستها را - یعنی الی المناکب والاباط - تا دوشها بر ظاهر و تا بغلها در باطن - من بطون ایدیهم
بیان آباط است - رواه ابوداود - این حدیث از عمار نص است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر
در ضربهٔ واحده و تاویلش معلوم شد و لیکن درین حدیث تا مناکب و آباط آمده و غالباً نظر قوم بدان افتاد که ایدی در آیت
تیمم مقید بغایت نیامده و ید تمام کل ست از غیر ملاحظه فرعیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث وذراعیه
معلوم میگردد و جمهور نظر کردند بر فرعیت تیمم و خلفیت او از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافهم

باب الغسل المسنون

بدانکه مؤلف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت و تعداد حجامت و نزد اسلام و غسل عیدین ذکر
نکرد با آنکه مسنون و مستحب ست نزد ائمه زیرا که نزد محدثین حدیثے در غسل عید بصحت نرسیده و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثے
نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته درین باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث یکی از فاکهه
ابن سعد دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف اند در شرح ذکر آن کرده شده است در جامع الاصول
از عبدالله بن عمر از حدیث مؤطا آورده که عبدالله بن عمر روز عید فطر پیش از آنکه بمصلا رود غسل میکرد و گفته اند که شدت
مبالغهٔ او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب صحیح شده است و نیز مؤلف غسل روز عرفه ذکر نکرد و در کتب
احادیث نیز یافته نمیشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برائے احرام خود باتفاق مسنون ست و در احادیث صحیحه واقع او را نگر از
جهت آن ذکر نکرد که در مجلس مذکور ساخته است اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعه ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد بعد از ان
بدانکه اختلاف ست در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و بروایتی از امام احمد که نزد ایشان
واجب ست از جهت ورود آن بصیغهٔ امر چنانکه فرمود من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل کسے که بیاید از شما نماز جمعه را باید که غسل کند
و بصریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است بر هر بالغ مسلم و جمهور علما گویند که مراد بوجوب
تاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است چنانکه از احادیث که در باب وے آورده معلوم گردد
الفصل الاول - عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل
چون خواهد که بیاید یکے از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و مختار آن است که غسل برائے نماز جمعه است که بآن طهارت

نماز جمعه بگزارد و بعض گفته اند که غسل برائے تعظیم و تکریم روز جمعه است و روایت لغسل احدکم و رفع الجمعة مناسب این
قول است درین وجه معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکے از شما را جمعه متفق علیه - وعن ابی سعید الخدری قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم - غسل کردن روز جمعه واجب ست بر هر بالغ و در روایتی
علی کل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ ست زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل - واجب و سزاوار ست بر هر مسلمان که غسل کند - فی کل سبعة ایام یوما - در هر هفت
روز یکروزے مراد روز جمعه است - یغسل فیه راسه و جسده - بشوید دران روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز
چرکین شده و بد بوی گشته است و درین کلام اشارتست بسبب وجوب غسل در روز جمعه متفق علیه
الفصل الثانی - عن سمرة - بفتح سین و ضم میم - بن جندب - صحابی مشهور ست حلیف انصار نزول کرد کوفه را بعض
گویند بصره را معدود ست در بصریین و والی بود بران و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکنند از وی حسن بصرے
ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسین و قیل ست و ستین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ یوم الجمعة
کسی که وضو کند روز جمعه - فبها - پس باین خصلت و فعلت میاید اصل فضیلت و طهارت را یا معنی آنست که بروی باد که اخذ
کند باین فعلت که در اداے فرض کافی ست - ونعمت - و نیکو خصلت ست این در حد ذات اگرچه مفضول ست نسبت
بغسل - ومن اغتسل فالغسل افضل - و کسی که غسل کند پس غسل فاضل تر ست - رواه احمد و ابوداود والترمذی والنسائی
والدارمی - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل - کسیکه بشوید میت را
پس باید که غسل کند از جهت مزید نظافت باحتمال اصابت رشاشهٔ غسل دیگر آن - رواه ابن ماجة - روایت کرد این را
ابن ماجه - وزاد - و زیاده کرده است - احمد والترمذی وابوداود - این را که - ومن حمله فلیتوضا - و کسی که بردارد میت را
یا جنازه را که در وی میت است باید که وضو کند و گفته اند که مراد بحمل میت مس اوست و این وجه مناسب ست یعنی اول یا مراد
آنست که باید که در وقت حمل با وضو باشد تا ممکن باشد مر او را نماز و این ملائم معنی ثانی ست و بعض گفته اند که برداشتن
میت قربت ست و قربت با طهارت اولی است و بر هر تقدیر وضو بجهت حمل واجب نیست و همچنین غسل بسبب غسل میت واجب
نیست مختار نزد اکثر علما اینست و در جامع الاصول مے آرد که اسما بنت عمیس زوجهٔ ابی بکر صدیق غسل داد ابوبکر را بعد از موت وی
پس از ان پرسید از انها که حاضر بودند از مهاجران و گفت که من روزه دارم و امروز سخت برد است آیا واجب است بر من غسل
همه فرمودند که واجب نیست و از مؤطای آرد که ابن عمر تجهیز و تکفین کرد پسرے را که مر سعید بن زید را بود و برداشت و داخل ان
برآمد نماز گزارد و وضو نکرد و ترمذی گفت که درین باب از علی و عائشه نیز حدیث آمده است و حدیث ابی هریره حسن ست و گفت اختلاف
کرده اند اهل علم در کسی که غسل دهد میت را بعض گفته اند واجب ست بروی غسل و نزد بعض واجب است بروی وضو و بعض گفته اند که
مستحب ست غسل و اولی آنست که وضو کند و عبدالله بن المبارک گفته که نه غسل کند نه وضو - وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم

کان یغتسل من اربع - روایت کرد عائشه که آن حضرت غسل میکرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز - من الجنابة - از جنابت
ویوم الجمعة - و روز جمعه - ومن الحجامة - و از خون کم کردن - ومن غسل المیت - اما غسل از جنابت واجب است و روز جمعه سنت
و از حجامت و غسل میت مستحب و از جمع کردن این سه چیز بجنابت لازم نیاید که اینها نیز واجب باشند چنانکه اشارت بدان کرده ام
رواه ابو داود - مانند آنکه از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آنحضرت بنفس نفیس خود میت را غسل میداد و از آن غسل میکرد
و بعض گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال را از آن و امر میکرد بدان و آنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده و
در بعض شروح از صاحب ازهار نقل کرده که اول اقرب است از عبارت و صاحب حاوی از شافعی حکایت کرده که آنحضرت
آنرا کرده است و اصحاب وی نیز کرده اند والله اعلم - وعن قیس بن عاصم - صحابی ست قدوم آورده بران حضرت
در وفد تمیم و اسلام آورد در سال نهم و چون دید او را آن حضرت فرمود هذا سید اهل الوبر و بود عاقل حلیم شریف جواد معدود
است در بصریین روایت میکنند از وی حسن بصری و غیر او - انه اسلم - روایت ست از قیس بن عاصم که وی اسلام آورد
فامره النبی - پس امر کرد او را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ان یغتسل بماء وسدر - که غسل کند بآب و برگ کنار و این امر
برای وجوب ست اگر جنب باشد والا مستحب ست و استعمال سدر در آب بجهت مبالغه در تطهیر و تنظیف ست - رواه الترمذی
وابو داود والنسائی - و ظاهر عبارت آنست که امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام مگر مراد باسلم اراده اسلام باشد چنانکه
در لفظ ابی داود آمده که (قال قیس بن عاصم اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ارید الاسلام فامرنی ان اغتسل) گفته اند
که اصح آنست که امر کرده شود اول بشهادتین بعد از آن غسل داده شود و اختلاف کرده اند که آن واجب ست یا
مستحب و ثانی اصح ست و همچنین مستحب ست که تراشیده شود جای موی او و حلق کرده شود و ختان نموده شود

الفصل الثالث - عن عکرمة مولای ابن عباس از فقهای مکه و تابعین ست اصل او از بربر ست باقی احوال
در مواضع دیگر نوشته شده است - قال ان اناسا من اهل العراق جاؤا - روایت ست از عکرمه که گفت که بعض مردم از عراق
آمدند نزد ابن عباس - فقالوا - پس گفتند - یا ابن عباس اترى الغسل یوم الجمعة واجبا - آیا اعتقاد می کنی غسل را روز جمعه
واجب - قال - گفت - لا - اعتقاد نمیکنم غسل را روز جمعه واجب - ولکنه اطهر - ولیکن غسل کردن پاک کننده تر است پس اطهر
اسم تفضیل ست از تطهیر بحذف زوائد چنانکه مذهب بعض نحاة ست یا پاک تر ست صاحب وی - وخیر لمن اغتسل - و غسل
بهتر ست مر کسی را که غسل بکند - ومن لم یغتسل فلیس علیه بواجب - و کسی که غسل نکند پس نیست بروی غسل واجب و اثم
نگردد وی بترک آن - وسأخبرکم کیف بدأ الغسل - گفت ابن عباس سرانجام ست که خبر دهم شما را که چگونه بود آغاز مشروعیت
غسل روز جمعه - کان الناس مجهودین - بودند اکثر مردم مشقت یابندگان در کار معیشت - یلبسون الصوف - می پوشیدند جامهٔ پشمینه
بجهت فقر و نارسائی - ویعملون علی ظهورهم - و کار میکردند بر پشتهای خود - وکان مسجدهم ضیقا - و بود مسجد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که نماز میکردند مسلمانان در آن تنگ - مقارب السقف - نزدیک بود سقف وی و در بعض نسخ سقف بفتحتین بلفظ

جمع آورده گویا مراد اجزای سقف اند و آورده اند که بلندی مسجد شریف هفت دست بود - انما هو عریش - نبود مسجد مگر مانند
خانه که برای سایه بسازند از برگها و شاخهای خرما و همچنین بود سقف آن مسجد و عریش نیز آن خانها را گویند که برای رز بسازند
فخرج رسول الله - پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یوم حار - در روزی گرم - وعرق الناس فی ذلک الصوف - و خوی
کرده بودند مردم در آن پشمینها که پوشیده بودند - حتی ثارت منهم ریاح اذی بذلک بعضهم بعضا - تا آنکه برمی جست از ایشان بوهائی که
ایذا میکردند بسبب آن بعضی از ایشان بعض را - فلما وجد رسول الله - پس هرگاه که یافت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم تلک الریاح
آن بوهارا - قال - گفت - یا ایها الناس - ای مردم - اذا کان هذا الیوم - چون باشد این روز یعنی روز جمعه - فاغتسلوا - غسل
کنید - ولیمس احدکم - و باید که بساید یکی از شما - افضل ما یجد من دهنه - بهتر و خوشتر از انچه بیابد از روغن خود - وطیبه - و خوشبوی
خود - قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر - پس آورد خدای تعالی برای مسلمانان نیکی و توانگری و فراخی و خیر مال کثیر را گویند
ولبسوا غیر الصوف - و پوشیدند جز جامهای پشمینه را - وکفوا العمل - و کفایت کرده شدند عمل را که در آن مشقت میکشیدند و
وجه معیشت بهم رسانیدند یعنی فراخ شد وجه معیشت بی مشقت - ووسع مسجدهم - و فراخ گردانیده شد مسجد ایشان و نخستین
کسی که توسعه در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود پس از وی عثمان بن عفان رضی الله عنهما - وذهب بعض الذی کان یوذی
بعضهم بعضا من العرق - و رفت پارهٔ از انچه ایذا میکردند بسبب آن بعض مردم بعض را از عرق - رواه ابو داود - و حاصل این
حکایت آنست که در ابتدا مامور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتی که مذکور شد و چون علت منتهی شد حکم نیز منتهی شد بانتهای
علت چنانکه بر طرف شد سهم مؤلفة القلوب ببر طرف شدن علت آن و بعض گفته اند که غسل اول واجب بود بعد از آن منسوخ
گشت اما قول بنسخ بی علم بتاریخ بعید ست و بعض گفته اند که غسل هرگز واجب نبود و مراد بوجوب در جائی که واقع شده است
تاکید استحباب ست پس معنی قول ابن عباس آن باشد که غسل همیشه مستحب بود و بعلت مذکور سابقا در غایت تاکید و مبالغه
بود پس از آن تاکید و مبالغه رفت و اصل استحباب باقی ماند و وجه اول اوجه است و بعضی از شراح باین تصریح کرده اند والله اعلم

باب الحیض

حیض در لغت بمعنی سیلان ست حاض الوادی میگویند چون سیلان کند آب در وی و حوض نیز از وست و در شرع عبارت ست
از خونی که از رحم آید بی علت و ولادت و انچه بعلت آید آنرا استحاضه گویند و انچه بعد از ولادت رود آنرا نفاس خوانند
و محیض نیز بمعنی حیض آید و حیضه بکسر حا حالتی که زن بران باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفته اند که حکمت در پیدا کردن حیض
تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف می گردد بحکمت الهی بتغذیه ولد از این جهت است که حیض نمی آرد حامله و چون
بیرون می آید انچه فاضل مانده از غذای ولد از آن خون آن نفاس باشد بعد از آن شیر میگرداند آن خون را که ماده حیض
بود و باین سبب کم ست که مرضعه حیض آرد و اگر نه حامله و نه مرضعه بود باقی می ماند خون و چون مصرفی ندارد بیرون می آید در
اغلب هر ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکه طبیعت و مزاج زنان اقتضا کند بیرون آید و اما ابتدای حیض از حدیث

آمده است کہ این چیزے ست کہ نوشتہ است آنرا پروردگار تعالیٰ بر دختران آدم و نیز آمده است کہ نخست کہ فرستاده شد
حیض بر زنان بنی اسرائیل بود کہ مردان و زنان ایشان در مساجد جمع میشدند و نمایش میکردند و مخالطہ میکردند پس فرستاد
خدای تعالیٰ بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از درآمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفتہ اند کہ بنات آدم کہ
در حدیث واقع شده است منافات بنساء بنی اسرائیل ندارد کہ بنات آدم بود ستند مراد نیست و حاکم و غیر او از ابن عباس
آورده کہ ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بہشت واللہ اعلم

الفصل الاول — عن انس قال ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم — گفت انس کہ یہود بودند وقتی کہ حیض میکرد
زنے در میان ایشان — لم یواکلوها — باہم نمی خوردند با آن زن — ولم یجامعوهن فی البیوت — و نمی در آوردند زنان را در خانہ
و ہمنشینی نمیکردند با ایشان در خانہا — فسال اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم النبی — پس پرسیدند یاران پیغمبر پیغمبر را از این
حال یہود کہ حق است یا باطل — فانزل اللہ تعالیٰ — پس فرو فرستاد خدای تعالیٰ برای رد یہود این آیت را کہ
ویسئلونک عن المحیض الآیة — تا آخر آیت تفسیرش آنکہ می پرسند ترا از حکم حیض قل هو اذی بگو در جواب ایشان کہ
حیض چرک و پلیدی ست کہ طبع از آن نفرت دارد و ایذا میکند فاعتزلوا النساء فی المحیض پس گوشہ گیرید از زنان یعنی نکنید
زنان را در حالت حیض ولا تقربوهن حتی یطهرن و نزدیک نشوید زنان را تا آنکہ پاک شوند — فقال رسول اللہ — پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم — در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب با زنان در حال حیض — اصنعوا کل شیء الا النکاح — بکنید با زنان
ہمہ چیز از مواکلت و مجالست و مخالطت مگر جماع — فبلغ ذلک الیهود — پس رسید این سخن یہود را — فقالوا ما یرید هذا الرجل
پس گفتند یہود نمیخواہد این مرد یعنی حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم — ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه — کہ نگذارد از
کار و بار ما چیزے را مگر آنکہ مخالفت کند ما را در آن چیز — فجاء اسید بضم ہمزه و فتح سین مہملہ بن حضیر بضم حای مہملہ و فتح ضاد معجمہ
و عباد بفتح عین و تشدید موحده — بن بشر — بکسر بای موحده و سکون شین معجمہ ہر دو صحابی مشہور اند پس آمدند این دو صحابی
فقالا پس گفتند یا رسول اللہ ان الیهود تقول کذا و کذا — بدرستی کہ یہود میگویند اینچنین در مفاسد و علل در مقام و مجانبت
و مخالطت زنان در حالت حیض چنین و چنین — فلا نجامعهن — پس مجالست و مساجعت نکنیم با زنان درین حال و در بعض نسخ
افلا نجامعهن بلفظ استفهام و در بعض فلا نجامعهن بلفظ نهی مخاطب — فتغیر وجه رسول اللہ — پس گردید از حال خود روی مبارک
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم — حتی ظننا ان قد وجد علیهما — تا آنکہ گمان بردیم ما کہ بتحقیق خشم گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن
دو صحابی کہ این حرف گفتند و سوء ادب نمودند — فخرجا — پس بیرون آمدند آن دو صحابی — فاستقبلهما هدیة من لبن — پس
پیش آمد آن دو کس را شخصے کہ می آورد پیشکش از شیر — الی النبی — بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم — فارسل فی آثارهما — پس فرستاد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در پے ایشان کسی را و طلبید ایشان را — فسقاهما — پس بنوشانید ایشان را شیر کہ ہدیہ آورده بودند
تا ظاہر شود اثر عنایت و التفات و تبدیل یابد جہل و نادانی ایشان بعلم و دانش کہ غیر ظاہر داشت — فعرفا انہ لم یجد علیهما —

پس دانستند آن دو صحابی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خشم نگرفتہ است بر ایشان — رواه مسلم — **وعن عائشة** رضی اللہ
عنها قالت کنت اغتسل انا و النبی — گفت عائشہ بودم من کہ غسل میکردم من با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من اناء واحد
از یک ظرف — وکلانا جنب — و حال آنکہ ما ہر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل گذشت — و
کان یامرنی فاتزر — و بود آن حضرت کہ امر میکرد مرا کہ ازار بہ بندم در چہ خود پس ازار را می بستم و اتزر بتای مشدد آمده
بمقتضای قاعده صرف فاتزر باید بہمزه پیش استاد تحقیق این در شرح کرده شده است — فیباشرنی — پس مے سود
و میرسانید بدن خود را ببدن من — و انا حائض — و من حائض مے بودم ازین حدیث معلوم میشود کہ استمتاع بچیزے
کہ در ازار است حرام ست و حد ازار نزد فقہا از ناف تا زانو است و این مذہب امام ابو حنیفہ و شافعی و مالک است
و احادیث دیگر نیز ناظر برین ست و از حدیث سابق معلوم شد کہ استمتاع از حائض بما دون فرج یعنی وطی جائز ست و این
مذہب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیہ است و گفتہ اند کہ گویا در آخر امر توسعہ و ترخیص کرده و حرج دفع
ہر چہ باشد تجویز میشوند اما شک نیست کہ احتیاط و احتراس در قول ابی حنیفہ است و کرمانی گفتہ کہ شافعیہ را درینجا سہ مذہب
ست اصح آنست کہ حرام است و دوم آنکہ مکروه است کراہت تنزیہی و مختار نیست و سوم آنکہ اگر شخصے باشد کہ ضبط نفس خود
از فرج تواند کرد و وثوق داشتہ باشد بخود یا بجہت ضعف شہوت یا بسبب قوت ورع جائز ست و الا نہ — و کان یخرج رأسه الی
و عائشہ میگوید کہ بود آنحضرت کہ بیرون می آورد سر خود را از مسجد نبوی بمن کہ در خانہ می بودم — و هو معتکف — و حال آنکہ آنحضرت
معتکف می بود — فاغسله — پس می شستم من سر مبارک او را — و انا حائض — و من حائض مے بودم و از اینجا معلوم میشود کہ بیرون
آوردن معتکف بعض اعضای خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضای حائض درست ست — متفق علیه — وعنها قالت کنت
اشرب و انا حائض — و ہم از عائشہ است کہ گفت بودم من کہ می نوشیدم آب از کوزه یا کاسہ و حال آنکہ من حائض — ثم اناوله
النبی — پس مے دادم آنرا پیغمبر را — صلی اللہ علیہ وسلم فیضع فاه علی موضع فی — پس می نہاد آنحضرت دہن مبارک خود را بر جای
دہن من — فیشرب — پس می نوشید از غایت محبتی و عنایتے کہ بمن داشت — و اتعرق العرق — و می بودم من کہ میخوردم بدندان
گوشت را از استخوان — و انا حائض — و حال آنکہ من حائض مے بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار
یا استخوانے کہ گوشت از وی خورده شده است — ثم اناوله النبی — بعد از آن میدادم آن استخوان را بہ پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فیضع فاه علی موضع فی — پس می نہاد دہن خود را بر جاے دہن من و درینجا فیاکل نہ گفت گویا مقصود نہادن دہن
نہادن بجاے دہان محبوب بود نہ گوشت خوردن چہ گاہی باشد کہ گوشتے بران استخوان نباشد بخلاف آب کہ بقیہ میداشت
رواه مسلم — وعنها قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتکئ فی حجری و انا حائض — بود آنحضرت کہ تکیہ میکرد در کنار من و من حائض
می بودم و حجر بفتح حا و کسر ہر دو آمده است — ثم یقرأ القرآن — پس میخواند آنحضرت قرآن را — متفق علیه — وعنها قالت قال
لی النبی — گفت عائشہ گفت مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ناولینی الخمرة من المسجد — بدہ و بیار برای من خمره را از مسجد و خمره بضم خا

وسکون میم در سجادۂ خورد از حصیر بمان قدر کہ یک کس بران نماز تواند کرد وگر نقش آن از مسجد آنچنان بود کہ از بیرون دست دراز کند
وبگیرد۔ فقالت انی حائض۔ پس گفتم من کہ من حائضم چگونہ دست در مسجد درآرم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت دست در او بارے
نیست۔ ان حیضتک لیست فی یدک۔ بدرستی کہ حیض تو نیست در دست تو۔ رواہ مسلم۔ وعن میمونۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یصلی فی مرط۔ گفت میمونہ بود آن حضرت کہ نماز میگزارد در مرط بکسر میم وسکون را گلیم دراز از صوف یا خز۔ بعضہ علی و
بعضہ علیہ۔ پارۂ از ان گلیم برمن بودے وپارۂ بر آن حضرت۔ وانا حائض۔ وحال آنکہ من حائض بودم متفق علیہ۔ واز ینجا
معلوم میشود کہ ہمہ اعضای حائض پاک است جز فرج والا نماز در جامہ کہ پارہ از وی بر نجاست بود وپارۂ بر مصلے روا نبود۔

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ۔

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی حائضا او امرأۃ فی دبرہا۔ کسے کہ
بیاید حائض را یا زنے را در دبر وی خواہ حرہ باشد یا امۃ تا جماع کند او را در جانب پس۔ او کاہنا۔ یا بیاید کاہن را و منجم
در حکم اوست تا بپرسد ایشان را و تحقیق سخنے۔ کاہن در باب الکہانۃ از کتاب طب در ترقی بیاید ان شاء اللہ تعالی۔ فقد کفر بما
انزل علی محمد۔ پس تحقیق کافر شد بدینی کہ فرستادہ شدہ است بر محمد۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ والدارمی وفی روایتہما در
روایت ابن ماجہ ودارمی این چنین آمدہ کہ۔ فصدقہ بما یقول۔ یعنے کسی کہ بیاید کاہن را پس تصدیق کند او را در چیزے کہ
میگوید و اعتقاد کند کہ وی راست می گوید۔ فقد کفر۔ پس تحقیق کافر شد بدانکہ اگر مراد اتیان بطریق استحلال وتصدیق باشد
پس کفر محمول بر ظاہر ست واگر مراد این چنین باشد مراد کفران نعمت ست ومقصود تغلیظ این شنائع وتشدید بر آنست
وشیخ ابن حجر مکی در شرح کتاب گفتہ کہ کفر نیست باتیان امرأۃ در دبر اگر حلیلہ باشد یا امۃ البتہ محمول بر کفران نعمت است
از جہت شہرت خلاف دران پس اجماع بر تحریم وی نیست چہ جاے آنکہ از ضروریات دین باشد واستحلال این چنین چیزی
کفر لازم نیاید باآنکہ حدیث ضعیف است چنانکہ می گوید انتہی وبرین تقدیر اتیان اجنبیہ در دبر شنیع تر وسخت تر ومنکر تر باشد
اما اتیان ذکور در غایت شدت وشناعت ست کہ استحلال آن بے شبہ موجب کفر باشد کہ فرق آن متصور نیست۔ وقال
الترمذی۔ وگفتہ است ترمذی در تضعیف این حدیث۔ لا نعرف ہذا الحدیث الا من حکیم الاثرم عن ابی تمیمۃ عن ابی ہریرۃ۔ نمی شناسیم
این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم کہ روایت کردہ است آن را از ابی تمیمہ وی از ابی ہریرہ وگفتہ است معنی این حدیث نزد اہل علم
محمول ست بر تغلیظ وگفتہ است کہ تضعیف کردہ است بخاری این حدیث را از جہت اسنادش وابو تمیمہ الہجیمی نام وی
طریف بن مجالد است انتہی ودر تقریب گفتہ است از حکیم اثرم بصری در وی لین است از طبقہ سادسہ است ودر
میزان الاعتدال گفتہ کہ لیس بہ بأس ودر کاشف گفتہ است کہ طریف بن مجالد توثیق کردہ است او را ودر تہذیب گفتہ از
عالم ودر تہذیب گفتہ کہ یحیی بن معین گفتہ است کہ وے ثقہ است وعجلی گفتہ است ان شاء اللہ تعالی۔ وعن معاذ بن
جبل قال قلت۔ روایت ست از معاذ بن جبل کہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ ما یحل لی من امرأتی وہی حائض۔ چہ چیز حلال ست
مرا از زن من در حالتی کہ وے حائض ست۔ قال ما فوق الازار۔ فرمود آنحضرت حلال ست چیزی کہ بالاے ازار ست

این موید مذہب امام ابی حنیفہ است وباوجود آن فرمود۔ والتعفف عن ذلک افضل۔ وپارسائی نمودن باز ایستادن
از ان فاضل تر ست از ترس آنکہ مباد ابو طی کشد کہ حرام ست واما آن حضرت مامون است از ان۔ رواہ رزین وقال محیی السنۃ
اسنادہ لیس بالقوی۔ روایت کرد این حدیث را رزین وگفت محیی السنۃ کہ اسناد او قوی نیست۔ وعن ابن عباس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وقع الرجل باہلہ وہی حائض۔ وقتی کہ جماع کند مرد با اہلیہ خود در حالت حیض۔
فلیتصدق بنصف دینار۔ پس باید کہ تصدق کند بنصف دینار کہ بحساب دیار ما نزدیک بیک روپیہ وثمن آن باشد و
بعض یک دینار گفتہ وبعض عتق رقبہ گفتہ وبعض گفتہ کہ در آغاز خون دینار رود در پایان آن نصف دینار یا دینار در زمان خون
ونصف دینار بعد از انقطاع وبعض عتق رقبہ گفتہ طیبی گفتہ کہ اکثر برانند کہ کفارت آن استغفار ست وبس شافعی واصحاب
ابی حنیفہ برین اند۔ رواہ الترمذی وابو داود والنسائی والدارمی وابن ماجۃ۔ وعنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا کان
دما احمر فدینار واذا کان اصفر فنصف دینار۔ وہم از ابن عباس ست از آنحضرت کہ فرمود وقتی کہ باشد حیض خون سرخ
پس کفارت آن دینار ست وچون باشد زرد کفارت او نصف دینار ست واین موافق آن قول ست کہ از بعض نقل کردہ شدہ
کہ در آغاز خون دینار ست ودر پایان آن نصف واحتمال دارد کہ ہم در آغاز زرد باشد۔ رواہ الترمذی۔ وگفتہ است کہ کفارت
نزد اتیان حیض از ابن عباس آمدہ واین قول بعضے از اہل علم ست وامام احمد واسحق باین قائل اند وابن مبارک گوید کہ استغفار
کند پروردگار خود را ونیست کفارت بروی واز بعض تابعین نیز ہمچنین منقول ست وسعید بن جبیر وابراہیم نخعی از ایشان اند

الفصل الثالث۔ عن زید بن اسلم

قال ان رجلا سأل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ روایت است از زید
بن اسلم کہ مولای عمر بن الخطاب واز اکابر تابعین ست وامام زین العابدین علی بن الحسین در مجلس او می نشست وسماع حدیث
میکرد باقی احوال در جاے دیگر نوشتہ شدہ وارسال میکرد در حدیث گفت کہ مردی پرسید از ان حضرت پس گفت آن مرد
ما یحل لی من امرأتی وہی حائض۔ چہ چیز حلال ست مرا از زن من در حالتی کہ وی حائض ست۔ فقال لہ رسول اللہ۔ پس
گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لتشد علیہا ازارہا۔ استواری بندی بر زن ازارش را۔ ثم شانک باعلاہا۔ پس
کار تو باعلای اوست یعنی ما فوق الازار مباح است وما تحت الازار حرام چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ است۔ رواہ مالک والدارمی
مرسلا۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت اذا حضت نزلت عن المثال علی الحصیر۔ گفت عائشہ بودم من کہ چون حیض
میکردم فرود می آمدم از بستر بر بوریا۔ فلم نقرب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس نزدیک نمی شدیم ما یعنی ازواج پیغمبر آن حضرت را
ولم ندن منہ حتی نطہر۔ وقریب نمی شدیم از وی تا آنکہ پاک نمی شدیم۔ رواہ ابو داود۔ ظاہر این حدیث منافی ست بعض احادیث گذشتہ
را کہ دلالت دارند بر مباشرت ومخالطت آنحضرت با ازواج مطہرۂ خود در حالت حیض وجواب می دہند باآنکہ شان ایشان با آنحضرت
ونگاہداشت ادب این چنین بود کہ ملاحظہ میکردند از خود جرأت ومبادرت نمیکردند تا آنکہ آن حضرت ایشان را بخود می طلبید
پس میرفتند وبعض گفتہ اند کہ این حدیث منسوخ ست باحادیث مباشرت ومخالطت بقرینہ آنکہ در اکثر نسخ فلم نقرب ست

بخون چنانکه تقریر کردیم و میگویند در جمیع نسخ اصل ابی داود همچنین ست و بعض ظلم یقرب بیا نیز روایت کرده اند یعنی
نزدیک نمی آید آنحضرت و یا از قربان ست بمعنی جماع والله اعلم

باب المستحاضۃ

مستحاضه زنی را گویند که میرود خون از وی نه از حیض و نفاس بلکه از رگی که نام او عاذل ست و الفاظ که مشتق ست از استحاضه همه بر لفظ مجهول مستعمل میشوند و بعض الفاظ هستند که جز مجهول مستعمل نمیشوند چنانکه جن از جنون و غمی از اغماء و ذلک سماعی و حکم وی حکم معذوران ست مثل سلسل بول و مانند آن و وی نماز میگزارد و روزه میدارد و جماع با وی حرام نیست و تفصیل احکام وی در احادیث بیاید

الفصل الاول- عن عائشة رضی الله عنها- قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش- بضم حاء مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه- الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت- گفت عائشه که فاطمه که یکی از صحابیات ست و قرشیه اسدیه ست آمد نزد آنحضرت پس گفت- یا رسول الله انی امرأة استحاض فلا اطهر- بدرستی که من زنی ام که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمی شوم- افادع الصلوة- آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کرده که همچنانکه در حالت حیض نماز گزاردن درست نیست در استحاضه نیز نباشد- فقال- پس گفت آنحضرت- لا- ممان نماز را- انما ذلک عرق ولیس بحیض- جز این نیست آن خون استحاضه مگر خون رگی از رگها و نیست حیض که از رحم میرود و در حیض چون در هر ماهی چند روز البته میرود از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کردند و چون در قضای نماز نیز حرج بود نه در قضای روزه قضای روزه واجب گردانیدند نه قضا نماز بعد از ان حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود- فاذا اقبلت حیضتک فدعی الصلوة- پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتاده است همان ایام عادت خواهد بود و اگر مبتدیه است اکثر حیض که ده روز ست این در مذهب ما است و نزد ائمه دیگر در مبتدیه عمل بتمییز می کنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض ست و اگر نه چنین است از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید و چون تمییز متعسر اعتبار اکثر حیض را ترجیح کرده اند و ظاهر آنست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم- واذا ادبرت- و چون بگذرد ایام حیض تو
فاغسلی عنک الدم- پس بشو از خود خون را ثم صلی- پس نماز بگزار- متفق علیه

الفصل الثانی- عن عروة بن الزبیر- تابعی کبیر ست برادر عبدالله بن الزبیر پسر اسما بنت ابی بکر صدیق- عن فاطمة بنت ابی حبیش انها کانت تستحاض- عروه بن الزبیر از فاطمه مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده می شد- فقال لها النبی- پس گفت مر او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا کان دم الحیض فانه دم اسود- چون باشد خون حیض پس بدرستی آن میباشد در غالب احوال خون سیاه- یعرف- شناخته میشود باین نشان- فاذا کان ذلک فامسکی عن الصلوة- پس چون باشد خون سیاه پس نگاهدار خویش را از نماز که آن خون حیض است- فاذا کان الآخر فتوضئی وصلی- پس چون باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گزار چنانکه حکم معذوران ست- فانما هو عرق- پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است- رواه ابوداود والنسائی- وعن ام سلمة قالت ان امرأة کانت تهراق الدم- بضم تا و فتح ها گفت

ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را و تحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح کرده شده است- علی عهد رسول الله- در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبی صلی الله علیه وسلم- پس استفتا کرد و پرسید مسئله را برای وی ام سلمه از ان حضرت- فقال لتنظر عدد اللیالی والایام التی کانت تحیضهن من الشهر- پس گفت آن حضرت باید که نظر کند شمار شبها و روزها را که بود آن زن که حیض میکرد دران شبها و روزها از ماه- قبل ان یصیبها الذی اصابها- پیش از انکه برسد آن زن را آنچه رسیده است یعنی علت استحاضه دائمی- فلتترک الصلوة قدر ذلک من الشهر- پس باید که ترک کند نماز را بمقدار آن ایام از ماه- فاذا خلفت ذلک فلتغتسل- پس چون خود بگذارد آن قدر را از زمان یعنی فارغ شود از ان پس باید که غسل کند- ثم لتستثفر بثوب- پستر باید که بندد جامه میان هر دو ران خود مثل پاردم اسپ که منع کند سیلان دم را ثفر بمثلثه و فاے مفتوحتین پاردم- ثم لتصل- پس باید که نماز بگزارد و وضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذوران است و جائز است او را دخول مسجد و اعتکاف و طواف و امثال آن- رواه مالک وابوداود والدارمی وروی النسائی معناه

وعن عدی بن ثابت عن ابیه عن جده- روایت ست از عدی بن ثابت از پدرش از جدش- قال یحیی بن معین- گفته است یحیی بن معین در تعیین نام جد عدی اسمه دینار- نام جد عدی دینار است و عدی بن ثابت تابعی ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه و واعظ ایشان ابن معین گفته که شیعی مفرط ست و دارقطنی گفته رافضی غالی ست اما ثقه و صدوق است مات سنة ست عشرة ومائة- عن النبی- جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال فی المستحاضة- که آن حضرت گفته است در حق مستحاضه- تدع الصلوة ایام اقرائها- ترک میکند نماز را در روزهای حیضهای خود که در هر ماه میدید- التی کانت تحیض فیها- آن روزها که بود آن مستحاضه که حیض میکرد دران روزها- ثم تغتسل- پستر غسل میکند- وتتوضأ عند کل صلوة- و وضو می کند در وقت هر نماز- وتصوم وتصلی- و روزه میدارد و نماز میگزارد- رواه الترمذی وابوداود- وعن حمنة- بفتح حای مهمله و سکون میم- بنت جحش- بتقدیم جیم مفتوحه بر حاے مهمله ساکنه خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش ست نخست تحت مصعب بن عمیر بود و چون شهید شد مصعب طلحه بن عبدالله گرفت- قالت کنت استحاض حیضة کثیرة شدیدة- گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده می شدم استحاضه بسیار سخت- فاتیت النبی- پس آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم استفتیه- تا طلب فتوی کنم او را- واخبره- و خبر دهم او را از حال خود و واقعه خود- فوجدته فی بیت اختی زینب بنت جحش- پس یافتم من آنحضرت را در خانه خواهر من زینب بنت جحش که یکی از امهات ام المؤمنین است- فقلت- پس گفتم- یا رسول الله انی استحاض حیضة کثیرة شدیدة- بدرستی که من استحاضه کرده می شوم استحاضه بسیار سخت- فما تأمرنی فیها- پس چه می فرمائی مرا در حکم آن استحاضه قد منعتنی الصلوة والصیام- بتحقیق منع کرد مرا استحاضه نماز و روزه را- قال انعت لک الکرسف- گفت آنحضرت بیان کنم مر ترا پارهٔ پنبه را که بر نهی بدان فرج خود را و کرسف بضم کاف و سین پنبه- فانه یذهب الدم- زیرا که آن دور میکند خون را

ومنع میکند از بیرون آمدن آن بفرج ظاہر تا خون بفرج ظاہر نیاید حکم حیض و استحاضہ متحقق نگردد۔ قالت۔ گفت حمنہ۔ ہو اکثر
من ذالک۔ خون بیشتر است ازین کہ باز دارد آن را کرسف۔ قال فتلجمی۔ بفتح تا و لام و جیم مشددہ فرمود پس لجام بربند فرج خود را
یعنی جامہ بربند بر صورت لگام اسپ یعنی با وجود کرسف یا بی آن و ظاہر اول ست۔ قالت۔ گفت حمنہ۔ ہو اکثر من ذالک۔
خون بیشتر از انست۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فاتخذی ثوبا۔ پس بگیر جامہ را یعنی زیر لگام۔ قالت ہو اکثر من ذالک۔
گفت ازین ہم بیشتر ست۔ انما اثج ثجا۔ جز این نیست کہ میریزم خون را ریختنی سخت مانند باران۔ فقال النبی۔ پس گفت
پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم سامرک بامرین۔ سر انجام است کہ امر کنم ترا بدو چیز۔ ایہما صنعت۔ ہر کدام یکی ازان دو را کہ بکنی
و قوت آن و قدرت بران داشتہ باشی نہ بر دیگرے۔ اجزاء عنک من الآخر۔ بسندگی میکند ترا از دیگرے ایہما را برفع و نصب
ہر دو خواندہ اند۔ وان قویت علیہما۔ و اگر قوی و قادری بر ہر دو کہ ہر کدام را میتوانی کرد۔ فانت اعلم۔ پس تو دانا تری بانچہ
اختیار میکنی ازان دو۔ قال لہا۔ گفت آن حضرت مر حمنہ را در بیان حقیقت استحاضہ و تسلیہ و تعزیہ وی۔ انما ہذہ رکضۃ
من رکضات الشیطان۔ نیست این علتے کہ رسیدہ است ترا یعنی استحاضہ یا این خبط و حیرت کہ افتادہ ترا دران مگر رکضہ
از رکضات شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وے بر تو در امر دین تو در طہارت و نماز تو و اصل
رکض دفع و جنبانیدن یا زدن بدان و برانگیختن اسپ برائے دوانیدن و ازینجا معلوم میشود کہ شیطان را تصرفی در بدن
آدمی نیز است کہ بعلتہا گرفتار میگرداند کہ بدن از عبادت پروردگار تعالے باز میدارد بعد ازان بیان آن دو امر
میکند و میفرماید۔ فتحیضی۔ بفتح تا و حاء و یاء مشددہ۔ ستۃ ایام او سبعۃ ایام۔ پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن از ترک
وطی و صلوٰة و صوم شش روز یا ہفت روز از انچہ موافق باشد ترا از عادت زنان کہ مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و
مسکن یا مخیر گردانید او را میان یکے ازین دو عدد از جہت بودن آنہا متعارف و غالب در عادت زنان و تواند کہ او برائے
شک بود و آن حضرت یکی ازین دو عدد ذکر کردہ باشد و آنکہ فرمود۔ فی علم اللہ۔ معنیش آنست کہ رجوع تو بآن عادت مندرج
است و رانچہ دانیدہ است ترا خداے تعالی بر زبان من یا داخل است در انچہ دانستہ و تشریع نمودہ است مر مردم را
و اگر او برائے شک باشد این قول راوی میشود بمعنی واللہ اعلم کہ پیغمبر ستۃ ایام فرمود یا سبعۃ ایام۔ ثم اغتسلی۔ پس غسل کن
بعد از گذشتن این مدت چنانکہ زنان بعد از انقطاع حیض میکنند۔ حتی اذا رایت انک قد طہرت۔ تا آنکہ چون دیدی و دانستی
تو کہ پاک شدی یعنی حکم طہارت یافتی بگذشتن ایام مذکورہ۔ و استنقأت۔ و پاکیزہ شدی بحسب مقدور۔ فصلی ثلثا
و عشرین لیلۃ۔ پس بگذار نماز بیست و سہ شب بر تقدیری کہ ایام حیض ہفت روز اعتبار کنی۔ او اربعا و عشرین لیلۃ۔
یا بیست و چہار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دہی۔ و ایامہا۔ و روزہای این شبہا یعنی بوضو کردن برای ہر نماز
چنانکہ حکم معذوران ست۔ و صومی۔ و روزہ دار۔ فان ذالک یجزئک۔ پس بدرستی کہ آن کفایت میکند ترا۔ وکذالک
فافعلی کل شہر۔ و ہمچنین بکن در ہر ماہ شش روز یا ہفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جارے کن

و بیست و سہ روز یا بیست و چہار روز نماز و روزہ کن۔ کما تحیض النساء۔ چنانکہ حیض می بینند زنان۔ وکما یطہرن۔ و چنانکہ
پاک می شوند ایشان۔ میقات حیضہن و طہرہن۔ در وقت حیض خود و طہر خود ازان بیان امر ثانی ازان دو امر کرد کہ مخیر گردانید
دران بقول خود۔ وان قویت علی ان تؤخرین الظہر۔ و اگر قوت داری در ایام استحاضہ بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر
کردن ظہر از وقت۔ وتعجلین العصر۔ و شتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت۔ فتغتسلین وتجمعین بین الصلوتین
الظہر والعصر۔ پس یک غسل کنے و جمع کنی میان این دو نماز کہ ظہر و عصر ست۔ وتؤخرین المغرب وتعجلین العشاء ثم تغتسلین
وتجمعین بین الصلوتین۔ تاخیر کنی مغرب را و شتابی کنے عشا را بگذاردن آن در اول وقت پس تر غسل کنی و جمع کنی میان
دو نماز۔ فافعلی۔ پس بکن این دو غسل را و جمع را میان این نمازہا۔ وتغتسلین مع الفجر۔ و اگر قوت داری کہ یک غسل دیگر کنی
با نماز فجر۔ فافعلی۔ پس بکن آن را و بگذار بآن نماز فجر۔ وصومی۔ و روزہ بدار۔ ان قدرت علی ذالک۔ اگر قدرت داری
بر انچہ ذکر کردہ شد و تاخیر ظہر و مغرب از وقت کہ گفت دو احتمال دارد یکے آنکہ بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر و عشا
چنانکہ جمع میکند مسافر بر مذہب شافعی جمع تاخیر چنانکہ از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و
عشا بر ان وجہ کہ حنفیہ تاویل میکنند جمع مسافر را و آن را جمع صوری نام میکنند چنانکہ شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کردہ و
حدیث آیندہ نیز ظاہر در انست پس حاصل این امر ثانی آن شد کہ ہر روز سہ غسل بکنید یکی برائے ظہر و عصر و دیگرے برای مغرب
و عشا غسل دیگر برائے فجر و صورت دیگر آنست کہ برای ہر نماز غسل کند چنانکہ در ضمن قول وی فرمود۔ ان قویت علی ان تؤخرین
الظہر الی آخرہ۔ اشارت ست بآن زیرا کہ ازین عبارت عجز وی از غسل کردن برای ہر نماز مفہوم میگردد و این مذہب امیر المؤمنین
علی و عبد اللہ بن مسعود و ابن الزبیر و جماعۃ از تابعین ست و طیبی گفتہ کہ این مذہب اشبہ و الیق است بلفظ و مذہب ابن عباس
جمع است بین الصلوتین بغسل واحد و این مذہب اشبہ است باین حدیث کہ در وی تسہیل و تیسیر ست نسبت بغسل برای ہر نماز
و اشارت باین ست کہ گفت۔ قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم وہذا اعجب الامرین الی۔ و این یعنی غسل کردن بر وجہ مذکور
خوش آیندہ تر ست نزد من از امر دیگر کہ غسل است برای ہر نماز چنانکہ عادت شریف اوست در تسہیل و تیسیر بر امت در حدیث
آمدہ است کہ ما خیر بین الامرین الا اختار الیسر ہما۔ رواہ احمد و ابو داود و الترمذی۔

الفصل الثالث۔ عن اسماء بنت عمیس۔ بضم عین و فتح میم صحابیہ جمیلہ عاقلہ صالحہ است ہجرت کرد ہمراہ زوج خود
جعفر بن ابی طالب بحبشہ پس زائید برائے وی عبد اللہ بن جعفر را و محمد و عون را پس ہجرت آورد بمدینہ و چون شہید شد
جعفر تزوج کرد او را ابو بکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تزوج کرد او را علی ابن ابی طالب پس
زائید برائے وی یحیی و بود از خادمان و محبان و مخلص فاطمہ زہرا و اہل بیت نبوت روایت کردہ از وی جمعی از صحابہ مثل عمر بن الخطاب و
عبد اللہ بن عباس و ابو موسی اشعری رضوان اللہ علیہم اجمعین۔ قالت قلت۔ گفت اسما گفتم۔ یا رسول اللہ ان فاطمۃ بنت ابی حبیش
استحیضت منذ کذا وکذا۔ فاطمہ بنت ابی حبیش استحاضہ کردہ شدہ است چندین و چندین مدت یعنی مدت دور و دراز۔ فلم تغتسل۔ پس

نماز نگزارده - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - بطریق تعجب - سبحان الله ان هذا من الشیطان - بدرستی که این علت از شیطان ست که وی را از نماز باز میدارد چنانکه در حدیث حمنه گذشت - انما هذه رکضة من رکضات الشیطان - لتجلس فی مرکن - میباید که بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم و سکون را و فتح کاف نام آوند کلان ست که گرفته میشود در وی آب برای غسل - فاذا رأت صفارة - بضم صاد - فوق الماء - پس چون بیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر ست چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گونه میشود بلکه از ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر اصفرار است که در آخر وقت عصر میباشد و عصر یوم دران وقت مکروه است مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید - فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا - پس باید که غسل کند مر ظهر را و عصر را یک غسل - وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا - و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل - وتغتسل للفجر غسلة واحدة - و غسل کند مر فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت - وتوضأ - و باید که وضو کند فیما بین ذلک - در میان این غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب و عشا اینچنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد نوافل است در اوقاتی که در میان این نمازهاست اگر خواهد نفل بگزارد و وضو نکند - رواه ابو داود وقال - و گفت ابو داود - روی مجاهد عن ابن عباس - روایت کرده است مجاهد از ابن عباس که گفت - لما اشتد علیها الغسل - هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز - امرها ان تجمع بین الصلوتین - فرمود آنحضرت او را که جمع کند میان دو نماز بیک غسل تمام شد بعون الله و توفیق وی کتاب الطهارة و الحمد لله تعالی بیگوده آنرا

کتاب الصلوٰة

صلوٰة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوٰة ازین جهت گفتند که مشتمل ست برین معنی و صلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلے بمعنی نرم کردن چوب و راست گردانیدن وی بآتش نیز آمده و این معانی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را بیگداز د بآتش مجاهده و میسوزد گناهان او را و راست میگرداند از اعوجاجے که در طبیعت اوست

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس - نمازهای پنجگانه - والجمعة الی الجمعة - و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر - ورمضان الی رمضان - و روزه ماه رمضان تا روزه ماه رمضان دیگر - مکفرات لما بینهن - کفارت کننده و پوشنده و محو کننده اند مر گناهان را که واقع شده اند در میان اینها - اذا اجتنب الکبائر - وقتی که یکسو کرده شوند و پرهیز کرده شوند گناهان کبیره که آنها پوشیده و بخشیده نمیشوند مگر بتوبه اما صغائر بخشیده میشوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر گردد موجب تخفیف در کبائر شود و اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد موجب رفع درجات گردد - رواه مسلم - اگر گویند که چون صغائر همه بنمازهای یومیه مکفر شدند برای جمعه چه ماند و چون بجمعه ها مکفر گشتند رمضان کفارت چه چیز گردد جوابش آنکه مراد آن ست که این اعمال همه مکفر

و صلاحیت آن دارند که اگر یکے نشد دیگرے میشود مثلاً اگر یکے در نماز تقصیر کرد جمعه مکفر گردد و اگر در جمعه یا در هر دو تقصیر کرد رمضان مکفر میگردد و اگر همه جمع شوند مجموع مکفر گردد و باعث زیادت تکفیر و تنویر شود بر مثال چراغهای متعدد افروخته شده که هر یکے در روشن کردن خانه کفایت دارد - وعنه - و هم از ابی هریره است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - ارأیتم لو ان نهرا بباب احدکم - خبر دهید مرا اگر ثابت شود جوی که روان ست بر در خانه یکے از شما - یغتسل فیه کل یوم خمسا - غسل میکند وے در ان جوے هر روز پنج وقت - هل یبقی من درنه شیء - آیا باقی می ماند از چرک و ریم وی که بر اندام خود دارد هیچ چیزے - قالوا - گفتند صحابه در جواب آنحضرت - لا یبقی من درنه شیء - باقی نمی ماند از چرک وی چیزے - قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا - فرمود آنحضرت پس آن حال و مثال نمازهای پنجگانه است که محو میکند و پاک میگرداند خدای تعالے بآنها گناهان را یعنے گناهان صغیره را - متفق علیه - وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال ان رجلا اصاب من امرأة قبلة - گفت ابن مسعود که مردے رسید از زنے بوسه را یعنی بوسه کرد او را و گفته اند که نام آن مرد ابو الیسر ست بفتح یای تحتانیه و سین مهمله از قبیلهٔ انصار بود خرما می فروخت پس زنے بروی آمده تا خرما بخرد پس او را بآن زن میل شهوانی پیدا شد گفت خرما درون خانه بهتر و شیرین تر ازین است پس باین بهانه زن را درون خانه برد و با وے بوس و کنار کرد زن گفت از خدا بترس چه میکنی پس آن مرد پشیمان شد - فاتی النبی - پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره - پس خبر داد آن حضرت را ازین حال پس آنحضرت هیچ نگفت و فرمود تا حق تعالے چه فرماید بعد از ان آمد و نماز کرد - فانزل الله تعالی - پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را که - واقم الصلوٰة طرفی النهار - و بر پا دار نماز را در هر دو طرف روز که بامداد و شبانگاه است یا مراد نماز صبح و شبانگاه ظهر و عصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است - وزلفا من اللیل - و بگزار نماز را در چند ساعت که نزدیک بروز اند و مراد بدان نماز مغرب و عشا است و زلف بضم زا و فتح لام جمع زلفه بمعنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز و در ان جانب اند چنانکه ظلم جمع ظلمت و بعضی از طرفی النهار نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب مراد داشته اند صبح و ظهر یک طرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفا من اللیل را بخصوص عشا گردانیده - ان الحسنات یذهبن السیئات - مقصود این ست بدرستی که نیکی ها میبرند بدیها را و مراد به بدی گناه صغیره است که مکفر میگردد بنماز و روزه و مرجئه این آیت را بر عموم حمل کرده اند و در سیئات کبائر را نیز داخل داشته و جمهور اهل سنت بر آنند که مخصوص بصغائر ست بدلیل احادیث که دلالت دارند بران کذا فی فتح الباری - فقال الرجل - پس گفت آن مرد یا رسول الله الی هذا - آیا مر است این حکم و این فضل مخصوص بمن ست - قال - گفت آن حضرت - لجمیع امتی کلهم - مر همه امت مراست و کلهم مبالغه است در تاکید و در بعض روایات کلهم نیست - وفی روایة - و در روایتی این چنین واقع شده - لمن عمل بها من امتی - مر آن کس راست که عمل کند بحسنات از امت من - متفق علیه - وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل فقال - گفت انس آمد مردے پس گفت - یا رسول الله انی اصبت حدا - بدرستی که من رسیده ام و کرده ام فعلے را که موجب حد است فاقمه علی

پس بر پا کن حد را بر من و بزن حد مرا - قال ولم یسألہ عنہ - گفت انس نپرسید آن حضرت و را کہ چہ فعل کردہ است - وحضرت
الصلوٰۃ - وحاضر شد نماز و در رسید وقت آن فصلی مع رسول اللہ - پس بگزارد آن مرد نماز با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلما قضی النبی
صلے اللہ علیہ وسلم الصلوٰۃ قام الرجل - پس ہرگاہ کہ پرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد - فقال - پس گفت - یا رسول اللہ انی
اصبت حداً فاقم فی کتاب اللہ - بدرستی کہ من کردہ ام کارے کہ موجب حد است پس اقامت کن در من حکمی را کہ در کتاب خدا است -
قال الیس قد صلیت معنا - گفت آنحضرت آیا نیست کہ بتحقیق گزاردہ تو نماز با ما - قال نعم - گفت آرے گزاردہ ام نماز با شما
قال - گفت آنحضرت - فان اللہ قد غفر لک ذنبک - پس خاطر جمع دار زیرا کہ خدائے تعالی بتحقیق آمرزید مر ترا گناہ ترا او حدک
شک راوی ست کہ ذنبک فرمود یا حدک - متفق علیہ - بدانکہ ظاہر از اصابت حد آن ست کہ ارتکاب کبیرہ کردہ باشد مثل زنا
یا سرقہ و جز آن و آن حضرت حکم کرد بآمرزیدہ شدن آن بسبب نماز گزاردن وی بآن حضرت پس از ینجا معلوم میگردد کہ کبائر
نیز مکفر میگردد مگر آنکہ آن مرد گمان بردہ باشد کہ آن فعل موجب حد ست اگرچہ در واقع نہ چنان بود یا مراد بحد تعزیر داشت و نیز
ظاہر از نا پرسیدن آنحضرت و تحقیق نا کردن کہ صغیرہ کردی یا کبیرہ آنست کہ مغفرت شامل ہر دو قسم است مگر آنکہ گویند کہ
آنحضرت دانست بقرینہ یا بوحی کہ صغیرہ کردہ است و موجب حد نکردہ است از ینجہت نپرسید و ہم از ینجہت گفت آنمرد در کرت ثانیہ
کہ اقامت بکن در من کتاب خدا را یعنے حد باشد یا نباشد ہرچہ حکم خداست اقامت فرما کذا قالوا گفتم من بخدا توفیق شاید کہ آن
خصوصیات نماز گزاردن ہمراہ آنحضرت بودہ باشد در قصہ سابق ثابت نشدہ است نماز گزاردن آن مرد با آنحضرت بلکہ صاحب
کشاف گفتہ کہ امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ وضو بکند و بگزارد دو رکعت را و این نکتہ در خاطر کاتب حروف در مدینہ مطہرہ افتاد
در بعض زیارات شریف امید کہ بر صواب باشد و پرتوے از نورانیت آن وقت باشد واللہ اعلم - وعن ابن مسعود رضی اللہ
عنہ - قال سألت النبی - گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم ای الاعمال احب الی اللہ تعالی - کدام یکی
از عملہا محبوب تر و فاضل تر است نزد خدائے تعالے - قال صلوٰۃ لوقتہا - فرمود محبوب ترین عملہا نماز گزاردن ست در
وقتش کہ مکروہ نباشد و در لفظ بخاری علے وقتہا و در بعض روایات فی اول وقتہا نیز آمدہ و گفتہ اند کہ این روایت ضعیف
است - قلت ثم ای - گفت ابن مسعود گفتم بیشتر کدام عمل محبوب تر است - قال بر الوالدین - فرمود نیکی کردن بمادر و پدر
و فرمانبرداری کردن و نرنجانیدن ایشان را - قلت ثم ای - گفتم بعد از وی کدام عمل احب ست - قال الجہاد فی سبیل اللہ
فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشدہ باشد - قال حدثنی بہن - گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت باین اعمال
یا باین کلمات - ولو استزدتہ لزادنی - و اگر طلب زیادت می کردم از آن حضرت وی پرسیدم از حضرت وی دیگر مراتب
اعمال را یا مطلق مسائل را زیادہ می کرد برائے من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود در بیان عنایت و التفات آنحضرت
است ولیکن رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت کہ نپرسیدم چنانکہ در روایت مسلم آمدہ است متفق علیہ
بدانکہ احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمدہ است در بعض احادیث آمدہ کہ بہترین اعمال اسلام و اطعام طعام و افشائے

سلام است و نماز گزاردن در شب وقتی کہ مردم در خواب باشند و نیز آمدہ افضل اعمال آنست کہ مردم از دست و زبان
تو سلامت مانند و نیز آمدہ کہ افضل اعمال جہاد ست کہ در وی خیانت نکند در غنیمت و حج مبرور کہ در وی معصیت نکند و
نیز آمدہ کہ افضل اعمال ذکر خدا ست و آمدہ است کہ بہترین اعمال آنکہ دائم کنندہ بران مواظبت نمایند و گفتہ اند کہ
اختلاف جواب بجہت اختلاف سائلان است ہر قومی را چیزے فرمود کہ بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و
دران راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات ست چنانکہ جہاد از ابتدائے اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد
و متظاہر اند بآنکہ نماز فاضل تر از صدقہ است و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقہ فاضل تر از نماز گردد و بالجملہ
وجوہ فاضل ترین و حیثیات مختلف ست ہر کدام بوجہے و حیثیتے در جائے خود فاضل تر از دیگرے ست و این سخن اصلی عظیم است
در باب خیریت و افضلیت فاحفظ - وعن جابر رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم بین العبد وبین الکفر
ترک الصلوٰۃ - حدے کہ واقع است میان بندہ و میان کفر ہمین ترک نماز ست چہ نماز حاجز و فاصل بود کہ نمیگذاشت
کہ بندہ بکفر برسد چون فاصلہ نماز از میان رفت مانع برطرف شد و بندہ بکفر رسید چنانکہ دیوارے میان دو کس
بباشد و نمیگذارد کہ این بآن برسد چون دیوار از میان برافتاد فاصلہ برطرف شد و این بآن واصل گشت این چنین
توجیہ و تقریر کردہ اند این عبارت را و توجیہات دیگر نیز دارد کہ در شرح مذکور است فتدبر - رواہ مسلم - و این تغلیظ و تشدید ست
بر ترک نماز و اشارت ست بآنکہ تارک صلوٰۃ نزدیک ست کہ کافر گردد و نزد اصحاب ظواہر کافر ست و از بعض صحابہ نیز
چنین مروی ست کہ نزدیک بتکفیر ست و نزد بعض علما کہ شافعی و مالک از ایشانند واجب ست قتل وے اگرچہ کافر نگردد
و نزد حنفیہ واجب ست ضرب و حبس و زندان تا وقتی کہ بگزارد نماز را

الفصل الثانی - عن عبادۃ بن الصامت - روایت ست از عبادہ بضم عین و تخفیف موحدہ کہ از مشاہیر
صحابہ و کبار ایشان ست احوال وے در مواضع نوشتہ شدہ است - قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم خمس
صلوات افترضہن اللہ تعالے - پنج نماز ست کہ فرض گردانیدہ است آنہا را خدائے تعالی - من احسن وضوءہن و صلاہن
لوقتہن - کسی کہ نیک کند برعایت سنن و آداب وضو برائے آن نمازہا و بگزارد آنہا را در وقت شان - و اتم رکوعہن و خشوعہن
و تمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنہا را خصوصاً رکوع و سجود را کہ معنی بندگی و انقیاد در انہا بیشتر ست و مخصوص نماز
اند و اکثر مردم دران تہاون مے نمایند - کان لہ علی اللہ عہد ان یغفر لہ - بباشد بر خدا عہد کہ بیامرزد او را مراد وعدہ
حق تعالے ست بآمرزیدن آنکس و چون وعدہ او حق ست و خلف دران جائز نہ تعبیر بعہد کرد کہ متعہد میگردد و لازم میکند
کسی بر خود و نگاہ میدارد آن را - و من لم یفعل ذلک - و کسی کہ نکند آن را و نگزارد نماز را بران وجہ - فلیس لہ علی اللہ عہد
پس نیست مر او را بر خدا عہد لازم بآمرزیدن وے - ان شاء غفر لہ وان شاء عذبہ - اگر میخواہد می آمرزد او را و اگر میخواہد
عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل ست بران کہ تارک صلوٰۃ کافر نیست و مرتکب کبیرہ و واجب نیست تعذیب وی

ومخلد نیست در نار چنانکه مذهب اہل سنت وجماعت ست - رواه احمد وابوداؤد وروی مالک والنسائی نحوه - وعن
ابی امامة رضی الله عنه روایت ست از ابوامامه باہلی که از مشاہیر صحابه ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلوا خمسکم - بگزارید پنج نماز خود را - وصوموا شهرکم - وروزه دارید ماه خود را که رمضان ست - وادوا زکوة اموالکم
وبدہید زکوة مالہاے خود را اظہار دران وقت که این حکم کرده اند حج فرض نشده بود - واطیعوا اذا امرکم - وفرمانبرداری
کنید خدا وندامر خود را که خلیفه ونائب خدا است اگر بر خلاف فرمودهٔ خدا ورسول خدا امر نکند - تدخلوا جنة ربکم - می درآئید
بهشت پروردگار خود را - رواه احمد والترمذی - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده - حال این اسناد
در مواضع نوشته شده است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوٰة وهم ابناء سبع سنین
امر کنید فرزندان خود را بنماز گزاردن وحال آنکه ایشان ہفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گزاردن - واضربوهم علیها
وهم ابناء عشر سنین - وبزنید فرزندان خود را بر نماز گزاردن نماز چون ده ساله شوند از برائے مبالغه وتاکید - وفرقوا بینهم
فی المضاجع - وجدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاه‌ها چنانکه برادر وخواهر در یک بستر نخسپند این نیز احتیاط است و پرہیز
از مواضع تهمت چون در سن ہفت سالگی بدن آدمی را قوتی ونشئی پیدا مے آید ودر ہفت سال حالتے دیگر پیدا میکند
چنانکه در جاے خود مبین گشته است مناسب آمد که در سن ہفت سالگی امر بدان کرده شود ودر ہفت سال دیگر خود
بحد بلوغ میرسد وچون عدد ده عقد اول بود ونزدیک بآن رسید مبالغه دران فرمود تا اگر نکنند بزنند وتادیب نمایند
وهم ازین جهت فرمود که تفرقه کنید در مضاجع که وصول بحد بلوغ مظنهٔ شهوت ووقوع در مفسده است - رواه ابوداؤد
روایت کرد این حدیث را ابوداؤد از عمرو بن شعیب - وکذا رواه فی شرح السنة عنه - وهمچنین روایت کرد محیی السنة
در شرح السنة از عمرو بن شعیب - وفی المصابیح - وروایت کرد در کتاب مصابیح - عن سبرة - بفتح سین مهمله وسکون بای
موحده - بن معبد - بفتح میم وبای موحده صحابی ست ساکن مدینه نزد ده حدیث روایت کرده - وعن بریدة
رضی الله عنه بضم با وفتح را اسلمی از مشاہیر صحابه است احوال او در مواضع نوشته شده است - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم العهد الذی بیننا وبینهم الصلوٰة - عهد عاملی که میان ما ومیان منافقان ست نماز ست در اکه منافقان ما نمی کنیم
واحکام اسلام بر ایشان جاری میگردانیم بجهت آنست که ایشان تشبه بمسلمانان در انقیاد ظواهر احکام دارند وعمده ودان حاضر
شدن ایشان برائے نماز ولازم جماعت ست - فمن ترکها فقد کفر - پس هرکس که از ایشان نگزارد نماز را پس بتحقیق ظاهر شد کفر او
وبیرون آمد از دائرهٔ اسلام وجاری نگردد بروی احکام ومحتمل که این حکم مخصوص بمنافقان نباشد وضمیر بینهم راجع بجمیع امت
اجابت باشد واین معنی مناسب تر ست بقول او فقد کفر - رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة

الفصل الثالث - عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه - قال جاء رجل الی النبی - آمد مردے نزد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم - این مرد همان ابوالیسر ست که قصهٔ او گذشت یا دیگرے ست وظاهر همین ست از جهت اختلاف

ومغایرتے که در هر دو حدیث است والله اعلم - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله انی عالجت امرأة فی اقصی
المدینة - من رسیده ام وملاعبت کرده ام با زنے وگرفته ام او را در نهایت مدینه وجانبے دور از ان - وانی اصبت
منها ما دون ان امسها - وبدرستی که من رسیده ام از ان زن وکرده ام با وے آنچه جز جماع وپایان تر از وست مانند
بوس وکنار وجز آن - فانا هذا فاقض فی ما شئت - پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من هرچه میخواہے
فقال له عمر - پس گفت مر آن مرد را عمر رضی الله عنه - لقد سترک الله - بتحقیق پوشیده است ترا خدای تعالی این حال
ترا بر مردم وآشکارا نساخت - لو سترت علی نفسک - اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بهتر بود وحکم هم همچنین ست که گناه
پوشیده را تو به هم پوشیده باید کرد وآشکارا کردن گناه پوشیده هتک حرمت شریعت است - قال ولم یرد النبی صلی الله
علیه وسلم شیئا - گفت عبد الله بن مسعود وجواب باز نداد آن مرد را آنحضرت چیزی بار دیگر دم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر عمر درین سخن که گفت - وقام الرجل فانطلق - وایستاد آن مرد وروان شد - فاتبعه النبی - پس بفرستاد در پس آن مرد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم رجلا - مردے را - فدعاه - پس خواند او را - وتلا علیه هذه الآیة - وخواند بران مرد این آیت را که
واقم الصلوٰة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات - تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شده - ذلک
ذکری للذاکرین - آن یاد دادن وپند کردن ست مر یاد کنندگان را این تتمه آیت است که در انجا مذکور نبود - فقال رجل
من القوم - پس گفت مردی از قوم وبعض گفته اند که آن مرد عمر است رضی الله عنه وبعض گفته اند معاذ بن جبل - یا نبی الله
هذا له - ای پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست - خاصة فقال - پس گفت آنحضرت - بل للناس کافة - بلکه برای مردم ست همه
رواه مسلم - وعن ابی ذر رضی الله عنه - ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج زمن الشتاء - روایت است از ابی ذر که آنحضرت بیرون
آمد در زمان زمستان - والورق تتهافت - وحال آنکه برگهای درختان می افتاد پیاپے چنانکه در خزان می افتد - فاخذ بغصنین
من شجرة - پس گرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی - قال - گفت ابوذر - فجعل ذلک الورق تتهافت - پس افتادن گرفت
برگهای آن درخت بیشتر از آنچه بطور خود می افتاد چنانکه عادت ست که بجنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد - قال فقال
گفت ابوذر پس گفت آنحضرت ونداکرد مرا که - یا ابا ذر قلت لبیک - بخدمت ایستاده ام چه میفرمائی - یا رسول الله قال
گفت آنحضرت - ان العبد المسلم لیصلی الصلوٰة یرید بها وجه الله - بدرستی که بنده مسلمان هر آئینه میگزارد نماز را در حالیکه میخواهد
بآن نماز ذات پاک خداوند تعالی را بے شائبه غرض وعوض بلکه بمحض امتثال امر وطلب رضای او سبحانه - فتهافت عنه ذنوبه
پس پیاپے می افتد از بنده گناهان او - کما تهافت هذا الورق عن هذه الشجرة - چنانچه می افتد این برگها ازین درخت تهافت
در هر دو جا برفع روایت ست ودر ثانی بفتح تا نیز آمده - رواه احمد - وعن زید بن خالد الجهنی بضم جیم وفتح ها رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی سجدتین لا یسهو فیهما - کسی که بگزارد دو رکعت نماز را که سهو وغفلت نکند در آن
یعنی بحضور دل وخشوع باطن بگزارد - غفر له ما تقدم من ذنبه - بیامرزد خدای تعالی مر او را هرچه گذشته است از گناه وی

یعنے صغائر - رواه احمد - وعن عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر الصلوٰة یوما - روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزی - فقال - پس گفت آنحضرت من حافظ علیها کسی که نگاهبانی کند بر نماز یاد است و ادای آن بفرائض و واجبات و سنن و آداب آن - کانت له نورا - باشد مر او را نماز سبب نورانیت - وبرهانا - وحجت قوی و پیدا - ونجاة - و سبب رستگاری او از عذاب یوم القیمة روز قیامت - ومن لم یحافظ علیها - و کسی که محافظت نکند بر نماز و نگذارد بر وجه مذکور - لم تکن له نورا ولا برهانا ولا نجاة - نباشد نماز برای وی نور و نه برهان و نه نجات - وکان یوم القیمة - و باشد آنکس روز قیامت مع قارون وفرعون وهامان وابی بن خلف - با این کافران کنایت ست از در آمدن او در دوزخ و تغلیظ و تشدید است در ان اگرچه اینها همیشه در دوزخ باشند و در جای بدترازان باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکی از اشقیای قریش ست که آنحضرت او را بدست شریف خود روز احد بدوزخ رسانید و او را اشقی الاشقیاء گویند - رواه احمد والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان - وعن عبد الله بن شقیق قال کان اصحاب رسول الله - عبد الله بن شقیق که از ثقات تابعین ست و کبار ائمه ایشان ست از عمر و علی و عثمان و عائشه سماع دارد مات سنة ثمان ومائة گفت بودند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکه کفر غیر الصلوٰة - اعتقاد نمی کردند هیچ عملی را که ترک او کفر باشد جز نماز - رواه الترمذی - وعن ابی الدرداء - قال اوصانی خلیلی - گفت ابو الدرداء وصیت کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم - ان لا تشرک بالله شیئا - که انباز مگردان بخدا چیزی را و کافر مشو - وان قطعت وحرقت - واگرچه پاره پاره کرده شوی و سوخته شوی و صیت ست با خذ عزیمت و قطعت بتشدید و تخفیف هر دو روایت ست و حرقت بتشدید - ولا تترک صلوٰة مکتوبة متعمدا - و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته و اگر خواب برد یا فراموش گردد آن چیزی دیگر ست - فمن ترکها متعمدا فقد برئت منه الذمة - پس هر که ترک کند نماز فرض را دیده و دانسته پس بتحقیق بیزار شد از وی عهد مسلمانی و بر آمد از دائرۀ اسلام - ولا تشرب الخمر - و منوش شراب را - فانها مفتاح کل شر - زیرا که وی کلید هر بدی ست چه مانع و رادع از بدی عقل ست و چون عقل رفت در هر بدی کشاده شد و لهذا او را ام الخبائث خوانند - رواه ابن ماجة

باب المواقیت

مواقیت جمع میقات ست بمعنی وقت، و وقت زمان مفروض برای امری و تعیین و تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع ست و عقل در دریافت آن مستقل نیست و لیکن بعض معانی و حکمت ها دران میتوان یافت که مناسب باشد مثلا چون آدمی زاد در شب خواب بود و از شکرانۀ نعمت شب از راحت امان و عافیت غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل و حکم میت داشت و به بر آمدن روز حیاتی تو نصیب وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانۀ این نعم و تلافی تقصیرات گذشته نماز فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت

حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطاعم و مشارب و جز آن محظوظ گشت بشکرانۀ آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلافی این تقصیر و غفلات نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر ببازار رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد و چون بعد از وی عادت بخفتن و منام جریان داشت نماز خفتن فرض کردند از برای اتمام شکر نعمتهای نهار و تحسین خاتمه که در حکم موت بر ایمان ست و بالجمله عبادات همه از برای شکرانۀ نعم ست و چون نعمتهای الهی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده یک ساعت از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد فضل و رحمت وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمدۀ اوقات است مقسوم و مقصور گردانید و گرنه در حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر در شکر وی تعالی بابی از کفران نعمت است مثنوی هر آن کو غافل از حق یکزمان ست ۰ دران دم کافرست اما نهان ست ۰ اگر آن غفلتش پیوسته بودی ۰ در اسلام بروی بسته بودی ۰ نعوذ بالله من الکفر والکفران

الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس - ابتدا به بیان وقت ظهر بجهت آنست که وی اول نمازی ست که بجماعت گزارده شد با آمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید و باین جهت او را صلوٰة الاولی یعنے نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل کردن آفتاب ست از میانۀ آسمان بجانب مغرب که آن را وقت زوال گویند اول وقت این ست و آخر وقتش آنکه میفرماید - وکان ظل الرجل کطوله - و بگردد سایۀ شخصی بمقدار درازی وی ورای فیٔ زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزی را در اکثر بلاد که آفتاب در انجا بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه میباشد ورای این سایه تا وقتیکه سایه مثل آن چیز گردد وقت پیشین است - مالم یحضر العصر - مادام که حاضر نگردد عصر و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در وی دلیل ست بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه بامام مالک نسبت کرده اند و در شرح مبین شده است پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است و ابتدای وقت عصر - ووقت العصر مالم تصفر الشمس - و وقت نماز دیگر از ابتدای گشتن سایه مانند درازی شخص است مادام که زرد نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که کراهت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و مراد با صفرار شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب است که بر دیوارها افتاده است چنانکه بیاید و بدانکه مذهب ائمۀ ثلثه و ابی یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر و این حدیث دلیل ایشان ست و روایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین است و بعض گفته اند که فتوی همین ست و مشهور از مذهب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلیه و دلیل ایشان در هدایه آن گفته که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد بر ابراد ظهر و اشد حر در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل است

پس در حدیثین تعارض آمد و احتیاط دران ست که وقت بتنگ در نگنند و دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است وگفته اند
که مختار آنست که ظهر را از مثل در نگنند و عصر پیش از مثلین نکنند واللہ اعلم - ووقت صلوة المغرب ما لم یغب الشفق - ووقت نماز
شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارت است از سرخی که بعد از فرو نشستن آفتاب
پیدا آید و عامه اهل لغت نیز برانند و نزد امام ابو حنیفه و طائفه از علما سپیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از امام ابو حنیفه
نیز سرخی ست و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض
بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آن را دیوارها و گمان
برده میشود که غایب شده و چون غائب گردد بیاض بیقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت است ولیکن اعتبار
کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت و بالجمله احتیاط در حق مغرب اعتبار حمرت است و در حق
عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب
مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و در آنکه از ائمه مذهب شافعی ست گوید اگر مقدار چند لقمه که بوی
شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند دور نباشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل آن را در هر دو روز در یک وقت
گزارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نمازها اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است شیخ محی الدین
نووی گفته است که احادیث صحیحه مصرح است بقول قدیم و اختیار کرده اند آن را بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار
بعض قول جدید است والله اعلم - ووقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط - ووقت نماز خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب
میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط ست یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول
اول ظاهرتر ست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این دو ثلث کوتاه ترین شبهاست
و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انسب ست فافهم و بر هر تقدیر این حد وقت مختار ست و وقت جواز تا قبیل
طلوع فجر ست - ووقت صلوة الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس - ووقت نماز بامداد از برآمدن صبح صادق ست تا آن زمان
که نه برآمده است آفتاب و ظاهر حدیث در آنست که وقت صبح همه وقت اختیار ست و بعض گفته اند که وقت اختیار تا اسفار است
و بعد از وی وقت جواز ست - فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة - پس چون برآید آفتاب باز مان از نماز - فانها
تطلع بین قرنی الشیطان - زیرا که آفتاب می برآید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سر وی چنانکه آمده است که
شیطان می ایستد در مواجه آفتاب و نزدیک میگرداند سر خود را بوی و همچنین در وقت غروب پس می باشد در مقابل کسیکه
می پرستند آفتاب را و واقع میشود سجدهٔ کفار بسوی وی پس می اندازد در خیال خود و خیال اعوان خود که این عبادت برای
اوی کنند و بسوی او سجده می برند پس نهی کرد آنحضرت است خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندگان حق
در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قرن توجیهات دیگر نیز

کرده اند که در شرح مذکور رانده - رواه مسلم - وعن بریدة قال ان رجلا سأل رسول الله - گفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا
را - صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة - از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست - فقال له صل معنا
هذین یعنی الیومین - پس گفت آن حضرت مر آن مرد را بگزار با ما نماز درین دو روز تا بنمایم ترا اوقات نمازها را -
فلما زالت الشمس امر بلالا - پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید - فاذن - پس اذان گفت بلال - ثم
امره - پستر فرمود او را که تکبیر برآرد - فاقام الظهر - پس تکبیر برآورد نماز ظهر را - ثم امره فاقام العصر - پستر امر کرد بلال را
پس تکبیر برآورد عصر را - والشمس مرتفعة بیضاء نقیة - و حالانکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و در حدیث
ذکر مثل یا مثلین نیست و شک نیست که ارتفاع و بیاض و تفاوت در مثلین نیز می باشد - ثم امره فاقام المغرب - پستر
فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را - حین غابت الشمس - هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب بی تاخیر
ثم امره فاقام العشاء - پستر امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشا را - حین غاب الشفق - هنگام ناپیدا شدن شفق - ثم امره فاقام
الفجر - پستر امر کرد او را پس تکبیر برآورد فجر را - حین طلع الفجر - هنگامیکه برآمد صبح صادق درین روز بگزارد آنحضرت نماز
در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نمازها کدام است - فلما ان کان الیوم الثانی - پس چون شد روز دوم - امره
فابرد بالظهر - فرمود او را بسرد گردانیدن وقت و گفت پس سردی کن در گزاردن ظهر - فابرد بها - پس سردی کرد در آن
فانعم ان یبرد بها - پس زیادتی کرد و مبالغه نمود در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت گرمی بتمام سوق
حدیث در آن ست که این ابراد و مبالغه در آن بجهت تاخیر از اول وقت بود برای تعلیم آخر وقت چنانکه در دیگر
نمازها کردند و ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حر از فیح جهنم چنانکه بیاید دیگر است و ماناکه درین وقت که این
سائل آمد فصل تابستان بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة بیاید - وصلی العصر والشمس مرتفعة - و گزارد نماز
عصر را درین روز دوم و حالانکه آفتاب درین روز نیز بلند بود ولیکن - اخرها فوق الذی کان - تاخیر کرد آن را
بیشتر از آنچه بود در پروز و این صریح نیست در گزاردن آن در مثلین چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع میباشد و شافعیه
بران حمل میکنند بقرینه روایات دیگر - وصلی المغرب قبل ان یغیب الشفق - و بگزارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب
گردد شفق درین عبارت اشارتی است بتاخیر مغرب درین روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگزارد و همین قدر
کرد که پیش از شفق گزارد فافهم - وصلی العشاء بعد ما ذهب ثلث اللیل - و بگزارد عشا را بعد از رفتن سه یک از شب
و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه معلوم شد و نزد حنفیه
تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت و نزد بعض
تا نیم شب با کراهت بی اثم و بعد از نیم شب با اثم - وصلی الفجر فاسفر بها - و بگزارد نماز بامداد را وقت روشن شدن
صبح و تاخیر کرد - ثم قال این السائل عن وقت الصلوة - پستر گفت آن حضرت کجا است آن سوال کننده از وقت

دکیست آن - فقال الرجل انا - پس گفت آن مرد منم - یا رسول اللہ قال وقت صلوٰتکم بین ما رأیتم - فرمود وقت نماز شما
در میان این دو وقت است کہ دیدید یعنی اول وقت و آخر آن دانستا خفتید در ما بین آن ہمہ وقت است - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن ابن عباسؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امنی جبرئیل عند البیت مرتین - امامت
کرد مرا جبرئیل نزد خانۂ کعبہ دو بار یعنی گزارد ہر نماز را دو بار در دو روز فصلی بی الظہر حین زالت الشمس - پس بگزارد با من ظہر را در وقتیکہ
گشت آفتاب - وکانت قدر الشراک - و بود آفتاب یعنی سایۂ اصلی کہ در وقت زوال آفتاب میباشد در آن وقت مقدار بند نعل
از زوال وظاہر آنست کہ مراد عرض شراک باشد و سایۂ اصلی کہ آنرا فئی زوال گویند مختلف میگردد باعتبار اختلاف اماکنہ واوقات
و بعض بلاد باشند کہ در وی در بعض فصول اصلا سایۂ اصلی نباشد چنانکہ در مکہ معظمہ در روز دہم سرطان و ہر بلدی کہ در تحت میل کلی
بود از جہت بودن آفتاب بر سمت الراس و تفاوت آن بر حسب عرض بلد است چنانکہ در علم ہیئت تحقیق کردہ شدہ است و ایں
معرفت آن طرایقہاست مذکور در کتب - وصلی بی العصر حین صار ظل کل شیء مثلہ - و گزارد جبرئیل با من نماز عصر را در وقت گشتن
سایۂ ہر چیز مقدار آن چیز ورای سایۂ اصلی - وصلی بی المغرب حین افطر الصائم - و گزارد با من نماز مغرب را در ہنگام افطار کردن
روزہ دار - وصلی بی العشاء حین غاب الشفق - و گزارد با من عشا را ہنگام ناپیدا شدن شفق - وصلی بی الفجر حین حرم الطعام
والشراب علی الصائم - و گزارد با من نماز بامداد را در ہنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزہ دار کہ وقت طلوع صبح صادق است
درین روز ہمہ نمازہا را در اول وقت گزارد - فلما کان الغد صلی بی الظہر حین کان ظلہ مثلہ - پس چون شد فردا گزارد با من ظہر را ہنگام
بودن سایۂ ہر چیز مانند آن - وصلی بی العصر حین کان ظلہ مثلیہ - و بگزارد با من عصر را ہنگام بودن سایۂ ہر چیز دو چندان در بعض حدیث
ذکر اصفرار و غروب نیست ثبوت آن با حادیث دیگر است کہ ثبت زیادت اند - وصلی بی المغرب حین افطر الصائم - و گزارد با
مغرب را درین روز نیز ہنگام افطار کردن صائم از این حدیث معلوم گردد کہ مغرب را یک وقت است بخلاف نمازہای دیگر
چنانکہ قول جدید شافعی است اما در حدیث سابق و ثانی تعدد آن ہست چنانکہ گفتیم - وصلی بی العشاء الی ثلث اللیل - و گزارد
با من عشا را تا ثلث اخیر شب - وصلی بی الفجر فاسفر - و گزارد با من فجر را پس اسفار کرد - ثم التفت الی - بعد از ان روی آورد جبرئیل
بجانب من - فقال - پس گفت - یا محمد ہذا وقت الانبیاء من قبلک - این وقت نماز پیغمبران است کہ پیش از تو بودہ اند کہ ہر کدام از
ایشان بعضی ازین اوقات داشتند اگرچہ مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافہم - والوقت ما بین ہذین الوقتین - و وقت
نماز وقتی ست کہ میان این دو وقت ست و این دو وقت اول و آخر وقت اند - رواہ ابو داؤد والترمذی

الفصل الثالث - عن ابن شہاب - زہری کہ تابعی مشہور است یکی از اعلام است و از ائمۂ ایشان ست در فقہ
و حدیث و کنیت او ابو بکر و نام او محمد است و اکثر مذکور بکنیت و نسبت میگردد - ان عمر بن العزیز اخر العصر شیئا - روایت
میکند کہ عمر بن عبد العزیز اموی کہ از تابعین ست و احوال وی در امارت و عدالت مشہور و معروف ست تاخیر کرد گزاردن نماز
عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار نہ آنکہ تاخیر کرد تا وقت مکروہ - فقال لہ عروۃ - پس گفت مر او را عروہ بن الزبیر

کہ از کبار تابعین و خواہر زادہ عائشہ صدیقہ و پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق است - اما ان جبرئیل قد نزل - آگاہ باش اے
عمر بن عبد العزیز کہ جبرئیل بتحقیق فرود آمد - فصلی امام رسول اللہ - پس بگزارد نماز پیش پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی امامت
کرد آنحضرت را و امام بفتح ہمزہ و کسر آن ہر دو روایت ست مقصودش تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل ست کہ بگزارد در روز
اول نمازہا را در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جہت شہرت آن در اعتقاد وی ولا بد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چون
تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگرچہ اندک تاخیری بود - فقال لہ عمر اعلم ما تقول یا عروۃ - پس گفت مر عروہ را عمر بن عبد العزیز
بدان و ہشیار کہ چہ میگوئی اے عروہ یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امر عظیم است در رعایت احتیاط در وی واجب آگاہ
باش تا خطا نکنی و در ورطہ کذب نیفتی اگرچہ عروہ جلیل الشان ست باوی از نہان توان گفت اما عظمت شان وی ایجاب دارد این
تنبیہ و تغلیظ داشت - فقال - پس گفت عروہ از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود کہ من درین باب علم یقینی دارم
و این حدیث را از کسی شنیدہ ام کہ وی از صحابی شنیدہ و وی از حضرت رسول شنیدہ چنانکہ میگوید - سمعت بشیر بن ابی مسعود
یقول سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول اللہ - شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را کہ نیز از کبار تابعین ست و ابو مسعود انصاری
از مشاہیر صحابہ است و احوال وی در مواضع نوشتہ شدہ میگفت شنیدم ابا مسعود را کہ میگفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول
یقول - نزل جبرئیل فامنی - فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا - فصلیت معہ - پس گزاردم
نماز با جبرئیل علیہ السلام - ثم صلیت معہ ثم صلیت معہ ثم صلیت معہ ثم صلیت معہ - مجموع پنج بار است کہ عدد نمازہای
پنجگانہ است - یحسب باصابعہ خمس صلوات - در ان حال کہ میشمرد آنحضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را
و یحسب بیا است و بنون نیز روایت است یعنی میشمردیم بالعقد اصابع آنحضرت و اول ظاہر تر است و بر ہر تقدیر مقصود ازین
کلام بیان ضبط و اتقان خود ش است احوال شریف را - متفق علیہ - وعن عمر بن الخطاب - رضی اللہ عنہ - انہ کتب الی عمالہ
روایت کردہ شدہ است از امیر المومنین عمر کہ وے بنوشت بجانب گماشتہ ہای خود - ان اہم امورکم عندی الصلوۃ -
بدرستیکہ مہم ترین کارہای شما نزد من نماز است و ذکر کلمہ عندی برای تہدید و مبالغہ است کہ ہمہ از سطوت و صولت عمر
ترسان و لرزان بودند - من حفظہا وحافظ علیہا حفظ دینہ - کسیکہ حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاہ میدارد دین خود
را و ذکر این دو کلمہ مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد بحفظ یاد داشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است در وقت
مستحب و بمحافظت ادای او بشرائط و آداب و اہتمام بر رعایت صفات آن یا مراد باول حفظ احکام ظاہرہ و بدوم
محافظت احوال باطنہ - ومن ضیعہا فہو لما سواہا اضیع - و کسیکہ ضائع گرداند و ہلاک کند نماز را پس وی مر چیزہای دیگر را
کہ جز نماز است ضائع کنندہ تر خواہد بود چہ ہر کہ بعمدہ ارکان دین و اہم مہمات آن نپردازد بغیر آن چہ خواہد پرداخت -
ثم کتب ان صلوا الظہر ان کان الفیء ذراعا الی ان یکون - نوشت عمر بجانب عمال خود کہ بگزارید نماز ظہر را وقت بودن فیء زوال یک
گز یعنی بعد از وی متصل بآن کہ اول وقت ظہر خواہد بود و این درجاہای خاص و زمانہای مخصوص خواہد بود کہ این جامع

در اینجا خواهند بود چه معلوم شد که فیئ زوال مختلف می گردد باختلاف امکنه و اوقات - الی ان یکون ظل احدکم مثله - تا آن وقت که باشد سایهٔ یکی از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت اوست - والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة - و بگزارد عصر را وحالانکه آفتاب بلند سفید پاکیزه است - قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة - مقدار آنچه سیر کند سوار میانه رو دو فرسنگ یا سه فرسنگ - قبل مغیب الشمس - پیش از فرو رفتن آفتاب - والمغرب اذا غابت الشمس - و بگزارد مغرب را وقتیکه ناپدید گردد آفتاب - والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل - و بگزارد عشا را وقتیکه غائب گردد شفق تا ثلث شب - فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه - پس کسیکه خواب کند پس خواب مکناد چشم او دعای بد است بر تیز دل و بے آرامی بر کسیکه تغافل دهد از نماز عشا و بخواب رود و تکرار سه بار برائے تاکید و مبالغه است - والصبح والنجوم بادیة مشتبکة - و بگزارد نماز صبح را وحالانکه ستاره ها پیدا و درهم باشند کنایت از تاریکی ست - رواه مالک - وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف - بود مقدار زمان گزاردن آنحضرت نماز پیشین را در تابستان ثلثة اقدام الی خمسة اقدام - زمانیکه سایه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صیف - وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام - و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیادتی سایه در زمستان بجهت آنست که سایهٔ اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصاً در حرمین شریفین والا این هر دو وقت برابر است و بر هر تقدیر این حدیث صریح است در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارتست از هفت یک قامت شخص و طول هر چیز به هفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی بهفت قدم اوست - رواه ابوداود والنسائی -

باب تعجیل الصلوة

باب در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز را و مذهب ائمه در وی مختلف ست و نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت افضل ست مطلقاً بی تفصیل و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته است رخصت است نزد ایشان و آن نیز برائے کسی که برائے دریافت جماعت براه دور میرود نه برائے آن کسیکه تنها میگزارد یا در مسجدے که بر در خود دارد و بعض شافعیه ابراد را تاویل بزوال کرده اند چنانکه بیاید و مذهب مالک نیز نزدیک باین ست الا آنکه بعضے از اصحاب وی در شدت حر تنها گزاردا تبرید افضل دارند و مختار در مذهب احمد نیز همچنین ست ولیکن تبرید در مذهب وی مستحب ست مرطالب جماعت را و تقدیم عصر نیز افضل ست نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است تعجیل در وی مستحب ست باجماع و تاخیر عشا مستحب ست نزد امام احمد و نزد مالک مبادرت افضل ست و اگر بجهت اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست و نزد امام ابوحنیفه ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب ست و تاخیر عصر نیز تا آنجا که بآفتاب تغیرے راه نیابد نیز افضل میدارند و همین تفصیل با دلایل در ضمن شرح احادیث بیان کرده انشاء الله تعالی و تا آنکه ظاهر از کلام بعضے از شراح آنست که کفایت میکند در تعجیل صلوة گزاردن آن در اول وقت

و قرع وی در نصف اول -

الفصل الاول عن سیار بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه - بن سلامة - بفتح سین و تخفیف لام البصری است از مشاهیر تابعین - قال - گفت - دخلت انا وابی علی ابی برزة الاسلمی - در آمدم من و پدر من بر ابی برزه اسلمی که از صحابه است - فقال له ابی کیف کان رسول الله - پس گفت مر او را پدر من چگونه بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة - میگزارد نماز فرض را در چه وقت میگزارد - فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی - پس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگزارد نماز نیمروز را که میخوانید شما آنرا نماز پیشین و وجه تسمیه بودن اوست پیشین نمازے که گزارده شد با جبرئیل بامامت چنانکه گذشت - حین تدحض الشمس - هنگام لغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب و لابد این در غیر صیف خواهد بود از جهت وقوع ابراد در وی قولاً و فعلاً - ویصلی العصر - و میگزارد آنحضرت نماز عصر را - ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصی المدینة - پس بر میگشت یکی از ما بسوی رخت و جای باش خود که در نهایت مدینه داشت - والشمس حیة - و حالانکه آفتاب زنده است کنایت ست از گرمی و صفائی لون وی از تغیر و زردی و شافعیه میگویند که این وقت در رسیدن سایه بمثلیه نمیباشد و این محل بحث و تردد ست - ونسیت ما قال فی المغرب - میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب و اگر چیزے نگفته باشد هم جای آن دارد زیراکه در وی اختلاف وقت نیست - وکان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونها العتمة - و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر را در نماز عشا را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و مثناة نام ثلث لیل ست بعد از غیبوبت شفق و در اصل معنی تاریکی شب است و این نامی ست که اعراب نماز عشا را بدان میخواندند و در آخر از آن نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه میگوید - وکان یکره النوم قبلها - و بود آنحضرت که مکروه می پنداشت خواب را پیش از گزاردن نماز عشا - والحدیث بعدها - و مکروه می پنداشت سخن کردن را بعد از وی و در هر دو رخصتی هست در خواب اگر بقصد طلب تخفیف و دفع کسل و حصول نشاط در نماز باشد خصوصاً در رمضان و در کلام اگر ضرورتی باشد و لایعنی نبود - وکان ینفتل من الصلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه - و بود آنحضرت که بر میگشت از نماز بامداد و فارغ می گشت از آن در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع در آن در تاریکی میکرد و در آخر فصل ثانی بیاید که امر میکرد باسفار و گزاردن نماز فجر در روشنی - ویقرأ بالستین الی المائة - و میخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را و زیاده بران تا صد - وفی روایة - و در روایتی این چنین آمده است که - ولا یبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل - و باک نمیداشت از پس گزاردن نماز عشا را تا سه یک از شب اگرچه ظاهر این عبارت در اباحت است اما باستحباب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق اند - ولا یحب النوم قبلها - و دوست نمیداشت خواب کردن را پیش از عشا - والحدیث بعدها - و سخن کردن را بعد از وی و از این روایت لازم نمی آید کراهت چه لازم نیست که هرچه محبوب نبود مکروه باشد مگر آنکه دوست نا داشتن کنایت از دشمن داشتن باشد - متفق علیه - وعن محمد بن عمرو بن الحسن بن علی - رضی الله عنهم - تابعی ست کنیت او ابو عبدالله است ثقه است روایت میکند از ابن عباس و جابر و بخاری و مسلم از وی

حدیث دارند۔ قال سألنا جابر بن عبد الله عن صلوة النبی۔ گفت پرسیدیم جابر را از اوقات نماز پیغمبر صلی الله علیه و
سلم فقال کان یصلی الظهر بالهاجرة۔ پس گفت جابر می گزارد آنحضرت نماز ظهر را در نیمروز یعنی بعد از زوال۔ والعصر والشمس حیة
و میگزارد عصر را و حالانکه آفتاب زنده است یعنی روشن و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از باز گشتن رجل زنده
بود از ینجا معلوم شد که زندگی آفتاب و تابان و روشن بودن او مخصوص باول وقت نیست و حد وی همانست که زردی
نکند چنانکه مذهب حنفی ست۔ والمغرب اذا وجبت۔ و میگزارد مغرب را وقتیکه می افتاد آفتاب و غروب میکرد۔ والعشاء
اذا کثر الناس عجل واذا قلوا اخر۔ و میگزارد عشا را برین طریق که چون بسیار حاضر می بودند مردم شتابی میکرد و چون کم می بودند
دیری کرد و از ینجا معلوم شد که المقصود تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جایز بلکه مستحب ست و گفته اند که امام ابو حنیفه و صحاب
وی رحمة الله علیهم که التزام اول وقت نمیکنند هم ازین جهت ست نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت بذاته
افضل ست و لیکن تعارض بعض جهات دیگر تاخیر اولے و واجب میگردد۔ والصبح بغلس۔ و میگزارد نماز صبح را در تاریکی و ظاهر
که این بجهت حضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از خواب شب ملول میشدند و در عشا بجهت بعض
بقایای حوائج نهار تفرق گونه راه می یافت والله اعلم و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب مخلوط به بیاض صبح و در روایتی بغلس بیا
بجای لام نیز آمده بسین مهمله و شین معجمه نیز روایت ست و هر سه لفظ بیک معنی ست و بعض گفته اند که غبش بمعجمه پیش از غلس ست
بمهمله و غلس بعد از غلس و هر سه در آخر شب است و غبش بمعجمه در اول شب نیز استعمال یابد پوشیده نماند که این حدیث دلیل
نیست در دوام و اگر باشد هم امر باسفار واقع شده و قول نزد ما ارجح است از فعل۔ متفق علیه۔ وعن انس۔ رضی الله عنه
قال کنا اذا صلینا خلف النبی۔ گفت انس بودیم ما چون نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالظهائر۔ در نیمروزها
سجدنا علی ثیابنا۔ سجده میکردیم بر جامه های خود۔ اتقاء الحر۔ از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بجبهه میخورد و از ینجا معلوم
میگردد که سجده بر جامه هاے مصلی که پوشیده باشد درست ست و شافعیه تاویل میکنند بجامه غیر ملبوس یعنی اکثر سجده
بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم می بود چیزی براے سجده میگسترانیدند و نزد ایشان سجده بر جامه که بجنبش مصلی
روا نیست چنانکه در بیان سجود بیاید۔ متفق علیه ولفظه للبخاری۔ و مانا که آوردن مؤلف این حدیث را در باب تعجیل صلوة
باین خیال که گرمی زمین در اول وقت بیشتری باشد و نه چنین ست چه در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم
میباشد بلکه گرم تر میباشد چنانکه در حدیث آینده بگوییم۔ وعن ابی هریرة۔ رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة۔ وقتیکه سخت شود گرمی پس سرد کنید بنماز یعنی نماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت
تا بشکند سورت حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صحابه ابراد میکردند تا تلها را سایه بر زمین می افتاد و تلها چون
منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند منار و جز آنکه سایه آنها زود تر نمایان گردد و از
ابن مسعود تا پنج قدم آمده و در بعض روایات آمده که در سایه هاے دیوار بنماز میرفتند و دیوارها در ان زمان هفت گز بود و بعض

تا سایه وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وی نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض شافعیه گفته اند بعید است
و بودن او سرد تر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب موثر تر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح نسبت
به نیم شب تجربه میگردد هر چند که آفتاب نزدیک تر می آید و نیز در باب مواقیت گذشت که سرد گردد و بسیار سرد گردد در هدایه
میگوید که سخت گرمی در ان دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر از ان باشد و بالجمله احادیث صحیحه در
مبالغه با براد وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیم روز پس قبول نکرد از ما
محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز براے
کسانیکه در طلب جماعت بمسجدها می شتابند و مشقت می کشند و هر که تنها گزارد یا در مسجد قوم خود بگزارد دوست میدارم که
تاخیر نکند از اول وقت مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد برآنکه آنحضرت در سفر
نیز امر میکرد با براد با وجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسیکه رفته است بسوی تاخیر
ظهر در شدت حر اولے و اشبه است با تباع۔ وفی روایة للبخاری عن ابی سعید بالظهر۔ و در روایتی مر بخاری را
از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوة و درین روایت این زیادت نیز آمده است که برای تعلیل این
حکم فرمود۔ فان شدة الحر من فیح جهنم۔ زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست۔ و
اشتکت النار الی ربها۔ و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولے وارجح و اظهر است و نووی
گفته است و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالے قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز نطق را و استبعاد آن از فضول نظر
و گرفتاری بعادت ست فقالت۔ پس گفت آتش۔ رب اکل بعضی بعضا۔ پروردگار من خورد اجزای من یکدیگر را کنایت ست
از اختلاط اجزا و ازدحام آنها گویا هر کدام میخواهد که فانی گرداند دیگری را و بنشیند بجاے آن۔ فاذن لها بنفسین۔ پس دستوری
داد پروردگار تعالی مر آتش را بدو نفس بر آوردن دم زدن که مراد بیان زبانه زدن و بیرون آمدن اوست چنانکه نفس
در حیوان۔ نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف۔ دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان و نفس برفع و جر هر دو
روایت ست و همچنین لفظ اشد در قول وی۔ اشد ما تجدون من الحر و اشد ما تجدون من الزمهریر۔ سخت تر آنچه مییابید شما از
گرمی و سخت تر آنچه می یابید از سردی از ان دو نفس ست که در تابستان و زمستان میزند۔ متفق علیه۔ وفی روایة للبخاری
و در روایتی دیگر مر بخاری را این چنین آمده که۔ فاشد ما تجدون من الحر فمن سمومها و اشد ما تجدون من البرد فمن زمهریرها
پس سخت تر آنچه می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم
سرد اوست و حکمت در منع از نماز درین وقت با وجود مشقت آن است که سلب خشوع میکند یا از آنکه وقت انتشار عذاب است بجهت
آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب اوست و اول ظاهر تر ست و اینجا سخن است یکی آنکه شکایت آتش کردن و از دو
دم سرد بر آمدن چه معنی دارد جوابش آنکه مراد بنار که در حدیث واقع شده محل اوست که دوزخ است و در دوزخ طبقه

زمهریر هم است دوم آنکه بیقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آنرا از آثار دم زدن دوزخ داشتن
چه وجه دارد جوابش آنکه سختی گرمی و سردی را فرموده نه اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که سختی گرمی و سردی نیز از جهت قرب
و بعد آفتاب است جوابش آنکه باوجود آنکه تواند که دم دوزخ سخت تر ساخته باشد نفی آن باوجود خبر مخبر صادق خارج از
طریقهٔ اسلام است سوم آنکه بمقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سختی سردی در وقت
بامداد است تا بر آمدن آفتاب و اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت میگذرد - وعن انس رضی الله عنه - قال کان رسول الله
گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی العصر - میگذارد نماز دیگر را - والشمس مرتفعة حیة - و حالانکه آفتاب بلند
زنده یعنی تابان بی شوب زردی میبود - فیذهب الذاهب الی العوالی - پس میرفت رونده بسوی جایهای که بالای مدینه اند
بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظه وجز آن - فیاتیهم والشمس مرتفعة - پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز
بقدری بلند و بالای افق میبود و غروب نکرده بود - وبعض العوالی من المدینة علی اربعة امیال - و بعض جایهای از عوالی
مدینه بر چهار کروه میبود - او نحوه - یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک بآن ست و این قول زهری ست که راوی از انس است
تا بکدام جانب میرفت بجائی که چهار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آهسته سوار میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر از اینجا لازم
نمی آید که آن مقدار بگذارند که ربع نهار باشد و سایه مثلین بود چنانکه ائمه میگویند والله اعلم - متفق علیه - وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تلک صلوة المنافق - آن نماز عصر که در آخر وقت قبل غروب عمداً بی عذر بگذارد نماز منافق
یا کسیکه صفت نفاق دارد - یجلس یرقب الشمس - می نشیند در حالیکه انتظار میبرد آفتاب را - حتی اذا اصفرت - تا آنکه
چون زرد گردد آفتاب - وکانت بین قرنی الشیطان - و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت - قام
برخیزد و برای نماز فنقر اربعا - پس سجده می کند شتاب شتاب بی طمانینت چنانکه مرغ دانه می چیند و چهار سجده با وجود آنکه
نماز عصر را هشت سجده می باشد باعتبار آن فرمود که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرد یا اراده جنس یا باعتبار یک رکعت یا
چون سر نیک بر نداشت گو یا هر دو سجده حکم یک سجده گرفت و تخصیص بیان عصر برای باعث تهاون و تقصیر باشد که هنگام مشغولی
مردم است به بیع و شرا یا القصد مبالغه در تقبیح و تشدید بجهت فضل این نماز و ظاهر است که احوال نمازهای دیگر همبرین قیاس
خواهد بود - لا یذکر الله فیها الا قلیلا - ذکر نمیکند خدا را در آن نماز مگر اندک اشارتست به تهاون و تقصیر در ارکان ظاهر و خشوع باطن
و در قرآن مجید در شان منافقان واقع است که ولا یذکرون الله الا قلیلا - رواه مسلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی تفوته صلوة العصر - آن کسیکه در میگذرد او را نماز عصر - فکانما وتر اهله وماله - برفع و نصب هر دو
روایت است و بروایت رفع معنی آنست که گویا نقصان کرده شد اهل خانه آن کس و مال وی و بر تقدیر نصب نقصان کرده شد
آن مرد و مصیبت زده شد در اهل وی و مال وی و این معنی باصل معنی وتر مناسب تر است و روایت جمهور هم بنصب است
و بیان این در شرح کرده شده است متفق علیه - وعن بریدة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک صلوة

العصر فقد حبط عمله - کسیکه ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس بتحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وی و مراد حقیقت
حبط نیست زیرا که این بکفر و ارتداد است یا بموت بران بنا بر اختلافی که در آن ست و مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغه در
نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازی که فاضل ترین نمازهاست و در بعض روایات مطلق صلوة مکتوبه نیز واقع
شده است نعم امام احمد حنبل بر آن ست که تارک نماز عمداً کافرست و کلام دران گذشت در آخر کتاب الصلوة - رواه البخاری
وعن رافع بن خدیج - بروزن کریم صحابی انصاری ست حاضر نشده بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق و مشاهد
دیگر را روایت میکنند از وی جماعه صحابه و تابعین - قال کنا نصلی المغرب مع رسول الله - بودیم ما که میگزاردیم نماز مغرب را با پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله - پس برمی گشت یکی از ما از نماز و حالانکه وی هر آئینه میدید جاهای
افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن نه تیرها را میدید که آن در روز هم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب ست و آن
مستحب ست باتفاق - متفق علیه - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت کانوا یصلون العتمة - گفت عائشه بودند آنحضرت
و اصحاب وی که میگزاردند نماز عشا را - فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول - در اجزای وقت که میان غائب
شدن شفق و سه یک از شب ست پس میبود ابتدای وقت وی غائب شدن شفق و انتهای آن ثلث لیل و این وقت
فضیلت و اختیار ست و وقت جواز وسیع تر از این ست چنانکه معلوم شد - متفق علیه - وعنها قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیصلی الصبح - و هم روایت ست از عائشه گفت بود آن حضرت که هر آئینه میگزارد نماز بامداد را - فتنصرف النساء
متلفعات بمروطهن - پس برمی گشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده رویها و بدنهای خود را بچادرها و گلیمهای خود
ما یعرفن من الغلس - شناخته نمی شدند این زنان از جهت تاریکی و قید پیچیدن و پوشیدن روی و بدن بجهت آنست که
اگر گشاده باشند البته شناخته می شوند درین قسم از تاریکی که دران وقت می باشد و گاهی با وجود پوشش نیز بعض شخصات
میتوان شناخت و تاریکی دران وقت آن قدر بود که شناخته نمی شدند بآن و این حدیث بمانچه در حدیث ابی برزه گذشت
که می شناخت مرد هم نشین خود را منافاتی ندارد چه آن از نزدیک است و این از دور - متفق علیه - وعن قتادة
عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وزید بن ثابت تسحرا - روایت ست از قتاده که از مشاهیر تابعین ست و حافظ و
مفسر و اکمه بود و احفظ اهل زمان خود بود و گفته است هر چه شنید گوش من یاد داشت آن را دل من مات سنة سبع
عشر و مائة روایت می کنند سعید بن المسیب و حسن البصری از انس که آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند - فلما
فرغا من سحورهما - پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحور بفتح سین طعام در وقت سحر خوردن و بضم طعام وقت
سحر و هر دو ضبط کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است - قام نبی الله صلی الله علیه وسلم الی الصلوة - ایستاد
آنحضرت بصل آن نماز یعنی نماز صبح - فصلی - پس بگزارد نماز آنحضرت و در روایتی فصلیا یعنی گزاردند آنحضرت و زید بن ثابت
و در روایتی دیگر فصلینا پس نماز بگزاردیم ما - قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سحورهما و دخولهما فی الصلوة - پس گفتیم مارانس را

د پرسیدیم او وی که چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن آنحضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان درآمدن ایشان
در نماز - قال - گفت انس - قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیۃ - مقدار خواندن مرد پنجاه آیت را یعنی متوسط نه کوتاه نه دراز
و قدر برفع و نصب هر دو آمده است و در روایت دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده و از اینجا چنانچه تاخیر سحور معلوم
میگردد تعجیل فجر نیز مفهوم میشود و گفته اند که این تخمین ست و عامه را عمل کردن بآن متعذر است اگر سحور را بگاه تر از این
وقت بخورند اصلح است - رواه البخاری - وعن ابی ذر رضی الله عنه - قال قال لی رسول الله - گفت ابوذر
گفت مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء - چگونه خواهد بود حال تو و چه خواهی کرد وقتیکه مسلط
خواهند گشت بر تو پادشاهان که در مخالفت ایشان اثارت فتنه است - یمیتون الصلوۃ - می میرانند نماز را و رعایت
نمیکنند شرائط و آداب آنرا - او یؤخرون عن وقتها - یا پس می اندازند نماز ها را از وقتش یعنی از اوقات مختار و فاضل
قلت فما تامرنی - ابوذر میگوید گفتم من پس چه میفرمائی مرا و چه کنم - قال - گفت آنحضرت - صل الصلوۃ لوقتها - بگزار نماز
را در وقتش - فان ادرکتها معهم فصل - پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگزار با ایشان نیز - فانها لک نافلۃ - پس بدرستی
نمازی که همراه ایشان بگزاری نفل خواهد بود برای تو - رواه مسلم - و از اینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز
خصوصا که بوقت مکروه اندازد ماموم را باید که نماز خود را در اول وقت گزارد و پستر بگزارد با امام تا فضیلت وقت و
جماعت هر دو دریابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت کراهت تنفل دران وقت و عدم مشروعیت
نفل سه رکعت یا آنکه ارتکاب این مکروه اهون است از اثارت فتنه و اختلاف کلمه که لازم می آید از مخالفت امرای جابره
بدانکه شراح گفته اند که مراد باین امرا امرای بنی امیه اند و تحقیق واقع شده آنچه خبر داده بدان مخبر صادق و بودند آن جماعه که
رعایت نمی کردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی الله عنه موت وی در زمان خلافت
عثمان رضی بود در سنه اثنین و ثلثین و وی در شام بود در امارت معاویه بن ابی سفیان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت
پس نزاع ها کرد با معاویه پس بطلبید او را عثمان بمدینه پس اقامت نکرد بمدینه و بربذه که موضعی ست بیرون مدینه سکونت
کرد و همانجا از عالم رفت وله قصۃ طویلۃ - وعن ابی هریرۃ رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
ادرک رکعۃ من الصبح - کسیکه دریابد رکعتی را از نماز صبح - قبل ان تطلع الشمس - پیش از آنکه برآید آفتاب - فقد ادرک الصبح
پس بتحقیق دریافت صبح را - ومن ادرک رکعۃ من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر - و هر که دریابد یک رکعت را
از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمیگردد نمازش پس باید که رکعت دیگر با وی ضم
کند و تمام گرداند نماز را - متفق علیه - و قول اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب و غروب وی نماز فجر و عصر باطل نمیگردد
و امام ابوحنیفه و اصحاب وی برآنند که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد و در روایتی
از ابی یوسف که می گوید فجر نیز باطل نمی گردد بطلوع ولیکن صبر کند تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث

حجت میگردد بر ایشان و جواب آنست که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از صلوۃ
خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون
تعارض کنند دو آیت رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض در حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در
نماز عصر و احادیث نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل ست و نقصانی دران نیست پس واجب میگردد بصفت کمال و چون
بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص ست پس وجوب آن نیز
بصفت نقصان باشد پس بطریان نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد و شافعیه احادیث نهی را مخصوص
بنوافل دارند و فرائض را در اوقات ثلثه جائز - وظاهر احادیث در عموم ست و درین مقام زیاده کلامی ست که در حاشیه ذکر
کرده شده است - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدۃ من صلوۃ العصر - وقتیکه دریابد یکی از شما
رکعتی از نماز عصر - قبل ان تغرب الشمس - پیش از آنکه غروب کند آفتاب - فلیتم صلوته - پس باید که تمام کند نماز خود را بادای رکعت
دیگر - واذا ادرک سجدۃ من صلوۃ الصبح قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته - و چون دریابد رکعتی را از نماز صبح پیش از طلوع کردن
آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و مراد بسجده رکعت است - رواه البخاری
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی صلوۃ او نام عنها - کسیکه فراموش کند نمازی را یا خواب کند
غافل از ان - فکفارتها ان یصلیها اذا ذکرها - پس کفارت آن نماز نیست که بگزارد نماز را وقتیکه یاد آرد آنرا و بیدار گردد
از خواب بیداری را جدا ذکر نکرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد - و فی روایۃ
و در روایتی این زیادت آمده که - لا کفارۃ لها الا ذلک - نیست کفارت مر آن را مگر همان قضا کردن یعنی مال کفارت نمی شود
چنانکه در صوم فدیه میدهند - متفق علیه - وعن ابی قتادۃ - ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور است عقبی بدری
حاضر شد تمام مشاهد را و از فضلای صحابه بود و برادر ابو سعید خدری بود از مادر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیس فی النوم تفریط - نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست - انما التفریط فی الیقظۃ - تقصیر نیست مگر در بیداری
که چرا پیش از غلبه بخواب رفت و چرا کاری کرد که سبب خواب و نسیان شد مثل پهلو نهادن و شطرنج باختن و بکاری مشغول
شدن که بحکم عادت فراموشی آرد - فاذا نسی احدکم صلوۃ او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی قال و اقم الصلوۃ
لذکری - زیرا که بدرستی و راستی خدای تعالی گفته است و بر پا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن منست - رواه مسلم
الفصل الثانی - عن علی رضی الله عنه - ان النبی - روایت ست از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال
گفت یا علی ثلث لا تؤخرها - ای علی سه خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن - الصلوۃ اذا اتت - یکی نماز چون بیاید یعنی
درآید وقت آن و اتت بدو تای فوقانیه است و آنت بنون و تا با مد الف نیز روایت ست و بعض گفته اند که این روایت
صحیح تر ست و اول تصحیف است والله اعلم - والجنازۃ اذا حضرت - دوم جنازه وقتیکه حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد و در

گزاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف ست سغناقی در شرح هدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست که بگزارد و تاخیر نکند
والایم اذا وجدت لها کفوا - سوم زنی بی شوی وقتیکه بیابی مراو را کفو وایم بفتح همزه و کسر یای تحتانیه مشدده زنی که شوی ندارد
بکر بود یا ثیب - رواه الترمذی - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوقت الاول من الصلوة رضوان الله اول وقت
از نماز و گزاردن نماز دران سبب رضای خدا تعالی ست جز آنچه در وی تاخیر مستحب ست چنانچه تبرید ظهر و اسفار فجر و جز آنجا که تاخیر
سبب تکمیل نماز و تتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت - والوقت الآخر عفو الله - و گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداست
یعنی درگذشتن از مواخذه مطلع بارای ذمه و تفصیل مذهب ائمه در اول وقت در اول باب معلوم شد و نیز مذکور شد که گزاردن در
نصف اول کفایت میکند دران - رواه الترمذی - وعن ام فروة قالت سئل النبی صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل - ام فروة
بفتح فا و سکون را صحابیه انصاریه است و بعض گفته اند که دختر ابو قحافه خواهر ابو بکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که
کدامین عمل فاضل تر است - قال الصلوة لاول وقتها - فرمود گزاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال ست بعد از ایمان
و لا بد در اول وقت گزاردن فاضل تر خواهد بود اگر بجماعت میسر گردد و مستحب شود در وی تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز
افضل خوانده اند و افضلیت در انجا اضافی خواهد بود اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت - رواه احمد والترمذی و
ابوداؤد قال الترمذی لایروی الحدیث - روایت کرده نمیشود این حدیث - الا من حدیث عبد الله بن عمر العمری - مگر از حدیث عبد الله
بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب که با بن نسبت او را عمری خوانند مات سنة احدی وسبعین ومائة - وهو لیس بالقوی عند
اهل الحدیث - و وی نیست قوی در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث اگرچه متعبد بود و زاهد و مرتاض ولیکن زهد و شغل عبادت او را بردہ بود
و از حفظ حدیث و ضبط آن باز داشته و او را برادری بود عبید الله بن عمر بصیغه تصغیر وی ثقه و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک
تقدیم میکرد و عمری بسیار نه سابقا در تحقیق عالم مدینه کلام دران واقع شده است و در شرح استیفا نموده شده - وعن عائشة
رضی الله عنها - قالت ما صلی رسول الله - گفت عائشه نگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتین - هیچ نمازی را در
آخر وقتش دو بار - حتی قبضه الله تعالی - تا آنکه گرفت روح پاک او را خدای تعالی و وفات یافت - رواه الترمذی - یعنی اگرچه واقع
شده است آنحضرت را که گزارده است نمازی را در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است و آن دران بار بود که مردی آمد سائل
از اوقات صلوة پس بگزارد هر نماز را روز دوم در آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از بحث است مقصود
گزاردن بامامت است و در روایتی الامرتین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گزاردن بغیر قصد تعلم و
تعلیم باشد و بعض گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها اخبار از حال شریف است بعد از تزوج وی و آنچه احاطه کرده است علم وی
بدان والله اعلم و این سخن در گزاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی و قتا بعد مواضع
بسیار است که در شرح آن را بیان کرده ایم و شافعیه آن همه را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی در ینحدیث نیز تکلم کرده و گفته است
که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست - وعن ابی ایوب روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه و

و مشاهیر ایشان است و آنحضرت بعد از هجرت چند گاه منزل او را بنزول شریف مشرف داشت - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یزال امتی بخیر - همیشه امت من پیوسته به نیکی - او قال - یا گفت بجای بخیر - علی الفطرة - یعنی همیشه اند بر فطرت
اسلام مالم یؤخروا المغرب - مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب را - الی ان یشتبک النجوم - تا آنکه مختلط شوند ستاره ها کنایت ست از
کثرت نجوم - رواه ابوداؤد و روی الدارمی عن العباس - و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که این قدر تاخیر نباید و اگر کسی
ازین واقع شود باکی ندارد یا گویند که اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است هرچند کمتر بود و نیز درینحدیث اشارت گونه میتوان یافت
بعدم شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد و لیکن مکروه است و این حالت بعد از
حمرت است والله اعلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی - اگر نبودی که مشقت نهم بر امت
من بر راست تاخیر عشا را - لامرتهم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل - هر آئینه امر میکردم ایشان را که تاخیر کنند گزاردن نماز
عشا را تا ثلث شب - او نصفه - یا تا نیم شب و در بعض شروح گفته که این شک راویست و هر کدام یکی ازین دو در صحاح و بطریق
شک واقع شده و ظاهر اینحدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کما لایخفی - رواه احمد والترمذی وابن ماجة - وعن معاذ
بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوة - در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشا را - فانکم قد فضلتم
بها علی سائر الامم - زیرا که بدرستی شما فضل داده شده اید باین نماز بر باقی امتها - ولم تصلها امة قبلکم - و نگزارده است آنرا هیچ امتی
که پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگزارید مشقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت - رواه ابوداؤد - و اینحدیث نیز
دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار بصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح
چنانکه بیاید - وعن النعمان بن بشیر - از صغار صحابه است و اول مولودی ست در انصار بعد از هجرت و در وقت وفات
آنحضرت هشت ساله بود و کشتند او را اهل حمص بامر مروان سنه اربع وستین - قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة صلوة العشاء الآخرة
گفت نعمان بن بشیر که من دانا ترم بوقت این نماز عشای پسین باشد و عشای آخره برای آن گفت که گاهی عشا بر نماز مغرب نیز
اطلاق می کنند - کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلیها لسقوط القمر لثالثة - میگزارد آن حضرت آنرا در وقت افتادن ماه
و غروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق سرخ و درین سخن
نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد پس درینحدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا و لیکن نه تا ثلث -
رواه ابوداؤد والدارمی - وعن رافع ابن خدیج - صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر
شد احد را و مشاهدی را که بعد از وست همه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر - اسفار کنید بفجر
و در روشنی بگزارید آنرا - فانه اعظم للاجر - پس بدرستیکه اسفار بفجر بزرگ تر است از جهت مزد و ثواب - رواه الترمذی و
ابوداؤد والدارمی ولیس عند النسائی - و نسائی نیز اینحدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که - فانه اعظم
للاجر - بدانکه ظاهر متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و انتشار اوست

هرچه جز این گفته اند تاویل وتکلف ست وحد اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرائت مسنون که از چهل تا
شصت یا در باده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند وبعد از فراغ از نماز اگر فرضاً سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد
اعادهٔ وضوء ونماز پیش از طلوع آفتاب وگفته اند که ابوبکر وعمر رضی الله عنهما این چنین کرده اند ومذهب شافعی تغلیس ست
یعنی در اول وقت بتاریکی گزاردن ومیگویند مراد با سفار تاخیر است تا یقین گردد که صبح طلوع کرده وعدم مبادرت بر ظن طلوع
وبیشک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم وافضل خواهد بود واین تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که
این اعظمیت از جهت خصوصیتی ست که در اسفار است نه از جهت تحقیق وقت که وی عام است اوقات تمام نمازها را وبعض گفته اند
که امر با سفار در شبهای ماهتاب ست احتیاطاً از جهت تبیین فجر دران شبها وطحاوی که از ائمهٔ مذهب ماست میگوید که ابتدا به تغلیس
کند وختم باسفار وجمع کند میان هردو بتطویل قرائت وگفته اند که این تاویل اولی واحسن وافضل است که بدان توفیق میان احادیث
حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا وختم هردو باسفار کنند وچندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب افتد
ودر روایتی از امام احمد تقدیم افضل است ودر روایتی دیگر اسفار ودر روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان ست که فضل جماعت
احب واولی ست وحدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن وفرمود در شتا تغلیس
کن بفجر وتطویل کن قرائت را آنقدر که طاعت آرند مردم وچنان مکن که ملول شوند ایشان ودر صیف اسفار کن که شب کوتاه
است ومردم خوابناک ازنقت کن تا همه حاضر آیند وگفته اند که این در روایت بر تقدیری ست که همه حاضر آیند یا بعض واگر
همسایه با همه تاخیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف وامام شافعی وائمهٔ دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند گویند که در تقدیم
مسارعت است ومسارعت در ادای عبادت بس افضل باشد بحکم قول حق سبحانه (وسارعوا الی مغفرة من ربکم) وما میگوییم که در اسفار تکثیر جماعت است
وبیشک تکثیر جماعت افضل است ومسارعت بمغفرت در چیزی ست که افضل ست نزد خدا ومعنی نقضی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت
مباح است باجماع بی کراهت وتقلیل جماعت امری مکروه است وانداختن مردم در مشقت نیز مکروه است چنانچه معاذ را منع کرد از
تطویل قرائت وفرمود فتان انت وحالانکه تطویل قرائت در نماز سنت ست فرق تعجیل آن در اول وقت ونیز نشستن در جای نماز
تا بر آمدن آفتاب مستحب ست در غایت تاکید واین در اسفار میسر است ودر تغلیس متعسر واصحاب ما میگویند که ثابت در روایات
از فعل آنحضرت اسفار است وآنچه مروی ست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت عذر سفر ولهذا چون آنحضرت
در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است وحدیث عائشه که در فصل اول گذشت که
(فتنصرف النساء متلفعات) معارض ست باین حدیث وقول ارجح است از فعل نزد ما وشاید که آن در وقتی بود که زنان مامور
بودند به بیرون آمدن بنماز بعد از ان منسوخ گشت بمامور گشتن ایشان بقرار در بیوت والله اعلم

الفصل الثالث — عن رافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع رسول الله — بودیم که می گزاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ثم ینحر الجزور — بعد از ان نحر کرده می شد شتر وجزور به فتح جیم وضم زای شتر کشتنی واقع می شود

بر ذکر وانثی اما لفظ وی مؤنث است کذا فی الصراح — فیقسم عشر قسم — پس قسمت کرده میشد آن بر ده قسم — ثم یطبخ — پس
پخته میشد — فناکل لحما نضیجا قبل مغیب الشمس — پس میخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب — متفق علیه
از ین حدیث بظاهر تعجیل عصر بیشک معلوم گردد که در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچه مذهب ائمهٔ ثلثه است و
امامین وبروایتی از امام ابی حنیفه ونزد بعض فتوی همبرین است وشاید که در بعض احیان لقصد تعلیم وتقریر چنین میکردند و
دلالت کان بر دوام واستمرار منظور فیه است وشیخ ابن الهمام گفته که نحر جزور وتقسیم وی ده قسم وطبخ وی چنانکه ذکر کرده شده است
آسان بر جماعه طباخان ماهر که کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشود در اسفار ومحکی از امام احمد آنست که
افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر ست تا آخر وقت مختار وظاهر مذهب نزد ما استحباب تاخیر عصر است مادام که تغیر نیافته آفتاب
ودلیل بران حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگزارد عصر را وحالانکه آفتاب سفید وروشن
بودی ومقصود ابن مسعود بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس ونیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و
تکثیر نوافل افضل است اداها در اول وقت ومعتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در وی خیره نگردد ونزد بعض
تغیر شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد ومختار نزد صاحب هدایه وبعض ائمه اول است وبعض گفته اند که چون آفتاب یک نیزه بالاست
متغیر نیست وچون فروتر از ان آمد تغیر یافت — وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما — قال مکثنا ذات لیلة — گفت ابن عمر
درنگ کردیم ما یک شبی ننتظر رسول الله — در حالیکه انتظار می بردیم بر آمدن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم صلوة العشاء الآخرة —
از برای نماز عشای پسین این قید از برای آنست که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند گو با آن عشای اولی است — فخرج الینا
حین ذهب ثلث اللیل او بعده — پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی — فلا ندری اشیء
شغله فی اهله — پس در نیافتیم ما آیا چیزی باز داشت او را در اهل خانهٔ وی — او غیر ذلک — یا جز آن چنانچه در ذات شریف حالتی
وعذری پیدا شد که مشغول داشت — فقال حین خرج — پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتذار بجهت زیادت تاخیر
وشفقت ورحمت او بر امت وتسلیه وتثبیت ایشان — انکم لتنتظرون صلوة ما ینتظرها اهل دین غیرکم — بدرستیکه شما هر آئینه
انتظار میبرید نمازی را که انتظار نمی برند آنرا هیچ اهل دین از یهود ونصاری جز شما زیرا که نماز عشا مخصوص این امت مرحومه است
چنانکه گذشت — ولولا ان تثقل علی امتی — واگر نمی بود خوف گران آمدن بر امت من — لصلیت بهم هذه الساعة — هر آئینه
میگزاردم این نماز را با ایشان درین ساعت — ثم امر المؤذن — پس امر کرد مؤذن را به تکبیر بر آوردن — فاقام الصلوة
وصلی — پس تکبیر بر آورد مؤذن ونماز گزارد آنحضرت — رواه مسلم — واز ینجا معلوم میگردد که گزاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل
است چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است وگاهی در اول وقت نیز میگزارد وقتیکه حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانچه در حدیث دیگر
آمده است که چون بیشتر می آمدند پیشتر میگزارد وچون دیرتر می آمدند دیرتر می گزارد ومذهب امام احمد همین است — وعن جابر
بن سمرة — صحابی ست وپدر او نیز صحابی ست خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفه را ووفات یافت در وی

در سنه اربع وستین وقیل سنه ست وستین - قال کان رسول الله صلے الله علیه وسلم یصلی الصلوات نحواً من صلوتکم - بود آنحضرت
میگذارد نمازها را مانند نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات - وکان یؤخر العتمة بعد صلوتکم شیئاً و
لیکن بود که تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزے - این حدیث صریح است در تاخیر عشا و نا گزاردن عشا در اول وقت
خواه ایشان در اول وقت میگذارند یا بعد از وی - وکان یخفف الصلوة - و بود آنحضرت که سبک میگذارد نماز فرض را بجهت
رعایت ضعفا از مقتدیان و این بحکم غالب احوال است والا آمده است که در نماز مغرب سورهٔ اعراف خوانده و تحقیق این در محلش
بیاید ان شاء الله تعالی - رواه مسلم - وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله صلے الله علیه وسلم صلوة العتمة - گفت ابو سعید
خدری گزاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شب ها - فلم یخرج - پس بیرون نیامد یک شبی - حتی مضی نحو من شطر اللیل - تا آنکه گذشت
نزدیک از نیم شب - فقال - پس بیرون آمد و گفت - خذوا مقاعدکم - بگیرید نشستگاه های خود را یعنی صفها به بندید برای نماز
فاخذنا مقاعدنا - پس گرفتیم ما نشستگاه هاے خود را و بستیم صفها - فقال ان الناس قد صلوا واخذوا مضاجعهم - پس گفت
آنحضرت که مردم دیگر از اهل روی زمین گزاردند نماز را یعنی نماز شام را و بخفتند چنانکه گذشت که هیچ یکے از اهل دین انتظار
نمی برد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل محلها که نه درین مسجد حاضر
اند نماز عشا گزاردند و خفتند و این معنی مناسب تر می نماید باین قول که - وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة - و بدرستیکه
شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نماز بید مادام که انتظار می برید نماز را - ولولا ضعف الضعیف وسقم السقیم - و اگر نمی بود سستی و ناتوانی
ضعیفان و بیماری بیماران - لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل - هر آئینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب - ازین دو حدیث معلوم میشود
که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا روا است بلکه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حق ولا اقل مکروه نخواهد بود باشد
رواه ابو داؤد والنسائی - وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلے الله علیه وسلم اشد تعجیلا للظهر منکم - گفت ام سلمه بود آنحضرت
سخت تر و بیشتر در شتابی کردن مر ظهر را از شما یعنی در غیر شدت حرا جهت استحباب ابراد در آن - وانتم اشد تعجیلا للعصر منه - و شما
سخت ترید در شتابی کردن مر عصر را از آنحضرت مقصود تحریص و ترغیب بر التزام اتباع است در همه جا و ازین حدیث نیز ظاهر
میگردد که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر میکرد - رواه احمد والترمذی - وعن انس قال کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة - چون می بود سخت گرمی سرد میکرد نماز ظهر را - واذا کان البرد عجل - چون میبود سردی شتابی
میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت - رواه النسائی - وعن عبادة بن الصامت - صحابی مشهور ست از نقبای انصار است
حاضر شده بدر را و سائر مشاهد را مناقب وی بسیار است که در نوشته شده است - قال قال لے رسول الله صلی الله علیه وسلم انها ستکون
علیکم بعدی امراء - بدرستیکه قصه اینست سرانجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من بادشاهان که - یشغلهم اشیاء عن الصلوة عن وقتها
باز میدارد ایشان را چیزها از مشاغل و شهوات ایشان از گزاردن نماز در وقت مستحب آن - حتی یذهب وقتها - تا آنکه میرود وقت
آن - فصلوا الصلوة لوقتها - پس بگزارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است - فقال رجل - پس گفت مردی - یا رسول الله

اصلی معهم - آیا نماز بگزارم با ایشان نیز - قال نعم - فرمود آرے بگزار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت - رواه ابو داؤد - وعن قبیصة
بفتح قاف وکسر موحده و صاد مهمله - بن وقاص - بتشدید قاف صحابی ست ساکن بصره معدود است در ایشان - قال قال
رسول الله صلے الله علیه وسلم یکون علیکم امراء من بعدی - میباشند بسلطه و غالب بر شما پادشاهان پس از من - یؤخرون الصلوة
تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار - فهی لکم - پس ثواب آن نماز که ایشان میگزارند و نفع آن برای شما ست چه اگر پیش از آن در وقتش
گزارده اید این نماز که با ایشان میگزارید نافله خواهد بود برای شما و اگر نگزارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگزارید نیز
شما را ضرر نه رود زیرا که شما بجهت خوف فتنه و دفع مفسده میگزارید - وهی علیهم - و ضرر این نماز و وبال تاخیر بر گردن ایشان ست
فصلوا معهم ما صلوا القبلة - پس بگزارید نماز همراه ایشان مادام که بگزارند بجانب قبله و این قید اتفاقی ست و احتمال دارد که بحقیقت
باشد فرضا اگر نه بجانب قبله بگزارند و از ربقهٔ اسلام بیرون آیند نمی باید گزارد - رواه ابو داؤد - وعن عبید الله بن عدی
بن الخیار انه دخل علی عثمان - روایت است از عبید الله بن عدی قرشی نوفلی که از کبار تابعین ست و در زمان نبوت متولد شده
که وی در آمد بر امیر المؤمنین عثمان - وهو محصور - وحالانکه عثمان رضی الله عنه تنگ گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شهید
شد - فقال - پس گفت عبید الله بن عدی بعثمان - انک امام عامة - بدرستیکه تو امام همه مسلمانانی و خلیفهٔ عهدی - ونزل بک
ما تری - و فرود آمده است بتو بلای و حادثه که می بینی - ویصلی لنا امام فتنة - و نماز میگزارد برای ما و امامت میکند رئیس مردم
اهل بغی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانه بن البشیر بود - ونتحرج - و پرهیز میکنیم ما از بزه در نمیخواهیم که بگزاریم نماز
عقب وی - فقال الصلوة احسن ما یعمل الناس - پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملها ست که میکنند مردم - فاذا احسن
الناس فاحسن معهم - پس چون نیکو کنند مردم نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی - واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم - و
چون بد کنند پس یکسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل که با مردم در نیکی شریک باش و در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است
از غایت دینداری و انصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گزاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است - رواه البخاری

باب در توابع و تتمات

آنچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات و اوقات آن

الفصل الاول عن عمارة - بضم عین مهمله و تخفیف میم - بن رویبة - براء و بای موحده بر صیغهٔ تصغیر صحابی ست
ثقفی ست معدود است در کوفیین - قال سمعت رسول الله صلے الله علیه وسلم یقول - گفت عماره شنیدم آنحضرت را میگفت
لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبها - البته در نیاید آتش دوزخ را کسیکه نماز گزارده است پیش از بر آمدن آفتاب
و پیش از فرو رفتن آفتاب - یعنی الفجر والعصر - میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را - رواه مسلم
پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد که هر که این دو نماز بگزارد و بران مواظبت نماید هرگز در دوزخ نه در آید نه از جهت
ترک صلوة و نه بجهت ارتکاب گناهان دیگر و لیکن این خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت بصغائر و طیبی

گفت که ظاهر اد حال کسیکه محافظت کند برین دو نماز با وجود تشاغل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر ست آنست که در سائر اعمال دیگر
نیز تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس آمرزیده میشود مراد او و در آورده نمی شود در آتش دوزخ فته بر و ظاهر آنست که مراد مبالغه در بیان
فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کننده بر آنها اصلا در دوزخ نه در آید ولیکن پروردگار تعالی جزا بدهد
بندگان را بر هر عمل و با وجود آن اگر خواهد بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوة و هر گناهی که کرده باشد واللہ اعلم۔ وعن
ابی موسی رضی اللہ عنه۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیه وسلم من صلی البردین دخل الجنة۔ کسیکه بگزارد نماز بامداد
و شبانگاه را می در آید بهشت را اکثر برآنند که مراد نماز فجر و عصر است که در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعض فجر و عشا
را مراد داشته اند و حدیث سابق موید و مقوی قول اول است۔ متفق علیه۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ
صلے اللہ علیه وسلم یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل وملائکة بالنهار۔ در پی یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعه از فرشتگان در شب
و جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان در برداشتن اعمال ایشان۔ ویجتمعون فی صلوة الفجر وصلوة العصر
و جمع میشوند این در جماعت بیکدیگر در نماز فجر که طائفه اعمال شب را میبرند و طائفه دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز
دیگر که عملهای روز را می برند و دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن یکی از وجوه فضیلت این دو وقت و نماز
گزاردن در ان انیست۔ ثم یعرج الذین باتوا فیکم۔ پستر بالا میروند آن کسانیکه شب کردند در میان شما۔ فیسالهم ربهم
پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود۔ وهو اعلم بهم۔ و حالانکه وی تعالی داناتر است
باحوال بندگان خود ولیکن می پرسد از برای اظهار فضیلت و مباهات بدان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد
و مدح میکردند خود را به تسبیح و تقدیس ولهذا می پرسد از ملائکه شب که عمل در وی افضل و ادخل است در صدق و اخلاص نیز گفته
اند که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است از روز می پرسد۔ کیف ترکتم عبادی۔ چه گونه و بر چه حال
گذاشتید بندگان مرا۔ فیقولون ترکناهم وهم یصلون۔ پس میگویند گذاشتیم ایشان را در حالتیکه ایشان نماز میکنند که نماز فجر باشد
واتیناهم وهم یصلون۔ و آمدیم ایشان را در حالتیکه ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود۔ متفق علیه۔ وعن جندب
القسری۔ بفتح قاف و سکون سین مهمله صحابی ست و قسر بطنی ست از قیس۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیه وسلم من صلی
صلوة الصبح فهو فی ذمة اللہ۔ کسیکه بگزارد نماز صبح را پس آنکس در عهد و امان و زنهار خدا است۔ فلا یطلبنکم اللہ من ذمته بشیء پس
باید که نطلبد و نپرسد خدا تعالی شما را از ذمه خود بچیزی یعنی باید که کاری نکنید که پیمان عهد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مواخذه
کند شما را بران یعنی مرنجانید گزارنده نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عهد خدا شکستید
و خیانت در امانت او کردید البته عذاب میکند خدا شما را و نمیتوانید از عذاب وی تعالی گریخت۔ فانه من یطلبه من ذمته بشیء یدرکه
زیرا که در ستیکه شان انیست که هر که طلب کند خدا او را بچیزی از ذمه خود دریابد او را و از وی تعالی جای گریز نیست۔
ثم یکبه علی وجهه فی نار جهنم۔ پستر اندازد خدا تعالی او را بروی او در آتش دوزخ۔ رواه مسلم و فی بعض نسخ المصابیح القسری

در بعض نسخ مصابیح بلکه در سائر نسخ وی عن جندب القشیری ست بضم قاف و فتح شین معجمه و سکون یای تحتانیه بجای القشیری
بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط ست و تورپشتی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم که نسبت بقشیر کرده باشند
وعن ابی هریرة رضی اللہ عنه۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول۔ اگر بدانند
مردم ثوابی که در اذان گفتن و دریافتن صف اول است۔ ثم لم یجدوا الا ان یستهموا علیه۔ پستر بدانند و نیابند مگر آنکه قرعه بیندازند
لاستهموا۔ هر آئینه قرعه می اندازند یعنی فضیلت ندا و صف اول بحدی ست که اگر نزاع کنند بر سر آن ندا و صف اول قرعه بیندازند تا
بنام کرا افتد جای آن دارد۔ ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه۔ و اگر بدانند فضیلتی که در تهجیر رفتن است برای نماز پیشین
هر آئینه پیشی بجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی هوا خواهد بود چه ابراد در ان مستحب و مرغوب ست و بعض گفته اند که مراد تهجیر
تبکیر ست و تبکیر مبادرت گرفتن بهر چیز و زود رفتن بآن و استعمال تهجیر بمعنی تبکیر مخصوص لغت اهل حجاز ست و مقصود تبکیر بهمه نمازها
است و مخصوص بظهر نه و برین تقدیر نیز مراد نمازی خواهد بود که تاخیر از اول وقت در وی مستحب نیست و بعض تهجیر را مخصوص بجمعه
داشته اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعه بیاید ان شاء اللہ تعالی۔ ولو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا۔ و اگر بدانند
فضیلتی که در گزاردن نماز عشا و صبح است هر آئینه بیایند آن را رونده بر هر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک و [illegible] اگر
قوت بر پا رفتن نداشته باشند می آیند باین طریق که ضعیفان روند۔ متفق علیه۔ وعنه قال قال رسول اللہ۔ و هم از ابی هریره است
که گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم لیس صلوة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء۔ نیست هیچ نمازی گران تر بر منافقان از نماز
بامداد و نماز خفتن زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزور و ریا توانند گزارد۔ ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما ولو حبوا۔ و اگر
بدانند ثوابی که درین دو نماز است و فضیلتی که در ان نهاده اند هر آئینه می آیند این دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد۔ متفق علیه
وعن عثمان رضی اللہ عنه۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیه وسلم من صلی العشاء فی جماعة۔ کسیکه بگزارد نماز عشا را بجماعت
فکانما قام نصف اللیل۔ پس چنانستی که گویا نماز گزارد و تهجد کرد نیمه شب۔ ومن صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله۔ و کسیکه
گزارد نماز صبح را بجماعت پس گویا نماز گزارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است که این در حکم نماز تمام شب ست
و آن در حکم نماز نیمه شب یا مراد آنست که بگزاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافته است و بنماز فجر که میگزارد نصف باقی نیز
تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامه شب حاصل میشود واللہ اعلم۔ رواه مسلم۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنهما۔ قال قال رسول اللہ
صلے اللہ علیه وسلم لا یغلبنکم الاعراب۔ باید که غالب نیایند و چیره نشوند بادیه نشینان۔ علی اسم صلوتکم المغرب۔ بر نام نماز شما که
مغرب است۔ قال۔ گفت آن حضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبه اعراب بر نام نماز مغرب۔ ویقول الاعراب هی العشاء۔ و
میگویند اعراب که نماز مغرب عشا است یعنی مغرب را عشا نام می کنند که در عشی واقع است که بمعنی شبانگاه است۔ وقال و
گفت۔ لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء۔ باید که غالب نیایند اعراب بر نام نماز شما که عشا است که آن را عتمه میخوانند
فانها فی کتاب اللہ العشاء۔ زیرا که نماز عشا در قرآن مجید نام کرده شده است بعشا آنجا که فرمود (یا ایها الذین آمنوا

لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم) تا قول وی من بعد صلوة العشاء یعنی تکلم نکنید شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که
ایشان میخوانند ونخوانید بنامی که کتاب وسنت بدان ناطق است پس بظاهر اگرچه نهی مر اعراب راست بغلبه ناکردن ولیکن حقیقت در
مسلمانان راست نهی از موافقت ایشان تا غلبهٔ ایشان لازم نیاید واز ینجا معلوم گردد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع
گردد واز تکلم بآنچه زبان زد اهل جاهلیت وارباب بطالت است باید نگاهداشت وبعد ازانکه نهی فرمود وعلت نهی بیان کرد
اشارت فرمود بوجه تسمیه اعراب عشاء را بعتمه از برای تتمیم کلام وازالهٔ خفا بقول خود - فانها تعتم - بضم تا وسکون عین وفتح
تای دوم وکسر آن ومعنی بر تقدیر فتح تا آنست که زیرا که بدرستی نماز عشاء در تاریکی در آورده میشود - بحلاب الابل - بدوشیدن
شتران که اعراب شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشاست باین جهت عشاء را عتمه
می گفتند که بمعنی سخت تاریکی ست وبر تقدیر کسر تا این معنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتران را واین نام
مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود وچون نوبت اسلام رسید ونماز درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند
ونماز عشاء را صلوة العتمة میگفتند پس نهی کرده شدند ازان ومکروه داشته شد بجهت تشبیه باهل جاهلیت وبجهت آن نیز که
عتمه بمعنی تاریکی ست ونماز همه نور است وآنچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی بود
والله اعلم - رواه مسلم - وعن علی رضی الله عنه - ان رسول الله - روایت است از امیر المومنین علیؓ که پیغمبر خدا - صلی الله
علیه وسلم قال یوم الخندق - گفت روز خندق که آن را غزوهٔ احزاب خوانند ودر تردد جنگ وتیر اندازی چهار نماز فوت
شده وازان میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز عصر فرمود - حبسونا عن صلوة الوسطی منع کردند
وباز داشتند کافران مارا از نماز میانه وفاضل تر - صلوة العصر - که نماز عصر است - ملاء الله بیوتهم وقبورهم نارا - پر گرداند
خدای تعالی خانه های ایشان را وگورهای ایشان را با آتش واین دعاست بر ایشان بعقاب دنیا وآخرت پوشیده نماند که در
روز احد چندین آزارها از کافران بوجود مبارک رسید ودعای بد نکرد واینجا کرد بسبب آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است
وآنجا نحو است که بجهت نفس خود دعا کند متفق علیه - واز ینحدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر ست وقول اکثر علما
از صحابه وتابعین وابو حنیفه واحمد وجز ایشان همین است پس در قرآن مجید نیز محمول برین خواهد بود دیگر مجال اختلاف نماند و
غالبا اختلافی که در صحابه وتابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از شنیدن حدیث ورسیدن آن بود
باجتهاد خود که در تاویل قرآن کرده بودند وبعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم

الفصل الثانی - عن ابن مسعود وسمرة بن جندب قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الوسطی صلوة
العصر - گفتند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آن حضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است - رواه الترمذی - روایت
کرده است اینحدیث را ترمذی وگفته است هذا حدیث صحیح واین حدیث را حسن بصری از سمره روایت کرده واز بخاری نقل
کرده که وی گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است وحسن از سمره سماع دارد - وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله

علیه وسلم فی قوله تعالی - ابو هریره از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالی - ان قرآن الفجر کان مشهودا - بدرستیکه
قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است وتعبیر از وی بقرآن باعتبار بودن قرائت است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز برکوع
وسجود مشهود است واگر از قرآن فجر قرائت او را نیز مراد دارند چنانکه بعض کرده اند وامام فخر رازی آنرا ترجیح نموده است نیز
درست است وانانجا فضل نماز فجر لازم می آید - قال - فرمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر که - تشهده ملائکة اللیل
وملائکة النهار - حاضر میشوند دران وقت فرشتگان شب که صعود میکنند بآسمان ومی برند اعمال شب را وفرشتگان روز که
نزول مینمایند بزمین وفرود می آیند برای ضبط اعمال روز وملاقات میکنند بیکدیگر در راه واین معنی در نماز عصر نیز موجود ست ولیکن ثابت
ندارد بآنکه در تفسیر آیه کریمه این معنی آمده واگر در حق نماز عصر نیز ورود یافته بودی تفسیر آن نیز همین بودی - رواه الترمذی -

الفصل الثالث - عن زید بن ثابت وعائشة - رضی الله عنهما - قالا الصلوة الوسطی صلوة الظهر - گفت زید بن ثابت
وعائشه که مراد الصلوة الوسطی نماز ظهر است - رواه مالک عن زید - روایت کرده است این قول را امام مالک در موطا
از زید بن ثابت - والترمذی عنهما تعلیقا - روایت کرده است آن را ترمذی از زید وعائشه بطریق تعلیق که بمعنی حذف
اسناد ست از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آنرا بے اسناد روایت کرده است وگفته است در جامع خود وقال
زید بن ثابت وعائشة صلوة الوسطی صلوة الظهر واین قول دو صحابی ست وموقوف ست بر ایشان که آنرا رفع بحضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده اند - وعن زید بن ثابت قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الظهر بالهاجرة
گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آن که صلوة الوسطی نماز ظهر است بود آنحضرت میگذارد نماز پیشین را در نیمروز -
ولم یکن یصلی صلوة اشد علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم منها - ونبود هیچ نماز سخت تر بر اصحاب ازین نماز - فنزلت
حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی - نگاهبانی کنید بر همه نمازها خصوصا نمازی که فاضل تر است ومیانه است واین
دلالت میکند که صلوة وسطی نمازی ست مخصوص بزیادت فضیلت که بوی بخصوص امر کرده اند واین دو صفت در نماز ظهر موجود
است اما فضیلت بجهت آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر ازان نبود وهر عملی که سخت تر فاضل تر چنانکه وارد شده است که
افضل العبادات احمزها ای اشدها واما میانه بودن وے برای اثبات آن میگوید که - وقال - وگفت زید بن ثابت
ان قبلها صلوتین - بدرستیکه پیش از نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری ودیگری لیلی که فجر وعشا باشد - وبعدها صلوتین -
وپس از وی نیز دو نماز است بهمین صفت که عصر ومغرب است ونیز در میانهٔ روز است پس باید که مراد الصلوة وسطی
نماز ظهر باشد - واین دلیل است که زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته واز ینجا ظاهر میشود که این قول باجتهاد است چنانکه
گفتیم فافهم - رواه احمد وابو داود - وعن مالک بلغه ان علی ابن ابی طالب وعبد الله بن عباس - رضی الله عنهما
کانا یقولان الصلوة الوسطی صلوة الصبح - ودر روایت است از امام مالک که رسیده است او را که علی وابن عباس میگفتند
که صلوة وسطی نماز صبح است زیرا که وے مشهود است وواقع است میان دو نماز روز ودو نماز شب وحد مشترک است

میان آنہا۔ رواہ فی الموطا ورواہ الترمذی عن ابن عباس وابن عمر تعلیقا۔ ومذہب امام مالکؒ وامام شافعی نیز ہمین است
ونووی گفتہ کہ احادیث صحیحہ وارد شدہ است درانکہ صلوٰة وسطیٰ نماز عصر ست وماوردی کہ از ائمہ شافعیہ است گفتہ شافعی
تصریح کردہ است کہ آن نماز صبح ست ولیکن چون احادیث بصحت رسیدہ است کہ نماز عصر است مذہب شافعی ہمین خواہد بود
بحکم وصیتے کہ وی کردہ است کہ اگر حدیث صحیح بیابید کہ من برخلاف آن حکم کردہ باشم بدانید کہ مذہب من ہمان ست کہ
بدان حدیث وارد شدہ وبزنید مذہب مرا بر دیوار رضی اللہ عنہ۔ **وعن سلمان** قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یقول۔ سلمان فارسی گفت کہ شنیدم آنحضرت را کہ می گفت۔ من غدا الی الصلوٰة الصبح غدا برایة الایمان۔ کسیکہ برود بسوی
نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان ولشکر او چنانکہ غازیان با علمہا بروند۔ ومن غدا الی السوق غدا برایة ابلیس
وکسیکہ بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس ومراد آن ست کہ نماز ناگزاردہ وا دا بجا نیاوردہ برود واگر بعبادت برود
وبقصد کسب رزق حلال وکفایت معیشت عیال نہ این چنین خواہد بود۔ رواہ ابن ماجة

باب الاذان

اذان در لغت بمعنی دانانیدن وخبر کردن ودر شرع اعلام بدرآوردن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص ومشہور
آنست کہ ثبوت آن بخواب دیدن عبداللہ بن زید انصاری ست ودیدن عمر بن الخطاب نیز بعد از وی چنانکہ درحدیث
بیاید وبعض گفتہ اند کہ ابوبکر صدیق نیز دیدہ وامام غزالی گفتہ کہ دہ صحابی اند کہ اذان را بخواب دیدند وبعض بعدد چہاردہ
تصریح کردہ اند وصحیح آنست کہ بعد از خواب دیدن صحابہ وحی نیز آمدہ وبعض گویند باجتہاد از آنحضرت ثابت شدہ ودر روایتی از
امیر المؤمنین علی آمدہ کہ چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسرا پردۂ عزت رسید کہ محل خاص کبریای حق بود فرشتہ از انجا برآمد آنحضرت
از جبرئیل پرسید کہ این فرشتہ کیست جبرئیل گفت سوگند بخدای کہ ترا بحق فرستادہ نزدیک ترین خلق بدرگاہ عزتم ونہ دیدم این فرشتہ
را از ان باز کہ پیدا کردہ شدہ ام من جز درین ساعت پس گفت آن فرشتہ اللہ اکبر اللہ اکبر از پس پردہ آواز آمد راست گفت بندۂ
من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را وتحقیق آنست کہ آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد
کہ این کلمات را در اذان برای نماز گویند وآنحضرت در مکہ بے اذان نماز میگزارد تا بمدینہ آمد ودرین باب با صحاب مشورت کرد
بعضے از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد کہ آن کلمات را کہ بر آسمان شنیدہ بود بر زمین مستعمل اذان باشد واللہ اعلم

الفصل الاول۔ عن انس رضی اللہ عنہ۔ قال ذکروا النار والناقوس۔ گفت انس یاد کردند بعض صحابہ رضی اللہ
عنہم آتش وناقوس را۔ فذکروا الیہود والنصاریٰ۔ پس یاد کردند بعض دیگر از اصحاب یہود را ونصاری را این حدیث
مختصر است از حدیث دراز اول وقصہ آنست کہ در فصل ثالث بیاید از ابن عمر کہ مسلمانان چون بمدینہ قدوم آوردند
خواستند کہ وقتی معین گردانند برای نماز کہ ہمان وقت ہمہ خبردار شدہ حاضر آیند پس بعض گفتند آتشے بباید افروخت در جائے
بلند تا چون آن را ببینند ہمہ فراہم آیند یا ناقوسے باید زد تا چون آواز آن بشنوند حاضر شوند پس گفتند کہ آتش افروختن رسم

اعلام وقت نماز عادت یہود است وناقوس زدن رسم نصاری است وتشبیہ بآنہا خوب نباشد وناقوس را تفسیر کردہ اند بچوب
بزرگ دراز کہ زدہ شود بچوب خرد کوتاہ وبزنند آن را ترسایان در وقت نماز ودر بعض روایات بوق واقع شدہ نسبت
بیہود ودر بعض قرن وبوق وقرن معروف اند ودیدہ میشود درمان ودر بعض شروح ہدایہ ناقوس برای نصاری وبوق برای
یہود ونار برای مجوس واقع شدہ ولیکن اینجا خدشہ میشود کہ مجوس را نماز نیست نباشد مگر مراد آن باشد کہ آتش افروختن
داب آتش پرستان است ارتکاب آن خوش نباشد وتورپشتی گفتہ کہ مشہور از یہود نفخ قرن است وشاید کہ بعضے از ایشان
آتش افروزند وبعض قرن در دمند وبالجملہ قرار بر اذان واقامت افتاد۔ فامر بلال ان یشفع الاذان۔ پس امر کردہ شد
بلال را کہ جفت کند اذان را یعنے دوگان دوگان گوید الفاظ آن را۔ وان یوتر الاقامة۔ وامر کردہ شد کہ طاق گرداند اقامت را یعنی یگان
یگان گوید کلمات آن را ومذہب امام مالک وشافعی وبعض علما نیست کہ کلمات اذان را دو دو بار گویند واقامت را یک یک بار
ومذہب امام ابوحنیفہ واصحاب وی الفاظ اذان واقامت ہر دو دو دو بار ست واحادیث نیز درین وارد است وگویند کہ در زمان قدیم
اذان واقامت ہر دو دوگان دوگان بود وبعض از ملوک بنی امیہ بجہت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یگان یگان ساختند ودر
شرح تحقیق این مقام بتفصیل کردہ شدہ است آنجا باید نگریست۔ قال اسمٰعیل۔ گفتہ است اسماعیل بن ابراہیم کہ از راویان این حدیث
است وشیخ بخاری ومسلم است۔ فذکرتہ لایوب۔ پس بعد از انکہ شنیدم این حدیث را ذکر کردم آن را مر ایوب را کہ وی نیز این حدیث را
روایت دارد۔ فقال۔ پس گفت ایوب ہمہ الفاظ اقامت یکسا یک بار باید گفت۔ الا الاقامة۔ مگر لفظ قد قامت الصلوٰة کہ
دو بار باید گفت متفق علیہ۔ واین حدیث را بخاری نیز تنہا روایت کردہ است ودر روی این استثنا مذکور نیست وامام مالک خذ بدان
کردہ ونزد ایشان قد قامت الصلوٰة را نیز یکبار میگویند۔ **وعن ابی محذورة** صحابی ست نام او سمرہ وبعض گفتہ اند اوس وبعض سلمان
وبعض سلمہ وقول اول صحیح تر ست مؤذن آنحضرت است در مکہ راوی ترجیع در اذان ست۔ قال القی علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم التاذین ہو بنفسہ۔ گفت ابو محذورہ القا کرد بر من وتلقین نمود مرا آنحضرت اذان گفتن را وی بذات شریف خود۔ فقال قل
پس فرمود بگو۔ اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر۔ چہار بار ودر روایتی دو بار نیز آمدہ ومذہب امام مالک دو بار است۔ اشہد
ان لا الٰہ الا اللہ اشہد ان لا الٰہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ ثم تعود۔ فرمود پس تر باز میگردی بگو
شہادتین را۔ فتقول۔ پس میگوئی بار دیگر۔ اشہد ان لا الٰہ الا اللہ اشہد ان لا الٰہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا
رسول اللہ۔ واین را ترجیع میگویند واین سنت ست در اذان نزد شافعی ومالک واز امام احمد دو روایت ست وظاہر مذہب
او عدم ترجیع ست چنانکہ مذہب ما ست در ترجیع دو دو بار شہادتین را بآواز پست میگویند باز بر میگردند وبآواز بلند میگویند و
متمسک ایشان این حدیث است وعلمای حنفیہ میگویند کہ این تکرار از برای تعلیم ابی محذورہ بودہ است نہ برای تشریع وی بار اول
پست گفت وآنحضرت فرمود بار دیگر بگو وبلند بگو وحدیثی دیگر از ابی محذورہ آمدہ است کہ دران ترجیع نیست ودر حدیث عبداللہ
بن زید کہ اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست ودر اذان بلال کہ رئیس وقدوۂ مؤذنان است نیز ترجیع نیامدہ

ودر سماوات ابن ام مکتوم کہ وی نیز در مسجد شریف اذان میگفت و سعد قرظ کہ موذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره را قصه ایست کہ از آن ظاهر میگردد کہ تعلیم تکرار شهادتین مر او را نه برای تشریع بود در شرح آن نقل کرده ایم ـ حی علی الصلوٰة حی علی الصلوٰة بروی آرید بشتابی کنید بنماز ـ حی علی الفلاح حی علی الفلاح ـ بشتابی کنید بچیزیکه سبب نجات و پیروزیست ـ الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله ـ رواه مسلم ـ

الفصل الثانی ـ عن ابن عمر رضی الله عنهما ـ قال کان الاذان علی عهد رسول الله ـ گفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا ـ صلے الله علیه وسلم مرتین مرتین ـ دو دو بار ـ والاقامة مرة مرة ـ و بود کلمات اقامت یک یک بار ـ غیر انه کان یقول ـ جز آنکه بود موذن کہ می گفت ـ قد قامت الصلوٰة قد قامت الصلوٰة ـ مکرر دو بار ـ رواه ابوداؤد والنسائی والدارمی ـ وعن ابی محذورة ان النبی صلے الله علیه وسلم علمه الاذان تسع عشرة کلمة ـ روایت است از ابی محذوره کہ آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه این بر قاعدهٔ ترجیع است ـ والاقامة سبع عشرة کلمة ـ و تعلیم کرد او را اقامت هفده کلمه این صریح است در آنکه اقامت دو دو بار است کہ از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت و دو قد قامت الصلوٰة زیاده شد و حجت امام ابی حنیفه رحمه الله این حدیث ست و حدیث اول اگر صحیح است منسوخ است این والله اعلم رواه احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجه ـ وعنه قال قلت ـ و هم از ابی محذوره روایت است کہ گفت گفتم ـ یا رسول الله علمنی سنة الاذان ـ بیاموز مرا طریق گفتن اذان ـ قال فمسح مقدم رأسه ـ گفت ابو محذوره پس مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک خود را گویا کہ این اشارت است بآنکہ تعلیم اذان امری شریف است کہ اگر جسم بودی سزاوار بودی کہ بر سر نهاده شدی چنانکه کسے از کسی چیزی بخواهد پس میگوید بالراس والعین همچنین است در شرح شیخ ابن حجر ـ قال تقول گفت آنحضرت برای تعلیم اذان بابی محذوره میگوئی ـ الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ترفع بها صوتک ـ بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا چنین نیست کہ اول دو بار پست میگوئی و دو بار دیگر بلند میگوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را باواز بلند میگوئی چنانکه در اذان مستحب ست ـ ثم تقول ـ پس میگوئی ـ اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله تخفض بها صوتک ـ پست میکنی باین کلمات آواز خود را ـ ثم ترفع صوتک بالشهادة ـ پس بلند میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میگوئی ـ اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوٰة حی علی الصلوٰة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فان کان صلوٰة الصبح قلت ـ پس اگر باشد نمازی کہ برای او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی ـ الصلوٰة خیر من النوم الصلوٰة خیر من النوم الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه ابوداؤد ـ وعن بلال رضی الله عنه ـ قال قال لی رسول الله ـ گفت بلال گفت مرا پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم لا تثوبن فی شیء من الصلوٰة الا فی صلوٰة الفجر ـ تثویب مکن در هیچ نمازی مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن و باز گشتن و مراد اینجا اعلام بعد از اعلام است کہ یکبار باذان اعلام کرده بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم است الصلوٰة خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر و آنچه در زمان نبوت بود و سنت ست

همین است و بعد از آن علمای کوفه حی علی الصلوٰة حی علی الفلاح الحاق کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان مردم چیزی متعارف ساختند اما مخصوص بنماز فجر کہ وقت خواب و محل کسل است بعد از آن متاخرین در جمیع نمازها مستحدث ساختند و تحسین داشتند و این احداث بعد از احداث است و بدعت است و از امیر المومنین علی انکار آن منقول است آورده اند کہ ابن عمر بمسجدی در آمد و موذن را شنید کہ در جز نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد بر آمد و گفت بیرون رود با من این مرد کہ مبتدع است ـ رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس هو بذاک القوی عند اهل الحدیث این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته کہ ابو اسرائیل کہ راوی این حدیث است نیست وی آنچنان قوی نزد محدثان ـ وعن جابر ان رسول الله ـ روایت است از جابر کہ پیغمبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم قال لبلال گفت مر بلال را ـ اذا اذنت فترسل ـ چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو هشته گو و شتابی مکن ـ واذا اقمت فاحدر ـ و چون اقامت گوئی شتابی کن و تیز گو ـ واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله بگردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود ـ والشارب من شربه ـ و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود ـ والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته ـ و فارغ گردد آنکه محتاج است ببول و غائط چون در آید در آبخانه برای قضای حاجت خود ـ ولا تقوموا حتی ترونی ـ و بر نخیزید برای نماز بمجرد تکبیر بر آوردن تا آنکه ببینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در نفقه مذکور است کہ تا چون حی علی الصلوٰة گوید باید برخاست شاید کہ آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمدند ـ رواه الترمذی وقال لا نعرفه الا من حدیث عبد المنعم ـ گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم کہ از مجهولان و ضعیفان است ـ واسناده مجهول ـ اسناد این حدیث مجهول است و گفته اند کہ این حدیث را شواهد است و طرق آن همه ضعیف اند و بعض گفته اند کہ این را حدی معین نیست جز تمکن دخول وقت و اجتماع مصلین و هیچکس از علما اختلاف نکرده در تطوع میان اذان و اقامت چنانکه باید ـ وعن زیاد بن الحارث الصدائی ـ بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله است و این صحابی ست بیعت کرد آن حضرت را و اذان گفت پیش وی معدود است در بصریین ـ قال امرنی رسول الله ـ گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم ان اذن ـ کہ اذان گو ـ فی صلوٰة الفجر ـ این امر باذان در نماز بامداد بود ـ فاذنت ـ پس اذان گفتم فاراد بلال ان یقیم ـ پس چون وقت اقامت شد خواست بلال کہ اقامت گوید ـ فقال رسول الله ـ پس گفت پیغمبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ان اخا صداء قد اذن ـ بدرستیکه برادر صدا یعنی زیاد بن الحارث الصدائی بتحقیق اذان گفته است و هر کہ از قبیله میباشد او را برادر آن قبیله میخوانند ـ ومن اذن فهو یقیم ـ و هر کسیکه اذان میگوید پس همان کس اقامت میگوید رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجه ـ

الفصل الثالث ـ عن ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ قال کان المسلمون حین قدموا المدینة ـ گفت ابن عمر بودند

مسلمانان در وقتی که آمدند از مکہ بمدینہ - یجتمعون - فراہم می آمدند - فیتحینون للصلوٰۃ - پس اندازہ میکردند و میطلبیدند وقتی را کہ بیایند در وی برای نماز - ولیس ینادی بہا احد - و نبود کہ آواز میداد و میخواند بنماز ہیچ یکے - فتکلموا یوما فی ذالک پس سخن کردند و مشاورت نمودند روزی دران باب - فقال بعضہم اتخذوا مثل ناقوس النصاریٰ - پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید ناقوسے مانند ناقوس ترسایان کہ برائے وقت نماز میزدند - وقال بعضہم قرنا مثل قرن الیہود - وبعض گفتند بگیرید شاخی مانند شاخ یہود کہ میدمیدند آنرا - فقال عمر - پس گفت عمر رضی اللہ عنہ - اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوٰۃ - آیا بیگیرید ناقوس و قرن را و برنمی انگیزید مردی را کہ آواز بکند و بخواند بنماز - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم یا بلال قم فناد بالصلوٰۃ - ای بلال برخیز و ندا کن بنماز ظاہر آنست کہ مراد اینجا مجرد فریاد کردن و خبر کردن است بدر آمدن وقت نہ اذان شرعی بطریق خاص و باین وجہ حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گو یا در ابتدا مجرد ندا بود و پس اذان دیدن خواب پیشتر تشریع اذان بوحی یا باجتہاد و در بعض احادیث آمدہ است کہ بلال ندا میکرد بنماز بلفظ الصلوٰۃ جامعۃ - متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن زید بن عبد ربہ قال - روایت ست از عبد اللہ بن زید انصاری خزرجی کہ از مشاہیر صحابہ است و او را صاحب اذان گویند - لما امر رسول اللہ - چون امر کرد پیغمبر خدا - صلے اللہ علیہ وسلم بالناقوس یعمل - بناقوس کہ ساختہ شود - لیضرب بہ للناس لجمع الصلوٰۃ - تا زدہ شود او را برائے مردم برای جمع آمدن برائے نماز از اینجا معلوم میشود کہ باوجود اختلاف صحابہ در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بدان واقع شد کہ ساختہ شود و شاید کہ امر بطریق تخییر باشد واللہ اعلم - طاف بی وانا نائم رجل - در خیال در آمد مرا و حالانکہ من در خواب بودم مردی یعنے دیدم مردی را در خواب کہ - یحمل ناقوسا فی یدہ - بر میداشت ناقوسی را در دست خود - فقلت یا عبد اللہ اتبیع الناقوس پس گفتم اے بندۂ خدا آیا میفروشی این ناقوس را - قال وما تصنع بہ - گفت آن مرد چہ میکنی آنرا - قلت ندعو بہ الی الصلوٰۃ گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز - فقال - پس گفت آن مرد - افلا ادلک علی ما ہو خیر من ذالک - آیا نمی نمائیم ناقوس را پس راہ نمائیم و تعلیم نکنم ترا بر چیزے کہ آن بہتر است ازان - فقلت لہ بلی - پس گفتم من مر آن مرد را بلی راہ بنما بچیزی کہ بہتر است ازان - قال - گفت عبد اللہ بن زید - فقال - پس گفت آن مرد - تقول - میگوئی - اللہ اکبر الیٰ آخرہ تا آخر اذان بر کیفیت سابق - وکذا الاقامۃ - وہمچنین میگوئی اقامت را از اینجا ظاہر میشود کہ اقامت مثل اذان است در عدد کلمات و شافعیہ گویند کہ معنی عبارت اینست کہ ہمچنین تعلیم کرد اقامت را و تشبیہ در مجرد تعلیم است - فلما اصبحت اتیت رسول اللہ - میگوید عبد اللہ بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرتہ بما رایت - پس خبر دادم آنحضرت را بانچہ دیدم در خواب - فقال انہا لرؤیا حق - پس گفت آنحضرت بدرستیکہ این خواب کہ تو دیدی خواب راست است ان شاء اللہ تعالیٰ - اگر خواستہ است خدا تعالےٰ استعمال این کلمہ درین مقام از برای تبرک و اظہار رغبت است نہ از برای شک و تردد و بعض گویند کہ معنی کلام اظہار ترقب و توقع است در نزول وحی بعد از خواب یا حصول یقین باجتہاد

و استصواب و گو یا در ہمین وقت وحی شدہ یا اجتہاد کرد پس فرمود عبد اللہ بن زید را - فقم مع بلال - پس بایست با بلال - فالق علیہ ما رایت - پس القا کن بروی چیزے را کہ دیدۂ در خواب - فلیؤذن بہ - پس باید کہ اذان بگوید بلال و اعلام کند بانچہ دیدۂ تو - فانہ اندیٰ صوتا منک - زیرا کہ بدرستی نرم تر و بلند تر و شیرین تر و بہتر است آواز وے از تو - فقمت مع بلال پس ایستادم با بلال - فجعلت القیہ علیہ - پس در ایستادم کہ القا میکنم آن کلمات را بر وی - ویؤذن بہ - و اذان میگوید وی بدان - قال - گفت عبد اللہ بن زید - فسمع بذالک - پس شنید این قصہ را یا اذان بلال را - عمر بن الخطاب و ہو فی بیتہ - و حالانکہ عمر در خانۂ خود بود - فخرج یجر رداءہ - پس بیرون آمد عمر در حالیکہ میکشید ردائے خود را - یقول میگوید - یا رسول اللہ والذی بعثک بالحق - سوگند بخدائے کہ فرستادہ است ترا براستی - لقد رایت مثل ما اری - ہر آئینہ بتحقیق دیدم من مانند آنچہ نمودہ شدہ است عبد اللہ بن زید و در بعض روایات آمدہ است کہ عمر بن الخطاب شنید آواز اذان را از فرشتہ در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث کہ فرمود دیدم من آنچہ نمودہ شدہ ای پای بانمیٰ دارد واللہ اعلم - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فللہ الحمد - پس مر خدای راست سپاس و ستایش بر توافق این در روایت یا بر رویت تو کہ از پیش حق ملہم و ناطق بصدق و صوابی - رواہ ابوداؤد والدارمی و ابن ماجۃ الا انہ لم یذکر الاقامۃ - مگر آنست کہ ابن ماجہ ذکر نکرد اقامت را کہ در روایت دیگران واقع شدہ - وقال الترمذی - و گفتہ است ترمذی - ہذا حدیث صحیح لکنہ لم یصرح قصۃ الناقوس - لیکن ترمذی ذکر نکردہ است قصۂ ناقوس را و لفظ حدیث نزد وی اینست کہ گفت عبد اللہ بن زید کہ چون صبح کردیم آمدیم ما نزد آن حضرت پس خبر دادیم مر آن حضرت را بخواب پس فرمود کہ این خواب حق است پس گفت برخیز با بلال کہ ہست وی از تو نرم آواز تر و القا کن بروی آنچہ گفتہ شدہ است مر ترا و باید کہ ندا کند بلال بآن پس چون شنید عمر بن الخطاب ندائے بلال را بیرون آمد بسوی رسول خدا صلعم و حالانکہ میکشید وی ازار خود را و میگوید یا رسول اللہ سوگند بخدائے کہ فرستادہ است ترا براستی ہر آئینہ دیدم من مانند آنچہ وی میگفت پس گفت رسول خدا فللہ الحمد فذلک اثبت - وعن ابی بکرۃ قال خرجت مع النبی - گفت ابی بکرہ ثقفی کہ نام وی نفیع بن الحارث است بیرون آمدم با پیغمبر خدا - صلے اللہ علیہ وسلم لصلوٰۃ الصبح - وقت نماز صبح - فکان لا یمر برجل الا ناداہ بالصلوٰۃ - پس بود آنحضرت کہ نمیگذشت ہیچ مردی ازان مردان کہ در خواب بودند مگر آنکہ ندا میکرد او را بنماز - او حرکہ برجلہ - یا میجنبانید او را بپاے مبارک خود و از اینجا معلوم میشود کہ بیدار کردن کسی را برائے نماز جائز است خواہ بخواندن یا بجنبانیدن - رواہ ابوداؤد - وعن مالک بلغہ - روایت ست از مالک کہ رسیدہ است او را - ان المؤذن جاء عمر یؤذنہ لصلوٰۃ الصبح - کہ مؤذن آمد عمر را رضی اللہ عنہ تا اعلام کند او را از برائے نماز بامداد بعد ازان کہ اذان گفتہ بود - فوجدہ نائما - پس یافت مؤذن عمر را در خواب - فقال - پس گفت مؤذن - الصلوٰۃ خیر من النوم فامرہ عمر ان یجعلہا فی نداء الصبح - پس امر کرد مؤذن را عمر کہ بگرداند این کلمہ را در اذان صبح از حدیث ابی محذورہ سابقاً معلوم شد کہ آنحضرت بلال را امر کرد کہ در اذان بامداد این کلمہ را بگوید و در بعض روایات نیز

آمده است که بلال نزد آن حضرت آمد و گفت الصلوٰة خیر من النوم آنحضرت خوش کرد و فرمود این را در اذان میگفته باشی و ما که
این سنت در مدینه بعد از آنحضرت متروک شده بود و در عهد امیر المومنین عمر باین تقریب روشن و تازه شد و الله اعلم -
رواه فی الموطا - وعن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد موذن رسول الله صلے الله علیه وسلم قال - گفت عبدالرحمن
حدثنی ابی - حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است - عن ابیه - از پدر خود که عمار بن سعد ست - عن جده - و پدر پدر
من از جد پدر من که سعد قرظ است بفتح قاف و را و ظاے معجمه که موذن آنحضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد که موذن آنحضرت
است صحابی است و عمار بن سعد پسر وی تابعی مقبول است از طبقۂ ثالثه و پسر وی عبدالرحمن مستور ست از طبقه سادسه
روایت می کند و هر یکے روایت میکند از پدر خود پس عبدالرحمن روایت میکند از پدر خود که سعد بن عمار ست و وی از پدر خود
که سعد صحابی ست و جد پدر پدر جد ست و ضمیر ابیه و جده هر دو راجع بابی است فافهم - ان رسول الله صلے الله علیه وسلم
امر بلالا ان یجعل اصبعیه فی اذنیه - آنحضرت فرمود بلال را که بگرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود - وقال انه ارفع
لصوتک - و گفت آنحضرت که گردانیدن انگشتان را در گوش بلند گرداننده تر است مر آواز ترا - رواه ابن ماجه

باب فضل الاذان واجابة الموذن

فضل اذان در حد ذات خود بسیار است چنانکه در احادیث بیاید سخن در ان ست که اذان گفتن فاضل تر است
یا امامت کردن و مختار آنست که اگر بداند که حقوق امامت بتمام بجاے تواند آورد امامت افضل است والا اذان
و سخن کرده اند دران که حضرت رسول الله صلے الله علیه وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته است یا نه در حدیث آمده است
که آنحضرت در سفرے بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مراکب نماز کردند و بعض این را تاویل
کنند که مراد امر باذان است و این روش در زبان عرب بسیار است که هر که امر بچیزے کند گویند وی کرد چنانکه گویند بادشاه قلعه
بنا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت آن ست که امر بدان کرده است و در روایت دار قطنی تصریح نیز آمده است که امر کرد باذان
والله اعلم و در هدایه از ابی یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان و اقامت مغرب گفت و بنشست
در میان و مختار و ظاهر از کلام سغناقی آنست که امامت نیز خود کرد و فقه بر اجابت موذن واجب ست که اگر چند کس اذان گویند
حرمت مر اول راست و اگر از جواب اذان بشنود واجب ست اجابت موذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت واجب
نبود از جهت حصول اجابت فعلے و در قاری قرآن دو قول است و مختار عدم اجابت است

الفصل الاول - عن معاویة قال سمعت رسول الله - گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول
میگفت - الموذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمة - موذنان دراز گردن ترانند از دیگران روز قیامت کنایت است از
بزرگی و گردن فرازی ایشان دران روز یا از ترقب و انتظار ایشان در در آمدن بهشت و امتداد دیده های امید ایشان
در فضل و کرامت حق چه هر که منتظر و امیدوار چیزے باشد نگران او گردد و گردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است

از قرب و نواز درگاه عزت و بعض اعناقا روایت کرده اند بکسر همزه یعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت - رواه مسلم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم اذا نودی للصلوٰة ادبر الشیطان - وقتیکه آواز کرده می شود برای
نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفته میشود پشت میدهد شیطان و میگریزد - له ضراط - در حالیکه شیطان را تیز میزند -
حتی لا یسمع التاذین - تا نشنود اذان را و بعض گویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی ست متغذی اگر تیزی زند عجب
نباشد پس تیز میزند و میگریزد چنانکه خر بگریزد و بعض گویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از شنیدن اذان
باوازے که پر میکند گوش را و باز میدارد از شنیدن جز آن و از ان تعبیر بضراط کرد برای تقبیح و تشنیع آن و در روایت مسلم له حصاص
واقع شد بضم حای مهمله و اهمال صادین یعنی سخت دویدن - فاذا قضی النداء اقبل - پس چون تمام کرده شد اذان پیش می آید
شیطان - حتی اذا ثوب بالصلوٰة ادبر - تا آن وقتیکه اقامت گفته شد برای نماز پشت میدهد و میگریزد - حتی اذا قضی
التثویب اقبل - تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش مے آید - حتی یخطر بین المرء ونفسه - تا آنکه حائل میگردد و در می آید میان
مرد و نفس وی و در وسوسه می اندازد او را - یقول اذکر کذا اذکر کذا - میگوید یاد کن چنان را یاد کن چنان را - لما لم یکن
یذکر - یاد میدهد چیزها را که نبود که یاد داشت آن - حتی یظل الرجل لا یدری کم صلے - تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمے یابد که چند
رکعت گزارده است - متفق علیه - اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان بگریزد و از تلاوت قرآن و نماز نگریزد جوابش
آنکه حق تعالے در کلمات اذان هیبتے و عظمتی نهاده که او را در خوف و رعب می اندازد و نیز گفته اند که سر درین آنست که اگرچه وی
مقدمۂ نماز ست اما از عجب و ریا عاری ست و نماز بجهت کمال فضیلت که دارد آدمی را در ریا و عجب می اندازد و از ان رخنه و
وسوسه شیطان راه می یابد و قرآن نیز همچنین است بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند والله اعلم - وعن ابی سعید
الخدری قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لا یسمع مدی صوت الموذن جن ولا انس - نمی شنود نهایت آواز موذن را
نه جن و نه انس - ولا شی - و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جمادات - الا شهد له یوم القیمة - مگر آنکه گواهی میدهد برای
او روز قیامت بایمان و فضل و کرامت و مدی بفتح میم و دال غایت چیزے و نهایت آن و تخصیص بذکر غایت بجهت آن کرد
که چون گواهی بدهد که هر که آواز پست شنود چه در نهایت آواز پست میباشد پس آنکه نزدیک آواز بلند بشنود بطریق اولے
گواهی خواهد داد - رواه البخاری - وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم اذا
سمعتم الموذن - چون بشنوید موذن را که اذان میگوید - فقولوا مثل ما یقول - پس بگوئید مانند آنچه
وے میگوید - ثم صلوا علی - پس درود بفرستید بر من - فانه من صلے علی صلوٰة صلے الله علیه بها عشرا - از برای آنکه
بدرستی هر که درود بفرستد بر من یک بار درود بفرستد خداے تعالی بر وی ده بار و این جزاے درود فرستادن بر من
همیشه است پس درین وقت نیز بفرستید که وقت مبارک است و دعا در وی مستجاب ست - ثم سلوا الله لی الوسیلة
پس سوال کنید خدا را و بخواهید از براے من وسیله را - فانها منزلة فی الجنة - زیراکه وسیله درجه است در بهشت که

لا ینبغی الا لعبد من عباد اللہ - یعنی سزد و نرسد آن منزلت مگر برائے یک بندہ از بندگان خدا - وارجو ان اکون انا ہو
و امید میدارم کہ باشم من آن بندہ - فمن سال لی الوسیلة - پس ہر کہ بخواہد و سوال کند از خدا برای من وسیلہ را -
حلت علیہ الشفاعة - فرود آید بروی و واجب گردد برائے وی شفاعت - رواہ مسلم - وسیلہ در لغت سبب و دستاویز
توسل نزدیک جستن بچیزے وسیلہ کرد بخدا و توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب جست بسوی او بعمل و مراد بوسیلہ کہ بسوال
آن برائے پیغمبر امر واقع شدہ قرب درگاہ عزت و علو درجہ نزد اوست در آنحضرت جل جلالہ و عظم شانہ کہ سبب
شفاعت آن حضرت گردد مر خلق را عموماً و خصوصاً و حصول منزلت و مرتبت در بہشت نیز اثر و نتیجہ آن قرب درجہ است
و باین جہت تفسیر آن بمنزلتی کہ در جنت ست واقع شدہ و ارجو تواضع و تادب است مر حضرت الٰہیہ او بحقیقت کنایت ست
از جزم و یقین بحصول آن چہ رجائے حبیب در حضرت محبوب ہرگز خیبت نہ پذیرد - وعن عمر رضی اللہ عنہ - قال قال
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا قال المؤذن - وقتی کہ بگوید موذن - اللہ اکبر اللہ اکبر فقال احدکم - پس بگوید یکی از شما
اللہ اکبر اللہ اکبر ثم قال - بعد بگوید موذن - اشہد ان لا الٰہ الا اللہ قال - بگوید یکی از شما - اشہد ان لا الٰہ الا اللہ ثم
قال - بعد بگوید موذن - اشہد ان محمدا رسول اللہ قال - بگوید یکے از شما - اشہد ان محمدا رسول اللہ ثم قال حی علی الصلوٰة
قال لا حول ولا قوة الا باللہ ثم قال حی علی الفلاح قال لا حول ولا قوة الا باللہ - در احادیث در اجابت حیعلتین ہمین کلمہ
آمدہ وانچہ بعض مردم میگویند ما شاء اللہ کان وما لم یشا لم یکن آن را اصلی یافتہ نشدہ است و جمع میان حیعلہ و حوقلہ
روایتی ست از حنابلہ - ثم قال اللہ اکبر اللہ اکبر قال اللہ اکبر اللہ اکبر ثم قال لا الٰہ الا اللہ قال لا الٰہ الا اللہ من قلبہ -
بگوید مستمع اذان آن را از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص - دخل الجنة - در می آمد بہشت را - رواہ مسلم - وعن جابر
قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من قال حین یسمع النداء - کسی کہ بگوید ہنگام شنیدن اذان - اللہم رب ہذہ
الدعوة التامة - و در روایت بیہقی آمدہ اللہم انی اسالک بحق ہذہ الدعوة التامة و مراد بدعوت تامہ دعوت توحید ست
کہ از منقصت شرک منزہ است و از تغییر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقی ست و بحقیقت اتم اقوال لا الٰہ الا اللہ محمد
رسول اللہ است کہ جامع تمامۀ سعادات دنیا و آخرت است - والصلوة القائمة - اشارت است بمضمون حی
علی الصلوٰة و اگر از صلوة دعا مراد دارند و از قائمہ دائمہ پس این بیان و تاکید دعوت تامہ می شود - آت محمدا الوسیلة
والفضیلة - بدہ محمد صلے اللہ علیہ وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبہ و درجہ زیادہ بر ہمہ خلائق - وابعثہ مقاما محمودا
و برانگیز و ایستادہ کن محمد را صلے اللہ علیہ وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامے کہ ستودہ شود صاحب وی
بزبان ہمہ کس و رشک برند بروے تمامۀ خلائق و آن مقام قرب و شفاعت است کہ تمامۀ عالمیان حیران
و سرگردان باشند و ہیچکس از انبیا و رسل از ہیبت و دہشت دم نتواند زد و سر بالا کرد پس آن حضرت در سراپردہ
عزت در آید و این در بکشاید و در حدیث آمدہ است کہ پروردگار تعالی حمدی بآن حضرت تعلیم و تلقین کند کہ چون

بآن حمد حق تعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمدہ است کہ آنحضرت را بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حلہ خضرا
بپوشانند و اذن دہند کہ ہرچہ خواہد بگوید و ہرچہ رضای اوست بخواہد آن روز معلوم شود کہ مقام محمدی صلی اللہ
علیہ وسلم چیست و صدر و سلطان آن مجلس و معرکہ کیست ؎ آن چشم و چراغ اہل بینش + سلطان سریر آفرینش
؎ در مقامیکہ صدارت بہ بزرگان بخشند + چشم دارم کہ بجاہ از ہمہ افزون باشی + الذی وعدتہ - آن مقام محمود کہ وعدہ
کردۀ او را بقول تو کہ در قرآن مجید فرمودۀ (عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا) حلت لہ شفاعتی یوم القیمة - ہر کہ این دعا
بعد اذان بخواند فرود آید شفاعت من مر او را روز قیامت و مستحق میگردد آن را اگرچہ ہمہ است گناہگاران برائے
مغفرت ذنوب و نیکوکاران برائے رفع درجات امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحب این عمل و شفاعت لازم باشد و
و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضے از علما رحمہم اللہ امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت
بر ایمان داشتہ اند چہ شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکہ در
حدیث من زار قبری وجبت لہ شفاعتی این نکتہ بیان کردہ اند اللہم ارزقنا - رواہ البخاری - وعن انس رضی اللہ عنہ
قال کان النبی - گفت انس بود پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم یغیر اذا طلع الفجر - غارت میکرد و تاراج بر سر دشمنان میرفت بوقت
بر آمدن صبح و غارت سخت دوانیدن اسپان برائے قتل و نہب و عادت شریف آن بود کہ چون بر سر قومی بغارت میرفت در
ہنگام نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنہا چنانکہ میگوید - وکان یستمع الاذان - و بود آنحضرت کہ گوش می نہاد اذان
را - فان سمع اذانا امسک - پس اگرے شنید بانگ نماز برائے ایستاد و غارت نمیکرد کہ مسلمانانند - والا اغار - و اگر نمی شنید
غارت میکرد کہ کافرانند پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان می ساخت و در روایت فقہیہ آمدہ است کہ
اگر قومی اذان گفتن ترک دہند مستحق قتال میشوند کہ اگرچہ سنت است اما شعار اسلام است - فسمع رجلا یقول - پس شنید
آنحضرت یکباری کہ بغارت رفتہ بود مردی را اذان قوم کہ میگوید - اللہ اکبر اللہ اکبر فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر
خدا - صلے اللہ علیہ وسلم علی الفطرة - بر فطرت اسلامی تو اے مرد پس گواہی داد بایمان وی - ثم قال - بعد گفت آن مرد
اشہد ان لا الٰہ الا اللہ فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلے اللہ علیہ وسلم خرجت من النار - این تاکید است مر
ایمان او را و معنی آنست کہ برآمدی از استحقاق آتش یا اگر گناہی کنی و بشومی آن در آتش درآئی آخر بیرون می آئی
از آن فافہم - فنظروا الیہ - پس نگاہ کردند بسوی آن مرد تا بدانند کہ کیست - فاذا ہو راعی معزی - پس ناگاہ وی چرانندۀ
بزہاست و معزی بکسر میم و سکون عین و زائے بمد و قصر و معز بفتحتین و فتح و سکون برخلاف ضان - رواہ مسلم -
وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من قال حین یسمع المؤذن - کسیکہ بگوید ہنگام شنیدن
اذان - اشہد ان لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ وان محمدا عبدہ ورسولہ رضیت باللہ ربا و بمحمد رسولا و بالاسلام دینا -
شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشتہ است - غفر لہ ذنبہ - آمرزیدہ شود مر او را گناہ وی یعنے صغائر چنانچہ

مذہب ماست - رواه مسلم - وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین صلوٰة
بین کل اذانین صلوٰة - درمیان ہر دو اذان نماز است - ثم قال فی الثالثة - بعد از ان فرمود در کرت سوم - لمن شاء
مر ہر کرا بخواہد یعنی لازم نیست که بگزارد اگر خواهد بگزارد و اگر خواهد نگزارد - متفق علیه - بدانکه مراد بدو اذان اینجا اذان
و اقامت است اقامت را نیز اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه قرین میگویند شمس و قمر را و میخوانند امام حسن
و حسین را حسنین، ضر یا از جهت آنکه اذان بمعنی اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور
وقت نماز و مراد آن ست که بعد از اذان نماز باید کرد که وقت شریف ست و دعا در وی مستجاب یا اشارت ست بنوافل
پیش از فرض و استبعادے که درین حکم است در نماز مغرب است که بعد از اذان وی پیش از ادای فرض نافله مکروه است
چنانکه مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب او ست اما در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان میداد موذن برای
مغرب برمیخاستند قومی از صحابه و میرفتند بجانب ستونهای مسجد و میگزاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلعم از
خانه بیرون می آمد و ایشان را در نماز میدید و منع نمیکرد و در روایت کرد مسلم که چون غریبی از بیرون مے آمد گمان می برد که نماز
فرض گزارده شده است از بس که مردم را در نماز میدید و بعض مردم گمان بردند که این دو رکعت راتبه مغرب بود و نه چنین ست
که این دو رکعت بود که بعد از اذان میگزاردند و آن حضرت مخیر گردانیده بود صحابه را در آن و امام ابو حنیفه میگوید که این
در اول بود که چون نهی کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آن حضرت باین حدیث وقت جواز را

بعد از ان منسوخ گشت و کلام درینمقام بسیار است در شرح آنرا ذکر کرده ایم

الفصل الثانی - عن ابی ہریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامام ضامن - امام پذیرنده و بردارنده و بخود
گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان را پس بر میدارد قرائت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع دریابند او را و نگاه میدارد
بر ایشان افعال صلوٰة و اعداد رکعات را - والمؤذن مؤتمن - و اذان گوینده امانت دار است در محافظت اوقات
در نماز و روزه - اللهم ارشد الائمة - خداوندا راه راست نما امامان را و توفیق ده ایشان را بعلم و عمل و صلاح حال - واغفر
للمؤذنین - و بیامرز موذنان را در تقصیر و تفریطے که بوجود آید از ایشان در تحدیث تفضیل یکے از امامت و اذان بر دیگری
مقصود نیست بلکه مقصود بیان حال ہر یک و دعا بخیر است مر ہر کدام را فافهم - رواه احمد و ابو داؤد و الترمذی و الشافعی
و فی اخری له بلفظ المصابیح - و در روایت دیگر مر شافعی را بلفظے است که در مصابیح است که گفته است الائمة ضمناء
والمؤذنون امناء فارشد الله الائمة وغفر للمؤذنین - وعن ابن عباس رضی الله عنه - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اذن سبع سنین - کسیکه اذان گوید هفت سال محتسبا - حسبة لله و برای طلب اجر و ثواب و رضای او
کتب له براءة من النار - نوشته شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ - رواه الترمذی و ابن ماجه - وعن عقبة
بن عامر - صحابی مشهور است والی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی عقبة بن ابی سفیان بعد از ان عزل کرد او را

وفات یافت در مصر سنه ثمان و خمسین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعجب ربک من راعی غنم - عجب دارد
پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و راضی است از ان از چرانندهٔ گوسفندان - فی راس شظیة الجبل - در سر بلندی از کوه
یؤذن بالصلوٰة و یصلی - اذان میگوید برای نماز هر چند جماعت ندارد و وی گزارد نماز را - فیقول الله - پس میگوید خدای
عز و جل - بفرشتگان - انظروا الی عبدی هذا - نظر کنید بسوی بندهٔ من که این ست - یؤذن و یقیم الصلوٰة - اذان میگوید
و بر پا میدارد نماز را - یخاف منی - میترسد از من در ترک سنت و وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است - قد غفرت
لعبدی - بتحقیق آمرزیدم این بندهٔ خود را - وادخلته الجنة - و در آوردم او را در بهشت - رواه ابو داؤد و النسائی -
وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة علی کثبان المسک یوم القیمة - سه کس بر تلهای مشک اند
روز قیامت - کثب بمثلثه تل ریگ کثب گرد کردن - عبد ادی حق الله وحق مولاه - یکے بنده که بگزارد حق خدا را و حق
خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون بفرموده شرع است حق خدا است مقصود آنست که طاعت خدا میکند در همه
ابواب و بار تکلیف بروی بیشتر است - ورجل ام قوما وهم به راضون - دیگر مردی امامت کرد گروهی را و ایشان از وی
راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان سنن و آداب نماز و صحت قرائت و حسن آن - ورجل ینادی بالصلوات الخمس
دیگر مردی که اذان میگوید پنج وقت نماز را - کل یوم ولیلة - هر روز و شب - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب -
وعن ابی ہریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤذن یغفر له مدی صوته - بانگ نماز گوینده آمرزیده
میشود مر او را تا غایت آواز او یعنی هر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز را تا غایت رساند
غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناهان باشد که پر کند این مسافت را که از مکان اذان است
تا جای که آواز میرسد آمرزیده میشود برای او و مؤید معنی اول است روایت مد صوته - ویشهد له کل رطب ویابس - و گواهی
میدهد برای او هر تر و خشک اگر چه ظاهر این لفظ در نباتات است یا در جمادات و نباتات اما مراد هر چیز است چنانچه
قول حق سبحانه (ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین) یا گویند که چون جمادات و نباتات گواهی داوند جن و انس بطریق
اولی دهند - وشاهد الصلوٰة یکتب له خمس وعشرون صلوٰة - و حاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود مر او را بیست و پنج
نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گزار بیست و پنج درجه و این در حقیقت راجع
بفضل اذان ست که بسبب وی جماعت شده و باین درجه رسیده - ویکفر عنه ما بینهما - و بخشیده میشود مر او را گناهان
که واقع میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است برای آنها - رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجه و روی النسائی و روایت
کرده است نسائی - الی قوله - تا قول وی - کل رطب ویابس - و نقل شاهد صلوٰة را روایت نکرده - وقال گفته است
نسائی این زیادتی را که - وله مثل اجر من صلی - و مر موذن راست مثل ثواب کسیکه نماز گزارده است چه دال بر خیر شریک
فاعل است در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که سبب اجتماع ایشان برای نماز شده نه آنکه موذن ثواب تنها

ثواب تمامه نمازگزارندگان میباشد تالازم می آید که اذان افضل از نماز هست - وعن عثمان بن ابی العاص قال قلت - عثمان بن ابی العاص ثقفی که صحابی مشهور است عامل گردانیده بود او را آنحضرت برطائف و همبران بود در حیات آن حضرت علیه السلام و در خلافت ابو بکر و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم یارسول الله اجعلنی امام قومی - بگردان مرا امام قوم من - قال انت امامهم - فرمود آنحضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت - واقتد باضعفهم - واقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرأت و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان برنتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند - واتخذ مؤذنا لایاخذ علی اذانه اجرا - و بگیر مؤذنی راکه نگیرد بر اذان خود اجرت را - رواه احمد و ابو داؤد والنسائی - وعن ام سلمه رضی الله عنها - قالت علمنی رسول الله گفت ام سلمه تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب - این که بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا را اللهم هذا اقبال لیلک - خداوندا این وقت وقت پیش آمدن شب تست که پیدا کرده آن را - وادبار نهارک - و وقت پشت دادن روز تست - واصوات دعاتک - و این آوازهای خوانندگان است بعبادت تو یعنی وقت آوازهاست و در روایتی و حضور صلوتک زیاده آمده است - فاغفرلی - و در روایتی اسالک ان تغفرلی - رواه ابو داؤد والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی امامة او بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از ابی امامه باہلی که صحابی مشهور است یا از بعض اصحاب آنحضرت یعنی این حدیث را بعض رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعض مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله بی آنکه نام صحابی ببرد - قال ان بلالا اخذ فی الاقامة - گفت که بلال شروع کرد در اقامت گفتن - فلما ان قال - پس چون گفت - قد قامت الصلوة قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اقامها الله و ادامها - برپا دارد نماز را خدا و پاینده دارد آن را - وقال فی سائر الاقامة - و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت - کنحو حدیث عمر فی الاذان - مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هرچه بشنود و تفصیل در الحدیث مبین گشته است - رواه ابو داؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة - رد کرده نمیشود دعا میان اذان و اقامت ظاهر عبارت الحدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آنست که متصل کند تا موافق گردد بحدیث آینده که فرمود عند النداء - رواه ابو داؤد والترمذی - وعن سهل بن سعد قال گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدینة - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان لا تردان - دو خصلت رد کرده نمیشود - او - یا گفت - قلما تردان - کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است - الدعاء عند النداء - یکی دعا نزد اذان - وعند الباس - و دیگر دعا نزد جنگ با کافران - حین یلحم بعضهم بعضا - در وقتیکه بچسپند بعضی از جنگ کنندگان بعض را در یکدیگر بغلتند و یکدیگر را بکشند و لحم بمعنے کشتن و هم چسپیدن در جنگ هر دو آمده و التحام نیز باین معنی است و ملحم بالفتح یا بالحاء بمعنے جای کارزار هر دو روایت است - وفی روایة - و در روایتی بجای عند الباس - وتحت المطر - آمده و ظاهر عبارت آنست که زیر باران باشد و باران بروی می باریده باشد و احتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است - رواه ابو داؤد والدارمی الا انه لم یذکر - این حدیث را ابو داؤد و دارمی هر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت را که - وتحت المطر - وعن عبد الله بن عمرو قال رجل - گفت مردی - یارسول الله ان المؤذنین یفضلوننا - بدرستیکه مؤذنان زیاده میشوند مارا در اجر و ثواب که ایشان اذان میگویند و ما نمی گوئیم - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قل کما یقولون - بگو آنچه مؤذنان میگویند و اجابت کن ایشان را - فاذا انتهیت فسل تعطه - پس چون باخر رسی بخواه از خدای تعالی چیزی تا داده شوی آنرا این زیادت است بر جواب و اشارت است بآنکه اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از اذان دعا می کند زیاده میشود در فضل - رواه ابو داؤد - و از این حدیث مستفاد میشود که در مسجد نیز جواب مؤذن بگوید که ثواب اذان بیابد برخلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست فافهم

الفصل الثالث

عن جابر قال سمعت النبی - گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلوة - بدرستیکه چون شیطان می شنود آواز اذان را - ذهب - میرود و دور میرود - حتی یکون مکان الروحاء - تا آنکه بباشد در جای روحا بفتح را و سکون حا و مد - قال الراوی - گفته است راوی - والروحاء من المدینة علی ستة و ثلثین میلا - و روحا از مدینه بر سی و شش میل است و بعض چهل نیز گفته - رواه مسلم - وعن علقمة بن وقاص قال انی لعند معاویة - علقمه بن وقاص که از کبار تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم - اذ اذن مؤذنه - ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه - فقال معاویة کما قال مؤذنه - پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی - حتی اذا قال - تا چون گفت مؤذن - حی علی الصلوة قال - گفت معاویه - لاحول ولا قوة الا بالله فلما قال - پس چون گفت مؤذن - حی علی الفلاح قال - گفت معاویه - لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم - و درین مرتبه العلی العظیم زیاده کرد - وقال بعد ذلک ما قال المؤذن - و گفت بعد از ان آنچه گفت مؤذن - ثم قال سمعت رسول الله - پس گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم قال ذلک - گفت آنرا که من گفتم - رواه احمد

وعن ابی هریرة قال کنا مع رسول الله - گفت ابو هریره بودم ما با رسول خدا - صلی الله علیه وسلم فقام بلال ینادی - پس ایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید - فلما سکت قال رسول الله - پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة - هر کس که بگوید مانند این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین در می آید بهشت را - رواه النسائی - سوق حدیث از برای بیان فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسیکه گفته وی گفت این باشد ثواب وی نیز خواهد بود - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کان النبی - گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سمع المؤذن یتشهد - چون می شنید مؤذن را که شهادتین میگفت - قال - میگفت آنحضرت - وانا وانا - یعنی وانا اشهد وانا اشهد بتکرار راجع بتکرار شهادتین است - رواه ابو داؤد - وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اذن ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة - کسیکه اذان گوید دوازده سالی در آید و واجب گردد مر او را بهشت - سابقا در فصل ثانی بهفت

سال فرمود شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد اذان فضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر هفت سال هم بگوید پس
است بلکه بشارت زیادت آمد که کتب له براءة من النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنکه براءة از خلود مراد دارند یا گوئیم که دراذان
دوازده سال این زیادت است که فرمود - وکتب له بتاذینه فی کل یوم ستون حسنة - و نوشته شود بجزای اذان گفتن وی هر روز
هر بار شصت نیکی - ولکل اقامة ثلثون حسنة - و مر هر اقامت را سی نیکی در ظاهر ذهن متبادر آن وارد که کلمات اقامت فرادی
باشد و تحمل که کثرت فضل اذان باعتبار کثرت تعب و مشقت دران باشد و هر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع است
والله اعلم - رواه ابن ماجة - وعنه قال کنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب - و هم از ابی هریره است گفته بودیم ما که امر کرده می شدیم
بدعا نزد اذان مغرب و شاید که دعا همان ست که در حدیث ام سلمه گذشت . رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر -

باب در لواحق و تتمات

آنچه گذشت در دو باب سابق

الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم ان بلالا ینادی بلیل - بتحقیق
بلال اذان میدهد در شب تا مردم پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو تهیئه و مستعد نماز شوند و از ینجا معلوم میشود که برای نماز بامداد
اذان در شب گفتن درست ست چنانکه مذهب امام ابو یوسف ست و امام شافعی نیز برین ست - فکلوا واشربوا حتی ینادی
پس بخورید و بنوشید در سحر رمضان تا آنکه ندا دهد - ابن ام مکتوم - که صحابی مشهور ست وی نیز موذن بود و از ینجا معلوم میشود
که آنحضرت را دو موذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگرے بعد از فجر و غالبا این در رمضان بودی یکے برای سحر اذان
میداد و دیگرے برای نماز و شافعیه میگویند که برای صبح دو موذن سنت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر شب اذان دهد و
دیگرے بعد از فجر در اول وقت - قال - گفت راوی - وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی - و بود ابن ام مکتوم مردی نابینا - لا ینادی
حتی یقال له اصبحت اصبحت - ندا نمیداد تا آنکه گفته میشد او را صبح شد صبح شد که یعنی نزدیک شد صبح مبالغةً می گفتند صبح شد و این تاویل از
جهت آن کردیم که فرمود تا ندای ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی ندا بعد از برآمدن صبح و بکر خبر دادن مردم بدان اذان
میداده باشد خوردن و نوشیدن تا آن وقت چگونه جائز باشد کذا فی بعض الشروح فافهم - متفق علیه - وعن سمرة بن جندب
صحابی مشهور ست از حفاظ مکثرین نزول کرد بصره را و روایت کرده اند ازوی حسن بصری و شعبی و جز ایشان - قال قال رسول الله
صلے الله علیه وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال - باید که باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زیرا که وی باذان شب
میگوید - ولا الفجر المستطیل - و نه باز دارد صبح دراز که نام سپیدی ست که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط درازی افتد
و زود مضمحل می شود و تاریک بیگردد و آن را صبح کاذب گویند و تشبیه بدم گرگ دهند - ولکن الفجر المستطیر فی الافق - ولیکن
باز دارد صبح پرنده یعنی منتشر شونده در کرانهٔ آسمان یعنی از جنوب و شمال که بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد و باقی ماند
رواه مسلم ولفظه للترمذی - وعن مالک بن الحویرث - کنیت او ابو سلیمان است صحابی است اقامت کرد نزد

آنحضرت بیست شب و نزول کرده بصره و مات سنة اربع وسبعین فی عهد عبد الملک - قال اتیت النبی - گفت مالک بن الحویرث
آمدم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم انا وابن عم لی - من و پسر عم که مرا بود غالبا از برای وداع آمده بودند - فقال - پس فرمود
آنحضرت - اذا سافرتما فاذنا واقیما - چون مسافر شوید شما پس اذان گوئید و اقامت گوئید یعنی باید که اذان و اقامت
در میان شما واقع شود و چون فرمود - ولیؤمکما اکبرکما - و باید که امام شود بزرگ ترین شما متعین شد که اذان آن دیگر گوید که نه
اکبر است و مانا که آن هر دو در علم و ورع مساوی بوده اند یا مراد با کبر افضل است و از ینجا معلوم شد که افضلیت در اذان شرط نیست
و با وجود آن باید که موذن عالم با وقات و صالح و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز بود و کلمات اذان صحیح ادا تواند کرد - رواه البخاری
وعنه قال قال لنا رسول الله صلے الله علیه وسلم صلوا کما رأیتمونی اصلی - و هم از مالک بن الحویرث ست گفت گفت ما را آنحضرت بگزارید
نماز را چنانچه دیدید مرا که میگزارم - واذا حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم - و چون در آید وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکے
از شما - ثم لیؤمکم اکبرکم - پس تر باید که امامت کند شما را بزرگ ترین شما - متفق علیه - **وعن ابی هریرة** قال ان رسول الله - گفت
ابو هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین قفل من غزوة خیبر - در هنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه - سار لیلة - راند شبی -
حتی اذا ادرکه الکری عرس - تا وقتیکه دریافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب
و استراحت - وقال لبلال اکلأ لنا اللیل - و فرمود بلال را که نگاهبانی کن برائے ما شب را - فصلی بلال ما قدر له - پس نماز گزارد بلال
آن قدر که تقدیر کرده شد برای وی - ونام رسول الله - و خواب کرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم واصحابه - و یاران وی - فلما
تقارب الفجر استند بلال الی راحلته - پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود - مواجه الفجر - متوجه بجانب فجر توجه بکسر جیم
بمعنی متوجه از وجه بمعنی توجه چنانکه قدم بمعنی تقدم و در نسخهٔ سماع بفتح جیم نیز ضبط کرده اند - فغلبت بلالا عیناه - پس غلبه کرد بلال را
چشمان او و بی اختیار در خواب شد - و هو مستند الی راحلته - و حالانکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود - فلم یستیقظ رسول الله
پس بیدار نشد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ولا بلال - و بیدار نشد بلال - ولا احد من اصحابه - و نه هیچ یکے از صحابهٔ آنحضرت -
حتی ضربتهم الشمس - تا آنکه زد ایشان را شعاع آفتاب یعنی برآمد آفتاب - فکان رسول الله - پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم اولهم استیقاظا - نخستین قوم از روی بیداری - ففزع رسول الله - پس ترسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - از خواب رفتن
و نماز و فوت شدن بشهود صفت جلالیهٔ حق تعالے - فقال ای بلال - پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا چرا خواب
رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی - فقال بلال - پس گفت بلال - اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک - گرفت نفس مرا و عارض شد بوی
آنچه گرفت نفس ترا - قال - فرمود آنحضرت - اقتادوا - بکشید شتران را و برانید از ینجا - فاقتادوا رواحلهم شیئا - پس کشیدند
شتران خود را اندکے از آن وادی و برآمدند و نزدیک بآنجا فرود آمدند و در سبب برآمدن از آن وادی اختلاف دارند بعضی که
تجویز نمی کنند چنانکه اصحاب با قضاے فوائت را در وقت نهی میگویند که برآمدن بجهت آن بود که آن وادی جای شیطان
بود که تا بلند گردد آفتاب و آنکه تجویز میکنند وی را مخصوص بنوافل میدارد چنانکه شافعیه میگویند که سبب برآمدن آن بود که آن

وادی جاے شیطان بود چنانکه در روایت دیگر بیاید - ثم توضأ رسول الله - پستر وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بلالا
وامر کرد بلال را که اقامت گوید براے نماز - فاقام الصلوة - پس اقامت گفت بلال - فصلی بهم الصبح - پس گزارد آن
حضرت با صحابه نماز بامداد را و ظاهر این حدیث آن است که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعی نیست در یک قول
وی و قول دیگر او وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در هدایه گفته است که پیغمبر خدا صلعم قضا کرد فجر را در غداة
لیلة التعریس باذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث در شیئی از مسلم و ابی داود و جز ایشان و از مؤطا آورده و گفته که آنچه
از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن ندارد و چگونه منافی باشد و حالانکه بصحت رسیده که
باذان و اقامت هر دو گزارده انتهی و آنکه میگویند که اذان مشروع است براے اعلام مردم ست بدخول وقت و خواندن باجماع و
در قضا مستند بهیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع براے اعلام است و از براے تحصیل ثواب بذکر این کلمات
نیز و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت بگوید کذا قال المنفاتی - فلما قضی الصلوة - پس هرگاه که قضا کرد نماز را - قال گفت
من نسی الصلوة فلیصلها اذا ذکرها - کسیکه فراموش کند نماز یا بخواب از نماند پس باید که بگزارد آن را وقتیکه یاد آرد آن را -
فان الله تعالی قال - زیرا که بدرستی خداے تعالی فرموده است - واقم الصلوة لذکری - و برپادار نماز را در وقت یاد کردن
من و یاد کردن نماز یاد کردن خدا است - رواه مسلم - تنبیه - اینجا اشکال ے آرند که در حدیث آمده است که آنحضرت
فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت
طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد اگر چه دل بیدار است
کذا قالوا و اگر گویند چرا بکشف و وحی و الهام دریافت گوئیم این فعل بارے تعالی است اگر در ان وحی نفرستاد
و کشف نکرد چه توان کرد در ینجا حکمتے خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف متابعت گردد جواب دیگر آن ست
که نوم دل بیدار ست و لیکن تواند که او را حالتے و شهودی دست دهد که در ان مستغرق گردد و از ماسوای مشهود و از جمیع صور
و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت روی میداد پس باعث نسیان و غفلت
نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتے عظیم که حضور است به رب العزة حقیقت آن را اند داند فافهم و بالله التوفیق -
وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا - چون اقامت گفته
شود براے نماز پس برنخیزید حتی ترونی قد خرجت - تا آنکه به بینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از درون خانه فقها
گفته اند مذهب ان ست که تر و حی علی الصلوة باید برخاست و شاید که بیرون آمدن آن حضرت درین وقت می بود
متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تاتوها تسعون - چون
اقامت گفته شود نماز را پس نیائید نماز را شتاب دوان - وأتوها تمشون وعلیکم السکینة والوقار - و بیائید نماز را
در حالیکه می روید برفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و وقار و آهستگی و گرانبارے - فما ادرکتم فصلوا - پس

آنچه دریابید با امام پس بگزارید - وما فاتکم فاتموا - و آنچه فوت گردد شما را و نیابید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته
بگزارید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه بے عقلی و حماقت دویدن است براے نماز و اگر شتابی کنید و خواهید که تکبیر اولے
دریابید پیش ازین می بایست مستعد و متهیئ شده شتابی که محمود است این ست - متفق علیه - وفی روایة لمسلم فان احدکم اذا
کان یعمد الی الصلوة - زیرا که یکے از شما وقتیکه قصد می کند نماز را و میرود بسوی نماز - فهو فی صلوة - پس وی در نماز ست پس
رونده و راجع تعالے محمد و میگرداند نماز باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت باشد و از بعض علما مسارعت به تکبیر
اولی منقول و ماثور است - وهذا الباب خال عن الفصل الثانی - و این باب تهی است از فصل ثانی

الفصل الثالث - عن زید بن اسلم قال عرس رسول الله - گفت زید بن اسلم که از کبار تابعین است
تعریس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة بطریق مکة - شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد است یا اوهم راوی ست
والا وقوع تعریس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت و گفت که
در وقت رجوع از خیبر بود و بمدینه بعض از آنجا و تا تا که ظاهر میگردد - ووکل بلالا ان یوقظهم للصلوة - و وکیل گردانید آنحضرت
بلال را که بیدار گرداند صحابه را در وقت نماز - فرقد بلال ورقدوا - پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه صحاب حتی استیقظوا
تا آنکه بیدار شدند - وقد طلعت علیهم الشمس - و حالانکه بتحقیق طلوع کرد بر ایشان آفتاب - فاستیقظ القوم - پس بیدار
شدند قوم - وقد فزعوا - پس بتحقیق ترسیدند برین تقصیر خود - فامرهم رسول الله - پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان یرکبوا - اینکه سوار شوند - حتی یخرجوا من ذلک الوادی - تا آنکه بیرون آیند از ان وادی - وقال ان هذا واد به
شیطان - و گفت آنحضرت که این وادی ست که در وی شیطان است - فرکبوا حتی خرجوا من ذلک الوادی - پس سوار
شدند تا آنکه برآمدند از ان وادی - ثم امرهم رسول الله - پستر امر کرد ایشان را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ان ینزلوا
که فرود آیند نزدیک به آن وادی - وان یتوضأوا - و امر کرد که وضو سازند - وامر بلالا ان ینادی للصلوة - وامر
کرد بلال را که اذان گوید براے نماز - او یقیم - یا اقامت گوید شک راوی است - فصلی رسول الله - پس نماز بگزارد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناس ثم انصرف وقد رای من فزعهم - پستر برگشت از نماز و حالانکه بتحقیق دید از ترس
ایشان - فقال یا ایها الناس ان الله قبض ارواحنا - پس گفت آن حضرت از براے تسلیه و ازاله فزع ایشان اے
مردمان بدرستیکه خداے تعالے گرفت جانهای ما را در خواب - ولو شاء لردها الینا فی حین غیر هذا - و اگر میخواست باز میگردانید
جانهای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی پیش ازین وقت - فاذا رقد احدکم عن الصلوة او نسیها - پس چون خواب کند
یکے از شما از نماز یا فراموش کند نماز را - ثم فزع الیها - پستر بیدار گردد یا یاد آورد و پناه آرد بسوی نماز - فلیصلها کما کان
یصلیها فی وقتها - پس باید که بگزارد نماز را چنانکه بود که مے گزارد آن را در وقتش یعنی باذان و اقامت و جماعت و
سائر شرائط و آداب - ثم التفت رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر الصدیق - رضی الله عنه پستر روی گردانید بسوی

آنحضرت بجانب ابوبکر صدیق - فقال - پس گفت آنحضرت - ان الشیطان اتی بلالا وھو قائم یصلی - بدرستیکہ شیطان آمد بلال را و حالانکہ وے ایستادہ است و نماز میگذارد - فاضجعہ - پس بخوابانید او را و بنہاد پشت او را بر زمین - ثم لم یزل یھدئہ - پستر ہمیشہ شد شیطان کہ ساکن میگردانید و آرام میداد بلال را - کما یھدأ الصبی - چنانکہ تسکین دادہ میشود کودک در خواب تا بخواب رود فی المھراج یعنی در گہوارہ رسیدن و اندک آرام دادن و دست زدن کودک را تا بخواب شود - حتی نام - تا آنکہ خواب کرد بلال - ثم دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلالا - پستر بخواند آنحضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حال را - فاخبر بلال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل الذی اخبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابابکر - پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچہ خبر دادہ بود آنحضرت ابوبکر را - فقال ابوبکر - پس چون مشاہدہ کرد ابوبکر این معجزہ را کہ خبر از غیب بود گفت - اشھد انک رسول اللہ - گواہی میدہم کہ تو پیغمبر خدائی - رواہ مالک مرسلا - روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیرا کہ زید بن اسلم تابعی ست - وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین للمسلمین - دو خصلت اند آویختہ شدہ در گردنہای بانگ نماز گویندگان مر مسلمانان را و گذاشتہ اند در عہدہ ایشان تا نگاہ دارند آنہا را و احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنہا آن دو خصلت کدام است - صیامھم وصلوتھم - روزہ مسلمانان و نماز ایشان روزہ در افطار و سحر و نماز در رعایت اول وقت و آخر - رواہ ابن ماجۃ

باب المساجد و مواضع الصلوۃ

مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نزد فقہا بکسر جیم نام خانہ خاص کہ برای نماز گذاردن بنا کنند و بفتح سجدہ گاہ یعنی جبہہ نیز آمدہ و مساجد عضو ہفتگانہ کہ بدان سجدہ کنند و مراد بمواضع صلوۃ اینجا جاہای کہ نماز دران مکروہ بود یا مکروہ نبود چنانکہ در احادیث بیان آن بیاید

الفصل الاول - عن ابن عباس رضی اللہ عنھما - قال لما دخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم البیت - روایت است از ابن عباس گفت ہنگامیکہ در آمد آنحضرت خانہ کعبہ را در روز فتح مکہ - دعا فی نواحیہ کلھا - دعا کرد در کرانہ ہای خانہ ہمہ کرانہ ہا یعنی در ہر چہار گوشہ خانہ - ولم یصل حتی خرج - و نماز نگذارد آنحضرت درون خانہ تا آنکہ بیرون آمد - فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبۃ - پس چون بیرون آمد گزارد دو رکعت در پیش در کعبہ و مقابل آن و قبل بضمتین و بضم و سکون ہر دو روایت و اول فصیح تر است - وقال - و گفت آنحضرت - ھذہ القبلۃ - اینست قبلہ اشارت بجانب کعبہ کرد و بیان فرمود کہ امر قبلہ بر توجہ بجانب وی قرار یافتہ و ہرگز منسوخ نگردد و نہ بآن معنی کہ قبلہ ہمین جانب پیش است و توجہ بجانب دیگر روا نیست و این ظاہر است ورنہ معنی آنکہ توجہ بر بیت از خارج معتبر است و درون خانہ نماز درست نیست چنانکہ امام مالک گوید در نماز فرض و بعض علما در نفل نیز - رواہ البخاری ورواہ مسلم عنہ وعن اسامۃ بن زید - وعن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنھما - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخل الکعبۃ - و روایت است از ابن عمر کہ آن حضرت در آمد کعبہ را - ھو - آنحضرت - واسامۃ بن زید وعثمان بن طلحۃ الحجبی - کہ حاجب خانہ کعبہ و صاحب مفتاح وی بود - وبلال ابن رباح - ہمہ در آمدند - فاغلقھا علیہ - پس بست

بلال یا عثمان در کعبہ را بر آنحضرت تا مردم نہ در آیند و ہجوم نکنند و تشویش ندہند - ومکث فیھا - و درنگ کرد آنحضرت درون کعبہ را - فسألت بلالا حین خرج - ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را ہنگامیکہ بیرون آمد بلال یا آن حضرت - ماذا صنع رسول اللہ - چہ کار کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - درون کعبہ کہ در آمد - فقال جعل عمودا عن یسارہ - پس گفت بلال گردانید آنحضرت یک ستون خانہ را از جانب چپ خود - وعمودین عن یمینہ - و گردانید دو ستون را از جانب راست خود - وثلثۃ اعمدۃ وراءہ - و گردانید سہ ستون را در پس خود - وکان البیت یومئذ علی ستۃ اعمدۃ - و بود خانہ کعبہ در ان روز بر شش ستون اگرچہ الآن بر سہ ستون است بجہت تغیراتی کہ در بنای این خانہ مبارک واقع شدہ چنانکہ در کتب تواریخ مذکور است - ثم صلی - پستر نماز بگزارد آنحضرت - متفق علیہ - ازین حدیث کہ ابن عمر از بلال روایت کردہ معلوم شد کہ آنحضرت در درون خانہ کہ در آمد نماز گزارد و از حدیث سابق کہ ابن عباس از اسامہ روایت کردہ است معلوم شد کہ نگزارد و وجہ تطبیق درین دو حدیث آنست کہ تواند کہ چون در کعبہ در آمدند و در را بستند ہر یکے در گوشہ بدعا مشغول شد پس اسامہ آنحضرت را در گوشہ مشغول بدعا دید و خود در گوشہ دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد و بلال نزدیک با آنحضرت بود و آن حضرت بعد از دعا نماز گزارد پس بلال در نماز دید و اسامہ ندید زیرا کہ او دور بود و مشغول بدعا بود و نیز نماز ہمہ دو رکعت بود و سبک گزارد و در بستہ بود و نیز آمدہ است کہ آنحضرت اسامہ را بیرون فرستادہ بود تا آبی بیارد کہ بدان صورتہا کہ در دیوار ہا کشیدہ بودند بشویند پس تواند کہ نماز گزاردن آنحضرت درین فرصت باشد کہ اسامہ بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نہ نفی آن - وعن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ فی مسجدی ھذا - یک نماز درین مسجد من - خیر من الف صلوۃ فیما سواہ - بہتر است از ہزار نماز در مسجدی کہ جز او ست - الا المسجد الحرام - مگر مسجد حرام کہ نماز در وے از نماز در مسجد من بہتر است تا آنکہ آمدہ است کہ یک نماز در مسجد حرام برابر صد ہزار نماز است در غیر وی آنچہ مطابق احادیث و موافق مذہب اکثر ائمہ است اینست بخلاف مالکیہ کہ این عبارت را بران حمل کنند کہ نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز در مسجد حرام بکمتر از ہزار و این بنا بر مذہب امام مالک است کہ قائل است بافضیلت مدینہ از مکہ و جواب ش بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینہ چنانکہ مذہب او ست آنکہ افضلیت منحصر در مضاعفت ثواب نیست گو مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی اللہ علیہ وسلم ولیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع کہ مخصوص مدینہ مطہرہ است در افضلیت آن کافیست و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست ورای آن است و تواند کہ یک چیز النفیس ترا از صد ہزار بود چنانکہ یک جوہر بعضے بہتر از فلس است و لیکن تواند کہ یک نماز در مسجد شریف بجہت قرب و جوار وی صلی اللہ علیہ وسلم الکبیر و عظیم تر بود از صد ہزار نماز کہ در مسجد حرام باشد و این بحث تفاضل مکہ و مدینہ را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر و تفصیل تر ذکر کردہ ایم از انجا باید جست - متفق علیہ - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تشد الرحال الا الی ثلثۃ مساجد - بستہ نشود بارہا یعنی اختیار کردہ نشود سفر مگر بسوی سہ مسجد - مسجد الحرام - یکی کعبہ کہ او را مسجد حرام گویند

زیرا که صید و قتال و مانند آن دران حرام است - والمسجد الاقصی - سوم بیت المقدس که او را مسجد اقصی خوانند زیرا که دران زمان مسجدی
بیش از وی بنا کرده نشده بود و پس انتهای مساجد بوی باشد یا بجهت بعد مسافت وی از مسجد حرام - ومسجدی هذا - سوم مسجد من که
این ست متفق علیه - ظاهر این حدیث نهی ست از اختیار سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمزید فضل و عظمت
و کرامت اینها را امتیاز و مخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت قریب اند و بر زبان شارع هیچ یکی از
آنها مخصوص بخصوص فضل نشده و مقصود اینست که از حیثیت تقرب و تعبد بذوات آن مواضع قصد نمایند و سفر کنند والا اگر
حاجتی افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای بعض حقوق مثلاً آن دیگر است و سفر باین قصد جائز اما در مسافرت برای زیارت
قبور صالحین و رسیدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعض مباح دارند و بعض حرام گویند کذا فی مجمع البحار والله اعلم و بعض
گفته اند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد و اگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نگردد وفای آن و بعضی از علما
گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجدی دیگر جز این سه مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است
و گفت بنده مسکین کاتب حروف عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه و عما که مقصود بیان اهتمام شان این سه بقعه و سفر
کردن بجانب آنهاست که متبرک ترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن گرانی مشقت کشیدن نمی کنند
نه آنکه سفر بجز این مواضع درست نباشد - مصرع دل اگر بار کشد باز بکارے باری + والله اعلم - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة - موضعی که میان خانه من و منبر من ست
روضه ایست از روضه های بهشت و در روایتی بین قبری ومنبری و در روایتی بین حجرتی ومصلائی و روضه در اصل بمعنی مرغزار
و بستان و جای نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع بسبب در آمدن بهشت است و
در حدیث دیگر حلقه های ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جن و انس است که در وی ذکر
حق می نمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه این معنی خصوصیت باین مکان شریف ندارد و حکم تمام
مساجد و بقاع خیر همین ست و نزد اهل تحقیق این سخن محمول بر ظاهر بی تاویل است یا بایمعنی که این بقعه را بجنس در قیامت
بردارند و به بهشت برند و قبول سائر بقاع ارض فانی و هالک نگردد یا بایمعنی که این بقعه بعینه از بهشت است که بزمین آورده اند
چنانکه حجر اسود برای خلیل آوردند این روضه را برای حبیب فرستادند اگرچه در حس ظاهر ازین عالم مینماید در دیده باطن ازان عالم است و
آدمی تا محجوب بحجب طبیعت ظلمانیه و گرفتار عادت بشریه است انکشاف حقائق اشیا و ادراک امور اخرویه از وی دور است و بجهت همین
عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع و ظلما و امثال آن درین مکان والله اعلم و امثال همین تاویلات و تحقیقات بسیار در قول دیگر
که فرمود - ومنبری علی حوضی - و منبر من که الآن در مسجد قائم است بر حوض من ست و در روایتی آمده که ان منبری علی ترعة من ترع الجنة
و ترعه بضم تا و سکون را بمعنی در و راه در آمدن آب و آنجور دو پایه منبر آید روایت است که روزی آنحضرت بر منبر خود ایستاده بود فرمود
قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعه های جنت ست و در روایتی آمده است که فرمود پایهای من بر عقر حوض من است

و عقر بضم عین و سکون قاف جای در آمدن آب در حوض و ازینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت
است که منبر منیف بر آن قائم ست و بعض گفته اند که این اخبار ست از منبرے که آنحضرت را روز قیامت باشد نهاده شود
بر حوض کوثر نه این منبر که در مسجد شریف ست و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی - متفق علیه - وعن ابن عمر
قال کان النبی - بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یاتی مسجد قباء - می آمد مسجد قبا را - کل سبت - هر روز شنبه - ماشیا و راکبا -
پیاده و سوار - فیصلی فیه رکعتین - پس میگزارد در وی دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدی ست در سه کروهی مدینه منوره
آن مسجدی ست که در اول هجرت پیش از در آمدن مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور مراد لمسجد اسس علی التقوی
من اول یوم در شان اوست و قبا بضم قاف نام موضعی ست مسجد این در وی ست متفق علیه وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب البلاد الی الله مساجدها - دوست داشته ترین جاها از شهرها بسوی خدا
مسجدها ست که دران عبادت خدای کنند و بکار دین مشغول اند - وابغض البلاد الی الله اسواقها - و دشمن داشته ترین جاها
از شهرها بازارها ست که در انجا بکار دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافل اند رواه مسلم - وعن عثمان رضی الله عنه - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من بنی لله مسجدا - کسیکه بنا کند برای خدا و طلب رضا و قصد عبادت وی تعالی مسجدی را - بنی الله له بیتا
فی الجنة - بنا کند خدای تعالی برای وی خانه در بهشت و در روایتی بیتا مثله و مماثلت در رفعت و وسعت و صفا و لطافت
والا مماثلت در خانه های دنیا و بهشت صورتی ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگرچه مسجدی بود مانند آشیانه
گنجشک و این مبالغه است در خردی و تنگی متفق علیه - و بعضے از علما گفته اند که این حدیث متواتر ست - وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غدا الی المسجد او راح - کسیکه برود به مسجد در اول روز یا برود
در آخر روز - اعد الله له نزله من الجنة - آماده گرداند خدای تعالی برای وی طعام مهمانی او را در بهشت - کلما غدا
او راح - هرگاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زای و ضم آن طعامی که برای مهمان در اول نزول
وی پیش آرند و درین اشارت ست بآنکه مسجد گویا خانه خداست ضیافت میکند وی تعالی زائران را و محروم نمیگذارد
و پاک و منزه است کریم از آنکه محروم گذارد مهمان خود را و یکی از نیات و مراقبات که در در آمدن مسجد باید کرد این ست
چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت - متفق علیه - وعن ابی موسی قال قال
رسول الله - روایت ست از ابی موسی اشعری که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة
بزرگ ترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز - ابعدهم فابعدهم ممشی - دور ترین ایشانست پس دور ترین ایشان در راه
هریک باندازه بعد مسافت از مسجد - والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام - و آن کسیکه نشسته است در مسجد و
انتظار می برد نماز را تا بگزارد آنرا با امام - اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام - بزرگ تر است از روی اجر از ان کسیکه
میگزارد نماز تنها پس بخواب میرود و انتظار جماعت نمی برد اگرچه در اول وقت میگزارد و اگر فرضاً یکی با جماعت قلیل

یا باکسیکه احق بامامت نیست گزارد و دیگری انتظار جماعت کثیر برد یکسی گزارد که احق بامامت ست باین قیاس عظیم تر
باشد در اجر از وی خصوصاً که باعث بران تکاسل و تهاون بود و اینست سر فضیلت اسفار در فجر نزد حنیفه. متفق علیه.
وعن جابر رضی الله عنه. قال خلت البقاع حول المسجد. خالی شد جاهای گرد مسجد نبوی صلعم بسبب آنکه مردند ساکنان
آن یا رفتند بجای دیگر. فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا قرب المسجد. پس خواستند بنو سلمه بکسر لام که نام قبیله ایست از
انصار که بیایند از منازل خود که دور تر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند در نزدیکی مسجد. فبلغ ذلک النبی. پس
رسید این خبر انتقال ایشان به پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال لهم. پس گفت آن حضرت مر ایشان را. بلغنی انکم تریدون
ان تنتقلوا قرب المسجد. رسیده است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلهای خود در قرب مسجد. قالوا نعم.
گفتند آری. یا رسول الله قد اردنا ذلک. بتحقیق خواسته ایم ما آن را. فقال یا بنی سلمة دیارکم تکتب آثارکم. پس گفت
آنحضرت ای پسران سلمه لازم گیرید جاهای خود را که آنجایی باشید نوشته میشود در نامهٔ اعمال ثواب گامها که شما میزنید
در آمدن در مسجد. دیارکم تکتب آثارکم. لازم گیرید دیار خود را نوشته می شود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید و ترغیب
یعنی همانجا باشید که هستید هر چند از دور تر آیید ثواب بیشتری یابید. رواه مسلم. وعن ابی هریرة رضی الله
عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله فی ظله. هفت قوم از مردم کسان اند که در پناه خود
ی در آرد ایشان را خدای تعالی. یوم لا ظل الا ظله. روزیکه نیست هیچ پناهی جز پناه وی و ظل در اصل
یعنی سایه است و بمعنی کنف و عزت و غلبه و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفته اند که می نشاند در زیر عرش تا از تاب آفتاب
قیامت در امان باشند. امام عادل. یکی از آن هفت پادشاهی عادل ست که در رعیت پروری و دادگستری بر فرموده
خدا و رسول خدا رود و داد مظلومان دهد. و شاب نشأ فی عبادة الله. دوم جوانی که پیدا شده در پرستش خدا و هم از
کودکی متعبد و صالح برخاسته. ورجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه. سوم مردی که دل وی آویخته است به مسجد وقتیکه
بیرون آید از آن. حتی یعود الیه. تا آنکه باز گردد بسوی مسجد و بیاید در وی. ورجلان تحابا فی الله. چهارم هر یکی از
دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین وی و طلب رضای وی و تقرب بوی تعالی. اجتمعا علیه
وتفرقا علیه. فراهم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت ست از خلوص محبت در حضور و غیبت. ورجل
ذکر الله خالیا ففاضت عیناه. پنجم مردی که یاد کرد خدا را تنها پس اشک ریخت هر دو چشم او و قید تنهائی برای آنست
که تکلف و ریا در آن مدخلی نباشد. ورجل دعته امرأة ذات حسب وجمال. ششم مردی که خواند او را زنی صاحب
جاه و جمال و خواست که از راه برد. فقال انی اخاف الله. پس آن مرد گفت بدل خود باز داشت نفس را یا
بزبان گفت بآن زن بدرستیکه من میترسم خدا را. ورجل تصدق بصدقة. هفتم مردیکه صدقه کرد نوعی از صدقه
فاخفاها. پس پنهان کرد صدقه را. حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه. تا آنکه نداند دست چپ او آنچه میدهد دست راست

او کنایت ست از غایت ستر و اخفا. متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله. وهم از ابی هریره است که گفت پیغامبر
خدا صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته. نماز مردیکه میگزارد در مسجد بجماعت زیاده
گردانیده میشود ثواب آن در نماز او که میگزارد تنها در خانهٔ خود. وفی سوقه. و در بازار خود که در آن برای کسب و
تجارت می نشیند. خمسا وعشرین ضعفا. بیست و پنج درجه. وذلک انه اذا توضأ. و آن تضعیف ثواب بسبب
آنست که چون وضو کند مرد. فاحسن الوضوء. پس نیک کرد وضو را و رعایت کرد آداب و شرائط آن را. ثم خرج
الی المسجد. پس از آن بیرون آمد بسوی مسجد. لا یخرجه الا الصلوة. در حالیکه بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد ادای آن
بر وجه مسنون نه غرضی دیگر. لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة. نمیزند هیچ گامی مگر آنکه بلند گردانیده میشود مر او را بآن
گام پایه در ثواب. وحط عنه بها خطیئة. و کم کرده میشود از وی بآن گام گناهی. فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه
چون نماز گزارد همیشه اند فرشتگان که درود می فرستند بروی. ما دام فی مصلاه. تا آنکه نشسته است وی در جای نماز
خود در نمازگاه از انجا درود باین صیغه میفرستند که. اللهم صل علیه اللهم ارحمه. خداوندا درود بفرست بروی خداوندا رحمت
کن او را. ولا یزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة. و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را. از برای
بیان فضیلت نشستن در مصلا میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان میشود. وفی روایة
و در روایتی اینچنین آمده است که. قال گفت آنحضرت. اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه. چون در آید مسجد را
در حالیکه بتحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن. وزاد فی دعاء الملائکة. و زیاده کرده است درین روایت
در دعای فرشتگان این عبارت را که. اللهم اغفر له. خداوندا بیامرز او را. اللهم تب علیه. خداوندا رجوع کن برحمت برای
ما لم یؤذ فیه. مادام که نرنجاند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود. ما لم یحدث فیه. مادام که حدث نکند و وضو
نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات یحدث بتشدید دست از تحدیث
یعنی تکلم نکند بکلام دنیا و ازین جا معلوم میشود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن بر آنست و اگر نمازگزارنده
بجای دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ به خلوت رفته و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت در یاد این
نیت صحیح ست و در وی فضیلت ذکر و تسبیح حاصل ست اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء. متفق علیه.
وعن ابی اسید بضم همزه و فتح سین صحابی انصاری ست ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند. قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل. وقتیکه در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را. اللهم افتح لی
ابواب رحمتک. خداوندا بگشای برمن درهای رحمت خود را بدر آمدن درین مکان شریف برکت آن یا توفیق نماز در آن
یا در نماز بکشف حقائق آن. واذا خرج فلیقل. و چون برآید از مسجد پس باید که بگوید. اللهم انی اسألک من فضلک. خداوندا
من سوال میکنم ترا و می طلبم از برای فرود آی کرم تو که مراد بدان رزق حلال است که بعد از برآمدن از نماز بطلب آن میرود

وکسب میکند و تواند که مراد عود بمسجد باشد که موجب زیادتی ثواب بر ثوابیست که بار اول حاصل شده . رواه مسلم - و
عن ابی قتادة ان رسول الله - و روایت است از ابی قتاده انصاری که صحابی مشهور ست عقبی بدری حاضر شده بمشاهد
را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفته است - اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین - چون درآید یکی
از شما مسجد را پس باید که بگزارد دو رکعت - قبل ان یجلس - پیش از آنکه نشیند متفق علیه - و درین حدیث تمسک شافعیه است
در ایجاب تحیة المسجد بحمل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندب است و ظاهر سیاق حدیث ناظر درین ست والا لازم آید که واجب
باشد پیش از جلوس و چنین نیست باتفاق - وعن کعب بن مالک - صحابی مشهور و قصه تخلف او از غزوه تبوک و توبه وی
از احسن قصص ست و بود وی رضی الله عنه از شعرای اسلام - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا فی الضحی
کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روزانه در وقت چاشت - فاذا قدم بدأ بالمسجد - پس چون
قدوم می آورد آغاز میکرد بدر آمدن در مسجد - فصلی فیه رکعتین - پس میگزارد در مسجد دو رکعت - ثم جلس فیه - پس می نشست
در مسجد تا مردم بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف دریابند و بعض مردم باین حدیث استدلال بر سنیت صلوة ضحی
کرده اند . وتحقیق آن در باب صلوة الضحی بیاید انشاء الله تعالی و ازین حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم
گردد و آنکه عادت شریف نشستن در مسجد پیش از درآمدن بخانه بود و اگر بعد از درآمدن بخانه نشیند نیز جائز است کذا قالوا . متفق علیه
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد - هر که بشنود مردی را که میجوید گم شده
را در مسجد - فلیقل لا ردها الله علیک - پس باید که بگوید باز نگرداند آن گم شده را خدا تعالی بسوی تو یعنی نیابی آن را - فان المساجد
لم تبن لهذا - زیرا که مسجدها بنا کرده نشده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه عبادت ست چنانچه خرید و فروخت و
دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برای زجر و منع از درآمدن در مسجد نه از برای عبادت نه آنکه از
ته دل این دعا بکند و بخواهد که مسلمانی گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گرد این کار نگردد
و دور باشد والله اعلم - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة
کسیکه بخورد ازین درخت ناخوش بوی اشارت به پیاز ست یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسیکه بخورد ازین دو درخت یعنی پیاز و سیر
فلا یقربن مسجدنا - پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را - فان الملائکة تتاذی مما یتاذی منه الانس - زیرا که بدرستی آزار
میکشند فرشتگان از چیزیکه آزار می کشند آدمیان از بوی های ناخوش و هر چه بوی ناخوش دارد از ماکولات و
غیر ماکولات درین حکم داخل ست از گنده دهنی و گنده بغلی و در حکم مسجد ست جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم
و ذکر و سایر مجالس مسلمانان و مسجد مخصوص بمسجد نبوی نیست و لهذا در بعض روایات مساجدنا واقع شده بلفظ جمع و در بعض مسجدی
نیز واقع شده و آن مخصوص بزبان آنحضرت است بطریق اتفاق و شک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد بود
متفق علیه - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة - آب دهن انگندن در مسجد

گناه است - وکفارتها دفنها - و پوشیده آن گناه و دور کننده بزه آن را گور کردن بزاق است یعنی بزاق در مسجد نباید کرد
اگر واقع شد گور باید کرد که بزه آن زایل گردد بزاق و بصاق و بساق بزای و بصاد و سین آب دهن که از دهن بیرون افگنند
تا در دهن است آن را ریق گویند . متفق علیه - وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال
امتی - ظاهر گردانیده شده بر من و نموده شد مرا کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان حسنها و سیئها - کارهای
نیک هست و کارهای بد ایشان - فوجدت فی محاسن اعمالها - پس یافتم در کارهای نیک هست مالا ذی یماط عن الطریق
پلیدی و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه - ووجدت فی مساوی اعمالها - یافتم در کارهای
بد ایشان - النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن - آب دهن که باشد در مسجد گور کرده نشود و نخاعه که آن را نخامه نیز گویند
آب دهن که از سینه برآید یا از بینی - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم
الی الصلوة - چون ایستاده یکی از شما بنماز - فلا یبصق امامه - پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله - فانما
یناجی الله - و در بعض نسخه فانه یناجی الله - مادام فی مصلاه - زیرا که وی مناجات می کند و توجه می آرد مگر خدای تعالی
را مادام که در جای نماز خود ست پس گویا ذات پاک وی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآن جانب
انداختن از ادب نبود - ولا عن یمینه - و نه بیندازد بجانب دست راست خود - فان عن یمینه ملکا - زیرا که بجانب راست وی
فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه کاتب حسنات است که از مظاهر رحمت الهی ست که غالب ست بر مظهر غضب یا مراد ملکی ست که
حاضر شود نزد نماز از برای تایید و الهام بر دل مصلی و آمین گفتن برای دعای او و حکم زائر دارد و حق مزور است که
اکرام کنند زائر را زیاده بر آنچه میکنند با آنهای که همیشه با وی ملازم اند که کرام الکاتبین باشند - ولیبصق عن یساره - و باید
که بیفگند آب دهن را در جانب چپ خود - او تحت قدمه - یا بیفگند زیر پای خود - فیدفنها - پس گور کند آن را - وفی روایة ابی سعید
تحت قدمه الیسری - و در روایت ابی سعید خدری آمده است که بیندازد زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در
جامه بگیرد و بمالد - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه
آنحضرت گفت در بیماری خود که برنخاست از آن - لعن الله الیهود والنصاری - لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را - اتخذوا
قبور انبیائهم مساجد - که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها - متفق علیه - چون دانست آنحضرت قرب اجل با وبرسید تهمت که
مبادا بقبر شریف وی آن کنند که یهود و نصاری بقبور انبیای خود کردند بیاگاهانید ایشان را بر نهی از آن بلعن بر یهود و نصاری که
قبور انبیا را مساجد گرفتند و این بر دو طریق متصور ست یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان
بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی تعالی دارند ولیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق
موجب قرب و رضای وی تعالی ست و موقع وی عظیم تر ست نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم
انبیای او و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع ست اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه

ورودی نیز اشراک بجاست اگرچه خفی ست و بهره و طریق لعن متوجه است و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح
بقصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچکس را دران خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند
بے توجه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشانست و امداد نورانیت از روحانیت ایشان عبادت
کاملے و قبولی یابد درینجا محذوری لازم نمی آید و باکے نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الهیثمی المکی - وعن جندب نام
ابوذر غفاری و در نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار است و جندب جزوی از صحابه نیز هستند یکی جندب بن عبدالله بجلی
و جندب قشیری تا اینجا مراد کیست - قال سمعت النبی صلے الله علیه وسلم یقول - شنیدم آنحضرت را که میگفت - الا وان
من کان قبلکم - بکسر ان و فتح آن آگاه باشید و بدانید که میگویم کسانیکه می بودند پیش از شما - کانوا یتخذون قبور انبیاءهم
و صالحیهم مساجد - بودند که میگرفتند قبرهاے پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها - الا فلا تتخذوا القبور مساجد آگاه
باشید پس نگیرید قبرها را مسجدها - انی انهاکم عن ذلک - بدرستیکه من شما را نهی کردم از ان - رواه مسلم - وعن ابن عمر
رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم - بگردانید در خانه هاے خود جزی از نماز
شما که نوافل باشند تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بنور عبادت باشد ولا تتخذوها قبورا - و نگیرید و
نسازید خانهاے خود را مانند گورهاے که مرده صفت دروی افتاده باشید و هیچ کار نکنید یا در خواب باشید و
چون نوم اخ الموت است خانه که دروی بخواب رفته باشند مشابه قبر باشد - متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم ما بین المشرق و المغرب قبلة - میان مشرق
و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالے مکه معظمه است یا
مراد آنست که هیچ جهتے از جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد
بموجب (وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام) رواه الترمذی - وعن طلق بن علے قال خرجنا - طلق بن علی که
صحابی ست و روایت کرده است از وی قیس و عبدالله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود - وفدا الی
رسول الله - قصد کنندگان بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که برئیس قوی بیایند برائے
مهمی چنانکه زیارت یا ایلچی گری و این جماعه طلق از برائے بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت - فبایعناه پس بیعت کردیم
ما آنحضرت را - وصلینا معه - و نماز گزاردیم با وی - و اخبرناه ان بارضنا بیعة لنا - و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسا
است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند - فاستوهبناه من فضل طهوره - پس
طلب بخشش کردیم از آنحضرت از باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبناه اشارت است که آب وضوی آنحضرت مثل
ملے و گنجی ست که طلب بخشش آن از حضرت وی نمایند - فدعا بماء - پس طلبید آنحضرت آبی را - فتوضأ - پس وضو کرد
و تمضمض - و آب در دهن کرد یعنی بعد از وضو از بقیه آب وضو - ثم صبه لنا فی اداوة - پس ریخت آن آب را برای

ما در ظرفی از چرم - وامرنا - و امر کرد ما را به بر آمدن از نزد وی - فقال اخرجوا - پس گفت بیرون آیید - فاذا اتیتم ارضکم -
پس چون بیائید شما زمین خود را - فاکسروا بیعتکم - پس بشکنید کلیساے خود را - وانضحوا مکانها بهذا الماء - و بپاشید
و تر کنید جاے آن کلیسا را که شکسته باید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد - واتخذوها مسجدا - و بگیرید
آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجاے وی مسجدی - قلنا ان البلد بعید - عرض کردیم ما که شهرها از مدینه مطهره دور است -
والحر شدید - و گرما سخت است - والماء ینشف - و آب در ظرف خشک می گردد در هواے گرم و نشف بخود کشیدن جامه خوی
را و کاغذ سیاهی را و حوض آب را - فقال مدوه من الماء - پس فرمود آن حضرت افزون کنید آنرا از آب یعنی بریزید در وی
آبی دیگر - فانه لا یزیده الا طیبا - زیرا که بدرستی آن آب بقیه وضو که در اداوه است زیاده نیگرداند این آب ما که بروی
ریخته شده است یا این آب او را مگر برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد اگر آب دیگر میریزند برکت افزون میگردد و نظر
آن قوم در عالم اسباب افتاده و پرسیدند که آب در اداوه بحرارت آفتاب خشک نگردد پس آنحضرت نیز تدبیر از همین عالم کرد
و اگر ساکت می ماندند و بفضل و علم آنحضرت اکتفا میکردند میرسید آن آب تمام و کمال و هرگز آفتاب را راه تصرف دران نمی بود
شک و تردد و تسبب در راه یقین و عالم قدرت سد راه مقصود است والله علی کل شیء قدیر و درین حدیث استحباب تبرک
است به بقیه آب وضوی و پس مانده آنحضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم و آنحضرت چون در مدینه بود
آب زمزم را از حاکم مکه می طلبید و تبرک می ساخت و نقل وارثان او که علما و صلحا اند و تبرک با آثار و انوار ایشان همین قیاس
است - رواه النسائی - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت امر رسول الله - گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ببناء المسجد فی الدور - ببر آوردن مسجد در سراها و محله ها و قبیله ها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی در محله خود جماعت میکرده باشند
وان ینظف ویطیب - و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مومنان
وینظف ویطیب بیاء معاً ضبط کرده شده اند - رواه ابوداؤد والترمذی و ابن ماجة - وعن ابن عباس رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد - امر کرده نشده ام من از نزد خدا تعالے به برافراشتن
و آراستن و نقش و نگار کردن مسجدها - قال ابن عباس - گفت ابن عباس براے خبر دادن از فعل مردم بعد از ان
حضرت نظر بعادت نفوس آدمیان - لتزخرفنها - هر آئینه مزخرف می کنید شما مسجدها را - کما زخرفت الیهود والنصارے
چنانکه مزخرف کردند یهود و نصاری و زخرف در اصل طلا و کمال حسن چیزے را گویند یعنی نقش خواهند کرد در وی اندود
خواهند ساخت بطلا و بعض شارحان آن را تجویز کرده گفته اند که مردم خانه ها شید و مزخرف و مطلا میسازند اگر مسجدها
بخشت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید - رواه ابوداؤد - وعن انس قال قال رسول الله
صلے الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی المساجد - بدرستیکه از علامات قیامت است که تفاخر کنند
و بنازند مردم بمسجدها و تحسین بنا و تزویق و تنقیش و تطویل آن بطریق سمعه و ریا تا مردم مدح و ثناے ایشان گویند

رواه ابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجۃ - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور امتی -
عرض کرده شد برمن ونموده شد مرا عملهاے امت من که برآن ثواب می یابند - حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد -
تا خس و خاشاک و گرد و خاک که بیرون مے آرد او دامی داز مسجد و قذی انچه درچشم وآب افتد از خاک و خاشاک وچرک
ودر اینجا اشارتست که مسجد بمثابه چشم انسان ست که آزاری کشد روحانیت وی ازان یا مانند آب زلال است از
چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد و هرکه پاک دارد آنرا ازان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گردد - وعرضت
علی ذنوب امتی - وعرض کرده شدند برمن گناهان امت من - فلم ار ذنبا اعظم - پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر - من
سورة من القرآن - از فراموش کردن سوره از قرآن - اوآیة - یا فراموش کردن آیتے - اوتیها الرجل ثم نسیها - که داده شد
آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آن را و درین زجر و تشدید ست بر فراموش کننده قرآن بعد از یاد گرفتن
و بعضے از علماے شافعیه آن را در کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه - رواه الترمذی وابوداؤد - وعن بریدة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی المساجد - گفت بریده بن اسلمی که صحابی مشهور است نزد
پیغمبر خدا بشارت ده مر روندگان را در تاریکی ها بمسجدها - بالنور التام یوم القیمة - بروشنائی تمام در روز قیامت تلمیح ست
بقول حق عز و جل (نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا) رواه الترمذی وابوداؤد ورواه ابن ماجۃ عن سهل
بن سعد و انس - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الرجل یتعاهد المسجد - وقتیکه
به بینید مردی را که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیر داز وی و ملازمت می نماید او را بحافظت نمودن و درست کردن و جاروب
دادن و نماز گزاردن و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و اینها اعلی و اجل اقسام تعاهد اند -
فاشهدوا له بالایمان - چون کسے را به بینید که این چنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع مر او را که وی مومن ست -
فان الله یقول - زیرا که خدای تعالے میفرماید - انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر - معمور نمیکند مسجدهای خدا را
مگر کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز آخرت - رواه الترمذی وابن ماجۃ والدارمی - وعن عثمان بن مظعون قال گفت
عثمان بن مظعون - یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء - دستورے ده مارا در خصی شدن تا از خطرۀ زنا و خواطران باز رهیم
فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لیس منا من خصی - نیست از ما و بر طریقۀ و سنت ما کسیکه خصی
سازد دیگرے را - ولا اختصی - ونه کسیکه خصی شود از خود - لان خصاء امتی الصیام - بدرستیکه خصی شدن امت من روزه
داشتن است که بدان شکست شهوت طبعی و نفسانی حاصل میشود خصوصا در وقتیکه امساک جوارح و اعضا و قوی از نامشروعات
و نامرضیات بآن ضم گردد - فقال - پس گفت عثمان بن مظعون - ائذن لنا فی السیاحة - اذن کن مارا و دستوری ده بر رفتن
در زمین و گشتن در آفاق عالم - فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله - پس گفت آن حضرت بدرستیکه سیاحت
امت من رفتن است از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنے رفتن و گشتن در زمین که محمود است

از برای جهاد ست باقی بیهوده در زمین گشتن چیزے نیست و در حدیث دیگر آمده است که لا سیاحة فی الاسلام فقال
پس گفت عثمان بن مظعون - ائذن لنا فی الترهب - اذن کن مارا در رهبانیت چنانکه بعض اهل کتاب میکردند عزلت
میگزیدند و شاغل دنیا و لذات آنرا بالکلیه ترک میدادند و گرد زنان قطعا نمیگردیدند و از همه کس و همه چیز یکسوی شدند و ایشان
را راهب میگویند و ترهب در اصل از رهب است بمعنی خوف - فقال - پس گفت آنحضرت که - ان ترهب امتی الجلوس
فی المساجد انتظار الصلوٰۃ - بدرستیکه ترهب امت من نشستن است در مسجدها با نتظار نماز که از همه کس و همه چیز رو گردانیده
متوجه به پروردگار می نشینند و آن ترهب که رهبان میکردند چیزی نیست و عاقبت آن محمود نه و آن را نیز بسر نمیبرند - رواه
فی شرح السنة - وعن عبدالرحمن بن عائش - به تحتانیه و شین معجمه اختلاف است در صحبت وی و ابو حاتم گفته که هرکه
گفته است در روایت وی سمعت رسول الله خطا کرده والله اعلم - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت ربی - دیدم
پروردگار خود را عز و جل - اگر این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداری ست چنانکه در روایت
دیگر آمده است پس این از خصائص آنحضرت ست چنانکه در شب معراج بر قول مختار یا اول است بدین مثالی تمثیل حق جل و علا
بدان مثال - فی احسن صورة - در نیکوصورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است که تجلی بصفت
جمال و لطف و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت شائع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است
و اگر بیان حال خود میکند که من در آن وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال و خود چون نباشد که وقت شهود خاص
و تجلی تام و انعام عام بود - قال فیم یختصم الملا الاعلی - گفت پروردگار تعالے و پرسید از من که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه
و ملا جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آنست که کدام اعمال است که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند
یا در بر داشتن آن بصعود قبول منازعت و مسابقت می نمایند یا رشک می برند بر آدمیان در آن فضائل و رغائب که با وجود
شهوات جسمانی بدان مخصوص و متمیز میشوند - قلت - میفرماید آنحضرت که گفتم من در برابر این سوال پروردگارا انت اعلم -
تو داناترے که کدام است آن اعمال - قال - گفت آنحضرت - فوضع کفه بین کتفی - پس نهاد پروردگار تعالی دست قدرت
و انعام خود را میان دو شانۂ من کنایت است از تخصیص وے بمزید فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکه ملوک بعض از خادمان
خود کنند چون خواهند که مخصوص گردانند ایشان را بمزید قرب و افاضه نعم - فوجدت بردها بین ثدیی - پس یافتم من سردی دست
مولے تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول اثر فیض بقلب شریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر
موجب حصول علوم و اتساع فیض آن بود فرمود - فعلمت ما فی السموات والارض - پس دانستم هرچه در آسمانها و هرچه در زمین
بود عبارت است از حصول تمامۂ علوم جزوی و کلی و احاطۂ آن - وتلا - و خواند آنحضرت مناسب این حال و بقصد استشهاد
بر امکان آن این آیت را که - وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض - و همچنین نمودیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوٰۃ والسلام را
ملک عظیم تمامۂ آسمانها و زمین را - ولیکون من الموقنین - و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات خود جل

واہل تحقیق گفته اند که تفاوت است درمیان این دو روایت زیراکه خلیل علیه السلام ملک آسمان وزمین را دید وحبیب
هرچه در آسمان وزمین بود حالی از ذوات وصفات وظواهر وبواطن همه را دید وخلیل حاصل شد مراد را الیقین بوجوب
ذاتی و وحدت حق بعد از دیدن ملکوت آسمان وزمین چنانکه حال اہل استدلال وارباب سلوک ومحبان وطالبان ست
وحبیب حاصل شد مراد را الیقین و وصول الی الله اول پس ازان دانست عالم را وحقائق آنرا چنانکه شان مجذوبان و
محبوبان ومطلوبان ست واول موافق است بقول ما رایت شیئا الا رایت الله بعده وثانی بما رایت شیئا الا رایت الله
قبله وشتان ما بینهما - رواه الدارمی مرسلا - روایت کرد این حدیث را دارمی از عبدالرحمن بن عائش که از تابعین ست بطریق
ارسال - والترمذی نحوه - ومر ترمذی را مانند این حدیث است باختلاف در بعض الفاظ - عنه وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل
از عبدالرحمن مذکور واز ابن عباس واز معاذ بن جبل - وزاد فیه - وزیاده کرده است ترمذی درین حدیث این را که - قال گفت
پروردگار تعالی بعد از افاضه علوم واعاده کرد سوال را که - یا محمد هل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی - ای محمد آیا درمی یابی که
در چه چیز خصومت می کنند ملائکه - قلت نعم - این بار گفتم آری می دانم در چه چیز خصومت میکنند - فی الکفارات خصومت
میکنند در کفارات یعنی در اعمالی که سبب بخشیدن وپوشیدن گناهان میگردند - والکفارات المکث فی المساجد بعد الصلوات
وآن اعمال که کفارات گناهان میشوند سه اند یکی ازانها درنگ کردن در مسجدها بعد از نمازها مشغول بذکر ودعا یا برای انتظار
نمازهای دیگر - والمشی علی الاقدام الی الجماعات - دوم رفتن بر پاها یعنی پیاده رفتن بسوی جماعت های نماز - واسباغ
الوضوء فی المکاره - سوم رسانیدن وضو بحد کمال واسباغ او در احوالی که مکروه وناخوش دارد طبیعت آنرا چنانکه در حال
مرض وسردی هوا - ومن فعل ذلک عاش بخیر - وهر کس که بکند آنرا زندگانی میکند بنیکی - ومات بخیر - ومی میرد به نیکی -
وکان من خطیئته کیوم ولدته امه - ومی گردد پاک از گناهان خود همچو در روز زائیدن مادر او اورا - وقال - وگفت پروردگار
تعالی - یا محمد اذا صلیت فقل - ای محمد چون نماز بگذاری پس بگو وبخوان بعد از نماز این دعا را - اللهم انی اسالک
فعل الخیرات - خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم ترا کردن نیکیها را - وترک المنکرات - وگذاشتن کارهای بد را که ناشناخته شده
وناآشنا اند در دین - وحب المساکین - وسوال میکنم دوستی مسکینان را که ایشان را دوست دارم من یا ایشان دوست
دارند مرا - آل یکی ست چون ایشان را دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواهند داشت چه هر کس دوست دارد خود را
دوست دارد محبت یکی ست در جانبین پرتو انداخته محب محبوب ست ومحبوب محب - واذا اردت بعبادک فتنة - وچون
خواهی به بندگان خود ابتلا وآزمایش وگمراهی در دین یعنی بلای بغرستی که بدان بیم زوال ایمان باشد - فاقبضنی الیک غیر
مفتون - پس بمیران مرا پیش ازانکه گرفتار فتنه شوم ودین وایمان از دست دهم این دعا وامثال این برای تعلیم است و
ترسانیدن ایشان ست - قال - گفت پروردگار تعالی برای زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم بعد ازان که بیان کرد
کفارات را یا گفت آنحضرت برای زیادت بیان یا است بحصول علم از جانب حق - والدرجات - وعملهای که بآن قدر

ومرتبه بندگان در درگاه حق بلند گردد نیز سه اند - افشاء السلام - یکی فاش گفتن سلام یعنی ظاهر وبیدا گفتن سلام بر
آشنا وبیگانه - واطعام الطعام - دوم خورانیدن طعام بمسکینان ومحتاجان وتصدق کردن بر ایشان وامداد واعانت
نمودن ایشان را - والصلوة باللیل والناس نیام - سوم نماز گزاردن بشب در حالتی که مردم در خواب باشند که آن
بصدق واخلاص نزدیک ترست ومشقت وریاضت دران بیشتر اشارت ست باجتماع صفت تواضع وجود وعبادت
بلیت شرف مرد بجود ست وکرامت بسجود + هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود + ولفظ هذا الحدیث کما فی المصابیح
ولفظ این حدیث بران وجهی که در مصابیح ست - لم اجده عن عبدالرحمن الا فی شرح السنة - نیافتم من آنرا از عبدالرحمن
بن عائش مگر در شرح سنت که آن نیز تصنیف صاحب مصابیح ست - وعن ابی امامة قال - گفت ابو امامه باهلی که
صحابی ست وابو امامه از تابعین نیز هست مشهور همین صحابی ست - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلهم ضامن علی الله
سه کس اند که همه ایشان خداوند ضمان اند که واجب ست بر خدا بجهت وعده وی که تخلف نمیکند که نگاه دارد ایشان را از
فتنه وخسارت وضرر آفت دنیا ودین - رجل خرج غازیا فی سبیل الله - یکی ازان سه کس مردی ست که بیرون آمد قصد کننده
غزا را در راه خدا - فهو ضامن علی الله - پس وی خداوند ضمان است بر خدا - حتی یتوفاه فیدخله الجنة - تا آنکه بمیراند او را خدا
پس در آورد او را در بهشت این سعادت دینی ست - او یرده بما نال من اجر - یا باز گرداند او را از نده با آنچه یافته است
از ثواب غزا این نیز سعادت دینی است - او غنیمة یا باز گرداند با آنچه یافته است از مال غنیمت این سعادت دنیا ست
بر هر تقدیر سود وسعادت دنیا یا دین حاصل ست - ورجل راح الی المسجد - دوم مردی ست که رفته است بسوی مسجد - فهو ضامن
علی الله - پس وی هم خداوند ضمان ست بر خدا وواجبست بر خدا حفظ ورعایت ووقایت واجر وثواب وی - ورجل دخل
بیته بسلام - سوم مردی ست که در آمده است خانه خود را بالسلام - فهو ضامن علی الله - پس وی نیز ضامن است بر خدا ودر آمدن
در خانه بسلام دو معنی دارد یکی آنکه نزد در آمدن در خانه سلام گوید بر اهل خانه وضمانت درانجا بحصول خیر وبرکت در وی ودر اهل خانه او ست
دوم آنکه لازم گیرد خانه را وبیرون نیاید ازان برای طلب امن وسلامت از صحبت خلق ومضمون درینجا سلامت از آفات
وفتن است وچون مراد درین دو قسم اخیر ظاهر بود تصریح بدان نفرمود - رواه ابوداود - وعنه وهم از ابی امامه است - قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج من بیته متطهرا - کسیکه بیرون آید از خانه خود بطهارت الی صلوة مکتوبة - بسوی نماز
فرض - فاجره کاجر الحاج المحرم - پس اجر او همچو اجر کسی ست که حج بر آینده است احرام بسته نماز مشبه بحج است ووضو مشبه
باحرام ووجه تشبیه ثبوت اجر وثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه در باب فضیلت حج واقع
شده است نه مساوات در ثواب بجمیع وجوه یا این از باب الحاق ناقص بکامل ست از جهت مبالغه در ترغیب الا اجر بقدر
تعب ست اگرچه نماز از جهت ذات اهم وارجح ست - ومن خرج الی تسبیح الضحی - وکسیکه بیرون آید بسوی نماز چاشت تسبیح بحم
بعضم نماز نفل را گویند - لاینصبه الا ایاه - ودر تعب ومشقت نه در آرد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص بقصد نماز بر آید یا شود ب

سمعه وریا وغرضی دیگر- فاجره کاجر المعتمر- پس ثواب آنکس همچو ثواب کسی ست که عمره بجامی آورد وعمره نسبت بحج همچو نماز
نفل است نسبت بنماز فرض- وصلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما- ونمازی بر پے نمازی دیگر که نیست کلام بیهوده در دو
کتاب فی علیین- عالی ست مکتوب در دیوان حفظه یا در اعلی مراتب واشرف آن ست وگفته اند که علیین نام مقامی ست
در آسمان هفتم- رواه احمد وابوداؤد- وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم
بریاض الجنة فارتعوا- وقتیکه بگذرید شما بر غوارها وبستانهای بهشت پس بچرید- قیل- گفته شد- یا رسول الله وما
ریاض الجنة- وچیست ریاض جنت- قال المساجد- گفت ریاض جنت مسجدها ست که عمل در وی سبب درآمدن در
ریاض جنت است- قیل- پرسیده شد- وما الرتع- وچیست چریدن یعنی چیست که می باید چرید- یا رسول الله قال
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر رواه الترمذی- وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی المسجد
لشیء فهو حظه- کسیکه بیاید مسجد را برای چیزی یعنی غرضی وکار دینی یا دنیاوی پس همان چیز نصیب اوست وحاصل وقت
اوست مضمون این حدیث فردی ست از افراد انما الاعمال بالنیات- رواه ابوداؤد- وعن فاطمة بنت الحسین رض
عن جدتها فاطمة الکبری- رضی الله عنهما تابعیه هاشمیه است خواهر علی ابن الحسین زین العابدین رض تزوج کرد او را حسن
بن الحسین بن علی بن ابی طالب وچون وفات یافت زوج او تزوج کرد عمرو بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمه
صغری دختر امام حسین از جده وی که فاطمه زهرا است رضی الله عنهم- قالت کان النبی- گفت بود پیغمبر صلی الله علیه
وسلم اذا دخل المسجد- چون مے درآمد مسجد را صلی علی محمد وسلم- صلوة میفرستاد بر پیغمبر وسلام یعنی میگفت صلی الله علی محمد
وسلم یا اللهم صل علی محمد وسلم- وقال- ومیگفت- رب اغفرلی ذنوبی- خداوندا بیامرز مرا گناهان مرا ونیز گفت اللهم
صل علی یا کصلی الله علی واللهم اغفرلی محمد از جهت تعلیم امت است لفظی را که بدان تکلم نمایند یا مناسبتی که این اسم شریف را
بصلوة ورحمت ست وانکساری که در اللهم اغفرلی ست- وافتح لی ابواب رحمتک- وبگشا برای من درهای مهربانی خود را-
واذا خرج- وچون بیرون مے آمد آنحضرت از مسجد میگفت صلی علی محمد وسلم وقال رب اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب
فضلک رواه الترمذی واحمد وابن ماجة وفی روایتهما- ودر روایت احمد وابن ماجه همچنین آمده است که قالت گفت
فاطمه رضی الله عنها- اذا دخل المسجد- چون می درآمد آنحضرت مسجد را- وکذا اذا خرج- وهمچنین وقتیکه بیرون می آمد قال
میگفت بسم الله والسلام علی رسول الله بدله- بجاے صلی علی محمد وسلم- وقال الترمذی لیس اسناده بمتصل- وگفته است
ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل- وفاطمة بنت الحسین لم تدرک فاطمة الکبری- وفاطمه دختر امام حسین در نیافته است
فاطمه بزرگ را چه امام حسین در وقت وفات فاطمه زهرا هشت ساله بیش نبودند پس البته راوی درین متروک است
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال نهی رسول الله- نهی کرد پیغمبر خدا- صلی الله علیه وسلم عن تناشد
الاشعار فی المسجد- از خواندن شعرها در مسجد مراد شعر زور وباطل است که خواندن آن نامشروع است خصوصا در مسجد

که مکان طاعت وعبادت است اما شعر که در توحید باری سبحانه وتعالے ونعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ومناقب اصحاب
وی رضی الله عنهم ومواعظ ونصائح باشد بهمه حال در همه جا محمود ومستحسن است وآنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح
وی وهجو دشمنان وے می گفت در مسجد منبرے برپای کرد ومیفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که مخاصمت
ومعارضت میکند از پیغمبر خدا- وعن البیع والاشتراء فیه- ونهی میکرد از فروختن وخریدن در مسجد ودیگر معاملات دنیا
همبرین قیاس ست- وان یتحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوة فی المسجد- ونهی کرد از حلقه کرده نشستن مردم روز جمعه پیش
از نماز در مسجد اگرچه برائے مذاکره علم ومشغولی ذکر باشد ودر بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تحلق مخالف هیئت اجتماع
مصلیان ست دیگر آنکه اجتماع برائے نماز جمعه کاری بزرگ است که تا از آن فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر گنجایش
ندارد وتحلق پیش از آن موهم غفلت از آن ست وباین دو وجه نهی مخصوص بتحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت
انصات واشتغال باستماع خطبه وتوجه بآن ست وباین وجه مراد نهی از تحلق نزد خطبه باشد ونیز نهی در هر دو وجه اول تنزیهی
میباشد ودر سوم تحریمی- رواه ابوداؤد والترمذی- وعن ابی هریرة رضی الله عنه- قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم اذا رأیتم من یبیع او یبتاع فی المسجد- چون به بینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد- فقولوا- پس بگوئید- لا اربح الله
تجارتک- سودمند نگرداند خدا تعالے سوداگری ترا- واذا رأیتم من ینشد فیه ضالة- وچون به بینید کسی را که میجوید در مسجد گم شده
را- فقولوا لا ردها الله علیک- پس بگوئید باز نگرداند ونرساند آنرا خدا تعالے بر تو- رواه الترمذی والدارمی- وعن حکیم
بن حزام- بحاے مهمله مکسوره وزاے معجمه برادرزاده ام المومنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل است بسیزده
سال وعمر او صد وبیست سال بود شصت در جاهلیت وشصت در اسلام از اشراف قریش وفضلاے قوم است باقی
احوال وی در جای دیگر ثبت یافته است- قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقاد فی المسجد- نهی کرد آنحضرت از
طلب قصاص کردن وکشتن قاتل در مسجد- وان ینشد فیه الاشعار- واز خواندن اشعار در مسجد- وان تقام فیه الحدود- واز برپا
کردن حدها مثل حد زنا وحد شرب وجز آن در مسجد وباید که بعد از ثبوت حد وقصاص زدن وکشتن بیرون مسجد کنند- رواه ابوداؤد
فی سننه- روایت کرد این حدیث را ابوداؤد در سنن خود- وصاحب جامع الاصول فیه عن حکیم- وروایت کرد صاحب
جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بی نسبت ابن حزام وظاهر آنست که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه
یکے همین حکیم بن حزام ست ودیگر حکیم بن معاویة التمیمی است ودر صحبت وی اختلاف ست والله اعلم- وفی المصابیح عن جابر
وروایت کرد در مصابیح از جابر واین در اصول یافته نشده است- وعن معاویة بن قرة عن ابیه- تابعی عالم عامل
ولادت او یوم الجمل ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات دریافت هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود وروایت
میکند از وی قتاده وشعبه واعمش وجز ایشان- ان رسول الله صلے الله علیه وسلم نهی عن هاتین الشجرتین- معاویه بن قره
از پدر خود قره بضم قاف وتشدید را روایت کرد که آنحضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت- یعنی البصل والثوم-

این تفسیر از راوی ست که گفت مراد این شجرتین پیاز و سیر ست - وقال - وگفت آن حضرت - من اکلهما فلا یقربن مسجدنا کسیکه بخورد آنهارا پس باید که نزدیک نیاید مسجد مارا مبالغه است در نا در آمدن مسجد که نزدیک بآن نگردد چه جای در آمدن وقال ان کنتم لابد آکلیهما - وگفت آن حضرت اگر هستید شما ناچار خورنده این دو درخت - فامیتوهما طبخا - پس بمیرانید یعنے دور کنید بوے آنهارا به پختن و سابقاً معلوم شد که هرچه بوی بد دارد از ماکولات وجز آن داخل است درین حکم ومراد به مسجد عام تر است ومخصوص مسجد نبوی نیست ومجالس ومجامع خیر هم برین قیاس اند - رواه ابوداؤد - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم الارض کلها مسجد - زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است بے کراهت - الا المقبرة والحمام - مگر مقبره وحمام اما مقبره از جهت آنکه غالب در وی قذارت واختلاط تربت اوست بانچه جدا میگردد از مرده ها از نجاست واگر مکان طاهر ونظیف باشد پس هیچ باکے نیست وکراهتی نه وبعض برآنند که نماز در مقبره مکروه است مطلقاً از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد واگر نه حکم مقبره دارد اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات وماوای شیاطین است - رواه ابوداؤد والترمذی والدارمی - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال نهی رسول الله صلے الله علیه وسلم ان یصلے فی سبعة مواطن - نهی کرد آنحضرت از نماز گزاردن در هفت جا - فی المزبلة - بفتح با وضم آن جاے سرگین انداختن وزبل بکسر زای سرگین و دیگر نجاسات در حکم آنست بلکه بعض سخت تر از آن - والمجزرة بجیم وزاے ودر جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات - والمقبرة - ودر مقبره چنانکه گذشت - وقارعة الطریق - ودر میان راه که جای پاکوب مردم است که می گزرند از آن از جهت شغل خاطر به گذرندگان وتنگ کردن جاے برایشان ونیز اگر مردم بی ضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند واگر ایشان را ضرورتے باشد مصلے بزه کار شود - وفی الحمام - ودر حمام چنانکه گذشت - وفی معاطن الابل - ودر جای نشاندن شتران تا از رمیدن ایشان تشویش راه نیابد - وفوق ظهر بیت الله - وبر پشت خانه کعبه از جهت تادب رواه الترمذی وابن ماجه - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم صلوا فی مرابض الغنم بگزارید نماز در جاے نشستن گوسفندان - ولا تصلوا فی اعطان الابل - ومگزارید در نشستگاه شتران بجهت آنکه نزدیک شد که نفر شتران موجب تشویش ست بخلاف گوسفندان که نفرے ندارند وتشویش نمے رسانند - رواه الترمذی - واختلاف کرده اند در آنکه نهی برائے تحریم است یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نهی نه آنست که مکان نجس ست والا جائز نباشد در اماکن نجسه منحصر نیست دران ونیز برین تقدیر ظاهر آن بود که می گفتند نهی کرد از گزاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همسائگی نجاست وقرب اوست حتی که اگر بساطے گسترده باشند وبالای سجاده نماز کنند نیز مکروه است - وعن ابن عباس قال لعن رسول الله - گفت ابن عباس لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زائرات القبور - زنان راکه زیارت کنند قبرهارا بدانکه آن حضرت در ابتداے حال منع کرده بود از زیارت قبور مردان را

وزنان را پس ازان رخصت کرد وفرمود نهی میکردم شمارا از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنهارا پس بعض میگویند که این رخصت شامل ست مردان وزنان را اگرچه بصیغۂ ذکور واقع شده چنانکه عادت شرع ست در اغلب احکام که خطاب بمردان میکنند وزنان نیز داخل اند دران وبعض گویند رخصت مخصوص مردان است وزنان باقی اند بر نهی از جهت کثرت جزع ونوحه گری واین حدیث اگر بعد از رخصت مردان است چنانکه ظاهر است مؤید این قول است - والمتخذین علیها المساجد والسرج - ولعنت کرده است رسول خدا صلے الله علیه وسلم کسانی راکه میگیرند بر قبور مسجد ها یعنے سجده بزرگان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت وکسانے راکه می گیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم ونزد بعض حرام است اگرچه نه بقصد تعظیم باشد از جهت اسراف وتضییع مال وبعض گویند که اگر آن جا رهگذر مردم باشد یا در سایه چراغ کارے میکرده باشند جائز است ودرین صورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کاری دیگر ست که قبر درسان منظور نیست - رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود سال النبی - گفت ابوامامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلے الله علیه وسلم ای البقاع خیر - کدامین از جاها بهتر است واین متضمن سوال از بدترین بقعه ها نیز است کما لا یخفی - فسکت عنه - پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال - وقال - وگفت آنحضرت - اسکت حتی یجیٔ جبرئیل - خاموش میباشم تا آنکه بیاید جبرئیل فسکت - پس خاموش ماند آن حضرت تا آمدن جبرئیل - وجاء جبرئیل - وآمد جبرئیل علیه السلام - فسال - پس پرسید آنحضرت - فقال ما المسئول عنها باعلم من السائل - پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که کدام یکے از آنها خیر ست دانا تر از سوال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعه ها کدام است چنانکه شما نمیدانید - ولکن اسال ربی - ولیکن میپرسم پروردگار خود را - تبارک وتعالی ثم قال - پستر گفت - جبرئیل - یا محمد انی دنوت من الله دنوا من نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که - مادنوت منه قط - نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آنجناب هرگز - قال گفت آنحضرت - وکیف کان - وچگونه بود آن نزدیکی تو از الله تعالی - یا جبرئیل قال - گفت جبرئیل - کان بینی وبینه - بود میان من ومیان خدا - سبعون الف حجاب من نور - هفتاد هزار پرده از نور حق لونزا دجهت آن گفت که جبرئیل روحانی ست آنجا حجاب ظلمانی وجسمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بخالق وحق سبحانه محجوب نیست محجوب بندگانند چنانکه حجاب آفتاب نسبت بائی که محجوب اوست نه آفتاب وحجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی ونورانی روحانی وآدمیان بعض محجوب اند بروئیت نعم از منعم وبعض بروئیت اسباب از مسبب بعض پرده شهوات مباحه یا محرمه ودیگر حجابهای طبیعی ونفسانی وملائکه وبعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی اسما وصفات وافعال حق کرد بیان محجوب اند بنور مهابت وعظمت وکبریا وجلال وقدس بیت بدرد همه پرده های خیال ٭ نماند سرا پرده الا جلال ٭ وبالجمله صفات پردۂ ذات اند وانه لیغان علی قلبی هم ازین قبیل است وهیچکس نسبت بذات اقدس بے پرده نیست واگر پرده نباشد کائنات همه بنور ذات سوخته گردد بیت است از پس پرده گفت وگوی من وتو ٭ چون

پرده برافتد شد توانائے و زمین + رمزے ازین معنی دراول کتاب نیز گذشته است والله اعلم پس جبرئیل بیگوید کر
نهایت مرتبه قرب رسیدیم وازحق سبحانه پرسیدیم - فقال - پس گفت حق سبحانه - شر البقاع اسواقها - بدترین جایها
بازارها ست - وخیر البقاع مساجدها - وبهترین جایها مسجدها ست - رواه ابن حبان فی صحیحه عن ابن عمر - روایت کرد این
حدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر در اصل کتاب درین موضع بیاض است

الفصل الثالث - عن ابی هریرة رضی الله عنه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت ابوهریره
شنیدم آن حضرت را که میفرمود - من جاء مسجدی هذا - کسیکه بیاید بمسجد مرا که این مسجد عظیم الشان واضح البرهان است ومساجد
دیگر تابع وے و فرع وے خواهند بود درین حکم - لم یاته الا لخیر یتعلمه او یعلمه - نیاید مگر برائے کار نیک که خود بیاموزد یا بیاموزاند
دیگرے را و نماز و ذکر و اعتکاف نیز همین حکم دارند و تخصیص تعلم از جهت اظهار فضیلت او ست - فهو بمنزلة المجاهد فی سبیل الله
پس آن کس در اجر و ثواب بسبب مجاهده نفس همچو کسی ست که جهاد میکند در راه خدا - ومن جاء لغیر ذلک - وکسیکه بیاید
برائے کار دیگر جز امر خیر همچو لهو و لعب و عبث و مرور - فهو بمنزلة الرجل ینظر الی متاع غیره - پس آنکس همچو کسیست که می نگرد
بجانب متاع دیگرے که این مرد آن متاع ندارد و حسرت میخورد و این کس نیز در آخرت چو ثواب آنکس که درین مسجد خیر کرده است
می بیند حسرت میخورد و تاسف میکند که چرا ازین دولت محروم ماندم - رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان - و
عن الحسن مرسلا قال قال رسول الله - روایت است از حسن بصری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی
علی الناس زمان - می آید بر مردم زمانے که - یکون حدیثهم فی مساجدهم فی امر دنیاهم - میباشد گفت وگوی ایشان در مسجدهای
ایشان در کارهای دنیای ایشان - فلا تجالسوهم - پس همنشینی نکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچه همزبانی نکنید -
فلیس لله فیهم حاجة - پس نیست مر خدا تعالی را در ایشان حاجتی کنایت است از بیزاری حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالات
با ایشان و برآمدن ایشان از عهد وی و پناه وی و الا وی تعالی منزه است از حاجت - رواه البیهقی فی شعب الایمان
این حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن دنیا در مسجدها و اخبار و آثار در ذم کلام دنیا در مسجد و منع از ان بسیار آمده است و ماتا که
مراد آن خواهد بود که عبث و لایعنی باشد و بسیار باشد و بسیار فاحش و غلیظ باشد و الا یک کلمه و دو کلمه که درین مرتبه نباشد
داخل آن نخواهد بود و در خلق شریف آنحضرت صلعم آمده است که بعض صحابه می گفتند بود آنحضرت که چون ما ذکر طعام میکردیم ذکر
میکرد آنرا با ما و چون دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و غالب مجلس شریف در مسجد بود والله اعلم - وعن السائب
بن یزید - صحابی صغیر است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود و هفت ساله بود و روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف
بنی امیه یا بنی عبد الشمس - قال کنت نائما فی المسجد - گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد نبوی فحصبنی رجل - پس زد مرا سنگ ریزه
مردی - فنظرت فاذا عمر بن الخطاب - رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر ست - فقال
اذهب فأتنی بهذین - پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد بدو مرد که نشسته بودند در مسجد و سخن میکردند باواز بلند

فجئته بهما - پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را - فقال ممن انتما - پس گفت از کدام جماعه اید شما - او من این انتما - یا گفت
از کجا اید شما شک راوی ست - قالا من اهل الطائف - گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم نام جائے مشهور ست
از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در انجاست - قال - گفت عمر رضی الله عنه - لو کنتما من اهل المدینة - اگر
می بودید شما از اهل مدینه نبی که شناختید حرمت مسجد شریف را یا مردم غریب نمی بودید مستحق عفو و شفقت - لاوجعتکما
هر آئینه دردناک میگردانیدم و می زدم شما را - ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله - بلند میگردانید آوازهای خود را
در مسجد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - ازین جا معلوم میشود که بلند گردانیدن آواز در مسجد نه ادب ست
خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که مقام خاص و محل درود نور و حضور است و در بحث علم که آواز بلند گردد رخصتی
هست - وعن مالک قال بنی عمر رحبة فی ناحیة المسجد - روایت است از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه
فضائے در یکسوی مسجد - تسمی البطیحاء - نامیده شد آن رحبه را بطیحا بضم با و فتح طا بمعنے زمین سنگریزه - وقال - وگفت
در بیان سبب بنا کردن این رحبه - من کان یرید ان یلغط - کسیکه خواهد غوغا کند در گفتگو با مردم و لغط بفتحتین بمعنے
های و هوی مفتوحتین بانگ و خروش - او ینشد شعرا - یا بخواند شعری را - او یرفع صوته - یا بلند گرداند آواز خود را فلیخرج
الی هذه الرحبة - پس باید که بیرون رود از مسجد و برود بسوی این رحبه - رواه فی الموطا - روایت کرد این حدیث را
مالک در موطا که نام کتاب اوست - وعن انس قال رای النبی - گفت انس دید پیغمبر - صلی الله علیه وسلم
نخامة فی القبلة - نخامه را در دیوارے که در جانب قبله مسجد بود و نخامه بضم نون بزاق که از حلق برآید و آنرا نخاع
نیز گویند - فشق ذلک علیه - پس دشوار آمد آن بر آن حضرت - حتی رئی فی وجهه فقام فحکه بیده - تا آنکه دیده شد
اثر ناخوشی در روی مبارک وی پس برخاست آن حضرت از انجا که نماز می کرد پس مالید و تراشید نخامه را بدست
مبارک خود - فقال - پس گفت - ان احدکم اذا قام الی الصلوة - بدرستیکه یکی از شما چون بایستد بسوی نماز
فانما یناجی ربه - پس مناجات میکند و راز میگوید مگر پروردگار خود را - وان ربه بینه وبین القبلة - و بدرستیکه
پروردگار او تعالی و تقدس میان او و میان قبله است بسبب توجه و حضور او بجانب حق - فلا یبزقن احدکم
قبل قبلته - پس باید که بزاق نیفگند یکے از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب - ولکن عن یساره - ولیکن باید که بیفگند
بزاق بجانب چپ خود - او تحت قدمه - یا بیفگند زیر پاے خود - ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه - پس گرفت آن حضرت
گوشه رداے خود را پس بزاق افگند در وی - ثم رد بعضه علی بعض - پس باز گردانید پارهٔ ردا را بر پارهٔ دیگر یعنے
مالید بجامه - فقال او یفعل هکذا - پس گفت یا بکند همچنین وگفته اند که اگر در مسجد است البته همچنین کند و در غیر مسجد
اختیار دارد که در جانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت - رواه البخاری - وعن السائب بن خلاد مرد
من اصحاب النبی - و سائب بن خلاد مردی ست از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم - وکنیت او ابو سهل است مدنی

وعامل عمر بود رضی اللہ عنہ بر این - قال - گفت سائب کہ - ان رجلا ام قوما - مردی امامت کرد قومی را - فبصق
فی القبلة - پس بصاق کرد در جانب قبلہ اگر در مسجد بود کراہت سخت تر بود و اگر در مسجد نبود کراہت بسبب ترک ادب
قبلہ باقی ست - ورسول اللہ - و پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ینظر - میدید آنرا - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم لقومہ - مر قوم او را کہ امامت ایشان میکرد - حین فرغ - ہنگام کہ فارغ شد از امامت - لا یصلی لکم -
امامت نکند این مرد مر شما را بعد ازین - فاراد بعد ذلک ان یصلی لہم - پس خواست آن مرد بعد از ان کہ امامت کند
مر این قوم را فمنعوہ - پس باز داشتند او را از امامت کردن - فاخبروہ بقول رسول اللہ - و چون وی سبب منع
پرسید خبر دادند او را بگفتۂ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمودہ بود امامت نکند وی مر شما را - فذکر ذلک لرسول اللہ
پس ذکر کرد آنمرد منع کردن قوم مرا ورا از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم - کہ آیا در واقع
منع کردہ مارا از امامت کردن - فقال نعم - پس گفت آنحضرت آری منع کردہ ام - وحسبت انہ قال - وگمان میبرم کہ
آنحضرت گفت بآن مرد در بیان سبب منع از امامت - انک قد اذیت اللہ ورسولہ - بدرستیکہ تو اے مرد آزار کردی
خدا را و رسول خدا را یا ارتکاب منہی عنہ خصوصا در نماز و در مسجد بزاق کردن جانب قبلہ - رواہ ابو داؤد - وعن معاذ بن جبل
قال - روایت ست از معاذ بن جبل کہ - احتبس عنا رسول اللہ - باز داشتہ شد از ما پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ذات غداۃ
عن صلوۃ الصبح - در یک وقت بامداد و نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد - حتی کدنا نترائی عین الشمس - تا نزدیک بود کہ
ما کہ ببینیم آفتاب را طلوع کردہ - فخرج سریعا - پس بیرون آمد از خانہ شتابان - فثوب بالصلوۃ - پس تکبیر بر آوردہ شد
برای نماز - فصلی رسول اللہ - پس نماز گزارد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم وتجوز فی صلوتہ - و سبک و شتاب بگزارد نماز را
برخلاف عادت شریف در نماز بامداد - فلما سلم دعا بصوتہ - پس چون سلام داد خواند ما را بآواز بلند - فقال لنا - پس گفت ما را
علی مصافکم کما انتم - بر جای خود باشید در جایہائے کہ صفہا بستہ اید برای نماز چنانکہ ہستید نشستہ - ثم انفتل الینا - پس
برگشت آنحضرت از نماز روی بجانب ما - ثم قال اما انی ساحدثکم ما حبسنی عنکم الغداۃ - پس گفت آگاہ باشید بدرستیکہ من
خبر دہم شما را کہ چہ چیز باز داشت مرا از شما درین بامداد - انی قمت من اللیل - این ست کہ بدرستی من برخاستم پارۂ از
شب چنانکہ عادت بود در برخاستن از برای نماز تہجد - فتوضأت - پس وضو کردم - وصلیت ما قدر لی - و گزاردم از نماز
آنچہ تقدیر کردہ شد برای من و خدا خواست - فنعست فی صلوتی - پس خواب کردم در نماز و نعاس بضم نون گرانی اول
خواب کہ آنرا بفارسی پینکی گویند چنانچہ فرمود حتی استثقلت - تا آنکہ گران شدم و این لفظ صریح است کہ این رویت
در خواب بود و در روایتی آمدہ کہ فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکہ بعد از بیدار شدن از ان خواب بود
واللہ اعلم - فاذا انا بربی - پس ناگاہ می بینم من کہ با پروردگار خودم - تبارک وتعالی فی احسن صورۃ - در نیکو صفتی و حالتی
بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکہ در فصل دوم گذشت - فقال - پس گفت پروردگار تعالی - یا محمد قلت

گفتم - لبیک رب - ایستادہ ام در خدمت تو چہ می فرمائی پروردگار من - قال - گفت - فیم یختصم الملأ الاعلی - در چہ چیز
بحث و نزاع میکنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت - قلت - گفتم - لا ادری - در نمی یابم و نمیدانم - قالہا ثلثا گفت
این کلمہ را پروردگار تعالی و پرسید از من سہ بار و ہر بار ہمین جواب گفتم - قال فرایتہ وضع کفہ بین کتفی - گفت
آنحضرت پس دیدم پروردگار تعالی را کہ نہاد دست قدرت خود را میانۂ ہر دو شانۂ من - حتی وجدت برد انا ملہ بین ثدیی
تا آنکہ یافتم سردی انگشتان او را میان ہر دو پستان خود - فتجلی لی کل شیء وعرفت - پس ظاہر شد و روشن شد مرا ہر چیز
از علوم و شناختم ہمہ را - فقال - پس گفت پروردگار تعالی - یا محمد قلت - گفتم - لبیک رب قال - گفت - فیم یختصم
الملأ الاعلی - در چہ چیز خصومت میکنند ملأ اعلی - قلت فی الکفارات - گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملہائیکہ
کفارات گناہان گذشتہ میشوند - قال - گفت پروردگار تعالی - ما ہن - چہ چیز اند و کدام اند کفارات - قلت - گفتم
کفارات سہ چیز اند - مشی الاقدام الی الجماعات - یکی رفتن بپایہا بسوی جماعتہای نماز - والجلوس فی المساجد بعد
الصلوات - دیگر نشستن در مسجدہا بعد از نمازہا - واسباغ الوضوء حین الکریہات - دیگر کامل و سیراب کردن وضو در
حالتہا کہ ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکہ در سرما و بیماری - قال - گفت پروردگار تعالی - ثم فیم - بعد از ان
در چہ چیز خصومت و بحث میکنند - قلت فی الدرجات - گفتم در درجات یعنی عملہای کہ بدان پایہ در ثواب و قرب الہی تعالی
بلند و بیشتر گردد - قال ما ہن - گفت پروردگار تعالی چہ چیز اند و کدام اند درجات - قلت اطعام الطعام - گفتم درجات
خورانیدن طعام است بمسکینان و محتاجان و مہمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکے از ان میان اطعام ست کہ عام است
نفع او و سخت ست احتیاج بدان - ولین الکلام - دیگر نرمی کردن در سخن و بمردم بخلق و لطف بودن و با زیردستان و شکستہ دلان
درشتی نمودن - والصلوۃ باللیل والناس نیام - دیگر نماز کردن بشب و حالانکہ مردم در خواب اند - قال سل - گفت
پروردگار تعالی سوال کن و بطلب از خیرات و دعا کن برای خود ہر چہ خواہی - قلت - گفتم دعا کردم باین دعا - اللہم انی
اسألک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفرلی وترحمنی واذا اردت فتنۃ فی قوم فتوفنی غیر مفتون
ترجمہ این الفاظ در فصل ثانی معلوم شد باندک تفاوتی کہ درینجا است با زیادتی طلب آمرزش و مہربانی و درینجا این زیادہ
نیز ہست کہ - واسألک حبک - و سوال میکنم از تو دوستی ترا کہ من ترا دوست دارم تا آنکہ تو مرا دوست داری - وحب
من یحبک - و سوال میکنم دوستی کسی را کہ دوست دارد ترا بہر دو معنی - وحب عمل یقربنی الی حبک - و دوستی کاری کہ نزدیک
گرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہا حق - پس گفت آنحضرت
بعد از تحدیث این واقعہ کہ این واقعہ کہ دیدم و گفتم راست و درست است - فادرسوہا ثم تعلموہا - پس بخوانید آنرا
و یاد گیرید معانی و الفاظ آن را بعد از ان تعلیم کنید آن را بمردم - رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح
گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح ست - وسألت محمد بن اسمعیل عن ہذا الحدیث - و گفت پرسیدم محمد بن اسمعیل

را یعنی بخاری را ازین حدیث کہ چہ حال دارد - فقال - پس گفت محمد بن اسمعیل بخاری - ہذا حدیث صحیح - وعن عبد اللہ
بن عمرو بن العاص قال کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا دخل المسجد - میگفت در وقت
در آمدن مسجد این کلمات را - اعوذ باللہ العظیم - پناہ میجویم بخدای بزرگ - وبوجہہ الکریم - وبذات پاک وی کہ جامع جمیع
بزرگیہاست وگفتہ اند کہ ہرگاہ بکریم وصف کردی گویا بہمہ صفات کمال وصف کردی - وسلطانہ القدیم - وبسلطنت
قہرمان وی کہ قدیم است - من الشیطان الرجیم - از شیطان سنگسار کردہ شدہ - قال - گفت آنحضرت - فاذا قال ذلک
پس چون بگوید کسی این کلمات را نزد در آمدن مسجد - قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم - بیگوید شیطان نگاہداشتہ شد
این بندہ از شر من تمامہ روز - رواہ ابو داؤد - وعن عطاء بن یسار قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - عطاء بن
یسار کہ از تابعین ست ومشاہیر علما وکبار ایشانست ثقہ کثیر الحدیث مولای ام المومنین میمونہ مات سنۃ اربع وتسعین یا
قول اشہر ہمو ابن اربع وثمانین گفت کہ گفت آنحضرت صلعم - اللہم لا تجعل قبری وثنا یعبد - خداوندا مگردان قبر مرا مانند بتی
کہ پرستیدہ میشود - اشتد غضب اللہ علی قوم اتخذوا قبور انبیائہم مساجد - سخت شد یا سخت باد خشم خدا بر گروہی کہ گرفتند
قبرہای پیغمبران خود را مسجدہا بر وجہی کہ سابقا معلوم شد - رواہ مالک مرسلا - وعن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم یستحب الصلوٰۃ فی الحیطان - بود آنحضرت کہ دوست میداشت نماز را در حیطان - قال بعض رواتہ گفتند بعضی از راویان
اینحدیث در بیان مراد بحیطان - یعنی البساتین - میخواہند از حیطان بساتین را وحیطان در اصل جمع حائط است بمعنی دیوار کہ
احاطہ میکند موضعی را وبمعنی بستان می آید بجہت احاطۂ دیوارہا بوی - رواہ الترمذی وقال - روایت کرد اینحدیث را
ترمذی وگفت - ہذا حدیث غریب - اینحدیث غریب است - لا نعرفہ الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر - نمی شناسیم آنرا
مگر از حدیث حسن بن ابی جعفر - قد ضعفہ یحیی بن سعید وغیرہ - بتحقیق ضعیف گفتہ او را یحیی بن سعید وغیر وی از بعض ائمۂ
حدیث وگفتہ اند کہ حسن بن ابی جعفر شاب ست در روایت حدیث ومنکر الحدیث ست ویحیی بن سعید کہ از نقاد ائمۂ حدیث
است از وی روایت نمی کرد وابو حاتم گفتہ کہ حسن مستجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد از صناعت
حدیث وحفظ آن بوی غفلتے ووہمی راہ یافت واللہ اعلم - وعن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم صلوٰۃ الرجل فی بیتہ بصلوٰۃ - نماز مرد در خانۂ خود برابر ست ومحسوب است بیک نماز - وصلوٰتہ فی مسجد القبائل بخمس
وعشرین صلوٰۃ - ونماز وی در مسجد محلہا محسوب است بہ بیست وپنج نماز - وصلوٰتہ فی المسجد الذی یجمع فیہ بخمسمائۃ صلوٰۃ - ونماز
وی در مسجدی کہ جمعہ گذاردہ میشود دروی بپانصد نماز - وصلوٰتہ فی المسجد الاقصی - ونماز وی در بیت المقدس - بخمسین الف
صلوٰۃ - بہ پنجاہ ہزار نماز ودر بعض نسخ بالف صلوٰۃ بہزار نماز وبعضی از علما نوشتہ اند وبراولی کہ صواب ہمین ست
وصلوٰتہ فی مسجدی بخمسین الف صلوٰۃ - ونماز او در مسجد من بہ پنجاہ ہزار نماز است - وصلوٰتہ فی المسجد الحرام بمائۃ الف
صلوٰۃ - ونماز او در مسجد حرام بصد ہزار نماز - رواہ ابن ماجہ - وعن ابی ذر قال قلت - گفت ابوذر گفتم - یا رسول اللہ

ای مسجد وضع فی الارض اول - کدام مسجد است کہ نہادہ شدہ وبنا کردہ شدہ در زمین نخست - قال المسجد الحرام - گفت نخستین
کہ بنا کردہ شدہ است در زمین مسجد حرام است کہ کعبۂ معظمہ است - قلت ثم ای - گفتم بعد ازان کدام مسجد است کہ نہادہ
شدہ است - قال - گفت آنحضرت - ثم المسجد الاقصی - بعد ازان مسجد اقصی است - قلت کم بینہما - گفتم چند مدت ست میان
بنای این دو مسجد - قال اربعون عاما - گفت چہل سال - ثم الارض لک مسجد - پس تمام زمین مر ترا مسجد است یعنی حکم مسجد
دارد کہ جائز است نماز در وی چنانکہ فرمود - فحیث ما ادرکتک الصلوٰۃ فصل - پس ہرجا کہ دریابد ترا نماز در رسد وقت
نماز پس بگذار نماز را - متفق علیہ - درینجا اشکال آوردہ اند کہ بانی کعبہ ابراہیم است علیہ الصلوٰۃ والسلام وبانی
بیت المقدس سلیمان علیہ السلام ومیان ایشان بیشتر از ہزار سال است پس چہل سال چون گفت وجواب دادہ اند
کہ ابن جوزی گفتہ است کہ اشارت در حدیث باول بنا نہادن این دو مسجد ست ونیست ابراہیم نخستین کسیکہ بنا کردہ
کعبہ را ونہ سلیمان نخستین کسیکہ بنا کردہ بیت المقدس را زیرا کہ بتحقیق روایت کردہ شدہ است کہ اول کسیکہ بنا کرد کعبہ را
آدم بود پس ازان منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند کہ بعضے از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را نہادہ باشند پس
ازان بنیاد نہاد ابراہیم کعبہ را وشیخ ابن حجر عسقلانی گفت کہ بتحقیق یافتم شاہدے برای این سخن زیرا کہ ابن ہشام در
کتاب التیجان گفتہ است کہ چون بنا کرد آدم کعبہ را امر کرد او را پروردگار تعالے بسیر کردن بسوی بیت المقدس
وبنا کردن آن پس بنا کرد آن را وعبادت کرد در وی وبنای آدم کعبہ را خود مشہور است وبرین تقدیر فاصلہ
چہل سال بعید نباشد - کذا فی بعض الشروح واللہ اعلم

باب الستر

ستر پوشیدن ومراد اینجا پوشیدن عورت ست کہ از شرائط نماز ست ومؤلف درین باب احادیث آوردہ در لباسہا کہ
حضرت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم وصحابہ نماز دران کردہ اند وآنچہ کردہ است دران نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت

الفصل الاول - عن عمر بن ابی سلمۃ - روایت است از عمر بن ابی سلمہ مخزومی قرشی کہ ربیب آنحضرت بود پسر
ام سلمہ صحابی صغیر است ولادت وی در ارض حبشہ است در سنۂ ثانیہ از ہجرت بود در وقت وفات آنحضرت نہ سالہ بود
یاد گرفت ازان حضرت احادیث ووفات یافت در زمان عبد الملک سنۃ ثلث وثمانین - قال رایت رسول اللہ
گفت دیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی ثوب واحد - نماز میگذارد در یک جامہ کہ ردا است - مشتملا بہ
درحالیکہ اشتمال کنندہ بود آنحضرت بآن جامہ - فی بیت ام سلمۃ - در خانۂ ام سلمہ وصورت اشتمال آنست کہ طرف
راست از جامہ کہ بر دوش راست است از زیر دست راست گرفتہ بر دوش چپ بیندازد وطرف چپ کہ بر دوش چپ است
از زیر دست چپ گرفتہ بر دوش راست بیندازد وبستہ بندد ہر دو طرف را بر سینہ وغالبا احتیاج بہ بستن ہر دو طرف
بر سینہ بر تقدیری ست کہ گوشہ ہای جامہ دراز نباشد وبیم وا شدن بود واگر بسیار دراز باشد احتیاج بہ بستن نباشد

چنانکه از لباس فقرای یمن ظاهر میگردد و لهذا در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشده و اشتمال را توشیح نیز گویند
ماخوذ از وشاح یعنی حمائل که در گردن اندازند - واضعا طرفیه علی عاتقیه - در حالتی که نهنده بود هر دو طرف جامه را بر دو دوش
خود چنانکه تصویر کرده شد - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصلین احدکم
فی الثوب الواحد - باید که نماز نگزارد یکی از شما در یک جامه که - لیس علی عاتقیه منه شیء - نیست بر هر دو دوش وی از آن
جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاه
ندارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست
است نزد ائمه ثلثه و جمهور علما الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث - متفق علیه - وعنه قال سمعت
رسول الله - وهم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - من صلی فی ثوب
واحد فلیخالف بین طرفیه - کسیکه بگزارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت
اشتمال گفته شد - رواه البخاری - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت صلی رسول الله - گفت عائشه نماز گزارد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فی خمیصة لها اعلام - در خمیصه که مر او را علمها بود خمیصه جامه ایست از خز یا صوف سیاه علم دار و اگر سیاه و
علم دار نبود خمیصه نگویند - فنظر الی اعلامها نظرة - پس نگاه کرد آنحضرت بجانب علمهای که مر آن خمیصه را بود یک
نگاه کردنی - فلما انصرف قال - چون برگشت آنحضرت و فارغ شد از نماز گفت - اذهبوا بخمیصتی هذه الی ابی جهم - ببرید
این خمیصه مرا پیش ابی جهم که صحابی مشهور بود و معمر بود از پیران قریش و این خمیصه را وی بخدمت هدیه آورده بود
و چون آنحضرت را علمهای وی ناخوش آمد باز پس فرستاد و فرمود که این خمیصه را نزد وی ببرید - وائتونی بانبجانیة ابی جهم -
و بیارید برای من انبجانیه وی را انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر بای موحده و فتح نیز آمده گلیم پشمین درشت از
فروترین جامه ها منسوب بموضعی که انبجان نام دارد و طلبیدن انبجانیه از ابی جهم برای آن بود که چون وی فرستاده بود بباز
پس فرستادن آن شکسته خاطر نگردد و سبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود که - فانها الهتنی آنفا عن صلوتی - پس
بدرستیکه این خمیصه و نظر افتادن بر نقوش و اعلام و الوان آن باز داشت مرا از ذوق و حضور نماز اکنون - متفق علیه - وفی
روایة للبخاری - و در روایتی مر بخاری را چنین آمده - قال کنت انظر الی علمها وانا فی الصلوة - گفت آنحضرت بودم من نگاه
میکردم بجانب علم آن خمیصه و حالانکه من در نمازم - فاخاف ان یفتننی - پس ترسیدم من که در فتنه بیندازد مرا و باز دارد
از نماز و حضور در آن و از اینجا معلوم میگردد که صور و نقوش ظاهره را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیرهای است با وجود
علو مقام و کمال نزاهت و نظر بتحقیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت ست چنانکه در جامه سفید یک نقطه
سیاه اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفیدتر و صافتر نمایان تر و آلودگان و تیره دلان را از ان معنی آگاهی نبود و نزد من این
تعلیم است مر امت را و تنبیه است مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتراس از مباشرت و ملابست ملاهی و مشاغل والله اعلم بحقیقة الحال

وعن انس رضی الله عنه - قال - روایت است از انس گفت - کان قرام - بکسر قاف و تخفیف را بود پرده باریک
رنگین منقش - لعائشة - مر عائشه را - سترت بجانب بیتها - پوشیده بود عائشه بآن پرده گوشه خانه خود را ظاهر این ست
که دیوار خانه را بدان پوشیده و مزین ساخته بود و بعض گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعض گویند که متاعی که در خانه
داشت باین پرده آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها و پرده گرفتن آن نهی کرده اند پس عائشه چگونه ارتکاب
نموده باشد و تواند که این حال پیش از نهی باشد والله اعلم - فقال لها النبی - پس گفت مر عائشه را پیغمبر صلی الله علیه وسلم
امیطی عنا قرامک هذا - دور کن و بردار از پیش ما پرده خود را - فانه لا یزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی - پس بدرستیکه
همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد بر من در نماز من - رواه البخاری - وعن عقبة بن عامر قال اهدی لرسول الله
گفت عقبه بن عامر جهنی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فروج حریر - قبای ابریشم
و فروج بفتح فا و تشدید رای مضمومه و در آخر جیم قبائی که از پس چاک دارد چنانکه برای سواری کنند اهدا کننده آن اکیدر بود
کلان تر دومة الجندل و بعض گویند دیگری بود - فلبسه - پس پوشید آنحضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود
و بعض گویند بعد از تحریم بود از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشیده و این سخن بغایت بعید است و
مخالف سوق حدیث - ثم صلی فیه - پستر نماز گزارد در ان قبا - ثم انصرف - پستر باز گشت از نماز - فنزعه - پس بکشید آن قبا
را از بدن مبارک - نزعا شدیدا - کشیدنی سخت - کالکاره له - همچو کراهت دارنده آن را - ثم قال لا ینبغی هذا للمتقین -
لائق و سزاوار نیست این چنین جامه مر متقیان را خصوصا مهتر و بهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه وسلم یعنی اگرچه مباح و روا است
ولیکن از مقام عزیمت و فضیلت دور است و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمه آن باشد والله اعلم - متفق علیه

الفصل الثانی - عن سلمة بن الاکوع قال قلت - گفت سلمه بن الاکوع که صحابی مشهور است و از شجاعان و دلیران
روزگار بود پیاده بر سواران میزد گفتم - یا رسول الله انی رجل اصید - من مردی ام که شکار میکنم و پیراهن تنها میپوشم که آزار
باوی نباشد تا دنبال شکار بآسانی توانم دوید - افاصلی فی القمیص الواحد - آیا نماز کنم در یک پیراهن - قال نعم - گفت آری
بگزار نماز در ان یک پیراهن - وازرره - و تکمه کن پیراهن را یعنی بر بند گریبان را اگر فراخ باشد و عورت از ان نمایان
گردد نزد رکوع و سجود - ولو بشوکة - اگرچه تکمه کردن و بر بستن به خاری باشد - رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث را ابوداود
باین لفظ - وروی النسائی نحوه - و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر - وعن ابی هریرة قال بینما رجل یصلی
گفت ابوهریره در اثنای آنکه مردی میگزارد نماز را - مسبل ازاره - که دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و حکم اسبال
دراز کردن جامه و فرو هشتن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر مخصوص نیست بازار و لیکن مشهر استعمال در ازار یافته - قال له
رسول الله - گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذهب فتوضأ - برو پس وضو کن - فذهب فتوضأ - پس رفت آن مرد
وضو کرد - ثم جاء - پستر باز آمد - فقال رجل - پس گفت مردی دیگر که حاضر بود - یا رسول الله ما لک امرته ان یتوضأ - چه بود ترا که امر

کردی اورا بآنکه وضو کند - قال - گفت آنحضرت - انه کان یصلی وهو مسبل ازاره - از جهت آنکه وی نماز میگذارد و حالانکه وی
اسبال کننده است ازار خود را - وان الله لا یقبل صلوة رجل مسبل ازاره - و بدرستی خدای تعالی قبول نمیکند نماز مردی را که اسبال
کننده است ازار خود را از جهت تا . و تکبر و ثواب نمیدهد بران اگرچه اصل صحت دارد و از ذمه ساقط میگردد - رواه ابوداود
مانند آنکه قبول ناکردن نماز وی چگونه علت امر بوضو گردید درین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب
معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشیدن گناهان ست و دور میگرداند اسباب آنرا همچو غضب
مانند آن و طیبی گفته که شاید سر در امر بتوضی با وجود طهارت آنست که فکر کند مرد در سبب امر کردن پس دریابد قباحت این فعل
خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از
تکبر و خیلا که باعث شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر موثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم چنان میرساند که
اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت دران کردن اما شراح بیان آن چنین کرده اند فافهم - وعن عائشة رضی الله عنها
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة حائض الا بخمار - قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه که در سن حیض رسیده
الا بسرپوش و خمار بکسر خای در اصل چیزیکه پوشیده شود بدان سر واکنون استعمال او در سرپوش زنان آید در شرح گفته که خمار
معجر زنان یعنی سر و موی زنان عورت است واجب است ستر آن در نماز و این در حره است و امه حکم مرد دارد و در عورت چنانچه
در کتب فقه معلوم شده است - رواه ابوداود والترمذی - وعن ام سلمة انها سألت رسول الله - روایت است از ام سلمه
که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصلی المرأة فی درع وخمار - آیا نماز گذارد زن در پیراهن و معجر لیس علیها ازار که نباشد
بر تن وی ازار - قال - گفت آنحضرت بگذارد - اذا کان الدرع سابغا - وقتیکه باشد پیراهن وی تمام یعنی دراز چنانکه -
یغطی ظهور قدمیها - بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت است - رواه ابوداود - روایت میکرد این حدیث را ابوداود
وذکر جماعة وقفوه علی ام سلمة - وذکر کرد ابوداود جماعة را از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند
که این قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده است وعن ابی هریرة
ان رسول الله - روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل فی الصلوة یعنی کرد از سدل در
نماز و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بیندازد و اطراف جامه را در جوانب رها کند و گفته اند افکندن ردا بر دوش در رها کردن
اطراف آن و پوشیدن قبا بی آنکه دستها در آستین در آرد نیز داخل سدل است - وان یغطی الرجل فاه - و نهی کرد از آنکه
از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجامه یا بدست و بعض شارحان تفسیر کرده اند آنرا بتلثیم که بستن دهن است بگوشه دستار
و سبب نهی آن گفته اند که این فعل یهود است و بعض گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض گفته اند که
مانع است از قرائت و تحسین آن و صاحب فائق و آروغ یا آنکه از دهن او بوی بد می آید ان مستثنی است و بستن دهن بدست
درین صورتها مستحب و مستحسن است - رواه ابوداود والترمذی - وعن شداد بن اوس صحابی است برادر زاده حسان

بن ثابت نزول کرد بیت المقدس را بعد و وی است در شامیین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خالفوا الیهود -
مخالفت کنید یهود را بگذاردن نماز در موزه و نعلین - فانهم لا یصلون فی نعالهم ولا خفافهم - زیرا که یهود نمیگذارند نماز در نعلها
خود و موزه های خود و ازینجا معلوم میشود که عمل برخصت از برای اظهار خلاف با اهل ضلالت مستحسن و مرغوب است و هرچند رخصت
است اما چون متضمن خلاف با ایشان ست حکم عزیمت میگیرد - رواه ابوداود - وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
قال بینما رسول الله - در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی باصحابه - نماز میگذارد با یاران خود - اذ خلع نعلیه
ناگاه برکشید از پا نعلین خود را - فوضعهما عن یساره - پس بنهاد نعلین خود را در چپای خود تا کسی در جانب چپ
آنحضرت نبود و الا وران جانب نمی نهاد از جهت ورود نهی از ان چنانکه در حدیث آینده بیاید - فلما رای ذلک القوم
پس چون دیدند برکشیدن نعلین را از آنحضرت صحابه - القوا نعالهم - برکشیدند از پاهای خود نعلهای خود را و بینداختند فلما
قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوته - پس چون تمام کرد آنحضرت نماز خود را - قال ما حملکم علی القائکم نعالکم - فرمود چه داشت
شما را بر انداختن شما نعلهای خود را - قالوا رأیناک القیت نعلیک - گفتند دیدیم ما ترا که انداختی نعلین خود را - فالقینا نعالنا -
پس انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمتابعت تو - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل اتانی - پس گفت آنحضرت
بدرستیکه جبرئیل آمد مرا - فاخبرنی ان فیهما قذرا - پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی هست و قذر بفتح قاف و ذال معجمه در اصل
آنچه مکروه پندارد آنرا طبع و ظاهر انجاستی نبود که نماز بآن درست نباشد بلکه چیزی بود مستقذر که طبع آنرا ناخوش دارد
والا نماز از سر میگرفت که بعضی از نماز بآن گذارده بود و خبر دادن جبرئیل بآن و برآوردن از پا بجهت کمال تنظیف و تطهیر بود که
لائق بحال شریف وی بود و بعضی از شافعیه گفته اند که استصحاب نجاست بنسیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظاهر
این حدیث و این قول قدیم است مر شافعی را بعد از ان فرمود آنحضرت - اذا جاء احدکم المسجد فلینظر - وقتیکه خواهد یکی از شما که
در آید در مسجد پس باید که نگاه کند - فان رأی فی نعلیه قذرا - پس اگر ببیند در نعلین خود پلیدی را فلیمسحه ولیصل فیهما - پس
باید که مسح کند آن پلیدی را و بگذارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطهیر النجاسات گذشت - رواه ابوداود والدارمی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم فلا یضع نعلیه عن یمینه - چون نماز
بگذارد یکی از شما پس باید که ننهد نعلین خود را در راستای خود - ولا عن یساره - و نیز باید که ننهد در چپای خود - فتکون عن یمین
غیره - پس باشد در راستای غیر او یعنی اگر بجانب دست چپ خود نهد در جانب دست راست دیگری که در پهلوی وی در جانب
چپ او ایستاده است واقع میشود و چون در راستای خود خوش ندارد در راستای دیگر چون روا دارد و بیت - هرچه
بر جان خویش نپسندی * نیز بر جان دیگری مپسند * الا ان لا یکون عن یساره احد - مگر آنکه نباشد در جانب چپ او
هیچ یکی - ولیضعهما بین رجلیه - و باید که بنهد نعلین را میان دو پای خود - وفی روایة - و در روایتی این زیادت آمده است
که - او لیصل فیهما - یا باید که بگذارد نماز را در نعلین و بر نکشد آنها را از پا - رواه ابوداود و روی ابن ماجه معناه

الفصل الثالث - عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی - گفت ابو سعید خدری درآمدم بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرأیته یصلی علی حصیر - پس دیدم که نماز میگزارد آنحضرت بر بوریا - یسجد علیه - سجده میکرد بروی و ازینجا معلوم
شد که نماز گزاردن و سجده کردن بر چیزی که حائل باشد میان وی و زمین درست است خواه از جنس رویندگیهای
زمین باشد یا نه واگرچه درین حدیث حصیر تخصیص بذکر یافته ولیکن دلائل دیگر دارند که بر غیر آن چنانکه جامه یا صوف نیز
جائز است و بعض گویند بر غیر آنچه از جنس رویندگیهای زمین باشد خوب نیست - قال - گفت ابو سعید - ورأیته یصلی
فی ثوب واحد متوشحا به - و دیدم آنحضرت را که نماز میگزارد در یک جامه در حالتی که متوشح بود بآن جامه چنانکه گذشت - رواه مسلم
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال رأیت رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا ومنتعلا
نماز میگزارد گاهی پای برهنه و گاهی نعلین پوشیده - رواه ابو داود - وعن محمد بن المنکدر - تابعی ست شنیده از جابر
وانس و عائشه و ابو هریره و جز ایشان - قال صلی بنا جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه - گفت نماز گزارد جابر بن عبد الله
انصاری صحابی مشهور در ازارے که بتحقیق بست آن را در جانب گردن خود آزار جابر درست که او را در ته می بندند و جابر
آنرا بلند کرد تا گردن و بربست و همین را پوشیده نماز گزارد - وثیابه موضوعة علی المشجب - و حالانکه جامه های وی نهاده
شده بود بر مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوبهای که سرهای آنها را باهم بپیوندند و پایهای آن را کشاده دارند
و جامه ها را بروی نهند و گاهی مشک آب را نیز بیاویزند تا آب سرد گردد و اهل عرف اینجا آنرا سه پایه خوانند - فقال له
قائل - پس گفت مر جابر را گوینده - تصلی فی ازار واحد - آیا میگزاری تو نماز در یک ازار با وجود آنکه جامه های تو حاضر
است - فقال - پس گفت جابر - انما صنعت ذلک لیرانی احمق مثلک - نکردم من آنرا مگر برای آنکه تا به بیند مرا جاهلے
مانند تو و بداند که نماز گزاردن در یک جامه جائز است و خلاف سنت نیست و وصف بحماقت بجهت مبادرت وی با نکار
پیش از تأمل و سوال و درین تنبیه است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بترک سنت و حسن
ظن با ایشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نماید و برهمین قیاس علمای راسخ در علم از اهل استقامت و اولی سوال و استفسار
است نه اعتراض و انکار - وایّنا کان له ثوبان علی عهد النبی - و کدام یکی از ما بود مر او را دو جامه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم
واگرچه بعد از وسعت و قدرت نماز گزاردن در دو جامه و تجمل در هیئت نماز مستحب و مستحسن است لیکن برای غرض تعلیم و تنبیه بر
جواز در یک جامه نیز مستحسن است چنانکه جابر کرد نه بطریق تهاون و تساهل - رواه البخاری - وعن ابی بن کعب - از اشراف
صحابه و عظمای ایشان است کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب او بسیار است و عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین میخواند
قال - گفت - الصلوة فی الثوب الواحد سنة - نماز گزاردن در یکجامه سنت و طریق مسلوک است در دین و جائز است
چنانکه گفت - کنا نفعله مع رسول الله - بودیم ما که میکردیم آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا یعاب علینا - و عیب گرفته نمیشد
بر ما - فقال ابن مسعود - پس گفت ابن مسعود - انما کان ذلک اذ کان فی الثیاب قلة - بود نماز گزاردن در یک جامه مگر وقتیکه بود

در جامه ها کمی - فاذا وسع الله فالصلوة فی الثوبین ازکی - پس چون فراخ گردانید خدای تعالی ارزاق را پس نماز گزاردن
در دو جامه فاضلتر و در ثواب زیاده ترست از جهت حسن ادب و اظهار نعمت و تحسین هیئت - رواه احمد

باب السترة

ستره بضم سین و سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه ایستاده شود پیش مصلی تا تمیز شود سجده گاه او و بزه کار نگردد گذرنده
بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی و جز آن و باید که درازی او کم از ذراعی نبود و سطبری او انگشتی و احکام آن در احادیث بیاید
الفصل الاول - عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال کان النبی - بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم تغدو الی المصلی - میرفت
در وقت بامداد بسوی مصلای عید - والعنزة بین یدیه تحمل - و عنزه در پیش آن حضرت برداشته میشد و عنزه بفتحات
نام نیزهٔ خرد است که سنان دارد بمقدار سه گز و عادت چنان بود که خادمان شریف آنرا می برداشتند برای مصلحتها
و کارها که یکے از آن ستره ساختن است در نماز چنانکه می گوید - وتنصب بالمصلی بین یدیه - و ایستاده کرده میشد بمصلا
پیش آن حضرت و ستره ساخته میشد - فیصلی الیها - پس نماز میگزارد آن حضرت بسوی آن - رواه البخاری - وعن
ابی جحیفة بتقدیم جیم مضمومه بر حاء مفتوحه از صغار صحابه است در وقت وفات آن حضرت بحد بلوغ نرسیده بود
ولیکن شنیده است از وی و امیر المؤمنین علی او را بر بیت المال کوفه گماشته بود - قال رأیت رسول الله - گفت
دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بمکة - در مکه - وهو بالابطح - و حالانکه بود آن حضرت در ابطح که نام وادی ست
نزدیک بمکه در راه منی و آنرا محصب و بطحا نیز گویند و مکه را بجهت آن نیز بطحا گویند و آنحضرت را صلعم بجهت آن بطحی خوانند
و ابطح بمعنی سیل آب که در وی سنگ ریزه های خرد بود - فی قبة حمراء من ادم - بود آنحضرت در خیمه سرخ از چرم و ادم بفتحتین
چرم دباغت کرده شده - ورأیت بلالا اخذ وضوء رسول الله - و دیدم بلال را که گرفت آب باقی مانده را از وضوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ورأیت الناس یبتدرون ذلک الوضوء - و دیدم مردم را که می شتافتند و شتابی میکردند برای گرفتن
آن آب - فمن اصاب منه شیئا تمسح به - پس کسیکه میرسید و می یافت چیزی را از آن آب مسح میکرد بآن آب و میمالید
بر روی خود و باندام خود - ومن لم یصب منه اخذ من بلل ید صاحبه - و کسی که نمی یافت از آن آب میگرفت از تری دست یار خود
ثم رأیت بلالا اخذ عنزة - پس تر دیدم بلال را که گرفت عنزه را - فرکزها - پس بخلانید آن را در زمین و ستره ساخت
وخرج رسول الله - و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی حلة حمراء - در جبت جامه ازار ورداکه خطهای سرخ داشت
چنانکه جامهٔ الاجه در دیار ما میباشد نه آنکه مراد جامهٔ سرخ خالص باشد که آن مکروه است کراهت تحریمی و تحقیق آن در باب لباس
بیاید ان شاء الله تعالی - مشمرا - در حالتی که دامن برزده بود آنحضرت و برداشته گوشهٔ ازار را - فصلی الی العنزة بالناس
رکعتین - گزارد آن حضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت - ورأیت الناس والدواب - و دیدم مردم را و چارپایه ها را
یمرون بین یدی العنزة - میگذشتند پیش عنزه پس معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز

دگذرندگان آثم نمی شوند۔ متفق علیہ۔ وعن نافع عن ابن عمران النبی۔ روایت ست از نافع از ابن عمر که پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم کان یعرض راحلتہ۔ بود که می نشاند شتر سوارے خود را بر پہنا بجانب قبلہ۔ فیصلی الیھا۔ پس نماز میگزارد آنحضرت
بسوی راحلہ و یعرض بفتح یا و سکون عین و بضم را و کسر آن وضم افصح است و بضم یا و فتح عین و کسر رای مشدد نیز روایت است
وعرض و تعریض بر پہنا نہادن۔ متفق علیہ۔ این مقدار از حدیث بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند۔ وزاد البخاری۔ و زیاد
کردہ است بخاری این عبارت را که۔ قلت افرایت اذا ھبت الرکاب۔ گفت نافع گفتم یا ابن عمر خبر دہ مرا که چون بیرون میرفتند
شتران برائے چریدن و آب خوردن چہ کار میکرد آن حضرت و بجانب چہ چیز نماز میکرد۔ قال۔ گفت ابن عمر۔ کان یاخذ
الرحل۔ بود آنحضرت می گرفت پالان شتر را۔ فیعدلہ۔ پس راست می نہاد آن را مشتق از عدل یا از تعدیل۔ فیصلی الی
آخرتہ۔ پس میگزارد آن حضرت بجانب چوب پسین پالان و آخرۃ بفتحات بمد و بے مد و کسر خای چوبی که تکیہ میکنند بآن شتر سوار
و چون آن چوب بلندی دارد آن را سترہ می ساخت و بسوی آن نماز میکرد۔ وعن طلحۃ بن عبید اللہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضع احدکم بین یدیہ۔ وقتیکہ بنہد یکے از شما پیش خود۔ مثل مؤخرۃ الرحل۔ مانند پسین پالان شتر
و مؤخر بضم میم و سکون ہمزہ و کسر خاے و فتح آن و بضم میم و فتح ہمزہ و تشدید خاے مشددہ بمعنی آخرۃ که در حدیث سابق
گذشت و آخرۃ فصیح تر از مؤخرہ است تا آنکہ گفتہ اند که ظاہر آن ست که لفظ آن حضرت آخرۃ الرحل است و راوی بلغت خود
مؤخرۃ الرحل روایت کردہ زیرا که قریش افصح عرب است از روی لغت و آن حضرت افصح قریش است۔ فلیصل۔ پس
باید که نماز بگزارد۔ ولا یبال من مر وراء ذلک۔ و باک ندارد کسیکہ بگذرد پیش آن سترہ و قطع نمیکند خشوع او را یا باک نمی دارد
کسی که بگذرد و آثم نمیگردد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی جہیم بضم جیم و فتح ہا و سکون تحتانیہ صحابی معروف است خواہر زادہ
ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیہ
اگر بداند گذرندہ پیش مصلے که چہ گناہ است بروی۔ لکان ان یقف اربعین۔ ہر آئینہ باشد ایستادن و نگذشتن از پیش
مصلے تا چہل۔ خیرا لہ من ان یمر بین یدیہ۔ بہتر مر او را از گذشتن وی پیش مصلے۔ قال ابو النضر۔ گفتہ است ابو نضر بضاد معجمہ که
یکے از رواۃ این حدیث ست از ابی جہیم۔ لا ادری قال۔ درنمی یابم که گفت۔ اربعین یوما۔ چہل روز۔ او شہرا او سنۃ۔ یا
چہل ماہ یا چہل سال و از احادیث دیگر معلوم میشود که چہل سال گفتہ و مبالغہ ہمدرین ست۔ متفق علیہ۔ وعن ابی سعید
قال قال رسول اللہ۔ گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم الی شیء یسترہ من الناس۔ چون
بگزارد یکی از شما بسوی چیزے که بپوشد او را از مردم یعنی سترہ بر پا کند که حائل گردد میان وی و مردم۔ فاراد احد ان یجتاز
بین یدیہ۔ پس خواست یکی که بگذرد پیش وی یعنی میان وے و سترہ۔ فلیدفعہ۔ پس باید که براند و دور کند او را۔ فان
ابی فلیقاتلہ۔ پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشش کند با وے و در روایتی فلیقتلہ پس باید که بکشد او را و این
مبالغہ است در دفع و طرد و گفتہ اند اگر بچیزے دفع کند که جائز است دفع کردن بآن و ناگاہ کشتہ شود دیت و قصاص

واجب نگردد و در روایت اختلاف است۔ فانما ھو شیطان۔ زیرا که نیست وی مگر شیطان یعنے کار شیطان کنندہ که آن
قطع خشوع است یا مراد شیطان انس است چہ شیطان بر جن و انس ہر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان انس
گویند۔ ھذا لفظ البخاری۔ این لفظ بخاری ست۔ ولمسلم معناہ۔ و مر مسلم را معنے او ست و لفظ او دیگر است۔ وعن
ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقطع الصلوٰۃ المرأۃ والحمار والکلب۔ می برد و باطل میگرداند نماز را
زن که از پیش مصلے بگذرد و ہمچنین خر و سگ۔ ویقی ذلک مثل مؤخرۃ الرحل۔ و نگاہ میدارد قطع را از راہ یا فتن نماز و
منع میکند آن را نہادن چیزے مانند مؤخرہ رحل در پیش و سترہ ساختن آن را چنانکہ معلوم شد۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ جمہور علماء از
صحابہ و غیرہم برانند که قطع نمیکند ہر چہ و ہر که از پیش مصلے بگذرد چہ این سہ چیز و چہ غیر آن و احادیث که وارد شدہ است
در آن چنانکہ این حدیث و جز آن محمول است بر مبالغہ و تاکید در نصب سترہ یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوٰۃ است که روح صلوٰۃ
و روح او ست یا مراد آنست که نزدیک است که قطع شود بجہت شغل دل مصلے بدان و تخصیص این سہ چیز بذکر از جہت شدت
شغل است و آن اما در زن خود ظاہر ست و اما حمار پس از جہت کثرت ملازمت شیطان مر او را چنانکہ استحباب تعوذ از شیطان
نزد نہیق حمار دلالت دارد بران و اما کلب پس از جہت غلظ نجاست وی و بعض برانند که مرور زن حائض و سگ سیاہ قاطع
است و این قول را بعائشہ و ابن عباس نسبت میکنند۔ وعن عائشۃ رض قالت کان النبی۔ گفت عائشہ بود پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من اللیل۔ نماز میگزارد در شب۔ وانا معترضۃ بینہ وبین القبلۃ۔ و من بر پہنا افتادہ بودم میان آنحضرت
و میان قبلہ۔ کاعتراض الجنازۃ۔ ہمچو بر پہنا افتادن جنازہ که ست در پیش نماز کنندگان اشارت است بآنکہ تمام مقابل افتادہ بودم
نہ در یک گوشہ و با وجود آن آنحضرت نماز میکرد و پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را۔ متفق علیہ۔ وعن
ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان۔ روایت ست از ابن عباس گفت که پیش آمدم من سوارہ بر مادہ خری
و اتان بفتح ہمزہ و کسر نیز آمدہ و حمار مذکر و مؤنث ہر دو را گویند و اتان مخصوص است بانثی و اتانہ بتا نیز آمدہ و در ذکر اتان اشارت
است بآنکہ چون خر مادہ خر قاطع نباشد مرد را امرأۃ نیز نخواہد بود۔ وانا یومئذ قد ناھزت الاحتلام۔ و من در آن روز نزدیک
شدہ بودم مدت بلوغ را۔ ورسول اللہ۔ و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یصلی بالناس بمنی۔ میگزارد نماز با مردم در منی که موضعی
ست از مکہ۔ الی غیر جدار۔ نہ بسوی دیوارے که سترہ می باشد۔ فمررت بین یدی بعض الصف۔ پس گذشتم من پیش
بعض صف نماز۔ فنزلت۔ پس فرود آمدم۔ فارسلت الاتان ترتع۔ و رہا کردم و سر دادم مادہ خر را که بچرد۔ ودخلت فی الصف
و در آمدم در صف نماز۔ فلم ینکر ذلک علی احد۔ پس انکار نکرد آن را بر من ہیچ یکے یعنی سوارہ بر مادہ خر پیش صف نماز آمدن
مادہ خر را در پیش صفوف سر دادن از جہت عدم قطع اتان صلوٰۃ را و از جہت عدم بلوغ سن اگر چہ قریب بدان شدہ بودم۔ متفق علیہ

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم۔ چون نماز بگزارد یکے از شما
فلیجعل تلقاء وجہہ۔ پس باید که بگرداند در مقابل روے خود۔ شیئا۔ چیزے را از جنس دیوار یا درخت و ستون و جز آن

فان لم یجد فلینصب عصاه - پس اگر نیابد چیزی را که بگرداند آن را مقابل روی خود پس باید که ایستاده کند عصای خود را و بخلاند آن را در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بران طولاً نه عرضاً تا بر مثال خلانیدن بود - فان لم یکن معه عصا
پس اگر نباشد با وی عصا فلیخطط خطا - پس باید که بکشد خطی را بر زمین - ثم لا یضره ما مر امامه - پس ضرر نرساند و را هیچ
که بگذرد پیش او در قطع خشوع - رواه ابوداود و ابن ماجة - بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است
و بعضی از متاخرین مشائخ ما نیز بآن قائل شده و نزد اکثر مشائخ ما و نزد مالک خط معتبر نیست و امام محمد گفته الخط لیس بشئ
و شافعی نیز در قول جدید آن را نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب ضعیف و مضطرب است و نیز خط در حیلولت اعتبار
ندارد و از بعید تمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت اولی ست باتباع و فی الجمله
ظهوری و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و رفع انتشاری گردد بعد از ان اختلاف ست در صفت خط نزد بعض
بر شکل هلال معتبر است و نزد بعض طویل بجانب قبله و نزد بعض بعرض یمیناً و شمالاً و مختار قول بطول است کذا فی بعض الشروح
وعن سهل ابن ابی حثمة - بفتح حای مهمله و سکون مثلثه صحابی صغیر است ولادت وی در سنه ثالث از هجرت است انصاری
است مات فی امارة معاویة مراو را چند حدیث است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی سترة - چون
نماز گزارد یکی از شما بسوی ستره - فلیدن منها - پس باید که نزدیک بایستد از ستره بقدر امکان سجود - لا یقطع الشیطان علیه صلوته -
تا نبرد شیطان بروی نماز وی را بوسوسه و قدرت یافتن بران چه اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و بخطور آن در وسوسه
می افتد - رواه ابوداود - وعن مقداد بن الاسود قال ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود - گفت مقداد
ندیدم من آنحضرت را که میگزارد نماز بسوی چوبی - ولا عمود ولا شجرة - و نه بسوی ستونی و نه درختی - الا جعله علی حاجبه الایمن
او الایسر - مگر آنکه میگردانید آن را برابر روی راست خود یا ابروی چپ خود - ولا یصمد له صمداً - و قصد نمیکرد مر آن را قصد کردنی
راست که میان دو چشم وی افتد بلکه میل میکرد از وی از جهت خوف مشابهت بعبادت اصنام و کمال تنزه از ان اگرچه از وی
ظاهر باشد - رواه ابوداود - وعن الفضل بن عباس رضی الله عنهما - قال اتانا رسول الله - گفت فضل بفتح فاء و سکون
ضاد معجمه نام برادر ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - ونحن فی بادیة لنا - و بودیم ما در بادیه که ما را بود و مع عباس
و همراه آنحضرت عباس بود و عرب را رسم است که از شهر برآیند و در بادیه خیمه زنند و منزل سازند و چندگاه آنجا بگذرانند
و هر جماعه را بادیهٔ معین و جای مخصوص است که در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اهل بیت عباس بودند - فصلی فی صحراء لیس
نماز گزارد در صحرا که لیس بین یدیه سترة - نبود پیش آنحضرت ستره از دیوار و درخت و عصا و جز آن و ازینجا معلوم شد که ستره
نهادن واجب نیست بلکه امری مستحب ست اگر گذرگاه مردم بود - وحمارة لنا وکلبة - و خری ماده ما را بود و سگی نیز بود - تعبثان بین یدیه
بازی میکردند پیش آنحضرت در نماز و تعبثان بفتح تا و با - فما بالی بذلک - پس باک نداشت آنحضرت بآن و تا در حمارة و کلبة برای تانیث
است یا برای وحدت رواه ابوداود و للنسائی نحوه - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة

شئ - نمی برد و باطل نمیگرداند نماز را چیزی از انچه بگذرد پیش مصلی - وادرؤا ما استطعتم - و دفع کنید و برانید بقدری
که توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع - فانما هو شیطان - زیرا که آن گذرنده شیطان است - رواه ابوداود
الفصل الثالث - عن عائشة رضی الله عنها - قالت کنت انام بین یدی رسول الله - گفت عائشه بودم من که خواب
میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته - و حالانکه هر دو پای من در قبلهٔ آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او
فاذا سجد غمزنی - پس چون میخواست که سجده کند زیر میکرد پای مرا - فقبضت رجلی - پس میکشیدم و گرد می آوردم من هر دو پای
خود را - واذا قام بسطتهما - و چون می ایستاد میکشادم و دراز میکردم پاهای را - قالت - گفت عائشه - والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح
خانهای ما در آن هنگام نبود در آنها چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن عائشه پاهای خود را در سجده گاه آنحضرت
و از دراز کردن وی رضی الله عنها پاها را یا رودم بعد از غمز آنحضرت پاها را شاید که بگمان آن باشد که آنحضرت انتقال کرده باشد از جا
و بستر ایستاده باشد یا بغفلتی که آدمی را در خواب میباشد والله اعلم - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو یعلم احدکم ما له - اگر بداند یکی از شما انچه مر او راست از گناه - فی ان یمر بین یدی اخیه - در گذشتن از پیش برادر
مسلمان در نماز - معترضا فی الصلوة - برهنه رونده در نماز - کان لان یقیم مائة عام خیر له - باشد هر آینه ایستادن او صد سال
بهتر مر او را - من الخطوة التی خطا - از گامی که بزند آن را - رواه ابن ماجة - وعن کعب الاحبار قال - روایت ست از
کعب حبار که گفت - لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه - اگر بداند گذرنده از پیش مصلی انچه بروست از گناه - لکان ان یخسف
به خیر له - هر آینه باشد اینکه فرو برده شود او در زمین بهتر مر او را - من ان یمر بین یدیه - از گذشتن وی از پیش مصلی - وفی روایة - و در
روایتی بجای خیر له - اهون علیه - آمده یعنی باشد خسف او در زمین آسان تر بروی - رواه مالک - وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة - چون نماز بگزارد یکی از شما بدون ستره - فانه یقطع صلوته الحمار -
بدرستیکه قطع میکند نماز او را گذشتن خر - والخنزیر والیهودی والمجوسی والمرأة - و گذشتن خوک و جهود و آتش پرست و
زن و تاویل این در فصل اول گذشت - ویجزی عنه اذا مروا بین یدیه - و بسندگی میکند این مذکورات از عدم قطع صلوة چون
بگذرند از پیش مصلی - علی قذفة بحجر - بر یک سنگ انداز گفته اند که مراد بآن نیم جارست و چه و مقدار آن سه ذراع گفته اند - رواه ابوداود

باب صفة الصلوة

در صفت کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گزارد و ارکان و اجزای آن چیست و ازینجا لازم نیاید که انچه
خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود
الفصل الاول - عن ابی هریرة رضی الله عنه - ان رجلا دخل المسجد ورسول الله - روایت است از ابی هریره
که مردی در آمد مسجد و حالانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد - نشسته بود در گوشهٔ مسجد - فصلی - پس نماز
گزارد آن مرد و در وی رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه خوب نکرد - ثم جاء فسلم علیه - بعد آمد آن مرد پس سلام کرد بران حضرت

فقال له رسول الله - پس گفت مر او را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل - باز گرد و بجای خود پس بگزار
نماز را - فانک لم تصل - زیرا که بدرستی تو نگزارده نماز را - فرجع - پس بازگشت آن مرد - فصلے - پس باز بگزارد نماز بار دوم
بهمان طریق که نخست گزارده بود - ثم جاء فسلم - پستر باز آمد پس سلام کرد - فقال - پس گفت آن حضرت - وعلیک السلام
ارجع فصل فانک لم تصل - باز گرد پس بگزار نماز زیرا که تو نماز نگزارده - فقال فی الثالثة - پس گفت آن مرد در کرت
سوم - او فی التی بعدها - یا در کرتے که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم - علمنی - بیاموزان مرا - یا رسول الله نماز را که
چگونه بگزارم پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم وضوء و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط است
فقال - پس گفت آنحضرت - اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء - چون خواهی که بایستی برائے نماز پس بکمال و تمام
تازه کن وضو را - ثم استقبل القبلة - پستر روے آر بجانب قبله - فکبر - پس تکبیر گو - ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن - پستر بخوان
آنچه آسان و آماده گردد از قرآن که باقیست و محفوظ تست - ثم ارکع حتی تطمئن راکعا - پستر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در
رکوع - ثم ارفع حتی تستوی قائما - پستر بردار سر از رکوع تا آنکه برابر ایستی - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا - بعد ازان سجده کن تا آنکه
آرام گیرے در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پستر بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا -
باز سجده کن تا آنکه آرام گیرے در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پستر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیرے این نشستن را جلسهٔ
استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجدتین بنشینند و بعد ازان برائے رکعت دوم برخیزند - وفی روایة - و در
روایتی بجای این عبارت که (ثم ارفع حتی تطمئن جالسا) اینچنین آمده است که ثم ارفع حتی تستوے قائما - پستر بردار سر
از سجدهٔ دوم تا آنکه راست بایستی یعنے برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسهٔ استراحت نیامده و سخن در جلسهٔ استراحت
در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید - ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها - پستر بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود - متفق علیه
و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آن حضرت
نفی کرد ازان نماز مرد را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگزار و این نشان فرضیت است که فعل بانتفاے آن
منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه
این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوة نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی
و نسائی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی ازین
نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب و سنت است که فعل بے آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعادهٔ
نماز آن مرد را از برائے آن بود تا بے کراهت و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه باطل و معدوم بود اگر چنین بودی هم
از اول منع کردے و ازان باز داشتی و نگذاشتی آنرا که بے فرائض نماز بگزارد والله اعلم - وعن عائشة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله - بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یستفتح الصلوة بالتکبیر - شروع می کرد نماز را بتکبیر احرام

والقراءة - و شروع میکرد قرأت بالحمد لله رب العالمین یعنے بسورهٔ فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است از جهت
ذکر این کلمه در اول وے چنانکه گویند چه میخوانے گوید الم ذلک الکتاب میخوانم و مراد تمام سوره میدارد و ازینجا لازم نمی آید
که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخوانند و اگر مراد عدم جهر بسمله باشد پس نزد ما بے تاویل راست است و نزد شافعی بتاویل مذکور
از جهت اختلاف در جهر بسمله - وکان اذا رکع لم یشخص راسه - و بود آن حضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک خود را
ولم یصوبه - و پست نیز نمیکرد - ولکن بین ذلک - ولیکن نگاه میداشت میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت
و گردن را - وکان اذا رفع راسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما - و بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع بسجده
نمیرفت تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آنرا قومه میگویند - وکان اذا رفع راسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی جالسا - و بود
چون بر میداشت سر خود را از سجده بسجدهٔ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام - وکان یقول فی کل رکعتین التحیة - و بود آنحضرت
که میخواند بعد از هر دو رکعت التحیات را - وکان یفرش رجله الیسرے - و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنے فرش خود میکرد و
آزادی نشست بران - وینصب رجله الیمنی - و ایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قعدهٔ اولی
و اخری همچنین میکرد و همین است قول امام ابو حنیفه و اصحاب او و در حدیث ابی حمید افتراش در قعدهٔ اولی و تورک در قعدهٔ
ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک تورک است در هر دو قعده و نزد بعض مالکیه افتراش در هر دو
قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است
و اگر یک تشهد است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قولی علیحده است و وجه قول امام ابو حنیفه آنست که در بسیارے
از احادیث مطلق افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد افتراش است و نشستن آنحضرت در تشهد اینچنین بود بے تقیید
باولے و اخری و جلوس برین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق است و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها ای
اشدها و در بعض احادیث تورک در قعدهٔ اخیره نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا که قعود در وی طویل
و مناسب است آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن است و در اینجا تورک را دو صورت گفته اند یکے آنکه ایستاده کند پاے
راست را و بگرداند پاے چپ را بزیر ران راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین و دوم آنکه بگستراند پای چپ را و ایستاده کند
پای راست را و بیرون آرد هر دو پاے را از زیر ران او بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین - وکان ینهی عن عقبة الشیطان
و بود آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بعقبه بضم عین و سکون قاف اقعاء است که باتفاق در نماز مکروه است و
صورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند و ایستاده کند هر دو ساق را و نهد هر دو دست را بر زمین چنانکه سگ
می نشیند و طیبی گفته که عقبه آن است که هر دو سرین را بر پاشنها بنهد و این معنی بلفظ عقبه مناسب تر است - وینهی ان
یفترش الرجل ذراعیه - و نهی میکرد از آنکه بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و برندارد آنها را
افتراش السبع مانند گسترانیدن درنده و ستمارا بر زمین و قید مرد بجهت آن کرد که زن را باید که افتراش کند که آن [illegible]

است - وكان يختم الصلوة بالتسليم - و بود آنحضرت كه ختم ميكرد نماز را بسلام و آن فرض ست نزد امام شافعى و واجب ست
نزد ما و تحقيق آن در شرح كرده شده است - رواه مسلم - وعن ابى حميد الساعدى قال فى نفر من اصحاب رسول الله
گفت ابو حميد صحابى مشهور ست انصارى از بنى ساعده حديث وى اجمع احاديث ست در بيان نماز آنحضرت مشهور
است بكنيت و در نام او اختلاف بسيار است مشهور عبد الرحمن ست در ميان جماعه از ياران پيغمبر خدا صلے الله عليه وسلم و آنها
بعضى از ده تا ده را گويند - انا احفظكم لصلوة رسول الله - من ياد دارنده ترم از ميان شما مر نماز پيغمبر خدا را - صلے الله
عليه وسلم رايته اذا كبر جعل يديه حذاء منكبيه - ديدم آنحضرت را چون تكبير احرام ميگفت ميگردانيد هر دو دست خود را مقابل
هر دو دوش خود و اين مذهب شافعى ست و نزد ما مقابل نرمه هر دو گوش دارند و اين نيز در احاديث آمده و در بعض روايات
تا بالاى گوش نيز آمده و امام ابو حنيفه متوسط را اختيار كرده و امام شافعى در تطبيق اين روايات گفته كه كفهاے دست
مقابل دوش بود و نر انگشتان برابر گوش و سر انگشتان ديگر تا بالاى گوش و تواند كه در اوقات مختلفه هر يكے بوقوع آمده
باشد والله اعلم - واذا ركع امكن يديه من ركبتيه - و چون ركوع ميكرد آنحضرت محكم و توانا ميگردانيد هر دو دست خود را بر هر دو زانو
يعنى محكم ميگرفت هر دو زانو را بهر دو دست و كشاده ميداشت انگشتان را و گفته اند كه انگشتان را در ركوع كشاده و در سجود بسته
دارد و در تحريمه و تشهد بطور خود گذارد - ثم هصر ظهره - بستر دوتا گردانيد پشت خود را و بچيده بجانب زمين تا هموار و برابر نشيند
با گردن هصر بصاد مهمله كشيدن و مائل گردانيدن و شكستن - فاذا رفع راسه استوى - پس چون بر ميداشت سر مبارك را از
ركوع برابر و درست ايستاده ميشد - حتى يعود كل فقار مكانه - تا آنكه باز مى نشست همه بندهاى استخوان پشت بجاى خود
و فقار بفتح فاے مقدم بر قاف بندها و مهرهاے استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا و فقره بكسر فا و سكون قاف و فتح آنرا
نيز گويند و فقر بمعنى درويشى مشتق از وست كه از گرسنگى و ناتوانى پشت شكسته شده است - فاذا سجد وضع يديه - پس چون
سجده ميكرد مى نهاد هر دو دست خود را بر زمين يعنى مقابل روى - غير مفترش ولا قابضهما - نگسترانيده دستها را بر زمين و نه
گرد آورنده آنها را بسوى پهلو بلكه انگشتان و كفها بر زمين نهاده و ذراعها و بازوها را بردارنده چنانكه اگر خواهد بزغاله خرد از ميان
آنها بدر رود و درين حديث اين مذكور نشد كه از قومه بسجده رود نخست زانوها را بر زمين نهد يا دستها را هر دو درست ست
و اول فاضل تر و مختار اكثر ائمه است - واستقبل باطراف اصابع رجليه القبلة - و بجانب قبله ميداشت سر انگشتان هر دو پاى
خود را در حالت سجده - فاذا جلس فى الركعتين - پس چون مى نشست بعد از دو ركعت براى تشهد جلس على رجله اليسرى - مى نشست
بر پاى چپ خود - ونصب اليمنى - و ايستاده ميكرد پاے راست را - فاذا جلس فى الركعة الآخرة - پس چون مى نشست
در ركعت آخر براے قعده اخيره - قدم رجله اليسرى - پيش مے آورد پاى چپ خود را - ونصب الاخرى - و ايستاده ميكرد
پاے ديگر را كه پاى راست باشد - وقعد على مقعدته - و مى نشست بر نشستگاه خود - رواه البخارى - وعن ابن عمر
ان رسول الله صلے الله عليه وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه اذا افتتح الصلوة - روايت ست از ابن عمر كه آن حضرت

بر ميداشت هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع ميكرد نماز را - واذا كبر للركوع - و چون تكبير مے آورد براى
ركوع - واذا رفع راسه من الركوع - و چون سر بر ميداشت از ركوع - رفعهما كذلك - بر مى داشت هر دو دست را
همچنين يعنى برابر دوشها - وقال - و ميگفت - سمع الله لمن حمده - شنيد خدا مر كسے را كه ستود او را يعنى پسنديد و اجابت
نمود ثناے او را و دعاے او را - ربنا لك الحمد - خداوندا مر تراست حمد و مخصوص بتست حمد يعنى هر حمدى كه گويند و براے
هر كه گويند راجع بجناب تست كه پيدا كننده همه چيز و همه كس توئى يا حمد گفتن مر ذات ترا مخصوص بتست جز تو كسى ثناى تو
نتواند گفت و گوهر اين را چنانكه بايد كس نتواند سفت بيت ما را چه حد حمد و ثناى تو بود + هم حمد و ثناى تو سزاے تو بود +
و در روايتى بزيادت اللهم بالاى ربنا و بزيادت واو بر لك الحمد نيز آمده و از ين حديث معلوم ميشود جمع ميان تسميع و تحميد و نزد
امام ابو حنيفه اين در منفرد ست و امام تسميع كند و مقتدى تحميد زيرا كه در حديث قسمت كرد آنرا ميان امام و مقتدى و نزد امام
ابو يوسف تحميد نيز گويند تا از قبيل لم تقولون ما لا تفعلون نگردد - وكان لا يفعل ذلك فى السجود - و نبود آنحضرت كه نميكرد رفع
يدين را در سجده يعنى در وقت سر برداشتن از سجده و رفتن بسجده و بعض شافعيه آنرا نيز كنند اما مختار آنست كه نكنند و آنچه بصحت
رسيده نزد شافعيه رفع يدين ست و نزد افتتاح و رفتن بركوع و سر برداشتن از ان و در غير اين سه موضع به ثبوت نرسيده
كذا فى سفر السعادة - متفق عليه - وعن نافع ان ابن عمر رضى الله عنهما كان اذا دخل فى الصلوة - روايت ست از نافع مولاى
ابن عمر كه ابن عمر بود چون در مى آمد در نماز و شروع ميكرد در ان - كبر ورفع يديه - تكبير ميگفت و بر ميداشت هر دو دست خود را -
واذا ركع رفع يديه - و چون ركوع ميكرد بر ميداشت هر دو دست خود را - واذا قال - و چون ميگفت - سمع الله لمن حمده رفع يديه
واذا قام من الركعتين رفع يديه - و چون مى ايستاد از دو ركعت بر ميداشت هر دو دست خود را - ورفع ذلك ابن عمر الى النبى
و رفع كرده است اين حديث را ابن عمر به پيغمبر صلى الله عليه وسلم - يعنى روايت كرده است كه آنحضرت نيز چنين كرده است و
حديث مرفوع آن بود كه آنرا نسبت برسول صلے الله عليه وسلم كنند از قول و فعل و آنچه از صحابى آمده آنرا موقوف خوانند چنانكه
در مقدمه گذشت - رواه البخارى - وعن مالك بن الحويرث قال كان رسول الله - گفت بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا كبر رفع
يديه - چون تكبير تحريمه ميگفت بر ميداشت هر دو دست خود را - حتى يحاذى بهما اذنيه - تا آنكه مقابل ميكرد بهر دو دست خود هر دو گوش خود را
واذا رفع راسه من الركوع - و چون بر ميداشت سر خود را از ركوع - فقال - پس ميگفت - سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلك - ميكرد
مانند آن يعنى بر ميداشت هر دو دست خود را محاذى هر دو گوش - وفى رواية - و در روايتى چنين آمده كه - حتى يحاذى بهما فروع اذنيه
تا آنكه محاذى ميگردانيد بهر دو دست بالاهاى هر دو گوش را - متفق عليه - بدانكه برداشتن دستها در غير تكبير احرام مختلف فيه است ميان
ما و شافعيه احاديث و آثار در هر دو جانب آمده و تحقيق در وى آنست كه با هر دو بوده است گاهى آن و گاهى اين از صحابه هر كس آنچه ديده
روايت كرده است يا رفع يدين در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته است و از آنكه علماى صحابه مثل ابن مسعود رضى الله عنه
كه عالم بود بشرائع اسلام و احكام آن و متفقد بود باحوال رسول خدا صلے الله عليه وسلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر آنرا نميكردند ظاهر

احتمال ثانی ست و از امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه نیز عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضاً هر دو بود عدم رفع راجح ست
بانکه وی از جنس سکونست که مناسب بحال صلوة که خضوع و خشوع است و کلام درین مقام واسع است جمله از آن در شرح
سفر السعادة ذکر کرده ایم والله اعلم - وعنه انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی - و هم از مالک بن الحویرث ست که وی دید آنحضرت
را که نماز میگذارد - فاذا کان فی وتر من صلوته - پس چون بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت - لم ینهض حتی
یستوی قاعدا - نمی ایستاد تا راست می نشست یعنی بعد سر برداشتن از سجده می نشست پس از آن بر میخاست - رواه البخاری - و این
جلسهٔ استراحت است که شافعیه بدان قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعدهٔ اولی ست و بعد از
جلوس بهر دو دست تکیه بر زمین کرده بر میخیزند و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد بروایت مختار آن از جهت عذر و حاجت بود بکبر سن
و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و تمسک امام شافعی این حدیث ست و ترمذی گفت حدیث مالک
بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بر وست نزد اهل علم و بر همین قائل اند بعضی از اصحاب انتهی و دلیل ما حدیث ابی هریره است
که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر میخاست بر صدور قدمین یعنی بی آنکه بنشیند و اگر چه بعض طرق این حدیث
ضعیف ست ولیکن صحیح الاصل ست کذا قال الشیخ ابن الهمام و ابن ابی شیبه از ابن مسعود آورده که وی بر میخاست در نماز
بر صدور قدمین و همچو بی آنکه بنشیند و از علی و عمر و ابن عمر و ابن الزبیر همچنین آورده و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم بسیاری از
اصحاب چون بر میداشتند سر را از سجدهٔ دوم از رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و دیگر اخبار و آثار
درین باب بسیار است و اگر بعض احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود - وعن وائل
بن حجر انه رای النبی - روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور ست و از ملوک یمن بود و در پیش آنحضرت معزز بود و احوال
او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رفع یدیه حین دخل فی الصلوة - برداشت هر دو دست
خود را هنگامی که در آمد در نماز - وکبر - و تکبیر بر آورد و در صحیح مسلم بی واو ست - ثم التحف بثوبه - پس پیچید در گرفت دستها
را بجامهٔ خود و ظاهر آنست که برد را پیچید و در آورد و بعض گفته اند که مراد در آوردن دستهاست در آستین و گفته اند که شاید
بجهت سختی سرما بود - ثم وضع یده الیمنی علی الیسری - پس تر نهاد دست راست خود را بر دست چپ و نهادن دست راست
بر دست چپ متفق علیه است میان ائمه الا امام مالک که نزد وی ارسال ست با جواز وضع ولیکن نزد امام ابو حنیفه و بروایتی
از امام احمد در زیر ناف بندد و نزد شافعی برابر سینه یعنی بالاتر از ناف و بروایتی از احمد مخیر ست خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه
و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع ست هرچه کند درست ست و آنچه تحقیق ست نهادن دست
راست ست بر چپ و در زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه معهود و معتاد
در شاها اختیار کرده و آن تحت سره است - فلما اراد ان یرکع - پس هنگامی که خواست که رکوع کند - اخرج یدیه من الثوب
بیرون آورد هر دو دست را از جامه - ثم رفعهما وکبر فرکع - پس تر برداشت دستهارا و تکبیر گفت و برکوع رفت - و

ازینجا معلوم میشود که دستهارا در وقت برداشتن و تکبیر گفتن از جامه و آستین بیرون باید آورد - فلما قال - پس چون گفت
سمع الله لمن حمده رفع یدیه - برداشت هر دو دست را - فلما سجد سجد بین کفیه - چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو کف
یعنی سر را در وقت سجده در میان دو دست داشت - رواه مسلم - وعن سهل بن سعد صحابی مشهور است آخر من
مات بالمدینة - قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل یده الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة - بودند مردم که امر کرده
میشدند بنهادن مرد دست راست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست را بر دست یا بند دست می نهادند
ناچار نزدیک بذراع واقع میشد که بر ذراع بندد چنانکه اصلا بر دست نهاده نشود و قید رجل اتفاقی است و امراة را نیز همین
حکم است - رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال کان رسول الله - گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اذا قام الی الصلوة - چون می ایستاد بنماز - یکبر حین یقوم - تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد و مراد تکبیر تحریمه است - ثم یکبر حین
یرکع - بعد از آن تکبیر میگفت در وقتیکه برکوع میرفت - ثم یقول - پس تر میگفت - سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة
در وقتیکه بر میداشت استخوان پشت خود را از رکوع - ثم یقول وهو قائم - پس تر میگفت و حالانکه وی ایستاده است -
ربنا لک الحمد ثم یکبر - پس تر تکبیر میگفت - حین یهوی - در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده - ثم یکبر حین یرفع راسه - پس تر تکبیر
میگفت در وقتیکه سر بر میداشت یعنی از سجده - ثم یکبر حین یسجد - پس تر تکبیر میگفت در وقتیکه بسجدهٔ دوم میرفت - ثم یکبر حین یرفع
راسه - پس تر تکبیر میگفت در وقتیکه سر بر میداشت از سجدهٔ دوم - ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها - پس تر میکرد آنچه مذکور شد در
همه نماز - حتی یقضیها - تا آنکه ادا میکرد و تمام میکرد نماز را - ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس - و تکبیر میگفت در وقتیکه
می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال نه رفع یدین - متفق علیه - وعن
جابر رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة طول القنوت - بهترین نماز نمازی ست که
در وی درازی قنوت است و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام داشته اند پس معلوم شد که
طول قیام در نماز افضل است زیرا که در وی مشقت و خدمت و طاعت بیشتر و ظاهر ترست و علما را اختلاف است که قیام در
نماز فاضل است یا سجود و این حدیث متمسک طائفه ایست که میگویند قیام افضل است و نیز ذکری که در قیام است قرآن است و قرآن
افضل ست از تسبیح و مذهب حنفیه نیز همین است و این بحث در شرح سفر السعادة بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثمه - رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی - گفت ابو حمید در میان ده کس از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوة النبی - من داناترم در میان شما بکیفیت نمازی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگذارد
و ازینجا معلوم میشود که اگر یکی دعوی اعلمیت کند بحکم واقع برای مصلحت دینی نه بغرض نفسانی درست باشد - قالوا - گفتند
آن جماعه از صحابه که پیش ایشان این دعوی کرد - فاعرض - پس چون دعوی میکنی که تو داناتری عرض کن بر ما و ظاهر کن
تا بدانیم که صحیح است دعوی تو - قال کان رسول الله - گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه

بحاذی بهما منکبیه - چون می ایستاد برای نماز بر میداشت هر دو دست را تا آنکه برابر میگردانید آنها را بهر دو دوش خود - ثم یکبر - پستر
تکبیر میگفت این حدیث صریح است در تاخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است - ثم یقرأ - پستر قرائت میکرد - ثم یکبر
ویرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه - پستر تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست را تا برابر میگردانید هر دو دست را بهر دو دوش خود
ثم یرکع ویضع راحتیه علی رکبتیه - پستر رکوع میکرد و می نهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود ثم یعتدل - پستر اعتدال
میکرد در رکوع و در تفسیر اعتدال میگوید که - فلا یصبی راسه ولا یقنع - یصبی بضم یا و فتح صاد مهمله و کسر بای مشدده و
لا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون پس پایان نمیکرد سر را و نه بر میداشت بلکه برابر و هموار میداشت پشت و سر را و این
آنست که اعتدال بمعنی اطمینان دارد چنانکه در جلسه میان هر دو سجده و جلسه استراحت خواهد گفت - فلا یصبی راسه ولا یقنع
جدا وارد شده و لایصبی در روایت ابن حبان و مسلم لا یصوب بی فا ظاهرتر است و در لفظ یصبی تحقیقی ست که در شرح ذکر کرده شده است
ثم یرفع راسه فیقول - پستر بر میداشت سر خود را پس میگفت - سمع الله لمن حمده - درین حدیث ذکر ربنا لک الحمد نیست - ثم
یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه معتدلا - پستر بر میداشت هر دو دست خود را تا دوشها با اعتدال تمام - ثم یقول - پستر میگفت -
الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا - پستر می افتاد بجانب زمین برای سجده - فیجافی یدیه عن جنبیه - پس دور میداشت هر دو دست
خود را از هر دو پهلو - ویفتخ اصابع رجلیه - و دوتا میکرد انگشتان هر دو پا را چنانکه سرهای انگشتان بجانب قبله بودی و فتخ بخای
معجمه سست کردن انگشتان پای وقت نشستن و اصله اللین کذا فی الصراح - ثم یرفع راسه - پستر بر میداشت سر از سجده -
ویثنی رجله الیسری - و دوتا میکرد یعنی میگسترانید پای چپ خود را - فیقعد علیها - پس می نشست بران - ثم یعتدل حتی یرجع کل
عظم فی موضعه - پستر اعتدال و اطمینان میکرد درین نشستن تا آنکه باز میگشت هر استخوان در جای خود معتدلا - در حالیکه تمام
معتدل است و این تاکید یعتدل میکند - ثم یسجد - پستر سجده میکرد یعنی بتکبیر چنانکه از حدیث سابق معلوم شد - ثم یقول - پستر
میگفت - الله اکبر ویرفع - و بر میداشت سر را - ویثنی رجله الیسری - دوتا میکرد پای چپ خود را - فیقعد علیها - پس می نشست
بر پای چپ برای جلسه استراحت - ثم یعتدل - پستر قرار میگرفت - حتی یرجع کل عظم الی موضعه - تا آنکه باز میگشت هر استخوان بجای
خود - ثم ینهض - پستر برمیخاست - ثم یصنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلک - پستر میکرد در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت نخستین
مراد اکثر آنست از جهت عدم استفتاح - ثم اذا قام من الرکعتین - پستر چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قرائت تشهد و ذکر
آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که مر ابی داود را ذکر کنند بیاید - کبر ورفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه - تکبیر گفت و
بر داشت هر دو دست را تا مقابل دوش - کما کبر عند افتتاح الصلوة - چنانکه تکبیر گفته بود اول نزد شروع کردن در نماز - ثم یصنع
ذلک - پستر میکرد از آنچه مذکور شد - فی بقیة صلوته - در باقی نماز خود - حتی اذا کانت السجدة التی فیها التسلیم - تا آنکه چون بود
سجده دوم از رکعتی که بعد از وی تشهد است و در وی سلام است - اخرج رجله الیسری - بیرون می آورد پای چپ خود را -
وقعد متورکا علی شقه الایسر - و می نشست بر سرین بر جانب چپ - ثم سلم - پستر سلام میداد - قالوا - گفتند آن صحابه که میان

ایشان گفته بود که من داناترم بنماز آنحضرت - صدقت - راست گفتی - هکذا کان یصلی - همچنین بود آنحضرت که نماز میگزارد
ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت از ابی حمید رضی الله عنه
درست نیاید پس حمل بران باید کرد که تصدیق ایشان مر او را بجهت وثوق بخبر اوست والله اعلم - رواه ابو داؤد و
الدارمی وروی الترمذی وابن ماجه معناه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - و این حدیث در سفر السعادة از صحیح
ابن حبان و مسلم نیز روایت کرده است - وفی روایة لابی داود من حدیث ابی حمید - و در روایتی مر ابی داود را از حدیث
ابی حمید این چنین آمده که - ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه - پستر رکوع کرد پس بنهاد هر دو دست را بر هر دو زانوی خود -
کانه قابض علیهما - گویا که وی پنجه گیرنده است بر دو زانو - ووتر یدیه - و زه ساخت هر دو دست را و تر یعنی زه کردن کمان را
یعنی دور گردانید مرفقین را از پهلوها گویا که مرفقین مشابه زه گشتند و پهلوها مشابه کمان که بران زه کنند چنانکه گفت - فنحاهما
عن جنبیه - پس دور داشت هر دو دست را از هر دو پهلوی خود - وقال - و گفت - ثم سجد - پستر سجده کرد - فامکن انفه
وجبهته الارض - پس متمکن و ثابت گردانید بینی خود را و پیشانی خود را بر زمین از اینجا معلوم میشود که سجده بر بینی و پیشانی هر دو
باید کرد و آنحضرت نیز همبرین مواظبت میکرد و احادیث نیز متعاضد و متوافق اند بران و اگر یکی ازین اقتصار کند جائز است
نزد امام ابو حنیفه اما مکروه است و بروایتی بجبهه تنها مکروه نه و نزد صاحبین جائز نبود و در حدیث آمده است که سجده بهفت
عضو باید و بروایتی بهفت استخوان روی و دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیحین بجای روی پیشانی واقع شده
وتحقیق آن در باب السجود بیاید - ونحی یدیه عن جنبیه - و یکسو داشت هر دو دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی
خود - ووضع کفیه حذو منکبیه - و نهاد هر دو کف دست را برابر بر هر دو دوش خود - وفرج بین فخذیه - و گشاده کرد میان هر دو
ران خود - غیر حامل بطنه علی شیء من فخذیه - بازنهنده شکم خود را بر چیزی از دو ران خود - حتی فرغ - تا آنکه فارغ شد از هر دو
سجده - ثم جلس - پستر نشست - فافترش رجله الیسری - پس بگسترانید پای چپ خود را - واقبل بصدر الیمنی علی قبلته
و پیش داشت پشت پای راست بر قبله خود و این مستلزم ایستاده داشتن اوست - ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی - و
بنهاد کف دست راست را بر زانوی راست خود - وکفه الیسری علی رکبته الیسری - و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود
واشار باصبعه یعنی السبابة - و اشارت کرد در وقت اشهد ان لا اله الا الله - بانگشت خود که سبابه است بر داشتن آن
در نفی و نهادن در اثبات و سبابه انگشتی که مقارن بانگشت نراست و او را سبابه ازان گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید و
عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و این رسم جاهلیت است و در اسلام آن را مسبحه و سباحه گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان
اشارت کنند و درین اشارت بمعنا که اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن سب و شتم شیطان نیز هست کذا قیل - وفی
اخری له - و در روایت دیگر مر ابی داود را همچنین آمده که - واذا قعد فی الرکعتین - و چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد
اولی - قعد علی بطن قدمه الیسری - می نشست بر کف پای چپ خود - ونصب الیمنی - و ایستاده میکرد پای راست را - واذا

کان فی الرابعة - وچون می بود در رکعت چهارم این در رباعی است وحکم رکعت سوم در ثلاثی نیز همین خواهد بود - افضی
بورکه الیسرے الی الارض - مساس میکرد ومیرسانید سرین چپ را بسوی زمین - واخرج قدمیه من ناحیة واحدة -
وبیرون مے آورد هردو پاے خود را از یک جانب که جانب راست است - وعن وائل بن حجر انه ابصر النبی
صلی الله علیه وسلم حین قام الے الصلوٰة رفع یدیه - روایت است از وائل ابن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشهور است
از ابنای ملوک یمن بود وبشرف اسلام مشرف شد ونزد حضرت معزز ومکرم گشت که وی دید آنحضرت را هنگامیکه می ایستاد
بنماز برمیداشت هردو دست خود را - حتی کانتا بحیال منکبیه - تا آنکه میشدند در مقابلهٔ هردو دوش وی - وحاذے
ابهامیه اذنیه - وبرابر میکرد هردو انگشت نر خود را هردو گوش خود را - ثم کبر - پستر تکبیر آورد واین حدیث نیز موافق مذهب
امام ابوحنیفه است در تاخیر تکبیر از رفع - رواه ابوداؤد وفی روایة له - ودر روایتی مرابی داؤد را بجاے حاذے ابهامیه
اذنیه این لفظ چنین آمده که - یرفع ابهامیه الے شحمة اذنیه - برمیداشت هردو انگشت نر خود را بسوے نرمهٔ دو گوش خود
وعن قبیصة بفتح قاف وکسر با - بن هلب - بضم ها وسکون لام وبعض گفته اند صواب بفتح ها وکسر لام است تابعی
ثقه است وپدر او را صحبت است قدوم آورد پدر وی بر آن حضرت وکل بود پس آنحضرت دست مبارک خود را فرود
آورد بر سرش پس روئید موے او وهلب بضم موی را گویند واهلب موی دار واین لقب اوست ونام وی یزید بن عدی ست
وبعض گفته اند سلام وصحیح قول اول ست - عن ابیه - روایت میکند از پدر خود که هلب است - قال - گفت پدر وی
کان رسول الله - بود پیغمبر خدا - صلے الله علیه وسلم یؤمنا - امامت میکرد ما را - فیاخذ شماله بیمینه - پس میگرفت دست
چپ خود را بدست راست خود - رواه الترمذی وابن ماجه - وعن رفاعة - بکسر را - بن رافع صحابی انصاری
خزرجی ست کنیت او ابومعاذ است بدری ست وپدر او از نقبا است ووی برادر مالک بن رافع وخلاد بن رافع
است ووی اول کسی ست که ایمان آورد از قبیلهٔ خزرج وحاضر شد عقبه اولی را وبود با علی رضی الله عنه در حرب جمل
وصفین - قال - گفت - جاء رجل - آمد مردے - فصلے - پس نماز بگزارد - فی المسجد - در مسجد - ثم جاء فسلم علی النبی -
پستر آمد پس سلام داد بر پیغمبر - صلے الله علیه وسلم فقال النبی - پس گفت پیغمبر - صلی الله علیه وسلم اعد صلوتک
فانک لم تصل - باز گردان نماز خود را زیرا که بدرستی تو نماز نکردهٔ - فقال علمنی - پس گفت تعلیم کن مرا - یا رسول الله
کیف اصلی - که چگونه نماز بگزارم - قال اذا توجهت الی القبلة - فرمود آنحضرت چون روی آری بجانب قبله - فکبر - پس
تکبیر بگو - ثم اقرء بام القرآن - پستر بخوان سورهٔ فاتحه را - وما شاء الله ان تقرء - وبخوان چیزی را یعنی سورتی دیگر را
با فاتحه که خواهد خدا تعالے که بخوانی یعنے چیزے را که بخواهی تو وچون خواست بندهٔ بخواست حق نمیباشد باین عبارت
میگویند - فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک - پس چون رکوع کنی پس بگردان هردو کف دست خود را بر هردو زانوی خود
وامکن رکوعک - ومحکم کن وبقرار وآرام کن رکوع خود را - وامدد ظهرک - ودراز کن وبرابر دار پشت خود را - فاذا رفعت فاقم

صلبک - پس چون برداری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را - وارفع راسک - وبردار سر
خود را یعنی راست بایست - حتی ترجع العظام الی مفاصلها - تا آنکه باز گردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود
جاهای خود - فاذا سجدت فمکن للسجود - پس چون سجده کنی پس قرار بکن واطمینان کن برای سجود - فاذا رفعت فاجلس علی
فخذک الیسرے - پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ خود احتمال دارد که این را بعد از دو
سجود میگویند پس مراد جلسه استراحت بود واحتمال دارد که مراد سر برداشتن از سجدهٔ اولی باشد وبر هر تقدیر اختصار
درین کلام کرده - ثم اصنع ذلک فی کل رکعة وسجدة - پستر بکن این مذکور را در هر رکوع وسجود - حتی تطمئن - تا آنکه قرار وآرام کنی
در رکوع وقومه وسجده وجلسه - هذا لفظ المصابیح - این لفظ مصابیح است - ورواه ابوداؤد مع تغییر یسیر - وروایت کرد آنرا ابوداؤد
با اندک تغییرے - وروی الترمذی والنسائی معناه - ومضمون این حدیث مضمون همان حدیث ابی هریره است که در اول باب
گذشت باختلافی که در بعض الفاظ واقع است ومباحث وتحقیقات همانست که مذکور شده وفی روایة للترمذی - ودر روایتی
مر ترمذی را چنین آمده که - قال - گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد - اذا قمت الی الصلوٰة فتوضأ - چون خواهی که بایستی بجهة
نماز پس وضو کن - کما امرک الله به - چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالے بوضو - ثم تشهد - پستر اذان گو - فاقم - پس اقامت
گو وبعضے از تشهد قرائت شهادتین مراد داشته اند که خواندن آن بعد از وضو فضیلت کثیر دارد وانا قامت بر پا داشتن
نماز وگزاردن آن - فان کان معک قرآن - پس اگر باشد با تو ودر حفظ تو مقداری از قرآن - فاقرأ - پس بخوان
والا - واگر نباشد با تو قرآن ویاد نداری چیزے از آن - فاحمد الله - پس حمد بگو خدای تعالے را - وکبره - وتکبیر بگو وبه
بزرگی یاد کن او را - وهلله - وتهلیل کن وتوحید کن او را از اینجا معلوم میشود که هر که قرآن یاد نداشته باشد (سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر) بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد وتا در آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن
نشد ذکر وتسبیح وتهلیل بکند ونزد بعضے از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت اند وظاهر آن مرد نو مسلم بود
وهنوز احکام وشرائع به تمام نیاموخته بود واز اینجا بود تقصیر وی در ادای نماز کما ینبغی - ثم ارکع - پستر برکوع رو - وعن الفضل
بن عباس - از اولاد عباس است او را مناقب بسیار است کنیت او ابومحمد ست وبعض گفته اند ابوعبدالله وفات یافت
در زمان امیر المومنین عمر در طاعون عمواس سنة ثمان عشر وبعض گفته اند کشته شده یوم الیرموک سنة خمس عشر والله اعلم -
قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم الصلوٰة مثنی مثنی - یعنی نماز نفل افضل آنست که دو دو گزارند چه در روز وچه در شب وامام شافعی
باین اخذ کرده است ونزد امام ابوحنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز ودر شب وبقول ابی یوسف ومحمد در شب دو دو ودر روز
چهار چهار رکعت ودلیل امام شافعی این حدیث است ودلیل صاحبیه قیاس بر تراویح وامام ابوحنیفه میگوید بصحت رسیده است که آنحضرت
بعد از عشا چهار رکعت میگزارد ودر صلوٰة ضحے نیز چهار رکعت آمده ونیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است باو هست تحریمه هر عبادت
که در وی مشقت بیشتر فاضل تر وآنکه فرمود که نماز دوگان دوگان است محمول بر آنست که نماز نفل فرو نباید یعنی یک رکعت وتنها

رکعت نمی باید گزارد نه آنکه افضل آنست بجهت دلیلی که گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم وبصحت پیوسته
است که آنحضرت نماز تهجد دو دو گزارده است - تشهد فی کل رکعتین - التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان مثنی مثنی
وتاکید اوست - وتخشع - و فروتنی کردن و نیازمندی کردن ست در باطن - وتضرع - و زاری کردن و فروتنی نمودن در ظاهر
وتمسکن - و مسکینی و نامرادی داشتن - ثم تقنع یدیک - پس بر میداری هر دو دست خود را اقناع دست برداشتن در دعا
یقول - و این قول ابن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی میگوید آنحضرت و میخواهد باین قول خود که - ثم تقنع یدیک -
یعنی را که - ترفعهما الی ربک - بر میداری هر دو دست را بسوی پروردگار خود - مستقبلا ببطونهما وجهک - مقابل کننده کفهای دست
را روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است - وتقول - و میگوئی - یارب یارب - ای پروردگار من ای پروردگار من
قبول کن دعای مرا و بده مطلوب مرا - ومن لم یفعل ذلک - و کسیکه نکند این مذکور را یا دعا را - فهو کذا و کذا - پس آنکس یا
نماز آنکس چنین و چنین است کنایت است از لحوق نقصان و خسارت بحال وی - وفی روایة فهو خداج - و در روایتی آمده که آن نماز
خداوند خداج است یعنی نقصان - وخداج بکسر خای معجمه و در آخر جیم زائیدن بچه پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقة - رواه الترمذی -

الفصل الثالث - عن سعید بن الحارث بن المعلی - بضم میم و تشدید لام - قال صلی لنا ابو سعید الخدری - گفت سعید
بن حارث انصاری که از مشاهیر تابعین ست و ثقه است و قاضی مدینه مطهره بود نماز گزارد و برای ما یعنی امامت کرد ما را
ابو سعید خدری که صحابی مشهور است - فجهر بالتکبیر - پس بلند گفت تکبیر را - حین رفع رأسه من السجود - هنگام برداشتن سر خود
از سجده و حین سجد - و هنگام سجده کردن بار دوم - وحین رفع من الرکعتین - و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و ایستادن
برای رکعت سوم - وقال هکذا رأیت النبی - و گفت همچنین دیدم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - مقصود آنست که
امام جهر کند بتکبیرات و تخصیص باین جهر تکبیر اتفاقی ست شاید که سخن در اینها افتاده باشد و اگر مخصوص باشد قیاس کرده میشود
ماسوای آن از تکبیرات و سمع الله لمن حمده بران و در روایت اسمعیلی ذکر باقی تکبیرات نیز آمده و گفت بیمار شد ابو هریره یا غائب شد
پس بگزارد ابو سعید پس جهر کرد بتکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در غیر روایت اسمعیلی این زیادت نیز آمده که جهر کرد
ابو هریره و چون برگشت از نماز گفته شد او را که مردم اختلاف کرده اند در نماز تو که در ان جهر کردی بتکبیر پس بمنبر برآمد و گفت باک
ندارم از شما که اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که اینچنین میکرد نماز را گویا که اختلاف داشتند مردم
دران زمان در بلند گفتن تکبیر یا پست گفتن آن و مروان و غیر او از بنی امیه پست می گفتند و ابو هریره امامت میکرد مردم را
در امارت مروان بالمدینه کذا فی بعض الشروح - وعن عکرمة قال صلیت خلف شیخ بمکة - گفت عکرمه که مولای ابن عباس و از
فقهای مکه است نماز گزاردم در پس پیری در مکه و گفته اند که مراد باین پیر ابو هریره است - فکبر ثنتین وعشرین تکبیرة - پس تکبیر
گفت یعنی جهر آمیخت و دو تکبیر و این در نماز چهارگانی ست بضم کردن تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول - فقلت لابن عباس
انه احمق - پس گفتم مر ابن عباس را که وی یعنی آن شیخ احمق است یعنی جاهل و بیخرد است که جهر میکند بتکبیرات - فقال - پس گفت

ابن عباس عکرمه را - ثکلتک امک - بگرید ترا مادر تو و این دعائی ست که بقصد زجر و منع کنند و گاهی بمعنی تعجب نیز اطلاق
کنند و حقیقت آن که دعا بمرگ اوست مراد نیست - سنة ابی القاسم - این جهر بتکبیر سنت ابی القاسم محمد رسول الله است
صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - وعن علی بن الحسین رضی الله عنهما مرسلا - روایت است از امام زین العابدین علی
بن امام حسین بطریق ارسال - قال کان رسول الله - گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکبر فی الصلوة کلما خفض ورفع
تکبیر میگفت در نماز هرگاه که پست میکرد سر خود را چنانکه در وقت رفتن برکوع و سجود و هرگاه که بر میداشت سر را چنانکه در قومه
و جلسه - فلم تزل تلک صلوته صلی الله علیه وسلم - پس همیشه بود بآن صفت نماز آنحضرت - حتی لقی الله - تا آنکه ملاقات کرد
خدا را و رسید بدرگاه او یعنی وفات یافت - رواه مالک - وعن علقمة قال قال لنا ابن مسعود - گفت علقمه بن قیس بن مالک
که از کبار فقها و مشاهیر تابعین و از یاران ابن مسعود است و علقمه چند کس اند از تابعین و آنکه مخصوص است بسماع از ابن مسعود
است و نیز روایت دارد از ابو بکر و عمر و عثمان گفت ما را ابن مسعود - الا اصلی بکم صلوة رسول الله - آیا نگزارم با شما نماز را
چنانکه میگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی - پس بگزارد ابن مسعود با ایشان نماز آنحضرت را - ولم یرفع یدیه الا مرة واحدة
و برنداشت هر دو دست خود را مگر یکبار - مع تکبیرة الافتتاح - با تکبیر تحریمه این حدیثی ست از ان احادیث که در عدم رفع یدین آمده
چنانکه مذهب حنفیه است - رواه ابو داود والترمذی والنسائی وقال ابو داود لیس هو بصحیح علی هذا المعنی - نیست این حدیث صحیح و ترمذی
و ترمذی دو باب عقد کرده اول در رفع یدین و باب دیگر در عدم رفع یدین و در ینباب این حدیث را آورده و گفته که در ینباب
از براء بن عازب نیز حدیث آمده و حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل اند بسیاری از صحابه و تابعین و قول سفیان
ثوری و اهل کوفه است نعم از عبدالله بن المبارک در باب اول نقل کرده که حدیث رفع یدین ثابت است و حدیث ابن مسعود
در عدم رفع ثابت نه و جز این حدیث در باب عدم رفع اخبار و آثار بسیار است چنانکه سابقا علی الاجمال اشارت بدان کردیم
وعن ابی حمید الساعدی - صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حافظ صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة استقبل القبلة - بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز روی می آورد بسوی
قبله - ورفع یدیه - و بر میداشت هر دو دست خود را - وقال - و می گفت - الله اکبر رواه ابن ماجة - وعن ابی هریرة
رضی الله عنه - قال صلی بنا رسول الله - گفت گزارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الظهر - نماز ظهر را - وفی مؤخر الصفوف رجل
و در صف پایان از صفها مردی بود - فاساء الصلوة - پس بد گزارد نماز را - فلما سلم ناداه رسول الله - پس چون سلام داد
آن مرد آواز داد و بخواند او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و فرمود - یا فلان الا تتقی الله - ای فلان نمی ترسی از خدا و
پرهیز نمی کنی از عذاب وی - الا تری کیف تصلی - آیا نمی بینی که چگونه نماز میگزاری - انکم ترون انه یخفی علی شیء مما تصنعون
بدرستیکه شما گمان می برید که پوشیده است بر من چیزی از انچه میکنید شما - والله انی لاری من خلفی - بخدا سوگند بدرستیکه من
هر آئینه می بینم از پس پشت خود - کما اری من بین یدی - چنانکه می بینم از پیش روی خود - رواه احمد - بدانکه این دیدن آنحضرت

صلے اللہ علیہ وسلم از پیش و پس بطریق خرق عادت بود بوحی یا بالہام وگاه گاهی بود نه دائم و موید آنست آنچه در خبر
آمده است که چون ناقه آنحضرت گم شد و در نیافت که کجا رفت منافقان گفتند که محمد می گوید که خبر آسمان میرسانم و نمیداند
که ناقۀ او کجا است پس فرمود آنحضرت والله من نمیدانم مگر آنچه بداناند مرا پروردگار من اکنون بنمود مرا پروردگار من که وی
در جاے چنین و چنان است و مهار وی در شاخ درختی بند شده است و نیز فرموده است که من بشرم نمیدانم که در
پس این دیوار چیست یعنی بے دانانیدن حق سبحانه ولاجرم چون نماز افضل و ارفع حالات آنحضرت بود صلے الله علیه وسلم
انکشاف حقائق اشیا و اعیان موجودات و اطلاع بران درین حالت اتم و اکمل بوده باشد و شهود آنحضرت موجب
استغراق و غیبت از کائنات نبود چنانکه حال متمکنان که کائن باین اند میباشد و مشائخ میگویند قدس الله اسرارهم
که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و اضمحلال و بعض میگویند که میان دو کتف آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم آله ابصاره نیز مخلوق بود مانند سوراخ و این سخن غریب است و بروایت صحیح ثابت نشده والله اعلم۔

باب مایقرا بعد التکبیر

باب در بیان چیزی که خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیحه ادعیه و اذکار در استفتاح صلوة وارد شده چنانکه
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض و سبحانک اللهم جز آن و آن مستحب است نزد شافعیه در فرائض و نوافل کلا او بعضا
و نزد حنفیه همچنین در ظاهر مذهب مالک و احمد مقتصر است بر سبحانک اللهم و بحمدک الی آخره و هرچه جز این مروی و منقول است
محمول بر نماز تهجد بلکه مطلق نوافل است کذا فی الهدایه و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوی سبحانک اللهم است
و میان توجیه که وجهت وجهی است و مختار طحاوی همین است و مصلی مخیر است که توجیه بعد از ثنا گوید یا قبل از وی مشهور تاخیر توجیه است

الفصل الاول عن ابی هریرة قال کان رسول الله۔ گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم یسکت
بین التکبیر وبین القراءة اسکاتة۔ خاموش می شد میان تکبیر و میان قرأت خاموش شدنی یسکت بفتح یا و ضم کاف است
چنانکه مشهور است و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است بمعنی اول و اسکاتة بکسر همزه مصدر است بمعنی سکوت بروایت ثانی
بر قیاس و بر اول بر خلاف قیاس مراد بسکوت درینجا ترک جهر است نه سکوت از ذکر۔ فقلت بابی انت وامی۔ ابوهریره میگوید
پس گفتم من بآنحضرت پدر و مادر من فدائے تو باد۔ یا رسول الله اسکاتک بین التکبیر وبین القراءة ما تقول۔ می پرسم
ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قرأت چیست که چه میگوئی و چه میخوانی دران اسکاتک روایت مشهور بنصب است
و برفع نیز روایت است۔ قال اقول۔ گفت آنحضرت میگویم این کلمات را۔ اللهم باعد بینی وبین خطایای۔ بار خدایا
دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام۔ کما باعدت بین المشرق والمغرب۔ چنانکه دوری کرده میان مشرق و
مغرب طلب میکند محو گناهان گذشته را بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید۔ اللهم نقنی۔ خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی
نق قلبی پاک گردان دل مرا من الخطایا۔ از گناهان کرده و ناکرده۔ کما ینقی الثوب الابیض من الدنس۔ چنانکه پاک گردانیده میشود

جامه سفید از چرک و ریم تا پاک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از گناهان آینده و تخصیص بجامه سفید بجهت
مبالغه در تنقیه است که ظهور ریش در وی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاد بران۔
اللهم اغسل خطایای۔ خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده ام۔ بالماء والثلج والبرد۔ بآب و برف و ژاله اشارت ست بانواع
مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه است و ثلج بسکون لام و برد بفتح را متفق علیه۔ وعن علی رضی الله عنه قال
کان النبی۔ گفت امیر المومنین علی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة۔ چون می ایستاد بنماز۔ وفی روایة۔ و در روایتے
بجای کان اذا قام الی الصلوة این عبارت آمده است که۔ کان اذا افتتح الصلوة۔ بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز
کبر ثم قال۔ تکبیر میگفت بر آورد پس میگفت۔ وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض۔ روی آوردم بسوی کسیکه شگافته و
از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را۔ حنیفا۔ مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق۔ وما انا من المشرکین۔ و نیستم از
کافران انباز کننده جز حق را بحق در عبادت۔ ان صلوتی ونسکی۔ بدرستیکه نماز من و عبادت من۔ ومحیای ومماتی۔ و
زندگی من و مردن من۔ لله رب العالمین۔ مر خدائے راست که پروردگار جهانیان است۔ لا شریک له۔ نیست انباز
مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت۔ وبذلک امرت۔ و بتوحید و اخلاص و روی آوردن بسوی حق امر کرده شده ام
وانا من المسلمین۔ و من از جملۀ اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان ام امر حق را بجهة
امر تشریعی وجه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فصل ثالث بیاید (وانا اول المسلمین) و من اول مسلمانانم و گفته اند که
این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی الله علیه وسلم که اول و سابق ست در اسلام بر هر که جز او ست چه هر پیغمبر سابق است
در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید بآن حضرت امر واقع شده که این چنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن درست
نباید و دروغ بود پس بعض گفته اند که نماز بوی فاسد گردد و صحیح آنست که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند نه اخبار از
حالت خود فاسد نگردد و گفت بندۀ ضعیف عفا الله عنه که اگر این جمله را خبر ندارند و مقصود انشاء و تجدید ایمان و اسلام
و اظهار انقیاد و استسلام و اظهار غایت اطاعت و انقیاد دارند وجهے دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان
میگویند هرچه فرمان شود نخست کسیکه امتثال امر نماید و گردن باطاعت و انقیاد نهد من باشم مقصود اظهار و انشاے
رغبت و اطاعت ست والله اعلم۔ اللهم انت الملک۔ خداوندا توئی بادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت۔
لا اله الا انت۔ نیست هیچ معبودی بحق مگر تو۔ انت ربی وانا عبدک۔ توئی پروردگار من و من بندۀ توام۔ ظلمت نفسی
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی۔ واعترفت بذنبی۔ و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده که هر بنده که بگناه خود معترف
آید بدرگاه من آمرزم او را۔ فاغفر لی ذنوبی۔ پس بیامرز مرا گناهان مرا جمیعا۔ همه۔ انه لا یغفر الذنوب الا انت۔
زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو۔ واهدنی لاحسن الاخلاق۔ و راه نما مرا به نیکو ترین خوها و خصلتها۔ لا یهدی
لاحسنها الا انت۔ راه نمی نماید به نیکو ترین اخلاق هیچکس مگر تو۔ واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت۔ و برگردان

از من خلقهای بد را برنگردانند از من خلقهای بد را مگر تو - لبیک - ایستادگی دارم برای خدمت تو و مقیم و دائم برا
و سعدیک - و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم - والخیر کله فی یدیک - و نیکی همه در دو دست قدرت تست - والشر لیس
الیک - و بدی نیست منسوب و مضاف بتو - تبارکت و تعالیت - اگرچه همه آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نیست که
حق سبحانه را در پیدا کردن هر چیز حکمتها است شر اگر هست در مخلوقات ست چنانکه گفت من شر ما خلق و بعض گویند حق
الشر لیس الیک آنست که شر نیست نزدیک گردانند بسوی تو که بدان بدرگاه تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده
بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول تو چنانکه فرمود الیه یصعد الکلم الطیب - انا بک والیک - من وثوق کننده و استواری کننده
ام بتو و التجا آرنده ام بسوی تو یا میزیم و می میرم بتو و بقدرت تو و بازمیگردم و برمیگردم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت
کننده ام بسوی تو - تبارکت و تعالیت - بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنه ذات و صفات تو - استغفرک
واتوب الیک - آمرزش میخواهم از تو و بازمی گردم از گناهان بسوی تو - واذا رکع قال - و چون رکوع میکرد
میگفت - اللهم لک رکعت - خداوندا برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع در لغت پشت خم
دادن - وبک آمنت - و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو - ولک اسلمت - و مر ترا اسلام آوردم و کار
خود را بتو سپردم - خشع لک سمعی وبصری - فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من - ومخی وعظمی وعصبی - و مغز استخوان
من و استخوان من و پی من تقدیم مغز و استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر آید و همین نکته
تقدیم عظم بر عصب میتوان بود - فاذا رفع رأسه قال - پس چون برمیداشت سر خود را میگفت - اللهم ربنا لک الحمد -
ای خدای پروردگار ما مر تراست ستودن - ملأ السموات والارض وما بینهما - پری آسمانها و زمین و چیزیکه میان آسمان
زمین است - وملأ ما شئت من شیء بعد - و پری چیزیکه خواهی بوجود آوردن پس از آسمانها و زمین و چیزیکه میان
آسمان و زمین ست از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامه
مقدورات و ممکنات را گرفته است همه بپیاس ستایش وی پر خواهد بود - واذا سجد قال - و چون سجده میکرد میگفت - اللهم لک
سجدت وبک آمنت ولک اسلمت - خداوندا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشارت ست باخلاص عمل و بتو ایمان آوردم و
مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را - سجد وجهی للذی خلقه - سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را و صورت
و کسی را که صورت داد او را و اینجا وجه مراد است الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن - وشق سمعه وبصره - و شگافت شنوائی او را
و بینائی او را و مراد آلت شنوائی و بینائی ست که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد
تبارک الله احسن الخالقین - بزرگ است خدا که نیکوترین پیدا کنندگان است و پیدا کننده اوست تنها و جز وی پیدا کننده
نیست جمع خالقین باعتبار ظاهر ست چنانکه مصوران سیاه دمه - ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد والتسلیم - پس بود آنچه
انچه میگفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا - اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت - خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کردم

و آنچه پس کرده ام - وما اسررت وما اعلنت - و گناهان که پنهان کرده ام و آنچه آشکار کرده ام - وما اسرفت - و آنچه
اسراف کرده ام و افزونی کرده ام و از حد اعتدال درگذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن - وما انت اعلم به منی
و گناهان که تو داناتری بآن از من - انت المقدم وانت المؤخر - توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قرب
و عزت در دنیا و آخرت و پس افگننده هر کرا خواهی - لا اله الا انت رواه مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم - وفی روایة
للشافعی - و در روایتی که مر شافعی راست اینچنین آمده که بعد از قول وی - والشر لیس الیک - این کلمات گفته - انا المهتدی
من هدیت - و هدایت کرده شده و راه یافته شده کسی ست که تو هدایت کرده و بمقصد رسانیده او را - انا بک والیک -
شرح این معلوم شد - لا منجا منک - نیست نجات و رستگاری از عذاب و قهر تو - ولا ملجأ الا الیک - و نیست پناه و تکیه گاه
مگر بسوی جناب رحمت تو منجا بالف است و ملجأ بهمزه و گاهی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا - تبارکت - بزرگی و عظیمی تو
وعن انس ان رجلا جاء فدخل الصف - روایت ست از انس که مردی آمد پس در آمد در صف نماز - وقد حفزه النفس -
و حالانکه بتحقیق در تعب و مشقت انداخت آن مرد را دم بجهت سخت دویدن وی برای نماز و اصل حفز بجای مهمله و فا و زای
بسختی دفع کردن و در شتاب آوردن و برکندن از جای - فقال - پس گفت آن مرد - الله اکبر الحمد لله حمدا کثیرا طیبا - حمد
مر خدای را حمدی بسیار پاک و لطیف - مبارکا فیه - برکت کرده شده در وی - فلما قضی رسول الله - پس هرگاه که گزارد و تمام
کرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم صلوته - نماز خود را - قال - گفت - ایکم المتکلم بالکلمات - کدام یکی از شما بود گوینده این سخنان
را - فارم القوم - پس خاموش ماندند این گروه که نماز میکردند و حاضر بودند از ملاحظه آنکه شاید خطای از ایشان بوجود آمد
که موجب خطاب و عتاب گردند ارم بفتح همزه و را و تشدید میم بمعنی سکت و در بعض روایات ازم بزای و تخفیف میم
نیز آمده و ازم بمعنی امساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آنحضرت - ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم - این بار
نیز سکوت ورزیدند از ترس عتاب - فقال ایکم المتکلم بها - باز فرمود که کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود
فانه لم یقل بأسا - نترسید و اندیشه نکنید زیرا که آن گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم و بزه گردد - فقال رجل - پس گفت
مردی جئت وقد حفزنی النفس - آمدم و بتحقیق تنگ گرفت مرا نفس - فقلتها - پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان
واقع ست والا در گفتن این کلمات و اعتذار از ان دخلی ندارد - فقال لقد رأیت اثنی عشر ملکا یبتدرونها - گفت آنحضرت
بتحقیق دیدم دوازده فرشته را که سبقت میکردند و شتابی می نمودند این کلمات را - ایهم یرفعها - تا کدام یکی از ایشان بالا برد
این کلمات را بمصعد قبول در جناب حضرت الهی غرائمه تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع ست و بعضی از محققین گفته اند
که هر یکی از جواهر و اعراض را روح مجردی ست که مقدم و برپا دارنده اوست پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که
دوازده اند باسقاط مکررات و عدم اعتبار الف و همزه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در لفظ نه در خط چنانکه
بیان کرده شده است در جای خود و در حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را باعتبار مکررات و الفات والله اعلم - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ - گفت عائشہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا افتتح الصلوۃ قال - چون آغاز میکرد نماز را میگفت - سبحانک اللھم - تنزیہ میکنم ترا و بپاکی یاد میکنم تنزیہی کہ لائق باشد بجناب قدسی تو اے خدا - وبحمدک - و تسبیح میکنم ملتبس و مخلوط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو پس این جملہ در معنی سبحان اللہ والحمد للہ باشد - وتبارک اسمک - و بزرگ ست نام تو - وتعالی جدک - و بلند ست عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید - ولا الہ غیرک - و نیست الہ جز تو - رواہ الترمذی وابوداؤد - روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابوداؤد از عائشہ - ورواہ ابن ماجۃ عن ابی سعید - و روایت کرد آنرا ابن ماجہ از ابی سعید خدری - وقال الترمذی ہذا حدیث لانعرفہ الا من حارثۃ - وگفت ترمذی این حدیثی ست کہ نمی شناسیم ما آنرا مگر از روایت حارثہ - وقد تکلم فیہ من قبل حفظہ - و بتحقیق سخن کردہ شد و طعن کردہ شدہ است در حارثہ از جانب حفظ و ضبط وی یعنی حارثہ مردیست کہ ضبط و حفظ وی حدیث را قوی نیست بدانکہ استفتاح بسبحانک اللھم ثابت ست ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجلۂ علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راہویہ و روایت کردہ اند از علمای ائمۂ حدیث و رفتہ اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کردہ آنرا امام اعظم ابوحنیفہ و جز وی از مجتہدین و ترمذی نیز در جامع خود گفتہ کہ درین باب حدیث آمدہ از علی و عائشہ و عبداللہ بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و عمل برین ست نزد اہل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکہ ترمذی در حدیثی کہ از ابی سعید آمدہ از طریق حارثہ تکلم کردہ و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست کہ افتتاح بسبحانک اللھم صحیح و ثابت و مستمر ست و با دعیۂ دیگر زیادہ نیز میبود و کلام درین مقام در شرح زیادہ برین واقع شدہ فلینظر ثمہ - وعن جبیر بن مطعم انہ رای رسول اللہ - روایت ست از جبیر بن مطعم کہ قرشی نوفلی ست از اولاد عبدمناف و احوال وی در مواضع نوشتہ شدہ است کہ وی دید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یصلی صلوۃ - میگذارد نماز را از نمازہای فرض یا نفل - قال - گفت بعد از تکبیر احرام - اللہ اکبر کبیرا اللہ اکبر کبیرا اللہ اکبر کبیرا سہ بار - والحمد للہ کثیرا والحمد للہ کثیرا والحمد للہ کثیرا نیز سہ بار - وسبحان اللہ بکرۃ واصیلا - تنزیہ میکنم خدا را بامداد و بگاہ و شبانگاہ و تخصیص این دو وقت بذکر بجہت فضیلت اینہاست کہ زمان اجتماع ملائکہ لیل و نہار اند ثلثا - قید اخیر ست یعنی این نیز سہ بار ست چنانکہ آن دو کہ مکرر مذکور شدند - اعوذ باللہ من الشیطان - پناہ میجویم بخدا از شیطان - من نفخہ ونفثہ وہمزہ - از نفخ شیطان و نفث وی و ہمزہ وی مراد بنفخ شیطان تکبر و خودپسندی ست کہ آدمی را در وی می اندازد و باین معنی را بروے می آراید و اورا در نظر وی بزرگ می درآرد گویا کہ در وی میدمد و پر باد میکند و مراد بنفث کہ بمعنی دم کردن است سحر داشتہ اند کہ شیطان آدمی اے کند یا باعث بر کردن آن میشود و این معنی مناسب ترست بقول حق سبحانہ ومن شر النفاثات فی العقد کہ مراد بآن زنان ساحرہ اند و بعض گویند مراد بنفث شعر است کہ می دمد و می اندازد در نفس آدمی و بر آمد از دہان وے مانند افسون و مراد شعر مذموم خواہد بود کہ متضمن معنی کفر و فسق و ہجو مسلمانان است

و مراد بہمز غیبت کردن و افتادن در مردم بعیب گوئی و طعن داشتہ اند و بعض گفتہ اند کہ ہمز شیطان وسوسہ مراد است کہ در دلہای مردم می اندازد چنانکہ در قول حق تعالے (اعوذ بک من ہمزات الشیاطین) وساوس و خطرات مراد داشتہ اند رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ الا انہ لم یذکر والحمد للہ کثیرا وذکر فی آخرہ من الشیطان الرجیم - روایت کردہ اند این حدیث را ابوداؤد و ابن ماجہ ولیکن ابن ماجہ ذکر نکرد لفظ الحمد للہ کثیرا را و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از عمر رضی اللہ عنہ در تفسیر این سہ چیز نقل میکنند و میگوید کہ - وقال عمر رضی اللہ عنہ نفخہ الکبر ونفثہ الشعر وہمزہ الموتۃ - نفخ شیطان کبر ست و نفث وی شعر و ہمز وی موتہ بضم میم و سکون واو و تای فوقانیہ نوعی از جنون است مثل صرع کہ عارض میشود آدمی را و می اندازد اورا مانند مست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی اللہ عنہ بصحت برسد متعین گردد کہ مراد ہمین است - وعن سمرۃ بفتح سین وضم میم - بن جندب - بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشہور ست کثیر الحدیث در بصرہ بود و حسن بصری و غیر وی ازوی شنیدہ و در مواضع متعددہ احوال او نوشتہ شدہ است - انہ حفظ عن رسول اللہ - روایت است از سمرہ کہ وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم سکتتین - دو سکتہ یعنی دو خاموشی کہ در نماز میکرد - سکتۃ اذا کبر - یک سکتہ چون تکبیرے بر آورد کہ بعد از وی دعای استفتاح میخواند و سکتہ اینجا بمعنے عدم جہر ست نہ سکوت مطلق و در بعض روایات آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعای استفتاح بجہر میخواند و گفتہ اند کہ آن از برای خاطر مقتدیان بود تا بدانند کہ میخواند و باید خواند - وسکتۃ اذا فرغ من قراۃ - و سکتہ دیگر چون فارغ می شد از خواندن - غیر المغضوب علیہم ولا الضالین - و چون این حدیث سمرہ بن جندب باُبی بن کعب کہ از عظمای صحابہ است رسید - فصدقہ - پس تصدیق کرد اورا و قبول کرد ابی بن کعب - رواہ ابوداؤد وروی الترمذی وابن ماجۃ والدارمی نحوہ - بدانکہ سکتۂ اول بعد از تکبیر متفق علیہ است میان ائمۂ اربعہ و غیر ایشان برای خواندن دعای استفتاح و سکتۂ دوم سنت ست نزد شافعی و از احمد نیز آمدہ چنانکہ طیبی گفتہ تا مقتدیان قرأت فاتحہ کنند و منازع امام در قرأت نشوند کہ نہی واقع شدہ است ازان. سکتۂ دیگر گفتہ اند میان ولا الضالین و آمین برای دفع توہم آنکہ آمین از فاتحہ است و چہارم بعد از فراغ از سورہ فصل میکرد بدان میان قرأت و تکبیر رکوع و در مذہب حنفیہ و مالکیہ نیست مگر سکتۂ استفتاح و آن در حقیقت سکتہ نیست چنانکہ گفتہ شد. - وعن ابی ہریرۃ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نہض من الرکعۃ الثانیۃ - چون بر میخاست از رکعت دوم - استفتح القراۃ - آغاز میکرد قرأت را - بالحمد للہ رب العالمین ولم یسکت - و سکوت نمیکرد برای خواندن دعای استفتاح ظاہر لفظ حدیث دران است کہ ابتدا بہ بسملہ نمی کرد و شافعیہ کہ قائل اند بجزئیت بسملہ مر فاتحہ را تاویل میکنند کہ مراد بالحمد للہ تمام سورہ است با بسملہ چنانکہ گذشت یا مراد آنست کہ جہر بہ بسملہ نمیکرد و حکم برخاستن از رکعت اولی نیز ہمین است ولیکن تخصیص بآن حکم برخاستن از رکعت ثانیہ واقع شدہ است زیراکہ در اینجا جای تشہد اول تمام شد جای توہم است کہ در اینجا نیز سکتہ برای خواندن دعای استفتاح باشد - ہکذا فی صحیح مسلم - ہمچنین است حدیث در صحیح مسلم وذکرہ الحمیدی فی افرادہ - و ذکر کردہ است این حدیث را حمیدی کہ جمع بین الصحیحین کردہ در افراد مسلم - وکذا صاحب الجامع

عن مسلم وحده۔ وہمچنین ذکر کردہ است صاحب جامع الاصول کہ جمع میان صحاح ستہ کردہ از مسلم تنہا این کلام اعتراض
از مؤلف بر صاحب مصابیح کہ این حدیث را در حسان آوردہ نہ در صحاح

الفصل الثالث

عن جابر قال کان النبی صلے اللہ علیہ وسلم اذا استفتح الصلوٰۃ کبر ثم قال ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی للہ رب العالمین لا شریک لہ وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللّٰھم اھدنی لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا یھدی لاحسنھا الا انت وقنی سیٔ الاعمال وسیٔ الاخلاق لا یقی سیٔھا الا انت رواہ النسائی۔ شرح این حدیث در فصل اول معلوم شد ودر انجا وانا من المسلمین بود واینجا انا اول المسلمین ونکتہ درین سخن نیز سبین گشت ودرینجا اعمال واخلاق ہر دو مذکور است ودر انجا اخلاق تخصیص بذکر یافتہ ودر انجا (واصرف عنی ولا تصرف عنی) بود واینجا وقنی ولا یقی ست ومعنی ہر دو عبارت یکی است وتفنن در عبارت است۔ وعن محمد بن مسلمۃ۔ بفتح میم ولام وسکون سین انصاری اشہلی است حاضر شد تمام مشاہد را الا تبوک کہ آن حضرت او را بمدینہ گذاشتہ رفتہ بود از فضلای صحابہ بود واسلام آورد بردست مصعب بن عمیر بمدینہ وگوشہ گرفت در ایام فتنہ بامر نبوی رضی اللہ عنہ مات سنۃ ست واربعین۔ قال ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا قام یصلے تطوعا قال۔ چون میگزارد آنحضرت نماز نفل را میگفت۔ اللہ اکبر وجہت وجھی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین۔ شرح این گذشت۔ وذکر الحدیث مثل جابر۔ وذکر کرد حدیث را چنانکہ جابر کرد۔ الا انہ قال۔ مگر آن ست کہ محمد بن مسلمہ گفت۔ وانا من المسلمین۔ وجابر وانا اول المسلمین گفت۔ ثم قال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اللّٰھم انت الملک لا الہ الا انت سبحانک وبحمدک۔ شرح این نیز گذشتہ است ثم یقرأ۔ پس میخواند آن حضرت قرآن را ظاہر آنست کہ قراءۃ بعد از استعاذہ وبسملہ خواہد بود چنانکہ در احادیث دیگر آمدہ است مقصود
راوی اینجا بیان این ست کہ پیش از قرأت دعای استفتاح میخواند۔ رواہ النسائی

باب القرأۃ فی الصلوۃ

قرأت در نماز نزد جمہور ائمہ وعلما فرض است ونزد شافعی در تمام نماز ونزد مالک در سہ رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل ونزد ما در دو رکعت ومذہب امام احمد در قول مشہور موافق مذہب شافعی ست ودر روایتی موافق مذہب ماد نزد حسن بصری وزفر در یک رکعت ومروی از ابوبکر اصم وسفیان بن علیہ قرأت سنت است ومبنای صلوٰۃ بر افعال است نہ اقوال ولہذا ساقط میگردد نماز بجہت عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر اقوال نہ در عکس کذا فی شرح الہدایۃ

الفصل الاول

عن عبادۃ بضم عین وتخفیف موحدہ۔ بن الصامت۔ از نقبای انصار وعلمای صحابہ است در مواضع احوال وے نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لا صلوٰۃ لمن لم یقرأ بفاتحۃ الکتاب نیست نماز مر کسی را کہ نخواند فاتحۃ الکتاب را۔ متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم۔ ودر روایتی مر مسلم را۔ لمن لم یقرأ بام القرآن نیست نماز مر کسی را کہ نخواند ام القرآن را این نیز نام سورۂ فاتحہ است بجہت اشتمال وے بر مقاصد قرآن کہ ثنا

بر خداست عز اسمہ وتعبد بامر ونہی وبیان وعد ووعید او است یا چون مبدا ومفتح قرآن است گویا اصل ومنشاء او ست فصاعدا۔ پس بخواند فوق فاتحہ وزیادہ بران یعنی فاتحہ البتہ می باید خواند ومقتصر بر فاتحہ ہم نیست واگر چیزی زیادہ کند نیز درست ست تمسک کردہ باین حدیث شافعی واحمد در روایتی بر فرضیت قرأت فاتحہ در نماز زیرا کہ نفی کرد نماز از کسیکہ فاتحہ نخواند ونزد ما مراد نفی کمال ست بدلیل قول حق سبحانہ (فاقرؤا ما تیسر من القرآن) ونیز فرمود آن حضرت باعرابی (اقرأ ما تیسر معک من القرآن) پس فرض کہ نماز بے وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن باشد ہر چہ باشد از فاتحہ یا جز آن وخواندن فاتحہ واجب باشد کہ نماز بے وی ناقص بود۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من صلی صلوٰۃ لم یقرأ فیہا بام القرآن فھی خداج۔ کسیکہ بگزارد نمازی را کہ نخواند در وی فاتحہ را پس آن نماز ناقص ست خداج بکسر خا انداختن ناقہ بچہ را پیش از مدت وبمعنی مطلق نقصان آید۔ ثلثا۔ سہ بار فرمود این کلمہ را وتاکید کرد آنرا بقول خود۔ غیر تمام۔ ودر بعض نسخ غیر تمام۔ فقیل لابی ہریرۃ انا نکون وراء الامام۔ پس گفتہ شد مر ابی ہریرہ را کہ ما می باشیم پس امام پس آنجا ہم بخوانیم۔ قال۔ گفت ابو ہریرہ۔ اقرأ بہا فی نفسک۔ بخوان فاتحہ را پس امام نیز اما آہستہ چنانچہ بشنوانی خود را۔ فانی سمعت رسول اللہ۔ زیرا کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول قال اللہ تعالی۔ میگفت کہ گفتہ است خدای تعالے۔ قسمت الصلوٰۃ بینی وبین عبدی نصفین۔ بخش کردہ ام نماز را میان خود ومیان بندۂ خود دو نیم یعنی نیمے برای بندہ ونیمی برائے من حمد وثنا برائے من است ودعا وسوال برای بندہ۔ ولعبدی ما سال۔ ومر بندۂ مرا است چیزے کہ سوال کردہ ودرخواستہ است از من مراد الصلوٰۃ درینجا فاتحہ است ودرین ست وجہ استدلال ابی ہریرہ باین حدیث بر فرضیت قرأت فاتحہ بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحہ این باشد لابد بود از قرأت وے در نماز بود ما وحتما یا گوئیم بلکہ حدیث دلالت دارد کہ فاتحہ عین نماز وکل اوست مبالغۃ چنانچہ در الحج عرفۃ پس اقل جزو نماز داخل در وی باشد نہ خارج از حقیقت آن فلیفہم تعبا ازان بیان کرد مناصفہ فاتحہ را میان خدا وبندہ بقول خود۔ فاذا قال العبد۔ پس چون میگوید بندہ۔ الحمد للہ رب العالمین قال اللہ۔ میگوید خدا تعالے۔ حمدنی عبدی۔ ستود مرا بندۂ من۔ واذا قال۔ وچون میگوید بندہ۔ الرحمن الرحیم قال۔ میگوید اللہ تعالے۔ اثنی علی عبدی۔ ثنا گفت بر من بندۂ من بصفات کمال۔ واذا قال۔ وچون میگوید بندہ۔ مالک یوم الدین قال۔ میگوید خدا تعالے۔ مجدنی عبدی بزرگ داشت وتعظیم کرد مرا بندۂ من وتمجید شرف وکرم واسع وگفتہ اند تمجید آنست کہ شرف ذات را باحسن افعال مقارن گردانند این سہ خاص مر خدا راست جل جلالہ۔ واذا قال۔ وچون میگوید بندہ۔ ایاک نعبد وایاک نستعین۔ ترا میپرستیم واز تو یاری میجوئیم در تمامۂ مہمات خصوصا در پرستیدن۔ قال۔ میگوید خدا تعالے۔ ہذا بینی وبین عبدی۔ این مشترک است میان من وبندۂ من چہ عبادت برای خدا واستعانت برای بندہ۔ ولعبدی ما سال۔ ومر بندۂ مرا است چیزے کہ سوال کرد ودرخواست نمود آنرا از استعانت واستمداد۔ واذا قال۔ وچون میگوید بندۂ۔ اھدنا الصراط المستقیم۔ بنمای ما را

راه راست - صراط الذين انعمت عليهم - راه آن کسانے که نعمت داده بر ایشان - غير المغضوب عليهم ولا الضالين - نه آنانکه خشم گرفته شده است بر ایشان و نه گمراهان - قال - میگوید خدای تعالی هذا لعبدی - این سه چیز مر بنده مراست ولعبدی ما سأل - و مر بنده مراست آنچه سوال کرد حاصل آنکه فاتحه هفت آیت است سه خاص بحق و ثنای او و سه مخصوص به بنده و سوال و دعاء او و یکی مشترک پس دو نصف شد میان خدا و بنده و درین حدیث دلالت میکند بر آنکه بسمله داخل فاتحه و جزو او نیست چنانکه مذهب ماست و یکی از هفت آیت صراط الذين انعمت عليهم است - رواه مسلم -

وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا يفتتحون الصلوة - روایت ست از انس که آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند نماز را - بالحمد لله رب العالمين رواه مسلم سابقا معلوم شد که ظاهر حدیث آنست که بسم الله الرحمن الرحيم نمیخواندند ولیکن قرأت آن مجمع علیه است و هیچ یکے را دران خلاف نیست و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم باحادیث دیگر نیز ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه دارند چنانکه شافعیه میگویند یا ندارند چنانکه مذهب حنفیه است ولیکن دراول صلوة فقط نزد امام ابوحنیفه که او را استفتاح الصلوة میدارد مثل تعوذ و در روایتی از وی و بمذهب صاحبیه دراول هر رکعت زیراکه تسمیه مفتاح قرأت است و هر رکعت مستقل است دران و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه مر فاتحه را نه درمیان فاتحه و سورت مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد بالحمد لله رب العالمين تمام سوره است چنانکه گذشت و ما میگوییم که مراد نفی جهر است بسمله نه نفی قرأت آن و بتحقیق ثابت شده است ازان حضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابهٔ دیگر رضوان الله علیهم اجمعین که جهر نمیکردند بسمله را اگرچه نماز جهریه می بود و شیخ ابن الهمام از بعض حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر تسمیه مگر آنکه در اسناد وی سخن است و هیچ یکی از ارباب مسانید اربعه مشهوره اخراج نکرده حدیثی دران با وجود آنکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیفه نیز و چندین از صحابه و تابعین و تبع تابعین وغیرهم از ائمة الله ولا تحصے ذکر کرده اند که جهر نمیکردند و احیانا اگر از بعض جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال قرب بعضی از مقتدیان آن را شنیده و ترمذی دو باب عقد کرده یکے برای جهر تسمیه و دیگرے در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و غیرهم و تابعین و من بعدهم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شده است چنانکه ظاهر شد که مذهب امام ابوحنیفه اصح و ارجح است -

وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا امن الامام فامنوا - چون آمین گوید امام آمین بگوئید شما ظاهر معنی حدیث آنست که امام بعد از قرأت فاتحه آمین میگوید چون وے آمین بگوید شما نیز آمین بگوئید و بعض گفته اند معنی آنست که چون امام دعا میکند و اهدنا الصراط المستقيم تا آخر سوره میخواند و این محل تامین امام است شما نیز متهیے تامین باشید تا بادی آمین بگوئید چنانکه میگویند چون بادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته

و آماده کوچ باشید تا چون وقت کوچ وی برسد شما نیز با وی کوچ کنید و حاصل هر دو معنی یکے ست غایت آنکه از ظاهر معنی اول تقدم امام در تامین مفهوم میگردد و اگر همچنین هم باشد دور نیست چنانکه در سایر افعال حال ماموم با امام است مگر اینجا مبادرت بآمین و موافقت با امام و معیت مستحب باشد فافهم بعد ازان تعلیل کرد تامین امام و ماموم را هر دو بقول خود - فانه من وافق تامينه تامين الملائكة - یعنی ملائکه نیز آمین میگویند پس شما نیز گوئید زیراکه هر که موافق افتد آمین گفتن وی بآمین گفتن فرشتگان غفر له ما تقدم من ذنبه - آمرزیده میشود مر او را هر چه پیش رفته است از گناهان وی پوشیده نماند که ظاهر چنان مینماید که فرماید هر که موافق آید تامین وے استجابت کرده میشود مر او را و قبول کرده میشود دعای وی مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکه گوئیم حق جل و علا مغفرت ذنوب را از خصائص این موافقت و لوازم وی گردانیده است با حصول اجابت نیز و شاید که ملائکه درین وقت استغفار نیز میکرده باشند مر آمین گویندگان را چنانکه نشیننده در مسجد بانتظار نماز را دعا می کنند برحمت و مغفرت و خود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار است مر مومنان را چنانکه در قرآن مجید فرموده است (یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض) خصوصا نزد مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هر که موافق افتاد تامین وی تامین ملائکه را مغفور است و هر که مغفور است مستجاب است دعای او فافهم - متفق عليه وفي رواية قال اذا قال الامام - و در روایتی گفت آنحضرت چون بگوید امام - غير المغضوب عليهم ولا الضالين - که وقت تامین است - فقولوا - پس بگوئید - آمین فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاري - این لفظ بخاری ست - ولمسلم نحوه - و مر مسلم را مانند آن است یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف - وفي اخرى للبخاري - و در روایت دیگر مر بخاری را چنین آمده است - قال اذا امن القاري - چون آمین گوید قاری که عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غیر نماز باشد - فامنوا - پس آمین بگوئید - فان الملائكة تؤمن - زیراکه ملائکه آمین میگویند - فمن وافق تامينه تامين الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه - و آمین بمعنی استجب است و معنی وی چنین باد و بعض گفته اند اسم الهی ست و مراد طلب اجابت است از وی تعالی و بعض گفته اند درجه ایست در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و بمد الف و قصر وی با تخفیف میم هر دو آمده و اکثر روایات بمد الف است اما بمد و تشدید میم بعض گفته اند خطا است و تحقیق آنست که آن نیز لغتی ست دران ولیکن قلیل ست فتدبر -

وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صليتم - چون بگذارید نماز بجماعت و قید نکرد بجماعت بجهت فهم آن از سیاق حدیث که فرمود - فاقيموا صفوفكم - پس راست گردانید صفهای خود را و صف در لغت رشته و مراد باقامت صفوف تسویهٔ آنهاست و برابر و هموار ساختن چنانکه اعوجاج و فرجه دران نباشد و اتمام صف اول نیز داخل آن است - ثم ليؤمكم احدكم - پس تر باید که امامت کند شمارا یکے از شما هر که کنند جائز است و آنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرأ و اکبر باید بیان اولے و افضل است - فاذا كبر فكبروا - پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرید شما - واذا قال - و چون گوید غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقولوا - پس بگوئید - آمين - يجبكم الله - پاسخ دهد شمارا خدای تعالے و قبول کند دعا

شمارا - فاذا کبر فکبروا واذا رکع فارکعوا - پس چون تکبیر گوید امام در رکوع کند پس تکبیر گوئید شما در رکوع کنید و مدلول کلمہ فا آن ست که مقتدیان تکبیر در رکوع و هر فعل که کنند عقب فعل امام و متصل وی کنند چنانکه مفید فا باید - فان الامام یرکع قبلکم و یرفع قبلکم زیرا که امام رکوع میکند پیش از شما و بر میدارد سر پیش از شما چه شان امام تقدم و سبقت است و چون باید که مقدار رکوع امام و ماموم برابر باشد - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - پس گفت آن حضرت - فتلک بتلک یعنی آن لحظه که سبقت کرد شمارا امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بآن لحظه که تاخیر کردید از وی در رکوع بعد از برداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان هر دو قال - گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - واذا قال - و چون بگوید امام - سمع اللہ لمن حمدہ - می شنود خدای تعالی کسی را که حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را - فقولوا - پس بگوئید - ربنا لک الحمد - پروردگار ما مر تراست حمد - یسمع اللہ لکم - می شنود خدای تعالی حمد مر شمارا و ربنا لک الحمد بواو نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت ست بی واو و جمع میان اللهم و واو و بعض گفته اند صحیح نیست و اثبات آن و سیوطی گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیهنی نیز آمده است انتهی و درین حدیث دلیل است مر امام ابو حنیفه را که میگوید که امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذهب امام مالک و امام احمد نیز همین است و مذهب امام شافعی جمع است مر امام را میان هر دو و همچنین ماموم و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده و لیکن تحمید سر او بنفس خود گوید اما جمع مر منفرد را لازم است و اکتفا بیکی نیز جائز است و ظاهر اکتفا بتحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع است و تحمید در حالت قیام همچنین گفته است تمرتاشی از حنفیه و گفت اگر تسمیع در حالت رفع نگفته در حالت استوا نگوید و بعض گفته اند هر دو گوید - رواه مسلم وفی روایته عن ابی هریرة وقتادة - و در روایتی مر مسلم را از ابی هریرة و قتادة این کلمه را زیاده کرده که - واذا قرأ فانصتوا - و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است مر ابو حنیفه را در منع قرأت بر مقتدی را و عدم وجوب قرأت بر وی خواه نماز جهری باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئله بتفصیل بیاید و عن ابی قتادة - انصاری عقبی بدری ست حاضر شد همه مشاهد را و از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب وسورتین میخواند آنحضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره - وفی الرکعتین الاخریین بام الکتاب - و میخواند در دو رکعت پسین فاتحه - ویسمعنا الآیة احیانا - و می شنوانید ما آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مارا آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه ظاهر آن ست که این شنوانیدن بالقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه در صلوٰة سریه یکان آیتی جهرا بخواند مفسد نیست و بعض گویند که این محمول ست بر غلبهٔ استغراق در تدبر که بی اختیار جهر حاصل میشد و ظاهر مفهوم اسماع در قصد و اختیار است تخصیص بالظهر اتفاقی است

عدم فاتحه در آخر دو رکعت و نخواندن سورت و فاتحه بر مقتدی

عدم جهر در نماز پیشین

ویطول فی الرکعة الاولی مالا یطیل فی الرکعة الثانیة - و درازی میکرد در قرأت رکعت نخستین آن قدر که درازی نمیکرد در رکعت پسین و هکذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر - وهکذا فی الصبح - و همچنین در نماز بامداد یعنی دراز میکرد رکعت اولی را بر ثانیه - متفق علیه - بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمه ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد نیز همچنین است بنص در ظهر و عصر و صبح و بقیاس مغرب و عشا بر آنها و عبد الرزاق از معمر در آخرین حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریابند و ابو داؤد و ابن خزیمه همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابو حنیفه و ابو یوسف این مخصوص بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرأت برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث پایان آمده که فی کل رکعة قدر ثلثین و اطالت در حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکمتر از سه آیت و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح ابن الهمام واللہ اعلم - وعن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول اللہ - بودیم ما که اندازه می کردیم ایستادن پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فی الظهر والعصر - در نماز پیشین و نماز دیگر حزر بجای مهمله و زای و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قراءة الم تنزیل السجدة - پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر مقدار خواندن سورهٔ الم تنزیل السجده مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت و موافق آنچه ست قول وی - وفی روایة فی کل رکعة قدر ثلثین آیة - و در روایتی اینچنین آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه سورهٔ مذکوره بیست و نه آیت است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود - وحزرنا قیامه فی الاخریین قدر النصف من ذلک - و اندازه کردیم قیام آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمی از آن ازینجا معلوم میشود که در رکعتین اخریین ظهر نیز سوره میخواند مختصرتر از آنچه در اولیین میخواند - وحزرنا فی الرکعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامه فی الاخریین من الظهر - و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر - وفی الاخریین من العصر علی النصف من ذلک - و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف از آن - رواه مسلم - بدانکه ائمه همه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز ست و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جائز است و قرأت افضل است و نخعی و ثوری و تمامهٔ علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمداً سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قرأت در ما بعد اولیین واجب است و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قرأت کن در اولیین و تسبیح گو در اخریین کذا ذکر الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخریین فاتحه و سوره خواند سجدهٔ سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قرأت فاتحه تنها در اخریین سنت است و ترک سوره واجب نیست و اصح نزد احمد آن ست که قرأت سوره در اخریین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم که گاه گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخریین لیکن مستحب ترک سوره است - وعن جابر بن سمرة

بفتح سین وضم میم وی ویرا روی صحابی اند خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص ست روایت وارد از آن حضرت و از عمرو علی
رضی الله عنهما - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر باللیل اذا یغشی - میخواند آن حضرت گاهی در نماز ظهر سورهٔ واللیل
اذا یغشی - وفی روایة بسبح اسم ربک الاعلی - و در روایتی آمده است که میخواند سبح اسم ربک الاعلی و دانستن اینکه این
سوره ها را میخواند یا بقول آنحضرت باشد یا آنکه می شنوانید آیتی را احیانا چنانکه گذشت - وفی العصر نحو ذلک - و میخواند در
عصر مانند این سوره ها در قصر و طول - وفی الصبح اطول من ذلک - و میخواند در نماز بامداد درازتر از آن - رواه مسلم -
بدانکه در بعض احادیث واقع شده است که حضرت رسول الله صلے الله علیه وسلم میخواند در نماز فلانی سورهٔ فلانی بی بیان
آنکه در رکعت اولی میخواند یا در رکعت ثانیه یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی التعیین اولے یا ثانیه عبارت همه این
احتمالات را شامل است اما حمل بر هر دو رکعت مستلزم تکرار یا تبعیض سوره ها است و هر دو بعید است اگرچه جائز است اما
وقوع از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نادر است و فقها گفته اند که خواندن تمام سوره اگرچه قصیر بود افضل است از خواندن بعض
سوره اگرچه طویل باشد و حمل بر قراءت در رکعتی خواه اولے یا اخری ظاهرترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول
از حدیث نسائی آمده است از قطبه بن مالک که گفت گزاردم با پیغمبر صلے الله علیه وسلم نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت
وی والنخل باسقات اگرچه در حدیث ترمذی فی الرکعة الاولے واقع شده است و احتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی
باشد زیرا که در اکثر احادیث بیان رکعت اولی واقع است و شنیدم از بعضے از ثقات فقهای مکه از ائمهٔ حنفیه که آنچه فقها
گفته اند از تعیین طوال مفصل و اوساط و قصار آن معتبر در رکعت اولی است و این بیان و تفصیل که کرده شده از هیچ یکے
از شراح در نظر نیامده فتدبر والله اعلم - وعن جبیر بن مطعم بضم میم و سکون طای مهمله و کسر عین صحابی قرشی است از اشراف
قریش سید حلیم وقور - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلے الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالطور میخواند در نماز مغرب
سورهٔ والطور را متفق علیه - وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله - ام الفضل که زوجهٔ عباس و
مادر عبدالله بن عباس و فضل بن عباس ست گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات
عرفا - که میخواند در مغرب سورهٔ والمرسلات را متفق علیه - بدانکه این دو حدیث و حدیثی که واقع شده است که میخواند در نماز
مغرب سورهٔ اعراف و انفال و دخان را و همچنین احادیث که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین
قراءت چنانکه ائمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و در آخر فصل
ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر نه کبیر که نه شنیدم من از پیغمبر خدا
صلے الله علیه وسلم که امامت می کرد مردم را بدان در نماز فرض و اصل دلیل در تعیین فقها این سوره را کتاب امیر المؤمنین عمر است
بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قرار داد امر قراءت
بر آن و بالجمله امر قراءت در زمان حضرت رسول الله صلے الله علیه وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم

و مصالح و تعلیم جواز و رخصت و بعد از آن مقرر شده امر بر کتاب عمر لا بد ادرا رضی الله عنه دلیلے و سماعی از حضرت نبوت صلی الله
علیه وسلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال حضرت وی صلے الله علیه وسلم همچنین و برین نهج خواهد بود و احیانا
برخلاف آن و بس است از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه - وعن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی
روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگزارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یاتی فیؤم قومه - پس می آمد پس امامت
میکرد قوم خود را - فصلی لیلة مع رسول الله صلے الله علیه وسلم العشاء - پس بگزارد معاذ یکشبے با آنحضرت نماز عشا را - ثم اتی قومه
فامهم - پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را - فافتتح بسورة البقرة - پس شروع کرد بسورهٔ بقره - فانحرف رجل
فسلم - پس برگشت از نماز مردی پس سلام داد آن مرد یعنی قطع کرد نماز را و برآمد از آن و این خود محل سلام نبود که محل
آن آخر نماز است ولیکن آن مرد خواست که بسلام برآید از جهت تشبیه بتمام صلوة - ثم صلی وحده و انصرف - پس گزارد آن مرد
نماز تنها و برگشت و برآمد از نماز - فقالوا له انافقت یا فلان - پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت
برآمدی و کسل کردی از نماز چنانکه در شأن منافقان است - واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قال لا والله - گفت آن مرد
منافق نشده ام بخدا سوگند مراد از جهت کسل نه برآمده ام ولیکن از جهت عجز زیرا که من طاقت ندارم تحمل این همه تطویل
را ولی تو ائتم ایشان و لاتین رسول الله - و هر آئینه بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فلاخبرنه - پس بتحقیق خبر میکنم
من آنحضرت را ازین فعل معاذ - فاتی رسول الله - پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال - پس گفت -
یا رسول الله انا اصحاب نواضح - یا رسول الله ما خداوندان شتران ایم که آب میکشیم بآن نواضح جمع ناضحه و ناضح شتر آب کش ناضحهٔ نوشت
نعمل بالنهار - کار میکنیم در روز یعنی در شب که وقت آن میکنیم - ان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومه - و بدرستیکه معاذ نماز
گزارد با تو عشا را پس آمد قوم خود را - فافتتح بسورة البقرة - پس افتتاح کرد بسورهٔ بقره و خواندن گرفت آن را - فاقبل رسول الله
صلے الله علیه وسلم علے معاذ فقال - پس روی آورد آنحضرت بر معاذ پس گفت - یا معاذ افتان انت - آیا در فتنه اندازنده
تو مردم را و گریزاننده از ملازمت جماعت و دراندازنده در فساد باختلاف و باز ایستادن از دین - اقرأ - بخوان - والشمس وضحها
واللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی - و اذا السماء انفطرت و سورهٔ انشقاق و البروج و الطارق نیز آمده - متفق علیه
بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل زیرا که معاذ چون یکبار همراه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نماز گزارد فرض از وی ساقط شد پس نمازی که با قوم بگزارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت منعی را
از معاذ تقریر فرمود و سلم داشت اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قراءت دراز میخوانی و نفرمود که امامت تو این جماعت را
درست نیست زیرا که تو نفل میگزاری و ایشان فرض و جواب ازین استدلال آنست که این بر تقدیری تمام شود که آنحضرت
صلے الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ با آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقتدا میکند و فرض ادا میکند پس از آن میرود و قوم را
امامت میکند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت با معاذ گفت یا معاذ

فتان یا امن بگزار نماز با تخفیف کن بر قوم پس حضرت فرو دید کرد در اعدا الامرین و شروع گردانید مراد لیکے ازین دو چیز یا نماز گزاردن ہمراہ آنحضرت و نگزاردن با قوم از جہت لزوم اقتدای مفترض بمتنفل با گزاردن با قوم تخفیف و چون ہمراہ حضرت نگزارد و مفترض شد و اقتدای مفترض بمفترض خواہد بود کذا ذکر الشیخ ابن الہمام و احتمال دارد کہ معاذ ہمراہ آنحضرت بہ نیت نفل میگزارده باشد از جہت ادراک فضیلت جماعت باوی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت بقوم وعن البراء قال سمعت رسول اللہ۔ گفت براء بن عازب کہ صحابی مشہور ہست و اول مشاہدوی خندق است و با امیر المومنین علیؓ بود در حرب جمل و صفین و نہروان و مات بالکوفۃ فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی العشاء۔ میخواند در نماز عشا۔ والتین والزیتون وما سمعت احدا احسن صوتا منہ۔ و نشنیدم ہیچ یکے را خوش آواز تر از آنحضرت۔ متفق علیہ۔ و در حدیث بخاری از براء بن عازب آمده کہ آنحضرت در سفر بود پس خواند در عشا در یکی از دو رکعت والتین والزیتون و از ینجا معلوم میشود کہ مراد قرائت در احدی الرکعتین است لا علی التعیین چنانکہ در حدیث جابر بن سمرہ گفتیم و آنرا اظہر احتمالات داشتیم وعن جابر بن سمرۃ قال کان النبی۔ گفت جابر بن سمرہ بود پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید و نحوہا۔ میخواند در نماز بامداد سورۂ قاف را و مانند سورۂ قاف۔ وکانت صلوتہ بعد تخفیفا رواہ مسلم۔ طیبی در شرح این کلام گفتہ کہ بود نماز آنحضرت بعد از نماز فجر یعنی در باقی نمازہاے چہارگانہ سبک و ہمینی در حدیث جبدا نیز آمده است کہ در نماز بامداد قرائت طویل کردی و گفتہ اند کہ سبب در تطویل قرائت صلوۃ فجر آن بود کہ نزول رحمت ربانی و ورود فیض رحمانی کہ در ثلث اخیر شب میباشد تا انقضای صلوۃ صبح و بروایتی تا طلوع فجر میماند پس تطویل قرائت و ذکر و تسبیح دران وقت اولی و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوۃ صبح آن بود کہ بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتے و زنگی بر آئینۂ دل نشستہ پس تطویل آن موجب تلافی و عذر این تقصیر و ازالۂ این زنگ و کدورت بود و نیز ہنوز اشتغال بامور معاش و اسباب دنیوی نشده و در وقتی ست کہ دل با زبان و گوش موافق و مواطی بود و فہم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر باشد و در سفر السعادۃ و شرح وی نکتہ ہای زائد نیز برین گفتہ شده است و این مذکور نیز از انجاست و شیخ مشائخ حدیث ما ابن حجر مکی در شرح این عبارت گفتہ کہ احتمال دارد کہ مراد آن باشد کہ بود نماز آنحضرت بعد از ان زمان سبک یعنی در اوائل ہجرت چون صحابہ کم بودند و منحصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اہل اعمال بودند از تجارت و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف نمود و ممکن ست کہ گفتہ شود کہ معنی عبارت آن باشد کہ آن حضرت تطویل میکرد و ہنوز شمارکرده میشد نماز وی سبک یعنی سبک می نمود نزد مقتدیان از جہت ذوقی و لذتی و حضوری کہ دست میداد ایشان را از استماع قرائت وی صلے اللہ علیہ وسلم و از جہت طی و سعتے کہ در قرائت آنحضرت نہاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس کہ گفت کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اخف صلوۃ فی تمام صاحب سفر السعادۃ میگوید کہ مراد ازین حدیث آن ست کہ تطویل صلوۃ وی صلے اللہ علیہ وسلم نسبت با صلوۃ دیگران بغایت اندک نمودی بسببے کہ گفتہ شد و تخفیف امری نسبی ست فافہم

وعن عمرو بن حریث۔ بضم حای مہملہ و فتح را و بثاے مثلثہ کنیت او ابو سعید است قرشی مخزومی آنحضرت را دیده و آنحضرت دست مبارک بر سر او بر آورده و ببرکت و خیر دعا کرده و در وقت رحلت آنحضرت دوازده سالہ بود روایت میکند از ابو بکرؓ و ابن مسعود روایت میکنند از وی عطاء بن السائب وغیرہ۔ انہ سمع النبی۔ روایت میکند کہ وی شنید پیغمبر را صلے اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الفجر۔ میخواند در نماز فجر۔ واللیل اذا عسعس۔ مراد اذا الشمس کورت است کہ این کلمہ در انجا واقع است۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن السائب قال صلے لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصبح بمکۃ فاستفتح سورۃ المومنین گفت عبد اللہ بن السائب کہ صحابی ست مخزومی و اہل مکہ قرائت از وی گرفتہ اند و او از ابی بن کعب گرفتہ و روایت کرده از وی مجاہد و عطا و عبد اللہ بن السائب تابعی دیگر است گزارد آنحضرت براے ما یعنی امامت کرد ما را نماز صبح را بمکہ و در روایت نسائی در فتح مکہ پس شروع کرد در خواندن سورۂ قد افلح المؤمنون۔ حتی جاء ذکر موسٰی وہارون او ذکر عیسیٰ۔ تا رسید آنحضرت ذکر موسٰی و ہارون را یا ذکر عیسیٰ را کہ درین سوره واقع شده۔ اخذت النبی۔ گرفت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم سعلۃ۔ بفتح سین و ضم آن و سکون عین سرفہ و گفتہ اند کہ گرفتن سرفہ بجہت گریہ بود۔ فرکع۔ پس برکوع رفت آن حضرت و نتوانست قرائت نمود۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال کان النبی صلے اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعۃ بالم تنزیل فی الرکعۃ الاولی بود آنحضرت کہ میخواند در نماز فجر روز جمعہ سورۂ الم السجده را در رکعت نخستین۔ وفی الثانیۃ۔ و میخواند در رکعت دوم۔ ہل اتی علی الانسان متفق علیہ۔ خواندن این دو سوره در فجر جمعہ متعارف و موکد و مستمر است نزد شافعیہ و برین است عمل ایشان در حرمین شریفین و در کتب مذکور است کہ تعیین نگرداند چیزے از قرآن را بنمازے معین و ہمین را مثال مے آرند و میگویند چنانکہ تعیین این دو سوره بفجر جمعہ و تعیین سورۂ جمعہ و منافقون برای نماز جمعہ اما این سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیہ شیخ ابن الہمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده کہ این بر تقدیر است کہ آنرا لازم و حتم داند و جز آن را مکروه پندارد اما اگر از جہت تیسر و تبرک بقرائت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخواند باکی نیست بشرط آنکہ احیانا جز آن را نیز میخوانده باشد تا جاہل گمان نبرد کہ جز آن جائز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحہ تعیین قرائت در بعض صلوات چنانکہ خواندن قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد در نماز وتر و امثال آن و نیز شیخ ابن الہمام گفتہ کہ مقتضای دلیل عدم مداومت است نہ مداومت عدم چنانچہ حنفیہ حصر میکنند بلکہ مستحب است کہ خوانده شود گاه گاہی تبرکا بالماثور انتہی و گفت بندۂ ضعیف عفا اللہ عنہ شک نیست کہ بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بایہام وجوب و عدم صحت غیر آن تنگ است پس ظاہر آنست کہ نزد حنفیہ دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم ثابت نشده است بلکہ گاہی بالقصد اند و بیشتر میخوانده باشد چنانکہ از انجا در وجہ خواندن این دو سوره گفتہ اند کہ اینہا مشتمل اند بر ذکر مبدأ و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعہ است و قیامت قائم روز جمعہ میشود و ظاہر میگردد چنانکہ در محافل و مجامع عظیمہ سورۂ ق و اقتربت میخوانند پس اگر احیانا تا ہم منہ

بهتر وفاضل تر باشد فالله اعلم وعن عبيد الله بن ابي رافع - مدني ست از مشاهير تابعين شنيده از امير المؤمنين علي و بود
كاتب وي رضي الله عنه وابو رافع مولاى آنحضرت است رضي الله عنه - قال استخلف مروان ابا هريرة على المدينة وخرج الى
مكة - گفت خليفه وجانشين خود گردانيد مروان بن الحكم در وقت امارت خود ابو هريره را بر مدينهٔ مطهره وبيرون آمد خود ورفت
بمكه براى حج وجز آن - فصلى لنا ابو هريرة الجمعة - پس بگزارد ابو هريره براى ما بنحو امامت كرد نماز جمعه را - فقرأ سورة الجمعة
في السجدة الاولى وفي الآخرة اذا جاءك المنافقون - پس خواند ابو هريرة در ركعت اولى سورهٔ جمعه را وخواند در ركعت دوم
سورهٔ اذا جاءك المنافقون را - فقال سمعت رسول الله - پس گفت ابو هريره شنيدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقرأ بهما
يوم الجمعة - ميخواند اين دو سوره را در روز جمعه يعنى در نماز جمعه - رواه مسلم وعن النعمان بن بشير بفتح با وكسر شين صحابى است اول
مولودى كه در انصار آمده بعد از هجرت ودر زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود واحوال او در جاى ديگر نوشته شده است قال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في العيدين وفي الجمعة - ميخواند آنحضرت در نماز عيد فطر واضحى ودر نماز جمعه سبح اسم
ربك الاعلى وهل اتاك حديث الغاشية قال - گفت نعمان بن بشير واذا اجتمع العيد والجمعة في يوم واحد - وچون جمع ميشد و
اتفاق مى افتاد عيد وجمعه در يك روز - يقرأ بهما في الصلوتين - ميخواند همين دو سوره را در نماز عيد ونماز جمعه از اينجا تاكد استحباب
قرأت اين دو سوره در نماز عيد وجمعه مفهوم ميشود واز اينجا معلوم ميشود كه خواندن سورهٔ جمعه ومنافقون در جمعه دائمى نبود - رواه م[سلم]
وعن عبيد الله ان عمر ابن الخطاب سال ابا واقد الليثي - عبيد الله بن عتبه بن مسعود پسر برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود
تابعى ست وامام واز فقهاى سبعهٔ مدينه است روايت ميكند كه عمر بن الخطاب پرسيد ابا واقد ليثى را كه از صحابه است رضي [الله عنه]
ما كان يقرأ به رسول الله صلى الله عليه وسلم في الاضحى والفطر - چه چيز بود يعنى كدام سوره بود كه ميخواند آن را آنحضرت در عيد قربان
وعيد رمضان - فقال كان يقرأ فيهما ق والقرآن المجيد واقتربت الساعة - پس گفت ابو واقد ميخواند در هر دو عيد سورهٔ ق و
سورهٔ قمر را گفته اند كه مقصود امير المؤمنين در پرسيدن از ابي واقد تقرير وتمكين در ذهن حاضران بود تا بدانند والا عدم علم
رضي الله عنه با وجود ملازمت وقرب كه در ان حضرت داشت بدان بعيد است والله اعلم - رواه مسلم - وعن ابي هريرة
قال ان رسول الله - گفت ابو هريره كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم قرأ في ركعتي الفجر - خواند در ركعتين سنت نماز فجر قل يا ايها
الكافرون وقل هو الله احد - بايد دانست كه چون ركعتين فجر گويند يا ركعتين مغرب مراد سنت آنها است وفرض را صلوة
فجر وصلوة مغرب ميگويند - رواه مسلم - وعن ابن عباس قال كان رسول الله - گفت ابن عباس كه بود پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم يقرأ في ركعتي الفجر - ميخواند در ركعتين فجر اين دو آيت را يكى - قولوا آمنا بالله وما انزل الينا الآية - كه در سورهٔ بقره است ودر ركعت
اولى - والتي في آل عمران - ودوم آيتي كه در سورهٔ آل عمران است - قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الآية - ودر ركعت دوم
رواه مسلم - خواندن اين دو آيت ظاهرا احيانا بود وغالب احوال خواندن قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد بود واز اينجا معلوم
ميشود كه خواندن بعض سوره خصوصا از اوساط سوره مكروه نيست واگر باشد در فرائض خواهد بود وحق آنست كه در سانحه ثابت

شده روايت آن قول بكراهت مجال ندارد واگر سخن خواهد بود در ثبوت وصحت آن خواهد بود والله اعلم
الفصل الثاني - عن ابن عباس قال كان رسول الله - گفت ابن عباس بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يفتتح
صلوته - شروع ميكرد نماز خود را يعنى قرأت را - ببسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذي وقال هذا حديث ليس اسناده بذاك
روايت كرد اين حديث را ترمذى وگفت اين حديثى ست كه نيست اسناد آن قوى ظاهر آنست كه مراد جهر تسميه خواهد بود والا
در افتتاح بتسميه خلافى نيست ودر بعض روايات صريح نيز آمده كه كان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم واحاديث ترك جهر
اصح وارجح است چنانكه در فصل اول گذشت - وعن وائل بن حجر - بتقديم حا بر جيم وگاهى مشتبه ميگردد بتقديم جيم
بر حا شيخ ما از شيخ خود نقل ميكرد كه ميگفت براى حفظ اين لفظ در دل خود نگاه ميداريم كه اين راجح مى بايد - قال سمعت رسول الله
گفت شنيدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم قرأ - خواند - غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقال - پس گفت آمين ومد بها صوته
دراز كرد بآمين آواز را احتمال دارد كه مراد مد الف باشد كه افصح ست وظاهر معنى اول ست بقرينهٔ روايات ديگر كه در بعض جا
آمده - يرفع بها صوته - برميداشت بآمين آواز خود را واين صريح ست در جهر ودر بعض برميداشت آواز تا آن كه ميشنويد
صف اول را پس مى لرزيد بوى مسجد ودر روايتى چنانكه مى شنيد كسى كه قريب مى بود در صف اول ودر بعض روايات خفض
صوت بآمين نيز آمده است ووجه تطبيق ميان اين دو روايت بآن كرده اند كه مراد بخفض عدم قرع عنيف ست يعنى عدم
مبالغه در جهر وبجهر اسماع كسى كه قريب مى بود در صف اول چنانكه در روايت آمده است - رواه الترمذي وابو داود والدارمي
وابن ماجه - بدانكه آمين بعد از خواندن فاتحه سنت ست باتفاق خواه منفرد باشد يا امام يا ماموم اگرچه آمين نگويد امام وى
در تامين مقتدى در صلوة سريه بر تقدير سماع خلاف است نزد بعض بگويد از جهت ظاهر حديث ونزد بعض نگويد از جهت
عدم اعتبار اين جهر وسماع كذا في شرح الهداية لابن الهمام ووارد شده است در جهر بتامين احاديث ومذهب شافعى واحمد است
ودر مذهب مالك خلاف ست ودر مذهب ابو حنيفه جهر نكنند مطلقا واحاديث در جانب جهر بيشتر وصحيح تر آمده وبعض علما در عدم جهر
نيز تصحيح حديث نموده آمده از عمر ابن الخطاب رضي الله عنه روايت كرده اند كه گفت چهار چيزست كه امام در وى اخفا كند تعوذ وبسمله
وآمين وسبحانك اللهم وبحمدك از ابن مسعود نيز مثل اين آمده وتوان كه جهر واخفا هر دو بوده باشد تارة فتارة والله اعلم - وعن ابي زهير
بضم زاى وفتح ها - النميري - بضم نون وفتح ميم نام وى يحيى ابن نفير است بلقاف معدود ست در اهل شام حديث او در آمين ست ذكر
كرده است او را ابن عبد البر در صحابه وگفته كه اسناد اين حديث قائم نيست والله اعلم - قال خرجنا مع رسول الله گفت بيرون آمديم
با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ذات ليلة - يك شبى - فاتينا على رجل قد الح في المسئلة - پس آمديم بر مردى كه تحقيق مبالغه كرده است
در دعا وسوال وطلبيدن مراد از جناب حق ومبالغه كرده است در ان - فقال النبي صلى الله عليه وسلم اوجب ان ختم - پس گفت
آنحضرت واجب لازم گردانيد قبول واجابت دعا وحصول مراد را اگر مهر كرد يا تمام كمال كرد دعا را ومعنى اول مناسب ست بحديث آمين
خاتم رب العالمين يعنى آمين مهر پروردگار ست تعالى كه آفات وبلايا دفع كرده ميشود بوى چنانچه خاتم نگاه داشته ميشود بوى كتاب يا حجت

حصه کرده اشود بران او فساده اظهارا سر فقال رجل من القوم بای شیء یختم ـ پس گفت مردی از قوم که حاضر بودند بچه چیز
ختم کند ـ فقال بآمین ـ پس گفت آنحضرت ختم کند بآمین که بمنزلهٔ مهر است وتمام وکامل میگردد دعا بوی ـ رواه ابوداود
وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله ـ گفت عائشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی المغرب بسورة
الاعراف ـ گزارد نماز مغرب را بسورهٔ اعراف ـ فرقها فی الرکعتین ـ جدا جدا کرد این سوره را در دو رکعت یعنی پاره از ان در رکعت
اولی خواند و پارهٔ دیگر را در رکعت دوم ـ رواه النسائی ـ وشک نیست که وقت مغرب گنجایش آن دارد خصوصا اگر شفق تام بیاض
باشد یا انچه بود در قرأت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مهرت وطی وحرید شوق وبعضی از شافعیه گفته اند که اگر نیز وقت
برآمده باشد باکی نیست وشروع در وقت بس است در صحت نماز وبعضی از ایشان گفته اند که مراد بسوره بعض سوره است
در روایت بخاری وابوداود ونسائی از زید بن ثابت قرأت بسورهٔ اعراف آمده بی ذکر تفریق ودر روایتی قرأت سوره مائده
واعراف نیز آمده ـ وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور ست روایت کرده اند ازوی بعض صحابه مثل جابر وابن عباس و
از تابعین خلق کثیر وبود والی مصر از جانب معاویه بعد از برادروی عتبه بن ابی سفیان ـ قال کنت اقود لرسول الله
صلی الله علیه وسلم ناقته فی السفر ـ گفت عقبه بن عامر بودم من که می کشیدم مر آنحضرت را ناقهٔ او را در سفر ـ فقال لی ـ پس
گفت آنحضرت مرا ـ یا عقبة الا اعلمک خیر سورتین قرئتا ـ آگاه باش که بدانانم ترا بهترین دو سوری که خوانده شوند ـ فعلمنی ـ پس
بدانانید مرا ـ قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس قال فلم یرنی سررت بهما جدا ـ پس ندید ونیافت آنحضرت مرا که
خوشحال کرده شده باشم یعنی خوش شده باشم باین دو سوره در بودن آنها بهترین سوره خوش شدن بسیار یا جهت از
عدم اشتمال این دو سوره بر مسائل توحید وتنزیه وصفات کمال مثل بعض سورهای دیگر باورود فضیلت وعظمت بعض سورها
چنانچه فاتحه وسورهٔ بقره مثلا ـ فلما نزل لصلوة الصبح صلی بهما صلوة الصبح للناس ـ پس هرگاه که فرود آمد آنحضرت برای نماز صبح
گزارد باین دو سوره نماز صبح برای مردم ـ فلما فرغ التفت الی ـ پس چون فارغ شد از نماز باز برگشته نگریست ودید بجانب من
فقال یا عقبة کیف رأیت ـ پس گفت ای عقبه چگونه دیدی یعنی دیدی وفهمیدی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آنحضرت
در نفس عقبه استبعادی در خیریت این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضل ترین نمازهاست ومستحب ست در وی
تطویل قرأت تا بداند خیریت آنها را وگفته اند که مراد خیریت وفضیلت آنها است در باب تعوذ نه مطلق ولهذا آنها را در نماز سفر
خواند که محل ومعرض آفات است ولفظ قرئتا اشارتی باین معنی دارد ـ رواه احمد وابوداود والنسائی ـ وعن جابر بن سمرة قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی صلوة المغرب لیلة الجمعة ـ میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب شب جمعه ـ قل یا ایها
الکافرون وقل هو الله احد رواه فی شرح السنة وروا ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم یذکر لیلة الجمعة ـ این حدیث را در شرح سنة از
جابر بن سمره روایت کرده وابن ماجه از ابن عمر کرده ولیکن ابن ماجه ذکر نکرده شب جمعه را وتقیید بدان نکرده ومطلق روایت کرده
که میخواند در سنت مغرب این دو سوره را وحدیث ذکر لیلة الجمعة صحیح ست کذا فی شرح الشیخ ـ وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصی

ما سمعت رسول الله ـ عبد الله بن مسعود گفت که شمار نمیتوانم کرد از بس کثرت که چه مقدار شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب وفی الرکعتین قبل صلوة الفجر ـ میخواند در دو رکعت سنت که بعد از مغرب اند ودر دو رکعت که
پیش از نماز فجر اند ـ بقل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابی هریرة الا انه لم یذکر
بعد المغرب ـ لیکن ابن ماجه از ابو هریره ذکر نکرده است رکعتین بعد المغرب را اگرچه ابن عمر در حدیث سابق روایت کرده
وعن سلیمان بن یسار عن ابی هریرة قال ـ سلیمان بن یسار که از کبار تابعین واز فقهای سبعه مدینه است از ابی هریره
روایت کرده گفت ابو هریره ـ ما صلیت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم من فلان ـ نگزاردم پس هیچ
یکی که مانند تر باشد نماز وی بنماز آنحضرت از فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود که والی مدینه بود از جانب مروان ابن
عبد الملک وبعض گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز بوده واین قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت
ابی هریره است بیکه دسال نعم مثل این قول انس در شان عمر بن عبد العزیز گفته است چنانکه در باب الرکوع بیاید وآن
صحیح ست زیرا که انس زمان عمر بن عبد العزیز را دریافته است وبعض گویند که مراد از فلان علی مرتضی ست رضی الله عنه و
کرم الله وجهه وبعض گویند که عمرو بن سلمة بن نفیع ست که امام قوم خود بود ودر زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبالجمله ـ قال سلیمان
صلیت خلفه ـ گفت سلیمان بن یسار گزاردم من نماز پس آن مرد که ابو هریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بود
فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظهر ـ پس بود آن مرد که دراز میکرد دو رکعت نخستین را از ظهر ـ ویخفف الاخریین ـ وسبک میکرد
دو رکعت پسین را از ظهر باینکه نمیخواند در اخیرین ظهر چیزی جز فاتحه یا میخواند سورهٔ قصیر مقصود تطویل قرأت ظهر است ـ ویخفف العصر
وسبک میکرد قرأت عصر را ـ ویقرأ فی المغرب بقصار المفصل ـ ومیخواند در مغرب سورتهای کوتاه از مفصل ـ ویقرأ فی العشاء
بوسط المفصل ـ ومیخواند در نماز عشا به سورتهای میانه از مفصل در درازی وکوتاهی ـ ویقرأ فی الصبح بطوال المفصل ـ ومیخواند
در نماز صبح بسورتهای دراز مفصل ودر نماز ظهر طوال مفصل نگفته بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد ودر عصر نیز تخفیف ذکر کرد از
قصار واوساط هیچ نگفت ومعمول ومقرر الآن در ظهر قرأت از طوال مفصل ست چنانکه در صبح ودر عصر از اوساط چنانکه در عشا
بدانکه مراد بمفصل بر قول مشهور از سورهٔ حجرات تا آخر قرآن است ومفصل از ان جهت گویند که در وی فصول یعنی فصل به بسمله
بسیار هست وبعض گفته اند از جهت قلت منسوخ در وی وسور در وی سه قسم ست طوال واوساط وقصار طوال از وی تا سورهٔ بروج
واوساط از بروج تا والضحی وباقی قصار اند ودر فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر ـ رواه النسائی وروی ابن ماجة
الی ویخفف العصر وعن عبادة بن الصامت قال کنا خلف النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ ـ گفت عباده بودیم
پس آنحضرت در نماز بامداد پس قرأت کرد آنحضرت ـ فثقلت علیه القراءة ـ پس گرانی کرد بروی قرأت ودشوار شد ـ فلما فرغ قال
لعلکم تقرؤن خلف امامکم ـ پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود که شاید شما که میخوانید پس امام خود فرمود میخوانید پس من اشارت باینکه
بمقتدی خاموش بودن وگوش داشتن است بر قرأت امام او را هر که باشد من باشم یا غیر من وسبب ثقل وعسر قرأت ظاهر آن چنانکه

وعن عبادة الصامت ١١م

قارئین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم ولیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلکم
تقرؤن منافی این معنی ست زیراکه این نزد جهرست و آن متیقن ست پس لعلکم چرا فرماید وگفته اند که تواند که سبب ثقل تاثر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد از نقصے که ناشی میباشد مرایشان را از عدم انصات و استماع قرأت آنحضرت و کامل گاهی
متاثر میشود بنقص ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزی آنحضرت در نماز صبح افتتاح قرأت کرد و بسته شد و بیان
کرد که سبب این بستگی آنست که قومی پس من مے ایستند که وضو را خوب نمی کنند و بآداب نمیسازند چون آنحضرت فرمود که
شاید شما میخوانید - قالوا نعم - گفتند آرے میخوانیم - یارسول الله قال لا تفعلوا - گفت مکنید این کار و مخوانید خلف امام - الا
بفاتحة الکتاب - مگر فاتحة الکتاب را که آن را خوانده باشید - فانه لاصلوة لمن لم یقرأ بها - زیراکه نیست نماز مرکسی را که نخواند
فاتحة الکتاب را ظاهر این حدیث در فرضیت قرأت فاتحه است و جوابش سابقا معلوم شد - رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی
معناه - و مر نسائی را معنی این حدیث ست و در لفظ مخالف است - وفی روایة لابی داؤد - و در روایتی مر ابی داؤد را این
عبارت نیز آمده است که - قال - گفت آنحضرت - وانا اقول - و من میگویم در دل خود وقتی که ثقیل شد قرأت برمن - مالے
ینازعنی القرآن - چه شد مرا که نزاع و کشاکش میکند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیگردد برمن قرأت پس دانستم که سبب آن
خواندن شماست قرآن را پس من - فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن - پس نخوانید چیزے را از قرآن وقتی
که جهر میکنم من بقرأت مگر فاتحة الکتاب را و از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند رواست
و تفصیل این در شرح احادیث آینده بیاید - وعن ابی هریرة ان رسول الله - روایت ست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم انصرف من صلوة جهر فیها بالقرأة - برگشت از نمازی که جهر کرد در وی بقرأت - فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا - پس
پرسید آیا خواند همراه من یکی از شما اکنون - فقال رجل نعم - پس گفت مردی آرے خواندم - یارسول الله قال انی اقول مالے
انازع القرآن - فرمود من میگفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده میشوم یا کشاکش میکنم قرآن را انازع بفتح زای و کسر آن
هر دو روایت ست و قول وے ینازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول ست - قال فانتهی الناس عن القرأة
مع رسول الله - گفت ابوهریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه بالقرأة من الصلوات
در چیزے که جهر میکرد آنحضرت در آن از نمازها - حین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم - هنگامی که شنیدند این
سخن را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دلالت بر نهی از خواندن ایشان میکرد - رواه مالک واحمد وابوداؤد والترمذی
والنسائی وروی ابن ماجة نحوه - وعن ابن عمرو البیاضی - روایت از ابن عمرو بیاضی بفتح موحده و تخفیف تحتانیه و بضاد
معجمه منسوب ببیاضه بن عامر بن زریق نام او عبدالله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته ببیاضی و مذکور
میگردد بهمین نسبت بے ذکر نام - قال قال رسول الله - گفت ابن عمرو بیاضی گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم
ان المصلی یناجی ربه - بدرستی که مصلی راز میگوید با پروردگار خود و مناجات سخن پنهانی گفتن دو کس که دیگری بر آن مطلع نگردد فلینظر

بما یناجیه به - پس باید که نظر کند و بیندیشد مصلی چیزے را که مناجات میکند پروردگار خود را بدان چیز از ذکر و قرآن پس باید
آن را در غایت حضور قلب و تامل و تدبر در معانی آن بخضوع و خشوع - ولایجهر بعضکم علی بعض بالقرآن - و آواز بلند نکند بعضی از شما
بر بعض بقرآن چه در نماز و چه در غیر آن از مصلی و نائم و قاری و ذاکر تا موجب ایذا و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکه مکروه
است ماموم را جهر اگرچه قرأت امام را نمی شنود - رواه احمد - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله - گفت ابوهریره
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به - گردانیده نشده است امام مگر برائے آنکه اقتدا کرده شود و پی
و پیش روی کرده شود مر او را پس باید موافقت کرد با وے و متابعت نمود مر او را - فاذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا - پس چون
تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قرأت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قرأت او را که متابعت در قرأت این
و خواندن با وے مخالفت و نزاع کردن با وے و تشویش دادن است مر او را - رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجة
بدانکه مذهب شافعی وجوب قرأت فاتحه است بر ماموم در صلوة سریه وجهریه و جائز است قرأت او را سوای فاتحه نیز
و مذهب امام مالک و احمد و شافعی نیز در قولے وجوب قرأت در سریه است فقط و در جهریه استماع قرأت امام
کافی ست و نزد بعضے از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب مایقرأ بعد التکبیر گذشت
و نزد بعضے از اصحاب وی اگر نشنود بجهت کرے یا دوری بخواند در جهریه و اگر بخواند هم تمام است نماز وی زیراکه هر گاه
امام است قرأت امام قرأت او ست و واجب نیست بروی قرأت منصوص و معروف نزد این امام اجل همین است
و مذهب امام ابوحنیفه آن ست که نخواند نه در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتی از محمد استحباب قرأت است و نزد
شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی ست از جهت ورود وعید و حق آنست که قول محمد مثل قول
شیخین است و عبارات محمد در کتب او مصرح ست بدان و در آثار گفته است و به ناخذ و باین آمده است عامه آثار و اخبار
و گفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمیع از صحابه و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین انتهی و کلام
امام محمد در موطاے او مملو است باخبار و آثار درین باب والله اعلم ائمه میگویند که قرأت رکن نماز است پس شریک باشند
امام و ماموم در آن باضمیمه فرقی که امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار کرده اند و ما را دلیل این حدیث است که من
کان له امام فقرأة الامام قراة له و این حدیث صحیح است و جز بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در هدایه گفته است
که وعلیه اجماع الصحابة و در شرح زیاده برین سخن کرده شده است فلیتدبر - وعن عبدالله بن ابی اوفی قال جاء رجل
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان آخذ من القرآن شیئا - آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمیتوانم
که بگیرم از قرآن چیزے و یاد دارم آن را فعلمنی ما یجزئنی - پس تعلیم کن مرا آن چیزے که بسندگی کند مرا یعنی بجائے قرآن
شنید - قال قل - گفت آنحضرت بگو - سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله - تبادر
بافهام بقرینه ایراد این حدیث در باب قرأت در نماز آن میگردد که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ حرجے

از قرآن مقدارے که صحیح گردد بدان نماز و این بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم مثل این کلام از
تعلم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگرچه همین مقدار که ازین کلمات ست آیتی یا زیاده بران از قرآن می آموخت کفایت میکرد
میگویند که این مردے ست که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و گنجایش حفظ چیزے ندارد از قرآن
پس بیاموخت او را آن حضرت این کلمات و با وجود این استبعاد برطرف نمیگردد پس ظاهر آنست که مراد بحفظ چیزے
از قرآن ست که آن را ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد و لابد چیزے بسیار از قرآن باید که در خور آن بود و بعضے
مردم هستند که حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمی گردد پس آموخت او را آن حضرت این کلمات را که هر یک گنجینه است از
گنجهاے الٰهی تا مداومت کند بران و ورد خود سازد آن را شب و روز کذا قالوا والله اعلم - قال - گفت آن مرد - یا رسول الله
هذا لله - مضمون این کلمات همه برای خداست حمد و ثنا و تکبیر و تمجید اوست - فما ذا لی - پس چیست برای من یعنی
دعائے و وسیلے از حضرت حق که مدعا و مراد من بر آید بدان - قال قل - گفت آن حضرت بگو این دعا را - اللهم ارحمنی
وعافنی واهدنی وارزقنی - این سوال و جواب نیز نزد انصاف ناظر در همان است که آن مرد طلب ورد و دعائی نموده
نه طلب قرآن برای صحت نماز و همچنین قول او - فقال - پس اشارت کرد آن مرد - هکذا بیدیه - همچنین بهر دو دست خود - فقبضهما
و بربست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد گرفتم و نگاه داشتم آنچه فرمودید چنانکه چیزے نفیس بدست افتد و آن را نگاه دارند
و باین وجه اشارت کننده بهر دو دست و قبض کننده همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام همین است و مؤید این ست قول
راوی که گفت - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر - اما این مرد پس تحقیق پر کرد
هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت کننده آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و ترغیب آن مرد بر حفظ آن و امتثال
آنچه امر کرده شد بدان و چون آنحضرت فهمید و دانست از آن مرد که حفظ میکند و امتثال آن می آرد فرمود - اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر
رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث را تا آخر ابوداود - وانتهت روایة النسائی عند قوله الا بالله - و منتهی شده است
روایت نسائی نزد قول آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله و قال یا رسول الله الی آخره در روایت نسائی نیست - وعن
ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قرأ - روایت است از ابن عباس که آنحضرت بود چون میخواند این آیت را
سبح اسم ربک الاعلی قال - میگفت - سبحان ربی الاعلی - بقصد امتثال این امر که سبح است - رواه احمد و ابوداود - وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون - گفت ابو هریره گفت آنحضرت کسی که بخواند
از شما سورهٔ والتین والزیتون را - فانتهی الی - پس منتهی گردد و برسد باین قول که - الیس الله باحکم الحاکمین - آیا نیست
خدای تعالی حاکم ترین حاکمان - فلیقل - پس باید که بگوید بلے - آری هست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان - وانا علی ذلک
من الشاهدین - و من بر بودن او احکم الحاکمین از گواهی دهندگان و ایمان آرندگان ام - ومن قرأ - و کسی که بخواند سورهٔ لا اقسم
بیوم القیمة فانتهی الی - پس تا برسد باین آیه - الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی - آیا نیست آن خدای که پیدا کرد از نطفه

مرد و زن را توانا بر زنده گردانیدن مرده ها - فلیقل بلے - پس باید که بگوید آری هست قادر بر زنده گردانیدن مرده ها -
ومن قرأ - و کسی که بخواند سورهٔ - والمرسلات عرفا فبلغ - پس برسد این آیت را - فبای حدیث بعده یؤمنون - پس بکدام سخن
بعد از قرآن ایمان مے آرند و میگروند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم - فلیقل - پس باید که بگوید - آمنا بالله - ایمان آوردیم بخدا
رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابوداود - والترمذی الی قوله - و روایت است مر ترمذی را تا قول او - وانا علی
ذلک من الشاهدین - که در جواب الیس الله باحکم الحاکمین است در سورهٔ والتین و ذکر لا اقسم بیوم القیمة والمرسلات عرفا
در روایت ترمذی نیست بدانکه امثال این جوابها نزد قرأت آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیه در نماز و غیر نماز برابر است
و در نماز نیز جائز میدارند و لهذا در باب القراءة فی الصلوة آورده اند والا می بایست در باب تلاوت قرآن و آداب آن اولی بود
و نزد حنفیه و مالکیه محمول بر غیر حالت نماز است تا توهم نشود که از قرآن ست و اگر کسے گمان برد که در نماز بود نظر بظاهر اطلاق
حدیث گوئیم که در نماز نفل خواهد بود نه فرض چنانکه در حدیث حذیفه آمده است که چون آنحضرت میگزارد نماز شب را نمیرسید
بآیت رحمت مگر آنکه می ایستاد و طلب رحمت میکرد و نمیرسید بآیت عذاب مگر آنکه می ایستاد و پناه از عذاب می جست و هیچ
یکے نقل این در آنچه جهر میکرد از نمازهاے فرائض روایت نکرده انتهی وعن جابر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی اصحابه فقرأ علیهم سورة الرحمن - گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ایشان سورهٔ الرحمن علم القرآن
را - من اولها الی آخرها - از اول سوره تا آخرش - فسکتوا - پس خاموش ماندند اصحاب - فقال لقد قرأتها علی الجن
لیلة الجن - پس گفت آن حضرت بتحقیق خواندم این سوره را بر جنیان در شبی که آمده بودند و جمع شده بودند بر من برای
ایمان آوردن و قرآن شنیدن - فکانوا احسن مردودا منکم - پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن
از شما و در اینجا آن معنی ست که جواب سلام را رد سلام میگویند و رد بمعنی باز گردانیدن و مردود نیز بمعنی رد می آید فقال رده ردا
و مردودا بمعنی از آن بیان کرد حسن رد جنیان را - کنت کلما اتیت علی قوله - بودم من هرگاه که می آمدم بر قول وی تعالے که -
فبای آلاء ربکما تکذبان - پس بکدام نعمتے از نعمتهاے پروردگار خود تکذیب و انکار میکنید خطاب بجن و انس است - قالوا -
می گفتند جن در جواب این کلام - لا بشیء من نعمک ربنا نکذب - نه بهیچ چیزے از نعمتهای تو اے پروردگار ما انکار میکنیم -
فلک الحمد - پس مر تراست حمد - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث

عن معاذ بن عبد الله الجهنی بضم جیم و فتح ها تابعی مدنی ثقه است ذکر کرده است او را ابن سعد
در طبقهٔ ثالثه از اهل مدینه مات سنة ثمان عشر و مائة - قال ان رجلا من جهینة اخبره انه سمع رسول الله - گفت بدرستی که مردے
از قبیلهٔ جهینه خبر داد او را که وے شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قرأ فی الصبح - خواند در نماز صبح - اذا زلزلت فی الرکعتین
کلتیهما - در هر دو رکعت - فلا ادری انسی ام قرأ ذلک عمدا - پس در نمی یابم من که آیا فراموش کرده بعذر فراموشی خواند یا خواند قصدا
اراده و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر آنست که عمدا خوانده برای بیان جواز و اعلام آنکه اصل سنت

تکریر سورۂ واحدہ در ہر دو رکعت حاصل میگردد انتہی و میتوان گفت کہ شاید بمقام اقتضای تکریر آن کردہ باشد با اسماع قول حق سبحانہ (فمن یعمل مثقال ذرۃ خیرا یرہ ومن یعمل مثقال ذرۃ شرا یرہ) حاضران را کہ جامع انواع وعد و عید است در غایت تاکید و ایجاز چنانکہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در شان مردے کہ شنیدہ آن را و گفت بس است مرا ہمین دو کلمہ۔ فقہ الرجل۔ گویا تمام علم فقہ درین دو کلمہ مندرج است واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد وعن عروۃ مراد عروہ بن الزبیر است بن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہم قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکے از فقہاے سبعہ مدینہ فقیہ عالم کبیر کثیر الحدیث ثبت ثقہ مامون صائم الدہر ولد سنۃ اثنتین وعشرین ومات سنۃ اربع وتسعین۔ قال ان ابا بکر الصدیق۔ رضی اللہ عنہ صلے الصبح فقرأ فیہما بسورۃ البقرۃ فی الرکعتین کلتیہما۔ عروہ بن الزبیر گفت کہ ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ گذارد نماز صبح را پس خواند در وی سورۂ بقرہ را در ہر دو رکعت ظاہر دراینجا این ست کہ تفریق کرد سورہ را یا پارۂ در رکعت اولی خواند و پارۂ در رکعت آخری چنانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سورۂ اعراف خواند در نماز مغرب بہمین طریق۔ رواہ مالک وعن الفرافصۃ بفتح فاے اولے و کسر فاے ثانیہ و نزد بعض بضم فاے اولی۔ بن عمیر۔ تصغیر عمر۔ الحنفی۔ منسوب بہ بنی حنیفہ قبیلہ ایست از یمامہ تابعی مشہور است۔ قال ما اخذت سورۃ یوسف الا من قراءۃ عثمان بن عفان ایاہا فی الصبح۔ گفت فرافصہ یاد نگرفتم من سورۂ یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی اللہ عنہ آن سورہ را در نماز صبح۔ من کثرۃ ما کان یرددہا۔ از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سورہ را۔ ازینجا معلوم میشود کہ مواظبت بر تکرار یک سورہ باکے ندارد۔ رواہ مالک وعن عامر بن ربیعۃ صحابی حلیف آل خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمامۂ مشاہد را مات سنۃ اثنتین وثلثین وقیل خمس وثلثین۔ قال صلینا وراء عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ الصبح۔ گفت عامر بن ربیعہ گزاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را۔ فقرأ فیہما۔ پس خواند در دو رکعت وی و در بعض نسخ فیہا یعنے در نماز صبح۔ بسورۃ یوسف وسورۃ الحج۔ سورۂ یوسف و سورۂ حج را۔ قراءۃ بطیئۃ۔ قراءت آہستہ بدرنگ۔ قیل لہ اذن لقد کان یقوم حین یطلع الفجر۔ گفتہ شد مر عامر را آنگاہ ہر آئینہ بتحقیق بود عمر برمیخاست برای نماز فجر ہنگام آمدن فجر یعنے صبح صادق یعنی بگاہ برمیخاست در اول وقت تا گنجایش این قراءت درازی بود۔ قال اجل۔ گفت عامر آرے برمیخاست ہنگامیکہ طلوع میکرد فجر اجل بفتح ہمزہ و جیم حرف تصدیق است یعنی آری ہمچو نعم۔ رواہ مالک وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال ما من المفصل سورۃ صغیرۃ ولا کبیرۃ الا قد سمعت رسول اللہ۔ گفت نیست از مفصل ہیچ سورتی نہ خرد و نہ بزرگ مگر آنکہ شنیدم بتحقیق پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم۔ یؤم بہا الناس فی الصلوٰۃ المکتوبۃ۔ امامت میکرد بدان سورہ مردم را در نماز فرض۔ رواہ مالک وعن عبد اللہ بن عتبۃ بن مسعود۔ برادرزادۂ عبد اللہ بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شدہ کوفہ را دریافت زمان نبوت را ذکر کردہ عقیلی او را در صحابہ و غلط کردہ وی تابعی است از کبار تابعین قال قرأ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فی صلوٰۃ المغرب بحم الدخان۔ گفت میخواند آنحضرت در نماز مغرب حم الدخان را۔

رواہ النسائی مرسلا۔ روایت کرد این حدیث را نسائی بطریق ارسال زیرا کہ عبد اللہ بن عتبہ تابعی است

باب الرکوع

رکوع در لغت بمعنی پشت خم دادن رکع الشیخ پشت خم شد بجہت پیری و رکوع نماز ہم ازینجا است و رکوع بمعنے صلوٰۃ نیز آمدہ رکع المصلی ای صلے۔ الفصل الاول۔ عن انس قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اقیموا الرکوع والسجود۔ راست و درست و برابر کنید رکوع را و سجود را چنانکہ در سنت آمدہ است و در باب صفۃ الصلوٰۃ گذشت۔ فواللہ انی لاراکم من بعدی۔ پس بخدا سوگند بدرستیکہ من ہر آئینہ می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیدہ نیست بر من آنچہ می کنید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفۃ الصلوٰۃ در حدیث ابی ہریرہ گذشت۔ متفق علیہ۔ وعن البراء قال کان رکوع النبی صلے اللہ علیہ وسلم وسجودہ وبین السجدتین واذا رفع من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء۔ روایت است از براء بن عازب کہ صحابی ست و احوال وے مکرر نوشتہ شدہ است بود رکوع آنحضرت و سجود وی و نشستن میان دو سجدہ و ایستادن وچون بر میداشت سر از رکوع بغیر قیام کہ برای قراءت میکرد و غیر قعود کہ برای تشہد می نشست نزدیک بہ برابر یعنی قیام کہ در وی قراءت میکرد بی شک دراز می بود و قعود کہ در وے التحیات میخواند نیز دراز میشد اما باقی ارکان از رکوع و قومہ و سجود و جلسہ ہمہ برابر و نزدیک بیکدیگر در مقدار می بودند متفق علیہ و از بعض احادیث مفہوم میگردد کہ قیام و قعود نیز بار کوع و سجود و قومہ و جلسہ برابر می بود و تاویلش آنست کہ چون قیام دراز میکرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچہ معہود ست دران ولائق بحال آن وچون در قیام تخفیف می نمود دران ارکان نیز تخفیف میکرد و تمامۂ ارکان نماز نیز متناسب و متشابہ واقع میشدند آنکہ رکوع و سجود با قیام و قعود برابری بود نہ در نماز خوف و کسوف واقع شدہ است کہ رکوع و سجود بر مقدار قیام میبود و شارحان آن را نیز بہمین نوع تاویل کردہ اند تتمۂ این کلام در اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالک بیاید انشاء اللہ تعالے وعن انس قال کان النبی صلے اللہ علیہ وسلم اذا قال۔ بود آنحضرت چون میگفت۔ سمع اللہ لمن حمدہ قام حتی نقول قد اوہم۔ بفتح ہمزہ و ہا و سکون واو یعنی می ایستاد و بسیار می ایستاد تا آنکہ میگفتیم ما کہ بتحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام را از سر گرفت و بعض تفسیر نسیان نیز کردہ اند و در وی از حیثیت لغت سخن است۔ ثم یسجد ویقعد بین السجدتین حتی نقول قد اوہم۔ پس سجدہ میکرد و می نشست میان دو سجدہ تا آنکہ میگفتیم بتحقیق وہم کرد۔ رواہ مسلم وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان النبی صلے اللہ علیہ وسلم یکثر ان یقول فی رکوعہ وسجودہ بود آنحضرت کہ بسیار میگفت در رکوع خود و سجود خود۔ سبحانک اللہم ربنا وبحمدک اللہم اغفر لی یتأول القرآن۔ یعنی میکرد آنحضرت این تسبیح و استغفار بیان مراد قرآن کہ فرمود۔ فسبح بحمد ربک واستغفرہ۔ امر کردہ است کہ تسبیح گو بحمد پروردگار خود و آمرزش خواہ از وی در رکوع و سجود میگفت زیرا کہ افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم میشود کہ در غیر رکوع و سجود نیز میگفت آوردہ اند کہ اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سورۂ اذا جاء نصر اللہ ہمین بود۔ متفق علیہ۔ وعنہا ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم کان یقول فی رکوعہ وسجودہ۔ و ہم از عائشہ روایت است کہ بود آنحضرت می گفت در رکوع خود و سجود خود۔ سبوح قدوس رب الملائکۃ والروح۔ سبوح قدوس ہر دو صیغۂ مبالغہ اند در تنزیہ و طہارت بضم و فتح و ضم اکثر است و مراد بروح جبرئیل است

که او را روح الامین گویند و بعض گویند تمام ملک موکل ست بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی ست و بعض گویند روح خلقی
دیگر ست جز ملائکہ و بشر عظیم تر از ملائکہ - رواه مسلم - **وعن ابن عباس** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انی نهیت
ان اقرأ القرآن راکعا او ساجدا گفت ابن عباس که گفت آنحضرت آگاه باشید بدرستی که من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن
در رکوع و سجود یعنی حق عز اسمه تعیین کرده هر یکے از هیات نماز را بنوعی از انواع ذکر و مخصوص گردانید قیام را که اول هیئت و
اعظم هیئت واخل در خدمت بقرآن که اعلی و اقدم و اعظم و افضل اذکار ست و بعد از تعیین و تخصیص وے تعالی و تقدس گنجایش
ندارد که خلاف آن کنند و اگر بکنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدی ست که عقل ما را بدرک آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتے و علتی
در ان نیز برانگیزند و گویند که رکوع و سجود هیئت خضوع و تذلل و خواری ست پس نهی کرده که کتاب کریم که عالی و عظیم الشان ست درین
هیئت خوانده شود و طیبی از خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه داشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و برابری
داده شود میان هر دو و این هر دو نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همان ست که بندگی در امتثال امر و تعبد بحکم شارع است ۵
زبان تازه کردن باقرار تو + نه انگیختن علت از کار تو + هر چه نماید که بکن آن بکن + و انچه بگوید که مگو آن مگو + ماند آنکه اگر قرآن
در رکوع و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که نگردد و چون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود و تعیین فرمود انچه وظیفه
عبادت ست در ان و فرمود - فاما الرکوع فعظموا فیه الرب - اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد کنید در وی پروردگار تعالی را و مشاهده
کنید عظمت حق را که مناسب حال قرب و تذلل ست و از ینجاست قول سبحان ربی العظیم - واما السجود فاجتهدوا فی الدعاء -
واما سجده پس کوشش کنید در دعا - فقمن ان یستجاب لکم - پس سزاوار است دعا در سجده که قبول کرده شود مر شما را از جهت
حصول قرب بموجب قول وے سبحانه (فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان) رواه مسلم - بدانکه دعا بر دو نوع است دعاے
ثنا و تمجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالے را و تقدیس بحمد و ثنا و ستایش کند درگاه عزت و جلال او را و دعای طلب
سوال که بخواند او را الطلب حوائج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم وهاب در حقیقت طلب و سوال
است و دعا که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع است و از ینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و از تصریح دعا منع
نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند بنده باید که درین حالت مخلص باشد در تعظیم و ذکر حق تا بحکم (من شغله
ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین) - فرمود کسی که باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من میدهیم او را زیاده تر
از انچه بدهیم سوال کنندگان را و با فضل و اعظم از انچه خواهش کند فائز گردد و حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا
نیز مشتغل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کند چنانکه بعضے از محققین حنفیه گفته اند **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا قال الامام - چون گوید امام - سمع الله لمن حمده فقولوا - پس بگوئید شما - اللهم ربنا لک الحمد فانه من
وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه - زیرا که هر که موافق افتد قول او بقول ملائکه آمرزیده شود مر او را چیزیکه پیش
رفته است از گناهان وے و قبول کرده شود دعاے او و در فصل اول از باب القرأة فی الصلوٰة کلام متعلق باین مقام

گذشته است - متفق علیه - **وعن عبد الله بن ابی اوفیٰ** - وے و پدر وے صحابی ست حاضر شد حدیبیه و خیبر را و هو
آخر من مات من الصحابة بکوفه سنة است او سبع و ثمانین - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع ظهره من الرکوع
قال - بود آنحضرت چون برمیداشت پشت خود را از رکوع میگفت - سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملأ السموات وملأ الارض
پری آسمانها و پری زمین - وملأ ما شئت من شیء - بعد پری انچه بخواهی و پیدا کنی چیزے را بعد ازان از ممکنات معدومه این
حدیث دلالت دارد بر جمع امام میان تسمیع و تحمید چنانکه مذهب شافعی ست و قد مر الکلام فیه - رواه مسلم - **وعن ابی سعید**
الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع رأسه من الرکوع قال - بود آنحضرت چون برمیداشت سر خود را از رکوع میگفت
اللهم ربنا لک الحمد ملأ السموات وملأ الارض وملأ ما شئت من شیء بعد اهل الثناء والمجد - ای سزاوار ستایش و بزرگی - احق ما قال
العبد وکلنا لک عبد - سزاوار ترین و راست ترین چیزیکه گوید بنده و حال آنکه همه ما مر ترا بنده ایم این کلام است که - اللهم لا مانع
لما اعطیت - خداوندا نیست هیچکس باز دارنده چیزے را که تو دهی - ولا معطی لما منعت - و نیست هیچکس دهنده چیزی را که تو باز
داری و در بعض روایات ولا راد لما قضیت نیز آمده و نیست باز دارنده مر چیزی را که تو قضا کرده - ولا ینفع ذا الجد منک الجد - سود
نیکند خداوند بخت و مال و دولت را از قهر و عذاب تو بخت و جد بفتح جیم بهره و بخت و توانگری و بے نیازی و بعض جد بمعنی پدر
پدر نیز مراد دارند یعنی نسب فائده ندارد نزد تو عمل مے باید و فضل تو و در روایتی بکسر جیم نیز آمده بمعنی کوشش در حرص دنیا و
جمع اموال یاد ره گر نجنین از عذاب تو - رواه مسلم - **وعن رفاعة** بکسر را **ابن رافع** قال - گفت رفاعه صحابی انصاری بدری
است و پدر او از نقباے انصار است مات سنة احدی واربعین - کنا نصلی وراء النبی - بودیم ما که نماز میگذاردیم پس پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فلما رفع رأسه من الرکعة قال - پس هرگاه که برداشت آنحضرت سر خود را از رکوع گفت - سمع الله لمن حمده فقال
رجل وراءه - پس گفت مردی که در پس آنحضرت بود - ربنا ولک الحمد حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه - ای پروردگار ما و مر تراست حمد حمدی
بسیار پاک از شائبه شرک در یا افزونی کرده شده در ان حمد بکثرت اخلاص و حضور - فلما انصرف قال من المتکلم آنفا - پس هرگاه
که برگشت آنحضرت از نماز و فارغ شد گفت که بود گوینده این سخن اکنون - قال انا - گفت آن مرد من بودم گوینده این سخن
قال رأیت بضعة وثلثین ملکا - گفت آنحضرت دیدم سی و چند فرشته را - یبتدرونها ایهم یکتبها اول - میشتافتند بسوی
این کلمه و شتابی میکردند که کدام یکے بنویسد نخست بجهت فضل و کرامت و قبول این سخن - رواه البخاری

الفصل الثانی

عن ابی مسعود الانصاری - نام او عقبه بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبه ثانیه را و او را بدری
گفته اند و جمهور برآنند که نسبت او به بدر بجهت سکونت اوست به بدر نه بسبب حضور در غزوه بدر ساکن شد کوفه را و وفات
یافت در خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و بعض گفته اند در سنة احدی او اثنتین واربعین - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تجزی صلوٰة الرجل حتی یقیم ظهره فی الرکوع والسجود - کفایت نیکند و قبول نمی افتد نماز مرد تا آنکه راست
و برابر گرداند پشت خود را در رکوع و سجود این حکم محمول است بر ظاهر نزد شافعی که قومه و جلسه فرض است نزد وے و نزد

ابو حنیفہ کہ نزد وے سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغہ۔ رواہ ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔ وعن عقبۃ بن عامر قال لما نزلت۔ گفت عقبہ ہر گاہ کہ فرود آمد این آیت۔ فسبح باسم ربک العظیم قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اجعلوہا فی رکوعکم۔ بگردانید این کلمہ را یا این تسبیح را در رکوع تان۔ فلما نزلت۔ پس ہر گاہ کہ فرود آمد۔ سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوہا فی سجودکم گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد چیزی ست کہ مطلوب است باین امر یعنی سبحان ربی العظیم وسبحان ربی الاعلی۔ رواہ ابو داؤد وابن ماجۃ والدارمی وعن عون بن عبد اللہ عن ابن مسعود۔ عون بن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود ہذلی زاہد فقیہ ثقہ کوفی پسر برادرزادہ عبد اللہ بن مسعود برادر عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبہ تابعی ست شنید ابو ہریرہ را وابو موسی را وشنید از وی مسعودی ومسعر وقتادہ وابو حنیفہ وگاہی او را عون بن عتبہ نیز میگویند نسب بجد وغالب روایات وی از صحابہ مرسل است وترمذی گفتہ کہ روایت از ابن مسعود وابن عباس مرسل ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعہ۔ چون رکوع کند یکے از شما پس بگوید در رکوع خود۔ سبحان ربی العظیم ثلث مرات۔ سہ بار۔ فقد تم رکوعہ۔ پس تحقیق تمام شد رکوع وی بروجہ سنت۔ وذلک ادناہ۔ واین سہ بار گفتن فروتر پایۂ تسبیح رکوع است وگفتہ اند مراد ادنائے کمال ست والا اصل تمام یکبار گفتن ست وسہ بار گفتن داخل کمال است ولیکن ادنای کمال واعلی پنج بار یا ہفت بار وغایت کمال را حد نیست وبعض تا دہ گفتہ اند وبعض تا آنکہ رساند بسہود بعض تا قریب مقدار قیام چنانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بعض احیان کردہ وامام را رعایت حال مقتدیان لازم است وہمچنین است کلام در سجود۔ واذا سجد فقال فی سجودہ۔ وچون سجدہ کند یکے از ایشان پس بگوید در سجود خود۔ سبحان ربی الاعلی ثلث مرات فقد تم سجودہ وذلک ادناہ رواہ الترمذی وابو داؤد وابن ماجۃ وقال الترمذی لیس اسنادہ بمتصل۔ وگفتہ است ترمذی اسناد اینحدیث متصل نیست۔ لان عونا لم یلق ابن مسعود۔ زیرا کہ عون ابن عبد اللہ ملاقات نکردہ است ابن مسعود را لیس البتہ راوی میان ابن مسعود ست کہ ذکر کردہ نشدہ است پس اینحدیث منقطع باشد یعنی حدیث منقطع در مقدمہ معلوم شد وعن حذیفۃ از کبار صحابہ است صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعندہ علم المنافقین۔ انہ صلی مع النبی۔ روایت است از حذیفہ کہ وی نماز گزارد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وکان یقول فی رکوعہ۔ وبود آن حضرت می گفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم وفی سجودہ۔ ومی گفت در سجود خود۔ سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیۃ رحمۃ الا وقف وسأل۔ نمی آمد آن حضرت بر ہیچ آیت رحمت مگر آنکہ می ایستاد وسوال میکرد ومی طلبید رحمت را۔ وما اتی علی آیۃ عذاب الا وقف وتعوذ۔ ونمی رسید بر ہیچ آیت عذاب مگر آنکہ توقف میکرد وپناہ می جست از عذاب۔ رواہ الترمذی وابو داؤد والدارمی وروی النسائی وابن ماجۃ الی قولہ الاعلی روایت کرد نسائی وابن ماجۃ تا قول وی سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیۃ رحمۃ تا آخر ذکر نکردہ۔ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح ودر بعض روایات این حدیث در صلوۃ لیل آمدہ است کذا ذکر توربشتی

الفصل الثالث

عن عوف بن مالک صحابی اشجعی ست رضی اللہ عنہ منسوب باشجع نام مردی اول مشاہدے

خیبر ست وبود با وے رایت اشجع روز فتح ساکن شد شام را ومرد در وی سنۃ ثلث وسبعین روایت کرد آنحضرت واز عبد اللہ بن سلام وروایت کردہ اند از وی از صحابہ جابر وابو ہریرہ ومقدام بن معدی کرب وبسیاری از تابعین۔ قال قمت۔ گفت ایستادم ونماز شب کردم۔ مع رسول اللہ۔ با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ وبعض گفتہ اند مراد بقمت صلیت است وآن در نماز کسوف بود۔ فلما رکع مکث قدر سورۃ البقرۃ۔ پس ہر گاہ کہ رکوع کرد آنحضرت درنگ کرد در رکوع مقدار آنچہ سورہ بقرہ خواندہ شود ازین حدیث ظاہر می گردد کہ رکوع مقدار قیام بود کہ در وی سورۂ بقرہ خواندہ شود چنانکہ در نماز کسوف آمدہ است برخلاف تاویلی کہ برائے تسویۂ رکوع بقیام کنند چنانکہ در فصل اول در حدیث براء گذشت۔ ویقول فی رکوعہ سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمۃ رواہ النسائی۔ وعن ابن جبیر بضم جیم وفتح با مراد سعید بن جبیر است کہ از تابعین است واحوال شریف وے در موضع دیگر نوشتہ شدہ است وقصۂ او با حجاج ظالم مشہور است۔ قال سمعت انس بن مالک یقول۔ گفت شنیدم انس را کہ میگفت۔ ما صلیت وراء احد بعد رسول اللہ۔ نگزاردم نماز پس ہیچ یکے بعد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اشبہ صلوۃ بصلوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ہذا الفتی۔ کہ مشابہ تر بود نماز وی بنماز آن حضرت ازین جوان۔ یعنی عمر بن عبد العزیز قال قال۔ گفت ابن جبیر گفت انس بن مالک۔ فحزرنا رکوعہ عشر تسبیحات وسجودہ عشر تسبیحات۔ پس اندازہ کردیم رکوع آن جوان را دہ تسبیح وسجود آن دہ تسبیح یعنی دران مقدار زمان کہ وی رکوع وسجود میکرد تا دہ تسبیح میگفتیم ودی ہم دہ تسبیح میگفتہ باشد یا کمتر یا زیادہ وہمچنین بود حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ رواہ ابو داؤد والنسائی۔ وعن شقیق قال ان حذیفۃ رای رجلا لا یتم رکوعہ ولا سجودہ۔ روایت است از شقیق بن سلمہ کہ تابعی مشہور است کہ گفت بدرستی کہ حذیفہ از کبار صحابہ است واورا صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند وعلم منافقان نزد وی بود دید مردی را کہ تمام نمیکرد رکوع خود را ونہ سجود خود را ظاہر در ترک طمانینت است واگر شامل اعتدال وارند بہتر باشد۔ فلما قضی صلوتہ دعاہ فقال لہ حذیفۃ ما صلیت۔ پس ہر گاہ کہ ادا کرد وفارغ شد آن مرد از نماز خواند حذیفہ آن مرد را نزد خود پس گفت مر او را حذیفہ نماز نگزاردہ تو یعنی صحیح نیست این نماز کہ تو کردہ۔ قال۔ گفت شقیق۔ واحسبہ قال۔ وگمان میبرم حذیفہ را کہ با آخر این کلمہ نیز گفت کہ ولو مت مت علی غیر الفطرۃ التی فطر اللہ محمدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ واگر بمیری تو توبہ ناکردہ ازین چنین نمازے میری بر غیر سنت ودین اسلام کہ پیدا کردہ است خدای تعالی محمد را بران دین ودرین کمال مبالغہ وتشدید است بر ترک اتمام رکوع وسجود۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی قتادۃ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابی قتادہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اسوء الناس سرقۃ الذی یسرق من صلوتہ بدترین مردم از روی دزدی کردن کسے ست کہ می دزدد از نماز خود۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ وکیف یسرق من صلوتہ وچگونہ می دزدد از نماز خود ودزدیدن از نماز چہ معنی دارد۔ قال لا یتم رکوعہا ولا سجودہا۔ گفت دزدیدن از نماز این معنی دارد کہ تمام نکند رکوع نماز را ونہ سجود نماز را چنانکہ شخصے می دزدد مال کسے را۔ رواہ احمد۔ وعن النعمان بضم نون وسکون عین

بن مرة - بضم میم و تشدید راء مفتوحه تابعی ثقه انصاری ست و بعض او را در ذکر صحابه آورده اند آن وهم است و حق
آنست که تابعی ست و احادیث او مرسل است - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما ترون فی الشارب و الزانی و السارق
گفت آنحضرت و پرسید از صحابه چه میگوئید و چه رای میزنید در شان خمر نوشنده و زنا کننده و دزدی کننده که عقوبت و معصیت
آن چه مقدار است و در چه مرتبه است - وذلک قبل ان تنزل فیهم الحدود - و آن پرسیدن حضرت حال شارب و زانی و
سارق را پیش از آن بود که فرود آید درین کارها آیات حدود و ظاهر افاده این قول راوی از بیان وجه سوال است لقولش
ما ترون با آنکه بعد از نزول حدود شک نیست که اقبح و اشنع در سوا اند والله اعلم - قالوا - گفتند صحابه - الله و رسوله اعلم - خدا و
رسول خدا او داناتر اند بدان - قال - گفت آنحضرت - هن فواحش - این گناهان کبائر اند فواحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبیح وی
و از حد گذرد بدی او - وفیهن عقوبة - و درین گناهان گرفتنی سخت است - و اسوء السرقة الذی یسرق من صلوته - و بدترین
دزدی دزدی کسی ست که می دزدد از نماز خود - قالوا و کیف یسرق من صلوته - گفتند چگونه می دزدد از نماز خود - یا رسول الله
قال لا یتم رکوعها ولا سجودها - فرمود آنحضرت تمام نمیکند رکوع آنرا و نه سجود آنرا - رواه مالک و روی الدارمی نحوه -

باب السجود و فضله

باب در بیان کیفیت سجده کردن و فضیلت آن و سجود در لغت سر بر زمین نهادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن و در شرع
روی بر زمین نهادن بر وجه مخصوص -

الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله - روایت است از ابن عباس که
گفت گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم - امر کرده شده ام من که سجده کنم بر هفت استخوان
علی الجبهة و الیدین و الرکبتین و اطراف القدمین - بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کرانهای هر دو پای که این همه را در سجده
بر زمین باید نهاد و در روایتی بجای جبهه وجه واقع شده و در روایت دیگر جبهه و انف آمده و از ینجاست که اکثر ائمه بر آن
رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و بی آن سجده روا نباشد و در مذهب حنفیه سجده بجبهه و انف هر دو افضل است
و اگر بیکی ازین دو کنند کفایت ست پس اگر بجبهه تنها کنند نزد امام ابوحنیفه و صاحبیه در روایتی بی کراهیت و اگر بانف
تنها کنند نزد صاحبیه جائز نیست و در روایتی از امام نیز جائز نبود و در روایت دیگر جائز با کراهت و اما نهادن دستها و
زانوها سنت است نزد حنفیه و شافعیه ابو اللیث گوید اگر زانوها بر زمین ننهد جائز نبود کذا فی شرح ابن الهمام و اما وضع قدمین اگر
هر دو پای بردارد نماز ناروا است و اگر یک پای بردارد مکروه است - ولا نکفت الثیاب ولا الشعر - و امر کرده شده ایم ما که گرد
نیاریم و فراهم نیاریم جامها را و نه مویها را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود در فتن جامها را گرد آرند تا خاک آلوده نشود
یا بی این غرض همین طور گرد آرند یا دامن برزنند و بعض کر بستن و عذبه دستار خلانیدن داخل آن دارند و کمر بستن را
در نماز بعض مستحب دارند بعض مکروه و فراهم آوردن موی جمع کردن آنهاست در زیر دستار و بعض گویند که مکروه آنست که

بیافند یا بچیزی بربندند و گره زنند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست - متفق علیه - وعن انس رض قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اعتدلوا فی السجود - اعتدال کنید در سجده کردن ظاهر آنست که مراد باعتدال طمانینت است چنانکه در رکوع و طیبی گفته مراد
باعتدال در سجود آنست که هموار دارد پشت و بر زمین نهد هر دو دست را و بردارد از زمین هر دو آرنج را و دور دارد شکم را از تهیگاه
ولا یبسط احدکم ذراعیه انبساط الکلب - و باید که نگسترد یکی از شما هر دو دست خود را چو گسترانیدن سگ متفق علیه وعن البراء
بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجدت فضع کفیک - چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی
بر زمین - وارفع مرفقیک - و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مردان ست اما زنان بنهند آرنجها را بر زمین و بچسپانند شکم
خود را که در ستر ادخل و اقرب ست - رواه مسلم - وعن میمونة قالت کان النبی میمونه که یکی از امهات المؤمنین است
گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد جافی بین یدیه - چون سجده میکرد دور میداشت و یکسو میداشت هر دو بازوی
خود را پهلوها و شکم را از آنها - حتی لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت یدیه مرت - این مقدار دور میداشت و فرجه میگذاشت که اگر
بزغاله میخواست در زیر دستهای مبارک وی بگذرد میگذشت بهمه بفتح با و سکون ها بچه بز یا میش که در اول زائیدن آن [illegible]
گویند بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و چون بقدری کلان تر شود و راه رود بهمه خوانند - هذا لفظ ابی داود و کما صرح فی شرح السنة
باسناده - و این حدیث باین عبارت که مذکور شد لفظ ابی داود ست چنانچه صاحب مصابیح خود تصریح کرده است با آنکه این لفظ ابی داود
است در شرح سنت باسنادش - ولمسلم بمعناه - و در روایت مسلم را معنی اوست و لفظ وی دیگر است و آن لفظ نیست که - قالت
گفت میمونه - کان النبی - بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه لمرت - و درین روایت جافی
بین یدیه مذکور نیست و بجای ارادت شاءت و بجای مرت لمرت ست مقصود مؤلف اعتراض است بر صاحب مصابیح که لفظ
ابی داود را در فصل اول آوردن که معقود و موضوع برای حدیث شیخین ست مناسب نیست وعن عبد الله بن مالک ابن بحینة
بضم موحده و فتح مهمله نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر او ست و لهذا مالک را منون میخوانند و الف را بر سر ابن اثبات
میکنند تا ندانند که مالک ابن بحینه است بلکه عبد الله را دو صفت است ابن مالک و ابن بحینه و وی بابن بحینه مشهور است
و مشهور ابن ست و وی صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف و سابقان ست مات فی امارة معویة ما بین سنة
اربع و خمسین و ثمان و خمسین - قال کان النبی - گفت عبد الله بن مالک بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه - چون سجده
میکرد گشاده میداشت و فرجه میگذاشت میان دو دست خود - حتی یبدو بیاض ابطیه - تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت
ظاهرا درین نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود مراد ظهور موضع اوست و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای
آنحضرت سفید بود چنانکه تمام بدن نه مکدر و نه سیاه چنانچه در مردم دیگر میباشد متفق علیه - وعن ابی هریرة قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یقول فی سجوده - گفت ابو هریره که میخواند آنحضرت در سجدهٔ خود این دعا را - اللهم اغفر لی ذنبی کله دقه و جله
بیامرز مرا گناه مرا همه - دقه و جله - گناه باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیر و کبیر دق بکسر دال و جل بکسر جیم این هر دو بمعنی دیگر

مستعمل میشوند ومیگویند ماله دق ولا جل اے دقیق ولا جلیل - واوله وآخره - وگناه اول وآخر - وعلانیته وسره - وگناه
آشکارا ونهانی ودر بعض نسخ سره بر علانیه مقدم است - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت فقدت رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیلة من الفراش - گفت عائشه که گم کردم آنحضرت را شبی از جامه خواب ونیافتم او را نزد خود - فالتمسته - پس جستم
آنحضرت را - فوقعت یدی علی بطن قدمیه - پس افتاد دست من بر کف پای آنحضرت واز اینجا معلوم میشود که مس مرأة ناقض
وضو نیست چنانکه مذهب ماست - وهو فی السجدة - وحال آنکه وی در سجده است ودر بعض نسخ فی المسجد بفتح جیم یعنی
سجده گاه - وهما منصوبتان - وهر دو پای آنحضرت ایستاده بود چنانکه در حالت سجده میباشد - وهو یقول - وآنحضرت میگفت
ومیخواند این دعا را - اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک - خدایا بدرستیکه من پناه میجویم بخشنودی تو از خشم تو وسخط بفتح سین
وخا خلاف رضا - وبمعافاتک من عقوبتک - وبعافیت دادن تو وسلامت داشتن تو از آفات ومکروهات از عذاب
وسزا دادن تو بر گناهان - واعوذ بک منک - وپناه میجویم بتو از تو یعنی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه قهریه تو
معنی این فقره اولی همین است که چون هیچکس جز تو مالک وقادر نیست پناه از تو جز بتو صورت ندارد - لا احصی ثناء علیک
شمار نمی توانم کرد هیچ ستایش را بر تو ونمی توانم ثنا گفت ترا - انت کما اثنیت علی نفسک - چنانکه ثنا میگوئی تو بر تو بیکی
چنانکه تو ای شناسد وچون نشناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا باندازه شناخت است - رواه مسلم - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب مایکون العبد من ربه وهو ساجد - نزدیک ترین بودن بنده از پروردگار خود
حاصل است در حالی که سجده کننده است - فاکثروا الدعاء - پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده - رواه مسلم - وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد - چون میخواند آدمی زاد آیت سجده را پس سجده میکند
اعتزل الشیطان یبکی - گوشه می گیرد ودور میرود شیطان در حالے که میگرید - یقول یا ویلی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة
اے هلاک من واندوه وفضیحت من امر کرده شد آدمی زاد بسجده پس سجده کرد پس مر او را بهشت شد - وامرت بالسجود فابیت
فلی النار - وامر کرده شدم من بسجده پس سر باز زدم وسجده نکردم پس شد مرا آتش - رواه مسلم - وعن ربیعة بفتح را وکسر با
بن کعب - اسلمی ست معدود در اهل مدینه واز اصحاب صفه است وبود وی رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم
وملازم درگاه در سفر وحضر وبود از قدماے صحابه - قال کنت ابیت مع رسول الله - بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فاتیته بوضوئه - پس مے آوردم آنحضرت را آب وضوی او را وتیار میداشتم آنرا - وحاجته - ومی کردم حاجتها وخدمتهای
دیگر آنحضرت را مانند جامه ومسواک وشانه وجز آن - فقال لی سل - پس گفت آنحضرت مرا طلب هر چه میخواهی از خیر دنیا و
آخرت - فقلت اسألک مرافقتک فی الجنة - پس گفتم من سوال میکنم ومیخواهم از تو همراهی ترا وبا تو بودن در بهشت - قال
گفت آنحضرت - او غیر ذلک - این کلمه بفتح واو وسکون آن ورفع غیر ونصب آن خوانده اند وبقاعده نحو آن را تحقیقے است
ودر محل مذکور حاصل معنے آنکه چیزے دیگر خواه که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم است - قلت هو ذاک - گفتم مدعا ومقصود من

همانست که عرض کردم دیگر نمیشود - بیت - من از تو هیچ مرادی دگر نمیخواهم * زمن قدر بکنی گر خودم جدا نکنی * قال فاعنی
علی نفسک بکثرة السجود - گفت آنحضرت پس چون تجویز تو در حصول این مطلب یاری ده مرا ومدد کن بر نفس خود در
حصول مطلب خود را به بسیار کردن سجده یعنی نماز گزاردن ودعا کردن در سجدات وقابل ومستعد این مرتبه شدن یعنی من خود
سعی میکنم در حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوششے کنی وکارے کنی واز پا نه نشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که من علاج میکنم و
در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی وبر فرموده من روی که بطریق تحصیل شفا وتدبیر کار انیست - بیت
فتح فضل ارچه از کلید است ای عزیز * جنبشے از دست تو میخواهند نیز * رواه مسلم - واز فوائد این حدیث آنست که خدمت بزرگان و
راضی ساختن ایشان موجب سعادت وحصول موهبت وکرامت ست وچه بزرگ وکدام بزرگ که سید کائنات اجود واکرم
اهل عالم وخلاصه موجودات ست صلی الله علیه وسلم واز اطلاق سوال که فرمود سل بخواه وتخصیص نکرد مطلوبی خاص معلوم میشود که
کار همه بدست همت وکرامت اوست صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد هر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد - بیت - فان من جودک الدنیا
وضرتها * ومن علومک علم اللوح والقلم * بیت * اگر خیریت دنیا وعقبی آرزو داری * بدرگاهش بیا وهر چه میخواهی تمنا کن * وتنبیه است
براے طالب صادق را باید که مطلوب جز نعم آخرت که باقی ودائم ست نخواهد وبحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند لاسیما اتم النعم وافضل
کمالات یعنی مرافقت ومعیت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات ست ولیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر
از خود راضی نباشد وبمجرد هوس وآرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن وآرزو داشتن آهن سرد کوفتن است - بیت - کار کن کار بگذر از
گفتار * کاندرین راه کار دارد کار * ع * مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد * خصوصا نماز که بهترین کارها وجامع تر وتمام ترین عبادتهاست
چنانکه حقیقت جامعیه محمدیه است - وبالله التوفیق - وعن معدان بفتح میم وسکون عین - بن ابی طلحة - تابعی ست شنیده عمر
بن الخطاب وابا الدرداء وثوبان را وبعض ابن ابی طلحه را گفته اند شامی ست رضی الله عنه - قال لقیت ثوبان مولے
رسول الله - گفت معدان پیش آمدم ثوبان را که آزاد کرده پیغمبر خدا بود صلی الله علیه وسلم - فقلت پس گفتم ثوبان را - اخبرنی
بعمل اعمله یدخلنی الله الجنة - خبر ده وبیاموز مرا کاری که بکنم آن کار را تا در آرد مرا خدای تعالے بسبب آن کار بهشت را - فسکت
پس خاموش ماند ثوبان وهیچ جواب نگفت - ثم سألته فسکت - باز پرسیدم باز خاموش ماند وجواب نگفت گویا که سکوت
ثوبان بجهت تحیر وتفکر بود در آنکه چه گوید یا براے طلب مزید شوق ورغبت سائل تا قدر آن را بشناسد - ثم سألته الثالثة - پس پرسیدم
او را بار سوم - فقال سألت عن ذلک رسول الله - درین مرتبه جواب داد وگفت پرسیدم من ازین عمل که تو می پرسی پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فقال علیک بکثرة السجود لله - پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی ونماز بسیار گزاری برای خدا
فانک لا تسجد لله سجدة الا رفعک الله بها درجة - زیرا که بدرستی تو نمی کنی مر خدا را سجده مگر آنکه بر میدارد وبلند میگرداند ترا الله
تعالے بسبب آن سجده درجه عظیم وپایه بزرگ در درگاه عزت وقرب - وحط عنک بها خطیئة - وفرو می آرد وکم میکند وی تعالی
از تو بآن سجده گناهے را یعنی سجده هم سبب کفارت سیئات میگردد وهم موجب رفع درجات وزیادت حسنات

وبہر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح ست۔ قال معدان ثم لقیت ابا الدرداء فسألته فقال لی مثل ما قال لی ثوبان۔ گفت معدان بعد ازان ملاقات کردم ابو الدرداء را کہ از کبار صحابہ است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء مرا مانند آنچہ گفتہ بود مرا ثوبان در سوال کردن از آنحضرت از عملی کہ در بہشت در آرد و جواب دادن آنحضرت کہ آن عمل کثرت سجود است

الفصل الثانی۔ عن وائل بن حجر۔ بضم حا و سکون جیم۔ قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد وضع رکبتیه قبل یدیه۔ گفت دیدم آنحضرت را کہ چون بسجدہ میرفت می نہاد بر زمین ہر دو زانوی خود را پیش از نہادن ہر دو دست خود اذا نہض رفع یدیه قبل رکبتیه۔ و چون برمیخاست از سجدہ بر میداشت ہر دو دست خود را پیش از برداشتن ہر دو زانو گفتہ اند نہادن اعضای سجدہ بر نسبت قرب ست بزمین ہر چہ بزمین نزدیک تر نہادن او پیشتر و برداشتن برعکس آنچہ در نہادن پیشانی و بینی ترتیبی نیست کہ ہر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعض بینی پیشتر نہند کہ نزدیک تر ست بزمین و شمنی گفت اگر دشوار باشد نہادن زانوہا پیش از دستہا بجہت عذری مانند موزہ و جز آن نہد دستہا را پیشتر۔ رواه ابو داود والترمذی والنسائی و ابن ماجه والدارمی و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر۔ گفت ابو ہریرہ کہ گفت آنحضرت چون بسجدہ رود یکی از شما پس باید کہ نشیند چنانکہ می نشیند شتر و می نہد زانوہا را پیشتر۔ ولیضع یدیه قبل رکبتیه۔ و باید کہ بنہد ہر دو دست را پیشتر از دو زانوی خود۔ رواه ابو داود والنسائی والدارمی۔ این حدیث بظاہر مخالف حدیث اول ست کہ دلالت دارد بر نہادن دستہا پیش از زانوہا و حدیث اول دلالت دارد بر نہادن زانوہا پیش از دستہا و در میان ائمہ نیز اختلاف است جمہور ائمہ و ابو حنیفہ و شافعی و احمد بن حنبل در آنچہ مشہور ست از مذہب وی عمل بحدیث وائل بن حجر کردہ اند و زانوہا را پیش از دستہا می نہند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتی از وی و طائفہ از ائمہ حدیث عمل بحدیث ابی ہریرہ میکنند و دستہا را پیش از زانوہا می نہند و گفتہ اند کہ حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت ست از حدیث ابی ہریرہ و جماعۃ از حفاظ آن را تصحیح نمودہ و ترجیح کردہ اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست کہ عمل باقوی و اصح کنند و بعض گفتہ اند کہ حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی ہریرہ است و در صحیح ابن خزیمہ آمدہ است کہ چون آنحضرت بسجدہ میرفت ابتدا میکرد برکبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمدہ کہ ما می نہادیم دستہا را پیش از زانوہا پس امر کردہ شدیم بنہادن زانوہا پیش از دستہا و باین ہر دو وجہ اشارت کرد مؤلف بقول خود۔ وقال ابو سلیمان الخطابی حدیث وائل بن حجر اثبت من هذا۔ گفت خطابی کہ از علمای حدیث و شراح آنست کہ حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر ست ازین یعنی از حدیث ابی ہریرہ۔ وقیل هذا منسوخ۔ و بعض گفتہ اند کہ این یعنی حدیث ابی ہریرہ منسوخ ست بحدیث وائل بن حجر چنانکہ بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کردہ کہ گفت ظاہر نشدہ است بر من ترجیح یکی ازین دو مذہب بر دیگری از وجہ سنت والله اعلم

و عن ابن عباس رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول بین السجدتین۔ بود آنحضرت کہ می گفت در میان دو سجدہ در وقتی کہ سر از سجدۂ نخستین برداشتہ می نشست این دعا را۔ اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی رواه ابو داود والترمذی

و عن حذیفة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول بین السجدتین۔ و روایت ست از حذیفہ کہ آنحضرت میگفت میان دو سجدہ این کلمہ را۔ رب اغفر لی رواه النسائی والدارمی۔ درین حدیث زیادہ برین کلمہ نیامدہ است شاید کہ گاہی اقتصار می نمود بر طلب مغفرت کہ اصل و عمدہ مطالب ست حذیفہ ہمین را شنیدہ و روایت کرد و در اوقات دیگر زیادہ نیز برین می گفتند ابن عباس آن را روایت کرد

الفصل الثالث۔ عن عبد الرحمن بن شبل۔ بکسر شین معجمہ و سکون بای موحدہ صحابی انصاری ست معدود در اہل مدینہ نزول کرد حمص را مات فی امارة معویة بن ابی سفیان۔ قال نهی رسول الله۔ گفت نہی کردہ است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن نقرة الغراب۔ از دانہ چیدن زاغ کنایت ست از مبالغہ کردن در تخفیف سجود و عدم رعایت اعتدال و در بعض احادیث نقر دیک واقع شدہ یعنی دانہ چیدن خروس و مبالغہ درین بیشتر ست۔ وافتراش السبع۔ و نہی کردہ از گسترانیدن درندہ مانند سگ و شیر و جز آن دستہا را چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعض روایات افتراس بسین مہملہ نیز آمدہ بمعنی شکار کردن و دریدن و این افتراش بشین معجمہ مقدمۂ افتراس بسین مہملہ است کہ چون درندہ خواہد بر شکار حملہ کند پاہا را بگسترانیدہ بود۔ وان یوطن الرجل المکان فی المسجد کما یوطن البعیر۔ و نہی کرد از وطن گرفتن مرد مکانی مخصوص را از مسجد و قرار گرفتن در آن و باز داشتن دیگران را از ان مکان چنانچہ شتر را میباشد کہ جای مخصوص برای خود میگیرد و جز وی در آنجا نمی نشیند و چون مسجد جای عبادت و حق تمامۂ مسلمانان ست تخصیص مکان نبود و حجر مردم از ان مکروہ و ممنوع باشد و آثار این نہی در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ظاہر میگردد کہ بعض مردم امکنہ معہودہ منبر را چنانچہ قرب منبر شریف و بعض اسطوانات فیعت بنفس خود مخصوص میگردانند و مردم را از ان نعمت محروم میدارند۔ رواه ابو داود والنسائی والدارمی۔ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انی احب لک ما احب لنفسی۔ ای علی من دوست میدارم مر ترا آنچہ دوست میدارم ذات خود را۔ واکره لک ما اکره لنفسی۔ و نا پسند میدارم مر ترا آنچہ ناپسند میدارم مر خود را۔ لا تقع بین السجدتین۔ اقعا مکن میان دو سجدہ و اقعا نہادن سرین ہا بر زمین و ایستادہ داشتن زانوہا این چنین تفسیر کردہ در ہدایہ و گفتہ وهو الصحیح و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ این احتراز ست از قول کرخی کہ گفت اقعا ایستادہ داشتن پایہا چنانکہ در حالت سجدہ می باشد و نہادن سرین ہا بر پاشنہ ہا و صحیح قول اول ست زیرا کہ اقعا را صفت کلب داشتہ اند و این مناسب معنی اول ست و ثانی نیز مکروہ است و لیکن بمعنی اقعا نیست و بعض علما ادراک این معنی خلاف ست و از ابن عباس آمدہ است کہ گفت اقعا سنت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و آن را برین معنی اخیر حمل کردہ اند کذا فی شرح ابن الہمام۔ رواه الترمذی۔ و عن طلق بن علی الحنفی۔ منسوب ست به بنی حنیفہ کہ قبیلہ ایست از یمامہ صحابی ست والد قیس راوی حدیث عدم انتقاض وضو بمس ذکر چنانکہ در کتاب الوضو گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینظر الله عز وجل الی صلوة عبد لا یقیم فیها صلبه بین خشوعها و سجودها۔ قبول نکند خدای تعالی

نماز بندہ را کہ ایستادہ نمیکند وراست نمیدارد استخوان پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن - رواہ احمد - وعن نافع ان
ابن عمر کان یقول - روایت ست از نافع کہ مولای ابن عمر ست کہ عبد اللہ بن عمر می گفت - من وضع جبہتہ بالارض -
کسے کہ نہد پیشانی خود را بر زمین یعنے سجدہ کند - فلیضع کفیہ علی الذی وضع علیہ جبہتہ - پس باید کہ نہد ہر دو کف دست
خود را بران مکانی کہ نہادہ است بران مکان پیشانی خود را یعنے باید کہ در سجدہ دستہا نیز بر زمین نہد یا مراد آنست کہ
دستہا قریب بجائے نہد کہ جبہہ می نہد و دور تر ازیستر و بیشتر نہ نہد و گفتہ اند کہ اگر در جای بلند سجدہ میکند دستہا را نیز بران جا
نہد و پایان تر ازان نہد یا معنی عبارت آنست کہ دستہا را نیز بر وجہے بر زمین نہد کہ جبہہ را نہادہ است یعنی مستقبل قبلہ نہد
ثم اذا رفع فلیرفعہما - پستر چون بردارد وجہ را باید کہ بردارد ہر دو دست خود را - فان الیدین تسجدان کما یسجد الوجہ - زیرا کہ
بدرستی ہر دو دست سجدہ میکنند چنانکہ سجدہ میکند روی پس باید کہ دستہا را بر زمین نہد و بردارد چنانکہ روی را می نہد
وبر میدارد و این قول مرجح معنے اخیر ست کہ عبارت سابق را بران حمل کردہ شد - رواہ مالک

باب التشہد

شہادت خبر است دادن کہ در وی دل با زبان یکی باشد و گواہی دادن و بمعنی علم الیقینی نیز آید و تشہد گواہ گشتن و اظہار علمی کہ در
دل ست و در شرع اشہد ان لا الٰہ الا اللہ و ان محمدا رسول اللہ و ذکری کہ در قعدۂ صلوۃ خوانند بجہت اشتمال او بر شہادتین -

الفصل الاول - عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا قعد فی التشہد - بود آن حضرت کہ چون
می نشست در تشہد اول یا ثانی - وضع یدہ الیسرے علی رکبتیہ الیسرے - می نہاد دست چپ خود را بر زانوے چپ
و وضع یدہ الیمنی علی رکبتیہ الیمنی - و می نہاد دست راست خود را بر زانوے راست خود - وعقد ثلثۃ و خمسین - و عقد میکرد
پنجاہ و سہ را - و اشار بالسبابۃ - و اشارت میکرد آنحضرت بانگشت سبابہ کہ نام انگشتی ست کہ ہمسایۂ انگشت ابہام ست
و سبابہ از سب است بمعنی دشنام کردن و عادت عرب آنست کہ بآن در مقام دشنام اشارت کنند و در زبان شرع
نام وی مسبحہ است و انگشت شہادت نیز گویند پس آنحضرت اشارت میکرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالی و صورت
اشارت آنست کہ بردارد آنرا نزد تلفظ بکلمۂ الا اللہ یا نزد تکلم اللہ و مشہور آنست کہ بردارد این انگشت را نزد نفی و نہد
نزد اثبات و از بعض ائمہ شافعیہ منقول ست کہ برداشتہ دارد آنرا تا آخر شہادت و باید کہ بجانب فوق اشارت نکند تا
موہم جہت نگردد - وفی روایۃ - و در روایتی این چنین آمدہ است کہ - کان اذا جلس فی الصلوۃ وضع یدیہ علی رکبتیہ - بود
آنحضرت کہ چون می نشست در نماز برائے تشہد می نہاد ہر دو دست خود را بر ہر دو زانوے خود - و رفع اصبعہ الیمنی التی
تلی الابہام یدعو بہا - و بر میداشت انگشت دست خود را کہ نزدیک ست بانگشت نر در حالتی کہ دعا میکرد بآن انگشت
و مراد بدعا ہمان اشارت ست بوحدانیت حق نزد تہلیل چنانکہ مذکور شد و ذکر را دعا نیز گویند زیرا کہ مستجلب انعام و اکرام
است - ویدہ الیسری علی رکبتہ - و دست چپ آن حضرت بزانوے وی بود - باسطہا علیہا - در حالتی کہ گسترانندہ

آن بود بزانو یعنے عقدے و اشارتے کہ میکرد بانگشت دست راست میبود و دست چپ ہمچنان بزانوی چپ بر حال
خود میداشت - رواہ مسلم - اگر گوئی کہ شرح حدیث کردی و مضمون آن معلوم گشت ولیکن معنی عقد ثلث و خمسین معلوم نشد
کہ چیست بدانکہ اہل حساب عقد ہا دارند کہ در انگشتان مے بندند و ہر یکے را ازانہا برائے عددے معین وضع کردہ اند از
احاد و عشرات و مآت و الوف چنانچہ ارقام مثلاً ہمین عقد پنجاہ و سہ کہ درین حدیث مذکور ست صورتش آنست کہ قبض
کند خنصر و بنصر و وسطے را و بسط کند مسبحہ را کہ آن را سبابہ نیز میگویند و بہند طرف انگشت نر را کہ آنرا ابہام خوانند در بیخ
مسبحہ و شافعی و احمد بروایتے باین اخذ کردہ اند علا بہذا الحدیث دیگر عقد تسعین و صورت او آن ست کہ قبض کند
خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحہ را و بنہد سر ابہام را بر سر وسطے و حلقہ بندد و نزد حنفیہ و مختار در مذہب احمد ہم این است
و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبد اللہ بن الزبیر در حدیث آیندہ بیاید و در حدیث
احمد و ابی داود از وائل بن حجر آمدہ است و نزد مالک قبض کند ہمہ انگشتان دست راست را و بسط کند سبابہ را و شافعیہ
را در کیفیت این تحلیق وجہے دیگر نیز آمدہ است و آن نہادن سر انگشت وسطی است میان دو عقدۂ ابہام و در روایت
ثالث آنست کہ بسط کند ہمہ انگشتان را تا مستقبل قبلہ شوند چنانکہ در حالت سجود و در بعض احادیث اشارت بے عقد نیز
آمدہ و مختار بعض حنفیہ این ست غالباً عمل آنحضرت نیز مختلف بود گاہی چنین و گاہے چنان و وجہ تطبیق در اکثر مواضع
کہ روایات مختلف آمدہ ہمین ست مانند آنکہ از حنفیہ ماوراء النہر و ہندوستان این عمل عقد و اشارت ترک یافتہ و
مختار نزد متقدمین ہمان اول بود و در متاخرین ایشان خلافے ظاہر شدہ و مختار نزد علماے حرمین و غیر آن از بلاد عرب
عمل بدان ست و محقق حنفیہ شیخ ابن الہمام گفتہ کہ در اول تشہد تا شہادتین بسط کند و در وقت تہلیل عقد و اشارت کند
تا عمل بہر دو طریق جمع گردد و گفتہ است قول منع اشارت خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی متقی رحمہ اللہ
رسالۂ درین باب نوشتہ جانب عمل را راجح ساختہ اند و در شرح سفر السعادۃ ازان نقل کردہ ایم و در محیط گفتہ است
رفع سبابہ سنت نزد ابی حنیفہ و محمد از سنن ست و ہمچنین مروی ست از ابو یوسف و علامہ نجم الدین زاہدے گفتہ کہ
متفق اند روایات از اصحاب ما ہمہ در بودن وے سنت و چون مذہب ائمہ از محدثین و فقہا و بسیاری از صحابہ
و تابعین و علماے کوفہ و مدینہ برین است و بسیار است اخبار و آثار دران عمل بدان اولے و ارجح باشد - وعن
عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا قعد یدعو - بود آن حضرت کہ چون می نشست در
نماز کہ دعا کند - ومراد بدعا تشہد ست - وضع یدہ الیمنی علی فخذہ الیمنی ویدہ الیسرے علی فخذہ الیسری - می نہاد دست
راست خود را بران راست خود و دست چپ خود را بران چپ خود - واشار باصبعہ السبابۃ - و اشارت میکرد بانگشت
سبابہ چنانکہ معلوم شد - ووضع ابہامہ علی اصبعہ الوسطے - و می نہاد انگشت نر خود را بر سر انگشت میانۂ خود چنانکہ مذہب
ماست از عقد تسعین - ویلقم کفہ الیسرے رکبتہ - و می گردانید زانوی خود را در دست چپ مانند لقمہ در دہن - رواہ مسلم

وعن عبد الله بن مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی - عبد الله بن مسعود گفت بودیم ما چون نماز می کردیم با پیغمبر
صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده - گفتیم بالفظ السلام علی الله پیش از سلام فرستادن بر بندگان وے
سبحانه - السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان - و نیز میگفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل و سلام
بر فلان و مراد بفلان ملائکه دیگر باشند غیر جبرئیل و میکائیل که سلام بر ایشان میفرستادند و تواند که بعض انبیا و مرسلین را
ذکر میکرده باشند مثل آدم و ابراهیم و نوح و غیر ایشان علیهم السلام والله اعلم - فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا
بوجهه - پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز پیش آمد بر ما و روی آورد بما قال لا تقولوا - گفت مگوئید السلام علی الله
فان الله هو السلام - زیرا که خدای تعالی خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش است
هر کرا خواهد از بندگان از آفات ظاهر و باطن پس سلامت او راست و از وست دعا کردن بسلامت کسی را منزه است که
او را احتیاج باشد و خوفی و سلام اسم باری تعالی است بمعنی سالم یا مسلّم - فاذا جلس احدکم فی الصلوٰة فلیقل پس چون
بنشیند یکی از شما در نماز پس باید که بگوید - التحیات لله والصلوات والطیبات - مراد بتحیات عبادات قولیه میدارند و
بصلوات عبادات بدنیه و بطیبات عبادات مالیه فائده است که چون کسے در حضرت ملوک درآید اول سلام فرستد و ثنا گوید
پس از ان خدمت کند و تذلل نماید بعد از ان تحفهٔ لائق درگاه بگذراند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و شیخ
محی الدین نووی گفت تحیت بمعنی سلام و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و بلفظ جمع آورد زیرا که هر ملوک را از عرب و عجم تحیات
بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات همه مر خدای راست و بر دیگران عاریتے
بیش نیست بعیت خدای راست بزرگی و ملک بی انبازی و دیگر بهر که بمعنی بعاریت داده است + و نیز مراد بتحیات اقسام تعظیم دارند
و بصلوات نمازهای فرض و نفل و بطیبات کلمات طیبه و تمامهٔ اعمال طیبه - السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته - دعا
بخیر و سلامت است بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و افزونی های خیر و کرم وی و وجه خطاب بآنحضرت بجهت ابقای این کلام
است بر آنچه در اصل بود که در شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطاب
بسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم است نیز همان لفظ اصل گذاشت تا ایشان را یاد کرد آن حال کرد و نیز آنحضرت همیشه نصب العین
مؤمنان و قرة العین عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادت و آخر آن که وجود نورانیت و انکشاف
درین محل بیشتر و قوی تر است و بعضی از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه است در ذرائر موجودات و
افراد ممکنات پس آنحضرت در ذات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل
نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت متنور و فائض گردد - السلام علینا - سلام بر ما که حاضرانیم از گروه مصلی و هر که با اوست از ملائکه
و مومنان انس و جن همه درین جا داخل اند - وعلی عباد الله الصالحین - و بر تمامهٔ بندگان خدا که نیکوکار اند حاضر و غائب
و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بندهٔ صالح آن بود که ادای حق عبودیت بر وجهی

که فرموده اند چنانکه باید بجای آرد و استقامت بران ورزد و هیچ وجه خللے و فسادی در کارخانهٔ حال ظاهر و باطن
وی راه نیابد و صلاح اعلای مناصب و ارفع مقامات است و لهذا وصف کرده است بدان حق جل و علا انبیاء و
رسل را و صواب آنست که صلاح را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و همه را بر قدر صلاح نصیبے از سلامت حاصل
است و اقصی درجات و اعلا مراتب صلاح آنست که شیخ ما و شیخ انس و جان غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی
قدس الله سره العزیز در کتاب خود مسمی بفتوح الغیب ذکر کرده است که صلاح حالت زوال ارادت و فنای مطلق است
و بودن بنده قائم بمراد حق و فعل او و صالح بحقیقت کسی ست که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امر وی شده
قوله تعالی (ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین) و این بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع و
مصالح و دفع مضار و مفاسد خود باز داشته و زید تقدیر متولی تربیت وی گشته بے آنکه او را اختیاری و تدبیری از نفس خود
باشد مثل طفل رضیع با دایه و میت با غاسل و گوے پیش چوگان انتهے و چون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات
النفسی و آفاقی سلامت خواهد بود چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند یعنی اسلم تسلم این خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و
چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ذکر بعض عباد و اشخاص علی التعیین بر ذات کریم خود که منبع تمامهٔ برکات و خیرات ست
منع کرد اشارت کرد بوجه آن و فرمود - فانه اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض - پس بدرستی که وقتی که بگوید
این دعا را بر سبیل عموم میرسد اثر آن هر بندهٔ صالح را که در زمین و آسمان است حاجت بتخصیص چیست بعد از ان ختم بشهادتین
کرد که خلاصهٔ کار و اصل تمامهٔ اعمال است و فرمود - اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله بعد از ان که بحقیقت
اسلام متصف شده و در مقام قرب و قبول متمکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال هر چه خواهد و فرمود - ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه
فیدعو - و بهتر باید که اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خوش آیند تر است بسوی وے پس دعا کند و بخواهد از خدا - متفق علیه
وعن عبد الله بن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن - گفت
ابن عباس بود آنحضرت می آموخت ما را تشهد را چنانکه می آموخت ما را سورهٔ از قرآن را بتاکید و مبالغه در ضبط و حفظ آن
فکان یقول التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله رواه مسلم - این تشهد ابن عباس است
و عمل اکثر شافعیه باین است و مذهب ما به تشهد ابن مسعود است و آنچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود و میان
این دو تشهد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است و گفته اند که تشهد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفته است که صحیح
ترین حدیثی که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود است و در مذهب امام احمد نیز همین است و اکثر اهل علم از صحابه
و تابعین بر آنند و بتحقیق وارد شده است امر بدان و بتعلیم آن در مسند امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن مسعود را که
تعلیم کند آن را بمردم و در مسند آمده که گفت ابن مسعود که گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه

تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه است و حدیث ابن عباس که گفت از افراد مسلم و روایت کرده است آنرا
اصحاب کتب ستة الا البخاری و تشهد امام مالک تشهد عمر است التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام
علیک ایها النبی الخ این چنین است در رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب مالک ست و گفته اند که نماز جائز است بهر وجه که
خواند سخن در اولی و افضل ست و بدانکه در تشهد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بی الف و لام ذکر کرده است
و مؤلف گفت و لم اجد فی الصحیحین و لا فی الجمع بین الصحیحین - و نیافتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نه در جمع بین الصحیحین که کتاب
حمیدی ست سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام و لکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی - و لیکن روایت کرده است آنرا
صاحب جامع الاصول که کتب ستة را جمع کرده است از ترمذی لیس آن و ردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول درست نباشد والله اعلم بالصواب

الفصل الثانی - عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از وائل بن حجر
از آنحضرت در کیفیت جلسهٔ تشهد - قال - گفت - ثم جلس - پس بنشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجدهٔ دوم
رکعت دوم نشست آنحضرت - فافترش رجله الیسری - پس بگسترانید پای چپ خود را - و وضع یده الیسری علی فخذه الیسری
و نهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود - وحد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی - و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست
خود و این موافق است بحدیثی که تصحیح کرده است آنرا بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و این لفظ را بوجوه دیگر نیز خوانده اند
در شرح آن را ذکر کرده ایم - و قبض ثنتین - و قبض کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست که خنصر و بنصر باشد - و
حلق حلقة - و بست حلقه یعنی از وسطی و ابهام چنانکه عقد تسعین است و مذهب حنفی است و قول قدیم شافعی - ثم رفع
اصبعه - پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابه را - فرأیته یحرکها یدعو بها - پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که
میجنبانید آن انگشت را در حالتی که دعا میکند بوی مراد اشارت ست بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت - رواه ابوداود و
الدارمی - و عن عبد الله بن الزبیر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یشیر باصبعه اذا دعا و لا یحرکها - بود آنحضرت که
اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید آنرا در حدیث اول فرمود که می جنبانید انگشت را و درین حدیث
میفرماید که نمی جنبانید آنجا که فرمود می جنبانید مراد برداشتن اوست برای اشارت که مستلزم جنبانیدن اوست از
مکان خود و اینجا که فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکریر تحریک است و درین نفی مذهب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت
را تحریک میدارند تا آخر تشهد و میگویند که این انگشت اتصالی برگهای دل دارد و جنبانیدن وی سبب ایقاظ دل و
حضور اوست والله اعلم - رواه ابوداود و النسائی و زاد ابوداود - و زیاده کرده است ابوداود این لفظ را که - و لا
یجاوز بصره اشارته - و در نمی گذشت بینائی او از اشارت وی یعنی ازین انگشت که بر میداشت و آنرا اشارت
میکرد بوی یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمیدید از جهت شهود معنی
توحید که اشارت می کرد بآن - و عن ابی هریرة قال ان رجلا کان یدعو باصبعیه گفت ابوهریره بود مردی

که دعا میکرد و بدو انگشت یعنی بسبابهٔ هر دو دست و گفته اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه ابوداود و نسائی
روایت کرده اند - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احد احد - توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن
بیک انگشت که خدا یک ست - رواه الترمذی و النسائی و البیهقی فی الدعوات الکبیر - و عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال نهی
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوة و هو معتمد علی یده - گفت ابن عمر نهی کرد آنحضرت از نشستن مرد در نماز
حال آنکه وی تکیه کننده است بر دست خود یعنی بنهد هر دو دست خود را در تشهد بر زمین و تکیه کند بر آنها یا اعتماد کند بر دو دست
خود وقت برخاستن - رواه احمد و ابوداود - و معنی اخیر مناسب تر است بروایت دیگر که گفت - و فی روایة له - و در
روایتی دیگر مر ابوداود را این چنین آمده است که - نهی ان یعتمد الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة - نهی کرد آنحضرت از
اعتماد و تکیه کردن مرد بر دو دست وقتی که برخیزد و این روایت موافق مذهب حنفیه است و منافات دارد بمذهب
شافعیه که قائل اند بجلسهٔ استراحت که مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن و ایشان میگویند که این روایت
ضعیف است والله اعلم - و عن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم فی الرکعتین الاولیین کانه علی الرضف
حتی یقوم - بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسهٔ اولی که برای تشهد می نشست خواه نماز ثلاثی باشد یا رباعی گویا که بر سنگ
گرم کرده شده بآتش نشسته است تا آنکه برخیزد و این کنایت است از زود برخاستن از قعدهٔ اولی و شتابی کردن در آن و رضف بفتح را
و سکون ضاد معجمه و فتح نیز آمده سنگ گرم کرده شده بآتش که در شیر می اندازند تا گرم گردد - رواه الترمذی و ابوداود و النسائی

الفصل الثالث - عن جابر رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة
من القرآن - بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را تشهد را چنانکه تعلیم میکرد سورهٔ از قرآن را باین طریق که - بسم الله و بالله
بنام خدا و بتوفیق و اعانت وی - التحیات لله و الصلوات و الطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اسأل الله الجنة و اعوذ بالله من النار
سوال میکنم خدا را بهشت و پناه میجویم بخدا از آتش دوزخ - رواه النسائی - این نیز وجهی ست از وجوه تشهد و گویا که ابتدا
بسم الله نیز داخل وجه تشبیه تعلیم اوست بتعلیم قرآن و نووی در اذکار خود گفته است که بخاری و نسائی گفته اند که زیادت تسمیه
صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم - و عن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه
علی رکبتیه و اشار باصبعه و اتبعها بصره - روایت است از نافع که گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز می نهاد
هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود و اشارت می کرد بانگشت خود در پی میفرستاد آن انگشت را بصر خود را یعنی در وقت
اشارت نظر بر انگشت میداشت چنانکه گذشت - ثم قال قال رسول الله - پس می گفت ابن عمر گفته است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لهی اشد علی الشیطان من الحدید - هر آئینه این اشارت بانگشت سبابه سخت تر ست بر شیطان از
آهن که بوی بکشند مثل تیر و شمشیر - یعنی السبابة - میخواهد باین انگشت سبابه را بجهت اشارت کردن بوی بتوحید و ثبات

برایمان وقطع طمع شیطان از وقوع مصلے در شرک وکفر۔ رواہ احمد۔ وعن ابن مسعود کان یقول من السنۃ اخفاء التشہد
روایت ست از عبداللہ بن مسعود کہ میگفت از سنت ست پنہان وپست خواندن التحیات یعنی سنت آنست کہ التحیات
را بلند نخوانند وجہر نکنند۔ رواہ ابوداؤد والترمذی وقال۔ وگفتہ است ترمذی۔ ہذا حدیث حسن غریب

باب الصلوۃ علی النبی وفضلہا

صلوۃ بمعنی دعا ورحمت واستغفار آید ودرود بر رسول صلے اللہ علیہ وسلم وصلوۃ از بندگان طلب افاضۂ رحمت شاملہ
خیر دنیا وآخرت است از جناب حق بر حبیب وی صلے اللہ علیہ وسلم ووی سبحانہ امر کردہ است مومنان را بفرستادن
صلوۃ وسلام بروی صلے اللہ علیہ وسلم واجماع کردہ اند برآنکہ این امر برائے وجوب است پس بعض گفتہ اند واجب است
ہر بار کہ ذکر شریف وی بگذرد وبعض گویند کہ فرض است یکبار در عمر چنانکہ شہادت بہ نبوت وی صلے اللہ علیہ وسلم وزیادہ
بران مستحب ومسنون واز اوکد سنن اسلام وشعار آن قاضی ابوبکر گفت فرض گردانید حق جل وعلا بر مومنان کہ صلوۃ
وسلام فرستند بر پیغمبر وی ونگردانید مر آن را وقتی معین پس واجب ست کہ بسیار گفتہ شود صلوۃ وغفلت ورزیدہ نشود
دران وبعضے از علما قول اول را اصح داشتہ اند وشافعی فرض گردانیدہ آن را در تشہد وگفتہ اند کہ این قول شافعی شاذ
است موافقت نکردہ است او را دران ہیچکس از علما ونزد امام ابوحنیفہ واجب است صلوۃ فی الجملہ وسنت است
در تشہد وفضائل صلوۃ بر آنحضرت لا تعد ولا تحصے ست وبندہ از ان در کتاب جذب القلوب ذکر کردہ ایم ودر رسالہ
جداگانہ انتخاب نمودہ چیزی بسیار افزودہ شدہ است واختلاف کردہ اند کہ آیا جائز است صلوۃ وسلام بر غیر انبیا باستقلال
یا لا ومختار نزد جمہور آنست کہ مخصوص است بانبیا ومشارکت نیست با ایشان جز ایشان دران بلکہ ذکر کردہ شود بمغفرت
ورحمت ورضوان ونقل کردہ است طیبی کہ آن خلاف اولی است وبعض گفتہ اند حرام است یا مکروہ کراہت تحریمی یا تنزیہی و
متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اہل بیت رسول از ذریت وازواج مطہرہ ودر کتب قدیمہ از مشائخ اہل سنت وجماعت
کتابت آن یافتہ مے شود ودر متاخرین ترک آن متعارف شدہ است واللہ اعلم۔

الفصل الاول۔ عن عبدالرحمن بن ابی لیلے بفتح اللامین۔ قال لقینی کعب بن عجرۃ۔ بضم عین وسکون جیم
وفتح را روایت ست از عبدالرحمن بن ابی لیلے انصاری مدنی کہ از ثقات تابعین ست ودریافت صد وبیست صحابی را
کہ ہمہ از انصار بودند عبداللہ بن الحارث گفت گمان نمی برم کہ زنان مانند وی زائیدہ باشند ولادت یافت در شش سال
کہ باقی ماندہ بود از خلافت عمر وپدر او صحابی ست از اہل غزوۂ احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجرہ را کہ صحابی ست از اصحاب
شجرہ۔ فقال۔ پس گفت کعب۔ الا اہدی لک ہدیۃ سمعتہا من النبی۔ آیا نفرستم برائے تو ہدیہ وکلامی کہ شنیدہ ام آن را
از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ وہدیہ بفتح ہا وکسر دال وتشدید یا تحفہ کہ بکسے بفرستند بطریق احترام واکرام وانچہ بفقرا دہند
بطریق ترحم وتلطف آن را صدقہ نام است۔ فقلت۔ عبدالرحمن میگوید پس گفتم بہ کعب بن عجرہ۔ بلے۔ بفرست

وبگو۔ فاہدہا لی۔ پس چون ہدیتے دست دادہ است ترا بفرست آن ہدیہ را بمن واین تاکید است بر چیزی کہ مفہوم شدہ است
از بلے۔ فقال۔ پس گفت کعب بن عجرہ۔ سألنا رسول اللہ۔ پرسیدیم مایعنی صحابہ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقلنا
پس گفتیم۔ یا رسول اللہ کیف الصلوۃ علیکم اہل البیت۔ چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای اہل بیت نبوت مقصود
سوال از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبر ست صلی اللہ علیہ وسلم وذکر اہل بیت بہ تبعیت واستطراد است وگویند اہل بیت کنایت
از ذات شریف وی است واہل بمعنی آل ست وآل فلان میگویند ومراد ذات فلان را میدارند چنانکہ در آل داؤد ونحو آن گفتہ اند
واہل بیت گفتن تلمیح است بقول حق تعالے رحمۃ اللہ وبرکاتہ علیکم اہل البیت وقرینہ بر ارادۂ نبی قول اوست کہ فان اللہ
قد علمنا کیف نسلم علیک۔ زیراکہ خدائے تعالی بتحقیق دانانید مارا کیفیت سلام فرستادن بر تو کہ در التحیات تعلیم کردی وآن را
تعلیم الہی گفتند زیراکہ تعلیم آنحضرت تعلیم الہی ست زیراکہ وی نطق نمیکند در احکام مگر بوحی۔ قال۔ گفت آنحضرت برائے
تعلیم کیفیت صلوۃ۔ قولوا۔ بگوئید۔ اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم۔ خداوندا
درود بفرست بر محمد وبر آل محمد چنانکہ درود فرستادۂ بر ابراہیم وبر آل ابراہیم۔ انک حمید مجید۔ بدرستی کہ تو ستودہ شدۂ
بر صفات کمال وبزرگی وگرامی پس صلوۃ بفرست باندازۂ کمال وبزرگی خود۔ اللہم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت
علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید۔ خداوندا برکت دہ وافزون گردان خیر ونعمت خود را بر محمد وبر آل محمد چنانکہ
برکت دادۂ برابراہیم وبر آل ابراہیم۔ متفق علیہ۔ این حدیث را بخاری ومسلم ہر دو روایت کردہ اند۔ الا ان
مسلما لم یذکر علی ابراہیم فی الموضعین۔ مگر آنست کہ مسلم ذکر نکردہ است لفظ علی ابراہیم را در ہر دو جا یعنے نہ در صلوۃ ونہ در برکت
ولفظ او اینجاست کما صلیت علی آل ابراہیم وکما بارکت علی آل ابراہیم چون آنحضرت از آل ابراہیم است تشبیہ ہمان آل
ابراہیم کردند وآل رجل اہل وعیال او را گویند وبمعنی اتباع نیز آمدہ وباین معنی واقع شدہ است کہ آل کل مومن ودر روایتے
کل مومن تقی وظاہر آن ست کہ مراد در حدیث معنی اتباع باشد وبعض آل را تفسیر باہل بیت کنند یعنی کسی کہ حرام ست
بروی صدقہ ومراد بنو ہاشم اند وامام فخر رازی گفتہ کہ اولے آنست کہ گفتہ شود اہل بیت ازواج واولاد آن حضرت اند
وعلی نیز از ایشان ست بجہت اختلاط ومعاشرت وی فاطمہ را رضی اللہ عنہا وگاہی مخصوص بہ فاطمہ وعلی وحسن وحسین
اند چنانکہ قصہ مباہلت وحدیث کساء دال است بران وخطاب انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت
ویطہرکم را مخصوص بایشان دارند وحق آنست کہ ازواج مطہرات نیز داخل این خطاب اند زیراکہ سوق آیت قرآنی
منادی ست بدخول ووجہ تطبیق درین قول آنست کہ بیت بیت نسب ست چنانکہ اولاد جد قریب را بیت فلان
گویند باین معنی بنو ہاشم اہل بیت آن حضرت اند صلے اللہ علیہ وسلم وبیت سکنی وباین معنی ازواج داخل اند وبیت
ولادت دادہ وآن حضرت اہل بیت ولادت اند وکلام درین مقام در خاتمۂ رسالہ کہ در ذکر بشرین یافتہ بحثت مسمی بتحقیق الاشارۃ
فی تعمیم البشارۃ تالیف یافتہ است مشبع کردہ شدہ است ماندآنکہ درین حدیث اشکال کردہ شدہ است کہ مقتضیٔ تشبیہ

لازم می آید که صلوٰة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جواب داده شده است که شهرت و ظهور کافی ست در تشبیه بے اشتراط کمال و قوت و جوابهاے دیگر داده اند که تا انیمعنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد و تمامهٔ اجوبه و مافیها در رسالهٔ جدا نوشته ایم آنجا باید نگریست و عن ابی حمید بضم حا و فتح میم - الساعدی - بکسر عین - قال - گفت - قالوا گفتند صحابه - یارسول الله کیف نصلی علیک - چگونه درود فرستیم بر تو - فقال رسول الله - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قولوا - بگوئید - اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم - و در بعض نسخ علی آل ابراهیم - وبارک علی محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم ست و گفته اند که در روایت احمد ذکر ابراهیم در صلوٰة و آل ابراهیم در برکت ست - انک حمید مجید متفق علیه و شیخ ابن حجر گفته است که حق آنست که ذکر محمد و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد و آل ابراهیم در اصل حدیث ثابت است و بعض رواة آنرا حفظ کرده و بعض نکرده و بالجمله این صیغهٔ صلوٰة بالفاظ مختلفه آمده است و خواندن آنچه در حدیث اول مذکور شده کافی ست کذا سمعنا من المشائخ و آنکه در بعض روایات وارحم محمدا گمار حمت و ترحمت واقع شده بصحت نرسیده است کذا قالوا - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا - فرمود که هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی بروی ده بار - رواه مسلم - اینجا می پرسند که چگونه روا باشد که بر آنحضرت درود یکبار بود و بر مصلی ده بار جوابش آن است که یکبار صفت فعل مصلی ست که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزای آن ده درود از درگاه رحمت حق بروے میرسد از ینجا لازم نمی آید که بآنحضرت از جناب حق یک درود میرسد و اگر فرضا یکے هم باشد شاید که آن یکے در شرف و نفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکه یکجوهر در قیمت برابر صد هزار فلس باشد

الفصل الثانی - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوٰة واحدة صلی الله علیه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطیئات - فرود افگنده و کم کرده میشود از وی ده گناه - ورفعت له عشر درجات - و برداشته و بلند کرده میشود مراد از ده پایه در قرب حق - رواه النسائی - وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوٰة - نزدیک تر و پیوسته ترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان درود گوینده است بر من و آنکه در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد سببش همین است که بجهت حصول قرب بآنحضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر جوهر شریف وی بآنکس نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است - رواه الترمذی - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام - بدرستی که مر خداے تعالے را فرشتگانند رونده در زمین که میرسانند مرا از است من سلام و صلوٰة که میگویند بر من - رواه النسائی والدارمی - و در خبر دیگر آمده است که می برند نام او و نام پدر او و میگویند یارسول الله فلان بن فلان چنانکه میگوید بندهٔ بیچاره مسکین عبد الحق بن سیف الدین الترک السلام شعر الک البشارة فاخلع ما علیک فقد + ذکرت ثم علی ما فیک من عوج + سه جان میدادم و آرزو ای قاصد آخر باز گو + در مجلس آن نازنین حرفی

کز ما میرود + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یسلم علی - نیست هیچ یکے که سلام میفرستد بر من - الا رد الله علی روحی - مگر آنکه باز میفرستد خداے تعالی بر من روح مرا - حتی ارد علیه السلام - تا آنکه رد میکنم بروی سلام را یعنی جواب سلام وی میگویم - رواه ابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر - درینجا اشکالے آرند که مضمون این حدیث مخالف حدیث حیات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در برزخ زیراکه رد روح بر آنحضرت در وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وے در بعض اوقات و جواب میدهند که مراد بعود روح نه عود او ست ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقت و توجه او ست باین عالم و سماع صلوٰة و سلام است و آن حضرت مشغول است در برزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در مشاهدهٔ رب العزة چنانکه در دنیا در حالت وحی میبود پس تعبیر کرده شد از افاقت وی ازان مشاهده و استغراق برد روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت وانا بالمسجد الحرام یعنی بیدار شدم و حال آنکه من در مسجد حرام ام و معراج در خواب نبود بر مذهب حق پس مراد افاقت و بر آمدن او ست از مشاهدهٔ آن عالم و نیز حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم و رد روح ببدن ایشان بعد از ذاقت موت است یکبار بجریان سنت الهی و بعد ازان هیچ زمانے خالی نیست از صلوٰة و سلام است و مفارقت روح در وی مرة بعد اخری مکرر داخل تعذیب است که واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت وی صلی الله علیه وسلم ازان پس باید که دائم در حیات باشد فافهم وبالله التوفیق سخن درآن مانده که این فضیلت رد سلام ازان حضرت مخصوص بزائران قبر شریف او ست مثل داخل در مجلس که سلام گوید یا عام است مر هر کسے را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن و ظاهر همین است الا آنکه سلام زائران را بنفس شریف بواسطه سماع کند و رد سلام کند و بر دیگران بوساطت ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - و نیز روایت است از ابی هریره که گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود - لا تجعلوا بیوتکم قبورا - نگردانید خانه هاے خود را مانند قبرها که مثل مرده ها دران افتاده و خفته باشید و هیچ عبادتے و نمازے در وی نکرده باشید و همچنانکه در مساجد عبادت میکنید و اکتساب انوار مینمائید چیزی ازان در خانه ها نیز میکرده باشید تا انوار و برکات آن شامل خانه و اهل خانه نیز شود و فرائض را در مسجد بگزارید و نوافل در خانه ها کنید و گزاردن نوافل در خانه ها افضل است از کردن آن در مسجد یا مراد آن است که در خانه مرده ها را دفن مکنید و دفن آنحضرت در خانه از خواص او ست صلی الله علیه وسلم - ولا تجعلوا قبری عیدا - و نگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بران بزینت و سرود و لهو و لعب که موجب غفلت ست چنانکه یهود و نصاری بر قبور انبیای خود کنند و بعض گویند که مراد آن ست که زیارت مرا مثل عید نسازید که در سالے جز یکدو بار حاضر نیائید پس این ترغیب و تنبیه است بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بآن درگاه عالم پناه رزقنا الله - وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم - و درود فرستید بر من و اندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید بیت ادراه عشق مرحله قرب و بعد نیست

می جمعیت عیان و دعای فرستند + و درینجا تسلیه و تبشیرست مر بعض مشتاقان را که اگر بسبب دوری ضروری از
سعادت قرب صوری محروم باشند باید که از توجه و حضور قلبی غافل نباشند و خود را از ساحت حضور دور خیال نکنند که
بوسیلهٔ صلوة و سلام وصول آنحضرت نزدیک اند مصرع قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل ست + رواه النسائی وعنه
قال قال رسول الله - و هم از ابی هریره روایت است گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رغم انف رجل ذکرت عنده
فلم یصل علی - خاک آلوده شده باد بینی مردی یعنی خوار باد و هلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد
او فرو درود نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن
واجب گردد از جهت ورود وعید بر ترک آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب است لحوق وعید بعذاب آخرتست و این
وعید برغم الانف ازان قبیل است و غایت آن دلالت بر استحباب و افضلیت است یا آنکه میگویند در امثال این عبارت
حقیقت دعا مراد نیست بلکه مراد نوعی از تقبیح و توبیخ ست - ورغم انف رجل دخل علیه رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر له
و خاک آلوده شده باد مردی که درآید بروی ماه رمضان پستر بگذرد این ماه پیش از آنکه آمرزیده شود مر آن مرد را یعنی
عبادت نکند و قیام بحق این ماه ننماید که سبب آمرزش وی گردد - ورغم انف رجل ادرک عنده ابواه الکبر او احدهما فلم
یدخلاه الجنة - و خوار باد مردی که دریابد نزد وی مادر و پدر وی بزرگ سالی را یا دریابد یکی از مادر و پدر پس در نیارند
پدر و مادر او را به بهشت یعنی نیکی نکند با ایشان و بجای نیارد حق ایشان را و حاصل نکند رضای ایشان را تا سبب درآمدن
او بهشت را شوند - رواه الترمذی - وعن ابی طلحة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء ذات یوم والبشر فی وجهه
روایت ست از ابی طلحه انصاری که صحابی مشهورست زوج ام انس نام او زید بن سهل و آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
آواز ابو طلحه در لشکر بهتر از صد مرد است آمد آنحضرت روزی یعنی پیش یاران خود و حال آنکه اثر خوشحالی و تازگی و کشادگی در روی
مبارک بود - فقال - پس گفت آنحضرت - انه جاءنی جبرئیل - بدرستی که شان اینست که آمد مرا جبرئیل - فقال - پس گفت جبرئیل
ان ربک یقول - بدرستی که پروردگار تو میگوید - اما یرضیک - آیا راضی نمی سازد ترا - یا محمد ان لا یصلی علیک احد من امتک
الا صلیت علیه عشرا ولا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیه عشرا - اینکه صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت
مگر که صلوة بفرستم من بروی ده بار و سلام نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که سلام بفرستم بروی ده بار رضا و خوشحالی
آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازین بشارت یا بجهت شکرانهٔ قدر و بزرگی اوست نزد خداوند سبحانه یا بجهت حصول ثواب
مر امت را که غایت حرص و خواهش آن حضرت طلب خیر است برای ایشان - رواه النسائی والدارمی
وعن ابی بن کعب قال قلت - روایت است از ابی بن کعب که از عظمای صحابه است و احوال شریف وی
در مواضع دیگر نوشته شده است گفت گفتم - یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک - بدرستی که من بسیاری فرستم
درود را بر تو یعنی میخواهم که بسیار فرستم - فکم اجعل لک من صلوتی - پس چه مقدار از زمان بگردانم و معین سازم برای تو

یعنی برای درود فرستادن بر تو از صلوة خود یا مراد آنست که درود بسیار میفرستم و لیکن میخواهم که آن را عددی معین
و وقتی معین سازم و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که مراد از صلوة دعاست یعنی من زمان معین دارم که دران برای
نفس خود دعا میکنم میخواهم که درود بر تو فرستم و بسیار فرستم چه مقدار از آن زمان برای درود فرستادن بر تو صرف کنم پس
حضرت صلی الله علیه وسلم باختیار او گذاشت و فرمود هر چند بیشتر کنی بهتر - فقال - پس فرمود - ما شئت - هر مقداری که
میخواهی از زمان صلوة خود بر درود صرف کن - قلت الربع - ابی بن کعب میگوید گفتم من که چهار یک از زمان صلوة خود
صرف کنم بر درود - قال ما شئت - گفت آنحضرت هر چه میخواهی بکن اگر ربع میخواهی ربع بکن - فان زدت فهو خیر لک -
پس اگر زیاده کنی از ربع بهترست مر ترا - قلت النصف - گفتم نصف زمان را بگردانم برای درود - قال ما شئت -
گفت آنحضرت هر چه میخواهی نصف کن اگر نصف میخواهی - فان زدت فهو خیر لک - پس اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا -
قلت فالثلثین - گفتم پس دو ثلث زمان را بگردانم برای درود - قال ما شئت فان زدت فهو خیر لک قلت اجعل لک
صلوتی کلها - گفتم بگردانم برای تو زمان دعای خود را همه - قال اذا تکفی همک ویکفر لک ذنبک - گفت آنحضرت
آنگاه که همه زمان خود را برای صلوة من میگردانی کفایت کرده میشود و بر آورده میشود همه مقصودهای تو دینی و دنیاوی
و پوشیده میشود برای تو همه گناهان تو ظاهر و باطن و اول و آخر - رواه الترمذی - و سبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت
سید انام علیه الصلوة والسلام آنست که چون بنده سوال طلب و رغبت خود در محاب و مرضی خدا و رسول خدا
صرف کرد بصدق و اخلاص آن را بر محاب و مطالب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزای کامل و قابل فیض خاص
و مستوجب کفایت جمیع مهمات گشت من کان لله کان الله له من شغله ذکری عن مسئلتی الحدیث و من یتق الله یجعل له
مخرجا الآیة نیز دلیل این است چون شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه این مسکین را بزیارت مدینهٔ مطیبه وداع میکرد
فرمودند بدانید و آگاه باشید که درین راه هیچ عبادتی بعد از ادای فرائض چون صلوة بر حضرت سید کائنات صلی الله علیه
وسلم نیست باید که تمامهٔ اوقات خود را صرف آن کنید و بچیزی دیگر نپردازید عرض کرده شد که آن را عددی معین هم باشد
فرمود اینجا تعیین عدد شرط نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شوید و برنگ او رنگین شوید و دران مستغرق گردید و
عن فضالة بن عبید - فضاله بفتح فا - بن عبید بضم عین و فتح با ابو محمد انصاری اوسی صحابی ست اول مشاهد وی احدست و بیعت کرد
تحت الشجرة و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و والی شد قضای دمشق برای معاویه در زمان خروج
بصفین و مات بها سنة ثلث و خمسین بر قول اصح - قال بینما رسول الله - گفت فضاله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قاعد
نشسته بود - اذ دخل رجل فصلی - ناگاه درآمد مردی پس نماز گذارد آن مرد - فقال - پس گفت آن مرد بعد از نماز - اللهم اغفرلی وارحمنی
فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عجلت ایها المصلی - شتابی کردی ای مصلی که دعا کردی پیش از حمد خدا
و صلوة بر من - اذا صلیت فقعدت - چون نماز بگذاری پس بنشینی بعد از نماز احتمال دارد که مراد قعدهٔ نماز باشد یا نشستن

بعد از فراغ از نماز برای دعا و این اظهر و اوفق است بسیاق حدیث - فاحمد الله بما هو اهله - پس ثنا گو بر خدا بچیزی که وی
تعالی اهل آنست از صفات کمال - وصل علی - و درود فرست بر من - ثم ادعه - پستر دعا کن خدا را و درخواست کن از وے
هرچه میخواهی تعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را ادب دعا که پیش از دعا حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا کرد و از
احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود فرستاد - قال - گفت فضاله بن عبید که راوی حدیث است
ثم صلی رجل آخر بعد ذلک - پستر نماز گزارد مردی دیگر بعد از مرد نخستین - فحمد الله وصلی علی النبی - پس حمد گفت این مرد خدا را
عز وجل و درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال له النبی - پس گفت مر این مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایها المصلی
ادع تجب - ای مصلی دعا کن هرچه خواهی اجابت کرده میشوی و قبول کرده میشود دعای تو - رواه الترمذی وروی ابو داؤد والنسائی
نحوه - وعن عبد الله ابن مسعود - قال کنت اصلی والنبی - گفت ابن مسعود بودم من که نماز میکردم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
حاضر - حاضر بود و در بعض نسخ مصححه لفظ حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر که موجود نیست مقدر و مراد است
وابو بکر وعمر معه - و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نیز با آنحضرت حاضر بودند - فلما جلست بدأت بالثناء علی الله - پس هرگاه که نشستم بعد از
گزاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثنا بر خدای عز وجل - ثم الصلوة علی النبی - پستر ابتدا کردم بدرود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم
دعوت لنفسی - پستر دعا کردم برای خود - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سل تعطه سل تعطه - سوال کن داده میشوی سوال کن
داده میشوی هرچه میخواهی و می طلبی این کلمه را مکرر فرمود بقصد تاکید و طلب مزید - رواه الترمذی -

الفصل الثالث

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یکتال بالمکیال
الاوفی یکتال بفتح یا و ضم آن هر دو تصحیح کرده اند بر وجه اول معنے این میشود کسی که شاد میگرداند او را که به پیمانه ثواب بر وجه
ثانی پیموده شود برای او ثواب به پیمانه تمام تر و رسان تر یعنی کسے که میخواهد که حاصل گردد مراد او بر وجه اتم و اکمل - اذا صلی
علینا اهل البیت فلیقل - چون صلوة بفرستد بر ما که اهل بیت نبوت و کرامت ایم پس باید که بگوید این چنین درود بفرستد
که - اللهم صل علی محمد النبی الامی وازواجه امهات المؤمنین وذریته واهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید - امی لقب
خاص آنحضرت ست که مذکور است در توریت و انجیل و سائر کتب سماویه - امی در لغت کسی را گویند که خواندن و نوشتن نداند
در مکتب نرفته و از کسی نیاموخته منسوب بام یعنی همچنانکه از شکم مادر بر آمده است - نظم - نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد + یتیمی که ناکرده قرآن درست + کتب خانه چند ملت بشست + بتعلیم آداب
او را چه حاجت + که او خود ز آغاز آمد مؤدب + و آن حضرت را با وجود صحت امیی امی نسبت بام القری که نام مکه
معظمه است نیز میگویند یا نسبت بام الکتاب که نام لوح محفوظ است در مکتب ملکوت سبق ادبنی ربی میخواند صلی الله علی
النبی الامی وآله وسلم - رواه ابو داود - وعن علی رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البخیل الذی
من ذکرت عنده فلم یصل علی - بخیل سخت و تمام در بخل کسے ست که ذکر کرده شوم من و برده شود نام من نزد وے

پس درود نفرستد بر من یعنے آن بخیل است که مال خود را با وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتوان کرد و بخل از این
درنمی گذرد که بحکم کسل و غفلت یک کلمه بنام آن سرور نتواند از نفس خود بیرون آورد و ادای حق و شکر نعمت گذارد و
داد محبت و ادب جای آنست که جانها فدای او کنند چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرند - شعر - مرحبا ای پیک مشتاقان
بده پیغام دوست + تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست + رواه الترمذی ورواه احمد عن الحسین بن علی رضی الله
عنهما - قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب - معانی این الفاظ و توجیه اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمه
معلوم شد فتذکر - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی عند قبری سمعته - کسی که درود
بفرستد بر من نزد قبر من می شنوم من صلوة او را - ومن صلی علی نائیا ابلغته - و کسی که درود بفرستد بر من از دور رسانده
حضور قبر رسانیده شود صلوة او مرا که ملائکه سیاحین میرسانند و بر هر تقدیر رد سلام میکنم و جواب سلام وی میگویم
از ینجا میتوان دانست که سلام بر آن حضرت چه فضیلت دارد و سلام گوینده بر آن حضرت را خصوصاً بسیار گوینده را چه
شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چه جای آنکه هر سلام را جواب بشنود - بیت - بهر سلام
مکن رنجه در جواب آن لب + که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو + رواه البیهقی فی شعب الایمان - وعن عبد الله
بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم واحدة صلی الله علیه وملائکته سبعین صلوة - عبد الله بن عمرو گفت کسی که
درود بفرستد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک درود فرستد خدای تعالی بروی و فرشتگان وے هفتاد درود - این
قول عبد الله بن عمرو ست اما از حضرت شنیده گفته است چه ثواب اعمال و کمیت و کیفیت جزء بشنیدن
از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت - رواه احمد - وعن
رویفع بضم را و فتح واو و سکون یا و کسر فا صحابی ست - بن ثابت - انصاری معدود است در مصریین امیر گردانید
او را معویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنة سبع واربعین ومات برقة وقیل بالشام سنة ست وخمسین و جماعت
از اهل مصر روایت میکنند - ان رسول الله - که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال - گفت - من صلی علی محمد - کسی که درود
فرستد بر محمد - وقال - و بگوید - اللهم انزله المقعد المقرب عندک یوم القیمة - خداوندا فرود آر محمد را در جای نشستگاه
که نزدیک گردانیده شده است نزد تو روز قیامت - وجبت له شفاعتی - واجب می گردد مر او را شفاعت من اگرچه
شفاعت آنحضرت ثابت است مر تمامه مسلمانان را اما گوینده این درود را باین صیغه واجب و متحتم است و شفاعتی خاص
در حق مخصوص است در آن چنانکه در زائران قبر شریف وارد شده است - رواه احمد - وعن عبد الرحمن بن عوف
قال خرج رسول الله - بیرون آمد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم حتی دخل نخلا - تا آنکه در آمد درختان خرما را - فسجد - پس
سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم - فاطال السجود - پس دراز کرد سجده را - حتی خشیت ان یکون الله تعالی
قد توفاه - تا آنکه ترسیدم من که باشد خدای تعالی که بتحقیق میرانیده است آنحضرت را - قال فجئت انظر -

گفت عبدالرحمن بن عوف پس آمدم در حالتے کہ نگاہ میکنم - فرفع رأسه - پس برداشت سر خود را - فقال - پس فرمود - مالک - چه شده است ترا وچه میکنی تو - فذکرت ذلک له - پس ذکر کردم من وگفتم حالت خشیت خود را که مگریانیده است اورا خداے تعالے - قال فقال ان جبرئیل علیه السلام قال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که جبرئیل گفت مرا - الا ابشرک ان الله عزوجل یقول لک - آیا بشارت ندهم ترا که بتحقیق خداے عزوجل میگوید ترا - من صلی علیک صلوة صلیت علیه - کسی که درود فرستد بر تو صلوة فرستم بر وے - ومن سلم علیک سلمت علیه - وکسی که سلام فرستد بر تو سلام فرستم بروی - رواه احمد وعن عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - قال - گفت عمر - ان الدعاء موقوف بین السماء والارض - بدرستی که دعا ایستاده گردانیده میشود میان آسمان وزمین یعنی - لا یصعد منه شیٔ - بالا نمیرود و یا بالا برده نمی شود از ان دعا چیزے - حتی تصلی علی نبیک - تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت وقبول دعا موقوف بر درود فرستادن است ودرود خود مستجاب ومقبول وبمعبد قبول واصل وموصول است بطفیل وتوسل وے نیز دعا بمحل قبول میرسد شعر مور مسکین هوسے داشت که در کعبه رسد + دست در پاے کبوتر زد وناگاه رسید + رواه الترمذی

باب الدعاء فی التشهد

در کتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التحیات ودرود دعا کند بهر چه خوش آید او را بعد از انکه مشابه کلام ناس نباشد وسوال وطلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقًا در باب تشهد از حدیث ابن مسعود گذشت که - ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه - وادعیهٔ مخصوص از آنحضرت نیز آمده ماثا که مراد اعجب از همین ادعیهٔ ماثوره خواهد بود وبالجمله توسل وتمسک باین ادعیه اولی وافضل واکمل است از جهت بودن آنها تام تر وجامع تر مقاصد دنیا وآخرت را وبالله التوفیق

الفصل الاول

عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فی الصلوة - بود آنحضرت که دعا می کرد در نماز یعنی بعد از تشهد - یقول - میگفت - اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر - خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب که در گور بود وبیان آن بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت - واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال - و پناه میجویم بتو از ابتلا وآزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید ودعوی خدائی کند وباشد رایج خوارق عادت بر دست وی ظاهر گردد ومردم را گمراه گرداند وتفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات الساعة بیاید ومسیح اسم مشترک است اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة وبر عیسی علیه السلام ولیکن چون مطلق واقع شود مراد عیسی علیه السلام افتد ونزد ارادهٔ آن ملعون مقید گردانند بدجال چنانکه درین حدیث واقع شده است ووجه تسمیه وی وحضرت عیسی علیه السلام باین نام وانچه متعلق ست بدان در محلش بیاید انشاء الله تعالے - واعوذ بک من فتنة المحیا والممات - وپناه میجویم بتو از ابتلاے حالت زندگانی ومردن ومراد بفتنهٔ محیا انچه موجب زیغ وزلل ومیل وانحراف

گردد از راه راست وثبات بر دین اسلام وتحصیل مرضیات حق از انواع بلا ومحن واسباب ضلالت وبطالت وبفتنهٔ ممات وسوسهٔ شیطان در حالت نزع وسوال منکر ونکیر دا گر وسوسهٔ شیطان را داخل فتنهٔ محیا دارند وفتنهٔ ممات مخصوص بفتنهٔ قبر نیز وجهے دارد - اللهم انی اعوذ بک من المأثم - خداوندا من پناه میجویم بتو از گناه واز وامے که بسبب وقوع در ان اثم گردد - والمغرم - واز دام که بر گردن نشیند وادائے آن دشوار افتد یا در معصیت کند اما اگر در طاعت وکار خیر کند واز وفاے آن عاجز نیاید آن محل استعاذت نیست وباوجود آن امر دین بے صعوبتے نیست شاید که بمیرد و ورثه وفا بدان نکنند وگرفتار ماند وچون آنحضرت استعاذت میکرد از وام ودر نظر ظاهر کار آن آسان مینماید - فقال له قائل - پس گفت مر آن حضرت را گوینده از صحابه - ما اکثر ما تستعیذ من المغرم - عجب بسیار است استعاذهٔ تو از وام - فقال - پس بیان کرد آنحضرت قباحت وام وشناعت آن را وگفت - ان الرجل اذا غرم حدث - بدرستی که مرد چون وام دار می شود سخن میکند با مردم از احوال ومعاملت خود واظهار فقر وفاقه تا دین بدهند یا در تمهید عذر خود در تقصیر اداے آن در ما - فکذب - پس دروغ میگوید ومعنی اخیر مناسب تر است بقول وے - ووعد فاخلف - ووعده میکند بوفاے آن در مستقبل پس خلاف وعده میکند - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ احدکم من التشهد الآخر - گفت آن حضرت چون فارغ گردد یکے از شما از تشهد پسین - فلیتعوذ بالله من اربع - پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز - من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر المسیح الدجال - رواه مسلم - وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم هذا الدعاء کما یعلمهم السورة من القرآن روایت است از ابن عباس که آنحضرت می آموزانید صحابه را این دعا را چنانچه می آموزانید سورهٔ از قرآن را بتاکید واهتمام وامر بخواندن وتعهد بحفظ آن - یقول قولوا - میگفت بگوئید - اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا والممات رواه مسلم - وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی - ابو بکر صدیق بآنحضرت عرض داشت که بیاموزان مرا اے پیغمبر خدا دعائے که دعا کنم بآن دعا در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر وفهم این قید بجهت آنکه دعائے که متعارف ومقرر بود خواندن آن در نماز درین محل بود - قال قل - گفت آنحضرت بصدیق بگو وبخوان این دعا را - اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا - خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا بثاے مثلثه است ودر بعض روایات مسلم کبیرا بموحدة آمده وامام نووی در اذکار گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد - ولا یغفر الذنوب الا انت - ونمی آمرزد همه گناهان بندگان را هیچ کس مگر تو - فاغفر لی مغفرة من عندک - پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد تو - وارحمنی - ورحمت ومهربانی کن مرا - انک انت الغفور الرحیم - بدرستی که توئی آمرزنده گناهان ومهربانی کننده بر بندگان - متفق علیه - وعن عامر بن سعد عن ابیه - روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص که تابعی ثقه است

شنید پدر خود را و عثمان و عائشہ را و شنید از وی زہری وغیرہ روایت میکند از پدر خود - قال - گفت سعد -
کنت اری رسول اللہ - بودم من کہ میدیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یسلم عن یمینہ وعن یسارہ - سلام میداد
از جانب راست و از جانب چپ - حتی اری بیاض خدہ - تا اینکہ میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی مقدار
روی در سلام می گردانید کہ رخسار روشن او دیدہ می شد زہے سعادت کسی کہ در پہلوے او می بود بیت کاشکے
اندر نمازم جا شود پہلوے تو + تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو + رواہ مسلم - وعن سمرۃ بفتح سین وضم
میم صحابی مشہور احوال او در مواضع دیگر نوشتہ شدہ - بن جندب - بضم جیم و دال وفتح دال نیز آمدہ - قال
کان رسول اللہ - گفت سمرہ بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلے صلوۃ - چون میگذارد نماز را - اقبل علینا بوجہہ -
توجہ میکرد برما بروی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکے از دو جانب راست یا چپ و اقرب آنست کہ مراد بعد از
سلام باشد چہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از سلام و فراغ از نماز گاہے برمیگشت بجانب دست راست و گاہے
بدست چپ چنانکہ در احادیث بیاید و گاہی روے بجانب قوم و پشت بسوی قبلہ نیز می نشست - رواہ البخاری -
وعن انس قال کان النبی صلے اللہ علیہ وسلم ینصرف عن یمینہ - بود آنحضرت کہ برمیگشت از نماز از جانب دست راست
خود - رواہ مسلم - وعن عبد اللہ بن مسعود قال - گفت ابن مسعود - لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من صلوتہ - باید
نگرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبے از نماز خود و بیان کرد آنرا بقول خود - یرے ان حقا علیہ ان لا ینصرف الا عن یمینہ
بداند و اعتقاد کند یا گمان برد کہ حق است و لازم ست بروی کہ برنگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود یرے
بفتح یا وضم آن ہر دو روایت ست بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن - لقد رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کثیرا ینصرف عن
یسارہ - ہر آئینہ بتحقیق دیدم من آنحضرت را بسیار کہ برمیگشت از جانب چپ خود - متفق علیہ - حاصل مقام آنکہ آنحضرت بعد از
سلام دادن گاہی بر می گشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال ہمچنین بود کہ سلام میداد و دعا
میخواند و بجانب حجرہ شریف کہ در جانب یسار است میرفت و گاہی برعکس این میکرد و از جانب یسار برمیگشت و بجانب
یمین می نشست و اول را بر عزیمت حمل کردہ اند کہ در وی تیامن است و فعل آنحضرت در اکثر احوال ہمچنین بود و لیکن ابن مسعود
میگوید کہ ثانی اگرچہ رخصت است و کم بود اما در سنت اعتقاد وجوب نباید گرفت و از رخص شارع اعراض نباید نمود کہ در حدیث
آمدہ است کہ حق تعالے دوست میدارد کہ عمل کردہ شود برخصتہای او چنانکہ دوست میدارد کہ عمل کردہ شود بعزیمتہای او
و شافعیہ ازین دو حدیث اخذ کردہ اند کہ مصلے را باید کہ برگردد بصورت حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکہ منزل
او در آنجانب است یا کارے دارد بآن جانب بجانب یمین برگردد و اگر بجانب چپ ست بجانب چپ برگردد و از امیر المومنین
علی رضی اللہ عنہ نیز ہمچنین مروی ست و باز گاہے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مستقبل قوم نیز می نشست و روے
بجانب ایشان مے کرد و پشت بسوے قبلہ اگر کارے میداشت با ایشان و خطابے میکرد و سخنی میگفت چنانکہ

در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوۃ اقبل علینا بوجہہ و در حدیث بخاری و مسلم آمدہ است کہ پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم
چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال میکرد بوجہ شریف خود اصحاب را و می گفت آیا دیدہ است ہیچ یکے از شما خواب
طلب میکرد خوابے را کہ در روے بشارت بفتح مکہ مسبود وغیر این احادیث دیگر نیز ظاہر درین معنی ست فتدبر - و
عن البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول اللہ - گفت براء بن عازب رضی اللہ عنہ بودیم ما چون نماز میکردیم در پس
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم احببنا ان نکون عن یمینہ - دوست میداشتیم کہ باشیم در جانب راست آنحضرت
یقبل علینا بوجہہ - کہ اقبال و توجہ آرد بر ما بروی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از ان کہ
روی بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بمشاہدہ جمال وے مستسعد شویم و بخطاب کریم وی مشرف
گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از مواجہت شریف او بنمائیم خصوصا در وقت رجوع وے از جناب حق و
انصراف از صلوۃ کہ قرۃ العین و محل نہایت شہود و وقت غایت قرب اوست صلی اللہ علیہ وسلم و این یکے از وجوہ
فضیلت ایستادن ست در جانب یمین امام و سر آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امر میکرد بزرگان صحابہ را کہ نزدیک
بوے بایستند - قال فسمعتہ - گفت براء بن عازب پس شنیدم آن حضرت را - یقول - میگفت آنحضرت بعد از
سلام در دعائے کہ می کرد - رب قنی عذابک - خداوندا نگاہ دار مرا از عذاب خود - یوم تبعث او تجمع عبادک
روز قیامت کہ برمی انگیزے یا جمع میکنی بندگان خود را او تجمع شک راوی ست کہ تبعث گفتہ یا تجمع ازینجا معلوم میشود
کہ بندگان خاص و مقربان درگاہ از عذاب وی بیمی رسند و برحمت وی پناہ میجویند و این برائے تعلیم امت ست
کہ از ادب درگاہ آگاہ باشند - رواہ مسلم وعن ام سلمۃ قالت ان النساء فی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کن اذا سلمن من المکتوبۃ قمن - گفت ام سلمہ کہ زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض برمیخاستند
و میرفتند پیش از مردان - وثبت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ومن صلے من الرجال ماشاء اللہ - و برجا مے بود
می بود آنحضرت و ہر کہ نماز گذاردہ بود از مردان تا زمانے کہ خواستہ بود خدا پس گاہے ہمین قدر می نشست کہ
می گفت اللہم انت السلام ومنک السلام الی آخرہ و گاہے بقدری می نشست و دعای کرد و قرآن میخواند و تبلیغ
احکام میکرد و گاہے می نشست در مصلاے خود تا برآمدن آفتاب بنا بر اختلاف احوال و مقتضیات آن - فاذا
قام رسول اللہ - پس چون می ایستاد پیغمبر خدا - صلے اللہ علیہ وسلم قام الرجال - می ایستادند مردان - رواہ
البخاری ستذکر حدیث جابر بن سمرۃ فی باب الضحک انشاء اللہ تعالے - در سرانجام ست کہ ذکر کنیم حدیث جابر
بن سمرہ را کہ در وی ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب در باب ضحک کہ ذکر ضحک
آنحضرت نیز در و واقع ست و مؤلف ذکر آن حدیث را درین باب مناسب ندید
الفصل الثانی - عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول اللہ - گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا

پیغمبر خدا۔ صلے اللہ علیہ وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ۔ پس گفت آنحضرت بدرستی کہ من ہر آئینہ دوست میدارم ترا
ای معاذ۔ فقلت وانا احبک۔ پس گفتم و من دوست میدارم ترا۔ یا رسول اللہ قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوٰۃ۔
گفت آنحضرت پس ترک مکن این را کہ گوئی در پس ہر نماز این دعا را ظاہر اورا ایراد این حدیث در باب الدعا فی التشہد خواندن اوست
بعد از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود کہ خواندن او بعد از فراغ از نماز بود۔ رب اعنی علی ذکرک
وشکرک وحسن عبادتک۔ ای پروردگار من یاری دہ مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت تو و بجا
آوردن آن بنعت شہود و مراقبہ کہ الاحسان ان تعبد ربک کانک تراہ الحدیث۔ رواہ احمد وابوداؤد والنسائی الا ان ابا داؤد
لم یذکر۔ لیکن ابوداؤد ذکر نکردہ است این کلمہ را کہ۔ قال معاذ وانا احبک۔ و این حدیث مسلسل است باین فعل
اخذ بیدی ویقول انا احبک و بکاتب حروف نیز از قبل بعضے از علماء یمن رسیدہ است والحمد للہ علی ذلک۔ و
عن عبد اللہ بن مسعود ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کان یسلم عن یمینہ۔ بود آنحضرت کہ سلام میداد از راست ای
خود و میگفت۔ السلام علیکم ورحمۃ اللہ حتی یری بیاض خدہ الایمن۔ تا آنکہ دیدہ می شد سپیدی رخسار راست وی
وعن یسارہ۔ و سلام میداد از چپ خود و میگفت۔ السلام علیکم ورحمۃ اللہ حتی یرے بیاض خدہ الایسر۔ تا آنکہ
دیدہ میشد سپیدی رخسار چپ وی۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی ولم یذکر الترمذی۔ وذکر نکردہ است ترمذی
این کلمہ را حتی یرے بیاض خدہ۔ نہ در ایمن و نہ در ایسر و ہمین مقدار آوردہ کان یسلم عن یمینہ السلام علیکم ورحمۃ اللہ
وہمچنین در جانب دیگر و این ائمہ این حدیث را از عبد اللہ بن مسعود روایت کردہ اند۔ ورواہ ابن ماجۃ عن عمار بن یاسر
و روایت کردہ است اورا ابن ماجہ از عمار بن یاسر و معلوم نشد کہ ابن ماجہ موافق ابوداؤد والنسائی ست در ذکر حتی
یری بیاض خدہ یا با ترمذی ست در عدم ذکر آن وہو الظاہر۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی
گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم من صلوتہ۔ از نماز خود۔ الی شقہ الایسر الی حجرتہ۔ بسوے
پہلوے چپ خود بجانب حجرۂ خود کہ بجانب ایسر مسجد بود۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ وعن عطاء الخراسانی عن المغیرۃ
قال قال رسول اللہ۔ روایت ست از عطاء خراسانی کہ از مشاہیر تابعین است و بلخی ست ولادت یافت سنہ خمسین
و وفات یافت سنہ خمس وثلثین ومائۃ ابو حاتم گفت ثقہ است ونسائی گفتہ لا باس بہ روایت کرد از وی مالک و معمر از
مغیرہ بن شعبہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا۔ صلے اللہ علیہ وسلم لا یصلے الامام فی الموضع الذی صلے فیہ حتی یتحول۔ نگزارد امام
جائے کہ گزاردہ است در وی تا آنکہ برگردد و انتقال کند از جای خود بجاے دیگر و گفتہ اند کہ این حکم مخصوص بامام نیست
بلکہ شامل ست مقتدیان را نیز و وجہ تحول در امام آن ست کہ توہم نکند کسی کہ ہنوز در نماز فرض ست و بعض گویند کہ وجہ
تحول آنست کہ تا گواہی دہند ہر دو موضع بعبادت و بعض گویند اظہار تکثیر عبادت و بعض گویند تاخیر رتبہ نفل از رتبہ فرض
و این وجہ شامل امام مقتدیان و تمامہ مصلیان ست باید کہ نفل در جای فرض نگزارند۔ رواہ ابوداؤد وقال

عطاء

عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرۃ۔ و گفت ابوداؤد عطاے خراسانی در نیافتہ و ندیدہ است مغیرہ را پس این حدیث متصل نباشد
زیرا کہ فوت مغیرہ بن شعبہ سنہ خمسین ست و ولادت عطای خراسانی در سنہ خمسین ست پس حدیث منقطع است
وعن انس ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم حضہم علی الصلوٰۃ ونہاہم ان ینصرفوا قبل انصرافہ من الصلوٰۃ۔ روایت ست
از انس کہ آنحضرت بر انگیخت و بر خلانید صحابہ را بر نماز یعنی تاکید و ترغیب کرد بر محافظت و ادامت آن و سیاق حدیث دلالت
کہ مراد مبادرت و مسارعت بجماعت و ادراک تکبیرہ اولی باشد با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و نہی کرد ازین کہ برگردند
پیش از برگشتن وے صلی اللہ علیہ وسلم از نماز خود چنانکہ پیشتر از حضرت سلام دہند و از نماز بر آیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از ان کہ آنحضرت
برخیزد برخیزند و بروند و منتظر نگردد دعاء نشینند و نہی بر معنی اول تحریمی است و بر ثانی تنزیہی ست۔ رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث

عن شداد بفتح شین و تشدید دال۔ بن اوس۔ بفتح ہمزہ و سکون واو کنیت او ابو یعلی
است برادر زادہ حسان بن ثابت اورا و پدر او را صحبت است نزول کرد بہ بیت المقدس و معدود ست از اہل شام
ابو الدرداء گفت کہ شداد دادہ شدہ است علم را و حلم را۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی صلوتہ بود آنحضرت
کہ می گفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشہد یا بعد از سلام عقیب صلوٰۃ و در روایت احمد آمدہ۔ افیہا او فی دبرہا یعنی
میگفت در نماز یا بعد از نماز و مؤلف این را در باب دعا بعد از تشہد آوردہ فتدبر۔ اللہم انی اسألک الثبات فی الامر
خداوندا من سوال میکنم ترا و میخواہم از تو استقامت و پا بر جا بودن در کار دین۔ والعزیمۃ علی الرشد۔ و ہمت و آہنگ
بر رشد و اہتداء و رشد در شاد برہ بودن و برہ شدن خلاف غی۔ واسألک شکر نعمتک۔ و سوال میکنم ترا توفیق شکر نعمت تو
کہ سبب مزید نعمت و حفظ اوست از ہلاک و زوال۔ وحسن عبادتک۔ و خوبی و نیکوئی عبادت ترا۔ واسألک قلبا سلیما
و میخواہم ترا دل بے گزند و بے عیب یعنی تہی از عقاید فاسدہ و میل بشہوات و التفات بما سواے تو۔ ولسانا صادقا۔ و
زبان راست گو۔ واسألک من خیر ما تعلم۔ و سوال میکنم ترا از نیکی انچہ میدانی تو کہ آن خیر ست نہ انچہ من خیر پندارم چہ بندہ
بچیزے را خیر پندارد و دوست دارد و در نفس الامر شر باشد و در آوردن کلمۂ من کہ مفید تبعیض ست بجہت آن ست کہ
تمامہ خیر کسے را حاصل نیست مگر انچہ قسمت اوست یا من زائدہ است و سوال کل خیر و تمامۂ آن در ادعیۂ ماثورہ بسیار ست
واعوذ بک من شر ما تعلم۔ و پناہ میجویم بتو از بدی انچہ میدانی تو۔ واستغفرک لما تعلم۔ و طلب آمرزش میکنم از تو مر گناہانی
را کہ میدانی تو و این ہمہ تعلیم است ست کہ این چنین خواہند والا آنحضرت را حاصل ست خیر کل خیر و شر را گرد سرا پردہ حال وے
مجال نیست و آمرزیدہ شدہ است ورا ما تقدم وما تاخر و اکثر حال ادعیۂ ماثورہ ہم برین ست یا این ہمہ تواضع و تذلل و
اظہار بندگی ست و شہود کبریاے حق و لا ابالی درگاہ اوست۔ رواہ النسائی و روی احمد نحوہ وعن جابر قال
کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول فی صلوتہ بعد التشہد۔ میگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشہد۔ احسن الکلام کلام اللہ
واحسن الہدی ہدی محمد صلے اللہ علیہ وسلم۔ بہترین کلامہا کلام خدا است و بہترین سیرتہا سیرت محمد ست صلعم و ہدی بفتح

ہا و سکون دال سیرت نیک و این کلام از آن حضرت در خطبہ ہا ماثور ست کہ بعد از حمد و ثنای حق این را میگفت و در تشہد نیز
آمده است و مضمون آن تاکید و تقریر شہادتین ست۔ رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها۔ قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یسلم فی الصلوة تسلیمة تلقاء وجهه۔ گفت عائشه کہ بود آنحضرت کہ سلام میداد آنحضرت یک سلام بجانب روی
مبارک خود۔ ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا۔ پس میل میکرد و می خمید بسوی پہلوی راست اندکی یعنی ابتداء سلام
مستقبل قبلہ میکرد پس مایل میگردانید در اثنای سلام و تمام میکرد سلام را چنانچہ نموده میشد بیاض خد او چنانکہ در روایات
سابقہ گذشت و مذہب امام مالک یک سلام ست بظاہر این حدیث و ائمہ ثلثہ و دیگر علما بر دو سلام اند از جہت کثرت
احادیث وارده دران و تاویل حدیث عائشه آنست کہ جہر میکرد بیک سلام و سلام دیگر خفیہ میگفت۔ رواه الترمذی
وعن سمرة قال امرنا رسول الله۔ روایت ست از سمره بن جندب کہ گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان نرد علی الامام۔ کہ رد کنیم سلام را بر امام یعنی مقتدیان کہ سلام گویند نیت جواب سلام امام کنند و ازینجا معلوم میشود
کہ امام نیت سلام بر مقتدیان میکند۔ و نتحاب و ان یسلم بعضنا علی بعض۔ و امر کرد کہ یکدیگر را دوست گیریم ما بسلام
دادن بعض ما بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدیگر کنیم کہ آن باعث محبت و مودت ست و در سلام
نماز نیت ملائکہ مقربین نیز باید کرد چنانکہ در احادیث آمده است و در فقہ نیز مذکور است۔ رواه ابوداود

باب الذکر بعد الصلوة

بدانکہ جہر بذکر مطلقاً و بعد از نماز مشروع ست وارد شده است دروی احادیث چنانکہ بیاید و اختلاف است
در آنکہ مصلی بعد از نماز ہا کہ بعد از وی نماز سنت ست برخیزد یا نشستہ ماند و بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگزارد
یا انتقال کند در مکان دیگر نزد اکثر مختار آن ست کہ بایستد و در جای دیگر سنت بگزارد و مستحب ست کہ قوم نقض کنند
صفوف را و امام نیز پس و پیش رود تا مشتبہ نگردد بر مردم کہ در آیند کہ ہنوز در جماعت اند و ناگاه یکی از در آیندگان بنابر ان
توہم اقتدا کند و فاسد گردد اقتدای او و بعض گویند اگر بعض ادعیہ مختصر کہ بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مثل (اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام) یا آیة الکرسی اگر بصحت رسید
حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکہ اکثر برانند نشستہ بخواند درست ست و نیز اختلاف ست کہ فضل انحراف و انتقال
بجانب یمین ست یا یسار و صحیح آنست کہ مخیر ست بہر جانب کہ انتقال کند و اکثر برانند کہ بجانب یسار انتقال کند
تا یسار او یمین گردد و در مسجد شریف نبوی بجانب یسار کہ حجره شریف در آنجانب ست افضل ست باتفاق و آنچہ
باید دانست آنست کہ تقدیم رواتب منافی نیست بعدیتی را کہ در باب بعض ادعیہ و اذکار در احادیث واقع شده است
صرح بہ الشیخ ابن الہمام و تعجیل قیام نسبت مغرب منافی نیست مر خواندن آیة الکرسی و امثال آن را چنانکہ در حدیث صحیح
وارد شده است کہ بخواند بعد از نماز فجر و مغرب ده بار (لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر)

و آنکہ بعض مردم تعجیل کنند چنانکہ آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و مخالف سنت ست کہ در خواندن
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است

الفصل الاول عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر متفق علیه
گفت ابن عباس کہ بودم من کہ می شناختم تمام شدن نماز آنحضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شراح در بیان مراد
بتکبیر بعض گفتہ اند کہ مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکہ در صحیحین از ابن عباس آمده است کہ رفع صوت بذکر وقت انصراف
مردم از نماز فرض در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس می شناختم من انقضای صلوة را
بدان پیشتر آورده است بخاری این حدیث را پس معلوم شد کہ مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفتہ اند کہ مراد بتکبیر است
کہ در تسبیح و تحمید و تکبیر کہ بعد از نماز ده ده بار یا سی و سہ بار میگویند واقع است و بعض میگویند کہ در زمان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سہ بار و بعض میگویند کہ این در ایام منا بود کہ تکبیرات تشریق میگفتند و طیبی گفتہ است
کہ مراد تکبیرات ست کہ در نماز نزد سر بر آوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آن ست کہ من می شناختم
انقضای ہر ہیئت را کہ انتقال میکرد از وی بدیگری بتکبیر و این وجہ بعید است از عبارت و بر ہر تقدیر مشکل میشود
کہ این قول ابن عباس چہ معنی دارد مگر وی رضی الله عنه حاضر نمی شد در نماز قاضی عیاض گفتہ است کہ وی صغیر بود
شاید کہ در حضور بجماعت مواظبت نمی نمود و احتمال دارد کہ حاضر میشد و در آخر صفوف می ایستاد پس نمی شناخت انقضای
نماز را بہ تسلیم والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها۔ قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم لم یقعد الا
مقدار ما یقول۔ گفت عائشه بود آن حضرت کہ چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچہ می گفت این کلمات را
اللهم انت السلام ومنک السلام۔ خداوندا توئی سالم و منزه از جمیع نقایص و متصف بتمامہ کمالات و از تست سلامت
بندگان از ہمہ آفات و مخافات تبارکت یا ذا الجلال والاکرام۔ بزرگی تو ای خداوند صفات سلبیہ و ثبوتیہ۔ رواه مسلم
و این ذکر ہمین مقدار در احادیث واقع شده و بصحت رسیده است و بعض والیک یرجع السلام زیاده کرده اند و
گفتہ اند کہ آن در روایات نیامده و در اوراد بعض مشائخ زیاده برین نیز میخوانند معلوم نمی شود کہ این زیادت از ایشان است
یا روایتے ہم دارند والله اعلم وعن ثوبان قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر
ثلثا گفت ثوبان کہ مولای حضرت رسالت پناه و حاضر گاه و بیگاه درگاه بود چون برمیگشت آن حضرت از نماز خود یعنی
تمام میکرد و سلام میداد استغفار میکرد سہ بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله ہمچنین آمده است تفسیر آن
از بعض سلف و در بعضی روایات آمده است کہ میگفت سہ بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه۔ وقال
و میگفت نیز بعد از استغفار۔ اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم۔ وعن المغیرة
بن شعبة صحابی مشہور ست احوال وی در موضعی نوشتہ شده است۔ ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة

بعد آنحضرت که می گفت در پس هر نماز فرض - لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم
لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد - شرح این سابقاً در باب الرکوع گذشته است متفق علیه
بدانکه آنحضرت این کلمات واذکار دیگر که در احادیث آمده است می گفت و گفته اند که در بعض احیان سلام میداد و
بر میخاست بے آنکه هیچ چیزے بگوید و بخواند و در بعضی اوقات این اذکار کل یا بعضے ازان میخواند و بعض در ترتیب
خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از وی اللهم انت السلام بعد ازان لا اله الا الله وحده الخ واذکار و دعوات
دیگر بسیار است که در کتب احادیث مذکور است همه در روایت آمده که آنها را بعد از نماز میخوانند و معنی بعدیت همان ست که گفته شد و
لازم نیست که بعد از فرض متصل بخوانند وعن عبد الله بن الزبیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم من صلوته یقول
بصوته الاعلی - بود آنحضرت چون سلام میداد از نماز خود می گفت بآواز بلند - لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر لا حول ولا قوة الا بالله لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین
له الدین ولو کره الکافرون رواه مسلم - این حدیث صریح است در جهر بذکر که آنحضرت بآواز بلند میخواند اما بعض علما گفته اند
که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود و نووی در مهذب گفته که افضل اخفا است درین دعا و جز آن خواه امام
بود یا منفرد مگر آنکه حاجت بود بتعلیم آن و هم برین حمل کرده شده است جهر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآن و بعد از آنکه
محفوظ گشت اخفا افضل است و حق آنست که اوقات مختلف است گاهی ذوق و حضور در اخفا دست دهد و گاهی در
جهر شوق و گرمی افزاید و جهر بذکر مشروع است بلا شبهه وعن سعد انه کان یعلم بنیه هولاء الکلمات - روایت ست
از سعد بن ابی وقاص که وے بود که می آموزانید پسران خود را این کلمات را - ویقول ان رسول الله - و می گفت که بدرستیکه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یتعوذ بهن دبر الصلوة - بود که پناه می جست بخدا بگفتن این کلمات در پس نماز و کلمات
اینست - اللهم انی اعوذ بک من الجبن - خداوندا پناه میجویم بتو از بد دلی و ترسندگی بر جان - واعوذ بک من البخل - و پناه
میجویم بتو از بخل - واعوذ بک من ارذل العمر - و پناه میجویم بتو از فرومایه تر و ناکس تر عمر مراد آخر عمر است که بحد خرافت کشد
و قوی سست و بیکار گردد و از علم و معرفت و عبادت باز دارد - واعوذ بک من فتنة الدنیا وعذاب القبر - و پناه میجویم بتو از
ابتلا و آزمایش دنیا و عذاب گور - رواه البخاری وعن ابی هریرة قال ان فقراء المهاجرین اتوا رسول الله - روایت
است از ابی هریره که فقراے مهاجران آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقالوا - پس گفتند - قد ذهب اهل الدثور بالدرجات
العلی والنعیم المقیم - بردند خداوندان اموال بسیار پایه های بلند را از اجر و ثواب و قرب رضای حق و نعمت پاینده که نعمت
بهشت است - فقال وما ذاک - پس گفت آنحضرت و چیست این سخن و چیست سبب بردن ایشان درجات اعلی و نعیم مقیم را
قالوا - گفتند صحابه سبب آن اینست که - یصلون کما نصلی - نماز میگزارند ایشان چنانچه نماز میگزاریم ما - ویصومون کما نصوم
و روزه میدارند چنانچه روزه میداریم ما - ویتصدقون ولا نتصدق - و صدقه میدهند ایشان و صدقه نمیدهیم ما - ویعتقون ولا

نعتق - و برده آزاد میکنند ایشان و آزاد نمیکنیم ما یعنے ایشان در عبادات بدنیه شریک ما اند و بعبادات مالیه ممتاز اند -
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افلا اعلمکم شیئا تدرکون به من سبقکم - آیا پس نیاموزانم شما را عملے که دریابید بسبب آن
عمل فضل کسانی را که پیشی کرده اند شما را از متقدمین این امت یا امم سابقه نیز - وتسبقون به من بعدکم - و پیشی کنید شما بسبب
آن عمل کسانے را که بعد از شما ایمان بیارند یا بعد از شما پیدا شوند و در اینجا بیان فضلے عظیم ست مر ایشان را ورای آنچه شکایت
کرده بودند ازان از انحطاط درجه ایشان از اغنیا و مقصود این جا همین بود - ولا یکون احد افضل منکم - و نباشد هیچ یکی از اغنیا
فاضل تر و زیاده تر در اجر و ثواب از شما - الا من صنع مثل ما صنعتم - مگر کسے که بکند از ایشان مانند آن عملے که شما کنید - قالوا بلی - گفتند
آرے تعلیم کن یا رسول الله قال تسبحون وتکبرون وتحمدون دبر کل صلوة ثلثا وثلثین مرة - فرمود تسبیح کنید و تکبیر گوئید و حمد خدا بکنید
پس هر نماز سی و سه بار ظاهر عبارت و اکثر روایات دران ست که هر کدام سی و سه بار باشد و در روایتی مجموع سی و سه بار
هر کدام یازده بار نیز آمده است و در بعض تقدیم و تاخیرے هم در ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر واقع شده است و در حدیث دیگر
صریح آمده است که زیان نیکند ترا بهر کدام ازینها ابتدا کنی - قال ابو صالح - گفت ابو صالح که یکے از رواة این حدیث است
از ابی هریره تابعی است - فرجع فقراء المهاجرین الی رسول الله - پس باز برگشته آمدند فقراے مهاجران بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فقالوا - پس گفتند - سمع اخواننا اهل الاموال بما فعلنا ففعلوا مثله - شنیدند برادران ما که مالدارانند آنچه
کردیم ما از تسبیح و تحمید و تکبیر پس کردند مانند آن پس باز افضلیت ایشان از ما لازم آمد - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء - یعنی زیادتی اغنیا بر شما فضل خدا است که میدهد وی تعالی فضل خود را
هر کرا میخواهد چه توان کرد صبر کنید و بر قضای الهی و قسمت وی تعالے راضی باشید که وی سبحانه فضل نهاده بعضی از بندگان
خود را بر بعض - متفق علیه - این حدیث بخاری و مسلم است - ولیس قول ابی صالح الی آخره الا عند مسلم - ولیکن نیست
قول ابی صالح که گفت فرجع فقراء المهاجرین الی آخره مگر نزد مسلم و منفرد است بدان بخاری و در بعض روایات آمده است
که فقرا در آیند بهشت را پیش از اغنیا بمقدار که پانصد سال است یعنی اگر چه اغنیا را فضل بر فقرا ثابت شد ولیکن لطف
حق سبحانه تلافی کرد آنرا بسبب دخول فقرا با غنیا در بهشت دیگر بدانکه حدیث مخصوص ست بفقرای مهاجرین نه عام جمیع
فقرا را یا رب مگر قیاس کنند حال سائر فقرا را بر حال فقراے مهاجرین والله اعلم - وفی روایة للبخاری - و در روایتے مر
بخاری را این چنین آمده است که تسبحون فی دبر کل صلوة عشرا وتحمدون عشرا وتکبرون عشرا بدل ثلثا وثلثین - پس هر یکے
ده بار بود و مجموع ثلثین گردد و در روایتی هر یکے یازده بار نیز آمده است تا مجموع ثلثا و ثلثین شود چنانکه گفتیم و در حدیث
دلیل است بر فضل غنے بر فقیر وقتی که برابر باشد اعمال هر دو و در جانب فضل فقیر بر غنی نیز دلائل است و علما را اختلاف است
در آنکه غنی شاکر افضل است یا فقیر صابر و دلائل جانبین در محل خود مذکور است و سبقت دخول فقرا در بهشت از اغنیا منافی
فضل اغنیا و علو درجات ایشان نیست چه آن بجهت خفت اثقال و یسر حساب ایشان است والله اعلم وعن کعب

بن عجرة - بضم عین وسکون جیم وبرا صحابی ست از اہل بیعت شجرہ قصۂ اسلام او در موضعی نوشتہ شده است قال قال
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم معقبات بضم میم وفتح عین وکسر قاف مشدده وبای موحده یعنی بعض عقب بعض آینده در لفظ صفت
کلمات ست چنانکہ در صفت ملائکہ کہ برای محافظت آدمیان می آیند نیز در قرآن مجید واقع شده کہ لہ معقبات من بین یدیہ
ومن خلفہ یحفظونہ وصفت این کلمات اینست - لا یخیب قائلہن او فاعلہن - نومید گردانیده نمی شود از یافت مطلوب
گوینده آنہا یا کننده آنہا شک راوی ست - دبر کل صلوۃ مکتوبۃ - در پس ہر نماز فرض - ثلث وثلثون تسبیحۃ - سی وسہ بار
سبحان اللہ گفتن - وثلث وثلثون تحمیدۃ - سی وسہ بار الحمد للہ گفتن - واربع وثلثون تکبیرۃ - وسی وچہار بار اللہ اکبر
گفتن تا مجموع صد بار گردد - رواه مسلم - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من سبح اللہ فی دبر کل
صلوۃ ثلثا وثلثین - کسے کہ تسبیح کند خداوند را وپاکی یاد کند او را پس ہر نماز بگوید سبحان اللہ سی وسہ بار - وحمد اللہ ثلثا
وثلثین - وثنا گوید خدا را وبگوید الحمد للہ سی وسہ بار - وکبر اللہ ثلثا وثلثین - وبہ بزرگی یاد کند خدا را وبگوید اللہ اکبر سی وسہ بار
فتلک تسعۃ وتسعون - پس این مجموع نود ونہ کرت می شود - وقال تمام المائۃ - وبگوید برای تمام کردن عدد صد این کلمہ
لا الہ الا اللہ وحده لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیئ قدیر - ودر بعض روایات بعد از ولہ الحمد یحیی ویمیت
ودر بعض ہو حی لا یموت ودر بعض بیده الخیر نیز آمده است - غفرت خطایاه - آمرزیده شود گناہان آنکس - وان کانت
مثل زبد البحر - واگر چہ باشد گناہان وے مانند کف دریا در کثرت - رواه مسلم - درین روایت تمامی صد باین ذکر ست
کہ مذکور شد ودر حدیث سابق بسی وچہار بار گفتن تکبیر بہر وجہ کہ خواند کفایت کند وفائز گردد بمقصود ودرین ورد وقت
نوم نیز آمده است ودر آنجا ہمین سی وچہار بار گفتن تکبیر است چنانکہ در محل خود بیاید ان شاء اللہ تعالی

الفصل الثانی - عن ابی امامۃ قال قیل - روایت ست از ابی امامہ باہلی کہ صحابی مشہور ست ساکن شد
مصر را بعد انتقال کرد بحمص ووفات یافت در آن واو کمترین است در روایت واکثر حدیث وی نزد شامیین است واو
بقایای صحابہ بود بحمص روایت دارد از حضرت رسول واز بسیاری از صحابہ ودر وقت وفات آن حضرت سی وسہ سالہ
بود وبعض گفتہ اند سی سالہ بود ومات سنۃ ست وثمانین وقیل احدی وثمانین ولہ احدی وتسعون سنۃ گفت گفتہ شد
بآن حضرت یعنی پرسیدند صحابہ - یا رسول اللہ ای الدعاء اسمع - کدام دعا مسموع تر است یعنی قریب تر وزودتر است
اجابت وقبول او - قال جوف اللیل الآخر - فرمود دعای درون شب یا معنی آن ست کدام وقت از اوقات دعا
مستجاب ومقبول است در وی دعا وقول وے الآخر صفت جوف است یعنی میان شب کہ در جانب آخر باشد کہ مراد
بدان وقت سحر است چنانکہ تفصیل آن در باب قیام اللیل بیاید ولفظ جوف والآخر برفع ونصب ہر دو روایت است وجر
نیز جائز است وہمچنین قول وی - ودبر الصلوات المکتوبات - وعقب نمازہای فرض ظاہر عبارت متصل فرض است
واگر بعد از اوراد روایت باشد امید است کہ ہمین حکم داشتہ باشد چنانچہ سابقاً اشارتی بدان کرده شد - رواه الترمذی

وعن عقبۃ بضم عین وسکون قاف - بن عامر قال امرنی رسول اللہ - گفت فرمود مرا پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
ان اقرأ بالمعوذات فی دبر کل صلوۃ - کہ بخوانم معوذات را در پس ہر نماز ومعوذات بکسر واو وتشدید آن سورتہای کہ
در اول آن استعاذه است میگویند آن خود دو سوره بیش نیست قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وجواب
میگویند کہ گاہی لفظ جمع را بر دو نیز اطلاق می کنند وبعض میگویند کہ درینجا سوره اخلاص را تنہا یا با سوره کافرون نیز
داخل معوذات داشتہ اند بطریق تغلیب یا باعتبار آنچہ درین دو سوره است از توحید وبراءت از شرک کہ در معنی استعاذه
است از شرک وبعض گویند کہ مراد بمعوذات آیات است کہ متضمن استعاذه است لفظاً ومعنیً واین دو سوره نیز داخل آنست
یا مراد کلمات معوذه است ودر روایتی بالمعوذتین آمده بلفظ تثنیہ فلا اشکال - رواه احمد وابوداؤد والنسائی والبیہقی
فی الدعوات الکبیر - وعن انس قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لان اقعد مع قوم یذکرون اللہ من صلوۃ الغداۃ
حتی تطلع الشمس - گفت آن حضرت ہر آئینہ نشستن من با گروہی کہ ذکر میکنند خدا را بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب -
احب الی من ان اعتق اربعۃ من ولد اسمعیل - دوست داشتہ شده تر است بسوی من از آزاد کردن من چہار مرد
از اولاد اسمعیل - ولان اقعد مع قوم یذکرون اللہ من صلوۃ العصر الی ان تغرب الشمس احب الی من ان اعتق اربعۃ
ظاہر آنست کہ این اربعہ را نیز از اولاد اسمعیل دارند واحتمال دارد کہ ندارند با دعای افضلیت ذکر در اول روز
نسبت بآخر وی بدانکہ ظاہر از نشستن با ذاکران شریک شدن ست با ایشان در ذکر واگر مجرد قعود ومجالست با ایشان
مراد باشد نیز صورت دارد چنانکہ حدیث ہم القوم لا یشقی جلیسہم کہ در کتاب دعوات بیاید ناظر دران ست ونیز بدانکہ
حقیقت سر عدد اربعہ موکول بعلم شارع است وہمچنین ہر جا کہ عدد است وبعض علما مناسبات قریب بفہم بیان ذکر
کنند چنانکہ باین عمل کہ این جا بران موعود ست منقسم بچہار است ذکر اللہ وقعود واجتماع بران وحبس تا برآمدن آفتاب و
فرو رفتن آن واللہ اعلم وتخصیص باولاد اسمعیل از جہت شرف وفضل ایشان است - رواه ابوداؤد - وعنہ قال قال
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من صلے الفجر بجماعۃ - کسی کہ بگزارد نماز بامداد را بجماعت - ثم قعد یذکر اللہ حتی تطلع الشمس - پس
بنشیند در جای کہ یاد میکند خدای تعالی را تا آنکہ برآید آفتاب - ثم صلے رکعتین - پس بگزارد دو رکعت اقل اینست
وگاہ دو ازده رکعت نیز آمده است واول وقت وی بحکم ظاہر این حدیث طلوع آفتاب است وبعض ہم برین اند ونزد جمہور
تا بلند شدن آفتاب بمقدار یک نیزه ودر روایات نیز آمده است ومشہور در مردم آنست کہ این را نماز اشراق گویند ودر
بعض روایات نیز باین اسم موسوم شده است واکثر در احادیث این را صلوۃ ضحی نام شده وظاہر آنست کہ این ہر دو
نماز یکی ست اول وقت وی نزد ارتفاع شمس است وآخر وی قبل زوال ودر باب صلوۃ ضحی کلام متعلق باین مقام بیاید
ان شاء اللہ تعالی وبالجملہ ہر کہ دو رکعت درین وقت بگزارد - کانت لہ کاجر حجۃ وعمرۃ - باشد مراو را مثل اجر حج وعمره واجر حج
برای ادای فرض در جماعت واجر عمره بگزاردن دو رکعت نفل چنانکہ حج فرض است وعمره نفل - قال قال رسول اللہ

گفت انس که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - برای تاکید و مبالغه در زیادت اجر برین عمل - تامة تامة تامة - صفت
عمره است یا هر کدام واین اگرچه بحقیقت مثل آن نباشد زیرا که اجر بقدر تعب است ولیکن مشابه اوست و چندان
ثواب ست که گویا عین اوست واین را از باب الحاق ناقص بکامل دانند - رواه الترمذی -

الفصل الثالث

عن الازرق - بفتح همزه و تقدیم زای بر را و در آخر قاف - بن قیس - از تابعین است
حارثی بصری معدود است از کوفیین ثقه است مات سنة احدی وعشرین ومائة - قال - گفت - صلی بنا امام لنا
یکنی ابا رمثة - گزارد نماز با ما بجماعت امامی که مارا بود که کنیت کرده می شود ابا رمثه بکسر را و سکون میم و ثای مثلثه
صحابی ست - قال - گفت ابو رمثه - صلیت هذه الصلوة مع رسول الله - گزاردم این نماز را با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم - و این نماز اشارت است بنمازی که گزارده چنانچه ظهر یا عصر باشد مثلاً - او مثل هذه الصلوة - شک راوی ست
و مثل باین ملاحظه گفت که این نمازی که با ایشان گزارده است بعینه و بشخصه آن نماز نیست که با آنحضرت گزارده اگرچه
نوع یک ست و احتمال دارد که مثل باعتبار آن گفته باشد که این نماز که با ایشان گزارده غیر آن نمازی باشد که با آنحضرت
گزارده چنانکه آن ظهر بود و این عصر مثلاً فافهم - قال وکان ابوبکر وعمر یقومان فی الصف المقدم عن یمینه - گفت ابو رمثه
و بودند ابوبکر و عمر که می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت - وکان رجل قد شهد التکبیرة الاولی
من الصلوة - و بود مردی که حاضر شده بود و دریافته بود تکبیر اولی را از نماز یعنی در رکعت اولی در آمده بود و مسبوق
نبود - فصلی نبی الله - پس نماز بگزارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم سلم عن یمینه وعن یساره - پس سلام داد
از جانب راست خود و از جانب چپ خود - حتی رأینا بیاض خدیه - تا آنکه دیدیم ما مقتدیان سفیدی هر دو رخساره آنحضرت
را آنکه در جانب یمین بود رخسار ایمن دید و کسی که در جانب یسار بود ایسر دید - ثم انفتل کانفتال ابی رمثة - پس برگشت
آنحضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رمثه - یعنی نفسه - میخواهد ابو رمثه نفس خود را یعنی برگشت آنحضرت همچو برگشتن من خود را
بلفظ غائب یاد کرد و این تفنن است در عبارت و این برگشتن او بجانب چپ خواهد بود یا بجانب راست چنانکه از فعل
آنحضرت مروی ست - فقام الرجل الذی ادرک معه التکبیرة الاولی من الصلوة - پس برخاست آن مرد که دریافته بود
با آنحضرت تکبیر اولی را از نماز و فائده این قید که دریافت تکبیر اولی آنست که وی مسبوق نبود که برای اتمام برخاسته باشد
بلکه برای گزاردن سنت راتبه برخاست چنانکه فرمود - یشفع - در حالتی که جفت میکند نماز را یا نماز یعنی برخاست
تا راتبه بگزارد - فوثب - پس بجهید - عمر فاخذ بمنکبه - پس گرفت عمر دوش آن مرد را و در بعض نسخ بمنکبیه یعنی هر دو دوش او را
فهزه - پس بجنبانید او را - ثم قال اجلس - پس گفت عمر بنشین - فانه لن یهلک اهل الکتاب الا انه لم یکن بین صلوتهم فصل
پس بدرستی که هلاک نگردانیده است اهل کتاب را مگر همین که نبود در میان نمازهای ایشان فصل مراد بفصل اینجا تحول است و نقل
از مکان نماز بمکان دیگر چنانچه در حدیث ابی هریره آمده است که آیا عاجز می آید یکی از شما چون نماز بگزارد که پیش رود یا پس رود و یا راست

یا چپ یا مراد تکلم یا خروج ست چنانکه در روایت مسلم آمده است از سائب که گفت امر کرد ما را رسول خدا که وصل نکنیم نمازی را تا آنکه
سخن کنیم یا بیرون آییم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة دال برآن است که مراد بعدم فصل ترک ذکر بعد از
نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید که ذکری بکند از آنچه وارد شده است در احادیث بعد از آن برخیزد چنانکه مذهب
بعض است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضه چنانکه مذهب بعض است - کما مر والله اعلم
فرفع النبی - پس برداشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصره - چشم خود را - فقال - پس گفت - اصاب الله بک یا ابن الخطاب
برساند ترا خدای تعالی ای پسر خطاب حق را یعنی همیشه ترا براه صواب برد و الهام صواب کند مقصود تصویب عمر است
رضی الله عنه درین فعل - رواه ابو داود - وعن زید بن ثابت - که صحابی مشهور است کاتب وحی و یکی از فقهای
صحابه و اجله ایشان قائم بفرائض در وقت هجرت یازده ساله بود جامع قرآن در زمان ابوبکر و ناقل آن در مصحف در زمان
عثمان رضی الله عنهم - قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوة ثلثا وثلثین ونحمد ثلثا وثلثین ونکبر اربعا وثلثین - امر کرده شدیم ما
از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوییم سی و سه بار و تکبیر برآریم سی و چهار بار - فاتی رجل فی المنام
من الانصار - پس آمده شد مردی در خواب از قبیله انصار یعنی آمد آن مرد را فرشته در خواب در حدیث آمده است که
رؤیای صالح از ملک الرؤیا است که مینماید مرد را و رؤیای غیر صالح از شیطان ست - فقیل امرکم رسول الله - پس گفته شد
مرآن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته در خواب آیا امر کرده است شمارا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تسبحوا فی دبر کل
صلوة کذا وکذا - که تسبیح کنید در پس هر نماز چندین و چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهت اختصار یا همه را تسبیح نام کرد که مفید
تنزیه و تقدیس الهی اند سبحانه و تعالی - قال الانصاری فی منامه نعم - گفت انصاری در خواب خود آری امر کرده است
قال - گفت آن فرشته در خواب - فاجعلوها خمسا وعشرین - پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و
پنج بار در هر سه - واجعلوا فیها التهلیل - و بگردانید در آن کلمات لا اله الا الله را بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود - فلما اصبح
غدا علی النبی - پس هرگاه که صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبره - پس خبر داد آن انصاری
آنحضرت را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافعلوا - پس چون رؤیای صالح ست بکنید چنانکه
او گفته است و این به تقریر آنحضرت یکی از وجوه این ذکر حجت شده و اگر آنحضرت تقریر نمیکرد حجت نمی شد فافهم - رواه احمد
والنسائی والدارمی - وعن علی رضی الله عنه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد هذا المنبر - روایت
از علی مرتضی گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت بر چوبهای این منبر - من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة - کسی که بخواند
آیة الکرسی را در پس هر نماز - لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت - باز نداشت او را از در آمدن بهشت مگر موت این عبارت را
مشکل میدانند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن و ظاهر آن مینماید که گویند الا الحیوة چه حیات
مانع دخول جنت است که درین عالم پای بند آن ست و جواب میگویند که مانع از دخول جنت معجلاً وجود موت ست و بود او

شرط دخول جنت که موجل است اگر وجود موت وشرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت می درآمد یا مراد آنست که اگر وجود
موت ولزوم ذوق امر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمی بود می درآمد در بهشت الآن معجلا ولیکن برین تقدیر لازم می آید
وجود موت در بهشت وبهشت جای موت نبود باین جهت در دخول جنت تاجیل وتاخیر راه یافت وطیبی گفته که موت حاجز است
میان تالی آیة الکرسی ودخول جنت چون متحقق گردد ومنقضی گردد حاصل گردد دخول جنت وبعض گویند مراد از موت بودن بنده است
در قبر پیش از بعث وچون مبعوث شود درآید در بهشت بی توقف - ومن قرأها حین یاخذ مضجعه - وهر که بخواند آیة الکرسی را هنگام
که بگیرد خوابگاه خود را - آمنه الله علی داره ودار جاره واهل دویرات حوله - ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای او وسرای همسایه
او واهل چند سرایها که گرداگرد وی اند - رواه البیهقی فی شعب الایمان وقال اسناده ضعیف - بدانکه صاحب سفر السعادة جزو اول این حدیث
را که من قرأ آیة الکرسی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائی آورده ودر روایتی قل هو الله احد را نیز بآن ضم کرده وگفته که این حدیث
را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی وروبانی ودار قطنی وابن حبان وغیر ایشان وبعضی از حفاظ میگویند صحیح است
وابن جوزی در موضوعات ذکر کرده وحفاظ بر ابن جوزی ازینجهت طعن کرده اند وجزو ثانی را باین لفظ آورده من قرأ
آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری وگفته این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از اجله
امیر المومنین علی است وجابر بن عبد الله وعبد الله بن عمرو وانس ابن مالک ومغیرة بن شعبة وابو امامة وبخلوف طرق وتعدد مخارج
حدیث دال است بر اینکه این حدیث را اصلی صحیح است وموضوع نیست انتهی وفضیلت آیة الکرسی چه بعد از نماز خواندن چه
غیر آن بسیار است والله اعلم - وعن عبد الرحمن بن غنم - بفتح معجمه وسکون نون اشعری شامی دریافت جاهلیت را واز
اسلام آورد در زمان آنحضرت اما بملازمت شریف وی نرسید والتزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا وقت وفات معاذ و
بخاری گفته که او را صحبت است وقول اول صحیح تر است روایت میکند از قدمای صحابه وبود افقه شام که تابعین بر وی در شام
تفقه کرده اند وبود او را جلالت وقدر توفی فی سنة ثمان وسبعین - عن النبی - روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم - قال من قال قبل ان ینصرف ویثنی رجلیه - کسی که بگوید پیش از آنکه بگردد از نماز ودو تا گرداند پایهای خود را یعنی هم بران هیئتی
باشد که در تشهد می نشیند - من صلوة المغرب والصبح - از نماز شام وبامداد - لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده
الخیر یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات - ودر بعض روایات بیده الخیر بچپ نیست ده بار - کتب له بکل واحدة
عشر حسنات - نوشته می شود مر آنکس را بهر یکی از این کلمات ده نیکی - ومحیت عنه عشر سیئات - ومحو کرده میشود مر او را ده بدی
ورفع له عشر درجات - وبلند گردانیده می شود مر او را ده پایه - وکانت له حرزا من کل مکروه - وباشد هر یکی ازین کلمات مر او را
امان وپناه از هر امر ناخوش - وحرزا من الشیطان الرجیم - وپناه از شیطان سنگسار کرده شده - ولم یحل لذنب - ودر
روایتی لم ینبغ - ان یدرکه - ودروا نیست ونمیرسد هیچ گناهی را که دریابد او را واحاطه کند او را وتاثیر کند در وی یعنی عفو بتوفیق
توبه واستغفار یا عفو ومغفرت کردگار - الا الشرک - مگر کفر که بجریان سنت الهی عفو ومغفرت بدان تعلق نمی گیرد

وکان من افضل الناس عملا - وباشد گوینده این کلمات از فاضل ترین وزیاده ترین مردم از روی عمل - الا رجلا یفضله
مگر مردی که زیاده وغالب شود او را - یقول افضل مما قال - بگوید فاضل تر وزیاده تر از آنچه گفته است آنکس - رواه احمد
روایت کرد این حدیث را احمد - وروی الترمذی نحوه عن ابی ذر الی قوله الا الشرک - وروایت کرد ترمذی مانند این یعنی
در معنی متحد ودر لفظ مغایر تا قول وے الا الشرک - ولم یذکر صلوة المغرب ولا بیده الخیر - وذکر نکرد ترمذی نماز مغرب
را ونه لفظ بیده الخیر را - وقال - وگفت ترمذی - هذا حدیث حسن صحیح غریب - وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم بعث بعثا قبل نجد - آنحضرت فرستاد لشکرے را بجانب نجد که بلاد مشهور است از تهامه وحجاز و
نجد - اصل زمین بلند را گویند - فغنموا غنائم کثیرة - پس آوردند مالهاے بسیار را - واسرعوا الرجعة - وشتاب کردند
بازگشتن را از ان حرب - فقال رجل منا لم یخرج - پس گفت مردے از ما که بیرون نیامده بود همراه ما بجنگ - ما رأینا
بعثا اسرع رجعة ولا افضل غنیمة من هذا البعث - ندیدیم ما لشکرے را که شتاب تر باشد در گشتن وی از جنگ ونه فاضل تر
وزیاده تر غنیمت وے ازین لشکر که زود برگشت وبسیار آورد غنیمت - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة واسرع رجعة - آیا راه نمایم شما را بر گروهی که افضل اند از روی غنیمت واسرع اند از روی رجعت
قوما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی طلعت الشمس - میخواهم باین قوم قومی را که حاضر شدند نماز بامداد را پس
نشستند در حالتے که ذکر میکنند خدا را تا بر آمدن آفتاب - فاولئک اسرع رجعة وافضل غنیمة - پس آنجماعه اسرع اند از روی
رجعت وافضل اند از روے غنیمت که در یکساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد وعدد وحصر بیرون است - رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب وحماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث - بخاری گفته که وی منکر الحدیث است وابن معین
گفته که حدیث وی چیزے نیست ونسائی گفته که وی ثقه نیست

باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوة

باب در ذکر احادیث وارده در عملهای که جائز نیست کردن آن در نماز ودر بعض نسخ وما یباح منه زیاده کرده یعنی عملهائے
که مباح است کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال است که فاسد میگرداند نماز را وبعض مکروه است وبعض مباح وتفصیل آن
مذکور است در کتب فقه وعمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف در تفسیر عمل کثیر است بعض میگویند آنچه بیک
دست توان کرد قلیل است وآنچه در ان احتیاج بدو دست افتد کثیر ومراد آنست که شان آن عمل وجریان عادت
در ان استعمال دو دست است چنانکه دستار بستن وپیراهن در بر کشیدن وازار پوشیدن وتیر از کمان انداختن
اگر این عمل ها را فرض بیکدست هم کند مفسد است وهر عملی که جریان عادت در ان بیکدست است مثل ازار کشادن وکلاه
بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد واختیار عامه علما ران است که اگر بحالی باشد که هر که او را دور نگرد یقین کند که وی در
نماز نیست واگر در شک افتد یا شک نیز نکند آن قلیل است ومختار نزد بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر است وما دون آن قلیل کذا ذکره الشمنی

ونیز نقل از خلاصہ کردہ است کہ اگر مردے امامت میکند یکس را و درین میان ثالثے درآمد و اقتدا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار
آنچہ میان صف اول و امام میباشد رفت فاسد نمیگردد و نیز اگر در نماز مشی کند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نمیگردد و اگر مقدار
دو صف رود بدفعۂ واحدہ فاسد میگردد و اگر مشی مقدار یک صف کرد و بایستاد و باز تا صف دیگر رفت باز بایستاد
فاسد نمیشود و از فتاوی ظہیریہ آوردہ است کہ مختار آنست کہ اگر بسیار گردد فاسد است و در حاشیۂ شمنی للعلامت ظہر
نوشتہ است اگر در نماز آفتاب درآمد و گرمی آن ایذا میکند اگر بجانب سایہ رود بقدر دو گام فاسد نہ گردد

الفصل الاول - عن معٰویۃ بن الحکم - بفتحتین صحابی سلمی ست معدود در اہل حجاز ساکن مدینہ در بنی سلیم
قال بینا انا اصلی مع رسول اللہ - گفت در اثنائے آنکہ من نماز میگزاردم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذ عطس رجل
من القوم - ناگاہ عطسہ زد مردی از قوم - فقلت - پس گفتم من - یرحمک اللہ فرمانی القوم بابصارہم - پس انداختند مرا قوم نظرہای
خود را و در لفظ رمانی کہ از رمی ست بمعنی تیر انداختن اشارت ست بشدت و حدت نظرہای ایشان یعنی تیز تیز نگاہ کردند بجانب
من کہ در نماز وی جواب عاطس میدہی - فقلت واثکل امیاہ - پس گفتم من وای پسر مردن مادر من و ثکل بضم ثلثہ و سکون
کاف و ضم آن و بفتحتین نیز آمدہ مردن پسر یا دوست پسر باشد یا غیر وے و این لفظی ست کہ عرب در وقت تعجب
و استبعاد امرے استعمال کنند و گفتم در دل خود - ما شانکم تنظرون الی - چہ شدہ است شما را کہ این ہمہ نگاہ میکنید بسوی من
فجعلوا یضربون بایدیہم علی افخاذہم - پس در ایستادند کہ می زدند دستہائے خود را بر رانہای خود از جہت عادت تعجب و
انکار و اظہار اعتراض بر من - فلما رأیتہم یصمتوننی - پس ہرگاہ کہ دیدم من ایشان را کہ خاموش میگردانند مرا فہمیدم کہ اشارت
میکنند مرا بخاموشی و انکار میکنند بر من متغیر شدم و در خشم آمدم بجہت جہل من بقبح آنچہ ارتکاب کردم و مبالغہ ایشان در انکار
بر من و خواستم کہ چیزے بگویم و انتقام کشم از ایشان لکنی سکت - لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بمقتضائے غضب - فلما صلی
رسول اللہ - پس ہرگاہ کہ گزارد نماز و فارغ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فبابی ہو وامی - پس پدر و مادر من فدای او باد
ما رأیت معلما قبلہ ولا بعدہ احسن تعلیما منہ - ندیدم و ندانستم ہیچ تعلیم کنندہ را نہ پیش از وی و نہ بعد از وی نیکوتر از وے تعلیم
و مہربان تر از وی - فواللہ ما کہرنی ولا ضربنی ولا شتمنی - پس بخدا سوگند قہر نکرد مرا و نزد مرا و دشنام نکرد مرا کہر بانگ بر زدن
و قہر کردن و بترش روئی پیش آمدن کسی را بجہت خوار داشت وی و در قرآن در آیت واما الیتیم فلا تقہر فلا تکہر نیز قرات است
وقال - و فرمود - ان ہذہ الصلوۃ لا یصلح فیہا شئ من کلام الناس - این نماز کہ ما را امر کردہ اند بگزاردن آن نیکو نیست و
روا نیست و روی چیزے از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنی ست کہ خطاب توان کرد ایشان را بآن و توان طلبید از ایشان و در
مسائل آوردہ اند اگر از یکے کہ در نماز است بپرسند کہ از چہ جنس است مال تو بگوید الخیل والبغال والحمیر کہ کلمات قرآنی است
یا شخصے ست کہ پیش او کتابی نہادہ اند و مردی یحیٰ نام ایستادہ پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر مراد او افادہ معنی ست فاسد
میگردد نماز و اگر ارادہ قرات کند فاسد نمیشود - انما ہی التسبیح والتکبیر و قراءۃ القرآن - نیست نماز مگر تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن کما نہا

جنس کلام آدمیان نیست و اگر کسے سوگند خورد کہ سخن نکند و تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند حانث نگردد و سلام کما قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی لفظ حضرت اینست کہ گفتہ شد یا بلفظے دیگر گفت آنحضرت کہ این معنی را افادہ میکند و از اینجا معلوم
شد کہ تشمیت عاطس یعنی یرحمک اللہ گفتن حرام است در نماز و مفسد است او را و آن حضرت کہ او را امر نکرد باعادۂ نماز
بجہت آنکہ وی جاہل بود و نشنیدہ بود کہ اباحت بحکم منسوخ شدہ است چنانکہ اعتذار کرد آن مرد کہ من نو عہدم بجاہلیت و دلالت
دارد بران یعنی بگیر بر من بسخن کردن من در نماز کہ من ندانستم کہ آن حرام است و مفسد نماز است مگر الا آن و نزد شافعی و ابو یوسف
تشمیت در نماز اگرچہ حرام است اما باطل نمیگردانند نماز را زیرا کہ آن دعا است بمغفرت و رحمت از جہت آنکہ آنحضرت امر نکرد او را
باعادہ و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ اگر مصلے برای نفس خود خطاب کند و بگوید یرحمک اللہ فاسد نمیگردد نماز چنانکہ گوید یرحمنی و اگر
عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگردد در ظاہر روایت و بروایتی از ابی حنیفہ آمدہ است کہ آن بر تقدیرے ست کہ حمد گوید در نفس
خود و لبہا نجنبانند و اگر بجنباند فاسد میگردد و باز معاویہ بن الحکم میگوید کہ - قلت - گفتم - یا رسول اللہ انی حدیث عہد بجاہلیۃ
من نو عہدم بجاہلیت و نزدیکم بآن - وقد جاءنا اللہ بالاسلام - و بتحقیق آوردہ است خدای تعالے ما را دین اسلام را
وان منا رجالا یاتون الکہان - و بتحقیق از ما مردانے اند کہ می آیند کاہنان را و کاہنان در عرب جماعہ بودند کہ با جن و شیاطین
و ارواح خبیثہ مناسبتے و قربتی داشتند و شیاطین چیزہاے راست و دروغ آوردہ بر ایشان القا میکردند و ایشان با دعای
علم غیب بمردم بدان خبر میدادند و بیان آن بتفصیل در باب الکہانۃ بیاید انشاء اللہ تعالے - قال فلا تاتہم - گفت آنحضرت
پس چون اعتقاد بدین اسلام کردہ میا کاہنان را - قلت ومنا رجال یتطیرون - گفتم و از ما مردانی اند کہ فال بد و شگون میگیرند
وی پرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پریدند آن را نیک میدانند و بکارے کہ پیش مے آید میروند و اگر بدست چپ
رفتند آنرا بد میدانند و بآن کار نمیروند و اصل در تطیر این ست بعد از ان بہر نوع ہر قسم کہ فال بد گیرند ممنوع است و بیان این سخن
در باب الفال والطیرۃ بیاید - قال - فرمود آنحضرت - ذاک شئ یجدونہ فی صدورہم فلا یصدنہم - آن تطیر چیزیست کہ می یابند
آنرا در سینہ ہاے خود از وہم و شوم پس باید کہ باز ندارد ایشان را از کارے کہ پیش کردہ اند کہ ہمہ بقدرت خدا است و موثر نیست
نگروی و اگر خلجانے در دل بگذرد و توکل بر خدا کردہ باید گذشت و دعائے کہ ماثور است باید خواند چنانکہ در باب خود بیاید
قال قلت ومنا رجال یخطون - گفتم و از ما مردانی اند کہ خطہا می کشند اشارت بعلم رمل میکنند و خطہاے وی و ترتب احکام
و احوال مغیبات از ان - قال کان نبی من الانبیاء یخط - فرمود آنحضرت کہ بود پیغمبرے از پیغمبران کہ این خطہا می کشید مراد
ادریس پیغمبر ست یا دانیال پیغمبر علیہما السلام - فمن وافق خطہ فذاک - پس کسی کہ موافق افتد خط او خط آن پیغمبر را پس
آنکس مصیب است در ینجا تصریح نفرمود بنہی از اشتغال آن بجہت انتساب وی بعض انبیا و نگاہداشت ادب نبوت با وجود اختلاف شرائع
و منسوخیت آن و از ینجاست کہ بعض باین حدیث تمسک در اباحت وی کنند و اکثر علما گفتہ اند کہ باین حدیث استدلال بر اباحت
آن نتوان کرد زیرا کہ معلق گردانید بر موافقت خط آن پیغمبر را و راہی نیست بعلم آن بچہ توان دانست کہ موافق است و از آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صحابهٔ وی رضوان اللہ علیہم اجمعین و از علمای سلف رحمہم اللہ نفعنی و در روایتی در اشتغال باشکال
رمل نتوان یافت و در حقیقت قول آنحضرت فمن وافق خطه زجر و تهدید است از ادراک موافقت پس و افصح گشت منع از این
وهو الصواب و از اشکال تکسیر و علمهای دیگر که ازین عالم است نزد علمای متیقنین و مشائخ محققین همین حکم دارد یکی از
مشائخ گفته است که شعر یا ابن البونی و اشکاله * و وافق النساج و اشباله * و شیخ ابو العباس بونی مردی ست از اهل دعوت
اسماء علم تکسیر و خواص حروف میگوید که جدائی کن و دور باش از بونی و شکلهائی که او میکشید و موافقت کن نساج و اقران
وی ظاهر شیخ ابو بکر نساج معاصر این شیخ ابو العباس بونی بوده است رحمهم الله. رواه مسلم قوله لکنی سکت هکذا وجدت فی
صحیح مسلم وفی کتاب الحمیدی. در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت و در اموّلف میگوید همچنین یافته ام من در متن صحیح مسلم و در کتاب
حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است و میگوید صحیح فی جامع الاصول بلفظ کذا فوق لکنی. و صحیح گردانیده شده است این
لفظ لکنی سکت در جامع الاصول که جمع صحاح سته کرده است بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است
چون میخواهند که بر لفظی که مظنهٔ عدم صحت وارو نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالای او می‌نویسند چنانکه صاد می‌نویسند یا صح
می‌نویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده در کتب اصول و صحیح است گمان عدم صحت بروی نباید کرد و این لفظ لکنی در لکنی
سکت بظاهر مستدرک مینماید پس است که بگوید فلما انتهیت لعیمونی سکت و در مصابیح هم نیست و برای توجیه وی تقدیری
در کلام میکنند چنانکه در ترجمه اشارت بدان کرده شده است فافهم و عن عبد الله بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه
وسلم و هو فی الصلوٰة. عبد الله بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر آنحضرت و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود. فیرد علینا
پس رد میکرد بر ما سلام را و جواب سلام ما میگفت. فلما رجعنا من عند النجاشی. پس هر گاه که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که بادشاه
حبشه بود و صحابه از شر کفار مکه هجرت کرده بودند بجانب حبشه و قدوم آورده بر نجاشی و وی بسابقهٔ علمی که ببعثت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از توریت و انجیل داشت و بر دین نصاری بود ایمان بآن حضرت آورده و قدوم صحابه را غنیمت دانسته
خدمتها کرد و حق دوستی اسلام بجای آورد و بحضرت تحف و هدایا فرستاد و نجاشی بفتح نون و بعض بکسر نون نیز نقل کرده اند
و صاحب قاموس بکسر نون افصح داشته و تخفیف جیم و آن افصح است و تشدید یا و گفته اند که صواب تخفیف است
و ابن تین گفته که یا ساکن است زیرا که اصلی ست نه یای نسبت و صاحب قاموس تشدید یا گفته و لیکن تخفیف را
افصح داشته و نجاشی در سنه تسع از عالم رفته و آنحضرت با صحابه در مدینه بروی نماز غائبانه گزارده پس ابن مسعود میگوید
که چون از نزد نجاشی باز آمدیم. سلمنا علیه. سلام گفتیم بر آنحضرت در نماز بر عادت قدیم که داشتیم. فلم یرد علینا پس رد نکرد
آنحضرت این بار بر ما و جواب سلام ما نگفت. فقلنا. پس گفتیم ما. یا رسول الله کنا نسلم علیک فی الصلوٰة فترد علینا. بودیم ما
که سلام میگفتیم بر تو در نماز پس جواب سلام ما میگفتی و الآن که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست. فقال ان فی الصلوٰة لشغلا
پس فرمود آنحضرت بدرستی که در نماز هر آئینه کار روائی عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است مقصود آنکه

تکلم کردن که جواب سلام از آن جمله است و مباح بود در نماز منسوخ گشت. متفق علیه. و عن معیقیب. بضم میم و فتح
عین و سکون یا و کسر قاف و سکون یای ثانیه و در آخرش موحده صحابی ست اسلام آورد بمکه و هجرت کرد بحبشه و اقامت
کرد در آن تا آنکه قدوم آورد بر آن حضرت بمدینه و خاتم آن حضرت حوالهٔ او بوده استعمال کردند او را ابو بکر و عمر بر بیت المال
و در کاشف گفته که او بدری ست مبتلا شده بجذام و در خدمت امیر المؤمنین عثمان میبود و وفاتش نیز در زمان وی بود
و بعض گفته اند در زمان امیر المؤمنین علی بود و معیقیب دیگر ست تابعی ثقه روایت میکند از ابن عمرو روایت کرده است
از وی اعمش. عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد. روایت میکند از آنحضرت در شان مردی که
برابر و هموار میکند خاک را از آنجا که سجده میکند. قال. گفت آنحضرت. ان کنت فاعلا فواحدة. یعنی مکن و اگر میکنی
یکبار کن و زیاده بر آن مکن معلوم نمی شود که منع از زیادت بر یکبار بجهت آنست که مفسد صلوٰة است یا مکروه است بنا بر
تفسیر فعل کثیر که گذشت. متفق علیه. و عن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخصر فی الصلوٰة.
نهی کرد آنحضرت از خصر بفتح خای معجمه و سکون صاد مهمله در نماز. متفق علیه. و در اکثر روایات نهی عن الاختصار و در
روایتی نهی ان یصلی مختصرا و در روایتی مختصرا خصر در لغت میان مردم خاصره تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را
بنهادن دست و در حدیث آمده است اختصار راحت اهل نار است و اشکال میکنند که اهل نار را راحت نمی باشد و جواب
میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار و بعض گویند که این فعل یهود است
و مراد باهل نار ایشانند و در روایت آمده است که ابلیس نهاد دست خود را بر خاصره در وقتی که افتاد بر زمین در سیاه و را
منصب لعن و بعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستند و بعض تفسیر کنند
اختصار را باختصار سوره که تمام نخوانند و آن مکروه است یا اختصار بر آیات سجده تا سجده نکنند یا ترک آیت سجده که بآن قرأت
رسیده است تا سجده نکنند یا اختصار نماز و کوتاهی قیام در رکوع و سجود و اینهمه از محتملات لفظ است و در روایتی که لفظ
اختصار واقع شده است و تفسیری که مشهور است از صحابه و سلف همان اول است و عن عائشة رضی الله عنها.
قالت سالت رسول الله. گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوٰة. از نگریستن
بچپ و راست در نماز. فقال. پس گفت آنحضرت. هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوٰة العبد. التفات ربودنی ست
که میکند آنرا شیطان از نماز بنده یعنی میگیرد و میرباید شیطان از نماز بنده کمال آنرا. متفق علیه. باید دانست که التفات که
مکروه است آنست که بپیچد گردن خود را تا بیرون آید از مواجهه قبله و اگر سینه نیز بگرداند تا تمام از مواجهه قبله بر آید فاسد میگردد
نماز اما بگوشهٔ چشم نگریستن که آنرا ملاحظه گویند نه مفسد است و نه مکروه اما باید که آنرا نیز بسیار نکند و عادت نگرداند و از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حدیثی روایت کرده اند که گاهی ملاحظه میکرد و بگوشهٔ چشم باحوال مقتدیان می نگریست و لیکن در صحت این حدیث
سخن ست کسی از امام احمد پرسید و گفت بعض از اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ملاحظه و التفات

میکرد امام احمد بروی انکار عظیم کرد و رنگ روی او متغیر شد و بدن او در ارتعاش و ارتقا افتاد و گفت این حدیث را اسناد
صحیح نیست۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین اقوام عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء
فی الصلوة الی السماء۔ البته باید که باز آیند گروه‌هاے مردم از برداشتن ایشان نظرهاے خود را نزد دعا در نماز بسوے
آسمان۔ او لتخطفن ابصارهم۔ تا آنکه ربوده شود بینائی هاے ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصرها و اگر باز نیایند
ربوده میشود بصرها و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشت در نماز بصر خود را بسوے آسمان و چون
نازل شد قول حق سبحانه الذین هم فی صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را۔ رواه مسلم۔ وعن ابی قتادة قال رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم یؤم الناس وامامة بنت ابی العاص علی عاتقه۔ گفت ابو قتاده دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد
مردم را و حال آنکه امامه دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت می بود ابو العاص داماد آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات
مطهره آن حضرت بود و این امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر
کتف خود نشانده نماز میکرد۔ فاذا رکع وضعها۔ پس چون رکوع میکرد آنحضرت می نهاد او را بر زمین و تا رکوع کردن و سجده
کردن آن طفل بر زمین افتاده می بود۔ واذا رفع من السجود اعادها۔ و چون بر میداشت سر را از سجود باز میداشت بر کتف
اینجا کسے را توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم
باشد لابد مکروه بود پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهت غایت
محبت و الفت که با آن حضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده متعلق شده و در وقت رکوع از کتف شریف بر
زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمیکرد پس این برداشتن و نهادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنها با آنحضرت در صورت
فعل بمجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود فعل کثیر آنست که متوالی باشد و این نه چنین بود زیرا که طمانینت در
ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بآنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت
رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل نیز میشد بیشتر از شغل رفع و اختلاف کرده اند که این در
نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول وے یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا
عصر بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیانا نماز نفل بجماعت نیز میگزارد و الظاهر هو الاول والله اعلم۔ متفق علیه۔
وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع۔ تثاءب بهمزه است
و تثاوب بواو خطاست و اسم از وی ثؤباء می آید بضم ثلثه و فتح همزه و بمعنی فازه و آن تنفسے ست که میکشاید از وی دهن و
سبب وی امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم ست و لهذا نسبت کرده اند آن را بشیطان
و فرموده التثاؤب من الشیطان پس میفرماید چون فازه کند یکے از شما در نماز باید که رد کند و باز دارد آن را تا آن که تواند و طریق
در بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتے

فلیکظم فاه بزیادت لفظ فاه پس گو به بندد دهان خود را۔ فان الشیطان یدخل۔ زیرا که شیطان می درآید یعنی در دهن وے
رواه مسلم وفی روایة البخاری عن ابی هریرة قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع ولا یقل ها۔ و نگوید ها
و این لفظے ست که در وقت فازه نزد عدم ضبط حال از دهان بر می آید و در بعض نسخ ها ها مکرر آمده پس میفرماید نگوید این لفظ
را۔ فانما ذلکم من الشیطان یضحک منه۔ زیرا که نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان میخندد و شیطان از آن مراد بخنده شیطان
رضا و خوشحالی اوست ازین حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویه و تقبیح شکل و صورت۔
عن ابی هریرة قال قال رسول الله۔ روایت ست از ابی هریره که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان عفریتا
من الجن تفلت البارحة۔ بدرستی که خبیثے از جنیان یکایک بر آمد و بگریخت دی شب یعنی از میان جنیان که بند کرده است
ایشان را سلیمان پیغمبر علیه السلام۔ لیقطع علی صلوتی۔ تا ببرد بر من نماز را۔ عفریت بکسر عین و سکون فا و تشدید یا انس آدم و
شیطان قوی سرکش ظالم و عفارة خبث و شیطنت و بعضی گویند که از عفر و تعفیر ست بمعنی غلطیدن و غلطانیدن در
خاک یعنی شیطان قوی که می غلطاند قرین خود را در خاک۔ فامکننی الله منه۔ پس قادر گردانید مرا خداے بر وی۔ فاخذته
پس گرفتم من او را۔ فاردت ان اربطه علی ساریة من سواری المسجد۔ پس خواستم که بربندم او را بر ستونے از ستونهای مسجد
حتی تنظروا الیه کلکم۔ تا آنکه نگاه کنید بسوے همه شما۔ فذکرت دعوة اخی سلیمان۔ پس یاد کردم من دعای برادر خود را که سلیمان
است علیه السلام۔ رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی۔ پروردگارا ببخش مرا ملکی و سلطنتے که نشاید و نباید هیچ یکے را بعد از من
مراد باین ملک تسخیر جن و شیاطین و تصرف کردن در ایشان داشته اند و چون سلیمان علیه السلام این دعا کرده این ملک مخصوص
بخود خواست کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخواست که اظهار تصرف کند در وی و شکستگی در کارخانهٔ ملک سلیمان افگند و الا بالقوة
تصرف و قدرت و سلطنت وی صلی الله علیه وسلم زیاده بران بود و ملک و ملکوت جن و انس و تمامه عوالم بتقدیر و تصرف الٰهی عز و علا
در حیطه قدرت و تصرف وی بود۔ فرددته خاسئا۔ پس براندم من او را خرد و خوار و نه یابنده مقصود خود را از من۔ متفق علیه
وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نابه شیء فی صلوته۔ کسیکه نازل شود و حادث گردد او را چیزی در نماز
وی چنانچه بخوانند او را کسی یا اذن طلبد در در آمدن و نداند آنکس که وی در نماز ست۔ فلیسبح۔ پس باید که تسبیح کند یعنی بگوید
سبحان الله تا بداند آنکس که وی در نماز است و دست برهم نزند که آواز برآید۔ فانما التصفیق للنساء۔ زیرا که دست
برهم زدن نیست مگر برای زنان و لایق نیست بوقار و گرانباری مردان۔ وفی روایة۔ و در روایتی این چنین آمده است۔ قال
گفت۔ التسبیح للرجال والتصفیق للنساء۔ تسبیح برای مردان و تصفیق مر زنان راست و طریق تصفیق آنست که بطن کف
یمین را بر ظهر کف الیسر زنند و بطن کف بر بطن کف نزنند بطریق لعب اگر بزنند نماز فاسد گردد کذا فی شرح مسلم۔ متفق علیه
الفصل الثانی۔ عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه۔ قال کنا نسلم علی النبی۔ گفت ابن مسعود بودیم ما که سلام
میگفتیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة۔ و حال آنکه آن حضرت در نماز می بود۔ قبل ان نأتی ارض الحبشة

بیش ازانکہ بیائیم ما از زمین حبشہ راہ ہجرت کنیم بسوی وے - فیرد علینا - پس رد میکرد آنحضرت بر ما سلام را و میگفت جواب سلام
ما را - فلما رجعنا من ارض الحبشۃ - پس ہر گاہ کہ باز گشتیم ما از زمین حبشہ - اتیتہ - آمدم من آنحضرت را - فوجدتہ یصلی - پس
یافتم من او را کہ نماز میگزارد - فسلمت علیہ - پس سلام گفتم بروی - فلم یرد علی - پس رد نکرد بر من سلام را و نہ گفت
جواب سلام مرا - حتی اذا قضی صلوتہ قال - تا آنکہ تمام کرد نماز خود را گفت - ان اللہ یحدث من امرہ ما یشاء - بدرستی کہ
خدای تعالی نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود ہر چہ میخواہد - وان مما احدث ان لا تکلموا فی الصلوٰۃ - و تحقیق از جملہ
آنچہ نو پیدا کردہ است از امر خود این است کہ سخن نکنید در نماز - فرد علی السلام - پس رد کرد بعد ازین سخن بر من سلام را -
و قال انما الصلوٰۃ لقراءۃ القرآن و ذکر اللہ - و گفت نیست نماز مگر برای خواندن قرآن و ذکر خدا - فاذا کنت فیہا
فلیکن ذلک شانک - پس چون باشی تو در نماز پس میباید کہ باشد کار تو ہمین خواندن قرآن و ذکر خدا و بس - رواہ ابو داؤد
وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی - روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونہ بود پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم یرد علیہم - رد میکرد بر ایشان سلام را - حین کانوا یسلمون علیہ - ہنگامیکہ سلام میدادند ایشان بروی - وہو
یصلی - در حالیکہ وی نماز میگزارد - قال - گفت بلال - کان یشیر بیدہ - بود کہ آنحضرت اشارت میکرد بدست خود
باین طریق کہ بسط میکرد کف خود را پس میگردانید بطن کف را اسفل و ظہر او را فوق چنانکہ در حدیث ابی داؤد و ترمذی و
نسائی از ابن عمر آمدہ و گاہی بسر انگشت میکرد باشارۂ انگشت چنانچہ ہمین سہ کس روایت کردہ اند از صہیب و صاحب
سفر السعادۃ گفتہ است کہ گاہی ایما میکرد بسر مبارک خود و ما این را مر بجا در حدیث نیافتیم و بعض شراح نوشتہ اند کہ
جائز است رد سلام باشارت چشم و سر بی ذکر حدیث واللہ اعلم ماند آنکہ رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ
و آنچہ منسوخ شد رد سلام بکلام بود و ہو الظاہر - رواہ الترمذی و فی روایۃ النسائی نحوہ و عوض بلال صہیب - و در
نسائی بدل بلال صہیب واقع شدہ یعنی در روایت ترمذی اینچنین آمدہ کہ ابن عمر از بلال سوال کردہ و در روایت نسائی آمدہ
کہ ابن عمر از صہیب پرسید پس احتمال دارد کہ از ہر دو پرسیدہ باشد کذا فی شرح الشیخ و آنچہ در روایت ترمذی و ابی داؤد
و نسائی ست آنست کہ صہیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکہ وی نماز میکرد پس سلام کردم بروے
پس رد کرد سلام را باشارت اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کردہ اند وعن رفاعۃ بکسر را - بن رافع
قال صلیت خلف رسول اللہ - گفت نماز گزاردم پس پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فعطست - پس عطسہ کردم - فقلت
الحمد للہ حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ مبارکا علیہ - ثنا مر خدای را ثنای بسیار پاک برکت کردہ شدہ در ذات آن ثنا برکت کردہ شدہ
مر ثنا گوینده را بر ان ثنا و در جزای آن - کما یحب ربنا و یرضی - چنانکہ دوست میدارد پروردگار ما حمد را و خشنود است
ازان حمد و از گویندۂ آن - فلما صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصرف - پس ہر گاہ کہ نماز گزارد آنحضرت برگشت
فقال من المتکلم فی الصلوٰۃ - پس گفت و پرسید چہ کس بود سخن کنندہ در نماز - فلم یتکلم احد - پس سخن نکرد

و جواب نداد ہیچ یکے از ترس آنکہ موجب زجر و عتاب نگردد - ثم قالہا الثانیۃ - پستر گفت آنحضرت ہمین کلمہ را کہ چہ کس بود
سخن کنندہ در نماز دوم بار - فلم یتکلم احد - پس جواب نداد ہیچ یکے - ثم قالہا الثالثۃ - پستر گفت آنحضرت این را سوم بار
فقال رفاعۃ - پس چون ضرورت شد کہ جواب آن حضرت باید داد گفت رفاعہ - انا - من بودم متکلم - یا رسول اللہ فقال
رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ - سوگند بآن خدای تعالی کہ بقای من در دست قدرت
اوست - لقد ابتدرہا بضعۃ و ثلاثون ملکا - ہر آئینہ بتحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات و بر داشتن آن ہا المبعضۃ تا بسی
سی و چند فرشتہ - ایہم یصعد بہا - کہ کدام یکے از انہا بر دارد آن کلمات را - رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی - و این حدیث
دلالت دارد بر آنکہ عاطس در صلوٰۃ اگر حمد گوید اگر چہ بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الہمام گفتہ اگر در نفس خود بگوید و لب بجنباند
فاسد نگردد و اگر بجنباند فاسد گردد انتہی مگر این حدیث در وقتی وارد شدہ باشد کہ مباح بود تکلم در صلوٰۃ واللہ اعلم وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التثاؤب فی الصلوٰۃ من الشیطان - خازہ کردن خصوصا در نماز از شیطان است زیرا کہ
آن منجلب کسل و نوم و ثقل بدن و سستی و بی شوقی ست و شیطان بدان راضی ست و در حدیث آمدہ است کہ ان اللہ یحب العطاس
و یکرہ التثاؤب و محبت عطسہ بجہت آنکہ وی علامت قوت دماغ و فرح و نشاط ست برعکس تثاؤب و باوجود آن وارد
شدہ کہ عطسۂ شدید از شیطان ست چنانکہ تثاؤب مفرط و آن حضرت پست میکرد آواز را در العطسہ و می بست دہان را
بتثاؤب و تمام سبق فی باب العطاس و التثاؤب - فاذا تثاوب احدکم فلیکظم ما استطاع - ترجمۂ این گذشت - رواہ الترمذی
روایت کرد این حدیث را ترمذی - و فی اخرے لہ و لابن ماجۃ - و در روایت دیگر مر ترمذی را و در روایت ابن ماجہ بجای فلیکظم ما
استطاع - فلیضع یدہ علی فیہ - پس باید کہ بنہد دست خود را بر دہن خود و کظم آنہا فراہم آوردن و لب بدندان گرفتن نیز مشروع
چنانکہ گذشت ولیکن چون در حدیث نہادن دست بر دہان آمدہ باید کہ ہمین متعین باشد مگر آنکہ در اخبار و آثار آن نیز آمدہ
باشد وعن کعب ابن عجرۃ بضم عین مہملہ و سکون جیم صحابی ست از اصحاب شجرہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا توضأ احدکم فاحسن وضوءہ - وقتی کہ وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضو را بشرائط و آداب و توجہ و حضور و گفتہ اند ہر مقدار کہ توجہ
و حضور و ادب کہ در وضو دست دہد ہمان مقدار در نماز روی نماید - ثم خرج عامدا الی المسجد - پستر بر آید بسوی مسجد قاصد و ناوی
امتثال امر و عبادت و تقرب و مناجات - فلا یشبکن بین اصابعہ فانہ فی الصلوٰۃ - پس باید کہ تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی
در آرد انگشتان را در یکدیگر زیرا کہ چون بہ نیت نماز بیرون رود گویا کہ در نماز است و تشبیک در نماز منہی عنہ ست از جہت منافات
وی بخشوع و خضوع و بر ہمین قیاس ہر چہ بحالت صلوٰۃ منافات دارد و درین تنبیہ است کہ بندہ را باید کہ در طریق صلوٰۃ حاضر و
متخشع رود و با ادب و وقار باشد - رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و الدارمی - بدانکہ از تشبیک اصابع نہی واقع شدہ است
طیبی گفتہ شاید کہ نہی از جہت بودن اوست علامت خصومت و فتنہ و در ہم افتادن و در وقتی کہ ذکر کرد آن حضرت فتن را
تشبیک کرد میان اصابع پوشیدہ نماند کہ تشبیک برای اتفاق و التیام نیز ذکر کردہ اند چنانکہ در باب اعطائے خمس الی باو و القربی

از برای اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب گرکرده شده است وظاهر آنست که سبب نهی بجهت بودن اوست برخلاف حال خشوع وخضوع ولهذا تخصیص کرده اند نهی را بحالت نماز یا رفتن نماز و بخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع فی المسجد بابی عقد کرده و باز دو حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارند و گفته اند که نهی بر تقدیری ست که بر طریق عبث باشد و جواز بطریق تمثیل و غرض افاده معنی چنانکه در ذکر فتن کرده اند۔ وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الله عزوجل مقبلا علی العبد وهو فی صلوته۔ همیشه است خدای تعالی اقبال آرنده و بنظر لطف وعنایت ومحبت نگرنده بر بنده در حالی که بنده در نماز است۔ مالم یلتفت۔ مادام که چپ وراست ننگرد بنده۔ فاذا التفت انصرف عنه۔ پس چون بچپ وراست بنگرد بنده برمیگردد خدای تعالی از اقبال و باز میگرداند نظر عنایت ولطف را از بنده فی الحال۔ رواه احمد وابوداؤد والنسائی والدارمی۔ وترمذی از حدیث انس آورده وتصحیح نموده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بروی پروردگار تعالی بوجه کریم خود و چون التفات کند بجانب غیر نگرد بنده بگوید پروردگار تعالی یا ابن آدم بجانب که می نگری آیا کسی هست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر چون بار دوم التفات بکند باز حق جل وعلی همچنین بگوید چون بار سوم نگرد بگرداند خدای تعالی وجه کریم خود را از وی و این معنی را شاعر در لباس مجاز ادا نموده میگوید رباعی

سحر آن دلبر خونین جگران + گفت ای زتو بر خاطر من بارگران + شرمت باد اکه من بسویت نگران + باشم تو نهی چشم بسوی دگران

وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد۔ ای انس بگردان بینائی خود را آنجا که سجده میکنی ظاهر این حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوی موضع سجود در تمام نماز و همین است عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فی صلوتهم خاشعون دال است بران ولیکن بعضی گفته که مستحب ست که نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع به پشت پا و در سجود به بینی و در تشهد بکنار و این موافق است بانچه علمای حنفیه گفته اند با زیادتی آنکه نظر کند نزد سلام بر دوشهای خود کذا فی النهایة شرح الهدایه وبعض علما گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد اینجا در ذکر راوی در اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند۔ رواه البیهقی فی سنن الکبیر من طریق الحسن عن انس یرفعه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی۔ ای پسرک من تشریف کرد انس را باین خطاب بجهت صغر سن وی وصدق او در خدمت ومحبت وی صلی الله علیه وسلم و وی هشت ساله بود که آنحضرت هجرت آورد و بخدمت شریف درآمد۔ ایاک والالتفات فی الصلوة۔ دور دار خود را از التفات کردن در نماز۔ فان الالتفات فی الصلوة هلکة۔ زیرا که بدرستی التفات کردن در نماز سبب هلاک شدن ست در آخرت از جهت بودن او طاعت شیطان در روی گردانیدن او توجه بحضرت رحمن وهلکة بفتح ها و لام هلاک یعنی نیست شدن۔ فان کان لابد ففی التطوع لافی الفریضة۔ پس اگر هست که چاره نیست ترا از التفات کردن ورامی میشوی بنقصان نماز و فوت کمال پس باری در نماز نفل کن که کار آن نسبت بفرض سهل است نه در نماز فرض که اهتمام بکمال و تمام آن ضروری ست و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل مکملات فرائض اند۔ رواه الترمذی۔ وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ فی الصلوة

یمینا وشمالا۔ بود آنحضرت که بگوشه چشم مینگریست در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست یا بجهت نگاه باحوال بعض مقتدیان در قلبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثی که گذشت و گفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند بجهت تعلیم اصل جواز مکروه نباشد۔ ولا یلوی عنقه خلف ظهره۔ ونمی پیچید و نمیگردانید گردن و سر خود را بجانب پس پشت و یمین وشمال هم میلی با نظر وارد فافهم پس معلوم شد که آنچه مکروه است باعنق ست نه لحظ عین۔ رواه الترمذی والنسائی۔ سابقا گذشت که اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم۔ وعن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفی ست وابن حبان او را در ثقات ذکر کرده وابو حاتم گفته صدوق ست وگفته اند که شیعی مفرط است وبعض گفته اند رافضی غالی ست ولیکن ثقه است و بود امام مسجد شیعه وعالم وقاضی ایشان مات سنة ست عشر ومائة وتمام جلد او دینار است۔ عن ابیه عن جده رفعه روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش که رسانیده است جدش حدیث را بآنحضرت۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ العطاس۔ بضم عین وتخفیف طا عطسه زدن۔ والنعاس۔ بضم نون وتخفیف عین بخواب شدن یا ثقل خواب یا اول آن۔ والتثاؤب۔ دهان فاژه کردن۔ فی الصلوة۔ در نماز۔ والحیض۔ وحائض شدن۔ والقئ۔ وقی کردن۔ والرعاف من الشیطان۔ بضم را خون از بینی رفتن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند و سبب رضا و خوشحالی او یند که سبب نقصان نماز و بطلان آن میشوند وعطسه اگرچه محبوب الهی تعالی ست اما کثرت وشدت وی گاهی مانع قرائت وحضور در حضرت حق و استغراق در مناجات او میگردد و نعاس و تثاؤب خود ظاهر است وحیض وقی و رعاف نیز مقید اند بوجود آنها در نماز ولیکن تخصیص ذکر فی الصلوة در پهلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که آنها جمع میشوند به نماز و مبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوة اند واگرچه این اشیا همه امور طبیعیه اند که وارد میشوند بر آدمی بی اختیار وی وقادر نیست بر دفع آن ولیکن موجب رضا و استحسان شیطان میشوند بجهتی که ذکر کرده شد۔ رواه الترمذی۔ وعن مطرف۔ بضم میم وفتح طا وتشدید رای مکسوره و فا در آخر بن عبدالله بن الشخیر۔ بکسر شین معجمه وکسر خای معجمه مشدده وسکون تحتانیه در آخر را۔ عن ابیه۔ روایت میکند مطرف که از تابعین ست از پدر خود عبدالله بن الشخیر که از صحابه است۔ قال اتیت النبی۔ گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ولجوفه ازیز کازیز المرجل۔ وحال آنکه آنحضرت نماز میگزارد و مر درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش دیگ سنگین یا این ازیز بفتح همزه وکسر زای اولی وسکون تحتانیه سخت جوشیدن دیگ با آواز وی که می برآید از آن و مرجل بکسر میم وسکون را وفتح جیم دیگ از سنگ یا آهن و مس و در مشارق گفته مرجل دیگ و بعض گویند از مس یعنی میخواهد راوی ازین عبارت اینکه میگریست آنحضرت باجوش درون۔ وفی روایة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وفی صدره ازیز کازیز الرحی من البکاء و در روایت دیگر این چنین آمده که گفت دیدم که نماز میگزارد آنحضرت و در سینه مبارک وی آواز بود از گریه مانند آواز آسیا که میگردد۔ رواه احمد۔ روایت کرد این حدیث را امام احمد هر دو روایت۔ وروی النسائی الروایة الاولی وابوداؤد الثانیة و روایت کرد نسائی روایت نخستین را و روایت کرد ابوداؤد روایت دوم را وازین حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیگرداند نماز را

و در ہدایہ گفته که اگر بناله یا آه کشد یا بگرید و آواز بلند گردد اگر از یاد کردن بهشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت ست قطع میکند وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یمسح الحصی چون بایستد یکے از شما بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگ ریزه و در روایتی فلا یسوی الحصی از تسویه یعنی برابر گردانیدن فان الرحمة تواجهه زیرا که بدرستی رحمت مواجهت میکند مصلے را و اقبال میکند و نازل میگردد بروی پس لائق نیست که درین مقام سو ادب و لعب بحصی کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعض گویند مراد آنست که رحمت نازل میشود هر چیزے می افتد که مواجه مصلے ست که زمین باشد یا حصی باشد پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغییر ندهد۔

رواه احمد والترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة۔ وعن ام سلمة قالت رای النبی صلی الله علیه وسلم غلاما لنا یقال له افلح۔ گفت ام سلمه دید آنحضرت غلامی را که مارا بود گفته میشد او را افلح یعنی نام او افلح بود و در روایتی رباح آمده اذا سجد نفخ۔ چون سجده میکرد می دمید یعنی زمین را تا گرد آلود نگردد روی وے۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ یا افلح ترب وجهك۔ خاک آلوده کن روی خود را و دم مکن که تذلل و تمسکن درین صورت بیشتر است۔ رواه الترمذی۔ وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاختصار فی الصلوة راحة اهل النار۔ نهادن دست بر تهیگاه در نماز آسایش اهل دوزخ ست و آسایش در دوزخ نمی باشد لیکن کافران را توهم آنکه شاید آسایشے یابند میکنند و کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث ابو هریره گذشت۔ رواه فی شرح السنة۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتلوا الاسودین فی الصلوة الحیة والعقرب۔ بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم است و گفته اند که بزند بیک زدن یا دو زدن و اگر سه بار زند پیهم نماز فاسد گردد۔ رواه احمد و ابو داود والترمذی والنسائی معناه۔ و مر نسائی را یعنی این حدیث است یعنی این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده۔ وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی تطوعا والباب علیه مغلق۔ گفت عائشه بود آن حضرت که میگذارد نماز نفل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میگذارد فجئت فاستفتحت۔ پس آمدم من پس طلب کردم گشادن در را فمشی ففتح لی۔ پس راه رفت آن حضرت پس بکشاد در را برای من یعنی از آنجا که برائے نماز ایستاده بود قدمی چند زد و بکشاد در را۔ ثم رجع الی مصلاه۔ پستر باز گشت بجائے که نماز میگذارد۔ وذکرت ان الباب کان فی القبلة۔ و ذکر کرد عائشه که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد و آمدن آنحضرت بکشادن در تحول از قبله لازم نیاید و برگشتن بمصلا بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن و برگشتن استقبال قبله بحال خود برد و نیز گفته اند که خانه تنگ بود و گنجایش زیاده بر یک دو خطوه نداشت۔ رواه احمد و ابو داود والترمذی و روی النسائی نحوه وعن طلق بن علی رضی الله عنه صحابی ست روایت میکند از وی پسر وے قیس ابن طلق بن علی۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوة۔ چون گند کند یکے از شما یعنی بادی بر آید بے آواز در نماز۔ فلینصرف فلیتوضا۔ پس باید که برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتے ولیتوضا گو او۔ ولیعد

الصلوة۔ و باید که باز گرداند نماز را و این بر وجه افضلیت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور ست نیز جائز است

رواه ابو داود و روی الترمذی مع زیادة و نقصان وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم فی صلوته۔ چون بشکند وضوی یکے از شما در نماز وی۔ فلیاخذ بانفه ثم لینصرف۔ پس باید که بگیرد بینی خود را پستر برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعافے حادث شده و خون از بینی میرود و پرده حیا از نقض وضو در نماز بر نیفتد که در عادت آن را داخل نقض میدارند و در غلبت نیفتند و حیا و بیم عیب کردن مردم و بے آبروئی در نماز کردن بحدث نیفگند و ازین جهت گفته اند که هر که در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بر نفس خود ستر و کتمان کند تا مردم آبروی وی نیفگنند بعیبے که ندارد منسوب نگردانند این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض بفعل است از و اوی ریا نیز نیست بلکه از تجمل و تستر است و در وی رخصت ست کذا قالوا۔ رواه ابو داود۔ حکایت آورده اند که در عهد امیر المومنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصے حدثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضو نه بر آمد و هم بحدث خواست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود بیائید تا همه وضو کنیم که قصورے ندارد و وضو بر وضو نور علی نور ست تا آن شخص موسوم بعیب نگردد و در ورطه بیوضو نماز کردن نیفتد۔ وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم وقد جلس فی آخر صلوته۔ چون بشکند وضو یکے از شما و حال آنکه تحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی بمقدار تشهد نشسته۔ قبل ان یسلم۔ پیش از آنکه سلام گوید۔ فقد جازت صلوته۔ پس تحقیق روا شد و تمام گشت نماز وے و این موافق مذهب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وی فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعل نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدث را بر تتمه آن حمل کنند تا فعل حاصل شود پس ظاهر این حدیث مؤید مذهب امین باشد که خروج بفعل مصلے را بفرض نمیدارند۔ رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی ست که اسناد وے نه قوی ست۔ وقد اضطربوا فی اسناده۔ و تحقیق اضطراب کرده اند راویان در اسناد وے و در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آن ست که روایت کرده شود بر وجوه مختلف و این علامت ضعف ست از جهت دلالت بر عدم ضبط رواة آن

الفصل الثالث۔ عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة۔ روایت میکند ابو هریره که آن حضرت بیرون آمد برائے نماز۔ فلما کبر انصرف۔ پس هرگاه که تکبیر بر آورد برائے احرام برگشت۔ واوما الیهم ان کما کنتم۔ و اشاره کرد بسوے صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید۔ ثم خرج۔ پستر بیرون آمد از مسجد فاغتسل۔ پس غسل کرد۔ ثم جاء و راسه یقطر۔ پستر آمد آنحضرت و حال آنکه مے چکید آب از سر مبارک وی۔ فصلی بهم۔ پس بگزارد نماز با صحابه۔ فلما صلی قال انی کنت جنبا۔ پس هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستی که من بودم جنب فنسیت ان اغتسل۔ پس فراموش کردم که غسل کنم و بفراموشی در نماز در آمدم۔ رواه احمد و روی مالک عن عطاء بن یسار مرسلا

روایت کرد اینحدیث را امام احمد از ابی ہریرہ و روایت کرد آنرا امام مالک از عطاء بن یسار کہ از تابعین ست بطریق ارسال
و معنی ارسال در مقدمہ معلوم شدہ و استدلال کردہ اند شافعیہ باینحدیث برآنکہ نماز مقتدیان باطل نمیشود بظہور بطلان نماز امام چہ
آنحضرت بنماز درآمد و قوم نیز در نماز درآمدند بعد ازان ظاہر گشت جنابت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و باطل شد نماز وی و مقتدیان
ہم برآن تحریمہ باقی و مستمر ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکردند و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشدہ مذہب حنفیہ آنست کہ
فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم ست زیرا کہ امام ضامن نماز ماموم ست و در حدیث آمدہ است کہ الامام ضامن و جواب
میگویند اصحاب ما کہ ازینحدیث این معلوم نشد کہ قوم نیز تکبیر احرام برآوردہ بودند و در نماز داخل شدہ شاید کہ استشعار
آنحضرت بجنابت بعد از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکہ در صحیح مسلم آمدہ است کہ ایستاد آنحضرت در مصلای
خود پیش از آنکہ تکبیر برآورد پس برگشت و بغسل برآمد پس اگر قضیہ حدیث کتاب و حدیث مسلم یکے ست بران حمل باید کرد کہ
خواست کہ تکبیر گوید و در نماز درآید و اگر دو قضیہ است جواب ہمان ست کہ گفتہ شد کہ برآمدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از
تکبیر قوم بود و شیخ ابن الہمام از امام محمد در کتاب الآثار می آرد کہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت در باب مردی کہ امامت کرد
قومی را جنب یا بی وضو اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و نیز می آرد کہ یکبار امیر المومنین علی نیز امامت کرد قومی را جنب
یا بی وضو پس اعادہ کرد نماز را و امر کرد ایشان را کہ اعادہ کنند - **وعن جابر** قال کنت اصلی الظہر مع رسول اللہ - گفت جابر بودم
من کہ میگزاردم نماز پیشین را با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاخذت قبضۃ من الحصی - پس میگرفتم مشتے را از سنگریزہا - لتبرد فی کفی -
تا سرد گردد در کف دست من - اضعہا لجبہتی اسجد علیہا - می نہادم زیر پیشانی خود در حالتے کہ سجدہ میکنم بران - لشدۃ الحر - میکردم من
این فعل را از جہت سختی گرما ازین جا معلوم میشود کہ این قدر فعل عفو ست در نماز و کثیر ہم نیست زیرا کہ میگرفت آنرا بیک گرفتن
بدست - رواہ ابوداؤد و روی النسائی نحوہ - **وعن ابی الدرداء** قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی - گفت
ابودردا ایستاد آنحضرت در حالے کہ نماز میکند - فسمعناہ یقول - پس شنیدیم آنحضرت را کہ میگوید - اعوذ باللہ منک -
پناہ میجویم بخدا از تو - ثم قال العنک بلعنۃ اللہ - بعد ازان گفت آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا - ثلثا - سہ بار گفت این قول را
وبسط یدہ کانہ یتناول شیئا - و فراخ کرد آنحضرت دست خود را گویا کہ میگیرد چیزے را - فلما فرغ من الصلوۃ قلنا - پس ہرگاہ کہ
فراغ شد آنحضرت را از نماز گفتیم ما - یا رسول اللہ قد سمعناک تقول فی الصلوۃ شیئا لم نسمعک تقولہ قبل ذلک - بتحقیق شنیدیم
ترا کہ میگفتی در نماز چیزے را کہ نشنیدیم ترا کہ میگفتے آنرا پیش ازان - ورأیناک بسطت یدک - و دیدیم ترا کہ فراخ کردی دست خود را
قال ان عدو اللہ ابلیس جاء بشہاب من نار - گفت آنحضرت کہ دشمن خدا کہ ابلیس ست آورد شعلہ را از آتش درفشان
شہاب درخشان آتش - لیجعلہ فی وجہی - تا بگرداند آنرا و بزند در روی من - فقلت - پس گفتم - اعوذ باللہ منک ثلث مرات - سہ بار - ثم قلت
پستر گفتم - العنک بلعنۃ اللہ التامۃ - لعنت میکنم ترا بلعنت خدا کہ تام و کامل است - فلم یستاخر - پس پس نرفت و دور نشد
ثلث مرات - این کلمہ را ہم سہ بار گفتم و لعنت خدا کردم - ثم اردت اخذہ - پستر خواستم کہ بگیرم او را و در بعض نسخ ان آخذہ

واللہ لولا دعوۃ اخینا سلیمان لاصبح موثقا یلعب بہ ولدان اہل المدینۃ - بخدا سوگند کہ اگر نبی بود دعاے برادر ما کہ سلیمانست
کہ بہ تسخیر جن و اختصاص او بتصرف در ایشان کردہ ہر آئینہ صبح میکرد این شیطان بستہ شدہ کہ بازی میکردند بوی
کودکان اہل مدینہ شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشت و لیکن دران حدیث عفریت من الجن
واقع شدہ و درینجا ابلیس و میگویند کہ تصرف و تسخیرے کہ سلیمان علیہ السلام را بود بر جن بود نہ بر ابلیس و جواب میگویند
کہ چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاہر شد سلیمان را بر وے نیز تصرف باشد چنانکہ بر جن و میتوان گفت کہ مراد
با ابلیس اینجا شیطان آدم نیست بلکہ جن است و ابلیس محمول بر معنی لغوی ست از ابلاس بمعنی نومیدی از رحمت حق - رواہ
مسلم **وعن نافع** قال ان عبد اللہ بن عمر مر علی رجل وہو یصلی - روایت ست از نافع مولاے ابن عمر گفت کہ ابن عمر
گذشت بر مردے و حال آنکہ آن مرد نماز میگزارد فسلم علیہ - پس سلام کرد ابن عمر بران مرد - فرد الرجل کلاما - پس جواب
داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانکہ متعارف ست - فرجع الیہ عبد اللہ ابن عمر فقال لہ - پس برگشت ابن عمر بسوے
آن مرد پس گفت مر او را - اذا سلم علی احدکم وہو یصلی فلا یتکلم ولیشر بیدہ - وقتی کہ سلام کردہ شود بر یکی از شما و آن
یکے نماز میگزارد پس باید کہ جواب سلام وی بکلام ندہد و باید کہ اشارہ کند بدست چنانکہ سابقا گذشت - رواہ مالک

باب السہو

و در بعض نسخ باب سجود السہو سہو نسیان و غفلت و بیخبری آدمی از چیزے کہ درست در رفتن دل بجانب دیگر و باید دانست کہ
سہو و نسیان بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در اقوال در آنچہ متعلق باخبار و ابلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف ست
و مختار نزد اہل حق جواز ست زیرا کہ احادیث صحیحہ درین باب وارد شدہ پس چارہ نیست از قائل شدن بدان و مخدوری ہم لازم نمی آید
بلکہ متضمن حکمت ست و بحقیقت از جملہ اتمام نعمت برامت و اکمال دین ایشان ست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند
چنانکہ فرمودہ است انما انسی لاسن و اگرچہ وجود سنت بقول و امر نیز می باشد چنانچہ مثلا میفرمود ہر کہ سہو کند در نماز واجب ست
بروی سجدہ اما وقوع سہو از آنحضرت و شرعیت فعل سجدہ مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا است فافہم و باید فہمید کہ وقوع سہو و
نسیان از آنحضرت از کدام مقام ست لابد از مرتبہ اشتغال و استغراق در مقامی خواہد بود کہ دست عقول از دامن ادراک آن کوتاہ است

الفصل الاول - **عن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احدکم اذا قام یصلی جاءہ الشیطان -
بدرستی کہ یکے از شما چون می ایستد کہ نماز میگزارد می آید او را شیطان - فلبس علیہ - پس می پوشد شیطان کار بروی و خلط
میکند و در شک و شبہہ می افگند او را و لبس بضم لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی و آمیختن تاریکی با روشنائی و لبس بتخفیف و
تشدید ہر دو روایت ست و تشدید مفید مبالغہ و تکثیر ست - حتی لا یدری کم صلی - تا آنکہ در نمی یابد کہ چند رکعت گزاردہ است
فاذا وجد ذلک احدکم فلیسجد سجدتین وہو جالس - پس چون بیابد آن لبس و شک را یکی از شما پس باید کہ سجدہ کند دو سجدہ و حال آنکہ
وی نشستہ است - متفق علیہ - بدانکہ این صورت شک ست و فرق میان شک و سہو آنست کہ در سہو جزم میکند بیک جانب

و در شک تردد دارد که این است یا آن و گویند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن از تلبیس شیطان اما در سهو و نسیان افتاده بغلبهٔ استغراق و توجه بعالم دیگر و حکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجدتین و حکم وی تفصیل در حدیث آینده بیاید - وعن عطاء بن یسار تابعی ثقه مشهور ست و از کبار علماء مدینه مولای میمونه رض - عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شک احدکم فی صلوته - چون شک کند یکی از شما در نماز خود - فلم یدر کم صلی - پس در نیابد که چند رکعت گزارده است - ثلثا او اربعا - سه یا چهار - فلیطرح الشک - پس باید که بیندازد شک یعنی آن رکعت را که شک در وست ولیبن علی ما استیقن - و باید که بنا نهد بر چیزی که یقین دارد و متیقن ست وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر سه بنا نهد و قرار دهد - ثم یسجد سجدتین - پستر باید که سجده کند دو سجده چنانکه سجدهٔ سهو میباشد - قبل ان یسلم - پیش از آنکه سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست و از ینجاست اختلاف ائمه در بودن سجدهٔ سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم و بعد از ان فائده سجدتین بیان میفرماید بقول خود - فان کان صلی خمسا - پس اگر هست مصلی که گزارده است پنج رکعت را یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود و چون رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته - شفع میسازند این پنج رکعت را بسبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند مر مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجدهٔ سهو در حکم شش رکعت میشوند - وان کان صلی اتماما لاربع - و اگر گزارده است رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس این رکعت چهار رکعت تمام شد - کانتا ترغیما للشیطان - می باشند این دو سجده خوار گردانیدن و بینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود و لیکن فائدهٔ سجدتین رغم شیطان است که منجر است که در شک انداز دو از عبادت باز دارد مصلی برغم او سجده کرد و در عبادت افزود - رواه مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء ابن یسار از ابی سعید خدری - ورواه مالک عن عطاء مرسلا - و روایت کرد آن را مالک از عطا ابن یسار بطریق ارسال بی ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم شده - وفی روایته شفعها بهاتین السجدتین - و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شده شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع میگرداند مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه و جهش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث دلالت دارد که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقین ست و عمل بتحری یعنی غالب ظن بکند و مذهب جمهور ائمه همین ست و ترمذی میگوید که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابو حنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده تحری کند و بعد از تحری اگر غلبهٔ ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل کند و اگر غلبهٔ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجدهٔ سهو کند مر بر اکه بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه آورد این حدیث را شمنی در شرح نقایه و در شرح جامع الاصول از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده و گفت که اگر

و همچنین کرده نشود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و در اعاده در صواب کثرت شک و اعتبار حرجی عظیم است انتهی گفت بندهٔ ضعیف صانه اللہ عما شانه که حاصل مقام این ست که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم فلیستانف او کما قال دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور ست که حاکم است به بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد ابو حنیفه میان این هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری بر یک جانب و ثالث بر عدم وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذهب امام اعظم اکرم رضی اللہ عنه واللہ اعلم وعن عبد اللہ بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی الظهر خمسا - روایت ست از ابن مسعود که آنحضرت گزارد نماز ظهر را پنج رکعت - فقیل له - پس گفته شد مر آنحضرت را - ازید فی الصلوة - آیا زیاده کرده شد در نماز که چهار رکعت بود پنج حکم شد - فقال وما ذاک - پس گفت آنحضرت و چیست این پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گزارده ام - قالوا صلیت خمسا - گفتند گزارده پنج رکعت - فسجد سجدتین بعد ما سلم - پس سجده کرد دو سجده بعد از سلام دادن - وفی روایة قال - و در روایتی آمده است که فرمود - انما انا بشر مثلکم - نیستم من مگر آدمی مانند شما - انسی کما تنسون - فراموش میکنم چنانکه فراموش میکنید شما - فاذا نسیت فذکرونی - پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا - واذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب - پس چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید که تحری و طلب کند صواب را بغالب ظن - فلیتم علیه - پس باید که تمام کند بنا بر غالب ظن - ثم لیسلم - پستر باید که سلام گوید - ثم یسجد سجدتین - پستر باید که سجده کند دو سجده - متفق علیه - درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست مراد آنست یعنی اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه در صورت گزاردن خمس تفصیل ست اگر سهو کرد از قعدهٔ اخیره و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای رکعت خامسه و اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و لغو کند خامسه را و اگر کرده است قعده اخیره و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت فرض و ضم کند بوی سادسه و مستحسن ست که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا کرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی ست و جواب ازین در شرح گفته شده است فتدبر - وعن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی بنا رسول اللہ - ابن سیرین که از مشاهیر تابعین ست احوال وی در موضع دیگر ذکر کرده شده است روایت میکند از ابی هریره که گفت نماز گزارد بما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی امامت کرد - احدی صلوتی العشی - یکی از دو نماز شبانگاه را که نماز ظهر باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند - قال - گفت ابن سیرین - قد سماها ابو هریرة ولکن نسیت انا - بتحقیق نام برده بود آن نماز را ابو هریره و لیکن فراموش کردم من - قال فصلی بنا رکعتین - پس بگزارد آنحضرت با ما دو رکعت - ثم سلم - پستر سلام داد یعنی سهو کرد و برخاست برای رکعت سوم - فقام الی خشبة معروضة فی المسجد - پس ایستاد آنحضرت بسوی چوبی که بر عرض نهاده شده بود در مسجد و در بعضی از نسخ مشکوة لفظ فی المسجد نیست و لیکن در بخاری هست -

فاتكأ عليها - پس تکیه کرد بران چوب - كانه غضبان - باين صفت که گویا آنحضرت خشمگین ست - ووضع يده اليمنى على اليسرى
ونهاد دست راست خود را بر دست چپ خود - وشبك بين اصابعه - ودر یکدیگر درآورد انگشتان خود را - ووضع خده الايمن
على ظهر كفه اليسرى - ونهاد رخساره راست خود را بر پشت کف دست چپ خود - وخرجت سرعان الناس من ابواب المسجد - وبیرون
آمدند بیشتر وزود تر برآیندگان مردم از درهای مسجد وسرعان بفتح سین وراء اوائل ناس که شتابی کنند برفتن وبسکون را نیز آمده وبکسر
وضم نیز ضبط کرده اند ومراد گروهی اند که بعد از گزاردن نماز برای ذکر ودعا توقف نکنند وشتاب از همه بیشتر برآیند وجماعه را که از همه
از همه بیشتر برآیند وبی صبری نمایند نیز میگویند - فقالوا - پس گفتند صحابه بمشاهده این حالت از ان حضرت که هم بر دو رکعت سلام
داده برآمد - قصرت الصلوة - کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز وقصرت بفتح قاف وضم صاد وبضم قاف وکسر صاد هر دو روایت
یعنی از چهار رکعت بدو رکعت آمد - وفى القوم ابو بكر وعمر - ودر میان صحابه که حاضر بودند ابو بکر وعمر رضی الله تعالی عنهما نیز بودند
فهابا ان يكلماه - پس ترسیدند وبزرگ داشتند ابو بکر وعمر آنحضرت را از آنکه بپرسند او را از حقیقت حال وهیبت ترس یا بزرگ
داشتن چنانکه از بادشاه هیبت میباشد واز دزد خوف - وفى القوم رجل فى يديه طول - ودر میان صحابه مردی بود که در هر دو دست
وی درازی بود واز ین جهت - يقال له - گفته میشد او را - ذواليدين - خداوند دو دست وبعض گویند که از انجهت ذوالیدین میگفتند
که بهر دو دست کار میکرد وبعض گویند از انجهت که دو پسر داشت ومضمون حدیث صریح ست که وجه تسمیه بیان دراز بودن دستها ست و
نام او عمیر بن عبد عمرو وکنیت او ابو محمد وبعض گویند نامش خرباق بود بکسر خای معجمه وبعض گویند که خرباق نام مردی دیگر است
که او را ذوالشمالین گویند وبعض گویند خرباق غیر ذوالیدین وذوالشمالین ست وقیل غیر ذلك والله اعلم - قال - گفت این مرد که
ذوالیدین ست - يا رسول الله انسيت - آیا فراموش کردی وسهو شد ترا - ام قصرت الصلوة - یا کوتاه شد ویا کوتاه کرده شد نماز
فقال لم انس ولم تقصر - پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام ونه کوتاه شده ونه کوتاه کرده شد نماز - فقال اكما يقول ذواليدين
پس گفت وپرسید آنحضرت از صحابه آیا واقع این چنین ست که میگوید ذوالیدین - فقالوا نعم - پس گفتند آری همچنین ست که
وی میگوید - فتقدم وصلى ما ترك - پس پیش رفت آنحضرت وبگزارد آن دو رکعت را که مانده بود ونگزارده - ثم سلم - پستر سلام داد
ثم كبر - پستر تکبیر برآورد - وسجد مثل سجوده او اطول - وسجده کرد مانند سجود خود که در نماز کرده بود یا دراز تر از ان بجهت اعتذار
از وقوع تقصیر ومشاهده عظمت حق ونفاذ حکم وتقدیر وی سبحانه - ثم رفع رأسه وكبر - پستر برداشت سر از سجده وتکبیر گفت
ثم كبر وسجد مثل سجوده او اطول - پستر تکبیر گفت وسجده کرد مانند سجود معتاد یا دراز تر از ان - ثم رفع رأسه وكبر - پستر برداشت
سر خود را وتکبیر گفت حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهو مشروع است - فربما سألوه - پس بعد از روایت کردن ابن سیرین
حدیث نحوی که مذکور شد بسا که پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفهام وگفتند - ثم سلم - یعنی آیا گفت ابو هریره ثم سلم یعنی
سجدتین سهو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام - فيقول - پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان - نبئت ان عمران
بن حصين قال ثم سلم - آگاه نیده شده وخبر داده شده ام که عمران بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم یعنی

این لفظ

این لفظ را از حدیث ابو هریره محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر داده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است
در حدیث خود ثم سلم گفته است وآنکه من در حدیث ابی هریره ثم سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین ست که در ینجا
در آورده ام ودر روایتی آمده است که از ابن سیرین پرسیدند که در سجدتین سهو تشهد هست پس گفت نیست تشهد در حدیث
ابی هریره ولیکن من دوست میدارم که خوانده شود تشهد ودر فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشهد بیاید - متفق عليه
ولفظه للبخاري وفي اخرى لهما - ودر روایت دیگر مر بخاری ومسلم را - فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بدل - بجای لفظ
لم انس ولم تقصر - این لفظ آمده است - كل ذلك لم يكن - هیچ چیز از نسیان وقصر نبود ودیگر این عبارت آمده است
که - فقال - پس گفت ذوالیدین - قد كان بعض ذلك - بتحقیق بود یکی ازین دو چیز یا نسیان یا قصر - یا رسول الله - بدانکه
شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث کلام طویل است وشیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمامه آن را نقل کنیم کلام دراز
گردد ولیکن درینجا دو کلام است که باید آورد اول در قول وی صلى الله عليه وسلم كل ذلك لم يكن یعنی نه قصر بود ونه نسیان
واین اخبار است برخلاف واقع واجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار وخلاف در افعال ست وثانی در اتمام صلوة وعدم
استیناف آن با وجود وقوع تکلم وافعال دیگر از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس بعض گفته اند در جواب از اشکال اول که عدم جواز
نسیان در اقوال واخباری ست که متعلق باشد به تبلیغ شرائع واحکام وحی نه در جمله اخبار واین جواب ضعیف است زیرا که اخبار
برخلاف واقع کذب ومنقصت است اگر چه نه عمدا بود وواجب ست تنزیه ساحت عزت وکرامت آنحضرت صلى الله عليه وسلم
ازان واین ست مذهب جمهور واما ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نه نسیان ونه قصر آنست که در اعتقاد من نیست
نه در نفس الامر واین خبر صادق است بی شبهه یا این قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت من شعور بدان ندارم واین
صادق است وجواب از اشکال ثانی میگویند که تکلم وفعل که مفسد نماز ست بر تقدیری ست که عمدا باشد نه بسهو ونسیان
چنانکه مذهب شافعی ست واین جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین وصحابه دیگر چه تکلم ایشان نه بسهو بود مگر آنکه گویند ایشان
تابع رسول الله صلى الله عليه وسلم بودند ایشان را حکمی مستقل نیست واین جواب خالی از ضعفی نیست وجواب مذکور جاری
نیست بر مذهب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا وسهوا مطلقا مفسد نماز ست پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ
جواز کلام وافعال است در نماز ودر ینجا کلام ست مذکور در شرح ومذهب امام احمد حنبل آنست که کلام در نماز عامدا وساهیا
مفسد نماز است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام یا از ماموم چنانکه درین قضیه ست - والله اعلم - وعن عبد الله
بن بحينة بضم موحده وفتح مهمله وسکون تحتیه نام مادر عبد الله ست چنانکه مشهورست ونام پدر او مالک است ودر بعض اسانید
عبد الله بن مالك ابن بحينة ست بتنوین مالک واثبات الف تا صفت مالک نگردد وصحابی ست حلیف بنی المطلب
بن عبد مناف [illegible] مات فى امارة معاوية - ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر - روایت ست که آنحضرت گزارد
باصحابه نماز پیشین را - فقام فى الركعتين الاوليين لم يجلس - پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اولی نه نشست ونه کرد قعده اولی

فقام الناس معہ - پس ایستادند مردم با آنحضرت - حتی اذا قضی الصلوٰۃ وانتظر الناس تسلیمہ - تا آنکہ چون تمام کرد نماز را و
چشم داشتند مردم کہ سلام گوید - کبر وھو جالس - تکبیر گفت وحال آنکہ وے نشستہ است - فسجد سجدتین قبل ان یسلم
پس سجدہ کرد دو سجدہ پیش از آنکہ سلام گوید - ثم سلم - پستر سلام داد از نماز - متفق علیہ

الفصل الثانی - عن عمران بن حصین ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہم فسہا - روایت ست از عمران بن حصین
کہ صحابی مشہور است واحوال وے در مواضع نوشتہ شدہ کہ آنحضرت نماز گزارد با صحابہ پس سہو کرد - فسجد سجدتین - پس
سجدہ کرد دو سجدہ برائے سہو - ثم تشہد ثم سلم - پستر تشہد خواند پستر سلام داد در این حدیث تعیین موضع سہو نکرد و ذکر تشہد
کرد و در احادیث دیگر ذکر تشہد نیست و این حدیث موافق مذہب ما ست و مذہب امام احمد نیز ہمین ست و بعض
مالکیہ و شافعیہ نیز ہم برین اند و اختلاف ست کہ صلوٰۃ و دعا کہ در تشہد آمدہ است در تشہد کہ پیش از سجدہ است بخواند یا در آنکہ
بعد از وست اختیار کرخی کہ از حنفیہ است بر ثانی ست و در ہدایہ گفتہ صحیح ہمین ست و در بعضی از شرح ہدایہ گفتہ کہ صواب
آن است کہ در اول بخواند و طحاوی گفتہ کہ در ہر دو بخواند و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی
قاضیخان - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب - از جہت تفرد راوی وے بزیادہ تشہد یا مخالفت روات
دیگر با وجود کثرت ایشان وحفظ ایشان وحاکم گفتہ است کہ این حدیث صحیح ست بر شرط شیخین و بیہقی و ابن عبد البر
وغیر ایشان تضعیف کردہ اند آنرا - وعن المغیرۃ بن شعبۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الامام فی
الرکعتین - چون ایستاد امام در دو رکعت و قعدہ نکرد - فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس - پس اگر یاد آورد کہ قعدہ
نکردہ است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید کہ بنشیند و تشہد بخواند ظاہر حدیث آنست کہ سجدہ سہو نکند و در
ہدایہ گفتہ است کہ بعضے گفتہ اند کہ سجدہ کند از جہت تاخیر و اصح آنست کہ نکند - وان استوی قائما - و اگر تمام ایستاد -
فلا یجلس ولیسجد سجدتی السہو - پس باید کہ نہ نشیند و سجدہ کند دو سجدۂ سہو - رواہ ابو داؤد و ابن ماجۃ - و این حدیث دلالت دارد
کہ معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاہر مذہب ما آن ست کہ اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشہد بخواند و اگر بقیام اقرب
باشد برنگردد و نہ نشیند و اختلاف کردہ اند در تفسیر اقرب بعض گفتہ اند کہ اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب ست
و اگر نہ بقعود اقرب ست و بعض گفتہ اند اگر سرین ہا و زانوہا برداشت بہ قیام اقرب است و اگر نہ بقعود و بعض گفتہ اند
معتبر برداشتن زانوہا ست شیخ ابن الہمام گفت اعتبار اقربیت روایتی ست از ابی یوسف کہ اختیار کردہ اند آن را
مشائخ بخارا اما ظاہر مذہب نزد عدم استوائے قیام عود ست وہو الاصح

الفصل الثالث - عن عمران بن حصین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی العصر وسلم فی ثلث رکعات -
آنحضرت گزارد نماز دیگر را و سلام داد در سہ رکعت - ثم دخل منزلہ - پستر در آمد منزل خود را - فقام الیہ رجل یقال لہ
الخرباق - پس ایستاد و رفت بسوے آنحضرت مردی کہ گفتہ مے شود او را خرباق - وکان فی یدیہ طول -

و بود در ہر دو دست وی درازی تحقیق آنست کہ این مرد ہمان ذوالیدین است کہ سابقا ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ -
فقال - پس گفت - یا رسول اللہ فذکر لہ صنیعہ - پس یاد داد آن مرد مر آنحضرت را کار آن حضرت را کہ کرد یعنی سلام
دادن در سہ رکعت - فخرج غضبان یجر رداءہ - پس بیرون آمد آن حضرت خشمگین در حالے کہ می کشید ردای مبارک
خود را ہیچ معلوم نمی شود کہ سبب سہو چہ بود و باعث این خشم و اضطراب چہ واللہ اعلم باسرارہ - حتی انتہی الی الناس
فقال - تا آنکہ رسید آنحضرت بسوی مردم کہ حاضر بودند پس فرمود - اصدق ہذا - آیا راست میگوید این مرد - قالوا نعم - گفتند
آرے راست میگوید - فصلی رکعۃ - پس بگزارد آن حضرت یک رکعت را کہ ماندہ بود از نماز و سہو کردہ بود - ثم سلم - پستر
سلام داد - ثم سجد سجدتین - پستر سجدہ کرد دو سجدہ برائے سہو - ثم سلم - پستر سلام داد و از نماز بر آمد - رواہ مسلم - پوشیدہ
نماند کہ مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی ہریرہ کہ گذشت از دو وجہ است یکی آنکہ آنجا سلام بر دو
رکعت بود و اینجا بر سہ و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشبہ کہ در مسجد بود و اینجا میگوید در آمد در منزل در وجہ ثانی خود ممکن است کہ
ہر دو امر باشد ابو ہریرہ یکے را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگرے اما مخالفت در وجہ اول صورت اجتماع ندارد و ازین
جہت حکم کردہ اند کہ واقعہ متعدد است و در ہر دو واقعہ متکلم ذوالیدین باشد واللہ اعلم - وعن عبد الرحمن
بن عوف قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - شنیدم آنحضرت را میگفت - من صلی صلوٰۃ یشک فی النقصان
کسے کہ بگزارد نمازے را کہ شک میکند در نقصان چنانکہ شک کرد در رباعی کہ سہ گزاردہ یا چہار - فلیصل حتی یشک
فی الزیادۃ - پس باید کہ بگزارد تا آنکہ شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکہ در صورت مذکور سہ رکعت قرار دہد پس
رکعت دیگر بگزارد تا شک افتد کہ چہار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکہ شاید در نفس الامر چہار رکعت باشد و این رکعت
پنجم باشد ہمین معنی دارد کہ فرمود بگزارد تا شک کند در زیادت - رواہ احمد - بدانکہ سہو از آنحضرت در چند موضع واقع شدہ اول
از قعدہ اولی چنانکہ در حدیث عبد اللہ بن بحینہ وارد شدہ دوم از دو رکعت اخیر چنانکہ در حدیث ذوالیدین واقع شدہ
سوم از یک رکعت اخیر چنانکہ در حدیث خرباق آمدہ چہارم در زیادت خامسہ چنانکہ در حدیث عبد اللہ بن مسعود پس مجتہدان
بران قیاس کردند و گفتند کہ ہر کہ فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجدۂ سہو بروی واجب گردد و اصحاب ظواہر ہم
برین مواضع کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجدہ نکنند دیگر بدانکہ از احادیث کہ وارد
شدہ اند درین باب معلوم شد کہ آنحضرت در بعض مواضع سجدۂ سہو پیش از سلام کردہ و در بعض بعد از سلام و ظاہر آنست
کہ فعل آنحضرت گاہی چنان بودہ گاہے چنین و ہر دو جائز باشد ولیکن مذاہب ائمہ متفرق افتاد امام شافعی در ہمہ جا
قبل السلام گوید و احادیث را کہ وارد شدہ اند در وی ترجیح نماید بلکہ دعوی کند کہ احادیث واردہ در سجدہ بعد از سلام منسوخ اند
و گوید آخر فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن بود کہ قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشد واللہ اعلم و امام اعظم در ہمہ جا
بعد از سلام کند از جہت کثرت احادیث واردہ در وی و قوت آنہا و در کتب ستہ از عبد اللہ بن مسعود آمدہ است

کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم سجدہ کرد بعد از سلام اگرچہ از عبداللہ بن بحینہ قبل از سلام نیز آمدہ کذا ذکر الشیخ ابن الہمام و نیز ابوداؤد و ابن ماجہ و احمد و عبدالرزاق از ثوبان آوردہ اند کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم گفت لکل سہو سجدتان بعد ما یسلم و چون فعل و قول متعارض آمدہ تمسک بقول کردیم و قول اقوی ست از فعل نزد امام ابوحنیفہ چنانکہ در اصول فقہ ثابت شدہ و تمنی گفتہ کہ این قول جمعے از صحابہ است کہ سعد بن ابی وقاص و عبداللہ بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشانند رضی اللہ عنہم اجمعین و امام مالک گوید ہر جاکہ سہو بہ نقصان است سجدہ قبل السلام کند و ہر جاکہ بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد ہر دو سہو سجدہ کند ہر دو را قبل از سلام و مزنی و ابوثور از ائمہ شافعیہ ہم برین قول اند و ابن عبدالبر گفتہ کہ قول مالک موافق نظر عقل است زیراکہ در صورت نقص جبر نقصان ست پس باید کہ داخل اصل صلوٰۃ باشد و در زیادت ترغیم شیطان ست و درین سخن نظر ست و مذہب امام احمد آنست کہ در ہر موضع کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم قبل السلام کردہ قبل السلام باید کرد و در ہر موضع کہ بعد از سلام کردہ بعد از سلام باید کرد و گفتہ کہ این قول اقوے واقرب بصواب است و نقل کردہ شدہ است از احمد کہ گفت اگر نمی بود درین باب چیزے مروی از رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم حکم میکردیم کہ سجدہ قبل از سلام باید کرد و باید دانست کہ اختلاف مذکور در سجود کہ بعد از سلام باید یا قبل سلام در افضلیت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نہ صرح بہ فی کتب الائمۃ الاربعۃ و در بودن سلام یک یا دو اول قول محمد ست و مختار فخر الاسلام و گفتہ است کہ مقابل روے دہد و قیل بجانب یمین و در ہدایہ گفتہ کہ اصح آن ست کہ دو سلام دہد و اختیار شمس الائمہ این است بعد از ان اختلاف ست در تشہد بعد از سجود سہو و آن مذکور است در بعض احادیث و مذہب ما این ست چنانکہ گذشت

باب سجود القرآن

اختلاف کردہ اند در سجدہ تلاوت ائمہ ما برانند کہ واجب ست و امام مالک و شافعی و احمد برانند کہ سنت ست و فعل آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب ست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث ست کہ در ذم ترک آن واقع شدہ و تاکید و مبالغہ کہ در ادائے آن ورود یافتہ و گویند کہ سجدہ جزو صلوٰۃ است کہ بجہت تخفیف اقتصار بران کردہ شدہ پس فرض باشد چنانکہ قیام در نماز جنازہ و لیکن چون دلائل آن قطعے نبود بوجوب قائل شدیم نہ فرضیت و تمسک ائمہ دیگر بحدیث زید بن ثابت است کہ گفت خواندم سورہ والنجم را در حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم و سجدہ نکرد و جوابش آنست کہ وجوب سجدہ تلاوت علی الفور نیست شاید کہ در وقت دیگر کردہ باشد و نیز تواند کہ قرارت در وقت مکروہ واقع شدہ باشد یا سجدہ نکرد بجہت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدہ والنجم باشد کہ در وے اختلاف ست واللہ اعلم و طہارت شرط است در سجدہ تلاوت و از ہیچکس خلاف دران منقول نشدہ الا در روایتی از ابن عمر آمدہ کہ وے رضی اللہ عنہ بے وضو نیز میکرد و ہیچ یکے از علما درین حکم براہ موافقت وی نرفتہ الا شعبی و نیز میگویند

کہ گاہے شعبی در راہی میرفت و اشارتے بسجدہ میکرد بغیر جہت قبلہ بے وضو و میگذشت کذا قال الشیخ و بعضی از سلف برین ہم رفتہ اند کہ سجدہ تلاوت بر مستمع است نہ بر سامع اگر اتفاقاً بے قصد آیت سجدہ بگوش رسیدہ سجدہ واجب نگردد و بعض گویند کہ اگر قاری سجدہ نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کردہ اند و بعض گفتہ اند کہ وجوب بر تقدیرے ست کہ قاری قصد قرأت کند نہ بر قصد قصہ و حکایت چنانکہ قصہ خوانان مے خوانند و مذہب ما و جمہور ائمہ برانند کہ واجب ست بر قاری و بر سامع مطلقاً بشرائط صلوٰۃ در ہوم خیال

الفصل الاول - عن ابن عباس قال سجد النبی صلے اللہ علیہ وسلم بالنجم - سجدہ کردن آنحضرت بسورۂ نجم کہ در آخر آیت سجدہ دارد - و سجد معہ المسلمون والمشرکون - و سجدہ کردند ہمراہ آنحضرت مسلمانان و کافران - والجن والانس و جنیان و آدمیان مراد ہمین جن و انس کہ درین مجلس حاضر بودہ باشند بطریق تکریر و تاکید یا ہر کہ بر روی زمین از آدمیان و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شدہ - رواہ البخاری - گفتہ اند سجدۂ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجہت امتثال امر الٰہی تعالے بود و بسجود شکرگذاری نعم عظیمہ وے سبحانہ کہ معدود اند در اول سورہ و سجدۂ مسلمانان بجہت متابعت آنحضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجدۂ مشرکان بجہت سماع اسمہا ے آلہہ شان بود از لات و عزے و منات یا از جہت ظہور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریاے توحید الٰہی عز و جل چنانکہ تاب و طاقت اختیار باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از ان کسے کہ اشقی و اطغی اقوم بود کہ کفے از خاک برگرفت و بر جبہہ زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکہ در فصل ثالث بیاید و در اینجا قصہ است از وضع زنادقہ و مفتریات ایشان خذلہم اللہ کہ بعضے از ارباب سیر و تواریخ کہ مولع اند بذکر غرایب و اعاجیب آوردہ اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کردہ در ابطال آن نمودہ اند و آن این است کہ آنحضرت در نزد ذکر اسمای لات و عزے و منات مدح ایشان کرد و گفت شعر تلک الغرانیق العلی + وان شفاعتہن لترتجی + یا بسہو بر زبان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رفت یا شیطان بآواز بلند مشابہ صوت شریف آنرا از پیش خود خواند مشرکان را شنوانید و سجدۂ مشرکان ازینجہت بود کہ گفتند اکنون محمد مدح آلہہ ما کرد و مارا با وے نزاعے نماند ما میدانیم کہ خالق محیے ممیت علیم قدیم رزاق یکے ست اینہا شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد و این قصہ عقلاً و نقلاً بوجوہ باطل و موضوع ست و کلام دروی بسیار است پارۂ از ان در شرح بیان کردہ ایم واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل - وعن ابی ہریرۃ قال سجدنا مع النبی - گفت ابوہریرہ سجدہ کردیم ما با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک - پس ثابت شد کہ درین دو سورۂ سجدہ ہست و مردود گشت قول کسی کہ گفت در مفصل سجدہ نیست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آمد بمدینہ در وی سجدہ نکردہ چنانکہ در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی اللہ عنہما بیاید - رواہ مسلم - وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ السجدۃ ونحن عندہ - میخواند آیت سجدہ را و حال آنکہ ما نزد وی بودیم - فیسجد و نسجد معہ

پس سجده میکرد آنحضرت وسجده میکردیم ما باوے - فزدحم - پس انبوهی میکردیم ما - حتی ما یجد احدنا لجبهته موضعا یسجد علیه
تا آنکه نمی یافت یکی از ما پیشانی خود را جائیکه سجده کند بران - متفق علیه - پوشیده نماند که این همه مبالغه وتاکید اجتماع وازدحام
بظاهر علامت وجوب سجده است واگر واجب نبودی این همه ازدحام برائے چه کردندے والله اعلم وعن زید بن ثابت
قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها - گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سورهٔ والنجم را
پس سجده نکرد دروی واین بعد از تحول بمدینه بود واین همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجدهٔ تلاوت بدان
تمسک کرده اند وجواب آن معلوم شده واجب باشد آوردن آن - متفق علیه - وعن ابن عباس قال سجدة ص لیس
من عزائم السجود - ابن عباس گفت که سجده سورهٔ ص نیست از سجداتی که امر کرده شده بدان وعزیمت در اصل قصد قلب
رشئی فی الصراح عزم بالفتح والضم وعزیمت آهنگ کردن ودل نهادن بر چیزے پس از ان استعمال کرده شد در امر واجب تحتم و
در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت - وقد رایت النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها - وبتحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد دران گفته اند
که سجده کردن آنحضرت دران بجهت موافقت داؤد علیه السلام وشکر قبول توبهٔ وی بود ودر حدیث نیز آمده است که گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سجده کرد برادرم داؤد بجهت قبول توبهٔ وی ومانیز سجده میکنیم بشکر گزاری آن - وفی روایة قال مجاهد قلت
لابن عباس اسجد فی ص - مجاهد که از تابعین است واز فقهائے مکه وقرأ اوست واز اعلام علما ومشاهیر ایشان ست
وسی بار قرآن بر ابن عباس عرض کرده بود ومات سنة اربع ومائة گفت گفتم من ابن عباس را آیا سجده کنم در سورهٔ ص فقال
پس خواند ابن عباس این آیت را - ومن ذریته داؤد وسلیمان حتی اتی - تا آنکه آمد ورسید بایجا که فرموده است حق تعالے
وامر کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فبهداهم اقتده - پس بهدایت این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن وپیروی کن
فقال - پس گفت ابن عباس - نبیکم - پیغمبر شما - صلی الله علیه وسلم ممن امر ان یقتدے بهم - از جملهٔ آن کسانی ست که امر کرده
شده اند که اقتدا کنند بایشان پس تو سزاوارتری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داؤد علیه السلام سجده کرد وآن حضرت بموافقت
وی سجده کرد مارا نیز باید کرد - رواه البخاری - اگر گوئی نسبت اقتدا وتبعیت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد وحال آنکه
وی مقتدی ومتبوع وافضل واکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر وتاخر وجود عنصری اوست از انبیا علیهم السلام چنانکه اوراتبع
ملت ابراهیم گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت واکملیت وی صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون وی تابع وعامل بهدی همه انبیا
باشد لاجرم جامع وشامل کمالات همه بود وافضل واکمل همه گردد **بیت** خوبی وناز وکرشمه حرکات وسکنات + آنچه خوبان
همه دارند تو تنها داری + علیه افضل الصلوات والتسلیمات واتمها واکملها واین حدیث متمسک شافعیه است در عدم وجوب
سجدهٔ ص وآن نزد ما ونزد مالک ونزد احمد در روایتی واجب ست چنانچه سائر سجدات قرآنی واین حدیث نیز دلالت ندارد
بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرده سبب سجده داؤد را که از جهت قبول توبه بود وسبب سجدهٔ خود را که از جهت شکر قبول
توبهٔ داؤد وموافقت وی بود وسجدهٔ ما بمتابعت آن حضرت واقتدا بانبیا که مامور است آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدان

ودر حقیقت همه عبادات از فرائض وواجبات بجهت شکر نعمت وامتثال امر واتباع پیغمبر است صلی الله علیه وسلم وقول ابن عباس
که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتداء بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده
باین سبب مذکور والله اعلم وامام احمد از ابو بکر بن عبد الله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم که سورهٔ ص می نویسم وچون بآیت
سجده رسیدم دوات وقلم وهر چه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را بآنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
عرض کردم بعد ازان سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر سجود ثبت بران مثل سائر سجدات شده استقرار یافت بران اگرچه
در اوائل نماز عزائم بود وظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام

الفصل الثانی - عن عمرو بن العاص قال اقرأه - ودر بعض نسخ اقرأنی - رسول الله - گفت خوانانید وواناید مرا
پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم خمس عشرة سجدة فی القرآن - پانزده آیت سجده در قرآن - منها ثلث فی المفصل - از انجمله سه سجده
در مفصل که از سورهٔ حجرات تا آخر قرآن وبیان مفصل واختلاف در مبدائے آن در کتاب الصلوٰة گذشت وسه سجده در
مفصل یکے در آخر سورهٔ والنجم دوم در اذا السماء انشقت سوم در سورهٔ اقرأ - وفی سورة الحج سجدتین - وخوانانید در سورهٔ حج
دو سجده یکے در آیة الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض الآیة ودوم در یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا
رواه ابو داؤد وابن ماجة - بدانکه ائمه همه اتفاق دارند که مجموع سجدات قرآنی چهارده است الا نزد امام مالک در روایتی
ودر قول قدیم از شافعی در مفصل سجده نیست وامام ابو حنیفه قائل است بسجدهٔ ص وقائل نیست بسجدهٔ دوم حج ومیگوید
مراد بآن سجده نماز است بقرینه ذکر ارکعوا وامام شافعی وامام احمد برعکس ودر روایتی از امام احمد پانزده است باثبات
سجدهٔ ص ودوم حج چنانکه این حدیث مثبت آنست وگفته اند که حدیث عمرو بن عاص ضعیف ست وصلاحیت احتجاج
ندارد وبعضے از رواة آن مجهول اند وعن عقبة بن عامر قال قلت - گفت عقبه بن عامر گفتم بطریق استفهام - یا رسول الله
فضلت سورة الحج بان فیها سجدتین - فضیلت داده شده سوره حج باینکه در وی دو سجده اند - قال نعم - گفت آنحضرت آرے
ومن لم یسجدهما فلا یقرأهما - وهر که سجده نکرد هر دو سجده را پس گویا نخواند هر دو آیت را خواندنی کامل معتبر - رواه ابو داؤد
والترمذی - واین حدیث نیز ضعیف ست چنانکه گفت - وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی - وگفت ترمذی این حدیثی ست
که نیست اسناد وی قوی زیرا که یکے از راویان وے ابن لهیعه است ووی ضعیف است اگرچه از ائمهٔ حدیث ست ولیکن در آخر
عمر خلط وخلطے بحفظ وی راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت - وفی المصابیح فلا یقرأها کما فی شرح السنة - وواقع
شده است در مصابیح بجائے فلا یقرأهما بضمیر تثنیه که راجع بآیتین سجده است فلا یقرأها بوحدت ضمیر که عاید بسوره است ودر
شرح السنة نیز همچنین است ودرینجا مبالغه بیشتر ست که دلالت میکند برانکه هر که هر دو سجده نکرد گویا تمام سوره نخوانده وحرک
سجده مفوت ثواب قرائت تمام سوره است وعن ابن عمر ان النبی - وروایت ست از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
سجد فی صلوة الظهر - سجده کرد در اثنائے رکعت نماز پیشین سجدهٔ تلاوت - ثم قام فرکع - پس تر بایستاد از سجده پس رکوع کرد

فقرأوا انه قرأ تنزيل السجدة - پس دانستند و اعتقاد کردند صحابه که آن حضرت خواند سورهٔ الم تنزیل الکتاب را که در وے آیت سجده است و این اعتقاد نه از مجرد سجده کردن و ایستادن و برکوع رفتن حاصل شد بلکه آیتے از سورهٔ شنیدند که بیان دانستند که این سوره خواند و آنحضرت گاهی آیتے از سوره می شنوانید تا بدانند که فلان سوره خواند یا بے اختیار از جهت غایت شوق و حضور بجهر ظاهر میشد چنانکه در باب القرأت گذشت - رواه ابوداؤد - و ظاهر این حدیث دلالت دارد که بعد از سجده کردن و برخاستن باقی سوره را نا خوانده برکوع رفت و این جائز ست و نیز جائز است که باقی سوره بخواند بعد ازان برکوع برود غایت آنکه بر تقدیر اول قرأت بعض سوره لازم می آید و آن فی الجمله جائز ست و ازینجا لازم نمی آید که قیام رکوع مقام سجود قرأت جائز نباشد چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است زیرا که آن نزد وی واجب نیست اگر بکند ست فافهم - وعنه انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ علينا القرآن - گفت ابن عمر بود آنحضرت میخواند بر ما قرآن را فاذا مر بالسجدة كبر وسجد وسجدنا معه - پس چون میگذشت بآیت سجده تکبیر میگفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو میباشد - رواه ابوداؤد - وعنه انه قال ان رسول الله - و هم از ابن عمر است که گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قرأ عام الفتح سجدة - خواند در سال فتح آیت سجده را - فسجد الناس كلهم - پس سجده کردند مردم همه - منهم الراكب والساجد على الارض - بعضے از سجده کنندگان سوار بودند و بعض سجده کنندگان بر زمین - حتى ان الراكب ليسجد على يده تا آنکه سوار بتحقیق سجده میکرد بر دست خود و شاید که بعضے از سواران فرود آمده بر زمین نیز سجده کرده باشند و لفظ حدیث نص نیست در آنکه سواران همه سواره بر دست سجده میکردند فافهم - رواه ابوداؤد - و این واقعه جز آن واقعه است که آنحضرت سورهٔ والنجم خواند و مسلمانان و کافران همه با وی سجده کردند چنانکه گذشت زیرا که آنجا در میان مشرکان یکی بود که کفی از خاک و سنگریزه گرفت و بر جبهه خود زد و گفت بس ست مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند و آن قصه در مکه است پیش از فتح [illegible]

وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يسجد في شيء من المفصل منذ تحول الى المدينة - روایت ست از ابن عباس که آنحضرت صلى الله عليه وسلم سجده نکرد در چیزے از مفصل از ان باز که انتقال کرد بمدینه اگرچه پیش ازان بمکه سجده کرده بود و تمامهٔ آدمیان از مسلمانان و کافر و جن و انس با وی سجده کردند - رواه ابوداؤد - و این حدیث مخالف حدیث ابی هریره است که گفت سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربك و اسلام ابی هریره بعد از تحول بمدینه است در سال هفتم از هجرت و گفته اند که حدیث ابی هریره اصح و ارجح ست و بسیاری صحابه روایت کرده اند سجده را در مفصل و مثبت مقدم است بر نافی - وعن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في سجود القرآن بالليل گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت و میخواند در سجدهٔ تلاوت در شب این دعا را - سجد وجهي للذي خلقه وشق سمعه وبصره - سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را و شگافت شنوائی او را و بینائی او را یعنے گوش و چشم را که شگافها اند قوت سمع و بصر در آنجا نهاده - بحوله وقوته - سجده کرد بقدرت و توانائی و توفیق او و تقیید بلیل اتفاقی ست که عائشه این دعا را

از آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول از آنحضرت صلى الله عليه وسلم در مطلق سجدهٔ تلاوت بی تقیید بشب یا روز نیز آمده و خواندن این دعا نیز مروی ست رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا و ظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ صلوتیه کفایت میکند در سجدهٔ تلاوت چه سجده صلوتیه افضل است و چون در آنجا کفایت کند درین جا بالطریق اولی کند و با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولے و انسب خواهد بود - رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حديث حسن صحيح وعن ابن عباس قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال - گفت ابن عباس آمد مردے بحضرت رسالت پناه پس گفت - يا رسول الله رأيتني الليلة وانا نائم كأني اصلي خلف شجرة - دیدم من خود را امشب و حال آنکه من در خوابم گویا نماز میکنم در پس درختی - فسجدت - پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت فسجدت الشجرة لسجودي - پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من یا بجهت سجده کردن من - فسمعتها تقول - پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این دعا را - اللهم اكتب لي بها عندك اجرا - خداوندا بنویس برائے من باین سجده پاداش را وضع عني بها وزرا - و بنه از من بسبب وی گرانی بزه را - واجعلها لي عندك ذخرا - و بگردان این سجده را برائے من نزد خود ذخیره - وتقبلها مني كما تقبلتها من عبدك داود - و بپذیر آن را از من چنانکه پذیرفتی سجده را از بندهٔ خود داود علیه السلام - قال ابن عباس فقرأ النبي صلى الله عليه وسلم سجدة - گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب ازان مرد آیت سجده را در همین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وقتی دیگر که خواندن آیت سجده اتفاق افتاد ثم سجد - پس سجده کرد فسمعته وهو يقول مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة - پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکه وی میگوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت و دعای او - رواه الترمذی وابن ماجه الا انه لم يذكر - روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابن ماجه مگر آنکه ابن ماجه ذکر نکرد این لفظ را - وتقبلها مني كما تقبلتها من عبدك داود - معلوم نمیشود که آنحضرت سورهٔ ص خوانده یا سورهٔ دیگر و ظاهر از روایت ذکر این لفظ چنان در ذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و ما ناکه مبنی روایتین این هر دو احتمال ست اما از قرأت آنحضرت که در روایت اولی مطلق آورده قرأت آیتی از آیات سجده است مطلقا والله اعلم - وقال الترمذی هذا حديث غريب - و ترمذی گفته است که این حدیث بر هر دو روایت غریب است

الفصل الثالث عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ والنجم فسجد فيها وسجد من كان معه - روایت است از عبدالله ابن مسعود که آن حضرت خواند سورهٔ والنجم را پس سجده کرد و سجده کرد کسی که بود با وے غیر ان شيخا من قريش اخذ كفا من حصى او تراب فرفعه الى جبهته وقال يكفيني هذا - جز آنکه پیر مردے از قریش گرفت کفے از سنگریزه یا از خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود و گفت بس است مرا همین مقدار از سجده تکبر کرد و تمرد ورزید با آنکه همه مشرکان که با او بودند سجده کردند - قال عبدالله فلقد رأيته بعد قتل كافرا - گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر کافر

را بعد ازین واقعه که گشته شد در حالت کفر گفته اند که آن مقتول امیه بن خلف بود بفتح لام کشته شد روز بدر و دوے برادر ابی بن خلف بود که گشت او را پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم بدست شریف خود روز احد وبعض گفته اند که عتبه بن ربیعه بود وبعض گفته اند ولید بن مغیره وبعض گفته سعید بن العاص وقول اول اصح است وازین جا معلوم شد که این قضیه پیش از قضیه فتح مکه است از جهت عدم وجود این کافر در هنگام فتح - متفق علیه وزاد البخاری فی روایة وهو امیة بن خلف - انچه حدیث متفق علیه است و زیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد و کفی از حصے یا تراب برداشت و بجبهه خود زد امیه بن خلف بود پس معلوم شد که متعدد و مختار همین ست چنانکه گفتیم - وعن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد فی ص - و روایت ست از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در سوره ص - وقال سجدها داؤد توبة - وگفت آنحضرت کرد سجده سوره ص را داؤد یعنی در قضیه که در سوره ص از وے مذکور است از افتتان پروردگار تعالی مر او را بجهت توبه و استغفار از تقصیرے که از وی واقع شده بود - ونسجدها شکرا - ومیکنیم ما آن سجده را از جهت شکرگزاری قبول توبه داؤد زیرا که انبیا صلوات الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند و افاضه نعمت از حق تعالی بر یکے افاضه بر همه است و پیغمبر ما صلے الله علیه وسلم حکم پدر شفق دارد نسبت با ایشان پس حاصل میگردد مر او را از تذکر نعمت بر ایشان اجل فرح و اعظم سرور - رواه النسائی

باب اوقات النهی

باب در بیان اوقاتے که نهی کرده شده است از نماز گزاردن دران و این شامل است اوقات ثلثه را که حرام است نماز دران که وقت طلوع وغروب و استوا است را که دو وقت دیگر مکروه است دران که ما بعد فجر و عصر ست و در مذهب ما نهی شامل فرض ونفل هر دو است پس دران سه وقت جائز نیست نماز نه ادا و نه قضا مگر عصر یومیه و نه نماز جنازه و نه سجده تلاوت و در نماز جنازه وقتی که حاضر گردد درین اوقات و در سجده تلاوت چون خوانده شود درین ها قولی است و جائز در وقت دیگر و شروع در نفل جائز ست ولیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند از عهده بر می آید و قطع افضل است کذا فی شرح ابن الهمام عن المبسوط ونزد شافعی و احمد جائز ست قضا از جهت قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فلیصلها اذا ذکرها و صلوة الجنازة چون حاضر گردد و تحیة المسجد اگر اتفاق افتد دخول در مسجد ولیکن اگر بقصد تحیت درین اوقات در آید تاخیر کند قضا را تا درین اوقات بگزارد جائز نبود زیرا که این داخل تحری این اوقات است واین بحکم حدیث ممنوع ست چنانکه بیاید وهمچنین جائز ست صلوة کسوف از جهت خوف فوات بالخلاف و رکعتین وضو و رکعتین احرام و طواف وسجود تلاوت چون خوانده شود درین اوقات ونیز کراهت نزد ما شامل ست نماز را از سنه و اکثر را نزد شافعی و هر که موافق اوست در روز جمعه وقت استوا جائز ست و در مکه معظمه نیز جائز ست در همه اوقات ونزد امام احمد جائز ست رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از وے دو روایت ست و امام مالک گفت در یافتم من اهل فضل را مگر آنکه اجتهاد و کوشش میکردند و میگذاردند نماز در نصف النهار و مذهب حنفیه احوط است

زیرا که چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح مر محرم راست والله اعلم

الفصل الاول - عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها - باید که طلب نکند و قصد نه نماید یکے از شما پس بگزارد نماز نزد برآمدن آفتاب و باید که نگزارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحری در اصل بمعنی طلب احری و احری بمعنی لائق تر و سزاوار تر بود و مراد اینجا مطلق بمعنی طلب و قصد ست و معنی اصلی نیز معتبر و منظور ست چه هر که قصد وقتی میکند برائے نماز آن را سزاوار تر و لائق تر پنداشته میکند و ازینجا گفت امام شافعی که تحیت مسجد و قضائے نماز بقصد درین اوقات جائز نبود و اگر اتفاقی بود جائز است و ما میگوئیم که مقصود از حدیث نهی از صلوة است درین اوقات مطلقا - وفی روایة قال - و در روایتی این چنین آمده و باین عبارت آمده است که گفت آنحضرت - اذا طلع حاجب الشمس - چون برآید ابروے آفتاب مراد وقت طلوع است که چون گوشه از آفتاب می برآید مشابه ابرو می باشد و در قاموس گفته که حاجب الشمس ناحیه از ان و در صراح گفته حاجب شمس کرانهاے وے - فدعوا الصلوة - پس بمانید نماز را و نگذارید آن را - حتی تبرز - تا آنکه پیدا گردد و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب بمقدار یک نیزه صبر کند بهتر باشد چنانکه در حدیث دیگر بیاید - واذا غاب حاجب الشمس - وچون فرو نشیند و ناپیدا گردد کرانه آفتاب - فدعوا الصلوة حتی تغیب - پس بمانید نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وے - ولا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها - و نگردانید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نه غروب او را یا قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آن ست که نگزاریم نماز در وقت طلوع و غروب - فانها تطلع بین قرنی الشیطان - زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شرح این عبارت در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفاء و اختصارا - متفق علیه - وعن عقبة بن عامر قال ثلث ساعات کان رسول الله صلے الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن - سه ساعت و سه زمان بود که آن حضرت باز میداشت ما را که نماز کنیم دران سه ساعت - او نقبر فیهن موتانا - یا دفن کنیم درین سه ساعت مرده هاے خود را مراد از قبر کردن نماز جنازه است والا دفن کردن مرده ها را و نهادن ایشان را در قبر درین اوقات منهی عنه نیست باجماع کذا قالوا آن سه ساعت کدام است حین تطلع الشمس بازغة - یکے هنگام اول برآمدن آفتاب بزغ یعنی تابش آفتاب و ابتدائے برآمدن وے آید - حتی ترتفع - تا آنکه بلند گردد بمقدار یک نیزه - وحین یقوم قائم الظهیرة - دوم هنگام ایستادن ایستاده شونده نیم روز که مراد بدان سایه است یا آفتاب - حتی تمیل الشمس - تا آنکه کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال - وحین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب - سوم هنگام میل کردن آفتاب از برائے غروب تا تمام غروب کند و فرو رود - رواه مسلم - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس - نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب - ولا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس - ونیست نماز بعد از نماز دیگر تا آنکه

فرو رود آفتاب مراد نفی صلوٰۃ کامل خواہد بود زیراکہ نماز درین دو وقت مکروہ است نہ حرام - متفق علیہ - وعن عمرو بن عبسۃ - بفتحات عین وسین مہملتین صحابی مشہور ست احوال شریف وے وقصۂ ابتداے اسلام وی در مواضع نوشتہ شدہ است - قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ - قدوم آورد آنحضرت مدینہ را - فقدمت المدینۃ فدخلت علیہ فقلت اخبرنی عن الصلوٰۃ - پس قدوم آوردم من نیز پس درآمدم برآن حضرت پس گفتم خبر دہ مرا از نماز یعنی از وقت آن بدلیل جواب - فقال - پس گفت آنحضرت - صل صلوٰۃ الصبح - بگزار نماز بامداد را - ثم اقصر عن الصلوٰۃ حین تطلع الشمس حتی ترتفع - پس تر باز آئی از نماز ہنگامے کہ طلوع کند آفتاب تا آنکہ بلند گردد و اقصر بفتح ہمزہ امر ست از اقصار چون شخصے باز آید از چیزے با وجود قدرت بران میگویند اقصرت بہمزہ و اگر عاجز است ازان میگویند قصرت بی ہمزہ اینچنین ست استعمال عرب - فانہا تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان - زیراکہ آفتاب طلوع میکند در وقتی کہ طلوع میکند میان دو قرن شیطان - وحینئذ یسجد لہا الکفار - و درین ہنگام سجدہ میکنند آفتاب را کافران - ثم صل - بعد ازان بگزار نماز نفل ہرچہ خواہی - فان الصلوٰۃ مشہودۃ - زیراکہ نماز درین وقت یا مطلق حاضر میشوند در ملائکہ یا گواہی میدہند بدان براے مصلے وقول او محضورۃ - بضاد معجمہ بمعنے اول تاکید وتکریر ست و در روایتی مشہودۃ مکتوبۃ آمدہ یعنی حاضر میشوند او را ملائکہ ومی نویسند در نامۂ اعمال بندہ اجر و شہود ملائکہ ہم از بہر کتابت ست - حتی یستقل الظل بالرمح - تا آنکہ کم میشد سایہ در نیزہ کہ خلاہر شدہ میشد در زمین و یرسید غایت قلت را چنانکہ در وقت استوا میباشد و استقلال بمعنے ارتفاع نیز آمدہ بلند می شد سایہ برمح و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمدہ و مآل معنے ہر دو عبارت یک ست یا محمول بر قلت است - ثم اقصر عن الصلوٰۃ - پس تر باز آئی از نماز - فان حینئذ تسجر جہنم - پس بدرستی کہ درین ہنگام یعنی وقت استوا افروختہ میشود و تافتہ می شود دوزخ و تسجر بتخفیف وتشدید بہر دو روایت ست - فاذا اقبل الفیء فصل - پس چون پیش آید سایۂ زوال پس بگزار نماز ظہر و ہرچہ خواہی از نوافل - فان الصلوٰۃ مشہودۃ محضورۃ حتی تصلی العصر - تا آنکہ بگزاری نماز دیگر را - ثم اقصر عن الصلوٰۃ حتی تغرب الشمس - پس تر باز آئی از نماز تا آنکہ فرو رود آفتاب - فانہا تغرب بین قرنی الشیطان - زیراکہ بدرستی کہ آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان - وحینئذ یسجد لہا الکفار - و درین ہنگام سجدہ میکنند مر او را کافران - قال فقلت - گفت عمرو بن عبسہ گفتم - یا نبی اللہ فالوضوء حدثنی عنہ - ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر دہ مرا از فضیلت آن - قال - گفت آن حضرت - ما منکم رجل یقرب وضوءہ - بفتح واو نیست ہیچ مردے کہ نزدیک گرداند آب وضوے خود را اشارت ست باہتمام او در امر طہارت تا بنفس خود متعہد حضار ونہی آن میگردد و مشقت میکشد وغیرے را در عبادت مولی شریک نمیگرداند - فیتمضمض ویستنشق - پس آب در دہن بگرداند و بینی میکشد - فیستنثر - بثاء مثلثہ پس بیفشاند بینی را استنشاق براے مبالغہ در تطہیر و تنظیف انف کہ محل بیتوتت شیطان ست چنانکہ در باب فضل وضو گذشت - الا خرت خطایا وجہہ وفیہ وخیاشیمہ - مگر آنکہ ساقط میگردد گناہان روی او یعنی

باطن روے و دہان و بینہاے بینی او و خرت بجاے معجمہ وتشدید را از خرور بمعنی افتادن از جانب بالا و بجیم وتخفیف را از جریان نیز روایت ست - ثم اذا غسل وجہہ کما امرہ اللہ - پس تر چون بشست ظاہر روی خود را بان وجہے کہ امر کردہ است او را خداوند تعالے - الا خرت خطایا وجہہ من اطراف لحیتہ مع الماء - مگر آنکہ می افتد گناہان روی وے از کرانہاے ریش وے ہمراہ آب - ثم یغسل یدیہ الی المرفقین - پس تر می شوید ہر دو دست خود تا ہر دو آرنج - الا خرت خطایا یدیہ من اناملہ مع الماء - مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو دست وی از سر دست انگشتان وے ہمراہ آب - ثم یمسح رأسہ - پس تر مسح میکند سر خود را - الا خرت خطایا رأسہ من اطراف شعرہ مع الماء - مگر آنکہ بے افتد گناہان سر وے از کرانہاے موی ہمراہ آب - ثم یغسل قدمیہ الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیہ من اناملہ مع الماء - پس تر میشوید ہر دو پاے خود را تا ہر دو پاشنہ مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو پاے وی از سر انگشتان وی ہمراہ آب - فان ہو قام فصلے - پس اگر آن مرد ایستاد پس نماز گزارد - فحمد اللہ واثنی علیہ ومجدہ بالذی ہو لہ اہل - پس بستود خدا را و ستائش کرد بروی و بزرگی یاد کرد او را بصفاتے کہ وے تعالے سزاوار آنست - وفرغ قلبہ للہ - وخالی گردانید دل خود را براے یاد خدا گویا درین قول اشارت ست بتطہیر از ذنوب باطن چنانکہ در وضو طہارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتیب کہیئتہ یوم ولدتہ امہ بران - الا انصرف من خطیئتہ کہیئتہ یوم ولدتہ امہ - مگر آنکہ باز میگردد از نماز پاک از گناہ خود مانند پیکر و نہاد خود در روز زائیدن مادر او او را - رواہ مسلم - وعن کریب - بضم کاف وفتح را - ان ابن عباس والمسور - بکسر میم وسکون سین مہملہ - بن مخرمۃ - بفتح وسکون خاے معجمہ وفتح را ابن اخت عبدالرحمن بن عوف صحابی صغیر ست و بود ولادت وے بعد از ہجرت بمکہ و قدوم آورد بمدینہ سنۃ ثمان و وقت وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وی ہشت سالہ بود و شنیدہ از آنحضرت و یاد داشت و تحدیث کرد بمکہ تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکہ و بود در وی تا مرد معاویہ و مکروہ داشت بیعت یزید را تا آنکہ فرستاد یزید لشکرے را بمکہ و محاصرہ کرد آنرا پس رسید مسور را حجری از احجار منجنیق و وے نماز میکرد پس کشتہ شد رضی اللہ عنہ - وعبدالرحمن بن الازہر - بفتح ہمزہ وسکون زاے نیز صحابی برادرزادۂ عبدالرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت ست از کریب کہ مولاے ابن عباس است وثقہ است کہ این سہ صحابہ - ارسلوہ الی عائشۃ - فرستادند او را بسوی عائشہ رضی اللہ عنہا - فقالوا - پس گفتند این سہ کس بہ کریب - اقرأ علیہا السلام - بخوان بر عائشہ سلام را - وسلہا عن الرکعتین بعد العصر - وبپرس عائشہ را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر کہ جائز ست گزاردن آنہا یا نہ وآن حضرت گزاردہ است یا نہ گویا ایشان شنیدہ بودند گزاردن آنحضرت را این دو رکعت - قال - گفت کریب - فدخلت علی عائشۃ - پس درآمدم بر عائشہ رضی اللہ عنہا - فبلغتہا ما ارسلونی - پس رسانیدم عائشہ را پیامے کہ فرستادہ بودند ایشان مرا بدان پیش او کہ سوال از حکم رکعتین بعد العصر است - فقالت سل ام سلمۃ - پس گفت عائشہ بپرس ام سلمہ را کہ او عالم ست بدان کریب میگوید - فخرجت الیہم فردونی الی ام سلمۃ

پس بیرون آمدم از پیش عائشہ و رفتم بسوی ابن عباس وغیرہ پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمہ تا از وی بپرسم
و این غایت ادب و ہوشیاری بود از کریب کہ خود از پیش عائشہ نزد ام سلمہ نرفت زیراکہ ایشان او را نزد عائشہ فرستادہ
بودند نہ نزد ام سلمہ نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمہ فرستادند نزد ام سلمہ رفت - فقالت - پس گفت
ام سلمہ سمعت النبی - شنیدم من پیغمبر را - صلی اللہ علیہ وسلم ینہی عنہما - نہی میکرد از گزاردن دو رکعت بلکہ مطلق نماز
بعد از نماز عصر - ثم رأیتہ یصلیہما - پستر دیدم آنحضرت را کہ میگزارد این دو رکعت را - ثم دخل - پستر درآمد حضرت گویا
گزاردن آن در مسجد بود پس از آن درآمد در خانہ یا در صفہ دار بود پس درآمد در درون خانہ - فارسلت الیہ الجاریۃ - پس
فرستادم من بسوی آنحضرت داورا - فقلت قولی لہ - پس گفتم آن جاریہ را بگو مر آنحضرت را - تقول - میگوید - ام سلمہ
یا رسول اللہ سمعتک تنہیٰ عن ہاتین - شنیدم ترا کہ نہی میکردی از گزاردن آن دو رکعت - واراک تصلیہما - و الآن می بینم
ترا کہ میگزاری آنہا را - قال - گفت آن حضرت در جواب این سوال - یا ابنۃ ابی امیۃ - ای دختر ابی امیہ نام پدر ام سلمہ
سہل بن مغیرہ مخزومی ست و کنیت او ابو امیہ بود - سالت عن الرکعتین بعد العصر - پرسیدی از گزاردن این دو رکعت
بعد از نماز عصر - وانہ اتانی ناس من عبد القیس - سببش این ست کہ بدرستی کہ شان اینست کہ آمدند مرا مردم از قبیلہ
عبد القیس برای تعلم احکام دین - فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظہر - پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت
کہ بعد از نماز پیشین است - فہما ہاتان - پس این دو رکعت کہ گزاردم بعد از عصر آن دو رکعت است کہ نگزاردہ بودم بعد از نماز
پیشین متفق علیہ - و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ تعلیم علم دین و احکام شریعت و ہدایت خلق اہم و اقدم است بر گزاردن
نافلہ اگرچہ سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد بر آنکہ نوافل موقتہ اگر فائت گردد در وقتش قضا کردہ شود بعد از وقت چنانکہ
شافعیہ بر آنند و نزد حنفیہ در وقت می توان گزارد نہ در غیر وقت و شاید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شروع کردہ باشد در آن
و بجہت ضرورت تعلیم و ہدایت نقض کردہ از جہت قضا کرد و اللہ اعلم اگر گفتہ شود کہ این حدیث دلالت ندارد مگر بر آنکہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از عصر کہ گزارد بجہت شغل وفد عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظہر اما باحادیث دیگر کہ از عائشہ
در صحیح بخاری آمدہ است و دلالت دارند بر مواظبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بران چہ کار میکنید چنانکہ گفت وی رضی اللہ عنہا
سوگند بآن خدای کہ برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکہ ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت
ترک نمی کرد این دو رکعت را آشکارا و نہان و گفت نیامد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکہ گزارد دو رکعت
را جوابش آنکہ باحادیث صحیحہ ثابت شدہ است کہ نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروہ است و جمہور علما نیز ہم برین اند و عمر رضی اللہ عنہ نہی
میکرد از آن و میزد بران و لیکن گزاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شدہ و سخن درین باب بسیار ست بارہا از آن در شرح
گفتہ شدہ است و صواب آنست کہ گزاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بران از خصائص آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم
با وجود آنکہ امت را نہی کرد از آن چنانکہ خود صوم وصال میداشت و دیگران را نہی میکرد از آن و بعض گویند کہ نہی از صلوٰۃ

بعد العصر بجہت آنست کہ مبادا واقع نشود در وقت غروب و لیکن آن مکروہ نیست و زدن عمر رضی اللہ عنہ مردم را بران ہم
از جہت بودہ بعض میگویند کہ مکروہ نیست نماز بعد از صبح و بعد از عصر مگر در حق کسی کہ قصد کند نماز طلوع شمس و غروب آن را
چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ لا تحینوا بصلوٰتکم طلوع الشمس و لا غروبہا چنانکہ در اول باب گذشت و جمہور بر کراہت صلوٰۃ اند
بعد از ہر دو وقت مطلقا نقل است کہ امام احمد را دیدند کہ درون خانہ پنہان از مردم دو رکعت نماز میگزارد گفتند چرا در مردم نمیگزاری
فرمود از ترس مردم ظاہر اینست مذہب این امام اجل برخلاف مذہب مردم بود و چون جمہور ناس برین بودند نخواست مخالفت کند واللہ اعلم

الفصل الثانی

عن محمد بن ابراہیم عن قیس بن عمرو - روایت ست از محمد بن ابراہیم کہ از صغار تابعین است از قیس
ابن عمرو کہ صحابی انصاری ست - قال رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یصلی بعد صلوٰۃ الصبح رکعتین - گفت دید آنحضرت
مردی را کہ میگزارد بعد از گزاردن نماز صبح دو رکعت - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ الصبح
رکعتین رکعتین - آیا میگزاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت باین طریق کہ میگزاری فرض را دو رکعت و میگزاری بعد از وی
دو رکعت دیگر نفل و حال آنکہ میدانی کہ بعد از وی نمازی نیست - فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلہما - پس
گفت آن مرد بدرستیکہ من نگزاردہ بودم آن دو رکعت را کہ پیش از دو رکعت فرض اند یعنی رکعتین سنت - فصلیتہما الآن - پس
گزاردم آن دو رکعت را اکنون - فسکت رسول اللہ - پس خاموش ماند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - و انکار نکرد و تقریر فرمود پس
معلوم شد کہ اگر سنت فجر پیش از فرض گزاردہ نشود بعد از وی باید قضا کرد و ہمین ست مذہب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفہ
و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را نہ پیش از طلوع شمس و نہ بعد از آن مگر آنکہ با فرض قضا شود چنانکہ در لیلۃ التعریس کردند
امام محمد گفتہ کہ دوست دارم کہ قضا کردہ شود تا وقت زوال و شیخین گویند کہ اصل در سنن عدم قضاست و قضا مخصوص است
بواجب و حدیث وارد نشدہ است مگر در قضای آن بہ تبعیت فرض پس باقی ماند ماورای آن بر اصل کہ عدم قضاست و
حدیث محمد بن ابراہیم ضعیف ست احتجاج بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کردہ نشوند بعد از وقت تنہا و در قضای آن
بہ تبعیت فرض اختلاف ست کذا فی الہدایہ و ترمذی گفتہ کہ قومی از علمای مکہ قائل شدہ اند بحدیث قیس و گفتہ اند کہ باکی
نیست کہ بگزارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبہ پیش از طلوع آفتاب و حدیثی دیگر نیز آوردہ اند از ابی ہریرہ من لم یصل رکعتی الفجر
فلیصلہما بعد ما تطلع الشمس و انچہ رسیدہ است از عمل ابن عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد
و اسحٰق انتہی - رواہ ابوداود و روی الترمذی نحوہ و قال اسناد ہذا الحدیث لیس بمتصل - و گفتہ است ترمذی اسناد این حدیث
متصل نیست سلان محمد بن ابراہیم لم یسمع من قیس بن عمرو - زیراکہ محمد بن ابراہیم کہ روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو
وی سماع ندارد از وی - وفی شرح السنۃ و نسخ المصابیح عن قیس بن قہد نحوہ - و در شرح السنۃ و در نسخہای مصابیح از محمد بن ابراہیم
از قیس بن قہد بفتح قاف و سکون ہا مانند این حدیث روایت کردہ شدہ و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس بن قہد
ہر دو آوردہ و گفتہ کہ صحیح نزد حفاظ قیس بن عمرو ست و در تقریب و کاشف ذہبی قیس بن عمرو را ذکر کردہ نہ قیس بن قہد را

ودر بعض کتب قیس ابن عمرو قیس بن قهد هر دو مذکور اند وگفته اند که هر دو از بنی نجار اند وگفته اند آنکه محمد بن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وی روایت کرده قیس ابن قهد ست وبعض گفته اند قیس بن عمرو والله اعلم - وعن جبیر بن مطعم ان النبی صلے الله علیه وسلم قال - روایت است از جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی در اسلام آورده پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود که آنحضرت فرمود - یا بنی عبد مناف لاتمنعوا احدا طاف بهذا البیت - ای پسران عبد مناف ودر روایتی یا بنی عبد المطلب باز ندارید هیچ یکے را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه - وصلی ایة ساعة شاء من لیل ونهار - ونماز بگزارد هر ساعتی که خواهد از شب وروز - رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی - در طواف کردن هر ساعت که خواهد خواه در وقت طلوع وغروب واستوا وبعد از نماز فجر ونماز عصر وخواه جز آن باشد خلافی نیست خلاف در نماز ست نزد شافعی جائز ست هر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا جز آن بظاهر این حدیث ونزد احمد جائز ست رکعتین طواف خاصة تبعیت طواف ونزد ما جائز نیست هیچ نماز وحکم مکه حکم سائر بلاد ست در حرمت وکراهت از جهت عموم حدیث نهی واز جهت آنکه محرم راجح است وبعض گویند حکم نهی ناسخ ست والله اعلم وعن ابی هریرة ان النبی صلے الله علیه وسلم نهی عن الصلوٰة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة - روایت ست از ابی هریره که آنحضرت نهی کرد از نماز گزاردن نیم روز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعه - رواه الشافعی - واین نیز مذهب شافعی ست چنانکه گذشت باین حدیث وگفته اند که احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند واین حدیث ضعیف ست صلاحیت معارضه بآن احادیث ندارد یا آنکه محرم راجح ست بر مبیح نزد تعارض وعن ابی الخلیل عن ابی قتادة قال کان النبی صلے الله علیه وسلم یکره الصلوٰة نصف النهار حتی تزول الشمس - ابو الخلیل بخاے معجمه که از ثقات تابعین ست روایت میکند از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که گفت بود آن حضرت که مکروه میداشت نماز را در نیم روز تا برگردد آفتاب - الا یوم الجمعة - مگر در روز جمعه - وقال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة - وگفت که دوزخ گرم کرده میشود وتابانیده میشود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه وتسجر به تخفیف وتشدید هر دو روایت ست - رواه ابوداؤد وقال ابو الخلیل لم یلق اباقتادة - روایت کرد اینحدیث را ابوداؤد وگفت ابو الخلیل ملاقات نکرده است ابو قتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد والله اعلم

الفصل الثالث

عن عبد الله بن الصنابحی - بضم صاد مهمله وکسر با وحای مهمله منسوب بصنابح بطنی ست از مرد صحابی ست وبعض ابو عبد الله صنابحی گفته وصواب آنست که ابو عبد الله تابعی ست وعبد الله صنابحی صحابی ست قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن الشیطان - بدرستیکه آفتاب طلوع میکند وحال آنکه با وے قرن شیطان ست معنی قرن شیطان گذشت - فاذا ارتفعت فارقها - پس چون بلند میگردد آفتاب جدائی میکند شیطان آفتاب را - ثم اذا استوت قارنها - باز چون وقت استوای شود نزدیک میگردد شیطان آفتاب را - فاذا زالت فارقها - پس چون وقت زوال مے شود جدا میگردد - فاذا دنت للغروب قارنها - پس چون

نزدیک میشود مر غروب را نزدیک میگردد او را - فاذا غربت فارقها - پس چون غروب میکند جدا میگردد - ونهی رسول الله صلے الله علیه وسلم عن الصلوٰة فی تلک الساعات - ونهی کرده است پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم از نماز گزاردن درین ساعتها - رواه مالک واحمد والنسائی - روایت کرده است اینحدیث را مالک واحمد ونسائی ومالک باوجود آنکه روایت کرده است اینحدیث را قائل نیست بحرمت صلوٰة وقت استوا وگفته که در یافتیم ما اهل فضل را مگر آنکه کوشش میکردند ومیگزاردند نماز در نیم روز - وعن ابی بصرة - بفتح موحده وسکون صاد مهمله - الغفاری - بکسر غین معجمه صحابی ست نام وی حمیل بضم حای مهمله وفتح میم وبعض بفتح حا وکسر میم گفته وجمعی بفتح جیم نیز گفته اند واین هم ست والله اعلم - قال صلے بنا رسول الله - گفت نماز گزارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالمخمص - بضم میم وفتح خاے معجمه وتشدید میم مفتوحه در آخرش صاد مهمله نام جای ست صلوٰة العصر - گزارد نماز دیگر را - فقال ان هذه صلوٰة عرضت علی من کان قبلکم - پس گفت که این نمازی ست که عرض کرده وظاهر کرده شده بر کسانی که پیش از شما بوده اند از امم سابقه - فضیعوها - پس ضایع کردند او را وبجاے نیاوردند حق او را وبموا ظبت نکردند بران - فمن حافظ علیها کان له اجره مرتین - پس کسے که محافظت کند ومداومت نماید بران باشد مراو را مزد دو بار رو دو چند یکی بجهت آنکه عملی ست وبر هر عمل اجرے ست دیگر بجهت محافظت بران برخلاف پیشینیان - ولاصلوٰة بعدها حتی یطلع الشاهد - ونیست نماز بعد از صلوٰة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد - والشاهد النجم - وشاهد ستاره است از جهت حضور او در شب یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب ست - رواه مسلم - وعن معاویة قال - وروایت است از معاویه بن ابی سفیان که گفت - انکم لتصلون صلوٰة لقد صحبنا رسول الله - بدرستی که شما میگزارید دو رکعت نماز را که بتحقیق صحبت داشتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فما رأیناه یصلیها - پس ندیدیم ما آنحضرت را که میگزارد آنرا - ولقد نهی عنهما - وهر آئینه بتحقیق نهی کرده است از ان - یعنی الرکعتین بعد العصر - مراد میدارد باین نماز دو رکعت بعد از عصر وگزاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را در خانه بود وتاویل آن در حدیث کریب گذشت - رواه البخاری - وعن ابی ذر قال وقد صعد علی درجة الکعبة - گفت ابوذر وحال آنکه بتحقیق برآمده بود وی بر پای زینه کعبه که بوی در کعبه بجهت بلندی در می آمدند ووی الآن از چوبی ست بر شکل منبر که زینه ها دارد ودر مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند وبر دو طرف پایهاش پایهاے عرابه ساخته وچون خواهند که مردم را در کعبه در آرند او را کشیده متصل بباب سازند پس بروی برآیند ودرون در آیند وچون فارغ شوند باز در جاے خودش کشیده بیارند واحتمال دارد که دران زمان نیز این چنین بود یا طور دیگر بود والله اعلم پس ابوذر رضی الله عنه برین درجه برآمد وگفت - من عرفنی فقد عرفنی - کسی که میشناسد مرا می شناسد مرا براست گوئی وصدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان وبرنداشت زمین براست گوتر از ابوذر - ومن لم یعرفنی فانا جندب - وکسی که نمی شناسد مرا پس باید که بداند مرا که من جندب ام تا قرار گیرد واطمینان یابد دل وے بصدق آنچه روایت می کنم از رسول خدا صلے الله علیه وسلم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابوذر ست

پس روایت کرد وے رضی اللہ عنہ وگفت سمعت رسول اللہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت لاصلوٰة بعد الصبح حتی تطلع الشمس نیست نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس ونیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب الا بمکة الا بمکة الا بمکة مگر بمکہ سہ بار مکرر فرمود ودر بعض نسخ دو بار نیست رواه احمد ورزین

باب الجماعة وفضلها

اختلاف کرده اند کہ جماعت سنت ست یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایہ بعض گفتہ اند کہ فرض عین ست مگر بعذر واین قول امام احمد وداؤد وعطا وابی ثور ست ایشان میگویند کسی کہ بشنود بانگ نماز وحاضر نیاید درست نیست نماز او وبعض گویند فرض کفایہ است وطیبی گفتہ ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد برآنکہ جماعت فرض کفایہ ست واکثر صحابہ برانند ونزد بعض سنت مؤکده است در حکم واجب مذهب امام ابوحنیفہ واصحاب او این ست وشیخ ابن همام نقل کرده کہ اکثر مشائخ ما برین اند کہ جماعت واجب ست وتسمیہ او بسنت بجهت آنست کہ ثبوت وجوب آن بسنت است ودر بدائع گفتہ کہ واجب است بر حر وعاقل وبالغ کہ معذور نیست حاضر شدن بمسجد برای جماعت واگر در نیابد جماعت واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر باتفاق واگر برود نیکوست واگر در مسجد حی تنها بگزارد هم نیکوست وقدوری گفتہ کہ اهل وعیال خود را جمع کند ودر خانہ بجماعت بگزارد ونیز اختلاف کرده اند کہ جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جامع واگر دو مسجد جامع باشند اختیار کند اقدم را واگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را واگر دو اقرب گزارده اند وشنید تکبیر مسجد ابعد را اگر در اقرب در آمده است نرود واگر نہ درآمده است برود واتفاق دارند کہ جماعت بعذر ساقط میگردد واز جملۂ اعذار مرض ست وبریدگی دست ویا از دو جانب وفالج واختفا از سلطان وضعفی کہ نتواند بدان راه رفت وکوری نزد ابی حنیفہ وبعض گفتہ اند ماتفاق وباران وگل ولای وسختی سرما در قول صحیح ودر روایت ابی یوسف کہ گفت پرسیدم ابوحنیفہ را از حضور جماعت در گل ولای فرمود بهتر آنست کہ ترک نکند وامام محمد حدیثی روایت کرده کہ اذا ابتلت النعال فالصلوٰة فی الرحال۔

الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰة الجماعة تفضل صلوٰة الفذ نمازی کہ بجماعت بگزارند زیادتی میکند در ثواب بر نمازی کہ تنها بگزارند بسبع وعشرین درجة بہ بست وهفت پایہ وفذ بفتح فا وتشدید ذال معجمہ بمعنی فرد وتنها ودر روایتی بخمس وعشرین آمده یعنی بہ بیست وپنج وگفتہ اند کہ در اکثر روایات بست وپنج آمده است مگر در حدیث ابن عمر آمده کہ بیست وهفت است شاید کہ نخست بیست وپنج وحی شد پس از ان زیاده کرده شد تفضلاً وانعاما ونیز اختلاف بتفاوت حال صلوٰة ومصلی ست یا بیست وهفت در جهریہ است وبیست وپنج در سریہ وبعض گفتہ اند کہ در ذکر قلیل وکثیر منافاتی نیست از جهت وجود قلیل در ضمن کثیر واختلاف است در آنکہ این فضیلت مخصوص بجماعت در مسجد ست یا عام بعض گفتہ اند کہ مخصوص بجماعت در مسجد ست وبر هر تقدیر علم تخصیص عدد موکول بعلم شارع است کہ جز او را بحقیقت بران اطلاع نیست وبعض علما مناسبات دران ذکر کرده اند واللہ اعلم

متفق علیہ وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت ست از ابی هریره کہ گفت آنحضرت والذی نفسی بیده سوگند بآن کسی کہ بقای نفس من در دست قدرت اوست لقد هممت ان امر بحطب فیحطب بتحقیق آهنگ کردم کہ امر کنم بجمع کردن هیزم پس جمع کرده شود هیزم ثم آمر بالصلوٰة فیوذن لها پستر امر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان گفتہ شود مر او را ثم امر رجلا فیوم الناس پستر امر کنم مردی را بامامت کردن مردم تا امامت کند ایشان را ثم اخالف الی رجال پستر بیایم بسوی مردانی کہ حاضر نشده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی اینست کہ مخالفت کنم چیزی را کہ ظاهر کرده ام از اقامت صلوٰة یا مصلیان یا تخلف کنم از نماز ورجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت وتعذیب ایشان وفی روایة لایشهدون الصلوٰة ودر روایتی این زیادت مذکور است کہ الی رجال لایشهدون الصلوٰة مخالفت کنم بسوی مردانی کہ حاضر نمی شوند نماز را واگر مذکور نیست هم مراد است چنانکہ در ترجمہ ظاهر کردیم ودر تعیین این نماز احادیث مختلف آمده کہ جمعہ است یا عشا یا فجر وظاهر آنکہ حدیث عام است فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر ایشان بمبالغہ خانہای ایشان را تا سوختہ شوند ایشان دران ودر حدیث مبالغہ است در اهتمام بتعذیب جماعہ کہ حاضر نمیشوند بجماعت کہ آنحضرت بنفس شریف خود مقید بامامت میشود ودیگری را خلیفہ میگیرد وخود بتحریق آن جماعت مقید میشود والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انہ یجد عرقا سمینا وبخدا سوگند اگر بداند یکی از ایشان کہ می یابد استخوان فربہ را وعرق بفتح عین وسکون را استخوانی کہ گرفتہ شده است ازوی گوشت وبعض گفتہ اند کہ عرق استخوان با گوشت واگر گرفتہ شود از وی گوشت آنرا عراق گویند بضم عین او مرماتین بکسر میم وبفتح آن حسنتین یا می یابد دو سم گاو یا گوسپند را کہ نیکواند در نظر حرص وطمع ودنائت همت وی وبعض مرماتین را تفسیر بدو گوشت پاره کرده اند لشهد العشاء هر آئینہ حاضر میگردد نماز عشا را بیان ودنائت همت وی میکند کہ برای اینچنین امر خسیس حقیر دنیاوی حاضر می آید وبرای ثواب آخرت وحصول قرب درگاه حق نمی آید از بی تمیزی وبی خردی رواه البخاری ولمسلم نحوه۔

وعنہ قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل اعمی وهم از ابی هریره روایت ست کہ آمد آنحضرت را مردی نابینا بعض گفتہ اند مراد ابن ام مکتوم است کہ از مشاهیر صحابہ است چنانکہ در بعض روایات تصریح بدان واقع شده وبعض گویند غیر اوست فقال پس گفت آن مرد یا رسول اللہ انہ لیس لی قائد یقودنی الی المسجد بدرستی کہ شان این است کہ نیست مرا کشنده یعنی شخصی کہ دست مرا بگیرد وبکشد بسوی مسجد وقود کشیدن ستور وجز آن از پیش چنانکہ سوق راندن از پس فسال رسول اللہ پس طلب کرد وخواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یرخص لہ کہ رخصت دهد مر او را وتکلیف نکند حضور مسجد را فیصلی فی بیتہ پس بگزارد آن مرد نماز در خانۂ خود وبمسجد نیاید فرخص لہ پس رخصت کرد آنحضرت مر او را فلما ولی دعاه پس هرگاه کہ پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را فقال هل تسمع النداء بالصلوٰة پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برای نماز یعنی میشنوی اذان را قال نعم گفت آری میشنوم اذان را قال

فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان - رواه مسلم -
وعن ابن عمر انه اذن للصلوة - بضم همزه و کسر ذال مشدده و بفتح همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه اول
معنی آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجد وی یا نزد وی برای نماز و بر وجه ثانی اذان گفت ابن عمر
و ظاهر سیاق حدیث همین ست و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر میشود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر هر تقدیر
اذانی واقع شد برای نماز - فی لیلة ذات برد و ریح - در شبی که خداوند سرما و باد بود - ثم قال - پس گفت موذن یا ابن عمر
در اذان - الا صلوا فی الرحال - آگاه باشید و بدانید بگذارید نماز در مسکنها و منزلها و رحل مسکن مرد و آنچه با اوست از رخت
و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با اوست در سفر و دور نیست که وقوع این قضیه در سفر باشد - ثم قال ان رسول الله -
پس گفت ابن عمر که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کان یأمر المؤذن اذا کانت لیلة ذات برد و مطر یقول - بود آنحضرت
که امر میکرد موذن را وقتیکه میبود شبی خداوند سرما و باران که بگوید - الا صلوا فی الرحال - از ینجا معلوم شد که باد و باران
و سرما از اعذار ترک حضور جماعت ست و ظاهر آنست که امر صلوا فی الرحال برای اباحت باشد که مفید رخصت ست
و توانند که محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تیسیر برامت - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا وضع عشاء احدکم و اقیمت الصلوة - چون نهاده شد طعام یکی از شما و برپا کرده شد نماز و تکبیر برآورده شد -
فابدءوا بالعشاء - پس آغاز کنید بطعام - ولا یعجل - بفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برای نماز -
حتی یفرغ منه - تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان بجهت آن ست
که عادت عرب در طعام تغدی و تعشی ست که در چاشتگاه و شبانگاه بخورند و وقت نماز جز در صورت دوم نبود ظاهر
آنست که امر بابتدا الطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام ست یا غلبه گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد - وکان ابن عمر
یوضع له الطعام و تقام الصلوة - و بود ابن عمر رضی الله عنهما که نهاده می شد برای وی طعام و تکبیر برآورده میشد برای
نماز - فلا یاتیها حتی یفرغ منه - پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ می شد از طعام - وانه لیسمع قراءة الامام - و بدرستی
که ابن عمر هر آئینه می شنید قرأت امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است بکمال
سنت و اتباع و وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین ست - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله
عنها - انها قالت سمعت رسول الله - روایت ست از عائشه که وی گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقول - میگفت - لا صلوة بحضرة طعام - نیک نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام - ولا هو یدافعه الاخبثان
و نه در حالی که وی یعنی مصلی مدافعت میکنند و زور می آرند او را بول و غائط که موجب نقصان وضو و شغل خاطر ست
و اگر تنگ گردد وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون رود بگزارد چنانکه است ذکره الطیبی - رواه مسلم -
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة - چون اقا

کرده شد نماز پس جائز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کنند یا نشسته مانند - رواه مسلم - و از ینجا معلوم میگردد که
سنت فجر نیز چون تکبیر برآورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند و بجماعت درآید و باین قائل ست شافعی و نزد ما اگر
بداند که یک رکعت با امام خواهد یافت سنت بگذارد پس ازان درآید اما بر در مسجد بگذارد نه در صف جماعت از جهت امکان
جمع هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت درآید که ثواب جماعت عظیم تر ست و شیخ ابن الهمام گفته است
که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و بر قول محمد اعتبار
ندارد چنانکه در جمعه و گفته اند که آنچه منقول ست از فقیه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس ازان قطع کند آن را
پس لازم گردد بشروع و واجب گردد قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آن را امام سرخسی که این شروع است در
عبادت به قصد افساد و ابطال عمل قصداً منهی عنه است اگر چه بقصد ادای بار دیگر باشد و دفع مفسده مقدم ست
بر جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز مغرب که شافعیه نماز
برخیزند و ایشان به سنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام کنند و بعضی نماز
نفل بگذارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گذارند و در اقتدای حنفی با شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای
اقامت آن مقام شریف متردد و متذبذب بود تا رتهٔ فتارهٔ عمل بیکی ازین طریق میکرد و شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمودند بیت
راه خود را مذهب و بر مذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما پیش از ما چیزی قرار داده اند
و ترتیبی نهاده برهان باشید و وحدت وجهت از دست مدهید ایشان دانند که قرار داده اند پس بفرموده شیخ بر همین طریق
یقین دست داد و از تذبذب برآمد - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استأذنت امرأة احدکم
الی المسجد فلا یمنعها - چون طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که منع نکند آن زن او باز ندارد
او را از رفتن بسوی مسجد برای دریافت نماز بجماعت و گفته اند که این حکم در پیر زنی ست که مشتهات نیست و نمی پرداخت بطیب
و زینت و درین زمان مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهت فساد زمان و نیز برآمدن زنان در آن بقصد تعلم
شرائع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان از جهت شیوع و اشتهار احکام شریعت و تستر بحال زنان اولی است -
متفق علیه - وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از زینب
که زن عبد الله بن مسعود بود و صحابیه است روایت کرده است از وی زوج وی و ابو سعید خدری و ابو هریرة و عائشه گفت
گفت ما را آن حضرت - اذا شهدت احداکن المسجد فلا تمس طیبا - چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند
چیزی خوشبو را - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد
معنا العشاء الآخرة - هر زنی که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشا را و بخور بضم با و بفتح خا گفتن و بو و طیب خوشبو ست
و بفتح با آن چیزی که او را بسوزند و دود او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد به عشای آخره نماز عشا ست

وقید آخرہ برائے آنست کہ گاہی برنماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند وتخصیص ذکر عشائے آخرہ بجہت آنست کہ وقت تاریکی ست ووقوع فتنہ دروی بیشتر ونزدیک ترست نہ برائے تخصیص حکم وحصرآن دروی - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لاتمنعوا نسائکم المساجد وبیوتہن خیر لہن - منع نکنید زنان خود را مسجد ہا را یعنے زنان اگر بمسجد بیایند منع نکنید ولیکن اگر درخانہ ہا گذارند بہتر وخانہ ہائے شان بہتر ست مر ایشان را - رواہ ابوداؤد - وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم صلوۃ المرأۃ فی بیتہا افضل من صلوتہا فی حجرتہا - نماز زن در درون خانہ اش فاضل ترست از نماز وی در حجرہ اش حجرہ در اصل بمعنی ناحیہ وبمعنی خانہ خُرد آید ودرین جا تفسیر کردہ اند بصحن بیت وآزرین العرب منقول ست کہ مراد بحجرہ چیزی است کہ درہائے خانہ ہا بسوی اوست مصدوق این معنی ہمان صحن خانہ ست - وصلوتہا فی مخدعہا افضل من صلوتہا فی بیتہا ونماز زن در مخدعش افضل ست از نماز وی درخانہ اش ومخدع بکسر میم وفتح آن وگاہی ضم نیز دہند وفتح دال خانہ درون خانہ کہ نہادہ مے شود دروی امتعۂ نفیسہ از خدع بمعنی اخفا یعنے زن ہر چند پنہان تر ودرون تر بگزارد بہتر ومناسب تر - رواہ ابوداؤد - وعن ابی ہریرۃ قال انی سمعت حبی اباالقاسم - گفت ابوہریرہ کہ من شنیدم محبوب خود را کہ ابوالقاسم ست وحب بکسر حا وتشدید با بمعنی محبوب - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - لاتقبل صلوۃ امرأۃ تطیبت للمسجد - پذیرفتہ نمی شود نماز زنے کہ خوشبوے کردہ است برائے درآمدن بمسجد - حتی تغتسل غسلہا للجنابۃ - تا آنکہ غسل کند ہمچو غسل او کہ برائے جنابت میکند مقصود شستن بدن ست از طیب وتعبیر بغسل جنابت اشارت ست بآنکہ طیب برائے درآمدن در مسجد ہر گاہ کہ مہیج ومہیج شہوت است درحکم جماع ست ولہذا تعبیر کردہ آنرا بزنا وطیبی گفتہ کہ این برتقدیرے ست کہ طیب تمامہ بدن را مالیدہ اما اگر موضع معین را مالیدہ ہمان موضع معین را بشوید - رواہ ابوداؤد وروی احمد والنسائی نحوہ - وعن ابی موسیٰ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کل عین زانیۃ - ہر چشم کہ بنظر بد نگاہ دہ بشہوت در زن یا مرد بیگانہ نگاہ کند زنا کنندہ است بزنای چشم - وان المرأۃ اذا استعطرت فمرت بالمجلس وبدرستی کہ زن چون خوشبوے بمالد پس بگذرد بمجلسے کہ دروی مردانند وخواہد کہ خود را بایشان بنماید بنظر شہوت - فہی کذا وکذا - پس آن زن چنین وچنین است یعنی زانیہ - رواہ الترمذی ولابی داؤد والنسائی نحوہ - وعن ابی بن کعب قال صلے بنا رسول اللہ - نماز گزارد با ما پیغمبر خدا - صلے اللہ علیہ وسلم یوما - روزے - الصبح - نماز بامداد را - فلما سلم قال اشاہد فلان - پس ہر گاہ کہ سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس نام شخصے را برد - قالوا لا - گفتند حاضر نیست - قال - باز گفت - اشاہد فلان - نام کسے دیگر را برد - قالوا لا - این بار نیز گفتند حاضر نیست - قال ان ہاتین الصلوتین اثقل الصلوات علی المنافقین - فرمود این دو نماز یعنی صبح وعشا گران ترین نماز ہاست بر منافقین وضم عشا با صبح بقرینہ حال بود یا علم سابق بدان داشتند واز ینجا مفہوم میگردد کہ آن دو شخص کہ حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق واللہ اعلم

ولو تعلمون ما فیہما لاتیتموہما ولو حبوا علی الرکب - واگر میدانستید ثوابے کہ درگزاردن این دو نماز ست ہر آئینہ می آمدید این دو نماز را بر زانو ہائے روندہ یعنی افتان وخیزان وحبو در اصل بر دستہا وزانو ہا راہ رفتن وبعض گفتہ بر دستہا وشکم رفتن وفی العراح حبو خیزیدن کودک - وان الصف الاول علی مثل صف الملائکۃ - وبدرستی کہ صف اول از نماز مانند صف فرشتگان ست در فضل وشرف کہ بدرگاہ کبریائے الٰہی ایستادہ می باشند - ولو علمتم ما فضیلتہ لابتدرتموہ - واگر میدانستید کہ چیست فضیلت صف اول ہر آئینہ شتابی میکردید وی شتافتید دریافتن آن را ودر رسیدن بدان - وان صلوۃ الرجل مع الرجل ازکی من صلوتہ وحدہ - وبدرستی کہ نماز گزاردن مرد با یک مرد پاکیزہ تر وگوارندہ تر وفاضل ترست از گزاردن وی تنہا - وصلوتہ مع الرجلین ازکی من صلوتہ مع الرجل - ونماز وی با دو مرد فاضل ترست از نماز وی با یک مرد - وما کثر فہو احب الی اللہ تعالیٰ - وہر چہ بسیار ست از جماعت پس آن دوست داشتہ شدہ ترست بسوی خدا وبیشتر ست از روی ثواب - رواہ ابوداؤد والنسائی - وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ما من ثلثۃ فی قریۃ ولا بدو لاتقام فیہم الصلوۃ - نیست سہ مرد در دیہی یا در بادیہ کہ برپا کردہ نمی شود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت - الا قد استحوذ علیہم الشیطان - مگر آنکہ چیرہ می گردد وغالب می آید بر ایشان شیطان - فعلیک بالجماعۃ - پس بر تو باد کہ لازم گیری جماعت را - فانما یاکل الذئب القاصیۃ - زیرا کہ می خورد گرگ مگر شاتے را کہ دور افتادہ است از رمہ وتنہا گشتہ وبعض گفتہ اند کہ این حدیث دلالت دارد بر بودن جماعت فرض کفایت فافہم - رواہ احمد وابوداؤد والنسائی - وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من سمع المنادی فلم یمنعہ من اتباعہ عذر - کسی کہ بشنود بانگ نماز را پس باز ندارد او را از پیروی کردن آن وبمسجد حاضر آمدن ہیچ عذرے وبہانہ - قالوا - گفتند وپرسیدند صحابہ در میان کلام آن حضرت کہ - وما العذر - وچیست عذر کہ بوجود آن کسے را در حاضر نیامدن معذور میتوان داشت - قال خوف - فرمود ترس ہلاک یا زیان از دشمن یا درندہ وامثال آن - او مرض - یا بیماری وضعف کہ بوجود آن نمی تواند آمد - لم تقبل منہ الصلوۃ التی صلے - قبول کردہ نمیشود از وی نمازی کہ گزاردہ است بے جماعت اگرچہ در مسجد بود واین حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید ومبالغہ است در اہتمام بدان واللہ اعلم - رواہ ابوداؤد والدارقطنی - وعن عبد اللہ بن ارقم صحابی ست اسلام آوردہ سال فتح وکاتب وحی بود وکاتب ابوبکر وعمر بود وتولیت بیت المال میکرد برائے عثمان بے اجرت بعد از ان استعفا نمود از ان قال سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول - گفت شنیدم آنحضرت را کہ می گفت - اذا اقیمت الصلوۃ ووجد احدکم الخلاء - وقتی کہ برپا کردہ شود نماز وتکبیر برآوردہ شود وبیابد یکے از شما حاجت برفتن در متوضا برائے بول یا غائط بطریق مدافعت - فلیبدأ بالخلاء - پس باید کہ آغاز کند برفتن بسوے خلا یعنے اگرچہ فوت گردد جماعت چہ امر طہارت وتکمیل آن اہم واقدم ست از جماعت - رواہ الترمذی وروی مالک وابوداؤد والنسائی نحوہ - وعن ثوبان قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ثلث لایحل لاحد ان یفعلہن - سہ خصلت ست کہ حلال نیست ہیچ یکے را کہ بکند آنہا را

لا یؤمن رجل قوما فیخص نفسہ بالدعاء دونہم - امامت نکند مردے گروہی را پس مخصوص گرداند نفس خود را بدعا یعنی او
بعینہٖ ما حد کند کہ مخصوص بوے گردد و بلفظ جمع نکند تا شامل قوم نیز گردد - فان فعل ذلک فقد خانہم - پس اگر بکند آن را
پس بتحقیق کہ بے امانتی و بے دیانتی کرد ایشان را - ولا ینظر فی قعر بیت قبل ان یستاذن - و نگاہ نکند در درون خانہ
پیش از انکہ طلب اذن کند برائے درآمدن - فان فعل ذلک فقد خانہم - پس اگر بکند آن را پس تحقیق بے امانتی کرد
مر ایشان را - ولا یصل و ہو حقن حتی یتخفف - و باید کہ نماز نگزارد و حال آنکہ وے بازدارندہ است بول را و حقن
بنون بازداشتن بول و در حکم اوست بازدارندۂ غائط و او را حاقب گویند بباے موحدہ تا آنکہ سبک شود - رواہ ابوداؤد
والترمذی نحوہ - وعن جابر قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لا تؤخروا الصلوۃ لطعام ولا لغیرہ - تاخیر نکنید نماز
را از جہت طعام نہ از جہت غیر طعام و گفتہ اند کہ این محمول است بر اخراج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام و قرب حضور
و آنکہ در حدیث سابق است بر تقدیر حضور طعام است و بعض گفتہ اند کہ نہی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام است
یعنی در وقت حضور نماز حاضر نمی باید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز نگردد - رواہ فی شرح السنۃ

الفصل الثالث - عن عبد اللہ ابن مسعود قال لقد رأیتنا وما یتخلف عن الصلوۃ الا منافق قد علم نفاقہ -
گفت ابن مسعود ہر آئینہ تحقیق دانستیم خود را و صحابۂ دیگر را کہ حکم میکردیم بانکہ وا پس نمی ماند از نماز بجماعت مگر
منافقی کہ بتحقیق معلوم بود و ظاہر بود نفاق وے و آنکہ پنہان بودی نفاق وی آن نیز تخلف نمیکرد - او مریض -
یا بیماری کہ اصلا طاقت و قدرت نداشت کہ بمسجد بیاید - ان کان المریض لیمشی بین رجلین - بتحقیق بود بیمار کہ
راہ میرفت میان دو مرد و تکیہ کردہ بر ایشان - حتی یاتی الصلوۃ - تا آنکہ می آمد در مسجد برائے نماز و ظاہر این کلام دلالت دارد
بر وجوب جماعت - وقال ان رسول اللہ - و گفت ابن مسعود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علمنا سنن الہدی - تعلیم کرد
ما را سنتہا کہ اخذ آن و عمل کردن بدان موجب ہدایت و رسیدن بدرگاہ قرب و رضای الٰہی تعالٰے ست و اکثر اطلاق
این لفظ بر سنن مؤکدہ آید و غیر مؤکدہ را سنن زوائد گویند - وان من الہدی الصلوۃ فی المسجد الذی یؤذن فیہ - و بدرستی کہ
از جملہ سنن ہدے ست نماز کردن در مسجدے کہ اذان گفتہ شدہ است در وی این قول دلالت دارد بر آنکہ جماعت
سنت ست نہ واجب مگر بسنت انجا طریقۂ مسلوکہ در دین مراد دارند یا آنکہ ثبوت وجوب او بسنت ست - وفی روایۃ
قال من سرہ ان یلقی اللہ غدا مسلما - و در روایتی آمدہ است کہ ابن مسعود گفت کسی کہ خوشحال بگرداند او را و بخواہد کہ
ملاقات کند خدائے را و پیش آید مراد را مسلمان کامل - فلیحافظ علی ہذہ الصلوات الخمس - پس باید کہ نگاہبانی کند
برین نمازہائے پنجگانہ ظاہر سیاق حدیث درین ست کہ مراد گزاردن آنہا باشد بجماعت چنانکہ دلالت دارد بر وے
قول او - حیث ینادی بہن - یعنی بگذارد آنہا را در جائے کہ آواز دادہ می شود و خواندہ می شود برائے آنہا یعنی در مسجد
فان اللہ شرع لنبیکم سنن الہدے - پس بدرستی کہ خدائے تعالٰی مشروع کردہ و راہ نہادہ است برائے پیغمبر شما

طریقہ ہائے ہدایت را - وانہن من سنن الہدے - و بدرستی کہ گزاردن این نمازہای پنجگانہ از جملہ آن طریقہ ہاست
ولو انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی ہذا المتخلف فی بیتہ - و اگر ثابت شود کہ شما گزاردید نماز را در خانہ ہای خود چنانکہ میگزارد
این شخص وا پس ماندہ و دور افتادہ از محل قرب و خیر ظاہرا شخصے بود کہ بجماعت حاضر نمیشد و در حاشیہ نوشتہ اند کہ حاکے
بود در مدینہ منافق نشان واللہ اعلم - لترکتم سنۃ نبیکم - ہر آئینہ ترک کردید شما سنت پیغمبر خود را - ولو ترکتم سنۃ نبیکم لضللتم
و اگر ترک کردید سنت پیغمبر خود را ہر آئینہ گمراہ شدید - وما من رجل یتطہر فیحسن الطہور - و نیست ہیچ مردے کہ طہارت کند از
وضو یا غسل پس نیک کند و بشرائط و آداب کند طہارت را - ثم یعمد الی مسجد من ہذہ المساجد - پستر قصد کند و برود بسوے
مسجدے ازین مساجد - الا کتب اللہ لہ بکل خطوۃ یخطوہا حسنۃ - مگر آنکہ بنویسد خدائے تعالٰے مر او را بہر گام کہ میزند
نیکی عظیم و ثوابے جزیل - ورفعہ بہا درجۃ - و بلند گرداند بہر گام پایۂ ارجمند در درگاہ قرب و کرامت - وحط عنہ بہا
سیئۃ - و فرود کم گرداند بوے بدی را و مکفر گرداند آنرا بدان - ولقد رأیتنا وما یتخلف عنہا الا منافق معلوم النفاق -
بتحقیق دانستیم خود را و صحابہ را و تخلف نمیکرد ازان مگر منافق کہ معلوم بود نفاق وے - ولقد کان الرجل یؤتی بہ یہادی
بین الرجلین حتی یقام فی الصف - و بتحقیق بود مرد بیمارے کہ آوردہ میشد در حالتے کہ تکیہ میکرد و میل میکرد از غایت ضعف
میان دو مرد تا آنکہ ایستادہ کردہ می شد در صف نماز تہادات کسی را بہ وتن آوردن چنانکہ یکے بر یک جانب باشد و دیگرے
بر جانب دیگر - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لو لا ما فی البیوت من النساء والذریۃ -
گفت آنحضرت اگر نبی بود چیزے کہ در خانہ ہاست از زنان و خردان - اقمت صلوۃ العشاء وامرت فتیانی یحرقون
ما فی البیوت بالنار - بر پا میکردم نماز عشا را و امر میکردم خادمان خود را کہ بمبالغہ می سوختند چیزے را کہ در خانہ ہاست
از متاع بآتش بلکہ آن مردان را کہ مکلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند بآتش از ینجا معلوم می شود کہ عقوبت تارک جماعت
تحریق ست و این عقوبت در ہیچ جا واقع نشدہ است مگر در ینجا و در خیانت از غنیمت و بعض گویند اینجا نیز مراد تہدید و تشدید است
و حقیقت کلام مراد نیست واللہ اعلم - رواہ احمد - وعنہ قال امرنا رسول اللہ - وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت امر کرد ما را
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوۃ - وقتی کہ باشید شما در مسجد پس اذان گفتہ شود برائے نماز - فلا
یخرج احدکم حتی یصلی - پس باید کہ بیرون نیاید یکے از شما تا آنکہ بگزارد نماز را - رواہ احمد - بدانکہ درین باب احادیث متعددہ آمدہ
چنانکہ در حدیث آیندہ و ابوداؤد از سعید بن المسیب نیز آوردہ کہ بیرون نیاید از مسجد ہیچ یکے بعد از ندا مگر منافق دیگر آنکہ
بیرون آرد او را حاجت و وی میخواہد رجوع را و این نہی در مذہب ما مقید ست بآنکہ منتظم نباشد بوجود وی امر بجماعت
مسجد دیگر والا مکروہ نیست زیرا کہ این در معنی تکمیل ست اگرچہ در صورت ترک ست و اگر پیش از اذان گزاردہ است در عصر و ظہر
و فجر برآید اما در عصر و فجر از جہت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جہت عدم مشروعیت نفل سہ رکعت و در ظہر و عشا ہم
اگر برآید باکے نبود زیرا کہ وے اجابت کردہ است داعی حق را یکبار مگر آنکہ مؤذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر نشاید تا متہم

بترک جماعت نگردد ونزد ائمہ دیگر اعادہ کند البتہ ونزد امام احمد اگرچہ بجماعت گزاردہ باشد ونزد ما حدیث نہی مقدم وراجح
از جہت زیادت وصحت آن واز جہت آنکہ محرم مقدم ست بر مبیح یا محمول ست بر ما قبل النہی از جہت جمع بین الادلہ
ودر بعض احادیث استثناے مذکور نیز در رو دریافتہ است واللہ اعلم۔ وعن ابی الشعثاء بفتح شین معجمہ وسکون عین مہملہ
وثاے مثلثہ ومد۔ قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فیہ۔ ابو الشعثاء از ثقات تابعین ست گفت بیرون آمد مردے
از مسجد بعد از آنکہ اذان گفتہ شد در مسجد۔ فقال۔ پس گفت۔ ابوہریرۃ اما ہذا فقد عصی ابا القاسم۔ اما این مرد پس بتحقیق
گناہ کرد ابو القاسم را۔ صلے اللہ علیہ وسلم رواہ مسلم۔ وعن عثمان ابن عفان۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من ادرکہ الاذان فی المسجد کسی کہ دریابد اورا بانگ نماز در مسجد ثم خرج لم یخرج لحاجۃ پس بیرون آید در حالیکہ بیرون
نیامدہ است برائے کاری ضروری۔ وہو لا یرید الرجعۃ۔ ووی نمیخواہد باز آمدن را در مسجد۔ فہو منافق۔ پس وے منافق ست
ورجعت بفتح را وکسر ہر دو روایت ست۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن ابن عباس عن النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال من
سمع النداء فلم یجبہ فلا صلوۃ لہ۔ کسی کہ بشنود اذان را پس اجابت نکند ودر مسجد بنماز نیاید پس نیست نماز مر اورا۔ الا من
عذر۔ مگر از جہت عذری از اعذار کہ سابقا شمردہ شد۔ رواہ الدارقطنی۔ وعن عبد اللہ ابن ام مکتوم صحابی ست مشہور
کہ اعمی بود۔ قال۔ گفت۔ یا رسول اللہ ان المدینۃ کثیرۃ الہوام والسباع۔ بدرستی کہ مدینہ بسیار ست در وی گزندہ ہا
ودرندہ ہا۔ وانا ضریر البصر۔ ومن نابینا ام۔ فہل تجد لی من رخصۃ۔ پس آیا می یابی برائے من رخصت در دین آنکہ
کہ روا داری برائے من عدم حضور جماعت۔ قال ہل تسمع حی علی الصلوۃ حی علی الفلاح۔ فرمود آنحضرت آیا می شنوی
این کلمات را کہ میخوانند بنماز وبشارت میدہند برستگاری ودریافت مقصود غرض شنیدن اذان ست وتخصیص حیعلتین بان
جہت ست کہ گفتہ شد۔ قال نعم۔ گفت عبد اللہ آرے می شنوم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فحی ہلا۔ پس اجابت کن وبیا
ولم یرخص۔ ورخصت نکرد گفتہ اند حی ہلا کلمہ ایست کہ در مقام حث واستعجال استعمال کنند نہادہ شدہ بجای اجب در حاشیہ
نوشتہ حیعل بمعنے بیا وبشتاب واین لفظ ست مرکب از حی وہل ہر دو کلمہ تعجیل اند وچون وقف کنی حی ہلا گوئی ودر روا بود
کہ در حال وصل تنوین در آری وگوئی حی ہلا وتحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشتہ۔ رواہ ابو داؤد والنسائی۔
وعن ام الدرداء قالت۔ گفت ام درداء کہ زوجہ ابو الدرداء ست۔ دخل علی۔ در آمد بر من۔ ابو الدرداء و
ہو مغضب وحال آنکہ وے درغضب درآوردہ شدہ است وخشمگین ست۔ فقلت ما اغضبک۔ پس گفتم من چہ چیز در
غضب آوردہ است ترا وباعث خشم تو چیست۔ قال۔ گفت ابو الدرداء۔ واللہ ما اعرف من امر امۃ محمد۔ بخدا سوگند
نمی شناسم من از کار امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم شیئا۔ چیزے را۔ الا انہم یصلون جمیعا۔ مگر آنکہ ایشان نماز میگزارند
بجماعت یعنی وآن را نیز ترک میکنند۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمۃ۔ بفتح حاے مہملہ وسکون
مثلثہ۔ قال ان عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ فقد سلیمان بن ابی حثمۃ فی صلوۃ الصبح۔ گفت کہ عمر رضی

اللہ عنہ گم کرد یعنی ندید مر سلیمان بن ابی حثمہ است واز کبار تابعین ست وقرشی عدوی ست در نماز صبح یعنی نیافت و
ندید اورا در جماعت وحاضر نشد وی برائے جماعت نماز بامداد۔ وان عمر غدا الی السوق۔ وبدرستیکہ عمر رفتہ بود
بامداد بجانب بازار۔ ومسکن سلیمان بین المسجد والسوق۔ وجاے سکونت وخانہ سلیمان درمیان مسجد وبازار بود۔
فمر علی الشفاء ام سلیمان۔ پس بگذشت بر شفا بکسر شین وفا کہ نام مادر سلیمان ست واز مہاجرات اولی بود واز
عقلاے نساء وفضلاء وغازیات ایشان بود وآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد وے می آمد وقیلولہ میکرد وگویند کہ
نام وی لیلی بود وشفا لقب بود کہ بروے غالب آمدہ۔ فقال لہا لم ار سلیمان فی الصبح۔ پس گفت عمر شفا را ندیدم
سلیمان را در نماز صبح سببش چہ باشد۔ فقالت انہ بات یصلی فغلبتہ عیناہ۔ پس گفت شفا کہ وی یعنی سلیمان شب نماز
کرد پس غالب آمد اورا دو چشم او یعنی غلبہ کرد خواب بروی۔ فقال۔ پس گفت عمر۔ لان اشہد صلوۃ الصبح فی جماعۃ
احب الی ان اقوم لیلۃ۔ ہر آئینہ حاضر شدن من نماز بامداد را در جماعت دوست داشتہ شدہ تر است بسوی
من از قیام من در شب وگزاردن نماز در شب ودرین دلیل ست کہ نماز صبح بجماعت گزاردن فاضل تر از نماز شب
وتہجد ست ولہذا گفتہ اند کہ اگر قیام لیل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترک آن اولے ست۔ رواہ مالک۔ وعن ابی موسی
الاشعری قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اثنان فما فوقہما جماعۃ۔ دو کس وانچہ بالاے آنہا وبیشتر از آنہا ست
جماعت ست اگر دو کس باشند یکی امام شود ودیگرے مقتدی جماعت حاصل میشود۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن بلال
بن عبد اللہ بن عمر عن ابیہ قال قال رسول اللہ۔ بلال کہ یکے از پسران عبد اللہ بن عمر بن الخطاب است تابعی
مدنی صالح الحدیث رضی اللہ عنہم روایت می کند از پدرش کہ گفت گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنعوا النساء
حظوظہن من المساجد۔ منع نکنید زنان را نصیب ہاے ایشان را از مسجدہا۔ اذا استاذنکم۔ وقتیکہ طلب اذن
کنند زنان شما را برائے رفتن بمسجد۔ فقال بلال واللہ لنمنعہن۔ پس گفت بلال بخدا سوگند ہر آئینہ منع میکنیم ما زنان
را از رفتن بمسجد۔ فقال لہ عبد اللہ۔ پس گفت عبد اللہ مر اورا بطریق زجر وشدت۔ اقول قال رسول اللہ
میگویم من کہ گفتہ است پیغمبر خدا۔ صلے اللہ علیہ وسلم وتقول انت لنمنعہن۔ ومیگوئی تو در برابر امر آن حضرت
البتہ منع می کنیم ما۔ وفی روایۃ سالم عن ابیہ قال۔ ودر روایت سالم بن عبد اللہ بن عمر از پدرش آمدہ کہ گفت
فاقبل علیہ عبد اللہ فسبہ سبا ما سمعت سبہ مثلہ قط۔ پس پیش آمد بر بلال عبد اللہ بن عمر پس دشنام کرد اورا دشنامے
کہ نشنیدہ بودم اورا کہ دشنام کردہ بود دادہ را مانند آن۔ وقال اخبرک عن رسول اللہ۔ وگفت خبر میدہم ترا از پیغمبر
خدا۔ صلے اللہ علیہ وسلم وتقول واللہ لنمنعہن۔ ومیگوئی تو واللہ البتہ منع میکنیم ما زنان را ودر بعض روایات
آمدہ است کہ دیگر ہرگز عبد اللہ بن عمر با آن پسر سخن نگفت وراضی نشد ودرینجا حدیث دلیل است کہ رای معارض
نگردد نص را۔ رواہ مسلم۔ وعن مجاہد عن عبد اللہ بن عمر ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال لا یمنعن رجل اہلہ ان

یاتوا المساجد- روایت میکند مجاہد کہ از علماے تابعین وقراے ایشان واعلام دین ست از ابن عمر کہ آنحضرت گفت
بابیہ کہ منع نکند ہیچ مردے کسان خود را از زنان مثل زوجہ وام واخت وغیر ایشان از آمدن ایشان بمسجد ہا- فقال ابن لعبد اللہ
ابن عمر- پس گفت پسرے کہ مر عبد اللہ بن عمر را بود کہ ہمان بلال باشد لیکن درینحدیث مبہم آوردہ وتعیین اسم نکرد-
فانا لنمنعهن- پس ما البتہ منع میکنیم ما ونمیگذاریم زنان را کہ بمساجد روند- فقال عبد اللہ احدثک عن رسول اللہ- حدیث
میکنم من ترا از پیغمبر خدا- صلے اللہ علیہ وسلم وتقول هذا- ومیگوئی تو این سخن را- فما کلمه عبد اللہ حتی مات- پس کلام نکرد
آن پسر را عبد اللہ تا آنکہ مرد عبد اللہ یا آن پسر ودرینحدیث ہجران ولد ست از جہت ترک سنت- رواه احمد

باب تسویة الصف

مراد بر تسویۂ صف آنست کہ متصل بایستند ودر میان فرجہ نگذارند وپس وپیش نایستند وہموار بایستند واگر صفوف متعدد
باشند بر سمت واحد قیام نمایند ودر رنگ خطوط متوازیہ کہ بُعد درمیان ایشان برابر باشد رعایت ترتیب نمایند واین
از آداب ظاہر ست کہ ترک آن موجب اختلال احوال باطن ست کما قالوا الظاہر عنوان الباطن چنانکہ در حدیث بیاید
کہ برابر بایستید واختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلہاے شما چنانکہ شرح آن کردہ شود-

الفصل الاول- عن النعمان بضم نون- بن بشیر- بفتح با وکسر شین از صغار صحابہ است تولد او بر سر
چہاردہ ماہ از ہجرت ست ووی اول مولودے ست در انصار بعد از ہجرت چنانکہ عبد اللہ بن زبیر اول مولود ست
از مہاجرین ودر وفات آنحضرت ہشت سالہ وہفت ماہہ بود اہل مدینہ میگویند کہ او را از آنحضرت سماع نیست اہل
عراق صحیح میدارند سماع او را- قال کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یسوی صفوفنا- بود آنحضرت کہ برابر میکرد صفہاے
ما را یعنی در نماز- حتی کانما یسوی بها القداح- تا آنکہ گویا برابر میکرد بآن صفوف قداح را قداح جمع قدح بکسر قاف چوب تیر
پیش از آنکہ پر وپیکان نشانند وبعد از پر وپیکان نشاندن سہم خوانند وآن مثل ست در راستی وہمواری کہ بوی چیز ہا را راست
وہموار گردانند ودرینجا مبالغہ است کہ صف ہا را مثابہ راست وبرابر میکرد کہ تیر ہا را بوی راست وہموار توان کرد وبعض شارحان
گویند اینجا عبارت محمول بر قلب ست ومعنی آنست کہ گویا برابر میکند آنہا را القداح- حتی رأی انا قد عقلنا عنه- تا آنکہ دید
ودانست آنحضرت کہ ما بتحقیق فہمیدیم وآموختیم از قول وفعل وے این سنت واین ادب را در نماز- ثم خرج یوما فقام
پس تر بیرون آمد آنحضرت روزے از خانہ پس بایستاد- حتی کاد ان یکبر- تا آنکہ نزدیک بود کہ تکبیر برارد برای احرام-
فرأی رجلا بادیا صدره من الصف- پس دید مردے را کہ ظاہر وبیرون ست سینۂ آن مرد از صف فقال
عباد اللہ لتسون صفوفکم- پس گفت اے بندگان خدا ہر آئینہ باید کہ برابر وہموار بکنید شما صفہاے خود را-
او لیخالفن اللہ بین وجوهکم- یا آنکہ بتحقیق مخالفت می اندازد خداے تعالے درمیان ذاتہاے شما چنانکہ در حدیث
ابی مسعود بیاید کہ اختلاف نکنید کہ مختلف گردد دلہاے شما وآن بسبب آنست کہ در اختلاف وتقدم وتفوق بعض بر بعض

تنافر قلوب وحدوث کینہ ووحشت واثارت عداوت ست وشاید کہ آن منجر گردد باختلاف کلمۂ دین واختلال شوکت
اسلام یا در ترک اطاعت وامتثال امر خدا ورسول او وطریان ظلمت وکدورت ست بر قلوب کہ سرایت میکند بظاہر
باوجود آنکہ شاید در وی سرے وخاصیتے باشد در حدوث اختلاف چنانکہ از سیاق احادیث ظاہر میگردد وبعض
گویند مراد بمخالفت وجوه آن ست کہ بگرداند او را خداے تعالے بجانب پشتہا یا مسخ کند بر صورت بعض حیوانات
چنانکہ در مخالفت امام واقع شدہ است کہ نمی ترسد آنکہ بر میدارد سر پیش از امام کہ بگرداند سر او را مانند سر حمار- رواه مسلم
وعن انس قال اقیمت الصلوٰة فاقبل علینا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم بوجهه- تکبیر گفتہ شد برای نماز
پس روے آورد بر ما والتفات کرد بجانب ما بروے مبارک خود پیغمبر خدا- فقال- پس گفت- اقیموا صفوفکم
وتراصوا- راست گردانید صفہاے خود را ومتصل بایستید تا درمیان فرجہ نماند چنانکہ سنگہا وخشتہاے بنا بیکدیگر
متصل مے نشینند ودر تمام نماز ہم برین حال باشید واز ان غافل نشوید- فانی اراکم من وراء ظہری- پس
بدرستیکہ من می بینم شما را از پس پشت خود بدل یا ببصر بطریق اعجاز ودر نماز نورانیتی خاص حاصل میشد کہ بدان کشف
میگردید بتحقیق این معنی سابقا گذشتہ است- رواه البخاری- روایت کرد این را بخاری- وفی المتفق علیہ- ودر
حدیث متفق علیہ بخاری ومسلم آمدہ است کہ- قال- گفت آن حضرت- اتموا الصفوف- تمام کنید صفہا را- فانی
اراکم من وراء ظہری- واتمام صفوف یا بمعنی تسویۂ آنہا ست یا بمعنی آن کہ تا صف اول تمام نشود صف دوم
نسازند وبہتر آنست کہ شامل ہر دو معنی ارادہ نمایند- وعنه قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم سووا صفوفکم فان
تسویة الصفوف من اقامة الصلوٰة- برابر سازید صفہاے خود را زیرا کہ تسویۂ صفوف از جملۂ اقامت نماز ست کہ
امر کردہ شدہ است بدان ومدح کردہ شدہ است در آیات کثیرہ مثل یقیمون الصلوٰة واقیموا الصلوٰة والمقیمین الصلوٰة
وجز آن وگفتہ اند کہ در ہر موضع کہ مدح کردہ شدہ است صلوٰة وفاعل را بآن اقامت ست واما اصل صلوٰة گاہے
ذم بران نیز آمدہ مثل فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون- متفق علیہ- این حدیث در بخاری ومسلم ہر دو ست
الا ان عند مسلم- مگر آن ست کہ نزد مسلم بجاے لفظ من اقامة الصلوٰة- من تمام الصلوٰة- واقع شدہ وحاصل معنی
ہر دو عبارت یکی ست- وعن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یمسح مناکبنا
فی الصلوٰة- روایت است از ابی مسعود انصاری کہ از مشاہیر صحابہ است سواے ابن مسعود رضی اللہ عنہما گفت بود
آنحضرت کہ مسح میکرد کتفہاے ما را در نماز وبدست برابر وہموار می ساخت آنہا را وتسویہ میکرد صف نماز را- و
یقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم- برابر شوید وموافق باشید واختلاف نکنید پس مختلف گردد دلہای شما
شرح این گذشت- لیلنی- بحذف یا وتخفیف نون ودر بعض نسخ لیلینی بہ ثبوت یا ونون تاکید وبعض رواة ثبوت
یا وسکون وے نیز روایت کردہ اند وگفتہ اند کہ این غلط ست وصواب آنست کہ صحیح ست ولیکن نادر است

منکم اولوا الاحلام والنهی - بیان ترتیب صفوف می کند و میفرماید باید که متصل شوند مرا و در صف اول بایستند خداوندان بلوغ و عقل و احلام گاہے جمع حلم دارند بکسر حا بمعنے تثبت و وقار و حقیقت حلم حفظ نفس ست نزد ہیجان غضب و بعقل نیز تفسیر کنند باختیار لزوم وگاہی جمع حلم دارند بالضم بمعنی خواب بالغ و نہی بالضم نون و بالفتح ہا جمع نہیہ بمعنی عقل زیراکہ وی ناہی ست مرد را از کارہا ناشایستہ و بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایلای اہل عقل و فضل انست کہ تا یاد گیرند کیفیت صلوٰة و احکام آنرا و برسانند بامت - ثم الذین یلونهم - پس تر آن کسانیکہ قریب اند بایشان در رتبہ چنانکہ صبیان و آنہائیکہ قریب بلوغ اند کہ ایشان را مراہق خوانند - ثم الذین یلونهم - پس تر آن کسانیکہ نزدیک و متصل اند بایشان چنانکہ خناثے کہ علامت مردی و زنے ہر دو دارند و متعین ست کہ بعد از وے صف نسا خواہد بود - قال - گفت ابو مسعود فانتم الیوم اشد اختلافا - پس شما امروز سخت تر اید از روے اختلاف در کلمہ و وقوع فتن و این بسبب ترک تسویہ صفوف و عدم امتثال امر شارع ست - رواہ مسلم - وعن عبد اللّٰہ بن مسعود قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم لیلنی منکم اولوا الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثلثا - در ینحدیث ثم الذین یلونهم را سہ بار ذکر کردہ است پس آن صفوف چہار خواہد بود و در حدیث سابق مرتبہ نسا ذکر نکردہ از جہت تعین آن و ذکر کردہ است در ہدایہ کہ صف اول برائے مردان ست بعد از وی صبیان بعد از وی نسا و ذکر نکرد صاحب ہدایہ خناثے را و شیخ ابن الہمام گفتہ است کہ صف خناثی میان صبیان و نساست و ہمچنین ست در وقایہ و مذہب شافعیہ نیز ہمین ست چنانچہ در شرح شیخ مذکور است - وایاکم وہیشات الاسواق - و دور دارید خود را از بلند کردن آوازہا در مساجد چنانکہ در بازارہا مے کنند یا مراد اختلاط بالغان با صبیان و ذکور با اناث ست چنانچہ مختلط میشوند در اسواق یا مراد آن ست کہ دور باشید از بازارہا و اشغال بکارہاے آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال بامن در صف اول و بعض گفتہ اند معنی حدیث آنست کہ حذر کنید از نماز گزاردن در بازارہا و در مواضع کہ مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات کذا سمعت و ہیشات جمع ہیشہ است و ہوشہ بمعنی فتنہ و تہیج و اضطراب و بمعنی جماعت مختلط نیز آید - رواہ مسلم - وعن ابی سعید الخدری قال رأی رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم فی اصحابہ تاخرا - گفت دید آن حضرت در یاران خود پس ماندنی را یعنے در صفوف صلوٰة یا در اخذ علم و طلب مزید و بروجہ اول معنے قول وے - فقال لهم تقدموا - پس گفت مر ایشان را پیش آئید و در صف سابق بایستید - وائتموا بی - و اقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل تا افعال مرا دیدہ بکنید - ولیأتم بکم من بعدکم - و باید کہ اقتدا کند بشما و متابعت نماید شمارا کسیکہ پس شما ایستادہ است زیراکہ صف پسین متابعت پیشین میکند و افعال او را دیدہ میکند و آنہاے کہ سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات وی و اسبق و اسرع اند در اتباع وے - ولا یزال قوم یتأخرون حتی یؤخرہم اللّٰہ - ہمیشہ اند قومے کہ پس می ایستند در صفوف تا آنکہ پس می افگند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل رحمت خود و بروجہ ثانی پیشتر نہید قدم و مبادرت نمائید در طلب

علم و معرفت و اکتساب فضائل و کمالات و اقتدا کنید در ین باب بمن کہ با وجود مرتبۂ رسالت و غفران ذنوب ما تقدم و ما تاخر چگونہ مبالغہ میکنم در عمل و ریاضت و طلب با این بیان تقدم در مزید طلب ست یعنی تقدم و تبادر بمزید طلب ہمین ست کہ اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون اللّٰہ فاتبعونی یحببکم اللّٰہ و چون شما کامل شوید در دین تکمیل دیگران میکنید و دیگران کہ پس از شما بایند متابعت شما کنند یا این امر بدیگران ست کہ ایشان نیز در طلب و تعطش متابعت شما کنند ہر کہ دور افتاد از طلب و سستی کرد دران دور افتاد از مرتبۂ قرب و وصول شعر تو راہ نرفتہ از ان معذوری + ورنہ کہ زد این در کہ برو نگشودند + ہر قدر کہ توانید تقصیر نکنید بیت اندرین رہ گران چنان نکنی + دست و پای بزن بیان نکنی و ظاہر عبارت حدیث در ہمین معنی ست و لیکن بعض محدثان آنرا در باب تسویہ صفوف آوردہ اند و آن نیز قرب و طلب قرب و کمال ست و لیکن مخصوص نیست بآن واللّٰہ اعلم - رواہ مسلم - وعن جابر بن سمرة قال خرج علینا رسول اللّٰہ - گفت جابر بن سمرہ کہ صحابی عامرے و ابن اخت سعد بن ابی وقاص ست بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی اللّٰہ علیہ وسلم فرآنا حلقا - پس دید ما را حلقہ حلقہ نشستہ ہر چند کس با یاران و مخصوصان خود نشستہ و حلق بکسر حا جمع حلقہ و بفتح حا و سکون لام مثل بدرہ و بدر و قصعہ و قصع لغت مشہور این ست و بعض گفتہ اند بفتح حاست مثل تمر و تمرہ و حلقہ بفتح لام نیز آمدہ و جمع وے حلق بفتحتین و بعضے از علما لغت آن را انکار اند - فقال مالی اراکم عزین - چیست مرا کہ می بینم شما را حلقہ حلقہ نشستہ انکار است بر ایشان در نشستن برین حالت کہ علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت آنہاست و موجب و موثر دران ست و عزین جمع عزہ بکسر و تخفیف گروہ مجتمع از مردم و در باب الجمعۃ بیاید کہ این تحلیق روز جمعہ بود در وقت خطبہ یا پیش از نماز - ثم خرج علینا - پستر بیرون آمد آن حضرت بر ما بار دیگر - فقال الا تصفون کما تصف الملائکۃ عند ربها - پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکہ صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قیام برائے طاعت و این در نماز خواہد بود - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول اللّٰہ کیف تصف الملائکۃ عند ربها - چگونہ صف مے بندند فرشتگان نزد پروردگار خود - قال یتمون الصفوف الاولے و یتراصون فی الصف - گفت تمام میکنند صفہای نخستین را و پیوستہ بیکدیگر می ایستند در صف اگر گوئی صف نخستین یکے خواہد بود جمع آوردن بچہ ملاحظہ است جوابش آنکہ ملائکہ ہر جا در آسمان و در ہر بقعہ بزمین صفہا می بندند و در ہر جا صف نخستین را اتمام میکنند - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها - بہترین صفہاے مردان نخستین آنہاست و بدترین صفہاے مردان پسین آنہاست - وخیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها - و بہترین صفہای زنان پسین آنہاست و بدترین صفہاے زنان پیشین آنہاست یعنی مردان باید کہ در پیش صف بہ بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متاخر از مردان چنانکہ در ترتیب صفوف گذشت - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن انس قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم رصوا صفوفکم - پیوستہ و استوار کنید

صفہاے خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوستہ نہادن سنگ وخشت آن۔ وقاربوا بینہا۔ ونزدیکی کنید میان صفہا
ونزدیک ہم بایستید بنی ست از فرجہ۔ وحاذوا بالاعناق۔ و برابر کنید گردن ہا را نہ ست از پیش وپس ایستادن
فوالذی نفسی بیدہ انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف۔ پس سوگند بخداے کہ ابقای ذات من در دست
قدرت اوست بدرستیکہ من ہر آئینہ می بینم شیطان را کہ درمی آید از کشادگی درخنۂ صف۔ کانہا الحذف۔ گویا کہ
آن شیاطین حذف اند بحاے مہملہ وذال معجمہ مفتوحتین وفا گوسفندان سیاہ ریزہ از گوسفندان حجاز و یمن
کذا فی شرح الشیخ وتفسیر کردہ است آنرا راوی در حدیث ابی امامہ بچہ ہاے میش کہ خرد اند و در روایتی کانہا بنات
حذف گویا کہ آنہا دختران حذف اند۔ رواہ ابوداؤد۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتموا الصف المقدم
تمام کنید صف پیش را۔ ثم الذی یلیہ۔ پستر تمام کنید صفے را کہ متصل ست وبعد از اوست مراد جز صف اولی ست ثانی
فما کان من نقص فلیکن فی الصف المؤخر۔ پس اگر باشد از کمی وناتمامی باید کہ باشد در صف پسین۔ رواہ ابوداؤد
وعن البراء بن عازب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الذین یلون
الصفوف الاولی۔ بود آن حضرت کہ می گفت بدرستی خداے تعالے وفرشتگان وے درود میفرستند برکسانیکہ
متصل اند صفہاے پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم نیز کہ متصل
است کہ بعد از صف اول او را نیز فضل ست بر صفہاے دیگر کہ پستر از وست یا مراد بالذین یلون الصفوف
الاولی کسانیکہ ایستادہ اند در آن ولیکن این معنی خلاف ظاہر لفظ ست واللہ اعلم۔ وما من خطوۃ احب الی اللہ
من خطوۃ یمشیہا یصل بہا صفا۔ ونیست ہیچ گامے دوست داشتہ شدہ تر بسوی خدا از گامے کہ برود بوے
تا بپیوندد بوے صف را یعنی اگر در صف فرجہ باشد برود در انجا وبایستد وصف را پیوستہ گرداند وتشبیہ داد
نقل بنا خطاب نیز روایت کردہ اند۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ان اللہ وملائکتہ یصلون علی میامن الصفوف۔ بدرستیکہ خدا وفرشتگان وے درود مے فرستند
بر جانب ہاے دست راست صفوف یعنی برکسانیکہ در جانب یمین ایستادہ اند وگفتہ اند کہ ایستادن بر یمین
امام اگرچہ دور باشد از وے فاضل تر است از ایستادن بر یسار او اگرچہ نزدیک بود بوے وبعضی از علماے
شافعیہ گفتہ اند کہ این در غیر مسجد شریف ست ودر وی ایستادن بجانب یسار امام فاضل ترست کہ قبر شریف در آن
جانب ست رحم اللہ قائلہ۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یسوی صفوفنا اذا قمنا الی الصلوۃ۔ بود آنحضرت کہ برابر میکرد ودرست میساخت صفہای ما را وقتیکہ می ایستادیم
در نماز بامر یا بدست چنانکہ گذشت۔ فاذا استوینا کبر۔ پس چون برابر می شدیم وخوب می ایستادیم در نماز
تکبیر تحریمہ می آورد یعنی احرام۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول عن یمینہ

اعتدلوا سووا صفوفکم۔ بود آنحضرت کہ می گفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر کنید صفہاے
خود را۔ وعن یسارہ اعتدلوا سووا صفوفکم۔ واز جانب دست چپ نیز می گفت از جہت غایت اہتمام واحتیاط
دران۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیارکم الینکم مناکب
فی الصلوۃ۔ بہترین شما کسانے اند کہ نرم ترست کتفہاے ایشان در نماز و این را بچند وجہ معنی گفتہ اند یکے آنکہ
منقاد ترست مر کسی را کہ گرفت او را کہ بیرون برآمدہ است از صف پیش وپس کشد تا برابر گردد صف وبعض
گفتہ اند کہ اگر یکے خواہد کہ در صف درآید منع نکند او را وبگذارد کہ درآید خصوصا کہ برائے سد خلل صف وفرجہ آن
درآید وگویند کہ لین منکب کنایت از سکون وخشوع وسکینہ ووقار است۔ رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث

عن انس قال کان النبی۔ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ استووا
استووا استووا۔ سہ بار کہ میگفت براست ودرست بایستید در صف نماز۔ فوالذی نفسی بیدہ انی لاراکم من
خلفی کما اراکم من بین یدی۔ پس سوگند بخداے کہ ابقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکہ من می بینم شما را
از پس خود چنانکہ می بینم شما را از پیش خود۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابی امامۃ بضم ہمزہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الصف الاول۔ بدرستیکہ خدا وفرشتگان وی درود میفرستند بصف اول
قالوا۔ گفتند۔ یا رسول اللہ وعلی الثانی۔ وبر ثانی نیز یعنی بنظر با بر صف اول وبر صف ثانی واین را عطف تلقین میگویند
کہ مخاطب تلقین میکند متکلم را کہ عطف کند واین را نیز ذکر کند۔ قال۔ گفت آنحضرت در برابر ایشان۔ ان اللہ وملائکتہ یصلون
علی الصف الاول۔ باز دعا برائے صف اول کرد وصف ثانی را ذکر نکرد۔ قالوا۔ باز گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ وعلی الثانی
قال۔ باز گفت آنحضرت۔ ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الصف الاول قالوا یا رسول اللہ وعلی الثانی قال وعلی الثانی۔
بار سوم گفت وعلی الثانی مانا کہ بالتماس آنحضرت درین مرتبہ وحی شدہ باشد اشتراک صف ثانی بصف اول درین فضیلت ومعلوم
گشت انحطاط او در درجہ از صف اول۔ وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ وگفت آنحضرت۔ سووا صفوفکم۔ برابر سازید
صفہاے خود را۔ وحاذوا بین مناکبکم۔ وراستی وبرابری کنید میان مناکب خود۔ ولینوا فی ایدی اخوانکم۔ ونرمی کنید در پیش
دستہای برادران خود این عبارت بمعنی اول کہ در حدیث ابن عباس گفتہ شد مناسب ترست ولینوا بالتخفیف وتشدید
ہر دو روایت کردہ اند وصواب تخفیف ست۔ وسدوا الخلل۔ وببندید فرجہ ہاے صف را۔ فان الشیطان یدخل فیما بینکم
بمنزلۃ الحذف زیرا کہ بدرستیکہ شیطان مے درآید درمیان شما در رنگ حذف یعنی اولاد النعاج الصغار یعنی بحذف
بچہ ہای میش را کہ خرد اند۔ رواہ احمد۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقیموا الصفوف وحاذوا
بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم ولا تذروا فرجات الشیطان۔ پس بگذارید فرجہ ہاے شیطان را۔ ومن وصل
صفا وصلہ اللہ۔ وکسیکہ بپیوندد صف را ومتصل دارد بپیوندد او را خدا بفضل ورحمت خود۔ ومن قطعہ قطعہ اللہ وکسیکہ

به برد و رخنه کند در ان به برد او را خدا و دور اندازد از مقام قرب و رحمت و کرامت - رواه ابو داؤد - روایت کرد این حدیث را ابو داؤد - وروی النسائی منه قوله - و روایت کرده است نسائی از این حدیث قول او را - ومن وصل صفا الی آخره - و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این جا روایت نکرده - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم توسطوا الامام - بگردانید امام را میان خود چنانکه بایستد پس وی راست و چپ - وسدوا الخلل - و به بندید فرجه را - رواه ابو داؤد - وعن عائشة قالت قال رسول الله - روایت است از عائشه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزال قوم یتاخرون عن الصف الاول - همیشه بودند گروهی که پس مے افتادند از صف نخستین و طلب نمیکردند پیشی را در مقام فضل و ثواب - حتی یؤخرهم الله فی النار - تا آنکه پس اندازد خدا ایشان را و منحط گردانید مرتبهٔ ایشان را و اندازد در آتش دوزخ - رواه ابو داؤد - وعن وابصة - بکسر بائے موحده و بعد از ان صاد مهمله - بن معبد - بفتح میم و سکون عین مهمله - صحابی است قدوم آورد در سنهٔ تسع صالح و گریان بود نزول کرد کوفه را بعد از ان آمد بجزیره و مرد برقه و قبر او در آنجا ست قال رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده - دید آنحضرت مردی را که می گزارد نماز پس صف نخستین تنها - فامره ان یعید الصلوٰة - پس امر فرمود او را که باز گزارد نماز را بجهت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم بنا بر جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمه دیگر باطل میگردد اگر نماز تنها گزارد پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضی از اهل مذهب ایشان استثنا کرده اند نماز جنازه را وقتیکه پنج کس باشند از برای تحصیل سه صف که مستحب است در ان و بخلاف زن که پس مردان بگزارد و نیز فساد صلوٰة نزد ایشان بر تقدیری ست که تمام نماز خلف صف تنها بگزارد اما اگر احرام خلف صف به بندد و بعد از ان بصف در آید فاسد نگردد چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکره معلوم گردد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گزاردن پهلوے امام بر دست چپ همین ست - رواه احمد والترمذی وابو داؤد وقال الترمذی هذا حدیث حسن - و ابن حبان و حاکم آنرا تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند

لا صلوٰة للذی خلف الصف و نزد ائمه دیگر محمول بر نفی کمال ست

باب الموقف

باب در بیان جاے ایستادن امام و ماموم در نماز که پیشتر بایستد یا در پهلوی جانب دست راست

الفصل الاول - عن عبد الله بن عباس قال بت فی بیت خالتی میمونة - گفت ابن عباس شب کردم در خانهٔ خود میمونه که یکے از ازواج مطهره است - فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی - پس برخاست آنحضرت که نماز شب کند - پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضوی آنحضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم - فقمت عن یساره - پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر است و تمام در باب قیام اللیل بیاید انشاء الله تعالے - فاخذ بیدی من وراء ظهره - پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت

خود - فعدلنی کذالک من وراء ظهره الی الشق الایمن - پس بگردانید مرا همچنین یعنی دست من گرفته از پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت گفتن این لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد گردانیدن را و کذالک اشارت بانجاست چنانچه عادت ست در امثال این حکایات خصوصا عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فافهم متفق علیه - وعن جابر قال قام رسول الله - روایت ست از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی - تا گزارد نماز را ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال نافله دیگر هم دارد که گاهی بجماعت واقع می شد فجئت حتی قمت عن یساره - پس آمدم تا ایستادم از جانب چپ آنحضرت - فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینه پس گرفت آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود - ثم جاء جبار بن صخر - بتشدید آمد جبار بتشدید بن صخر که از انصار بود و از جملهٔ نقباء تن بود که در لیلة العقبه حاضر بودند - فقام عن یسار رسول الله - پس بایستاد جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخذ بایدینا جمیعا - پس گرفت آنحضرت دست هر دو ما را همه فدفعنا پس دور کرد و براند هر دو ما را هم مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ - حتی اقامنا خلفه - تا آنکه ایستاده گردانید ما را پس خود از اینجا معلوم شد که مقتدے اگر یکی بود جانب راست امام بایستد و اگر زیاده اند خلف امام بایستند رواه مسلم - وعن انس قال صلیت انا ویتیم فی بیتنا خلف النبی - گفت انس نماز گزاردم من و یتیمے که در خانهٔ ما بود پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم وام سلیم خلفنا - وام سلیم که نام مادر انس ست پس ما بود از ینحدیث معلوم شد ایستادن صبے با رجل در صف چه یتیم حر صبی را گویند و بعض گفته اند که یتیم نام برادر انس ست که صبی بود پس دلالت نیست مر این حدیث را بر ایستادن صغیر با مرد و می توان گفت که چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد و آن احکام سابق در نماز فرض ست والله اعلم رواه مسلم - وعنه ان النبی - و هم از انس ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلی به وبامه او خالته - نماز گزارد باوے و بمادر وے که ام سلیم ست یا بخاله وے شک راوی ست - قال - گفت انس - فاقامنی عن یمینه واقام المرأة خلفنا - پس ایستاده گردانید مرا جانب راست خود و ایستاده گردانید زن را که مادر وی یا خاله وی باشد پس نادر ینحدیث ذکر یتیم نیست - رواه مسلم - وعن ابی بکرة انه انتهی الی النبی - روایت ست از ابی بکره که از صحابه مشهور ست که وی رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو راکع - و حالانکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابو بکره و تحریمه بست پیش از آنکه بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیابد و داخل رکعت گردد و فضل تکبیرهٔ اولی دریابد - فرکع قبل ان یصل الی الصف - پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف - ثم مشی الی الصف - پس مشی کرد بر کوع بسوی صف - فذکر ذالک للنبی - پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکره مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال زادک الله حرصا - زیاده گرداند ترا خدا تعالی از برای طلب خیر و وصول بمقام قرب - ولا تعد - و باز نگرد باین فعل که اقتدا منفردا باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول الصف یا مشی بسوے صف در نماز پس این امر ست بایستادن در موضع که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد که انفراد

خلف صف مبطل صلوة نیست زیراکه امر باعادهٔ صلوة نکرد و بعض رواة ولا تعد بسکون عین وضم دال نیز ضبط کرده‌اند
از عدد یعنی دو دیدن یعنی چندان شتابی و تیزی مکن که بدویدن برسی و اول صحیح‌تر ست روایة و درایة - رواه البخاری
الفصل الثانی - عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله - گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم
اذا کنا ثلثة ان یتقدمنا احدنا - وقتیکه باشیم ما سه کس در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند بوی
دو کس - رواه الترمذی - وعن عمار انه ام الناس بالمدائن - روایت ست از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی
صحابی مشهور ست و در صحبت امیر المؤمنین علی بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود (تقتلک الفئة الباغیة)
که وی امامت کرد مردم را بمدائن که نام شهری ست - وقام علی دکان یصلی والناس اسفل منه - و بایستاد عمار
بن یاسر بر دکانی و بایستادند مردم که اقتدا کردند بوی پایان تر از ان - فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه - پس پیش
رفت حذیفه پس گرفت هر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و نهاد دست خود را بروی - فاتبعه عمار - پس
متابعت کرد و انقیاد نمود عمار حذیفه را - حتی انزله حذیفة - تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان - فلما فرغ عمار من
صلوته - پس هرگاه که بپرداخت عمار از نماز خود - قال له حذیفة - گفت مر او را حذیفه - الم تسمع رسول الله - آیا نشنیدهٔ
تو پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - که می گفت - اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم - چون امامت
کند مردی قومی را پس باید که نایستد آن مرد در جای بلند تر از جای ایستادن این قوم - اونحو ذلک - یا مانند این
میگفت آنحضرت لفظ حضرت شخص معلوم حذیفه بود و ازینجهت این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت -
فقال عمار لذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی - پس گفت عمار از ان جهت متابعت کردم من ترا هنگامیکه گرفتی تو
دست مرا و فرود آوردی - رواه ابو داود - ازینجا ظاهر میشود که عمار رسیده است این مسئله را و شنیده بود از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اگر گفته شود که چون رسیده است چرا اولا ارتکاب این فعل کرد جواب آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد
او را حذیفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس از ان بگفتهٔ حذیفه اختیار کرد اولی و افضل را و اما آنکه
مذهب نزد ما آنست که مکروه است که امام تنها بر دکان باشد زیراکه درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میگردانند
امام خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضے از قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد و همچنین اگر قوم بر دکانی باشند و امام تنها پایان
مکروه نبود در ظاهر روایة از جهت عدم تشبه و بعض گویند مکروه است بجهت آنکه در وی خوار داشتن امام است و تقصیر
کردن در حق وے و اختلاف ست در مقدار دکان و ارتفاع وے که متعلق ست بوی کراهت بعض گفته‌اند که مقدار
قامت میانه است و بعض گفته‌اند مقدار آنچه واقع گردد بوے امتیاز و گفته‌اند مثل ذراع چنانچه ستره و این قول مختار است
و شیخ ابن الهمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیراکه موجب کراهت که خوار داشتن امام است متحقق میگردد در وی و مقتصر نیست
بر قدر ذراع و معلوم نشده است مقدار دکان که عمار بن یاسر رضی الله عنه بروی نماز میکرد اگر مقدار آن معلوم بودی

حجت میشد بر آنکه بخالفت اوست و بتحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر پس باید تخصیص کرد
که ارتفاع مکروه زیاده بران ست یا گفته شود که کراهت بر تقدیری ست که برای غرض صحیح نباشد یا آنرا از خصائص آنحضرت
داشت والله اعلم انتهی - وعن سهل ابن سعد الساعدی انه سئل من ای شیء المنبر - سهل بن سعد ساعدی که از
انصار ست و آخر کسی ست که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی
از کدام قسم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پیش از ین معلوم بوده والا توان که مراد آن باشد که از چه چیز بود از
سنگ بود یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب که گفت - فقال هو من اثل الغابة - پس گفت سهل آن یعنی منبر از اثل غابه
بوده است و اثل بفتح همزه و سکون مثلثه طرفا بسکون را و مد که آن را درخت گز گویند و بعض گفته‌اند که اثل درختی ست
مشابه طرفا عظیم تر از وی و غابه به تخفیف با بمعنی بیشه است و غالب آمده بر موضعی بحجاز که درختان بسیار دارد و در شرح
شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از مدینه - عمله فلان مولی فلانة لرسول الله صلی الله علیه وسلم - ساخت آن منبر
را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت و نام آن غلام با قوم رومی بود و بعض گفته‌اند میمون و قول اول
مشهور تر ست و در نام وی اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد و اما نام زن معلوم نشده و بعض گفته‌اند عائشه
بعین و دال مهملتین و مثلثه و بعض گفته‌اند عائشه و از انصاریات بود و بعض گفته از مهاجرات و این غلام نجار
بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم بآن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساخته شد سه پایه
ارتفاع هر پایه شبری و درازی ذراع پس نهاده شد در مسجد - وقام علیه رسول الله - و ایستاد بروی پیغمبر خدا -
صلی الله علیه وسلم حین عمل و وضع - در هنگامیکه ساخته شد و نهاده شد - فاستقبل القبلة - پس روی کرد آنحضرت بقبله
وکبر - و تکبیر گفت برای احرام - وقام الناس خلفه - و ایستادند مردم پس آنحضرت - فقرأ ورکع ورکع الناس خلفه -
پس قرائت کرد آنحضرت و رکوع کرد و رکوع کردند مردم که پس وے بودند - ثم رفع رأسه - پستر برداشت سر مبارک خود را
از رکوع - ثم رجع القهقری - پستر بازگشت بجانب پس - فسجد علی الارض - پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر - ثم عاد الی
المنبر - پستر بعد از سجدتین باز بر منبر رفت و ایستاد - ثم قرأ ثم رکع - پستر قرائت کرد پستر رکوع کرد و در بعض نسخ و رکع
بواو - ثم رفع رأسه - پستر برداشت سر خود را از رکوع - ثم رجع القهقری - پستر برگشت بجانب پس - حتی سجد علی
الارض - تا آنکه سجده کرد بر زمین - هذا لفظ البخاری - اینکه مذکور شد لفظ بخاری ست - وفی المتفق علیه نحوه - و در حدیث
متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده‌اند مانند این لفظ ست - وقال فی آخره - و گفته است بخاری در آخر حدیث
فلما فرغ اقبل علی الناس - پس هرگاه که فارغ شد آن حضرت از نماز روی آورد بر مردم - فقال - پس گفت - ایها الناس
آگاه باشید ای مردمان - انما صنعت هذا لتأتموا بی - نکردم من این را که بر منبر بر آمدم و بلند ترک نماز گزاردم مگر برای
آنکه اقتدا کنید بمن و متابعت کنید مرا - ولتعلموا صلوتی - و تا بدانید نماز مرا و در بعض لتعلموا بتشدید لام یعنی تا

بیاموزید نماز مرا که بچه صفت و بچه کیفیت میکنم و این از مواضعے ست که از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی ست
چنانکه در حدیث سابق اشارتے بآن کرده شده و ائمۂ شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام ست وقتیکه برا
غرضے و حاجتے نبود و غرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را مانند آنکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد
صلوة است زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج بیک خطوه یا دو خطوه میسر بود خصوصاً اگر ایستادن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر پایهٔ پایان بود والله اعلم - وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی حجرته والناس یأتمون به من وراء الحجرة - گفت عائشه نماز گزارد آنحضرت در حجرهٔ خود و مردم اقتدا می کردند بوے
از پس حجره - رواه ابو داود - گفته اند که مراد بحجره این جا محلے ست که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصیر وقتیکه اراده اعتکاف
کرده بود و مراد بصلوة در وی نمازے ست که چند شب از رمضان گزارد و مردم بوے اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند
ترک کرد تا مبادا فرض گردد چنانکه این حدیث در محل خود بیاید نه مراد حجرهٔ عائشه رض یا حجرهٔ بعض دیگر از امهات المومنین ست
که در انجا گزارده و مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نے افتد در مثل این صورت رویت ماموین امام را چنانچه
نزد بعض علما ست یا اطلاع بر اقوال وے که نزد بعض دیگر شرط ست و این مفقود ست بظاهر در ینصورت
واگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود کذا قالوا والله اعلم

الفصل الثالث - عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوة رسول الله - گفت ابو مالک اشعری که از
مشاهیر صحابه است و ورا ابو مالک الحجبی نیز گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر ندهم شما را بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوة - قال - گفت ابو مالک در بیان آن - اقام الصلوة - برپا کرد
آنحضرت نماز را - وصف الرجال خلفه - وصف بست آن حضرت مردان را یعنے ایستاده گردانید ایشان را پس خود
وصف خلفهم الغلمان - و ایستاده کرد پس مردان کودکان را و ذکر نساء نکرد شاید که درین جا حاضر نبودند - ثم صلی بهم
پس گزارد نماز با ایشان - فذکر صلوته - پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آن حضرت را - ثم قال - پس گفت آنحضرت
یا گفت ابو مالک از جانب آن حضرت - هکذا صلوة - همچنین ست نماز - قال - گفت عبد الاعلی - که راوے
حدیث ست از ابی مالک - لا احسبه الا قال - گمان نمی برم ابو مالک را مگر آنکه گفت - امتی - یعنے روایت کرد از آنحضرت
که گفت هکذا صلوة امتی - رواه ابو داود - وعن قیس بن عباد - بفتح عین و تخفیف موحده از طبقهٔ اولے از
تابعین بصره ثقه است قلیل الحدیث از خیار صالحین شیعی بود متاله و متعبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و
عبد الله بن سلام و روایت کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج - قال بینا انا فی المسجد فی الصف المقدم - گفت در
اثنای آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول - فجبذنی رجل من خلفی جبذة - پس کشید مرا مردے از پس کشیدنی سخت
فنحانی و قام مقامی - پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجاے ایستادن من - فوالله ما عقلت صلوتی - پس بخدا سوگند در نیافتم

من نماز خود را و فراموش کردم که چگونه میگزارم که چند رکعت گزارده ام بجهت آنکه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن
و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بوے - فلما انصرف اذا هو ابی بن کعب - پس هرگاه که برگشت
آنمرد از نماز و تمام کرد ناگاه آنمرد ابی بن کعب ست که از عظمای صحابه بود - فقال یا فتی لا یسوءک الله - پس گفت
ای جوان اندوهناک نگرداند ترا خدا تعالے بسبب آنچه کردم من با تو - ان هذا عهد من النبی - بدرستیکه این عهد ست
از پیغمبر صلے الله علیه وسلم الینا - بسوی ما که خداوندان احلام و نهی و اهل فضل و علم ایم - ان نلیه - که پیوسته باستیم
با وی در صف اول پس همچنین بجا آوردم صلے الله علیه وسلم می ایستیم بحکم وی تعالے یا ائمه - ثم استقبل القبلة - پس روی
آورد ابی بن کعب قبله را - فقال - پس گفت - هلک اهل العقد و رب الکعبة - هلاک شدند اهل عقد یعنی امرا که رعایت
امور مردم و اهتمام همه احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف در نماز و ایستادن دران بدست ایشان ست - ثلثاً - سه بار
گفت ابی این عبارت را که - ثم قال والله ما علیهم آسی - پس گفت بخدا سوگند نه بر ایشان اندوه و حسرت میخورم
ولکن آسی علی من اضلوا - ولیکن اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه میکنند امرا ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند
امرا او میتوان گفت که معنی عبارت اینست که اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه کردند امرا را که آنها علما اند که مداهنت کنند در امور
شریعت و بسبب آن گمراه میشوند امرا چنانکه گفته اند فساد رعیت بفساد ملوک ست و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر
آنست که حزن ابی بر کسانے باشد که می آیند بعد از زمان او از امراے بنی امیه و غیرهم و طیبی گفته شاید که ابی بن کعب
تعریض کرده باشد بامراے عهد خود انتهی مخفی نماند که موت ابی بن کعب در خلافت عثمان ست و بعض گفته اند در خلافت عمر
رضی الله تعالے عنهما و قول اول صحیح تر ست و ممکن که شکایت از بعض امرا و حکام ایشان باشد خصوصاً امرای امیر المومنین
عثمان رضی والله اعلم - قلت - قیس بن عباد میگوید گفتم من بابی ابن کعب - یا ابا یعقوب - کنیت ابی بن کعب ست
وما تعنی باهل العقد - و چه میخواهی تو باهل عقد و کرا میخواهی - قال الامراء رواه النسائی

باب الامامة

امامة پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درین جا پیشوائے در نماز ست که آنرا امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوائے
در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم ست و درین باب بیان میکند که مستحق امامت اولی و احری بآن کیست
الفصل الاول - عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از ابی مسعود انصاری
گفت گفت آنحضرت - یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله - امامت میکند قوم را خواناتر مر کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکوتر
تجوید کننده قرآن را و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از آن که عالم باشد باحکام
و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث گردد در نماز - فان کانوا فی القراءة
سواء فاعلمهم بالسنة - پس اگر باشند قوم همه برابر در قراءت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز

وسائل و حوادث بعد از انکه خوب میتواند خواند قرأت مسنونه را و این مذهب امام احمد ست نزد اکثر اصحاب وی و
امام ابو یوسف نیز بهمین جانب ست از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که بیاید و مذهب امام
ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد در روایتی آنست که اعلم وافقه مقدم ست بر اقرأ زیرا که احتیاج بقرأت در یک رکن ست
و بعلم در تمامهٔ ارکان و گویند احادیث که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرأ بجهت آنست که قرا در ان زمان اعلم بوده اند
زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن از این جهت تقدیم کرده شده است اقرأ در حدیث و در زمان ما نه
اینچنین ست پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود پس چیست معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فان
کانوا فی القرأة سواء فاعلمهم بالسنة جواب برین تاویل که شما گفتید مساوات در قرأت مستلزم مساوات در علم ست جواب
آنکه این قول بحسب ظاهر و غالب امر ست نه قطعی و کلی زیرا که مقرر ست که ابی بن کعب اقرأ بود و ابن مسعود اعلم پس مقصود
است مساوات در قرأت ما تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این متصور ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوییم
که این را بحسب زمان ما فرمود کذا فی بعض شروح الهدایة و شیخ ابن الهمام گفته که اقرأ و اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده
و انچه حدیث دلالت وارد بران آنست که اگر در قرأت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت کند آنکه اعلم بسنت ست نیز گفته
که بهترین انچه استدلال کرده شود بان بر تقدیر اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر ست در ایام مرض با وجود آنکه در صحابی اقرأ
از وی بودند نه اعلم دلیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا و
این در آخر امر بود از آنحضرت کذا قال الشیخ - فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة - پس اگر باشند در علم بسنت و در قرأت
برابر پس امامت کند دیرینه ترین مردم در هجرت یعنی هر که هجرت بمدینه پیشتر آورده و درین فضیلت سابق و متقدم شده ی
بامامت و تقدم در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در علم و قرأت اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون
وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطایا که موطن طبیعت ست اعتبار کردند و در حدیث آمده است
المهاجر من هجر الخطایا والذنوب - فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم سنا - پس اگر باشند در علم و قرأت و هجرت که بمعنی ورع باشد
برابر پس امامت کند کلان ترین قوم در سن و سال در حدیث همین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند
هر که خوشروی تر و جمیل شکل تر بود امامت کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم بود و اگر
در تمامهٔ این امور برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست قوم ست کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و گفته که نزد بعض مسافر و مقیم برابر
اند و نزد بعض مقیم اولی ست یعنی برای مقیمان و در حاوی که در مذهب امام شافعی ست بعد از سن نسب را تقدیم کرده
و بعد از وی نظیف الثوب و بعد از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصورة - ولا یؤمن - بفتح تحتیه و ضم همزه و فتح میم
و تشدید نون - الرجل الرجل فی سلطانه - و باید که امامت نکند مردی مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی و در جای
که مالک ست چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهله پس تقدم نکند بر والی تا ترتیبی که در ولاة است مثل امام اعظم و خلفاء

حکام وی خصوصا در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد بسست گردانیدن
امر سلطنت و عوت و مؤدی میشود به تباغض و تقاطع و ظهور خلاف که شرعیت جماعت برای رفع و دفع آنست مروی ست
که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت در پس حجاج نماز میگزارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود - ولا یقعد - بجزم دال و
رفع آن - فی بیته علی تکرمته - و نه نشیند مردی در خانه مرد دیگر بر تکرمهٔ وی که مراد بدان فراشی و سجاده و وساده ایست که
برای خود انداخته و نهاده و اصلش از تکریم و اکرام ست و بعضی از تکرمه مائده مراد داشته اند و اول صواب تر ست -
الا باذنه - مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم ست که لا یؤمن و لا یقعد ست - رواه مسلم و فی روایة له و لا یؤمن الرجل الرجل
فی اهله - و امامت نکند مردی مرد را در اهل خانه وی درین روایت بجای فی سلطانه فی اهله آمده و باین جهت تفسیر کرده اند
سلطان را بانچه در ملک و حکم اوست چنانکه گفته شد - وعن ابی سعید قال قال رسول الله - گفت ابی سعید خدری
که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم - وقتیکه باشند قوم سه کس پس باید که امامت کند ایشان را
یکی از ایشان قید ثلثه اتفاقی ست اگر کمتر یا بیشتر باشند نیز حکم همین ست - واحقهم بالامامة اقرؤهم - و سزاوار ترین
ایشان بامامت خواناترین ایشان ست - رواه مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث - بضم حای مهمله و فتح واو و کسر را
فی باب بعد باب فضل الاذان - و در وی امر ست که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس مؤلف
ذکر این حدیث را در اینجا مناسب دیده و در مصابیح اینجا ذکر کرده است

الفصل الثانی - عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم - باید که اذان گوید
برای شما نیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست ایشان ست پس باید که امین
و متدین باشند و نیز اذان بر جاهای بلند میگویند و بر درون خانه های مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر محارم
و اسرار ایشان پرهیز کنند - ولیؤمکم قراؤکم - و باید که امامت کنند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید
میکنند - رواه ابو داود - وعن ابی عطیة العقیلی قال - ابو عطیه عقیلی بضم عین و فتح قاف که از طبقهٔ ثالثهٔ تابعین ست
گفت - کان - بود - مالک ابن الحویرث - که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت
گذرانیده - یأتینا - ای مصلانا - می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای نماز گزاردن ما که مسجد بود یا جای دیگر که متعین
ساخته بودند برای نماز - یتحدث - در حالیکه سخن میکرد مالک با یاران و صحبت میداشت - فحضرت الصلوة یوما - پس
رسید وقت نماز روزی - قال ابو عطیة فقلنا له تقدم فصله - پس گفتیم ما مالک را پیش آی امام شو پس بگزار نماز - قال
لنا قدموا رجلا منکم یصلی بکم - گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سازید مردی را از میان خود که بگزارد
نماز با شما و امامت کند - وساحدثکم لم لا اصلی بکم - و سر انجام ست که حدیث کنم شما را و خبر دهم که چرا نماز نمی گزارم با شما و امامت
نمی کنم شما را - سمعت رسول الله - شنیده ام پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - می گفت - من زار قوما فلا یؤمهم

کسیکہ زیارت کند قومے را وبیاید بدیدن ایشان پس باید کہ امامت نکند ایشانرا - ولیؤمہم رجل منہم - وباید کہ امامت کند ایشانرا مردی از ایشان اگرچہ ایشان اذن کردہ بودند ونہی مقید بعدم اذن ست اما مالک اورا بر مطلق حمل کردہ مصلحت را در ترک امامت فرمودہ - رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی الا انہ اقتصر علے لفظ النبی صلے اللہ علیہ وسلم مگر آنست کہ ترمذی کوتاہی کرد بر لفظ آنحضرت کہ من زار قوما الے آخرہ وقصۂ آمدن مالک در مصلای بنی عقیل وتکلیف کردن ایشان اورا بامامت وابا آوردن او ان ایشان ذکر نکردہ - وعن انس قال - گفت انس - استخلف رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس وہو اعمی - خلیفہ گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را کہ از مشاہیر صحابہ وقدیم الاسلام واز مہاجرین اولین ست وسبب نزول سورۂ عبس وتولی ست کہ امامت کند مردم را وحالانکہ ابن ام مکتوم نابینا بود وگفتہ اند کہ آن سیزدہ بار بود یکبار از آن وقتیکہ بغزوۂ تبوک رفت با آنکہ امیر المومنین علے در مدینہ بود وخلیفہ بود بر اہل وعیال وباعث بر استخلاف ابن ام مکتوم برائے امامت ہمین بود تا علی را رضی اللہ عنہ اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ اہل وعیال نیاید - رواہ ابوداؤد - ودرین حدیث دلیل ست بر جواز امامت اعمی بے کراہیت ودر روایات فقہیہ در مذہب نیز آمدہ است کہ اگر اعمی مقتدائے قومی باشد جائز ست امامت وی وبعض گفتہ اند کہ اگر اعلم باشد پس وی اولی ست کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط وہمچنین ست در کتاب اشباہ ونظائر ودیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوہاب متقی مکی را کہ رفتہ بود بصر در آخر عمر وامامت میکرد اصحاب خود را وبود در نفس من چیزے از آن ومیسر نمیشد مرا سوال بجہت تادب واعتماد بر اکمل چہ ایشان کنند خلاف سنت ور روایت نخواہد بود پس یافتم در فقہ چیزے کہ حکم میکند بجواز آن ونیز در حدیث دلیل ست بر جواز امامت مفضول با وجود افضل کہ با وجود امیر المومنین علے ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجہت عذریکہ مذکور شد - وعن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا تجاوز صلوتہم آذانہم - سہ کس اند کہ در نمیگذرد نماز ایشان گوشہای ایشان را ونمیرسد بمعد قبول ونمیگردد متلقے بسمع رضای حق - العبد الآبق حتی یرجع - یکے بندۂ گریختہ تا آنکہ بازگردد یعنی بسوی مالک - وامرأۃ باتت وزوجہا علیہا ساخط - دوم زنی کہ شب کرد در حالتی کہ شوہر وی بروی غضب کنندہ وناراضی ست بحق واگر غضب بناحق باشد امر برعکس خواہد بود - وامام قوم وہم لہ کارہون - سوم امام گروہی وحالانکہ اکثر ایشان مر اورا ناپسند دارندہ اند وناخوش اند از جہت امر مذموم شرعی کہ در وست - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب - وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا تقبل منہم صلوتہم - سہ کس اند کہ پذیرفتہ نمیشود از ایشان نماز ایشان من تقدم قوما وہم لہ کارہون - کسیکہ امامت کند قومی را وحالانکہ ایشان مر اورا ناخوش دارندہ اند - ورجل اتے الصلوۃ دبارا دیگر مردی کہ بیاید نماز را آخر وقت - والدبار ان یاتیہا بعد ان تفوتہ - وبار بکسر دال آمدن مرد است نماز را بعد از در گذشتن وقت آن یعنی وقت کامل مستحب - ورجل اعتبد محررۃ - دیگر مردی کہ بندہ گرفت نفس آزاد کردہ شدہ را چنانکہ آزاد کرد بندہ را وستم شد بر استخدام وی باکراہ یا باخفاے اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند حر را ومالک گردد اورا وتصرف کند در وے

تصرف مالکانہ - رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ - وعن سلامۃ بہ فتح سین وتخفیف لام - بنت الحر - بضم حاے مہملہ وراے مشددہ - وبعض گفتہ اند اسمہ بہ صحابیہ است حدیث او نزد اہل کوفہ است - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت ست از سلامہ کہ گفت گفت آن حضرت - ان من اشراط الساعۃ ان یتدافع اہل المسجد - بدرستیکہ از علامتہاے قیامت ست کہ تدافع کنند امامت را از نفس خود اہل مسجد وبنہند از خود بر دیگرے - لا یجدون اماما یصلی بہم - نیابند امامے را کہ بگذارد نماز با ایشان بجہت جہل وناہلیت ایشان امامت را کنایت ست از شیوع جہل وفسق در آخر زمان - رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجۃ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الجہاد واجب علیکم مع کل امیر براکان او فاجرا - کارزار کردن با کافران فرض ست بر شما ہمراہ ہر امیرے کہ باشد نیکوکار باشد یا بدکار - وان عمل الکبائر - واگرچہ بکند گناہان کبیرہ را - والصلوۃ واجبۃ علیکم خلف کل مسلم براکان او فاجرا - ونماز واجب ست بر شما بجماعت پس ہر مسلمانے بر یا فاجر - وان عمل الکبائر - یعنی جائز است کہ بوے اقتدا کنند اگرچہ مکروہ است یا واجب ست اعتقاد جواز آن وبعض استدلال کردہ اند باین بوجوب جماعت واین بر تقدیرے ست کہ فسق وی ابسر حد کفر نہ کشد ومردی صالح حاضر نباشد - والصلوۃ واجبۃ علی کل مسلم - ونماز جنازہ واجب ست بر ہر مسلمان - براکان او فاجرا وان عمل الکبائر - وآنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز نکرد بر مدیون کہ چیزے نگذاشت کہ بدان دین او ادا کردہ شود مقصود زجر وتشدید بود وہم چنین بر محدود وبکذر نماز غیرہ واآن اتفاق ست علما را بر وجوب آن وامام احمد گوید خلیفہ نگزارد ودیگران بگزارند - رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث

عن عمرو بن سلمۃ - بکسر لام صحابی صغیر ست کہ اختلاف ست در صحبت آن وسلمہ ہمہ جا بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمہ وبنو سلمہ کہ نام قبیلہ از انصار ست - قال کنا بماء ممر الناس - گفت بودیم ما ساکن بر لب آبے کہ گذرگاہ مردم بود - یمر بنا الرکبان - میگذشتند بما سواران وپیادہ ہا نیز میگذشتہ باشند لیکن ذکر نکرد - فنسألہم ما للناس - می پرسیدیم سواران را چہ چیز پیدا شدہ است مردم را وچہ کار میکنند کنایت ست از ظہور دین اسلام وتکرار از غایت تعجب ست - ما ہذا الرجل - چیست صفت وشان این مرد کنایت ست از ذات شریف حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم - فیقولون - پس می گفتند مردم - یزعم - گمان می برد ومیگوید این مرد ان اللہ ارسلہ - کہ خدا فرستادہ است اورا - اوحی الیہ اوحی الیہ کذا - وحی فرستادہ است خدا بسوی وی وحی کردہ است بسوی وے چنین کنایت از قرآن عظیم ست کہ میخواندند سواران ووحی در لغت اشارت وپیغام وچیزے در دل افگندن ست فکنت احفظ ذلک الکلام - پس بودم من کہ یاد میگرفتم آن کلام را یعنے از قرآن آنچہ میخواندند وآنچہ میگفتند از احوال وصفات آنحضرت - فکانما یغری فی صدری - پس گویا کہ می چسپید آن کلام در سینۂ من وغرا بالفتح غلین معجمہ وکسر آن لبد وقصر سریشم - وکانت العرب تلوم باسلامہم الفتح - وبودند قبائل عرب کہ توقف میکردند وانتظارے بردند در اسلام خود فتح

مکہ را یعنی می گفتند اگر مکہ فتح شد ہمہ می درآئیم در اسلام۔ فیقولون اترکوہ وقومہ۔ پس میگفتند عرب بگذارید آن مرد را
با قوم خود کہ قریش اند و بزرگ ترین و رئیس ترین عرب اند و ساکن مکہ اند کہ عظیم ترین جاہاے عرب بلکہ عالم ست۔
فانہ ان ظہر علیہم فہو نبی صادق۔ پس بدرستیکہ وے اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکہ را پس وی پیغمبر راست گو ست
فلما کانت وقعۃ الفتح۔ پس ہرگاہ کہ شد واقعۂ فتح مکہ در سال ہشتم از ہجرت۔ بادر کل قوم باسلامہم۔ شتابی کردند ہر قومی
باسلام خود چنانکہ مضمون سورۂ اذا جاء نصر اللہ والفتح مخبر ست بدان۔ و بادر ابی قومی باسلامہم۔ و شتابی کرد پدر من
قوم مرا و سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کردہ اند کہ این عمرو بن سلمہ ہم ہمراہ پدر آمدہ باشد ہم از ینجا
اختلاف ست در صحبت وی کہ صحابی ست یا نہ و ظاہر سیاق حدیث در قول اول ست واللہ اعلم۔ فلما قدم۔ پس ہرگاہ کہ
باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود۔ قال جئتکم واللہ من عند النبی حقا۔ گفت بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر حق
فقال پس گفت پیغمبر صلوا صلوۃ کذا فی حین کذا و صلوۃ کذا فی حین کذا۔ بگزارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت
چنین یعنی کیفیت نمازہا و تعیین اوقات آن ہمہ بیان نمود۔ فاذا حضرت الصلوۃ فلیوذن احدکم فلیومکم اکثرکم قرآنا
پس چون حاضر شود و درآید وقت نماز پس باید کہ اذان گوید یکے از شما پس امامت کند شما را کسیکہ بیشتر یاد دارد از
شما قرآن را۔ فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منے۔ پس نگاہ کردند پس نبود ہیچ یکے کہ بیشتر باشد قرآن او از من و من
بیشتر از ہمہ یاد داشتم۔ لما کنت اتلقی من الرکبان۔ از جہت آنکہ بودم من کہ پیش مے آمدم قرآن را و یاد میگرفتم آنرا
از سواران۔ فقدمونی بین ایدیہم۔ پس پیش کردند مرا امام ساختند مرا پیش خود۔ وانا ابن ست او سبع سنین۔ و
حالانکہ من شش سالہ بودم یا ہفت سالہ۔ وکانت علی بردۃ کنت اذا سجدت تقلصت عنی۔ و بود بر بدن من جادرے
کہ چون سجدہ میکردم گرد می آید و بالا برے آمد بر بدن من تا آنکہ کشف می شد عورت از من۔ فقالت امراۃ من الحی
پس گفت زنے از محلہ۔ الا تغطون عنا است قارئکم۔ آیا نمی پوشید از ما دبر قرآن خوانندہ و امام خود را۔ فاشتروا
فقطعوا لی قمیصا۔ پس خریدند جامہ پس بریدند برائے من پیراہنے را۔ فما فرحت بشیء فرحی بذلک القمیص۔ پس
شادمان نشدم من بچیزے ہیچو شادمان شدن من بآن پیراہن عجیب و غریب کہ ہرگز نپوشیدہ بودم از جہت خورد سالی و
اقتضاے طبیعت و از جہت حصول فضل و کرامت الٰہی کہ باین مرتبہ رسانید۔ رواہ البخاری۔ و باین حدیث استدلال کردہ اند
شافعیہ بر صحت امامت صبی و لیکن بالغ اولی ست اگرچہ صبی مخصوص باشد بفقہ و قرأت از جہت اختلاف علما در وی و
این خلاف راجع میگردد بخلاف در اقتداے مفترض بہ متنفل و در بالا در باب القراءۃ کلام در ان گذشت و در باب من صلی
مرتین نیز بیاید ان شاء اللہ تعالیٰ۔ وعن ابن عمر قال لما قدم المہاجرون الاولون المدینۃ۔ گفت ابن عمر رضی اللہ عنہ
ہنگامیکہ قدوم آوردند مہاجران کہ پیش از مقدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہجرت کردند مدینہ را بحکم آنحضرت و امیر المومنین عمر
از ایشان بود۔ کان یومہم۔ بود کہ امامت میکرد ایشان را۔ سالم مولی ابی حذیفۃ۔ کہ فارسی بود از فضلاے موالی و خیار صحابہ و

سعد و بود از قرّاء و آنحضرت امر فرمود کہ بگیرید قرآن را از چہار کس و یکے از ین چہار کس سالم را شمردہ۔ وفیہم عمر و ابو سلمۃ بن عبد الاسد
و حالانکہ بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابو سلمہ کہ از کبار صحابہ اند و امامت کردن وی یا از جہت آن بود کہ اقرأ بود یا برای
مصلحتے دیگر واللہ اعلم۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا ترفع لہم
صلوتہم فوق رؤسہم شبرا۔ سہ کس اند کہ برداشتہ نمیشود نماز ایشان بالای سرہای ایشان یک بدست۔
رجل ام قوما وہم لہ کارہون۔ مردی کہ امامت میکند قومی را و حالانکہ ایشان ناخوش دارند او را۔ وامرأۃ باتت وزوجہا
علیہا ساخط۔ و زنی کہ شب کند و شوہر وی از وی ناراضی باشد۔ واخوان متصارمان۔ و دو مسلمانان کہ قطع کردہ باشند
حقوق اسلام را از سلام و کلام وجز آن یعنی زیادہ بر سہ روز و این مسئلہ بتفصیلے ست مذکور در موضع خود۔ رواہ ابن ماجۃ

باب ما علی الامام

باب در بیان حقوقے کہ بر امام ست مر مقتدیان را و ہم انچہ بر امام ست تخفیف ست در نماز بجہت رعایت حال
مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند و عدم تطویل چنانکہ مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست کہ مراد تخفیف و
ترک تطویل آن نیست کہ ترک کند سنت قرأت و تسبیحات را و تہاون کند در رعایت سنن و آداب چہ جای واجبات
بلکہ مراد آنست کہ اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکہ بخواند بمفصل باقسامیکہ مبین ست در فقہ و اکتفا کند بر سہ بار گفتن تسبیح
بادا و رعایت قومہ و جلسہ و اکثر آنچہ مراد مے افتد بہ تخفیف در نماز کہ وارد ست در احادیث تخفیف قرأت ست

الفصل الاول۔ عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف صلوۃ ولا اتم صلوۃ من النبی۔ روایت
از انس کہ گفت نگزاردم نماز پس ہیچ امامی ہرگز کہ سبک تر بود نماز وی و تمام تر بود از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
یعنی نماز آنحضرت سبک میبود و باوجود آن تام و کامل میبود چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است وکان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اخف الناس صلوۃ فی تمام) بعض گفتہ اند کہ معنیش آنست کہ تخفیف میکرد در قرأت و تمام میکرد رکوع و سجود و
تعدیل را و بعض گویند مراد آنست کہ تطویل آنحضرت در نماز نسبت بنماز دیگران در غایت قلت و خفت مینمود یعنی اگر
دیگری اینچنین قرأت طویل بخواند گران می نمود و ملالت می آورد بخلاف از حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم کہ استماع آن
مورث ذوق و نشاط و لذت و حضور می گشت بجہت حسن صوت و جودت ادا و بروز انوار و ظہور اسرار و نیز در قرأت
آنحضرت سرعتی و طی لسانی بود کہ در زمان لطیف کثیرے از قرأت را اتمام میکرد و لہذا در نماز مغرب سورۂ اعراف بروے
زیادہ بر آن خواندہ و بعض گویند تخفیف امر نسبی ست بسا طویل کہ قصیر باشد نسبت باطول از خود و قصیر طویل بود نسبت
باقصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل باہم گفت بندۂ حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن سیف الدین عفی عنہما کہ تواند
کہ این مراد باشد کہ گاہی تطویل مینمود نزد احساس شوق و ایثار تطویل از صحابہ و زمانی تخفیف میکرد نزد وجود عذری
و باعثی بران و اجمعنی آنسب است بسیاق حدیث کہ در بیان تخفیف میگوید۔ وان کان لیسمع بکاء الصبی فیخفف مخافۃ

ان گفتن امه - بتحقیق بود آنحضرت که می شنید گریه کودکی را پس سبک میگردانید نماز را از جهت ترس آنکه در فتنه
افگنده شود مادر او بقطع صلوة یا زوال خشوع و شغل خاطر - متفق علیه - وعن ابی قتادة صحابی مشهور ست و از
فضلاے صحابه است عقبی بدری ست حاضر شده تمام مشاهد را و در غزوه احد یا بدر چشم وی از خانه خود بیرون شده
بر دست او افتاد و آنحضرت آنرا باز بجاے وی نشاند و بهتر از چشم دیگر شد - قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم انی
لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها - گفت ابو قتاده که گفت آنحضرت بدرستیکه من می درآیم در نماز و حالانکه من میخواهم
دراز کردن نماز را - فاسمع بکاء الصبی - پس می شنوم گریه صبی را - فاتجوز فی صلاتی - پس آسانی و ساهله و تخفیف میکنم در نماز
بترک تطویل در قرأت و اذکار و اسراع دران - مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه - از جهت آنچه میدانم و می دریابم از شدت
حزن و تأثر مادر وی از گریه وی و این از غایت رحم و شفقت اوست بر امت و ضعفا که در چنان مقام عالی یاد میکند و رعایت
می نماید صلے الله علیه وسلم و جزاه عنا خیر الجزاء - شعر خواجه را بین که در نشیمن راز + بنده را یاد میکند به نیاز + قاصد از زیر آیه
از چرخ بلند + تا شکسته پایگان بردی تمند + رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم
اذا صلے احدکم للناس - چون نماز بگزارد یکی از شما براے مردم یعنے امامت کند ایشان را - فلیخفف - پس باید که تخفیف
کند و رعایت جانب ایشان نماید - فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر - زیرا که در میان ایشان بیمار ست و ناتوان ست
بحسب خلقت و پیر ست - واذا صلے احدکم لنفسه فلیطول ماشاء - و چون نماز بگزارد یکے از شما براے خود یعنی تنها پس باید که
تطویل کند هر مقدار که خواهد - متفق علیه - وعن قیس بن ابی حازم - بحاے مهمله و زاے از کبار تابعین ست که جاهلیت و
اسلام هر دو را دریافته - قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال - گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردے گفت - والله
یا رسول الله انی لاتأخر عن صلوة الغداة من اجل فلان - بدرستیکه هر آئینه من پس مے مانم از نماز بامداد و بجماعت
نمی آیم از جهت فلان نام شخصے را برد گفته اند مراد ابی بن کعب ست و بعض گفته اند که معاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است
مما یطیل بنا - از جهت دراز کردن وی قرأت را با ما - فما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ
پس ندیدم من آنحضرت را در هیچ پند دادنی سخت تر از روی غضب از خود که دران روز بود - ثم قال ان منکم منفرین - پستر
گفت آنحضرت بدرستیکه بعضی از شما گریزاننده اند مردم را از جماعت نماز و حضور مراسم خیرات - فایکم ما صلے بالناس فلیتجوز
پس هر کدام از شما که نماز بگزارد بمردم پس باید که تخفیف کند و آن چنان تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت باز
دارد - فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة - پس بدرستیکه میان ایشان ناتوان ست و پیر ست که بسبب ضعف و پیری
نمیتوانند ایستاد و خداوند حاجت ست که کاری ضروری دارد - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم - نماز میکنند امامان براے شما پس اگر راست و درست میگذارند براے فائده شما
و فائده ایشان هم هست ولیکن ذکرش نکرد بجهت فهم آن بقرینه مقام و در بعض نسخ مصابیح ولهم موجود ست - وان

اخطأوا فلکم - و اگر نا راست و نا درست میگذارند پس مر شما راست اجر که راست و درست گزارده اید و نیت و قصد جماعت
کرده اید - وعلیهم - و بر ایشان است وبال بجهت نقص و تقصیر که نموده اند و این وصیت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که در وقت ابتلاء و افتتان بملوک و امرا که بعد از وی پیدا شوند و امامت نماز کنند و در اداے آن و رعایت احکام و
آداب تنقیص و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را راست و درست بگزارید اگر ایشان نیز بر نهج صواب روند بهتر والا
شما را از ان ضرری نیست و شافعیه بدین حدیث تمسک می نمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست و
ظاهر این جا سخن در ترک سنن و آداب ست نه فرض و شرائط و ارکان والله اعلم - رواه البخاری وهذا الباب
خال عن الفصل الثانی - و این باب خالی ست از فصل ثانی که در وی صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد و مؤلف

فصل ثالث آورده گفت -

الفصل الثالث - عن عثمان بن ابی العاص - ثقفی صحابی ست و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و
ابوبکر و دو سال از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وی گفت اے گروه
ثقیف شما پس ترین مردم اید در اسلام پس پیشتر این مردم نباشید در ارتداد و وی خرد ترین قوم خود بود - قال
آخر ما عهد الی رسول الله - گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - این بود که - اذا اممت قوما
فاخف بهم الصلوة - چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگزار با ایشان نماز را - رواه مسلم وفی روایة له ان رسول
الله - و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال له - گفت عثمان بن ابی العاص را
ام قومک - امامت کن قوم خود را - قال قلت - گفت عثمان گفتم - یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا - بدرستیکه من
می یابم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از اداے حقوق امامت و شرائط آن یا وسوسه - قال ادنه
گفت آنحضرت نزدیک بیا - فاجلسنی بین یدیه - پس نزدیک آمدم پس نشاند مرا پیش خود - ثم وضع کفه فی صدری
بین ثدیی - پستر نهاد کف دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من - ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی - پستر
گفت بگرد یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی بر طرف شد
آن علتی که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت و تصرف وی صلے الله علیه وسلم - ثم قال ام قومک
پستر گفت امامت کن قوم خود را - فمن ام قوما فلیخفف - پس کسیکه امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند - فان فیهم
الکبیر وان فیهم المریض وان فیهم الضعیف وان فیهم ذا الحاجة فاذا صلے احدکم وحده فلیصل کیف شاء - ترجمه این الفاظ از شرح
احادیث سابق معلوم شد - وعن ابن عمر قال کان رسول الله - بود پیغمبر خدا - صلے الله علیه وسلم یأمرنا بالتخفیف امر
میکرد ما را بسبک گزاردن نماز و تخفیف قرأت - ویؤمنا بالصافات - و امامت میکرد ما را بسوره والصافات و مانند آن
یعنی تطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بوجهی که گفته شد - رواه النسائی -

باب ما علی الماموم من المتابعة وحکم المسبوق

باب در بیان چیزی کہ بر مقتدی ست از متابعت امام در رفع وخفض وبیان حکم مسبوق کہ اول نماز را با امام در نیافتہ
الفصل الاول عن البراء بن عازب۔ بہ فتح عین مہملہ وزاے صحابی مشہور ست اول مشاہد وی خندق ست
وپیش ازوی او را صغیر داشتند وحاضر شد با امیر المومنین علی در جمل وصفین ونہروان۔ قال کنا نصلی خلف النبی۔
گفت بودیم ما کہ نماز میکردیم پس پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا قال۔ پس چون میگفت آنحضرت۔ سمع اللہ لمن حمدہ
لم یحن احد منا ظہرہ۔ خم نمیکرد ہیچ یکے از ما پشت خود را وبہ سجدہ نمی افتاد ولم یحن بفتح یا وسکون حا وضم نون وکسر آن
از نصر ینصر وضرب یضرب۔ حتی یضع النبی۔ تا آنکہ می نہاد پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم جبہتہ علی الارض۔ پیشانی خود را بر زمین
ثم نخر وراءہ سجودا۔ پس می افتادیم ما پس پشت وی بسجدہ۔ یعنی ما ہمراہ آنحضرت بسجدہ نمی افتادیم بلکہ بعد از سر برداشتن از رکوع ایستادہ می ماندیم وچون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین
می نہاد آنگاہ می افتادیم۔ متفق علیہ۔ وعن انس قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ نماز گزارد با ما
آنحضرت روزی۔ فلما قضی صلوتہ اقبل علینا بوجہہ۔ پس ہرگاہ کہ تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آمد بر ما بروی مبارک خود یعنی
روے بجانب ما کردہ نشست۔ فقال ایہا الناس انی امامکم۔ پس گفت آگاہ باشید ای مردم کہ من امام وپیشواے
شمام۔ فلا تسبقونی بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالانصراف۔ پس پیشی مکنید مرا بر رکوع ونہ بسجود ونہ بایستادن از رکوع
ونہ باز گشتن از نماز یعنی پیشتر از من بر رکوع وسجود نروید وسر از رکوع بر ندارید واز سجود بر نخیزید ومراد بانصراف یا سلام ست
یا برخاستن از مکان نماز وبرآمدن از مسجد واول ظاہر تر است وندانید کہ من خبر دارم از احوال شما۔ فانی اراکم امامی
ومن خلفی۔ زیرا کہ بدرستی من می بینم شما را از پیش خود وپس خود۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا تبادروا الامام۔ پیشی مکنید امام را وشتابی مکنید۔ اذا کبر فکبروا۔ وقتیکہ تکبیر بر آرد امام از پس وی متصل تکبیر بر آرید۔
واذا قال ولا الضالین فقولوا آمین۔ وچون بگوید امام ولا الضالین متصل او بگوئید آمین۔ واذا رکع فارکعوا۔ وچون رکوع
کند از پس وے متصل برکوع بروید۔ واذا قال۔ وچون بگوید امام۔ سمع اللہ لمن حمدہ فقولوا۔ پس بگوئید شما۔ اللہم ربنا
لک الحمد۔ ازینجا معلوم شد کہ منصب امام تسمیع است ومنصب ماموم تحمید وہر دو مقسوم است میان ایشان وتحقیق این کلام سابقا
گذشت متفق علیہ الا ان البخاری لم یذکر واذا قال ولا الضالین۔ این حدیث را بخاری ومسلم ہر دو روایت کردہ اند مگر آنست کہ بخاری
ذکر نکرد این کلام را کہ اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین۔ وعن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکب فرسا فصرع
عنہ۔ روایت است از انس کہ آنحضرت سوار شد اسپے را پس انگندہ شد از پشت اسپ بر زمین وانفعال طبیعی بحکم بشریت
از آنحضرت واقع میشد نہ بطریق اعجاز فجحش شقہ الایمن۔ پس خراشیدہ شد جانب راست وی چنانکہ قوت قیام در
نماز نماند جحش بتقدیم جیم است بر حا۔ فصلی صلوۃ من الصلوات وہو قاعد۔ پس گزارد آنحضرت نمازے را از نمازہا و
حالانکہ وی نشستہ است۔ فصلینا وراءہ قعودا۔ پس بگزاردیم ما نیز پس آنحضرت نشستہ۔ فلما انصرف قال۔ پس ہرگاہ کہ برگشت

آنحضرت از نماز گفت۔ انما جعل الامام لیوتم بہ۔ گردانیدہ نشدہ است امام مگر برای آنکہ اقتدا او اتباع کردہ شود بوے
فاذا صلی قائما فصلوا قیاما۔ پس چون بگزارد امام ایستادہ بگزارید شما نیز ایستادہ۔ واذا رکع فارکعوا۔ وچون برکوع رود
امام پس برکوع روید۔ واذا رفع فارفعوا۔ وچون سر بردارد وی پس سر بردارید شما۔ واذا قال۔ وچون بگوید امام سمع
اللہ لمن حمدہ فقولوا۔ پس بگوئید شما۔ ربنا لک الحمد۔ ودر بعض نسخہا ے مشکوٰۃ اینہم است۔ واذا سجد فاسجدوا۔ و
چون بسجدہ رود پس بسجدہ روید شما ونوشتہ اند کہ در لفظ بخاری نیست۔ واذا صلی جالسا۔ وچون نماز بگزارد امام نشستہ
فصلوا جلوسا اجمعون۔ پس بگزارید شما نیز نشستہ ہمہ۔ قال الحمیدی۔ گفتہ است حمیدی کہ از شیوخ بخاری ست وحمیدی
صاحب الجمع بین الصحیحین واین نیز عبارت بخاری ست کہ نقل از حمیدی میکند کہ گفت۔ قولہ۔ قول آنحضرت کہ فرمود
اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا ہو فی مرضہ القدیم۔ این قول در بیماری قدیم آنحضرت بود کہ عارض شدہ بود بجہت سقوط
از پشت اسپ یا جز آن۔ ثم صلی بعد ذلک النبی۔ پس تر بگزارد بعد از ان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم جالسا۔ نشستہ والناس
خلفہ قیام۔ ومردم در پس وی ایستادہ بودند۔ لم یامرہم بالقعود۔ امر نکرد ایشان را بہ نشستن۔ وانما یوخذ بالآخر فالآخر
من فعل النبی۔ وگرفتہ نمی شود وعمل کردہ نمی شود مگر بآخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ ناسخ فعل اول است۔
ہذا لفظ البخاری۔ این لفظ بخاری ست۔ واتفق مسلم الی اجمعون۔ واتفاق کردہ است مسلم بوی در روایت تا قول وی
اجمعون وقال الحمیدی الی آخرہ روایت نکردہ۔ وزاد فی روایۃ۔ وزیادہ کردہ است مسلم در روایتی این عبارت را کہ۔ فلا
تختلفوا علیہ۔ پس اختلاف مکنید بر امام۔ واذا سجد فاسجدوا۔ وچون سجدہ کند پس سجدہ کنید ازین عبارت معلوم میشود کہ آن
در لفظ بخاری نیست چنانچہ گفتیم فتدبر۔ وعن عائشۃ قالت لما ثقل رسول اللہ۔ روایت ست از عائشہ کہ گفت
ہنگامے کہ گران شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ یعنی سخت شد بیماری وبنہایت رسید ضعف وی۔ جاء بلال یوذنہ
بالصلوۃ۔ آمد بلال در حالیکہ می آگاہانید آنحضرت را بہ نماز وخبر دہد کہ وقت نماز شدہ ومردم ہمہ در مسجد گرد آمدہ اند
عادت بود کہ بعد از اذان چون در برآمدن آنحضرت تاخیرے راہ می یافت بلال بر در آمدہ خبر میکرد درین حالت نیز آمد
کہ خبر کند واستکشاف نماید کہ خود بوجود شریف مسجد را منور میگردانند وامامت کنند یا کسے را از اصحاب امر می فرماید کہ امامت
کند فقال مروا ابا بکر ان یصلی بالناس۔ پس گفت آنحضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را وبگوئید کہ نماز کند بمردم و
امامت کند ایشان را۔ فصلی ابو بکر تلک الایام۔ پس نماز گزارد ابوبکر رضی اللہ عنہ با مردم دران روزہا۔ ثم ان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم وجد فی نفسہ خفۃ۔ پستر آنحضرت یافت در ذات شریف خود فی الجملہ سبکی وتندرستی۔ فقام یہادی بین رجلین۔ پس
ایستاد آنحضرت در حالیکہ بیرون تکیہ کردہ میان دو مرد ودستہا بر دوش این دو مرد نہادہ آہستہ ومائل۔ ورجلاہ تخطان
فی الارض۔ وہر دو پاے مبارک وی خط می کشند در زمین بجہت بی قوتی بر پاے برداشتن بتمام سابقا اشارت کردہ شد کہ
انبیا را صلوات اللہ وسلامہ علیہم در عوارض بدنی وصفات جسمانی موافقت بر حد بشریت گذاشتہ اند تا شاہد صفات جلالے

نموده حق بندگی بجاے آرند مگر در وقت اعجاز که قدرت الٰہی ظہور نموده خرق عادات می نماید و فی الجملہ کمال ملکی ورای کمال بشری ست که مرتبۂ جامع ناسوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی ست مصرع یار ما این دارد و آن نیز ہم ✦ یا رب مگر در وقت اظہار معجزه قدرت کاملہ ظہور نموده خرق عادات می نماید آن دیگر ست - حتی دخل المسجد - تا آنکه در آمد آنحضرت با این روش مسجد را - فلما سمع ابوبکر حسه ذهب یتاخر - پس ہرگاه که شنید ابوبکر آواز در آمدن آنحضرت را باین جانب رفت و خواست که پس رود تا آن حضرت پیش آید و امامت کند فی القصر اح حس آواز نرم - فاومأ الیه رسول اللّٰه پس اشارت کرد بسوی ابی بکر پیغمبر خدا - صلے اللّٰه علیه وسلم - و ایما اشارت باعضا مثل سر و دست و چشم و ابرو - ان لا یتاخر - که پس نرود و بجاے خود ایستاده ماند - فجاء - پس آمد آنحضرت - حتی جلس عن یسار ابی بکر رضی - تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر رضی - وکان ابوبکر یصلی قائما - و بود ابوبکر که می گزارد نماز ایستاده - وکان رسول اللّٰه - و بود پیغمبر خدا - صلے اللّٰه علیه وسلم یصلی قاعدا - میگزارد نشسته - یقتدی ابوبکر رضی بصلوٰة رسول اللّٰه - اقتدا میکرد ابوبکر بنماز پیغمبر خدا - صلے اللّٰه علیه وسلم والناس یقتدون بصلوٰة ابی بکر - و مردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر یعنی افعال ابی بکر را دیده نماز میکردند والا امام دران نماز آنحضرت بود و ہمه اقتدا بآنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم داشتند چون مردم که دور بودند افعال آنحضرت را نمیدیدند و تکبیرات نمی شنیدند افعال ابوبکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند گویا اقتدا با ابوبکر میکردند متفق علیه وفی روایة لهما - و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده - یسمع ابوبکر الناس التکبیر - میشنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اہل سنت و جماعت را دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ست ابوبکر را بامامت و چندین ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد و ہمه بوے اقتدا میکردند اما امر ذلکه آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شدند و امامت کردند و اگر این ناسخ حکم سابق میبود چنانکه شیعه توہم میکنند بقول نسخ میکردند که دیگر با میفرمود و امامت ابوبکر گرد و عدم آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم متعین بود و یکبار ی دیگر آنحضرت باصلاح میان بنی عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت بآخر رسیدن گرفت بلال اذان گفت و صحابه ہمه ابوبکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید ابوبکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشارت کرد که برجاے خود باشد و امام باشد پس اقتدا کرد در پس ابوبکر و نماز گزارد کذا فی صحیح البخاری - وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللّٰه صلے اللّٰه علیه وسلم اما یخشے الذی یرفع راسه قبل الامام ان یحول اللّٰه راسه راس حمار - آیا نمی ترسد آن کسیکه بردارد سر خود را پیش از امام ازین که بگرداند سر او را ہمچو سر خر و در روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند صورت خر امام غزالی گفته که این کنایت ست از بلاہت و بی فہمی آنکس که نفهمید معنی امامت را که ایتمام و اتباع و اتفاق ست یعنی از خر ست که امام ساختند و اتباع نکنند و گفته که متعین ست این تاویل والا مامی بینیم بحس که گذشته ست ربعی و صورت شوی روی حمار و صورت حمار و پوشیده نماند که ثابت خشیت تحویل است نه وقوع آن و طیبی گفته است که مراد گردانیدن

و صورت میکند ازین حدیث که ہر کس
در نیز امام خود فعل دیگر اختیار کند
شکل او ہمشکل خر یا دیگر صورت می
گردد در دنیا و در آخرت ۱۲

اوست بر صفت حمار در بلادت والا مسخ غیر جائز ست درین امت و ممکن ہست که گفته شود مراد تحویل اوست در آخرت نه در دنیا تا آنکه اختلافی ہم ہست در عدم و وقوع مسخ درین امت واللّٰه اعلم - متفق علیه

الفصل الثانی - عن علی و معاذ بن جبل رض قالا قال رسول اللّٰه صلے اللّٰه علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوٰة والامام علی حال - وقتیکه بیاید یکے از شما نماز را و امام بر حالی ست از احوال چنانچه قیام در رکوع و سجود و جز آن فلیصنع کما یصنع الامام - پس باید که بکند چنانچه میکند امام پس تحریمه به بندد و در آید در ہمان فعل و لیکن رکعت حساب کرده میشود بدخول در رکوع نه بعد ازان - رواه الترمذی وقال ہذا حدیث غریب - وعن ابی ہریرة رضی اللّٰه عنه - قال قال رسول اللّٰه صلے اللّٰه علیه وسلم اذا جئتم الی الصلوٰة ونحن سجود فاسجدوا - چون بیائید شما بسوی نماز و حالانکه ما سجده کنندگانیم پس سجده کنید - ولا تعدوه شیئا - و شمار نکنید آنرا چیزے از نماز و رکعتی از ان چنانکه بدر آمدن در رکوع میکنند - ومن ادرک رکعة فقد ادرک الصلوٰة - وکسیکه دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را دو معنی گفته اند یکے آنکه مراد برکعت رکوع است و بصلوٰة رکعت یعنی کسے که امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت محسوب شد چنانکه گفتیم دوم آنکه مراد آنست کسیکه دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن در ہدایه گفته است کسیکه دریافت از ظہر رکعتی را و در نیافت سه رکعت را نگزارد ظہر را بجماعت یعنی نمیتوان اطلاق کرد که وی ظہر بجماعت گزارده و لہذا حانث نمی گردد در یمین خود که لا اصلی الظہر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما در جمعه مذہب ما آن است که ہر که امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را و بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه چنانکه دریابد در رکوع و اگر دریابد اقل آن را بنا کند بروی ظہر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعه را و اگر چه در تشہد و سجود سهو دریافت - رواه ابوداؤد - وعن انس قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم من صلے للّٰه اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولے - کسیکه نماز بگزارد نماز خالص لوجه اللّٰه بی شائبۂ غرض چہل روز در جماعت در حالیکه دریابد تکبیرۂ اولے را ظاہرش دران ست که در حین تحریمه حاضر باشد و گفته اند که ادراک در رکعت اول نیز در حکم آنست و نزد بعض ادراک در رکعت اولی کافی ست - کتب له براء تان براءة من النار و براءة من النفاق نوشته میشود برائے او دو خط بیزاری یکے خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاہر آنست که مراد ببراءت از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز که در قرآن مجید اسناد آن بمنافقان کرده اند و سائر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعده کردن که در احادیث از علامات نفاق داشته اند و محتمل که در آخرت بود بخلاصی از عذاب مخصوص منافقان - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را ترمذی و لیکن سخن کرده است دران - وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللّٰه صلے اللّٰه علیه وسلم من توضأ فاحسن وضوءه - کسیکه وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر و تازه و سیراب با رعایت شرائط و آداب و حضور دل - ثم راح فوجد الناس قد صلوا - پس تر رفت بمسجد پس یافت مردم را که بتحقیق نماز

گزاردہ اند ونہ یافت جماعت را۔ اعطاہ اللہ مثل اجر من صلاہا وحضرہا۔ بدہد او را خدائے تعالی مانند اجر کسیکہ گزاردہ
است نماز را وحاضر شدہ است آنرا واین برتقدیرے کہ تاخیر بتقصیر وے نبود پس بحکم صدق نیت خود اجر آن
بیابد۔ لا ینقص ذلک من اجورہم شیئا۔ کم نمی کند آن عطای اجر مر او را از اجرہاے این کسانیکہ گزاردہ اند وحاضر
شدہ اند چیزے را زیراکہ آنہا اجر فعل خود یافتہ اند ووے اجر نیت خود۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ وعن ابی سعید
الخدری قال جاء رجل وقد صلی رسول اللہ۔ آمد مردے وحالانکہ گزاردہ بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال
الا رجل یتصدق علی ہذا۔ پس گفت آن حضرت آیا نیست مردیکہ تصدق کند واحسان نماید برین مرد کہ میخواہد
تنہا بگزارد نماز را۔ فیصلی معہ۔ پس بگزارد نماز باوے تا دہد ثواب جماعت ودرجات آنرا یابد این احسان ست
کہ این مرد باوے میکند۔ فقام رجل فصلی معہ۔ پس برخاست مردے پس بگزارد نماز باوی وگویند کہ در سنن
بیہقی آمدہ کہ آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی اللہ عنہ۔ رواہ الترمذی وابوداؤد

الفصل الثالث۔ عن عبید اللہ بن عبد اللہ۔ عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبۃ بن مسعود الہذلی پسر برادر
زادۂ عبد اللہ بن مسعود فقیہ اعمی یکے از اعلام تابعین وفقہاے سبعۂ مدینہ است خلق کثیر از صحابہ را دریافتہ ثقہ
امام مامون وبود وے معلم عمر بن عبد العزیز مراد را ست شعر چند مات سنۃ اثنین وتسعین وقیل سنۃ ثمان
وتسعین وعبد اللہ بن عتبہ نیز از کبار تابعین ست وبعضے او را در صحابہ ذکر کردہ اند واثبات رویت نمودہ اند وتحقیق
آنست کہ تابعی ست وابن سعد گفت کہ تابعی ثقہ کثیر الفتیا والحدیث است مات سنۃ اربع وسبعین۔ قالت دخلت علی
عائشۃ فقلت۔ گفت عبید اللہ در آمدم بر عائشہ پس گفتم۔ الا تحدثنی عن مرض رسول اللہ۔ آیا حدیث نمی کنی مرا
از حال بیمارے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بنماز برآمد وچگونہ برآمد۔ قالت بلی۔ گفت عائشہ آری حدیث میکنم
ترا از بیماری آنحضرت پس شروع کرد در تحدیث بقول خود۔ ثقل النبی۔ گران شد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فقال۔ پس گفت۔ اصلی الناس۔ آیا نماز گزاردہ اند مردم۔ فقلنا لا۔ پس گفتیم نا گزاردہ اند۔ یا رسول اللہ وہم
ینتظرونک۔ وایشان چشم دارند آمدن ترا۔ قال ضعوا لی ماء فی المخضب۔ گفت آن حضرت بنہید برای من آبی
ومخضب مخضب بکسر میم وسکون خا وفتح ضاد معجمتین نام نوعے از ظروف ست۔ قالت۔ گفت عائشہ ففعلنا
پس کردیم آنچہ فرمود آن حضرت ونہادیم برائے او آب در مخضب۔ فاغتسل۔ پس غسل کرد۔ فذہب لینوء۔ پس
رفت وخواست کہ برخیزد۔ فاغمی علیہ۔ پس بیہوش شد وبرگماشتہ شد بیہوشی بروی واغما چون از جنس مرض
جائز ست طریان آن بر انبیا علیہم السلام بخلاف جنون کہ وے نقص است ومقید ساختہ اند آنرا جمعے از شافعیہ بغیر
تطویل۔ ثم افاق۔ پس تر ہوشیار شد وبہوش آمد۔ فقال اصلی الناس۔ پس گفت آیا نماز گزاردہ اند مردم۔
قلنا لا ہم ینتظرونک۔ گفتیم نگزاردہ اند ایشان انتظار می برند ترا۔ یا رسول اللہ قال ضعوا لی ماء فی المخضب۔

گفت بنہید برای من آبے در مخضب۔ قالت فقعد فاغتسل۔ گفت عائشہ پس نشست آنحضرت پس غسل کرد۔ ثم
ذہب لینوء فاغمی علیہ ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا ہم ینتظرونک یا رسول اللہ قال ضعوا لی ماء فی المخضب فقعد
فاغتسل ثم ذہب لینوء فاغمی علیہ ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا ہم ینتظرونک یا رسول اللہ والناس عکوف فی المسجد ینتظرون
النبی۔ ومردم مقیم اند در مسجد انتظار می برند پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم لصلوۃ العشاء الآخرۃ۔ برای نماز عشای پسین احتراز
است از نماز مغرب کہ گاہی او را نیز عشا میگویند۔ فارسل النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی ابی بکر ان یصلی بالناس۔ پس
فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابوبکر کہ نماز بگزارد با مردم وامامت کند۔ فاتاہ الرسول۔ پس آمد ابوبکر را فرستادۂ آنحضرت
فقال ان رسول اللہ۔ پس گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یامرک ان تصلی بالناس۔ میفرماید ترا کہ نماز بگزارے
با مردم۔ فقال ابوبکر وکان رجلا رقیقا۔ پس گفت ابوبکر وبود وی مرد نرم دل۔ یا عمر صل بالناس۔ ای عمر بگزار نماز بمردم
فقال لہ عمر انت احق بذلک۔ پس گفت مر او را عمر تو سزاوارترے بآن گویا کہ ایشان در اول امر ندانستند کہ تعیین ابی بکر
برای امامت بطریق الزام وامر برائے وجوب ست ودر آخر معلوم شد کہ امر برای وجوب ست چنانکہ از احادیث دیگر معلوم
میگردد۔ فصلی ابوبکر تلک الایام۔ پس نماز بگزارد ابوبکر دران روزہا کہ ہفدہ روز بود۔ ثم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
وجد من نفسہ خفۃ۔ پس آنحضرت یافت از ذات خود ودر بعض نسخ فی نفسہ یافت در ذات خود سبکی۔ وخرج بین رجلین احدہما
العباس۔ وبیرون آمد تکیہ کردہ درمیان دو مرد کہ یکے ازان دو مرد عباس بود۔ لصلوۃ الظہر۔ برای نماز پیشین۔ وابوبکر
یصلی بالناس۔ وحالانکہ ابوبکر نماز میگزارد بمردم۔ فلما رآہ ابوبکر ذہب لیتاخر۔ پس ہرگاہ کہ دید آنحضرت را ابوبکر خواست
تا پس رود۔ فاوما الیہ النبی۔ پس اشارت کرد بسوی وی پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم بان لا یتاخر۔ بانکہ پس نرود بجای خود باشد
قال۔ گفت آنحضرت باآن دو مرد کہ تکیہ کردہ بر آنہا آمدہ بود۔ اجلسانی الی جنبہ۔ بنشانید مرا در پہلوے ابوبکر۔ فاجلساہ الی جنب
ابی بکر۔ پس بنشاندند آن دو کس آنحضرت را در پہلوے ابوبکر۔ والنبی صلی اللہ علیہ وسلم قاعد۔ وحالانکہ آنحضرت نشستہ است
وثابت ومستمر است بران۔ فقال۔ پس گفت عبید اللہ کہ راوی این حدیث است از عائشہ۔ فدخلت علی عبد اللہ بن عباس۔
پس در آمدم بر عبد اللہ بن عباس۔ فقلت لہ الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشۃ عن مرض رسول اللہ۔ پس گفتم مر ابن عباس را
آیا ظاہر نکنم بر تو حدیثی را کہ حدیث کردہ مرا عائشہ از بیماری پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہات۔ پس گفت ابن عباس
بیار وبدہ آن حدیث را۔ فعرضت علیہ حدیثہا۔ پس عرض کردم بروی حدیث عائشہ را۔ فما انکر منہ شیئا۔ پس انکار نکرد ابن عباس
ازان حدیث چیزی را۔ غیر انہ قال۔ جز آنکہ گفت۔ اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس۔ آیا نام برد عائشہ برای تو آن مردے
را کہ بود با عباس تکیہ دہندۂ حضرت را در آمدن بمسجد۔ قلت لا۔ گفتم نہ برد آن مرد را نام۔ قال ہو علی۔ گفت ابن عباس کہ آن مرد
کہ نام نبرد او را عائشہ علی است رضی اللہ عنہ سخن دران ست کہ چہ بود سبب در نام نہ بردن عائشہ علی را با عباس رضی اللہ عنہم
بعض گفتہ اند عائشہ را با علی نزاعے بود از ہنگام قضیۂ افک عائشہ کہ علی درانجا مبالغہ نکرد در تبریت عائشہ ازان تہمت

چنانکه صحابه دیگر گردند چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد و این سخن ضعیف ست زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مع کرده ما در العباد ازین قضیه حاشا که سبب آن باشد نزاکت بحدی رسد که نام بردن بر زبان گران آید بلکه بعض گفته اند که در روایتے درینحدیث نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض گفته اند که سبب نام نبردن بجهت آنست که در جانب دیگر مردے متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بودند گاهی علی بود و گاهی اسامه یا فضل بن عباس ولهذا در روایت دیگر آمده است که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق اجمال والله اعلم۔ متفق علیه۔ وعن ابی هریرة انه کان یقول من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة۔ کسیکه دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجده را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده از جهت تمامی رکعت بوی۔ ومن فاتته قرأة ام القرآن۔ و کسیکه فوت شد ازو فاتحة الکتاب یعنی خواندن او۔ فقد فاته خیر کثیر۔ پس بتحقیق فوت شد ازو نیکی بسیار ظاهر اینحدیث در عدم فرضیت قرأة فاتحه است و شیخ در شرح خود میگوید که مراد آنست که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهت مسبوقیت وی و اینحدیث در باب مسبوق است که خلف بوده و فاتحه نخوانده و مقصود ترغیب و تاکید ست بر ادراک جماعت از اول تا این خیر کثیر فوت نگردد یعنی اگرچه بادراک رکوع رکعت دریافت لیکن فوت شد ازوی ثواب کثیر بفوت قرأت ام القرآن۔ رواه مالک۔ وعنه انه قال الذی یرفع رأسه ویخفضه قبل الامام فانما ناصیته بید الشیطان۔ کسیکه بردارد سر خود را و پست کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او مگر بدست شیطان که میگرداند او را برخلاف شریعت و سنت۔ رواه مالک

باب من صلے صلوٰة مرتین

باب در بیان حال کسیکه نماز گزارد دو بار و این شامل صورتهای مختلف است و مقصود ازان اینجا چنانچه در احادیث ذکر کرده آنست که چون گزارد فرض یکبار پس ازان آمد مسجد جماعت را بگزارد بجماعت بر تفصیلے که مذکور ست در فقه و اختلافی که واقع است میان ائمه چنانچه پاره ازان در باب اوقات منهی عنها گذشت و اگر گزارده با امام یکبار بعد ازان امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید و این موسوم ست نزد شافعیه بتکرار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم نفل ست غایت آنکه نیت کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم مے آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل و این جائز ست نزد ایشان

الفصل الاول۔ عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی۔ گفت جابر بود معاذ بن جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلے الله علیه وسلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم۔ پستر می آمد قوم خود را پس میگزارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم۔ تلک الصلوٰة۔ یعنی میگزارد همان نماز را که همراه آن گزارده بود و لفظ بخاری۔ الصلوٰة المکتوبة۔ یعنی میگزارد نماز فرض را که گزارده بود متفق علیه وعنه قال کان معاذ یصلی مع النبی۔ و هم از جابر است گفت بود معاذ که میگزارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم العشاء نماز عشا را۔ ثم یرجع الی قومه فیصلی بهم العشاء۔ پستر باز برمیگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگزارد با ایشان عشا را۔ وهی له نافلة۔ و آن نماز که معاذ با قوم میگزارد برای وی نفل بود و ایشان فرض میگزارند پس اقتدای مفترض

بمتنفل درست باشد۔ رواه البیهقی والدارقطنی۔ و گفته اند که وهی له نافلة در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفته که عبدالرزاق و شافعی و طحاوی آن را روایت کرده اند و بعض گفته اند این زیادت از کلام شافعی ست بنا بر اجتهاد وی و لهذا از غیر جهت شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوٰة اینجا بیاض ست پس مؤلف نیافته در طریقے از سنن و تورپشتی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول وهی له نافلة غیر محفوظ ست و در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگزار یا تخفیف کن بر قوم خود از ینجا معلوم میشود که اگر با حضرت بگزارد با قوم خود امامت نکند زیرا که برین تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و امامت مفترض بمتنفل جائز نه و این حدیث منافی این زیادت است و قصۂ نماز معاذ در باب قرأت بتفصیل گذشته است فلینظر ثمه۔

الفصل الثانی۔ عن یزید ابن الاسود۔ مر او را صحبت ست و عداد او از اهل طائف ست و حدیث او در کوفیین است و بعض یزید بن ابی الاسود گفته اند۔ قال شهدت مع النبی صلے الله علیه وسلم حجة۔ گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آن را حجة الوداع گویند و گزاردم با وے حج۔ فصلیت معه صلوٰة الصبح فی مسجد الخیف۔ پس گزاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در مناست و خیف بستی که در بیخ کوه باشد و این مسجد در انجاست۔ فلما قضی صلوته و انحرف۔ پس هنگامیکه تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت۔ فاذا هو برجلین فی آخر القوم۔ پس ناگاه آنحضرت ملابس شد است با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم۔ لم یصلیا معه۔ نگزارده بودند نماز با آنحضرت آن دو مرد۔ قال علی بهما۔ گفت آنحضرت برسن بیارید این دو کس را۔ فجئ بهما ترعد فرائصهما۔ پس آورده شد بران حضرت آن دو کس را در حالے که میلرزید گوشتهاے شانۂ ایشان از خوف و هیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال وی که بجاے خود نمی ایستاد و فرائص جمع فریصه بفتح فاو صاد مهمله گوشت پاره ایست میان پهلو و شانه که میلرزد نزد خوف و گاهی مشاهده می افتد این حال از گاو در وقت ذبح۔ فقال ما منعکما ان تصلیا معنا۔ پس گفت آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گزاردن شما با ما۔ فقالا۔ پس گفتند آن دو مرد۔ یا رسول الله انا کنا قد صلینا فی رحالنا۔ بدرستیکه ما بودیم که گزارده ایم بمنزلها و جاے رخت خود ها۔ قال فلا تفعلا۔ گفت آنحضرت پس نکنید اینچنین یعنی که در وقت حضور جماعت دران داخل نگردید۔ اذا صلیتما فی رحالکما۔ چون بگزارید نماز در منزلهاے خود۔ ثم اتیتما مسجد جماعة۔ پستر بیائید مسجدے را که در وی جماعت میکنند۔ فصلیا معهم۔ پس بگزارید با ایشان که جماعت میکنند۔ فانها لکما نافلة۔ پس بدرستیکه این نماز که با جماعت میگزارید مر شما را نماز نفل است خواه سابقاً نماز با جماعت گزارده شد یا بی جماعت۔ رواه الترمذی و ابوداود و النسائی

الفصل الثالث۔ عن بسر۔ بضم موحده و سکون مهمله۔ بن محجن۔ بکسر میم و سکون حاے مهمله و بفتح جیم تابعی است بر قول اصح و پدر او محجن صحابی است۔ عن ابیه۔ روایت میکند از پدر خود۔ انه کان فی مجلس مع رسول الله۔ که پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا۔ صلے الله علیه وسلم فاذن بالصلوٰة۔ پس اذان گفته شد برای نماز۔ فقام رسول الله

پس بایستاد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فصلے ورجع۔ پس نماز گزارد و برگشت۔ ومحجن فی مجلسہ۔ وحالانکہ محجن در جای
نشست خود ثابت ماند ونگزارد نماز با آن حضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب ونگفت من نشستہ ماندم در جای خود
از جہت تحاشی نسبت این منصب بخود صریحا و دور انداختن نفس خود را از مقام حضور۔ فقال لہ رسول اللہ پس گفت
مر محجن را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما منعک ان تصلے مع الناس۔ چہ باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم۔ ألست
برجل مسلم۔ آیا نیستی تو مرد مسلمان۔ فقال بلے۔ پس گفت محجن آری مسلمان ام۔ یا رسول اللہ ولکنی کنت قد صلیت فی اہلی
ولکن بودم من کہ تحقیق گزاردہ ام نماز در اہل خانہ خود۔ فقال لہ رسول اللہ۔ پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
اذا جئت المسجد وکنت قد صلیت فاقیمت الصلوۃ۔ چون بیائی تو مسجد را و باشی تو کہ گزاردہ نماز یعنی در خانہ خود پس
برپا کردہ شود نماز تکبیر بر آوردہ شود برای وی فصل مع الناس۔ پس بگزار نماز با مردم۔ وان کنت قد صلیت۔ واگرچہ
ہستی تو کہ تحقیق گزاردہ نماز را۔ رواہ مالک والنسائی۔ وعن رجل من اسد بن خزیمۃ۔ روایت است از مردی از قبیلہ
بر لفظ حیوان مشہور و اسد نام پدر قبیلہ ایست از مضر و وی اسد بن خزیمۃ بن مدرکہ بن الیاس بن مضر ست۔ انہ سال
ابا ایوب الانصاری۔ کہ آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را کہ از مشاہیر صحابہ است و آنحضرت در ابتدای ہجرت خانہ اش را
بقدوم مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود۔ قال۔ گفت آن مرد سائل۔ یصلے احدنا فی منزلہ الصلوۃ ثم یاتی المسجد
نماز میگزارد یکے از ما در منزل خود پس مے آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگزارم و می آیم۔ وتقام الصلوۃ
وبرپا کردہ میشود در مسجد نماز۔ فاصلے معہم۔ پس میگزارم نماز با ایشان۔ فاجد فی نفسی شیئا۔ پس مییابم در نفس خود چیزی
از خدشہ و کراہت۔ من ذلک۔ از جہت مکرر گزاردن من نماز را و از جہت مخالفت با امام در صفت نفل و فرض بعضے
از شراح گفتہ اند کہ مراد چیزے از روح و راحت و انس و حضور ست۔ فقال۔ پس گفت۔ ابو ایوب سألنا عن ذلک
النبی۔ پرسیدہ ایم ما ازین حالیکہ تو می یابی پیغمبر را۔ صلے اللہ علیہ وسلم۔ کہ این چیست و از کجاست۔ فقال۔ پس گفت
آنحضرت در جواب سوال ما۔ فذلک لہ سہم جمع۔ پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید کہ ہیچ خدشہ و
کراہت نیابد با حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاہر است یعنی آنچہ تو می یابی از روح و حضور آن
اثر جماعت و نورانیت است۔ رواہ مالک وابوداؤد۔ وعن یزید۔ بہ تحتانیہ و زاے۔ بن عامر قال جئت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم وہو فی الصلوۃ۔ روایت ست از یزید بن عامر کہ صحابی ست حاضر شد حنین را با مشرکان بعد از آن اسلام آورد
گفت آمدم آنحضرت را و حالانکہ وے در نماز بود با مردم۔ فجلست ولم ادخل معہم فی الصلوۃ۔ پس نشستم من و در نیامدم با
ایشان در نماز۔ فلما انصرف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رآنی جالسا۔ پس ہرگاہ کہ برگشت آنحضرت از نماز دید مرا نشستہ
فقال الم تسلم۔ پس گفت آیا اسلام نیاوردہ و مسلمان نیستی۔ یا یزید کہ نماز نمی کنی۔ قلت بلی۔ گفتم بلی یا رسول اللہ قد
اسلمت۔ بتحقیق اسلام آوردہ ام۔ قال وما منعک ان تدخل مع الناس فی صلوتہم۔ گفت آنحضرت وچہ باز داشت ترا از در آمدن

تو با مردم در نماز ایشان۔ قلت انی کنت قد صلیت فی منزلی گفتم بدرستیکہ من بودم کہ تحقیق نماز گزاردم من در منزل خود
احسب ان قد صلیتم۔ در حالیکہ گمان می بردم کہ تحقیق گزاردہ اید شما۔ فقال اذا جئت الصلوۃ فوجدت الناس فصل معہم
پس گفت آنحضرت وقتیکہ بیائی تو نماز را پس بیابی تو مردم را کہ گزارندہ اند نماز پس بگزار نماز با ایشان۔ وان کنت قد صلیت
واگر ہستی تو کہ تحقیق نماز گزاردہ۔ تکن لک نافلۃ۔ باشد نمازے کہ دوم بار میکنی با مردم نفل مر ترا۔ وہذہ مکتوبۃ۔ و باشد این
نماز کہ نخست گزاردہ فرض و این معنی موافق است بظاہر احادیث کہ دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جہت سقوط ذمہ
باداے اولی و طیبی گفتہ کہ ضمیر در تکن راجع است بنمازی کہ گزاردہ است نخست و اشارت بہذہ بنمازی ست کہ گزاردہ است
با جماعت و گفتہ گردانیدہ شد نمازی کہ واقع است در وقت و مسقط است مر قضا را نافلہ و نمازی کہ با جماعت است و غیر مسقط
است مر قضا را فریضہ از جہت دلالت بر آنکہ اصل در نماز آنست کہ گزاردہ شود با جماعت و آنچہ نہ بجماعت گزاردہ شدہ است
اعتبار و اعتداد بدان نیست فتدبر۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابن عمر ان رجلا سالہ فقال لہ انی اصلے فی بیتی۔ مردی سوال کرد
ابن عمر را پس گفت آن مرد مر ابن عمر را کہ من نماز میگزارم در خانہ خود ثم ادرک الصلوۃ فی المسجد مع الامام۔ پس مییابم نماز را
در مسجد با امام۔ افاصلے معہ۔ آیا پس بگزارم نماز را با امام۔ قال لہ نعم۔ گفت ابن عمر مر آن سائل را آری بگزار نماز را با امام
قال الرجل ایتہما اجعل صلوتی۔ گفت آن مرد کدام یکے را ازین دو نماز نخست یا دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی
ازین دو نماز است۔ قال ابن عمر وذلک الیک۔ گفت ابن عمر آیا بطریق استفہام انکار و این گردانیدن یکے ازین نماز
فرض بسوی تست و در بعض نسخ وما ذلک الیک بکلمہ نفی۔ انما ذلک الی اللہ۔ نیست آن مگر بسوی خدای عزوجل
یجعل ایتہما شاء۔ میگرداند ہر کدام ازین دو نماز کہ میخواہد نماز تو درین تائید است مر چیزے را کہ رفتہ اند بدان بعض شافعیہ و
اختیار کردہ آنرا غزالی کہ فرض یکے از ان دو نماز ست لا بعینہا و لکن اکثر احادیث صریح اند کہ ثانی نافلہ و فرض اولی و ہمین موافق
قیاس ست زیرا کہ ذمہ بتحقیق بری شدہ باداے اولی پس فرض ہمان باشد واللہ اعلم۔ رواہ مالک۔ وعن سلیمان مولی میمونۃ
قال اتینا ابن عمر علے البلاط گفت سلیمان کہ آزاد کردہ ام المومنین میمونہ است و از کبار تابعین ست فقیہ فاضل ثقہ عابد ورع حجت
و یکے از فقہای سبعہ و سلیمان بن یسار نیز ہم او را گویند و بعض گفتہ اند کہ سلیمان مولی میمونہ سلیمان بن یسار نیست و فیہ نظر
گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحدہ و تخفیف لام کہ نام موضعی ست بمدینہ مطہرہ کہ امیر المومنین آنرا بیرون مسجد ساختہ بود
برای مردم تا اگر خواہند بیکدیگر حرف و حکایت گویند آنجا بروند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند و بلاط نوعی ست از سنگ
کذا فی بعض الشروح و فی الصراح بلاط سنگہا کہ در صحن سراے گستردہ باشند۔ وہم یصلون۔ آمدیم ما درین موقع و حالانکہ مردم
نماز میکردند یعنی در مسجد۔ فقلت الا تصلے معہم۔ پس گفتم من با ابن عمر آیا نماز نمی گزاری تو با ایشان۔ قال قد صلیت۔ گفت
ابن عمر بتحقیق نماز گزاردہ ام من۔ وانی سمعت رسول اللہ۔ و بدرستیکہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول
میگفت۔ لا تصلوا صلوۃ فی یوم مرتین۔ نگزارید یک نماز در یک روز دو بار۔ رواہ احمد وابوداؤد والنسائی۔ والحدیث

بظاهر مخالف ست مر احادیث سابقه را و انچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث بآنست که اینحدیث در باب
کسی ست که گزارده است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گزارده چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است
برکسیکه میخواهد تنها کند و مذهب شافعیه آنست که نماز وی تنها منعقد نمیگردد و صحیح نمی افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است
زیراکه اصل عدم اعاده است مگر در انچه وارد شده است اعاده که ادا بجماعت باشد پس اقتصار کرده شود بران کذا قال الشیخ
واین تاویل منافی ست بقول قوم الا فصل معهم زیراکه وی ظاهر است در جماعت وگفته اند که سخن در صحت این حدیث حسن
است و احادیث داله بر خلاف آن صحیح اند یا اصح اند ازان وتوربشتی گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة
در مسجد دو با یا اختیار آن و اختیارا یا بر اعاده صلوة بعد از انکه گزارده شده است بجماعت و تحقیق زعم کرده اند بعضے از اهل حدیث
که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را زیراکه وی شنیده است در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول الله
صلے الله علیه وسلم بوده گفته که این قول غیر سدید است زیراکه ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلے الله علیه
وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آنحضرت پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن الاسود پس جزم بر نسخ نتوان کرد
والله اعلم تنبیه اکثر احادیث عام اند در همه نماز ولکن مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که در کراهت نماز در بعض اوقات واقع
شده آنها را تخصیص نموده اند چنانکه انچه بشنا آینده تخصیص کرده - وعن نافع قال ان عبد الله ابن عمر کان یقول -
روایت است از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود از کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت - من صلے المغرب او الصبح ثم ادرکهما
مع الامام فلا یعدلهما - کسیکه گزارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پس دریافت آنها را با امام پس باید که باز نگرداند مر آنها را و نگزارد با امام
وبعد فتح تحتانیه وضم عین واین حدیث بظاهر موقوف ست بر ابن عمر و اگر مراد آنست که میگفت بطریق روایت مرفوع
میشود و این موید مذهب مالک است که گوید درین دو نماز اعاده نیست و نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد شافعی جائز
است مطلقا و نیز درینحدیث ایمائے ست بآنکه سابقا بجماعت نگزارده است - رواه مالک -

باب السنن وفضائلها

مراد نمازهای که ادا کرده میشوند با فرائض در روز و شب و آنحضرت بران مواظبت میفرمود بتاکید یا بی تاکید چنانکه سنت عصر و قسم
اول را رواتب خوانند ماخوذ از رتوب بمعنی دوام و ثبوت و ترتیب نیز مشتق ازانست وممکن است که راتبه اعم از موکده باشد والله اعلم
الفصل الاول - عن ام حبیبة رضـ قالت قال رسول الله - روایت است از ام حبیبه که از امهات المؤمنین است و
خواهر معاویه بن ابی سفیان است گفت گفت آنحضرت - صلی الله علیه وسلم من صلے فی یوم ولیلة ثنتی عشرة رکعة
بنی له بیت فی الجنة - کسی که بگزارد در روز و شب دوازده رکعت بر آورده شود برائے وی خانهٔ در بهشت -
اربعا قبل الظهر - چهار رکعت پیش از نماز پیشین - ورکعتین بعدها - و دو رکعت پس از وی - ورکعتین بعد المغرب
و دو رکعت بعد از نماز شام - ورکعتین بعد العشاء - و دو رکعت پس از نماز خفتن - ورکعتین قبل صلوة الفجر -

و دو رکعت پیش از نماز بامداد و ذکر صلوة ظهر را مقدم آورد بجهت آنکه وی اول نمازے ست که جبرئیل برای تعلیم اوقات
صلوة آمده با آن حضرت گزارد ولهذا او را صلوة الاولے نام کنند و ترجمه وے بفارسی نماز پیشین ست - رواه الترمذی
روایت کرد اینحدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آورده که موضوع ست برای احادیث شیخین - وفی روایة لمسلم
و در روایتی مسلم را این چنین آمده که - انها قالت سمعت رسول الله صلے الله علیه وسلم - ام حبیبه گفت شنیدم آنحضرت
را که - یقول - میگفت - ما من عبد مسلم یصلے لله کل یوم ثنتی عشرة رکعة تطوعا غیر فریضة - نیست هیچ بندهٔ مسلمان
که بگزارد برائے خدا هر روز دوازده رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فریضة تاکید
تطوع است - الا بنی الله له بیتا فی الجنة - مگر آنکه بنا کند خدا تعالے برای آن بنده خانهٔ در بهشت - او - یا باین لفظ فرمود که
الا بنی له بیت فی الجنة - بنا کرده شود برای او خانهٔ در بهشت - وعن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین
قبل الظهر ورکعتین بعدها - گفت ابن عمر گزاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و اینحدیث متمسک
شافعی ست که سنت نزد ایشان پیش از پیشین دو رکعت است و اینحدیث ابن عمر در کتب آمده با اختلاف الفاظ و نزد ما چهار
رکعت است و در وی نیز احادیث آمده از علی و عائشه و ام حبیبه و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر
صلے الله علیه وسلم و من بعدهم و همین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده و لیکن
بدو سلام و ما ماکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی چهار میگزارد و گاهی دو و هر کسی انچه دید روایت کرد و نیز شاید که در خانه چهار رکعت
میگزارد و ازواج مطهره آنرا روایت کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد میگزارد و ابن عمر آنرا سنت ظهر گمان برد یا
اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود و چهار که میگزارد صلوة فی الزوال بود چنانکه بیاید - ورکعتین بعد المغرب
فی بیته - ومیگوید ابن عمر گزاردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانهٔ آنحضرت مراد حجرهٔ حفصه است
که خواهر ابن عمر است - ورکعتین بعد العشاء فی بیته - وگزاردم دو رکعت بعد از عشا در خانهٔ وی - قال وحدثتنی حفصة ان
رسول الله - وخبر داد مرا حفصه که بتحقیق پیغمبر خدا - صلے الله علیه وسلم کان یصلے رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر - بود که میگزارد
دو رکعت سبک را هنگامیکه می بر آمد صبح صادق و چون ابن عمر درین هنگام در خانهٔ حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده
روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر بود این ساعت که در نمی آمدم بران حضرت و ازینجا معلوم میشود که
این دو رکعت نیز در خانه می بود و بصریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوة اللیل بیاید - متفق علیه - وعنه قال
کان النبی صلے الله علیه وسلم لا یصلے بعد الجمعة حتی ینصرف - بود آنحضرت که نمی گزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از
نماز وی در آمد در خانه - فیصلے رکعتین فی بیته - پس میگزارد دو رکعت در خانهٔ خود - متفق علیه - وعن عبد الله بن شقیق
روایت ست از عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است و شنیده از عمر و عثمان و علی و عائشه
و ابی ذر رضـ و دیگر صحابه کبار مات سنة ثمان و مائة - قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله - گفت پرسیدم عائشه را

از نماز آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم عن تطوعہ - از نماز نفل آنحضرت - فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظہر اربعا - پس گفت عائشہ بود آن حضرت کہ میگزارد در خانۂ من پیش از ظہر چہار رکعت - ثم یخرج فیصلی بالناس - پستر بیرون می آمد پس میگزارد با مردم یعنی فرض ظہر را - ثم یدخل فیصلی رکعتین - پستر می درآمد یعنی در خانہ پس میگزارد دو رکعت را - وکان یصلی بالناس المغرب - وبود کہ میگزارد با مردم مغرب را - ثم یدخل فیصلی رکعتین - پسترمے درآمد پس میگزارد دو رکعت - ثم یصلی بالناس العشاء ویدخل فی بیتی فیصلی رکعتین - پستر میگزارد با مردم نماز عشا را و در می آمد خانۂ مرا پس میگزارد دو رکعت - وکان یصلی من اللیل تسع رکعات فیہن الوتر - وبود کہ میگزارد از شب نہ رکعت کہ در آنہا وتر داخل بود یک رکعت یا سہ رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمدہ است شش وہشت ونہ وده ویازده ودوازده کہ در اوقات مختلفہ ہر کدام عمل مے نمود تحقیق آن در بابش بیاید - وکان یصلی لیلا طویلا قائما ولیلا طویلا قاعدا - وبود کہ میگزارد آنحضرت زمانی دراز از شب ایستادہ زمانی دراز از شب نشستہ - وکان اذا قرأ وہو قائم رکع وسجد وہو قائم - وبود چون قرأت میکرد ایستادہ رکوع وسجود ہم میکرد ایستادہ یعنی انتقال میکرد با آنہا از قیام نہ کہ می نشست وبرکوع وسجود میرفت - وکان اذا قرأ قاعدا رکع وسجد وہو قاعد - وبود چون میخواند نشستہ میکرد رکوع وسجود ہم نشستہ ودرین صورت رکوع وسجود ایستادہ نیز آمدہ است چنانکہ قرأت می کرد نشستہ پستر می ایستاد وبرکوع وسجود میرفت بعد از خواندن پارۂ از قرأت ایستادہ وطلب آن اما در صورت اولی نمی بود کہ بنشیند وبرکوع وسجود برود پس بود نماز آنحضرت برسہ وجہ یا ایستادہ تمام یا نشستہ تمام یا قرأت میکرد نشستہ پس از ان می ایستاد ورکوع وسجود میکرد وآن چنان نبود کہ قرأت ایستادہ کند پس از ان بنشیند وبرکوع وسجود رود - وکان اذا طلع الفجر صلی رکعتین - وبود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق میگزارد دو رکعت کہ سنت فجر باشد - رواہ مسلم وزاد ابو داؤد - وزیادہ کردہ است ابو داؤد این عبارت را کہ - ثم یخرج فیصلی بالناس صلوٰۃ الفجر - پستر بیرون می آمد پس میگزارد بمردم نماز فجر را - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت لم یکن النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاہدا منہ علی رکعتی الفجر - گفت عائشہ نبود آن حضرت بر چیزے از نوافل سخت تر از روی محافظت ومداومت چنانکہ محافظت ومداومت می نمود بر دو رکعت فجر کہ مراد بدان سنت فجر ست یعنی سنت فجر از ہمہ سنتہا موکد تر بود چنانکہ در سفر وحضر ترک نکردی و در کتب فقہ مذکور ست کہ درست نیست گزاردن آن نشستہ بے عذر - متفق علیہ - وعنہا قالت قال رسول اللہ - وہم از عائشہ روایت است کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیہا - دو رکعت سنت فجر بہتر است ازین عالم سفلے وہرچہ درو ست از متاع آن اگرچہ آن را در راہ خدا صرف کنند چنانکہ در فضیلت آن ذکر آمدہ است کہ بہتر است شما را از انفاق ذہب وفضہ وبرین وجہ معنی بہتری راست ودرست می آید کہ انفاق در راہ خدا بہ است ولیکن سنت فجر بہتر از ان ست واما متاع دنیا کہ بدان بخل کنند ودر راہ دین صرف ننمایند اصلا بہی ندارد تا این را بہتر از ان گویند وتوجیہش آن میکنند کہ این بر زعم واعتقاد اہل دنیاست کہ متاع دنیا را بہ می دانند پس فرمود بر تقدیرے

کہ آن بہ باشد چنانکہ شما گمان می برید این عبادت بہتر از ان ست فافہم - رواہ مسلم - وگفتہ اند کہ اقوی واوکد سنن سنت فجر ست پس از ان سنت مغرب وبعد از وی سنت بعد از ظہر وبعد از ان سنت عشا وبعد از ہمہ سنت پیش از ظہر وبعض گفتہ اند کہ سنت پیش از ظہر وبعد از ظہر ہر دو برابر اند در رتبہ کذا ذکرہ الشمنی - وعن عبد اللہ بن مغفل - بفتح میم وفتح فاے مشددہ بعد از غین معجمہ صحابی ست از اصحاب شجرہ سکونت کرد مدینہ را پس از ان ببصرہ وحسن بصری وغیر وی شنیدند از وی حدیث - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا قبل صلوٰۃ المغرب - نماز بگزارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سہ بار مکرر فرمود - قال فی الثالثۃ - گفت در بار سوم - لمن شاء - یعنی امر کردہ وگفتہ ام برای کسیکہ بخواہد - کراہیۃ ان یتخذہا الناس سنۃ - معلل بمشیت ساختم این را از جہت مکروہ پنداشتن آنکہ بگیرند این نماز را مردم سنت موکدہ وشریعت لازمہ مستمرہ غایت آنکہ مستحب گردانیدہ ام آن را تا ہر کہ خواہد کہ ثواب آن دریابد بگزارد واکثر سلف وخلف از صحابہ وتابعین برین اند واکثر فقہا برخلاف این اند وکلام برین در باب فضل اذان گذشت ودر شرح حدیث بین کل اذانین صلوٰۃ ودر فصل ثالث نیز دران احادیث بیاید - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعۃ فلیصل اربعا - کسیکہ ہست از شما نماز گزارندہ بعد از جمعہ پس باید کہ بگزارد چہار رکعت - رواہ مسلم وفی اخری لہ - ودر روایت دیگر مر مسلم را این چنین آمدہ - قال اذا صلی احدکم الجمعۃ فلیصل بعدہا اربعا - گفت چون بگزارد یکے از شما جمعہ را پس باید کہ بگزارد بعد از وی چہار رکعت ودر حدیث ابن عمر گذشت کہ میگزارد آن حضرت بعد از جمعہ دو رکعت ودر فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید کہ شش رکعت میگزارد وتحقیق این مقام در باب الجمعہ بیاید انشاء اللہ تعالی

اول حدیث متجو تا ست پس از نماز جمعہ ۱۲

الفصل الثانی - عن ام حبیبۃ قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظہر واربع بعدہا - می گفت کسیکہ محافظت کند ومداومت نماید بر چہار رکعت پیش از ظہر وچہار بعد از وے حرمہ اللہ علی النار - حرام گرداند او را خدای تعالے بر آتش دوزخ - رواہ احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجہ ودر بعض روایات آمدہ کہ بگزارد آن را بدو سلام وسخن دران ست کہ اینہا یا رکعتین سنت اند یا ورای آن والظاہر الثانی - وعن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع قبل الظہر لیس فیہن تسلیم تفتح لہن ابواب السماء - فرمود چہار رکعت است پیش از نماز پیشین کہ نیست در آنہا سلام واداں کشادہ میشود برای آنہا درہای آسمان ومیرسد بمقعد قبول ونازل میگردد از آسمان بسبب آنہا انوار رحمت ووصول - رواہ ابو داؤد وابن ماجہ ودرینجا نیز اختلاف ست کہ مراد بدین چہار رکعت راتبۂ ظہر است یا این نمازے دیگر ست مستقل کہ گزاردہ میشود درین وقت وانامیدہ میشود آن را صلوٰۃ فی الزوال پس آنہا کہ قائل اند بآن کہ راتبہ قبل ظہر دو رکعت است جزم دارند بانچ آنہا کہ قائل اند باربع متردد اند دران وثبوت این فضیلت منافات ندارد ببودن از رواتب ومختار آنست کہ غیر رواتب اند

وعن عبد اللہ بن السائب صحابی ست خواند قرآن را برابی بن کعب وگرفت ازوی مجاہد واہل مکہ وعبد اللہ بن السائب تابعی ہم ہست وظاہر آنست کہ مراد اینجا صحابی ست - قال کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یصلے اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظہر - بود آنحضرت میگزارد چہار رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظہر - وقال انہا ساعۃ یفتح فیہا ابواب السماء فاحب ان یصعد لی فیہا عمل صالح - وگفت آنحضرت این ساعتی ست کہ گشادہ میشود دروی درہای آسمان پس دوست میدارم کہ بالا رود برائے من درین ساعت کار نیک - رواہ الترمذی - ازین حدیث معلوم میشود کہ این ساعت اجابت وقبول است ہر عمل نیک کہ درین وقت بکنند مقبول است وچون وقت نماز کہ افضل اعمال ست نماز گزاردن ارجح وافضل باشد وحدیث اول کہ فرمود کہ گشادہ میشود برائے این رکعات درہائے آسمان نیز محمول براین معنی است -

وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ - گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا - صلے اللہ علیہ وسلم رحم اللہ امرأ صلے قبل العصر اربعا - رحمت کند خدائے تعالٰے مردی را کہ بگزارد پیش از نماز دیگر چہار رکعت ودر عبارت رحم اللہ اشارت است باستحباب آن رواہ احمد والترمذی وابوداود - وگفتہ است ترمذی ہذا حدیث حسن غریب وابن خزیمہ وابن حبان در صحیحین خود آنرا روایت کردہ وابن حبان تصحیح نمودہ است - وعن علی - رضی اللہ عنہ - قال کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یصلے قبل العصر اربع رکعات - روایت ست از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت بود آن حضرت میگزارد پیش از نماز عصر چہار رکعت یفصل بینہن بالتسلیم علی الملائکۃ المقربین ومن تبعہم من المسلمین والمومنین - جدائی میکرد میان این چہار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک وآنہا کہ تابع ایشانند در وجود در ذکر از مسلمانان ومومنان یعنے سلام کہ در نماز می دہند نیت فرشتگان وحاضران جماعت میکنند - رواہ الترمذی - وازینجا معلوم میشود کہ تسلیم در چہار رکعت کہ پیش از عصر بگزارند مستحب است وبعض اربع قبل الظہر را نیز بران قیاس کنند وبغوی گفتہ کہ مراد بہ تسلیم اینجا تشہد است نام کرد آن را تسلیم بجہت اشتمال وے بران - وعنہ قال کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یصلے قبل العصر رکعتین - وہم از علی رضی اللہ عنہ روایت ست کہ آن حضرت میگزارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر ہر دو روایت آمدہ است چہار ودو ومصلی مخیر است دران وچہار افضل است - رواہ ابوداود - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلے بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینہن بسوء - کسیکہ بگزارد بعد مغرب شش رکعت کہ سخن نکند در میان آنہا بہ بدی یعنے سخن بد کہ دران اثمی باشد نگوید وبذکر وتسبیح مشغول باشد - عدلن لہ بعبادۃ ثنتی عشرۃ سنۃ - برابر کردہ میشود این شش رکعت برائے مصلے بعبادت دوازدہ سال ہر رکعت را ثواب دو سال - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب لانعرفہ الا من حدیث عمر ابن ابی خثعم - وگفتہ است ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث عمر بن ابی خثعم بخای معجمہ وسکون ثاء مثلثہ - وسمعت محمد بن اسمعیل یقول ہو منکر الحدیث - وگفت ترمذی شنیدم بخاری را کہ می گفت عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است ومعنی حدیث منکر در مقدمہ معلوم شد - وضعفہ جدا - وضعیف گردانیدہ است بخاری او را

البتہ در میزان الاعتدال گفتہ است کہ عمر بن عبد اللہ بن ابی خثعم روایت میکند موضوعات را روا نیست ذکر وی مگر بر سبیل قدح وانکار روایت کردہ است وی از یحیی از ابی سلمہ از ابی ہریرۃ من صلے بعد المغرب الحدیث ومردم این شش رکعت را صلوۃ الاوابین گویند ودر حدیث این نام یافتہ نشدہ است واگر یافتہ شدہ است در باب صلوۃ الضحی ست چنانکہ در کتاب شمائل آمدہ - وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من صلے بعد المغرب عشرین رکعۃ بنی اللہ لہ بیتا فی الجنۃ - کسیکہ بگزارد بعد مغرب بیست رکعت برآرد خدائے تعالٰی برائے او خانہ در بہشت - رواہ الترمذی - روایت کردہ است این حدیث را ترمذی اما بطریق تعلیق کردہ ودر بعض شروح گفتہ اند روایت کردہ است او را ابن ماجہ مسندا ومحدثان این را تضعیف کردہ اند وگفتہ اند کہ در اسناد او یعقوب بن الولید است ووی کذاب ووضاع است چنانکہ امام احمد وغیر ایشان گفتہ اند واللہ اعلم - وعنہا قالت ما صلی رسول اللہ - وہم از عائشہ است کہ گفت نگزارد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم العشاء قط - نماز عشا را ہرگز - فدخل علی - پس در آمد بر من - الا صلی اربع رکعات او ست رکعات - مگر آنکہ او گزاردہ چہار رکعت یا شش رکعت آنچہ در مشہور از روایات آمدہ بعد از عشا دو رکعت آمدہ ودر بعض روایات چہار نیز آمدہ اما شش رکعت جز درین حدیث نیامدہ واللہ اعلم ودر بعض حواشی نوشتہ کہ مراد بعشا اینجا مغرب است وگویا باعث برین قول حدیث ترمذی ست کہ در باب شش رکعت بعد از مغرب آمدہ باجرد دران کہ آنہا یا رکعتین سنت اند یا ورای آن فافہم اما در استحباب چہار رکعت پیش از عشا چنانکہ در کتب فقہ مذکور ست حدیثی بنظر نہ در آمدہ واہل حرمین نمیگزارند بلکہ نمی شناسند کذا فی سفر السعادۃ - رواہ ابوداود - وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ادبار النجوم الرکعتان قبل الفجر وادبار السجود الرکعتان بعد المغرب - گفت ابن عباس مراد بہ تسبیح ادبار النجوم بکسر ہمزہ کہ در قرآن مجید در آخر سورہ طور واقع شدہ است دو رکعت سنت فجر است کہ در وقت غیبوبت کواکب میگزارند وبہ تسبیح ادبار السجود بر فتح ہمزہ کہ در سورہ ق آمدہ است سنت مغرب مراد است وازسجود فریضہ مغرب - رواہ الترمذی - ودر تفسیر قاضی بیضاوی گفتہ کہ مراد بادبار السجود نوافل است کہ بعد از مکتوبات گزاردہ میشود وبعض گفتہ اند وتر بعد از عشا وگفتہ اند کہ ادبار در سورہ ق جمع دبر ونافع وابن کثیر وخلف وحمزہ بکسر خواندہ اند وادبار در آخر سورہ طور بکسر است وبفتح ہمزہ نیز خواندہ شدہ است در قرات شاذہ

الفصل الثالث - عن عمر رضی اللہ عنہ - قال سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول اربع قبل الظہر بعد الزوال - روایت ست از امیر المومنین عمر گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت چہار رکعت پیش از نماز ظہر بعد زوال احتمال دارد سنت ظہر را وفی زوال را تحسب بمثلہن فی صلوۃ السحر - حساب کردہ میشوند وبرابر داشتہ می شوند در فضل وثواب بچہار رکعت کہ در صلوۃ سحر گزاردہ شوند کہ وقت مشہود بفضل عظیم ست یعنی نماز گزاردن درین وقت مشابہ نماز گزاردن در وقت سحر است وطیبی صلوۃ سحر را بر سنت وفرض فجر حمل کردہ وشک نیست کہ حمل بر نماز تہجد اظہر وانسب است بلفظ سحر وما ناکہ باعث بر حمل نماز فجر اربع رکعت است وصلوۃ تہجد بیشتر ازان ست ودر سفر السعادۃ

آورده که عبد الله بن مسعود میگزارد هشت رکعت بعد از زوال و میگفت که این رکعات برابری میکنند با مثل خود را از قیام لیل و این در حکم مرفوع است چه مقادیر رکعات و ثواب جز بسماع از شارع نتوان داشت کما تقرر فی موضعه و باینحیثیت ابن مسعود بحمل صلوة سحر بر قیام لیل اشتباهی میتوان یافت و ظاهر آنست که مراد باین هشت رکعت مجموع فی الزوال و سنت ظهر باشد و بعض مشائخ گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیرا که گشاده می شوند ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول میکند رحمت الٰهی در نصف اخیر شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این دو وقت متناسب بودند نماز درین ها نیز متعادل و متوازی باشند و چون نزول رحمت در آخر شب اظهر و اشهر بود نماز وقت زوال را عدیل و شبیه بدان ساخت بعد از ان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود - وما من شیٔ الا و هو یسبح الله تلک الساعة - و نیست هیچ چیزے مگر آنکه وی بپاکی یاد میکند خدا را در ان ساعت - ثم قرأ - پس خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین وقت این آیت را که یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل میل میکند و میگردد سایه ها از جانب راست و چپ - سجدًا لله وهم داخرون - در حالیکه سجده کننده اند مر خدا را و حالانکه ایشان خورد و خوار اند اول آیت اینست که اولم یروا الی ما خلق الله من شیٔ) آیا نمی بینند و نظر نمی کنند آدمیان که تسلیم و انقیاد نمی نمایند مر پروردگار را و عبادت نمی کنند مر او را بسوے مخلوقات که مر آن را سایه هاست میل کننده و برگردنده از ایمان و شمائل ایشان سجده کننده و خرد و خوار شونده و مراد بسجود انقیاد و استسلام است خواه بالطبع بود یا باختیار و همه منقاد امر و ارادی اویند و در انچه خلق کرده و تدبیر نموده است تعالی شانه - رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد العصر عندی قط - گفت عائشه ترک نکرد آن حضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانهٔ من هرگز - متفق علیه وفی روایة للبخاری قالت والذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله - و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که گفت عائشه سوگند بآن خدائے که برد آن حضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رفت بآن عالم و باب اوقات منهی سخن درین گذشته است محمل آنکه بعض گویند که این دو رکعت سنت ظهر است که بجهت اشتغال و افدان فوت شده بود که الآن قضا کرد و عادت شریف چنان بود که چون عمل کردی بران مداومت نمودی و این سخن خالی از بعدی نیست و بعض میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از اذان وی و این نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گزاردن آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گزاردن دو رکعت بعد از مغرب از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست و بعضی از اصحاب می گزاردند پس نه امر کرد ایشان را بدان و نه نهی کرد از ان چنانچه در احادیث آینده بیاید و گفته اند که در احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت راتبهٔ عصر بود و بسببے عارض نبود و بالجملہ اخبار و آثار در نهی از صلوة بعد از عصر بسیار است و جمهور هم بر آنند پس احسن آن ست که گفته شود که گزاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم کذا ذکره بعض المتاخرین والله اعلم - وعن المختار بن فلفل - بضم فائین و سکون لام اولی مخزومی

کوفی تابعی ثقه است شنیده از انس و روایت کرده از وے ثوری و غیر وی - قال سألت انس بن مالک عن التطوع بعد العصر گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گزاردن بعد عصر - فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوة بعد العصر - پس گفت انس بود عمر میزد دستهاے کسی را که عقد می بست این نماز را و برید اشت دستها را بتکبیر بعد عصر یعنے منع کرد از ان وکنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب - و بودیم ما که میگزاردیم در زمان آن حضرت دو رکعت بعد از فرو نشستن آفتاب پیش از گزاردن نماز مغرب - فقلت له اکان رسول الله - مختار میگوید پس گفتم مر انس را آیا بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یصلیهما - که میگزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب - قال کان یرانا نصلیهما فلم یأمرنا ولم ینهنا - گفت انس بود آنحضرت که میدید ما را که میگزاردیم این دو رکعت را پس نه امر میکرد ما را بآن و نه نهی میکرد ما را از ان پس بتقریر آنحضرت مشروعیت نماز بعد از عصر ثابت شد - رواه مسلم - اینجا گفته اند که مگر عمر رضی الله عنه از قول عائشه که گفت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم واقف نبود نه از قول انس کنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز ست وقت غروب ولی آن مکروه نیست و این مذهب عمر است و مذهب غیر وی کراهت است مطلقًا و بالجملہ مسئلهٔ کراهت نماز بعد از عصر و حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرابے نیست والله اعلم - وعن انس قال کنا بالمدینة - گفت انس بودیم ما بمدینة فاذا اذن المؤذن لصلوة المغرب - پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را - ابتدروا السواری - می شتافتند و میرفتند صحابه بسوے ستونهاے مسجد و می ایستادند پس ستونها - فرکعوا رکعتین - پس میگزاردند دو رکعت را - حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد - تا آنکه مرد غریب مسافر هر آئینه می درآمد مسجد را فیحسب ان الصلوة قد صلیت - پس گمان می برد آن مرد غریب که نماز فرض تحقیق گزارده شده است و این مردم نماز سنت بعد از مغرب میگزارند - من کثرة من یصلیهما - از بسیاری کسانیکه میگزاردند این نماز را گویا ایشان نهی از صلوة قبل الغروب فهمیده مدنه بعد آن - رواه مسلم - وعن مرثد - بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه - بن عبد الله - تابعی ست مفتی اهل مصر بود و عبد العزیز بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را حاضر میکرد و برائے فتوے پیش خود می نشاند ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است قال اتیت عقبة الجهنی - گفت آمدم عقبه بضم عین و سکون قاف ابن عامر جهنی را بضم جیم و فتح ها که از صحابه است فقلت الا اعجبک من ابی تمیم - پس گفتم آیا تعجب نکنم و در عجب نیندازم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و در زمان آن حضرت اسلام آورده - یرکع رکعتین قبل صلوة المغرب - میگزارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب - فقال عقبة انا کنا نفعله علی عهد رسول الله - گفت عقبه بدرستیکه بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قلت فما یمنعک الآن - گفتم پس چه باز میدارد ترا اکنون و چرا نمی کنی - فقال الشغل - بضم شین گفت باز میدارد کارهاے دیگر و نیز سنت موکده نیست و نووی گفته است که مختار استحباب آنها است از جهت احادیث صحیحهٔ صریحه دران - رواه البخاری

وعن کعب بن عجرة - بضم عین وفتح جیم صحابی ست از اصحاب شجره واحوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده - قال ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی مسجد بنی عبد الاشهل فصلی فیه المغرب - گفت آنحضرت آمد مسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست پس بگزارد در وی نماز مغرب را - فلما قضوا صلوتهم رآهم یسبحون بعدها - پس هرگاه که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را که نماز نفل میگزارند که مراد بوے سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد - فقال هذه صلوة البیوت - پس گفت آن حضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانه هاست که در خانه ها باید گزارد نه در مسجد رواه ابوداود وفی روایة الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال النبی - ایستادند مردم در حالیکه نفل میگزاردند پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم علیکم بهذه الصلوة فی البیوت - لازم گیرید بر خود گزاردن این نماز را در خانه ها بدانکه افضل آنست که نماز نفل غیر فرض در خانه بگزارند وهمچنین بود عمل آن حضرت صلی الله علیه وسلم مگر بسببے یا عذری خصوصاً سنت مغرب که هرگز در مسجد نگزارده وبعضے از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگزارد سنت واقع نمیشود وبعض گفته اند که عاصی میگردد از جهت مخالفت امر که ظاهرش در وجوب است وجمهور برانند که امر برائے استحباب است واولی آنست که در خانه باشد ودر حاشیه هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گزارد اگر میترسد که بعد از رجوع بر جهت شغلے پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگزارد واگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود وبگزارد واگر رفتن بخانه میسر نباید بر در مسجد بیرونی بگزارد اگر امام در داخل گزارده است واگر امام در مسجد خارجی گزارده است در داخلی بگزارد واگر مسجدی ست که داخل وخارج ندارد بهلوے ستونی یا در گوشه بگزارد - وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب - گفت ابن عباس بود آنحضرت که دراز میکرد قراءت را در سنت مغرب حتی یتفرق اهل المسجد - تا آنکه جدا میشدند مردم که در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون میرفتند - رواه ابوداود - این حدیث اشعاری دارد که آن را در مسجد میگزارد پس محمول بر عذرے وسببے خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت واحتمال دارد که در خانه گزارده باشد وابن عباس آن را دریافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل مسجد بوده درمیان حجره ودیوارے نبوده ودر دیوار درے بود بجانب مسجد کذا قالوا ونیز ظاهر آنست که این تطویل قراءت در سنت مغرب در بعض احیان بوده باشد زیرا که ثابت شده است که آنحضرت درین دو رکعت قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد خوانده -

وعن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین - روایت ست از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین وکبار ثقات ایشان ست میرساند حدیث را بآنحضرت ورفع میکند آن را که آن حضرت گفت کسیکه بگزارد بعد از نماز مغرب پیش از انکه تکلم کند دو رکعت - وفی روایة اربع رکعات - ودر روایتی آمده که بگزارد چهار رکعت - رفعت صلوته فی علیین - برداشته میشود نماز او در علیین که مقامے ست بالای هفتم آسمان وبعض گویند نام آسمان هفتم است وگفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته می شوند دران اعمال صالحان وبعض گویند

مراد اعلی الامکنة واشرف واقرب مراتب ست بجناب عزت حق جل وعلا - مرسلا - روایت کرده است مکحول بطریق ارسال وبود وی رضی الله عنه کثیر الارسال - وعن حذیفة نحوه - وروایت کرده شده است از حذیفه که از صحابه است مانند این حدیث - وزاد - وزیادت کرده است حذیفه این عبارت را که فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب پس بود که میگفت آنحضرت شتابی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب اند ومتصل بفرض بگزارید - فانهما ترفعان مع المکتوبة زیرا که این دو رکعت برداشته میشوند بعلیین با فرض پس زودتر بگزارید بے فاصله تا ملائکه که بردارنده اعمال اند منتظر نباشند وظاهر آنست که قراءت دعائی یا ذکری که بصحت رسیده است ورود آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گوئیم که خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت که اینجا مراد است نیست وسابقاً در باب الذکر بعد از صلوة مثل این سخن گذشته است ولیکن در دل میخلد که افضلیت ادائے این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد محل باستعجال چه کار کند درینجا دو وجه است وظاهر آنست که بیت اختیار کند که تاکید در وی بسیار ست والله اعلم - رواهما رزین روایت کرد این هر دو حدیث را رزین - وروی البیهقی الزیادة عنه نحوها - وروایت کرد بیهقی همین زیادت را از حذیفه مانند آن - فی شعب الایمان

وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسله الی السائب - روایت ست از عمرو بن عطا که از تابعین ست گفت که نافع بن جبیر بن مطعم که وے نیز از تابعین ست فرستاد او را بسوے سائب که صحابی ست - یسأله عن شیء رآه منه معاویة فی الصلوة - در حالیکه سوال میکند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکه دید آن را از سائب معاویه ونهی کرد او آن در نماز - فقال نعم - پس گفت سائب آری صلیت معه الجمعة فی المقصورة - گزاردم با معاویه جمعه را در مقصوره جامع مکانیکه بنا کرده میشود در تکبیر گوینده گان را وامرا را از قصر یعنی کوشک - فلما سلم الامام قمت فی مقامی پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جاے که ایستاده بودم بر نماز - فصلیت - پس نماز گزاردم - فلما دخل ارسل الی - پس هرگاه که در آمد معاویه خانه خود را کس فرستاد بسوے من - فقال لا تعد لما فعلت - پس گفت باز مگرد مر این فعلے را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جاے فرض - اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بصلوة - چون بگزاری تو نماز جمعه را پس وصل مکن آن را بنماز حتی تکلم او تخرج - تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی - فان رسول الله - زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرنا بذلک - امر کرده است ما را بآن - ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج - آنچه امر این ست که وصل نه کنیم نمازے را بنماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم ودر بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل نکنیم جمعه را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم - رواه مسلم - وعن عطاء - نام چند کس است از تابعین - قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بمکة تقدم - بود ابن عمر چون میگزارد نماز جمعه را بمکه پیش میرفت از جای که میگزارد در وی جمعه پس همین رفتن از مکانے بمکانی موجب فصل بود بمنزله تکلم یا خروج مذکور در قول معاویه - فصلی رکعتین - پس میگزارد ابن عمر پیش رفته دو رکعت ثم یتقدم - باز پیشتر پیش میرفت ازین مکان نیز - فیصلی اربعا - پس میگزارد چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه

میگزارد در مکہ انحنین میکرد۔ واذا کان بالمدینۃ صلی الجمعۃ ثم رجع الی بیتہ۔ وچون میبود بمدینہ میگزارد جمعہ را پس برمیگشت
بسوی خانہ خود۔ فصلی رکعتین۔ پس میگزارد دو رکعت۔ ولم یصل فی المسجد ولمی گزارد در مسجد۔ فقیل لہ۔ پس گفتہ شد مر ابن عمر را
کہ چرا در خانہ گزاری نہ در مسجد۔ فقال کان رسول اللہ۔ پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یفعلہ میکرد
آنرا۔ رواہ ابوداؤد۔ وگفتہ اند شاید کہ فرق میان مکہ و مدینہ آن باشد کہ خانہ ابن عمر رضی اللہ عنہما در مدینہ نزدیک بمسجد بود
ومتصل بود بدان ودر مکہ مسافر بود ومنزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام بجع بہ بیت ساخت واما زیادت صلوۃ
در مکہ تا شش رکعت از جہت مضاعفت ثواب در وست وترمذی از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ آوردہ است کہ وے
امر میکرد بدو رکعت بعد از جمعہ وپس از ان چہار ومؤلف نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آوردہ وگفتہ۔ وفی روایۃ الترمذی
قال رایت ابن عمر صلی بعد الجمعۃ رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا۔ گفت عطا دیدم ابن عمر را کہ گزارد بعد از جمعہ دو رکعت پس گزارد
بعد از وی چہار رکعت چنانکہ از امیر المومنین علی آوردہ وسنت نزد ابی حنیفہ بعد از جمعہ چہار است ونزد امامین شش نخست
چہار بعد از وی دو واین حکم نماز بعد از جمعہ است اما سنت قبل الجمعۃ نیز ثابت است وبعضی از محدثین آن را انکار کردہ ومبالغہ نمودہ اند
وبعض گفتہ اند کہ ہر کہ اثبات سنت پیش از جمعہ نمودہ است بقیاس بر ظہر نمودہ واثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا قیل
وحق آنست کہ سنت قبل الجمعہ ثابت است وکلام در وی طویل ست ودر شرح سفر السعادۃ آنرا ذکر کردہ ایم فانظر ثمہ۔

باب صلوۃ اللیل

بدانکہ در نماز شب از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روایات مختلفہ آمدہ ودر ہر وقتی نوعی گزاردہ ومتہجد مخیر ست دران بہر نوعی کہ
تمسک کند شرف اتباع دریابد واگر در اوقات متعددہ بہر نوعی از ان دست زند اوفق وانسب باشد سیزدہ ویازدہ ونہ وہفت آمدہ
وبعض علما پنج نیز گفتہ اند واز سیزدہ اکثر نبود پس بعض با سنت فجر گفتہ وبعض بے آن و این اصح واصوب است وگاہی وتر
بیک رکعت کردہ وگاہی بسہ رکعت ودر بعض روایات عدد وتر داخل آن شمردہ ودر بعض خارج ودر بعض اطلاق کردہ وتر را بر
یک رکعت ودر بعض بر سہ تا پنج وہفت ودر بعض روایات تمام نماز شب را وتر گفتہ چنانچہ در روایت ام سلمہ آمدہ کہ بود آنحضرت
کہ ایتار میکرد بسیزدہ رکعت وچون ضعف پیری شد ایتار میکرد بہفت ودر حدیث آمدہ است وتر کنید ای اہل قرآن مراد بدان
نماز شب داشتہ ووجہش آنست کہ نماز شب بتمام وتر بدان وتر میگردد چنانکہ نماز روز بتمام نماز مغرب وتر میگردد ووارد
شدہ است کہ نماز مغرب وتر روز ست وکلام درانکہ نماز تہجد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرض بود یا بر ہمہ است بعد از ان
منسوخ شد مشہور ست ومختار آنست کہ از امت منسوخ شد وبر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر وقد حقق ذلک فی موضعہ

الفصل الاول۔ عن عائشۃ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوۃ العشاء الی
صلوۃ الفجر احدی عشرۃ رکعۃ۔ روایت ست از عائشہ گفت بود آنحضرت کہ میگزارد درمیان فارغ شدن آنحضرت
از نماز عشا تا یازدہ رکعت را۔ یسلم من کل رکعتین۔ سلام میداد بعد از ہر دو رکعت۔ ویوتر بواحدۃ۔ ووتر میکرد بیک رکعت

فیسجد السجدۃ من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیۃ۔ پس سجدہ میکرد از ان وتر مقدار انچہ بخواند یکی از شما پنجاہ آیت قبل ان
یرفع راسہ۔ پیش از انکہ بردارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت توجیہات کردہ اند ظاہر آنست کہ مراد آنست کہ سجدہ
میکرد سجدہ از سجدات وتر را یا ہمہ سجدہ ہای او را طویل آنقدر کہ کسی پنجاہ آیت تواند خواند وبعضی از شافعیہ بران حمل کردہ اند
کہ مراد سجدہ شکر است کہ میکرد بشکرانہ وقوع این فعل از وی وتوفیق صدور عبادت ودر جواز سجدہ منفردہ خارج از صلوۃ
خلاف است چنانکہ در باب سجود الشکر بیاید اما انچہ واقع شدہ است عمل بران در بعض بلاد کہ بعد از وتر دو سجدہ کنند بکیفیت
معروفہ وواقع شدہ است فضل آن در بعض روایات فقہیہ ضعیفہ مرجوحہ اصلی ندارد از اخبار وآثار ووارد نشدہ است
بآن روایت فقہیہ مختارہ وعمل نیست بران در حرمین شریفین بلکہ در سائر دیار عرب وحدیثی درین باب روایت کردہ شدہ
است کہ حکم کردہ اند بران بوضع وآثار وضع بران لائح ست ورفتہ است ہیچ یکے از ائمہ مذاہب اربعہ بسنیت ونہ باستحباب
آن واکثر حنفیہ دیار عرب آنرا نمی شناسند وبعض نقل میکنند کراہت آنرا کذا قالوا۔ فاذا سکت المؤذن من صلوۃ الفجر
در اکثر روایات سکت بتای فوقانیہ است از سکوت یعنی چون خاموش میشد مؤذن از نماز فجر وبعض سکب ببای موحدہ نیز
روایت کردہ اند از سکب بمعنی ریختن واین نیز راجع بمعنی سکوت ست یعنی چون میریخت مؤذن اذان را در گوشہا۔ وتبین لہ
الفجر۔ وظاہر میشد مر آن حضرت را طلوع فجر اشارت ست بآنکہ آنحضرت اکتفائی کرد در اداے سنت فجر باذان مؤذن
شاید کہ خطا کردہ باشد ودر شب گفتہ باشد بلکہ تحقیق میکرد وقت را۔ قام۔ می ایستاد آنحضرت۔ فرکع رکعتین خفیفتین۔
پس میگزارد دو رکعت سبک را چنانکہ در سنت آمدہ است کہ قل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد دران میخواند۔
ثم اضطجع علی شقہ الایمن۔ بستر می خفت بر پہلوی راست شرح این در حدیث ثالث بکنیم۔ حتی یاتیہ المؤذن للاقامۃ۔ تا آنکہ
می آمد او را مؤذن بجہت اقامت نماز واعلام می نمود بحضور جماعت۔ فیخرج۔ پس بیرون می آمد آنحضرت۔ متفق علیہ۔ وعنہا
قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی رکعتی الفجر۔ گفت عائشہ بود آنحضرت چون میگزارد سنت فجر را۔ فان کنت مستیقظۃ
حدثنی۔ پس اگر می بودم من بیدار سخن میکرد با من۔ والا اضطجع۔ وگرنہ می خفت۔ رواہ مسلم۔ وبخاری نیز در باب الحدیث
بعد رکعتی الفجر ودر باب من یحدث بعد الرکعتین ولم یضطجع روایت کردہ واز حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شدہ
وترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر بابی عقد کردہ وحدیثی از عائشہ درین باب آوردہ بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت لہ
الی حاجۃ کلمنی والا خرج الی الصلوۃ وگفتہ ہذا حدیث حسن صحیح وگفتہ مکروہ داشتہ اند بعضے از علما از اصحاب پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم وغیرہم کلام بعد طلوع فجر تا گزاردن نماز فجر را الا انچہ باشد از ذکر خدا سبحانہ یا سخنی کہ چارہ نیست از ان وہمین است
قول احمد واسحق انتہی وتکلم آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین قبیل بود چنانکہ قول عائشہ فان کانت لہ الی حاجۃ کلمنی مشعر
است بدان ودر صحاح اگر نہ ازین قبیل باشد ہم مبطل سنت ومو جب اعادہ نیست یا رب مگر بجہت شدت کراہت تکلم در نیوقت
احتیاطا وتکمیلا۔ وعنہا قالت کان النبی۔ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی رکعتی الفجر۔ چون میگزارد دو رکعت سنت فجر را۔ اضطجع

علی شقه الایمن - خواب میکرد بر پهلوی راست خود - متفق علیه - بدانکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی اضطجاع بعد سنت
فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض داشته اند
که اگر نکند باطل گردد فرض وی و جماعه بکراهت آن رفته اند و آن را بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن او بدعت
بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه دران پس یا گویند بود بعد از ان منسوخ گشت یا از خصائص آن حضرت صلی الله
علیه وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت اختلاف
روایات در وی و در بعض روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گزارد و برآمد پس قول مختار آن باشد که مستحب
است نه مکروه و نه واجب و امام ابوحنیفه رح گفته که اگر برای استراحت باشد و دفع ثقل و تعب که حاصل شده است از زمان
شب نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبیل بوده است و امام مالک هم برین ست و اما ثانی عادت
کریمه اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت دران آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب
که مضغه صنوبری ست در جانب یسار است و اگر بر شق الیسر بخسپد قرار میگیرد قلب و غالب می آید استراحت و مستغرق
میگردد به نوم و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق میماند پس غالب نمی شود استراحت و مستغرق نمیگردد در نوم و میسر
میگردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق الیسر قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و هضم طعام از جهت توجه
حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم و هرچند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و هضم طعام وافر تر و صاحب سفر السعادة
کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم و تیسر قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد از ان بدانکه در احادیث
صحیح آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب
بعد از ان بر میخاست و بنماز میرفت بی آنکه وضوی تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است بحکم تنام عینای
ولا ینام قلبی لبعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامی باین
مقام گذشت فتذکر - وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة - گفت عائشه بود آنحضرت
میگزارد از شب سیزده رکعت - منها الوتر - از جمله آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت - ورکعتا الفجر -
و از انجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب
و اتصال و انتهای آن بدان اصل نماز شب آن حضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر السعادة
گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت سوای رکعتین فجر بود و اما وتر داخل است دران - رواه مسلم - وعن
مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل - روایت است از مسروق
که از مشاهیر تابعین است او را در خردی دزدیده بودند از جهت مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز
آنحضرت در شب فقالت - پس گفت عائشه - سبع وتسع واحدی عشرة رکعة - بود نماز آن حضرت در شب گاهی هفت

و گاهی نه و گاهی یازده - سوی رکعتی الفجر - ورای دو رکعت سنت فجر ظاهر انست که این متعلق باحد عشرة است و
در وی اشارتست بآنکه روایت سیزده رکعت بارکعتین فجر است - رواه البخاری - وعن عائشة قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل لیصلی - بود آنحضرت چون بر میخاست از شب برای آنکه نماز کند - افتتح صلوته برکعتین
خفیفتین - آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگزارد و تخفیف در وی مستحبست
در روایات تخفیف آن وارد شده قولا و فعلا - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین - گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع
بکند بدو رکعت سبک - رواه مسلم - وعن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونة لیلة - گفت ابن عباس شب کردم نزد
خاله خود که ام المومنین میمونه است یعنی و بود وی رضی الله عنه دران زمان خرد - والنبی صلی الله علیه وسلم عندها - و بود آنحضرت
نزد میمونه در نوبت او - فتحدث رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اهله ساعة - پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی
در اینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد از عشا اگر مصلحتی باشد دران چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت - ثم رقد - پستر
خواب کرد آنحضرت - فلما کان ثلث اللیل الآخر - پس هنگامیکه باقی ماند بعضی از ثلث اخیر از شب - او بعضه - یا باقی ماند بعضی از ثلث
اخیر که سدس اخیر باشد - قعد - بیدار شده و نشست - فنظر الی السماء فقرأ - پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة - تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر
سوره خواند و در بعض روایات پنج آیت تا آنکه لا تخلف المیعاد نیز آمده و نیز خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن بآسمان
در بعض روایات نیز نزد مسواک کردن آمده است - ثم قام الی القربة - پستر ایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی که در آنجا بود
و قربه بکسر قاف و سکون را مشک - فاطلق شناقها - پس بکشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون و قاف در آخر
رشته یا دوالی که بدان دهن مشک را بندند - ثم صب فی الجفنة - پستر ریخت آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فا
و نون کاسه بزرگ - ثم توضأ وضوءا حسنا بین الوضوئین - پستر وضو کرد آنحضرت وضوئی نیک میان دو وضو یعنی متوسط
میان اسراف و تقتیر نه بسیار آب ریخت که بسر حد اسراف کشد و نه چندان کم که اعضا تر و تازه و سیراب نگردد چنانکه گفت -
لم یکثر وقد ابلغ - بسیار نکرد در ریختن آب و بتحقیق رسانید آب را بهر جا که باید رسانید و نیکو رسانید - فقام فصلی - پس
شروع کرد در نماز و ایستاد بنماز - فقمت وتوضأت فقمت عن یساره - پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم
در نماز جانب دست چپ آنحضرت - فاخذ باذنی فادارنی عن یمینه - پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا و ایستاده کرد
بجانب راست خود - فتتامت صلوته ثلث عشرة رکعة - پس تمام شد و کامل شد نماز آنحضرت سیزده رکعت و این سیزده
با وتر خواهد بود ولیکن دو رکعت سنت فجر خارج از ان ست پس این مخالف است بحدیث عائشه که گفت کتان فجر
داخل آن سیزده بود و چون مقرر شده است که نماز آنحضرت در شب مختلف بود گاهی چنان خواهد بود و گاهی چنین غ مارا قطب

احادیث نماز شب حدیث عائشه و ابن عباس است - ثم اضطجع - و بعد از گزاردن سیزده رکعت نماز شب خفتید بر پهلو - فنام - پس خواب کرد - حتی نفخ - تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب می باشد - وکان اذا نام نفخ - و بود آن حضرت چون بخواب میرفت دم میکرد و آوازی هم میکرد چنانکه آن آواز شنیده می شد و این علامت کشاد مجرای نفس و سلامت وی از سده و صفائی قوای جسمانی است - فاذنه بلال بالصلوة - پس اعلام کرد او را بلال بنماز و رسیدن وقت معتاد و حضور مردم و جمع شدن ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود از بلال ورای اذان در وقتیکه تاخیر راه می یافت امتداد می شد در خواب - فصلی - پس برخاست آنحضرت از خواب و گزارد نماز سنت را - ولم یتوضأ - و وضوی دیگر نکرد بجهت خواب از جهت عدم نقض نوم وضوی آنحضرت را چنانکه معلوم شد - وکان فی دعائه - و بود در دعای آنحضرت که میان سنت فجر و فرض وی میخواندند و عمل اکثر مشائخ برین ست و خواندن آن دعا بعد از تهجد نیز آمده است و در نیا حدیث نیز ممکن است حمل بران و آن را دعای طویل ست گویند شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته است که ندیدیم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه نزد وی برکتی و نورانیتی است و این دعا دراز ست و در آخر وی این کلمات است که - اللهم اجعل فی قلبی نورا - خداوندا بگردان و پیدا کن در دل من نوری - وفی بصری نورا - و بگردان در بینائی من نوری - وفی سمعی نورا - و بگردان در شنوائی من نوری - وعن یمینی نورا - و بگردان در جانب راست من نوری - وعن یساری نورا - و بگردان در جانب چپ من نوری - وفوقی نورا - و بگردان بر زبر من نوری - وتحتی نورا - و بگردان زیر من نوری - وامامی نورا - و پیش من نوری - وخلفی نورا - و پس من نوری تا از هر شش جهت نور ایمان و یقین و شهود در گیرد و تمامه وجود مرا نورانی بلکه فانی گرداند - واجعل لی نورا - و بگردان و پیدا کن برای من نوری بیرون از دائرهٔ حواس و جهات - وزاد بعضهم وفی لسانی نورا - و زیاده کرده اند بعضی از راویان این را که وفی لسانی نورا و پیدا کن در زبان من نوری تا بر دیگران که ارادهٔ اقتباس انوار شهود و استفاضه اسرار وجود نمایند بزبان نورانی سالم از اختلاط ظلمت ابهام و ایهام تعبیر نمایم و بتائید نور وحی و الهام بی شوب شبهه اکاذیب وهم براه راست هدایت کنم - وذکر - و ذکر کرده است آن بعض - وعصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری - و پی و گوشت و خون و موی در وی و پوست را و بعض گفته واجعل فی عصبی نورا ولحمی نورا ودمی نورا وشعری نورا وبشری نورا) متفق علیه وفی روایة لهما - و در روایتی مر بخاری و مسلم را این نیز زیاده آمده - واجعل فی نفسی نورا - و بگردان در نفس من که عبارت از روح حیوانی و برزخ است میان روح و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهت نورانیت غالب آید و همه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت - واعظم لی نورا - و عظیم و بزرگ گردان برای من نور - وفی اخری لمسلم - و در روایتی مر مسلم را این نیز آمده که - اللهم اعطنی نورا - خداوندا بده مرا نور و این مجمل تمامهٔ تفصیلات مذکوره است یعنی از نورانیت خود آن چنان نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زبر و زیر و پیش و پس و چپ و راست مرا در گرد

تا چنان شوم که گفته است شعر از درونم نمی روی بیرون + در گرفتی درون و بیرون را + و چون نور اسم خاص الٰهی و مصدوق ذات مقدس اوست درویشی حاصل این دعا را این مصرع خوانده است که ع سرتا پایم خدا سرتا پاست + انه بکل شیء محیط - وعنه انه رقد عند رسول الله صلی الله علیه وسلم - و هم از ابن عباس ست و ظاهر آنست که این هم در خانهٔ میمونه است که وی خواب کرد نزد آن حضرت و آنحضرت نیز خواب کرد - فاستیقظ - پس بیدار شد آنحضرت - فتسوک وتوضأ - پس مسواک کرد و وضو ساخت - وهو یقول - و حالانکه وی میگوید و میخواند این آیت را - ان فی خلق السموات والارض حتی ختم السورة - تا آنکه ختم کرد سوره را - ثم قام - پستر ایستاد برای نماز - فصلی رکعتین - پس گزارد دو رکعت - اطال فیهما القیام والرکوع والسجود - دراز کرد درین دو رکعت قیام را و رکوع را و سجود را - ثم انصرف فنام حتی نفخ - پستر برگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم کرد - ثم فعل ذلک ثلث مرات - پستر کرد مجموع آن را سه بار - ست رکعات - تا مجموع آن شش رکعت شد - کل ذلک یستاک ویتوضأ ویقرأ هؤلاء الایات - در هر بار از آن مسواک میکرد و وضوی ساخت و میخواند این آیت ها را - ثم اوتر بثلث - بعد از آن وتر کرد بسه رکعت - رواه مسلم - این حدیث دلیل است بر شرعیت وتر بسه رکعت و در بسیاری از روایات وتر بیک رکعت آمده و شافعیه مبالغه کرده اند در تضعیف قول بثلث و حالانکه احادیث و آثار صحیحه دران آمده و حق آنست که ایتار بیک رکعت و رکعت واحده مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعدهم و هر دو مشروع ست چنانکه در باب وتر بیاید و این اختلاف در اولی و افضل است والا خلاف نیست هیچ کس را در ایتار به ثلث - وعن زید بن خالد الجهنی بضم جیم و فتح ها - انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیلة - روایت ست از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است و روایت کرده از آن حضرت و از عائشه و ابی طلحه و روایت کرده از وی ابو سلمه و عطاء بن یسار و غیر ایشان مات بالکوفة سنة ثمان وسبعین که وی با خود گفت هر آئینه نگاه کنم تامل در نگرم نماز آنحضرت را امشب که چگونه میگزارد - فصلی رکعتین خفیفتین - پس رفت باین قصد پس دید که گزارد آن حضرت دو رکعت سبک را - ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین - بعد از ان بگزارد دو رکعت دراز دراز دراز یعنی در غایت درازی - ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما - پستر گزارد دو رکعت و حالانکه این دو رکعت فرود این دو رکعت بودند که پیش گزارد - ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما - پستر گزارد دو رکعت و آن دو رکعت فرود آن دو رکعت بودند که پیش گزارد - ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما - پستر گزارد دو رکعت به همین صفت که دون دو رکعت پیش بودند - ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما - این پنج دوگانه شد باین ترتیب که هر دوگانه متاخر کوتاه تر از دوگانه متقدم بود - ثم اوتر - پستر وتر خواند - فذلک ثلث عشرة رکعة - پس آن سیزده رکعت ست اگر دو رکعت خفیفه را داخل این نماز دانند پس این مبنی ست بر ایتار بسه رکعت و اگر داخل دارند ایتار بیک رکعت باشد و اول اظهر است زیرا که آن برای وضو ست

نماز شب - رواه مسلم - وگفت مؤلف که - قوله ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما اربع مرات - یعنی این قول
چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین که در غایت طول گذارده ده رکعت گردد - هکذا
فی صحیح مسلم - همچنین است در صحیح مسلم - وافراده من کتاب الحمیدی - ودر افراد مسلم از کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین
کرده و در وی سه قسم احادیث است یکی متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند دوم افراد بخاری که مخصوص
است به بخاری و متفرد است وی بروایت آن سوم افراد مسلم که متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری آنرا روایت
نکرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است - وموطاء مالک
وسنن ابی داؤد و جامع الاصول - همچنین است در موطا که کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و در جامع الاصول
که جمع میان صحاح سته کرده است و این کلام با این مبالغه رد است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این قول را سه بار
ذکر کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد و بعض شراح توجیه کرده اند که طویلتین طویلتین طویلتین سه بار محمول است بر
شش رکعت بحذف حرف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و وتر یک رکعت پس مجموع با این توجیه سیزده رکعت باشد
و این توجیه تکلف است و ظاهر آنست که تکرر طویلتین برای تاکید و مبالغه در تطویل است چنانکه گفتیم - وعن
عائشة رض قالت لما بدن رسول الله صلی الله علیه وسلم وثقل - هرگاه که مسن و معمر و تن دار شد آن حضرت و گران شد
بدن مبارک بجهت ضعف پیری - کان اکثر صلوته جالسا - بود بیشتر نماز شب وی یا مطلق نوافل نشسته - متفق علیه
بدانکه بدن در حدیث به تخفیف دال و ضم آن روایت کرده اند از بدانت بمعنی فربهی و تن داری و بفتح دال و تشدید
آن نیز روایت است از تبدین بمعنی کبر سن و بعض علما این روایت را مرجح تر داشته اند زیرا که در حلیه شریف آنحضرت
معتدل الخلق متماسک البدن نوشته اند و تسمن و فربهی منافی آنست و بعض ترجیح روایت اولی نموده اند بحدیث
عائشه که در روایت دیگر آمده است فلما اسن واخذه اللحم واخذتم بروجه اعتدال منافی اعتدال خلق و تماسک
بدن نیست والله اعلم - وعن عبد الله بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرن
بینهن - گفت ابن مسعود بتحقیق شناخته ام من سورتها را که نظیر و مثل یکدیگر اند در مقدار و منزلت و طول و قصر که نزدیکی میکرد آنحضرت
میان آن سور - فذکر عشرین سورة من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود - پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سوره را از اول
مفصل و معنی مفصل در باب القراءة معلوم شد که بر قول مشهور ابتدای آن از سوره حجرات است تا آخر اما این سور که نظائر
یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند که مصحف را جمع کرده بود و بعض صحابه قرآن را موافق بعض مصالح ترتیبی داده بود چنانکه
ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و می گویند که امیر المؤمنین علی رض نیز ترتیبی داده بود بر وفق نزول که ناسخ و منسوخ از آن
معلوم میشد اما بعد از آن که ثابت شده است که ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و جبرئیل در وقت
انزال میگفت که این سوره را بعد از فلان سوره باید نهاد و این آیت را در فلان موضع باید نهاد و اجماع نیز بر ان

انعقاد یافته پرفت و مصاحف عثمانی باتفاق صحابه نوشته شد دیگر محل خلاف و جای اشتباه نماند و اقران که آنحضرت
میان نظائر می کرد این چنین میکرد که قراءت میکرد - سورتین فی رکعة - دو سوره را در یک رکعت - آخرهن
آخر آن بیست سوره این دو سوره بود - حم الدخان و عم یتساءلون - و بظاهر این بیست سوره را ذکر کرده بترتیب
مخالف آنچه سیوطی در اتقان ذکر کرده است والله اعلم - متفق علیه

الفصل الثانی - عن حذیفة انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل - روایت است از حذیفه که وی دید
آنحضرت را که نماز میگذارد در زمانی از شب - فکان یقول - پس بود آنحضرت که می گفت - الله اکبر ثلثا - سه بار
می گفت - ذو الملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة - ملکوت مبالغه ملک است و جبروت مبالغه جبر است بمعنی قهر و
غلبه این صیغه بمعنی مبالغه بسیار می آید مثل رحموت و رغبوت و کبریا و عظمت در معنی نزدیک هم اند و اگر یکی را بر ذات
حمل کنند و دیگری را بر صفات وجهی دارد - ثم استفتح - پس میخواند دعای استفتاح را وادعیه استفتاح سابقا در باب
ما یقرا بعد التکبیر گذشته است - فقرا البقرة - پس خواند سوره بقره را یعنی بعد از فاتحه - ثم رکع - پس تر رکوع کرد - فکان
رکوعه نحوا من قیامه - پس بود رکوع وی مانندی از قیام وی در تطویل یعنی چنانکه قیام را از قدر معتاد دراز کرد
بتطویل قراءت رکوع را نیز مقدار معهود تطویل داد بتکثیر ذکر و تسبیح نه آنکه حقیقة مقدار قیام و رکوع برابر بود و نزدیک
بیکدیگر بودند کذا قالوا و گاهی هر دو برابر نیز می بودند چنانکه نسائی از حدیث عوف بن مالک روایت کرده و آن را در
شرح ذکر کرده ایم والله اعلم - وکان یقول فی رکوعه - و بود آن حضرت که می گفت در رکوع خود - سبحان ربی العظیم - و در روایات
اذکار و ادعیه دیگر نیز آمده - ثم رفع راسه من الرکوع - پس تر برداشت سر خود را از رکوع - فکان قیامه نحوا من رکوعه - پس
بود قیام وی بعد از رکوع مانندی از رکوع وی در تطویل بر وجهی که معلوم شد - یقول - می گفت در قومه
لربی الحمد - مر پروردگار مراست سپاس و ستایش همین را مکرر می گفت و اذکار دیگر نیز وارد شده است - ثم سجد فکان
سجوده نحوا من قیامه - پس تر سجده کرد پس بود سجده وی مانندی از قومه او - فکان یقول فی سجوده - پس می گفت در سجده
خود - سبحان ربی الاعلی - و اذکار و ادعیه نیز آمده - ثم رفع راسه من السجود وکان یقعد فیما بین السجدتین نحوا من سجوده -
و بود که می نشست در میان دو سجده مانندی از سجده خود - وکان یقول رب اغفرلی رب اغفرلی - مکرر و در بعض روایات
زیاده بران کلمات دیگر نیز می گفت چنانکه در باب سجود گذشت - فصلی اربع رکعات - پس بگزارد چهار رکعت - قرا فیهن
خواند در این چهار رکعت این چهار سوره را - البقرة وآل عمران والنساء والمائدة او الانعام شک - شک کرده است
شعبه که راوی حدیث است که در رکعت چهارم سوره مائده خواند یا سوره انعام - رواه ابو داؤد - وعن عبد الله بن عمرو
بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین - کسیکه قیام لیل کند یعنی نماز
شب بگذارد به ده آیت که بخواند آنرا در دو رکعت یا زیاده و ظاهر آنست که مراد غیر فاتحه است نوشته نشود آن کس از جمله غافلان

یعنی ہمین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این فائده کند که بارے نام غفلت از فاعل آن بردارند و اورا بالغفلت موسوم ندارند و از حضیض غفلت برآرند و این ادنی درجات ست - ومن قام بمائة آیة کتب من القانتین - وکسیکه قیام نماید بصد آیت نوشته می شود از جملهٔ قانتان ومطیعان و بامر الٰہی قیام کنندگان و نماز دراز گزارندگان و این اوسط مراتب ست و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید - ومن قام بالف آیة کتب من المقنطرین - وکسیکه قیام کند بہزار آیت نوشته می شود از بسیار گرد کنندگان ثواب را مانند آنہاے که اموال کثیر گرد آرند و قنطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن ہفتاد ہزار دینار است و این اعلیٰ مقامات است و فرق آن مراتب مقامات بسیار است رزقنا الله - رواه ابوداود - وعن ابی ہریرة قال کانت قراءة النبی صلی الله علیه وسلم باللیل - گفت ابوہریره بود قراءت آنحضرت در نماز شب باعام تر مختلف - یرفع طورا - بلند میخواند گاہی - ویخفض طورا - و پست میخواند گاہے ہر طور که وقت اقتضا میکرد و گفته اند که اگر تنہا می بود بلند میخواند و اگر در آنجا خواب کننده میبود پست میخواند - رواه ابوداود -

وعن ابن عباس قال کانت قراءة النبی صلی الله علیه وسلم علی قدر ما یسمعه من فی الحجرة وہو فی البیت - گفت ابن عباس بود قراءت آن حضرت باندازهٔ آنکه می شنید آنرا کسیکه در صحن خانه بود و حالانکه آن حضرت در درون خانه بود و حجره را تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضے از شارحان گفته اند که مراد به بیت و حجره یکی است یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه می بود می شنید و در بعض روایات آمده است که چون آنحضرت در نماز به مسجد میخواند می شنید آنکه بیرون مسجد می بود - رواه ابوداود - وعن ابی قتادة قال ان رسول الله - روایت ست از ابی قتاده گفت بدرستیکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم خرج لیلة فاذا ہو بابی بکر یصلی - بیرون آمد شبی پس ناگاه که وے ملابس و ملاقی ست با ابوبکر که نماز میگزارد - وہو یخفض من صوته - و حالانکه ابوبکر پست میکرد چیزے از آواز خود را - ومر بعمر وہو یصلی رافعا صوته - وگذشت آن حضرت بعمر و عمر نماز میگزارد و بلند کننده آواز خود را قال - گفت ابوقتاده - فلما اجتمعا عند النبی - پس ہنگامیکه جمع شدند ابوبکر و عمر نزد پیغمبر - صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت - یا ابابکر مررت بک وانت تصلی تخفض صوتک - ای ابوبکر گذشتم بتو و تو نماز میکردی در حالیکه پست میکردی آواز خود را سبب پست کردن آواز چیست - قال - گفت ابوبکر - قد اسمعت من ناجیت - تحقیق می شنوانیدم کسی را که مناجات میکردم او را و یاد گفتم با وے - یارسول الله - یعنی بارے تبارک و تعالیٰ - وقال لعمر مررت بک وانت تصلی رافعا صوتک - وگفت آنحضرت مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز خود را سبب بلند کردن آواز چه بود - فقال - پس گفت عمر - یارسول الله اوقظ الوسنان - بیدار میکنم خوابناکان را و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمی شوند و می خواہند که بیدار باشند لیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگذارد که بیدار شوند واطرد الشیطان - و می رانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گرد دائره وسواس نگردد و خود شیطان از سایهٔ

عمر میگریخت و چون قرآن بشنود گرد آن مکان نگردد و ہر یکے ازین دو بزرگ نیت خود را بیان کرد و ہر دو صحیح ماند آنکه میگویند که در جاے که کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر اوقظ الوسنان چه باشد و در تقریر ترجمه اشارتے بجواب ازین سخن کرده شده که آنجا که عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسے خفته نبود بلکه مقصود تنبیه غافلان ست و از بعض مشائخ شنیده ام که ہر که نماز میکند و بجه است او را بیدار باید کرد و ہر که بنیت غسل باشد نباید کرد تا در ان یک ساعت مکلف نباشد و خود اہل آن زمان ہمه نماز گزار و بجد در کار بودند - فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابابکر ارفع من صوتک شیئا - بلند کن از آواز خود چیزی و درین ہمه پست مخوان - وقال لعمر اخفض من صوتک شیئا وگفت مر عمر را پست کن از آواز خود چیزی را این ہدایت است بطریق وسط و اعتدال و تعرف ست بتغییر آنچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت مرشدان و تصرف ایشان است - رواه ابوداود وروی الترمذی نحوه - وعن ابی ذر قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اصبح بآیة - قیام بلیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی ہمین آیت را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر میفرمود و بعضے از شافعیه گفته اند که درین دلالت ست که تکرار فاتحه در قیام واحد مبطل صلوة است و تکرار سورهٔ ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد نشاط از حضرت شیخ پرسیدم رحمة الله علیه که گاہی تکرار اہدنا الصراط تا آخر سوره خوش می آید و ذوق می بخشد چه کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار باید - والآیة - و آن آیتے که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت است ان تعذبہم فانہم عبادک وان تغفر لہم فانک انت العزیز الحکیم - و این آیت قول عیسیٰ است علیه السلام در حق قوم خود که بدرگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تو اند چه چاره دارند و بتقصیرات خود مستحق آن اند و محل رحمت و مغفرت اند و اگر می بخشی و می آمرزی مر ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسے را مجال نیست که گوید چرا کردی و حکیمی لابد در ان حکمتی و مصلحتے خواہد بود گویا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال امت خود را بدرگاه عزت عرض کرد و آمرزش خواست - رواه النسائی وابن ماجه - وعن ابی ہریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینه - چون بگزارد یکے از شما دو رکعت سنت فجر را پس باید که بخسپد بر جانب دست راست خود شرح این گذشت و در ینحدیث امر واقع شده بفعل آن و ازینجاست که بعض اہل ظواہر حکم بوجوب آن کرده - رواه الترمذی وابوداود -

الفصل الثالث - عن مسروق قال سألت عائشة ای العمل کان احب الی رسول الله - گفت مسروق پرسیدم عائشه را کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قالت الدائم - گفت عائشه محبوب ترین عملہا نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عملے بود که مواظبت کند و استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمده است که اگر چه آن عمل قلیل بود - قلت فای حین کان یقوم من اللیل - گفتم پس در کدام ہنگام بر میخاست از شب قالت - گفت عائشه - کان یقوم اذا سمع الصارخ - بود آنحضرت که بر میخاست وقتیکه مے شنید آواز کننده را مراد مرغ است که آواز میکند در ان وقت و گفته اند که عادت بر آن ست که آواز مرغ بعد از نیم شب می باشد یا نزدیک بآن

مگر باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما غالب فریاد وی در ثلث اخیر بلکہ سدس اخیر میباشد۔ متفق علیہ۔ وعن
انس قال ماکنا نشاء ان نری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اللیل مصلیا الا رأیناہ۔ گفت انس نبودیم ماکہ میخواستیم کہ
بہ بینیم آنحضرت را در شب نمازگزارندہ مگر آنکہ ے دیدیم اورا نمازگزارندہ۔ ولا نشاء ان نراہ نائما الا رأیناہ۔ ونبودیم
ماکہ میخواستیم کہ بہ بینیم آنحضرت را خواب کنندہ مگر آنکہ میدیدیم اورا خواب کنندہ یعنی در شب منام ہم میکرد وقیام ہم مینمود
نہ تمام شب بیداری بود و نہ تمام شب خواب میکرد پس ہم در خواب میدیدیم اورا و ہم بیدار میدیدیم۔ رواہ النسائی۔
وعن حمید بضم حا۔ بن عبدالرحمن بن عوف۔ از کبار تابعین ست۔ قال۔ گفت۔ ان رجلا من اصحاب النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قال قلت وانا فی السفر مع رسول اللہ۔ یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت کہ گفتم با خود و قرار دادم و حالانکہ بودم
در سفرے با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ واللہ لارقبن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للصلوۃ۔ بخدا سوگند ہر آئینہ نظر کنم و تامل نمایم
و نگاہ دارم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم برائے نماز یعنی میخواہم کہ نماز آن حضرت را ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم حتی اری
فعلہ۔ تا بہ بینم فعل اورا کہ چہ طور میکند۔ فلما صلی صلوۃ العشاء۔ پس ہرگاہ کہ گزارد آنحضرت نماز عشاء را۔ وہی العتمۃ۔ و آن نماز
عشا کہ اورا عتمہ میخوانند احتراز است از نماز شام کہ اورا ہم عشای گویند در اوائل اعراب نماز مغرب را عشای گفتند و عشاء را
عتمہ یعنی تاریکی بعد ازان نہی ازان واقع شد و تحقیق این معنی سابقا در باب اوقات صلوۃ گذشتہ است۔ اضطجع ہویا من اللیل
پہلو نہاد و بخفت آنحضرت زمان دراز از شب وہوی بفتح ہا و کسر واو و تشدید یا زمان طویل و بعض گفتہ اند کہ مخصوص است
بشب۔ ثم استیقظ۔ پستر بیدار شد۔ فنظر فی الافق۔ پس نگاہ کرد در کرانۂ آسمان یعنے در آسمان و در اکثر روایات فی السماء
واقع شدہ گویا ذکر افق درین روایت بجہت آنست کہ ستارہا در افق و نزدیک بآن روشن تر و تابان تر میباشند۔ فقال۔
پس خواند این آیت را۔ ربنا ما خلقت ہذا باطلا حتی بلغ الی انک لا تخلف المیعاد۔ تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا از ان
فی خلق السموات والارض تا آخر سورہ یا تا انک لا تخلف المیعاد است۔ ثم اہوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی فراشہ فاستل منہ سواکا
پس میل کرد آنحضرت بسوی جائے خواب خود پس بکشید از جائے خواب مسواک را وسل کشیدن چیزے نرمی چنانکہ شمشیر از نیام۔ ثم افرغ
قدحا من اداوۃ عندہ ماء۔ پستر ریخت در قدحی از مطہرہ کہ نزدوی بود آب را۔ فاستن۔ پس سواک کرد۔ ثم قام فصلی۔ پستر
ایستاد پس نماز بگزارد۔ حتی قلت قد صلی قدر ما نام۔ تا آنکہ گفتم من تحقیق نماز گزارد بمقدار انچہ خواب کرد۔ ثم اضطجع۔ باز خسپید
حتی قلت قد نام قدر ما صلی۔ تا آنکہ گفتم بہ تحقیق خواب کرد بمقدار انچہ نماز بگزارد۔ ثم استیقظ ففعل کما فعل اول مرۃ۔ پستر بیدار
شد پس کرد چنانکہ کرد اول بار۔ وقال مثل ما قال۔ و گفت مانند انچہ گفت اول بار از ادعیہ و اذکار۔ ففعل رسول اللہ
پس کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثلث مرات قبل الفجر۔ سہ بار پیش از فجر۔ رواہ النسائی۔ وعن یعلی۔ بفتح تحتانیہ و سکون
مہملہ و فتح لام۔ بن مملک۔ بفتح میم اولے و سکون ثانیہ و فتح لام از طبقۂ ثالثہ است از تابعین روایت میکند۔ انہ سال
ام سلمۃ زوج النبی۔ کہ وے پرسید ام سلمہ را کہ جفت پیغمبر است۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن قراءۃ النبی۔ از قرائت پیغمبر صلی اللہ

علیہ وسلم وصلوتہ۔ واز نماز وی کہ بچہ کیفیت می خواند قرآن را و بچہ طریق میگزارد نماز را۔ فقالت۔ پس گفت ام سلمہ۔ وما لکم وصلوتہ
بچہ کار میکنید شما با نماز او وچہ می رسید ازان و کجا میتوانید کرد مانند آن و بعض شارحان گفتہ اند کہ مراد ام سلمہ تحسر و تلہف است
از تذکر احوال آنحضرت بجریان ذکر وی صلی اللہ علیہ وسلم پس نخست ذکر صلوۃ کرد و بیان آن نمود کہ اہم و افضل است پس گفت
کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی۔ بود آنحضرت کہ بر میخاست و نماز میکرد پستر خواب میکرد اندازۂ انچہ نماز میکرد۔ ثم یصلی قدر ما نام ثم
بر میخاست و نماز میکرد اندازۂ انچہ خواب کرد۔ ثم ینام قدر ما صلی۔ پستر خواب میکرد اندازۂ انچہ نماز گزارد۔ حتی یصبح۔ تا آنکہ
صبح میکرد۔ ثم نعتت قراءتہ۔ پستر وصف کرد ام سلمہ قرائت آنحضرت را و بیان نمود کیفیت آنرا۔ فاذا ہی تنعت قراءۃ مفسرۃ حرفا
حرفا۔ پس ناگاہ ام سلمہ نعت میکند قرائتی را کہ مفسر ست یعنی بیان کردہ شدہ حرفا بعد حرف جدا جدا۔ رواہ ابوداود والترمذی والنسائی

باب ما یقول اذا قام من اللیل

ذکر دعا از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دائم و مستمر بود در جمیع اوقات و احوال خصوصا در قیام لیل کہ افضل اوقات
واحوال و محل نزول رحمت ربانی و سطوع انوار رحمانی و ظہور آثار قربت و اجابت و بروز فوز و حضور ست

الفصل الاول۔ عن ابن عباس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل تہجد۔ گفت ابن عباس
بود آنحضرت چون بر میخاست بعضی از شب کہ نماز تہجد کند و ہجود و تہجد در لغت بمعنی نوم و استیقاظ ہر دو آید بعد ازان
غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعض گویند تہجد بمعنی ترک ہجود ست چنانکہ تاثم بمعنی ترک اثم میگوید کہ چون آنحضرت برائے
نماز تہجد بر مے خاست میخواند این دعا را۔ اللہم لک الحمد انت قیم السموات والارض۔ خداوندا تراست حمد توئے برپا
دارندۂ آسمانہا و زمین۔ ومن فیہن۔ و برپا دارندۂ کسانیکہ در آسمان و زمین اند از ملائکہ و جن و انس یعنی توئی قائم
بحفظ خلق و مدبر امور ایشان و برپا دارندۂ ایشان علی الدوام کہ اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد ہمہ عالم از پا در افتد
بیت گر ز سقا قلہ بر قافلہ + فیض تو برہم فتد این سلسلہ + و تخصیص قیوم ست بعقلا کہ کلمۂ من مفید آنست بجہت شرف
و اہتمام بذکر قیوم ست مر ایشان را چہ بوجود عقل موہم قیام بنفس و استبداد بتدبیر امور ست وقیم و قیوم و قیام ہمہ
صیغۂ مبالغہ اند و در روایت بہر سہ لفظ آمدہ و مناسب ست ذکر آن در مقام قیام لیل یاد مے فرماید۔ ولک الحمد انت
نور السموات والارض ومن فیہن۔ و مر تراست حمد توئی روشن کنندہ و موجود گردانندۂ آسمان و زمین و ہر کسیکہ در آسمان
و زمین ست کنایت است از تمامۂ خلق و نور در اصطلاح قوم ظاہر بذات خود و ظاہر گردانندۂ غیر خود باشد و تحقیق این معنی
و تفسیر کریمۂ اللہ نور السموات والارض باید جست و کاتب حروف نیز بذکر آن در رسالۂ مفردہ توفیق یافتہ است و وجہ ذکر نور
درین مقام روشن ست۔ ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیہن۔ و توئی بادشاہ آسمان و زمین و ہر کہ در
آسمان و زمین ست و ذکر ملک نیز درینجا مناسب ست کہ یاد از ملک نیم شب میدہد کہ بادشاہ بادشاہان بحکم تو رتی الملک
من تشاء بگدایان کوے خود عطامی نماید چنانکہ یکے از اعاظم اولیا گفتہ است بیت زانگہ کہ یافتم خبر از ملک نیم شب

صد ملک نیم روز بیک جو نمی خرم + ولک الحمد انت الحق - و مر تراست ستایش بر جمیع کمالات و توئی موجود ثابت
و محقق بے توہم عدم و بطلان و ہر چہ غیر تست در حد ذات باطل و معدوم ست و حلیۂ ثبوت و وجود در عاریت ست بروے
و وعدک الحق - و وعدۂ تو کہ بندگان خاص نصرت و عون در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصًا دولت دیدار کردہ حق است
و نامرادان دل بدان بستہ شاد مانند و اگرنہ زحمت اغیار و محنت این دار چہ جفا کہ بر جان این مسکینان نیکند بیت
مرا امید وصال تو زندہ میدارد + وگرنہ صد رہم از ہجر تست بیم ہلاک + ولقاؤک حق - و برگشتن بدار آخرت و
پیش آمدن بدرگاہ عزت و کبریائے تو و دیدار تو حق است - و قولک حق - و کلام تو صادق و ہر چہ بدان خبر دادہ حق ست
این مجمل ست و تفصیلش آنست کہ فرمود - والجنۃ حق والنار حق والنبیون حق و محمد حق والساعۃ حق اللہم لک اسلمت -
خداوندا مر ترا انقیاد مینمایم و فروتنی میکنم و احکام تشریعے و ارادی ترا امتثال و تسلیم میکنم - و بک آمنت - و بتو ایمان آوردم
و علیک توکلت - و بر تو ہمہ کارہا باز میگذارم - والیک انبت - و بسوی تو در ظاہر و باطن بازگشت میکنم و توبہ و انابت
ہر دو بمعنی رجوع اند و مقام انابت اعلیٰ و ارفع است - و بک خاصمت - و بحجت تو و قوت و نصرت تو پیکار میکنم با عدای تو
والیک حاکمت - و بسوی تو برسیدارم امر خود را کہ مر تراست حکم نہ غیر ترا و می گردانم ترا قاضی و حکم میان خود و میان کسیکہ
مخالفت میکند مرا در دین و دنیا و محاکمہ رفع امر بسوی قاضی - فاغفرلی ما قدمت و ما اخرت - پس بیامرز مرا گناہان کہ
پیش فرستادہ ام و پس خواہم کرد - و ما اسررت و ما اعلنت - و چیزیکہ پنہان کردہ ام و چیزیکہ آشکارا کردہ ام از گناہان
و ما انت اعلم بہ منی - و گناہان کہ تو داناترے بدان از من - انت المقدم و انت المؤخر - توئی پیش کنندہ و پس افگنندہ ہر کرا
خواہی - لا الٰہ الا انت - نیست ہیچ معبودی بحق مگر تو - و لا الٰہ غیرک - و نیست الٰہ جز تو این تاکید و تصریح ست بنفی الوہیت
غیر بعد از علم بدان بحصر الوہیت در وی سبحانہ متفق علیہ - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوتہ فقال - گفت عائشہ بود آنحضرت چون بر میخاست بشب شروع میکرد در نماز
پس میگفت - اللہم رب - ای خداے پروردگار - جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض - اے
پیدا کنندہ و از عدم بوجود آرندۂ آسمانہا و زمین - عالم الغیب والشہادۃ - ای دانای آنچہ ناپیدا است بر خلق و آنچہ
پیدا است برایشان - انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون - تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزے کہ ہستند
ایشان کہ اختلاف می کنند در آن - اہدنی لما اختلف فیہ من الحق - راہ نما مرا بچیزے کہ اختلاف کردہ شدہ است در وے
از حق و ثابت دار بران و زیادہ کن در ان چہ مقامات قرب و انوار تجلی بعید و بے نہایت ست و لہذا امر کردہ شد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بگفتن رب زدنی علما - باذنک - بدستورے تو و تیسیر و توفیق تو - انک تہدی من تشاء الے
صراط مستقیم - بدرستیکہ تو راہ می نمائی ہر کرا می خواہی بسوے راہ راست - رواہ مسلم - وعن عبادۃ بضم عین و تخفیف
موحدہ - بن الصامت صحابۂ مشہور ست از نقباے انصار حاضر شد عقبۂ اولے و ثانیہ را و حاضر شد بدر را و ہمہ مشاہد را

را بود مرد طویل جسیم جمیل - قال - گفت - قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تعار من اللیل - کسیکہ بیدار شود و از
پہلو بپہلو گردد و غالب در انتباہی استعمال کے یابد کہ با وے آوازی ست چنانچہ عادت ست در وقت بیدار شدن مشتق
است از تعار کہ نام آواز شتر مرغ ست - فقال - پس بگوید در وقت بیدار شدن - لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک
ولہ الحمد و ہو علی کل شیئ قدیر و سبحان اللہ والحمد للہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ ثم قال - پس بگوید - رب اغفرلی
او قال - یا گفت - ثم دعا - شک راوی ست کہ آنحضرت مخصوص این دعا کہ اللہم اغفرلی ست فرمود یا مطلق دعا فرمود ہر کسیکہ
ہر چہ خواہد - استجیب لہ - قبول کردہ میشود از ان کس این دعا و بعضے از علما گفتہ اند کہ این دعا را کہ در ینوقت بکند درہم الکیس نام ست چنانچہ
کسی در کیسۂ خود درہم دارد ہر وقت کہ میخواہد تیار ست ہمچنین این دعا اجابت وی مہیا و قریب ست - فان توضا و صلی قبلت
صلوتہ - این دعا خود بالفعل باستجابت رسیدہ پس از ان اگر وضو سازد و نماز کند قبول کردہ میشود نماز وی - رواہ البخاری
الفصل الثانی - عن عائشۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استیقظ من اللیل قال - گفت عائشہ
بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب میگفت - لا الٰہ الا انت سبحانک اللہم وبحمدک - بپاکی یاد میکنم ترا و تنزیہ میکنم ترا
تنزیہی کہ لائق است بجناب قدس تو ای خداوند و تنزیہ میکنم ترا ملابس بحمد و ثنائے تو - استغفرک لذنبی - طلب آمرزش میکنم
ترا مر گناہان خود را - واسالک رحمتک - و سوال میکنم ترا رحمت خاص ترا - اللہم زدنی علما - خداوندا زیادہ کن مرا علم را کہ مر ترا
آنرا نہایت نیست و خود چون صفات و افعال الٰہی را نہایتی نیست و تجلیات وی تعالے غیر متناہی علم بندہ کہ دائم در ترقیات
است ہمیشہ در زیادتی خواہد بود - ولا تزغ قلبی بعد اذ ہدیتنی - و مائل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت
و از حق بباطل پس از انکہ راہ نمودی مرا بدان - وہب لی من لدنک رحمۃ - و ببخش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود
رحمتی عظیم - انک انت الوہاب - بدرستیکہ تو بخشندۂ کاملی کہ وہب ترا پایان نیست و از حد و عد بیرون است - رواہ ابو داود
وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر - نیست ہیچ مسلمانیکہ شب گذارد یعنی
بخواب کند بر ذکرے از اذکار طاہرا - در حالتیکہ پاک ست یعنی با وضو ست کذا قالوا - فیتعار من اللیل - پس بیدار گردد در جزوے
از شب فیسال اللہ خیرا - پس سوال کند خدا را نیکی را - الا اعطاہ اللہ ایاہ - مگر آنکہ بدہد او را خداے تعالے آن نیکی را - رواہ
احمد و ابو داود - وعن شریق بفتح شین معجمہ و کسر را و بقاف - الہوزنی - بفتح ہا و سکون واو و فتح زای از تابعین ست
روایت میکند از عائشہ - قال دخلت علی عائشۃ - گفت در آمدم بر عائشہ - فسالتہا بم کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یفتتح اذا ہب من اللیل - پس پرسیدم او را بچہ چیز بود آنحضرت کہ آغاز میکرد وقتیکہ بیدار میشد از شب - فقالت سالتنی
عن شیئ ما سالنی عنہ احد قبلک - پس گفت عائشہ پرسیدی تو مرا از چیزے کہ نپرسیدی مرا از آن چیز ہیچ یکی پیش از تو -
کان اذا ہب من اللیل کبر عشرا - بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب اللہ اکبر میگفت دہ بار - وحمد اللہ عشرا - و الحمد للہ
میگفت دہ بار - وقال - و میگفت - سبحان اللہ وبحمدہ عشرا و قال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا - و میگفت

استغفر الله ده بار - و هلل الله عشرا - و میگفت لا اله الا الله ده بار - ثم قال - پستر میگفت - اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا
وضیق یوم القیمة خداوندا من پناه می جویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت - عشرا - ده بار - ثم یفتتح الصلوٰة پستر
آغاز میکرد نماز را و این در ورا عشرات سبع میگویند بر طبق مسبعات عشر که نام ورد مشهور ست که ده چیز ست که
هر یک را هفت بار بخوانند و این جا هفت چیز ست که هر یک را ده بار بگویند رواه ابوداود

الفصل الثالث - عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول - بود
آنحضرت وقتیکه برمی خاست از شب تکبیر میگفت پستر میگفت - سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک - و بزرگ
است نام تو - وتعالی جدک - و بلند ست بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو - ولا اله غیرک - و نیست خدای جز تو - ثم یقول الله اکبر
کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه - از وسوسهٔ وی - ونفخه - و کبری که می اندازد آدمی را در آن
و بر باد می سازد - ونفثه - و دمیدن وی مراد بدان شعر مذموم است یا سحر - رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و زاد ابوداود
بعد قوله غیرک - و زیاده کرده است ابوداود بعد از قول وی لا اله غیرک این را که - ثم یقول - پستر میگفت - لا اله الا الله ثلثا
سه بار - وفی آخر الحدیث - و زیاده کرده است در آخر حدیث این کلمه را - ثم یقرأ - پستر میخواند یعنی فاتحة الکتاب را و شروع
میکرد در قرأت - وعن ربیعة بن کعب الاسلمی - روایت ست از ربیعهٔ اسلمی که از اصحاب صفه بود و از قدمای صحابه بود
و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر - قال کنت ابیت عند حجرة النبی - گفت بیتوتت میکردم من نزد حجرهٔ پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل - پس بودم من که می شنیدم آنحضرت را چون قیام لیل میکرد - یقول - می گفت
سبحان رب العالمین - پاکی پروردگار جهانیان - الهوی - میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح ها و کسر واو و تشدید یا -
ثم یقول - پستر میگفت - سبحان الله وبحمده الهوی - زمان طویل - رواه النسائی وللترمذی نحوه وقال هذا حدیث حسن صحیح

باب التحریض علی قیام اللیل

تحریض در لغت ور غلانیدن و گرم کردن کسی را بر چیزی و معنی تحریض بر قیام لیل ترغیب و ترهیب کردن و بیان
کردن فضائل عمل بدان و نقائص ترک آن ست و فضائل قیام لیل بسیار ست و عمدهٔ آن نزول رحمت حق بر عباد
و تقریب ایشان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطای سؤال و مغفرت ذنوب بتحقیق وعده کرده است حق جل و علا حبیب خود
را بتهجد بر انگیختن وے صلی الله علیه وسلم در مقام محمود و لا بد تابعان او را نیز پرتوی از آن مقام و نورانیت نصیبه باشد
مشائخ گفته اند که درین دنیا که نمونهٔ لذات بهشت و لذتی و آرامی ست که در وقت سحر بجهت تعلق در مناجات حاصل
میگردد - شعر: رو بر در دل نشین کان دلبر خرگاهی ÷ وقت سحری آید یا نیم شبی باشد

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة راس
احدکم اذا هو نام ثلث عقد - می بندد شیطان بر قفای سر یکے از شما وقتیکه خواب میکند سه گره چنانکه ساحران می بندند کسی را

که سحر میکنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت ست یا مجاز ست و تصویر و تمثیل ست زیرا که هر که میخواهد که کسے را محکم بندد
سه بندی بندد تا نه جنبد و نگریزد مگر بعد از گشادن آن بندها مقصود دو ست گردانیدن شیطان ست خواب را نزد نائم و
آراستن وی آرام و راحت را بروے و تنگ گردانیدن مجال حرکت بروی - یضرب علی کل عقدة - میزند بر هر گره
یعنی می اندازد در دل نائم - علیک لیل طویل - بر تو شب دراز ست - فارقد - پس خواب کن - فان استیقظ فذکر
الله انحلت عقدة - پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را میگشاید یک گره - فان توضأ انحلت عقدة - پس اگر وضو
کند میگشاید گره دیگر - فان صلی انحلت عقدة - پس اگر نماز بگزارد می گشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده در ینجا
بلفظ جمع است یعنی میگشاید همه گره هاے وی - فاصبح نشیطا طیب النفس - پس صبح میکند شادمان پاک نفس - والا
اصبح خبیث النفس کسلان - و اگر نه بیدار شود ذکر نکند و وضو و نماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل متفق علیه - وعن
المغیرة قال قام النبی صلی الله علیه وسلم حتی تورمت قدماه - روایت می کند مغیره بن شعبه که صحابی مشهور ست گفت
ایستاد آنحضرت در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وی فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر پس
گفته شد مر آنحضرت را برای چه میکنی اینهمه ریاضت و می کشی اینهمه تعب و عنا و حالانکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان
تو آنچه پیش رفته و آنچه پس آمده - قال افلا اکون عبدا شکورا - گفت اگر گناهان همه بخشیده باشد آیا پس نباشم من بندهٔ
شکر گوینده بر نعمتهای حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوب ست و تحقیق این معنی در موضع دیگر کرده شده است
متفق علیه - وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل - گفت ابن مسعود که ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردی
فقیل مازال نائما حتی اصبح - پس گفته شد مستمر ماند آن مرد خواب کننده تا آنکه صبح کرد - ما قام الی الصلوٰة - نه ایستاد برای نماز
شب - فقال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه - گفت آنحضرت آن مردے ست که شاشه کرد شیطان در گوش وی او قال
فی اذنیه - شک راوی ست که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وی یا در یک گوش وی متفق علیه - بدانکه
علم بحقیقت آن موکول است بعلم شارع و ممکن ست حمل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است اکل و شرب [illegible]
آن بشیطان پس ممتنع نباشد نسبت بول نیز و گاهی تاویل میکنند بتاویلات مناسبه پس بعض میگویند که این مثلی ست که زده است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وی آواز مؤذن را و تشبیه داده بحال کسیکه افتاده است
بول در گوش او پس گران شده بسبب آن شنوائی او و تباه گشته حس او و بعض گفته اند که مراد آنست که پر کرده است
شیطان گوش او را بکلام باطل و با حادیث لغو حادث شده بسبب آن گرانی در سمع وی از استماع دعوت حق و درین وجه
نظر در آن ست که برای نماز صبح نیز برنخاسته و اذان آن نشنیده و ظاهر آن ست که مراد نماز شب باشد والله اعلم
پس این کنایت ست از استخفاف و اهانت زیرا که عادت ست که هر که استخفاف کند چیزے را بول کند بر وی و بعض گفته اند
که کنایت ست از ضرب نوم در وجود وے و تخصیص اذن بجهت بودن اوست حلیهٔ انتباه والله اعلم - وعن ام سلمة

قالت استیقظ رسول اللہ - گفت ام سلمہ رضی بیدار شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ فزعا - یکشب ترسان - یقول سبحان اللہ
میگوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق وکبریائی او - سبحان اللہ ماذا انزل اللیلۃ من الخزائن - پاکی خدارا چه چیزها فرو
فرستاده شده امشب از خزائن رحمت - وماذا انزل من الفتن - وچه چیزها فرو فرستاده شد از فتنها وعذابها - من
یوقظ صواحب الحجرات - کیست که بیدار کند زنان را که صاحب حجره ها اند - یرید ازواجہ - مراد میدارد آنحضرت بصواحب حجرات
ازواج مطهره خود را - لکی یصلین - تا نماز بگزارند - رب کاسیۃ فی الدنیا عاریۃ فی الآخرۃ - بسا زن یا نفس صاحب کسوت
پوشنده یا پوشانند انواع حلے وحلل را برهنه در آخرت کسوت پوشانیدن کسی را جامه پس کاسیه اینجا بمعنی لابسه باشد
بصیغۂ نسبت بقرینۂ عاریت یا محمول بمعنے خود بقصد مبالغه یعنی در دنیا دیگران را مے پوشانید ودر آخرت خود برهنه است
رواه البخاری - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلۃ الی السماء الدنیا
فرود می آید پروردگار ما یعنی رحمت خاص وفضل مخصوص او هر شب بآسمانے که فرود تر وپایان تر ست از آسمانها ونزد
محققین نزول صفتے ست از صفات الٰهی مثل ید واستوا وجز آن از متشابهات که ایمان بدان باید آورد ودر کیفیت
آن استاد یعنی تجلے میکند وی تعالی باین صفت در وقت سحر - حین یبقی ثلث اللیل الآخر - هنگامیکه باقی میماند سوم حصہ
یشب که آخر شب یعنی وقت سحر - یقول - میگوید وے سبحانہ - من یدعونی فاستجیب لہ - کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم
دعاے اورا - من یسألنی فاعطیہ - کیست که درخواست کند وبطلبد از من تا بدهم آنچه میخواهد ومی طلبد بدانکه دعا خواندن
چنانچه بنده گوید یارب ودر برابر وے اجابت وقبول ست چنانکه گوید پروردگار تعالے لبیک عبدی وسوال طلبیدن ست
ودر برابر آن اعطاے مطلوب ست چنانچه در وصف اسم اعظم واقع شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت
کرده میشود وچون سوال کرده شود داده میشود وگاهی دعا وسوال بجاے یکدیگر نیز واقع میشوند - من یستغفرنی فاغفر لہ
کیست که آمرزش خواهد از من پس بیامرزم اورا - متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم - ودر روایتی مر مسلم را این زیادت
آمده است - ثم یبسط یدیہ - پس فراخ میکند پروردگار تعالے هر دو دست خود را - ویقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم
ومیگوید وی تعالے کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر ست که مال ندارد تا از ان قرض ادا کند ونه ظلم کننده که باوجود
غنا ومال ظلم کند حق کسے ندهد مانعے از اداے قرض همین دو چیز ست یا فقر یا ظلم ووی تعالے از هر دو منزه است
حتی ینفجر الفجر - حق تعالے اینها را بزبان لطف وکرم میگوید تا بشکافد فجر ودر آید وقت صبح - وعن جابر
قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان فی اللیل لساعۃ لا یوافقها رجل مسلم یسأل اللہ خیرا من امر الدنیا والآخرۃ
الا اعطاہ ایاہ - گفت جابر ابن عبد اللہ شنیدم آنحضرت را که می گفت بدرستیکه در شب ساعتی وزمانی لطیف است
که موافق نیفتد ودر نیابد آن را مردی مسلمان در حالے که سوال مے کند خدا را نیکی از کار دنیا وآخرت مگر آنکه میدهد وی
تعالے آنمرد را آن نیکی را - وذلک کل لیلۃ - واین ساعت وزمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه

ومانند آن تا مانند آنکه آن ساعت معین ست یا مبهم بعض مے گویند که مبهم ست مثل شب قدر وساعت جمعه ودر بعض روایات
آمده است که آن ساعت میانه شب است - رواه مسلم - وعن عبد اللہ ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
احب الصلوة الی اللہ تعالے صلوة داود - دوست داشته شده ترین نمازها بسوی خدا نماز داود پیغمبر ست علیه السلام -
واحب الصیام الی اللہ تعالے صیام داود - ودوست داشته شده ترین روزه ها بسوی خدا روزه داود پیغمبر ست - کان ینام
نصف اللیل - بود داود که خواب میکرد سه دانگ شب - ویقوم ثلثہ - وبرمی خاست ونماز میکرد دو دانگ شب - وینام
سدسہ - وباز خواب میکرد یک دانگ تمام شب وی علیه السلام مقسوم بود باین قسمت که اول شب تا نیم شب خواب میکرد دو ثلث
شب نماز میکرد دو سدس اخیر باز خواب میکرد پس دو حصه شب خواب میکرد ویک حصه نماز - ویصوم یوما - وروزه میداشت
داود یک روز - ویفطر یوما - وروزه می کشاد روز دیگر - متفق علیہ مشکل درینجا آنست که عمل سید انبیا صلی اللہ علیہ وسلم
دائم نه برین وجه بود پس احب الی اللہ چون باشد وآنحضرت ترک احب چون کند جوابش آنکه احبیت فعل مذکور از
بعض وجوه است نه بجمیع وجوه از جهت بودن او اقرب باعتدال وحفظ صحت مزاج وجهت انجه در نوم سدس اخیر شب است دفع
کلفت وملال وعدم ظهور اثر عبادت از حضرت لون وشکستگی آن واین در نماز ست ووجه احبیت صوم داود در باب صیام
بیاید انشاء اللہ تعالے وفعل سید انبیا علیه من الصلوة افضلها واکملها بر تقتضیات اوقات واحوال بر اطوار مختلفه بود و
متضمن حکم ومصالح لا یعد ولا یحصے که راجع بنفس کریم وی واست مر وی نه وی بود از اقویا وضعفا فافهم وباللہ التوفیق - و
عن عائشۃ رضی اللہ عنها - قالت کان - گفت عائشه رض بود - یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره
خواب میکرد آنحضرت اول شب وزنده میداشت آخر شب را یعنی بیدار می بود در وی واز بیداری تعبیر بزندگانی شب
میکند زیرا که حیات زمان در عبادت کردن ست در وی وزمانیکه در وی عبادتے واقع نشود گویا مرده است یا مراد از زنده
گردانیدن نفس ست در شب به بیداری وعبادت چه خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند النوم اخ الموت وهر دو معنی
در لفظ احیاء اللیل گفته آید ومعنی اول ظاهر تر ست ولفظ حدیث نیز ظاهر در انست فافهم ماند آنکه بیان نکرد که چه مقدار از
اول شب خواب میکرد وتا آخر شب بیدار می بود وظاهر در نصف است وگفته اند که نیم شب آنحضرت بخواب میگذشت
ونیم بنماز اگرچه خواب وبیداری تارة فتارة می بود واللہ اعلم - ثم ان کانت لہ حاجۃ الی اہلہ قضی حاجتہ - پس اگر مے بود مر
آنحضرت را حاجتی بسوے زنان خود می پرداخت حاجت خود را - ثم ینام - پس تر خواب میکرد بی آنکه غسل کند لیکن وضو
میکرد که آن طهارت نوم است - فان کان عند النداء الاول جنبا - پس اگر میبود نزدیک بانگ نخستین جنب بتقدیر اشتغال
بقضاے حاجت - وثب فافاض علیہ الماء - برمی جست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب ومراد به نداے اول اذان است
واولیت یا نسبتا فاست است یا بنسبت ایذان واعلام که موذن بر در آنحضرت آمده هم میکرد - وان لم یکن جنبا
توضأ للصلوة ثم صلی رکعتین - واگر نمی بود جنب وضو می کرد براے نماز پس مے گزارد دو رکعت سنت فجر - متفق علیہ

الفصل الثانی - عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام اللیل - بر شما باد برخاستن شب
برای نماز - فانه داب الصالحین قبلکم - پس بدرستیکه قیام لیل عادت و کار نیکوکاران ست که پیش از شما بوده اند - وهو
قربة لکم الی ربکم - و قیام لیل سبب نزدیکی ست مر شمارا بسوی پروردگار شما - ومکفرة للسیئات - و سبب پوشیدن ست
مر بدیها را المکفرة بفتح میم و سکون کاف و فتح فا بمعنی ستر کفارت گناهان که میگویند هم باین معنی ست - ومنهاة بفتح میم
سکون نون - عن الاثم - و باز دارنده است از گناهان و حسنات همه کفارت سیئات اند و صلوة مطلق ناهی ست از فحشا و
منکر و صلوة لیل بجهت زیادت فضلی که دارد اتم و اکمل ست دران - رواه الترمذی - وعن ابی سعید الخدری قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یضحک الله الیهم - سه کس اند که می خندد خدا تعالی برای ایشان کنایت ست از رضا و لطف
و اقبال بروح و رحمت و اطلاق ضحک و اسناد آنحضرت رب العزت در احادیث آمده است و از جملهٔ متشابهات ست
الرجل اذا قام باللیل یصلی - یکی ازان سه کس مردیست برخیزد برای نماز شب - والقوم اذا صفوا فی الصلوة - و دوم قوم چون
صف بندند در نماز و متوجه شوند و روی آرند بجناب قرب و تجلی - والقوم اذا صفوا فی قتال العدو - سوم قوم چون صف
بندند در کشتن دشمنان دین و همت بندند بر نثار کردن روح بر محبت مولی تعالی و اعلای دین وی - رواه فی شرح السنة
وعن عمرو بن عبسة بفتحات - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد فی جوف اللیل
الاخر - نزدیک تر بودن پروردگار تعالی از بنده در میان شب ست در جانب آخر که بعد از نیم شب ست و این قرب
اتم و اکمل ست از قربی که اشارت ست بسوی قول وی صلی الله علیه وسلم - اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد
نزدیک تر بودن بنده از پروردگار وقتی ست که بنده ساجد ست آنجا بنده تقرب میجوید بسجده و اینجا پروردگار تعالی
و تقدس نزول میکند برحمت و قرب بسوی بنده و صلوة لیل جامع قربین ست - فان استطعت ان تکون ممن یذکر الله فی
تلک الساعة فکن - فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی که باشی تو ای عمرو بن عبسة ازان کسانیکه یاد می کنند خدای را دران ساعت
و شاهد اند حضور مولی و نزول قرب او را پس باش تو ازان کسان و عمرو بن عبسة از مقربان حضرت و محبوبان درگاه است
در مبداء ظهور نور نبوت که آنحضرت در مکه بود و وی در وطن خود بود و در دل وی یکایک نور توحید و کراهت بت پرستی
و شرک انداختند پس شنید که در مکه مردی پیدا شده است که مردم را توحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکه آمد و خبر
آنحضرت پرسید آنحضرت دران وقت بحکم الٰهی تعالی از نظرهای اعدای دین مختفی بود پرسید که در میان شما کسی پیدا شده
است که از راه و روش شما برآمده بدین دیگری خواند گفتند بلی دیوانه ایست که طریقهٔ آبا و اجداد گذاشته رسمی نو در میان
آورده است شعر دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی + دیوانهٔ تو هر دو جهان راچه کند + گفت او را کجا توان یافت گفتند
نیم شبی باشد که برآید و گرد این خانه بگردد عمرو بن عبسة نیم شبی برآمد و در استار کعبه پنهان شد ناگاه مردی را دید
که پیدا شد مردی و چه مردی که همه مردان خاک آستان او یند که لا اله الا الله لا اله الا الله میگوید و گرد خانه میگردد

عمرو بن عبسة برآمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آنحضرت گفت که من رسول خدا ام و دین من لا اله الا الله
است عمرو بن عبسة گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس ایمان آورد وی سوم یا چهارم ست در دین پس آنحضرت
او را وداع کرد و گفت که پروردگار من با من وعده کرده است چون آن وعده را بسر برد نزد ما بیا پس عمرو بن عبسة بمدینه
آمد و صحبت داشت و بکمال رسید و مورد این حدیث درین وقت ست - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلا قام من اللیل فصلی وایقظ امراته - رحمت کند
خدای تعالی بنده را که برخاست بنماز شب پس گزارد نماز را و بیدار کرد زن خود را - فصلت - پس نماز بگزارد آن زن
فان ابت نضح فی وجهها الماء - پس اگر کاهلی کند و سر باز زند زن از برخاستن پاشید در روی وی آب - رحم الله امراة
قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهه الماء - رحمت کند خدا تعالی زنی را که برخاست
بنماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گزارد آن مرد نماز پس اگر ابا آورد مرد بپاشید آن زن در روی وی
آب یعنی مرد و زن باید که مدد و معاون یکدیگر باشند بر طاعت و عبادت همچنین هر جا که یاران و رفیقان اند - رواه ابو داود
والنسائی - وعن ابی امامة قال قیل - گفت گفته شد - یا رسول الله ای الدعاء اسمع - کدام دعا مسموع تر ست بسمع
اجابت و قبول - قال جوف اللیل الاخر - فرمود آنحضرت دعای که در درون شب کنند جانب آخر یا تقدیر کلام آنست که
پرسیده شد کدام وقت مستجاب ست دعا در وی گفت وقت درون شب - ودبر الصلوات المکتوبات - و پس نمازهای
فرض شامل ست دعا را در آخر تشهد و تا آخر نماز متصل یا بعد از ذکر و دعای که ماثور ست و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة
گذشته است - رواه الترمذی - وعن مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة غرفا یری
ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها - بدرستیکه در بهشت غرفه هاست که دیده می شود آنچه بیرون آنهاست از درون
آنها و دیده می شود آنچه درون آنهاست از بیرون آنها از غایت صفا و لطافت - وغرف بضم غین معجمه و فتح را جمع غرفه
بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانه بالای خانه - اعدها الله لمن الان الکلام - مهیا و آماده ساخته است آنها را خدا
تعالی برای کسیکه نرم گوید سخن را و درشتی نکند و با مردم بخوی نیک زندگانی کند - واطعم الطعام - و بخوراند طعام را و بخوراند
گرسنگان و صالحان را - وتابع الصیام - و پیاپی دارد روزه ها را مراد کثرت صیام ست نه دوام آن - وصلی باللیل
والناس نیام - و نماز بگزارد بشب و حالانکه مردم در خواب باشند که این وقت اقرب ست بصدق عبودیت و اخلاص
محل اشارت ست باستجماع صفت تواضع و جود و عبادت بیت شرف مرد بجود ست و کرامت بسجود + هر که این هر دو
ندارد عدمش به ز وجود + رزقنا الله تعالی - رواه البیهقی فی شعب الایمان وروی الترمذی عن علی رضی الله عنه
نحوه فی روایته - و در روایت ترمذی بجای لمن الان الکلام - لمن اطاب الکلام - آمده و مراد اطیب کلام و لین کلام یکی ست
الفصل الثالث - عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت

از عبد الله بن عمرو گفت گفت مرا آنحضرت - یا عبد الله لا تکن مثل فلان مباش مانند فلان نام شخصی را برده باشد و
شیخ در مقدمهٔ فتح الباری میگوید که واقف نشدم بر نام آن فلان شخص در هیچ یکے از طرق این حدیث - کان یقوم من اللیل
فترک قیام اللیل - بود که بر میخاست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخاستن شب را مقصود تنبیه عبد الله بن عمرو
بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط در آنکه مورث ملالت و سآمت گشته منجر بترک آن گردد چنانچه از قصهٔ وی رضی الله عنه
معلوم شده است که تمام شب قیام مینمود و قطعاً خواب نمیکرد و پدرش ازان منع میکرد پس پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آورد پس حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم - متفق علیه - وعن عثمان بن ابی العاص قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کان لداؤد علیه السلام من اللیل ساعة یوقظ فیها اهله - گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت بود
مر داؤد پیغمبر را از شب ساعتی که بیدار میکرد دران ساعت اهل و عیال خود را - یقول - میگفت داؤد علیه السلام - یا آل داؤد
قوموا فصلوا - برخیزید پس نماز کنید - فان هذه ساعة یستجیب الله عز وجل فیها الدعاء - زیرا که بدرستیکه این ساعتی ست که
قبول میکند خدا تعالی دروی دعا را - الا لساحر او عشار - مگر ساحر را و عشار ستاننده زکاة اموال ناس و این عشاران موذی
میباشند و بناحق اموال و اشیای مردم را میربایند و در حدیث شب نیمهٔ شعبان نیز واقع شده است که همه را درین شب می آمرزد
الا عشار و مدمن خمر و عاق والدین و مسبل ازاره - رواه احمد - وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول - گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را که می گفت - افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة فی جوف اللیل - افزون ترین نماز
در ثواب نماز ست در میان شب این باعتبار زمان ست و نماز در خانه افضل ست باعتبار مکان سید الطائفه جنید بغدادی
رضی الله عنه را بعد از رفتن وی از دار فنا در خواب دیدند پرسیدند چه کرد پروردگار تعالی با تو گفت (طاحت العبارات وفنیت
الاشارات وما نفعنا الا رکعات صلیناها فی جوف اللیل) سرگردان شده رفت آن همه عبارتها و عنها که در حقائق و معارف میگفتیم
و فانی شد آن اشارتها که میکردیم و سود نکرد ما را مگر آن رکعت چند که میان شب می کردیم ترغیب کردم طالبان را باهتمام و جد
بعبادت و ریاضت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ترهات صوفیه بیت کارکن کار بگذر از گفتار + کاندرین راه کار دارد
کار + رواه احمد - وعنه قال جاء رجل الی النبی - و هم از ابی هریره است که گفت آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق - پس گفت آن مرد که فلان شخص نماز میکند در شب چون صبح میکند دزدی میکند
فقال انه سینهاه ما تقول - پس گفت آنحضرت بدرستیکه زود باشد که باز دارد او را از دزدی آنچه میگوئی تو از نماز کردن وی در شب
بتوفیق توبه و سرایت نورانیت و برکت نماز در وی چنانچه در قرآن مجید میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر - رواه احمد
والبیهقی فی شعب الایمان - وعن ابی هریرة وابی سعید قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ایقظ الرجل اهله
من اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا - ابو هریره و ابو سعید هر دو روایت می کنند که گفت آن حضرت چون بیدار گرداند مرد
زن خود را پاره از شب پس بگذارند دو رکعت هر دو و این شک راوی ست که فصلیا گفت بلفظ تثنیه یا فصلی گفت

بلفظ افراد و مراد هر واحد ست - کتبا فی الذاکرین والذاکرات - نوشته میشوند هر دو در ذاکر گویندگان مرد در مردان ذکر گوینده
و زن در زنان ذکر گوینده که مداومت دارند و مبالغه مینمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام و ایقاظ - رواه ابو داؤد
و ابن ماجه - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشراف امتی حملة القرآن - بزرگ قدران امت
من بردارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان و شب خوانندگان آن در نماز و غیر نماز چنانکه فرمود
واصحاب اللیل - و آنهایکه ملازم و مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وی - رواه البیهقی فی
شعب الایمان - وعن ابن عمر ان اباه عمر بن الخطاب - رضی الله عنهما - کان یصلی من اللیل ما شاء الله - روایت ست
از ابن عمر که پدر وی عمر بن الخطاب میگزارد نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات - حتی اذا کان من
آخر اللیل ایقظ اهله للصلوة - تا آنکه چون میشد آخر شب بیدار میکرد اهل خود را برای نماز شب - یقول لهم الصلوة - میگفت
عمر مر اهل خود را وقت نماز ست بگذارید نماز را - ثم یتلو هذه الآیة - پس تر میخواند عمر این آیت را که - وامر اهلک بالصلوة و
اصطبر علیها - و امر کن اهل خود را بنماز و مبالغه کن در صبر کردن بر نماز - لا نسألک رزقا - طلب نمیکنیم ما که پروردگار عالمیم از تو
رزق را برای خود تعالی شانه یا سوال نمیکنیم که در طلب رزق بر وجه معیشت سعی کنی و تعب نمائی چنانکه باز دارد ترا از نماز -
نحن نرزقک والعاقبة للتقوی - ما روزی میرسانیم ترا و عاقبت کار و خوبی آن مر متقیان راست - رواه مالک

باب القصد فی العمل

قصد و اقتصاد توسط میان طرفین افراط و تفریط و فی الصراح قصد و اقتصاد میانه رفتن در هر چیزے فلان قصد و
اقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف می نماید و نه تقتیر و قصد در عمل محمود ست بجهت آنکه موجب دوام اوست و سالم است
از عروض ملال که مفضی بترک گردد و داخل ست در ادای حق نفس و اهل و عیال چنانکه در احادیث آمده است

الفصل الاول - عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفطر من الشهر حتی نظن ان لا یصوم منه شیئا - بود
آنحضرت که گاهی افطار میکرد و روزه نمیداشت از ماه تا آنکه گمان برده می شد که وی روزه نخواهد داشت ازان ماه
چیزے را از بس که افطار می کرد - ویصوم حتی نظن ان لا یفطر منه شیئا - و گاهی روزه میداشت تا آنکه گمان برده میشد
که وی افطار نخواهد کرد از ماه چیزے را از بسکه روزه داشت یعنی نبود که همیشه روزه دار باشد و افراط کند و نه آنکه دائم افطار
کند تا تفریط لازم آید از هر ماه گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد و لیکن بضم نون تحتانیه و فتح ظا ست چنانکه
ترجمه کردیم و در اکثر روایات بفتح نون و بضم ظا نیز روایت ست یعنی گمان می بردیم ما - وکان لا تشاء ان تراه من اللیل
مصلیا الا رأیته - و بود آنحضرت باین حال که نمیخواستی تو اے مخاطب که به بینی تو او را از شب نماز گزارنده مگر آنکه میدیدی
نماز گزارنده - ولا نائما الا رأیته - و نمی خواستی تو که به بینی او را خواب کننده مگر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب هم نماز میکرد
و خواب هم میکرد نه تمام شب نماز میگزارد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت قصد نه افراط و نه تفریط چنانکه

دربابِ قیام اللیل گذشت۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احب الاعمال
الی اللہ ادومہا وان قل۔ فرمود دوست داشتہ شدہ ترین عملہا بسوے خداے تعالیٰ ہمیشہ ترین آنہا بود اگرچہ
کم میبود چہ عمل قلیل کہ دائم باشد موثر تر وکارگر تر افتد از عمل کثیر کہ گاہ گاہ بود بر مثال قطرہ قطرہ از آب کہ دائم چکد
رخنہ کند بخلاف آب بسیار کہ گاہ گاہ بریزد۔ متفق علیہ۔ وعنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خذوا من الاعمال
ما تطیقون۔ وہم از عائشہ رضی اللہ عنہا روایت ست کہ گفت آنحضرت بگیرید از عملہا چیزی را کہ طاقت دارید و آسان
باشد بر شما تا دائم باشد و دائم گردد بر دوام آن ثواب آن۔ فان اللہ لا یمل حتی تملوا۔ زیرا کہ خدا تعالیٰ ملول نگردد از ثواب
دادن و قطع نکند ثواب را تا آنکہ شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را و ملال استثقال شئے و نفور نفس از وی بعد از محبت
و میل بدان و بفارسی بستوہ آمدن و یمل بفتح تحتیہ و تملوا بفتح فوقیہ و میم در ہر دو مفتوح ست۔ متفق علیہ۔ وعن انس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیصل احدکم نشاطہ۔ باید کہ نماز بگزارد یکی از شما مدت خوش داشتن آن و ذوق و حضور
بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن۔ واذا فتر۔ بفتح تا۔ فلیقعد۔ و چون سست گردد و ماندہ شود پس باید کہ بنشیند و ترک
و ہر نماز را و در امر بقعود رخصت اضطجاع ایمائی ست بآن کہ باید منتظر نشیند شاید کہ شوق و نشاط باز حادث گردد و باعث عمل پیدا آید
و بتمام فارغ شدہ بخسپد برانکہ در تنشیط و ترفیہ نفس بلیل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شدہ مگر آنکہ عمل بر
نفس و در آخر شب ترک عمل بنقصان آن گردد و لیکن طالب را باید کہ کوشش کند و نفس را بر کثرت عمل معتاد گرداند بمشقت و ریاضت
خوگیر دو مانند ارباب کسل و استراحت نباشد کہ باندک عمل فی الحال ماندہ شوند و بگذارند و لہذا باشد کہ باعتبار صد رکعت
و دہ جزو از قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا گردد بعد از آنکہ دو رکعت گزاردن و یک جزو خواندن گران مینمود و ملالت
می افزود و باللہ التوفیق۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نعس احدکم وہو یصلی
فلیرقد۔ چون خواب کند و پینکی زند یکی از شما در حالیکہ نماز میکند پس باید کہ بخواب رود یعنی سبک کند نماز را و تمام گرداند
حتی یذہب عنہ النوم۔ تا آنکہ برود از وی خواب و نعاس بضم نون گرانی خواب و اول آن و آن را [illegible]
نیز گویند بقولہ تعالیٰ لا تاخذہ سنۃ ولا نوم و آن بادی لطیف ست کہ از جانب دماغ می آید و چشم را می پوشاند و بدل نمیرسد و چون
بدل رسد آنرا نوم گویند و رقود و رقاد بضم بمعنی نوم است و اگر برخیزد و کارے کند کہ مرتفع خواب کند نیز میشود مگر آنکہ نوم غالب
باشد و دفع آن بمبالغہ زیان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باختلاف اوقات و احوال معلوم میگردد۔ فان احدکم اذا صلی
وہو ناعس۔ پس بدرستیکہ یکے از شما چون بگزارد نماز و حالانکہ وی نعاس کنندہ است۔ لا یدری لعلہ یستغفر فیسب نفسہ
نمی داند کہ چہ میکند و چہ میگوید از افعال و اقوال نماز شاید کہ وی استغفار و دعا کند پس غلط کند و بغلط دشنام کند نفس خود را و بجائ
اللہم اغفرلی یا اللہم ارحمنی اللہم عذبنی و العنی) مثلاً بر زبان آورد۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الدین یسر۔ بدرستیکہ دین مسلمانی مبنی بر آسانی ست پس سخت نگیرید آنرا بر نفوس خود بر طریقہ رہبانیت

ولن یشاد۔ بضم یا و تشدید دال۔ الدین احد الا غلبہ۔ و سخت نگیرد دین را ہیچ یکے و قصد غلبہ نکند بروی مگر آنکہ چیرہ گردد دین
بروی و عاجز آید وی از عمل بدان و ایفاے حق آن چنانکہ در حق راہبان فرمود فما رعوہا حق رعایتہا۔ فسددوا۔ پس
چون دانستید کہ با دین مغالبت نمی توانید کرد و تمام حق آن نمی توانید بجاے آورد و آن موجب فترت عمل است لازم
گیرید طریقہ مستقیمہ را و اقتصاد در عمل و اعتدال را بی افراط و تفریط۔ وقاربوا۔ تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و
اقتصاد آید فی القاموس سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و بتشدید توفیق سداد یافتن و بعض گویند معنی انست
کہ اگر سداد نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا یعنی طلب کنید قربت خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی
نزدیک گردانید دیگران را بدرگاہ حق۔ وابشروا۔ و شاد شوید و مژدگانی دہید نفسہای خود را بخیر و خوبی۔ واستعینوا
بالغدوۃ والروحۃ۔ و یاری جوئید در سیر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز۔ وشیء من الدلجۃ۔ و سیر در پارۂ از
تاریکی اگرچہ اندک باشد۔ و غدوہ روایت کردہ شدہ است بضم و بفتح و بضم بمعنی بامداد و یا میان نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب و
غدات نیز گویند بفتح و بمعنی سیر در اول نہار و این روایت اظہر است و بمعنی و روحہ بفتح سیر بعد از زوال و دلجہ بفتح دال و
ضم آن اسم است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنے سیر در اول شب و حمل بر معنی اول
مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل و نماز تہجد گردد و این سہ وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آنست کہ بسیار
مبالغہ و افراط مکنید در عمل چنانچہ جمیع اوقات را استیعاب نمائید بلکہ غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را کہ اول روز و
آخر اوست و بعضی از شب و در میان اینہا رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد سیر و ماندہ نشوید براحت و خوشی بمقصد رسید
و مسافر چون شب و روز متصل راہ رود ماندہ شود و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایتی دیگر از حکیم مطلق بنگر کہ
عبادات و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و ہر ساعت بندہ خود را بطرزے کار فرماید و در ہر عملے لذتی خاص و
تجلی مخصوص کند کہ غذاے روح سالک گردد تعالیٰ شانہ و تمت نعمتہ۔ رواہ البخاری۔ وعن عمر رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن حزبہ او عن شیء منہ۔ کسیکہ خواب کند و غافل گردد از ورد شب خود و حزب
بکسر حا و سکون زاے در اصل نوبت ورود آب چنانکہ ورد نیز باین معنی آمدہ نامیدہ شد بآن آنچہ بر نفس خود گرفتہ است بندہ
از نماز یا قراءۃ یا ذکر کہ ہر وقت بران می آید چنانچہ برائے خوردن آب بر حوضی یا نہرے میرسد و حزب بمعنی طائفہ و جماعۃ از
آدمیان نیز آید و مناسبت آن معنی نیز ظاہر است غرض کہ شخصے مثلاً وردی داشت کہ ہر شب بجای می آورد و فوت شد۔ فقرأہ
فیما بین صلوۃ الفجر و صلوۃ الظہر۔ پس بخواند آن ورد را یعنی بجا آورد ورد خود را میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش از
زوال و تخصیص بقراءۃ بجہت آنست کہ ورد اکثر از قبیل قراءۃ است از قرآن یا دعا یا ذکر۔ کتب لہ کانما قرأہ من اللیل۔ نوشتہ
میشود برائے وی آن حزب شب کہ در روز خواندہ گویا کہ خواندہ است آن را در شب و حکم ورد روز کہ فوت شود در شب خواندہ
نیز ہمین است و روز و شب خلیفہ یکدیگر اند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب ست و اشارت ست بقیام لیل و نماز شب

که ازین جهت این حدیث را درین باب آورده - رواه مسلم - وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صل قائما - بگزار نماز ایستاده - فان لم تستطع فقاعدا - پس اگر نمیتوانی گزارد ایستاده بگزار نشسته - فان لم تستطع فعلی
جنب - پس اگر نمی توانی گزارد نشسته پس بگزار بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر ست واگر مراد نماز نافله دارند
بیان افضل واکمل ست چنانکه در حدیث آینده بیاید وقول او علی جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقها وقول دیگر استلقاست
متوجه قبله - رواه البخاری - وعنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا - وهم از عمران بن حصین است
که وے پرسید آنحضرت را از نماز گزاردن مرد نشسته - قال ان صلی قائما فهو افضل - گفت اگر بگزارد ایستاده پس آن
افزون تر است از روی ثواب - ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم - وکسیکه بگزارد نماز نشسته پس مراو راست نصف اجر
ایستاده نماز گزارنده - ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد - وکسیکه بگزارد نماز بر پهلو افتاده پس مراو راست نصف
اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل ست زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بے عذر باشد درست نیست پس حکم کرده نشود
بجا داے او وایستاده که آن افضل است واگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود وقاعد را نصف اجر
قائم نباشد واین حدیث دلالت دارد بر جواز صلوة نفل نائما با قدرت بر قیام با قعود وقومی از علما بآن رفته اند
وامام حسن بصری رحمة الله علیهم بایشان ست کذا نقل الطیبی - رواه البخاری -

الفصل الثانی - عن ابی امامة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی الی فراشه طاهرا - کسیکه
پناه آورد وشب باش کند بسوے جائے خواب خود در حالتیکه پاک ست وبا وضو است وآوی بمد وبے مد هر دو
آمده است وبے مد اشهر ست وفراش بالکسر فرش بساط افگنده - وذکر الله - ویاد کند خدا را - حتی یدرکه النعاس
تا آنکه دریابد اورا خواب - لم یتقلب ساعة من اللیل - برنگردد از پهلو به پهلو در هیچ ساعتے از شب - یسأل الله فیها خیرا
من خیر الدنیا والآخرة - درحالتیکه بخواهد از خدا دران ساعت نیکی از نیکی دنیا وآخرت - الا اعطاه ایاه - مگر آنکه بدهد خدا تعالی
آنکس را آن نیکی - ذکره النووی فی کتاب الاذکار بروایة ابن السنی - وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین - عجب میدارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم وکبیر اند آن دو مرد نزد وی وبعض گفته
اند مرضی ومثاب اند - رجل ثار عن وطائه ولحافه - یکی ازان دو مرد مردی که بجست وشتاب برخاست از فراش نرم خود
که بروی خفته است واز لحاف خود که خود را بدان پوشیده است ووطا بکسر واو وفتح آن ولحاف بکسر لام ست - من
بین حبه واهله - برجست از میان محبوب خود واهل خود - الی صلوته - بسوی نماز خود حب بکسر حا بمعنی محبوب - فیقول الله لملائکته
پس میگوید خدا تعالے مر فرشتگان خود را - انظروا الی عبدی ثار عن فراشه ووطائه من بین حبه واهله الی صلوته - نگاه
کنید بسوی بندۀ من که برجست از فراش خود ووطاے خود واز میان محبوب خود واهل خود بسوی نماز خود - رغبة فیما
عندی وشفقا مما عندی - از جهت میل وخواهش نمودن در چیزے که نزد من است از ثواب واز جهت خوف در اے

از چیزیکه نزد من است از عقاب وشفق بفتحتین خوف - ورجل غزا فی سبیل الله - دوم ازان دو مرد مردی است که جنگ کرد
با کافران در راه خدا - فانهزم مع اصحابه - پس شکست خورد با یاران خود که در جنگ با وے بودند - فعلم ما علیه فی الانهزام و
ماله فی الرجوع - پس دانست آن مرد آنچه وضرری که بر دست در شکست خوردن وگریختن وفضلے ونفع که مراو راست در
بازگشتن بجنگ - فرجع حتی هریق دمه - پس برگشت وجنگ کرد تا آنکه ریخته شد خون وی - فیقول الله لملائکته انظروا الی
عبدی رجع رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی حتی هریق دمه - پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بندۀ من که برگشت
بجهت رغبت در ثوابی که نزد من ست واز جهت ترسیدن از عقابی که نزد من ست تا آنکه ریخته شد خون وی - رواه فی شرح السنة

الفصل الثالث - عن عبد الله بن عمرو قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - روایت ست از
عبد الله ابن عمرو بن العاص گفت حدیث کرده شدم من که آنحضرت گفت - صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة - نماز کردن نشسته
ثواب وی نصف ثواب صلوة است یعنی که ایستاده گزارد - قال فاتیته فوجدته یصلی جالسا - پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را
که میگزارد نشسته - فوضعت یدی علی راسه - پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بر عادت عرب است
در جائیکه اعتنا دارند یا استغراب وتعجب نمایند ونظیر آنست که بعض اعراب لحیۀ شریف او را می بوسیدند شیخ در شرح خود میگوید
وبا وجود آن خلاف ادب وهنجار ست وبعض گفته اند شاید که این فعل از عبد الله بن عمرو بکایک بی قصد واقع شد از جهت تعجب و
استغراب وگفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشد نه در عین نماز والله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت
مالک - چه شده است ترا وچه بکنی تو - یا عبد الله ابن عمرو - وگویا که آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل وتعجب کرد - قال حدثت
گفت عبد الله خبر داده شده ام من - یا رسول الله انک قلت صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة - که تو گفته نماز مرد نشسته
واقع است بر نصف صلوة مرد - وانت تصلی قاعدا - وحالانکه تو میگزاری نشسته ترک افضل واکمل از تو که افضل واکمل فاضلان وکاملانی
چون واقع شود محل تعجب ست - قال - گفت آنحضرت - اجل - آری همچنین ست نماز قاعد نصف نماز قائم ست - ولکنی لست
کاحد منکم - ولیکن من نیستم مانند یکی از شما یعنی اینکه گفتم حکم غیر من است از امت ومن خارج ام ازین حکم قبول میکند پروردگار من
نماز مرا نشسته مثل نماز من ایستاده از جهت فضل ولطف وکرم که بمن دارد ویا این مخصوص من ست از جهت غایت توجه وحضور
ومعرفت وقرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید ودیگران را بر من - رواه مسلم - وعن سالم بن ابی الجعد بفتح جیم وسکون
عین مهمله از مشاهیر تابعین وثقات ایشان ست در عهد عمر بن عبد العزیز وفات یافت - قال قال رجل من خزاعة لیتنی
صلیت فاسترحت - گفت سالم که مردی از اصحاب که از قبیلۀ خزاعه بود گفت کاشکے نماز میکردم پس راحت می یافتم
فکانهم عابوا ذلک علیه - پس گویا که مردم دیگر از صحابه وغیر ایشان که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بران مرد که گران آمد بر فهم
ایشان - فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من باین سخن زیرا که من
شنیده ام آن حضرت را که میگفت - اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها - ای بلال راحت ده ما را بنماز وتکبیر برآر تا نماز بگزاریم و

راحت یابیم - رواه ابو داؤد - بدانکه در معنی قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگو
ای بلال تا نماز کنیم و باداے آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و باداے
آن و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی مییافت ولهذا فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوٰۃ و میان این
دو معنی فرق ست یا آنکه راحت در اول یافتن برای ذمه و وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب باوست و
در ثانی بوجود صلوٰۃ و ذوق مناجات و شهودی که حاصل میشد در آن و شک نیست که حمل بر معنی ثانی انسب و الیق است بمقام
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول ست و لهذا عیب گرفتند بر وی و ممکن است که مراد وی همان معنی
ثانی باشد یعنے که نماز بکنم و استراحت یابم بوے از اشتغال بما سوی اللہ فافهم و باللہ التوفیق -

باب الوتر

اختلاف در وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت ست یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما بر آنند که
سنت ست و نزد امام ابو حنیفه واجب ست نه بمعنی فرض و بروایتے از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول
اول است و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب ست و اختلاف ثانی آنکه وتر یک رکعت ست یا سه رکعت و
پنج و هفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمه یک رکعت است و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها
که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وے بگزارند و سلام دهند و اگر نگزارند مکروه است از امام احمد پرسیدند که در وتر
چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم باین جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهد
در دو رکعت و اگر نه دهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزئیف قول بسه رکعت و حق آنست که احادیث
کثیره و آثار صحیحه در وے آمده است و کلام در باب وتر بسیار است و دلائل وجوب آن و بودن او یک رکعت یا سه
رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادت بتفصیل مذکور ست

الفصل الاول - عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ اللیل مثنے مثنی - نماز شب دوگان
دوگان ست - فاذا خشی احدکم الصبح - پس چون بترسد یکی از شما طلوع صبح را - صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی - بگزارد
یک رکعت را که وتر گرداند این یک رکعت برای وی چیزے را که بتحقیق گزارده است از نماز شب وتر بمعنی طاق است
مقابل جفت از عدد و چون دو دو گزارده است همه جفت واقع میشود یک رکعت که با وے ضم کند وتر میگردد و در حدیث
آمده است که ان اللہ وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر این ست و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر
مفهوم این حدیث همین ست و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارت است بتطویل نماز شب تا نزدیک وقت صبح
والا اداے وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم - متفق علیه - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوتر
رکعة من آخر اللیل - وتر یک رکعت است از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش از وی بگزارد و سلام دهد

و بعد از وی یک رکعت بگزارد و این حدیث دلیل بودن وتر ست یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت بر سه رکعت دارد
نیز بیاید و قول وے من آخر اللیل اشارت ست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید - رواه مسلم
وعن عائشة قالت كان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة - بود آنحضرت که مے گزارد
از شب سیزده رکعت - یوتر من ذلک بخمس - وتر می کرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل - لا یجلس فی شئ
الا فی آخرها - نمی نشست در هیچ رکعتی برای تشهد از آن پنج رکعت مگر در آخر آن بتحقیق معلوم شده است که نماز آن
حضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از آن وجوه آنست که هشت رکعت میگزارد دوگان دوگان بچهار سلام و
پنج رکعت میگزارد متصل به نیت وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صحیح صریح ست در وصل پنج رکعت بیک جلوس
و این مختلف فیه است میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس
اینجا سلام ست یعنی سلام نمیداد مگر در آخر و در بعض روایات آمده است لم یسلم الا فی آخرهن و وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام
جائز ست باتفاق و نزد ما جائز ست تا هشت رکعت - متفق علیه - وعن سعد بن هشام - انصاری تابعی جلیل القدر حسن
بصری از وی روایت دارد حدیث وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند و غزا کرد و شهید
شد بمکران و وے ابن عم انس بن مالک ست - قال انطلقت الی عائشة فقلت - گفت رفتم بسوے عائشه پس
گفتم - یا ام المومنین انبئینی عن خلق رسول اللہ - اے مادر مومنان بیاگاهان مرا از خوے و سیرت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن - گفت عائشه آیا نیستی تو که میخوانی قرآن را - قلت بلی - گفت آری میخوانم
قرآن را - قالت فان خلق نبی اللہ - گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم کان القرآن
بود قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور ست آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعض
گویند مراد آن ست که خلق او مذکور ست در قرآن در قول وے سبحانه و انک لعلی خلق عظیم - قلت - گفتم - یا ام المومنین
انبئینی عن وتر رسول اللہ - بیاگاهان مرا از وتر یعنے نماز شب پیغمبر خدا - صلی اللہ علیه وسلم - و کیفیت آن و عدد آن -
فقالت - پس گفت عائشه - کنا نعد له سواکه و طهوره - بودیم ما که اهل خانه آنحضرت ایم مهیا و تیار میداشتیم برای وے
مسواک او را و آب وضوی او را و طهور بفتح طا است - فیبعثه اللہ ما شاء ان یبعثه من اللیل - پس می برانگیخت
و بیدار میگردانید آنحضرت را خداے تعالے آن قدر که میخواست که بیدار کند او را از شب - فیتسوک و یتوضأ و یصلی
تسع رکعات - پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد نه رکعت را - لا یجلس فیها الا فی الثامنة - نمی نشست درین
نه رکعت مگر در رکعت هشتم - فیذکر اللہ و یحمده و یدعوه - پس ذکر میکرد خدا را و حمد می گفت او را و دعا می کرد او را یعنی
تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است - ثم ینهض و لا یسلم - پس بر میخاست و سلام نمیداد - فیصلی التاسعة
پس میگزارد رکعت نهم را - ثم یقعد - پس مے نشست برای تشهد - فیذکر اللہ و یحمده و یدعوه - این طریق دیگر ست

از طریق تهجد آنحضرت و درین طریق تعیین است که لا یجلس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست والا یلزم اشتمال الامر بما
که در ثامنه سلام می داد و بتحقیق تصریح کرده که در وی می نشست و سلام نمیداد - ثم یسلم تسلیما یسمعنا - پس سلام میداد سلام
دادنی که میشنوانید مارا - ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم وهو قاعد - پس میگزارد دو رکعت بعد از سلام دادن و حالانکه وی نشسته
است - فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی - پس آن یازده رکعت است ای پسرک من - فلما اسن - پس هرگاه که بزرگ سال
شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم - واخذ اللحم - و گرفت گوشت را و تن وار شد و ضعیف شد در آخر عمر و شیخ ابن حجر گفته که
پیش از رحلت بیک سال - اوتر بسبع - و وتر کرد بهفت رکعت - وصنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی - و کرد در دو رکعت
مانند فعل او در صورت نخستین - فتلک تسع یا بنی - پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود
وکان نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب ان یداوم علیها - و بود آنحضرت چون میگزارد نمازی را دوست میداشت
که همیشگی کند بران و اکثر میگزارد آنرا از جهت محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد بآنکه گفته اند که فعل نوافل اول از ان
حضرت تارة فتارة بود و لازم نمی گرفت تا بر امت واجب نگردد - وکان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار
ثنتی عشرة رکعة - و بود آن حضرت چون غلبه میکرد او را خواب یا دردی و بیماری و مانع می آید از برخاستن بنماز شب
میگزارد در پاره از روز دوازده رکعت و در روایات تفصیل نبود که گاهی سیزده میگزارد و گاهی یازده یا نه یا هفت - ولا
اعلم نبی الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله فی لیلة - و نمی دانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب -
ولا صلی لیلة الی الصبح - و ندیدم که نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح - ولا صام شهرا کاملا غیر رمضان - و ندیدم که
روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا گفت ندیدم و شاید که در غیر نوبت او
یا در بعض احیان مانند سفر وغیره میکرده باشد والله اعلم - رواه مسلم - تنبیه بدانکه گزاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث
بسیار آمده است ولیکن باین با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاهر معارض می افتد و بتحقیق مشکل شده است
این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام احمد
گفته من نمی گزارم این دو رکعت را و منع نیز نمی کنم کسی را از ان و جماهیر علما قائل اند بدان از جهت ورود آن در احادیث
صحیحه و میگویند که آنحضرت بهمین جهت گزارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم وترا محمول
بر استحباب بود نه بر وجوب باز اختلاف است که آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامه
مطلق واقع شده و بهمین مقدار گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد و نگفته که اول شب یا آخر شب
و حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر بر گزاردن وتر است در اول لیل و این هر دو حدیث در آخر باب بیاید و حدیث
بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتراند و
جاری و مجرای سنت راتبه وتراند خصوصا بر قول کسیکه قائل است بوجوب آن و چنانکه وتر نهار که نماز مغرب است

مشفوع است بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد آن و ان بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر اتیان او اول لیل چنانکه بعض
مردم میکنند بگزاردن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست و ناقص و مبطل وتر است بی ضرورت با وجود
ثبوت جواز صلوة بعد الوتر و برین تقدیر اگر وتر در اول شب بگزارند بعد از ان بقیام لیل توفیق یابند و نماز تهجد بگزارند
حاجت باعادت وتر نبوده قول مختار همین ست مصرح به الشیخ ابن الهمام و بتحقیق وارد شده است لا وتران فی لیلة واحدة کذا فی
وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا - بگردانید آخر نماز خود را به شب وتر و شرح این
در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد - رواه مسلم - و گفته اند که بخاری نیز در باب وتر این روایت کرده است وعنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال بادروا الصبح بالوتر - شتابی کنید و دریابید صبح را بسبق بوتر یعنی بگزارید وتر را پیش از
طلوع صبح و در حدیث ترمذی آمده است وتر کنید پیش از انکه صبح کنید و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت
نماز شب پس بگزارید وتر پیش از فجر و در روایتی آمده است که نیست وتر بعد صلوة صبح و امر او اداے آن خواهد بود و الا
قضا جائز ست در وقت صبح چنانکه در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز است در هر وقت که باشد بر عایت
ترتیب - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اوله - کسیکه
بترسد که نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگزارد وتر اول شب و بخسپد - ومن طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل - و کسیکه
امید دارد که میتواند برخاست آخر شب و اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب - فان صلوة آخر اللیل مشهودة
زیرا که بتحقیق نماز آخر شب گواهی داده شده است بفضل و کرامت وی و حاضر میشوند در وی ملائکه رحمت و در روایتی مشهودة
محضورة - وذلک افضل - و وتر در آخر شب فاضلتر است از وتر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد که مشهور است و تواند که
چیزے عارض گردد که در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال باشد و در حدیث ابی داود از ابی قتاده آمده است
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت مر ابوبکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت مر عمر را تو کی میکنی گفت آخر شب
پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحزم و گفت مر عمر را گرفت این بقوت و میفرمود آنحضرت مر ابوهریره را که وتر اول شب بگزارد
و بخسپد زیرا که اول شب بیداری بود و احادیث که از حضرت می شنید یاد میگرفت - رواه مسلم - وعن عائشة رضی
قالت من کل اللیل اوتر رسول الله - گفت عائشه از همه شب وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اوله و
اوسطه و آخره - اول شب و میانه شب و آخر شب - وانتهی وتره الی السحر - و منتهی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وی در آخر
عمر تا وقت سحر و آخر شب - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال اوصانی خلیلی - گفت ابوهریره اندرز کرد مرا دوست
جانی من که محبت وی در درون دل من جاے گرفته است صلی الله علیه وسلم بثلث - بسه خصلت - صیام ثلثة ایام من
کل شهر - یکی روزه داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و در اکثر روایات از میانه شهر واقع شده که آنرا ایام بیض خوانند چنانکه
در کتاب الصوم بیاید - ورکعتی الضحی - دوم دو رکعت بعد از بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی و در باب صلوة الضحی بیاید که

این اقل صلوة الضحی است واکثرش تا دوازده است گویا که این مخصوص بابی هریره بود - وان اوتر قبل ان انام یعنی سوم آنکه
بگذارم وتر پیش از آنکه خواب کنم وگفته اند که سببش آنست که وی رضی الله عنه مشغول می بود اول شب بحفظ احادیث رسول الله
صلی الله علیه وسلم واستحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابهٔ دیگر داشت وجزو کثیر از شب بروی میگذشت که قیام آخر شب
بآن متعسر بود و همین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نه زیاده و از اینجا معلوم می شود که اشتغال بعلم دینی افضل است
از عبادت حکایت یاد دارم از بعض اساتذهٔ خود که می فرمود در بعضی از روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر
طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگذارد اول شب و ظاهر نشد در آن وقت وجه تخصیص این حکم بطالب علم واکنون که
برین حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم و حفظ آن چنانچه حال
ابوهریره بود و این دو رکعت قایم مقام نماز شب میگردد چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید متفق علیه

الفصل الثانی - عن غضیف بضم غین وفتح ضاد معجمتین وفا - بن الحارث - زمان آن حضرت را صلی الله علیه
وسلم دریافته و در صحبت وی اختلاف ست و وی گفته که بودم در عهد آن حضرت وبیعت کردم باوی ومصافحه کرد
آنحضرت مرا روایت کرد از عمر وابی ذر و عائشه - قال قلت لعائشة ارأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من
الجنابة فی اول اللیل ام فی آخره - آیا دیدی تو آن حضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از
جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و میخسپید و چون برای نماز تهجد برمیخاست غسل میکرد - قالت - گفت عائشه
ربما اغتسل فی اول اللیل وربما اغتسل فی آخره - گفت عائشه بسا بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل
میکرد در آخر شب - قلت - غضیف میگوید گفتم من - الله اکبر - خدا بزرگ ست از آنکه گران سازد بار بندگی را بر بندگان خود
الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة - سپاس وستایش مر خدای را که گردانید در کار دین کشادگی و فراخی را - قلت کان یوتر اول اللیل
ام فی آخره - گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن - قالت ربما اوتر فی اول اللیل وربما اوتر فی آخره - گفت عائشه بسا بود
که وتر میکرد در اول شب وبسا که وتر میکرد در آخر شب - قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة
ام یخفت - گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق - قالت ربما جهر به وربما خفت گفت
عائشه بسا که بلند میخواند و بسا که پست میخواند و خفت آرامیدن آواز و نهان گفتن راز - قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل
فی الامر سعة تغنیه کرد بران که سعت امر در تکالیف نعمتی عظیم و رحمتی واسع است که واجب ست بر بندگان شکر آن گفتن چنانکه
فرموده اختلاف امتی رحمة و اختلاف اکثر از تعدد و تنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم و تعلیم وی شفقت بر امت و توسیع مر
برایشان و از اختلاف مجتهدین در استنباط احکام وهمه خیر محض و موجب زیادت و کمال در دین و سبب مزید انوار و تخفیف اعمال
و آصار است - رواه ابوداود و روی ابن ماجه الفصل الاخیر - روایت کرد تمام این حدیث را ابوداود و روایت کرد ابن ماجه فصل اخیر
یعنی آنچه متعلق است بقرأت - وعن عبد الله بن ابی قیس - نام ابوموسی اشعری است غالب آمده بروی کنیت - قال

سألت عائشة بکم کان رسول الله - گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوتر - وتر میکرد
قالت - گفت عائشه - کان یوتر باربع وثلث - بود آنحضرت وتر میکرد بچهار و سه رکعت یعنی چهار رکعت می گذارد
بعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع وی هفت رکعت باشد - وست وثلث - و وتر میکرد بشش و سه که مجموع وی نه باشد
وثمان وثلث - و بهشت و سه که یازده باشد - وعشر وثلث - و بده و سه که سیزده است - ولم یکن یوتر بانقص من سبع
و نبود که وتر کند بکمتر از هفت که چهار و سه است - ولا باکثر من ثلث عشرة - و نمی گذارد بیشتر از سیزده که ده و سه است و این حدیث
ظاهر وصریح ست در وتر بسه رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است - رواه ابوداود - و
عن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم - وتر ثابت ولازم ست بر هر مسلمان
فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل - پس کسیکه دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند و باین رفته است
سفیان ثوری و بعضی از ائمه دیگر - ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل - و کسیکه دوست دارد که وتر کند بسه پس باید که
بکند و این مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب اوست - ومن احب ان یوتر بواحدة فلیفعل - و کسیکه دوست دارد که وتر
کند بیک رکعت پس باید که بکند و این مذهب شافعی و دیگر ائمه است - رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه - وعن
علی رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر - خدا وتر ست و دوست میدارد
وتر را - فاوتروا یا اهل القرآن - پس وتر کنید یعنی بگردانید نماز خود را در شب وتر یعنی یک رکعت یا سه رکعت بدین ای
اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ و تلاوت او شده اید تنبیه است
بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه و تعالی امر حبیب خود را بقول خود و رتل القرآن
ترتیلا یعنی آنکه وتر بکسر واو و فتح آن عدد فرد را گویند و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند
آن انقسام را و در صفات بمعنی بی مثل و مانند و در افعال بمعنی آنکه شریک ومعین ندارد پس در وی سبحانه معنی وتریت ست
بمعنی فردانیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بران اگر از قبیل افعال باشد و آنحضرت رعایت
میکرد آن را و این را امثله بسیار ست در شرع کما لا یخفی علی المتتبع - رواه الترمذی وابوداود والنسائی - وعن
خارجة بخاء معجمه و جیم - بن حذافة - صحابی قرشی عدوی است معدود است در فرسان قریش و او را با هزار سوار
برابر می نهادند یکبار عمرو بن عاص از امیر المومنین عمر سه هزار سوار کمک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد خارجه
بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود را - قال خرج علینا رسول الله - گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا - صلی الله
علیه وسلم وقال - گفت - ان الله امدکم بصلوة - بدرستیکه خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده
کرده است بر نماز پنجگانه نماز دیگر را و امداد بمعنی فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت و تاکید و در روایتی زادکم آمده
و در بعض امدکم - هی خیر لکم من حمر النعم - آنچنین نمازی که بهتر است شما را از چهارپایان سرخ مراد شتران سرخ ست که

اعز وانفس اموال ست نزد عرب یعنی بہتر است از متاع دنیا و زینت آنکہ محبوب ست نزد شما و حمر بضم حا و سکون میم جمع احمر بضم
میم جمع حمار است۔ الوتر۔ آن نماز کدام ست وتر ست۔ جعلہ اللہ لکم فیما بین صلوۃ العشاء الی ان یطلع الفجر۔ گردانیدہ و مشروع
ساختہ است آنرا خدای تعالی برای شما در وقتی کہ میان نماز عشا ست تا آنکہ طلوع کند فجر باین حدیث استدلال کردہ اند
بر وجوب وتر۔ رواہ الترمذی وابوداؤد۔ وعن زید بن اسلم۔ از اکابر تابعین ست مولای عمر بن الخطاب ثقہ
عالم فقیہ عابد می نشستند در مجلس وی زیادہ بر چہل از فقہا امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینہ و ایوب سجستانی
از وی روایت کردہ اند و امام علی زین العابدین پیش او میرفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول اللہ تو بہترین مردم
و فاضل ترین ایشان باشی و نزد زید بن اسلم کہ از موالی ست میروی فرمود علم باید طلبید ہر جاکہ باشد۔ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن وترہ فلیصل اذا اصبح۔ کسیکہ خواب کرد و غافل شد از وتر خود پس باید کہ بگزارد
وتر را و قضا کند آنرا وقتیکہ صبح کند۔ رواہ الترمذی مرسلا۔ وعن عبد العزیز بن جریج۔ بضم جیم اول و فتح را و
سکون یا۔ قال سألنا عائشۃ بای شیء کان یوتر رسول اللہ۔ گفت پرسیدیم عائشہ را بکدام سورہ بود کہ وتر میکرد
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قالت کان یقرأ فی الاولی۔ گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میخواند در رکعت نخستین۔ بسبح اسم
ربک الاعلی وفی الثانیۃ۔ و میخواند در رکعت دوم۔ بقل یا ایہا الکافرون وفی الثالثۃ۔ و در رکعت سوم۔ بقل ہو اللہ
احد والمعوذتین۔ بکسر واو مشددہ نام قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است۔ رواہ الترمذی وابوداؤد
ورواہ النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی۔ بفتح ہمزہ و سکون موحدہ و بزای صحابی صغیر ست و والی خراسان بود از جانب
امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ۔ ورواہ احمد عن ابی بن کعب والدارمی عن ابن عباس لم یذکرا المعوذتین۔ و ذکر نکردہ اند
احمد و دارمی معوذتین را بلکہ تنہا قل ہو اللہ احد و ترمذی گفتہ عمل اکثر علما از صحابہ و من بعدہم برین ست کہ تنہا قل ہو اللہ
احد بخوانند و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ اصحاب ما ہمین را اخذ کردہ اند انتہی اما آنچہ بعض مردم از اہل دیار ما در رکعت اولی
سورہ انا انزلنا میخوانند آنرا روایتی در اخبار و آثار یافتہ نشدہ است و میگویند در بعض روایات فقہیہ آمدہ است۔
وعن الحسن بن علی۔ روایت ست از امام حسن بن علی رضی اللہ عنہما۔ قال۔ گفت حسن۔ علمنی رسول اللہ۔ تعلیم کرد مرا
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کلمات اقولہن فی قنوت الوتر۔ دعای مشتمل بر چند کلمہ کہ میگویم و میخوانم آنرا در قنوت وتر احتمال
دارد کہ تعلیم آنحضرت آن بود کہ آن را در قنوت وتر بخواند و احتمال دارد کہ آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی اللہ
عنہ خوش داشت کہ در قنوت بخواند ظاہر عبارت ناظر در ہمین معنی ست ولیکن میگویند کہ در بعض روایات آمدہ است
کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اجعلہا فی وترک و این روایت غریب ست و قنوت شافعیہ ہمین ست و در وتر نجد و نزد
ما اللہم انا نستعینک است و گفتہ اند افضل آنست کہ ہر دو بخوانند و در باب قنوت بہ تفصیل بیاید۔ اللہم اہدنی فیمن ہدیت
خدایا راہ راست نما مرا در میان آن کسانیکہ راہ راست نمودی۔ وعافنی فیمن عافیت۔ و عافیت دہ مرا در ضمن ان

کسانیکہ عافیت دادہ ایشانرا و مراد بعافیت سلامت ست از جمیع آفات دنیا و آخرت۔ وتولنی فیمن تولیت۔ و دوست
دار مرا و متولی امر من باش و بر ذمۂ لطف و کرم خود گیر ہمہ کارہای مرا۔ وبارک لی فیما اعطیت۔ و برکت و زیادتی
دہ مرا در چیزیکہ دادہ از نعمتہا۔ وقنی شر ما قضیت۔ و نگاہدار مرا از بدی آنچہ قضا کردہ است و تقدیر نمودہ طلب وقایت ازین
باعتبار ظاہر اسباب و آلات است کہ در لا یزال محو و اثبات دران جاری ست۔ فانک تقضی ولا یقضی علیک۔ پس
بدرستیکہ تو حکم میکنی بہر چہ میخواہی و حکم کردہ نمیشود بر تو۔ انہ لا یذل من والیت۔ بدرستیکہ شان اینست کہ خوار نمیشود
کسیکہ دوست داری تو او را۔ ولا یعز من عادیت۔ و گرامی و غالب نمیشود کسیکہ دشمن داری تو او را۔ تبارکت ربنا
وتعالیت۔ بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و بیہقی این کلمات را نیز زیادہ کردہ (فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک اللہم
ونتوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین) و در روایات ختم وی بدرود نیز آمدہ است بعبیحۃ وصلی اللہ علی النبی محمد
وآلہ وسلم۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ والدارمی۔ وعن ابی بن کعب قال کان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا سلم فی الوتر قال۔ بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت۔ سبحان الملک القدوس۔ رواہ ابوداؤد
والنسائی وزاد۔ و زیادہ کردہ است نسائی این لفظ را کہ۔ ثلث مرات یطیل۔ یعنی میگفت سبحان الملک القدوس
را سہ بار در حالیکہ دراز میکرد و بلند میکرد آواز خود را یعنی در بار سوم چنانکہ بیان میکند آن را در روایت دیگر کہ میگوید۔
وفی روایۃ النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیہ قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلثا و یرفع صوتہ
بالثالثۃ سہ بار میگفت و بلند میکرد آواز خود را در مرات ثالثہ یا بکلمۂ ثالثہ و درین حدیث دلیل ست بر مشروعیت جہر بذکر و آن
ثابت است بی شبہہ لیکن خفی افضل است در غیر آنچہ وارد است در وی جہر۔ وعن علی رضی اللہ عنہ۔ ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم کان یقول فی آخر وترہ۔ روایت ست از امیر المومنین علی کہ آنحضرت میگفت در آخر وتر خود یعنی در اعتدال
بعد از رکوع و امام احمد باین قائل ست و بعض گفتہ اند مراد بعد از سلام ست و بعض گفتہ اند پیش از سلام در تشہد و بعض
گفتہ اند در سجود۔ اللہم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما
اثنیت علی نفسک۔ ترجمۂ این در باب السجود بوضوح پیوستہ است۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ۔

الفصل الثالث

عن ابن عباس قیل لہ۔ گفتہ شد مر ابن عباس را۔ ہل لک فی امیر المومنین معاویۃ۔ آیا ہست
ترا میل و رغبت و محبت در معاویہ با وجود حسد در این فعل نامشروع از وی کہ۔ ما اوتر الا بواحدۃ۔ وتر نکرد مگر بیک رکعت
ظاہر این قائل نمیدانست کہ وتر بیک رکعت مشروع ست۔ قال۔ گفت ابن عباس۔ اصاب۔ صواب کردہ است
معاویہ و راست رفتہ است۔ انہ فقیہ۔ بدرستیکہ وی فقیہ و عالم است بشریعت۔ وفی روایۃ۔ و در روایتی آمدہ است
کہ۔ قال ابن ابی ملیکۃ۔ بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیہ کہ تابعی ثقہ است۔ اوتر معاویۃ بعد العشاء برکعۃ۔ وتر گزارد معاویہ
بعد از نماز عشا بیک رکعت۔ وعندہ مولی لابن عباس۔ و نزد معاویہ مولی بود مر ابن عباس را۔ فاتی ابن عباس۔ پس

آمد آن مولاے ابن عباس نزد ابن عباس فاخبره - پس خبر داد ابن عباس را بآنچه دیده بود از معاویہ از گذاردن وی
وتر بیک رکعت - فقال دعه فانه قد صحب النبی - پس گفت ابن عباس بگذار معاویہ را و تخطیه و اعتراض مکن او را زیرا که
وی صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - بدانکه این یک رکعت واحده یا مستقل بود بی تقدیم شفع
بروے پس بیشک محل انکار است و آنرا بتیرا میگویند که منهی عنه است باتفاق یا با تقدیم شفع ست چنانچه عامه ائمه
بدان قائل اند و ظاهر احتمال ثانی ست چنانکه از تصویب ابن عباس معاویہ را بجهت صحبت وی مر حضرت را صلی الله
علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین ست و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت فقاهت
ناظر در سنت یعنی ممکن ست که راے او بآن رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد و ابن عباس تلمیذ امیر المومنین علی
است و اخذ علم از وی کرده با وجود آن مراعات جانب معاویہ مینمود و مدارات میکرد بارها با وے در وقت نزاع وی
با علی گفتیکه شتابی مکن اگر از آن حضرت صلی الله علیه وسلم وعدی و اشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نه نزاع
و خلاف بیہ لائق ست چنانچه بشارت داده اند ما را بخلافت در اعقاب ما و منتظر وعده نشسته ایم تا وقت در رسد
والله اعلم - و از حدیث مفهوم میشود که متعارف در آن زمان در مردم وتر بسه رکعت بود - وعن بریدة قال سمعت رسول الله
گفت - بریدهٔ اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را - صلے الله علیه وسلم یقول - میگفت - الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا - وتر حق
و ثابت پس کسیکه وتر نکند پس نیست آنکس از تابعان ما و بر طریقهٔ ما - الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر
فلیس منا - سه بار مکرر فرمود باین وعید و این دلیل است بر وجوب وی - رواه ابو داود - وعن ابی سعید قال
قال رسول الله - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت - صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر او نسیه کسیکه خواب کرد از
وتر یا فراموش کرد آنرا - فلیصل اذا ذکر او اذا استیقظ - پس باید که بگذارد و قضا کند آنرا وقتیکه یاد آرد آنرا یا بیدار گردد -
رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد اگرچه احتمال عدم وجوب نیز
داشته باشد و این قدر کافی ست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض - وعن مالک بلغه ان رجلا سأل ابن عمر عن
الوتر اواجب هو - روایت ست از امام مالک که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است
آن - فقال عبد الله قد اوتر رسول الله - پس گفت عبد الله بن عمر بتحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و اوتر المسلمون - و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر - فجعل الرجل یردد علیه - پس در ایستاد آن مرد که تکرار میکند این سوال
را بر ابن عمر - و عبد الله یقول - و در ایستاد عبد الله که میگوید همین سخن را که - اوتر رسول الله صلے الله علیه وسلم و اوتر المسلمون
رواه فی الموطا - روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث تردد است میان وجوب و عدم وجوب
یعنی آنچه ثابت شده است فعل آنست و آن احتمال وجوب و سنیت هر دو دارد و احتمال دارد که اشارت باشد
ببودن او فرض عملی که دلیل او قطعی نیست و معنی وجوب در اینجا همین است والله اعلم - وعن علی قال کان رسول الله

صلے الله علیه وسلم یوتر بثلث - گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه بود آنحضرت که وتر میکرد بسه رکعت - یقرأ فیهن بتسع
سور من المفصل - میخواند در آن سه رکعت نه سوره از مفصل - یقرأ فی کل رکعة بثلث سور آخرهن قل هو الله احد -
میخواند در هر رکعت سه سوره آخر این همه سورها قل هو الله احد میبود و در بعض روایات تفسیر این مجمل باین طریق آمده
که میخواند در رکعت اولی القدر و الهٰکم و زلزلت و در ثانیه و العصر و النصر و الکوثر و در ثالثه الکافرون و تبت و اخلاص
رواه الترمذی - وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکة و السماء مغیمة - گفت نافع بودم من با ابن عمر بمکه و حالانکه در آسمان
ابر بود و این لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغماة بضم میم و سکون غین و تخفیف میم و مغماة بضم میم و فتح غین و تشدید
میم و مغیمة بضم میم و فتح غین و تشدید یا و مغیمة بضم میم و کسر غین و سکون یا - فخشی الصبح - پس ترسید طلوع صبح را بجهت
اشتباه - فاوتر بواحدة - پس وتر کرد ابن عمر بسبب ترس صبح بیک رکعت - ثم انکشف فرأی ان علیه لیلا - پس ترکشاد ابر
پس دید ابن عمر که باقی ست بروی شب - فشفع بواحدة - پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر
و از وتر برآورد - ثم صلے رکعتین رکعتین - پستر بگذارد دو رکعت دو رکعت - فلما خشی الصبح اوتر بواحدة - پس هرگاه ترسید
صبح را وتر کرد بیک رکعت - رواه مالک - وعن عائشة رضی الله عنها - ان رسول الله صلے الله علیه وسلم کان یصلے
جالسا فیقرأ و هو جالس - روایت ست از عائشه که آنحضرت بود که نماز میگذارد نشسته پس قراءت میکرد و حالانکه وی نشسته
است - فاذا بقی من قراءته قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة - پس چون باقی میماند از قراءت او اندازه آنکه میبود سی یا چهل
آیت - قام و قرأ و هو قائم - می ایستاد آنحضرت و میخواند و حالانکه وے ایستاده است - ثم رکع ثم سجد - پستر برکوع میرفت
و سجود میکرد - ثم یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک - پستر میکرد در رکعت دوم مانند آن و عکس اینحال بروی نیست که
ایستاده نماز میکرده باشد بعد از آن بنشیند و قراءت کند پس نشسته برکوع رود و شبهه نیست در اصل جواز آن اگرچه خالی از
کراهتی نبود اگر بے عذر کند و ذکر این سابقا در باب السنن از حدیث عبد الله بن شقیق گذشته است - رواه مسلم - وعن
ام سلمة رضی الله عنها - ان النبی صلے الله علیه وسلم کان یصلے بعد الوتر رکعتین - روایت است از ام سلمه که آنحضرت
میگذارد بعد از وتر دو رکعت - رواه الترمذی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی - و زاد ابن ماجه - و زیاده کرده است
ابن ماجه این لفظ را که خفیفتین و هو جالس - یعنی میگذارد دو رکعت سبک و حالانکه وی نشسته است شرح این در اول
باب در حدیث سعد بن هشام گذشت - وعن عائشة قالت کان رسول الله صلے الله علیه وسلم یوتر بواحدة ثم یرکع
رکعتین یقرأ فیهما و هو جالس - گفت عائشه بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت پستر میگذارد دو رکعت میخواند در آن
دو رکعت و حالانکه وی نشسته است - فاذا اراد ان یرکع قام فرکع - پس چون میخواست که رکوع کند می ایستاد پس رکوع
میرفت شرح این نیز گذشت - رواه ابن ماجه - وعن ثوبان عن النبی صلے الله علیه وسلم قال ان هذا السهر جهد و ثقل
فرمود این بیخوابی مشقت ست و گرانی ست سهر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جهد بفتح جیم و سکون ها مشقت و بضم جیم

نیز آمده است - فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین - پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که بگزارد دو رکعت - فان قام والا کانتا له - پس اگر برخاست یکی از شما بنماز شب پس آن افضل و اکمل است و اگر برنخاست بیابد این دو رکعت مراد را بسنده از نماز شب در حصول اصل ثواب آن - رواه الدارمی - وعن ابی امامة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیهما بعد الوتر وهو جالس - روایت است از ابی امامه که آنحضرت میگزارد این دو رکعت را بعد از وتر حالانکه وی نشسته است - یقرأ فیهما - میخواند درین دو رکعت - اذا زلزلت و قل یا ایها الکفرون رواه احمد

باب القنوت

قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوة آید و مراد اینجا دعای مخصوص است و از بعض مشائخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعاے در قنوت وتر و غیر آن معین نیست و گویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب و مورث سآمت و اکثر بر توقیت و تعیین اند مبادا بر زبان چیزے رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بدان فاسد گردد و این خلاف در جاے معقول است که تعیین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد شده خواه بطریق وجوب یا استحباب و در محیط و ذخیره از ان اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنا را استثنا کرده است و در مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعینک است و گویند که صحابه اتفاق دارند بران و اولے آنست که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز باوی بخوانند و شمنی از ابی اللیث اللهم اغفرلے سه بار نیز آورده و بعض گفته ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار نیز بخوانند و گفته اند هر که دعاے قنوت نداند اللهم اغفرلی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی اکتفا کنند باللهم اهدنا و اللهم انا نستعینک را از قنوت نشمارند و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن معروفه نیست و لیکن علماے ما اثبات کرده اند آنرا بطریق صحیحه از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داؤد آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدا تعالے ترا سباب و لعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا درینجا کارے نیست هر گاه او تعالے لعنت کرده و اراده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از ان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الخ و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم و اللیلة این را آورده با اختلاف الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است و اختلافی که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر و جز آن نیز آمده و خواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلائل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعادة مذکور است و مذهب ما تنقیح اول ازین تردیدات است فتدبر

الفصل الاول - عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد - بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بضرر کسی یا دعا کند مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی - قنت بعد الرکوع - دعا میکرد بعد از رکوع - فربما قال اذا قال - پس بسا بود که میگفت در دعا میکرد چون میگفت - سمع الله لمن حمده

ربنا لک الحمد - برلے نجات بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب و نکال کفار بودند و دعا میکرد برای هلاک دشمن بعض قبائل و احیای عرب - اللهم انج الولید بن الولید - خداوندا نجات و خلاص ده ولید بن ولید قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود اسیر کرده بودند او را عبد الله بن جحش روز بدر کافر بود پس قدوم آوردند دو برادر وی خالد و هشام و فدیه دادند چهار هزار درم و چون فدیه دادند او را بمکه بردند اسلام آورد و گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال میبود و هم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که برای اسیرے جبر نکرده اسلام از بے صبری آورد پس برادران او در مکه حبس کردند و ایذا مینمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات و خلاص از دست آن ظالمان پس بگریخت وی از دست ایشان و ملحق شد برسول خدا صلے الله علیه وسلم - وسلمة بن هشام - و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت که خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن مغیرة مخزومی را که برادر ابو جهل بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه و فضلاے ایشان بود و او را کافران در مکه حبس کرده بودند و عذاب میکردند و وی نیز از دست ایشان گریخت و برسول خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه در جهاد روم شهید شد - وعیاش بن ابی ربیعة - و نجات ده خداوندا عیاش بتحتانیه مشدده و شین معجمه بن ابی ربیعه را این نیز برادر ابو جهل بود و لیکن از مادر قدیم الاسلام بود و پیش از دخول آنحضرت بدار ارقم ایمان آورده و هجرت کرده بود بحبشه پس از ان هجرت آورد بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس ابو جهل که برادر وی میبود بمدینه آمد و گفت که مادر تو سوگند خورده است که در سایه ننشیند تا ترا نه بیند پس بهر مادر همراه ایشان بمکه آمد پس ابو جهل او را ببست و بند کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مومنان دعا میکرد و در دعاے بر کافران میفرمود - اللهم اشدد وطأتک علی مضر - خداوندا سخت گردان و پایمال گردان و هلاک گردان تو بر مضر بن نزار که نام قبیله ایست - واجعلها سنین کسنی یوسف - و بگردان وطأت را و پایمالی را که ایشان در روی کفر میکنند و عنادی ورزند قحطے مانند قحط که هفت سال بر اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام شده بود و سنین جمع سنه است در اصل بمعنی سال و غالب آمد بر قحط سال و اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقهر الٰهی تعالے هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در ان مدت استخوانها و مردارها میخوردند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله - یجهر بذلک - جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت - وکان یقول فی بعض صلوته - و بود آنحضرت که میگفت در بعض احیان در نماز خود - اللهم العن فلانا و فلانا - خداوندا لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان و فلان قبیله را - لاحیاء من العرب - میگفت این را برائے قبیلها از عرب که کافر و معاند حق بودند - حتے انزل الله - تا آنکه فرو فرستاد خدا تعالے این آیت را که - لیس لک من الامر شئ الآیة - تا آخر آیة که او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون میفرماید نیست مر ترا اے محمد تصرفی در کار خانهٔ خداوندے و اعتراضی بر کار روی جل و علا تصرف و اختیار همه بدست قدرت اوست و اوست مالک امر ایشان که هلاک گرداند طائفه را از ایشان و گرفتار گرداند بقهر

غضب خود یا توبه کند برایشان و رجوع کند بفضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشانرا اگر هم بر کفر و ظلم خود
بمانند مستحق تو مگر بندهٔ مامور بانذار و جهاد ترا آنچه ما فرموده ایم و حکم کرده ایم بکن باقی هرچه ما دانیم بکنیم و در روایت
آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دعا را میخواند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت
یا محمد ما ترا سباب و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر برانند که نزول
این آیت روز احد بود در هنگامیکه سر مبارک آنحضرت مجروح شده و میخ مغفر در خسارهٔ شریف فرو رفت و گوشه از
دندان شریف بشکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم
چگونه رستگاری یابند گروهی که رنگ کردند روی مبارک پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که برای
حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ایداع نموده بودند غضبی ادوی ظهور نمود پس نازل شد این آیت و این
در حقیقت تادیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار تعالے او را بی نگذاشت و در جمیع اوقات
مربی احوال و مهذب اخلاق او بود صلے الله علیه وسلم و قول عائشه را که فرمود کان خلقه القرآن باین معنی آورده اند
یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بهتر ازین شرح کرده شده است و الله اعلم متفق علیه
وعن عاصم الاحول قال سألت انس ابن مالک عن القنوت فی الصلوة - روایت ست از عاصم احول که از ثقات
تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز - کان قبل الرکوع او بعده - بود پیش از
رکوع یا بعد از رکوع و سر بر داشتن از آن - قال - گفت انس - قبله - قنوت پیش از رکوع بود - انما قنت رسول الله
صلے الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا - قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یک ماه - انه کان بعث اناسا یقال لهم القراء
بدرستیکه شان اینست که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشدند و نام کرده میشد ایشانرا قراء یعنی خوانندگان قرآن که
تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی تعالے مشغول مے بودند قتاده در روایت خود آورده که روز هیزم کشی میکردند
و شب نماز میگزاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعامی برای اهل خانه
خود می خریدند و در شب مدارست قرآن میکردند رضی الله عنهم - سبعون رجلا - هفتاد تن بودند این قراء و بروایتی چهل تن
و بروایتی سی - فاصیبوا - پس رسیده شدند ببلا و کشته شدند و قصه کشته شدن ایشان از غرائب واقعات و عجایب
قصص ست و شرح مذکور ست و در شان ایشان نازل ست (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون فرحین الآیة) فقنت رسول الله - پس قنوت خواند پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا - بعد از سر بر داشتن
از رکوع یکماه - یدعو علیهم - در حالیکه دعا میکرد بر کشندگان قراء و در روایتی ثلثین صباحا یا اربعین صباحا از ینجا معلوم شد که قنوت
این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در همین قضیه بود و فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعیه میگویند متفق علیه
الفصل الثانی - عن ابن عباس قال قنت رسول الله - گفت قنوت خواند پیغمبر خدا - صلے الله علیه وسلم

شهرا متتابعا - یکماه پی در پی یعنی هر روز - فی الظهر والعصر والمغرب والعشاء وصلوة الصبح - در هر پنج وقت - اذا قال -
وقتی که میگفت - سمع الله لمن حمده من الرکعة الاخیرة - از رکعت پسین و در بعض النسخ الآخرة - یدعو علی احیاء من بنی سلیم -
دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم - علی رعل - بکسر را و سکون عین - و ذکوان - بفتح ذال معجمه و سکون کاف - وعصیة
بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبائل بنے سلیم اند که بر اینها دعا میکرد آنحضرت - ویؤمن من خلفه - و آمین میگفتند
آن کسانیکه پس او بودند از مقتدیان - رواه ابوداود - وعن انس ان النبی - روایت ست از انس که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم قنت شهرا ثم ترکه - قنوت خواند یکماه بعد از آن بگذاشت قنوت را و نخواند چنانکه گذشت و اکثر اهل علم
برانند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز وتر و مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح دائما و در
همه نمازها اگر واقع میشود واقعه - رواه ابوداود والنسائی - وعن ابی مالک الاشجعی قال قلت لابی یا ابت انک
قد صلیت خلف رسول الله صلے الله علیه وسلم وابی بکر وعمر وعثمان وعلی - رضی الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را ای
پدر من بدرستیکه تو بتحقیق نماز کردهٔ پس آنحضرت و پس خلفاء اربعه - ههنا بالکوفة - اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی ست
رضی الله عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بود نه خلفاء ثلثه - نحوا من خمس سنین - یعنی نزدیک به پنج سال - اکانوا یقنتون
آیا بودند ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نماز پنجگانه چنانکه حالا میخوانند
بعض مردم - قال ای بنی محدث - گفت پدر من ای پسرک من اینکه میخوانند و مواظبت بران مینمایند بدعت ست تو پیدا
آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خواند بعد از آن ترک کرد چنانکه گذشت - رواه الترمذی والنسائی
وابن ماجه - و این حدیث اول دلیل ست بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین ائمه ما که آن
کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند اثبات آن کرده علما اند و بسیار اند و واجب است تقدیم ایشان بر خبر کسانیکه
نفی کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نمازی ضعیف ست و همچنین آنچه
روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت ست و همچنین آنچه روایت کرده شده است از ام سلمه که آنحضرت
نهی کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالے از تکلف نیست والله اعلم

الفصل الثالث - عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس علی ابی ابن کعب - روایت است از حسن بصری
که عمر فراهم گرد آورد مردم را برابی بن کعب که یکے از انها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت و اقرأ الصحابه
بود و او را سید القراء میگفتند یعنی فرمود که وی امام شود و مردم همه پس او اقتدا کنند و این در قیام رمضان بود - فکان
یصلی بهم عشرین لیلة - پس بود ابی بن کعب که نماز میگزارد برای مردم و امامت میکرد ایشانرا بیست شب -
ولا یقنت بهم الا فی النصف الباقی - و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان - فاذا کانت العشر
الاواخر - پس هرگاه که شده ده شب اخیر یعنی عشرهٔ اخیر - تخلف فصلی فی بیته - تخلف نمود ابی از آمدن بمسجد و نماز گزاردن

عثمان بن عفان

قنوت نازله ... ما مخیف ...

اثبات ... ۵۸۱

بامردم وگزارد در خانهٔ خود تخلف پس آمدن از کسی - فکانوا یقولون ابق ابی - پس بودند مردم میگفتند بطریق تعجب و
تشکی گریخت ابی - رواه ابوداؤد وسئل انس بن مالک عن القنوت - و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت
که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع - فقال قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع - پس گفت انس قنوت خوانده است
آنحضرت بعد از رکوع - وفی روایة قبل الرکوع وبعده - و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع - رواه ابن ماجه
این هر دو حدیث از حسن بصری دلیل ست مر شافعیه را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان و شافعیه میگویند که احادیث
در قنوت وتر مطلق آمده و بی تخصیص برمضان بسیار آمده و وتر خود دائمی ست مخصوص برمضان نیست پس قنوت نیز دائم باشد و
چون احادیث بسیار است عمل بدان اولی وارجح باشد و اما ثانی بر بودن قنوت بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوئیم که احادیث در قنوت
قبل الرکوع بسیار ست و عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و انچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بیک شهر ست والله اعلم

باب قیام شهر رمضان

مراد بدان تراویح است و سبب تسمیهٔ آن تراویح آنست که مردم که در اول باجتماع میگزاردند می نشستند بعد از هر دو
سلام و راحت میگرفتند ازین جهت تراویح نام آن افتاده و کلام در تراویح بسیار ست و جمله را ازان در رساله مسمی بما ثبت
من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و از حیثیت آن ست که آنحضرت مواظبت نکرده بران شبی چند بگزارد چون مردم
بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک کرد از جهت شفقت برامت که مبادا فرض گردد و صحیح آنست که انچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گزارد همان نماز تهجد وی بود که یازده رکعت باشد و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که انچه آنحضرت گزارد بیست
رکعت بود و وتر بعد ازان حضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بران نهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگزارد و
چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینهٔ مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت
دیگر میگزاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت طواف میگزاردند اهل مدینه چون این
فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند والآن نیز درین مقام شریف متعارف ست و آن را ستة عشریه
میگویند و در آخر شب بعد از گزاردن تراویح که در اول شب میگزارند از خانه ها آیند و میگزارند

الفصل الاول - عن زید ابن ثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر - روایت ست از زید
بن ثابت که از فقهای صحابه است و قائم بود بفرائض و کاتب وحی بود که آنحضرت ساخت حجره را در مسجد از شاخ خرما چنانکه
عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر بمعنی منع ست و آن منع میکند و باز میدارد مردم را از در آمدن و در روایتی حجره
نیز آمده برای وحجر نیز بمعنی باز داشتن است - فصلی فیها لیالی - پس نماز بگزارد آنحضرت دران حجره چند شب حتی
اجتمع علیه ناس - تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار - ثم فقدوا صوته لیلة - پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت
را شبی - وظنوا انه قد نام - و گمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد - فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم - پس گشتند

بعض که بگلو آواز کردند تا بیرون آید بسوی ایشان - فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنیعکم - پس گفت آنحضرت همیشه بود
باشما انچه دیدم از کار شما که شدت حرص شما ست بر اقامت نماز شب با جماعت - حتی خشیت ان یکتب علیکم - تا آنکه ترسیدم
که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا حق عز وجل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض
میگردانم آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت القا اتفاق چنانکه در بعض عبادتها یکه مداومت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس فرض کرده شد و بعض میگویند که عادت الله جاری بود بران که هرچه آنحضرت بران مداومت نماید فرض گردد و این مشکل
میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد - ولو کتب علیکم ما قمتم به - و اگر نوشته
میشد بر شما بر پا نمیتوانستید کرد آنرا - فصلوا ایها الناس فی بیوتکم - پس بگزارید ای مردمان در خانه های خود - فان افضل
صلوة المرء فی بیته الا الصلوة المکتوبة - زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش مگر نماز فرض - متفق علیه - وعن
ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرغب فی قیام رمضان - بود آنحضرت که ترغیب مینمود صحابه را در گزاردن نماز شب
در رمضان - من غیر ان یامرهم فیه بعزیمة - بی آنکه امر کند ایشانرا در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب - فیقول من قام رمضان
ایمانا و احتسابا - پس میگفت کسیکه قیام کند رمضان را بجهت ایمان و تصدیق بثواب و طلب اجر آخرت بی ریا و سمعة - غفر له
ما تقدم من ذنبه - آمرزیده شود مر او را چیزیکه پیش رفته است از گناهان صغیرهٔ وی - فتوفی رسول الله - پس قبض کرده شد
روح پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک - و حال آنکه شان و کار قیام رمضان همبرین بود که هرکه میخواست
بطلب اجر و ثواب آنرا بطور خود میگزارد و جماعت در روی معهود و مقرر نبود - ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر - پس بود
امر برهمین روش در زمان خلافت ابوبکر - وصدرا من خلافة عمر علی ذلک - و بود امر در زمان اول از خلافت عمر نیز بران
بعد ازان اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را باجتماع و گزاردن آن بجماعت چنانکه در حدیث بیاید - رواه مسلم
وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجده - چون بگزارد یکی از شما نماز را در مسجد خود
فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته - پس باید که بگرداند مر خانهٔ خود را بهرهٔ از نماز خود بگزارد نماز نفل دران - فان الله جاعل
فی بیته من صلوته خیرا - بدرستیکه خدای تعالی گرداننده است در خانهٔ وی از نماز وی نیکی آوردن این حدیث درین باب
گویا اشارت ست بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گزارد - رواه مسلم -

الفصل الثانی - عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله - گفت ابوذر روزه داشتیم ما با پیغمبر خدا - صلی الله علیه
وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر - پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگزارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض
حتی بقی سبع - تا آنکه باقی ماند هفت شب - فقام بنا - پس قیام نمود با ما - حتی ذهب ثلث اللیل - تا آنکه رفت سوم
حصه از شب - فلما کانت السادسة - پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقیماند شش شب - لم یقم بنا - قیام ننمود با ما
فلما کانت الخامسة - پس هرگاه که شد شب پنجم یعنی باقیماند پنج شب - قام بنا - قیام نمود با ما - حتی ذهب شطر اللیل - تا آنکه

رفت نصف شب فقلت - ابوذر میگوید پس گفتم من - یا رسول اللہ لو نفلتنا قیام ہذہ اللیلۃ - کاشکے زیادہ میکردی مارا قیام
این شب را - فقال ان الرجل اذا صلے مع الامام - پس گفت آنحضرت بدرستیکہ مرد چون بگذارد نماز را با امام - حتی ینصرف
تاآنکہ بگردد از نماز - حسب لہ قیام لیلۃ - حساب کردہ میشود مراورا برخاستن شب تمام در ثواب - فلما کانت الرابعۃ لم
یقم بنا - پس ہرگاہ کہ شد شب چہارم قیام نکرد با ما - حتی بقی ثلث اللیل - تاآنکہ باقی ماند سوم حصہ شب - فلما کانت الثالثۃ
جمع اہلہ ونسارہ والناس - پس ہرگاہ کہ شد شب سوم جمع کرد آنحضرت اہل بیت خود را وزنان خود را ومردم را - فقام
بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح - پس قیام نمود با ما تاآنکہ ترسیدیم ما کہ فوت گردد ما را فلاح راوی با بوذر میگوید - قلت
وما الفلاح - گفتم من با بی ذر چیست مراد بفلاح - قال السحور - گفت ابوذر مراد بفلاح طعام سحر ست زیراکہ وی معین ست
بر اتمام صوم کہ سبب فلاح ست ودر روی اقامت سنت ست وتمام فلاح در السنت - ثم لم یقم بنا بقیۃ الشہر - پستر قیام نمود
با ما باقی شہر - رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجۃ نحوہ الا ان الترمذی لم یذکر - لیکن این ست کہ ترمذی
ذکر نکردہ این عبارت را کہ - ثم لم یقم بنا بقیۃ الشہر - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت فقدت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم لیلۃ - گفت عائشہ گم کردم ونیافتم نزد خود در نوبت خود آنحضرت را در شبی - فاذا ہو بالبقیع - پس ناگاہ دیدم کہ
آنحضرت ببقیع است کہ مقبرۂ مدینہ مطہرہ است - فقال اکنت تخافین ان یحیف اللہ علیک ورسولہ - پس گفت آنحضرت
آیا بودی تو کہ می ترسیدی کہ جور وستم میکند خدا تعالے بر تو وپیغمبر وی وگمان بردے کہ نوبت ترا بغیر ترا دہیم - قلت
عائشہ میگوید گفتم من - یا رسول اللہ انی ظننت انک اتیت بعض نسائک - من گمان بردم کہ تو آمدی بعضے از زنان
خود را این سخن را عائشہ پیش از قول آنحضرت اکنت تخافین الخ گفتہ باشد یا آنحضرت بقرینۂ وحال از وی فہمیدہ و
شاید کہ بعد ازین قول نیز گفت بجہت اعتذار واظہار ما فی الضمیر - فقال - پس گفت آنحضرت برای بیان موجب بیرون
آمدن آنحضرت از نزد عائشہ - ان اللہ تعالے ینزل لیلۃ النصف من شعبان الی السماء الدنیا - بدرستیکہ خدا تعالے
نزول میکند بفضل ورحمت در شب نصف از شعبان بسوے آسمانی کہ فروتر از آسمانہا ست - فیغفر لاکثر من عدد شعر
غنم کلب - پس می آمرزد بیشتر از شمار مویہاے گوسفندان قبیلہ کلب را کہ بیشترین عرب بود از روی غنم یعنی پس بخواستم کہ
قیام این شب کنم وبر بقیع روم ومردہ ہا را استغفار کنم واین مجمل ست قصہ آنرا بتفصیل در شرح ذکر کردہ شدہ است
ذکر الحدیث درین باب بمناسبت قیام رمضان ست - رواہ الترمذی وابن ماجۃ وزاد رزین - وزیادت کردہ است
رزین کہ از اکابر محدثین ست این لفظ را کہ ممن استحق النار - یعنی مے آمرزد مردم را از انہائی کہ مستحق نار وعذاب شدہ اند
وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری - وگفت ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را - یضعف ہذا الحدیث - ضعیف میگفت این حدیث
را - وعن زید بن ثابت قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ المرء فی بیتہ افضل من صلوتہ فی مسجدی ہذا - نماز مرد در خانہ
خود افضل است از نماز وی در مسجد من کہ این مسجد عظیم الشان ست کہ نماز در وی برابر ہزار نماز است در غیر وی - الا المکتوبۃ

مگر نماز فرض کہ وے در مسجد افضل ست این را در اینجا فرمود کہ قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد بعد از آن ترک
کرد واعتذار نمود پس فرمود کہ بروید ودر خانہ ہاے خود مشغول باشید ونماز کنید وتمسک کردند مالک وابو یوسف
وبعض شافعیہ وغیر ایشان کہ افضل در صلوٰۃ تراویح آنست کہ در خانہ ہا بگذارند تنہا وآنحضرت کہ در مسجد میگذارد برای
بیان جواز بود واز جہت آنکہ معتکف بود وابو حنیفہ وشافعی وجمہور اصحاب وی وبعض مالکیہ وغیر ایشان برآنند کہ
افضل صلوٰۃ او ست بجماعت در مسجد چنانکہ عمر بن الخطاب وصحابہ بعد از وی کردند ومستمر است بران عمل سلمانان زیراکہ
وی شعار دین ست ومشابہ نماز عید است وباین مناسبت ظاہر شد مناسبت ذکر الحدیث درین باب اشارت
بجواز تراویح است در بیت ومختار آنست کہ اگر مردی باشد مقتدا کہ وجود وی سبب تکثر جماعت گردد باید کہ در مسجد بگذارد
واگر اینچنین نیست روا ست کہ در خانہ بگذارد کذا ذکر فی کتب الفقہ - رواہ ابوداؤد والترمذی -
الفصل الثالث - عن عبد الرحمن بن عبد القاری - نسبت بقارہ است کہ نام قبیلہ ایست ودرین باب
شدہ است وقاری یعنی قرآن خوان بہمزہ است ولادت وی در زمان رسالت پناہ است ولیکن او را سماعے
وروایتی نیست وواقدی او را در صحابہ ذکر کردہ ومشہور آنست کہ وی تابعی ست عامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال
قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلۃ الی المسجد - گفت بیرون آمدم با عمر رضی اللہ عنہ یک شبی یعنی از رمضان بسوے
مسجد - فاذا الناس اوزاع متفرقون - پس ناگاہ مردم پریشان وجدا جدا گشتہ اند - یصلی الرجل لنفسہ - نماز
میگذارد مردی برای نفس خود یعنی تنہا - ویصلی الرجل فیصلی بصلوتہ الرہط - ونماز میگذارد مردے ومیگذارند با نماز وی
قومی یعنی بجماعت ورہط نام جماعت کم از دہ - فقال عمر انی ارٰی لو جمعت ہؤلاء علی قارئ واحد لکان افضل - پس چون دید
عمر این تفرق گفت بدرستیکہ من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام ہر آئینہ باشد افضل قاری اینجا بہمزہ است ثم عزم
پستر چون عمر را این رائے واین نیت درست واد قصد او کرد - فجمعہم علی ابی بن کعب - پس جمع کرد مردم را بر ابی
ابن کعب واو را امام قوم ساخت - قال - گفت عبد الرحمن بن عبد القاری - ثم خرجت معہ لیلۃ اخری - پستر بیرون آمدم
با عمر بمسجد شب دیگر - والناس یصلون بصلوٰۃ قارئہم - وحالانکہ مردم نماز میگذاردند با نماز امام خود کہ ابی بن کعب ست
قال عمر نعمت البدعۃ ہذہ - گفت عمر نیکو بدعتی ست این بدعت بدعت گفتن آنرا باعتبار حدوث این ہیئت واجتماع
واما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود وآن حضرت چند بار بجماعت گذاردہ چنانکہ گذشت و
حق آنست کہ آنچہ خلفای راشدین کنند سنت ست ودو داخل است در عموم من سن سنۃ حسنۃ الحدیث - والتی تنامون
عنہا افضل من التی تقومون یرید آخر اللیل - وآن صلوٰتی کہ خواب میکنید وغفلت می ورزید شما از آن فاضل تر است
از آنچہ قیام میکنید میخواہد عمر آخر شب را یعنی گذاردن آن آخر شب فاضل تر ست از آن نماز کہ قیام میکنید در اول حصہ
لیل اشارت ست بافضلیت قیام تراویح در آخر شب از جہت فضل وقت وزیادت مشقت کذا قال الطیبی والتمیمی الظاہر و

درازی تراویح

او فق است بقول وی که برید آخر اللیل واما قول طیبی که تحقیق اخذ کرده اند بدان اهل مکه زیرا که ایشان میگذارند تراویح را
بعد از نوم این مگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الآن خود در اول شب میگذارند وتمام شب زنده میدارند و
نه آخر شب برای تسحر بخانه میروند وبعض گفته اند که معنی این عبارت اینست که آن نمازی که فارغ میشوید ازان وخواب
میکنید بعد ازان بهتر است از آنچه برخیزید برای آن بعد از خواب یعنی گذاردن در اول شب افضل ست و آن باعتبار
احتیاط تا فوت نگردد و بمعنی آخر اللیل متعلق به تقومون خواهد بود وبعض فرق کرده اند میان کسیکه وثوق دارد بانتباه
واستیقاظ وکسیکه ندارد چنانکه در فضیلت ایتار اول لیل یا آخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی - وکان الناس یقومون
اوله - وبودند مردم که قیام میکردند در اول شب - رواه البخاری - وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب
وتمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرة رکعة - امر کرد عمر ابی بن کعب وتمیم داری را که وی نیز از مشاهیر
صحابه است واول نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه
آنحضرت نیز یازده رکعت که عادت وی در تهجد بود قیام نمود وگفته اند که این روایت وهم ست زیرا که بصحت رسیده
است که قیام میکردند در عهد عمر به بست رکعت وجواب داده اند که سند این حدیث صحیح ست وتواند که در بعض اوقات گاهی
بست میکرده باشد وگاهی یازده وبعض گفته اند که تواند که در بعض لیالی قصد تشبه بآنحضرت صلعم میکرده باشد وبعد ازان
قرار بر عشرین یافته باشد چنانکه از ان حضرت هم روایتی هست در روایت بست وسه که آمده است باعتبار سه رکعت وتر
است - وکان القاری یقرأ بالمئین - جمع مائة وبود امام میخواند سورتها را که هر یکے از انها زیاده بر صد آیت ست -
حتی کنا نعتمد علی العصا من طول القیام - تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهت درازی ایستادن واتکا در نماز نفل
درست ست خصوصاً نزد ضعف وعدم طاقت - فما کنا ننصرف الا فی فروع الفجر - پس نبودیم ما که برمی گشتیم از نماز مگر
در اوائل فجر واعالی آن وفرع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فروع شجر ودر حدیث آمده است که آن حضرت
بر میداشت دستها را تا فروع اذنین یعنے اعلای گوشها - رواه مالک - وعن الاعرج قال ما ادرکنا الناس الا وهم
یلعنون الکفرة فی رمضان - روایت ست از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین وثقات ایشان ست که گفت در نیافتیم
ما مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنے در قنوت وتر وی از جهت تعظیم نکردن ایشان حرمتی
را که تعظیم کرده است آنرا حق سبحانه وعدم اهتمام بچیزیکه فرستاده است در وی از قرآن - وکان القاری یقرأ
سورة البقرة فی ثمان رکعات - وبود قاری که امام بود میخواند سورهٔ بقره را در هشت رکعت - فاذا قام بها فی ثنتی عشرة رکعة
پس چون قیام میکرد بدان ومیخواند آنرا در دوازده رکعت - رای الناس انه قد خفف - اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف
کرد در قرأت - رواه مالک - وعن عبد الله بن ابی بکر - انه اکبر اولاد صدیق ست وقدیم الاسلام ست - قال
سمعت ابی یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام - گفت شنیدم ابی بن کعب را میگفت بودیم ما که برمی گشتیم در رمضان

از قیام شب - فنستعجل الخدم بالطعام - پس شتابی میکردیم خادمان را بحاضر آوردن طعام - مخافة فوت السحور - از جهت ترس
درگذشتن وقت طعام سحر بجهت طلوع فجر - وفی اخری مخافة الفجر - ودر روایتے دیگر بجای مخافة فوت السحور این لفظ واقع
شده است که مخافة الفجر از جهت ترس طلوع فجر ومآل هر دو یکی ست - رواه مالک - وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال - روایت ست از عائشه که روایت کرد از آنحضرت که گفت هل تدرین ما فی هذه اللیلة - آیا درمی یابی تو ای عائشه
که چه چیز ست درین شب از برکات وغرائب امور یعنی لیلة النصف من شعبان - بیان هذه اللیلة است - قالت ما فیها
گفت عائشه چه چیز ست درین شب - یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل مولود من بنی آدم فی هذه السنة - پس گفت
آنحضرت درین شب یکی اینست که نوشته میشود هر که زائیده میشود از اولاد آدم درین سال - وفیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم
فی هذه السنة - ودیگر درین شب اینست که نوشته میشود هر که هلاک کرده میشود ومیرانیده میشود از اولاد آدم درین سال - وفیها ترفع
اعمالهم - ودیگر درین شب اینست که برداشته میشود کردارهای اولاد آدم طیبی گفت یعنی نوشته میشود اعمال بنی آدم که برداشته میشود
در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد پس نوشتن درین شب ست وبرداشتن در ایام تمام سال و
این معنی از عبارت دور ست زیرا که گفت رفع کرده میشوند در وی اعمال نه نوشته میشوند وتواند که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته
ونوشته شده است درین شب نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکرده باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم
این شب وحکم الهی بدان والله اعلم - وفیها تنزل ارزاقهم - ودرین شب فرو فرستاده میشوند رزقهای بنی آدم مراد بانزال اثبات
چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده است نوشته میشود در وی اجلها ورزقها ونوشته میشوند حاجیانی که درین سال
حج خواهند کرد وتوفیق آن خواهند یافت وچون آن عائشه ذکر رفع اعمال صالحه که موصل اند بجنت شنیده وشنید که نوشته میشوند
پیش از عمل که بندگان آنرا میکنند فهمید که پس در آمدن جنت بتقدیر الهی ست وبفضل وی نه تنها عمل - فقالت - پس گفت
عائشه - یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی - آیا هیچ یکے در نمی آید بهشت را مگر برحمت خدا تعالی - فقال
پس گفت آنحضرت - ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی - نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت خدا تعالی - ثلثا یعنی
گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سؤال عائشه وجواب آنحضرت هر دو سه بار بود ودر بعض نسخ لفظ ثلثا نیست - قلت ولا انت
عائشه میگوید که گفتم من وتو نیز که پیغمبر خدائی ومحبوب اوئی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت وی تعالی - فوضع یده
علی هامته - پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود - فقال ولا انا - پس گفت آنحضرت ونه من می در آیم
الا ان یتغمدنی الله منه برحمته - مگر آنکه بپوشد مرا خدا تعالی برحمت خود که صادر است از جناب فضل ولطف وی وخود وجود
شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خودش - یقولها ثلث مرات - در حالیکه میگوید آنحضرت این کلمه را سه بار
ومعنی دست بر سر نهادن اظهار ذلت وافتقار است در پیش درگاه حق وعلا اشارت بشمول رحمت وی تعالی مراورا از فرق تا قدم و
تعظیم نعمت رحمت ومغفرت وهامه بتخفیف میم یعنی سر - رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر - وعن ابی موسی الاشعری عن رسول الله

صلے اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ لیطلع فی لیلۃ النصف من شعبان - فرمود بدرستیکہ خدا تعالے ہر آئینہ مطلع و واقف میشود
یعنے بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و برین معنی یطلع بتشدید طا و کسر لام است و یطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت
است از طلوع و مراد بدان نزول است کہ در حدیث تہجد واقع شدہ کہ ینزل ربنا و درین حدیث نیز در روایت بیہقی ینزل واقع
شدہ کہ در حدیث تہجد است بازیادت آنکہ نزول درین شب از وقت غروب ست چنانکہ در حدیث آئندہ بیاید و حاصل آنکہ
تجلے بصفت رحمت و مغفرت است - فیغفر لجمیع خلقہ - پس می آمرزد مر تمامۂ خلق خود را - الا لمشرک او مشاحن - مگر مر کافر را و
دشمن دارندہ را و کینہ ورزندۂ مسلمان را بے جہت شرعی نہ برائے خدا - رواہ ابن ماجۃ ورواہ احمد عن عبد اللہ بن عمرو
بن العاص وفی روایۃ - و در روایت احمد اینچنین واقع شدہ - الا اثنین مشاحن وقاتل نفس - می بخشد ہمہ را مگر دو کس را مشاحن را
و کشندۂ نفس را و خون ریزندہ بناحق و در بعض احادیث زیادہ کردہ قاطع رحم را و در بعض مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز زیادہ
کردہ و در بعض عشار و ساحر و کاہن و عریف و جابی و صاحب کوبہ یا عرطبہ نیز آمدہ و کوبہ و عرطبہ بمعنی طنبور است - وعن
علی رضی اللہ عنہ انہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا کانت لیلۃ النصف من شعبان فقوموا لیلہا وصوموا یومہا -
چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزہ دارید روز آنرا - فان اللہ ینزل فیہا لغروب
الشمس الے السماء الدنیا - زیرا کہ خدا تعالے نزول میکند بجہت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان -
فیقول الا من مستغفر فاغفر لہ - پس میگوید آیا نیست ہیچ طلب آمرزش کنندہ پس بیامرزم او را - الا مسترزق فارزقہ -
آیا نیست طلب روزی کنندہ پس روزی دہم او را - الا مبتلی فاعافیہ - آیا نیست بلا رسیدہ پس برہانم او را از بلا - الا کذا الا کذا
کنایت ست از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچہ آیا نیست گناہگاری پس بیامرزم او را آیا نیست محزونی کہ شاد کنم
او را آیا نیست کذا و کذا - حتی یطلع الفجر - میگوید حقتعالی اینہا را تا طلوع کند فجر - رواہ ابن ماجۃ -

باب صلوٰۃ الضحیٰ

ضحو ضحوت بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن بمعنے چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکہ قول وی سبحانہ
والشمس وضحہا و متعارف میان مردم در اول روز دو نماز ست یکی پس از برآمدن آفتاب یک دو نیزہ و آن را نماز اشراق
خوانند دوم ہنگام برآمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز و آن را صلوٰۃ ضحی گویند و در بسیاری از احادیث
اسم صلوٰۃ ضحی شامل نماز ہر دو وقت آمدہ و در بعض اطلاق صلوٰۃ اشراق نیز آمدہ چنانچہ سیوطی از حدیث طبرانی آوردہ کہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا ام ہانی ہذہ صلوٰۃ الاشراق و حالانکہ نمازیکہ در بیت ام ہانی گزارد وقت چاشت
بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانہ بالعشی والاشراق گفتہ کہ وقت اشراق در وقتیکہ روشن گردد آفتاب و صاف
گردد شعاع وے و آن وقت ضحی است و بالجملہ بر نماز اول روز اطلاق صلوٰۃ ضحی آمدہ و بر نماز در وقت ربع نہار
اطلاق اشراق آمدہ پس ہر دو را ہم نماز ضحی میتوان گفت و ہم نماز اشراق و متعارف آنست کہ گفتہ شد بحقیقت یک

وقت ست و یک نماز اول وقت آن برآمدن آفتاب است و آخر وی تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احیان در ہر دو
وقت گزاردہ شدہ گمان بردہ شد کہ اینجا دو وقت است و دو نماز و بعض ضحوت صغری و ضحوت کبری نیز میگویند و احادیث
و آثار در نماز چاشت بسیار آمدہ و اکثر علما بر استحباب وے رفتہ اند و مختار نیز ہمین قول است و در مواہب لدنیہ میگوید کہ شیخ
ولی الدین بن العراقی گفتہ کہ احادیث صحیحہ مشہورہ در باب صلوٰۃ ضحی بسیار آمدہ تا آنکہ گفتہ است محمد بن جریر الطبری کہ اخبار
درین باب واصل بدرجہ تواتر معنوی ست و رسیدہ است بحد یقین و قاضی ابو بکر بن العربی مالکی گفتہ است کہ این صلوٰۃ سابقین است
از انبیاء و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابی ہریرہ آوردہ کہ صلوٰۃ ضحی اکثر صلوٰۃ داؤد علیہ السلام است و از ابن النجار از حدیث
ثوبان آوردہ کہ صلوٰۃ ضحی صلوٰتی ست کہ محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ صلوات اللہ علیہم اجمعین و در بعض
احادیث نفی آن نیز آمدہ و بعض صحابہ بران اطلاق بدعت کردہ و جمعی از علما بکراہت آن رفتہ و گفتہ کہ آن عبثی است کہ بعد از
زمان آن حضرت و زمان خلفاے راشدین پیدا شدہ و صواب آنست کہ اطلاق بدعت و کراہت بجہت مواظبت بران در مساجد است
و آنحضرت آنرا گاہ گاہ گزاردہ و در خانہ گزاردہ و سلف را نیز ہمبرین عمل بود و آن اختلاف در نمازی ست کہ بعد از ربع نہار گزارند
اما آنکہ بعد از نماز فجر مستقبل قبلہ بنشیند و بعد از بلند شدن آفتاب بگزارد نماز را بعضے از مؤکدات گفتہ اند واللہ اعلم و در روایات
در عدد رکعات صلوٰۃ ضحی از دو تا دوازدہ آمدہ و مختار نزد اکثر علما چہار است زیرا کہ احادیث آن اصح و اخبار و آثار در ان اکثر است

الفصل الاول - عن ام ہانی قالت ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم دخل بیتہا یوم فتح مکۃ - روایت ست از ام ہانی بنت
ابی طالب ہمشیرہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ و نام او فاختہ بود و بعض گویند عاتکہ گفت کہ آنحضرت درآمد خانہ او را
روز فتح مکہ - فاغتسل وصلے ثمانی رکعات - پس غسل کرد آنحضرت و بگزارد ہشت رکعت - فلم ار صلوٰۃ قط اخف منہا
غیر انہ یتم الرکوع والسجود - پس ندیدم من ہیچ نمازے را ہرگز سبکتر ازان و ہیچ یکے از ارکان آن را بر وفق معہود و معتاد
نکرد جز آنکہ وے تمام میکرد رکوع و سجود را - وقالت فی روایۃ اخری - و گفت ام ہانی در روایت دیگر این لفظ را کہ -
وذلک ضحی - و آن نماز در وقت چاشت بود - متفق علیہ - بدانکہ عمدہ و مشہور در باب صلوٰۃ ضحی حدیث ام ہانی است
امام احمد گفتہ کہ صحیح ترین حدیثی کہ در صلوٰۃ ضحی آمدہ حدیث ام ہانی است و بعض گفتہ اند کہ این نماز از ان حضرت در خانہ وی
بجہت شکرانہ فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا نماز فتح میخواندند و بعد از فتوح میگزاردند و بعض گویند کہ آن
قضای حزبی بود کہ از ان حضرت دران شب بجہت اہتمام مہمات فتح فوت شدہ بود و تحقیق آنست کہ بجہت وقت ضحی بود
زیرا کہ ابو داؤد و مسلم آنرا بلفظ سبحۃ الضحی روایت کردہ اند و اضافت بوقت دلالت بر سببیت آن دارد چنانکہ صلوٰۃ الظہر
و صلوٰۃ العصر و در مواہب لدنیہ از ابن عبد البر آوردہ کہ ام ہانی گفت پرسیدم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این چہ نماز
بود فرمود کہ این نماز ضحی بود - وعن معاذۃ بضم میم عدویہ بصریہ تابعیہ است و ثقہ از طبقہ ثالثہ - قالت سألت
عائشۃ کم کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یصلے صلوٰۃ الضحی - گفت پرسیدم عائشہ را کہ چند رکعت میگزارد آنحضرت

نماز چاشت را۔ قالت اربع رکعات ویزید ما شاء اللہ۔ گفت عائشہ میگزارد چہار رکعت را و زیاده میکرد چیزی را که خواسته بود خدا و در روایات زیاده بر دوازده نیامده۔ رواه مسلم۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقة۔ ثابت میگردد بر هر بنده و استخوان انامل یکی از شما صدقه۔ سلامی بضم سین و تخفیف لام و فتح میم عضو و بعض گفته هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که تکیه کند بران آدمی نزد حرکت و مختار آنست که سلامی نام بند هر استخوان ست چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم ست بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از وی صدقه یعنی هر عضو و هر استخوان و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی ست که شکر آن بر وی لازم است و چون وجود شکر که حقیقت آن صرف عبد ست هر چیزی را که داده شده است بوی بسوی چیزیکه پیدا کرده شده است برای او دشوار است گردانیده وی سبحانه تعالی آنچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وی و جز آن از خیرات و امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات که واجب ست بر وی در مقابله هر سلامی و فرمود۔ فکل تسبیحة صدقة وکل تحمیدة صدقة وکل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة یعنی یکبار سبحان اللہ گفتن و الحمد للہ گفتن و لا الٰہ الا اللہ گفتن و اللہ اکبر گفتن هر کدام صدقه ایست که شکر ادا ئی آن نعمت میگردد۔ وامر بالمعروف صدقة۔ و امر کردن کسی را بکار مشروع صدقه است۔ ونهی عن المنکر صدقة۔ و باز داشتن کسی را از نامشروع صدقه است۔ ویجزی من ذلک رکعتان یرکعهما من الضحی۔ و بسندگی میکند یا جزا میدهد از شکر تمام سلامی و صدقه بران دو رکعت که بگزارد آن دو رکعت را از ضحی و فی الحقیقت نماز شکرانه تمامه نعمتهای ظاهر و باطن ست زیرا که هر عضو و هر جزو از آدمی دل و بدن همه مشغول بذکر و خدمت مولی تعالیٰ است مخصوص گردانیده شده باین فضیلت صلوة ضحی از جهت وقوع آن در اول نهار که مبدء و مفتح نعم است و یجزی بضم تحتانیه بهمزه بفتح آن بی همزه هر دو روایت است اول از اجزاء است بکسر همزه بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنی پاداش۔ رواه مسلم۔ وعن زید بن ارقم انه رای قوما یصلون من الضحی۔ روایت ست از زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است و هفده غزوه با آنحضرت حاضر شده و از خواص علی مرتضی بود رضی اللہ عنه که وی دید گروهی را که میگزاردند نماز ضحی۔ فقال۔ پس گفت۔ لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل۔ هر آئینه بتحقیق دانسته اند ایشان باخبار و احادیث که نماز در جز این ساعت زیاده تر ست از روی ثواب۔ ان رسول اللہ۔ بدرستیکه پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم قال۔ گفته است۔ صلوة الاوابین حین ترمض الفصال۔ نماز آن جماعه که رجوع کنندگانند بتوبه و توجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم میشوند و میسوزند بچه های گاو و شتر بگرمی آفتاب و رمض محرک سخت افتادن آفتاب بر ریگ مانند آن و سخت گرم شدن روز و سوختن پای از زمین گرم و افضلیت نماز درین وقت بجهت آنست که این وقت میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس نماز نیکند در وی مگر کسیکه رجوع دارد بدرگاه حق سبحانه و انس میگیرد بذکر وی جل و علا چنانکه در میانهٔ شب۔ رواه مسلم

الفصل الثانی۔ عن ابی الدرداء وابی ذر قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم عن اللہ تبارک وتعالی

انه قال۔ ابو الدرداء و ابوذر رضی اللہ عنهما که از عظمای صحابه اند که گفت آنحضرت روایت کننده از حضرت حق سبحانه که وی تعالی گفت۔ یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النهار اکفک آخره۔ ای آدمی بگزار برای من و طلب رضای من با خلاص چهار رکعت در اول روز بسنده می شوم و کفایت کاری میکنم ترا در آخر روز از قضای حوائج تو و دفع مکروهات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوائج تو چنانکه وعده کرده است بمتقیان و متوکلان۔ رواه الترمذی۔ روایت کرده است این حدیث را ترمذی از ابوالدرداء و ابی ذر۔ ورواه ابوداؤد والدارمی عن نعیم۔ و روایت کرده اند آن را ابوداؤد و دارمی از نعیم بضم نون ابن همار بفتح ها و تشدید میم و به را و در اکثر نسخ مشکوة ہزیلی است صحابی شامی است و در نام اختلاف بسیار است و در شرح ذکر کرده ایم۔ الغطفانی۔ بفتح غین و فتح طای مهمله و فا نسبت ست بغطفان نام پدر قبیله۔ واحمد عنهم۔ و روایت کرده است امام احمد از هر سه۔ وعن بریدة۔ بضم با و فتح را صحابی ست اسلام آورده در وقتیکه آنحضرت ہجرت می رفت در راه بر قول المشهور و او را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی اللہ علیه وسلم و خلفای راشدین و قبر او در مرو است که لغزا آنجا آمده بود و بزاره و تبرک به۔ قال سمعت رسول اللہ۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیه وسلم یقول۔ می گفت۔ فی الانسان ثلاث مائة وستون مفصلا۔ در آدمی سه صد و شصت بند است۔ فعلیه ان یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة۔ پس بر آدمی باد که تصدق کند از هر بندی از خود بصدقه۔ قالوا ومن یطیق ذلک۔ گفتند صحابه رضی اللہ عنهم اجمعین که طاقت دارد آن را که از هر بند صدقه دهد و خیر کند۔ یا نبی اللہ قال النخاعة فی المسجد تدفنها۔ گفت آنحضرت آب دهن و حلق و بینی که در مسجد افتاده است گور کنی آنرا۔ والشیء تنحیه عن الطریق۔ و چیزی از جنس موذیات مانند نجاست و سنگ و خار که یکسو کنی آنرا از راه مردم و تنحیه بکسر حای مهمله مشدده است۔ فان لم تجد فرکعتا الضحی تجزئک۔ پس اگر نیابی و نکنی آن را پس دو رکعت ضحی بسندگی میکند ترا این سه چیز از صدقه و شکرانه سه صد و شصت بند که کار سفرمائی آنها را و چیزی که در وی تعظیم شعائر اسلام و دفع ایذای انام است اگر چه ادنی چیز باشد و در حدیث دلالت است که دفن و تنحیه مذکور درین باب افضل از رکعتین ست که متضمن تعظیم مسجد و دفع اذی از خلق خدا است زیرا که نماز گزاردن بر نفس آسان ست ازین کارها چنانکه تجربه بدان شاهد است۔ رواه ابوداؤد۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة بنی اللہ له قصرا من ذهب فی الجنة۔ کسیکه بگزارد نماز ضحی را دوازده رکعت بر آرد خدا تعالی برای وی کوشکی از طلا در بهشت و این اکثر عددی است که در صلوة ضحی آمده۔ رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه۔ و گفت ترمذی این حدیث غریب ست نمی شناسیم او را مگر از همین وجه یعنی اسنادی که ذکر کرده است آن را ترمذی در کتاب خود۔ وعن معاذ بن انس الجهنی۔ بضم جیم و فتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله ایست صحابی انصاری معدود ست در اهل مصر و حدیث وی نزد ایشان ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلاة الصبح۔ کسیکه بنشیند یعنی تا بر آمدن آفتاب

و بلند شدن وی در جاے که نماز کرده است چون برگردد و فارغ شود از نماز بامداد۔ حتی یسبح رکعتی الضحی۔ تا آنکه بگزارد دو رکعت ضحی را۔ لا یقول الا خیرا۔ نگوید مگر سخن نیک را و چیزے که دران ثواب آخرت از ذکر و تلاوت و مانند آن واگر سخنے گوید که دران نفع مسلمانے ست نیز حکم آن دارد۔ غفر له خطایاه۔ آمرزیده شود مر او را گناہان او۔ وان کانت اکثر من زبد البحر۔ واگر چه باشد گناہان او مانند کف دریا در بسیاری۔ رواه ابوداؤد۔ اینجا مراد بصلوۃ ضحی نماز اشراق ست و در احادیث دیگر احتمال اشراق و چاشت هر دو دارد و مانند آنکه ظاهر حدیث دران ست که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است واگر برخیزد و در خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بران مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز در جاے خود نشسته بماند و ذکر کند دعا می کنند او را فرشتگان برحمت و مغفرت و در وصایاے مشائخ مذکور ست که اگر ترس تفرقه و پریشانی باشد یار یا راه یا بد در خلوت خود برود و مشغول گردد و بعض میگویند که ثواب ذکر و مشغولی بحال خود است هر جا که بنشیند اما جزاے صبر و حمل نفس بران دیگر ست و گفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست ندهد و اگر خواب آید هم لیس یا بر دو و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملی که جزاے هم آن در دنیا نقد بحال بنقد در نورانیت باطن میشود این عمل ست کاتب حروف گوید عفا الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق از اول صبح طلوع کرده می آید و بسیط زمین را روشن میگرداند همچنین آفتاب ذکر و حضور در افق نفس بلند شده می رسد و ساحت سینه را روشن میگرداند

و این معنی نزد در یافت محسوس و مشهور ست۔

الفصل الثالث۔ عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ علی شفعة الضحی۔ کسیکه محافظت کند بر دو رکعت ضحی۔ غفرت له ذنوبه وان کانت مثل زبد البحر۔ آمرزیده می شود مر او را گناہان او واگر چه باشد مثل کف دریا شفعه بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت ست از شفع یعنی زوج مقابل وتر۔ رواه احمد والترمذی وابن ماجه۔ وعن عائشة انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات۔ روایت ست از عائشه که وے میگزارد نماز ضحی را هشت رکعت۔ ثم تقول۔ پستر میگفت۔ لو نشر لی ابوای ما ترکتها۔ اگر زنده گردانیده شوند براے من پدر و مادر من ترک نیکنم من آنرا این تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغه یعنی این لذات را بآن لذت از دست نمی دهم۔ رواه مالک و عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول لا یصلیها۔ بود آنحضرت می گزارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آن را و ترک می کرد گاهی تا آنکه می گفتیم ما که هرگز نخواهد گزارد چنانکه آن را عادت شریف در نوافل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفقت است تا بر ایشان لازم نگردد و در مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نگردد و این حکم فعل آنحضرت ست واگر امت الآن التزام نمایند مستحب ست و بعض علما میگویند که هنوز سنت در نماز چاشت گاه گاه گزاردن است۔ رواه الترمذی۔ و عن مورق بضم میم و فتح واو و کسر راے مشدده و در آخر قاف۔ العجلی۔ بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن اللجیم تابعی بصری ثقه عابد ست۔ قال

قلت لابن عمر تصلی الضحی۔ گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگزاری نماز چاشت را۔ قال لا۔ گفت ابن عمر نمیگزارم من قلت فعمر۔ گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگزارد۔ قال لا۔ گفت ابن عمر نمیگزارد عمر۔ قلت فابوبکر قال لا۔ گفتم پس ابوبکر میگزارد گفت نمیگزارد۔ قلت فالنبی۔ گفتم پس میگزارد پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله۔ گفت گمان ندارم که میگزارد آنحضرت اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال آنکه میگزارده باشد اما در ابوبکر و عمر جزم کرد و تاویل نفی معلوم شد که دوام و مواظبت در مسجد گزاردن ست والا اصل گزاردن صحیح و ثابت ست بی شبه۔ لا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح ست۔ رواه البخاری

باب التطوع

از طوع و طاعت ست بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر رواتب آمده و صیغه تفعل یا براے تکلف ست یا براے مبالغه بنده بی تکلیف شارع آنرا بجا می آرد و مبالغه در طاعت و فرمانبرداری مینماید

الفصل الاول۔ عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر۔ روایت ست از ابی هریره گفت گفت آنحضرت مر بلال را نزد نماز بامداد۔ یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام۔ اے بلال خبر ده مرا بعملی که امید داشته شده تر است ثواب او و صعود او بدرگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی یعنے بگو بمن که کدام عملی ست نزد تو که امید بران بیشتر داری۔ فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة۔ زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا از زمین پیش خود در بهشت و دف بدال مهمله و فای مشدده در اصل رفتار نرم شتر و ماه رفتن و سبک رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازوها در حالیکه پایهاے او بر زمین باشد و یدی بتشدید یا بلفظ تثنیه و این امری ست که کشف شده بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعض معاریج دیگر که مر آنحضرت را بود دیده و الله اعلم قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل ولا نهار۔ گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده تر است نزد من از این عمل که من طهارت نکرده ام هیچ طهارتی از غسل و وضو در هیچ ساعتی از شب یا روز الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی۔ مگر آنکه نماز گزاردم بآن طهارت چیزے که نوشته شده و تقدیر کرده شده براے گردانیده شده بر من بواجب گردانیدن من آنرا بر نفس خود بمواظبت و التزام بر خود که بگذارم آنرا در حدیث فضیلت نماز بعد از وضو ست که مردم آنرا تحیة الوضو و شکر وضو گویند و تحقیق آنست که نیت مطلق نفل کند و تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن چیزی نیست متفق علیه۔ و عن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من القرآن۔ گفت جابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را دعاے استخاره را و نماز آن را چنانکه تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن را۔ یقول اذا هم احدکم بالامر۔ می گفت آنحضرت چون قصد کند یکے از شما بکارے یعنی کاری که نادر باشد و بوجود آن اعتنا کرده شود پس معمول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد و بعد از آنکه از قبیل مباح باشد و تردد

باشد در خیریت آن واگر خیر محض باشد استخاره در وی باعتبار تعیین وقت خاص یا حالتی مخصوص خواهد بود - فلیرکع رکعتین
من غیر الفریضة - پس باید که بگذارد دو رکعت از غیر فریضه یعنی دو رکعت نماز فرض چنانکه نماز بامداد یا جز آن در سفر کفایت
نمیکند واگر سنت راتبه باشد کفایت ست واگر دو رکعت علیحده بنیت استخاره بگذارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که بخواند
از قرآن آنچه میسر شود و در بعض روایات تخصیص بقل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد نیز آمده وما ثور از سلف نیز همین ست
ثم لیقل - پس باید که بخواند این دعا را - اللهم انی استخیرک بعلمک - خداوندا من طلب خیر میکنم از تو باستعانت علم تو - و
استقدرک بقدرتک - و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیلهٔ قدرت تو - واسألک من فضلک العظیم
و سوال میکنم از تو چیزی از فضل تو که بزرگ ست و بحد و نهایت آن نتوان رسید - فانک تقدر ولا اقدر - پس بدرستیکه
تو قادری و من قدرت ندارم وتعلم ولا اعلم - و تو میدانی و من نمیدانم - وانت علام الغیوب - و تو دانندهٔ غیبهائی - اللهم
ان کنت تعلم ان هذا الامر - خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار من که قصد آن دارم - خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری
بهتر ست مرا در دین و ایمان من و در زندگانی و زیست من و در پایان کار من - او قال - شک راوی ست یعنی یا گفت
آنحضرت بجای تمامه این الفاظ یا بجای فی معاشی وعاقبة امری - فی عاجل امری وآجله - درین جهان و دران جهان
فاقدره لی ویسره لی - پس تقدیر کن آنرا برای من و آسان گردان آن را برای من و توفیق ده مرا بدان کار -
فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت ست مشتق از قدر - ثم بارک لی فیه - پس برکت ده و افزونی ده مرا در آن کار
وان کنت - و در بعض نسخ - اللهم ان کنت - تعلم ان هذا الامر شر لی - واگر میدانی تو که این کار بد است مرا - فی دینی و
معاشی وعاقبة امری او قال فی عاجل امری وآجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه - پس بگردان آنرا از من و برگردان مرا
از وی - واقدر لی الخیر حیث کان - و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد - ثم ارضنی به - پس راضی گردان مرا
بهر چه واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون را از ارضا و بفتح را و تشدید ضاد و بی همزه نیز روایت ست - قال ویسمی حاجته
گفت آنحضرت یاد کند و نام برد حاجت خود را نزد قول وی هذا الامر و ظاهر آنست که ان هذا الامر که در حدیث واقع شده
است عنوان حاجت ست بطریق عموم و در عبارت تعبیر خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر او هذه الاقامة
ونحو ذلک روا است که ان هذا الامر گوید و بیان کند آنرا بذکر حاجت خود والله اعلم - رواه البخاری
الفصل الثانی - عن علی رضی الله عنه - قال حدثنی ابو بکر رضی الله عنه وصدق ابو بکر - روایت ست از علی که
گفت حدیث کرد مرا ابو بکر و راست گفت ابو بکر - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
ما من رجل یذنب ذنبا - می گفت نیست هیچ مردی که بکند گناهی را - ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله - پس برخیزد و
طهارت کند پس نماز بگذارد پس آمرزش خواهد از خدا آن گناه را - الا غفر الله له - مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مراد از
این را صلوة الاستغفار گویند - ثم قرأ - پس خواند آنحضرت این آیت را - والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا

الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذی وابن ماجة الا ان ابن ماجة لم یذکر الآیة - ترمذی و ابن ماجه هر دو روایت کرده اند
این حدیث را ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد خواندن آنحضرت این آیت را - وعن حذیفة قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا حزبه امر صلی - گفت حذیفه بود آنحضرت چون پیش رسیدی او را مصیبتی و سخت میشد و تنگ می گشت بروی کاری
نماز میگزارد و استعانت میجست بدان در کشاد کار و خلاصی از غم و هم از جهت امتثال امر وی سبحانه واستعینوا بالصبر والصلوة
رواه ابو داؤد - و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف میگردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد
عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس متوحش نمیگردد بنایافت
آن و شادنمی شود بیافت آن چنانکه گفته اند اگر هست غم نیست واگر نیست غم نیست و بعض گفته اند که چون فرود آید
بر بنده مصیبتی و مکروهی میگریزد بسوی طاعت گویا میگوید پروردگار تعالی محبوب گردان بر من عبادت خود را و مرا
بازده یاد ده و شاد دار یا در محنت انداز و میتوان گفت نور طاعت و مناجات و حضور و شهود مولی تعالی نوری در باطن
پیدا میگردد که ظلمت غم و هم را می زداید و تنگی را می برد و سینه را میکشاید چنانکه آمده است که اذا دخل النور انفتح القلب - وعن
بریدة قال اصبح رسول الله - صبح کرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فدعا بلالا - پس خواند بلال را - فقال بما سبقتنی
الی الجنة - پس گفت بلال را بچه چیز و کدام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بهشت و پیشتر از من رفتی دران موطن - ما دخلت
الجنة قط الا سمعت خشخشتک امامی - نه در آمدم من بهشت را مگر آن که شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا العربیة حدیث
سابق و خشخشة آواز سلاح و مانند آن - قال - گفت بلال - یا رسول الله ما اذنت قط الا صلیت رکعتین - اذان نگفتم
من هرگز مگر آن که گزاردم دو رکعت بعد از اذان - وما اصابنی حدث قط الا توضأت عنده - و نه رسید مرا
بی وضوئی هرگز مگر آنکه وضو ساختم نزد آن - ورأیت ان لله علی رکعتین - و دانستم و اعتقاد کردم که مر خدا راست بر من
دو رکعت کنایت است از التزام و او است مواظبت وی بران - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بهما - پس گفت
آنحضرت لازم گیرانید دو رکعت را یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجه را - رواه الترمذی - وعن عبد الله
ابن ابی اوفی - صحابی ست او را و پدر او را صحبت است حاضر شد حدیبیه را و خیبر را و ما بعد آن را از مشاهد بعد از آن
بکوفه آمد و همانجا رفت از عالم و وی آخر کسی ست که مرد بکوفه از صحابه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت
له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم - کسیکه باشد مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان - فلیتوضأ - پس
باید که وضو کند - فلیحسن الوضوء - پس باید که نیک کند وضو را و خوب سازد آنرا - ثم لیصل رکعتین - پس باید که بگزارد دو
رکعت را - ثم لیثن علی الله - پس باید که ثنا گوید بر خدای تعالی - ولیصل علی النبی - و باید که درود بفرستد بر
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم لیقل - پس بگوید - لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم والحمد لله
رب العالمین اسألک موجبات رحمتک - سوال می کنم ترا اعمالی را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند

وعزائم مغفرتک - وسوال میکنم ترا خصلتہا را کہ حاصل گردد وسبب آن شود بآن آمرزش تو وعزم قصد بر فعل وعقد قلب
بر آن - والغنیمۃ من کل بر - وسوال میکنم ترا حاصل از ہر نیکی وغنیمت در اصل مال کہ از حرب کفار حاصل شود
والسلامۃ من کل اثم - وسوال میکنم بیگزندی از ہر بزہ - لا تدع لی ذنبا الا غفرتہ - مگذار برای من ہیچ
گناہی را مگر آن کہ بیامرزی آن را - ولا ہما الا فرجتہ - ومگذار ہیچ اندوہی را مگر آن کہ بگشائی و بر داری آن
ولا حاجۃ ہی لک رضی الا قضیتہا - ومگذار ہیچ حاجتی را کہ آن حاجت مر ترا مرضی ست مگر آن کہ بر داری
آن حاجت را و بدہی آن را - یا ارحم الراحمین - ای مہربان ترین از مہربانان - واین نماز را صلوٰۃ
الحاجۃ خوانند - رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب - وگفتہ اند کہ در اسناد وی
سخن ست واللہ اعلم

صلوٰۃ التسبیح - عن ابن عباس - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال للعباس بن عبد المطلب - روایت ست از
ابن عباس کہ آنحضرت گفت مر عباس را - یا عباس یا عماہ الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک - ای عباس ای عم من آیا ندہم
آیا عطا نکنم ترا آیا خبر ندہم ترا - الا افعل بک عشر خصال - آیا نکنم بتو دہ خصلت یعنی چیزی کہ مکفرہ خصلت ست یعنی
بیاموزم ترا چیزی کہ کفارت دہ نوع از ذنوب گردد کہ اولہ وآخرہ الی آخرہ بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال
انواع ذنوب باشد کہ معدود اند وبعضی گفتہ اند کہ مراد بعشر خصال تسبیحات ست وآن در غیر قیام دہ دہ بار ست -
اذا انت فعلت ذلک غفر اللہ لک ذنبک - وقتی کہ تو بکنی آن را بیامرزد خدا ترا گناہان ترا - اولہ وآخرہ - گناہان را کہ پیش
ازین کردہ وگناہان کہ پس ازین خواہی کرد یا ہمہ گناہان کہ پیش وپس یکدیگر اند - قدیمہ وحدیثہ گناہان کہنہ ونو
خطاہ وعمدہ - وگناہان کہ بی قصد ونادیدہ ونادانستہ کردہ وگناہان کہ بقصد کردہ صغیرہ وکبیرہ گناہان خرد وکلان سرہ
وعلانیتہ - گناہان پوشیدہ وآشکارا - ان تصلی اربع رکعات - وآن اینست کہ بگذاری چہار رکعت را - تقرا فی کل رکعۃ فاتحۃ
الکتاب وسورۃ - میخوانی در ہر رکعت فاتحہ وسورہ از قرآن را ہر سورہ کہ باشد وشیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم
واللیلۃ گفتہ کہ بخواند در وی الہٰکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص - فاذا فرغت من القراءۃ فی اول
رکعۃ وانت قائم قلت - پس چون فارغ شوی از قرأت در رکعت اولی وحالانکہ تو ایستادہ میگوئی - سبحان اللہ
والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر خمس عشرۃ مرۃ - پانزدہ بار ودر روایتی لا حول ولا قوۃ الا باللہ زیادہ آمدہ - ثم
ترکع - پستر رکوع میکنی - فتقولہا وانت راکع عشرا - پس میگوئی این کلمات مذکورہ را وحالانکہ تو رکوع کنندہ دہ
بار بعد از تسبیح رکوع - ثم ترفع راسک من الرکوع فتقولہا عشرا - پستر بر میداری سر خود را از رکوع پس میگوئی این
کلمات را دہ بار بعد از سمع اللہ لمن حمدہ ربنا لک الحمد - ثم تہوی ساجدا - پستر پایان می آئی برای سجدہ - فتقولہا
وانت ساجد عشرا - پس میگوئی این کلمات را در سجدہ دہ بار بعد از تسبیح سجود - ثم ترفع راسک من السجود فتقولہا

عشرا - پستر بر میداری سر خود را از سجدہ پس میگوئی آن را دہ بار - ثم تسجد فتقولہا عشرا - پستر سجدہ میکنی پس میگوئی
آن را دہ بار - ثم ترفع راسک فتقولہا عشرا - پستر بر میداری سر خود را پس میگوئی آن را دہ بار بعد از ہر دو سجدہ - فذلک
خمس وسبعون فی کل رکعۃ - پس مجموع آن ہفتاد وپنج بار میشود در ہر رکعت - تفعل ذلک فی اربع رکعات - میکنی آن را در چہار
رکعت - در تشہد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمدہ است - اللہم انی اسالک توفیق اہل الہدی واعمال
اہل الیقین ومناصحۃ اہل التوبۃ وعزم اہل الصبر وجد اہل الخشیۃ وطلب اہل الرغبۃ وتعبد اہل الورع وعرفان اہل العلم
حتی القاک اللہم انی اسالک مخافۃ تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق بہ رضاک وحتی اناصحک بالتوبۃ خوفا
منک وحتی اخلص لک النصیحۃ حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور وحسن ظن بک سبحان خالق النور - ان استطعت ان تصلیہا
فی کل یوم مرۃ فافعل - اگر میتوانی کہ بگذاری این نماز را در ہر روز یکبار پس بکن آن را - فان لم تفعل ففی کل جمعۃ مرۃ - پس اگر نکنی
ہر روز پس بکن در ہر ہفتہ یکبار - فان لم تفعل ففی کل شہر مرۃ - پس اگر نکنی تو در ہر جمعہ پس بکن در ہر ماہ یکبار - فان لم تفعل ففی
کل سنۃ مرۃ - پس اگر نکنی تو در ہر ماہ یکبار پس بکن در ہر سال یکبار - فان لم تفعل ففی عمرک مرۃ - پس اگر نکنی تو در ہر سال پس
بکن در عمر خود یکبار - رواہ ابو داؤد وابن ماجۃ والبیہقی فی الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی رافع نحوہ - بدانکہ مشہور و
معمول در صلوٰۃ تسبیح ہمین طریق است کہ مذکور شد ودر روایت ترمذی از عبد اللہ ابن المبارک پانزدہ بار بعد از ثنا پیش از
تعوذ وتسمیہ ودہ بار بعد از قرأت تا آخر ارکان وبعد از سجدتین تسبیح نیست ومخیر ست کہ بیک سلام بگذارد یا بدو سلام ودر مذہب
امام اعظم بیک سلام ست بدانکہ حدیث صلوٰۃ تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد وترمذی آوردہ ودر
روایتی نہایت در ہر سال داشتہ ودر تمام عمر یکبار ذکر نکردہ ومؤلف از حدیث ابن ماجہ وبیہقی نیز آوردہ ودر حصن حصین
برمز ابی داؤد وابن ماجہ ومستدرک حاکم وصحیح ابن حبان ذکر کردہ وبعض محدثان را در حدیث سخن ست وابن جوزی کہ در
نسبت وضع از مستعجلان ست آن را در موضوعات آوردہ ونزد اہل تحقیق سخن ابن جوزی مردود ست وبسیاری از علمای
محدثین آن را تصحیح نمودہ اند واز زمان سلف از تابعین ومن بعدہم الی یومنا ہذا معمول ومشہور شدہ ومشائخ طریقت
بدان وصیت کردہ اند وشیخ ابن حجر در تقویت واثبات آن مبالغہ نمودہ وجملہ از ان در شرح مذکور ست اینجا این مقدار کافی است
واللہ الموفق - وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اول ما یحاسب بہ العبد یوم القیمۃ
من عملہ صلوٰتہ - فرمود نخستین عملی کہ حساب کردہ میشود بدان بندہ روز قیامت از اعمال وی نماز اوست - فان صلحت فقد افلح وانجح
پس اگر نیک بود نماز وی پس بتحقیق رستگار وپیروز شد بندہ وبر آمد حاجت وی - وان فسدت فقد خاب وخسر - واگر تباہ
باشد نماز وی پس بتحقیق ناامید وزیان زدہ شد آن بندہ - فان انتقص من فریضتہ شیئ - پس اگر کمی یافت از نماز فرض وی
چیزی از سنن وآداب - قال الرب تبارک وتعالی انظروا ہل لعبدی من تطوع - میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا ہست
مر بندہ مرا از نماز نفل - فیکمل بہا ما انتقص من الفریضۃ - پس تکمیل وتتمیم کردہ میشود بآن چیزی کہ کم شدہ است

از فرض - ثم یکون سائر عمله کذلک - پس میباشد باقی عملهای آن بنده از زکوٰة و صیام و حج آن برین وجه که اگر چیزی
از مکملات فرائض کم شده تمام کرده میشود بنوافل - وفی روایة - و در روایتی همچنین آمده که ثم الزکوٰة مثل ذلک - پس
زکوٰة مانند نماز ست در تکمیل بنوافل - ثم توخذ الاعمال علی حسب ذلک - پس گرفته میشوند تمامهٔ عملها بر اندازهٔ آن و
درین روایت ذکر زکوٰة بعد از صلوٰة صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم کرده - رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث
را ابوداود از ابوهریره - و رواه احمد عن رجل - و روایت کرد آن را امام احمد از مردی غیر معین از اصحاب و خصوص از
ابی هریره نکرده - وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما
گوش نمی نهد خدا تعالی و اقبال نمیکند برحمت و رافت مر بنده را در عملی فاضلتر از دو رکعت که میگزارد آنها را یعنی نماز
فاضلتر از همه عملهاست و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از عملهای دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن
و اصغا بجهت آنست که عمده در نماز و فاضلترین ارکان نماز و اذکار وی قرآن ست اگرچه افعال و اذکار دیگر هم دارد - وان البر
لیذر علی راس العبد مادام فی صلوته - و بدرستیکه نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعض
روایت لیذر بدال مهمله خوانده اند از ذر بمعنی ریختن آب و شیر و مانند آن اگرچه معنی وارد اما چون مخصوص بمایعات ست یعنی
چیزهای که سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسبت مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف ست و صحیح بذال معجمه است
وما تقرب العبد الی الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن - و نزدیکی نجست بنده بسوی خدا بمانند چیزی که بیرون آمده از وی سبحانه که
قرآن ست و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم ست یا از لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی
میرود بالقراءة و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارت ست بوجه فضیلت نماز از اعمال دیگر - رواه احمد والترمذی

باب صلوٰة السفر

بدانکه خلاف نیست مر هیچ یکی از ائمه و علمای امت را در جواز قصر مر مسافر را ولیکن نزد ما قصر واجب ست و فرض وقت
بر مسافر دو رکعت ست و قصر عزیمت است اگرچه اطلاق رخصت بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگزارد درست
نیست مگر آنکه در قعدهٔ اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه آثم گردد بترک سلام و مذهب مالک
چنانکه مفهوم میگردد از رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب ایشانست موافق مذهب ماست و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق
مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در سفر چهار رکعت گزارده باشد و نه خلفای اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از دور خلافت وی
در منا چهار رکعت گزارد و آن را تاویلات و محامل ست و سخن درین باب و دلائل طرفین طویل است و در شرح آن را ذکر کرده ایم
الفصل الاول - عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا - روایت ست از انس
که آنحضرت گزارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت - وصلی العصر بذی الحلیفة رکعتین - و گزارد نماز عصر در ذی الحلیفه دو رکعت

وذو الحلیفة بضم حای مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فا موضعی ست بر پنج و شش میل از مدینه و این در وقت قصد آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم بحج پس نماز ظهر بمدینه گزارده بر آمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شده
نماز عصر دو رکعت گزارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت - متفق علیه - وعن حارثة بحای مهمله و ثای مثلثه ابن وهب
بفتح واو و سکون ها - الخزاعی بضم خای معجمه و زای - برادر عبدالله بن عمر از یک مادر مر او را صحبت ست روایت میکند
از آنحضرت و از حفصه ام المومنین - قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط وآمنه بمنی رکعتین - گفت
گزارد با ما آنحضرت و حالانکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز باین جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد کافران
بمنا دو رکعت - و آمنه افعل التفضیل جمع امن بر وزن طلبه جمع طالب نیز روایت ست و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه دران
از حد حصر و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شرعیت قصر موقوف بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن دلالت
دارد بران نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است - متفق علیه - وعن یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین ابن امیة
بضم همزه و فتح میم و تشدید یای تحتانیه صحابی ست اسلام آورد روز فتح و حاضر شده حنین را و طائف و تبوک و عامل عمر بن الخطاب
بود بر نجران کشته شد بصفین همراه امیر المومنین علی رض - قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا من الصلوٰة
روایت ست از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن خطاب را که نیست جز این نیست که گفته است خدا تعالی گناهی نیست بر شما
در قصر کردن شما نماز را - ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا - قصر کنید اگر بترسید شما که در فتنه و فسادی اندازد شما را آن کسانی که
کافر اند - فقد امن الناس - پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که مائیم پس چگونه قصر کنیم - قال عمر رضی الله عنه عجبت
مما عجبت منه - گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو - فسالت رسول الله - پس پرسیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنم - فقال صدقة تصدق الله بها علیکم - این قصر کردن صدقه و احسانی
است که تصدق کرده است خدا تعالی بآن بر شما - فاقبلوا صدقته - پس بپذیرید شما صدقه و احسان خدا را چون پروردگار
تعالی تخفیف و آسانی کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی ست که مناسب بمقام عبودیت نیست
و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه و تعالی روزه را در سفر استقاط ننموده و بافطار تخفیف
فرموده است آنجا چرا صوم را جائز می دارید و عزیمت می شمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا چهار
رکعت گزاردن جرأت و سخت گرفتن ست بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز
مسافر و روزه وی جوابش آنکه اینجا که در افطار آسانی ست در روزه داشتن در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی ست و در
وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد و اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم -
اما تقیید در آیت بقول وی سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب است که غالب در حال مسافران
خوف ست خصوصا دران زمان که کافران در صدد ایذا و اهلاک مسلمانان بوده اند - رواه مسلم - وعن انس قال خرجنا

مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة - گفت انس بیرون آمدیم با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة الوداع
بود - فکان یصلی رکعتین رکعتین - پس بود آنحضرت که میگذارد دو رکعت دو رکعت بجهت مسافرت - حتی رجعنا الی المدینة - تا آنکه
باز برگشتیم بمدینه - قیل له اقمتم بمکة شیئا - گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه چیزی یعنی مدتی - قال اقمنا بها عشرا -
گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم
شد که باقامت ده روز مقیم نمیشوند و نماز چهارگانی نمیگذارند - متفق علیه - وعن ابن عباس قال سافر النبی صلی الله
علیه وسلم سفرا فاقام تسعة عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین - گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت کرد نوزده
روز میگذارد نماز دو رکعت دو رکعت - قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا و بین مکة تسعة عشر رکعتین رکعتین - گفت ابن عباس
پس ما میگذاریم در مانند منزلے که میان ما و میان مکه است نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در منزلے
که میان مکه و مدینه نوزده روز میگذاردیم دو رکعت و این در غزوهٔ فتح بود یا مراد آنست که چون سفری میکردیم در از جانبی که
میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست - فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا - پس چون اقامت میکردیم
بیشتر از آن میگذاردیم چهار رکعت - رواه البخاری - بدانکه مذهب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز
یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال بایستد قصر کند و این تقدیر مروی است از
ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آذربایجان
شش ماه ایستاده که امروز و فردا برآید مسافرانه میگذارد و صحابهٔ دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملک بن مروان در
شام دو ماه ایستاده و دو رکعت میگذارد و مذهب شافعی آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و
چهار رکعت بگذارد و اگر بی نیت بقصد برآمدن امروز فردا زیاده از هژده روز بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باربعه
را از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر بپانزده را بالقیاس بر مدت طهر که بر پانزده است و نیز اقامت
آنحضرت در مکه ده روز با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان برای
حج آمده بودند و آن تا تاریخ هیزدهم میکنند و اعتبار نوزده روز منافی ست با نچه از ابن عمر و انس نقل کرده شده و حدیث
ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر هیزده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر
گفته باشد و این بعید است والله اعلم و در بعض روایات ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است
و وجه تطبیق در شرح مذکور است والله اعلم - وعن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از اجلهٔ تابعین و ثقه و مجمع
علیه و کثیر الحدیث است - قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین - گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکه
پس بگزارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت - ثم جاء رحله وجلس - پس آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را و نشست
فرای ناسا قیاما - پس دید مردم را ایستاده - فقال ما یصنع هؤلاء - پس گفت ابن عمر چه میکنند ایشان - قلت یسبحون - گفتم

نماز هاے نفل میگذارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد - قال لو کنت مسبحا - گفت ابن عمر اگر می بودم من که نماز
نفل میکردم - اتممت صلوتی - تمام میگذاردم نماز فرض را یعنے اگر محل گذاردن نوافل میبود اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس
هرگاه که فرائض قصر کرده شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی ست از نفل - صحبت رسول الله - صحبت داشتم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین - پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمیگذارد
نوافل را - و ابا بکر و عمر و عثمان کذالک - و صحبت داشتم ابا بکر و عمر و عثمان را همچنین یعنے زیادہ نمیکردند در سفر بر دو رکعت - متفق علیه -
بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و عدم منع و انکار نیز از وی منقول ست چنانچه در آخر فصل
ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را دید که نفل میگذارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعدهم رضی الله عنهم بر جواز آن و بعض
گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب ست و آنها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل
مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت سیر و نزول و بعض فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز با نکه آنچه پیش از نماز است
منفصل است از وی پس گمان برده نمیشود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب بخلاف آنچه از نماز
است متصل است بوی صورة و معنی و بتحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گزارده و نماز چاشت را روز فتح
گذارده و طیبی گفته که شاید آنحضرت میگذارد رواتب را در جای رخت و جای باش خود و ابن عمر آن را ندیده بود و شاید
که در بعض احیان ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز والله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لا یزید فی السفر عدم زیادت در
غالب احوال است و مروی از ابی حنیفه در سنن سه قول ست اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول ست - وعن ابن عباس قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوة الظهر والعصر اذا کان علی ظهر سیر و یجمع بین المغرب والعشاء - گفت ابن عباس
که آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتیکه میبود بر پشت سیر یعنے در سفر یا مراد حالت سیر است نه حالت نزول و جمع
میکرد میان نماز مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو ست جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را
در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر و نماز مغرب را در وقت عشا بگذارد چنانکه در احادیث آینده بیاید - رواه
البخاری - وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به - بود آنحضرت که
میگذارد در سفر بر شتر خود بهر سو که روی می آورد شتر و لیکن روی می آورد به قبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده - یومی
ایماء - اشارت میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع میکرد - صلوة اللیل -
میگذارد نماز شب را - الا الفرائض - میگذارد همه نمازها را اگر نماز نافله باشد نه فرض را - و یوتر علی راحلته - و میگذارد وتر را بر راحلهٔ خود - متفق علیه -
در این حدیث دو حکم مذکور شده یکی آنکه جواز صلوة بر دابه مخصوص بنوافل ست و مراد بدان شامل رواتب و تهجد است و در این حدیث
تخصیص بذکر صلوة لیل واقع شده و در احادیث دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شده و مروی از امام ابو حنیفه
آنست که مستحب است نزول برای سنت فجر و در روایتی واجب و لهذا جایز نیست گذاردن آن نشسته بی عذر اما

گزاردن فرائض بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه در بادیه باشد که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دابه سرکش باشد که میسر نگردد بر وی سواری بعد از فرود آمدن یا بسبب پیری و ضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی را نیابد که بردارد و سوار سازد و هر یا گل و لای چنان باشد که نماز بران ممکن نباشد و بعذر مطر نیز جائز است و فروعات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایة و آورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای وتر و مروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است و نیز گفته که نماز جنازه و منذور و سجدهٔ تلاوت که بر زمین خوانده نیز جائز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است و جمهور ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر اگر داخل مصر باشد جائز نیست مر او را تنفل بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جائز است اما مکروه و ابو یوسف گفته لا باس به بعد از ان اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جائز باشد بعض گفته اند دو فرسخ و بعض سه فرسخ و نیز و بعض یک میل بس است و صحیح آنست که جائز است بعد از مفارقت بیوت مصر چنانچه در جواز قصر

الفصل الثانی - عن عائشة قالت کل ذلک قد فعل رسول الله - همه آن را کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قصر الصلوة و اتم - قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر و هم اتمام صاحب سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آن حضرت اتمام بوجود نیامده است و دار قطنی صحت این حدیث را ادعا کرده است و حدیثی دیگر آورده است از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده والله اعلم - رواه فی شرح السنة - وعن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی - گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم وشهدت معه الفتح - و حاضر شدم با آن حضرت فتح مکه را - فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة - پس اقامت کرد در مکه هژده شب - لا یصلی الا رکعتین - نمیگزارد مگر دو رکعت - یقول یا اهل البلد صلوا اربعا - میگفت ای اهل مکه بگزارید چهار رکعت - فانا سفر - زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند او را اما مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند و چهار رکعت بگزارد و سفر بفتح سین و سکون فا جمع سافر مثل رکب راکب و اصل سافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگر میباشد - رواه ابو داود - وعن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم الظهر فی السفر رکعتین وبعدها رکعتین - گفت ابن عمر که گزاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت - وفی روایة قال صلیت مع النبی - گفت نماز گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الحضر والسفر - در حضر و سفر - فصلیت معه فی الحضر الظهر اربعا وبعدها رکعتین - پس گزاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و پس وی دو رکعت - وصلیت معه فی السفر الظهر رکعتین وبعدها رکعتین - و گزاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت و پس وی دو رکعت - والعصر رکعتین ولم یصل بعدها شیئا - و گزاردم در سفر عصر را دو رکعت و نگزارد آنحضرت

چیزی بیان عصر حضر نکرد اکتفاءً - والمغرب فی الحضر والسفر سواء ثلث رکعات - و گزاردم نماز مغرب را در حضر و سفر برابر سه رکعت - ولا ینقص فی حضر ولا سفر - و کم نمیشود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر ولا ینقص بفتح تحتانیه و ضم قاف تصحیح کرده اند پس معلوم شد که قصر مخصوص رباعی ست - وهی وتر النهار - و نماز مغرب وتر روز ست چنانکه نماز وتر وتر شب است پس وتر ثابت است در شب و روز بحکم ان الله وتر یحب الوتر - وبعدها رکعتین - و گزارد بعد مغرب دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرده بر مقایسه گذاشت - رواه الترمذی - و ازین حدیث ابن عمر معلوم میشود که گزاردن سنن رواتب در سفر آمده است و از حدیث حفص بن عاصم از ابن عمر که گذشت خلاف این معلوم شد ظاهرا غالب احوال آن بود که نمیگزارد و گاهی میگزارد ابن عمر از ان مردم جدی و اجتهادی در گزاردن ندید پس انکار کرد و در شرح سفر السعادت کلام بسیار درین واقع شده است والله اعلم - وعن معاذ بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر والعصر - بود آنحضرت در غزوهٔ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و میگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد ظهر و عصر را در وقت ظهر میگزارد و این جمع تقدیم است - وان ارتحل قبل ان تزیغ الشمس - و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب و برگشتن وی - اخر الظهر حتی ینزل للعصر - تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرودی آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر میگزارد و این جمع تاخیر ست - وفی المغرب مثل ذلک - و میکرد در مغرب مانند آن یعنی ان غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب والعشاء - چون ناپدید میشد و غروب میکرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند جمع میکرد میان مغرب و عشا و عشا را با مغرب میگزارد وان یرتحل قبل ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم یجمع بینهما - و اگر کوچ میکرد پیش از غائب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه فرودی آمد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب و عشا بدانکه وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعض احادیث مطلق و بعض مقید بحالت سیر و بعض بحالت جد در سیر و بعض تعجیل سیر و ازینجا اختلاف کرده اند علما پس بعض قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان ست و بعض تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعض مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل در ان و در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک اینست و صاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون تعجیل میکرد در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول و قرار اصلا مروی نیست و تخصیص دیگر کرده اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعض جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی ست از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا و میگوییم ما در اثبات مذهب وی رضی الله عنه و بالله التوفیق که تعیین اوقات صلوة قطعی ست و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان راه نیست تا که شمرده اند تاخیر صلوة را از وقت از جمله کبائر و امام محمد در موطای خود گفته است که بتحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب بجانب حکام خود در آفاق می نوشت و نهی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین در وقت واحد و خبر میکرد ایشان را که جمع بین الصلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و چون تعیین اوقات صلوة قطعی و متواتر باشد معارض نگردد بدان خبر احاد بخلاف افطار

و قصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن و روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم که گزارده باشد نمازی را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشا را که جمع کرد بمزدلفه و تحقیق آمده است جمع میان ظهر
و عصر در عرفات و آن از جهت مناسک حج بوده نه بسبب سفر و جمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده اند
از آن واقع شده است تصریح بدان در احادیث نیست جز در غزوهٔ تبوک و ثابت نشده در آن غزوه نیز دوام و تحقیق آنست که کلمهٔ کان
بر دوام و استمرار دلالت ندارد چنانکه پوشیده نیست بر متدبر و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از ابن عمر آورده که گفت جمع
نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد
مگر یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجهٔ خود صفیه بنت ابی عبید پس بیرون آمد بسوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع نکرد مگر یکبار
یا دو بار و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبد الله بن عمر آیا جمع میکرد عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر گفت
نی مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح و مختلف آمده روایات بخاری در آن و لهذا رفته اند بسیاری از ائمه
بعدم جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر بجمع تاخیر در بعض احیان و تاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر
کرده شود صلوٰة اولی و ادا کرده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوٰة ثانی و ادا کرده شود در اول وقت و تسمیه کرده اند بعض این را
بجمع صوری و این جمع در صورت و در ظاهر است نه در معنی و حقیقت اطلاق جمع بر مثل این صورت که حمل کرده اند بران حنفیه جمع را در
آمده است در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگرچه در بعض روایات اینچنین آمده که جمع کرد
و گزارد ظهر و عصر را در وقت عصر بر تقدیر صحت این روایت محمول است بر همین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده شده و در
جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه سیر میکرد بعد از غروب شمس تا
قریب غیبوبت شفق پس فرود می آمد و میگزارد مغرب را بعد از ان طعام می طلبید و میخورد پس میگزارد عشا را و کوچ میکرد و میگفت
همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن عمر که وی میگزارد مغرب را در آخر
وقتش تا قبیل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از نافع
و عبد الله بن واقد آورده که گفت مؤذن ابن عمر الصلوٰة پس گفت ابن عمر سیر کن و برو تا نزدیک شد غروب شفق پس
فرود آمد و گزارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گزارد عشا را و گفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
هنگامیکه در شتابی می آورد وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات صریحست
که ناظر ست بسوی جمع بر طریقه که امام ابوحنیفه اعتبار کرده و ظاهر آنست که روایات در عدم جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا
آخر وقت همه وارد شده و اختیار کرده امام عدم جمع را یا جمع بمعنی اخیر را احتیاطاً بجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد و انکار
روایات احادیث جمع و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعیه نیز ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه است
و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز بود اینست که میسر شد ما را از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام و نیافتیم هیچ

یکی از شارحین را که تکلم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم این کلام در جمع بین الصلوتین بود مر مسافر را اما جمع مقیم
را پس ترمذی گفته که بعض از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و احمد و اسحٰق بدان قائل شده و بعض بجمع از جهت مطر
نیز رفته و باین قائل شده شافعی و احمد و اسحٰق و قائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند میان الصلوتین
بعذر پس تحقیق در آمد بابی از ابواب کبائر و عمل برین است نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت
ترمذی ست و نزد ما جائز نیست جمع بهیچ وجه اگر چیزی ازان ثابت و صحیح شود تاویلش همان ست که گفته شد والله اعلم • و عن
انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر واراد ان یتطوع • بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواست که نماز
نفل بگزارد • استقبل القبلة بناقته فکبر • روی می آورد قبله را بر شتر ماده خود پس تکبیر میگفت • ثم صلی حیث وجهه رکابه • پس نماز
بگزارد بهر سو که متوجه میگردانید او را مرکوب وی در کاب بکسر راء شتر • رواه ابوداؤد • و عن جابر قال بعثنی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی حاجة • گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در کاری • فجئت وهو یصلی علی راحلته نحو المشرق • پس آمدم من و حالانکه آنحضرت
میگزارد نماز بر راحلهٔ خود بجانب مشرق • ویجعل السجود اخفض من الرکوع • و میگردانید سجده را پست تر از رکوع • رواه ابوداؤد

الفصل الثالث

عن ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنیٰ رکعتین • گفت ابن عمر گزارد آنحضرت بمنیٰ دو
رکعت را • وابوبکر بعده وعمر بعد ابی بکر • و گزارد ابوبکر بعد از آنحضرت و گزارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت یعنی در وقتیکه
آنحضرت و ابوبکر و عمر بحج آمدند و بمنیٰ رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گزاردند • وعثمان صدرا من خلافته • و گزارد
عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش یا هشت سال بمنیٰ دو رکعت • ثم ان عثمان صلی بعد اربعا • پس بعد مدتی عثمان
بگزارد بعد از ان بمنیٰ چهار رکعت • فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا • پس بود ابن عمر چون میگزارد با امام یعنی
با عثمان رضی الله عنه میگزارد چهار رکعت • واذا صلی وحده صلی رکعتین • و چون میگزارد تنها یعنی نه همراه عثمان میگزارد دو رکعت
متفق علیه • و در سبب گزاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند در شرح آن را ذکر کرده ایم و اقرب وجوه آنست
که در موسم حج مردم بسیار از اعراب اهل بدو و غیرهم که عالم بتفاصیل احکام نبودند جمع میشدند پس با ایشان مینمود که فرض صلوٰة
چهار است و اگر دو میگزارد شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند و نمی دانستند که آن بسبب سفر است و بعض گفته اند
که شاید مذهب عثمان آن بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانکه ظاهر قرآنست یا آنکه
عثمان آخر موافق عائشه شد که قصر و اتمام هر دو جائز است و قصر رخصت ست و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر امت
و عن عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوٰة رکعتین • گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان نبوت دو رکعت در
سفر و حضر • ثم هاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم ففرضت اربعا • پس هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت • و
ترکت صلوٰة السفر علی الفریضة الاولی • و گذاشته شد نماز سفر بر فریضهٔ اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و در
روایت مسلم آمده که وزید فی الحضر و زیادت کرده شده دو رکعت دیگر در نماز حضر و ازین حدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر رخصت نیست

بعد از شریعت چہار رکعت بلکہ اصل مشروع دو رکعت است پس عزیمت باشد نہ رخصت و این مؤید مذہب حنفی ست۔
قال الزہری قلت لعروۃ۔ گفت زہری گفتم مر عروہ را۔ ما بال عائشۃ تتم۔ چیست حال عائشہ کہ تمام میکرد و چہار رکعت میگزارد در سفر۔ قال تاولت کما تاول عثمان۔ گفت تاویل کرد عائشہ چنانکہ تاویل کرد عثمان در گزاردن چہار رکعت و در تاویل عثمان وجوہ متعددہ است و صحیح در تاویل عائشہ و عثمان آنست کہ ایشان قصر را و اتمام را ہر دو جائز داشتند چنانکہ گفتہ شد۔ متفق علیہ۔ و
عن ابن عباس قال فرض اللہ الصلوۃ علی لسان نبیکم صلی اللہ علیہ وسلم فی الحضر اربعا۔ گفت ابن عباس فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چہار رکعت۔ وفی السفر رکعتین۔ و فرض گردانید در سفر دو رکعت۔ وفی الخوف رکعۃ۔ و در حالت خوف یک رکعت اخذ کردہ اند بظاہر این طائفہ از سلف و حمل کردہ اند آنرا جمہور بر آنکہ چون با امام یک رکعت گزاردہ شود ہمان را اعتبار کرد و فرمود فرض در وی یک رکعت است و ثمرۂ خلاف در اینجا ظاہر خواہد شد کہ اگر از یکے صلوۃ خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو و ظاہر قول جمہور ست زیرا کہ فرض اگر یک رکعت ست چرا رکعت دیگر میگزارند و تفصیل این در باب صلوۃ خوف بیاید۔ رواہ مسلم۔ وعنہ وعن ابن عمر روایت ست از ابن عباس و از ابن عمر۔ قالا گفتند سن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ السفر رکعتین سنت کرد و شریعت نہاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت۔ وہما تمام غیر قصر۔ و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست کہ مشروع در سفر ہمین دو رکعت است نہ آنکہ چہار بود بر دو رکعت کوتاہ ساختند چنانکہ حدیث عائشہ ناطق ست بدان اگرچہ در قرآن لفظ قصر بظاہر بر آن اطلاق یافتہ۔ والوتر فی السفر سنۃ۔ و وتر در سفر سنت ست یعنی طریقۂ مسلوکہ در دین ست ترک کردہ نشود در سفر چنانکہ ترک کردہ میشود نوافل والا وتر گو واجب است سنت نیست و اگر سنت ست در سفر و حضر سنت است تخصیص بسفر چیست
رواہ ابن ماجہ۔ وعن مالک بلغہ ان ابن عباس کان یقصر الصلوۃ فی مثل ما یکون بین مکۃ والطائف۔ روایت کرد مالک کہ رسیدہ است او را کہ بود ابن عباس کہ قصر میکرد نماز را در مانند مسافتیکہ میان مکہ و طائف است مراد طریق قریب ست کہ سیر میکنند در وی ابل انا طریق وادی نعمان کہ راہ کوہ است قریب ست۔ وفی مثل ما بین مکۃ وعسفان۔ و قصر میکرد در مانند مسافتیکہ میان مکہ و عسفان است عسفان بضم عین و سکون سین مہملہ موضعی ست در راہ مکہ و مدینہ قریب مکہ۔ وفی مثل ما بین مکۃ وجدۃ۔ بضم جیم و مشہور میان عوام بکسر جیم شدہ است۔ قال مالک وذلک اربعۃ برد۔ بضمتین گفتہ است مالک آن مسافت چہار برید است کہ شانزدہ فرسخ باشند و فرسخ سہ میل و میل تا آنجا کہ نظر کار کند و بعض گفتہ اند تا آنجا کہ در زمین ہموار نظر بر شخصے افگنند و در نیابد کہ مرد ست یا زن و میرود یا می آید و بعض شش ہزار ذراع گفتہ و بعض چہار ہزار ذراع یا سہ ہزار ذراع و ذراع بیست و چہار انگشت بر ہین و بعض گفتہ اند دوازدہ ہزار قدم آدمی کذا فی فتح الباری و ظاہر این حدیث در آنست کہ این سہ مسافت کہ در حدیث مذکور شدہ برابر باشند اما واقع آنست کہ مسافت میان مکہ و طائف دراز تر ست از ہمہ مگر آنکہ اشارت باخیر باشد کہ مسافت میان مکہ و جدہ است۔ رواہ فی الموطا۔ بعد از ان بدانکہ بعضی از علما گفتہ اند کہ ثابت نشدہ در کتاب و نہ در سنت مسافت در حد سفر بلکہ آنچہ ثابت شدہ است مطلق سفر ست و مسافت و سفر آنچہ واقع شدہ است در وی قصر متفاوت ست بعض قریب و بعض بعید چنانچہ ظاہر میشود از احادیث واردہ در باب و ہمسایہ

و تابعین و من بعدہم در تعیین آن اجتہاد ہا نمودہ و استنباطہا کردہ مختلف شدہ اند اما شافعی تعیین بیک روزہ در روایتی بدو روز نمودہ چنانکہ در ہدایہ گفتہ است و در حاوی کہ در مذہب ایشان ست تعیین بشانزدہ فرسخ کردہ و مذہب امام مالک و امام احمد نیست زیرا کہ در احادیث اربع برد واقع شدہ و آن شانزدہ فرسخ ست و لیکن در صحت این احادیث سخن ست و امام ابوحنیفہ بمسافت سہ شب و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نمودہ و امام ابویوسف دو روز و اکثر روز سوم اعتبار کردہ زیرا کہ اکثر حکم کل دارد و مذہب ایشان احوط ست و اصحاب ظواہر مطلق سفر معتبر داشتہ دراز باشد یا کوتاہ و در شرح تحقیق آن کردہ شد واللہ اعلم۔ وعن البراء قال صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثمانیۃ عشر سفرا۔ براء بن عازب گفت صحبت داشتم با آن حضرت در ہژدہ سفر۔ فما رأیتہ ترک رکعتین اذا زاغت الشمس قبل الظہر۔ پس ندیدم من آنحضرت را کہ ترک کردہ باشد دو رکعت را وقتیکہ می گشت آفتاب پیش از ظہر ظاہر آن ست کہ این دو رکعت سنت پیش از ظہر باشد و انکار ابن عمر گزاردن روایت را معتبر نیست از جہت اختلاف روایات و اضطراب آن اودی و تواند کہ آن حضرت گاہی میگزارد و گاہی نی پس از براء بن عازب دیدن گزاردن اتفاق افتاد و از ابن عمر ناگزاردن و بعض فرق کردہ اند در قبلیت و بعدیت چنانکہ گذشت و بعض گفتہ اند کہ این دو رکعت از مطلق نوافل بود نہ رواتب و این قول بعید ست و بالجملہ روایات در گزاردن جز فرض در سفر مختلف آمدہ واللہ اعلم۔ رواہ ابوداود والترمذی وقال ہذا حدیث غریب
وعن نافع قال ان عبد اللہ بن عمر کان یرے ابنہ عبید اللہ یتنفل فی السفر ولا ینکر علیہ۔ گفت نافع کہ ابن عمر میدید پسر خود را کہ عبید اللہ نام داشت کہ نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بروے سابقا گذشت کہ ابن عمر گروہی را دید کہ نفل میگزاردند در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاہرا نزد وی رضی اللہ عنہ ہر دو جائز بود در مقامی انکار مصلحت دید و در مقامے تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل واللہ اعلم۔ رواہ مالک

باب الجمعۃ

مشہور در جمعہ ضم جیم و میم است و بسکون میم نیز آمدہ و آن قرائت اعمش ست و از فراء بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمدہ و این روز را در زمان قدیم عروبہ میخواندند بر فتح عین و تسمیہ بجمعہ گفتہ اند بجہت آن ست کہ اجتماع آفرینش عالم و تمامی او درین روز بود و ابتدای آن روز یکشنبہ بود و این وجہ دلالت دارد بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از پیدا کردن آسمانہا و تعقل این خالے از اشکالی نیست فافہم و بعض گفتہ اند بجہت اجتماع خلق آدم و تمامی وے درین روز یا بجہت اجتماع امور عظام در وی از پیدا شدن آدم و افتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکہ از احادیث معلوم خواہد شد و بعض گفتہ اند کہ کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم خدا و خبر میداد بر آمدن نبی آخر الزمان از حرم و بعض گفتہ اند کہ قصی جمع میکرد و بعض گفتہ اند تسمیۂ وے بجمعہ از جہت اجتماع ناس ست در وے برای نماز و این اسم اسلامی ست و نام او در جاہلیت عروبہ بود و تحقیق آنست کہ عروبہ اسم قدیمی جاہلی ست و ہم در جاہلیت

تغییر داد و موسوم بجمعه نام نهاد و همچنانکه باقی نامهاے هفته را و نام ایام هفته در جاهلیت اوّل اهون جبار دبار مونس عروبه شیار
و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بود و در دور اسلام زیادت شرف و فضائل و خواص و کرامات مخصوص شد
الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون - ماپسینانیم در دنیا باعتبار زمان
و خلقت - السابقون یوم القیامة - پیشینیانیم در آخرت در شرف و منزلت و سبقت در حشر و نشر و حساب و حکم و در آمدن
بهشت یا در احراز فضیلت روز جمعه - بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا - جز اینکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند یعنی
انبیاے ایشان را کتاب پیش از ما - واوتیناه من بعدهم - و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و بحقیقت این نیز
موجب فضل ماست چه کتاب متاخر ناسخ متقدم ست و باین ظاهر شد که قول او نحن الآخرون نیز براے بیان فضل است
نه مجرد توطیهٔ ذکر قرین اوست و بید بفتح باء و سکون یاء بمعنی غیر و میداً بمیم نیز لغتی ست دروی - ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم یعنی این
روز یهود و نصاری ست که فرض کرده شد بر ایشان - یعنی یوم الجمعة - مراد باین روز روز جمعه است - فاختلفوا فیه - پس اختلاف
کردند ایشان در وی بدانکه شراح اختلاف کرده اند در بیان مراد بفرض گردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود و نصاری
و اختلاف کردن ایشان دران بعض گفته اند که وے تعالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه بعینه و امر کرد ایشان را
باجتماع در وی براے عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث ست پس مخالفت کردند ایشان امر الٰهی را و تمرّد ورزیدند دران
چنانکه عادت ایشان بود در تمرّد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند بآنکه این روز انتهاے آفرینش
عالم ست و نصاری یوم الاحد را که روز ابتداے آفرینش ست و اکثر بر آنند که مراد بفرض گردانیدن امر کردن ایشان ست
باستخراج آن روز بافکار خود و تعیین و دریافت آن براے و اجتهاد و گفته شد مر ایشان را که حق تعالی فرض گردانیده است
بر شما در علم خود روزے را که فارغ شوید در وی براے فکر و ذکر و عبادت دریابید آن را باجتهاد خود و این ابتلائی است
از حق سبحانه مر ایشان را که حق را در یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزی ست که پروردگار
تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما را نیز باید که فارغ شویم براے عبادت از شواغل و صنائع و ترک کنیم اعمال
دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وے
آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات و نعم ست و روزی که وے سبحانه و تعالی اقبال کرد بر خلق با فاضه و انعام پس وے
احق ست بتعظیم و عبادت و شکرگزاری نعمت و هر دو طائفه خطا کردند و نیافتند آنچه در علم الٰهی بود و آن روز جمعه است و گمراه
شدند در طریق اصابت - فهدانا الله له - پس راه نمود و دانانید ما را الله تعالی مر آن روز را در یجا نیز هر دو وجه بیان
کرده اند و اول ظاهر تر ست که حق سبحانه و تعالی امر کرد این امت را بعبادت در روز جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا
نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را بامتثال امر و گمراه نگردانید بابا و تمرد و تعلل چنانکه علو
این خیر الامم ست و بعض گفته اند که جمع کردند اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفی

صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول آیت جمعه مردم را و گفتند که چون یهود را روزی ست که جمع میشوند در وی براے عبادت و
همچنین نصارے را روزی ست ما نیز روزی تعیین کنیم که جمع شویم دران براے عبادت پس گردانیدند یوم عروبه را
پس نازل شد بدان قرآن این مضمون حدیثی ست که شیخ ابن حجر از ابن سیرین ذکر کرده و وجه تعلیل نیز ذکر کرده که حق تعالی
خلق کرد آدم را براے عبادت و خلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و از جهت آنکه پروردگار
پیدا کرد در سائر ایام چیزها را که منتفع گردد بدان انسان و در روز جمعه ایجاد کرد ذات انسان را و شکر بر نعمت وجود که اصل
نعمتهاست اهم و احری ست از شکر بر نعم خارج از ذات والله اعلم - والناس لنا فیه تبع - و مردم یعنی یهود و نصاری مارا
در روز جمعه تابعانند - الیهود غداً و النصاری بعد غد - یهود فرداے جمعه که شنبه است و نصاری پس فردا که یکشنبه است و
تبعیت اینجا باعتبار فضل و قبول طاعت است که محروم شدند ازان آنمردم و بعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر آنکه جمعه
اول هفته باشد شرعاً و لیکن زبان زد عرف برخلاف آن شده است و دلالت میکند بر ان تسمیهٔ اسبوع بجمعه چنانکه یهود نام
میکنند هفته را سبت و سیوطی گفته که اگرچه جمعه مسبوق بسبت و احد میباشد و لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز در یک قوله
مگر آنکه جمعه سابق باشد فافهم - متفق علیه و فی روایة لمسلم - و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره همچنین آمده که - قال نحن الآخرون
الاولون یوم القیامة - بجاے السابقون الاولون آن ذکر کرده و دیگر این زیادت ست که - و نحن اول من یدخل الجنة - و ما اول کسانیم
که می در آیند بهشت را - بید انهم - جز آنکه ایشان یعنی یهود و نصاری داده شده ایشان را کتاب پیش از ما - و ذکر نحوه الی آخره
و ذکر کرد درین روایت مانند آنچه مذکور شد در حدیث متفق علیه با اختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن - و فی آخری عنه و عن حذیفة
و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریره و از حذیفه همچنین آمده - قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر الحدیث - گفت
آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد - نحن الآخرون من اهل الدنیا والاولون یوم القیامة المقضی لهم قبل الخلائق - آن کسانیم
که حکم کرده شده است آن کسان را بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین دو روایت معنی سبقت در روز قیامت
مبین شده - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة - بهترین روزیکه
بر آمده بروے آفتاب یعنی ظاهر شده بظهور آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است و مقصود از ذکر این صفت
تعمیم ست چه هیچ روزی نیست که آفتاب بران نتافته - فیه خلق آدم علیه السلام - درین روز پیدا کرده شده است آدم
یعنی تمام شد خلقت وی - و فیها ادخل الجنة - و در روز جمعه در آورده شد آدم در بهشت - و فیه اخرج منها - و در روز جمعه
بر آورده شد آدم ازان در روایات آمده است که آدم صباح جمعه پیدا شده و در وقت پیشین در بهشت در آورده شد و وقت
دیگر بر آورده شد ازان - ولا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة - و برپا نشود قیامت مگر در روز جمعه مراد نفخهٔ اولی ست
که براے صعق و هلاک ست یا نفخهٔ ثانیه که براے بعث و نشور ست و هر دو در روز جمعه اند چنانکه بیاید - رواه مسلم - پوشیده
نماند که بیان فضیلت روز جمعه به پیدا کردن آدم در وی و در آوردن وی در بهشت ظاهر است اما بیرون آوردن وے

از بهشت از جهت بودن آن سبب وجود انبیا و اولیاست و متضمن وی حکمتها و برکتهاست که از شمار بیرون ست و همچنین
موت آدم در روز جمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین ست ولهذا ابراهیم خلیل الله علیه السلام در مقام امتنان از نعم الٰہی
سبحانه وتعالی فرمود - والذی یمیتنی ثم یحیین و همچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظهور مواعید حق ست مر متقیان را یا مقصود
بیان امور عظام ست که واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل ست بر فضیلت جمعه از روز عرفه و بعض گویند عرفه افضل
است و در فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام ست و برین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل
باشد از جمعه یا مساوی یا ادنی والله اعلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم
یسأل الله فیها خیرا - بدرستیکه در روز جمعه ساعتی ست که موافق نیفتد او را یعنی در نیابد او را بندهٔ مسلمان در حالیکه سوال میکند
خدا را دران ساعت نیکی را یعنی چیزی را که حرام و نامرضی نباشد - الا اعطاه ایاه - مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را
یعنی دعا دران ساعت البته مستجاب ست - متفق علیه و زاد مسلم - و زیاده کرده است مسلم این عبارت را که - قال - گفت آنحضرت
وهی ساعة خفیفة - و آن ساعتی سبک است یعنی کوتاه است و دراز نیست - وفی روایة لهما - و در روایتی مر بخاری و مسلم را
آمده است - قال - گفت - ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها مسلم قائم یصلی - در جمعه ساعتی ست که در نیابد او را مسلمانی که ایستاده
است میگذارد نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوٰة نماز ست یا دعا - یسأل الله خیرا -
سوال میکند خدا را نیکی را - الا اعطاه ایاه - مگر آنکه میدهد خدا او را آن خیر را - وعن ابی بردة بضم با و سکون را ابن ابی موسی
قال سمعت ابی یقول سمعت رسول الله - گفت ابو موسی شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول فی شان ساعة الجمعة
هی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوٰة - میگفت آنحضرت در شان ساعة الجمعة که آن ساعت میان نشستن امام
بر منبر تا گذاردن نماز یعنی از جلوس نشستن میان دو خطبه مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر مراد باشد
والله اعلم - رواه مسلم - بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیار ست تا قریب بچهل میرسد و در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم
و راجح تر و قوی ترین اقوال دو قول ست یکی میان نشستن خطیب تا گذاردن نماز دوم آخر ساعت از روز در فتح الباری
گفته که هر قولی که جز این دو قول ست یا راجع بیکی ازین دو یا ضعیف الاسناد ست یا مستند باجتهاد قائل ست بی سماع
و توقیف و اکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درین جانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین احادیث
درین باب حدیث عبد الله بن سلام ست و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه و نص کرده شده است بران و حدیث ابی موسی
اگرچه در صحیح مسلم مذکور است ولیکن در اسناد وی سخن است و ازین او جه آن ساعتی ست که در بعض احادیث مسلم واقع
شده است گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت
النبوة که وی میگماشت خادمهٔ خود را تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعه و خبر کند تا ذکر و دعا کند دروی والله اعلم
و بعض گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه وسلم پس ازان برداشته شد یعنی برطرف کرده شد خاصیت وی نقل

کرده است ابن عبد البر این قول را از قومی و تزییف کرده و صحیح آن ست که باقی ست ولیکن مبهم است مثل لیلة القدر -
الفصل الثانی - عن ابی هریرة قال خرجت الی الطور - گفت ابوهریره بیرون آمدم بسوی کوه طور - فلقیت کعب الاحبار
پس دریافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن الخطاب ایمان آورده و در زمان عثمان
بن عفان از عالم درگذشته و احبار جمع حبر بفتح حاء مهمله و کسر آن دانشمند یهود - فجالسته - پس نشستم و صحبت داشتم با وی - فحدثنی
عن التوریة - پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریت - وحدثته عن رسول الله - و حدیث کردم من او را از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فکان فیما حدثته - پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را - ان قلت - اینکه گفتم - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم - بهترین روزیکه تافت بروی آفتاب روز جمعه است در روز جمعه
پیدا کرده شد آدم - وفیه اهبط - و درین روز فرود آورده شد آدم از بهشت ذکر دخول جنت نکرد از جهت شهرت و استلزام هبوط
مر آن را - وفیه تیب علیه - و درین روز توبه و رجوع برحمت کرده شد بروی توبه در آخر همان روز هبوط شد یا در جمعهٔ دیگر و روایت
موافق اول ست - وفیه مات - و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین ست که در روز هبوط نیست و اگر روز آن عالم گیر ذکر - و
ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون - اشارت باوست همه در یک روز گنجایش دارد فافهم والله اعلم - وفیه تقوم
الساعة - و درین روز برپا میشود قیامت - وما من دابة الا وهی مسیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس - و نیست
هیچ جنبنده بر زمین مگر آنکه وی گوش نهنده است و انتظار برنده است در روز جمعه از آن هنگام که صبح میکنند تا آنکه می برآید
آفتاب مسیخة بضم میم و کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخة یعنی استماع و صغاد سیخة بسین نیز روایت ست و هر دو بیک معنی ست
شفقا من الساعة - گوش می نهند دواب از جهت ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قائم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس بر بود
جمعه انتظار آن میبرند باحتمال آنکه شاید درین جمعه قائم گردد گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت در یکی از
دران وقت و عظمت و شدت هول آن و نهیبی در باطن آنها نشسته و مضمر شده است یا وی تعالی احداث میکند روز جمعه ترسی
از عظائم امور و جلائل آنکه بسبب آن زمین می لرزد و میگردد و دواب آنرا می دریابند و مدهوش میگردند - الا الجن والانس -
مگر پریان و آدمیان که ایشان را غافل و ذاهل ازان ساخته اند و بر ایشان مکشوف نگردانند تا قاعدهٔ تکلیف و ابتلا برهم نیفتد
و ایمان بغیب باشد - وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه - ترجمه این ظاهر شده است و لا یصادفها
بجای لا یوافقها ست و شیئا بجای خیرا و مصادفت بمعنی یافتن - وقال کعب ذلک فی کل سنة یوم - و گفت کعب احبار آن ساعت
در هر سالی در روزی از روزهای جمعه است - فقلت بل فی کل جمعة - ابوهریره میگوید گفتم من در رد کعب که اینچنین نیست که آن
ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است - فقرأ کعب التوریة - پس خواند کعب توریت را که ناطق ست ببودن آن ساعت در
هر روز جمعه - فقال - پس گفت کعب - صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم - راست گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آن ساعت
در هر روز جمعه است - قال ابوهریرة لقیت عبد الله بن سلام - گفت ابوهریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که او صحابی است

ودی نیز از علمای یهود بود - فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار - پس خبر دادم او را بمجلسی که مرا با کعب الاحبار واقع شده بود -
وما حدثته فی یوم الجمعة - و خبر دادم بچیزی که تحدیث کردم کعب الاحبار را در روز جمعه - فقلت له قال کعب ذلک فی کل
سنة - پس گفتم مر عبد الله بن سلام را که گفت کعب آن ساعت جمعه در هر سال ست - قال عبد الله بن سلام کذب
کعب - دروغ گفت کعب احبار درین خبر که آن ساعت در هر سال ست - فقلت له ثم قرأ کعب التوریة فقال بل هی فی
کل جمعة - پس گفتم مر عبد الله را که پستر خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است - فقال عبد الله
بن سلام صدق کعب - پس گفت عبد الله بن سلام راست گفت کعب - ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت ایة ساعة هی
بتحقیق دانسته ام من بسماع از حضرت یا قرائت از توریت وظاهر اول ست که کدام ساعت ست آن ساعت - قال ابو هریرة فقلت
اخبرنی بها ولا تضن علی - پس گفتم من بعبد الله خبر ده مرا بآن ساعت و بخل مکن بر من - فقال عبد الله بن سلام هی آخر ساعة
فی یوم الجمعة - آن ساعت آخر ساعتی ست در روز جمعه - قال ابو هریرة فقلت کیف تکون آخر ساعة فی یوم الجمعة وقد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی فیها - گفت ابو هریره پس گفتم بعبد الله بن سلام چگونه باشد آخر ساعت
در روز جمعه و حالانکه بتحقیق گفته است آنحضرت در نیابد او را بندهٔ مسلمان و حالانکه وی نماز میکند و روی و نماز خود در آخر روز
نمی باشد زیرا که نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروه است - فقال عبد الله بن سلام الم یقل رسول الله - آیا نگفته است
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا ینتظر الصلوة فهو فی صلوة حتی یصلی - کسیکه بنشیند نشستنی یا در نشستگاهی که انتظار
می برد نماز را پس آنکس در نماز ست تا وقتیکه بگزارد نماز را که منتظر نشسته بود برای وی - قال ابو هریرة فقلت بلی گفت
ابو هریره پس گفتم من آری گفته است این را آنحضرت - قال فهو ذلک - گفت عبد الله بن سلام پس انچه گفته است آن
حضرت وهو یصلی همان معنی ست که منتظر نماز نشسته است و این در آخر روز میباشد پس اگر درین وقت دعا کند مستجاب است و
بعض گفته اند که مراد بصلوة دعاست - رواه مالک وابو داود والترمذی والنسائی وروی احمد الی قوله صدق کعب - و روایت
کرده است احمد تا قول وی صدق کعب قول وی ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکرده - وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التمسوا الساعة التی ترجی فی یوم الجمعة - طلب کنید ساعتی را که امید داشته میشود اجابت دعا در
روی در روز جمعه - بعد العصر الی غیبوبة الشمس - بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب و غروب وی از ظاهر این حدیث مفهوم
میشود که نماز دیگر در آخر روز است نه چنانکه ائمه دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثل را که ربع نهار باقی ماند چه در حدیث
دیگر واقع شده است که وی آخر ساعتی ست از روز جمعه فافهم - رواه الترمذی - وعن اوس بفتح همزه و سکون
واو - بن اوس صحابی ست که در دمشق سکونت داشت و هم در انجا از عالم رفت - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة - بدرستیکه فاضلترین روزهای شما روز جمعه است - فیه خلق آدم وفیه قبض
و در وی پیدا کرده شد آدم و در وی قبض کرده شد روح وی - وفیه النفخة وفیه الصعقة - و درین روز ست نفخه و درین

روز ست صعقه و صعقه بمعنی هلاک ست و اشارت ست بقول وی سبحانه (ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض)
پس مراد به نفخه که در مقابل این مذکور ست نفخهٔ ثانیه باشد که برای احیا و بیرون آمدن مرده هاست از قبور چنانکه
فرمود (ونفخ فی الصور فاذا هم قیام ینظرون) و نفخهٔ دیگر ست که سبب فزع و اهوال و ترس ست چنانکه فرمود (یوم ینفخ
فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض) و انه مقدمهٔ نفخهٔ صعق ست پس سه نفخه باشد و بعض قائل بسه نفخه شده اند
ولیکن مشهور دو نفخه است یکی برای اهلاک دیگری برای احیا - فاکثروا علی من الصلوة فیه - و چون روز جمعه روزی فاضل
و عظیم الشان ست بسیار بگوئید بر من از درود درین روز - فان صلوتکم معروضة علی - زیرا که بدرستی درود شما عرض کرده میشود
بر من بدست ملائکه سیاحین چنانکه در حدیث آمده است - قالوا - گفتند صحابه یا رسول الله وکیف تعرض صلوتنا علیک
وقد ارمت - و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو و حالانکه بتحقیق استخوان بوسیده شده ی تو کنایت ست از موت و زوال
ادراک - قال یقولون بلیت - این قول راوی ست یعنی میگویند صحابه و میخواهند بقول خود ارمت بلیت بفتح با و کسر لام و
فتح تا یعنی کهنه شدی و بوسیده شدی در تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسیار است و انچه در اکثر نسخ معتمده مشکوة ضبط
کرده اند دو وجه است یکی ارمت بفتح همزه و کسر را و اسکان میم و فتح تای مخففه بلفظ معلوم دیگر ارمت بضم همزه و کسر را و
فتح تا بلفظ مجهول یعنی بوسیده گردانیده شدی و تفسیر به بلیت موافق وجه اول ست مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول با سکون
تا خوانند - قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء - گفت آنحضرت بدرستیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای
پیغمبران را کنایت ست از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بیاید و حیات انبیا متفق علیه است
هیچکس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهدا راست و در حدیث که
فرمود ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارت ست بدان اگرچه درین باب که عرض صلوة و حصول علم و ادراک
است حیات روحانی نیز کافی ست ولیکن مذهب همانست که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی است
بجذب القلوب الی دیار المحبوب کرده شده است از انجا باید جست - رواه ابو داود والنسائی وابن ماجة والدارمی والبیهقی
فی الدعوات الکبیر - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیامة والیوم المشهود یوم
عرفة والشاهد یوم الجمعة - در قرآن مجید میفرماید والیوم الموعود و شاهد و مشهود آنحضرت میفرمایند که مراد بیوم موعود روز قیامت
است که حق سبحانه وتعالی خبر داده است به آمدن وی و وعده کرده است مومنان را بعد از آمدن وی بنعمتهای بهشت و مراد
بیوم مشهود عرفه است زیرا که مومنان حاضر میشوند او را از آفاق و حاضر میشوند ملائکه و شهود بمعنی حضور ست و مراد بشاهد
روز جمعه است که حاضر میشود بر خلق وی آید و گویا که تسمیهٔ روز عرفه بمشهود و تسمیهٔ روز جمعه بشاهد بجهت آنست که خلائق
میروند بسوی عرفه و حاضر میشوند در مکانی که نسبت بآن روز دارد پس وی مشهود باشد و در روز جمعه ایشان بر جای خود اند
و یوم حاضر می آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و تفسیر ان شاهد را بخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند روز قیامت

ومشهود را بحرے کہ مشاہدہ کردہ میشود دروی از عجائب امور یا مراد بشاہد پیغمبر ست وبمشهود امت خصوصًا او عمومًا یا شاہد
این امت است ومشهود امم دیگر یا خالق وخلق یا عکس زیرا کہ خالق مطلع است بر احوال مخلوقات ومخلوقات شاہد اند بر وجود
وی وصفات وی یا یوم عرفہ وحجاج یا روز جمعہ واہل آن یا ہر یوم واہل وے کذا فی تفسیر البیضاوی وظاہر انست
کہ این تاویلات از محتملات لفظ اند کہ ممکن ست حمل آن بران وتفسیر ہمان ست کہ مسند است بآن حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن واللہ اعلم - وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منہ - وطلوع نکرد آفتاب ونہ غروب
کرد بر روزی کہ فاضل تر از روز جمعہ باشد - فیہ ساعة لا یوافقها عبد مؤمن یدعو اللہ بخیر الا استجاب اللہ لہ - درین روز ساعتی
است کہ موافق نیفتد ودر نیابد آن ساعت را بندہ کہ دعا کند بامر خیر مگر آنکہ قبول کند خدائے تعالے دعائے او را - ولا
یستعیذ من شیء الا اعاذہ - ونپناہ بجوید از چیزے از شر مگر آنکہ پناہ دہد خدائے تعالی ونگاہ دارد او را از ان شر -
رواہ احمد والترمذی وقال - وگفت ترمذی - ہذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسی بن عبیدة - شناختہ نمیشود
این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیدہ بضم عین وفتح با - وہو یضعف - واین موسی بن عبیدہ ضعیف گردانیدہ میشود
ونسبت بضعف کردہ میشود او را وحدیث او را اما تحقیق آنست کہ در وی اختلاف ست نسائی وغیرہ او گفتہ اند کہ وے
ضعیف ست وابن سعد گفتہ است کہ وی ثقہ است اما حدیث او حجت نیست بجہت بعضی از رواة وی وحدیث او را
ترمذی وابن ماجہ روایت کردہ اند وفات وی سنة اثنین وخمسین ومائة وگفتہ اند کہ از قبر وی بوی مشک وعنبر فائح بود
ودر ربذہ کہ بلد وی بود دران وقت اصلا مشک وعنبر نبود

الفصل الثالث - عن ابی لبابة - بضم لام وتخفیف بای موحدہ اول نام او رفاعہ بکسر را - بن عبد المنذر صحابی
مشہور ست احوال او در آخر در ذکر اہل بدر بیارد ذکر بکنیم انشاء اللہ تعالے - قال قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم ان یوم
الجمعة سید الایام واعظمها عند اللہ - بدرستیکہ روز جمعہ بہتر روزہا وبزرگ تر آنہاست نزد خدا - وہو اعظم عند اللہ من یوم الاضحی
ویوم الفطر - وروز جمعہ بزرگ تر ست نزد خدا از روز عید قربان وعید رمضان - این حدیث صریح است در فضیلت یوم الجمعة بر سائر
ایام ولیکن تصریح بیوم عرفہ نکرد گویا ذکر یوم اضحی متضمن ذکر او ست یا یوم اضحی را افضل از عرفہ داریم واللہ اعلم - فیہ خمس
خلال - در روز جمعہ پنج خصلت ست - خلق اللہ فیہ آدم واہبط اللہ فیہ آدم الی الارض وفیہ توفی اللہ آدم - در روز جمعہ
پیدا کرد خدا آدم را وفرود افگند در وی آدم را ودر وی بمیرانید خدا آدم را - وفیہ ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاہ - و
در روز جمعہ ساعتی ست کہ نطلبد بندہ دران ساعت چیزی را مگر آنکہ بدہد او را - ما لم یسأل حراما - مادام کہ نطلبد چیزی را
کہ حرام است ونا مرضی حق است - وفیہ تقوم الساعة - ودر روز جمعہ بر پا میشود قیامت - ما من ملک مقرب - نیست ہیچ فرشتہ
نزدیک گردانیدہ شدہ بجناب حق - ولا سماء ولا ارض - ونیست ہیچ آسمانی ونہ ہیچ زمینی - ولا ریاح ولا جبال ولا بحر - ونہ
بادہا ونہ کوہ ہا ونہ دریاہا - الا ہو مشفق من یوم الجمعة - مگر آنکہ آن ترسندہ است از روز جمعہ یعنی از ناگہان بر پا شدن قیامت در آن

روز از ینجا معلوم میشود کہ باد ودریا وکوہ وزمین وآسمان ہمہ را علم بوجود قیامت وآمدن وی در روز جمعہ دادہ اند وہمہ علم و
ادراک دارند حیث خاک وآب باد وآتش بندہ اند + بامن وتو مردہ باحق زندہ اند + رواہ ابن ماجة وروی احمد عن سعد
بن معاذ - روایت کرد این حدیث را از ابی لبابہ ابن ماجہ وروایت کردہ است احمد از سعد بن معاذ ہمچنین کہ - ان رجلا من
الانصار اتی النبی - کہ مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیہ من الخیر - پس گفت آن مرد
خبر دہ ما را از روز جمعہ کہ چہ چیز است در وی از خیر وخوبی - قال فیہ خمس خلال وساق الی آخر الحدیث - گفت آنحضرت در وی
پنج خصلت ست وراند کلام را تا آخر حدیث کہ مذکور شد - وعن ابی ہریرة قال قیل للنبی صلی اللہ علیہ وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة
گفت ابو ہریرہ گفتہ شد مر آنحضرت را کہ از چہ چیز وبچہ جہت نامیدہ شد روز جمعہ - قال لان فیہا طبعت طینة ابیک آدم - گفت
آنحضرت از جہت این نامیدہ شد جمعہ کہ در وی ساختہ شد گل پدر تو کہ آدم ست وسرشتہ وی یعنی خلقت وی وگفتہ اند
کہ مراد بطبع طینت آدم راست کردن وے را وگردانیدن وی بر صورت مخصوصہ مبدعہ - وفیہا الصعقة والبعثة - ودر روز جمعہ
ہلاک شدن ومردن جانوران است وبر انگیختن ایشان بعد از مردن از ینجا معلوم میشود کہ مراد بنفخہ کہ در حدیث اوس باصعقہ
مذکور شد بعث واحیا ست - وفیہا البطشة - ودر روز جمعہ است بطشہ وگفتہ اند کہ مراد بآن روز قیامت ست چنانکہ فرمود
(یوم نبطش البطشة الکبری) وذکر این بعد از صعقہ وبعثہ برائے تاکید است وبطش بمعنی اخذ قوی شدید واگر مراد بآن اخذ وبطش
الہی تعالے مر بندگان را بعد از بعث وحشر مراد دارند دور نباشد وبعض گفتہ اند کہ مراد اخذ وبطش مشرکان مکہ است روز بدر کہ
آن نیز در روز جمعہ بود - وفی آخر ثلث ساعات منہا ساعة - ودر آخر سہ ساعت از ساعات جمعہ ساعتی ست کہ من دعی اللہ
فیہا استجیب لہ - کسیکہ دعا کند خدای تعالی را دران ساعت قبول کردہ میشود دعا برای او - پس چون این امور عظام دریں روز جمع شدہ
آنرا جمعہ خوانند - رواہ احمد - وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة - بسیار
گوئید درود بر من بروز جمعہ - فانہ مشہود تشہدہ الملائکة - زیرا کہ بدرستیکہ روز جمعہ حاضر کردہ شدہ است حاضر می شوند او را
فرشتگان برحمت وبرکت - وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوتہ - وبدرستیکہ ہیچ یکے درود نمی فرستد بر من مگر آنکہ
عرض کردہ می شود وظاہر گردانیدہ می شود بر من درود آنکس ہمیشہ پس درین روز جمعہ کہ افضل واشرف ایام ست
بطریق اولی واحتمال دارد کہ در روز جمعہ عرض واجب ولازم باشد وبر وجہ کمال بود واین مخصوص بہمین روز باشد واللہ اعلم
حتی یفرغ منہا - تا آنکہ فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان کہ درود میفرستد وچندانکہ میفرستد عرض میکنند تا خود از ان فارغ شود
وترک کند - قال - گفت ابو الدرداء - قلت وبعد الموت - گفتم بطریق استفہام واستبعاد وپس از موت عرض میکنند - قال گفت
آنحضرت - ان اللہ تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء - بدرستیکہ خدای تعالے حرام گردانیدہ است بر زمین خوردن
تنہای پیغمبران را - فنبی اللہ حی یرزق - پس پیغمبر خدا زندہ است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکہ روزی دادہ می شود
روزے حی این تتمہ کلام آنحضرت یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و

برلے ترغیب صلوٰۃ برآن حضرت واکثار آن - رواہ احمد - وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
ما من مسلم یموت یوم الجمعۃ او لیلۃ الجمعۃ - شک راوی ست یا برای تنویع ست و این اظہر ست یسفر باید نیست ہیچ مسلمانی کہ بمیرد
روز جمعہ یا شب جمعہ - الا وقاہ اللہ فتنۃ القبر - مگر آنکہ نگاہ دارد او را خدای تعالی از عذاب قبر - رواہ احمد والترمذی وقال
ہذا حدیث غریب ولیس اسنادہ بمتصل - و این اسناد حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیہقی از شیرازی در القاب از
ابن عمرو از ابی نعیم در حلیہ از جابر آوردہ باین لفظ کسیکہ بمیرد در روز جمعہ خلاص کردہ میشود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و
حالانکہ بروست مہر شہیدان - وعن ابن عباس انہ قرأ - روایت ست از ابن عباس کہ وے خواند این آیت را -
الیوم اکملت لکم دینکم الآیۃ - کہ در روز عرفہ در حجۃ الوداع نازل شد کہ امروز کامل گردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم برلے شما دین اسلام را این آیت را ابن عباس خواند - وعندہ یہودی - و نزد ابن عباس
یہودی بود - فقال لو نزلت ہذہ الآیۃ علینا لاتخذناہ عیدا - پس گفت یہودی اگر فرود می آمد این آیت بر ما ہر آئینہ میگرفتیم ما
نزول این آیت و آن روز را کہ فرود می آمد در وی عید از جہت غایت سرور و شکرانۂ این نعمت یعنی عجب کہ شما عید نگرفتہ اید
آنرا - فقال ابن عباس فانہا نزلت فی یوم عیدین - پس گفت ابن عباس گرفتہ ایم ما آن را عید زیرا کہ این آیت فرود
آمدہ است در روز دو عید یعنی در روزیکہ در وی دو عید ست - فی یوم جمعۃ و یوم عرفۃ - در روز جمعہ و در روز عرفہ زیرا کہ حجۃ الوداع
در روز جمعہ بود پس یک عید چہ باشد دو عید گرفتہ ایم یا مراد آن ست کہ بگرفتن عید حاجت نداریم بے آنکہ بگیریم در روز
عید بود کہ جمعہ و عرفہ است فافہم - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب - وعن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا دخل رجب قال - بود آنحضرت چون مے درآمد ماہ رجب می گفت - اللہم بارک لنا فی رجب و شعبان وبلغنا رمضان
خداوندا افزونی دہ ما را در خیر و رحمت در ماہ رجب و شعبان و برسان ما را برمضان قال - گفت انس - وکان یقول لیلۃ الجمعۃ
لیلۃ اغر و یوم الجمعۃ یوم ازہر - و بود آنحضرت کہ میگفت شب جمعہ شبی ست سفید و روز جمعہ روزی ست سفید در روز روشن
و از امام احمد منقول است کہ گفت شب جمعہ فاضل تر ست از شب قدر کہ در وی علوق آنحضرت در رحم آمنہ در آمدہ و موجب
چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت کہ از حد عد و حصر خارج ست گشتہ - رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر -

باب وجوبہا

جمعہ فریضۂ محکمہ است بکتاب و سنت و اجماع کافر میشود منکر وی و مراد بذکر در قول حق سبحانہ فاسعوا الی ذکر اللہ صلوٰۃ جمعہ است یا خطبہ
و وجوب خطبہ مستلزم وجوب جمعہ است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست کہ مراد خطبہ و صلوٰۃ ہر دو است چہ ذکر ہر دو را شامل ست و بر
ہر دو صادق و جمعہ خلف ظہر ست و آنحضرت چون مصعب بن عمیر را بمدینہ فرستاد حکم فرمود کہ اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعۃ

الفصل الاول - عن ابن عمر و ابی ہریرۃ انہما قالا سمعنا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول علے اعواد منبرہ -
روایت ست از ابن عمر و ابی ہریرۃ کہ ایشان میگفتند شنیدیم ما آن حضرت را کہ می گفت بر چوبہاے منبر خود

یعنے بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاہرا بجہت آنست کہ در اول ساختن منبر ساختند ایشان منبر را و متعارف نبود در ایشان
جز چوبی چند برہم نہادہ و ترکیب دادہ یا تقریع بدان کہ منبر شریف از چوب بود نہ از سنگ و خشت - لینتہین اقوام عن ودعہم
الجمعات - باید کہ البتہ باز آیند گروہ ہاے مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعہ ہا را و عادت گرفتن ترک آنہا و لہذا بلفظ جمع آورد
و اکثر آن ترک سہ جمعہ است چنانکہ در احادیث بیاید - او لیختمن اللہ علی قلوبہم - یا بتحقیق مہر میکند خدای تعالے بر دلہای ایشان
ثم لیکونن من الغافلین - بعد از ان ہر آئینہ می باشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشہود و محکوم بمانع و دائم بران یعنی
ازین دو امر البتہ ثابت و واقع ست یا باز آمدن از ترک جمعہ یا مہر کردن بر دلہا اگر باز آیند مہر کردہ نمیشود و اگر باز نیایند مہر کردہ
میشود بر دلہای ایشان و مہر کردن بر دل کنایت ست از نہایت غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن ابی الجعد - بفتح جیم و سکون عین مہملہ - الضمیری - بضم ضاد معجمہ و فتح میم و سکون یا این چنین ست
در نسخ مشکوٰۃ و صواب ضمری ست بفتح ضاد و سکون میم نسبت بضمرہ بن بکر بن عبد مناۃ لہ صحبۃ کذا فی جامع الاصول
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ترک ثلث جمع تہاونا بہا - کسیکہ ترک کند سہ جمعہ را از جہت آسان و سبک و خرد
و حقیر پنداشتن آن را و ظاہر امر او تہاون اینجا تکاسل و عدم جد و ادای اوست نہ اہانت و استخفاف چہ آن کفر ست
بیشک و مراد اینجا بیان بودن اوست معصیت عظیم کہ مفضی بطبع در دین و کفر ست - طبع اللہ علی قلوبہ - مہر کند خدای تعالے
بر دل وے و در روایت رزین آمدہ کہ برئ اللہ تعالے منہ بیزار میشود خدا تعالے از وی و از ابن عباس آمدہ کہ ہر کہ ترک
کند جمعہ ہا پیاپی پس بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجۃ و الدارمی و
رواہ مالک عن صفوان بن سلیم - بضم سین صحابی مشہور است - و احمد عن ابی قتادۃ کہ تابعی جلیل القدر است از اہل مدینہ
مشہور ست بعبادت از خیار بندگان صالح امام و مقتدا کسیکہ استسقا کردہ شود بذکر وی و گویند کہ در جبہہ و پیشانی وی سوراخ
افتادہ بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد جائزۂ سلطان را و گویند کہ وی سوگند خوردہ بود کہ تا چہل سال پہلو بر زمین
نہد چون سی سال گذشت بیمار شد بحالت نزع رسید دخترش گفت کہ ای پدر پہلو بر زمین بنہ کہ وقت نازک ست نہاد ہم
نشستہ جان داد و میگویند قائل بود بقدر و اللہ اعلم - وعن سمرۃ بن جندب قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من
ترک الجمعۃ من غیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم یجد فبنصف دینار - کسیکہ ترک کند جمعہ را یعنی اکتفا کند بظہر از ان بی عذر از ان
عذر کہ ساقط میگردد بدان فرضیت جمعہ پس باید کہ تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بنصف دینار
رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجۃ - اگر گفتہ شود کہ این علامت عدم فرضیت جمعہ است زیرا کہ فرض بکفر نمی گردد بتصدق جوابش
آنکہ جمعہ فرض ست اما اصل فرض ظہر ست لیکن ما ماموریم باسقاط وی از ذمہ باداے جمعہ بر تقدیر استجماع شرائط معتبرہ در بنا
و اکتفا بظہر از جمعہ حرام ست و تصدق کفارت ارتکاب این فعل حرام ست و تقصیر در اداے مامور با وجود اداے فرض
فی الجملہ فافہم - وعن عبد اللہ بن عمرو عن النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال الجمعۃ علی من سمع النداء - جمعہ فرض ست بر کسیکہ

بشنود بانگ نماز جمعہ را یعنے سعی بسوی جمعہ واجب است در وقت سماع نداء اختلاف دارند کہ مراد بندا اذان اول ست یا اذان خطبہ مختار اول ست و بعض گویند ثانی زیرا کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہمین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبہ و صلوۃ بیاید۔ رواہ ابوداود۔ وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال الجمعۃ علی من اواہ اللیل الی اہلہ جمعہ فرض ست بر کسیکہ جای دہد و راجع گرداند و را شب بسوی اہل خانہ وی یعنے جمعہ واجب ست بر کسیکہ باشد میان وطن او و میان جای کہ گزارده میشود جمعہ این قدر مسافت کہ بعد از ادای جمعہ بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و می تواند باز آمدن و شب در خانہ خود کرد و این را مسافت عدوی میگویند برخلاف مسافت قصر کہ بوے مسافر میگردد و بعضے گفتہ کہ باین قائل ست امام ابوحنیفہ و اصحاب وی بشرط آنکہ وطن وی داخل دیوان مصری بود کہ گزارده می شود در وی جمعہ و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نگردد آمدن۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث اسنادہ ضعیف۔ و گفتہ است ترمذی کہ این حدیثی ست کہ اسناد وی ضعیف است۔ وعن طارق بن شہاب احمسی کوفی ست دریافت جاہلیت و دید آنحضرت را و نشنید از وی صلے اللہ علیہ وسلم مگر نادر و غزا کرد در خلافت ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما سی و سہ یا سی و چہار غزوہ و سریہ روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما مات سنۃ اثنین وثمانین وقیل ثلث وثمانین قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الجمعۃ حق واجب علی کل مسلم فی جماعۃ۔ جمعہ حق واجب ست بر ہر مسلمان در جماعت یعنے جماعت در جمعہ فرض ست و جمعہ بی جماعت درست نیست۔ الا علی اربعۃ۔ مگر بر چہار گروہ واجب نیست۔ عبد مملوک۔ یکی بندہ کہ مملوک کسی است و در تصرف دیگرے باین علت فرضیت جمعہ را از وی ساقط گردانیدند۔ او امراۃ۔ دوم زن بجہت حق زوج و وجود نامحرم اگرچہ زنان در زمان آنحضرت برای نماز جماعت می آمدند لیکن فرضیت جمعہ از ایشان ساقط کردند از جہت کثرت ازدحام مردم۔ او صبی۔ سوم کودک نابالغ از جہت عدم تکلیف بروی۔ او مریض۔ چہارم بیمار از جہت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج نیز جمعہ فرض نیست چنانکہ در احادیث دیگر واقع شدہ است ظاہرا اسقاط فرضیت از این طوائف بتدریج و ترتیب واقع شدہ۔ رواہ ابوداود و فی شرح السنۃ بلفظ المصابیح عن رجل من بنی وائل۔ روایت کرد این حدیث را بلفظ مذکور ابوداود و در شرح السنۃ بلفظ دیگر کہ در مصابیح بآن لفظ مذکور ست از مردی از بنی وائل کہ بخصوص نام او ذکر نکرد

الفصل الثالث

عن ابن مسعود ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعۃ۔ مرویست از عبداللہ بن مسعود کہ آن حضرت گفت مر گروہی را کہ پس میمانند از نماز جمعہ و حاضر نمیشوند آنرا۔ لقد ہممت ان آمر رجلا یصلی بالناس۔ ہر آئینہ بتحقیق قصد کردم من کہ بفرمایم مردی را کہ بگذارد نماز جمعہ را بمردم و امامت کند ایشانرا۔ ثم احرق علی رجال یتخلفون عن الجمعۃ بیوتہم۔ پس تر من باین کار مشغول شوم کہ بسوزم برسر مردانی کہ حاضر نمیشوند جمعہ را خانہای ایشانرا و مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در بابش گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق ہر دو روایت است۔ رواہ مسلم۔ درین حدیث دلیل است بر آنکہ امام را میرسد کہ اگر مہم ضروری باشد یکے را خلیفہ سازد و خود بآن مہم مشغول گردد

چنانچہ در حج در سال اول فرضیت آن کردند۔ وعن ابن عباس ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال من ترک الجمعۃ من غیر ضرورۃ کتب منافقا۔ کسیکہ ترک کند نماز جمعہ را بے ضرورت نوشتہ شود از جملہ منافقان و داشتہ شود در حکم ایشان۔ فی کتاب لا یمحی ولا یبدل۔ نوشتہ میشود در کتابی کہ سودہ نمیشود و تغییر دادہ نمیشود یعنی حکم بنفاق وی ہمیشہ ثابت و دائم ست تا جزای او دہد یا بیامرزد وی سبحانہ۔ وفی بعض الروایات ثلثا۔ و در بعض روایات ثلث واقع شدہ یعنی کسیکہ ترک کند جمعہ را سہ کرت۔ رواہ الشافعی۔ وعن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من کان یؤمن باللہ والیوم الآخر فعلیہ الجمعۃ یوم الجمعۃ کسیکہ ایمان دارد بخدا و روز آخر اند روزہای دنیا کہ مراد بدان روز قیامت ست پس فرض ست بر وی نماز جمعہ روز جمعہ یعنے باید کہ لازم گیرد روز جمعہ و ترک نکند آنرا۔ الا مریض او مسافر او امراۃ او صبی او مملوک فمن استغنی بلہو او تجارۃ استغنی اللہ عنہ پس کسیکہ بے نیاز شود از نماز جمعہ و عبادت مولی تعالے ببازی کردن و بازرگانی کردن بے نیاز میگردد از وی خدا تعالے و عنایت نمیکند و نمیخواہد او را۔ واللہ غنی حمید۔ و خدا تعالے بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و باز نمی گردد بسوی وی سودی از ان و ثنا گوینده است وی تعالے مر کسی را کہ بندگی مے کند و شکر مے گوید او را۔ رواہ الدارقطنی

باب التنظیف والتبکیر

نظافت پاکیزگے و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن ست بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت و قلم اظفار یعنے چیدن ناخنان و حلق عانہ یعنے ستردن موی زہار و نتف الابط یعنی برکندن موی بغل و پاک کردن جامہ و بکار بردن بوے خوش و مانند آن کہ این ہمہ روز جمعہ سنت ست و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشتہ و تبکیر بتقدیم بار کاف در اصل بمعنے وقت بامداد آمدن و بمعنی شتافتن بسوے چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی ہر وقت کہ باشد چہ بامداد و چہ جز آن نیز آید و مراد اینجا ہمین ست کہ در اول وقت نماز جمعہ برسند از سہل بن سعد رضی اللہ عنہ منقول ست کہ میگفت طعام چاشت نمیخوردیم و قیلولہ نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعہ گزاردن از جہت ترس فوت شدن تبکیر جمعہ و اول ہر چیز را باکورہ گویند چنانکہ نو بادہ را باکورہ گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب بہر نماز آمدہ پس حقیقت تبکیر جمعہ مبادرت و مسارعت ست بحضور در اول وقت و درین را مراتب متفاوت ست چنانکہ در حدیث بیاید و اگر در اول نہار باشد اکمل و افضل خواہد بود چنانکہ امام غزالی در احیا از بعض سلف نقل کردہ کہ ایشان وقت بامداد می آمدند آن نہ از جہت آنست کہ تبکیر بمعنی بامداد حمل کردہ اند بلکہ مقصود مبادرت و مسارعت ست و ایشان مبالغہ در آن می نمودند و در وقت بامداد می آمدند فافہم و عادت در مسجد شریف نبوی صلے اللہ علیہ وسلم الآن آنست کہ می آیند و احراز امکنۂ شریفہ میکنند و سجادہ ہا میگسترانند و میروند و نمی نشینند و بعض علما درین فعل تکلم کردہ اند و گفتہ اند کہ این تنگ گردانیدن جای است بر مردم نعم اگر بنشینند و بذکر مشغول شوند خوب و الا مجرد احراز مکان کہ مستلزم تضییق ست بر غیر مستحسن نیست

الفصل الاول۔ عن سلمان قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لا یغتسل رجل یوم الجمعۃ غسل نکند

مردی روز جمعه برای نماز جمعه - ویتطهر ما استطاع من طهر - و مبالغه نکند در پاکی آنقدر که تواند از پاکی بی آنکه بدرجهٔ وسواس
اسراف برسد - ویدّهن - بتشدید دال - من دهنه - و روغن بمالد از روغن خود یعنی از آنچه میسر گردد در خانه بی تکلف و دهن
بفتح دال و سکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن روغن بر عضو و درین اشارت ست بآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد
و بآنکه مستحسن ست استعمال آن برای جمعه و جز آن از مجالس و مجامع خیر - او یمس من طیب بیته - و اگر روغن نیابد بساید از بوی خوش
هر چه در خانهٔ وی باشد یا کلمهٔ او بمعنی واو ست یا شک راوی ست و مراد بروغن خوشبو داشته اند نزد امام ابو حنیفه روغن کنجد
داخل طیب ست حتی که جائز نیست مس آن محرم را - ثم یخرج - بعد ازان بیرون آید بسوی مسجد - فلا یفرق بین اثنین - و
چون در آید در مسجد پس جدائی نیفگند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و ایذا بکشند یا مراد تفریق
بگام زدن و در گذشتن از ایشان در رفتن به بالا ست بلکه هر جا که رسد و خالی بیند نشیند و اگر بی تفریق و تخطی بالا رفتن در صف اول
و نزدیک تر بامام نشستن میسر گردد بهتر ست و در حقیقت این اشارت ست به تبکیر و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیفتد
ثم یصلی ما کتب له - پستر نماز بگزارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعض این را بر سنت جمعه حمل کرده اند و
علما را در سنت قبل الجمعه سخن است و قومی آنرا منکر شده اند و گفته که هر که آنرا ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است
و سنت بقیاس ثابت نیگردد و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادت آنرا اثبات کرده و اطالت کلام
در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند
چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع گذشت - ثم ینصت اذا تکلم الامام - پستر خاموش نشیند و گوش دارد وقتیکه تکلم کند
امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات یعنی سکوت یا استماع و فتح یا نیز جائز ست و انصات در وقت خطبه واجب ست نزد ما
و اکثر علما و تفصیل آن در شرح حدیث دیگر بیاریم - الا غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری - این کارها را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود
مراو را گناهان که میان اوست و میان جمعه دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بران دلالت دارد - رواه البخاری - وعن
ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ من خطبته ثم یصلی معه
غسل کند پستر بیاید جمعه را پس بگزارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او پستر انصات کند تا آنکه فارغ گردد امام از خطبهٔ خود
پستر نماز جمعه بگزارد با امام - غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری - آمرزیده شود برای او چیزیکه میان او و میان جمعه دیگر ست از گناهان
و فضل ثلثة ایام - با زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه ده مانند اوست و از جمعه تا جمعه هفت روز است
دیگر که می افزاینده میشود و فضل برفع و نصب هر دو روایت ست - رواه مسلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من توضأ فاحسن الوضوء - کسیکه وضو کند پس نیک کند وضوء را - ثم اتی الجمعة فاستمع و انصت - پستر بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش
نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة و زیادة ثلثة ایام - آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیاده سه روز - و من مس الحصی
فقد لغی - و کسیکه مساس کند و بساید سنگریزه را پس تحقیق لغو کرد و لغو سخن لایعنی و کلام باطل کردن کلام و در وقت خطبه ممنوع ست و مس حصی را

در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است ازان و مراد بمس حصی بازی کردنست بدان
بعبث یا برابر و هموار کردن آنها ست بر زمین بی ضرورت تا سجده کند بران و بعض گفته اند مراد گردانیدن سنگریزه ها و شمار کردن
تسبیح ست بدان و این انسب ست بنهی از تکلم نزد خطبه - رواه مسلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة
وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون میباشد روز جمعه می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعه می نویسند نام هر که پیشتر می آید
بترتیب - ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة - و قصه و حال مهجر همچو حال کسی ست که بفرستد شتری را بمکه برای قربانی که از همه فاضل تر
ست مهجر بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدده آنکه نیمروز در گرمای سخت یعنی در اول وقت وی بر آینده است و بدنه بفتحات نام انچه
بفرستند بمکه و جمع وی بدن بضمتین ثم کالذی یهدی بقرة - پستر حال آنکس که پس از وی می آید همچو حال کسی ست که بفرستد گاو
را و بدنه نزد جماعه از علما و شافعی از ایشان ست نام شتر ست و این حدیث مؤید آنست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمهور
اهل لغت و بعضی از فقها و ابو حنیفه از ایشان آنست شامل ست شتر را و گاو را و جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقره ایست که ذبح کرده
میشود بمکه و بدنه بجهت آن میگویند که فربهی سازند و تن وار میشود و مراد در حدیث شتر ست بقرینهٔ مقابله به بقره - ثم کبشا -
بعد ازان هر که پستر ازان می آید حال او همچو کسی ست که بفرستد قچقار را یعنی شاه را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل
ست از اقسام شاة - ثم دجاجة - پستر آنکه تصدق میکند ماکیان را و دجاجه بفتح دال و کسر آن و بعض بضم نیز گویند و فتح افصح ست
ثم بیضة - پستر آنکه تصدق میکند بیضه را - فاذا خرج الامام - پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طووا صحفهم ویستمعون الذکر -
می پیچند فرشتگان نامهٔ خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مر مسلم را فاذا جلس الامام
چون می نشیند امام بر منبر ما ناکه ابتدای طی نزد خروج ست و انتهای او نزد جلوس درین مقام سخن از روی سوال و جواب
بسیار است در شرح ذکر کرده شده است - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة
انصت والامام یخطب فقد لغوت - وقتیکه بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است روز جمعه خاموش باش و سخن مکن حالانکه امام خطبه
میخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون
است و ازینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی ست و
تکلم عبث ست - متفق علیه - و ازینجا معلوم میشود که انصات واجب ست و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجب
است نزد اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشان ست و نزد بعض مستحب ست و امام شافعی از ایشان ست و در مواهب لدنیه گفته که
شافعی را درین مسئله دو قول ست و همچنین از امام احمد دو قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی از
تابعین و این قول غریب ست انتهی و ترمذی گفته مکروه پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت
عاطس بعض بر کراهت اند و بعض بتردد اند در ان انتهی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و
کلام هر دو حرام ست و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج

امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام بر آرد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بوده و نیست
محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوٰة که او را امتداد است و
شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی ست که وارد شده است در
شان هر دو کلام نیز گاهی میسر نمیگردد قطع وے بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است اذا خرج الامام فلا صلوٰة
ولا کلام و اقوال صحابه نیز برین ست و قول صحابی حجت ست نزد ما و واجب ست تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل ست و قضاے
فائته مکروه نیست و اختلاف کرده اند در کسیکه دور نشسته است چنانکه خطبه نمیشنود مختار وجوب سکوت ست و بعض گفته اند احسن آنست
که مشغول گردد بذکر و تسبیح و تهلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از
ابی یوسف مکروه نبود زیرا که اینها فرض اند جواب میگویند که اینها فرض اند در هر وقت مگر نزد سماع خطبه از جهت عدم اذن و
و درود در نفس خود بفرستد تا شاغل از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین حمد نزد عطسه و رد منکر باشارت چشم و دست مکروه
نیست و هو الصحیح و در نظر بکتاب و اصلاح آن بقلم روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام و کلام در تحیة المسجد
در آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالے۔ وعن جابر قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة
ثم یخالف الی مقعده فیقعد فیه۔ باید که بر نخیزاند یکی از شما برادر خود را روز جمعه پس قصد کند و بیاید بسوی نشستگاه وی پس
بنشیند در وی۔ ولکن لیقول افسحوا۔ ولیکن بگوید کشاده کنید جاے را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع ست۔ رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی سعید وابی هریرة قالا قال رسول الله صلے الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة
کسیکه غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد بآن نزد اکثر آنست که غسل کند غسلے کامل مستجمع جمیع ارکان و شرائط
و سنن و آداب چنانکه براے جنابت غسل میکنند و بعض گفته اند که این اشارت ست باستحباب جماع درین روز از براے تخلیه
باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر حرام و موید این ست روایت غسل بتشدید در حدیث آینده۔ ولبس من احسن
ثیابه۔ و بپوشد از نیک ترین جامه هاے خود ظاهر آنست که مراد نفیس تر و آراسته تر و دوست تر نزد وی بود از آنکه نامشروع
نباشد و بعض گویند مراد جامه سفید ست که محبوب ترین جامه ها بود نزد رسول خدا صلے الله علیه وسلم۔ ومس من طیب ان کان
عنده۔ و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی۔ ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس۔ پس بیاید جمعه را پس نگذرد گردنهاے
مردم را و پایمال نکند آنرا۔ ثم صلے ما کتب الله له۔ پس نماز بگذارد آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدا تعالی براے وی از نماز
نفل و سنت۔ ثم انصت اذا خرج امامه حتی یفرغ من صلوته۔ پس خاموش شود و گوش دارد وقتیکه بیرون آید امام وے
براے خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود۔ کانت کفارة لما بینها وبین الجمعة التی قبلها۔ باشند این اعمال پوشنده
مر گناهان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش ازین جمعه بود۔ رواه ابو داود۔ وعن اوس بن اوس صحابی
ثقفی ست نزول کرد شام را و مرد در وی روایت کرد از آنحضرت در فضل جمعه و اغتسال آن حدیثی۔ قال قال رسول الله

صلے الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة۔ بتشدید و تخفیف هر دو روایت ست و تشدید احتمال دارد مبالغه را و احتمال دارد حمل و
بعث مرأة را بر غسل بجماع و تخفیف با وجود قول او۔ واغتسل۔ یا براے تاکید ست یا مراد بغسل شستن سر ست بخطمی و جز آن
زیرا که عرب را موی سر بسیار ست که در شستن آن کلفتے ست و باغتسال شستن تمام بدن۔ وبکر۔ بتشدید۔ وابتکر۔ و بیاید
نماز را در اول وقت و دراک کند اول خطبه را یا تکرار ست براے تاکید و بعض گفته اند بکر یعنی التصدق کند پیش از بر آمدن بجمعه
و گفته اند بکر یعنی رفت در ساعت اولی وابتکر یعنی کرد فعل مبکران را از اشتغال بصلوة و ذکر و بعض گفته اند بکر یعنے دیگری را
حامل و باعث شد بر بامداد بیرون آمدن۔ ومشی ولم یرکب۔ و بپای رفت و سوار نشد۔ ودنا من الامام۔ و نزدیک شد از
امام بی تخطی رقاب۔ فاستمع۔ پس شنید خطبه را۔ ولم یلغ۔ و لغو نکرد و سخن لا یعنی نگفت یعنی انصات کرد۔ کان له بکل خطوة
عمل سنة۔ باشد او را بهر گام ثواب عبادت یکسال۔ اجر صیامها وقیامها۔ پاداش روزه یکسال و نماز شب یکسال یعنے
همچنین عمل که صیام دهر و قیام لیل ست و این خاصیت مخصوص نماز جمعه ست باین شرائط که مذکور شد و در آمدن بمسجد براے
نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه و کتاب حسنه و محو سیئه است اما در جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل و صیام نهار ست و
در کتاب سفر السعادت خاصیتها که روز جمعه جمع کرده است با زیادتی هاے دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید۔ رواه الترمذی
وابو داود والنسائی وابن ماجة۔ وعن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان
یتخذ ثوبین لیوم الجمعة۔ نیست بر یکی از شما باکے و نقصے اگر بیابد و میسر گردد که بگیرد و بسازد دو جامه براے روز جمعه سوی ثوبی
مهنته۔ وراے دو جامه خدمت خود و مهنته بفتح میم و کسر آن و سکون ها یعنے خدمت و ابتذال مراد جامه هاست که میباشد روی
در خانه که بآن خدمت خانه و کار و بار آن میکنند و درین دلیل ست بر آنکه اگر کسی چیزے زائد بر حاجت گیرد براے غرضی که راجح بکمال
دینی گردد منافی و مخل بزهد نبود و آورده اند که آنحضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص براے جمعه بپوشیدی۔ رواه ابو داود و ابن ماجة ورواه
مالک عن یحیی بن سعید۔ روایت کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی۔ وعن سمرة بن جندب۔ بفتح سین و ضم میم
و جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن صحابی مشهور ست و کثیر الحدیث است روایت میکنند از وی حسن و ابن سیرین
مات بالبصرة سنة تسع و خمسین وقیل سنة ستین والی بود بران از جانب معاویه۔ قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم احضروا
الذکر۔ حاضر شوید ذکر را یعنے خطبه را۔ وادنوا من الامام۔ و نزدیک شوید از امام و باستید در صف اول و نزدیک آن۔ فان الرجل
لا یزال یتباعد حتی یوخر فی الجنة وان دخلها۔ زیرا که مرد همیشه دور و پس می افتد از مواضع فضائل و مواقع خیرات تا آنکه پس افگنده
میشود در بهشت از اعالی درجات اگرچه می در آید بهشت را۔ رواه ابو داود۔ و درین ترغیب ست بر طلب اعالی امور و
زجر ست از سکون و آرام با دنے آن

ابیات

همت بلند دار که نزد خدا و خلق + باشد بقدر همت تو اعتبار تو +
تا از کنگره عرش میزنند صفیر + ندانمت که درین دامگه چه افتاد ست +

وعن معاذ بن انس الجهنی عن ابیه۔ همچنین واقع شده است
در نسخ مشکوة و صواب آنست که گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی ست و پدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه

درست نباشد واما سهل بن معاذ تابعی ست روایت از پدر خود دارد و گفته اند که سهل بن معاذ لین الحدیث ست واحادیث او
حسان اند در فضائل ورغائب - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم - کسیکه
میگذرد و بر گردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آنکس پل بسوی دوزخ و درین مجازات ابتلی ست چنانکه وی مردم را گذرگاه خود
گرفت او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذ بلفظ معلوم و مجهول هر دو روایت ست و معنی مجهول ظاهر تر ست اگر چه روایت
معلوم قوی تر ست - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب - وعن معاذ بن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الحبوة
یوم الجمعة والامام یخطب - نهی کرد آنحضرت از احتباء روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند و احتباء نوعی از جلوس ست و آن جمع کردن
پشت و ساقهاست بسوی شکم بدو دست یا بجامه یعنی تکا زده نشستن چنانکه عادت عرب ست والآن در اهل حرمین متعارف
است و حبوة بفتح حا و ضم و کسر نیز آمده اسم ست ازان و آنحضرت نیز باین جلسه در حرم پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت خطبه
ازان نهی فرموده زیرا که خواب می آرد و از استماع خطبه باز میدارد و یا نقض وضو میکند - رواه الترمذی وابوداؤد - وعن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم یوم الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک - چون پنکی زند یکی از شما روز جمعه پس
باید که بگردد و برخیزد از نشستگاه خود که در انجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبهٔ خواب - رواه الترمذی

الفصل الثالث - عن نافع قال سمعت ابن عمر یقول - روایت ست از نافع مولای ابن عمر گفت شنیدم ابن عمر را
که میگفت - نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعده ویجلس فیه - نهی کرد آنحضرت از برخیزانیدن
مردی مردی دیگر را از جای نشست وی و نشستن در جای وی - قیل لنافع فی الجمعة - گفته شد مر نافع را این نهی
در روز جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده است - قال فی الجمعة وغیرها - گفت نافع نهی کرده است ازان در جمعه و غیر جمعه
چه موجب نهی ایذاست تخصیص بجمعه ندارد - متفق علیه - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یحضر الجمعة ثلثة نفر - حاضر میشود جمعه را سه مرد - فرجل حضرها بلغو - پس مردیست که حاضر شود جمعه را بلغو یعنی بسخن لا یعنی و کلام
باطل و آنچه در حکم آنست - فذلک حظه منها - پس آن لغو نصیب اوست از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن محروم ست -
ورجل حضرها بدعاء - و مردی دیگر ست که حاضر میشود جمعه را بدعا و سؤال مطالب و مقاصد از درگاه حق - فهو رجل دعا الله ان شاء
اعطاه وان شاء منعه - پس آن مردی ست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خواهد خدا تعالی میدهد او را مطلوب او را و اگر
خواهد منع میکند پس مراد تردد است در رد و قبول - ورجل حضرها بانصات وسکوت - و مردی ست حاضر شده جمعه را
باستماع و خاموشی - ولم یتخط رقبة مسلم - و لگد مال نکرده است گردن مسلمانی را - ولم یؤذ احدا - و ایذا نکرده است هیچ یکی را
تخطی و اقامت و جز آن - فهی کفارة الی الجمعة التی تلیها وزیادة ثلثة ایام - پس این جمعه با این خصال کفارت ست ازین جمعه
تا جمعه که متصل ست و با زیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که مکفر ازین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته
را متصل باین جمعه گفتن درست ست اگر چه ظاهر مفهوم تلیها در متاخر ست فافهم - وذلک بان الله یقول - و این کفارت تا جمعه دیگر

با زیادت سه روز بسبب آنست که خدای تعالی میگوید - من جاء بالحسنة فله عشر امثالها - کسیکه بیارد و بکند نیکی را پس مر او راست
ده مانند آن پوشیده نماند که لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی یا بدل و باطن مراد دارند یا بزبان و آن
خود مکروه است یا حرام پس منع در وی غالب ست پس مرد اول بدکار ست جزما و دوم متردد ست در نیکی و بدی و مرد سوم طالب
رضای حق ست و منقطع ست از ماسوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه ست یقینا و احتمال دارد که دعا در غیر وقت
خطبه مراد دارند فافهم - رواه ابوداؤد - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب
فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا - کسیکه سخن کند و حالانکه امام خطبه میخواند پس حال آن مرد همچو حال خر ست که بر میدارد کتابها را بر پشت
خود کنایت ست از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن - والذی یقول له انصت لیس له جمعة - و آنکسیکه
میگوید مر او را انصت و امر میکند بخاموشی نیست مر او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب منهی عنه چنانکه در حدیث ابی هریره گذشت
رواه احمد - وعن عبید بن السباق - بفتح سین و تشدید با - مرسلا - روایت ست از عبید بن سباق که از تابعین حجاز ست بطریق
ارسال - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع - گفت آنحضرت در جمعهٔ از جمعه ها - یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله
عیدا - ای گروه مسلمانان این روزی ست که گردانیده است او را خدا تعالی روز جشن و اجتماع و سرور - فاغتسلوا - پس غسل
بر آرید - ومن کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه - و کسیکه باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد او را که مساس کند ازان
و عبارت زیان ندارد بجهت آن گفت که کسی توهم کند که طیب عادت زنان ست مردان را شاید استعمال آن کرد کذا قیل - وعلیکم
بالسواک - و بر شما باد که سواک کنید درین روز - رواه مالک ورواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا - روایت کرد این حدیث
را مالک از عبید بن سباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسلی ست
که متعضد شده است بمسند و آن مقبول ست قطعا - وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا
یوم الجمعة - حق و ثابت ست بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه - ولیمس احدهم من طیب اهله - و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش
زوجهٔ خود این را بجهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارت ست بآنکه اگر خود ندارد از زن بطلبد آخر نفع این هم
بوی راجع خواهد شد و تواند که تمام اهلبیت مراد باشد - فان لم یجد فالماء له طیب - پس اگر نیابد طیب پس آب برای وی
طیب ست که سبب نظافت ست و میبرد بوی بد را - رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن

باب الخطبة والصلوة

خطبه بضم مصدر ست اطلاق کرده میشود بر کلامیکه خطاب کرده میشود بدان و در عرف شرع عبارت ست از کلام مشتمل بر ذکر و تشهد و
صلوة و وعظ و خطبه شرط ست در نماز جمعه و فرض ست در وی و ادنی مقدار فرض نزد امام ابی حنیفه ادنی چیزیکه مشتمل ست بر ذکر
خدا از تسبیح و تحمید از جهت قول حق تعالی (فاسعوا الی ذکر الله) که ذکر مطلق آورده و هیچ فرق نکرده میان طویل که آنرا خطبه
گویند و قصیر که آن را خطبه نی نامند پس شرط ذکر مطلق باشد لیکن ماثور از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر مسمی بخطبه است و مواظبت

بران ست پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شرط که جزوی کفایت نکنند وصاحبین میگویند که لا بد است از ذکر طویل که آنرا خطبه بگویند
در عرف تسبیحه وتحمیده را خطبه نمیگویند وشافعی گفته که جائز نیست تا نخواند دو خطبه وازامیرالمؤمنین عثمان رضی آورده اند که چون بخطبه
ایستاد گفت الحمد لله دیگر بسته شد پس فرود آمد ونماز بگزارد وهیچکس بروی انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن وقصه وی رضی الله
عنه آنست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود برخاست وبمنبر برآمد گفت الحمد لله وبسته شد وگفت ابوبکر وعمر این مقام را
مقالے مهیای ساختند وشما بامام فعال محتاج ترید ازامام قوال ونزدیک ست که بیاید شمارا خطبها بعد خطبها و بیامرزد خدای
تعالی مرا وشمارا وشیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان شناخته نشده است در کتب حدیث ونه در کتب فقه والله اعلم

الفصل الاول - عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس بود آنحضرت که می گزارد نماز جمعه
هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال واین بر تقدیر عدم اشتداد حر وبر تقدیر اشتداد حر تبرید میکرد چنانکه
در حدیث دیگر از انس بیاید بمقصود آنست که پیش از زوال نمیگزارد ودر روایتی از امام احمد آمده که وے تجویز کرده است
نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید وهیچ کسے از علما موافقت نکرده است او را درین قول - رواه البخاری - وعن
سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغذی الا بعد الجمعة - روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری که از مشاهیر
صحابه وآخر کسیکه وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه او ست سنة احدی وتسعین ودر وقت رحلت آن حضرت
پانزده ساله بوده گفت نبودیم ما که قیلوله میکردیم ونه طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند
وقیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس وزهرے گفته که قیلوله ومقیل استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه
ومعتبر در اقامت سنت نیز همین ست واین حدیث فی الجمله تائید مذهب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام ایشان جمعه
وتبکیر بدانست تا اول وقت بدان برسند - متفق علیه - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوة
واذا اشتد الحر ابرد بالصلوة - بود آنحضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت میبود گرمی شتابی میکرد برای نماز ودر اول وقت
میگزارد وچون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز وپس از اول وقت میکرد - یعنی الجمعة - میخواهد بنماز جمعه را گویا انچه حدیث در نماز جمعه
وارد شده است والا حکم ظهر نیز همین ست چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت - رواه البخاری - وعن السائب
بن یزید - صحابی صغیرست حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش ووی هفت ساله بود روایت میکند
از پدرش قلیل الحدیث ست گردانید او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مات سنة ثمانین وقیل ست وثمانین وهو آخر
من مات من الصحابة بالمدینة علی قول - قال کان النداء یوم الجمعة اوله اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد رسول الله - گفت
بود اذان روز جمعه اول وی وقتیکه می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعمر فلما کان عثمان
وکثر الناس - پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان وبسیار شدند مردم - زاد النداء الثالث علی الزوراء - زیاده
کرد اذان سوم را بر زوراء که نام جاے بلندست در بازار مدینه نزدیک بمسجد شریف - رواه البخاری - بدانکه در زمان

شریف نبوت سنت آن بود که وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مے آمد وبر سر منبر می نشست اذان می گفتند وپیش از وے
در اول در آمدن وقت اذانی نبود وهمچنین بود در زمان شیخین ابی بکر وعمر رضی الله عنهما وچون امیرالمؤمنین عثمان کثرت
مردم مشاهده کرد وتباعد وتفرق واشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود در زمان آنحضرت همه در مسجد در ملازمت شریف
حاضرے بودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذانے گفته شود تا مردم از دور بشتابند ودر وقت خطبه حاضر آیند
واختلاف ست فقهارا که معتبر در وجوب سعی وحرمت بیع اذان وقت خطبه است زیرا که اوست اصل در شرع
یا این اذان اول ست حادث اگر در وقتش گفته باشد اصح آنست که همین معتبرست زیرا که مقصود که اعلام ست بوے
حاصل شده کذا فی الهدایة بدانکه ندائے اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگر چه اول ست
باعتبار فعل وبعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی ست وثانی اول ودر بعض احادیث ثالث نیز
گفته چنانکه درین حدیث کتاب وآن باعتبار تسمیه اقامت ست باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان ست وباین اعتبار
واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود ودر بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان
امیرالمؤمنین عمر حادث شده وتا زمان امیرالمؤمنین عثمان استقرار یافته ولیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود وعثمان امر کرد که
بلفظ اذان گویند وبر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت واطلاق سنت بران آمده است
چنانکه سنت ابی بکر وعمر وسنت الشیخین واقع شده است ودر کلام بعض اطلاق بدعت بران واقع شده باعتبار آنکه امری محدث
است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود ومقصود تقبیح وتذمیم آن فعل نیست واگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود
کذا قالوا تعلقه اذان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی ست که ذکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از وے که
در وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود ونه در زمن صحابه ونه بعد از ایشان وعمل نیست بران در اکثر دیار اسلام و
معلوم نیست که از کی باز حادث شده وکه کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذان اوے ادا کنند واگر بقصد اعلام الصلوة الصلوة
سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافی ست - وعن جابر ابن سمرة قال کانت للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یجلس
بینهما - بود مر آنحضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قراری یافت هر عضو بجائے خود وبصحت رسیده است
وردی دعای از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین جلسه سنت ست نه واجب واز امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه
خوانده ونه نشست - یقرأ القرآن ویذکر الناس - میخواند قرآن را در خطبها وپند میداد مردم را ویاد میداد آخرت را واحوال آن
جهان را از ثواب وعقاب - فکانت صلوته قصدا وخطبته قصدا - پس بود نماز آنحضرت میانه وبود خطبه او میانه یعنی طویلی دراز
ونه کوتاه واین منافات ندارد کوتاهی خطبه بنسبت نماز چنانکه در حدیث آینده بیاید - رواه مسلم - وعن عمار روایت ست
از عمار بن یاسر که از اکابر صحابه است واحوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه - میگفت آنحضرت که درازی نماز مرد وکوتاهی خطبه وی علامت ودلیل فقه

وفہم اوست وناشی ست ازان وبعض تفسیر مئنة بمظنة کرده اند وتحقیق این در شرح کرده شده است۔ فاطیلوا الصلوٰة واقصروا الخطبة۔
پس دراز گردارید نماز را وکوتاه بخوانید خطبه را ودر وجه بودن آن مظنۂ فقه وعلم طیبی گفته که نماز اصل ست وخطبه فرع ست بر این
واز جمله قضایای فقیه است که اصل را بر فرع ایثار کند واهتمام بشان آن بیشتر نماید وگفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که شاید
وجه در قصر خطبه آنست که کفایت ست در التقاظ یک کلمه خصوصاً از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم ومظهر غرائب حکم
بود۔ ع در خانه اگر کس ست یک حرف بس ست + ودر امر بدان تنبیه است از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعات
وعبادت نمایند ومشغول شوند بتهذیب نفوس خود ودر وعظ وتذکیر مردم مظنۂ عجب وعدم موافقت قول بفعل ست ومحل آنکه
گفته شود (لم تقولون مالا تفعلون) پس ارشاد کرده است ما را بآن قولاً وفعلاً۔ فان۔ ودر روایتی وان۔ من البیان سحرا۔
زیراکه بدرستیکه از جمله بیان سحر ست واین قول مناسب ترست بامعنی که گفتم گو با این دلیل ست بر قصر خطبه یعنی خطبه باید که
بالفاظ وجیزهٔ قلیله وادا بر معانی جزیله باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قل ودل وزیادت اطالت نکنند شاید که موهم معانی لا طائل
که مذموم ست گردد واین قول هم متضمن مدح بیانست وهم مفید ذم زیراکه بیان اثر تاثیر عظیم ست در دلها بصرف وامالت بجانبی چنانکه
سحر را تاثیر ست پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد واگر بسوی باطل کند مذموم بود وبیان سخن بیدا وکشاده گفتن وتفصیل کلام
دروی در باب بیان وشعر بیاید انشاء الله تعالے۔ رواه مسلم۔ وعن جابر قال کان رسول الله صلے الله علیه وسلم اذا
خطب احمرت عیناه۔ بود آنحضرت چون خطبه میخواند ما را سرخ میشد هر دو چشم وی۔ وعلا صوته۔ وبلند میشد آواز وی۔ واشتد غضبه۔
وسخت میگشت خشم وی بسبب آنچه تجلی میکرد بروی از بوارق انوار عظمت جلال ولوامع خوای ابلاغ وانذار۔ حتی کانه منذر جیش
وحالت آنحضرت در خطبه چنان میشد گویا که وے خبر دهنده است از آمدن لشکر بر قومی وترساننده است ایشان را به نزول
آن بر ایشان۔ یقول صبحکم ومساکم۔ میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را وشام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک ست
که در وقت صبح ودر وقت شام بر شما در آید وغارت کند وما را از روزگار شما بر آرد۔ ویقول۔ ومی گفت آنحضرت بقصد آن انذار
بیان قرب قیام ساعت۔ بعثت انا والساعة کهاتین۔ برانگیخته شده ام وفرستاده شده ام من با قیامت بمچو این دو انگشت۔
ویقرن بین اصبعیه السبابة والوسطے۔ ومی پیوست آن حضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت ست
وانگشت میانه ومعنی سبابه در کتاب الصلوٰة در باب التشهد دانسته شده است واختلاف کرده اند در تاویل این بعض گفته اند
که مراد باقتران سبابه است بوسطی از جهت اشارت باقتران ساعت بعثت وی صلے الله علیه وسلم وبعض میگویند که مراد
آنست که دوری که میان بعث وساعت ست مقدار دوری ست که میان سبابه ووسطی ست یعنی وسطے از سبابه اندکے
بیشتر رفته است وسبابه عقب وست اندکی پیشتر همچنین من پیشتر از قیامت آمده ام وقیامت از عقب من رسیده می آید ومیگویند
لفظ یقرن ناظر در معنی اول ست زیراکه بود میان سبابه ووسطی ثابت ست پیوسته کنند یا نکنند وآرایش آنکه به پیوستن ظاهر میگردد
وجود بعد در کشاده داشتن ظاهر نیست۔ فافهم۔ رواه مسلم۔ وعن یعلی بن امیة۔ بضم همزه وفتح میم وتشدید تحتانیه ابن منیه

نیز میگویند بضم میم وسکون نون وفتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی ست اسلام آورده روز فتح وحاضر شد حنین وطائف
وتبوک را وبود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران معدود ست در اهل حجاز۔ قال سمعت النبی صلے الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر
میخواند آنحضرت بر منبر این آیت را۔ ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک۔ وفریاد میکنند وبانگ میزنند دوزخیان ای مالک که
نام خازن دوزخ ست گو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب خلاص
شویم ودر قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ماکثون این آرزوے شما باطل ست شما درنگ کننده گانید در آتش
وهمیشه خواهید بود در وی پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند او برای انذار۔ متفق علیه۔ وعن
ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله۔ روایت ست
از ام هشام که صحابیه انصاریه است گفت یاد نگرفتم من سورهٔ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأها کل
جمعة علی المنبر اذا خطب الناس۔ میخواند آنحضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد
از خواندن در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این امرأة حاضر شده وشنیده نه آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخوانده وگفته اند که
مراد اول این سوره است زیراکه تمام سوره را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام را نیز اول سوره
خواهد بود والله اعلم۔ رواه مسلم۔ وعن عمرو ابن حریث۔ بضم حای مهمله وفتح را۔ ان النبی صلے الله علیه وسلم خطب وعلیه عمامة
سوداء۔ روایت است از عمرو بن حریث که صحابی قرشی ست که آنحضرت را در خردی دیده واز وی حدیث شنیده وآنحضرت دست
مبارک خود را بر سر وی مالیده ودعا به برکت کرده ودر وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آنحضرت خطبه خوانده
وبر سر وے دستار سیاه بود۔ قد ارخی طرفیها بین کتفیه۔ در حالیکه بتحقیق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را میان دو شانه
خود وتحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید انشاء الله تعالی وکتفیه بلفظ تثنیه است در جمیع نسخ مسلم وهمچنین ست
در جمع بین الصحیحین حمیدی وکتفه بلفظ افراد نیز آمده است واول اظهر ست روایة ودرایة۔ یوم الجمعة۔ این حال در
روز جمعه بود۔ رواه مسلم۔ وعن جابر قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم وهو یخطب۔ گفت جابر گفت آن حضرت
وحالانکه وے خطبه می خواند۔ اذا جاء احدکم یوم الجمعة والامام یخطب۔ چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعه و
حالانکه امام خطبه میخواند۔ فلیرکع رکعتین۔ پس باید که بگذارد دو رکعت۔ ولیتجوز فیهما۔ وباید که تخفیف کند درین دو رکعت
شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجب ست اگرچه نزد خطبه باشد وهمچنین نزد امام احمد وبا نحدیث
استدلال میکنند بر تاکد وجوب آن که در وقت خطبه نیز بآن امر فرموده ونزد حنفیه هر گاه که تحیة المسجد در غیر وقت خطبه
واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولے واجب نخواهد بود وهمین ست مذهب مالک وسفیان ثوری ودرین ائمه
جمهور صحابه وتابعین کذا قال النووی وتاویل این حدیث نزد ایشان آنست که مراد بخطبه اراده خطبه است یعنی تا نخواند
امام که خطبه نخوانده نه آنکه بالفعل میخواند بقرینهٔ احادیث صحیحه که دال اند بر حرمت صلوٰة در وقت خطبه ودر صحیحین از حدیث

جابر بطریق متعدده آمده که مردے بمسجد درآمد و آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم خطبہ میخواند پس گفت آن حضرت آیا نماز کردہ یا فلان گفت نکردہ ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنہا و تاویل کردہ اند این را که ورود این واقعہ پیش از منع صلوۃ در وقت خطبہ بود یا این مخصوص بآن مرد داخل بود و بعض گویند این قضیہ پیش ازان بود که آنحضرت شروع در خطبہ کند و گفتہ اند که این نہ در خطبہ جمعہ بود واللہ اعلم و شیخ ابن الہمام گفتہ معارضہ این حدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که آنحضرت قطع کردہ باشد خطبہ را تا آنکہ فارغ شدہ آن مرد از نماز و واقع ہمچنین ست چنانکہ دار قطنی در سنن خود روایت کردہ که گفت مر او را پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بگزار دو رکعت پس آنحضرت امساک کرد از خطبہ تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن درینجا بسیار است جملہ ازان در شرح ذکر کردہ ایم و استیفاے آن در فتح الباری ست فلینظر ثمہ رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من ادرک رکعۃ من الصلوۃ مع الامام فقد ادرک الصلوۃ کسیکہ دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام ست شامل بجمیع صلوۃ تخصیص بجمعہ ندارد و لیکن ایشان تقیید کردہ اند آنرا بجمعہ بقرینہ حدیث آیندہ در آخر باب - متفق علیہ - و در ہدایہ گفتہ است کسیکہ دریافت امام را روز جمعہ بگزارد با وے آنچہ دریافتہ است و بنا کند بروے جمعہ را بدلیل قول وے صلی اللہ علیہ وسلم (ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا) ہرچہ دریابید یعنی با امام بگزارید و آنچہ فوت شدہ قضا کنید آنرا و اگر دریافت امام را در تشہد یا در سجود سہو بنا کند بروی جمعہ را نزد ابی حنیفہ و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیہ را بنا کند بروی جمعہ را و اگر دریافت اقل آنرا بنا کند بروی ظہر را انتہے و مراد باد راک اکثر رکعت ثانیہ ادراک اوست در رکوع نہ بعد از بر داشتن سر ازان و شیخ ابن الہمام گفتہ که دلیل مر شیخین را اطلاق حدیث مذکور ست و آنچہ روایت کردہ شدہ است کہ کسیکہ دریافت رکعتے از جمعہ را اضافہ کند رکعت را و الا بگزارد چہار رکعت را ثابت نشدہ -

الفصل الثانی - عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتے یفرغ - بود آن حضرت خطبہ میخواند دو خطبہ و بود که می نشست چون برے آمد منبر را تا آنکہ فارغ میشد - اراہ المؤذن - این قول راوی ابن عمر ست که گفت گمان میبرم که گفت ابن عمر حتے یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد ندارد گفت اراہ بضم ہمزہ بمعنی اظن - ثم یقوم - پس بر میخاست - فیخطب - پس خطبہ میخواند - ثم یجلس - پس بر می نشست - ولا یتکلم - و تکلم نمیکرد نہ بدعا و نہ بغیر آن - ثم یقوم - پس برمے ایستاد - فیخطب - پس خطبہ میخواند خطبہ دوم را - رواہ ابو داؤد - وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان النبی صلے اللہ علیہ وسلم اذا استوے علی المنبر استقبلناہ بوجوہنا - بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش مے آمدیم ما او را بروے ہاے خود پس سنت آنست که مردم متوجہ بجانب امام بنشینند و خطبہ را استماع نمایند و از ینجا این نیز لازم مے آید که خطبہ پشت بقبلہ میخواند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست ست ولیکن آنچہ ذکر کردیم نیز منطبق صحیح ست - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لا نعرفہ الا من حدیث محمد ابن الفضل - روایت کرد این حدیث را -

ترمذی و گفت این حدیثی ست که نمی شناسیم آن را مگر از حدیث محمد بن فضل - وہو ضعیف ذاہب الحدیث - و وی ضعیف ست رونده است حدیث وی کنایت ست از سوء حفظ وی

الفصل الثالث - عن جابر بن سمرۃ - وی و پدر وی ہر دو صحابی اند و وی خواہرزادہ سعد بن ابی وقاص است و مادر وی خالدہ بنت ابی وقاص روایت می کند از آن حضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضے اللہ عنہم - قال کان النبی صلے اللہ علیہ وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما - بود آنحضرت که خطبہ میخواند ایستادہ پس برمے نشست پس بر می ایستاد پس خطبہ میخواند ایستادہ - فمن نبأک انہ کان یخطب جالسا فقد کذب - پس کسیکہ خبر دہد ترا که وی خطبہ میخواند نشستہ پس بتحقیق دروغ مے گوید - فقد واللہ صلیت معہ اکثر من الفی صلوۃ - پس بتحقیق بخدا سوگند گزاردہ ام با آنحضرت بیشتر از دو ہزار نماز آنچہ زود بفہم مے آید آنست که مراد نماز جمعہ باشد و این درست نیست زیرا که آنحضرت نگزاردہ مگر نزدیک بپانصد جمعہ چہ اول جمعہ که گزاردہ بعد از قدوم بمدینہ بود و مدت اقامت بمدینہ دہ سال ست پس مراد نمازہاے پنجگانہ است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت ست بآن حضرت - رواہ مسلم - وعن کعب بن عجرہ - بضم عین و سکون جیم از مشاہیر صحابہ حلیف انصار است و از اصحاب شجرہ است آوردہ اند که او را بتی بود که در خانہ نگاہ میداشت می پرستید عبادہ بن الصامت یار او بود روزی درون خانہ او درآمد و بت را بشکست وی بغضب درآمد نزدیک بود که دشنام کند عبادہ را پس بفکر در رفت و با خود گفت که اگر این بت فائدہ و قدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن پس بیزار گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی اللہ عنہ - انہ دخل المسجد - روایت میکند کعب که وی درآمد مسجد را - و عبد الرحمن بن ام الحکم - که از بنی امیہ و از اتباع ایشان ست - یخطب قاعدا - خطبہ میخواند نشستہ - فقال انظروا الی ہذا الخبیث - پس گفت کعب ابن عجرہ نگاہ کنید بسوے این پلید - یخطب قاعدا - خطبہ میخواند نشستہ - وقد قال اللہ تعالے - و حالانکہ بتحقیق گفتہ است خداے تعالی - واذا راوا تجارۃ او لہوا انفضوا الیہا وترکوک قائما - چون می بینند ایشان بازرگانی را یا بازی را پراگندہ میشوند بسوے آن و میگذارند ترا ایستادہ قصہ آنست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطبہ میخواند ناگاہ قافلہ از شام آمد و ایام قحط بود پس صحابہ بی طاقت شدند و براے دیدن قافلہ بدر رفتند مگر نزدیک بدوازدہ کس پس این آیت نازل شد پس از ینجا معلوم میشود که آنحضرت ایستادہ خطبہ میخواند و قیام در خطبہ نزد ابی حنیفہ و مالک و احمد سنت ست و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمہ قیام در خطبہ شرط است مگر کسی را که قدرت ندارد چنانکہ نماز را و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفتہ اول کسیکہ نشستہ خطبہ خواند معاویہ بود ہنگامیکہ بسیار شد بیہ شکم وی و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر و عمر و عثمان ہمہ ایستادہ خطبہ میخواندند و عثمان چون شاق شد بروی ایستادہ میخواند و چون ماندہ میشد می نشست و خاموش میبود باز برمیخاست و میخواند و معاویہ خطبہ اولی نشستہ میخواند و خطبہ دوم ایستادہ و آن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مر کسی را که تجویز میکند نشستہ خطبہ خواندن کذا ذکرہ الشیخ - رواہ مسلم - و در این حدیث دلیل ست بر جواز

تغلیظ و تشدید برکسیکہ ارتکاب میکند حرام را یا مکروہ را زیرا کہ ارتکاب خلاف چیزیکہ مداومت کردہ بران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بے ضرورت مبنی از خبث باطن ست۔ وعن عمارۃ بضم عین وتخفیف میم۔ بن رویبۃ بضم راو فتح واو و سکون یا۔ انہ رأی بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیہ۔ روایت ست از عمارہ کہ از صحابہ است کہ وی دید بشر بن مروان را بر منبر بردارندہ ہر دو دست را نزد خطبہ خواندن چنانکہ دأب بعض جہلہ وعاظ و خطباست۔ فقال۔ پس گفت عمارہ قبح اللہ ہاتین الیدین۔ زشت گرداند خدا تعالے این دو دست را۔ لقد رأیت رسول اللہ ہر آئینہ دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ما یزید علی ان یقول بیدہ ہکذا۔ زیادہ نمیکرد آنحضرت بر اینکہ اشارت میکرد بدست خود ہمچنین۔ و اشار باصبعہ المسبحۃ۔ و اشارت کرد عمارہ بانگشت خود کہ مسبحہ ست برائے نمودن صورت اشارت کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنے آن حضرت یک اشارتی بانگشت شہادت خود میکرد گویا کہ خطاب میکرد مردم و تنبیہ میکرد ایشان را بر استماع و تامل در انچہ ذکر میکرد۔ رواہ مسلم۔ وعن جابر قال لما استوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم الجمعۃ علی المنبر قال اجلسوا۔ روایت ست از جابر گفت ہنگامیکہ نشست آنحضرت روز جمعہ بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا کہ مردم برپا بودند در حضور آنحضرت بایستادند فافہم۔ فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد۔ پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود کہ بر در مسجد ایستادہ بود و ہمانجا نشست از جہت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع۔ فرآہ رسول اللہ۔ پس دید او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقال تعال۔ پس گفت آنحضرت پیش آی۔ یا عبد اللہ ابن مسعود۔ از غایت شفقت و رحمت بجہت مبادرت او بامتثال و بتحقیق ہر کہ امتثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد بیت ہر کہ او در عشق صادق آمدہ است + بر سرش معشوق عاشق آمدہ است + رواہ ابو داؤد۔ و درین حدیث دلیل ست بر جواز تکلم بر منبر یا پیش از شروع در خطبہ بود یا آنحضرت اشارت کرد و رادی ازان تعبیر کرد بالقول و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ مکروہ است مر خطیب را کہ تکلم کند در حال خطبہ مگر آنکہ امر بمعروف باشد چنانکہ قصہ عمر با عثمان رضی اللہ عنہما در وضو آمدہ است و آن مشہور است و در باب الغسل مذکور شدہ است و در سفر السعادۃ گفتہ است کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد می در آمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرک من الجمعۃ رکعۃ فلیصل الیہا اخری۔ کسیکہ دریافت با امام از جمعہ یک رکعت را پس باید کہ ضم کند باوی رکعت دیگر را و جمعہ را تمام کند۔ ومن فاتتہ الرکعتان فلیصل اربعا۔ و کسیکہ فوت گردد ازو دو رکعت پس باید کہ بگزارد چہار رکعت۔ او قال الظہر۔ یا گفت بجای اربعا۔ فلیصل الظہر۔ یعنے چون جمعہ نیافت نماز ظہر بگزارد چہار رکعت و در فصل اول ہم در حدیث ابی ہریرہ کلام درین معنی گذشت۔ رواہ الدار قطنی

باب صلوٰۃ الخوف

صلوٰۃ خوف ثابت ست بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زیاد از حنفیہ و مزنی از شافعیہ مخصوص بود بر زمان نبوت از جہت قصد احراز فضیلت صلوٰۃ با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از وی مشروع نیست و ظاہر

مفہوم آیۂ کریمہ فاذا کنت فیہم نیز ہمیں ست و مختار نزد جمہور جواز او ست بعد از زمان نبوت نیز و گزاردن بعضی از صحابہ مثل علی مرتضی و ابو موسیٰ اشعری و حذیفہ بن الیمان رضوان اللہ علیہم اجمعین بعد از زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حجت ایشانست و بعض گفتہ اند کہ صلوٰۃ خوف بر صفت مذکورہ بر تقدیرے لازم ست کہ نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نکنند بگزارد امام بیک طائفہ تمام نماز را و بگزارد بطائفہ دیگر امام دیگر و نزد بعض ائمہ مثل امام مالک مخصوص ست بحالت سفر و نزد ما جائز است در سفر و حضر و صلوٰۃ خوف روایت کردہ شدہ است بر وجوہ متعددہ بحسب اختلاف زمان و مکان بر انچہ مصلحت بیند امام در حراست و پرہیز از عدو و ہر یکی از ائمہ وجہے را اختیار کردہ و امام ابو حنیفہ روایت ابن عمر را گرفتہ کہ ثابت ست در کتب ستہ و شمنی گفتہ کہ صلوٰۃ خوف از آنحضرت در چہار موضع بودہ ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از ینجا ظاہر میشود کہ در سفر بودہ است پس تجویز فقہا از ینجا در حضر بقیاس بودہ باشد واللہ اعلم

الفصل الاول۔ عن سالم بن عبد اللہ بن عمر عن ابیہ۔ سالم بن عبد اللہ بن عمر از فقہاے مدینہ است از سادات تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان سالم ہیچ یکے اشبہ تر بگذشتگان در فضل و زہد و زندگانی درشت سلیمان بن عبد الملک او را در کعبہ دید گفت طلب از من ہر چہ خواہے گفت ہرگز نطلبم در خانہ خدا از غیر خدا و سالم بن عبد اللہ بر حجاج درشت گفتی و مردم میگفتند رحمت بر پادر او کہ او را سالم نام کرد۔ قال ابن عمر غزوت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل نجد۔ گفت ابن عمر غزا کردم من با آنحضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شہرہا است اعلاے آن تہامہ یمن و اسفل تا عراق و شام و نجد در اصل بمعنے زمین بلند و راہ روشن بلند آیدہ و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق نہ نجد یمن۔ فوازینا العدو۔ پس مقابل و مواجہ شدیم ما دشمنان را۔ فصاففنا لہم۔ پس صفہا بستیم ما برائے جنگ دشمنان۔ فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی لنا۔ پس ایستاد آنحضرت در حالیکہ نماز میکند برائے یعنی امامت میکند ما را۔ فقامت طائفۃ معہ و اقبلت طائفۃ علی العدو۔ پس ایستادند گروہی با آنحضرت و اقتدا کردند بوے و روی آوردند گروہی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان۔ و رکع رسول اللہ۔ و بگزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بمن معہ۔ با گروہی کہ با وی بودند۔ و سجد سجدتین۔ و سجدہ کرد آنحضرت دو سجدہ یعنی گزارد یک رکعت۔ ثم انصرفوا مکان الطائفۃ التی لم تصل۔ پس تر برگشتند و رفتند این گروہ کہ یک رکعت با آن حضرت گزاردند بجاے آن گروہ کہ نگزاردند نماز و ایستادہ بودند مقابل عدو۔ فجاؤا۔ پس آمدند آن گروہ۔ فرکع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہم رکعۃ۔ پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع۔ و سجد سجدتین۔ و سجدہ کرد دو سجدہ۔ ثم سلم۔ پس تر سلام داد آن حضرت۔ فقام کل واحد منہم۔ پس ایستاد ہر یکے از قوم۔ فرکع لنفسہ رکعۃ و سجد سجدتین۔ پس رکوع کرد برائے خود یک رکوع و سجدہ کرد دو سجدہ پس دلالت کرد حدیث بر آنکہ ہر طائفہ اقتدا کردند برسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در یک رکعت و گزاردند برائے خود رکعت دیگر تنہا و این مذہب ابی حنیفہ است و گفتہ اند کہ این طریق اوفق ست بنص قرآن فتہ بر تو پوشیدہ نماند کہ سبیل نیست بآنکہ ہر دو طائفہ یکبارگی بگزارند رکعت باقیہ را چہ از

تضییع امر حرب وتفویت مصلحت اوست واز حدیث معلوم نشد کہ کدام یکے پیشتر بگزارد پس گفت اشهب کہ صاحب مالک ست
طائفہ دوم پیشتر بگزارد کہ اسلم ست از کثرت مخالفت وحدیث آینده بران دلالت دارد وامام ابو حنیفہ گفت طائفہ اولی پیشتر
گزارد وکذا فی بعض الشروح این روایت سالم ست از ابن عمر - وروی نافع نحوه - وروایت کرد نافع از ابن عمر مانند آن
وزاد - وزیاده کرده است نافع این راکہ - فان کان خوف هو اشد من ذالک - پس اگر یافتہ شود ترس از دشمنان کہ
آن سخت ترست ازان خوف کہ یاد کرده شد وممکن نباشد نماز بجماعت توان کرد بر وجہ مذکور - صلوا رجالا قیاما علی اقدامهم - بگزارند
پیاده ایستاده بر پایها خود اگر توانند پیاده ایستاد - او رکبانا - یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده شد - مستقبلی القبلة
روی آرنده بجانب قبلہ اگر ممکن باشد استقبال - او غیر مستقبلیها - یا بگزارند نہ استقبال کننده قبلہ را اگر ممکن
نباشد استقبال بر هر تقدیر نا ممکن ست نماز از دست نهد به جهت برون افتم از خود به پراگندگی + نه افتم برون با تو
از بندگی + لنگ ولوک وخفتہ شکل وبی ادب + سوی او می خیز واورا می طلب + قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذالک
الا عن رسول الله - گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را کہ ذکر کرده باشد این شقوق واین تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی الله
علیہ وسلم رواه البخاری - وعن یزید بن رومان - بضم را وسکون واو کہ تابعی ست وثقہ کثیر الحدیث - عن صالح
ابن خوات - بفتح خای معجمہ وتشدید واو وتای فوقانیہ نیز تابعی ثقہ است عزیز الحدیث وخوات صحابی ست جلیل
اول مشاهد او احد ست - عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیہ وسلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف - صالح روایت میکند
از کسیکہ نماز گزارده است با آن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را - وذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست کہ در سنہ
خامسہ از هجرت بود کہ ملاقی شد آنحضرت کفار را وگزارد این نماز را وبے آنکہ جنگے واقع شود برگشت وذات الرقاع از جهت
آن گویند کہ مسلمانان پاے برهنہ بوده وپایها سوده شده وناخنان پاے افتاده پس جامہ پاره ها بر پایها پیچیده بودند
مشهور این وجہ است وبعض گویند کہ در انجا کوهے بود کہ پاره او سرخ بود وپاره او سفید وپاره او سیاه وپاره او
زرد بود ورنگ برنگ گویا رقعہ هاست برهم دوختہ بعد ازان بیان صلوة آنحضرت کہ در روز ذات رقاع کرد میکند بقول خود
ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو - گروهی صف بستند با آنحضرت وگروهی صف بستند وایستاده شدند در مقابلہ
دشمنان وجاه بضم واو وکسر آن ودر روایتی تجاه العدو ثبات - فصلی بالتی معه رکعة - پس گزارد آنحضرت با آن طائفہ کہ با او بود
یک رکعت - ثم ثبت قائما - پستر بر جاے خود ماند آنحضرت ایستاده - واتموا لانفسهم - وتمام کردند ایشان نماز را برای خود
ثم انصرفوا - پستر نماز کرده برگشتند وبرفتند - فصفوا وجاه العدو - پس صف بستند در مقابلہ دشمنان - وجاءت الطائفة
الاخری - وآمدند طائفہ دیگر کہ نخست در مقابلہ دشمنان صف بستہ ایستاده بودند - فصلی بهم الرکعة التی بقیت من صلوته
پس گزارد آنحضرت با ایشان رکعتے را کہ باقی مانده از نماز وے - ثم ثبت جالسا - پستر بر جاے خود ماند آنحضرت نشستہ
واتموا لانفسهم - وتمام کردند این طائفہ نماز برای خود - ثم سلم بهم - پستر سلام داد آنحضرت با ایشان - متفق علیہ واخرج

البخاری

البخاری بطریق آخر عن القاسم - وبیرون آورده وروایت کرده است بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر
صدیق - عن صالح بن خوات عن سهل - بفتح سین وسکون ها - بن ابی حثمة - بفتح حای مهملہ وسکون مثلثہ صحابی صغیر ست
در سال سوم از هجرت ولادت یافتہ واو مرادست در روایت یزید بن رومان کہ گفتہ عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیہ
وسلم وبعض گفتہ اند اینجا پدرش را مراد داشتہ کہ خوات ست ووی صحابی ست - عن النبی صلی الله علیہ وسلم - واین وجہ دیگر
از وجوه صلوة الخوف ودرین وجہ نیز هر یک طائفہ یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیہ وسلم گزاردند ورکعتی دیگر تنها ولیکن در
وقت صلوة آنحضرت نہ قضای آن بعد اتمام صلوة وے صلی الله علیہ وسلم وباین اخذ کرده اند مالک وشافعی - وعن
جابر قال اقبلنا مع رسول الله - پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع - تا آنکہ بودیم ما
بذات رقاع - قال کنا اذا اتینا علی شجرة ظلیلة - گفت جابر بودیم ما چون مے آمدیم بر درخت سایہ دار کہ خوب میبود سایہ او
ترکنا ها لرسول الله - می گذاشتیم ما آن درخت سایہ دار را برای پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم - تا استراحت کند وآفتاب
نخورد - فجاء رجل من المشرکین وسیف رسول الله - پس آمد مردی از مشرکان وحال آنکہ شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم
معلق بالشجرة - آویزان بود بدرختی - فاخذ سیف النبی - پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را صلی الله علیہ وسلم فاخترطه - پس
برکشید آن مرد شمشیر را از نیام - فقال لرسول الله - پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیہ وسلم اتخافنی - آیا میترسی از من
قال لا - گفت آنحضرت صلی الله علیہ وسلم نمیترسم - قال فمن یمنعک منی - گفت آن مرد پس کہ باز میدارد ترا از من
قال الله یمنعنی منک - گفت آنحضرت خدا باز میدارد مرا از تو - قال گفت جابر - فتهدده اصحاب رسول الله - پس ترسانیدند
او را یاران پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم فغمد السیف وعلقه - پس گردانید شمشیر را در نیام وآویخت او را بران درخت چنانچہ
بود - قال فنودی بالصلوة - گفت جابر پس آواز داده شد واذان گفتہ شد برای نماز - فصلی بطائفة رکعتین - پس گزارد
بیک طائفہ دو رکعت - ثم تاخروا - پستر پس رفتند این طائفہ وصلی بالطائفة الاخری رکعتین - وگزارد آن حضرت بطائفہ
دیگر دو رکعت - قال فکانت لرسول الله صلی الله علیہ وسلم اربع رکعات - گفت جابر پس بود مر آنحضرت را چهار رکعت
وللقوم رکعتان - ومر قوم هر کدام را دو رکعت - متفق علیہ - واختلاف کرده اند در توجیہ گزاردن آنحضرت چهار رکعت را
پس بعض گفتہ اند کہ قصر رخصت ست چنانکہ مذهب بعض ائمہ است ودرینجا چهار رکعت گزارد ولیکن این سخن مخالف ست
بآنچہ ذکر کرده اند بعض محققین کہ آنحضرت صلی الله علیہ وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگزارده والله اعلم وبعض گفتہ اند کہ این
خصائص صلوة الخوف ست تا هر طائفہ پس آنحضرت تمام نماز بگزارند وشاید کہ نزاعے واقع شده باشد درین وقت یا در
اوقات دیگر وبعض گفتہ اند این از جهت تکرار صلوة است چنانکہ شافعیہ بدان قائل اند وصحیح ست اقتدای مفترض
بمتنفل نزد ایشان وبعض گفتہ اند کہ این صلوة درینحالت در حضر بوده واقتصار قوم بدو رکعت از خصائص ضرورت خوف
بود ودر روایتی مر ابی داؤد ونسائی را آمده است کہ آن حضرت در بعض احیان با هر طائفہ یک رکعت میگزارد

وقوم اکتفا بر یک رکعت میکردند و قضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست واللہ اعلم - وعنه قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم صلوة الخوف فصففنا خلفه صفین - وہم از جابر روایت است گفت گزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وی دو صف پس و پیش - والعدو بیننا وبین القبلة - و دشمنان میان ما و میان قبله بودند فائدهٔ این قید معلوم خواهد شد - فکبر النبی - پس تکبیر برآورد پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم و تکبیر برآوردیم ما نیز جمیعا - همه یعنی هر دو صف - ثم رکع ورکعنا جمیعا - پستر رکوع کرد آنحضرت در رکوع کردیم ما همه - ثم رفع رأسه من الرکوع ورفعنا جمیعا - پستر برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما نیز همه تا اینجا آنحضرت و ما همه موافق بودیم - ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه - پستر فرو رفت به نشیب آنحضرت برای سجده و صف پیشین که متصل بود او را - وقام الصف المؤخر فی نحو العدو - و ایستاده ماند صف پائین در مقابلهٔ دشمنان و در برابر ایشان - فلما قضی النبی صلی اللہ علیه وسلم السجود وقام الصف الذی یلیه - پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و بایستاد صفی که متصل بود با آنحضرت یعنی برداشتند سر از سجده - انحدر الصف المؤخر بالسجود - پائین افتاد صف پسین برای سجده - ثم قاموا - پستر برخاستند از سجده - ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم - پستر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین - ثم رکع النبی صلی اللہ علیه وسلم ورکعنا جمیعا - رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه - ثم رفع رأسه من الرکوع ورفعنا جمیعا - پستر برداشت آنحضرت سر را از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز همه - ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه الذی کان مؤخرا فی الرکعة الاولی - پستر انحدار کرد آنحضرت برای سجود و صفی که متصل بود به آنحضرت را آن صفی که مؤخر بود در رکعت اولی - وقام الصف المؤخر فی نحو العدو - و ایستاده ماند صف پسین در مقابلهٔ دشمنان - فلما قضی النبی صلی اللہ علیه وسلم السجود والصف الذی یلیه انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبی صلی اللہ علیه وسلم وسلمنا جمیعا - پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه - رواه مسلم - این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاهداشت از عدو و چون عدو اینجا در مقابل بجانب قبله بود همه یکجا در مقابل ایستادند و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طائفه ایستاده ماندند و دیگری سجده کرد

چنانچه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله نبود احتیاج بفرستادن جماعه بآن طرف نشد

الفصل الثانی - عن جابر ان النبی صلی اللہ علیه وسلم کان یصلی بالناس صلوة الظهر فی الخوف ببطن نخل فصلی بطائفة رکعتین ثم سلم - گفت جابر بود آنحضرت که میگزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعی است میان ... و طائف پس بگزارد بطائفه دو رکعت پستر سلام داد - ثم جاء طائفة اخری فصلی بهم رکعتین ثم سلم - پستر آمد طائفهٔ دیگر بگزارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد - رواه فی شرح السنة - در صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و در اینجا مر آنحضرت را صلی اللہ علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکه در حدیث سابق گذشت لیکن آنجا بود و اینجا ذکر تکرار سلام از آن حضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت توقف کرد در تشهد

تا آنکه گزارد طائفهٔ دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم باتفاق

الفصل الثالث - عن ابی هریرة - ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم نزل بین ضجنان - بفتح ضاد معجمه و سکون جیم و نون نام موضعی یا کوهی ست قریب مکه - وعسفان - بضم عین مهمله و سکون سین نام جای مشهور ست بر دو مرحله از مکه شریفه - فقال المشرکون لهؤلاء صلوة هی احب الیهم من آبائهم وابنائهم - پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آنحضرت و صحابهٔ او را نمازی ست که وی محبوب تر ست بسوی ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در روایتی من بناتهم و اموالهم - وهی العصر - و آن نماز که محبوب تر ست نزد ایشان نماز عصر ست - فاجمعوا - بفتح همزه و سکون جیم و کسر میم امرکم - پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و عزم جزم کنید - فتمیلوا علیهم میلة واحدة - پس حمله کنید بر ایشان یک حمله کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و هلاک کنید مشرکان با خود این قرار دادند - وان جبرئیل اتی النبی صلی اللہ علیه وسلم فامره ان یقسم اصحابه شطرین - و بدرستیکه جبرئیل آمد نزد آنحضرت پس بیاموخت تدبیر برای دفع شر مشرکان و امر کرد آنحضرت را که قسمت کند یاران خود را دو طائفه - فیصلی بهم - پس نماز بگزارد به یک طائفه - ویقوم طائفة اخری وراءهم - و بایستد طائفهٔ دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دشمن و وراء بمعنی پس و پیش هر دو آمده - ولیأخذوا حذرهم واسلحتهم - و باید که بگیرند پرهیز خود را یعنی چیزی که بدان پرهیز و احتراز کنند و سلاحهای خود را حذر بکسر حای مهمله و سکون ذال پرهیز کردن و سلاح بکسر سین ساز حرب - فتکون لهم رکعة - پس باشد مر قوم را یک رکعت - ولرسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم رکعتان - و مر آن حضرت را دو رکعت و مراد بودن یک رکعت قوم را بودن آن با امام و رکعت دیگر را تنها خوانند کرده بعض بر ظاهر حمل کنند و آن را از خصائص صلوة خوف دارند چنانکه گذشت واللہ اعلم - رواه الترمذی والنسائی

باب صلوة العیدین

گفته اند عید را بجهت آن عید خوانند که عود میکند هر سال و مکرر می آید در اوقات خود و این معنی صادق ست بر هر موسم که عود میکند و مکرر میشوند پس زیاده کردند بعض قید دیگر را و گفتند عود میکند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام ست و در اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات که عمده ارکان حج ست چنانکه وارد شده الحج عرفة و جمعه عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس وضع کردند شکر نعمت هر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم و اما زکوة هرگاه که اداء آن را وقتی معین نبود اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد واقع شد شکر تمام آن را عیدی مناسب آن کما قالوا و بعض گفته اند که از جهت آن عید گفتند که تفاؤل شود برای عود او چنانکه قافله را در ابتدای خروج آن قافله گفتند که از قفول بمعنی رجوع ست یعنی باز گردد و بیاید و صلوة عیدین فرض ست بر قول امام ابوحنیفه مثل جمعه و در روایتی واجب ست و تسمیهٔ او بسنت از جهت ثبوت او بسنت است نه کتاب و نزد صاحبین سنت ست و نزد شافعی نفل ست و گردانیده اند او را افضل نوافل و در قولی سنت مؤکده است و مالک گفته است که

سنت واجبه است وشاید که وجوب بمعنی تاکد ست واحتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابوحنیفه گفته شد ومشهور نزد امام احمد فرض عین ست
چنانکه مذهب ابوحنیفه است وصحیح نزد وی فرض کفایت ست مثل صلوة جنازه وجهاد ودر روایتی از ابوحنیفه نیز همچنین آمده والله اعلم۔

الفصل الاول۔ عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی۔ بود آنحضرت
که بیرون می آمد روز عید فطر وروز عید قربان بسوی مصلی که جای مشهور ست در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید میگزارند
والآن چهار دیواری گرد آن کشیده اند ومیگویند مسافت از حجرهٔ شریف تا آنجا هزار قدم ست ونماز عید در مسجد شریف
نمیگزارند۔ فاول شئ یبدأ به الصلوة۔ پس نخست چیزی که آغاز میکرد آنحضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه
تقدیم میکرد۔ ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس۔ پستر برمیگشت از نماز پس می ایستاد روبروی مردم بی آنکه بر منبر بایستد ودر زمان
شریف منبر در مصلی نبود۔ والناس جلوس علی صفوفهم۔ وحالانکه مردم نشسته بودند در صفهای خود۔ فیعظهم ویوصیهم ویأمرهم۔ پس
پند میکرد مردم را واندرز میکرد ایشان را بخیر وامر میکرد ایشان را این سه معانی نزدیک هم اند بطریق تاکید وتقریر ذکر کرده شد
وطیبی گفته است یعظهم یعنی اندرز میکرد وتخویف مینمود ویوصیهم یعنی در حق غیر تا ناصح وخیرخواه مردم باشد ویأمرهم یعنی امر میکرد
ایشان را بحلال ونهی میکرد از حرام۔ وان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه۔ واگر میخواست که جدا کند وبفرستد لشکر را جدا میکرد ومیفرستاد
آنرا۔ او یأمر بشئ امر به۔ یا اگر میخواست که بفرماید کاری را میفرمود آنرا این تعمیم بعد تخصیص ست شامل قطع بعث وغیر آن۔ ثم
ینصرف۔ پستر برمیگشت از وعظ وتوصیت وجز آن بسوی خانه۔ متفق علیه۔ وعن جابر بن سمرة قال صلیت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامة۔ گفت جابر گزاردم با آنحضرت هر دو عید را نه یکبار ونه دوبار
بلکه بارها بسیار بی اذان وبی اقامت یعنی برای نماز عید اذان واقامت نبود چنانکه برای نمازهای پنجگانه میباشد
رواه مسلم۔ وزیاده کرده است در روایتی ولا الصلوة جامعة یعنی واین هم نبود که گویند الصلوة جامعة۔ وعن ابن عمر قال
کان رسول الله۔ بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر یصلون العیدین قبل الخطبة۔ میگزاردند نماز هر دو عید پیش از
خطبه وتخصیص ابوبکر وعمر از برای تاکید سنت ست زیرا که آنحضرت فرموده است اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر وعمر اقتدا واتباع
کنید بآن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر وعمر ست رضی الله عنهما ومیگویند که عثمان رضی الله عنه آنرا تغییر داد وخطبه پیش از
نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا دریابند نماز را وبرسند بآن وتمام کلام درین بیاید۔ متفق علیه۔ وسئل ابن عباس
اشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العید۔ وپرسیده شد ابن عباس آیا حاضر شده تو با آنحضرت نماز عید را۔ قال نعم گفت
ابن عباس آری حاضر شده ام۔ خرج رسول الله۔ بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی ثم خطب۔ پس بگزارد نماز عید را پستر
خطبه خواند۔ ولم یذکر اذانا ولا اقامة۔ وذکر نکرد ابن عباس اذان را ونه اقامت را۔ ثم اتی النساء فوعظهن وذکرهن۔ بعد از آن
آمد آنحضرت زنان را که بحکم آنحضرت نماز عید را حاضر میشدند پس پند کرد ایشان را ویاد داد ایشان را احکام دین واحوال آخرت
از ثواب وعقاب۔ وامرهن بالصدقة۔ وامر کرد زنان را بتصدق کردن۔ فرأیتهن یهوین الی آذانهن وحلوقهن۔

پس دیدم زنان را که دراز میکردند دستهای خود را بسوی گوشهای خود وگلوهای خود تا آنچه در گوش وگلو بود از زیور۔ یدفعن
الی بلال۔ می انداختند بسوی بلال ومی سپردند بوی تهوین بضم یا وفتح آن هر دو روایت ست۔ ثم ارتفع هو وبلال الی
بیته۔ پستر رفت وشتابی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبلال بسوی خانهٔ آنحضرت فی الصراح رفع شتابی ومبالغه کردن
سیر ودر رفتن۔ متفق علیه۔ وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی یوم الفطر رکعتین۔ روایت میکند
ابن عباس که آنحضرت گزارد در روز عید فطر دو رکعت۔ لم یصل قبلهما ولا بعدهما۔ نگزارد آنحضرت پیش از آن دو رکعت
ونه بعد از آن۔ متفق علیه۔ این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید وبعد از وی نمازی نیست ترمذی گفته است که درین باب
حدیث از عبدالله بن عمر وعبدالله بن عمرو وابی سعید نیز آمده است وحدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است وعمل
برین ست نزد بعضی از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وغیرهم وبتحقیق گفته اند بعضی از اهل علم بنماز بعد از نماز عید و
پیش از آن وقول اول اصح ست انتهی وزهری گفته است که نشنیدم هیچ یکی را از علمای ما که ذکر کرده باشد از سلف این امت
که گزارده باشد پیش از نماز عید ونه بعد از وی ودر هدایه گفته است که تنفل نکند در مصلی پیش از صلوة عید زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نگزارده با کمال حرص وی بر نماز پس بعض گفته اند که کراهت در مصلی ست خاصة وبعض گفته اند در مصلی ودر
غیر مصلی زیرا که آنحضرت نگزارده انتهی ودر بعض شروح هدایه گفته که اگر بگزارد اشراق وضحی پیش از خروج بمصلی مکروه نیست و
در فتح الباری گفته که کوفیان میگویند که بگزارد بعد از آن ونه پیش از آن وبصریان میگویند بگزارد پیش از آن نه بعد از آن
ومدنیان میگویند نه پیش ونه پس وباول قائل ست اوزاعی وثوری وحنفیه وبثانی قائل ست حسن بصری وجماعه وبثالث
زهری وابن جریج واحمد وشافعی وجماعهٔ از سلف گفته اند که کراهت نیست در نماز نه قبل ونه بعد وبعد از آن اختلاف کرده اند
که چون فوت شود نماز عید قضا کرده شود یا نه وظاهر مذهب آنست که چون فوت گردد با امام قضا نکند زیرا که نماز باین صفت
شناخته نشده است بودن او عبادت مگر بشرائط مخصوصه که تمام نمیشود آن شرائط بمنفرد کذا فی الهدایة ودر بعض شروح مذکور
است که اگر خواهد دو رکعت بگزارد یا چهار مثل صلوة ضحی که در سائر ایام گزارده میشود ونقل کرده از محیط وقاضی خان که هر که
بمصلی بیاید ونماز با امام در نیابد وی مخیر ست اگر خواهد باز گردد بخانه بی آنکه بگزارد نماز را واگر خواهد بگزارد وبرگردد
وافضل آنست که چهار رکعت بگزارد تا حاصل گردد او را نماز ضحی وهمچنین ست مذهب احمد۔ وعن ام عطیة قالت امرنا ان
نخرج الحیض یوم العیدین۔ ام عطیه که از کبار صحابیات وعاقلات نساء ست وهمراه آنحضرت غزا میکرد ودر غزا بیماران را تیمارداری
میکرد ومجروحان را مداوی میکرد گفت امر کرده شدیم ما طائفهٔ زنان که بیرون آریم زنان حائض را روز هر دو عید۔ و
ذات الخدور۔ وبیرون آریم زنان پرده نشین را۔ حیض بضم حا وفتح یای مشدده جمع حائض وخدور جمع خدر بکسر خای معجمه پرده که کشیده
میشود مر زن بکر را در گوشهٔ خانه که می نشیند در وی مقصود آنکه امر کرد آنحضرت که زنان همه در روز عید برآیند۔ فیشهدن جماعة
المسلمین ودعوتهم۔ پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را ودعای ایشان را۔ وتعتزل الحیض عن مصلاهن۔ وگوشه گیرند یکسو

نشینند زنان حائض از جای نماز خود - قالت امرأة - گفت زنی - یا رسول الله احدانا لیس لها جلباب - بکسر جیم یکی از ما نیست
مرا و را چادر که بپوشد و برآید - قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها - گفت باید که بپوشاند آن زن را که چادر ندارد زنیکه یار
و مصاحب اوست از چادر خود یعنی زنیکه قدرت دارد و چادرهای متعدده دارد چادری برای زنیکه عاجز ست بعاریت دہد
یا مراد آنست که گوشهٔ از چادر خود بپوشاند و دو زن در یک چادر نشینند و اگر عاجزه از قادره استعارت نماید و سوال کند نیز
جائز است که وسیلهٔ امر خیر ست - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت ان ابا بکر دخل علیها وعندها جاریتان
فی ایام منی - گفت عائشه که ابوبکر درآمد بر وی و نزد وی دو دخترک بودند از دخترگان انصار در روزهای منا که روز عید ضحی
و ایام تشریق اند - تدففان وتضربان - یعنی سرود میکردند و دف میزدند و تضربان گویا تاکید تدففان ست و بعض گفته اند
که تضربان بمعنی ترقصان ست یعنی رقص میکردند از ضراب ارض بمعنی پای بر کردن آن و دف بضم دال و فتح نیز آمده و در زدن
وی سه قول ست بعض مباح دارند مطلقاً و بعض حرام علی الاطلاق و صحیح آنست که در عرائس و ولائم و آنچه در حکم آنست مباح ست
بعض فرق کرده اند در آنکه جلاجل دارد و آنکه ندارد و درین نیز خلاف ست - وفی روایة تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث
و در روایتی آمده است که سرود میکردند آن دو جاریه باشعاری که گفت و گو کرده بودند میان یکدیگر و تفاخر میکردند بدان از
اشعار حرب و شجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان ست روز بعاث بضم موحده و عین مهمله مخففه که نام موضعی ست قریب
مدینه بر مسافت دو شب یا نام قلعه ایست که میان اوس و خزرج که نام دو قبیلهٔ انصار ست در انجا جنگ بود و تا صد و بیست
سال میان یکدیگر معاودت و محاربت میکردند و بعد از اسلام آن جنگ و دشمنی برطرف شد و بدوستی مبدل گشت و آیهٔ کریمه
(یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم) الآیه اشارت بآن میکند پس این زنان
آن اشعار میخواندند و آن همه در وصف حرب و شجاعت بود و ذکر آن معونت ست در امر دین و تحریص ست مر مومنان
را بر جهاد و قتال کفار نه ذکر فواحش و منکرات که حرام ست ذکر آنها و حاشا که در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر آن رود
و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند و ذات آنها مغنی نبود که غنا حرفت آنها باشد
و غنا را خوب توانند گفت و مشهور و معروف بدان باشند و تشویق بفاحشه و تعریض بهوا کنند که داعی بفتنه و فساد بود بلکه
دخترکان بودند از اهل خانه چنانکه در خانه با چیزی میگویند - والنبی صلی الله علیه وسلم متغش بثوبه - و آنحضرت پوشیده
و پیچیده بود خود را بجامهٔ خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که پهلو زده آنحضرت و بگردانید روی خود را - فانتهرهما ابوبکر
پس منع کرد و زجر نمود آن دو جاریه را ابوبکر رضی الله عنه از غنا کردن و دف زدن در حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم و در صحیح بخاری آمده که گفت ابوبکر آیا مزمار شیاطین میزنید نزد پیغمبر و مزمار آلتیست که میزنند آن را اهل غنا
مثل نی و رباب و دف و مانند آن و اضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میگرداند دلها را بلهو و لعب
و باز میدارد از یاد خدا - فکشف النبی صلی الله علیه وسلم عن وجهه - پس بگشاد آنحضرت پرده از روی مبارک خود

فقال دعهما یا ابابکر - پس گفت بمان و بگذار ایشان را ای ابوبکر - فانها ایام عید - زیرا که این روزها روزهای عید ست
که ایام عید و اکل و شرب و ایام ضیافت الله است و فرح و سرور در آن اگر چه بتدفیف و تغنی باشد مباح ست - و فی روایة
و در روایتی از صحیحین از مسلم آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - یا ابابکر ان لکل قوم عیدا - ای ابابکر مر هر قومی
را عید ست - وهذا عیدنا - و این روز عید ماست و در روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آن حضرت اشارت
کرد عائشه آن دخترکان را و بدر رفتند - متفق علیه - بدانکه این حدیث ست که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت
غنا و شنیدن آن بآله و آنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب و اعتساف متبادر میگردد آنست که ابوبکر صدیق انکار
کرد تغنی و تدفیف را و منع و زجر کرد از آن بجهت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت و کراهت آن و گمان برد که منع نا کردن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا نحو آن است که منع کند و رخصت آن نشد
و ندانست که آنحضرت آن را تقریر نموده و روا داشته است درین روز چیزی از آن را و لهذا فرمود فانها ایام عید
و ابوبکر را باین فرق و تفصیل علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری از آن در روز عید و غیر آن از مواضعی
که مباح ست در وی فرح و سرور و شک نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص ست و ازین جا اباحت علی الاطلاق
لازم نیاید مگر بقیاس بر آن و آن جائز ست مگر بر تقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع ست و انصاف آنست
که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و بتحقیق تصریح کرده اند
بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده است دلیل قطعی
نه بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا اباحت ست و با وجود آن شک نیست که دوام اعتیاد بدان و
استدامت آن برخلاف طریقهٔ اجماع ست و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار ست مگر مقصود ایشان حسم ماده
و سد ذرائع ست و صحیح آنست که قول امام اعظم کراهت آنست والله اعلم - وعن انس قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات - بود آنحضرت که نمیرفت یعنی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما - و
یاکلهن وترا - و میخورد تمرات را طاق - رواه البخاری - و در روایت حاکم از عقبه بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت
یا کمتر از آن یا زیاده بر آن در عایت وتر محمود است در همه امور ان الله وتر یحب الوتر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود
که در وقت حاضر بودند و بعض گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویت بصر که
صوم مضعف آنست و حلاوت موافق مزاج ایمان ست و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تاویلش
آنست که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت نرم میگرداند دل را و لهذا افطار بشیرین افضل ست - وعن جابر
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عید خالف الطریق - بود آنحضرت که چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه
یعنی بیرون می آمد از راهی و برمیگشت از راه دیگر - رواه البخاری - بدانکه اقوال در بیان حکمت و صدور این فعل از

آنحضرت بسیار ست بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند مر او را بقاع و مواضع متکثره مختلفه از هر دو راه یا ساکنان
آن از جن و انس و بعض گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن در هر دو یا در غیظ
و غم انداختن و ترهیب کافران باظهار شوکت اسلام در نعمت اعلام دین و دعوت و کثرت اهل آن یا شامل گردانیدن
مسلمانان هر دو راه را و تعمیم ایشان به برکت دیدن جمال شریف وی صلی الله علیه وسلم و قضای حوائج ایشان در استفتا و
تعلم و استرشاد و صدقه و سلام بر ایشان و بعض گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق و بعض گفته اند
که در وقت رفتن راه دور را اختیار میکرد و در برگشتن راه نزدیک را بالقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب و درین سخن نظر است
زیرا که اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است و تصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص
آن بحج و مشهور در مردم آنست که آن از جهت حذر از کید اعدای دین بود تا در کمین نباشند و پوشیده نماند که اگر قصد این
میبود مکرر نمیکرد آنرا زیرا که برین تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف طریق خروج
و عود و حق آنست که این همه احتمالات است که هر کس بفهم خود استنباط نموده وی سبحانه داناتر است باسرار و مصالح افعال
رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان - و عن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر
فقال ان اول ما نبدأ به فی یومنا هذا ان نصلی ثم نرجع فننحر - روایت است از براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است گفت
خطبه خواند مارا آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزیکه آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است اینکه نماز
کنیم پیشتر باز گردیم پس نحر کنیم - فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا - پس کسیکه کرد آنرا پس بتحقیق دریافت سنت مارا
ومن ذبح قبل ان نصلی فانما هو شاة لحم عجله لاهله - و کسیکه ذبح کرد پیش از آنکه نماز بگزاریم ما پس نیست این مگر گوسپند گوشت
که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود - لیس من النسک فی شیء - نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون
و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد نسیکه قربانی نسک بضمتین جمع منسک بفتح سین و کسر آن جای قربان - متفق علیه
و عن جندب بن عبد الله البجلی - بفتح بای موحده و جیم صحابی ست و او را جندب بن سفیان نیز می گویند
نسبت بجد روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح
قبل الصلوٰة فلیذبح مکانها اخری - کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را - ومن لم
یذبح حتی صلینا فلیذبح علی اسم الله - و کسیکه ذبح نکند تا آنکه نماز بگزاریم ما پس گو که ذبح کند بنام خدا یعنی درست
ذبح وی و واقع است از عبادت - متفق علیه - و عن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح
قبل الصلوٰة فانما یذبح لنفسه - کسیکه ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای
خود حاصل کرد و برای خداست و داخل عبادت نه - ومن ذبح بعد الصلوٰة - و کسیکه ذبح کرد بعد از نماز - فقد تم نسکه
و اصاب سنة المسلمین - پس بتحقیق تمام شد عبادت وی و یافت سنت و طریق مسلمانان را - متفق علیه -

و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذبح و ینحر بالمصلی - بود آنحضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در
مصلی ذبح در گاو و گوسپند است و صورت آن معلوم ست و نحر مخصوص بشتر ست و صورت وی آنست که شتر را ایستاده
میکنند و نیزه میان هر دو پای پیش او میزنند تا خون از وی برود و بر زمین می افتد و ذبح در شتر نیز جائز ست اما نحر افضل
است در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است - رواه البخاری

الفصل الثانی - عن انس قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة ولهم یومان یلعبون فیهما - قدوم آورد آنحضرت
مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مر اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند دران دو روز معلوم نشد که آن کدام
دو روز بود و بعض گفته اند که این دو روز نیروز و مهرجان بود و استبعاد کرده شده است این قول بآنکه نیروز و
مهرجان از عادات فرس و خصائص ایشانست والله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت صلعم - ما هذان الیومان -
چه چیز است این دو روز که شما معتقد اید بآنها و بازی میکنید دران - قالوا کنا نلعب فیهما فی الجاهلیة - گفتند چیزی نیست
که ما را بحقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجاست و که ساخته و معتقد ام ندانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین دو روز
در زمان پیش که زمان جاهلیت ست و درین عبارت هم بیان عذر خود میکنند و هم اشارت مینمایند که از امور جاهلیت است
محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک می کنیم چنانکه دیگر امور جاهلیت را ترک کردیم - فقال رسول الله - پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر - بتحقیق بدل گردانیده است شمارا
خدای تعالی بآن دو روز که شما داشتید در جاهلیت دو روز دیگر بهتر از آن دو روز آن دو روز که بدل گردانیده کدام است
روز عید قربان و روز عید فطر پس مر باید که عید حقیقی و فرح و سرور مر مومن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی ست
از لهو و لعب باشارت خفی بجواز چیزی از آن در روز عیدین از آنچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد و نهی
تعظیم اعیاد مشرکین و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور دران تا آنکه بعضی از علما براه مبالغه رفته حکم بکفر کرده اند بقصد زجر
و تشدید و سد ذرائع و اتقا از مظان کفر کذا فی فتح الباری فافهم - رواه ابو داود - و عن بریدة قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم - روایت ست از بریده اسلمی که صحابی مشهور ست و احوال او در مواضع متعدده ذکر کرده
شده است گفت بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه بخورد چیزی - ولا یطعم یوم الاضحی حتی
یصلی - و نمیخورد در روز عید اضحی تا نماز میگزارد و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب
صوم ست دوست داشت آنحضرت تعجیل فطر را بالقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار در هر چه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجرد
امتثال امر بودی سیر میخورد و حال آنکه اکتفا بچند خرما میکرد و بعض گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از
اخراج صدقه بود که مخصوص ست بهر یک چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن نماز بود خورد و برآمد و اخراج صدقه اضحی بعد از نماز
که ذبح ست نماز گزارد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد - رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی - و عن کثیر بن عبد الله عن ابیه

عن جده - روایت ست از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابی ست وکثیر ضعیف الحدیث
ست وبعض گفته اند لیس بشیء ومنکر الحدیث واکثر ائمه طعن برو کرده اند - ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاولی
سبعا قبل القراءة وفی الآخرة خمسا قبل القراءة - که آنحضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قرائت
ودر رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قرائت - رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی - وعن جعفر بن محمد مرسلا - روایت ست
از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال - ان النبی صلی الله علیه وسلم وابا بکر وعمر کبروا فی العید
والاستسقاء سبعا وخمسا - که آنحضرت وابوبکر وعمر تکبیر گفتند در نماز هر دو عید ودر نماز استسقا هفت تکبیر در رکعت اولی
وپنج تکبیر در رکعت ثانیه - وصلوا قبل الخطبة - ونماز گزاردند پیش از خطبه وجهروا بالقراءة - وبلند خواندند قرائت را - رواه الشافعی
وعن سعید بن العاص - روایت ست از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود جامع میان سخاوت وفصاحت
ویکی از آنها که نوشتند مصحف را برای عثمان وگفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعکه اصل لقب
او ست ولادت او در سال هجرت ست وبعض گفته اند بعد از وی پیش از بدر قال سالت ابا موسی وحذیفة کیف کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یکبر فی الاضحی والفطر - گفت پرسیدم ابوموسی اشعری وحذیفه بن الیمان را چگونه بود آنحضرت که تکبیر میگفت
در نماز عید اضحی وفطر - فقال ابو موسی - پس گفت ابوموسی - کان یکبر اربعا - بود آنحضرت که میگفت چهار تکبیر تکبیره علی الجنائز
مانند تکبیر گفتن او بر جنازه ها - فقال حذیفة صدق - پس گفت حذیفه راست گفت ابوموسی - رواه ابوداود - بدانکه احادیث در
تکبیرات عید مختلف آمده وازین جهت مختلف آمده اقوال ائمهٔ مذاهب پس نزد ائمهٔ ثلثه هفت تکبیرست در رکعت اولی وپنج
در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک واحمد شمار کرده میشود با هفت تکبیرهٔ احرام وشمار کرده نمیشود با پنج تکبیرهٔ قیام ونزد شافعی شمار کرده
نمیشود با هیچ چیزی ازان نه با تکبیرهٔ احرام ونه تکبیرهٔ قیام ونزد امام ابوحنیفه سه در اولی وسه در ثانیه زائد بر تکبیرهٔ افتتاح وقیام
واین مذهب ابن مسعود ست وانچه رفته است بآن شافعی مذهب ابن عباس ست وکلام در اسانید این احادیث وتصحیح وتحسین وتقویت
وتضعیف آنها بسیارست جمله ازان در شرح مذکورست ومشائخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر
ورفع ایدی خلاف معهود ست پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایة بعد ازان بدانکه متعارف در بلاد اسلام از عمل عامه مذهب
ابن عباس ست وسببش آنست که چون منتقل شد دولت به بنی عباس نوشتند بحکام وولاة روی زمین که عمل کنید بمذهب جد ایشان
که ابن عباس ست وشرط کردند که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد ازان مستمر ومستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنین ودر بلدهٔ حضرت
دهلی عمرها الله وعصمها واهلها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود ست ودر نواحی آن وسائر بلاد باقی مانده است وعمل بقول
ابن عباس والله اعلم - وعن البراء ان النبی صلی الله علیه وسلم نوول یوم العید قوسا فخطب علیه - روایت ست از براء بن عازب
که آنحضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان - رواه ابوداود - ودر بعض کتب فقه مذکور
که تکیه کردن بر قوس وعصا مکروه است وصحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان واز ذخیرة العلما نقل کرده اند که هر بلده که فتح کرده شد

به قهر وغلبه ومحاربه تکیه کرده شود دران بلده بسلاح وآنکه فتح کرده شد بصلح آن تکیه کرده شود دران بعصا ولهذا تکیه میکنند شافعیه
بمکه بر شمشیر زیرا که فتح مکه نزد ایشان بمحاربه است ونزد حنفیه بعصا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح ست واما در مدینهٔ مطهره
اعتماد نیست بسلاح باتفاق زیرا که فتح وی بمحاربه نیست - وعن عطاء مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خطب
یعتمد علی عنزته اعتمادا - روایت ست از عطا که از کبار تابعین ست بطریق ارسال که آنحضرت بود که چون خطبه میخواند تکیه میکرد
بر عنزهٔ خود تکیه کردنی - وعنزه بفتح عین ونون وزاء نیزهٔ خرد که مر آنحضرت را بود که خادمان می برداشتند وبدان ستره میکرد چنانکه
در احادیث آمده است - رواه الشافعی - وعن جابر قال شهدت الصلوة مع النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم عید فبدا بالصلوة
قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة - گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز پیش از خطبه بی اذان واقامت
فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال - پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آنحضرت یعنی برای خطبه تکیه زده بر بلال - فحمد الله
واثنی علیه - پس حمد گفت خدا را وستایش کرد بروی تعالی وتقدس - ووعظ الناس - وپند کرد مردم را وعظ منع
وزجر وتخویف - وذکرهم - وتذکیر کرد ایشان را ویاد دهانید ثواب وعقاب آخرت را - وحثهم علی طاعته - وبرانگیخت
ایشان را بر فرمانبرداری وی سبحانه - ومضی الی النساء ومعه بلال - وگذشت ورفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته
بودند وحال آنکه بود با وی بلال - فامرهن بتقوی الله ووعظهن وذکرهن - پس امر کرد زنان را بخیرات وپند گفت وتذکیر
کرد - رواه النسائی - وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره - بود
آنحضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز برمیگشت در راه دیگر چنانکه گذشت بیان اسرار وحکم دران در
فصل اول - رواه الترمذی والدارمی - وعنه انه اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العید
فی المسجد - وهم از ابی هریره روایت ست که شان اینست که رسید مردم را باران در روز عید پس بگزارد آن حضرت نماز
عید را در مسجد ظاهر ازین عبارت آن ست که نماز اعیاد در جبانه افضل ست از نماز در مسجد مگر بعذری وآلان
جاری شده است عادت اهل مدینهٔ طیبه وهمچنین مکهٔ معظمه بنماز گزاردن در مسجد شریف وحرم منیف - رواه ابوداود
وابن ماجة - وعن ابی الحویرث بضم حا وفتح واو وسکون تحتانیه وکسر را در آخر ثای مثلثه - ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کتب الی عمرو بن حزم وهو بنجران - ابوالحویرث که از تابعین ست روایت کرده است که آنحضرت نوشت بجانب عمرو
بن حزم بفتح حای مهمله وسکون زای که صحابی انصاری ست اول مشاهد وی خندق ست ووی دران زمان پانزده ساله
بود وعامل گردانید او را آنحضرت در نجران بفتح نون وسکون جیم نام شهریست بیمن وبود وی دران زمان هفده ساله وکتابی
نوشته بوی بسیار که دروی فرائض وسنن ودیات بود ونوشت - عجل الاضحی - شتابی کن نماز عید اضحی را - واخر الفطر -
ودیر کن نماز عید فطر را - وذکر الناس - وتذکیر کن مردم را وگفته اند شاید که حکمت در تعجیل اضحی وتاخیر فطر آنست که مر
ادا کرده شد صدقهٔ فطر وخورده شد طعامی وباقی نماند هیچ مهمی تاخیر موجب کثرت جماعت فواید شد یا آن که ضعیف وفتور ست

بعموم راه یافته است که مانع میشود از اسراع و استعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوٰة تصدقے و اکلی هست پس استعجال مناسب آن باشد۔ رواه الشافعی۔ وعن ابی عمیر بضم عین۔ ابن انس عن عمومة له من اصحاب النبی۔ روایت است از ابی عمیر بن انس از اعمام که مر او را اند از اصحاب پیغمبر صلے الله علیه وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلے الله علیه وسلم یشهدون انهم راؤا الهلال بالامس۔ بدرستیکه سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالیکه گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را دیروز۔ فامرهم ان یفطروا۔ پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند۔ واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاهم۔ و امر کرد که چون صبح کنند بروند بسوے مصلا زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه و دارقطنی صریح آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم ما روزه دار پس آمدند سواران در آخر نهار پس گواهی دادند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را دیشب و در روایتی بعد از زوال آفتاب

ومذهب نزد ما همین ست چنانچه در هدایه گفته است۔ رواه ابوداود والنسائی

الفصل الثالث عن ابن جریج۔ بضم جیم اولے و فتح را و سکون تحتانیه و در روایت جریج بجیم و حاے مهمله نه بفتح جیم و نه بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیه مکی قرشی مولای قریش و در اصل رومی ست یکی از اعلام ائمه مشهور و معدود و وی اول کسے ست که تصنیف کرد در اسلام در قولی و گفته اند که کی ثابت تر و قوی تر ست از امام مالک روایت کردند از وی ثوری و جز وی و گویند که متعه را مباح میدانست و میکرد آنرا توفی بمکه سنه خمسین و مائة و پدرش عبد العزیز تابعی مشهور ست امام وی افقه و اوثق از پدر ست۔ قال اخبرنی عطا عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی۔ گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود در روز عید فطر و نه روز عید اضحی۔ ثم سألته یعنی عطا بعد حین عن ذلک۔ ابن جریج میگوید که بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانی از آن مسئله مذکوره۔ فاخبرنی۔ پس خبر داد مارا عطا۔ قال۔ گفت عطا۔ اخبرنی جابر بن عبد الله ان لا اذان للصلوٰة یوم الفطر۔ خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر درین بار عطا تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد الله و این نماز عید فطر را بیان کرد و چیزهاے دیگر را نیز ذکر کرد و گفت۔ حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج۔ هنگامیکه بیرون آید امام براے نماز و نه بعد از بیرون آمدن براے خطبه ولا اقامة ولا نداء ولا شیٔ۔ و نه بود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوٰة الصلوٰة و مانند آن و نه بود چیزے تاکید است براے نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید۔ لا نداء یومئذ ولا اقامة۔ نبود آواز دادن در آن روز و نه اقامت۔ رواه مسلم۔ وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی و یوم الفطر۔ بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر۔ فیبدأ بالصلوٰة۔ پس آغاز میکرد بنماز۔ فاذا صلی صلوٰته۔ پس چون میگزارد آن حضرت نماز خود را و

فارغ میشد از آن۔ قام فاقبل علی الناس وهم جلوس فی مصلاهم۔ می ایستاد پس روی مے آورد بر مردم و حالانکه مردم نشسته بودند در جاے نماز خود۔ فان کانت له حاجة ببعث ذکره للناس۔ پس اگر میبود مر آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد آنرا براے مردم بدان و میفرستاد۔ او کانت له حاجة بغیر ذلک امرهم بها۔ یا میبود مر آنحضرت را حاجتی بکارے دیگر غیر فرستادن لشکر بجای امر میکرد مردم را بآن کار۔ وکان یقول۔ و بود آنحضرت که میگفت۔ تصدقوا تصدقوا تصدقوا۔ صدقه کنید صدقه کنید صدقه کنید بگر سه بار۔ وکان اکثر من یتصدق النساء۔ بودند بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرموده آنحضرت و تاکید وی صلے الله علیه وسلم زنان۔ ثم ینصرف۔ پس تر برمیگشت آنحضرت بمنزل خود۔ فلم یزل کذلک۔ پس همیشه بود تقدیم صلوٰة بر خطبه در زمان خلفای اربعه و بعد از ایشان۔ حتی کان مروان بن الحکم۔ تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویه بن ابی سفیان۔ فخرجت مخاصرا مروان۔ میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من دست در دست گرفته مروان را و مخاصرت بخانی معجمه دستهای یکدیگر گرفتن از خاصره یعنی تهیگاه زیرا که درینحالت دست یکی بر خاصرهٔ دیگری باشد۔ حتی اتینا المصلے۔ تا آنکه آمدم من و مروان هر دو مصلے را۔ فاذا کثیر بن الصلت قد بنی منبرا من طین ولبن۔ پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلے بنا کرده از گل و خشت خام و خانهٔ او هم در انجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و لبن بر وزن ابل نیز آمده و این کثیر بن الصلت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آنحضرت او را کثیر نام کرده بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه باین بیان ذکر کرده و ذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعض گفته اند وی تابعی است و کثیر نام وی عمر بن الخطاب نهاده و ظاهر اینحدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بوده و از وی مالک نقل کرده اند که اول کسیکه خطبه در مصلے بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید خدری میگوید۔ فاذا مروان ینازعنی یده۔ پس ناگاه مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود۔ کانه یجرنی نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوٰة۔ گویا که وے میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت ست۔ فلما رأیت ذلک منه قلت این الابتداء بالصلوٰة۔ پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز گزاردن آن پیش از خطبه که فعل پیغمبر صلے الله علیه وسلم و خلفاے او بود۔ فقال لا یا ابا سعید۔ پس گفت مروان نزاع مکن در نیاب ای ابو سعید۔ قد ترک ما تعلم۔ بتحقیق مانده شد و گذاشته شد چیزیکه تو میدانی از ابتدا بخطبه یعنی ترک کردم من آنرا از مصلحتے که دیدم و آن اینست که اگر تقدیم صلوٰة میکردم مردم براے استماع خطبه انتظار نمیبردند۔ قلت کلا والذی نفسی بیده لا تأتون بخیر مما اعلم۔ ابو سعید میگوید گفتم نه چنین ست سوگند بخداے که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما بهتر از آنچه میدانم من۔ ثلث مرار۔ گفتم این کلمه را سه بار۔ ثم انصرف۔ پس تر برگشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را گذا قال الطیبی و محتمل که معنے این باشد که برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید گزارد و همین معنی از روی عبارت ظاهر تر ست والله اعلم۔ رواه مسلم

بدانکه سنت در عیدین گزاردن نماز ست پیش از خواندن خطبه واتفاق کرده اند صحاب کتب سته بر روایت آنکه پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم گزارد نماز پیش از خطبه وعمل کرد ابوبکر وعمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از صحابه وغیرهم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم بود در وقتیکه امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از مدتی از خلافت خود چون دید جماعت از مردم که بنماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علتی ست که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه رسیدن مردم بود بجماعت وقصد مروان استماع خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب وشتم وی کسانے را که مستحق نبودند آنرا وافراط در مدح بعض مردم واحتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً آنرا بجهت مصلحت صحیح کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده وبعض گفته اند که اول کسیکه تغیر داد معاویه بود ومروان در مدینه وزیاد به بصره که عمال او بودند متابعت ومطاوعت وی کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک نه ترکت محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم

باب الاضحیۃ

اضحیه بضم همزه وکسر آن وتشدید یا وتخفیف آن وجمع وی اضاحی بتشدید یا وتخفیف آن نام چیزیست که ذبح کرده میشود بر وجه تقرب از شتر وگاو وگوسفند در وقت مخصوص که آنرا قربانی گویند وتضحیه بمعنی ذبح کردن وقربانی کردن ویوم نحر را یوم الاضحی ازینجا نام شده یا از ضحو ست بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین ست واضحیه هم ازوست که اول وقت تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب ست در مذهب امام ابوحنیفه واصحاب وی بر هر حر مسلم مقیم موسر ونزد شافعی و در روایتی از ابی یوسف سنت مؤکده است ومشهور ومختار در مذهب امام احمد همین ست و در روایتی از وی واجب ست بر غنی وسنت ست بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک ست گفته که وی سنت واجبه است بر کسیکه استطاعت دارد وآنرا یا مراد بسنت طریقه مسلوکه در دین ست یا مراد بوجوب تاکد ست ومعنی اول قریب تر ست ودلیل وجوب حدیثی ست که روایت کرده است آنرا ترمذی و ابوداؤد ونسائی که روایت کرده اند از مخنف بضم میم وفتح حای مهمله وتشدید بای موحده وقاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلے الله علیه وسلم بعرفات پس شنیدیم که میگفت بر اهل بیت در هر سال اضحیه است واین صیغه وجوب ست وفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه یابد سعت وتضحیه نکند باید که قریب نگردد مصلای ما را ومثل این وعید لاحق نگردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایه

الفصل الاول عن انس قال ضحے رسول الله۔ روایت ست از انس که گفت قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بکبشین۔ بدو کبش بفتح کاف وسکون با گوسفند نر که سرون میزند بفارسی قچقار۔ املحین۔ املح آنکه سیاهی وی آمیخته بسپیدی باشد وبعض گفته اند که بیاض او بیشتر از سواد او باشد وملحه بضم میم وسکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد۔ اقرنین شاخدار یعنی دراز شاخ والا هر کبش شاخدار ست یا مراد سالم القرنین است۔ ذبحهما بیده۔ ذبح کرد آنحضرت آن دو کبش را

بدست مبارک خود۔ وسمی وکبر۔ ونام خدا برد وتکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح ست۔ قال رایته واضعا قدمه علی صفاحهما۔ گفت انس دیدم آنحضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وے وصفاح بکسر جمع صفح بفتح وسکون بمعنی پهلو وجانب وروی وپهنای روی۔ ویقول۔ وی گفت۔ بسم الله والله اکبر۔ متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلے الله علیه وسلم امر بکبش اقرن۔ روایت ست از عائشه که آنحضرت فرمود باوردن کبش شاخدار۔ یطأ فی سواد۔ که پے سپری کند زمین را در سیاهی یعنی پایهاے او سیاه باشد۔ ویبرک فی سواد۔ ومیخسپد در سیاهی یعنی سینه وشکم وی سیاه باشد وبروک خسپیدن وسینه بر زمین نهادن واصل وے در شتر است۔ وینظر فی سواد ونگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال الطیبی وبعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود۔ فاتی به لیضحی به۔ پس آورده شد اینچنین کبش را تا ذبح کند وقربانی کند بدان۔ قال یا عائشة هلمی المدیة۔ گفت آنحضرت ای عائشه بیار وبده مرا کارد را ومدیه بتثلیث میم ست۔ ثم قال اشحذیها بحجر۔ پس گفت بعائشه تیز کن کارد را بسنگی شحذ بشین وحای مهمله وذال معجمه تیز کردن کارد و مانند آن الشحذ سان۔ ففعلت۔ عائشه میگوید پس تیز کردم۔ ثم اخذها۔ پس گرفت آنحضرت کارد را واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه۔ وگرفت آنحضرت کبش را وبر پهلو خوابانید آنرا پس ذبح کرد آنرا یعنی خواست که ذبح کند۔ ثم قال۔ پس گفت۔ بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد۔ خداوندا بپذیر از محمد واز آل محمد۔ ومن امة محمد۔ واز سائر امت محمد۔ ازین جا بعض استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا نیز نباشد چه آنحضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا واغنیا واین سخن ضعیف ست زیراکه مراد اشتراک در ثواب ست واین فضل وکرم آنحضرت است یا آنست که شریک میگرداند ایشانرا در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته۔ ثم ضحی به۔ پس طعام چاشت خورانید بدان مردم را تضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردنست بمعنی خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده این جا بمعنی ست۔ رواه مسلم۔ وعن جابر قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة۔ بضم میم وکسر سین ونون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را۔ الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضان۔ مگر آنکه دشوار شود بهم رسانیدن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم وذال۔ رواه مسلم شرح این حدیث تفصیلے دارد آنرا موافق مذهب حنفی بیان کنیم ودر شرح موافق مذهب اربعه کرده شده است بدانکه اضحیه جائز نیست مگر از ابل وبقر وغنم وروایت کرده نشده است از آنحضرت صلے الله علیه وسلم ونه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز اصناف ثلثه او ذبائح وغنم دو صنف ست معز که آنرا بز گویند وضان که آنرا میش خوانند وجاموس بسین مهمله که معرب گاو میش است نوعی از بقر ست وجائز ست از جمیع این اقسام ثنی ثنایا ثلثه درهمین مراد است بمسنه که درین حدیث مذکور ست وآن از ابل آنچه تمام کرده پنجسال کامل را وپا نهاده در ششم ودر خلاصه گفته آنچه تمام شده بروی چهار سال واز بقر آنچه استکمال کرده دو سال را واز غنم خواه ضان باشد یا معز یکساله هکذا فی الهدایه ومذهب امام احمد نیز موافق مذهب ماست ووجه تسمیه بمسنه آنست که وی می اندازد دو دندان پیش را که آنرا ثنایا گویند درین عمر ومسنه از سن ست بمعنی دندان یا بمعنی سال پس در جمیع این

اقسام ثنی شرط است مگر از ضأن که جذعه هم درست ست و در هدایه گفته است که جذع از ضأن در مذهب فقها آنچه تمام
شده باشد بروی شش ماه و زعفرانی گفته هفت ماه و این بر تقدیری که عظیم الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود با ثنی مشتبه
گردد بر نظر از دور و اگر صغیر و حقیر باشد جائز نیست مگر آنکه تمام شده سنه او و درست نیست جذعه از معز - وعن عقبة
بن عامر ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا - روایت ست از عقبة بن عامر که از مشاهیر صحابه است
که آنحضرت داد او را گوسپندان که قسمت کند آنها را بر صحابهٔ آنحضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد - فبقی عتود پس باقی ماند
بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد از وی تاے مثناة یکساله از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته بروی اکثر حول در خلاصه
گفته عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه گذشته بروی اکثر سال - فذکره لرسول اللہ - پس ذکر کرد عقبه آن عتود را که
باقی مانده بود مر پیغمبر خدا - صلے اللہ علیہ وسلم را و گفت غنم همه قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود -
فقال - پس گفت آنحضرت ضح به انت - تضحیه کن بدان عتود تو - وفی روایة - و در روایتی این چنین آمده است که
قلت - گفتم - یا رسول اللہ اصابنی جذع - رسید مرا جذع یعنے از معز - قال ضح به - گفت آنحضرت تضحیه کن تو بدان اگر
عتود نام بز یکساله است خود درست ست نزد ما مطلق و اگر کمتر از آن ست میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبة بن عامر ست
چنانکه در حدیث ابی برده در جذع معز آمده است که ذبح کن تو آنرا و کفایت نمیکند از هیچ یکے مگر از تو و آنحضرت را میرسد که تخصیص
کند بعض احکام را به بعض احکام و احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح - متفق علیه - وعن ابن عمر قال کان النبی صلی اللہ علیه
وسلم یذبح وینحر بالمصلے - بود آنحضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلے از جهت اول وقت و سابقًا معلوم شد که نحر مخصوص
است بابل و ذبح عام و نحر ابل افضل است از ذبح وے - رواه البخاری - و این حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل
اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری و ظاهر انیست که همین جا ذکر میکرد نه آنجا - وعن جابر ان النبی صلے اللہ علیه
وسلم قال البقرة عن سبعة - گاو واقع میشود در قربانی از هفت کس که شریک شوند دران - والجزور عن سبعة - و شتر نیز
واقع میشود از هفت کس - رواه مسلم و ابو داؤد واللفظ له - و این لفظ حدیث مر ابی داؤد راست این اعتراض ست
بر صاحب مصابیح که چون لفظ حدیث مر ابی داؤد راست میبایست که آن را در فصل ثانی ذکر میکرد - وعن ام سلمة
قالت قال رسول اللہ صلے اللہ علیه وسلم اذا دخل العشر واراد بعضکم ان یضحی - چون در آید دهه ماه ذی الحجه و خواهد
بعضے از شما که قربانی کند - فلا یمس من شعره و بشره شیا - پس باید که مساس نکند و نگیرد آن کس از موے خود و روی
پوست خود چیزے را - وفی روایة فلا یاخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا - پس باید که نگیرد موے را و نچیند ناخن را و یقلمن
بتشدید و تخفیف هر دو روایت ست از تقلیم و قلم هر دو بیک معنی ست - وفی روایة من رأی هلال ذی الحجة واراد
ان یضحی فلا یاخذ من شعره ولا من اظفاره - کسیکه به بیند هلال ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند پس باید که نگیرد از موی
خود و نه از ناخنان خود - رواه مسلم - اگر گوئی که گرفتن مو و ناخنان معقول و متصور ست لیکن گرفتن از بشره که بمعنی پوست

است که زیر موی نباشد چه معنی دارد جوابش آنکه متصور ست که کسی قطع جلد خود بسببے از اسباب یا بغیر آن کند پس نهی میکند
که نباید کرد و شیخ در شرح میگوید که تصریح کرده اند ائمه بدین معنی و میگوید که شارح مطلع نگشته برین معنی پس گفت که مراد
به بشره اینجا مو ست بقرینه روایت دیگر و گفته اند که حکمت در نهی از گرفتن موی و ناخن یا تشبه است بحجاج بیت اللہ که محرم
اند در رنگ تعریف که نزد بعض مستحب ست یا بجهت آنکه تا تضحیه از هر جزو حتی موے و ناخن واقع شود و لهذا فرح قبل حلق
است در روز نحر بناء مؤید همین معنی ست که اگر مقصود تشبه بحجاج بودی شامل و عام بودی تمامه محظورات احرام را مثل لبس
مخیط و مس طیب و غیر آن و این نهی برائے تحریم ست نزد قومی و برائے تنزیه است نزد جماعت و در جامع الاصول
از حدیث مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی مے آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک بیوم اضحی پس نوره کردند جمعی از اهل حمام
و بعض گفتند که منع میکنند علما ازین باز چون ملاقات کردم سعید بن المسیب را ذکر کردم این را نزد وی گفت یا ابن اخی
این حدیثی ست که فراموش کرده اند مردم و ترک کرده اند آنرا حدیث کرده است ام سلمه زوجه نبی - قالت قال رسول
اللہ صلے اللہ علیه وسلم اذا رأیتم هلال ذی الحجة الحدیث - وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیه وسلم
ما من ایام العمل الصالح فیهن احب الی اللہ تعالے من هذه الایام العشر - نیست هیچ روزها که کار نیک در وی دوست
داشته تر باشد نزد خدا ازین ده روز که دههٔ از ذی الحجه است - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول اللہ ولا الجهاد فی سبیل اللہ
و نه کارزار کردن در راه خدا با کافران که در غیر این ایام واقع شود - قال - گفت آنحضرت - ولا الجهاد فی سبیل اللہ و
نه کارزار کردن در راه خدا آن نیز برابر عملهاے دیگر نیست که درین روزها کنند اگرچه عملهاے قلیل و آسان باشند
الا رجل خرج بنفسه وماله فلم یرجع من ذلک بشیء - مگر جهاد مردے که بیرون آید بنفس خود پس باز برنگشت از نفس و نه
از مال خود بچیزے اگر باین سر حد که برسد آن چیزے دیگر ست و این فضل شهادت ست - رواه البخاری

الفصل الثانی - عن جابر قال ذبح النبی صلے اللہ علیه وسلم یوم الذبح کبشین املحین اقرنین - ذبح کرد آنحضرت
روز ذبح یعنے روز نحر دو کبش املح اقرن معنے این دو لفظ معلوم شد - موجوئین - کوفته شده رگهای خصیتین آنها یعنے
خصی اگرچه خصا در لغت بیرون کشیدن خصیتین ست اما مراد اینجا همین است اگر گفته شود که خصا نقصانست بگمی
بعض اجزا و هرگاه گوش و شاخ شکسته درست نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکه خصاء
حیوان نقصان ست در صورت لیکن کمال ست در معنی که لحم خصی اطیب و الذ ست و قیمت وی اعلی و اغلی ست -
فلما وجههما قال - پس هرگاه که روی بقبله گردانید آن دو کبش را برائے ذبح گفت - انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض علی ملة ابراهیم حنیفا - بدرستیکه من متوجه گردانیدم روے خود را بسوے آن کسیکه شگافته و از عدم بوجود
آورده آسمانها و زمین را در حالتی که بر کیش ابراهیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم و کیش اوست
وما انا من المشرکین - و نیستم من از مشرکان که در عبادت و در ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند

ان صلوتی ونسکی - بدرستیکه نماز من وهمه عبادات من ویشتر اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید که قربانی کردن ست
ومحیای ومماتی - وزیستن من ومردن من - لله رب العالمین - مر خدای راست که پروردگار جهانیانست
لاشریک له - نیست هیچ انباز مراورا - وبذلک امرت - وبهمین یعنی بتوحید وترک شرک امر کرده شده ام من - وانا
من المسلمین - ومن از جمله اسلام آرندگان ام وتسلیم کننده قضا وقدر اویم وگاهی میگفت وانا اول المسلمین ومن
اول مسلمانان این امت ام چه هر پیغمبر اول مسلمانان ست نسبت با است خود بلکه اول تمامه مسلمانانم علی الاطلاق بحسب
ذات ورتبه واین دعا در کتاب الصلوة در باب مایقول بعد التکبیر گذشته است - اللهم منک - خداوندا این قربانی
از عطای تو وفضل تست - ولک - ومر تراست وبرای ثواب تو ورضای تو میکنم - عن محمد وامته - قبول کن از محمد و امت
وی درینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند وگفت بسم الله والله اکبر ثم ذبح - پستر ذبح کرد وهمین دو کلمه در ذبح کافیست
باقی فضیلت ست - رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة والدارمی وفی روایة لاحمد وابی داؤد والترمذی ذبح بیده
آمد بزیادت لفظ بیده واین نیز آمده که - وقال - وگفت آنحضرت - بسم الله والله اکبر اللهم هذا عنی وعمن لم یضح
من امتی - خداوندا این قربانی از من ست واز کسیکه قربانی نکرده از میان امت من - وعن حنش بجای حمله و
نون مفتوحتین وشین معجمه کوفی تابعی ست روایت میکند از امیر المومنین علی ودر احادیث وی سخن ست وابو داؤد
میگوید ثقه است - قال رایت علیا یضحی بکبشین - گفت دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی میکرد بدو کبش - فقلت له
ماهذا - پس گفتم مرا ورا چیست اینکه بدو کبش قربانی میکنی وتنها یک کبش کفایت ست - فقال - پس گفت علی رضی الله
عنه - ان رسول الله - بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اوصانی ان اضحی عنه - وصیت کرد مرا که تضحیه کنم از جانب وی
فانا اضحی عنه - پس من تضحیه میکنم از جانب وی صلی الله علیه وسلم اما وصیت که آنحضرت فرموده بود که یکباری از من
تضحیه کن پس علی رضی الله عنه تضحیه کرد ووصیت آن حضرت را بجای آورد یا وصیت کرده بود که همیشه از جانب من
تضحیه میکرده باشی پس وی رضی الله عنه دائم از جانب ایشان تضحیه میکرد وظاهر لفظ حدیث ناظر درین معنی ست
والله اعلم واز ین جا معلوم میشود که تضحیه از میت جائز ست وبعض علما جائز نمی دارند تضحیه از میت واز ابن المبارک
نقل میکنند که گفت محبوب تر نزد من آنست که تصدق کند بتضحیه واگر تضحیه کند خود از وی چیزی نخورد وهمه
تصدق کند - رواه ابو داؤد وروی الترمذی نحوه - وعن علی رضی الله عنه قال امرنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان نستشرف العین والاذن - امر کرد مرا آن حضرت که تامل کنیم ونیک در نگریم از اضحیه چشم را وگوش را که
دران نقصانی نباشد که بدان تضحیه نتوان کرد - وان لا نضحی بمقابلة - وامر کرد ما را یا آن که تضحیه نکنیم بمقابله بفتح
با آن که بریده شده است از بالای گوش وی - ولا مدابرة - ونه تضحیه کنیم بمدابره نیز بفتح با آنکه بریده شده است
از پایان گوش وی - ولا شرقاء - بفتح شین وسکون را بروزن حمراء آن که شگاف دارد گوش ا ن

دراز - ولا خرقاء - نه آنکه شگاف دارد گوش وی گرد - رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی والدارمی وابن ماجة و
انتهت روایته - ومنتهی شده است روایت ابن ماجه - الی قوله والاذن - تا قول وی والاذن - وان لا نضحی - تا آخر
در حدیث وی نیست - وعنه قال - وهم از علی ست رضی الله عنه که گفت - نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نضحی
باعضب القرن والاذن - نهی کرد آنحضرت که تضحیه کنیم به شکسته شده شاخ وشکسته شده گوش وعضب بعین مهمله وضاد معجمه
مفتوحه شکسته شدن شاخ وعضباء گوسپند شاخ شکسته واکثر استعمال عضب در شاخ ست وگاهی در گوش نیز استعمال یابد
چنانکه درین حدیث آمده است ومراد بآن قطع اذن ست - رواه ابن ماجة - وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم سئل ماذا یتقی من الضحایا - پرسیده شد آنحضرت که چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی کدامها ست که
بان تضحیه نتوان کرد - فاشار بیده فقال اربعا - پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرهیز کنید چهار را - العرجاء
البین ظلعها - لنگ که پیدا ست لنگی او - والعوراء البین عورها - ویک چشم کور که پیدا ست کوری او - والمریضة البین
مرضها - وبیمار که پیدا است بیماری او چنانکه امید صحت او نمانده - والعجفاء التی لا تنقی - ولاغر که مغز در استخوان ندارد تنقی
بضم تا وسکون نون وکسر قاف - رواه مالک واحمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة والدارمی - وعن ابی سعید
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحی بکبش اقرن فحیل - گفت ابو سعید خدری بود آنحضرت که قربانی میکرد بقچقار شاخدار
قوی هیکل گوشنده فحیل بروزن کریم این جا بمعنی ست واصل معنی وی نراست قوی برجهنده بر ماده وگفته اند که اولی ترک
نری ست که بسیار جهیده بر ماده ومراد اینجا قوی وبزرگ است - ینظر فی سواد - سیاه چشم - ویاکل فی سواد - سیاه دهان ویمشی فی
سواد - سیاه پای - رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة - وعن مجاشع بضم میم وجیم وشین معجمه مکسوره - من
بنی سلیم - بضم سین وفتح لام - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول ان الجذع یوفی مما یوفی منه الثنی - روایت ست
از مجاشع که صحابی ست واز قبیله بنی سلیم ست واز مهاجرین است که بود آنحضرت میگفت که جذع بفتح جیم وذال تمام میکند حق
از چیزیکه تمام میکند از ان چیز ثنی ومراد از جذع ضان است چنانکه در اول باب گذشت واگر جذع را تفسیر کنند بانچه تمام شده اول
یکسال جذع از معز نیز درست باشد چه ثنی از معز یکساله را گویند ویوفی بتشدید است از توفیه - رواه ابو داؤد والنسائی وابن ماجة
وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نعمت الاضحیة الجذع من الضان - میگفت آنحضرت نیکو
اضحیه است جذع از ضان یعنی جائز است برخلاف جذع از معز - رواه الترمذی - وعن ابن عباس قال کنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی سفر فحضر الاضحی - گفت ابن عباس بودیم ما با آنحضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی - فاشترکنا فی البقرة سبعة
وفی البعیر عشرة - پس شریک شدیم ما در گاو هفت کس ودر شتر ده کس اشتراک ده کس در شتر عمل بعضی از علما ست وجمهور برآنند که این
منسوخ ست وگاو وشتر یک حکم دارند - رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب - ودر کفایت
یک شاه از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است وحکم او نزد جمهور نیز همین ست که گفته شده - وعن عائشة قالت قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی الله من اهراق الدم - نکرد آدمی هیچ کاری روز نحر دوست‌تر
شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه و اگر چه ثمن ضحیه را تصدق کند ثواب وی با ضحیه نرسد اما درین روز تضحیه افضل از تصدق ست هرچند
گوشت آن را تصدق نکند اگر چه تصدق ثلث مستحب ست و این چنان که آفاقی را در مکه طواف افضل ست از نماز - وانه لیاتی یوم القیمة
بقرونها واشعارها واظلافها - و بدرستیکه آن جانور خون ریخته شده می آید با شاخهای شان و موهای شان و سمهای شان و
ظلف سم شگافته را گویند چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی می آید در میزان اعمال و گران میگرداند میزان را - وان الدم لیقع
من الله تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض - و بدرستیکه خون هر آئینه می افتد نزد خدا در مرتبهٔ قبول پیش از آنکه افتد بر زمین فطیبوا بها
نفسا - پس خوشحال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روی نفس و طیبوا بتشدید و تخفیف از تطییب و تطیب هر دو روایت ست
معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی - رواه الترمذی وابن ماجه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام
احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة - نیست هیچ روزها که دوست داشته‌تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را در آن روزها
از دههٔ ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین ده روز محبوب‌تر ست از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصاً تضحیه که فاضل‌تر و
محبوب‌تر از عملهای دیگر ست - یعدل صیام کل یوم منها بصیام سنة - برابر ست روزهٔ هر روز ازان روزها بروزهٔ یکسال - وقیام کل لیلة
منها بقیام لیلة القدر - و برابر ست برخاستن و گزاردن نماز هر شب از شبهای آن روزها بنماز شب قدر و علما را اختلاف است در
فضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضل ست از جهت وجود روز عرفه در وی و شبهای عشر رمضان افضل
بسبب وجود شب قدر دران فتدبر - رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی اسناده ضعیف - و گفته است ترمذی اسناد این حدیث ضعیف ست

الفصل الثالث عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی ست کنیت وی ابو عبد الله و گاهی جندب بن سفیان نیز گویند
نسبت بجد وی و او بجلی علقمی و اسلمی گویند نخست در کوفه بود پس به بصره رفت وازانجا نیز آمد در فتنهٔ ابن الزبیر بعد از چهار سال
ازان از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما - قال شهدت الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم - گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز ضحی که روز نحر است با آنحضرت - فلم یعد ان صلی وفرغ من صلوته وسلم
پس تجاوز نکرد یا باز نگشت آنحضرت از نماز گزاردن و فارغ شدن ازان و سلام دادن - فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت
قبل ان یفرغ من صلوته - پس ناگاه آنحضرت می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از
نماز خود فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی - پس گفت آنحضرت کسیکه ذبح کرده است پیش از آنکه نماز گزارده خود یا پیش
از آنکه نماز بگزارد آنحضرت یا پیش از آنکه ما نماز بگزاریم شک راوی ست که یصلی بیاست مجهولا او معلوما یا نصلی بنون - فلیذبح
مکانها اخری - پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیهٔ دیگر را - وفی روایة - و در روایتی چنین آمده است - قال - گفت جندب -
صلی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب ثم ذبح - نماز گزارد آنحضرت روز نحر پس خطبه خواند پس ذبح کرد - وقال و گفت من کان ذبح
قبل ان یصلی او نصلی فلیذبح مکانها اخری ومن لم یذبح فلیذبح باسم الله - و کسیکه ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید

که ذبح کند بنام خدا یعنی درست ست ذبح وی که بکند - متفق علیه - وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم الاضحی
قربانیها دو روز ست بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة است که لغت ست در ضحیه پس تضحیه جائز است در سه روز روز عید و
دو روز دیگر بعد از وی یازده و دوازده این مذهب ماست و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز ست بعد از روز عید
در هدایه گفته است که دلیل ست ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله عنهم که ایشان گفته اند ایام
نحر سه است افضل آن روز نخستین ست و بیشک آن را از حضرت شنیده گفته اند زیرا که رای و اجتهاد را در مقادیر دخلی نیست و
اگر در اخبار تعارضی و تخالفی باشد ما اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط - رواه مالک وقال بلغنی عن علی ابن ابی طالب
رضی الله عنه مثله - وعن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی - اقامت کرد آنحضرت بمدینه
ده سال تضحیه میکرد و ظاهر ازین عبارت آنست که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر ذکر کرده اند که شرعیت اضحی در سنه
ثانیه است فتدبر - رواه الترمذی - وعن زید بن ارقم - قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت زید بن ارقم
که از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آنحضرت - یا رسول الله ما هذه الاضاحی - چیست این قربانیها و چیست اصل آن
قال - گفت آنحضرت - سنة ابیکم ابراهیم - این اضاحی سنت پدر شماست که ابراهیم است - علیه السلام قالوا فما لنا فیها گفتند
صحابه پس چیست ما را دران از اجر و ثواب - یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة - گفت در مقابل هر موی نیکی ست و این در معز و
بقر ست که موی دارند - قالوا فالصوف - گفتند پس ثواب در آنچه پشم دارد چنانکه ضان و ابل چیست - یا رسول الله قال بکل شعرة
من الصوف حسنة - گفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است ازینجا معلوم میشود که شعر در صوف نیز استعمال میکنند - رواه احمد وابن ماجه

باب العتیرة

عتر بکسر عین و عتیره بر وزن ذبیحه گوسپند قربانی جاهلیت ست که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام
نیز میکردند بعد ازان منسوخ شد تورپشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را مکروه پنداشته اند و نفی مشروعیت آن می کنند از جهت
حدیث ابی هریره که بیاید و بعض مباح میدارند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب و آنها که تجویز میکنند میگویند
که نهی مخصوص ست بصنع جاهلیت که برای بتان میکردند اما مسلمان که برای خدا ذبح میکنند تنگ نیست کار بر وی و دلالت
میکنند بر حدیث نبیشه که روایت کرده است آن را ابو داؤد که گفت مردی یا رسول الله ما عتیره میکردیم در جاهلیت در
ماه رجب اکنون چه میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی

الفصل الاول - عن ابی هریرة رضی الله عنه - عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا فرع - نیست فرع بفتح فا و را -
ولا عتیرة - و نیست عتیره - قال - گفت راوی - والفرع اول نتاج کان ینتج لهم - فرع اول ولدی که زائیده میشد
از ناقه یا غنم برای ایشان - کانوا یذبحونه لطواغیتهم - بودند ایشان که ذبح میکردند ایشان آن را برای بتان خود - والعتیرة
فی رجب - و عتیره آنچه ذبح میکنند در رجب - متفق علیه - این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است

الفصل الثانی - عن مخنف بکسر میم وسکون خای معجمہ بنون وفا - بن سلیم بضم سین وفتح لام صحابی ست والی گردانیدہ بود او را امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بر اصفہان روایت کردہ است از ان حضرت حدیث در اضحیہ وعتیرہ - قال کنا وقوفا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعرفۃ فسمعتہ یقول - گفت بودیم ما وقوف کنندہ با آنحضرت در روز عرفہ پس شنیدم من آنحضرت را کہ میگوید - یا ایہا الناس ان علی کل اہل بیت فی کل عام اضحیۃ وعتیرۃ - ای مردمان بدرستیکہ بر ہر اہلخانہ در ہر سال اضحیہ وعتیرہ است - ہل تدرون ما العتیرۃ - آیا می دریابید کہ چیست عتیرہ - ہی التی تسمونہا الرجبیۃ - عتیرہ آنست کہ مینامید شما آنرا برجبیہ بجہت ذبح او در ماہ رجب - رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ضعیف الاسناد وقال ابوداؤد والعتیرۃ منسوخۃ - وگفتہ است ابوداؤد کہ عتیرہ منسوخ ست و توربشتی در نسخ وی سخن کردہ است کہ خطبۂ آنحضرت بعرفہ در حجۃ الوداع بود و آن پیش از فوت آنحضرت بدو سہ ماہ بود کہ ثابت کرد نہی را بعد از ان واللہ اعلم

الفصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمرو - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرت بیوم الاضحی عیدا جعلہ اللہ لہذہ الامۃ - گفت آنحضرت امر کردہ شدہ ام بروز اضحی در حالیکہ آن عیدی ست کہ گردانیدہ است آنرا خدای تعالی برای این امت - قال لہ رجل - گفت مر آنحضرت را مردی - یا رسول اللہ ارأیت ان لم اجد الا منیحۃ انثی - خبر دہ مرا کہ اگر نیابم من مگر منیحہ کہ انثی ست - افاضحی بہا - آیا پس قربانی کنم بوی - ومنیحہ بحاء مہملہ بر وزن کریمہ از منح است بمعنی عطا و عرب را عادت بود کہ ناقۂ شیر دار یا غنم شیر دار را بمحتاجان میدادند کہ بشیر وی بلکہ بپشم وی و ولد وی تا مدتی کہ احتیاج باشد منتفع شوند و بعد از قضای حاجت باز گردانیدہ بدہند و از تقیید بانثی معلوم میشود کہ ذکر را نیز منیحہ میگویند تا ای اوشل تای حامہ خواہد بود کہ بر نرینہ اطلاق میکنند یا این قید اتفاقی ست برای تاکید آوردہ کہ انتفاع در وی بیشتر ست پس گفت اگر چہ منیحہ ندہند یا شم آیا او را ہم تضحیہ کنم - قال لا - فرمود آنحضرت مکن - ولکن خذ من شعرک واظفارک - ولیکن بگیر از موی خود و ناخنان خود - وتقص شاربک - و می بری و کوتاہ میکنی بروتہای خود را - وتحلق عانتک - و می ستری موی زہار خود را - فذلک تمام اضحیتک عند اللہ تعالی - پس این تمام افعال قربانی تست و در حکم قربانی ست در اجر و ثواب نزدیک خدای تعالی - رواہ ابوداؤد والنسائی

باب صلوۃ الخسوف

مشہور در لغت استعمال خسوف در قمر وکسوف در شمس است و روات احادیث بعض بکاف روایت کردہ اند در ہر دو و بعض بخا در ہر دو و جماعہ بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث کہ مذکور ست درین باب و مخبر ست از فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہمہ در کسوف شمس ست جز حدیث ثانی کہ محتمل ست و شیخ در شرح خود آنرا بر خسوف قمر حمل کردہ و جزم کردہ کہ در حدیث ابن عباس واقع شدہ کہ ان الشمس والقمر آیتان من آیات اللہ فاذا رایتم ذلک فاذکروا اللہ و در حدیث عائشہ فادعوا اللہ وکبروا وصلوا وتصدقوا امامع فعل آنحضرت درین دو حدیث معلوم نشدہ و شیخ ابن الہمام از دارقطنی از حدیث ابن عباس آوردہ کہ آنحضرت در کسوف شمس و قمر میگزاردہشت رکعات در چہار سجدات و از حدیث عائشہ نیز آوردہ کہ آنحضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چہار رکعات و چہار سجدات ولیکن در اسناد این ہر دو حدیث

مقال ست واللہ اعلم و بدانکہ نزد ما صلوۃ کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در ہر رکعت یک رکوع چنانکہ معتاد ست در نماز بی خطبہ و در خسوف قمر جماعت نیست ہر یکی بنفس خود تنہا میگزارد و نزد شافعی برای ہر دو جماعت و خطبہ و دو رکوع در ہر رکعت بر وجہ مذکور در حدیث ابن عباس و ہمچنین نزد امام احمد در مشہور از مذہب وی و جائز است نزد اکثر اصحاب وی تنہا نیز و رکوع واحد و بی خطبہ و دلیل برای ما حدیث ابن عمر ست کہ ناطق ست بآنچہ مذہب ماست و حال الکشف است مر رجال را کہ در صف پیش ایستادہ اند از نسا و صبیان کہ موقف ایشان صف پسین ست پس روایت ایشان ارجح تر باشد کذا فی الہدایہ و شیخ ابن الہمام احادیث آوردہ بروایات صحیحہ و حسنہ کہ مثبت مذہب حنفیہ اند و حکم کردہ اند بر احادیث تعدد در رکوع کہ در آنہا اضطراب کردہ اند روات آن بعض دو رکوع روایت کردہ اند و بعض سہ و بعض چہار و بعض پنج پس واجب شد کہ گزاردہ شود بر وجہی کہ معہود است و موافق است مر روایت اطلاق را مثل قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاذا کان ذلک فصلوا و بجہت ہمین اضطراب کثیر گفتہ اند بعضی از مشائخ ما کہ سبب آن اشتباہ است کہ بجہت کثرت ازدحام اہل صفوف پسین را افتادہ و ظاہر آنست کہ کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشدہ و بیکلس تعدد و قوع آنرا روایت نکردہ و وقوع آن متعدد در مدت در سال بعید و خلاف عادت ست و لیکن قول صاحب ہدایہ کہ حال کشف ست مر رجال را بر تقدیری تمام ست کہ غیر عائشہ از رجال کسی موافق وی روایت نکردہ باشد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال

الفصل الاول - عن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت ان الشمس خسفت علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت عائشہ کہ آفتاب گرفت در زمان آنحضرت یعنی بعد از ہجرت در مدینہ - فبعث منادیا - پس برانگیخت ندا کنندہ و آواز دہندہ را کہ فریاد کرد - الصلوۃ جامعۃ - پس جمع شدند مردم - فتقدم - پس پیش رفت آنحضرت برای امامت - فصلی اربع رکعات فی رکعتین - پس بگزارد آن حضرت چہار رکوع در دو رکعت در ہر رکعت دو رکوع چنانکہ صورت آن بیاید بر خلاف معہود کہ در ہر رکعت یک رکوع میباشد - واربع سجدات - چنانکہ معہود است - قالت عائشۃ ما رکعت رکوعا قط ولا سجدت سجودا قط کان اطول منہ - گفت عائشہ رکوع نکردہ ام من ہیچ رکوعی را ہرگز و سجدہ نکردم ہیچ سجدہ را ہرگز کہ دراز تر باشد از ین رکوع و سجود کہ در نماز خسوف کردم کہ این از ہمہ دراز تر بود - متفق علیہ وعنہا - قالت جہر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوۃ الخسوف بقرائتہ - گفت عائشہ بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قرائت خود را یعنی خسوف قمر کذا قال الشیخ فی شرحہ و گویا کہ ثابت شدہ است روایت آن والا استعمال خسوف در شمس نیز آمدہ است چنانکہ معلوم شد واللہ اعلم - متفق علیہ

وعن عبد اللہ بن عباس قال انخسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والناس معہ - گفت ابن عباس گرفت آفتاب در زمان آنحضرت ہمچنین ست در روایت بخاری و در روایت مسلم انکسفت و در شرح السنۃ خسفت پس نماز گزارد آنحضرت و نماز گزاردند مردم با وی یعنی آنحضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند باوی - فقام قیاما طویلا نحوا من قراءۃ سورۃ البقرۃ - پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز نزدیک از قراءۃ سورۂ بقرہ یعنی آن مقدار از زمان کہ در وی سورۂ بقرہ بخوانند و از ینجا بہ یقین معلوم نمی شود کہ

بقره خوانده باشد والله اعلم - ثم رکع رکوعاً طویلاً - پس رکوع کرد رکوعے دراز و در بعض روایات آمده که مانند سے
از قیام - ثم رفع - پس برداشت سر از رکوع - فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول - پس ایستاد ایستادنی دراز و این
ایستادن فرود قیام اول بود و دون بمعنی قریب نیز می آید از حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرأت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی
والله اعلم - ثم رکع رکوعاً طویلاً - بعد ازان باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز - وهو دون الرکوع الاول - و این رکوع دوم فرو
یا قریب رکوع نخستین بود - ثم رفع راسه - پس برداشت سر از رکوع دوم - ثم سجد - پس سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود است و سجده
و جلسه اینجا بیان طویل نکرد - ثم قام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول - پس قیام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و این قیام
فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الرکوع الاول - پس رکوع کرد در رکعت دوم
رکوع دراز و این رکوع دون رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول -
پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن دون ایستادنی اول بود که درین رکعت ثانیه کرده بود - ثم رکع رکوعاً طویلاً وهو دون
الرکوع الاول - پس رکوع کرد رکوع طویل و این دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود - ثم رفع ثم سجد - پس برداشت
سر پس دو سجده کرد - ثم انصرف - پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکرد این را از جهت ظهور - وقد تجلت الشمس
و حالانکه بتحقیق آشکار او روشن شده آفتاب - فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله - پس گفت آنحضرت که آفتاب
و ماه دو نشان اند از نشانهاے که دلالت میکنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و عظمت باری تعالے
و موجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت بآن نورانیت و ابهت مظلم و مکسوف شدند همچنین قادر است حق تعالی
والعیاذ بالله که نور علم و ایمان آزاد میان کسف کند و تاریک گرداند - لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته - نمیگیرند از جهت حیات
کسی و نه از جهت ممات کسی - این دفع ست مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف و کسوف بسبب حادثۂ عظیم مانند موت شخصی
بزرگ و ضرر عام میباشد و دران روز موت ابراهیم بن رسول الله صلے الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده و میگفتند مردم
که مگر بجهت آن باشد و ازینجا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در موت عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات باوی بجهت
استتباع و استطراد موت باشد والله اعلم - فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله - پس چون به بینید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را
قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله رایناک تناولت شیئاً فی مقامک هذا - دیدیم ترا که گرفتی تو چیزے را یا قصد گرفتن آن
کردی در جاے ایستادن تو که اینست یعنی درینجا که نماز میگزاردی یا درینجا که پند و نصیحت میکردی مارا زیرا که آنحضرت بعد از نماز
خطبه نیز خواند چنانکه در احادیث آمده است - ثم رایناک تکعکعت - پس دیدیم که باز ایستادی و پس آمدی - فقال انی رایت
الجنة فتناولت منها عنقوداً - پس گفت آنحضرت بدرستیکه دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشۂ
انگور و ظاهر مراد آنست که قصد گرفتن آن کردم بقرینۂ قول وے صلی الله علیه وسلم - ولو اخذته لاکلتم منه ما بقیت الدنیا -
اگر میگرفتم آنرا هر آئینه میخوردید شما ازوی تا مدت بقای دنیا یا مراد آنست که گرفتم برای خود و اگر میگرفتم برای شما و میدادم شما را

شما ازان همیشه باین طور که هر دانه که ازان میخوردید دانۂ دیگر بجاے آن پیدا میشد چنانکه خاصیت میوهای بهشت ست و
مانند زیادت طعام و ثمر و روغن بمعجزۂ آنحضرت صلی الله علیه وسلم - ورایت النار فلم ار کالیوم منظراً قط افظع - و دیدم آتش را
پس ندیدم هیچ منظر را مثل منظر یکه امروز دیدم هرگز شنیع تر و رسواتر - ورایت اکثر اهلها النساء - و دیدم بیشترین اهل آتش زنان را
فقالوا بم - پس گفتند صحابه بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند - یا رسول الله قال بکفرهن - گفت آنحضرت بسبب کفر
ایشان - قیل یکفرن بالله - گفته شد آیا بسبب آنکه کفر می ورزند بخدا - قال - گفت - یکفرن العشیر - کفران نعمت میکنند زوج
را - ویکفرن الاحسان - و کفران میکنند نیکی را از هر که باشد - لو احسنت الی احدٰهن الدهر - اگر نیکی کنی تو بسوے یکی از زنان تمام
روزگار - ثم رات منک شیئاً - پس به بیند یکی از ایشان از تو اندک چیزے را از بدی - قالت ما رایت منک خیراً قط - میگوید ندیدم
از تو هیچ نیکی هرگز - متفق علیه - وعن عائشة نحو حدیث ابن عباس - روایت ست از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس -
وقالت - و گفته است عائشه - ثم سجد - پس سجده کرد آنحضرت و زیادت کرده است عائشه بر آن این عبارت را که فاطال السجود
پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کرده است خطبه و دعا و تکبیر و صلوٰة و تصدق و زیادت دیگر را که بیاید - ثم انصرف وقد تجلت الشمس -
پس برگشت آنحضرت از نماز و حالانکه بتحقیق آشکارا شده آفتاب - فخطب الناس - پس خطبه کرد آنحضرت مردم را فحمد الله و
اثنی علیه - پس سپاس گفت خدا را و ستایش کرد بر وی - ثم قال - پس گفت - ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان
لموت احد ولا لحیوته - فاذا رایتم ذلک فادعوا الله وکبروا - پس چون به بینید آنرا پس بخوانید خدا را و به بزرگی یاد کنید و صلوا و
تصدقوا - و نماز بگزارید و تصدق کنید - ثم قال - پس گفت - یا امة محمد والله ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او تزنی امته - یا امة
محمد بخدا سوگند نیست هیچ کسے غیرت ناک تر از خدا درین که زنا کند غلام وی یا زنا کند داه وی معنے غیرت کراهت شخص ست از اکثر آنکه غیر وی را
در چیزیکه حق اوست و مراد بغیرت خدا کراهت مخالفت امر و نهی وی و غیرت حق تعالی در همه معاصی ست و ذکر زنا بطریق تمثیل ست و
تخصیص ذکر وی بجهت زیادت غیرت در وی - یا امة محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً ولبکیتم کثیراً - ای امت محمد بخدا سوگند اگر
بدانید شما آنچه میدانم من از احوال آخرت و اهوال قیامت و صفات جلالیۂ حق احکام قهریۂ وی تعالی و تقدس هر آئینه کم بخندید شما
و بسیار میگریستید - متفق علیه - وعن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلے الله علیه وسلم فزعاً - گفت ابو موسی اشعری
گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان - یخشی ان تکون الساعة - در حالیکه میترسید از پیدا شدن قیامت یعنی چنان میترسید
که گویا که قیامت بر پا خواهد شد و این از تخییل راوی ست و تمثیل ست والا آنحضرت عالم است بآنکه تا وی در میان مردم ست
قیامت قائم شدنی نیست و هنوز آن مواعید که حقسبحانه باوی کرده تمام کرده نشده - فاتی المسجد - پس آمد آنحضرت در مسجد فصلی
باطول قیام و رکوع و سجود ما رایته قط یفعله - پس نماز گزارد به درازترین قیام و رکوع و سجود که ندیدم من آنحضرت را هرگز که میکرد آنرا
وقال هذه الآیات التی یرسل الله لا تکون لموت احد ولا لحیوته ولکن یخوف الله بها عباده - و گفت این نشانها که میفرستد الله تعالی نیستند
از جهت موت هیچ کسے و نه از جهت حیات وی ولیکن میترساند خدا تعالی بدان بندگان خود را بقدرت بر تغییر حالت و سلب نعمت

وحلول نقمت ونزول بلیت اعاذنا الله چنانچه سابقاً تقریر کردیم - فاذا رأیتم شیئاً من ذلک فافزعوا الی ذکره ودعائه واستغفاره
پس چون به بینید شما چیزی را از ان پس ترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر وی و دعا و استغفار وی و فی الفزع اشعار بالتحریک
ترس و پناه جستن - متفق علیه - وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم مات ابراهیم
بن رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آنحضرت روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم
که از ماریۀ قبطیه که در مدینه سنه ثمان متولد شده بود و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب
موت اوست - فصلی بالناس ست رکعات - پس گزارد بمردم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع - باربع سجدات - بچهار سجده
در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است - رواه مسلم - و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم ربیع الاول بود
و درین رد است مر قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمیباشد مگر در سه روز آخر ماه قمر عادت چنین است درین بر خلاف
عادت بود و اگر گویند در غیر این سه روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر - وعن ابن عباس
قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات - گزارد آنحضرت هنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع
یعنی در هر رکعت چهار رکوع - فی اربع سجدات - در چهار سجده - وعن علی مثل ذلک - واز امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مانند این روایت
یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت همچنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین گزاردند - رواه مسلم - وعن عبد الرحمن
بن سمرة - از اولاد عبد شمس بن عبد مناف است و کنیت وی ابوسعید قرشی گویند نسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الکعبه بود
آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد روز فتح و بود از طلقا و فتح کرد سجستان و کابل را برای عثمان رضی الله عنه - قال کنت
ارتمی باسهم لی بالمدینة فی حیوة رسول الله - گفت بودم من که تیراندازی میکردم به تیرهای که بود مرا بمدینه در حیات پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اذ کسفت الشمس - ناگاه گرفت آفتاب - فنبذتها - پس انداختم تیرها را از دست - فقلت والله لانظرن الی
ما حدث لرسول الله - پس گفتم بخدا سوگند هر آئینه نظر کنم و به بینم حالیکه نو پیدا شده مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس در
گرفتن آفتاب یعنی به بینم که آنحضرت چه حال دارد و چگونه است درین وقت - قال - گفت عبد الرحمن بن سمرة - فاتیته وهو
قائم فی الصلوة - پس آمدم آنحضرت را و حالانکه وی ایستاده است در نماز - رافع یدیه - بر دارنده است هر دو دست خود را فجعل یسبح
ویهلل ویکبر ویحمد ویدعو - پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا - حتی حسر عنها - تا آنکه دور کرده شد و بر داشته شد
از آفتاب کسوف - فلما حسر عنها - پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف - قرأ سورتین - خواند آنحضرت دو سوره را
وصلی رکعتین - و گزارد دو رکعت و اتمام کرد آنرا و صورتش چنانکه طیبی ذکر کرده آنست که در آمد آنحضرت در صلوة و ایستاد
در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از ان خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و ایستاد
باز ایستاد در رکعت ثانیه و خواند در وی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد فافهم - رواه مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن
بن سمرة و کذا فی شرح السنة عنه و فی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرة - اگرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر

بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورد و تائید کرد آنرا بروایت مسلم و شرح السنة که آن نیز از صاحب
مصابیح است و هم از جهت تاکید و تائید خود رواه مسلم فی صحیحه گفت و اگر نه ذکر فی صحیحه حاجت نیست کما لا یخفی - وعن
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما - قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس - بتحقیق امر کرد آنحضرت
بآزاد کردن بنده در گرفتن آفتاب و عتاقت بفتح عین بمعنی اعتاق است - رواه البخاری

الفصل الثانی - عن سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتاً
گفت سمرة بن جندب نماز گزارد با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالیکه نمی شنودیم ما مر آنحضرت را آواز یعنی قرأت
پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذهب شافعیه اخفای قرأت است در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وی نهاری
انتهی و ازین جهت حمل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم باب است خسوف را بر گرفتن قمر که گفت جهر کرد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در صلوة خسوف قرأت را و همین است قول ابی حنیفه و نزد صاحبیه جهر است و بروایتی قول محمد مثل قول ابی حنیفه است
زیرا که آنرا بر هیئت نوافل میگزارند چنانکه گذشت - رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجة - وعن عکرمة
قال قیل لابن عباس ماتت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم - عکرمه که مولای ابن عباس است و یکی از
فقهای مکه و تابعین اوست و شعبی گفت هیچ یکی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه اصل او از بربر است گفت که گفته شد
مر ابن عباس را که مرد فلان زن که بعضی از ازواج مطهرۀ آنحضرت است و مراد باین فلانه صفیه است رضی الله عنها - فخر ساجداً
پس بر روی افتاد ابن عباس سجده کنان - فقیل له اتسجد فی هذه الساعة - پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی درین
ساعت یعنی بی وجود موجب سجده و سجده بلا موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که وقت کراهت نماز باشد و
قیاس کرده باشد سجده را بر نماز و تواند که مراد به سجده نماز باشد چنانکه بعض علما در سجدۀ شکر بدان تاویل کرده اند فافهم - فقال
پس گفت ابن عباس - قال رسول الله - گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم آیة فاسجدوا - وقتیکه ببینید
شما نشانی از نشانهای نزول بلا یا محن که میترساند خدای تعالی بندگان را بدان پس سجده کنید از برای تضرع و استغفار
و استظهار - وای آیة اعظم من ذهاب ازواج النبی - و کدام آیت است بزرگتر و شدیدتر و ترساننده تر از رفتن ازواج پیغمبر
صلی الله علیه وسلم - از عالم زیرا که ایشان را فضل صحبت است با فضل خاص زوجیت و اختلاط و ارتباط که هیچکس از صحابه را آن
نیست پس در رفتن ایشان ذهاب برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه برفتن ایشان رفتن علمی ست که متفرد بودند ایشان بدان
از علم باحوال درونی آن حضرت صلی الله علیه وسلم - رواه ابو داود والترمذی -

الفصل الثالث - عن ابی بن کعب قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بهم
فقرأ بسورة من الطول - گرفت آفتاب در زمان آنحضرت پس خواند سوره را از سوره های دراز طول بضم طا و فتح واو مخفف
جمع طولی بر وزن طوبی مؤنث اطول کذا فی القاموس و در بعض نسخ بکسر طا نوشته و وجه آن ظاهر نیست - ورکع خمس

رکعات - ورکوع کرد ہیچ رکوع درین رکعت - وسجد سجدتین - وسجدہ کرد دو سجدہ چنانکہ معہود است - ثم قام الی الثانیۃ - پس بر
ایستاد وبسوی رکعت ثانیہ - فقرأ - پس خواند - سورۃ من الطول ثم رکع خمس رکعات - پس رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز
وسجد سجدتین - وسجدہ کرد دو سجدہ - ثم جلس کما ہو مستقبل القبلۃ یدعو - پس نشستہ ماند بعد از نماز چنانکہ بود مستقبل قبلہ در حالیکہ
دعا میکند - حتی انجلی کسوفہا - تا آنکہ آشکارا شد وروشن شد وزائل گشت گرفتن آفتاب - رواہ ابوداؤد - وعن النعمان
بن بشیر قال کسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین - پس شروع کرد در گذاردن نماز دو دو
رکعت احتمال دارد کہ دو رکعت گزارد وچون منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد - ویسأل عنہا - وسوال میکند از آفتاب
وکسوف وی از مردم یا دعا وسوال میکند از پروردگار تعالی - حتی انجلت الشمس - تا آنکہ روشن شد آفتاب - رواہ ابوداؤد
وفی روایۃ النسائی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا یرکع ویسجد - آنحضرت گزارد ہنگامی کہ
گرفت آفتاب مانند نماز ما کہ رکوع میکند وسجود میکند یعنی بے تکرار رکوع واین حدیث دلیل حنفیہ است وامثال این حدیث
بسیار است کہ شیخ ابن الہمام ذکر کردہ است - ولہ فی اخری ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد وقد
انکسفت الشمس - ومر نسائی را در روایت دیگر نیست کہ آنحضرت بیرون آمد یعنی از خانہ شتابان بسوی مسجد وحالانکہ بتحقیق گرفتہ
بود آفتاب - فصلی حتی انجلت - پس بگزارد نماز تا آنکہ بکشاد وروشن شد آفتاب - درین حدیث مطلق صلوۃ واقع شدہ
بے خصوصیات دیگر از طول رکوع وتکرار آن - ثم قال ان اہل الجاہلیۃ کانوا یقولون ان الشمس والقمر لا ینخسفان الا لموت عظیم
من عظماء اہل الارض - پس گفت آنحضرت بودند اہل جاہلیت کہ میگفتند کہ آفتاب وماہ نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی
از بزرگان اہل زمین - وان الشمس والقمر لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوتہ - وا ینچنین نیست کہ اہل جاہلیت میگویند ولکنہما
خلیقتان من خلقہ - بلکہ آفتاب وماہ ہر دو مخلوق اند از پیدائش حق تعالی - یحدث اللہ فی خلقہ ما یشاء - نو پیدا می آرد
خدای تعالی در مخلوقات خود ہرچہ میخواہد - فایہما انخسفت فصلوا - پس ہر کدام کہ از آفتاب وماہ کہ بگیرد پس نماز بگزارید -
حتی ینجلی او یحدث اللہ امرا - تا آنکہ روشن گردد ہر کدام یا نو پدید آرد خدای تعالی امری را یعنی عذابی را یا قیامت را

باب فی سجود الشکر

وہذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث - اختلاف کردہ اند علما در سجدۂ تنہا بیرون نماز کہ آیا جائز ومسنون وموجب
تقرب بدرگاہ الہی است یا نہ بعض گفتہ اند کہ آن بدعت است وحرام ودر شرع آنرا اصلی نیست وبرین بنا میکنند حرمت
سجدتین بعد الوتر را ونزد بعض جائز ومشروع با کراہت وتفصیل کلام آنست کہ سجدۂ خارج صلوۃ چند قسم است یکی سجدۂ سہو
وآن در حکم سجدۂ صلوۃ است دوم سجدۂ تلاوت ودرینجا خلافی نیست سوم سجدۂ مناجات بعد از نماز وظاہر کلام اکثر علما آنست
کہ مکروہ است چہارم سجدۂ شکر بر حصول نعمت ودفع بلیت ودرینجا اختلاف است نزد امام شافعی وامام احمد سنت است وقول
محمد نیز ہمین است وورود احادیث وآثار دروی بسیار است ونزد امام ابی حنیفہ ومالک مکروہ است وایشان میگویند کہ نعم الہی تا

لا تعد ولا تحصی است بندہ عاجز است از اداء شکر آن پس تکلیف بدان اگرچہ بطریق سنیت واستحباب باشد بودی تکلیف
ما لا یطاق ست ولیکن آنہا کہ قائلند میگویند کہ مراد نعمتہای متجددۂ حادثہ اند کہ احیانا واقع میشوند نہ دائما وثابتا مثل وجود وتوابع
ولوازم آن و از آنحضرت مرویست کہ نزد وصول خبر قتل ابی جہل لعین سجدہ کرد وابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بقتل مسیلمہ کذاب وعلی مرتضی
کرم اللہ وجہہ بقتل ذی الثدیہ خارجی وکعب بن مالک ببشارت قبول توبۂ او از تخلف غزوۂ تبوک وقصۂ وی از احسن قصص ست در
شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردہ ام واینجا قسمے دیگر ست از سجدہ کہ آنرا سجدۂ تحیت گویند وخصوصیتی دران در بعض روایات فقہیہ آمدہ است واللہ اعلم

الفصل الثانی - عن ابی بکرۃ ابوبکرہ بتا در آخر کہ صحابی مشہور ست واحوال وے ووجہ تسمیۂ وے باین اسم در
مواضع نوشتہ شدہ است - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاءہ امر سرور - گفت بود آنحضرت چون می آمد
او را امری از امور کہ موجب سرور وشادی ست - او یسر بہ - شک راوی ست کہ بجای سرور الیسر بہ بلفظ مجہول گفتہ یعنی
امریکہ خوشحال وشاد گردانیدہ میشد آنحضرت بآن امر - خر ساجدا شکرا للہ تعالی - بر روی می افتاد سجدہ کنان بجہت شکر
کردن مر خدای تعالی را - رواہ ابوداؤد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب - وعن ابی جعفر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
رای رجلا من النغاشیین - آنحضرت دید مردی را از نغاشیان - فخر ساجدا - پس بر روی افتاد سجدہ کنان ونغاش ونغاشی بضم
نون وتخفیف غین معجمہ مرد بغایت کوتاہ قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یا ست یا نون جمع ست در آخر
وی واگر بیاست یا محذوف شدہ ودر بعض نسخ نغاشیین بتشدید غین وتشدید یای اولی نوشتہ وانچہ از قاموس مفہوم میشود تخفیف غین
بی یا وبیاست واز سنت ست کہ چون مبتلائی را ببیند از خدا عافیت خواہد گوید (الحمد للہ الذی عافانی مما ابتلاک بہ) ولیکن
اگر مبتلا ببلای ظاہر را ببیند مانند مرض وزشتی روی آہستہ بگوید چنانکہ نشنود تا ایذا نکشد وشکستہ دل نگردد واگر فاسقے را
ببیند آشکارا گوید تا بشنود وتوبہ کند وباز آید - رواہ الدارقطنی مرسلا وفی شرح السنۃ لفظ المصابیح - ودر شرح السنۃ لفظ مصابیح
است یعنی این حدیث بلفظے کہ در مصابیح مذکور ست روایت کردہ است ومغایرت لفظی کہ مذکور شد ندارد - وعن سعد
بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من مکۃ نرید المدینۃ - گفت سعد بن ابی وقاص کہ از عشرۂ مبشرہ
است آمدیم ما با آنحضرت از مکہ در حالیکہ میخواہیم مدینہ را ومیرویم بسوی آن - فلما کنا قریبا من عزوراء نزل ثم رفع یدیہ
فدعا اللہ ساعۃ - پس ہر گاہ کہ بودیم نزدیک لعزورا بفتح عین مہملہ وسکون زای اولی وفتح واو وزای ثانیہ ممدود
یا مقصورہ نام موضعی ست میان مکہ ومدینہ فرود آمد آن حضرت یعنی از ناقہ پس برداشت ہر دو دست خود را پس دعا
کرد خدا را ساعتے - ثم خر ساجدا فمکث طویلا - پس بر روی افتاد سجدہ کنان پس درنگ کرد در سجدہ دراز - ثم قام - پس
برخاست - فرفع یدیہ ساعۃ - پس برداشت ہر دو دست خود را ساعتے - ثم خر ساجدا - پس بر روے افتاد سجدہ کنان
فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیہ ساعۃ ثم خر ساجدا - سہ بار سجدہ کرد وبرخاست وبرداشت دستہا را ودعا کرد وظاہرا آنحضرت
پرسیدہ باشد کہ این چہ بود یا پیش از پرسیدن ایشان - قال انی سألت ربی وشفعت لامتی - گفت بدرستیکہ

من سوال کردم پروردگار خود را و درخواستم آمرزیدن امت خود را۔ فاعطانی ثلث امتی۔ پس داد مرا سه یک امت
مرا و بخشید مر ایشان را بمن۔ فخررت ساجدا لربی شکرا۔ پس برروی افتادم سجده کنان مر پروردگار خود را بجهت شکر گزاری
این نعمت ثم رفعت راسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی۔ پس برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را
از برائے آمرزیدن امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من۔ فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت راسی فسألت ربی
لامتی فاعطانی الثلث الآخر۔ پس داد مرا سه یک دیگر را یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خا و کسر آن هر دو خوانده اند۔ فخررت
ساجدا لربی شکرا۔ این بود سر سه بار دست بدعا برداشتن و بسجده رفتن شعر چه غم دیوار امت را که باشد چون تو
پشتیبان + چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان + اینجا اشکالے می آرند که چندین آیات و احادیث
در وعید کبائر وارد شده است که فردا عاصیان را عذابے خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین عطا
شفاعت و اعطاے امن از خسف و مسخ و مانند آنست از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب آخرت و بعض
گویند که مراد امن از خلود عذاب ست و وصول اثر شفاعت آنحضرت بایشان و خروج از نار۔ رواه ابوداؤد

باب الاستسقاء

استسقا در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوٰة
در استسقا سنت ست. و نزد امام ابو حنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع ست از جناب کرم رزاق وهاب و استغفار
بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار ست و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوٰة
دران مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز به جمیع خصوصیات به صحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعاست و تحقیق
بصحت رسیده که امیر المومنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و نگزارد نماز و اگر نماز مسنون بودے
ترک نکردی و عدم علم عمر رضی بآن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید ست در غایت بعد و ترک وی با وجود علم بدان
ابعد ست با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بران گنجائش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابو حنیفه
لا صلوٰة فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر دروی سنت نیست و شرط نه و اگر هر کسی نماز نفل بکند و
دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق
که خصوصیات و کیفیات دران مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابو حنیفه خلاصه و مقصود اصلی آن اخذ کرده
آخذا بالمتیقن و ابو یوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند درین باب و بعض گویند که محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه
بر مذهب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآنحضرت والله اعلم

الفصل الاول۔ عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالناس الی المصلی یستسقی روایت
است از عبد الله بن زید انصاری که یکے از مشاهیر صحابه است و وے و مادر و پدر او هر دو صحابی اند

گفت بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی مصلے در حالیکه قصد استسقا دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس گزارد
با ایشان دو رکعت جهر کرد دران دو رکعت بقراءت۔ و استقبل القبلة یدعوا۔ و روی آورد بقبله در حالیکه دعا میکند۔
و رفع یدیه۔ و برداشت هر دو دست خود را به مبالغه چنانکه در حدیث آینده بیاید۔ و حول رداءه حین استقبل القبلة
و گردانید ردائے خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آنکه بگردانید طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب
راست و بگردانید ظاهر او باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن اینست که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان ردا را از
جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد طرفی
که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ بر کتف اعلا
از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برائے تفاول و تبدل حال امساک بامطار و تنگی بفراخی ست و بعض گفته اند
که این امتثال امر پروردگار ست که امر کرد آنحضرت را که بکند تا مبدل گردد حال یا آنحضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال نه بمجرد
تفاول زیرا که تفاول بقصد و اختیار نمیباشد بلکه چیزے دیده میشود در خارج نه باین قصد پس تفاول گرفته میشود بدان و ظاهر است
که مراد قائل بتفاول اینجا بمعنی ستکه آنحضرت این فعل کرد تا دلالت کند بنا بر تغیر حال و علامت باشد بران یا آنکه بودن
تفاول البته بی اختیار غیر مسلم ست والله اعلم متفق علیه۔ وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی
شیء من دعائه الا فی الاستسقاء۔ گفت انس نبود آنحضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود
مگر در استسقا یعنی برداشتن بلیغ بالا تر از مقابل سینه و روی۔ فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه۔ پس بدرستیکه بر میداشت یعنی
در استسقا تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آنحضرت یا بجهت آنکه درینحال جامه در بدن شریف نبود یا ردائی بود و غیر ساتر
آن موضع یا مراد رویت موضع بیاض ابطیه است اگر پیراهنی بر بدن شریف بود و ابط بکسر همزه و سکون با و کسر با نیز آمده
باطن دوشها و گفته اند که واقعه هرچند صعب تر و مطلب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و بالا تر۔ متفق علیه۔ وعنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم استسقى فاشار بظهر كفيه الى السماء۔ و هم از انس ست که آنحضرت استسقا کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کف
خود بسوی آسمان عکس آنچه متعارف ست در دعا که بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال
چیزے از جنس نعما بود مستحب ست که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هر گاه که برائے دفع و منع فتنه و بلایا باشد پشتها
دست بجانب آسمان کند از برائے اطفای نائره فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبه آن و طیبی گفته این نیز برائے تفاول
ست بتقلب و تبدل حال مثل صنع وے در تحویل ردا و اشارت ست بمطلوب که بطون سحائب بجانب زمین گردد و
بریزد آنچه در وے ست از امطار والله اعلم۔ رواه مسلم۔ وعن عائشة رضی الله عنها۔ قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان اذا رای المطر قال۔ گفت عائشه بود آنحضرت چون میدید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت۔ اللهم صیبا نافعا۔
خداوندا بفرست باران ریزان بسیار سود مند۔ و صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعض صبا بموحده مشدده روایت کرده اند

یعنی ریختن - رواه البخاری - وعن انس قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر - گفت انس رسید ما را
وحالانکه ما با آنحضرت بودیم بارانی - قال - گفت انس - فحسر رسول الله - پس بکشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثوبه - جامۂ خود را
از بدن مبارک و حسر بفتح و سکون سین مهملتین دور کردن و برداشتن جامه از بعض بدن - حتی اصابه من المطر - تا آنکه رسید او را
چیزے از باران - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله لم صنعت هذا - برای چه کردی این را که در برداشتن جامه و رسانیدن باران
ببدن حکمت ست - قال لانه حدیث عهد بربه - فرمود زیرا که باران نو رسیده است از نزد پروردگار خود و آمده است از عالم
قدس وطهارت و آلوده نشده است باجزاے این عالم کثیف بیت ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمدۂ مرحبا +
وحکمت در دوست داشتن آنحضرت وخوش کردن نوباوه ها نیز همین بود که قریب العهد ست از درگاه عزت جل جلاله - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی المصلی فاستسقی - بیرون آمد
آنحضرت بسوی مصلے پس استسقا کرد - وحول رداءه حین استقبل القبلة - وگردانید ردای خود را هنگام استقبال قبله -
فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر - پس راست گردانید جانب راست ردای خود را بر دوش چپ خود - وجعل عطافه
الایسر علی عاتقه الایمن - وگردانید جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود عطاف بکسر عین بمعنی رداست و اینجا
جانب ردا مراد است - ثم دعا الله - بعد از آن دعا کرد خدای تعالی را - رواه ابو داود - وعنه - قال استسقی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وعلیه خمیصة له سوداء - استسقا کرد آنحضرت و بروی خمیصه بود مر او را سیاه خمیصه بفتح خای معجمه وکسر میم
کساے مربع از صوف یا غیر آن که مر او را دو علم ست از دو طرف و بعض گفته اند جامه از خز یا صوف - فاراد ان یاخذ باسفلها
فیجعله اعلاها - پس خواست آنحضرت که بگیرد پایان او را پس بگرداند آن را بالای آن چنانکه معهود بود در تحویل ردا -
فلما ثقلت قلبها علی عاتقه - پس هرگاه که گران شد خمیصه یعنی دشوار شد گردانیده اسفل آن اعلای آن بگردانید آن را
بر دوشهای خود و قلبها بتخفیف لام و تشدید آن هر دو روایت ست - رواه احمد و ابو داود - وعن عمیر مولی آبی اللحم -
آبی اللحم مردے ست از قدماے صحابه که حاضر شد بدر را و شهید شد روز حنین و از خوردن گوشت ابا کرد و مسمی بآبی اللحم
گشت و بعض گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه ذبح میکردند بر اصنام ابا کرد و عمیر بضم عین و فتح میم مولای وے
بود وی نیز صحابی ست و هر دو در فتح خیبر حاضر بودند پس این عمیر مولای آبی اللحم روایت میکند - انه رای النبی صلی الله
علیه وسلم یستسقی عند احجار الزیت - که وے دید آنحضرت را که استسقا میکرد نزد موضعی که نام او احجار الزیت ست - و موضع
را باحجار الزیت بجهت آن نام کردند که در آنجا سنگهاست سیاه گویا که بزیت که روغن زیتونست طلا کرده اند - قریبا
من الزوراء - نزدیک از زورا بفتح زاے و سکون واو که آن نیز نام موضعی ست در میان بازار مدینه و ذکر این مواضع
در اذان جمعه گذشت - قائما یدعو یستسقی - ایستاده دعا میکرد در حالے که استسقا می نمود - رافعا یدیه قبل وجهه برداشته
هر دو دست خود را مقابل روی خود - لا یجاوز بهما راسه - در نمی گذراند دستها را از سر مبارک خود چنانکه متعارف ست در

دعا گاهے در برداشتن دستها مبالغه میکرد و از بالاے سر میگذرانید چنانکه گذشت و اگر مراد آن باشد که تا سر برداشت
بالاتر از سر برنداشت هنوز متضمن نوعے از مبالغه میباشد چه معتاد در دعای برداشتن دستهاست تا سینه و دوش - رواه
ابو داود و الترمذی و النسائی نحوه - وعن ابن عباس قال خرج رسول الله - بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یعنی فی الاستسقاء چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی که مراد خروج از براے استسقاست - متبذلا - ترک کننده
زینت را در جامه و ثیاب بذله بکسر با میگویند آن جامه ها را که سائر ایام در خدمت خانه میپوشند و زینت و تکلف
نیکنند و آنرا ثوب مهنه بفتح میم و کسر آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبذل بقصد تواضع و اظهار غربت
و مسکنت بود چنانکه گفت - متواضعا - فروتنی و نرم گردنی کننده - متخشعا - فروتنی کننده و خشم فرو خواباننده و تواضع و تخشع
قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد و ثانی را بر باطن - متضرعا - زاری کننده - رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استسقی قال - بود آنحضرت وقتیکه استسقا میکرد
میگفت - اللهم اسق عبادک - خداوندا آب ده بندگان خود را - وبهیمتک - و چارپایهای خود را - وانشر رحمتک - و
پراگنده کن رحمت خود را تر و تازه ساختن نباتات و رویانیدن کشت زار و پیدا کردن رزق جانوران - واحی بلدک
المیت - و زنده گردان زمین مرده خود را بلد بمعنی شهر و زمین آید - رواه مالک و ابو داود - وعن جابر قال رایت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یواکئ - بهمزه یعنی برپا داشت دستها را و دراز میکرد یا خود دست از توکا بر عصا - فقال اللهم
اسقنا غیثا مغیثا - پس گفت خداوندا آب ده ما را و بنوشان ما را باران سیر گرداننده و رهائی دهنده از شدت و مغیث
در حقیقت باری تعالے ست و باران سبب آنست - مریئا - بفتح میم و کسر راے ممدود گوارا یعنی زیان نکننده - مریعا - بفتح
میم حاصل زمین را پیدا کننده و فراخی سال پیدا آرنده - نافعا غیر ضار - سودمند زیان نکننده - عاجلا غیر آجل - زود آینده
دیر نکننده - قال - گفت راوی - فاطبقت علیهم السماء - پس عام شد و در گرفت ایشان را باران و طبق تحریک باران
عام را گویند و مراد بسما سحاب ست و اطبقت بلفظ مجهول - رواه ابو داود -

الفصل الثالث - عن عائشة رضی الله عنها - قالت شکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قحوط
المطر - گفت عائشه گله کردند مردم بسوے آن حضرت باز ایستادن باران را - فامر بمنبر فوضع له فی المصلی پس امر کرد
آنحضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر براے وی در مصلی که بیرون مدینه است - ووعد الناس یوما یخرجون فیه - و وعده
داد مردم را بروزی که بیرون آیند دران روز - قالت عائشة فخرج رسول الله - گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب الشمس - وقتیکه ظاهر شد یا آغاز کرد برآمدن را کرانۂ آفتاب و بدا بالف و بهمزه هر دو
روایت ست و اول ظاهر ترست - فقعد علی المنبر - پس نشست آنحضرت بر منبر - فکبر و حمد الله - پس تکبیر آورد و ستایش کرد خدا
را - ثم قال - پس گفت - انکم شکوتم جدب دیارکم - بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار ست بمعنی سرای - واستیخار

عن ابان زمانہ عنکم - و گله کردید پس ماندن باران از وقت معین و معهود که برای اوست از شما و ابان بکسر ہمزہ و تشدید با موحدہ بمعنی وقت معین و معهود مر ہر چیزے را - وقد امرکم الله ان تدعوه - و بتحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید او را و درخواہید از وی - ووعدکم ان یستجیب لکم - و وعدہ داده است شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما - ثم قال پس گفت آنحضرت - الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین - جمیع سپاس و ستایش ثابت ست مر خدای را که پروردگار جهانیانست و مہربانست در دنیا و آخرت و مالک ہمہ چیز در روز جزا - لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست معبود برحق مگر خدا میکند آنچه میخواہد - اللهم انت الله لا اله الا انت - خداوندا توئی معبود برحق نیست اله برحق مگر تو - انت الغنی - توئی بی نیاز - ونحن الفقراء و ما نیازمندانیم و محتاجیم انزل علینا الغیث - فرود فرست بر ما باران را - واجعل ما انزلت لنا قوۃ وبلاغا الی حین - و بگردان چیزے را که فرود فرستادہ برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بمطالب خود و بکمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بلاغ یعنی با چیزے که بوی بمطلوب برسند - ثم رفع یدیه - پستر برداشت آنحضرت ہر دو دست خود را - فلم یترک الرفع حتی بدا بیاض ابطیه - پس نماند و نگذاشت برداشتن را و برداشتہ میسر و ہر دو دست را تا آنکه ظاہر شد سپیدی ہر دو بغل آنحضرت - ثم حول الی الناس ظہره - پستر بگردانید بجانب مردم پشت خود را - وقلب او حول رداءه - و گردانید ردای خود را و قول او حول شک اوی ست در لفظ که قلب گفت یا حول و معنی ہر دو یکی ست - وهو رافع یدیه - در حالیکه آنحضرت بردارنده بود ہر دو دست خود را - ثم اقبل علی الناس ونزل - پستر روی آورد بر مردم و فرود آمد فصلی رکعتین - پس بگزارد دو رکعت - فانشأ الله سبحانه - پس پیدا کرد خداوند تعالی یک ابری را - فرعدت - پس غرید آن ابر - وبرقت - و درخشید بفتح را و کسر آن ہر دو ست - ثم امطرت باذن الله - پستر بارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی - فلم یات مسجده حتی سالت السیول - پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکه روان شد سیلها و سیل رفتن آب و خون و جز آن - فلما رأی سرعتهم الی الکن - پس ہرگاه که دید آنحضرت شتاب رفتن مردم را بسوی خانہ ها و بناها - ضحک حتی بدت نواجذه - خندید آنحضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دہن و کن بکسر کاف و تشدید نون پوشش و پرجامه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از ابنیه و مساکن و نواجذ جمع ناجذه دندانهای پسین و آن تمام چہار دندانست که منتہای دندانهاست که آنرا اضراس العقل و اضراس الحلم گویند که در زمان بلوغ و کمال عقل میرویند و ظہور این دندانها در خنده بغایت بعید ست و لهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعض حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گویند که نواجذ بر انیاب نیز اطلاق میکنند والله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت چون مشاہدہ ظہور اثر این دعا کرد بطریق معجزہ اشهد ان الله علی کل شیء قدیر وانی عبد الله ورسوله - گواہی میدہم که خدا بر ہر چیز قادر ست و گواہی میدہم که من بندہ خدا و فرستادہ اویم - رواه ابوداود - وعن انس ان عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قحط کرده میشدند مردم و امساک باران میشد استسقا میکرد بوسیله عباس عم رسول الله صلی الله علیه وسلم - فقال - پس میگفت عمر - اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا - خداوندا ما بودیم که وسیله میکردیم بسوی تو به پیغمبر ما پس آب

میدادی تو ما را و تسقینا بضم تا و فتح آن ہر دو روایت ست و معنی یکے ست و سقی و اسقی ہر دو لغت ست - وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا - و بدرستیکه اکنون وسیله میجوئیم بعم پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم پس آب ده ما را - قال گفت انس فیسقون - پس آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با وی بودند دست تمسک و توسل بعباس میزدند عباس میگفت خداوندا این قوم بسبب پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم بمن توسل کرده اند خداوندا درین پیرے مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد - رواه البخاری - وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت ابوہریرہ شنیدم آنحضرت را که میگفت - خرج نبی من الانبیاء بالناس یستسقی - بیرون آمد پیغمبرے از پیغمبران با مردم بقصد آنکه استسقا کند و گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر ست علیه السلام - فاذا هو بنملة رافعة بعض قوائمها الی السماء - پس ناگاہ آن پیغمبر گذشت بمورچه که برداشته ہست پایہای خود را بسوی آسمان و ظاہر مراد به بعض قوائم قوائم پیش باشد که بمنزله دستهاست - فقال ارجعوا فقد استجیب لکم - پس گفت آن پیغمبر مردم را ، بازگردید پس بتحقیق قبول کرده شد دعا برائے شما - من اجل ہذه النملة - از جہت این مورچه - رواه الدار قطنی

باب

اینچنین واقع شده ست در بعض نسخ مطلق بے تقیید بترجمه بر عادت مؤلف که عقد میکند بابے را در لواحق و تتمات باب سابق و در بعض باب یج ہست باب در بیان باد یکه بوزد و در بعض باب فی الریاح باب در بیان بادها و در بعض والسحاب ہم

الفصل الاول عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا - یاری داده شده ام من بباد صبا - واهلکت عاد بالدبور - و ہلاک کرده شدند عاد که نام قوم ہود ست بدبور بفتح دال صبا بادیکه بیاید از جانب پشت تو چون روی آری بقبله و دبور مقابل آن و بعبارت دیگر چون شخص بسوے مطلع آفتاب بایستد بادیکه از مقابل روی آید صباست و آنچه از پس پشت آید دبور ست و آنچه از جانب دست راست آید جنوب و آنچه از جانب دست چپ آید شمال مشہور این ست و در قاموس گفته است که صبا ریحی که مہب وی مطلع ثریا یا بنات النعش است و دبور مقابل صباست و فرق ست میان ہر دو تفسیر زیرا که تفسیر اول شامل مشرق و مغرب ست تمام و ثانی در ناحیه ایست از وی و نصرت آنحضرت بصبا در روز خندق بود که آنرا غزوۂ احزاب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور ست و قرآن مجید بدان ناطق ست و قصه ہلاک عاد بریح صرصر مشہور ست و مقصود یا ترجیح و تفضیل صباست بر دبور یا بیان آنکه ریح مامور امر الہی ست گاہی برای نصرت قومی ست و گاہی برائے ہلاک گردہی - متفق علیه - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضاحکا حتی اری منه لهواته - گفت عائشه ندیدم من آنحضرت را خندان تا آنکه به بینم من لهوات او را بفتح لام و ہا جمع لهاة نام گوشت زائد که در سقف نہایت فم ست و بعض گفته اند که آنچه مابین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلای فم و بعض گفته اند قعر دہان و در صراح گفته لهاة کام - انما کان یتبسم - نبود آنحضرت مگر آنکه تبسم میکرد و قال او

گفته که تبسم اقل ضحک و مشهور آنست که تبسم دندان سفید کردن و در صراح گفته دندان شیرین کردن - فکان اذا رای غیما
او ریحا عرف ذلک فی وجهه - پس بود چون میدید آنحضرت ابر یا باد را اندوهگین میشد و شناخته میشد از آن در روی مبارک
وی جهت خوف آنکه مبادا از آن بلای و زیانی بمردم برسد مقصود آنست که آنحضرت در شهود جلال حق دائم خائف و اندوهگین
بود و هرگز بی غم و فارغ نبود چون باد و باران میدید اندوهگین تر و غمگین تر میشد - متفق علیه - وعنها - قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا عصفت الریح قال - بود آنحضرت چون سخت و تندی و زید باد میگفت - اللهم انی اسالک خیرها و خیر ما فیها
خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات وی است و نیکی آنچه در وی است از آثار و منافع - و خیر ما ارسلت به - و نیکی چیزی که
فرستاده شده است این باد برای آن چیز - اعوذ بک من شرها و شر ما فیها و شر ما ارسلت به - و پناه میجویم بتو از بدی این باد
و چیزیکه در وی است و بدی چیزیکه فرستاده شده است این باد برای آن چیز و ارسلت بصیغهٔ مجهول غائب ست و بلفظ معلوم
مخاطب نیز روایت ست - واذا تخیلت السماء تغیر لونه - و چون ظاهر میشد در آسمان ابر و آماده میشد برای باران متغیر میشد رنگ
آنحضرت و تخیله ابر باران دار را گویند زیرا که محل تخیل و مظنه است - و خرج و دخل و اقبل و ادبر - و بیرون می آمد آنحضرت و درون
میرفت و پیش می آمد و پس میرفت - فاذا مطرت سری عنه - پس چون میبارید و بخیر میگذشت کشاده کرده میشد از وی خوف و دور
برده میشد از وی خوف و سری بلفظ مجهول از تخفیف و تشدید هر دو روایت ست و تشدید برای مبالغه است - فعرفت ذلک عائشة
پس شناخت آن حالت را عائشه و دانست که بدیدن ابر و باران تغیری در آنحضرت پیدا می آید و چون بخیر میگذرد خوشحال میگردد
فسالته - پس پرسید عائشه آنحضرت را از علت آن - فقال لعله یا عائشة کما قال قوم عاد - پس گفت آنحضرت شاید که این
ابر و باد ای عائشه مثل آن باشد که گفته است جماعهٔ عاد و آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان - فلما راوه عارضا
مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا - پس هر گاه که دیدند ایشان یعنی قوم هود که عاد نام ایشانست ابری را که ظاهر شد در کنارهٔ آسمان
گفتند که این ابری ست که باران آرنده است برای ما و آخر آیت اینست که (بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم) این ابر بارنده نیست
بلکه این عذابی ست که شتابی میکردید شما در طلب آن بادی ست که در وی عذاب دردناک ست - وفی روایة - و در روایتی بجای
فاذا مطرت سری عنه اینچنین آمده است که - و یقول اذا رای المطر رحمة - و عادت شریف آن بود که میگفت آنحضرت وقتیکه
میدید باران را خداوندا بگردان او را رحمت و برین وجه رحمت بنصب ست یا معنی اینست که چون ابر میدید بترسید و چون بعد از
باران می آمد میگفت این رحمت ست از خدای تعالی و برین وجه رحمت مرفوع ست - متفق علیه - وعن ابن عمر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الغیب خمس - خزائن غیب پنج علم ست که نمیداند آنرا جز خدا و گفته اند که مفاتیح جمع مفتح
است بفتح میم بمعنی مخزن و مفاتیح نیز روایت ست جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی که رسیده می شود بآن بسوی مغیبات
و بعضی گفته که مفاتیح و مفاتیح هر دو جمع مفتح و مفتاح می آید - ثم قرء - پستر خواند آنحضرت برای بیان آن پنج علم این آیت
را - ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث الآیة - رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم لیست السنة بان لا تمطروا - نیست قحط باینکه باران داده نشوید شما - ولکن السنة ان تمطروا و تمطروا ولا تنبت الارض شیئا
ولکن قحط باین ست که باران داده شوید یعنی بسیار ببارد و نروید از زمین چیزی را یعنی گمان نبرید که رزق و برکت در روئیدن
از باران ست بلکه از جناب حق ست و بقدرت اوست تعالی و تواند که باران ببارد و چیزی نروید و قحط بوجود آید شعر نبارد هوا تا
نگوئی ببار + زمین نادرد تا نگوئی بیار + و سنة بمعنی سال ست غالب آمده در قحط سال و مراد در حدیث همین معنی ست - رواه مسلم -
الفصل الثانی - عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الریح من روح الله - گفت آنحضرت
باد از رحمت الهی ست یعنی غالب آنست که رحمت ست و عذاب کافر نیز رحمت ست بر مومنان یا مراد آنست که رحمت
است نسبت بیک قومی و عذاب ست نسبت قوم دیگر و در کلام حذف اختصار ست ای من روح الله و من عذابه
چنانکه گفت - تاتی بالرحمة و بالعذاب - می آرد گاهی رحمت را و گاهی عذاب را و چون آمدن باد بقدرت و ارادت
اوست - فلا تسبوها - پس دشنام مکنید آنرا - و سلوا الله من خیرها و عوذوا به من شرها - و سوال کنید خدا را از نیکی
باد و پناه جوئید بخدا از بدی وی یعنی بنده باید که راضی باشد بقضا و قدر الهی اگرچه نسبت بوی بد باشد و لیکن از
خدا نیکی خواهد باقی او حاکم ست هرچه میخواهد میکند و میدهد - رواه الشافعی و ابو داود و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر
وعن ابن عباس ان رجلا لعن الریح عند النبی صلی الله علیه وسلم - مردی لعنت و نفرین کرد و بد گفت و دشنام
داد باد را و اظهار کراهت کرد از وی - فقال لا تلعنوا الریح - پس گفت آنحضرت لعنت مکنید باد را - فانها مامورة -
زیرا که بدرستیکه باد امر کرده شده است و مستحق لعن نیست - وانه من لعن شیئا لیس له باهل رجعت اللعنة علیه - و بدرستیکه کسیکه
لعنت کند چیزی را که نیست آنچیز مر لعنت را اهل او را باز برگردد لعنت بران کس - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب - وعن
ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الریح - دشنام مکنید باد را - فاذا رایتم ما تکرهون فقولوا - پس
چون ببینید بادی را که ناخوش میدارید شما پس بگوئید - اللهم انا نسالک من خیر هذه الریح - خداوندا ما سوال میکنیم ترا از
نیکی این باد - و خیر ما فیها - و نیکی چیزیکه در وی ست - و خیر ما امرت به - و نیکی چیزیکه امر کرده شده است این باد بدان چیز - و
نعوذ بک من شر هذه الریح و شر ما فیها و شر ما امرت به - رواه الترمذی - وعن ابن عباس - قال ما هبت ریح قط الا جثا
النبی صلی الله علیه وسلم علی رکبتیه - گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز مگر آنکه نشست آنحضرت بر دو زانوی خود - وقال - و
گفت - اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا - خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را مادهٔ عذاب - اللهم اجعلها
ریاحا ولا تجعلها ریحا - خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح - قال ابن عباس فی کتاب الله تعالی - گفت
ابن عباس که در کتاب خدا واقع شده است - انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا - بدرستیکه ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت
وارسلنا علیهم الریح العقیم - و فرستادیم برایشان باد نازاینده که بارور نگرداند درختان را - وارسلنا الریاح لواقح - و فرستادیم بادهای آبستن
کننده درختان یعنی بارور شوند - وان یرسل الریاح مبشرات - و از آیات الهی ست که میفرستد بادها را بشارت دهنده بباران -

رواہ الشافعی و البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ بدانکہ مشہور آنست کہ ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال میاید چنانکہ در دو آیت
نخستین و ریاح بلفظ جمع در رحمت و دعای مذکور کہ در روایت ابن عباس آمدہ مبنی بر آنست و قول ابن عباس را کہ مذکور شد نیز مؤید آن
ساختہ اند و خطابی توجیہ آن کردہ کہ ریاح چون متکثر گردد سحابہا را بیدا آرد و امطار بسیار آید و زروع و ثمار برسد اگر ودو چون یکی باشد
می وزد و عقیم میباشد و این نخستین ست اعتقاد عرب و ابو جعفر طحاوی این را منکر شدہ و استشہاد آوردہ بقول حق سبحانہ (وجرین بہم بریح طیبة
و با نچہ در بعض احادیث آمدہ از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکہ در احادیث ابی ہریرہ گذشت الریح من روح اللہ تاتی بالرحمة و العذاب
و قول آنحضرت انا نسالک من خیر ہذہ الریح و خیر ما فیہا و حدیث عائشہ کہ مذکور شد و گفتہ اند کہ این حدیث کہ از ابن عباس مذکور شدہ
ضعیف ست مقاومت با آن احادیث صحاح نتواند کرد و طیبی گفتہ غالباً ریح و ریاح چون مطلق واقع شود درین حکم دارد بخلاف آنکہ مقید
بوصف گردد و در ینجا سخن بسیار است در شرح مذکور شدہ است۔ وعن عائشة قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ابصر ناشیا
من السماء۔ بود آنحضرت چون میدید ابری را کہ پیدا میشد از آسمان۔ یعنی السحاب۔ میخواہد از ناشی ابر را ناشی ازان گویند کہ پیدا میگردد
از میان زمین و آسمان و در صراح گفتہ ناشی نخست آنچہ پیدا میشود از ابر۔ ترک عملہ۔ میگذاشت آنحضرت کاری را کہ میکرد بجہت عروض
خوف و خشیت۔ واستقبلہ۔ و روی مے آورد بآن ابر۔ وقال۔ میگفت۔ اللہم انی اعوذ بک من شر ما فیہ۔ خداوندا من پناہ میجویم
بتو از شر چیزی کہ درین ابر ہست۔ فان کشفہ اللہ حمد اللہ۔ پس اگر کشاد خدا تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را۔ وان مطرت۔ و اگر
میبارید۔ قال اللہم سقیا نافعا۔ گفت خداوندا بدہ آب سود دہندہ را و سقی بالفتح سین و سکون قاف تنوین یعنی آب نوشانیدن و
بضم سین بی تنوین نیز روایت ست و آن اسم ست از استقا یعنی آب نوشیدنی۔ رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجة و الشافعی و اللفظ لہ
وعن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا سمع صوت الرعد و الصواعق قال۔ بود آنحضرت چون میشنید آواز غریدن ابر و
آواز آتش کہ از آسمان بارد میگفت۔ اللہم لا تقتلنا بغضبک ولا تہلکنا بعذابک و عافنا قبل ذلک۔ خداوندا مکش مارا بخشم خود
و ہلاک مکن مارا بعذاب خود و عافیت و سلامت بخش مارا پیش ازان۔ رواہ احمد و الترمذی وقال ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن عبد اللہ ابن الزبیر انہ کان اذا سمع الرعد ترک الحدیث۔ از عبد اللہ ابن الزبیر
آمدہ است کہ بود وے چون میشنید رعد را میماند سخن را و خاموش میشد از جہت ترس و ہیبت۔ وقال۔ و میگفت
سبحان الذی یسبح الرعد بحمدہ و الملائکة من خیفتہ۔ پاکی آن خدای را کہ بپاکی یاد میکند رعد بثنای وی و فرشتگان از ترس
وی و رعد اگر بمعنے آواز ست اسناد تسبیح بوے بمجاز ست زیرا کہ چون بسبب وی تسبیح کردہ میشود گویا وی تسبیح میکند و
اگر نام فرشتہ است بحقیقت است و اللہ اعلم۔ رواہ مالک

کتاب الجنائز

جمع جنازہ بفتح و کسر تخت کہ مردہ را بر وی بردارند و آنچہ مردہ بر وی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در
نہایہ گفتہ جنازہ بکسر و فتح میت بر سریر و بعض گویند بکسر سریر و بالفتح میت و قیل بالعکس و مشتق است از جنز بمعنی

باب عیادة

باب عیادة المریض وثواب المرض

عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن و عیادہ بضم نیز آمدہ مشتق از عود ست بمعنی رجوع چہ عاید رجوع میکند بسوی بیمار
گاہ گاہ و عود نیز بمعنے عیادت آمدہ است

الفصل الاول۔ عن ابی موسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اطعموا الجائع۔ طعام دہید گرسنہ را
و طعام دادن گرسنہ را سنت ست اگر بحد اضطرار نرسیدہ است و فرض ست اگر باضطرار کشیدہ فرض کفایہ اگر متعین نگردد
یکے و فرض عین اگر متعین گردد۔ وعودوا المریض۔ و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت ست اگر کسی باشد کہ متعہد بیمار گردد
و واجب ست اگر متعہد نبود و عود بالضم عین و سکون واو۔ وفکوا العانی۔ و خلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کردہ باشند
یا ظلم کردہ باشند اسیر بفداء یعنے سربہاے او و فکوا بالضم فاو تشدید کاف و فک جدا کردن دو چیز باہم در شدہ از یکدیگر۔
رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حق المسلم علی المسلم خمس۔ حق مسلمان بر مسلمان پنج ست
رد السلام۔ جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام ست چنانکہ در احادیث آمدہ و تخصیص رد بذکر بجہت اہتمام ست
کہ فرض ست بروجہ کفایت۔ وعیادة المریض۔ و بیمار پرسی کردن ازینجا معلوم میشود کہ عیادت حق اسلام ست نہ حق صحبت و از بعض کتب
مفہوم میگردد کہ حق صحبت است و لہذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آوردہ و امام حجة الاسلام آنرا در حقوق اسلام ایراد
کردہ و اول سامحہ است بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا کہ مسلمانان ہمہ در عہد نبوت اصحاب یکدیگر بودند۔ واتباع الجنائز۔
و پس روی کردن جنازہ ہا و دنبال جنازہ رفتن و نماز جنازہ کردن نیز داخل انیست و فرض کفایت ست و ذکر اتباع بجہت
اہتمام ست و اشارت بآنکہ می باید کہ توقف کند بعد از نماز و پس روی کند ہر قدرے کہ تواند و توقف تا دفن افضل ست۔ واجابة
الدعوة۔ و قبول کردن خواندن بطعام اگر بدعتے از ملاہی و مناہی دران جا نباشد و امام غزالی گفتہ طعامیکہ بجہت مفاخرت
و مباہات بپزند و برای نام و آوازہ بسازند نیز مانع از اجابت دعوت ست و سلف مکروہ می پنداشتند آنرا۔ وتشمیت العاطس۔
و پنجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسہ زنندہ را بیرحمک اللہ بشرط آنکہ بگوید وی الحمد للہ و تشمیت بشین معجمہ و مہملہ و اول فصیح تر
است و مشتق ست از آنچہ مشتق ست شوامت یعنی قوائم دابہ و گویا دعا ست مر عاطس را بثبات قدم بر خیر و صحت یا از شماتت
بمعنے شاد شدن ببلای دشمن گویا دعا ست بازالہ شماتت اعدا از عاطس و ثانی از سمت بمعنی ہدی و سیرت و نیک و تشمیت سنت
عین ست بر واحد و سنت کفایت ست بر جمع و کلام بروے در باب عطاس و تثاؤب از کتاب الآداب بیاید انشاء اللہ تعالی
متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حق المسلم علی المسلم ست۔ حق مسلمان بر مسلمان شش ست قیل ما ہن
گفتہ شد چیز ہست و کدام ست آن شش۔ یا رسول اللہ قال اذا لقیتہ فسلم علیہ گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام
کن بروی و رد سلام لازم آنست و در حدیث اول رد سلام گفت و اکتفا کرد بوی از ذکر سلام۔ واذا دعاک فاجبہ۔ و چون
بخواند ترا بطعام اجابت کن اورا۔ واذا استنصحک فانصح لہ۔ و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر اورا و نصیحت در لغت

خلوص ست عمل ناصح یعنی خالص از شوب موم ومراد اینجا خیر خواهی وحق گذاری مسلمانانست و این سنت ست و نزد
استنصاح واجب - واذا عطس فحمد الله فشمته - وچون عطسه زند مسلمان پس حمد گوید خدارا پس تشمیت کن مراورا یرحمک
الله بگو - واذا مرض فعده - وچون بیمار شود پس عیادت کن اورا - واذا مات فاتبعه - وچون بمیرد پس پیروی کن جنازهٔ اورا
بعد از نماز گذاردن بروی نصیحت درین حدیث زیاده کرد ومراد حصر نیست وحقوق مسلمانی بسیارست در هر مقام چیزے
ازان بیان کرد وتواند که نزول وحی بران بتدریج باشد - رواه مسلم - وعن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله
علیه وسلم بسبع ونهانا عن سبع - امر کرد مارا آنحضرت بهفت چیز ونهی کرد مارا از هفت چیز - امرنا بعیادة المریض واتباع الجنائز
وتشمیت العاطس ورد السلام واجابة الداعی - معانی این پنج لفظ معلوم شد - وابرار المقسم - وامر کرد مارا براست گردانیدن
سوگند خورنده را ومقسم بضم میم وسکون قاف وکسر سین مخففه وابرار القسم بفتح قاف وسین بمعنی سوگند نیز روایت ست یعنی
شخصے سوگند خورد بر فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آن را تا سوگند وے راست گردد وحانث نشود
یا سوگند خورد بر فعل خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی کنے در تیسیر وتحصیل این کار وبهم رسانیدن اسباب آن وبعض
گفته اند که معنے آن آنست که اگر یکے دیگرے را سوگند دهد وبگوید بخدا سوگند بر تو که این کار بکن مستحب ست بروی که بکند بجهت تعظیم
اسم پروردگار تعالے اگرچه لازم نیست ودر دو صورت سابق بجهت برآوردن مسلمانان ست از معصیت که حنث ست - ونصر
المظلوم - وامر کرد مارا آنحضرت بیاری دادن کسیکه بروی ستمی رفته است مسلمان باشد یا کافر ذمی ومستامن - ونهانا عن
خاتم الذهب - ونهی کرد مارا از انگشتری طلا - وعن الحریر - واز پوشیدن جامهٔ ابریشمی - والاستبرق والدیباج - بکسر دال
واز پوشیدن استبرق ودیباج ودر صراح گفته استبرق دیبای سطبر ودیباج فارسی معرب دیبا واین همه اقسام حریرست
والمیثرة الحمراء - ونهی کرد مارا از میثره سرخ ومیثره بکسر میم وسکون یا وفتح مثلثه فراش صغیر پر کرده شده به پنبه که بر زین بنهند
وبروی نشینند وآنرا غدزین گویند واین از عادات عجم ست که برسم تکبر ورعونت از حریر ودیبا وجز آن بسازند قید
بحمرا ناظر دران ست که اگر سرخ نباشد حرام نیست واگر بے قصد رعونت بجهت ضعف وآسودگی بود نیز حرام نیست - والقسی
ونهی کرد از قسی بفتح قاف وتشدید سین مهمله نام جامهٔ منسوب بقس که قریهٔ است از مصر از کتان مخلوط بحریر وبعض گفته اند
قسی بمعنی قزے بزاے قیست بقز یعنی ابریشم وزای را بسین بدل میکنند وذکر این ثیاب واحکام آن در کتاب اللباس
بتفصیل بیاید - وآنیة الفضة - ونهی کرد از آوندهاے نقره - وفی روایة عن الشرب فی الفضة - ودر روایتی آمده که
نهی کرد از نوشیدن در آوند نقره وخوردن نیز همین حکم دارد - فانه من شرب فیها فی الدنیا لم یشرب فیها فی الآخرة - پس
بدرستیکه شان آنست که کسیکه بنوشد در آوند فضه در دنیا ننوشد دران در آخرت ودرین محروم گردانیده شود ازان همیشه
یا مدت طویل بجهت معاقبت بدین خطیه وآنیهٔ ذهب نیز همین حکم دارد وتخصیص الفضة بجهت جریان عادت بشرب
دران یا این چون ادنی است حرمت ذهب بالطریق اولے خواهد بود واین منهیات مذکوره بخصوص بمردان است

الا آنیهٔ فضه که حرام ست بر مردان وبر زنان - متفق علیه - وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع - بدرستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه
میباشد در چیدن میوهٔ بهشت تا آن وقت که باز میگردد از عیادت وخرفه بضم خا وسکون را آنچه چیده شود از میوه ومخرف
ومخرفه بفتح میم وکسر را وفتح آن بستان وگاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند وگاهی بمعنی کوچه میان دو رستهٔ نخیل آید
وطیبے گفته که مناسب اینجا حمل برین معنی ست بدلیل روایت دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی در بستان بهشت ست
در طریق که موصل ست بدان فافهم - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول
یوم القیمة یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی - بدرستیکه پروردگار تعالے میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من
پس باز پرس نکردی مرا - قال یا رب کیف اعودک وانت رب العالمین - گوید آدمی اے پروردگار من چگونه عیادت
کنم ترا وتو پروردگار جهانیانی ومنزهی از بیماری - قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده - گوید پروردگار تعالی آیا
ندانستی تو ای آدمی که بندهٔ خاص من فلانی بیمار شد پس نپرسیدی اورا - اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده - آیا ندانستی
اگر تو عیادت میکردی آن بنده را مییافتی مرا نزد وی یعنی رحمت ورضای مرا نزد وی - یا ابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی
میگوید پروردگار روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا - قال یا رب کیف اطعمک وانت رب العالمین
گوید آدمی ای پروردگار من چگونه طعام دهم ترا وتو پروردگار عالمیانی وپاک ومنزهی از گرسنگی واز خوردن - قال اما علمت انه استطعمک
عبدی فلان فلم تطعمه - گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که طعام طلبید از تو بندهٔ من فلان پس طعام ندادی تو اورا - اما علمت انک
لو اطعمته لوجدت ذلک عندی - آیا ندانستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را مییافتی تو ثواب وجزای آن طعام را نزد من - قال
یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی - میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا -
قال یا رب کیف اسقیک وانت رب العالمین - گوید آدمی چگونه آب دهم ترا وتو رب عالمینے ومنزهی ومبرائی از تشنگی واحتیاج
بآب - قال استسقاک عبدی فلان فلم تسقه - بگوید تعالی آب طلبید از تو بندهٔ من فلان پس آب ندادی تو ورا - اما علمت انک
لو سقیته وجدت ذلک عندی - آیا ندانستی که اگر آب میدادی تو اورا مییافتی جزای آنرا نزد من ودر بعض نسخ اما علمت انک چنانکه در
قرائن دیگر ست وبر تقدیر عدم علمیت اما حرف تنبیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی مییافتی مرا
نزد وی ودر طعام وشراب گفت مییافتی جزای آنرا نزد من ودر تغلظ این عبارت مبالغه است در فضیلت عیادت از طعام وسقی
کما لا یخفے وهمین خبر را عارف رومی نظم کرده گفته است مثنوی آمد از حق سوی موسیٰ این عتیب + کای طلوع نور تو کرده ز جیب
مشرقت کردم بنور ایزدی + من حقم رنجور گشتم نامدی + گفت سبحانا که پاکے از زیان + این چه رمز ست این بکن یا رب عیان + باز فرمودش
که من رنجوریم + چون نپرسیدی تو از روی کرم + گفت یا رب نیست نقصانی ترا + عقل گم شد این گره را برگشا + گفت ما را بندهٔ خاص گزین +
گشت رنجور او منم نیکو ببین + هست رنجوریش رنجوری من + هست معذوریش معذوری من + هر که خواهد همنشینے باخدا + گو نشیند در حضور اولیا

رواه مسلم - وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل على اعرابي يعوده - روايت ست از ابن عباس که آنحضرت در آمد
بر اعرابی در حالیکه عیادت میکند اورا - وکان اذا دخل على مريض يعوده - وبود عادت شریف آنحضرت که چون مے در آمد بر مریض که
عیادت میکرد اورا - قال له - میگفت آنحضرت مر آن مریض را - لا باس طهور ان شاء الله - نیست باکی یعنی غم مخور واندوهگین
مباش ازانچه مییابی از درد وسختی بیماری زیراکه این پاک کننده است گناهان را ودور کننده است آنهارا بلکه تنقیه و اصلاح کننده است
مر بدن را نیز از اخلاط ردیه واجزای کثیفه - فقال له لا باس طهور ان شاء الله - پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را همین کلمه - قال
گفت اعرابی - کلا - نه اینچنین ست - بل حمى تفور - بلکه تبی ست که میجوشد چنانکه دیگ میجوشد تفور دفوران جوشیدن دیگ -
على شيخ كبير - بر پیر بزرگ سال - تزيره القبور - زیارت میکناند این تب آن پیر را گورها را - فقال النبي - پس گفت نبی صلی الله
علیه وسلم فنعم اذن - پس آری همچنین باشد اکنون که تو میگوئی غضب کرد آنحضرت بروی که با وجود ارشاد بر طریق صبر وشکر
از قبول آن ابا کرد وسلوک نکرد طریق ادب را وبیرون رفت از حد اعتدال و براه کفران نعمت رفت واحتمال دارد که آن بیمار
کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از جفاة اعراب واجلاف ایشان بود که از شدت وجع آن بیطاقتی کرد وبی تابی نمود وبا وجود آن
تکلف کرد در سجع که مقام آن نبود ودر غضب آمد آنحضرت والزام کرد اورا بفعال بد وشوم که بر نفس خود کرد - رواه البخاري و
عن عائشة رضي الله عنها - قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتكى منا انسان مسحه بيمينه - بود آن حضرت که چون
بیماری شد از ما آدمی مسح میکرد آن حضرت آن آدمی را بدست راست خود ومیسود اورا بدست مبارک خود وشکایت یعنی مرض
و درد مے آید وشاکی وشکو میگویند دردناک را که درویش بسیار نباشد واصل معنی راجع بشکایت است یعنی گله کردن - ثم قال
پس میگفت آن حضرت ومی خواند این دعارا - اذهب الباس رب الناس - ببر این درد را ای پروردگار آدمیان و
باس در اصل بمعنی عذاب وسختی وحرب سخت شدن آید - واشف انت الشافي - وتندرستی ده توئی تندرستی دهنده - لا شفاء
الا شفاؤك - نیست شفا مگر شفای تو - شفاء لا يغادر سقما - شفائیکه نمیگذارد هیچ بیماری را وسقم بفتحتین وبضم وسکون هر دو لغت
است بمعنی حزن وحزن ودر روایت اکثر بفتحتین ست - متفق علیه - وعنها قالت كان اذا اشتكى الانسان الشيء منه بود وقتیکه شکایت
میکرد آدمی چیزے را یا عضو وجزوی را از خود - او كانت به قرحة او جرح - یا بے بود بآدمی ریشے یا خستگی کذا فی القراح و
گفته اند که مراد بقرح بفتح قاف وسکون را چیزے که بیرون مے آید از اعضا همچو دمل ومانند آن وبجرح انچه میرسد از زخم شمشیر ومانند
آن وقرحه بضم قاف وفتح هر دو آید - قال النبي صلى الله عليه وسلم باصبعه - میگفت آنحضرت در حالیکه میگذرانید انگشت را
بر جاے درد وگفته است نودی که میگرفت آنحضرت آب دهن مبارک خود را بر اصبع خود ومی نهاد آنرا بر خاک بعد ازان می نهاد
انگشت خاک آلوده را بر جاے درد ومسح میکرد آنرا بدان ومی گفت بسم الله - بنام خدا - تربة ارضنا بريقة بعضنا - خاک
زمین ما آمیخته بآب دهن بعضے از ما - ليشفى سقيمنا - کردیم ما این فعل را تا تندرستی داده شود بیمار ما - باذن ربنا - بدستوری پروردگار ما
وامر وی واین سری ست از اسرار در علاج قروح وجروح انچه میرسد در نیابد آنرا عقول وافهام ودر رقیه ها وافسون ها آثار عجیبه است که ظاهر

نمی گردد اسرار آن ومر افعال آنحضرت را اسرار غامضه است که موکول بعلم اوست وافهام وعقول قاصره مارا بدرک آن
راه نیست ودگرفتاران تنگنای طبیعت وتفلسف خواهند که طلب حقائق آن کنند دست و پا بزنند وبدان راه نیابند
وازانچه درین مقام گفته اند یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکے از گرفتاران این بند ست گفته که بتحقیق گواهی داده است
مباحث طبیه که آب دهن را تاثیر ست در نضج وتبدیل مزاج وخراب وطن را نیز تاثیری ست در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر
را باید که خاک از جای وطن خود با خود بردارد و پاره ازان در ظرف آب بیندازد وازان آب میخورده باشد تا ایمن شود از تغیر مزاج
وتوربشتی گفته که انچه سبقت میکند بفهم در تاویل این حدیث آنست که تربت ارض اشارت ست بفطرت آدم وریقه بعضنا بنطفه که
پیدا میکرد و بوی آدمی پس گویا تضرع وزاری میکند بزبان حال ومقال که پروردگارا توئی که ابداع کردی اصل اول مارا از خاک و
بعد ازان پیدا کردی اولاد ورا از آب حقیر خوار پس آسانست بر تو شفا دادن کسیکه شان وی این ست انتهی وبعضی از شارحان
گفته اند که مراد بارض ارض مدینه است که ثابت شده است مر آن را خاصیت در شفای مریض ومراد بعض ذات کریم اوست صلعم واین
وجه اخیر توجیهی دارد ونزدیک ست وحقیقت حال همانست که گفته شد والله اعلم - متفق علیه - وعنها قالت كان النبي صلى الله عليه
وسلم اذا اشتكى نفث على نفسه بالمعوذات ومسح عنه بيده - عائشه گفت بود آنحضرت وقتیکه بیمار میشد میدمید بر بدن مبارک خود بمعوذات
بکسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین ست دو سورهٔ آخر قرآن یا با سورهٔ قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون یا با آیات قرآنی ست که
متضمن معنی تعوذ وتفویض اند ودور میکرد از بدن علت را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن تا آنجاکه برسد میگذرانید ومیسود - فلما اشتكى
وجعه الذي توفي فيه - پس هرگاه که بیمار شد آنحضرت بآن دردی که وفات یافت دران - كنت انفث عليه بالمعوذات التي كان ينفث
بودم من که میدمیدم بروی بمعوذات که میدمید بر خود - وامسح بيد النبي - ومسح میکردم ومی مالیدم بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم -
باین طور که میخواندم ودستهاے آنحضرت را میگرفتم ودر روی میدمیدم وبهر دو دست وی بدن اورا مسح میکردم - متفق علیه وفي رواية
لمسلم قالت كان اذا مرض احد من اهل بيته نفث عليه بالمعوذات - گفت عائشه بود آنحضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانه
وی میدمید بروی معوذات را - وعن عثمان بن ابي العاص صحابی ست عامل گردانیده بود اورا آنحضرت بر طائف روایت کرده
ازوی حسن بصری وابن المسیب وجز ایشان - انه شكى الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعا يجده في جسده - روایت ست از
عثمان که شکایت کرد نزد آنحضرت دردی را که می یافت آنرا در تن خود - فقال له رسول الله - پس گفت اورا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ضع يدك على الذي يألم من جسدك - بنه دست خود را بر آنجاے که درد میکند از تن تو - وقل - وبگو - بسم الله ثلثا - سه بار
وقل سبع مرات - وبگو هفت بار - اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر - پناه میجویم بغلبه وبزرگی خداے تعالے و
توانائی وے از بدی چیزے که می یابم که از درد در حال ومیترسم از زیادت وسرایت آن در مآل - قال - گفت عثمان ففعلت
فاذهب الله ما كان بي - پس کردم انچه فرموده بود آنحضرت پس ببرد خدا تعالی انچه بود بمن از درد - رواه مسلم - وعن
ابي سعيد الخدري ان جبرئيل اتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد اشتكيت - روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد آنحضرت

رایس گفت بطریق پرسش یا محمد بیمار شدی - فقال - پس گفت آنحضرت - نعم - آری بیمار شدم - قال - گفت جبرئیل و
خواند این دعا را برای علاج آنحضرت - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا - من کل شئ یؤذیک - از هر چیز که
رنج دهد و آزار کند ترا - من شر کل نفس - از بدی هر نفس - او عین حاسد - و از شر هر چشم حاسد و کلمه او بمعنی واو ست و
احتمال دارد که برای شک راوی باشد - الله یشفیک - خداوند شفا دهد ترا - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا
رواه مسلم - وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین - بود آنحضرت که در پناه خدا میکرد حسن
و حسین را رضی الله عنهما و عن سائر اهلبیت النبوة باین دعا که - اعیذکما بکلمات الله التامة - در پناه میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام
اند و نقصان را بدان عز و جل آنها راه نیست و مراد بکلمات یا معلومات الهی ست تعالی یا اسمای وی عز اسمه یا کتب منزله
- من کل شیطان - از هر شیطان و شیطان نام هر متمرد و هر سرکش که از حد گذرنده است از جن و انس و دواب - وهامة - و از هر
نشه بدیم هر جانور زهر دار کشنده چنانچه مار و انچه نکشد آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دواب را که بجنبند بر زمین و
قصد آدمیان کنند مثل حشرات نیز هوام گویند - ومن کل عین لامة - و از هر چشم خداوند الم که فرود آید بر آدمی و برسد او را مثل
دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند - ویقول ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل واسحق - میگفت
آنحضرت خطاب بامین کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل ست تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را - رواه البخاری
و در وی کان یعوذ بهاست بضمیر مفرد - وفی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة - و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهماست بضمیر تثنیه
راجع بدو کلمه که مدخول من اند یا بدو جمله مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف ست ولهذا گفته اند که ظاهر آنست که این سهو
قلم ست والله اعلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه
کسیکه بخواهد خدای تعالی بآن کس نیکی را گرفته میشود یا میگیرد حق تعالی ازوی یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر
و ثواب و کفارت ذنوب و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از قهر نیست گاهی متضمن لطف نیز میباشد اگر صبر ورزد و راضی
گردد داخل لطف ست و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر ست و مصیبت امر مکروه ناخوش بر طبیعت آدمی که برسد
و بگیرد او را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بر صیغه مجهول و معلوم هر دو روایت ست چنانچه در ترجمه اشارت بدو کرده شد
رواه البخاری - وعن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب - نمیرسد مسلمان را از هیچ رنج
ولغب و مشقت و درماندگی - ولا وصب - و نمیرسد درد و رنجی - و بعض گویند درد و بیماری دائم - ولا هم - و نه اندوه و گدازی خاطر
بیماری تن را - ولا حزن - و نه غم و اندوه خلاف سرور - ولا اذی - و نه آزار و رنجش - ولا غم - و نه اندوه و اندوهگین
شدن و اکثر این معنی نزدیک یک دیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم در مستقبل باشد
چنانکه کاری و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم در ماضی بود و مکروهی و ناخوشی بر دل رسیده است
که بجهت آن تیرگی و بی ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و بالجمله هر چه بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد

حتی الشوکة یشاکها - تا آن که خاری که خلانیده میشود آدمی آن را - الا کفر الله بها من خطایاه - مگر آن که می پوشد و می بخشد
خدای تعالی باین مذکورات از مصائب چیزی از گناهان مسلمانان که صغائر باشند کذا قالوا - متفق علیه - وعن عبد الله
بن مسعود - قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعک - گفت ابن مسعود در آمدم بر آن حضرت و حالانکه وی
تب زده شده بود و وعک حرارت تب و تیزی وی و شکستگی بدن - پس بسودم آنحضرت را بدست خود - فقلت
پس گفتم - یا رسول الله انک لتوعک وعکا شدیدا - بدرستیکه تو هر آئینه تب زده میشوی تب زده شدن سخت -
فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان منکم - آری من تب زده میشوم
چنانکه تب زده میشوند دو مرد از شما - قال فقلت ذلک لان لک اجرین - ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تب
زده شدن تو مثل تب زده شدن دو مرد بسبب آنست که مر ترا دو اجر ست بهر عمل و مضاعف ست اجر و ثواب تو - فقال
اجل - پس گفت آنحضرت آری بسبب آنست - ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه - پس گفت آنحضرت نیست هیچ
مسلمان که برسد او را آزاری از بیماری پس چیزی که جز بیمار یست - الا حط الله به سیأته کما تحط الشجرة ورقها - مگر آنکه فرو می افگند
خدای تعالی بدین بلا او را چنانکه فرو می افگند درخت برگهای خود را - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت
ما رأیت احدا الوجع علیه اشد من رسول الله - ندیدم من هیچ کسی را که درد بر وی سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
از جهت صفائی جوهر و قوت حواس وی و در این رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتهای دیگر ست که جز علام الغیوب
آنرا نداند - متفق علیه - وعنها قالت مات النبی صلی الله علیه وسلم بین حاقنتی وذاقنتی - گفت عائشه رحلت کرد آنحضرت
سر بر سینه من و حاقنه مغاک در میان چنبر گردن و کتف و ذاقنه طرف حلقوم که زیر ذقن ست یعنی تکیه کرده بود بر من و مطلع
بودم شدت موت وی را - فلا اکره شدة الموت لاحد ابدا بعد النبی - پس مکروه نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ یکی هرگز بعد از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم - پوشیده نماند که شدت موت که نسبت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود مناسب اعلای مقام او ست
و متبادر در اذهان چنان می در آید که آنحضرت را اصلا کلفتی در موت نمی بود و غایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب
بر روی مبارک می پاشید و میفرمود ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید - رواه البخاری - وعن کعب بن مالک
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن کمثل الخامة من الزرع تفیئها الریاح - قصه و حال مسلمان همچو قصه و
حال شاخ تر و نرم از کشت ست که مائل و راجع میگردانند آنرا بادها و خامه بخای معجمه و تخفیف میم گیاه تازه و تر و تفئ بضم تا
و فتح فا و کسر یای مشدده و همزه - تصرعها مرة وتعدلها اخری - می افگنند و می اندازند بادها آنرا یکباری و راست و برابر
میگردانند بار دیگر همچنین مسلمان گاهی می اندازد او را حادثه ضعف و بیماری و گاهی راست و درست میگرداند صحت و تندرستی
حتی یأتیه اجله - تا آنکه می آید او را وقت موت و تمام میگردد مدت حیات او - ومثل المنافق کمثل الارزة المجذیة - و حال منافق
همچو حال درخت صنوبر ست که محکم و ثابت و برپاست - التی لا یصیبها شئ - آن درختی که نمیرسد آنرا چیزی از بادها و آفتها از زده

بفتح ہمزہ وسکون را و زا یا بخنین ست روایت و ابو عبیدہ گفتہ کہ وی آرزہ است بدار و کسر را و بفتح آن نیز آمدہ یعنی درخت
ثابت بیخ وے در زمین و مجذیہ بضم میم وسکون جیم وکسر ذال معجمہ و جذیہ بکسر بیخ درخت را گویند۔ حتی یکون انجعافہا مرۃ
واحدۃ۔ تا آنکہ میباشد افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق ہمیشہ توانا و تندرست ست بی ضعف و بیماری ناگاہ
بیکبارگی مے افتد و می میرد۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المومن کمثل الزرع
لا تزال الریح تمیلہ۔ حال مومن ہمچو حال کشت است کہ ہمیشہ باد مائل میگرداند وی جنباند آنرا۔ ولا یزال المومن یصیبہ البلاء
و ہمیشہ است مومن کہ میرسد او را بلا۔ ومثل المنافق کمثل شجرۃ الارزۃ لا تہتز حتی تستحصد۔ وحال منافق ہمچو حال درخت صنوبر
است کہ نمی جنبد تا آنکہ درودہ نشود و بریدہ نگردد۔ متفق علیہ۔ وعن جابر قال دخل رسول اللہ۔ گفت جابر درآمد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم علی ام السائب۔ بر ام سائب کہ صحابیہ است و آنحضرت بدیدن وی در خانۂ آومی درآمد۔ فقال مالک
تزفزفین۔ پس گفت آنحضرت بام السائب کہ تب لرزہ داشت چہ شدہ است ترا کہ می لرزی تزفزفین ماخوذ ست از
زف الطائر وقتیکہ فراخ میکند ہر دو بازوے خود را و مجنباند بزای در او ہر دو آمدہ است۔ قالت الحمی لا بارک اللہ فیہا
گفت ام السائب سبب لرزیدن من تب ست برکت نکند خداے در وی۔ والحمی بضم حا و تشدید میم حرارت عارضہ در بدن
فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ لا تسبی الحمی فانہا تذہب خطایا بنی آدم۔ و دشنام مکن تب لرزہ را کہ بدرستیکہ تب میبرد
گناہان فرزندان آدم را۔ کما یذہب الکیر خبث الحدید۔ چنانکہ میبرد دمۂ آہنگر چرک و پلیدی آہن را۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی موسی
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب لہ بمثل ما کان یعمل مقیما صحیحا۔ وقتیکہ بیمار میشود بندہ یا
سفر میکند وجزے از عبادات و اوراد کہ در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگردد نوشتہ میشود برای آن بندہ آنچہ بود کہ عمل
میکرد در حالیکہ مقیم و تندرست بود۔ رواہ البخاری۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطاعون شہادۃ
لکل مسلم۔ طاعون سبب شہادت ہر مسلمانست یعنی ہر کہ در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد شہید مردہ باشد در حق اجر و ثواب
متفق علیہ۔ خلیل گفتہ است کہ طاعون وباست و ابن اثیر گفتہ طاعون مرض عام و وبا کہ فاسد میگردد بوی ہوا پس فاسد
میگردد بوے مزاجہا و ابدانہا و قاضی ابوبکر بن العربی گفتہ کہ طاعون وجع غالب کہ اطفای روح میکند تسمیہ کردند بطاعون از جہت
سرعت قتل وی و در قاموس طاعون و وبا را یکدیگر تفسیر کردہ و اطبا تفسیر کردہ اند طاعون را بورم موٴلم سیاہ سوزندہ زہردار
بانچہ می برآید در بعض اعضای بدن کہ نرم اند چنانکہ زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاہ میگرداند گرد خود را گاہی سبز و سرخ میباشد
و فاسد میگرداند عضو را اما آنچہ در احادیث مذکور شدہ برگریختن از ان و بیرون رفتن از شہری کہ واقع شدہ باشد در ان نہی کردہ
و وعید نمودہ و تشبیہ الفرار از زحف دادہ و بر صبر بران بشہادت حکم کردہ مراد وبا و موت عام و مرض عام ست و بخصوص آنچہ
اطبا تعیین نمودہ اند نیست ولہذا در احادیث بلفظ وبا و موت عام مذکور شدہ و اگرچہ بلفظ طاعون نیز واقع شدہ
اما مراد معنی وباست و غلط کردہ ہر کہ طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کردہ و در غیر آن فرار مباح داشتہ و اگر فرضا برین معنی

محمول باشد فردی از وبا خواہد بود بخصوص بآن و این قائل آن احادیث را کہ در وی لفظ وبا و موت عام واقع شدہ
چہ خواہد گفت نسأل اللہ العافیۃ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الشہداء خمسۃ شہیدان
پنج قسم اند۔ المطعون۔ یکے آنکہ بعلت طاعون مردہ و بہ صبر بر آن جان سپردہ۔ والمبطون۔ دوم آنکہ بعلت اسہال یا
استسقا و انتفاخ بطن جان دادہ و بعض مطلق علت بطن را از درد خلہ و غیر آن مراد داشتہ و بعض گفتہ اند کہ مراد بمبطون
کسی ست کہ نگاہداشتہ بطن را از اکل حرام و شبہہ در تقوی و ورع ہلاک شدہ و احتمال دارد کہ مراد بوی گرسنہ باشد کہ
بعلت گرسنگی بہ تیغ فقر و مجاہدہ جان دادہ واللہ اعلم۔ والغریق۔ سوم آنکہ در آب غرق شدہ بشکستن کشتی و جز آن
بعد از ان کہ عمدا بجہل القای نفس در تہلکہ نکردہ۔ وصاحب الہدم۔ چہارم آنکہ در زیر دیوارے و بنائی کہ افتادہ مردہ و شطر
مذکور ہدم بسکون دال ویران کردن و انداختن بنا و بفتح دال بنائے افتادہ و ہدم بکسر دال میت بہدم۔ والشہید فی
سبیل اللہ۔ پنجم کشتہ شدہ در راہ خدا در جنگ اعداے دین و آنکہ بظلم کشتہ شدہ بی جنگ داخل او ست و شہید حقیقی کامل
ہمین ست و اقسام دیگر در حکم او یند و شریک اند در اجر و ثواب ولہذا اطلاق اسم شہید بروی کرد و گفت الشہید فی سبیل اللہ
و قتیل و مانند آن یعنی دیگر آن قسم کہ مشہور و متعارف ست باسم شہید فافہم۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت
سألت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الطاعون۔ گفت عائشہ پرسیدم من از ان حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن۔
فاخبرنی انہ عذاب یبعثہ اللہ علی من یشاء۔ پس خبر داد آنحضرت مرا کہ طاعون عذابی ست کہ میفرستد آنرا پروردگار تعالی بر ہر کہ
میخواہد از امم سابقہ و لاحقہ۔ فان اللہ جعلہ رحمۃ للمومنین۔ و خبر داد کہ خدا تعالے گردانیدہ است طاعون را مہربانی بر مسلمانان را
کہ صبر کنند و نگریزند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکہ فرمود۔ لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلدہ صابرا محتسبا۔ نیست ہیچ یکی کہ
واقع شود طاعون پس درنگ کند در شہر خود و نہ برآید در حالیکہ صبر کنندہ و چشم دارندہ است بر اجر و ثواب۔ یعلم انہ لا یصیبہ
الا ما کتب اللہ لہ۔ در حالیکہ میداند و یقین میدارد کہ نمی رسد او را از مصیبت مگر آنچہ نوشتہ و تقدیر کردہ است خدای تعالی
برائے او۔ الا کان لہ مثل اجر شہید۔ مگر آنکہ باشد مر او را مانند پاداش شہید۔ رواہ البخاری۔ وعن اسامۃ بن زید
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفۃ من بنی اسرائیل۔ طاعون عذابی ست کہ فرستادہ
شدہ است بر گروہی از بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم در آخر زاے عذاب و گاہی زاے را بسین بدل کنند
او علی من کان قبلکم۔ یا بر کسانیکہ بودند پیش از شما شک راویست کہ علی طائفۃ من بنی اسرائیل فرمود یا علی من کان قبلکم
فاذا سمعتم بہ بارض فلا تقدموا علیہ۔ پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینے و شہری جز شہری کہ شما در آنجا اید پس قدم منہید
در ان زمین و نروید در ان و تقدموا بالفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعض روایات فلا تقدموا بالضم تا و کسر
دال یعنی اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القاے نفس در تہلکہ لازم نیاید۔ واذا وقع بارض وانتم بہا
فلا تخرجوا فرارا منہ۔ و چون بیفتد و فرود آید طاعون بزمینے و حالانکہ شما در ان زمین باشید پس بیرون نیائید بجہت

گریختن از طاعون - متفق علیه - ضابطه درو همین ست که در انجاکه هست نباید رفت و از انجاکه باشد نباید گریخت و اگر چه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیوارے که خم شده نزد غلبۂ ظن بهلاک آمده است اما در باب طاعون جز صبر نیامده و گریختن تجویز نیافته و قیاس این بران مواد فاسد ست که آنها از قبیل اسباب عادیه اند و این از اسباب وهمی و بر هر تقدیر گریختن از انجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود ست نسأل الله العافية - وعن انس قال سمعت رسول الله صلے الله علیه وسلم یقول - گفت انس شنیدم آنحضرت را می گفت - قال الله سبحانه وتعالے اذا ابتليت عبدي بحبيبتيه ثم صبر - میگوید حق سبحانه چون مبتلا گردانم بندۂ خود را بدو محبوبۂ وی یعنے بدو چشم وی یعنے لبتانم چشمان وی یا کور سازم او را پس صبر کند آن بنده درین ابتلا و در ظاهر و باطن ناخرسند نشد و نه گوید و بداند که ابتلا نعمے از روی سخط و غضب الٰهی نیست بلکه از برای دفع مکروهی ست که بعمر واقع میشود و از برای تکفیر ذنوب و رفع درجات ست و شیخ تا که در آخر عمر اعمی شده بود میفرمودند که خلوتی که در تمام عمر میخواستم الکنون حاصل شده - عوضته منهما الجنة - عوض دهم آن بنده را از ان حبیبتین بهشت را - مرید عینیه - میخواهد از حبیبتین بنده دو چشم بنده اگر این کلام آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم ضمیر پرید عائد بحضرت عزت ست جل جلاله و اگر کلام راوی ست ضمیر بحضرت رسول الله صلے الله علیه وسلم ست - رواه البخارے -

الفصل الثانی - عن علی رضی الله عنه - قال سمعت رسول الله صلے الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما غدوةً گفت علی مرتضے رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که بیمار پرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد مراد اینجا پیش از زوال ست و غدوه بضم بامداد و بفتح سیر کردن و رفتن در وقت بامداد - الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسے - مگر آنکه صلوٰة بفرستند و دعا برحمت کنند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند - وان عاده عشیة الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح - و عیادت کرد او را شبانگاه که مراد بدان بعد از زوال ست مگر آنکه صلوٰة بفرستند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند - وکان له خریف فی الجنة - و باشد مر او را بستانی در بهشت یا خریف بمعنی مخروف ست یعنی انچه چیده شود از میوه های بهشت - رواه الترمذی و ابوداؤد - وعن زید بن ارقم - قال عادنی النبی صلے الله علیه وسلم من وجع کان یعنے - زید بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شد و از خواص علے ابن ابیطالب بود و در تصدیق وی نازل شده در سورۂ منافقون ان المنافقین لکاذبون میگوید که عیادت کرد مرا پیغمبر صلے الله علیه وسلم از جهت درد که بود بدو چشم من و در روایتے یعنے بلفظ افراد - رواه احمد و ابوداؤد - و ازین جا معلوم میشود که عیادت در درد چشم سنت ست و قول آن کسیکه گوید که رمد را عیادت نیست مردود ست و اسناد این حدیث صحیح ست و آنکه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست دمل و عین و ضرس صحیح نیست و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است والله اعلم - وعن انس قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم محتسبا - یعنی

پس نیک کند وضو را و عیادت کند برادر مسلمان را بقصد ثواب و اقامت سنت - بوعد من جهنم مسيرة ستين خريفا - دور گردانیده شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و از ان تفسیر خریف بسال در نفس حدیث آمده است که پرسیده شده یا اباحمزة خریف کدام ست گفت سال و وجهش آنست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول بریدن خرما و انگور و رسیدن غلات ایشان در خریف ست - رواه ابوداؤد - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلے الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلماً فیقول سبع مرات - نیست هیچ مسلمانی که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت اکثر عدد تکریر دعا تا سه ست و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای دفع بلا از سبع اعضا باشد والله اعلم - اسأل الله العظيم رب العرش العظيم ان يشفيك - سوال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ ست که تندرستی دهد ترا - الا شفي - مگر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان - الا ان یکون قد حضر اجله - مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا علاجی نیست - رواه ابوداؤد والترمذے - وعنه ان النبی صلے الله علیه وسلم کان یعلمهم من الحمی ومن الاوجاع کلها ان یقولوا - و هم از ابن عباس است که آنحضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تپ بلکه از جهت همه دردها اینکه بگویند - بسم الله الكبير بنام خدای بزرگ - اعوذ بالله العظيم - پناه میجویم بخدای بزرگ - من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار - از بدی هر رگ بر شده از خون یا ریزنده خون و از بدی گرمی آتش - رواه الترمذی وقال هذا حديث غريب لا يعرف الا من حديث ابراهيم ابن اسمعيل وهو يضعف في الحديث - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب ست شناخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسمعیل و وی نسبت بضعف کرده میشود در حدیث - وعن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلے الله علیه وسلم یقول من اشتكى منكم شيئاً - میفرمود آنحضرت کسیکه شکایت کند از شما چیزے را از درد و بیماری - او اشتكاه اخ له - یا شکایت کند برادر او یعنے مسلمانی - فليقل - پس باید که بگوید و بخواند این دعا را برای خود یا برادر خود - ربنا الله الذي في السماء - پروردگار ما خدای ست که در آسمان ست مقصود تبری ست از خدایان زمین که بتان اند و لهذا حکم کرد آنحضرت بایمان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجاست گفت در آسمان و تاویل این همانست که در تاویل قول حق سبحانه وهو الله في السموات وفي الارض و قول وی وهو الذي في السماء اله وفي الارض اله گفته اند - تقدس اسمك - پاک ست نام تو ای پروردگار از تهمت نقصان و عدم تاثیر - امرك في السماء والارض - امر تو در آسمان و زمین ست که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرمود واوحى في كل سماء امرها و فرمود و تنزل الامر بینهن - كما رحمتك في السماء - چنانکه رحمت تو در آسمان ست و عام و شامل ست اهل آنرا که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وے که رحمت خاص مختص ست ببعض دون بعض که مؤمنان اند نه کافران اگر چه رحمت عام که افاضۂ وجود و لوازم آنست شامل ست همه را لقوله تعالے ورحمتي وسعت كل شيء - فاجعل رحمتك في الارض - پس بگردان رحمت خاص خود را نیز در زمین - اغفر لنا حوبنا - بیامرز مارا بزه ما را و حوب بضم حا و فتح آن بمعنی

اثم ست وبعض گفته اند که فتح لغت اہل حجاز ست وضم لغت بنی تمیم وبمعنی حزن ووحشت وجهد ووجع وہلاک وبلا نیز آمده و
پوشیده نماند که ہمه این معانی صالح اراده اند ومراد وموجب حوب واسباب آنست - وخطایانا - وبیامرز گناہان ما را وخطایا
گناہانیکه بطریق خطا بوجود آیند وگاہی بر مطلق گناہان نیز اطلاق یابد - انت رب الطیبین - تو پروردگار پاکانی این علت
طلب مغفرت گناہان ست یعنی بیامرز ما را تا از گناہان پاک شویم وقابل تربیت ورحمت خاص تو شویم - انزل رحمة من رحمتک
فرود فرست رحمتی خاص عظیم را از جنس رحمتہاے تو - وشفاء من شفائک - وبفرست شفائی از شفاہای تو - علی ہذا الوجع
برین دردمندی ورنجوری - فیبرا - پس به شود ودور گردد این وجع - رواه ابوداود - وعن عبد الله ابن عمرو قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء الرجل یعود مریضا فلیقل - چون بیاید مرد در حالیکه پرسش میکند بیمار را پس باید که
بگوید - اللهم اشف عبدک - خدایا شفا ده بندهٔ خود را - ینکأ لک عدوا - تا جراحت کند وقتل کند برای تو وتقویت دین
واعلاء کلمهٔ تو دشمنان دین را ونکایت بمعنی جراحت کردن ست وقتل بسیار کردن وبمعنی ایلام وانجلاع نیز آمده است وبهمزه
وبے ہمزه ہر دو آمده وبهمزه پوست باز کردن از ریش وجراحت وجراحت بر جراحت کردن نیز آمده - او یمشی لک الی جنازة
یا برپاے برود برای رضای تو وادای حق دین تو بسوے جنازه وتخصیص نکایت عدو ومشی جنازه بذکر از میان سائر
افعال بمناسبت آنست که چون مریض بود وبرشرف موت بود بعد ازان ذکر کرد انچه متعلق بموت ست از اماتت اعداء
دعا وامداد موتی وطیبی گفته که جمع میان نکایت وتشییع جنازه بجهت آنست که در اول انزال عقاب ست بر دشمنان خدا
ودر ثانی ایصال رحمت ست بر دوستان وے - رواه ابوداود - وعن علی بن زید - روایت ست از علی بن زید
بن عبد الرحمن بن جدعان قرشی تیمی بصری که از تابعین بصره است - عن امیة - بضم همزه وفتح میم وتشدید تحتانیه تابعیه است
روایت دارد از عائشه - انها سالت عائشة عن قول الله عز وجل - که امیه پرسید از عائشه از حقیقت معنی قول حق جل وعلا
که این آیت ست - ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله - اگر پیدا کنید چیزے را که در ذاتهای شماست یا پنهان دارید
آنرا حساب می کند شما را بآن خداے تعالی - وعن قوله - وپرسید از قول وے تعالی - من یعمل سوء یجز به - هر که بکند بدی
را پاداش داده می شود بوے باعث بر پرسیدن معنی این دو آیت آن ست که آیت نخستین دلالت دارد که
بندگان حساب کرده می شوند بدانچه مضمر دارند در نفس خود از خطرات ذنوب واندیشهاے بد وآیت دوم حکم میکند که
آدمیان جزا داده میشوند بر ہر عمل بد قلیل یا کثیر پس اشکال شد بر ایشان ومتحیر شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب
ازان - فقالت عائشه ما سالنی عنها احد منذ سالت رسول الله - پس گفت عائشه سوال نکرد مرا ازین محاسبه ومجازات
ہیچ یکے ازان گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم از تفسیر این دو آیت - فقال - پس گفت آنحضرت - ہذه
معاتبة الله العبد - این محاسبه وجزا که مذکور ست درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را - بما یصیبه من الحمی - بانچه میرسد
بنده را از تب وبیماری - والنکبة - واز نکبت بفتح نون عتاب وخشم گرفتن وملامت کردن وپیدا کردن دوست بر دوست خشم را

از جهت بے ادبی که از وے بوجود آمده با وجود محبت ولی ولطف برسے در دل ودر صراح گفته که عتاب تازکردن وخشمگینی
پیدا کردن ونکبت انچه برسد آدمی را از حوادث روزگار - حتی البضاعة یضعها فی ید قمیصه - تا این مصیبت که پاره از مال
می نهد بنده آن را در دست پیراهن خود که عبارت از آستین ست وعادت ست بر نهادن پارهٔ مال در ان - فیفقدها - پس
گم میکند وے آن بضاعت را - فیفزع لها - پس مضطر شده وتغیر میگردد وفریاد میکند ومیطلبد آن بضاعت گم شده را - حتی ان
محاسبه وجزا مواخذه وخشم وعتاب ست در دنیا نه مواخذه عذاب وعقاب ست در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و
اندوهگین نگردد بلکه خوشحال گردد ومسرور باشد که سبب تکفیر ذنوب ورفع درجات ست - نظم من ترا غمگین وگریان زان کنم
تا کت از چشم بدان پنهان کنم + زان بخوشانم که مکروه منی + بلکه تا گیرے تو ذوق چاشنی + زان حدیث تلخ میگویم ترا +
تا ز تلخیها فرو شویم ترا + تو ز تلخی چون همه پر خون شوی + پس ز تلخیها همه بیرون شوی + حتی ان العبد لیخرج من ذنوبه کما
یخرج التبر الاحمر من الکیر - تا آنکه بنده هر آئینه بیرون می آید از گناہان خود چنانکه بیرون مے آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر
بکسر زر ونقره ویا آنچه از کان می بر آید پیش از ریختن در کالبد ودر مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص وفضه پیش ازان که سکه زده
شود وچون سکه زنند نام وی عین ست - رواه الترمذی - وعن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یصیب عبدا
نکبة - نمیرسد ہیچ بنده را مصیبت ورنجی - فما فوقها او دونها - پس انچه بالای اوست یا فرود اوست احتمال دارد فوق
در عظم ودون در حقارت یا بعکس و اول ظاهر ترست - الا بذنب - مگر بسبب گناہی که کرده است وخلافی که از وی رفته است
درویشی را بند نعلین بگسست بر جبهه می نالید ومیگفت آه چه گناه کرده ام که جزاے آن این یافته ام - وما یعفو الله عنه اکثر - و
آنچه عفو ومحو میکند ودر میگذراند خداے تعالی از وی بیشتر ست - وقرأ - وخواند آنحضرت موافق اینحال این آیت را که - وما
اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر - وہر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزے ست که کرده است آن را
دستهای شما یعنی ذاتهای شما وعفو میکند خدای تعالی از بسیاری ازان - رواه الترمذی - وعن عبد الله بن عمرو
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا کان علی طریقة حسنة من العبادة ثم مرض - بدرستیکه بنده چون میباشد
بر حالت نیک از عبادت پس بیمار شود - قیل للملک الموکل به - گفته می شود مر فرشته را که گماشته شده است بر وی - اکتب له
مثل عمله اذا کان طلیقا - بنویس برای وی مانند عمل وے در وقتیکه بود رها غیر مقید باین بیماری یعنی عملی که در حال صحت
میکرد - حتی اطلقه - تا آنکه رها کنم اورا وتندرست گردانم اورا - او اکفته الی - یا ضم کنم اورا وگرد آرم اورا بسوی خود یعنی بمیرانم
- وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلاء فی جسده قیل للملک - چون مبتلا گردانیده شود مسلمان و
آزموده میشود ببلای در تن او گفته میشود مر فرشته را - اکتب له صالح عمله الذی کان یعمل - بنویس برای وی عمل نیک وی را که
میکرد پیش از ابتلاء - فان شفاه غسله وطهره - پس اگر شفا میدهد میشوید اورا خداے تعالی بمبالغه وپاک میگرداند اورا - وان
قبضه غفر له ورحمه - واگر قبض میکند اورا ومی میراند می آمرزد مر اورا ورحمت میکند اورا - رواهما - روایت کرده است این هر دو

حدیث را۔ فی شرح السنة۔ وعن جابر بن عتیک۔ بروزن کریم انصاری معاوی ست منسوب ست بمعاویه که یکے از اجداد او بود حاضر شد بدر را و مشاهدے را که بعد از وست و در تقریب گفته صحابی جلیل ست و خلاف کرده شد در شهود وی بدر را۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهادة سبع سوی القتل فی سبیل الله۔ شهادت هفت قسم ست جز کشته شدن در راه خدا که فرد کامل متعارف ست ازان۔ المطعون شهید۔ آنکه مرد بطاعون شهید ست۔ والغریق شهید و صاحب ذات الجنب شهید۔ و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور ست و آن قروح ست که حادث میگردد در داخل پهلو نزدیک بدل و سینه و نشان او تنگی نفس و تب است و او را اقسام و احکام و اسباب و علامات ست که در کتب طب مذکور است و در شرح سفر السعادة مجملے ازان ذکر کرده شده است۔ والمبطون شهید۔ معنی مبطون معلوم شده۔ و صاحب الحریق شهید۔ و خداوند آتش که بناگهان در آتش افتد و بسوزد۔ والذی یموت تحت الهدم شهید۔ و آنکه بمیرد زیر بنائے افتاده که بیفتد بروی و سابقاً فرق میان هدم بسکون دال و فتح آن معلوم شده و اینجا بالفتح مناسب ترست والمرأة تموت بجمع شهید۔ و زن که بمیرد بجمع بضم جیم و بعضے بکسر میم گفته اند و سکون میم بمعنی مجموع یعنی آنکه بمیرد و نزد ولادت و بیرون نیاید ولد وے و آنکه عقب ولادت بمیرد و نیز همین حکم دارد و بعض تفسیر کرده اند بکر زیرا که بکارت مجموع ست در وی مثل ولد و در حدیث دیگر آمده است و هر زنی که بجمع میرد و برده نشده دخترے اوی درآید در بهشت۔ رواه مالک و ابو داؤد والنسائی۔ وعن سعد قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ روایت ست از سعد بن ابی وقاص رضی که پرسیده شد آنحضرت۔ ای الناس اشد بلاء۔ کدام از آدمیان سخت ترست از روی بلا و ادمائش۔ قال الانبیاء ثم الامثل فالامثل۔ گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پس تر هر که فاضلتر مرتبه بر تبه چنانکه اولیا و علما و صلحا تفاوت مراتب و درجات۔ یبتلی الرجل علی حسب دینه۔ مبتلا گردانیده میشود مرد برانداز دین وی۔ فان کان فی دینه صلبا۔ پس اگر باشد مرد در دین خود سخت و درشت۔ اشتد بلاؤه۔ سخت میشود بلاے وی زیرا که وی صاحب یقین است پس صبر میکند بران و میداند که بلاے حق ست در اینجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وی و قوی میگردد محبت وی و مکفر میگردد سیات وی و بلند میگردد درجات وی۔ وان کان فی دینه رقة۔ و اگر باشد در دین وی نرمی و تنگی۔ هون علیه۔ آسان و سبک کرده میشود بروی تا بے صبری نکند و بیرون نیاید از ربقهٔ دین از جهت عدم قوت ایمان و یقین پس تالیف قلب وی میکند بنعمت و قول وی۔ فما زال کذلک۔ پس همیشه است مرد همچنین و همبر نیحال۔ حتی یمشی علی الارض ماله ذنب۔ تا آنکه میرود بر زمین و حالانکه نیست مر او را گناهی بیان حال مردی ست که صلب در دین۔ رواه الترمذی و ابن ماجة والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح۔ وعن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون موت بعد الذی رایت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ یکے را بآسانی و سبکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آنحضرت یعنی پیش ازین رشک میبردم بهر که بآسانی بمیرد و بعد از آنکه دیدم ا[illegible]

سختی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دیگر رشک بر کسی بآسانی موت نبردم و اعتقاد کردم که خیریت در سختی موت ست نه آسانی۔ رواه الترمذی والنسائی۔ و بیان سختی در حدیث آینده بیاید۔ وعنها قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم وهو بالموت وعنده قدح فیه ماء۔ گفت عائشه دیدم آنحضرت را و حالانکه آنحضرت در حالت موت بود و نزد وی قدحے بود که در وی آب ست۔ وهو یدخل یده فی القدح۔ و آنحضرت می در آورد دست خود را در قدح۔ ثم یمسح وجهه۔ پس تر مسح میکرد روے مبارک خود را و از قدح می بر آورد دست تر را بر روی از جهت حرارتی که می یافت۔ ثم یقول۔ پس تر میگفت اللهم اعنی علی سکرات الموت۔ خداوندا یاری ده مرا بر حالتهاے سخت مرگ۔ او علی سکرات الموت۔ یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک راوی ست و سکرات جمع سکرة بسکون کاف این نیز بمعنے سختی و محنت و بیهوشی ست و تسکیر بمعنی خفته کردن آید۔ رواه الترمذی و ابن ماجة۔ و شیخ اجل اکرم ابو محمد البکری المصری رحمة الله علیه در سبب سکرات موت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وجوه متعدده ابراز نموده یکی آنکه مزاج شریف نبوی اعدل امزجه بود پس احساس و تالم اکثر و دریافت اثر آن اکبر بود چنانکه فرموده انی لاوعک کما یوعک رجلان منکم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بجسد لطیف وے و تعشق وی بوے اقوی و اوفی بود پس تالم وی بمفارقت وی بیشتر و قوی تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیه امت ست که چون به بینند که نقل روح پاک وی بانیصورت است آسان گردد بر هر یکی حال نفس وے دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تمامهٔ ارواح ست از تمامهٔ اجساد دیگر آنکه آنحضرت متولی امور مملکت الٰهیه و گماشته درگاه عزت بود که تمامهٔ امور و احکام کون و مکان بوے مفوض بود و کدام دائره مملکت واسع تر از مملکت و سلطنت وی بود و عادت مستمره گماشتگان ست که چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب و نهی و هراسے بحال شان راه یابد که چه طور بر آید و شیخ ما شیخ عبد الوهاب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات میفرمودند اگر شدت سکرات از ما مشاهده کنید اندیشه نکنید که آن لازم مقام و منصب قطبیت ست دیگر آنکه نازل گردانیده شد بروی دران وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت اسرار انوار عزت و جبروت که در زمان وحی نازل میشد و این آخر آن اوقات و اتم و اکمل آن حالات بود و این سکرات مشاهدات و افاضات بود که بسبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت سکرات و مجاهدات مینمود و این وجه اوجه وجوه است و اوفق بمقام و حال شریف اوست والله اعلم دیگر آنکه ادراک و احساس بلقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از خوف و خشیت و هیبت و جلال و معرفت جناب حق و استکانت و عبودیت در حضرات قرب چنانچه فرموده اعرفکم بالله اخوفکم منه هر که عارف تر ترسان تر از ینجهت ظاهر شد آنچه ظاهر شد دیگر استطارت شوق بآن لقای روحی طبیعت حائل بود بر اسراع و اضطراب گویا منحو است روح شریف وی که زود بر آید و برود بسرعت و رغبت دران قرب خاص منزعج گردد پس ناشی میشد بقهر عالم طبیعت و ضغط حضیض مزاج بشریت حالتیکه قوی میشد بوی انفعال و ظاهر میشد بوے سلطان آن حال دیگر تعلق اهل این عالم بنبات شریف وی صلی الله

علیه وسلم از انها که علاقهٔ محبتی بحضرت علیه وی دارند وتمثل صور این تعلقات در مرآت جوهر وی که ساطع تر وصاف تر از همه
مرایاست پس ظاهر شدن آنجا قلقی و اشفاقی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار جل وعلا جاری گردانید و
باقی داشت رسول خود را صلی الله علیه وسلم بر اوصاف عبودیت که اشرف اوصاف واجل محامد اتصاف ست واین کمالی
است خاص مر آنحضرت را و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازله مکاره و معانات و مقاساتِ شدائد ست ولهذا گفت نزد
موت ولد شریف وی ابراهیم (العین تدمع والقلب یحزن وانا علی فراقک لمحزونون یا ابراهیم) انتهی انچه گفته اند و
امثال این نیز میتوان گفت و درک حقیقت حال شریف وی اجل واعلی وارفع ست از انکه عقول و افهام وعلوم ومعارف
عقلاء وعلماء دو فاحاضر و ضابط و حاوی آن تواند بود و او برتر از دانست که آید بخیال ٭ و هرچه گویند حکم تاویل متشابهات
دارد وما یعلم تاویله الا الله والله اعلم - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة
فی الدنیا - چون خواهد خدا تعالی به بنده خود نیکی را شتاب دهد مر او را سزای گناهان او را در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل ست
ومدت دنیا قصیر بهر نوع که باشد میگذرد - واذا اراد الله بعبده الشر امسک عنه بذنبه - و چون خواهد خدا به بنده خود بدی نگاه میدارد
از وی عقوبت را و میگذارد او را بگناه وی - حتی یوافیه به یوم القیمة - تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق ست آن را عقوبة
بسبب آن گناه روز قیامت عرب میگوید وافی فلانا حقه یعنی داد حق وی را تمام ووافی - رواه الترمذی - وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء - بدرستیکه بزرگی پاداش با بزرگی بلاست هرچند بلا بیشتر و سخت تر
جزا تمام تر و وافر تر و عظم بضم عین و سکون ظا اسم است از تعظیم - وان الله - و بدرستیکه خدای عز وجل - اذا احب قوما ابتلاهم
چون دوست میدارد گروهی را ابتلا میگرداند و آزمایش میکند ایشان را و همچنین چون دشمن میدارد گروهی را ابتلا میگرداند
ایشان را و این شق را ذکر نکرده از جهت فهم وی از سیاق که گفت - فمن رضی فله الرضی - پس کسیکه خوشنود بود از خدا و حکم
تعالی در بلا پس مر او راست خوشنودی از وی تعالی - ومن سخط فله السخط - و کسیکه خشم گیرد و راضی نگردد پس او راست خشم
و بی رضائی ست پس رضا و سخط بنده سبب و علامت رضا و سخط پروردگار و محبت و عداوت اوست صحابه رضی الله عنهم
از یکدیگر سوال میکردند که بچه معلوم گردد رضا و سخط الهی از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدا راضی ست خدا نیز از بنده راضی
است و اگر ساخط ست ساخط - رواه الترمذی وابن ماجه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یزال البلاء بالمؤمن او المؤمنة - همیشه میباشد بلا بر مسلمان یا زن مسلمان - فی نفسه - در ذات هر یکی با آلام و امراض و اذی
وماله - و در مال هر یکی بهلاک و نقصان - وولده - و در اولاد به مرض و موت و دانها همه سبب کفارت ذنوب وی
میشوند حتی یلقی الله وما علیه من خطیئة - تا آنکه پیش می آید وی خدای را در روز جزا و حالانکه نیست بر وی هیچ گناهی
رواه الترمذی وروی مالک نحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - وعن محمد بن خالد السلمی - بضم سین و تخفیف
لام مفتوحه عن ابیه عن جده - از پدر خود از جد خود و جد وی صحابی ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله

لم یبلغها بعمله - بدرستیکه بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه و درجهٔ بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که
نمی تواند رسید بنده بآن منزلت بعمل صالح خود - ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده - مبتلا میگرداند او را خدا تعالی در تن
وی یا در مال وی یا در اولاد وی - ثم صبره علی ذلک - پس تر شکیبا میگرداند او را بر آن بلا - حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله
تا آنکه میرساند این بلا و صبر کردن بر آن یا میرساند خدا تعالی بسبب این بلا و صبر آن بنده را بر تبه که در گذشته است مر او را از خدا -
رواه احمد وابو داود - از اینجا معلوم میشود که بنده با صبر کردن بر بلا بمرتبهٔ مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمیرسد شیخ امام اجل ابو عبد الله محمد بن علی
حکیم ترمذی رحمه الله و قدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت چون شفا داد مرا الله تعالی تصور کردم و اندازه کردم در
نفس خود آنچه تدبیر کرد و مراوی سبحانه از ین علت در مقدار این مدت میان عبادت ثقلین درین مدت پس گفتم با خود اگر مخیر گردانیده
شدم من در وجود این علت و در آنکه مرا عبادت ثقلین میبود درین مدت بکدام از ین دو میل میکردم و کدام یکی را اختیار میکردم پس
صحیح شد عزم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد پروردگار من برای من اکثر است از روی شرف و عظم
از روی اجر و نفع از روی عاقبت آن علتی و مرضی که تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی برای من بندگی ست خالی از شائبهٔ عجب
و ریا و دانستم که این قول که بلا را اختیار کرده اند بچه سبب ست این مسئله را در رسالهٔ التسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب تفصیل بیان
کرده شده است - وعن عبد الله بن شخیر - بکسر شین معجمه و تشدید خای معجمه مکسوره در آخر را صحابی ست در بصره نزول کرده - قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل - بضم میم و کسر ثلثه مکسوره مشدده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد - ابن آدم - آدمی زاد
والی جنبه تسع وتسعون منیة - و حالانکه بجانب پهلوی وی است یعنی نزدیک باو و متصل باو نود و نه مرگ یعنی آفات و بلایا که اسباب
مرگ و هلاک اند - ان اخطاته المنایا وقع فی الهرم حتی یموت - اگر خطا میکند او را و نمیرسد بوی مرگها و اسباب آن می افتد در پیری
تا آنکه میمیرد یعنی آدمی مشمول و محاط است ببلایا و مصائب بی اندازه که خلاصی ندارد از انها و اگر نادرا خلاص یافت از ان
می افتد در پیری که در وی دوا و بلای بی منتهاست و در وی از مردن چاره نیست و البته میباید مرد - رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یود اهل العافیة یوم القیمة حین یعطی اهل البلاء الثواب
دوست میدارند و آرزو میبرند اهل عافیت که در دنیا از بلایا و مصائب سالم بودند در روز قیامت در وقتیکه داده شود اهل بلا
ثواب این را که - لو ان جلودهم کانت قرضت فی الدنیا بالمقاریض - کاشکی پوستهای ایشان بریده و پاره پاره کرده میشد در دنیا
بکاردها - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب - وعن عامر الرام - مخفف رامی یعنی تیر انداز و عامر ابن الرام نیز میگویند
و صحیح اول است صحابی ست که یک حدیث دارد و این نیز بسند مجهول مرویست - قال ذکر رسول الله گفت ذکر کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الاسقام - بیماریها را - فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله - پس گفت که مسلمان چون میرسد او را
بیماری پس تر صحت می بخشد او را خدا تعالی - کان کفارة لما مضی من ذنوبه - میباشد بیماری پوشنده مر چیزی را که گذشت
از گناهان وی - وموعظة له فیما یستقبل - و می باشد پند مر او را در آنچه پیش می آید از زمان - وان المنافق اذا مرض

ثم اعفی۔ و بدرستیکه منافق چون بیمار شود و پس عافیت داده شود۔ کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه۔ میباشد مانند شتر که ببستند او را کسان او پس رها کردند او را۔ فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه۔ پس در نیافت آن شتر بجهت عدم تمیز که چرا ببستند و را و چرا گشادند او را۔ همچنین منافق بخلاف مومن که می دریابد که بیمار کردن وی برای تادیب و تهذیب وی بود و عافیت برای پندپذیر شدن و بشکر گزاردن و قدر نعمت شناختن ست۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول الله وما الاسقام۔ چه چیز ست بیماریها و کدام من نمی شناسم آن را۔ والله ما مرضت قط۔ بخدا سوگند بیمار نشده ام من هرگز۔ فقال قم عنا۔ پس گفت آنحضرت برخیز و دور شو از پیش ما۔ فلست منا۔ پس نیستی تو از ما۔ ظاهر آنست که آن مرد منافق بود کذا فی شرح الشیخ والا باین شدت و درشتی نمی فرمود۔ رواه ابوداود۔ وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم علی المریض فنفسوا له فی اجله۔ چون در آئید شما بر بیمار برای پرسش وی پس گشاده و پیدا او را و ببرید غم او را در درازی مدت حیات او چنانکه گویند غم مخور باکی نیست شفا خواهی یافت و دراز خواهد بود عمر تو فی الصراح تنفس آسایش دادن و رهایش دادن از غم۔ فان ذلک لا یرد شیئا و یطیب بنفسه۔ زیرا که بدرستیکه تنفیس باز نمیگرداند چیزی را که مقدر است و خوش میگرداند نفس وی را و یطیب تخفیف است باز انده است و در بعضی نسخ یطیب نفسه بتشدید بدون با یعنی خوش میگرداند نفس او را۔ رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب۔ وعن سلیمان بن صرد۔ بضم صاد وفتح را صحابی ست خیر فاضل عابد شریف عمر دراز یافته و از کشندگان امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شهید گشته و عمر وی نود و سه بود رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتله بطنه۔ کسیکه کشت او را شکم وی معنی وی در تفسیر مبطون در فصل اول معلوم شد۔ لم یعذب فی قبره۔ عذاب کرده نشود او را در گور خود۔ رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی۔ بود پسرکه از قوم یهود که خدمت میکرد پیغمبر را۔ صلی الله علیه وسلم۔ شیخ ابن حجر گفته که واقف نه شدم بر اسم او و بعض گفته اند که نام او عبدالقدوس بود۔ فمرض فاتاه النبی۔ پس بیمار شد آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده۔ در حالیکه عیادت میکند آن حضرت او را۔ فقعد عند راسه۔ پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام۔ فقال له اسلم۔ پس گفت مر او را مسلمان شو۔ فنظر الی ابیه وهو عنده۔ پس نگاه کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود۔ فقال۔ پس گفت پدر۔ اطع ابا القاسم۔ فرمانبرداری کن ابوالقاسم را ابوالقاسم کنیت شریف آنحضرت ست و یهود بیشتر آنحضرت را باین کنیت ذکر میکردند و باسم مبارک که محمد است کمتر یاد میکردند تا ملزم نشوند بذکر این اسم شریف در توریت۔ فاسلم۔ پس مسلمان شد آن غلام۔ فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی انقذه من النار۔ پس بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی میگوید شکر مر خدای را که رہانید او را از آتش دوزخ۔ رواه البخاری۔ و درین حدیث جواز استخدام کافر ست و جواز عیادت وی بامید داری اسلام وی گفته اند که اگر خویشی یا همسائگی داشته باشد نیز می توان کرد۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من عاد مریضا نادی مناد من السماء۔ کسیکه عیادت میکند بیماری را آواز میدهد آواز دهنده از آسمان یعنی فرشته۔ طبت وطاب ممشاک۔ خوشی باد ترا در دنیا و خوش باد بر پای رفتن تو یا جای مشی تو در آخرت یا هر دو در دنیا یا هر دو در آخرت و درینجا اشارت ست بافضلیت عیادت پیاده۔ وتبوأت من الجنة منزلا۔ و بگیری تو از بهشت منزل را و تو نه که این هر سه جمله خبر باشد از جانب پروردگار تعالی از حال عیادت کننده۔ رواه ابن ماجه۔ وعن ابن عباس ان علیا۔ رضی الله عنهم۔ خرج من عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی توفی فیه۔ روایت ست از ابن عباس که علی بر آمد از نزد آن حضرت در روز درد و بیماری وی که وفات یافت آنحضرت در آن درد۔ فقال الناس۔ پس گفتند مردم۔ یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله۔ چگونه صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا۔ گفت صبح کرد بشکر خدا به شونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است امروز و ادب آن ست که چون از حال بیمار پرسند جواب بابهی و خوبی گویند۔ رواه البخاری۔ وعن عطاء بن ابی رباح۔ بفتح را و تخفیف با تابعی یکی از اعلام علما و اجلهٔ فقها امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از آنها که دیدم فاضل تر از وے و بود اسود اعور اشل اعرج بعد از آن اعمی شد روزیکه فوت کرد او را از اے گفت مات ارضی اهل الارض۔ قال قال لی ابن عباس۔ گفت عطا گفت مرا ابن عباس۔ الا اریک امراة من اهل الجنة۔ آیا ننمایم ترا زنی از اهل بهشت۔ قلت بلی۔ گفتم بلی بنما۔ قال هذه المراة السوداء۔ گفت این زن سیاه در نام وے اختلاف ست بعضی سعیره گفته بضم سین و فتح عین و بعض سقیره و سکیره بقاف و کاف بدل عین و بعض ماشطه و بعض خدیجه والله اعلم۔ اتت النبی۔ آمد این زن پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقالت۔ پس گفت۔ یا رسول الله انی اصرع۔ بدرستیکه من صرع زده میشوم نام بیماری مشهور۔ وانی اتکشف۔ بتای فوقانیه و بدرستیکه من برهنه میشوم یا میترسم و ملاحظه میکنم از کشف عورت پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تاثم بمعنی اجتناب و خوف از اثم۔ فادع الله لی۔ پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد۔ فقال ان شئت صبرت ولک الجنة۔ پس گفت آنحضرت اگر میخواهی صبر کنی و باشد مر ترا بهشت۔ وان شئت دعوت الله ان یعافیک۔ و اگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد ترا۔ فقالت اصبر۔ پس گفت آن زن صبر میکنم و بهشت میخواهم۔ فقالت انی اتکشف فادع الله ان لا اتکشف۔ پس گفت من برهنه میشوم و میترسم از برهنگی پس دعا کن خدا را که برهنه نشوم۔ فدعا لها۔ پس دعا کرد مر آن زن را۔ متفق علیه۔ و درین حدیث دلیل ست بر جواز ترک تداوی بامید ثواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التجا بحق۔ وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ روایت است از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین ست روایت میکند از انس و غیر وی از صحابه وقد یا گفت که مردی آمد او را موت در زمان آنحضرت۔ فقال رجل هنیئا له مات ولم یبتل بمرض۔ گوارا باد مر او را که مرد و مبتلا گردانیده نشد به بیماری۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ویحک۔ وای تو عجب از تو۔ ما یدریک۔ چه دانا میکند ترا۔ لو ان الله ابتلاه بمرض فکفر عنه من سیاته۔ اگر میبود این که خدا تعالی مبتلا می ساخت

وی آزمایند او را به بیماری پس کفارت میکرد از وی از بدیهای وی بهتر میبود مراد را - رواه مالک مرسلا - وعن شداد
بن اوس صحابی ست وے و پدر وی - والصنابحی - بضم صاد نسبت ست بصنابح بن زاهر نام او عبد الله است اختلافست
که صحابی ست یا تابعی روایت ست ازین دو کس - انهما - که ایشان - دخلا علی رجل مریض یعودانه - در آمدند بر مردے
در حالیکه عیادت می کنند آن مرد را - فقالا له - پس گفتند مر آن مرد را - کیف اصبحت - چگونه صبح کردی و چه حال داری
قال اصبحت بنعمة - گفت آن مرد صبح کرده ام متلبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم - قال شداد ابشر بکفارات السیئات
خوش خبر و خوشحال باش بخصلتهای که پوشنده بدیهاست - وحط الخطایا - و فرود افگندن گناهان - فانی سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله عز وجل یقول - زیراکه من شنیده ام آن حضرت را که میگفت که خدا تعالی
میگوید - اذا انا ابتلیت عبدا من عبادی مؤمنا - وقتیکه من مبتلا گردانم یعنی به بیماری بنده از بندگان خود را که مؤمن است
فحمدنی علی ما ابتلیته - پس ثنا کند آن بنده مرا بر مبتلا گردانیدن من او را - فانه یقوم من مضجعه ذلک - پس بدرستیکه آن
بنده برمیخیزد از آن خوابگاه خود که در انجا بیمار افتاده است - کیوم ولدته امه من الخطایا - همچو روز زائیدن مادر او او را یعنے
پاک و منزه از گناهان - ویقول الرب - و میگوید پروردگار - تبارک وتعالی - بملائکه که کاتب اعمال اند - انا قیدت عبدی
وابتلیته - من بند کردم بندهٔ خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم و آزمایش کردم او را - فاجروا له ما کنتم تجرون له وهو
صحیح - پس اجرا کنید و بنویسید و ثابت گردانید برای وی از اعمال چیزیکه می بودید که ے نوشتید و اجرا ے کردید
برای وی در حالیکه وی تندرست بود اجروا بفتح همزه و سکون جیم امر ست از اجرا بمعنی راندن و مجرے دادن وظیفه
وهم - رواه احمد - وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها
من العمل - چون بسیار میگردد گناهان بنده و نمی باشد مر او را عملهای نیک که بپوشد آن گناهان را و ببرد بزه آنها را -
ابتلاه الله بالحزن لیکفرها عنه - مبتلا میگرداند آن بنده را خدا تعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را از ان بنده - رواه
احمد - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا لم یزل یخوض الرحمة - کسیکه بپرسد بیماری
را همیشه می در آید و شنا میکند دریای رحمت را و غرق میگردد دران خوض بآب در آمدن - حتی یجلس - تا آنکه می نشیند
فاذا جلس اغتمس فیها - پس چون می نشیند فرو میرود در دریاے رحمت و غرق میگردد دران - رواه مالک واحمد
وعن ثوبان مولای آنحضرت ست و همیشه در خدمت می بود در سفر و حضر - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا
اصاب احدکم الحمی - روایت میکند که آن حضرت گفت وقتیکه برسد یکی از شما را تپ - فان الحمی قطعة من النار - پس
بدرستیکه تپ پاره ایست از آتش - فلیطفئها عنه بالماء - پس باید که بمیراند آن آتش را از خود بآب گفته اند که این مخصوص است
به بعض انواع تپ که حادث ست از حرارت چنانکه معتاد اهل حجاز ست و چون بیان آنحضرت علاج جسمانی را بتبع و طفیل ست
و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی ست استقصا نکرد در تعمیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج

اکثر و اغلب ست وقوع آن دران بلاد والله اعلم و تحقیق این در کتاب طب در تپ بیاید در شرح قول آن حضرت الحمی
من فیح جهنم الحدیث و مناسب آن بود که مصنف این حدیث را هم دران کتاب ذکر میکرد زیراکه درین حدیث ذکر
عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از ان بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود - فلیستنقع فی نهر جار - پس
باید که بیفتد در جوے روان - ولیستقبل جریته - و باید که پیش آید روان شدن جوے را یعنی همان جانب بیفتد که
آب میرود و جریه بفتح جیم و کسر آن - فیقول - پس میگوید - بسم الله - بنام خدا افتادم درین جوی - اللهم اشف عبدک
خداوندا شفا بده بندهٔ خود را - وصدق رسولک - و راست گو گردان پیغمبر خود را که این علاج فرموده است و خبر داده است
که هر که این علاج کند شفا می یابد - بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس - بکند این فعل را بعد از نماز بامداد و پیش از بر آمدن
آفتاب - ولیغتمس فیه ثلث غمسات ثلثة ایام - و باید که غوطه زند و ردی سه غوطه سه روز این بیان فلیستنقع والفصاح او ست
و این عبارت احتمال دارد که سه غوطه در سه روز باشد هر روز یک غوطه و احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد - فان لم
یبرأ فی ثلث فخمس - پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز ست علاج آن - فان لم یبرأ فی خمس فسبع - پس اگر به نشود در پنج
روز پس هفت روز - فان لم یبرأ فی سبع فتسع - پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز - فانها لا تکاد تجاوز تسعا
باذن الله - پس بدرستیکه آن حمی نزدیک نیست که بگذرد نه روز را بدستوری خدای عز وجل - رواه الترمذی و قال
هذا حدیث غریب - وعن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله - گفت ابو هریره ذکر کرده شد تپ را نزد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فسبها رجل - پس دشنام کرد آن را مردی - فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تسبها فانها تنفی الذنوب
دشنام مکن تپ را زیراکه وی دور می کند گناهان را - کما تنفی النار خبث الحدید - چنانکه دور مے کند آتش چرک
آهن را بگداختن و مقتضای این شکرگزاری ست بر آن و لهذا مشائخ گفته اند که وظیفه در بلا شکر ست چنانکه در
نعمت از جهت تضمن او الطاف خفیه را و لیکن چون بنده ضعیف ست و ناتوان صبر را بدل شکر ساختند - رواه ابن ماجه
وعنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله یقول - هم از ابی هریره است که گفت
که آنحضرت عیادت کرد بیماری را که تپ داشت پس گفت خوش باش زیراکه بدرستیکه خداے تعالی میگوید - هی ناری
اسلطها علی عبدی المؤمن فی الدنیا - تپ آتش منست می گمارم آن را بر بندهٔ من که مومن ست در دنیا - لیکون حظه من
النار یوم القیمة - تا باشد تپ بخش آن بنده از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن - رواه احمد و ابن ماجة والبیهقی فی
شعب الایمان - وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه وتعالی یقول - روایت ست از
انس که آنحضرت گفت که پروردگار تعالی میگوید - وعزتی وجلالی - سوگند بعزت ذات من و جلال صفات من - لا
اخرج احدا من الدنیا - بیرون نمی آرم هیچ یکی را از دنیا - ارید اغفر له - که میخواهم بیامرزم مر او را - حتی استوفی کل خطیئة فی
عنقه - تا آنکه تمام میگیرم جزای هر گناهی را که در گردن اوست - بسقم فی بدنه واقتار فی رزقه - بسبب بیماری در تن وی

تنگی در رزق وی وسقم بضم سین وبفتحتین واقتار بکسر ہمزہ وسکون قاف یعنی گناہان کہ از وی بوجود آمدہ جزای آنرا ہم
در دنیا بہ بیماری وفقر رسید ہم پس مغفور میگردد و وانرہ عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکہ فقر و بیماری وبلا مکفر ذنوب اند
رواہ رزین۔ وعن شقیق قال مرض عبد اللہ فعدناہ شقیق کہ از کبار ثقات تابعین واز علمای عاملین ست وزمان
شریف آن حضرت را دریافتہ اما بشرف رویت مشرف نشدہ واز یاران مخصوص ابن مسعود ست گفت بیمار شد عبد اللہ
بن مسعود پس عیادت کردیم اورا فجعل یبکی پس گریستن گرفت ابن مسعود وشروع کرد در ان۔ فعوتب پس ملامت
کردہ شد وخشم گرفتند بروے حاضران بگمان آنکہ از الم بیماری ومحبت حیات دنیا می گرید۔ فقال انی لا ابکی لاجل
المرض۔ پس گفت ابن مسعود نمی گریم از بہر بیماری۔ لانی۔ زیراکہ من و در بعض نسخ انی بے لا بدرستیکہ من۔ سمعت
رسول اللہ شنیدم پیغمبر خدارا صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ المرض کفارۃ۔ بیماری کفارت ست گناہان را
وانما ابکی انہ اصابنی علی حال فترۃ۔ ونمی گریم مگر از جہت آن کہ رسید بیماری مرا بر حال فتور وضعف کہ حال پیری ست
فترت بفتح فا وسکون تا سستی۔ ولم یصبنی فی حال اجتہاد۔ ونرسید مرا مرض در حال قوت وکوشش کہ وقت جوانی بود
۔لانہ یکتب للعبد من الاجر اذا مرض۔ زیراکہ نوشتہ می شود مر بندہ را از مزد وقتیکہ بیمار می شود۔ ما کان یکتب لہ قبل ان یمرض
چیزے کہ بود کہ نوشتہ می شد مر اورا پیش از انکہ بیمار گردد۔ فمنعہ منہ المرض۔ پس باز داشت بندہ را از ان عمل بیماری
پس چون در وقت جوانی وقوت در حال صحت عمل بسیار بود در مرض نیز بسیاری نوشتند و در وقت پیری وضعف
کم ست کم مینویسند کاشکے درجوانی بیمار می شدم کہ عمل بسیار می نوشتند انجامی گویند کہ چون در مرض ہمان عمل نویسند
کہ در صحت میکرد پس فضیلت وتمنی مرض در حال قوت وکثرت عمل چہ باشد جوابش آنکہ تمنی میکند کتابت عمل واثبات
آنرا بے تعب ومشقت در عمل پس اگر مرض در زمان کثرت عمل می بود نوشتہ میشد عمل کثیر بی تعب در عمل یا از جہت
آنکہ عملی کہ در مرض نوشتہ می شود خالی ست از شائبۂ ریا وسمعہ وعجب فافہم۔ رواہ رزین۔ وعن انس قال کان
النبی روایت ست از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث۔ عیادت نمیکرد بیماری را
مگر پس از سہ شب۔ رواہ ابن ماجۃ والبیہقی فی شعب الایمان۔ بدانکہ بعضے از محدثان گفتہ اند اینحدیث موضوع ست
سنت نزد ایشان عیادت ست در اول مرض نہ بعد از گذشتن سہ روز کذا فی شرح الشیخ وجمہور علما برانند کہ عیادت
مقید بزمانی نیست زیراکہ امر بوے مطلق ست ہر وقت کہ کند خواہ اول خواہ آخر وگفتہ اند کہ اینحدیث ضعیف ست چراکہ
راوی او کہ مسلمہ بن علی ست متروک ست وابو حاتم گفتہ کہ این حدیث باطل ست و در احیاء العلوم گفتہ کہ عیادت
کردہ نہ شود مریض مگر بعد از سہ روز باین حدیث وگفتہ کہ در استعجال شماتت ست وفیہ ما فیہ۔ وعن عمر بن الخطاب
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخلت علی مریض فمرہ یدعو لک۔ چون در آئی بر بیماری پس بفرما اورا کہ دعا
کند ترا۔ فان دعاءہ کدعاء الملائکۃ۔ زیراکہ بدرستی دعای بیمار مانند دعاے فرشتگان ست وشاید کہ این بجہت آنست

کہ بندہ در مرض قریب ست از درگاہ حق ومبراست از احکام بشریت از اکل وشرب وحصول صفا وطہارت باطن
بریاضت نفس وتوجہ بعالم غیب واللہ اعلم۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن ابن عباس قال من السنۃ تخفیف الجلوس
وقلۃ الصخب فی العیادۃ عند المریض۔ گفت ابن عباس از سنت ست سبکی کردن در نشستن وکم کردن بانگ وفریاد در
عیادت نزد بیمار صخب بصاد مہملہ وخای معجمہ مفتوحتین سختی آواز و در نسخ بتحریک وتسکین ہر دو ضبط کردہ اند وبسین و
صاد ہر دو لغت ست بمعنی فریاد کردن واضطراب اصوات۔ قال۔ گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب۔
وقال رسول اللہ۔ وگفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لما کثر لغطہم واختلافہم۔ ہر گاہ کہ بسیار شد آواز صحابہ واختلاف
ایشان۔ قوموا عنی۔ برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد کہ آواز وفریاد نزد بیمار مکروہ است لغط بفتح لام و
غین معجمہ وطای مہملہ صوت یا اصوات مبہمہ کہ مفہوم نگردد معنی آن وتحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی اللہ علیہ
وسلم بیاید انشاء اللہ تعالی۔ رواہ رزین۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العیادۃ فواق ناقۃ۔
بیمار پرسی مقدار زمانی ست کہ میان دو دوشیدن شتر مادہ است و مراد بدو دوشیدن آنست کہ چون یکبار دوشیدہ اند کے
صبر می کنند چنانکہ پستانہای ناقہ را مساس میکنند وبدست میزنند یا بچہ اورا میکشانند تا شیر فرود آید فواق بضم فا وفتح
نیز روا ست۔ وفی روایۃ سعید بن المسیب مرسلا۔ و در روایت سعید ابن المسیب کہ از کبار تابعین ست بطریق ارسال آمدہ
است۔ افضل العیادۃ سرعۃ القیام۔ فاضل ترین عیادت شتاب برخاستن ست سبب دروی خوف ملال وکوفت
بیمار ست واگر یکی دوست اوست واورا خوش می آید نشستن وحکایت کردن آن دیگر ست این داخل عیادت نیست
صحبتی است کہ بادی میدارد حق عیادت علی العموم ہمان قدر ست فافہم۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن
ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم عاد رجلا فقال لہ ما تشتہی۔ روایت ست از ابن عباس کہ آنحضرت عیادت کرد
مردی را پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چہ میل داری وچہ میخواہد دل تو از جنس طعام۔ قال اشتہی خبز بر گفت میخواہم
نان گندم را۔ قال النبی گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من کان عندہ خبز بر فلیبعث الی اخیہ۔ کسیکہ باشد نزد وی نان گندم
پس باید کہ بفرستد بسوی برادر خود۔ ثم قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتہی مریض احدکم شیئا فلیطعمہ۔ وقتیکہ بخواہد و
میل کند بیماری از شما چیزے را پس باید کہ بخوراند اورا مراد اشتہاے صادق ست وآن نشان صحت ست وچیزی کہ
زیان نمیکند بعض بیماران را خوردن از انچہ میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را وصحت می آرد ولیکن چیزے
کہ ضرر او غالب نباشد وبالجملہ این حکم کہ فرمود کلی نیست بلکہ جزئی ست وطیبی گفتہ کہ این مبنی ست بر توکل یا نومیدی
از حیات و در حدیث آمدہ است کہ بزور ندہید بیماران خوردن طعام وشراب زیراکہ خدای تعالی میخوراند ومینوشاند
ایشان را۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن عبد اللہ ابن عمرو قال توفی رجل بالمدینۃ ممن ولد بہا۔ گفت مرد مردی
بمدینہ از ان کسانیکہ زائیدہ شدہ بودند بمدینہ یعنی در مدینہ زائیدہ وہم در مدینہ مرد۔ فصلی علیہ النبی پس نماز گزارد

بروی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال - پس گفت آنحضرت - یالیته مات بغیر مولده - ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد - قالوا ولم ذلک - گفتند صحابه وچراست این حکم واین آرزو - یارسول الله قال گفت - ان الرجل اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره - بدرستیکه مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه گرفته میشود مر او را از مولد وے تا بریده شدن نشان پاے وی یعنی تا آنجا که منتهی شده است سفر وی ومرده است وطیبی گفته که مراد باثر مدت حیات ست یعنی تا موضع قطع اجل وے ومعنی اول که ما گفتیم ظاهر تر ست ومآل این معنی هم بدان ست - فی الجنة - اندازه کرده می شود این مسافت در بهشت ظاهر بفهم این می در آید که بقدر این مسافت او را در بهشت جای میدهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنب سعت جنت اعتبار ندارد واگرچه در حدیث آمده است که جای یک تازیانه در بهشت بهتر از دنیاست اما مراد اینجا مبالغه در ثواب ست مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملی که کرده میشد در مقدار این مسافت مخصوص نیست بعملی که در مولد کرده وطیبی گفته که مراد آنست که کشاده شود در قبر او مقدار ما بین قبر وی ومولد وی وکشاده می شود دری به سوے بهشت فافهم - رواه النسائی وابن ماجة - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة - مردن در غربت حکم شهادت دارد وفی الصراح غربت دوری از جای خود اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم ست غربت بجسم وغربت بدل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور واین حاصل میگردد بتحصیل موت ارادی وترک تعلق بما سوی الله وتفصیل وی چنانکه در رسالهٔ حضرت شیخ عبدالوهاب متقی که در فصل غربت وغربا نوشته مذکور ست - رواه ابن ماجة - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضا مات شهیدا - همچنین واقع شده در نسخ وتغییر داده اند آنرا بعض من مات غریبا وبعض گفته اند که الصواب مرابطا ونوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده ومرابط آنکه در سرحد اسلام بغزای کافران نشسته واصل آن از رباط الخیل ست یعنی اسپان بستن ومستعد جنگ کافران نشستن - ووقی فتنة القبر - ونگاهداشته می شود از فتنهٔ قبر وعذاب وی ودر بعض نسخ اووقی وکلمه او یا بمعنی واو ست یا برای شک یا تنویع ست - وغدی وریح علیه برزقه من الجنة - وداده شود در بامداد وشبانگاه یعنی صبح وروز رزق وے از بهشت ومراد دوام ست یا کنایه از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا - رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان - وعن العرباض بکسر عین وبای موحده وضاد معجمه - بن ساریة - بسین مهمله ورا ویای تحتانیه از اصحاب صفه است از ان کسانیکه نازل شده است در شان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة - ان رسول الله - روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفته است - یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم - پیکار می کنند شهیدان وآنها که میرانیده شده اند بر فرشها یعنی بستها وبساطهاے خود یعنی آنها که در خانهٔ خود مرده اند وشهید نشده - الی ربنا - خصومت میکنند

بسوی پروردگار ما - ع - وجل فی الذین یتوفون من الطاعون - در کسانیکه میرانیده شده اند از طاعون - فیقول الشهداء اخواننا - پس میگویند شهیدان که این بطاعون مردگان از جملهٔ برادران ما اند واز ما اند قتلوا کما قتلنا کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما بجراحت که از دست جن خورده اند ومیگویند که اهل طاعون گاهی می دریابند که کسی ایشان را بنیزه زده است ولهذا طاعون نام کرده اند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا حمل طاعون بمعنی متعارف میان اطبا مناسب تر بنماید فافهم - ویقول المتوفون اخواننا - ومیگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند - ماتوا علی فرشهم کما متنا - مردند بر فرشهای خود چنانکه مردیم ما - فیقول ربنا - پس میگوید پروردگار ما تبارک وتعالی - انظروا الی جراحهم - نگاه کنید بر ریشهای مرده شدگان بطاعون - فان اشبهت جراحهم جراح المقتولین - پس اگر مانند ست ریشهاے ایشان ریشهای کشته شدگان را - فانهم منهم ومعهم - پس ایشان از کشته شدگان اند وبا ایشان اند در مرتبه - فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم - پس ناگاه جراحتهای بطاعون مردگان بتحقیق مانند ست جراحتهای کشته شدگان را از ینجا معلوم میشود که هر که بطاعون مرد از شهیدان وبا شهیدان ست - رواه احمد والنسائی - وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الفار من الطاعون کالفار من الزحف - روایت ست از جابر که آن حضرت فرمود گریزنده از طاعون همچو گریزنده از جنگ کافران ست وزحف در اصل بمعنی غیژیدن کودک ست ونام لشکر رونده سوی دشمن بجنگ گویا ایشان نیز بجهت ازدحام وهجوم غیژنده میروند - والصابر فیه له اجر شهید - وصبر کننده در طاعون ونگریزنده از ان مر او را اجر شهید است از ینحدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحف واگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد واگر بگریزد بسلامت می ماند آن خود کفر ست وظاهر حدیث دلالت کند که صابر در طاعون را اجر شهید ست اگرچه نمیرد - رواه احمد

باب تمنی الموت وذکره

باب در بیان آرزوی مرگ ویاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروه است زیرا که آن علامت بی صبری ودلبسته آمدن از تقدیر الٰهی وناراضی بودن از انست اما از جهت محبت وشوق بلقای الٰهی تعالی وخلاص از تنگنای این سرای ومحنت آن ونعم وصول بملک آخرت ونعیم آن نشان ایمان وکمال اوست وهمچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی وذکر موت کنایت ست از خوف وخشیت حق وعمل بمقتضای آن از توبه واستغفار وتقدیم در جمیع نفع در آخرت والا ذکر موت ویاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد چنانکه ذکر حق سبحانه وتعالی بغفلت نسیان الهی ...

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم الموت - آرزو نکند یکی از شما مرگ را - اما محسنا - یا آنکه میباشد آن یکی نیکوکار - فلعله ان یزداد خیرا - پس شاید که زیاده کند نیکی بزیادت حیات - واما مسیئا - یا آنکه میباشد بدکار - فلعله ان یستعتب - پس شاید که وی طلب کند رضای خدا تعالی بتوبه وتلافی این حاصل معنی عبارت ست وتحقیق الفاظ آن در شرح کرده شده است - رواه البخاری - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم

ولا یدع بہ من قبل ان یاتیہ۔ آرزو نکند یکی از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکہ بیاید موت او را۔ انہ اذا مات انقطع
املہ۔ بدرستیکہ وی وقتیکہ می میرد بریدہ میشود امید و طمع وی از ثواب و در بعض روایات عملہ و این ظاہر ست و مآل
ہر دو یکی ست زیراکہ مراد بامل اینجا طمع ثواب عمل ست و امل مذموم آنست کہ باعث بر فتور و قصور در عمل صالح گردد۔ وانہ لا
یزید المؤمن عمرہ الا خیرا۔ و بدرستیکہ شان این ست کہ زیادت نمی کند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را۔ رواہ مسلم۔ وعن انس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتمنین احدکم الموت من ضر اصابہ۔ باید کہ آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزندی و بلائی
کہ برسد او را۔ فان کان لابد فاعلا فلیقل۔ پس اگر ہست البتہ آرزو کنندۂ موت را پس باید کہ بگوید۔ اللھم احینی ما کانت الحیوۃ
خیرا لی۔ خداوندا زندہ دار مرا مادامیکہ باشد زندگی بہتر مرا۔ وتوفنی اذا کانت الوفاۃ خیرا لی۔ و بمیران مرا وقتیکہ باشد
مردن بہتر مرا۔ متفق علیہ۔ وعن عبادۃ بن الصامت۔ بضم عین و فتح موحدہ صحابی مشہور است از انصار و احوال
او مکرر نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءہ۔ کسیکہ دوست
دارد لقای خدا را دوست دارد خدا تعالی لقای او را۔ ومن کرہ لقاء اللہ کرہ اللہ لقاءہ۔ و کسیکہ ناخوش دارد لقای
خدا تعالی را ناخوش دارد خدا تعالی لقای او را مشہور آن ست کہ مراد بلقای خدا موت ست و تحقیق آنست
کہ مراد بلقای خدا بازگشت بدار آخرت و طلب آنچہ نزد اوست تعالی و عدم رکون بدنیا و رضا بحیات دنیا و اطمینان بدان
نہ موت اگرچہ قول عائشہ رضی اللہ عنہا وانا لنکرہ الموت موہم آنست پس محبت لقای خدا تعالی مستلزم محبت باشد کہ
وسیلۂ اوست۔ فقالت عائشۃ۔ پس گفت عائشہ۔ او بعض ازواجہ۔ یا گفت بعض ازواج مطہرۂ آنحضرت شک راوی ست
انا لنکرہ الموت۔ بدرستیکہ ما ہر آئنہ مکروہ و ناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت۔ قال لیس ذلک۔ گفت آنحضرت نیست
مراد آنچہ تو فہمیدی کہ مراد بلقاء اللہ موت ست و بحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تمنی وی باید کرد بلکہ ہر کہ طالب رضای
حق و مشتاق لقای اوست تعالی شانہ محبت موت ہمیشہ بملاحظۂ توسل و وساطت محبت ارادی اختیاری بدان دارد
و اثر آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا میگردد چنانکہ فرمود۔ لکن المؤمن اذا حضرہ الموت بشر برضوان اللہ وکرامتہ۔
و لیکن مسلمان وقتیکہ نزدیک شود او را موت بشارت دادہ میشود او را براضی بودن خدا از وی و گرامی داشتن وی تعالی
او را چنانکہ کریمہ اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰہُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَیْہِمُ الْمَلٰٓئِکَۃُ الآیۃ ناظر در آنست۔ فلیس شیء احب
الیہ مما امامہ۔ پس نیست ہیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزیکہ پیش اوست یعنی موت و رفتن بآن عالم۔ فاحب لقاء
اللہ واحب اللہ لقاءہ۔ پس دوست میدارد مومن لقای خدا را و دوست میدارد خدا تعالی لقای او را پس محب و
محبوب و راضی و مرضی از عالم میرود۔ وان الکافر اذا حضر۔ بلفظ مجہول و بدرستیکہ کافر وقتیکہ حضور کردہ میشود یعنی حاضر
میشود او را موت۔ بشر بعذاب اللہ وعقوبتہ۔ خبر دادہ میشود بعذاب خدا و سزا دادن وی تعالی مر او را فلیس شیء اکرہ
الیہ مما امامہ۔ پس نیست ہیچ چیزی مکروہ تر بسوی وی از چیزیکہ پیش اوست۔ فکرہ لقاء اللہ وکرہ اللہ لقاءہ۔ پس ناخوش میدارد

کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالے لقای او را پس کردہ و ممقوت و مغضوب و مبغوض بآن
جہان میرود۔ متفق علیہ و فی روایۃ عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ والموت قبل لقاء اللہ۔ و موت پیش از لقای خدا است
و وسیلہ و مقدمۂ اوست و ازین کلام معلوم میشود کہ موت غیر لقاء اللہ است چنانکہ گفتیم۔ وعن ابی قتادۃ
انصاری ست از فضلای صحابہ و از اہل بدر ست آوردہ اند کہ چشم او روز بدر یا احد از زخم جدا شد و در دست او افتاد
پس آنحضرت باز بجایش نشاند و بہتر از آن شد کہ بود۔ انہ کان یحدث ان رسول اللہ۔ روایت ست از ابی قتادہ کہ
وی حدیث میکرد کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم مر علیہ بجنازۃ۔ گذرانیدہ شد بروی جنازہ مر بضم میم۔ فقال مستریح او مستراح
منہ۔ پس گفت آنحضرت این میت یا راحت یابندہ است یا راحت یافتہ شدہ است از وی۔ فقالوا پس گفتند صحابہ
یا رسول اللہ ما المستریح والمستراح منہ۔ چیست معنی مستریح و مستراح منہ و کدام اند اینہا۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔
العبد المؤمن یستریح من نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ۔ بندۂ مومن صالح راحت میابد بمرگ از تعب و رنج دنیا
و آزار دنیا و اہل آن و میرود و میرسد بسوے رحمت خدا۔ والعبد الفاجر یستریح منہ العباد والبلاد والشجر والدواب
و بندۂ فاسق راحت می یابند از وے بندگان و شہرہا و درختان و برزمین جنبندگان و خلاص میشوند از شر وی
استراحت عباد خود ظاہر ست کہ بایشان از وے آزار میرسید و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجہت آنست
کہ بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اخلال در ارکان اجزای آن و فاجر مبغوض میدارد اللہ تعالی او را
پس ایذا میکشد بوجود وی زمین و ہر کہ و ہر چہ برزمین ست و نیز باز داشتہ میشود بشومی گناہان وی باران را و چون
می میرد می بارد و زندہ میگردد زمین و ہر کہ و ہر چہ در زمین ست۔ متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ بن عمر قال اخذ رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمنکبی۔ گفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مرا و در بعض نسخ بمنکبی بتشدید بلفظ تثنیہ یعنی گرفت
ہر دو دوش مرا۔ فقال۔ پس گفت۔ کن فی الدنیا کانک غریب۔ باش در دنیا گویا کہ تو غریبی و از جاے خود دور
افتادہ۔ او عابر سبیل۔ بلکہ راہ گذری و مبالغہ درین بیشتر ست زیراکہ غریب گاہی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم
میگردد در ان۔ وکان ابن عمر یقول۔ و بود ابن عمر میگفت۔ اذا امسیت فلا تنتظر الصباح۔ چون شام کنی پس انتظار
مبر صباح را کہ تا وقت صباح زندہ خواہم بود۔ واذا اصبحت فلا تنتظر المساء۔ و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را کہ
تا وقت شام زندہ خواہم ماند بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانہ + کہ این معاملہ تا صبحدم نخواہد ماند + وخذ من صحتک
لمرضک۔ و بگیر از تندرستی تو توشہ برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام تندرستی را و عمل کردن در آن۔
بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را + نہ پنداری کہ ایام جوانی جاودان باشد + ومن حیوتک لموتک
و بگیر از زندگانی خود توشہ برای مرگ خود۔ رواہ البخاری۔ وعن جابر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل
موتہ بثلثۃ ایام یقول۔ گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وی بسہ روز میگفت۔ لا یموتن احدکم الا وہو یحسن الظن باللہ

میباید کہ نمیرد یکی از شما مگر آنکہ نیک دارد گمان خود را بخدا وامید دارد کرم ومغفرت او را واعتماد کند بر وعدۂ کرم وی۔ رواہ مسلم
گفتہ اند کہ نشان سعادت آن ست کہ در مدت حیات خوف غالب بود وچون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید وگفتہ اند
کہ مراد بہ نیک داشتن گمان نیک کردن اعمال ست یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا نزد موت
چہ کسیکہ بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت ونیز گفتہ اند کہ حقیقت رجا آن ست کہ عمل کند وامید دارد
وخدمت مولی کند ونظر بر عطای او دارد واما امید دروغ کہ باز دارد صاحبش را از عمل وباعث گردد بر گناہان آن امید
نیست بلکہ آرزو وغرور ست وحسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود بپروردگار خود ودروغ میگوید
اگر نیک میداشت گمان خود را بپروردگار نیک میکرد عمل را وعمر بن منصور بہ بعضی از برادران خود نوشت کہ تو دراز داری

امل خود را بدرازی عمر خود وآرزوہا داری بہ بدی فعل خود وآہن سرد میکوبی کار نیک کن امیدوار باش

الفصل الثانی۔ عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان شئتم انبأتکم ما اول ما یقول اللہ
للمؤمنین یوم القیمۃ۔ اگر بخواہید شما خبر دہم شما را کہ چیست نخستین چیزیکہ میگوید خدا تعالی مر مومنان را روز قیامت۔ وما
اول ما یقولون لہ۔ وچیست نخستین چیزیکہ میگویند مؤمنان مر خدا تعالی را۔ قلنا نعم۔ گفتیم آری میخواہیم کہ خبر دہی ما را
یا رسول اللہ قال۔ گفت آنحضرت۔ ان اللہ یقول للمؤمنین۔ بدرستیکہ خدا تعالے میگوید مر مؤمنان را۔ ہل احببتم
لقائی۔ آیا دوست میداشتید شما لقای مرا وپیش آمدن شما مرا۔ فیقولون نعم یا ربنا۔ پس میگویند مومنان آری دوست
میداریم لقای ترا ای پروردگار ما۔ فیقول لم۔ پس میگوید پروردگار تعالی برای چہ چیز دوست میداریدلقاے مرا و
در بعض نسخ مصابیح لم اوثبتم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقای مرا پس چرا گناہ کردید۔ فیقولون
رجونا عفوک ومغفرتک۔ پس میگویند مومنان امید داشتیم درگذشتن ترا از گناہان ما وپوشیدن تو بدیہای ما را۔ فیقول قد
وجبت لکم مغفرتی۔ پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت ولازم شد برای شما عفو ومغفرت من چون حاصل معنی
عفو ومغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافہم۔ رواہ فی شرح السنۃ وابو نعیم فی الحلیۃ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثروا ذکر ہاذم اللذات الموت۔ بسیار کنید یاد ویران کنندۂ وقطع کنندۂ لذتہا را کہ موت ست
مفہوم از کلام طیبی آنست کہ ہادم از ہدم ست بدال مہملہ بمعنی ویران کردن وانداختن وشکستن بنای خانہ چنانکہ
مشہور ست بزبان مردم ولیکن اسنوی در مہمات گفتہ کہ ہاذم بذال معجمہ است بمعنی قاطع چنانکہ جوہری گفتہ وتحقیق تصریح
کردہ است سہیلی کہ روایت بذال معجمہ است وزعفرانی گفتہ کہ جائز ست بذال معجمہ کذا فی حاشیۃ الکتاب۔ رواہ الترمذی
والنسائی وابن ماجۃ۔ وعن ابن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ذات یوم لاصحابہ روایت ست از
ابن مسعود کہ آنحضرت گفت روزی بیاران خود۔ استحیوا من اللہ حق الحیاء۔ شرم دارید از خدا چنانکہ واجب وسزاوار است کہ
شرم باید داشت۔ قالوا انا نستحیی من اللہ۔ گفتند صحابہ بدرستیکہ ما شرم میداریم از خدا۔ یا نبی اللہ یعنی کہ بجا می آریم اوامر ونواہی او را

فی الجملہ۔ والحمد للہ۔ وسپاس وستایش ست مر خدای را بر توفیق دادن وے ما را بدان وچیست حق استحیا کہ طلب میکنی
از ما وامر میکنی ما را بدان۔ قال لیس ذلک۔ گفت آنحضرت نیست حق استحیا این کہ شما گمان می برید ومیکنید بلکہ مقام آن
اعلی وارفع ست وآن این ست کہ تمامہ اعضا وحواس ظاہر وباطن را از نافرمودہ نگاہ دارید وبیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
این را بکلام مختصر جامع وفرمود۔ ولکن من استحیی من اللہ حق الحیاء فلیحفظ الراس وما وعی۔ ولیکن کسی کہ شرم دارد از خدا حق شرم
داشتن پس باید کہ نگاہدارد سر را از خضوع وتواضع کردن مر غیر حق را وتکبر وسرکشی کردن بروے وبر خلق وی تعالی ونگاہدارد
چیزے را کہ حفظ کردہ وجمع کردہ است مر آن را سر از حواس آلات مانند سمع وبصر ولسان واندیشہ وفکر وجز آن۔ ولیحفظ البطن
وما حوی۔ وباید کہ نگاہدارد شکم را از اکل حرام وشبہہ ونگاہدارد چیزے را کہ گرد آوردہ وجمع کردہ است شکم آن را
کہ دل ست بنگاہداشت وے از جہل بدانچہ گنجایش ندارد وجہل بدان از معرفت حق واحکام دین واز یادگرفتن ماسوای
حق وبعض گفتہ اند آنچہ جمع کردہ او را البطن ومتصل ست بدان فرج ست ودست وپا ہمہ را از نافرمودہ نگاہدارد۔ ولیذکر الموت
وباید کہ یاد آرد مرگ را۔ والبلی۔ ویاد دارد بوسیدہ شدن استخوان وخاک شدن آن را وبلی بکسر کہنہ شدن وہر کہ بداند
کہ دنیا فانیست زہد کند در وے وترک دہد لذات وشہوات آن را چنانکہ فرمود۔ ومن اراد الآخرۃ ترک زینۃ الدنیا۔
وکسے کہ خواہد ثواب آخرت ونعیم آن را ترک دہد آرایش دنیا را۔ فمن فعل ذلک فقد استحیی من اللہ حق الحیاء پس کسی کہ
بکند این مذکور را پس بتحقیق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن وحاصل وی مضمون قول حق سبحانہ است واتقوا اللہ حق
تقاتہ۔ رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث غریب۔ شیخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمۃ اللہ علیہ در رسالۂ تبیین الطرق
میفرماید کہ قرب سالک بحق تعالے بعد اوست از غیر وے سبحانہ ووصل وے قطع وے از غیر حق سبحانہ وغیر منحصر ست
در محظور ومباح ومراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منہیات ست از حرام ومکروہ وشبہہ ومراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان
وزمین وکوہ ودرخت واسباب معیشت وجز آن پس بُعد سالک از محظورات بے ذہول از مباحات قرب ناقص ست
وبا ذہول از مباحات قرب تام وہر مقدار کہ بعید ست سالک از غیر قریب ست بخدا وہر مقدار کہ منقطع ست از غیر
واصل ست بوے فافہم وباللہ التوفیق۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحفۃ المومن الموت
تحفۂ مسلمان موت ست در صراح گفتہ تحفہ ہدیہ ودر قاموس گفتہ تحفہ بسکون حا وفتح آن بر ولطف وطرفہ وہم در قاموس
گفتہ طرفہ بضم ال نو وغریب از ثمر وغیرہ ودر صراح گفتہ طرفہ شگفت ومراد آنست کہ موت لطفے ست از خدا بمومن ونیکی
ونعمت نو وشگفت وگوارست از وے تعالے بوے کہ موصل بجنت وقرب اوست ورہانندہ است او را از مشقت دنیا
وشدت ومحنت آن۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المومن
یموت بعرق الجبین مسلمان می میرد بعرق پیشانی بعض گفتہ اند کہ این کنایت ست از شدت سکرات موت کہ موجب
تکفیر وتمحیص ذنوب ودرفع درجات ست وبعض میگویند کنایت از کد وشقت اوست در طلب حلال وریاضت ودر عبادت

تا وقت موت وبعض گفتہ اند کہ عرق جبین علامتے ست کہ ظاہر میشود از مومن نزد موت نقل کردہ اند این را از محمد بن سیرین وبعض
گفتہ اند کہ مراد آن ست کہ مشقتے وشدتے نیست بر مومن از موت مگر عرق جبین واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی والنسائی وابن ماجہ
وعن عبید اللہ بن خالد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موت الفجاءۃ اخذۃ الاسف۔ مرگ ناگہانی
گرفتن خشم ست فجاءۃ بضم فا بمد وقصر وبفتح فا بالقصر بمعنی بغتۃ یعنی ناگہانی واخذۃ بفتح ہمزہ وسکون خا بمعنے یکبار
گرفتن واسف بفتح ہمزہ وسین مہملہ بمعنی غضب وبکسر سین بمعنی غضبان ومراد آنست کہ مرگ ناگہانی از آثار غضب
الٰہی ست تعالٰی شانہ بر بندہ زیرا کہ نگذاشت اورا تا استعداد آخرت کند بتوبہ وعمل صالح وگفتہ اند کہ این مر کافر را ست
وکسے را کہ بر طریقہ محمودہ وسیرت صالح نیست چنانکہ در روایت دیگر آمدہ وگفتہ اند کہ بیکایک مردن نیکان را نیک ست
وبدان را بد۔ رواہ ابو داؤد وزاد البیہقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابہ۔ روایت ابی داؤد وہمانقدر ست کہ
مذکور شد وزیادہ کردہ است بیہقی در شعب الایمان ورزین در کتاب خود این را کہ۔ اخذۃ الاسف للکافر ورحمۃ للمؤمن۔
گرفتن غضب ست مر کافر را ومہربانی حق تعالٰی مر مومن را ذکر فاسق نکرد وظاہر دخول او در مومن ست ما دلیلی کہ گفتہ ام
ناظر در جانب خلاف آن ست واللہ اعلم بالصواب۔ وعن انس قال دخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی شاب وہو
فی الموت۔ در آمد آنحضرت بر جوانی وحال آنکہ آن جوان در حال مردن بود۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت بآن جوان
کیف تجدک۔ چگونہ می یابی ومییابی خود را۔ فقال ارجو اللہ۔ پس گفت آن جوان امید میدارم خدا را۔ یا رسول اللہ وانی اخاف
ذنوبی۔ و بدرستی کہ من می ترسم گناہان خود را۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لا یجتمعان فی قلب
عبد فی مثل ہذا الموطن۔ جمع نشوند خوف ورجا در دل ہیچ بندہ در مانند اینجا۔ الا اعطاہ اللہ ما یرجو وآمنہ مما یخاف۔ مگر کہ
بدہد آن بندہ را خدای تعالٰی چیزیکہ امید میدارد کہ فضل وکرم اوست وایمن گرداند از آنچہ می ترسد از مواخذہ وعقاب
بر گناہان وے خصوصا گر از تعلیق رجا بخدا وتعلیق خوف بذنوب غلبہ وقوت رجا مفہوم میشود یا آنکہ آن را از جہت رعایت
ادب کرد فافہم۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنوا الموت فان ہول المطلع شدید
آرزو مکنید مرگ را زیرا کہ بدرستی کہ ترس مطلع سخت ست ومطلع بضم میم وتشدید طا وفتح لام جاے اطلاع
از مکان عالی ومطلع جبل میگویند موضعے را کہ از انجا بر جبل بر آیند ومراد اینجا چیزے ست کہ مطلع خواہد شد بندہ
از احوال آخرت ودر مواقف قیامت یا امورے کہ مطلع گردد بران از احوال برزخ یعنی فائدہ در آرزوے موت نیست
مگر آرزوے شدائد وآلام واز شان عاقل آن ست کہ تمنی نکند چیزے را کہ واقع شود بسبب آن در شدت وبلا کہ البتہ
واقع شدنی ست وطیبی گفتہ کہ مراد بہول مطلع چیزے ست کہ مشرف میگردد بندہ بران از سکرات موت یعنی تمنی موت
کہ میکند بندہ از جہت قلت صبر واندوہ ودل تنگی میکند وچون متمنائے وے واقع شود اندوہ ودل تنگی بیشتر خواہد شد

ومستحق مزید سخط وغضب خواہد گشت واز اینجا معلوم میشود کہ نہی از تمنی موت بطریق بے صبری وتنگدلی ست واما بجہت شوق
لقای حق ومحبت آن عالم باشد دیگر ست۔ وان من السعادۃ ان یطول عمر العبد ویرزقہ اللہ عز وجل الانابۃ۔ وبدرستی از نیکبختی ست
کہ دراز شود عمر بندہ وروزی گرداند اورا خدای تعالٰی رجوع وتوجہ بجناب خود این علت دیگر ست از برای نہی از تمنی موت
یعنی موت خود آمدنی ست چند روزے در دنیا بودن وکار کردن وتوشہ راہ آخرت بدست آوردن غنیمت ست کہ الدنیا
مزرعۃ الآخرۃ۔ رواہ احمد۔ وعن ابی امامۃ قال جلسنا الی رسول اللہ۔ گفت ابو امامہ باہلی نشستیم روے آوردہ
بسوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فذکرنا۔ پس تذکیر کرد آن حضرت ما را ویاد دہانید احوال آخرت واہوال قیامت را ورققنا
ونرم وتنک گردانید دلہاے ما را۔ فبکی۔ پس گریہ کرد سعد بن ابی وقاص۔ فاکثر البکاء۔ پس بسیار کرد گریہ را۔ فقال
یا لیتنی مت۔ پس گفت اے کاشکے بمیرم من واز محنت وشدت دنیا خلاص شوم۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم یا سعد اعندی تمنی الموت۔ یا سعد آیا نزد من وحضور من آرزو میکنی موت را۔ فردد ذلک ثلث مرات۔ پس باز گردانید
وتکرار کرد آنحضرت این سخن را سہ بار یعنی تمنی موت منہی عنہ ونامرضی حق ست پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست
کہ در حضرت من وحیات من آرزوی موت میکنی وحال آنکہ مشاہدہ جمال من وشرف صحبت من بہتر ست از ہر نعمتی کہ تصور توان کرد
اگر چہ حاصل گردد ترا بعد از موت نعیم ودرجات کہ آن ہمہ بانظر بروجہ کریم برابر نتواند شد کہ این در دنیا بہشت نقدست در روشنی را
پرسیدند کہ مومن را حیات بہتر ست یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر وبعد از وے ممات بہتر ست۔ ثم قال۔ پس گفت
آنحضرت۔ یا سعد ان کنت خلقت للجنۃ۔ اگر ہستی تو کہ پیدا کردہ شدہ برای بہشت۔ فما طال عمرک وحسن من عملک فہو خیر لک۔
پس آنچہ دراز شود عمر تو ونیک باشد عمل تو پس آن بہتر ست مر ترا کہ استعداد واستحقاق مراتب ودرجات آن جہان حاصل
میکنی اگر گفتہ شود کہ کلمہ ان در عرف کلام عرب برای شک وتردد ست وسعد بن ابی وقاص از عشرہ مبشرہ است پس موجب قول ان
کنت خلقت للجنۃ چہ باشد جوابش آنکہ شاید کہ صدور این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمہ تردد اشارت بتعظیم
شان این امر باشد کہ جزم بدان نتوان کرد۔ رواہ احمد۔ وعن حارثۃ بن مضرب۔ بضم میم وفتح ضاد معجمہ وکسر راے
مشددہ تابعی مشہور ست۔ قال۔ میگوید۔ دخلت علی خباب۔ در آمدم بر خباب بفتح خاے معجمہ وتشدید موحدہ اول
کہ صحابی قدیم الاسلام ومہاجر وبدری ست نزول کرد بکوفہ ووفات یافت در وے سنہ سبع وثلثین ونماز گزارد بروی
علی بن ابی طالب۔ وقد اکتوی سبعا۔ وحال آنکہ داغ سوختہ بود خباب را بر ہفت جاے از بدن خود۔ فقال۔ پس گفت
خباب۔ لولا انی سمعت رسول اللہ۔ اگر نمی بود کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لا یتمنین
احدکم الموت۔ باید کہ آرزو نکند یکی از شما مرگ را۔ لتمنیتہ۔ ہر آئینہ آرزو میکردم آن را ما نا کہ وی رضی اللہ عنہ مضطر گشتہ بآرزوے
موت شد از سبب ضرر دنیاوی کہ رسیدہ بود بلکہ از جہت شدت این مرض کہ داغ بسبب آن کردہ در شریعت کراہت آن اختلافی ست
چنانکہ تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جہت توانگری ومالداری کہ ترسید از سوء عاقبت آن لہذا گفت۔ ولقد رأیتنی مع رسول اللہ

وتحقیق دیدم ودانستم من خود را با پیغمبر خدا ـ صلی اللہ علیہ وسلم ـ ما املک درهما ـ کہ مالک نبودم یک درہم را ـ وان سفی جانب بیتی الآن لاربعین الف درہم ـ وبدرستیکہ در گوشہ خانۂ من اکنون چہل ہزار درہم ست ـ قال ـ گفت حارثہ کہ راوی این حدیث ست ـ ثم اتی بکفنہ ـ بعد ازان آوردہ شد نزد خباب کفن او را کہ قماش نفیس بود ـ فلما راٰہ بکی وقال ـ پس ہرگاہ کہ دید کفن را بگریست وگفت اگرچہ جائز ست در شرع ـ لکن حمزة لم یوجد لہ کفن ـ لیکن حمزہ بن عبد المطلب کہ سید الشہداء عم رسول خدا بود صلعم ورضی اللہ عنہ یافتہ نشد برائے او کفن ـ الا بردة ملحاء ـ مگر چادر زبون کہ در وے خطہای سیاہ وسپید بود وآن ہم کفن تمام ودرست نبود بلکہ ـ اذا جعلت علی راسہ قلصت عن قدمیہ واذا جعلت علی قدمیہ قلصت عن راسہ ـ چون گردانیدہ میشد آن بردہ کہ برائے کفن حمزہ پیدا شد بر سر وے کوتاہ می آمد از پایہائے وے وچون گردانیدہ می شد بر پایہائے او کوتاہ می آمد از سر وے ـ حتی مدت علی راسہ وجعل علی قدمیہ الاذخر ـ تا آنکہ کشیدہ شد آن بردہ بر سر حمزہ وگردانیدہ شد بر پای ہائے او اذخر بکسر ہمزہ وسکون ذال معجمہ وکسر خائے معجمہ گیاہ مشہوری ست کہ بوی سقف خانہ میسازند ودر قبر بکار برند ـ رواه احمد والترمذی الا انہ لم یذکر ثم اتی بکفنہ ـ روایت کردند این حدیث را احمد وترمذی لیکن ترمذی ذکر کرد این قول را کہ ثم اتی بکفنہ تا آخر حدیث ـ والبیہقی فی شعب الایمان

باب مایقال عند من حضرہ الموت

باب در بیان چیزے کہ گفتہ میشود نزد کسے کہ حاضر شدہ او را موت ونزدیک رسیدہ چنانکہ بحکم عادت یقین گردد کہ میرد وگفتہ اند علامت احتضار آن ست کہ سست شدن پای ہاے ست کہ اگر ایستادہ کنند پایہا را نایستد وکج گشتن بینی وفرورفتن صدغہا یعنی میان دو چشم وگوش ودراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین ومراد بما یقال عام ترست از تلقین لا الہ الا اللہ واسترجاع بانا للہ وانا الیہ راجعون ودعا کردن بخیر وخواندن یٰس وآنچہ میگویند ملائکہ برائے مومن وکافر در وقت انزہاق روح وامثال آن چنانکہ در احادیث بیاید

الفصل الاول عن ابی سعید وابی ہریرة قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم لا الہ الا اللہ ـ تلقین کنید مردہ ہاے خود را یعنی آنہا کہ نزدیک بمردن رسیدہ اند کلمہ طیبہ را وتلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فہم وتلقین فہمانیدن ومراد بتلقین اینجا ذکر این کلمہ است در حضور کسے کہ حاضر شدہ است او را موت بی آنکہ تکلیف کنند او را بخواندن آن ـ رواه مسلم ـ وعن ام سلمة قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضرتم المریض ـ وقتیکہ حاضر شوید شما بیمار را ـ او المیت ـ یا میت را یعنی آنکہ نزدیک بموت رسیدہ وکلمہ او برائے شک راوی ست اگر مراد بمریض محتضر دارند واگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود ـ فقولوا خیرا ـ پس بگوئید خیر را یعنی دعا کنید بخیر برای خود وبرای مریض ومیت بشفا ومغفرت فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون ـ زیرا کہ فرشتگان آمین میگویند بر آنچہ میگوئید شما ودعا میکنید ـ رواه مسلم ـ وعنہا قالت قال رسول اللہ ـ وہم از ام سلمہ است کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم تصیبہ مصیبة ـ نیست ہیچ مسلمانی کہ برسد

او را مصیبتی ومصیبت سختی واندوہ رسندہ بکسی ـ فیقول ما امرہ اللہ بہ ـ پس بگوید چیزی را کہ امر کردہ است خدا تعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت بیان فضیلت آن کردہ وآن کدام ست ـ انا للہ وانا الیہ راجعون ـ بدرستی کہ وجود ما واموال ما واولاد ما وتمامہ احوال ما برای خدای ست وما بسوے خدا وسوال وحساب وثواب وعقاب وی باز گردندگانیم ـ اللہم اجرنی ـ این کلمہ را دو نوع روایت کردہ اند بسکون ہمزہ وضم جیم وبفتح ہمزہ بمد وکسر جیم ومعنی ہر دو یکے ست یعنے اجر دہ مرا ـ فی مصیبتی ـ در مصیبت من ـ واخلف لی خیرا منہا ـ وخلیفہ وبدل گردان برائے من بہتر ازین مصیبت یعنے از آنچہ رفتہ از من درین مصیبت واخلف بفتح ہمزہ وسکون خا وکسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی گرفتہ وفوت شدہ ومراد ثواب ست یا بدل از جنس آنچہ فوت شدہ چنانکہ ظاہر سیاق حدیث ست میفرماید نگوید این را ہیچ مسلمانے در مصیبت ـ الا اخلف اللہ لہ خیرا منہا ـ مگر آنکہ خلیفہ وبدل میگرداند خدائے تعالی برائے وے بہتر از آنچہ فوت شدہ ـ فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمة ـ ام سلمہ میگوید کہ من این حدیث از آنحضرت شنیدہ بودم وچون ابو سلمہ کہ زوج من بود پیش از حضرت مر ولقصد امتثال امر واحراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم کہ کدام یکے از مسلمانان بہتر ست از ابو سلمہ کہ خدای تعالی بدل وے بمن خواہد رسانید بعد ازان در فضیلت ابی سلمہ میگوید ـ اول بیت ہاجر الی رسول اللہ ـ اول صاحب خانہ واول کسی کہ ہجرت کردہ بود بسوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ـ وگفتہ اند کہ مراد ہجرت ابو سلمہ است از حبشہ بمدینہ زیرا کہ وے رضی اللہ عنہ ہجرت کرد از مدینہ بحبشہ پیشتر ازان از حبشہ بمدینہ وام سلمہ با وے بود درین ہر دو ہجرت وابو سلمہ پسر عمۂ آن حضرت بود برۃ بنت عبد المطلب وبرادر رضاعی آنحضرت بود ـ ثم انی قلتہا ـ پس تر بدرستی کہ من با وجود این استبعاد واین خلجان گفتم این کلمہ اللہم اجرنی الی آخرہ ـ فاخلف اللہ لی رسول اللہ ـ پس خلیفہ وبدل گردانید خدائے تعالی برای من از ابو سلمہ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ـ کہ در نکاح وے در آمدم وداخل ازواج مطہرہ وے گشتم ـ رواه مسلم ـ وعنہا ـ قالت دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصرہ ـ در آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر ابو سلمہ وحال آنکہ تحقیق باز ماندہ بود چشم ابو سلمہ کہ بہم نمی آید یعنی چنانکہ در حالت احتضار میباشد وشق بفتح شین رفع بصر وضم شین غیر مختار ست ـ فاغمضہ ـ پس فراہم آورد آنحضرت بصر او را ـ ثم قال ان الروح اذا قبض اتبعہ البصر ـ پس تر گفت آنحضرت کہ جان چون قبض کردہ میشود پس روح میکند او را بصر ونگاہ میکند بجانب وی وبدین جہت باز میماند وچون این سخن از حضرت شنیدند فہمیدند کہ وی فوت کرد ـ فضج ناس من اہلہ ـ پس بانگ وفریاد کردند مردمان از اہل خانۂ ابی سلمہ ـ فقال ـ پس گفت آنحضرت ـ لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر ـ دعا مکنید بر ذات ہای خود مگر بنیکی ونگوئید واویلا ومانند آن ـ فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون ـ زیرا کہ فرشتگان آمین میگویند بر چیزی کہ میگوئید شما ودعا میکنید ـ ثم قال ـ پس تر گفت آنحضرت ـ اللہم اغفر لابی سلمة ـ خداوندا بیامرز مر ابی سلمہ را ـ وارفع درجتہ فی المہدیین ـ وبلند گردان پایۂ او را در ان کسانے کہ راہ راست نمودہ شدہ اند ـ واخلفہ فی عقبہ فی الغابرین ـ وخلیفہ شو در رعایت امور وحفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی واولاد اولاد وے ودرین تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبہ ست یا در باقی ماندگان از قوم

یعنی اولاد او که کائن و باقی اند در مردم باقی مانده و بر این معنی فی الغابرین صفت عقبه است و اخلفه بوصل همزه وضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد - واغفر لنا وله یا رب العالمین - و بیامرز ما را و مر او را ای پروردگار جهانیان وافسح له فی قبره - و فراخی کن مر او را در قبر او - ونور له فیه - و روشن گردان مر او را در قبرش - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حین توفی سجی ببرد حبرة - گفت عائشه که آنحضرت وقتیکه وفات یافت پوشیده شد

بجامهٔ حبره بکسر حا و فتح موحده برد یمانی مخطط - متفق علیه -

الفصل الثانی - عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان آخر کلامه - کسیکه باشد آخر سخن وی - لا اله الا الله دخل الجنة - در می آید به بهشت و درین حدیث رمزی به تلقین میت نیز هست که امر آن آید فافهم - رواه ابوداود - وعن معقل - بفتح میم و سکون عین و کسر قاف - بن یسار - بتحتانیه و سین مهمله صحابی ست از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکنند از وی حسن بصری وغیر وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا سورة یٰس علی موتاکم - بخوانید سورهٔ یٰس را بر مرده هاے خود ظاهر آن ست که مراد محتضر باشد و عمل نیز هم برین ست و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سوره موکول بعلم نبوت ست و اشتمال برا صول دین و طیبی گفته مشترک ست میان وی و سورهٔ دیگر و ظاهر آن ست والله اعلم که آن سر مکتوم در خاتمه این سوره است که متضمن تصدیق رسالت ست باوکد وجوه و خاتمهٔ وی که مشتمل ست بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال ست که فرمود (فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون) ابن عباس گفت رضی الله عنه که من نمیدانستم که اینهمه فضل این سوره که وارد شده بچیست آخر یافتم که بجهت این آیت ست - رواه احمد وابوداود وابن ماجة - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو میت - گفت عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بعد از موت و حال آنکه وی مرده بود - وهو یبکی - و آنحضرت گریه میکرد - حتی سال دموع النبی - تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی وجه عثمان بر روے عثمان و عثمان بن مظعون اول کسے ست که از مهاجران بمدینه فوت کرده و اول کسی که در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد از وی مقبره شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم سنگے بنفس شریف خود برداشته بر قبر وی نهاد تا علامت باشد برآن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ ما برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث دلیل ست بر طهارت میت خلافا للبعض و وے این را از خصائص میداند و کلام درین در غسل میت بیاید - رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة - وعنها قالت ان ابا بکر قبل النبی - و هم از عائشه است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو میت و حال آنکه آن حضرت رحلت کرده بود - رواه الترمذی وابن ماجة - وعن حصین بضم حا و فتح صاد مهملتین - بن وحوح بضم واوین و بعض بفتح هردو گفته و ابن اشهر و اصوب ست و سکون حای مهمله اولی صحابی انصاری ست معدود در اهل مدینه

و راهمین یک حدیث است - ان طلحة بن البراء مرض - روایت میکنند که طلحه بن البراء که صحابی انصاری ست معدود در اهل حجاز بیمار شد - فاتاه النبی - پس آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده - در حالے که عیادت میکند او را - فقال پس گفت آنحضرت انی لا اری طلحة الا قد حدث به الموت - بدرستیکه من گمان نمی برم طلحه را مگر آنکه بتحقیق که پیدا شده است بوی مرگ و اری بضم همزه بمعنی اظن می آید - فاذنونی به - پس بدانانید و خبر کنید مرا بموت وے تا حاضر شوم و نماز کنم بروے - وعجلوا - و شتابی کنید در تجهیز و تکفین و دفن وے - فانه لا ینبغی لجیفة مسلم ان تحبس بین ظهرانی اهله - پس بدرستیکه شان این نیست که نمی باید و سزاوار نیست مرده مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانهٔ وے از جهت ترس آنکه مبادا گنده شود و مکروه و پلید شمارند او را مردم و مومن عزیز و مکرم است نزد خدا و لهذا التعبیر بجیفه کرد که بمعنی مردار ست یعنی تواند که جیفه گردد و گنده شود و جیفه جثهٔ میت را گویند بهمین ملاحظه و لفظ ظهرانی مقحم ست و تحقیق این در شرح کرده شده است و طلحه بن البراء انصاری از کبار صحابه است و چون مرد وے گفت آن حضرت اللهم الق طلحة وانت تضحک الیه حدا و ندا ملاقات کن طلحه را در حالے که خنده میکنی تو بسوے آن و در روایتے زیاده کرده و یضحک الیک و او خنده میکند بسوے تو - رواه ابوداود -

الفصل الثالث عن عبد الله بن جعفر - عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی ست جواد ظریف حلیم عفیف بوده او را بحر الجود میگفتند و گفته اند که در اسلام از وے سخی تر نبوده - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم - تلقین کنید و بفهمانید مرده هاے شما را این کلمه - لا اله الا الله الحلیم الکریم - توصیف باین دو وصف بشارت بعفو و کرم الٰهی ست تا امیدوار جان دهد - سبحان الله رب العرش العظیم - اشارت بعظمت و کبریای حق ست تا بشوق حضور درگاه بنعمت عزت و عظمت برود - والحمد لله رب العالمین - برفتن از این محنت آباد شاکر و راضی باشد تا بتصور و حضور معنی ربوبیت مستعد فیض و فضل حق گردد - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله کیف للاحیاء چگونه است این او کار مر زندگان را اگر بیاموزانیم و تلقین کنیم - قال اجود واجود - گفت بهتر و نیکوتر که ذکر حق سبحانه زنده و مرده را شفای قلب و جلای روح اوست و احضار این صفات و معانی مورث ذوق و حیات جاودانی ست مر مرده و زنده را من و رغبت خواهد بود - رواه ابن ماجة - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المیت تحضره الملائکة - شخصے که می میرد حاضر میشوند او را در وقت مردن فرشتگان - فاذا کان الرجل صالحا قالوا - پس چون میباشد مرد نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده - اخرجی ایتها النفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب - بیرون آی ای جان پاک که بوده است در تن پاک - اخرجی حمیدة - بیرون آے ستوده نزد خدا و خلق - وابشری بروح وریحان و رب غیر غضبان - و خوش شو بجهر راحت و رزق پاک و ربعشت یاد در برزخ نیز و پروردگار خشم نکننده - فلا تزال یقال لها ذلک حتی تخرج - پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن سخن مذکور از روح و بشارت تا آنکه بیرون می آید - ثم یعرج بها الی السماء - پس برداشته می شود او را بسوے آسمان - فیفتح لها - پس کشاده میشود برای وے در آسمان - فیقال من هذا پس گفته میشود

یعنی میگویند دربانان آسمان کیست این - فیقولون - پس میگویند فرشتگان کہ بردہ اند او را - فلان - ابن فلان - است یعنی ذکر میکنند
نام ونشان او چنانکہ می شناسند او را - فیقال مرحبا بالنفس الطیبۃ کانت فی الجسد الطیب - فراخی جای بجان پاک کہ بود در تن پاک
ادخلی حمیدۃ وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان - درآی ستودہ وخوش باش براحت رزق وپروردگار خشم نکنندہ -
فلا تزال یقال لہا ذلک - پس ہمیشہ است آن نفس کہ گفتہ میشود مر او را آن کلام وبردہ می شود از آسمانی بآسمان دیگر - حتی ینتہی الی
السماء التی فیہا اللہ - تا آنکہ میرسد بآسمانے کہ در وے خداست یعنے قدرت ورحمت خاص وے - فاذا کان الرجل السوء - پس
چون میباشد مرد بد - قال - میگوید یکے از فرشتگان حاضر - اخرجی ایتہا النفس الخبیثۃ کانت فی الجسد الخبیث - بیرون آے
ای جان پلید کہ بود در تن پلید - اخرجی ذمیمۃ - بیرون آے نکوہیدہ - وابشری بحمیم وغساق - وخوش شو بآب گرم وزرد آب
کہ میچکد از تن دوزخیان وروان میگردد وغساق بتشدید وتخفیف ہر دو آمدہ است ودر صراح گفتہ غساق آب سرد گندہ - وآخر
من شکلہ ازواج - وبعذاب دیگر مشابہ عذاب مذکور چند جنس بعذاب یا مذوقات دیگر از جنس غساق چند جنس - فما تزال
یقال لہا ذلک حتی تخرج ثم یعرج بہا الی السماء فیفتح لہا فیقال من ہذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثۃ کانت فی الجسد الخبیث ارجعی
ذمیمۃ - برگرد بجسد نکوہیدہ - فانہا لا تفتح لک ابواب السماء - زیرا کہ کشادہ نمیشود برائے تو درہائے آسمان - فترسل من السماء
پس فرستادہ میشود وانداختہ میشود از آسمان بزمین - ثم تصیر الی القبر - پس بر میگردد بسوے قبر - رواہ ابن ماجہ - وعنہ
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا خرجت روح المومن تلقاہا ملکان یصعدانہا - چون بیرون می آید جان مسلمان پیش مے آیند
او را دو فرشتہ کہ بالا می برند آن را - قال - گفت - حماد - کہ راوی حدیث ست از ابی ہریرہ - فذکر من طیب ریحہا و
ذکر المسک - پس ذکر کرد ابو ہریرہ یا آن حضرت از خوشبوی آن روح وذکر کرد مشک را یعنی گفت کہ مے آید از وے بوے
مشک واین عبارت برائے آن ست کہ راوی خصوص لفظے کہ شنیدہ یاد ندارد - قال - گفت ابوہریرہ یا آن حضرت
ویقول اہل السماء - ومیگویند آسمانیان - روح طیبۃ - جانے پاک ست - جاءت من قبل الارض - کہ آمدہ است از جانب
زمین بعد از ان بروح خطاب کردہ میگویند - صلی اللہ علیک وعلی جسد کنت تعمرینہ - درود فرستد خداے تعالی بر تو وبر
تنے کہ آبادان وزندہ میداشتی تو آن تن را - فینطلق بہ الی ربہ - پس بردہ میشود او را بسوی پروردگار وی - ثم یقول
انطلقوا بہ الی آخر الاجل - پس میگوید ببرید او را بسوے آخر مدت کہ مراد بآن قیامت ست یعنی مدتے کہ روز قیامت برای وی
نہادہ شدہ است ومراد بآن برزخ ست یعنی ببرید او را بمکانے کہ آمادہ کردہ شدہ است برای او تا روز حشر واز ینجا
معلوم میشود کہ ہر کس را دو اجل است اول وآخر اول اجل موت وآخر اجل قیامت وکریمہ ثم قضی اجلا واجل مسمی عندہ محتمل
ہر دو ست - قال - گفت آن حضرت - وان الکافر اذا خرجت روحہ - وبدرستیکہ چون کافر بیرون می آید روح او - قال
حماد وذکر من نتنہا - وذکر کرد ابوہریرہ یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح - وذکر لعنا - وذکر کرد لعنت را - ویقول اہل السماء
روح خبیثۃ جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا بہ الی آخر الاجل قال ابوہریرۃ فرد رسول اللہ - گفت ابوہریرہ پس بازگرداند

ونہاد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ریطۃ کانت علیہ علی انفہ - چادرے را کہ بود بر وے بر بینی خود - فی الصراح ریطہ
چادر یک لخت کہ زنان برسر افگنند - ہکذا - ہمچنین اشارت ست بفعلے کہ ابوہریرہ کرد وچادر خود بر بینی نہاد برای نمودن
صورت نہادن آن حضرت ریطہ را بر انف - رواہ مسلم وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضر المومن -
وقتے کہ حضور کردہ میشود مومن یعنی حاضر میشود او را موت - اتت ملائکۃ الرحمۃ بحریرۃ بیضاء - مے آیند فرشتگان رحمت
با ابریشم پارہ سپید - فیقولون اخرجی راضیۃ مرضیا عنک الی روح اللہ - پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آے
خوشنود از خدا خوشنودی کردہ شدہ از تو بسوے راحت کہ از جانب خداست - وریحان - وبسوے رزق روحانی
از رحمت وعنایت وتواند کہ خبر از عاقبت کار باشد کہ نعمتہاے بہشت ست - ورب غیر غضبان - وپروردگار خشم نکنندہ
فتخرج کاطیب ریح المسک - پس بیرون می آید روح میت ہمچو بہترین بوے مشک یعنی می برآید روح باین بوی خوش -
حتی انہ لیناولہ بعضہم بعضا - تا آنکہ ہر آئینہ مید ہند آن روح را بعضی از فرشتگان بعض را یعنے دست بدست می برند
حتی یاتوا بہ ابواب السماء - تا آنکہ می آرند او را نزد درہاے آسمان - فیقولون - پس میگویند فرشتگان - ما اطیب ہذہ الریح
التی جاءتکم من الارض - چہ عجب خوش ست این بوے کہ آمدہ است شما را از زمین - فیاتون بہ ارواح المومنین - پس
می آرند او را نزد ارواح مومنان - فلہم اشد فرحا بہ - پس ہر آئینہ ارواح مومنان سخت تر اند از روی شادمانی وخوشحالی
بآمدن این روح - من احدکم بغائبہ یقدم علیہ - از یکے از شما کہ خوشحال میشود بغائب خود کہ باز مے آید از سفر بروی -
فیسالونہ ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان - پس می پرسند او را چہ کرد فلان چہ کرد فلان یعنی چہ حال دارد وچگونہ است فلان
وفلان نامہاے آشنایان کہ در دنیا گذاشتہ رفتہ اند آنہا را نام می برند واحوال ایشان می پرسند - فیقولون دعوہ فانہ
کان فی غم الدنیا - پس میگویند بگذارید او را مپرسید وے در تعب جواب نیندازید زیرا کہ وے بود در غم دنیا واز انجا غمزدہ می آید
تا راحت یابد وبحال خود بیاید آنگاہ بپرسید - فیقول قد مات اما اتاکم - پس میگوید بعد از انکہ بحال خود می آید تحقیق مردہ است آن فلان
کہ شما از احوال وے می پرسید آیا نیامدہ است پیش شما - فیقولون - پس چون خبر مید ہد کہ وے مردہ است و در میان خود او را
نمی بینند میگویند ارواح مومنان بیکدیگر - قد ذہب بہ الی امہ الہاویۃ - تحقیق بردہ شد او را بسوے مادر وی کہ آتش
دوزخ ست وآتش دوزخ را در قرآن نسبت بدوزخی ام خواندہ است کہ فرمود فامہ ہاویۃ باعتبار احاطہ واشتمال وقرب
واتصال - وان الکافر اذا احتضر - وبدرستی کافر وقتے کہ احتضار کردہ میشود وحاضر میشود او را موت - اتتہ ملائکۃ العذاب بمسح
می آیند او را فرشتگان عذاب بپلاس ودرشت چنانکہ برائے مومن حریر سپید می آرند مسح بکسر میم وسکون سین پلاس -
فیقولون اخرجی ساخطۃ مسخوطا علیک الی عذاب اللہ - پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آے ناخشنود وناخشنودی
کردہ شدہ بر تو بسوے عذاب خداے عز وجل فتخرج کانتن ریح جیفۃ - پس بیرون می آید روح بوی ناخوش ہمچو گندہ
ترین بوے مردار بوی گرفتہ - حتی یاتون بہ الی باب الارض - تا آنکہ می آرند او را نزدیک در زمین یعنے در آسمان زمین

چنانکه دلالت کرد بران حدیث سابق واحتمال دارد که از آسمان بزمین باسفل سافلین می آورده باشند کذا قال الطیبی فیقولون
ما انتن هذه الریح - پس میگویند چه عجب گنده است این بو - حتی یاتون به ارواح الکفار - تا آنکه می آرند اورا نزد ارواح
کافران - رواه احمد والنسائی - وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار
گفت بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازۂ مردے از انصار - فانتهینا الی القبر ولما یلحد - پس آخر رسیدیم تا قبر
وهنوز در لحد کرده نشده یعنی دفن کرده نشده - فجلس رسول الله - پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وجلسنا حوله ونشستیم
ما گرد آن حضرت - کان علی رؤسنا الطیر - با این هیئت وادب ووقار سر فرو افگنده وساکن که گویا که بر سرهاے ما پرنده ها نشسته اند
که اگر سر بجنبانیم و بچپ وراست بنگریم آن پرنده ها می پرند واین هیئت در نشستن صحابه در حضرت رسول صلعم در احادیث
بسیار آمده ومذکور است - وفی یده عود ینکت به فی الارض - ودر دست آن حضرت چوبے بود که میکاوید وخطے کشید
بآن چوب در زمین چنانکه عادت متفکر وغمگین میباشد - فرفع راسه - پس برداشت سر مبارک خود را - فقال استعیذوا
بالله من عذاب القبر - پس گفت آنحضرت پناه جوئید بخدا از عذاب قبر - مرتین - دوبار گفت این سخن را - او ثلثا - یا سه بار
ثم قال - پس گفت آنحضرت صلعم - ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة - بدرستیکه بندۂ مسلمان
وقتیکه میباشد در بریدگی از دنیا ومیباشد در روے آوردن بآخرت - نزل الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه - فرود می آیند
بسوے وے فرشتگان از آسمان که روے هاے ایشان سپید است - کان وجوههم الشمس - گویا که رویهای ایشان
آفتاب است - معهم کفن من اکفان الجنة - با ایشان کفنے است از کفنهاے بهشت - وحنوط من حنوط الجنة - وحنوطی است از حنوط
بهشت وحنوط بالفتح ما طیب میت که کفن وتن اورا بدان خلط کنند - حتی یجلسوا منه مد البصر - تا آنکه می نشینند این فرشتگان از
وے تا دورازی بصر - ثم یجیئ ملک الموت علیه السلام - پس می آید فرشتۂ موت که عزرائیل است بران میت - حتی یجلس عند راسه -
تا آنکه می نشیند نزد سر میت - فیقول ایتها النفس الطیبة اخرجی الی مغفرة من الله ورضوان - پس میگوید ملک الموت ای جان پاک
بیرون آی بسوی آمرزش از خدا ورضای عظیم از وے - قال - گفت آنحضرت - فتخرج تسیل کما تسیل القطرة من السقاء
پس بیرون می آید روح در حالے که روان میشود چنانکه روان میگردد آب از مشک سقا که سر بین مشک - فیاخذها - پس میگیرد
ملک الموت آن را - فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین - پس چون میگیرد ملک الموت آن را نمیگذارند آن فرشتگان آن روح را
در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کرد باعوان خود که در دست ایشان کفن بود
میسپارد - حتی یاخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط - پس میگیرند فرشتگان روح را دران کفن ودران حنوط ویخرج
منها کاطیب نفحة مسک وجدت علی وجه الارض - وبیرون می آید ازان روح رائحۂ همچو خوشبوترین دمیدن بوی مشک که
یافته شده است بر روے زمین - قال گفت آن حضرت - فیصعدون بها - پس بالا می برند فرشتگان آن را - فلا یمرون
یعنی بها علی ملأ من الملائکة - پس نمیگذرند فرشتگان یعنی بآن روح بر هیچ جماعتے از فرشتگان - الا قالوا ما هذا الروح

الطیب - مگر آنکه میگویند که چیست این روح پاک وکیست صاحب او - فیقولون فلان بن فلان - پس میگویند فلان بن فلان است
باحسن اسمائه التی کانوا یسمونه بها فی الدنیا - میخوانند اورا به نیکوترین نامهاے وے که میخواندند اورا بدان نامها در دنیا چنانکه
لقبها که دلالت بر مدح دارد - حتی ینتهوا بها الی السماء الدنیا - تا آنکه میرسند باوے تا آسمان که فروترین آسمانهاست -
فیستفتحون له - پس طلب در کشادن میکنند فرشتگان براے وے - فیفتح لهم - پس کشاده میشود در براے ایشان - فیشیعه
من کل سماء مقربوها - پس مشایعت میکنند اورا ودر پے او میروند از هر آسمان مقربان درگاه حق که دران آسمان اند - الی السماء
التی تلیها - تا آسمانے که متصل است آن آسمان را - حتی ینتهی به الی السماء السابعة - تا آنکه بآخر رسیده میشود بآن روح
تا آسمان هفتم - فیقول الله - پس میگوید خداے - عز وجل اکتبوا کتاب عبدی فی علیین - بنویسید نامۂ بندۂ مرا در علیین که
نام موضعے است در آسمان هفتم - واعیدوه الی الارض - وباز گردانید اورا بسوے زمین یعنی بسوے بدن وے که
مدفون است در زمین - فانی منها خلقتهم - زیرا که من از زمین پیدا کرده ام آدمیان را - وفیها اعیدهم - ودر زمین باز میگردانم
ایشان را - ومنها اخرجهم تارة اخری - واز زمین بیرون می آرم ایشان را بار دیگر چنانکه نخستین بار برآورده بودم از ان -
قال - گفت آن حضرت - فتعاد روحه فی جسده - پس باز گردانیده می شود روح وے در تن وے - فیاتیه ملکان
پس می آیند میت را دو فرشته - فیجلسانه فیقولان له - پس بے نشانند اورا پس میگویند مر اورا - من ربک
کیست پروردگار تو - فیقول ربی الله - پس میگوید وے پروردگار من خداست - فیقولان له ما دینک -
پس میگویند مر اورا چیست دین تو - فیقول دینی الاسلام - پس میگوید دین من اسلام است - فیقولان
له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم - پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است در شما وفرستاده شده
بسوے شما کنایت از ذات شریف آن حضرت است صلی الله علیه وسلم - فیقول هو رسول الله - پس میگوید
است وے پیغمبر خدا است وفرستادۂ اوست بحق - فیقولان له وما علمک - پس میگویند آن دو فرشته مر اورا
چیست دلیل دانستن تو رسالت وے را واز کجا میگوئی وبچه حجت میگوئی - فیقول قرأت کتاب الله پس میگوید خواندم
کتاب خدا را که قرآن است معجزه است - فآمنت به وصدقت - پس ایمان آوردم بوی وراست گو دانستم اورا انجا وطریق است
که اثبات نبوت بمعجزه واثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی الله علیه وسلم ودیگر اثبات قرآن باعجاز واثبات نبوت بقرآن
وتقریر حدیث ناظر در وجه ثانی است - فینادی مناد من السماء - پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان - ان صدق عبدی
که راست گفت بندۂ من - فافرشوه من الجنة - پس فرش گردانید بنده مرا وبیندازید برای وی فرشی از بهشت وافرشوه
بفتح همزه وقطع اوست وفرش انگندنی - والبسوه من الجنة - وبپوشانید اورا لباسی از بهشت این نیز بفتح همزه وقطع اوست
وافتحوا له بابا الی الجنة - وبکشائید برای وی دری بسوی بهشت - قال گفت آنحضرت - فیاتیه من روحها وطیبها -
پس می آید اورا از راحت بهشت وخوشبوی وی - ویفسح له فی قبره مد بصره - پس کشاده کرده میشود برای وی در گور وی

تا دو رازی بینائی وے یعنی تا آنجا که نظر کار میکند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ و یأتیہ رجل حسن الوجہ۔ و می آید او را مردی نیکو روی
حسن الثیاب۔ نیکو جامہ ہا۔ طیب الریح۔ خوشبوے۔ فیقول ابشر بالذی یسرک۔ پس میگوید آن مرد مژدہ باد ترا بانچہ شادمان
گرداند ترا و ابشار بمعنی مژدہ دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمدہ۔ ہذا یومک الذی کنت توعد۔ این روز تست که وعدہ کردہ
می شدی تو۔ فیقول لہ۔ پس میگوید میت مر او را۔ من انت۔ کیستی تو۔ فوجہک الوجہ۔ پس روے تو روے کامل در حسن
و جمال و کمال ست۔ یجیٔ بالخیر۔ می آرد روے تو نیکی را و بشارت مید ہد بدان و سزاوار این چنین روے راکہ
بیارد نیکی را و بشارت دہد بدان۔ فیقول۔ پس میگوید آن مرد۔ انا عملک الصالح۔ من عمل نیک توام که تمثل کردہ ام باین
صورت۔ فیقول رب اقم الساعۃ رب اقم الساعۃ۔ پس میگوید میت پروردگارا برپاکن قیامت را حتی ارجع الی اہلی ومالی۔
تا آنکہ باز برگردم بسوے اہل خانۂ خود و بسوے مال خود یعنی زندہ گردان مرا تا باز گردم بسوے دنیا و زیادہ کنم عمل صالح را
تا زیادہ کند ثواب و درجہ را ولیکن چون دانست کہ احیا بعد از موت نیست مگر ببعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت
را کنایت از احیا کذا قالوا و احتمال دارد کہ قول او حتی ارجع الی اہلی ومالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آرزوے وی
رجوع بسوے ایشان تا خبر دہد ایشان را بدان چنانکہ میگوید و تمنی میکند مسافری کہ حاصل شدہ است او را نعم در بلاد غربت
فافہم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا و اقبال من الآخرۃ۔ و بدرستی کہ بندہ کافر وقتی
کہ می باشد در بریدگی از دنیا و در روے آوردن بآخرت۔ نزل الیہ من السماء ملائکۃ سود الوجوہ۔ فرود می آیند بسوی وے
فرشتگان سیاہ روے۔ معہم المسوح۔ با ایشان پلاسہاست۔ فیجلسون منہ مد البصر۔ پس می نشینند از میت تا آنجا کہ
نظر کار میکند۔ ثم یجیٔ ملک الموت حتی یجلس عند راسہ فیقول۔ بعد ترمی آید فرشتۂ مرگ تا آنکہ مے نشیند نزد سرے
پس میگوید۔ ایتہا النفس الخبیثۃ اخرجی الی سخط من اللہ۔ اے جان پلید بیرون آے بسوی خشم و ناخوشنودی
از خدا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فتفرق فی جسدہ۔ پس پریشان میشود روح در تن کافر و پراگندہ میگردد و در میرود در اعماق آن
و ناخوش میدارد برآمدن را و نمیخواہد کہ برآید از جہت ترس انچہ می بیند از قہر بخلاف روح مومن کہ میخواہد زود برآید بنشاط و سرور و خوشی
بمشاہدۂ انوار و آثار لطف و کرم۔ فینتزعہا۔ پس میکشد ملک الموت آن روح را۔ کما ینتزع السفود من الصوف المبلول۔
چنانکہ کشیدہ می شود سیخ گرم از پشم ترکہ نزد و کشیدن چیزے از ان پشم بوے بچسپد ہمچنین روح کافر چون کشیدہ میشود
از اقصای عروق بشدت و قوت چنانکہ بیرون می آید با وی چیزے از ان عروق چنانکہ در روایت آیندہ بیاید و درین
غایت ایلام و ازعاج ست و سفود بفتح سین مہملہ و تشدید فا بر وزن تنور آہنی کہ کباب کردہ میشود بوی گوشت و باقی می ماند با وی
بقیۂ از گوشت سوختہ و چون او را از پشم تر شدہ بکشند لابد چیزی از ان خواہد چسپید۔ فیاخذہا۔ پس میگیرد ملک الموت روح کافر
را۔ فاذا اخذہا لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین حتی یجعلوہا فی تلک المسوح و یخرج منہا کانتن ریح جیفۃ وجدت علی وجہ الارض فیصعدون بہا
فلا یمرون بہا علی ملأ من الملائکۃ الا قالوا ما ہذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائہ التی کان یسمی بہا فی الدنیا حتی ینتہی

بہا الی السماء الدنیا فیستفتح لہ فلا یفتح لہ۔ ترجمۂ این عبارت از انچہ گذشت ظاہر شدہ است مجملاً آنکہ حال کافر بعکس حال مومن ست
اگر آنجا فیجعلوہا فی ذلک الکفن بود اینجا حتے یجعلوہا فی تلک المسوح یعنی میگردانند آن را در ان پلاسہا آنجا کاطیب نفحۃ مسک
بود اینجا کانتن ریح جیفۃ آنجا ما ہذا الروح الطیب بود اینجا ما ہذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائہ بود اینجا باقبح اسمائہ۔ ثم قرء رسول
اللہ۔ پستر خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این آیت را۔ لا تفتح لہم ابواب السماء ولا یدخلون الجنۃ۔ کشادہ نمیشود مر کافران را در ہاے
آسمان و در نمی آیند بہشت را۔ حتی یلج الجمل فی سم الخیاط۔ تا آنکہ در آید شتر بآن ضخامت در سوراخ سوزن بآن تنگی۔ فیقول اللہ
پس میگوید خدای عز وجل اکتبوا کتابہ فی سجین فی الارض السفلی۔ بنویسید نامۂ او را در سجین کہ نام جاے ست در تحت زمین ہفتم
کہ پایان ترین زمین ہاست برخلاف علیین کہ بر آسمان ہفتم ست۔ فتطرح روحہ طرحا۔ پس انداختہ میشود روح وی انداختنی سخت۔
ثم قرء۔ پستر خواند آن حضرت این آیت را۔ ومن یشرک باللہ۔ و کسیکہ شرک آرد بخدا۔ فکانما خر من السماء۔ پس گویا بر روے
افتاد از آسمان یعنی از جاے بلند در غایت بلندی کہ از اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرک افتاد۔ فتخطفہ الطیر۔ پس
می ربایند او را پرندگان و ہلاک میگردانند تمثیل ست اہواء مردیہ را کہ پریشان میگردانند افکار را و ہلاک میگردانند در وادی
خذلان۔ او تہوی بہ الریح۔ یا می اندازد او را باد۔ فی مکان سحیق۔ در جاے دور اشارت ست بانداختن شیطان او را در ضلالت
و دور افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و ہلاک ست و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفہ
کہ اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست و جماعۂ دیگر آنانند کہ ممکن ست خلاص ایشان بتوبہ ولیکن بعید ست کذا قال
البیضاوی۔ فتعاد روحہ فی جسدہ و یاتیہ ملکان فیجلسانہ فیقولان لہ من ربک فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فیقولان لہ ما دینک
فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فیقولان لہ ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب
فافرشوہ من النار وافتحوا لہ بابا الی النار فیأتیہ من حرہا و سمومہا و یضیق علیہ قبرہ حتی تختلف فیہ اضلاعہ و یاتیہ رجل قبیح الوجہ
قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوک ہذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجہک الوجہ یجیٔ بالشر فیقول انا
عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعۃ۔ ترجمۂ این عبارت بروجہ مقابلہ از عبارات سابقہ کہ در بیان حال مومن مذکور شد
ظاہر میگردد و آہ ہاہ کلمۂ تحسر و تحیر ست در حال مومن ان صدق عبدی بود اینجا ان کذب بود ذکر عبدی بود آنجا من روحہا و طیبہا
بود و اینجا من حرہا و سمومہا و سموم بفتح سین باد گرم و اضلاع استخوانہای پہلو تنگ گردانیدہ میشود بر کافر گور وے تا کہ
درہم شکند اضلاع او را و توعد اینجا از وعید باشد چنانکہ آنجا از وعد بود و تواند کہ اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استہزا و تہکم
چنانکہ ابشر۔ وفی روایۃ نحوہ۔ و در روایتے دیگر مانند انچہ مذکور شدہ چنانکہ معنی یکے ست و لفظ دیگر۔ و زاد فیہ۔ و زیادہ
کردہ است در روے در مومن این را کہ۔ اذا خرج روحہ صلی علیہ کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء
چون بیرون می آید روح مومن درود می فرستد بر وے ہر فرشتہ کہ میان آسمان و زمین ست و ہر فرشتہ کہ در آسمان ست
وفتحت ابواب السماء۔ و کشادہ میشود و در بعض نسخ لہ یعنے کشادہ میشود برای وے درہاے آسمان۔ لیس من اہل باب

الا وہم یدعون العبد ان یعرج بروحہ من قبلہم۔ نیستند ہیچ جماعہ از اہل ہیچ دری از درہای آسمان مگر آنکہ ایشان میخوانند خدا را و دعا میکنند کہ برداشتہ شود روح وے از جانب ایشان۔ وتنزع نفسہ یعنی الکافر مع العروق۔ وکشیدہ میشود جان وے یعنی جان کافر بارگہا وے چنانکہ در روایت سابق مذکور شد۔ فیلعنہ۔ پس لعنت میکنند او را۔ کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء وتغلق ابواب السماء۔ وبستہ میشود درہاے آسمان۔ لیس من اہل باب الا وہم یدعون الله ان لا یعرج روحہ من قبلہم رواہ احمد وعن عبد الرحمن بن کعب۔ روایت ست از عبد الرحمن بن کعب کہ از کبار تابعین ست و در زمان آن حضرت ولادت یافتہ۔ عن ابیہ۔ از پدرش کہ کعب بن مالک ست از مشاہیر صحابہ وشعرای اسلام وقصۂ توبۂ او در تخلف از غزوہ تبوک مشہور و در نص قرآن مذکور است۔ قال۔ گفت عبد الرحمن۔ لما حضرت کعبا الوفاۃ۔ ہنگامی کہ حاضر شد کعب را وفات۔ اتتہ۔ آمد او را۔ ام بشر بنت البراء بن معرور فقالت پس گفت ام بشر دختر براء بن معرور بفتح میم وسکون عین وبضم راے اولی کہ از انصار است اول کسی کہ بیعت کردہ در لیلۃ العقبہ و پیش از قدوم آنحضرت بمدینہ فوت کردہ و در صحبت ام بشر خلاف ست۔ یا ابا عبد الرحمن۔ کنیت کعب بن مالک ست۔ ان لقیت فلانا فاقرأ علیہ منی السلام۔ اگر ملاقات کنی فلان را دران عالم نام یکے از دوستان خود را برد پس بخوان بروے از من سلام۔ فقال۔ پس گفت کعب بن مالک۔ غفر الله لک یا ام بشر۔ بیامرزد ترا خدای تعالے ای ام بشر این عبارت را در جائی میگویند کہ قائل چیزے گفتہ کہ نمی باید گفت یعنی این چہ سخن ست کہ تو میگوئی۔ نحن اشغل من ذلک۔ ما مشغول تریم ازین کہ آن جا کسے را بشناسیم وسلام و پیام کسے برسانیم یعنی ما را کارہا وشغلہا از عجز و درماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواہد آمد کہ خبر از خود نخواہیم داشت چہ جاے دیگران و این شامل آن کسانے کہ بایشان سلام برسانند نیز ہست یعنی آنجا کسی را از خود خبر ست کہ سلام بوے برساند و باز وی جواب سلام دی بگوید۔ فقالت۔ پس گفت ام بشر۔ یا ابا عبد الرحمن اما سمعت رسول الله صلی الله علیہ وسلم یقول۔ آیا نشنیدہ تو آنحضرت را کہ میگفت۔ ان ارواح المومنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنۃ۔ بدرستیکہ روحہای مسلمانان نہادہ میشود در درون پرندگان سبز کہ می چرند در ختان بہشت را وعلق بالفتح چریدن شجر سبزہ ہا را وتعلق بضم لام ست۔ قال بلی۔ گفت کعب بن مالک آرے شنیدہ ام از پیغمبر خدا این را۔ قالت۔ گفت ام بشر۔ فہو ذلک۔ پس این آن فضل وکرامتے ست کہ امید داشتہ میشود ترا و تو از کمل مومنانی کہ در غایت سرور وحبور خواہی بود نہ مشغول ومخذول۔ رواہ ابن ماجۃ والبیہقی فی کتاب البعث والنشور۔ وعنہ عن ابیہ۔ وہم از عبد الرحمن ابن کعب از پدرش۔ انہ کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال انما نسمۃ المومن طیر تعلق فی شجر الجنۃ۔ نیست روح مومن مگر طیر یعنی در جوف طیر کہ می چرد در درختان بہشت ونسمہ نفحات النسان گاہے اطلاق کردہ میشود بر جسد وگاہے بر روح وانیجا مراد روح ست۔ حتی یرجعہ الله فی جسدہ۔ تا آنکہ باز میگرداند خدای عز وجل او را در تن وی۔ یوم یبعثہ۔ روزے کہ برانگیزد او را از خاک۔ رواہ مالک والنسائی والبیہقی فی کتاب البعث والنشور۔ بدانکہ روایات درین حدیث

مختلف آمدہ و در روایتے فی طیر آمدہ و در روایتے فی حواصل طیر و در روایتے فی جوف طیر خضر و در روایتے کطیر و در روایتے فی صورۃ طیر و در روایتے طیر و این محمول بر یکے ازین تقدیرات خواہد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضر ست و در روایتے طیر ابیض آمدہ و بر ہر تقدیر فہم این از قیاس عقل بعید ست وقدرت حق شامل ست ہمہ چیز ہا را و تعلق روح بطیر نہ بطریق تعلق روح ست ببدن بہ تدبیر و تصرف دران تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل مرتبۂ ایشان کہ از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی دران بلکہ ایداع جوہر روح ست دران مثل وضع جواہر در صنادیق ونگاہداشت آن دران و این نوع تکریم وتنعیم ست مر ایشان را ونیز بدانکہ بعض این را تخصیص بشہدا کنند و بعض عام دارند تمامہ مومنان را و ظاہر احادیث ہمین ست و درین احادیث دلیل ست بر بقای ارواح وتنعیم وتعذیب آن والله اعلم وعن محمد بن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد الله وہو یموت۔ محمد بن المنکدر بضم میم وسکون نون وکسر دال کہ از تابعین ست گفت در آمدم بر جابر کہ از مشاہیر صحابہ است در حالیکہ وے می مرد۔ فقلت اقرأ علی رسول الله صلی الله علیہ وسلم السلام۔ پس گفتم من بخوان بر آنحضرت یعنی از جانب من سلام۔ رواہ ابن ماجۃ

باب غسل المیت وتکفینہ

باب در بیان غسل میت و در کفن در آوردن وے بدانکہ غسل میت فرض ست باجماع ونیز اجماع است بر آنکہ ایجاب غسل بجہت ادای حق میت ست و ازین جہت فرض کفایہ شد کہ در ادای حق وی فعل بعض کافی ست و اختلاف کردہ اند در سبب وجوب آن اکثر بر آنند کہ غسل میت نہ از جہت نجاست ست کہ حلول میکند بموت بلکہ از جہت حدث ست زیرا کہ موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل ست زیرا کہ انسان نجس نمیگردد از جہت کرامت وی ولیکن در حی اقتصار کردہ شد بر اعضای اربعہ از جہت حرج کہ بسبب حدث متکرر ست از وی و ہر بار شستن تمام بدن حرجے دارد و چون در میت حرج نبود عائد شد بحال کہ شستن تمام بدن ست و بعض گفتہ اند سبب غسل نجاست میت ست زیرا کہ آدمی حیوان دموی ست پس متنجس گردد بموت چنانکہ سائر حیوانات و لہذا اگر یکے میت را نجود بردارد و پیش از غسل صحیح نیست نماز وی واگر از جہت حدث بودے درست بودی ہمچو برداشتن محدث غایت آنکہ آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست مرتبہ موتیہ بغسل بجہت تکریم بخلاف کافر کہ پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمیگردد نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتے از ابی ہریرہ آمدہ است کہ ان المومن لا ینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول بآنکہ سبب وجوب غسل میت حدث ست و اختلاف ست در غسل میت کہ نیت شرط ست یا نہ ظاہر آنست کہ شرط ست کذا قال الشیخ ابن الہمام ومضمضہ واستنشاق در غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفہ وہمچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی وتکفین کفن ساختن مردہ را وکفن در اصل صوف رستن وکفن بفتحتین جامۂ مردہ

الفصل الاول عن ام عطیۃ۔ قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیہ وسلم ونحن نغسل ابنتہ۔ روایت ست از ام عطیۂ انصاریہ کہ از کبار صحابیات ست وبا آن حضرت غزا میکرد ومجروحان را مداوی میکرد وبیماران را تمریض میکرد

گفت در آمد بر ما آنحضرت و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشهر ست۔ فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک۔ پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر ازان که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است۔ ان رأیتن ذلک۔ اگر مصلحت می بینید شما و نیک وانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد۔ بماء و سدر۔ بشوئید بآب و برگهاے درخت کنار که در آب بجوشانید که آن او خل ست در تطهیر و تنظیف۔ واجعلن فی الآخرة کافورا۔ و بگردانید در مرة اخرے کافور را۔ او شیئا من کافور۔ یا چیزے از کافور شک راوی ست در لفظ که کافورا گفته یا شیئا من کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافور ست در آب جمهور باین قائل اند و کوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن ببدن بمالند و گفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثے نیز درین باب روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز ست استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین ست نزد بعض از اهل علم و این قول احمد و اسحٰق ست و بعضے از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برائے میت۔ فاذا فرغتن فآذننی۔ پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید۔ فلما فرغنا آذناه۔ پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را۔ فالقی الینا حقوه پس انداخت آنحضرت بسوے ما ته بند خود را و حقو بفتح حاے مهمله و کسر نیز آمده و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی بند ازار هر دو آمده و مراد اینجا ازار ست۔ وقال اشعرنها ایاه۔ و گفت آنحضرت شعار گردانید برائے وے این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوے برسد و شعار جامه که در درون جامه ها پوشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی موے و درینجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده۔ و فی روایة و در روایتے این چنین آمده که۔ اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا۔ بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه است و اسراف۔ وابدأن بمیامنها۔ و آغاز کنید در غسل اعضا از جانبهاے راست وی و مواضع الوضوء منها۔ و ابتدا کنید بجاهاے وضو یعنی اعضاے آن از وے۔ وقالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون۔ و گفت ام عطیه پس بافتیم ما موے او را سه گیسو۔ فالقیناها خلفها۔ پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی شاید که این نیز بامر آنحضرت یا اذن وے بوده باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم۔ متفق علیه۔ وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب۔ گفت عائشه که آنحضرت کفن کرده شد در سه جامه که ازار ردا و لفافه است۔ یمانیة۔ بتخفیف یا منسوب بیمن۔ بیض۔ جامهاے سپید جمع ابیض۔ سحولیة۔ بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه ایست از یمن و بعض سحول قصار را گویند و سحل بمعنی شستن ست یعنی مغسول و مقصور بود ندآن جامه ها و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامه سفید پاک ست از پنبه اما النسبت بجمع شاذ ست و بعض گفته که بضم نیز نام قریه است۔ من کرسف۔ از پنبه بود ند آن جامها و کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبه۔ لیس فیها قمیص ولا عمامة۔ نه بود دران سه جامه پیراهن و نه دستار ظاهر این

عبارت درین ست که قمیص و عمامه در کفن آن حضرت نبود و بعض تاویل میکنند بآنکه مراد آنست که قمیص و عمامه دران سه جامه نبود بلکه خارج ازان سه جامه بودند پس مجموع اکفان آنحضرت پنج باشد و اول اصح ست زیراکه بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آنحضرت مگر سه جامه و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما نیز سنت کفن سه جامه است لیکن ذکر کرده است ازان در هدایه قمیص [illegible] استحسان کرده اند آن را بعض متاخرین برائے اشراف و گفته اند که دم عمامه بجانب روی اندازند نه بپشت چنانکه در حالت حیات و مراد ثلثه لفائف ست و همچنین ست نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقه است۔ متفق علیه۔ وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه۔ چون تکفین کند یکے از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را مراد بتحسین کفن آن ست که تمام باشد و نظیف و سفید و بے اسراف و تبذیر و نو و شسته دران برابر ست اما آنچه مسرفان کنند برائے تکبر حرام و مکروه است اشد حرمت و کراهت۔ رواه مسلم۔ وعن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی گفت ابن عباس که مردے بود با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فوقصته ناقته و هو محرم۔ پس انداخت او را ناقه و شکست گردن او را و حال آنکه وی محرم بود۔ فمات۔ پس مرد آن مرد۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء و سدر۔ بشوئید او را بآب و برگ کنار۔ وکفنوه فی ثوبیه۔ و تکفین کنید او را در دو جامهاے او که در احرام پوشیده بود۔ ولا تمسوه بطیب و نسائید او را ببوے خوش۔ ولا تخمروا رأسه۔ و نپوشید سر او را چنانکه حکم محرم ست۔ فانه یبعث یوم القیمة ملبیا۔ پس بدرستیکه وے برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان۔ متفق علیه۔ وازین حدیث معلوم می شود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و امام احمد و شافعی هم برین اند و نزد امام ابوحنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتے ست و آن حضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما عدم مس طیب و تخمیر راس مخصوص بود و آن را امر کلی بطریق تشریع نکرد والله اعلم۔ و سنذکر حدیث خباب۔ و باشد که ذکر کنیم حدیث خباب بخاے معجمه و تشدید موحده که دران حدیث این ست که۔ قتل مصعب بن عمیر۔ فی باب جامع المناقب۔ که در آخر کتاب در مناقب صحابه مذکور ست۔ ان شاء الله تعالی

الفصل الثانی عن ابن عباس۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیاض۔ بپوشید از جامهاے خود سپید را۔ فانها من خیر ثیابکم۔ زیراکه جامه هاے سفید از جمله بهترین جامه هاے شما اند۔ وکفنوا فیها موتاکم۔ و تکفین کنید دران مرده هاے خود را۔ ومن خیر اکحالکم الاثمد۔ و از بهترین سرمه هاے شما اثمد ست بکسر همزه و میم سنگ سرمه۔ فانه ینبت الشعر۔ زیراکه وے میرویاند موے مژگان را۔ ویجلو البصر۔ و روشن میکند بینائی را۔ رواه ابو داود والترمذی و روی ابن ماجه الی موتاکم۔ و روایت کرده است ابن ماجه تا لفظ موتاکم و ذکر کحل و اثمد نکرده است۔ وعن علی رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تغالوا۔ بفتح تا و لام۔ فی الکفن۔ گران بها مکنید در کفن۔ فانه یسلب سلبا سریعا۔ پس بدرستیکه کفن ربوده میشود یعنی کهنه میگردد و در گور ربوده می شتاب

یعنی زود کہنہ وخراب میشود پس چہ حاجت نفاست وگرانی بہاست مقصود نہی از تبذیر واسراف در کفن ست۔ رواہ ابوداؤد
واز ابوبکر صدیق آوردہ اند کہ وصیت کرد بتکفین وے در دو جامہ کہ پوشیدہ بود وگفت کہ بشوئید اینہا را وتکفین کنید
مرا در ان زیراکہ زندہ محتاج تر ست بجامۂ نو وگفت اینہا برائے ریم وزرد آب وتراب اند۔ وعن ابی سعید
الخدری انہ لما حضرہ الموت دعا بثیاب جدد فلبسہا۔ واز ابی سعید خدری آمدہ است کہ ہنگامیکہ حاضر شد
او را موت طلبید جامہ ہائے نو را پس پوشید آنہا را۔ ثم قال سمعت رسول اللہ۔ پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ المیت یبعث فی ثیابہ التی یموت فیہا۔ مردہ برانگیختہ میشود در جامہ ہائے
وے کہ می میرد در وے۔ رواہ ابوداؤد۔ وظاہر این حدیث آن ست کہ ابوسعید کہ جامہ ہائے نو پوشید بجہت
امتثال امر این حدیث پوشید ومراد باین حدیث ظاہر اوست کہ بعث در جامہ میباشد واین مشکل ست زیراکہ در حدیث
صحیح وارد شدہ است کہ حشر کردہ میشوند مردم برہنہ تن وبرہنہ پا وکلام درین باب بسیار ست وجلا از ان در شرح
مذکور ست وغایت انچہ درین مقام توان گفت آن ست کہ گفتہ اند کہ مراد ثیاب در حدیث اعمال ست کہ می میرد بیت
بران اعمال وعرب کنایت میکنند از اعمال بہ ثیاب از جہت ملابست مرد با اعمال چنانکہ بہ ثیاب ودر تاویل قول حق سبحانہ
وثیابک فطہر گفتہ اند ای اعمالک فاصلح وابوسعید رضی اللہ عنہ جامہ ہائے نو کہ پوشید از برائے نظافت وطہارت پوشید
ودرین میان ناگہان این حدیث او را خطور کرد کہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ بود وتاویل حدیث ہمان ست
کہ کردہ اند کہ ثیاب کنایہ از اعمال ست نہ آنکہ بجہت استشہاد لبس ثیاب جدید آورد ومقصود ابی سعید ایہام حمل بر ظاہر
نیز می تواند بود بجہت کمال حرص بر امتثال ظواہر اگرچہ حقیقۃ مراد دیگر ست فافہم واللہ اعلم۔ وعن عبادۃ بن الصامت
عن رسول اللہ صلعم خیر الکفن الحلۃ۔ بہترین کفن حلہ است کہ عبارت از ردا وازار ست از برد یمن وظاہر امراد
آن ست کہ نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد ودو جامہ بہتر اند واگر سہ جامہ کنند آن سنت ست ومرتبۂ کمال وتمام ست
۔ وخیر الاضحیۃ الکبش الاقرن۔ وبہترین قربانی کبش شاخدار کہ آن را قچقار گویند زیراکہ جثۂ وے عظیم میباشد
ودر اغلب فربہ میباشد ودر روایات آمدہ است کہ فدائے ولد ابراہیم علیہما السلام بآن بود وظاہرا سوال در مجلس در
کفن واضحیہ تقریب افتادہ باشد ازین جہت جواب ہر دو گفت وحاجت نیست کہ احداث مناسبتی درین دو فقرہ
کنند چنانچہ تکلف کردہ اند واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ عن ابی امامۃ۔ وعن ابن عباس قال امر
رسول اللہ۔ گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقتلی احد ان ینزع عنہم الحدید والجلود۔ بکشتگان
غزوۂ احد کہ کشیدہ شود از ایشان آہن وپوششہا کہ از جنس پوست باشد۔ وان یدفنوا بدمائہم وثیابہم۔ وامر کرد کہ دفن
کردہ شوند بخونہائے ایشان وجامہ ہائے ایشان۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ

الفصل الثالث

الفصل الثالث۔ عن سعد بن ابراہیم عن ابیہ ان عبدالرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما۔

روایت ست از سعد بن ابراہیم از پدرش ابراہیم بن عبدالرحمن عوف کہ عبدالرحمن بن عوف آوردہ شد نزد وی طعامی
وبود وے روزہ دار۔ فقال۔ پس گفت عبدالرحمن۔ قتل مصعب ابن عمیر وہو خیر منی۔ کشتہ شد مصعب بن عمیر در غزوۂ احد
وحال آنکہ وے بہتر بود از من۔ کفن فی بردۃ۔ تکفین کردہ شد در یک چادرے کوتاہے کہ۔ ان غطی راسہ بدت رجلاہ
اگر پوشیدہ میشد سر وے پیدا میشد ہر دو پائے وے۔ وان غطی رجلاہ بدا راسہ۔ واگر پوشیدہ میشد ہر دو پای وے
پیدا میشد سر وے۔ وارہ قال۔ وگمان می برم او را یعنی عبدالرحمن بن عوف را کہ گفت این را نیز۔ وقتل حمزۃ وہو خیر منی
وکشتہ شد حمزہ بن عبدالمطلب وحال آنکہ وے بہتر بود از من وکفن وے نیز باین حالت بود تا آنکہ بیشتر شدہ بر پاہائے
او کاہ ویوشیدہ شدہ بدان چنانکہ در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثہ بن مضرب گذشت۔ ثم بسط لنا من الدنیا
بستر فراخ کردہ شد مارا از دنیا آن قدر کہ فراخ کردہ شد چنانکہ از حال عبدالرحمن بن عوف مشہور ست۔ او قال اعطینا
من الدنیا ما اعطینا۔ یا گفت دادہ شد مارا از دنیا انچہ دادہ شد شک راوی ست درین روایت۔ وقد خشینا ان تکون
حسناتنا عجلت لنا۔ وبتحقیق ترسیدیم ما کہ باشد ثواب نیکیہائے ما کہ شتاب دادہ شدہ است درین جہان وبدان جہان
ما را چیزے نباشد۔ ثم جعل یبکی پس ہدایستاد عبدالرحمن بن عوف کہ میگرید۔ حتی ترک الطعام۔ تا آنکہ طعام را نخورد وآنکہ
روزہ دار بود۔ رواہ البخاری۔ ودرین حدیث دلیل ست بر آنکہ نزد ضرورت ہر چہ از کفن میسر گردد سنت ہمان ست و
مصعب ابن عمیر رضی اللہ عنہ از اجلۂ صحابہ وفضلای ایشان بود واز اہل بدر بود واز شہدای احد است ودر جاہلیت از
متنعم ترین مردم بود در طعام ولباس وچون مسلمان شد بنہایت زہد ورزید وفقر اختیار کرد روایت ست کہ کیباری نزد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد پوست گوسپند در کمر بستہ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باصحابہ نظر کنید باین
مرد کہ روشن گردانیدہ است خدائے تعالے دل او را بایمان ودیدم او را بکہ کہ مادر وپدر وے او را از خوشترین طعام
میخورانیدند وبروے حلہ میدیدیم کہ بدو لیست درہم می ارزید محبت خدا ورسول خدا او را باین حال گردانیدہ وحمزۃ
بن عبدالمطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رضی اللہ عنہ کہ او را سید الشہداء خوانند نیز از اہل بدر وشہدای
احد ست پس عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ ہر دو را بہتر از خود خواند وگفت کہ آنہا باین حال از دنیا رفتند وما این
چنین متنعم میکنیم جاین یا جرم سعہ بر حال ایشان یا حسرت ست بر حال خود فافہم ودرینجا بحث میکنند کہ عبدالرحمن
بن عوف از عشرۂ مبشرہ است کہ افضل صحابہ اند پس چون مصعب بن عمیر را بہتر از خود خواند جواب میگویند کہ این
تواضع است از عبدالرحمن بن عوف نسبت بایشان یا خیریت عام تر از افضلیت ست چنانکہ بعض گفتہ اند وشیخ ابن حجر
در شرح تو گفتہ کہ احتمال دارد کہ این قرار داد کہ عشرۂ مبشرہ افضل اند نسبت بکسے باشد کہ شہید نشدہ در زمان آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم واللہ اعلم۔ وعن جابر قال اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عبداللہ بن ابی بعد ما ادخل حفرتہ
روایت ست از جابر گفت آمد آنحضرت عبداللہ بن ابی را کہ ظاہر النفاق ورئیس منافقین بود بعد از آنکہ در آوردہ شد

ن منافق در گوے کہ برائے وے کندہ بودند عبارت ست از قبر ست و قبر نگفت از برای اہانت وے۔ فامر بہ۔ پس امر کرد
آن حضرت بہ برآوردن او از حفرہ۔ فاخرج۔ پس بیرون آوردہ شد۔ فوضعہ علی رکبتیہ۔ پس نہاد آن حضرت او را
بر دو زانوے خود۔ فنفث فیہ من ریقہ۔ پس دمید آنحضرت در کفن وے و انداخت در وے از آب دہن خود و البسہ قمیصہ
و پوشانید او را پیراہن خود۔ قال وکان کسا عباسا قمیصا۔ و بود کہ عبد اللہ بن ابی پوشانیدہ بود عباس را کہ عم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود پیراہنی را از خود در وقتے کہ عباس را روز بدر بند کردہ آوردند برہنہ بود پیراہن ہیچ کس
بر قد وی راست نمی آمد بجہت طول قامتی کہ داشت و عبد اللہ ابن ابی نیز طویل القامت بود پس عباس را پیراہن خود پوشانید
پس آنحضرت پیراہن خود را بوی پوشانید از برائے مکافات تا منافق را نزد وے نعمتے نماند مکافات ناکردہ۔ متفق علیہ
و در این حدیث نیز اشکال می آرند کہ چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد و دمید در کفن او و حال آنکہ در قرآن مجید ست
(ولا تصل علی احد منہم مات ابدا ولا تقم علی قبرہ) دعا مکن بر ہیچ یکے از ایشان کہ مردہ است و مایست بر قبر وے جواب
میگویند کہ شاید کہ این واقعہ پیش از نزول این آیت بودہ و بعض میگویند کہ پیش از اعلام حق تعالے بود بکفر وی و فیہ ما فیہ
و بعض گفتہ اند کہ این را از برائے تالیف قلب پسر وے و اکرام وے کرد کہ از مومنان مخلص بود و پس گویا کہ آنحضرت
فرمود کہ ما کردیم آنچہ در وسع ما بود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی ست و بعض گفتہ اند کہ پسر وی التماس کرد از آن حضرت
پس آنحضرت بالتماس وے بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی اللہ عنہ دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نہی
نکردہ است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساختہ اند در آن کہ استغفر لہم او لا تستغفر لہم پس نازل شد قول حق تعالی
ولا تصل علی احد منہم مات ابدا الآیۃ و گویا کہ عمر فہمیدہ بود نہی از جای دیگر کذا فی بعض الشروح و در کتب سیر آمدہ است
کہ چون آنحضرت این را کرد ایمان آوردند از قوم ابی ہزار کس واللہ اعلم

باب المشی بالجنازۃ والصلوۃ علیہا

بدانکہ پیادہ رفتن و سوارہ رفتن ہمراہ جنازہ ہر دو جائز است و مشی افضل ست و سوارہ را باید کہ در پس جنازہ رود و پیادہ را
پیش و پس رفتن ہر دو روا است و پس رفتن افضل است و نماز جنازہ فرض کفایت ست زیرا کہ غرض از نماز کہ اداے حق
میت ست حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طہارت اوست و نہادن جنازہ پیش مصلی پس باین
قید جائز نیست بر غائب و نہ بر حاضر محمول بر دابہ و نہ موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کردہ شد بے غسل و ممکن نیست
بیرون آوردن وے بے قبر کندن ساقط میگردد شرط طہارت و نماز گزاردہ میشود بر قبر بے غسل و اگر برآوردن
بی آن ممکن است برآرند و غسل دہند و نماز کنند و اگر نادانستہ بے غسل نماز کردند و بے قبر کندن برآوردہ غسل دادند اعادہ کنند
نماز ما و نماز بر غائب جائز ست نزد شافعی و کلام در آن بیاید در نماز گزاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر نجاشی

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسرعوا بالجنازۃ۔ شتابی کنید

بجنازہ یعنی بہ برداشتن او بسوے قبر و این مستلزم پویہ رفتن نیست و بعضے گفتہ اند مراد شتابی تجہیز و تکفین ست سیاق
حدیث ناظر در اول ست چنانکہ فرمود۔ فان تک صالحۃ فخیر تقدمونہا الیہ۔ پس اگر باشد جنازہ یعنی میت نیکو کار پس شتابی کردن
و زود بقبر رسانیدن آن را نیکی ست کہ پیش میفرستید جنازہ را بسوی آن نیکی۔ وان تک سوی ذلک فشر تضعونہ عن رقابکم
و اگر ہست جنازہ غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شرے ست کہ مے نہید آن را از گردن خود۔ متفق علیہ۔ وعن ابی سعید
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضعت الجنازۃ فاحتملہا الرجال علی اعناقہم۔ و وقتیکہ نہادہ میشود جنازہ یعنی میت
بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنہاے خود۔ فان کانت صالحۃ قالت قدمونی پس اگر باشد میت نیکو کار میگوید پیش فرستید
مرا بثواب عمل صالح کہ من کردہ ام و اسناد قول بجنازہ کہ جثہ میت ست مجاز ست و قائل روح ست و تواند کہ روح را در آن
حال بجثہ میفرستادہ باشند واللہ اعلم۔ وان کانت غیر صالحۃ قالت لاہلہا یا ویلہا این تذہبون بہا۔ و اگر باشد بدکار میگوید
جنازہ مر کسان خود را یعنی آنہا کہ بر میدارند او را اے واے کجا می برید او را ظاہر آن بود کہ گوید یا ویل کجا می برید مرا
و لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا کہ غیر اوست و تواند کہ این از تصرف راوی باشد بجہت کراہت نسبت
ویل بخود و ویل بمعنے واے و سختی و نام وادی در جہنم آید۔ یسمع صوتہا کل شیء الا الانسان۔ میشنود آواز او را ہر چیز از
حیوانات بلکہ نباتات و جمادات نیز مگر آدمی کہ بمقتضیہ تکلیف ستر و کتمان آن از وے مطلوب ست تا ایمان بغیب باشد
و نیز میفرماید کہ۔ ولو سمع الانسان لصعق۔ اگر میشنید آدمی ہر آئینہ ہلاک میشد بجہت فضاعت و دہشت۔ رواہ البخاری
وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رأیتم الجنازۃ۔ چون بہ بینید جنازہ را کہ بیرون می آرند از درون
و احتمال دارد کہ مراد رویت جنازہ باشد در وقتے کہ نشستہ باشید و جنازہ در نظر افتد و ظاہر سیاق این حدیث مدلول ست
فافہم۔ فقوموا۔ پس بایستید از برائے ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی یا بجہت ہول و دہشت شان وی چنانکہ
در حدیث آیندہ مفہوم میگردد۔ فمن تبعہا فلا یقعد حتی توضع۔ پس کسے کہ پیروی میکند جنازہ را و ہمراہ وی میرود
پس باید کہ ننشیند تا آنکہ نہادہ شود جنازہ یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق ست باحادیث۔ متفق علیہ۔ وعن
جابر۔ قال مرت جنازۃ فقام لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقمنا معہ۔ گفت جابر بن عبد اللہ گذشت جنازہ پس ایستاد
برائے او آن حضرت و ایستادیم ما نیز با آن حضرت۔ فقلنا۔ پس گفتیم ما۔ یا رسول اللہ انہا یہودیۃ۔ بدرستی کہ این
جنازہ زن یہودیہ است نہ مسلمان کہ برائے تکریم و تعظیم ایمان وے بایستید۔ فقال ان الموت فزع۔ بفتح زای
پس گفت آن حضرت کہ مرگ جاے ترس و دہشت ست۔ فاذا رأیتم الجنازۃ فقوموا پس چون بہ بینید شما جنازہ را
پس بایستید اگرچہ جنازہ کافر باشد۔ متفق علیہ۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رأینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قام فقمنا و قعد فقعدنا یعنی فی الجنازۃ۔ گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ دیدیم ما آن حضرت را کہ ایستاد یعنی
در جنازہ پس ایستادیم ما نیز بمتابعت وے و دیدم وے را کہ نشست پس نشستیم ما این را دو معنی ست یکی آنکہ

ایستاد آن حضرت بدیدن جنازه پس ایستادیم وچون گذشت و دور رفت از نظر بنشست ما نیز نشستیم و آنکه آنحضرت
چندگاه بایستاد و بعد ازان نشست و نے ایستاد پس ایستادن امرے واجب نبود یا واجب بود معلوم شده است
که منسوخ گشت بفعل اخیر - رواه مسلم وفی روایة مالک و ابی داؤد قام فی الجنازة ثم قعد بعد - ایستاد آنحضرت بجهت
دیدن جنازه بعد ازان بنشست این روایت نیز محتمل دو معنی ست وظاهر ثانی ست - وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتبع - بتشدید و در بعض من تبع - جنازة مسلم ایمانا و احتسابا - کسیکه
پس روی کند جنازهٔ مسلمانی را بجهت ایمان آوردن بفرمودهٔ شرع وطلب کردن ثواب - وکان معه حتی یصلی علیها - وباشد
باوی تا آنکه بگزارده نماز بروے وبفتح لام یصلی نیز روایت ست یعنے تا آنکه گزارده شود نماز بروی واول اقوی واظهر ست
- ویفرغ من دفنها - وتا آنکه فارغ گردد یا فارغ کرده شود از دفن وی - فانه یرجع من الاجر بقیراطین پس بدرستی که وے
باز میگردد بدو قیراط از اجر یعنی اجر او مضاعف ست و قیراط دو از دهم حصه از دینار باین حساب نصف دانق باشد
که نام ششم حصهٔ از دینار است وبعض بیست وچهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع دانق باشد - کل قیراط مثل احد -
هر قیراط آن جهان مانند کوه احد ست این تصویر و تمثیل ست برای عظمت فضل وثواب آن - ومن صلی علیها ثم رجع
قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط - وکسیکه نماز گزارد وپس برگردد پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدرستی که وی برمیگردد
بیک قیراط از اجر یعنی اجر وے نصف اجر اول ست - متفق علیه - وعنه - ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی للناس النجاشی
الیوم الذی مات فیه - وهم از ابی هریره است که آنحضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی که بادشاه حبشه بود و بر دین نصاری بود
پس ایمان آورده بحضرت وهجرت کردند صحابه نزد وی وخدمتها کرد ایشان را و نجاشی لقب بادشاه حبشه است و نام این نجاشی
اصحمه بود و مشهور در نجاشی فتح نون وتخفیف جیم وتخفیف یا ست پس چون در حبشه مرد آنحضرت بمردم خبر داد از مردن وی
همان روزے که مرد نجاشی دران روز - وخرج بهم الی المصلی - وبیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلای عید -
فصف بهم - پس صف بست بمردم - وکبر اربع تکبیرات - وتکبیر برآورد چهار تکبیر - متفق علیه - واین حدیث متمسک شافعی ست
در جواز صلوة جنازه بر غائب وما میگوئیم که نجاشی نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وے
وآورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد وبرداشته شد پرده از وے ورویت امام کافیست واز آنحضرت در غیر نجاشی
مثل معاویه مزنی که در مدینه مرد وآنحضرت به تبوک بود وبر زید بن حارثه وجعفر ابن ابی طالب که در غزوهٔ موته شهید شدند نیز
نماز غائبانه روایت کرده اند ودر اسناد آن احادیث سخن ست بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت ست صلی الله علیه وسلم
والآن در حرمین شریفین زادهما الله تشریفاً وتعظیماً متعارف ست وبعض حنفیه نیز میکنند - وعن عبد الرحمن
ابن ابی لیلی - از کبار تابعین ست صد و بیست از صحابه را دریافته روایت میکند از علی ابن ابی طالب وعثمان بن عفان
وغیر ایشان ووے از تابعین کوفه است بے نظیر وقت بود - قال - گفت - کان زید بن ارقم یکبر علی جنائزنا اربعا -

بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است تکبیر میگفت بر جنازه هاے ما چهار تکبیر - وانه کبر علی جنازة خمسا - وبدرستیکه وی تکبیر
گفت بر یک جنازه پنج تکبیر - فسألناه - پس پرسیدیم او را که تو همیشه چهار تکبیر میگفتی امروز چرا پنج تکبیر گفتی - فقال کان رسول الله
پس گفت زید بن ارقم بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یکبرها - میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا تا پنج هم میگفت - ثم ائمه اربعه اتفاق دارند
بر چهار تکبیر واز حضرت رسول الله صلعم واصحاب وے زیاده ازان مروی و ماثور ست وگفته اند که آنچه ثابت شده است
از آنحضرت آخر الامر چهار است و بر همین ست قرار و در شرح زیاده ازین کلام کرده شده است - رواه مسلم - وعن طلحة
ابن عبد الله بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة الکتاب - روایت ست از طلحه بن عبد الله
بن عوف که از مشاهیر تابعین ست و برادر زادهٔ عبد الرحمن بن عوف ست گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس
خواند ابن عباس فاتحة الکتاب را - فقال - پس گفت ابن عباس - لتعلموا انها سنة - یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه
تا بدانید که آن سنت ست - رواه البخاری - بدانکه علمای حنفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که در صلوة جنازه قرأت فاتحه نیست
مگر آنکه بنیت ثنا ودعا بخواند ومیگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن آن واین مذهب ابی حنیفه
ومالک وثوری ست وعمل صحابه دران مختلف آمده وطحاوی گفته شاید که خواندن بعض صحابه فاتحه را در صلوة جنازه
بطریق ثنا ودعا بود نه بر وجه قرأت ونزد شافعی بخواند فاتحه را واز کلام فتح الباری ظاهر میشود که مراد وی باین مشروعیت
قرأت ست نه وجوب آن وکرمانی گفته است که واجب ست ومراد بسنت در کلام ابن عباس طریقهٔ مسلوکه در دین ست
وطیبی نیز همچنین گفته والله اعلم - وعن عوف بن مالک قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی جنازة - گفت عوف بن
مالک اشجعی که صحابی ست واول مشاهد او خیبر ست نماز گزارد آنحضرت بر جنازه - فحفظت من دعائه - پس یاد گرفتم
من چیزے از دعاے آنحضرت - وهو یقول - وآنحضرت میگفت ومیخواند این دعا را - اللهم اغفر له وارحمه - خداوندا بیامرز
او را ورحمت کن او را - وعافه واعف عنه - وعافیت ده وسلامت بخش او را وعفو کن از وے - واکرم نزله - گرامی دار مهمانی
او را ونزل بضم نون وسکون زاے وبضم زای نیز آمده آنچه پیش مهمان فرود آرند وبنهند از طعام - ووسع مدخله - وفراخ
گردان جاے درآمدن او را که قبر اوست - واغسله بالماء والثلج والبرد - وبشوے او را بآب وبرف وژاله یعنی بانواع
مطهرات کنایت ست از کمال مغفرت وتمام آن - ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس - وپاکیزه گردان
او را از گناهان چنانکه پاکیزه گردانیدهٔ جامهٔ سپید را از چرک و ریمناکی - وابدله دارا خیرا من داره - وبدل کن او را سرای
دران عالم بهتر از سرای او درین جهان - واهلا خیرا من اهله - واهل خانه بهتر از اهل خانهٔ وے فی الصراح اهل کسان
وکسان سرای وجاے - وزوجا خیرا من زوجه - وجفتے بهتر از جفت وی وزوج بر مرد وزن هر دو اطلاق کنند - وادخله
الجنة واعذه من عذاب القبر - ودرآر او را در بهشت وپناه ده او را از عذاب قبر - او من عذاب النار - او برای شک ست
یا بمعنی واو - وفی روایة وقه فتنة القبر وعذاب النار - وبه پرهیزان او را از فتنه وابتلای قبر واز عذاب آتش این روایت

ولالت دارد بران که کلمه او در روایت سابق بمعنی واو ست - قال حتی تمنیت ان اکون انا ذلک المیت - راوی حدیث که عوف بن مالک ست میگوید که چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم کاشکی من میبودم آن میت که آنحضرت این دعا در حق من میکرد - رواه مسلم - وعن ابی سلمة بن عبدالرحمن ان عائشة رضی الله عنها - لما توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلی علیه - روایت ست از ابی سلمه بن عبدالرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد ابن ابی وقاص نزد عائشه رضی الله عنها برای نماز آوروند گفت عائشه در آرید او را در مسجد تا آنکه نماز گزارم من بروی و چون مسجد نزدیک بحجره وے رضی الله عنها بود گفت عائشه در مسجد در آرید تا من توانم بروے نماز گزارد - فانکر ذلک علیها پس انکار کرده شد این سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد میگزارم - فقالت - پس گفت عائشه در رد انکار ایشان - والله لقد صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد - بخدا سوگند هر آینه بتحقیق گزارد آنحضرت بر دو پسر زنے که نامش بیضاست در مسجد - سهیل واخیه - آن دو پسر کدام اند سهیل و برادر وی که اسمش سهل ست هر دو صحابی اند مشهور بنسبت مادر شده اند و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتے آمده است که گفت عائشه عجب ست زود فراموشی مردم عمل آنحضرت را صلعم - رواه مسلم - بدانکه علما را اختلاف ست در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما کروه است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضے از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آن ست که مسجد مبنی برای نماز فرض و توابع اوست از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعض گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آنست که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد ست و اول موافق تر ست اطلاق حدیث را باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی ست یا تحریمی و اول ظاهر تر ست و نزد شافعی جائز ست بے کراهت و مذهب مالک موافق ماست و از امام احمد نیز نصے نیافتیم و ظاهر آنست که با شافعی ست و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب ست و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره است که هر که نماز بگزارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را و اما حدیث عائشه روایت واقعه مخصوص ست نه عام و آنچه ثابت میشود همین قدر است که آنحضرت این را یکباری کرده و تواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بران شده باشد و در روایتے آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معتکف بود از ینجهت در مسجد گزارد و نیز در روایتے آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف میان حنفیه نیز گفته اند که مصلای مسجد مکانے متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجره هاے ازواج مطهره ایضا مبنی بر آنست و ظاهر میشود که این ست مبناے آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدے باشد معد برای آن جائز ست و روی بے کراهت و نیز انکار صحابه و تابعین باکثرت ایشان دلیل ست بران که امر قرار یافته بود و بعد از ان بر ترک و نسخ و از ینجا معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنسیان محل سخن ست بلکه وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم

و در شرح و رانجا سخن بسیار ست فلینظر ثمه - وعن سمرة بن جندب قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها - گفت سمره بن جندب نماز گزاردم پس آن حضرت بر جنازه زنے که مرده در حالت زچگی - فقام وسطها - پس ایستاد آنحضرت در وسط آن روایت مشهوره بتحریک سین ست و بسکون نیز روایت ست و وسط بتحریک بمعنی میانه و بسکون میان چنانکه بعض ظرفا گفته اند که متحرک ساکن ست یعنی یکے ست که نمی جنبد و از جائے بجائے نمیرود و ساکن متحرک ست که می جنبد و مواضع متعدد ست و این متمسک شافعی ست که میگوید که مستحب ست موقف امام نزد عجزه امرأة و مذهب نزد ما آن ست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط ست باعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سر است و تحت وے بطن و ران ها و تخیل که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه و راوی گمان برد که مقابل بعجزه ایستاد از جهت تقارب هر دو محل و شمنی گفته که روایت ست از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت ست - متفق علیه - وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بقبر دفن لیلا - روایت ست از ابن عباس که آن حضرت گذشت بقبرے که دفن کرده شده بود مرده در وے در شب - فقال متی دفن هذا - پس پرسید و گفت آن حضرت کے دفن کرده شد این مرده - قالوا البارحة - گفتند دفن کرده شد دی شب - قال افلا آذنتمونی - گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بمردن وے تا نماز میکردم بر جنازه وے - قالوا دفناه فی ظلمة اللیل - گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب - فکرهنا ان نوقظک - پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا - فقام - پس ایستاد آن حضرت - فصففنا خلفه - پس صف بستیم ما پس آن حضرت - فصلی علیه - پس نماز بگزارد بر قبر بعد از ان که مردم بر جنازه او گزارده بودند - متفق علیه - وعن ابی هریرة ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد - روایت ست از ابی هریره که زنی سیاه بود که جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم کنسه یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاک روبه - او شابا - شک راوی ست که زنے بود یا جوانے بود که جاروب میداد - ففقدها - و در بعض نسخ او ففقده - رسول الله - پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسأل عنها او عنه - پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت - فقالوا مات - پس گفتند مرد وی - قال افلا کنتم آذنتمونی - گفت آیا پس چرا خبر نکردید مرا - قال فکانهم صغروا امرها او امره - این قول راوی از ابی هریره است یعنی گفت ابو هریره گویا که صحابه حقیر و خورد پنداشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند که لائق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال دلونی علی قبره - پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت یا آن شخص - فدلوه - پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی - فصلی علیها - پس نماز گذارد بر قبر وے - ثم قال ان هذه القبور مملوة ظلمة علی اهلها - پس گفت آنحضرت که این

قبرہا پر کردہ شدہ اند بتاریکی بر اہل خود کہ مردہ ہا اند۔ وان اللہ ینورہا لہم بصلوتی علیہم۔ و بدرستی کہ حق تعالی روشن میگرداند آن قبرہا را بسبب نماز گزاردن من بر ایشان۔ متفق علیہ ولفظہ لمسلم۔ بدانکہ اختلاف ست در نماز گزاردن بر قبر جمہور علما برانند کہ مشروع ست خواہ گزاردہ باشند پیش ازان یانہ وابراہیم نخعی و ابوحنیفہ و مالک برانند کہ اگر پیش ازین نگزاردہ اند درست ست و در روایتے از احمد نیز ہمچنین آمدہ است و در روایتے از مالک آمدہ است کہ آنکس کہ گزاردہ است یکبار نگزارد و آنہا کہ نگزاردہ اند اگر بگزارند روا ست و نیز امام ابوحنیفہ گفتہ کہ درست ست بر تقدیرے کہ ریزیدہ نشدہ است میت در قبر و تقدیر کردہ اند آنرا بعض بسہ روز و در سوال آنحضرت کہ فرمود متی دفن اشارتے باین معنی میتوان یافت و امام ابوحنیفہ و ابویوسف میگویند کہ انچہ وارد شدہ است در احادیث بروجہ صلوۃ نیست بلکہ بروجہ دعا و استغفار ست ولہذا ذکر کردہ نشدہ است در بعض آن روایات تکبیرات و آن روایت کہ ذکر کردہ شدہ است دران تکبیرات صحیح نیست و چنانکہ روایت کردہ شدہ است ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر شہداے احد بعد از ہشت سال آن بطریق توویع بودہ نماز یا آن از خصائص آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ بعضے از علما بران رفتہ اند کہ نماز بر قبر مطلقاً از خصائص حضرت نبوت ست صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ از حدیث وان اللہ ینورہا لہم بصلوتی علیہم مفہوم میگردد۔ **وعن کریب** مولے ابن عباس عن عبد اللہ بن عباس انہ مات لہ ابن بقدید او بعسفان۔ روایت ست از کریب بضم کاف و فتح را و سکون تحتانیہ کہ مولای ابن عباس و از تابعین ست از عبد اللہ بن عباس کہ مرد پسرے مر ابن عباس را بقدید بضم قاف و فتح دال مہملہ و سکون یا نام موضعی ست یا مرد بعسفان بضم عین و سکون سین مہملہ و بفا نیز نام موضعے ست قریب تر از مکہ نسبت بقدید۔ فقال یا کریب انظر ما اجتمع لہ من الناس پس گفت ابن عباس ای کریب نگاہ کن انچہ فراہم آمدہ اند مردم برای نماز وی۔ قال فخرجت فاذا ناس قد اجتمعوا لہ۔ گفت کریب پس بیرون آمدم من پس ناگاہ مردمان بتحقیق جمع شدہ اند از جہت پسر ابن عباس کہ مردہ بود۔ فاخبرتہ پس خبر دادم من ابن عباس را کہ مردم جمع آمدہ اند۔ فقال تقول ہم اربعون پس گفت ابن عباس میگوئی تو کہ ایشان چہل اند۔ قال گفت کریب ظاہر آن بود کہ گوید۔ فقلت نعم۔ آری چہل کس باشند۔ قال اخرجوہ۔ گفت ابن عباس بیرون آرید جنازہ آن پسر را۔ قال فانی سمعت رسول اللہ۔ گفت ابن عباس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازتہ اربعون رجلا۔ نیست ہیچ مردے مسلمان کہ بمیرد پس بایستند بر جنازہ وی چہل مرد و درین اشارت ست کہ مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازہ و دعاے ایشان موثر ست و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست کہ فرمود۔ لا یشرکون باللہ شیئا۔ کہ شریک نمیگردانند آن چہل مرد بخدا چیزے را۔ الا شفعہم اللہ فیہ۔ مگر آنکہ قبول کند شفاعت ایشان را خداے تعالے در حق وی۔ رواہ مسلم۔ **وعن عائشۃ**۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من میت تصلی علیہ امۃ من المسلمین یبلغون مائۃ نیست ہیچ میتے کہ نماز گزارند بروے گروہے از مسلمانان کہ برسند عدد وصد را و در حدیث سابق اربعون فرمود گویا چہل اقل عدد وے ست کہ امید شفاعت شان توان داشت و صد اکثر و توریشتی گفتہ ظاہر آنست کہ عدد اقل متاخر باشد

در ورود از جہت فضل و کرامت حق بر بندگان خود۔ کلہم یشفعون لہ۔ ہمہ ایشان شفاعت کنند و دعا کنند وے را بمغفرت الا شفعوا فیہ۔ مگر آنکہ مقبول الشفاعۃ گردانیدہ شوند در حق وے۔ رواہ مسلم۔ **وعن انس**۔ قال مروا بجنازۃ فاثنوا علیہا خیرا۔ گفت انس گذشتند جماعۃ از مردم بجنازہ پس ثنا کردند بروے نیکے را۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وجبت۔ واجب شد۔ ثم مروا باخری فاثنوا علیہا شرا۔ پستر گذشتند بجنازہ دیگر پس ذکر کردند بروی بدی را۔ فقال وجبت۔ پس گفت آن حضرت واجب شد۔ فقال عمر۔ پس گفت عمر۔ ما وجبت۔ چہ چیز واجب شد۔ فقال ہذا اثنیتم علیہ خیرا فوجبت لہ الجنۃ۔ پس گفت آنحضرت این میت کہ یاد کردید او را بہ نیکے پس واجب شد برای وے بہشت۔ وہذا اثنیتم علیہ شرا۔ و این میت دیگر کہ یاد کردید او را بہ بدے۔ فوجبت لہ النار۔ پس واجب شد مر او را آتش۔ انتم شہداء اللہ فی الارض۔ شما گواہان خدائید در زمین برائے ہر کہ گواہے دہید بہ بہشت بہشتی ست و برائے ہر کہ گواہے دہید بدوزخ دوزخی ست۔ متفق علیہ و فی روایۃ المومنون شہداء اللہ فی الارض۔ مسلمانان گواہ خدا اند در زمین و باید دانست کہ مراد ثناے اہل خیر و صلاح و صدق و تقوے بے مدخلیت غرض نفسانی ست کہ آن علامت بودن مرد ست از اہل جنت والا اگر بعضے از فساق و فجار بغرضے از اغراض یکے از اہل فسق را بستایند یا یکے صالحے را نکوہش کنند قطع بدان نتوان کرد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ حکم بوجوب جنت و نار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد واللہ اعلم۔ **وعن عمر** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایما مسلم شہد لہ اربعۃ بخیر ادخلہ اللہ الجنۃ۔ ہر مسلمانے کہ گواہے دہند مر او را چہار مرد بہ نیکے در آرد او را خداے تعالے بہشت را۔ قلنا وثلثۃ۔ گفتیم ما و اگر سہ کس ہم گواہے دہند۔ قال وثلثۃ۔ گفت آن حضرت و اگر سہ کس ہم گواہی دہند بخیر در آرد او را خداے تعالے در بہشت۔ قلنا واثنان۔ گفتیم ما و اگر دو کس ہم گواہی دہند۔ قال واثنان۔ فرمود و اگر دو کس ہم گواہی دہند۔ ثم لم نسالہ عن الواحد۔ پستر نپرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس و شاید کہ مگر از یک کس ہم نپرسیدند پیغمبر مودو اگر یک کس ہم گواہی دہد و این خبر و بشارت ست ازان حضرت بکمال وسعت رحمت حق و رجای فضل و کرامت وے تعالے بر بندگان و توقع بندگان از درگاہ رحمت و ما ناکہ در وقتی کہ ایشان التماس سہ و دو کردند آن حضرت توجہ و التماس بجناب حق کرد و وحی آمد کہ چنین باشد کہ تو میگوئی اے حبیب من و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم راضی و مرضی جناب عزت و محب و محبوب آن درگاہ است و کریمہ (ولسوف یعطیک ربک فترضی) طغراے این نشان ست۔ رواہ البخاری۔ **وعن عائشۃ**۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبوا الاموات۔ دشنام مکنید و بد مگوئید مردہ ہا را۔ فانہم قد افضوا الی ما قدموا زیرا کہ ایشان بتحقیق رسیدند بسوے چیزی کہ پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی کہ کردند اگر خیر ست و بدی یاد کردن

نشاید واگر شر ست شاید کہ نجشند واگر نہ بخشند ذکر کردن شما آن را وقوع در مالا یعنی ست - رواہ البخاری - وعن جابر
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد - روایت ست از جابر رضی اللہ عنہ
کہ آنحضرت بود کہ جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوۂ احد در یک جامہ و بعض گفتہ اند کہ مراد ثوب واحد قبر
واحد ست زیرا کہ جائز نیست برہنہ کردن آنہا چنانکہ ملاقی گردد بشرہ ہر دو و خطابی گفتہ جائز ست بحکم ضرورت جمع کردن
در یک جامہ چنانکہ در یک قبر - ثم یقول - بعد ازان میگفت و می پرسید آن حضرت - ایہما اکثر اخذ اللقرآن - کدام یکے
ازین دو بیشتر ست از روے گرفتن مر قرآن را و یاد داشتن مر آن را - فاذا اشیر لہ الی احد ہما قدمہ فی اللحد - پس چون
اشارت کردہ میشود مر آنحضرت را بسوے یکے ازان دو کہ بیشتر ست اخذ وے مر قرآن را پیش میکرد او را در لحد یعنی
در جانب قبلہ گویا وے امام ست از جہت بودن او اقرأ - وقال انا شہید علی ہولاء یوم القیامۃ - و فرمود من گواہم
بر نہا روز قیامت کہ در راہ خدا کشتہ شدہ اند - وامر بدفنہم بدمائہم - و امر کرد آنحضرت بدفن کردن ایشان با خونہاے
ایشان - ولم یصل علیہم - و نماز نگزارد بر ایشان - ولم یغسلوا - و غسل دادہ نشدند - رواہ البخاری - و ازین
حدیث معلوم میشود کہ شہید را غسل نیست و بر وے نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیہ است و در ترک صلوٰۃ اختلاف ست
و نزد ما بر شہید نماز میگزارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شہید نیست و از امام احمد دو قول ست و مشہور و مختار
در مذہب وے عدم صلوٰۃ است و بقولے مخیر ست در گزاردن و ناگزاردن از جہت تعارض ادلہ و در مواہب لدنیہ
میگوید کہ اختلاف ست میان شافعیہ کہ منع صلوٰۃ بر شہید نزد شافعی بمعنی حرمت ست یا بمعنے عدم وجوب و از
کلام امام احمد ظاہر می شود کہ مستحب ست نہ واجب و تمسک آن ائمہ درین باب باین حدیث ست کہ در کتاب مذکورست
و دلیل امام ابو حنیفہ احادیث کثیرہ است کہ در باب صلوٰۃ بر شہید آمدہ است خصوصاً در قصۂ احد و میگویند کہ آن احادیث
مثبت آمد و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم ست بر نافی گویند کہ جابر دران روز مشغول بود با آنکہ پدر و خال وے
کشتہ شدہ بودند و بمدینہ آمدہ بود تا تدبیرے کند و ایشان را بمدینہ بر داشتہ آورد و آنہا کہ در حضرت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بودند و فعل آن حضرت را مشاہدہ کردہ اند اثبات آوردند و تمنی گوید کہ حاکم ازجابر آوردہ و حکم بصحت کردہ کہ
چون آن حضرت بر سر حمزہ آمد و حال او را از انچہ اعداے دین بوے کردہ بودند دید فریاد زد و دیگریست و مردے
از انصار کہ حاضر بود جامۂ خود را بروے انداخت و نماز گزارد و شیخ ابن الہمام زیادہ کردہ کہ پس تر نماز گزارد بر شہداء نہادہ میشدند
ایشان در جانب حمزہ و نماز گزاردہ میشد بر ایشان پس تر برداشتہ میشدند و بجاے خود گذاشتہ شد حمزہ تا گزارد نماز بر ہمہ
شہیدان و گفت کہ حاکم روایت کرد این حدیث را ازجابر و وے صحیح الاسناد ست و بالجملہ روایات در جانب صلوٰۃ
بر شہید راجح تر و غالب تر ست واللہ اعلم - وعن جابر بن سمرۃ قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بفرس معرور
گفت جابر بن سمرۃ کہ از مشاہیر صحابہ است کہ آوردہ شد نزد آن حضرت اسپ بی زین - فرکبہ حین انصرف من جنازۃ

ابن الدحداح - پس سوار شد آن حضرت آن اسپ را ہنگام برگشتن از جنازۂ ثابت بن الدحداح کہ از صحابہ است و اما در
وقت رفتن ہمراہ جنازہ سوار نشد و فرمود کہ ملائکہ پیادہ میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمرہ روایت میکند
کہ وقت برگشتن سوار شد - ونحن نمشی حولہ - و حال آنکہ ما پیادہ میرفتیم گرد آنحضرت - رواہ مسلم

الفصل الثانی

عن المغیرۃ بن شعبۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازۃ والماشی
یمشی خلفہا و امامہا و عن یمینہا و عن یسارہا قریبا منہا - کسے کہ سوار ست میرود پس جنازہ و آنکہ پیادہ است میرود پس
جنازہ و پیش جنازہ و میرود جانب راست وے و جانب چپ وے نزدیک از وے - والسقط یصلی علیہ ویدعی
ناتمام کہ از شکم افتادہ باشد نماز گزاردہ میشود بروے سقوط افتادن و افتادن بچہ ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و ضم
و فتح نیز آمدہ - ویدعی لوالدیہ بالمغفرۃ والرحمۃ - و دعا کردہ میشود در نماز براے مادر و پدر وے بآمرزش و رحمت
و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعی بر تقدیرے ست کہ آواز کند و ظاہر گردد از وے چیزے کہ دلالت کند بر حیات
مانند جنبش یا آواز چنانچہ در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بی استہلال و ظہور علامت حیات نیز گزاردہ شود
از جہت این حدیث کہ مطلق ست از قید حیات و از جہت حدیث ابن عمر کہ درین معنی آمدہ است و گفتہ است کہ چون چہار ماہ
بگذرد در شکم اگرچہ در وقت خروج زندہ نہ برآید نماز کردہ شود بروے زیرا کہ درین مدت روح در وی دمیدہ میشود غایت آنکہ
وے مردہ برآمد و نماز جنازہ بر مردہ می باشد و ائمہ دیگر میگویند کہ در عرف مردہ آن را میگویند کہ زندہ از شکم برآید
بعد ازان بمیرد - رواہ ابو داؤد و فی روایۃ احمد والترمذی والنسائی و ابن ماجۃ - لفظ حدیث این چنین واقع شدہ -
قال الراکب خلف الجنازۃ والماشی حیث شاء منہا والطفل یصلی علیہ - سوار میرود پس جنازہ و پیادہ ہر سو کہ
خواہد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز گزاردہ شود بروے و درین روایت بجاے سقط طفل واقع شدہ
و ظاہر مراد ہمان سقط ست والا در نماز گزاردن بر طفل چہ سخن ست و تواند کہ طفل محمول بر حقیقت باشد و ذکر او
براے آن باشد کہ کسے توہم نکند کہ چون وے مرحوم و مغفور ست نماز گزاردن بروی حاجت نباشد واللہ اعلم -
و فی المصابیح عن المغیرۃ بن زیاد - و در مصابیح روایت کردہ این حدیث را از مغیرہ بن زیاد و گفتہ اند کہ این تحریف ست
و دریافتہ نمی شود کہ از کجا واقع شدہ زیرا کہ شناختہ نمی شود مغیرہ بن زیاد اصلا نہ در صحابہ و نہ در تابعین و این
حدیث مروی ست از مغیرہ بن شعبہ و در سنن ابی داؤد از زیاد بن جبیر عن ابیہ عن المغیرۃ ابن شعبۃ واقع شدہ
و گویا بعض نساخ دران خبط کردہ و بعد ازان اقتدا کردہ بوے کسی کہ اعتبار نیست مراد را بعلم حدیث کذا قال
التوربشتی واللہ اعلم - وعن الزہری عن سالم عن ابیہ قال رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابا بکر و عمر یمشون
امام الجنازۃ - روایت ست از زہرے از سالم از پدرش کہ ابن عمر ست گفت دیدم آن حضرت را و ابو بکر و عمر را کہ پیادہ
سیر میکنند پیش جنازہ - رواہ احمد و ابو داؤد والترمذی والنسائی و ابن ماجۃ و قال الترمذی و اہل الحدیث کانہم یرونہ مرسلا

گفت ترمذی و محدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی آن زهری ست یا سالم که از تابعین اند اما در واقع
این حدیث مرفوع ست که از ابن عمر ست که صحابی ست - وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الجنازة متبوعة - جنازه پس روی کرده شده است که مردم در پس وے روند - ولا تتبع - و جنازه پس روی وی نمیکند
این تاکید ست در رفتن پس جنازه باز تاکید دیگر میکند و میفرماید - لیس معها من تقدمها - نیست همراه جنازه و نمی یابد
ثواب همراهی آن کسے که پیش رو جنازه را - رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجة قال الترمذی و ابو ماجد الراوی
رجل مجهول - ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو ماجد که راوی اوست مردی مجهول ست که کسی او را نمی شناسد
و مجهول دو قسم ست مجهول العین و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن معلوم شده است و نسائی گفته است که وی منکر الحدیث ست
و بخاری گفته که وے ضعیف ست و حدیث وے در مشی مع الجنازه است بدانکه علما اختلاف کرده اند در مشی مع الجنازه
و امام ابوحنیفه و اوزاعی برآنند که مشی پس جنازه احب ست و ثوری و طائفهٔ دیگر میگویند که پس و پیش هر دو برابرست و مالک
و شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله میگویند که پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیثے ست که درین باب
متعدد وارد شده و نیز پس رفتن اظهر و ادخل ست در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب است بمعاونت نزد احتیاج بدان و روایت
کرده است ابن ابی شیبه از عبد الرحمن ابن ابزی گفت بودم در جنازه و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند
و علی پس جنازه میرفت پس گفتم من بعلی تو پس جنازه میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند
که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام وے همچو فضل صلوة جماعت ست بر صلوة منفرد و لیکن ایشان دوست داشتند
که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راه بر مردم انتهی و دلیل ائمه ثلثه حدیث زهری از سالم ست که مذکور شد و نیز میگویند
که قوم شفعا اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته می برد و آنها که پس و پیش هر دو برابر
میدارند می گویند که دلائل متعارض اند پس هر دو جائز باشد و حدیث مغیرة بن شعبه نیز حکم به تسویه میکند در حق ماشی
و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین ست و در کتب فقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکورست که گفت باک نیست
برفتن پیش از جنازه و چپ و راست وی - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تبع جنازة
و حملها ثلث مرار - کسے که پس روی کند جنازه را و بردارد او را سه بار - فقد قضی ما علیه من حقها - پس تحقیق پرداخت چیزے
را که بر او است از حق جنازه - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قد روی فی شرح السنة ان النبی - و تحقیق روایت
کرده شده است در شرح السنة که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حمل جنازة سعد بن معاذ بین العمودین - برداشت جنازهٔ
سعد بن معاذ را میان دو عمود که عبارت از آن دو چوب پیش و سنت در حمل جنازه نزد شافعی این ست که بردارد این دو چوب را
بر دو دوش خود و چوب را که عریض ست بر گردن و بردارند موخر نعش را دو کس یکے از جانب راست و دیگری از جانب
چپ و درین جانب توسط خشبتین ممکن نیست که موضع قدمین مرئی نگردد و نظر براه نمی افتد پس سه کس حامل جنازه میشوند

گفته اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میگردد و همچنین گفته ست
در حاوی و شرح وی که در مذهب شافعی ست و در هدایه گفته است که قول شافعی آنست که برمے دارند جنازه را
دو کس می نهد آن را سابق بر اصل عنق خود و ثانی بر اعلای سینه زیرا که جنازه سعد بن معاذ همچنین برداشته شد این
اقوال دیگرست از شافعی و در بعض شروح هدایه گفته است که این نزد برداشتن جنازه ست از زمین بعد از ان باکی نیست
اگر معاونت کند هر که خواهد و سنت نزد ما آنست که بردارند آنرا چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت
از سنت ست حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابی حنیفه بسند وی تا ابن مسعود و همچنین
روایت کرده است ابوداود و طیالسی و ابن ابی شیبه و عبد الرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل
بین العمودین آثار از صحابه و حدیثے مرفوع که تضعیف کرده آن را و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعه صحیحه و گفته که آن
آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از جهت سنت باشد و احتمال دارد که از جهت عارضی باشد که اقتضا کرده
در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین والله اعلم - وعن ثوبان قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم
فی جنازة - روایت ست از ثوبان که مولاے آنحضرت بود و در سفر و حضر در خدمت می بود گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت
بجهت مشایعت جنازه - فرأی ناسا رکبانا - پس دید آنحضرت بعض مردم را سوار - فقال الا تستحیون ان ملائکة الله علی
اقدامهم - پس گفت آنحضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهای خود میروند - وانتم علی ظهور الدواب - و شما بر پشتهای
چارپایه ها سیر وید و در حواشی نوشته اند که سواران را نزدیک بجنازه و ید یعنی اگر سواران دور تر از جنازه روند باکے
نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز ست بی کراهت - رواه الترمذی و ابن ماجة و روی
ابوداود نحوه قال الترمذی و قد روی عن ثوبان موقوفا - گفته است ترمذی و تحقیق روایت کرده شده است این حدیث
از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان ست و بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع نشده و لیکن در معنی مرفوع است
چه برفتن ملائکه پیاده نا شنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد - وعن ابن عباس ان النبی - روایت ست از ابن عباس
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرأ علی الجنازة بفاتحة الکتاب - ظاهر آن ست که مراد قرأت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه
از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز یا پیش از ان بقصد تبرک خوانده باشد
چنانکه الآن متعارف ست والله اعلم - رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجة - و ترمذی گفته است که اسناد این حدیث
قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث ست منکر الحدیث ست و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس ست
که قرأت فاتحه سنت ست و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء - چون نماز گزارید بر میت پس خالص کنید برای وی
دعا را و اخلاص سے بے آمیغ کردن و بے ریا و سمعه آوردن طاعت خدا را - رواه ابوداود و ابن ماجة - وعنه

قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی علی الجنازة قال - وہم از ابی ہریره است گفت بود آنحضرت چون میگزارد
نماز بر جنازه میگفت - اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی
الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان - خداوندا کسے کہ زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام وکسی کہ
بمیرانی او را از ما پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرده ودر ممات ایمان زیرا کہ اسلام نام اعمال ظاهره است
وآن در حالت حیات ست ودر حالت موت جز تصدیق قلبی همراه نیست - اللهم لاتحرمنا اجره - خداوندا محروم مگردان ما را
اجر او را یعنی اجرے کہ بہ مصیبت وی بما رسیده وتحرمنا بفتح تا وضم آن هر دو روایت ست حرم واحرام نومید کردن از چیزے
ولا تفتنا بعده - ودر فتنه میندازد ما را پس از وے - رواه احمد وابوداود والترمذی وابن ماجه ورواه النسائی عن ابی ابراهیم
الاشهلی عن ابیه - ابوابراهیم الاشهلی انصاری را مسلم در کتاب کنی ذکر کرده وترمذی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابوابراهیم
پس نشناخت او را وابوحاتم گفت او وپدر وے هر دو مجهول اند - وانتهت روایته عند قوله - وتمام شده است روایت نسائی
نزد قول او - وانثانا واللهم من احییته منا الی آخره در روایت وی نیست - وفی روایة ابی داود فاحیه علی الایمان و
توفه علی الاسلام - یعنی در حیات ایمان ذکر کرده ودر ممات اسلام یعنی بر عکس آنچه در روایت اولے ذکر کرده ووجه مناسبت
در انجا معلوم شد وچون اسلام وایمان در حقیقت ومآل یکے ست هر دو درست ست - وفی آخره - ودر آخر حدیث
ابی داود - ولا تضلنا بعده - وگمراه مگردان ما را بعد وے - وعن واثلة - بکسر مثلثه - بن الاسقع - بفتح همزه وسکون سین مهمله
وفتح قاف - قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رجل من المسلمین - گفت نماز گزارد با ما آن حضرت بر مردے
از مسلمانان - فسمعته یقول - پس شنیدم من آن حضرت را کہ مے گفت - اللهم ان فلان بن فلان - خداوندا فلان
ابن فلان نام او را ونام پدر او را گرفت - فی ذمتک - در عهد وامان ودر زینهار تست - وحبل جوارک - ودر عهد
همسائگی تست حبل در اصل بمعنی رسن ومراد اینجا عهد وپیوند ست - فقه من فتنة القبر - پس نگاه دار او را از ابتلاے
گور - وعذاب النار - واز عذاب آتش دوزخ - وانت اهل الوفاء والحق - وتو خداوند وفائی کہ هر عهد ووعده کہ بہ بندگان
خود کرده وفا میکنی بآن ووفا بسر بردن دوستی وعهد وسخن وتو خداوند حقی کہ هر چہ میگوئی ومیکنی حق ست - اللهم اغفر له
وارحمه - خداوندا بیامرز مر او را ومهربانی کن او را وبخشائے بروے - انک انت الغفور الرحیم - بدرستی کہ تو بسیار آمرزنده
وبسیار مهربانی - رواه ابوداود وابن ماجه - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذکروا محاسن
موتاکم - یاد کنید وبگوئید نیکیهای مردهاے خود را - وکفوا عن مساویهم - وباز ایستید از ذکر کردن بدیهای ایشان واین
مخصوص ست بمسلمانان وصالحان وآنکہ آشکارا فسق نکنند وظلم نکنند - رواه ابوداود والترمذی - وعن نافع ابی
غالب - در روایت ست از نافع کہ او را ابو غالب گویند واز تابعین ست نہ نافع کہ مولای ابن عمر ست - قال صلیت مع انس بن مالک
علی جنازة رجل فقام حیال راسه - گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردے پس بایستاد انس

مقابل سر آن مرد - ثم جاؤا بجنازة امراة من قریش - پستر آوردند جنازه زنے را از قریش - فقالوا - پس گفتند یا ابا حمزة
کنیت انس ست - صل علیها - نماز بگزار بر جنازه این زن - فقام حیال وسط السریر - پس بایستاد انس مقابل میانه سریر
فقال له العلاء بن زیاد - پس گفت مر انس را علاء بن زیاد کہ از تابعین ست - هکذا رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
قام علی الجنازة - آیا همچنین دیده تو آن حضرت را کہ ایستاد بر جنازه - مقامک منها - در جاے ایستادن تو از آن زن
ومن الرجل مقامک منه - وایستاد از مرد جاے ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم هم دیدی کہ بایستاد
بر جنازه مقابل سر مرد ومقابل وسط سرین زن - قال نعم - گفت انس آری همچنین ایستاد آن حضرت هم - رواه الترمذی
وابن ماجه وفی روایة ابی داود نحوه مع زیادة - ودر روایت ابی داود مانند این ست با زیادت - وفیه - ودر حدیث
ابی داود زیادت کرده شده است بعد از قول وی فقام حیال وسط السریر این قول را کہ - فقام عند عجیزة المراة - پس ایستاد انس
نزد سرین زن وعجیزه مخصوص بزن ست وعجز بفتح عین وضم جیم آخر چیزی وسخن درین در فصل اول در حدیث سمره بن جندب گذشت

الفصل الثالث - عن عبد الرحمن ابن ابی لیلی - از کبار تابعین ست واز طبقه اولے از تابعین کوفه است
ومعظم ومبجل ست نزد ایشان روایت مے کند از پدر خود واز علی وعثمان وابوایوب انصاری وغیر ایشان گفت
صد وبیست از صحابه را دریافتم کہ همه از انصار بوده اند عبد الله بن حارث گفت گمان ندارم کہ زنان مثل وی زائیده باشند
ولادت وے در زمان عمر ست کہ شش سال از خلافت او مانده بود ودر سماع او از عمر خلاف ست وصحیح عدم سماع ست
قال کان سهل بن حنیف - بضم حاے مهمله - وقیس ابن سعد قاعدین بالقادسیة - بودند این دو صحابی نشسته بقادسیه
بقاف وتشدید یا کہ نام موضعے ست بر پانزده میل از کوفه - فمر علیهما بجنازة - پس گذشته شد بر ایشان بجنازه فقاما
پس بایستادند بدیدن جنازه - فقیل لهما انها من اهل الارض - پس گفته شد مر ایشان را کہ این جنازه از زمینداران ست
ای من اهل الذمة - یعنی مراد از اهل ارض اهل ذمه اند ایشان را اهل ارض بجهت سفالت ورذالت ایشان گفتند
کہ مائل وراغب بزمین گشتند یا از جهت آنکہ مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بزمین وخراج - فقالا ان رسول الله
پس گفتند آن دو صحابی کہ پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم مرت به جنازة فقام - گذشت بوے جنازه پس بایستاد
فقیل له انها جنازة یهودی - پس گفته شد مر آن حضرت را کہ این جنازه یهودی ست - فقال - پس گفت آنحضرت
الیست نفسا - آیا نیست جاندار کہ بموت وے میتوان ترسید وعبرت گرفت - متفق علیه - وعن عبادة
بن الصامت - قال کان رسول الله - بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا اتبع جنازة لم یقعد حتی توضع فی اللحد
کہ چون میرفت در پے جنازه نمی نشست تا آنکہ نهاده میشد در لحد - فعرض له حبر من الیهود - پس پیش آمد آنحضرت
را دانشمندے از یهود - فقال له - پس گفت آن حبر مر آن حضرت را - انا هکذا نصنع - بدرستی کہ ما همچنین میکنیم یا محمد
یعنی ایستاده می باشیم ونے نشینیم تا نهادن میت در لحد - قال - گفت راوے - فجلس رسول الله - پس نشست

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بعد ازین و نہ ایستاد تا لحد کردن - وقال خالفوہم - وگفت مخالفت کنید یہود را ظاہرا وحی آمد
کہ نشیند و الا آنحضرت دوست میداشت موافقت اہل کتاب را و رانچہ وحی کردہ نشدہ است بسوے وے فافہم
پس این ناسخ گشت حکم سابق را - رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وبشر بکسر با
بن رافع الراوی لیس بالقوی - وگفت ترمذی این حدیث غریب ست وبشر بن رافع کہ راوی این حدیث ست نیست
قوی - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا بالقیام فی الجنازۃ - بود آنحضرت کلام میکرد
مارا بایستادن در وقت دیدن جنازہ - ثم جلس بعد ذلک - وامرنا بالجلوس - پس تر نشست بعد ازان وامر کرد مارا بنشستن
رواہ احمد - وعن محمد بن سیرین - قال ان جنازۃ مرت بالحسن بن علی وابن عباس - روایت ست از محمد بن سیرین کہ
از مشاہیر تابعین ست گفت جنازہ گذشت بامام حسن بن علی وابن عباس رضی اللہ عنہم - فقام الحسن ولم یقم ابن عباس
پس ایستاد امام حسن و نہ ایستاد ابن عباس - فقال الحسن الیس قد قام رسول اللہ - پس گفت حسن بطریق
اعتراض بر ابن عباس آیا نیست کہ بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بجنازۂ یہودی - مر جنازہ را با وجود آنکہ
جنازۂ یہودی بود قال نعم ثم جلس - گفت ابن عباس آرے می ایستاد پس تر بنشست یعنی نخست آن چنان بود کہ
آن حضرت بدیدن جنازہ برمیخاست بعد ازان نشستہ می ماند و برنمی خاست پس حکم سابق منسوخ شد و این نسخ در جنازہ
یہود باشد یا مطلق واللہ اعلم و ظاہر ثانی ست - رواہ النسائی - وعن جعفر بن محمد عن ابیہ - روایت ست از امام جعفر صادق
از پدرش امام محمد باقر - ان الحسن بن علی کان جالسا فمر علیہ بجنازۃ - کہ امام حسن بن علی بود نشستہ پس گذشتہ شد
بروے بجنازہ - فقام الناس حتی جاوزت الجنازۃ - پس بایستادند مردم تا در گذشت جنازہ از پیش ایشان -
فقال الحسن انما مر بجنازۃ یہودی - پس گفت امام حسن گذشتہ نشدہ مگر بجنازۂ یہودی یعنی پس برنخیزید - وکان رسول اللہ
و بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی طریقہا جالسا - بر راہ جنازہ نشستہ - وکرہ ان تعلو راسہ جنازۃ یہودی فقام - ناخوش
داشت کہ بلند شود سر مبارک آن حضرت را جنازۂ یہودی پس بایستاد آنحضرت یعنی آنحضرت کہ بدیدن جنازۂ یہودی بایستاد
بجہت آن بود کہ نخواست کہ سر شریف او را جنازۂ یہودی بلند گردد و این بعد از علم امام حسن بود ایشان قیام بر جنازہ و نسخ
حکم بقیام باذکر توجیہ براے قیام کہ از آنحضرت صادر شد و این حدیث منقطع ست زیرا کہ امام محمد در نیافتہ است امام حسن را
رضی اللہ عنہم اجمعین - رواہ النسائی - وعن ابی موسی - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا مرت بک جنازۃ
یہودی او نصرانی او مسلم گفت آنحضرت چون بگذرد بتو جنازہ ہر کہ باشد یہودی یا نصرانی یا مسلمان و در بعض برت بکم چون
بگذرد بشما و این انسب ست بقول وے - فقوموا لہا - پس بایستید براے آن جنازہ - فلستم لہا تقومون - پس نیستید
شما کہ می ایستید بحقیقت براے جنازہ - انما تقومون لمن معہا من الملائکۃ - نمی ایستید شما مگر براے کسانی کہ ہمراہ جنازہ اند از
فرشتگان یا فرشتگان رحمت اگر جنازۂ مسلمان ست یا فرشتگان عذاب اگر جنازۂ کافر ست پس اسباب قیام مختلف آمد

گاہے بجہت فزع و عبرت بجنازہ برخاست وگاہے بجہت کرامت ملائکہ کہ باوے اند وگاہے بسبب کراہت ارتفاع جنازہ بر سر
مبارک وے صلی اللہ علیہ وسلم وگاہے اعتبار نکرد ہیچ یکے را بجہت اختلاف مقامات و حالات واگر ثابت گردد کہ آخر
امر عدم قیام بود ہر چہ سابق بود منسوخ باشد واللہ اعلم - رواہ احمد - وعن مالک بن ہبیرۃ بضم ہا
و فتح با و سکون یا صحابی ست و امیر معاویہ بود بر لشکر ہاے وے و در زمان مروان از عالم رفت - قال سمعت رسول
اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت - ما من مسلم یموت فیصلی علیہ ثلثۃ صفوف من المسلمین نیست
ہیچ مسلمانے کہ بمیرد پس نماز بگزارد بروے سہ صف از مسلمانان - الا اوجب - مگر آنکہ واجب گرداند یعنی خدا تعالے
باین فعل براے وے بہشت و مغفرت را - فکان مالک اذا استقل اہل الجنازۃ - پس بود مالک بن ہبیرہ وقتی کہ
کم می دید اہل جنازہ را یعنی مردم را کہ حاضر آمدہ بودند - جزاہم ثلثۃ صفوف - بخش می کرد و قسمت میکرد ایشان را
و میساخت سہ صف - لہذا الحدیث - از براے عمل کردن باین حدیث - رواہ ابوداؤد وفی روایۃ الترمذی قال -
گفت راوی - کان مالک ابن ہبیرۃ اذا صلی علی جنازۃ فتقال الناس علیہا - بود مالک ابن ہبیرہ چون میگزارد نماز
بر جنازہ پس کم می پنداشت مردم را بر جنازہ - جزاہم ثلثۃ اجزاء - میساخت مردم را سہ پارہ یعنی سہ صف ثم قال
پس تر میگفت - قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علیہ ثلثۃ صفوف اوجب - کسے کہ نماز
گزارد بروی سہ صف واجب میگرداند بہشت را - و روے ابن ماجۃ نحوہ - وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی الصلوۃ علی الجنازۃ - روایت میکند ابوہریرہ از آن حضرت در گزاردن نماز آن حضرت بر جنازہ کہ میخواند
این دعا را - اللہم انت ربہا - خداوندا توئی پروردگار او - وانت خلقتہا - و تو پیدا کردی او را - وانت ہدیتہا
الی الاسلام - و تو راہ نمودی او را بدین اسلام - وانت قبضت روحہا - و تو قبض کردی روح او را و قبض در اصل گرفتن
پنجہ - وانت اعلم بسرہا وعلانیتہا - و تو داناتری بہ نہان وے و آشکار وے - جئنا شفعاء فاغفر لہ - آمدہ ایم
ما خواہش گر براے آمرزیدن گناہ وے پس بیامرز مر او را - رواہ ابوداؤد - وعن سعید بن المسیب
قال صلیت وراء ابی ہریرۃ علی صبی لم یعمل خطیئۃ قط - گفت نماز گزاردم در پس ابی ہریرہ بر کودکے کہ نکردہ بود
گناہے را ہرگز چون صبی بود غیر مکلف - فسمعتہ یقول - پس شنیدم ابوہریرہ را کہ میگفت در دعا - اللہم اعذہ من عذاب القبر
خداوندا پناہ دہ مر او را از عذاب گور از ظاہر این حدیث معلوم می گردد کہ کودکان را در گور سوالے ست و عذابے
و علما را اختلاف ست در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعدۂ شرع ست و توجیہات این در باب الایمان
بالقدر گذشت فتذکر - رواہ مالک وعن البخاری تعلیقا - و روایت ست از بخاری بطریق تعلیق کہ در ترجمہ باب
گفتہ است - قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحۃ الکتاب - میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازہ سورۂ فاتحہ را و یقول
و میگفت - اللہم اجعلہ لنا - خداوندا بگردان او را براے ما سلفا و فرطا و ذخرا و اجرا - سلفا بتحریک آنکہ پیش گذشتہ

در موت و فرط نیز بحریک آنکه پیش رود تا اسپان را آب خورد و دلو و رسن دپاک کردن چاہ و جز آن را است کند و ذخر بضم ذال و سکون خاے معجمتین ما لے کہ ذخیرہ کنند و نگاہ دارند تا وقت حاجت بکار آید و اجر مزد۔ وعن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الطفل لا یصلی علیہ۔ طفل یعنی سقط نماز جنازہ گزاردہ نشود بر وے۔ ولا یرث۔ و وارث نشود از غیر۔ ولا یورث۔ و وارث گردانیدہ نشود دیگرے از وے۔ حتی یستہل۔ تا آنکہ آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاہر نشود از وے نشان زندگی چنانکہ گذشت۔ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ الا انہ لم یذکر ولا یورث۔ لیکن ترمذی ذکر نکردہ است لفظ ولا یورث را۔ وعن ابی مسعود الانصاری۔ صحابی مشہور ست و بعض اورا از اہل بدر شمردہ اند و تحقیق آن ست کہ نسبت او بہ بدر بجہت سکونت اوست در آنجا نہ بجہت حضور غزوہ آن واللہ اعلم۔ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یقوم الامام فوق شئی والناس خلفہ یعنی اسفل منہ نہی کرد آن حضرت از آنکہ بایستد امام یعنی تنہا بالاے چیزی و بایستند مردم پس او یعنی پایان تراز وے این حکم در ہمہ نماز ہاست خصوصیت بنماز جنازہ ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما محل بروے کردہ درین باب آوردہ اند گویا کہ در ود حدیث در وے بود شاید کہ مردم را عادت بر آن بود کہ در نماز جنازہ این چنین میکردند پس نہی کردہ شد ند از ان واللہ اعلم۔

رواہ الدار قطنی فی المجتبیٰ فی کتاب الجنائز

باب دفن المیت

دفن بمعنی ستر ست غالب آمدہ در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن ست غالب آمدہ در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان ست و مقبرہ موضع قبور بفتح المیم و مثلث الباء و بکسر میم با فتح با نیز آمدہ و نخست کسے کہ دفن کردہ شد در زمین ہابیل ست از جہت بودن وے اول کسے کہ مرد و قبر دو نوع ست لحد و شق و ہر دو مشروع ست ولیکن لحد افضل ست و اوفق بسنت چنانکہ بیان آن در شرح احادیث بیاید

الفصل الاول۔ عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی المرض الذی ہلک فیہ روایت ست از عامر بن سعد بن ابی وقاص کہ از مشاہیر تابعین ست کہ پدر وے سعد بن ابی وقاص ست گفت در بیماری کہ مرد در آن بیماری۔ الحدوا لی لحدا۔ بسازید براے دفن من لحد ساختنی و لحد بفتح لام و ضم نیز دادہ میشود و سکون حا در لغت بمعنی میل و در شرح شکافیکہ کندہ میشود در قبر در جانب قبلہ والحدوا بکسر ہمزہ و فتح حا و فتح ہمزہ و کسر حا ہر دو روایت ست۔ وانصبوا علی اللبن نصبا۔ و ایستادہ کنید بر من خشتہاے خام ایستادہ کردنے۔ کما صنع برسول اللہ۔ چنانچہ ساختہ شد و کردہ شد بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحد وے لبنہ بر وزن کلمہ و لبن بکسر تین نیز آمدہ۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عباس۔ قال جعل فی قبر رسول اللہ۔ گردانیدہ شد و نہادہ شد در قبر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قطیفۃ حمراء۔ قطیفہ سرخ و قطیفہ کسائی کہ اورا

ریشہ و پرزہ باشد و آن را خمیلہ نیز گویند و مخمل ہم باین معنی ست و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند کہ شقران بضم شین و سکون قاف کہ مولاے آنحضرت بود بے امر صحابہ و رضاے ایشان آن را انداخت تا کسے بعد آنحضرت نپوشد و علما جامہ در تہ مردہ انداختن را مکروہ میدارند زیرا کہ تضییع و اسراف ست و بعض میگویند کہ آن از خواص نبوت ست زیرا کہ وے صلی اللہ علیہ وسلم زندہ است در قبر واللہ اعلم۔ وعن سفیان التمار۔ بفتح فوقانیہ و تشدید میم از کبار علماست کہ زمان صحابہ را دریافتہ اما روایت از ایشان ندارد۔ انہ رای قبر النبی۔ روایت میکنند کہ وی دید قبر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم مسنما۔ مسنم بر شکل کوہان شتر۔ رواہ البخاری۔ و در مصنف ابن ابی شیبہ می آرد کہ گفت سفیان تمار درآمدم در خانہ کہ در وے قبر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و قبر ابوبکر و عمر بود رضی اللہ عنہما و دیدم قبور ایشان را مسنم و سنت در قبر تسنیم ست و اخبار و آثار صحیحہ در وے آمدہ و افضل آن ست کہ بلندی قبر مقدار شبر بود و گفتہ اند کہ بلندی قبر شریف نیز ہمین مقدار ست و در قبر ہمین قدر کہ از زمین پیدا بود کافی ست و درین دیار ما اگرچہ تربیع میکنند اما بر بالای آن تسنیم صغیر میسازند از جہت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساختہ میشود قبر و رحاوی کہ در مذہب ایشان ست گفتہ کہ تسطیح اولی ست از تسنیم و در شرح وی گفتہ زیرا کہ آنحضرت مسطح گردانید قبر پسر خود را کہ ابراہیم ست و از قاسم بن محمد آرند کہ وی آن قبور متبرکہ را مسطح دید و شیخ ابن الہمام از جماعۂ از تابعین و صحابہ آوردہ کہ مسنم اند و ہو الصحیح واللہ اعلم۔ وعن ابی الہیاج بفتح ہا و تشدید تحتانیہ در آخر جیم۔ الاسدی۔ از قبیلہ بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث ست۔ قال قال لی علی گفت گفت مرا امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ۔ الا ابعثک علی ما بعثنی علیہ رسول اللہ۔ آیا بر نہ انگیزم و نفرستم ترا بر کارے کہ برانگیخت و بفرستاد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمستہ۔ و آن کار این ست کہ نگذارے ہیچ صورت را مگر آنکہ محو و نابدید کنی آن را و در صراح گفتہ تمثال بکسر پیکر نگاشتہ۔ ولا قبرا مشرفا الا سویتہ۔ و نگذاری گور بلند را مگر آنکہ بزمین برابر و ہموار کنی یعنی پست کنی چنانکہ نزدیک بزمین باشد آنقدر کہ پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکہ سنت ست رواہ مسلم۔ وعن جابر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصص القبر۔ نہی کرد آن حضرت از گچ کردن گور و گفتہ اند کہ اگر گل کنند تا ویران نشود درست ست۔ وان یبنی علیہ۔ و نہی کرد از آنکہ بنا کردہ شود بر گور بعض گفتہ اند کہ مراد بنا کردن ست بسنگ و مانند آن و بعض گفتہ کہ مراد بہ بنا خیمہ زدن و مانند آنست کہ آن نیز مکروہ و منہی عنہ است وان یقعد علیہ۔ و نہی کرد از آن کہ نشستہ شود بر قبر کہ آن منافی عبرت و اکرام مومن ست و بعض گفتہ اند کہ مراد نشستن براے قضاے حاجت ست و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول ست واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی مرثد۔ بفتح میم و سکون را و فتح ثاے مثلثہ۔ الغنوی۔ بفتح غین معجمہ و نون از کبار صحابہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجلسوا علی القبور۔ نہ نشینید بر گورہا۔ ولا تصلوا الیہا۔ و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین و تفصیل در باب المساجد و مواضع الصلوۃ گذشتہ است۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان یجلس احدکم علی جمرۃ

ہر آئینہ آنکہ بنشیند یکے از شما بر اخگر سوزان۔ فتحرق ثیابہ۔ پس بسوزاند جمرہ جامہ ہائے او را۔ فتخلص الی جلدہ پس برسد آن جمرہ و افروختن وے تا پوست وی و خلوص بپیوستن بچیزے و تخلص بضم لام ست۔ خیر لہ من ان یجلس علی قبر بہتر ست مر او را از نشستن وے بر قبر۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی۔ عن عروۃ بن الزبیر قال کان بالمدینۃ رجلان احدہما یلحد۔ بودند در مدینہ دو مرد کہ حفر قبر میکردند یکے ازان دو مرد لحد میکرد در قبر و آن ابو طلحہ انصاری بود۔ والاٰخر لا یلحد۔ و دیگرے لحد نمیکرد بلکہ شق مے کرد در میانہ قبر و آن ابو عبیدہ بن الجراح بود و ہر دو صحابی مشہور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نامشروع میبود ابو عبیدہ بن الجراح چون میکرد۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ بعد ازانکہ اختلاف کردند کہ آنحضرت را لحد باید کرد یا شق ایہما جاء اولاً عمل عملہ۔ ہر کدام ازین دو کہ بیاید نخست کار کند کار خود را۔ فجاء الذی یلحد پس آمد آن کسی کہ لحد میکرد فلحد لرسول اللہ پس لحد کرد برای پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ فی شرح السنۃ۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللحد لنا والشق لغیرنا۔ لحد بسکون حا برائے ماست و شق بفتح شین برائے غیر ماست و اگر مراد بلنا مسلمان اند و بغیرنا یہود و نصاری مثلاً پس شک نیست کہ این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق بلکہ بر کراہت شق و اگر مراد بغیرنا امم سابقہ دانند نیز در وی اشعاری بافضلیت ہست و بر ہر تقدیر لحد واجب نیست و شق منہی عنہ نے و اگر منہی عنہ بودی ابو عبیدہ آنرا نکردی و ظاہر آنست کہ آن بامر آنحضرت یا تقریر وی صلی اللہ علیہ وسلم بود و ایضاً اتفاق دارند بر آنکہ ہر کہ اول بیاید عمل خود کند دلالت بر جواز ہر دو عمل دارد پس آنچہ فرمودند اللحد لنا از جملہ اختیارات ست نہ سنن یعنی ما لحد را اختیار کردیم و دیگران شق کذا قیل و بعض گفتہ اند کہ مراد بغیرنا غیر اہل مدینہ اند زیراکہ زمین مدینہ سخت و محکم است و قابل لحد ست بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفتہ کہ این حدیث اخبار از کائن و واقع ست کہ ہمچنین خواہد شد پس از معجزات است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد والنسائی و ابن ماجۃ و رواہ احمد عن جریر بن عبد اللہ۔ وعن ہشام بن عامر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یوم احد۔ روایت ست از ہشام بن عامر کہ مر او را و پدر او را صحبت ست و حدیث او در بصریین ست روایت میکنند از وے حسن بصری و غیر وے کہ آنحضرت گفت روز غزوہ احد کہ جماعہ از صحابہ شہید شدند۔ احفروا و اوسعوا۔ بکنید قبر ہا را و فراخ کنید۔ واعمقوا۔ و مغاک کنید و ازینجا معلوم میشود کہ اعماق در قبر سنت ست زیراکہ در وے صیانت میت ست از ضیاع و مروے از امام محمد آنست کہ مقدار اعماق تا سینہ مرد میانہ بالاست و ہر چہ زیادہ بران کنند افضل ست و اگر مقدار قامت آدمی کنند احسن ست کذا فی مطالب المؤمنین نقلاً عن المحیط۔ واحسنوا۔ و نیک کنید عمل در ہموار کردن قبر و تنظیف از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعض گفتہ اند کہ احسان کنید بسوی میت بمبالغہ در رفق در نشست و شوے وے و تجہیز و تکفین و برداشتن و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ۔ وادفنوا الاثنین والثلثۃ فی قبر واحد۔ و دفن کنید دو کس و سہ کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت ست بی ضرورت درست نیست

وقدموا اکثرہم قرآناً۔ و تقدیم کنید در قبر بجانب قبلہ کسی را کہ بیشتر ست قرآن وے۔ رواہ احمد والترمذی و ابو داؤد والنسائی و روی ابن ماجۃ الی قولہ۔ و روایت کرد ابن ماجہ تا قول وے۔ واحسنوا۔ وعن جابر قال لما کان یوم احد جاءت عمتی بابی لتدفنہ فی مقابرنا۔ گفت جابر ہر گاہ کہ بود روز جنگ احد و کشتہ شدند درو بعض مسلمانان و پدر من ہم درمیان کشتگان بود آورد عمہ من مردہ پدر مرا تا گور کند در گورستان ما کہ در بقیع بود۔ فنادی منادی رسول اللہ پس آواز داد آواز دہندۂ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ردوا القتلی الی مضاجعہم۔ باز گردانید کشتگان را بخوابگاہ ایشان یعنی بجائے کہ در انجا کشتہ شدہ اند در ہمانجا دفن کنید۔ رواہ احمد والترمذی و ابو داؤد والنسائی والدارمی و لفظہ للترمذی۔ و درین حدیث دلیل ست بر آنکہ مردہ را ازانجا کہ مردہ است بجائے دیگر نقل نکنند و از خصوص قصۂ جابر و پدرش معلوم میشود کہ اگر نقل کردہ باشند باز بہمان موضع برگردانند مگر آنکہ مراد بآوردن عمۂ جابر پدرش را ارادۂ آوردن باشد و لیکن بصحت رسیدہ کہ جابر بعد از شش ماہ ازین واقعہ پدر خود را بہ بقیع آورد و دفن کرد و طیبی گفتہ ظاہر آنست کہ اگر ضرورتی باشد جائز ست و بے ضرورت روا نبود و در کتب فقہ تفصیلے ست مر آن را و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ اگر ارادہ کنند نقل او را پیش از دفن و تسویہ لبن باکے نیست تا یک دو میل زیراکہ مسافت در مقابر باین مقدار میرسد مستحب آنست کہ دفن کردہ شود در مقبرۂ ہر بلدے کہ مردہ است در وے و عائشہ رضی اللہ عنہا در وقتے کہ زیارت کرد برادرش را عبد الرحمن بن ابی بکر رضی اللہ عنہ و مردہ بود وے در یک مرحلہ از مکہ پس نقل کردہ شد بمکہ گفت اگر بودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمیکردم ترا و دفن می کردم در ہمانجا کہ مردہ بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست نبش در مدت قصیرہ نہ طویلہ مگر بعذرے و عذر آنست کہ ظاہر شود کہ ارض مغصوب بود یا بگیرد او را شفیع و چندین از صحابہ در زمین حرب دفن کردہ شدند و ازانجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواہد کہ زمین را ہموار کند و زراعت کند میرسد او را زیراکہ حق مردہ در باطن ست نہ در ظاہر و از جملۂ اعذار ست کہ در لحد مال کسے یا جامۂ کسے افتادہ باشد و گفت شیخ ابن الہمام کہ متفق ست کلمۂ مشائخ در زنے کہ دفن کردہ شد پسر وے در غیر بلد خود و وے غائب بود پس بے صبرے میکند و میخواہد کہ نقل کند گنجایش ندارد کہ نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آن را اعتبار ندارد و اگر بے غسل دفن کردہ شد یا بے نماز بر آوردہ نشود باتفاق و دفن کردہ نشود در خانہ کہ میبود دران زیراکہ آن خاصۂ انبیاست صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین بلکہ نقل کردہ شود بمقابر مسلمین و دفن کردہ نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتہی۔ وعن ابن عباس قال سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قبل رأسہ۔ کشیدہ شد آن حضرت یعنی در وقت نہادن در قبر از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزی و بیرون آوردن آن نرمی چنانچہ کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود کہ نہادہ شود جنازہ در پایان قبر پس از بیرون آوردہ شود از جانب سر در آوردہ شود در قبر و مذہب شافعی این ست و سنت نزد ما آن ست کہ نہادہ شود جنازہ بجانب قبلہ از قبر چنانکہ باشد پایان جنازہ بجانب پایان قبر

وسروے بجانب سرقبر وبرداشتہ شود میت ونہادہ شود در قبر ہمچنین می درآورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مردہ را
در قبر چنانکہ در حدیث آئندہ بیاید ودر حجرۂ آنحضرت آن قدر سعت نبود کہ از جانب قبلہ درآوردہ شود زیراکہ قبر شریف ملصق بجدار ست
رواہ الشافعی۔ وعنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل قبرا لیلا۔ وہم از ابن عباس ست کہ آنحضرت درآمد قبری را در شب
گویند کہ آن قبر عبداللہ ذوالنجادین ست کہ از اصحاب صفہ است واسلام او واقصۂ غریب ست کہ از قوم خود گریختہ آمد
وایمان آورد۔ فاسرج لہ بسراج پس افروختہ شد برائے آنحضرت چراغے۔ فاخذہ من قبل القبلۃ۔ پس گرفت آن حضرت
میت را از جانب قبلہ۔ وقال۔ گفت۔ رحمک اللہ۔ رحمت کند ترا خدائے تعالے۔ ان کنت لاواھا تلاء للقرآن۔
بتحقیق بودی تو اوّاہ بسیار خوانندۂ قرآن را اوّاہ بمعنی متضرع کثیر البکا کثیر الدعا مہربان نرم دل اندوہگین دردمند۔
رواہ الترمذی وقال فی شرح السنۃ اسنادہ ضعیف وترمذی گفتہ است کہ درین باب حدیث از جابر ویزید بن ثابت
کہ برادر زید بن ثابت ست آمدہ وحدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح ست وازین حدیث معلوم میشود کہ دفن در شب
درست ست وبعض مکروہ پنداشتہ اند۔ وعن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا ادخل المیت القبر
بود آن حضرت چون درآوردہ میشد میت یا چون می درآورد میت را در قبر ادخل بصیغۂ مجہول ومعلوم ہر دو روایت ست
قال۔ میگفت این کلمات را۔ بسم اللہ وباللہ وعلی ملۃ رسول اللہ وفی روایۃ وعلی سنۃ رسول اللہ۔ بذکر سنت بجائے ملت۔
رواہ احمد والترمذی وابن ماجۃ۔ روایت کردہ اند این جماعۃ این حدیث را باین دو روایت۔ وروے ابوداؤد
الثانیۃ۔ وروایت کرد ابوداؤد روایت ثانیہ را۔ وعن جعفر بن محمد عن ابیہ مرسلا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
حثی علی المیت ثلث حثیات۔ روایت ست از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال کہ آن حضرت
خاک انداخت بر میت سہ انداختن۔ بیدیہ جمیعا۔ بہر دو دست وحثو خاک زدن برروے کسی وحثی بروزن رمی
آنچہ یکبار بدست بردارند۔ وانہ رش علی قبر ابنہ ابراہیم۔ وروایت کرد کہ وے صلی اللہ علیہ وسلم آب پاشید بر گور پسر خود کہ
ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ست۔ ووضع علیہ حصباء۔ ونہاد بر قبر ابراہیم سنگ ریزہای خرد را
رواہ فی شرح السنۃ وروی الشافعی من قولہ۔ وروایت کردہ است شافعی از قول وے۔ رش۔ یعنی ابتدائے
حدیث شافعی از رش علی قبر ابنہ است تا آخر واول حدیث کہ حثی علی المیت ست تا آخر در روایت شافعی نیست۔ وعن جابر
قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصص القبور۔ نہی کرد آنحضرت از آنکہ گچ کردہ شوند قبرہا از جہت آنچہ در وست
از تکلف وتزیین وروا داشتہ حسن بصری گل کردن را وشافعی گفتہ مستحب ست گل کردن ودر خانیہ گفتہ کہ تطیین
قبور لاباس بہ بخلاف مرکرخی را کذا فی مطالب المومنین۔ وان یکتب علیہا۔ ونہی کرد از آنکہ نوشتہ شود بر قبور یعنی نام
خدائے تعالے یا قرآن ونام رسول تا خوار وپامال نگردد وبول نکنند بروے حیوان ونیز گفتہ اند کہ مکروہ است
برپا کردن الواح مکتوبہ کہ بیفائدہ است مگر آنکہ دران غرض صحیح باشد۔ وان توطأ۔ ونہی کرد از آنکہ پامال کردہ شود قبورہا

ونیز مستحب ست کہ در قبور برہنہ پا درآیند کذا فی شرعۃ الاسلام۔ رواہ الترمذی۔ وعنہ۔ قال رش قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔
وہم از جابر ست گفت آب پاشیدہ شد قبر آن حضرت۔ وکان الذی رش الماء علی قبرہ بلال بن رباح۔ وبود آنکس کہ پاشید
آب بر قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را۔ بقربۃ۔ پاشیدہ آب بمشک۔ بدأ من قبل رأسہ حتی انتہی الی رجلیہ
شروع کرد از جانب سر آنحضرت تا آنکہ رسید بسوے ہر دو پاے او۔ رواہ البیہقی فی دلائل النبوۃ۔ وعن المطلب
بن ابی وداعۃ بفتح واو صحابی ست اسلام آوردہ در روز فتح مکہ واین حدیث را از صحابی دیگر روایت مے کند از جہت عدم
حضور او دران وقت۔ قال لما مات عثمان بن مظعون واخرج بجنازتہ فدفن۔ ہرگاہ کہ مرد عثمان بن مظعون بظا ر
معجمہ ووے اول کسے ست کہ مرد از مہاجرین بمدینہ وبیرون آوردہ شد جنازۂ او پس دفن کردہ شد۔ امر النبی صلی اللہ
علیہ وسلم رجلا ان یاتیہ بحجر۔ امر کرد آنحضرت مردے را کہ بیارد او را سنگے را۔ فلم یستطع حملہا۔ پس نتوانست آن مرد
برداشتن آن حجارہ را۔ فقام الیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس برخاست آن حضرت ورفت بجانب آن سنگ
وحسر عن ذراعیہ۔ وبرداشت آستینہاے خود را از ہر دو ذراع خود وبیرون آورد دستہا را از آستین حسر بحا دمین
مہملتین برہنہ کردن۔ قال المطلب۔ گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعہ کہ۔ قال الذی یخبرنی عن رسول اللہ
گفت آن کسے کہ خبر میدہد مرا از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول اللہ۔ گویا کہ من الآن نظر
میکنم بسوے سفیدی ہر دو ذراع پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین حسر عنہما۔ ہنگامے کہ کشاد دستہا را از آستین
ثم حملہا فوضعہا عند رأسہ۔ پستر برداشت آن حجارہ را پس نہاد آن را نزد سر عثمان ابن مظعون۔ وقال اعلم بہا قبر اخی
وگفت آن حضرت میدانانم ونشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون وگویند کہ بعد از آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم مروان بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت وبر قبر عثمان بن عفان نہاد۔ وادفن الیہ من
مات من اہلی۔ ودفن میکنم بجانب وے کسے را کہ بمیرد از اہل وعیال من وبعد از وے اول کسے کہ دفن کردہ شد ابراہیم
بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود وچون زینب بنت رسول اللہ صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود الحقی بسلفنا الصالح
خیر عثمان بن مظعون۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا فقلت
یا اماہ اکشفی لی عن قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصاحبیہ۔ روایت ست از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق کہ از
اکابر تابعین وافاضل عصر واز فقہاے سبعۂ مدینہ است گفت درآمدم بر عائشہ پس گفتم اے مادر من در
بکشا وپردہ بردار برائے من از قبر آن حضرت وہر دو یار وے کہ ابوبکر وعمر ست رضی اللہ عنہما این قبور در حجرۂ عائشہ
بودند وتا آن وقت بدان راہ بود وپردہ بر در فروہشتہ بودند چون میخواستند کہ بزیارت مشرف شوند پردہ برمیداشتند
ومی درآمدند۔ فکشفت لی عن ثلثۃ قبور لا مشرفۃ ولا لاطئۃ۔ پس پردہ برداشت عائشہ برائے من از سہ قبر
نہ بلند ونہ متصل بزمین وگفتہ اند کہ بلندی آنہا یک شبر بود۔ مبطوحۃ ببطحاء العرصۃ الحمراء۔ سنگ ریزہ چیدہ شدہ بودے

بسنگ ریزه ہاے سرخ عرصة ولطحاروا وفراخ کہ درو ے سنگ ریزہ ہای خرد بود ومراد اینجا نفس سنگ ریزہ ہاست و عرصه دراصل صحن سرای واطلاق کرده میشود بر ہر موضع فراخ بعد ازان غالب آمده برجای مخصوص که در حوالی مدینه مطهره است رواه ابوداؤد - وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار - گفت براء بن عازب که بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازهٔ مردی از انصار - فانتهینا الی القبر - پس رسیدیم ما تا قبر ولما یلحد - ودفن کرده نشده بود آن مرد هنوز ودر لحد نهاده نشده - فجلس النبی - پس نشست پیغمبر صلی الله علیه وسلم مستقبل القبلة وجلسنا معه - ونشستیم ما با وی - رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجة وزاد فی آخره - وزیاده کرده است ابن ماجه در آخر این حدیث این لفظ را - کان علی رؤسنا الطیر - گویا که بر سرہاے ما پرندگانند از غایت خضوع وسکون واین حدیث در فصل ثالث در باب ما یقال عند من حضره الموت هم از براء بن عازب گذشته است با زیادتهای دیگر که در انجا مذکور ست واز این حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر وانتظار جلوس تا دفن سنت ست - وعن عائشة رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا - شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان اوست در حالت حیات ابن عبدالبر گفته است که ازینجا مستفاد می گردد که میت متالم میگردد بجمیع انچه متالم میگردد بدان حی ولازم این ست که متلذذ گردد بتمام انچه متلذذ میشود بدان زنده انتهی - رواه مالک وابوداؤد وابن ماجه -

الفصل الثالث - عن انس قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تدفن ورسول الله صلی الله علیه وسلم جالس علی القبر - گفت انس حاضر شدیم ما دختر آن حضرت را در حالے که دفن کرده میشود وآن ام کلثوم بود که زوجه عثمان بود وحال آنکه آن حضرت نشسته بود نزد قبر - فرأیت عینیه تدمعان - پس دیدم من هر دو چشم آن حضرت را که اشک میریختند - فقال - پس گفت آنحضرت - هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة - آیا هست درمیان شما هیچ یکے که گناہے نکرده است یا جماع نکرده است با زن امشب آقتراف ومقارفت بتقدیم قاف بر فا بهر دو معنے آمده است وبر هر دو معنی حمل کرده اند وگفته اند که اولے واوجہ معنی ثانی ست وگفته اند که عثمان درین شب یکے از کنیزکان خود را پیش خود طلبیده بود وجماع کرده پس آن حضرت تعریض بوے کرد ودر منع کردن وے از نزول او ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان وگفته اند که عذر عثمان دران فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود وگمان نداشت عثمان که امشب فوت خواهد کرد وبیطاقت شده کرد وچون آن حضرت این سخن گفت - فقال ابوطلحة انا - پس گفت ابوطلحه انصاری که زوج مادر انس بود من جماع نکرده ام امشب - قال - گفت آنحضرت - فانزل فی قبرها - پس فرود آے تو در قبر وے - فنزل فی قبرها - پس فرود آمد ابوطلحه در قبر ام کلثوم وشیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود این حدیث بانچه گفته اند که زوج ومحارم اوے اند از صالحان بیگانه از جهت احتمال آنکه آن حضرت را وعثمان را عذرے بود در فرود آمدن در قبر همچنین گفته است نووی وگفته که ازین حدیث این ماخوذ میشود که اگر یکے بعید العهد از جماع بود وے اولی ست

فلیفهم - رواه البخاری - وعن عمرو بن العاص قال لابنه وهو فی سیاق الموت - روایت ست از عمرو بن العاص که صحابی مشهور ست گفت مر پسر خود را وحال آنکه عمرو در شروع موت ونزع روح بود - اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار - وقتے که من بمیرم پس باید که همراه نشود مرا زنے نوحه گر ونه آتش عادت اهل جاهلیت بود که آتش همراه میت میفرستادند تا برائے بخور وجز آن کار آید - فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا - پس چون دفن کنید مرا پس برمی وبسهولت بیندازید بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید واین اشارت ست بانکه میت احساس مے کند ودردناک میشود بانچه دردناک میشود بآن زنده وشنوا بضم شین وتشدید نون وشن بشین معجمه وتشدید نون دراصل پاشیدن آب وپراگنده کردن وانیجا در تراب استعمال کرده - ثم اقیموا حول قبری قدر ما ینحر جزور - پس بایستید گرد گور من اندازه انچه ذبح کرده شود شترے جزور بفتح جیم شتر کشتنی - ویقسم لحمها - وبخش کرده شود گوشت آن حتے استانس بکم - تا آنکه آرام گیرم بشما فی الصراح انس راحت وآرام یافتن - واعلم ماذا اراجع به رسل ربی - وبدانم بچه چیز باز مے میگردانم وجواب میگویم فرستاده ہاے پروردگار خود را یعنی فرشتهہاے که در گور می آیند ومی پرسند - رواه مسلم - وعن عبدالله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه - میگفت آن حضرت چون بمیرد یکے از شما پس در بند نکشید ونگاه ندارید او را در خانه - واسرعوا به الی قبره - وشتاب برید او را بسوے قبر وی - ولیقرأ عند رأسه فاتحة البقرة - وباید که خوانده شود نزد سروے یعنی بعد از دفن اول سوره بقره که از الم تا هم المفلحون ست وعند رجلیه بخاتمة البقرة - ونزد پایهاے وی خاتمه بقره از آمن الرسول تا آخر سوره است ودر آثار قرأت فاتحة الکتاب ومعوذتین وقل هو الله احد وگردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است واختلاف کرده اند در گردانیدن ثواب قرآن برائے میت ووصول ثواب آن بدو وصحیح وصول اوست شیخ عبدالله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ عزالدین عبدالسلام را در خواب دیدند گفت که ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم بر خلاف آن ظاهر شد ودریافتم که میرسد ومکروه نیست قرأت قرآن بر قبر وهو الصحیح ذکره الشیخ ابن الهمام - رواه البیهقی فی شعب الایمان - روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب الایمان - وقال والصحیح انه موقوف علیه - وصحیح آنست که موقوف ست بر عبدالله بن عمر وقول اوست - وعن ابن ابی ملیکة - بضم میم وفتح لام وسکون تحتانیه از مشاهیر تابعین ست وقاضی مکه بود در عهد عبدالله بن الزبیر - قال - گفت - لما توفی عبدالرحمن بن ابی بکر بالحبشی وهو موضع - هرگاه که وفات یافت عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق که از صحابه است در حبشی بضم حا وسکون موحده وکسر شین معجمه ویای مشدده موضعی ست در اسفل مکه قریب بوے وبعض گفته اند بریک برید - فحمل الی مکة - پس برداشته آورده شد بسوی مکه - فدفن بها - پس دفن کرده شد بمکه در معلا - فلما قدمت عائشة اتت قبر عبدالرحمن بن ابی بکر - پس هرگاه که قدم آورد عائشه بمکه برای حج آمد قبر عبدالرحمن بن ابی بکر را که وے برادر عائشه بود وما در ایشان ام رومان بود

فقالت ۔ پس گفت عائشہ وخواند این دو بیت را کہ تمیم بن نویرہ راست در مرثیہ برادر خود مالک بن نویرہ در وقتیکہ کشت
اورا خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق بجہت قول او عن النبی صاحبکم شعر وکنا کندمانی جذیمۃ حقبۃ من الدہر ۔ جذیمۃ
بجیم مفتوحہ وکسر ذال معجمہ چنانکہ در نسخ مقرو تصحیح کردہ اند وبضم جیم وفتح ذال چنانکہ در صحاح گفتہ نام پادشاہے کہ
عراق داشت وجزیرہ عرب رانیز باآن ضم کردہ بود واین پادشاہ دو ندیم داشت مالک وعقیل کہ تا مدت چہل سال ندیم وجلیس
وے بودند وایشان را نعمان کشت ودر قتل ایشان قصۂ عجیبہ طویلہ است کہ در شرح مقامات حریری مذکورست
وحقبۃ بکسر حا وسکون قاف مدتے از زمان وبضم ہشتاد سال یا بیشتر ودہر ودر صراح گفتہ حقبہ بکسر سالہا وحقب
بضم وبضمتین ہشتاد سال یا بیشتر چنانچہ در قول سبحانہ او امضی حقبا وقولہ تعالے لابثین فیہا احقابا میگوید بودیم ما مانند
دو ندیم جذیمہ کہ جدا نبودند از یکدیگر مدتہاے مدید از روزگار حتی قیل لن یتصدعا ۔ تا آنکہ گفتہ شد ہرگز متفرق نخواہند شد
فلما تفرقنا کانی ومالکا ۔ پس ہرگاہ جدا افتادیم گویا کہ من ومالک ۔ لطول اجتماع لم نبت لیلۃ معا ۔ بعد از درازی اجتماع
واتصال شب نکردہ بودیم بایکدیگر ولام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشہ خواند ۔ ثم قالت ۔ پستر گفت
واللہ لو حضرتک ماوفنت الا حیث مت ۔ بخدا سوگند اگر حاضر می بودم من دفن کردہ نمی شدی تو مگر آنجا کہ مردہ بودی
زیرا کہ عدم نقل از مکان موت سنت وافضل ست ۔ ولو شہدتک مازرتک ۔ واگر حاضر میشدم من ترا در وقت فوت
تو زیارت نمی کردم ترا زیرا کہ زیارت امرے واجب نیست باآنکہ امہات المومنین حکم معتدات دارند کہ باید ملازم
مساکن وبیوت خود باشند وجز در مہم ضرورے وحاجت مانند حج وغیرہ نہ برآیند باوجود آنکہ ظاہر حدیث
نہی نساست از زیارت اگرچہ مأول ومنسوخ میدارند ونقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروہ است ولیکن
چون لقاے تو نزد موت از من فوت شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا باشد والا اولے ترک زیارت بود
فافہم ۔ رواہ الترمذی وعن ابی رافع قال سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سعدا ۔ کشید آن حضرت سعد بن
معاذ را یعنی از جنازہ وے در آورد در قبر ۔ ورش علی قبرہ ماء ۔ وپاشید بر قبر وے آب را وخود متعہد شد بجہت تکریم
وی واظہار عنایت بحال وی ۔ رواہ ابن ماجۃ ۔ وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی علی جنازۃ
ثم اتی القبر فحثی علیہ من قبل رأسہ ثلثا ۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ آن حضرت نماز گزارد بر جنازہ پستر آمد
قبر را پس انداخت بروے خاک بہر دو دست از جانب سروے سہ بار ۔ رواہ ابن ماجۃ وعن عمرو بن حزم
بفتح حاے مہملہ وسکون زا صحابی ست وپانزدہ سالہ بود کہ ایمان آورد عام خندق وہفدہ سالہ بود کہ آن حضرت
اورا عامل یمن بر نجران فرستاد ۔ وقال رآنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم متکیا علی قبر ۔ گفت دید مرا آن حضرت تکیہ
زنندہ بر قبرے ۔ فقال ۔ پس گفت آن حضرت ۔ لا تؤذ صاحب ہذا القبر ۔ آزار مکن صاحب این قبر را ۔
او لا تؤذہ ۔ شک راوی ست کہ لا تؤذ صاحب ہذا القبر گفت یا لا تؤذہ گفت وبجای صاحب ہذا القبر ضمیر آورد وشاید کہ مراد نست

کہ روح وی ناخوش میدارد وراضی نیست بتکیہ کردن بر قبر وے از جہت تضمن وی اہانت واستخفاف را بوے واللہ اعلم رواہ احمد

باب البکاء علی المیت

گریستن بر مردہ بے نوحہ وبلند کردن آواز لابأس بہ است ومکروہ است ندبہ ونوحہ وستایش کردن میت را بافراط
شبیہ بمحال چنانکہ عادت جاہلیت است اما اصل ثنا وذکر محاسن نہ بروجہ ندبہ مکروہ نیست ومکروہ است تجدید
مصائب زیادہ بر سہ روز وبر سر مقابر ومستحب است تعزیت پیش از دفن وبعد از وے تا سہ روز ومعنی تعزیت
صبر وشکیبائی فرمودن مصیبت زدہ را وعزا بمعنی صبر است ومکروہ است نشستن بر در ونیز وبعض مشائخ مکروہ نیست
نشستن براے ماتم سہ روز است وزیادہ بران مکروہ است وبعض تا ہفت روز گفتہ اند واز عطای خراسانی
کہ از تابعین ست منقول ست کہ گفت چون آدم علیہ السلام مرد تمامۂ خلائق تا ہفت روز بروے بگریستند وبسیارے
از متاخرین گفتہ اند کہ مکروہ است اجتماع بر صاحب میت ومکروہ است کہ بنشیند بر در خانۂ خود ومردم جمع شوند وتعزیت
نمایند بلکہ ہرگاہ از دفن فارغ شوند وبرگردند متفرق شوند وصاحب میت باید کہ بکار خود مشغول گردد ومردم نیز بکارہای
خود مشغول شوند وتعزیت زیادہ بر یکبار نباید کرد وبعض مشائخ بخارا گفتہ اند تعزیت حاضر سہ روز است وتعزیت غائب یک روز
وبعض گفتہ اند کہ باک نیست بہ نشستن تا سہ روز در خانہ یا در مسجد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر
بن ابی طالب وزید بن حارثہ وعبد اللہ بن رواحہ در مسجد نشست ومردم می آمدند وانچہ مردم درین زمان از تکلفات کنند ہمہ بدعت
وشنیع ونامشروع ست واگر معزی گوید بزرگ مصیبتے یا سخت مصیبتے ترا رسید بعض گفتہ اند کہ کفر است وبعض گویند
کہ کفر نیست ولیکن خطای عظیم است وبعض فتوے بجواز آن دادہ اند واگر گوید ہرچہ از جان او بکاست در جان تو
زیادہ باد ہم کفر ست واگر گوید عمر تو زیادہ باد این نیز خطا وجہل ست ذکر ہذا کلہ فی مطالب المومنین

الفصل الاول عن انس قال دخلنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی سیف القین ۔ گفت انس
درآمدیم ما ہمراہ آن حضرت بر ابی سیف آہنگر ۔ وکان ظئرا لابراہیم ۔ وبود وے دایہ یعنی شوہر دایہ ابراہیم بن رسول
اللہ ومرضعۂ وی ونام وی برابن اوس بود ونام زوجہ او خولہ بنت المنذر ومعنی ظئر در لغت مہربانی کنندہ بر فرزند دیگری
فاخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابراہیم فقبلہ وشمہ ۔ پس گرفت آنحضرت ابراہیم را پس بوسہ داد او را وبوی کرد او را ۔
ثم دخلنا علیہ بعد ذلک ۔ پستر درآمدیم ما بر وے بعد از ان یعنی ہمراہ آنحضرت ۔ وابراہیم یجود بنفسہ ۔ وحال آنکہ
ابراہیم جود وسخاوت می کرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن وبود ابراہیم رضی اللہ عنہ دو سالہ وبعض گفتہ اند
شانزدہ ماہہ وہشت روزہ ودر روایتے یک سالہ ودہ ماہہ وشش روزہ وبالجملہ در مدت رضاع بود کہ از
عالم رفت فجعلت عینا رسول اللہ ۔ پس در ایستاد ہر دو چشم پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم تذرفان ۔ کہ روان شد
اشکہا از ان ذرف بذال معجمہ وراء وفا رفتن اشک از چشم ۔ فقال لہ ۔ پس گفت مر آنحضرت را ۔ عبد الرحمن بن عوف

وانت - و تو گریہ میکنی و اشک میریزی با این معرفت و جلالت شان - یا رسول اللہ فقال - پس گفت آنحضرت - یا ابن عوف
انہا رحمۃ - اے پسر عوف این اشکہا اثر رحمت و رقت ست بر مقبوض بمشاہدۂ حال وی کہ مبتلے است بشدت
با این ضعف بنیت نہ از جہت جزع و بے صبرے و ناشکیبائی ست چنانچہ تو خیال کردۂ - ثم اتبعہا باخرے -
پستر پیسر و گردانید آن اشکہا را باشکہاے دیگر یا این کلمہ را با کلمۂ دیگر - فقال - پس گفت - ان العین تدمع
والقلب یحزن - بدرستیکہ چشم اشک میریزد و دل اندوہگین میگردد - ولا نقول الا ما یرضی ربنا - ونمیگوئیم مگر آنچہ
خوشنود است پروردگار ما را - وانا بفراقک یا ابراہیم لمحزونون - بدرستیکہ ما بجدائی تو اے ابراہیم ہر آئینہ اندوہگین ایم
متفق علیہ - وتحقیق درین باب آن است کہ کمال آنحضرت کمال بشری ست علی الاطلاق کہ شامل تمامہ لطائف
وقواے ظاہرہ و باطنہ است چنانچہ لائق بحال بشر است کہ جامع صفات روح ونفس وطبیعت است برخلاف
حال ملائکہ و بود آن حضرت کہ می داد ہر چیز را حق وے و ظاہر میشد از وے آثار تمامہ حواس و قوی پس انچہ
مقدور بود صادر میشد بقدرت و اختیار و انچہ غیر مقدور بود صادر میشد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نہ این چنین باشد
نقصان لازم آید و ہمہ موافق حق و حکمت ست و این دلیل سلامت حواس و قوی ست پس مر آنحضرت را در ہر
مرتبہ تمام و کمال ست و این یکے از وجوہ وجود سکرات موت ست در حق وی صلی اللہ علیہ وسلم محققین صوفیہ گفتہ اند
کہ تمامہ لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر و ارباب تمکین جدا جدا بے مزج و خلط میان این لطائف
در عمل و کار خود اند و آثار و نتائج ہر یکے بر آن مترتب و صادر سر بنات حق تعالے و تقدس متصل و روح در محبت
وے تعالے مستغرق و قلب بذکر وے مشغول و نفس بخدمت وے عامل و طبیعت بحظوظے کہ سبب قوام بدن است
آخذ و ہمہ مطیع و منقاد حق اند در انچہ پیدا شدہ اند براے آن واللہ علم - وعن اسامۃ بن زید قال ارسلت ابنۃ
النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہ - گفت اسامہ بن زید کہ فرستاد دختر آن حضرت کہ زینب زوجۂ ابی العاص بن الربیع
بود کسے را بسوے آن حضرت - ان ابنا لی قبض - کہ پسرے ست مرا کہ در حالت نزع است و نزدیک ست کہ قبض روح
وے کردہ شود - فائتنا - پس بیا مارا و پرسش حال ما کن و بفریاد مارس و ببین کہ چہ حال داریم - فارسل یقرئی السلام
ویقول - پس فرستاد آن حضرت کسے را بسوے وے در حالتیکہ میخوانا ند سلام را و میگوید آن حضرت - ان اللہ
ما اخذ ولہ ما اعطی - بدرستی کہ مر خدا راست چیزے کہ گرفت و مر او راست چیزی کہ داد - وکل عندہ باجل مسمے - وہمہ نزد
او بمدت معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدر بود - فلتصبر ولتحتسب پس باید کہ صبر کند و طالب ثواب
وے گردد - فارسلت الیہ تقسم علیہ لیاتینہا - پس باز فرستاد زینب کسے را بسوی آنحضرت در حالتی کہ سوگند میخورد بر وے
کہ البتہ بیاید آن حضرت او را - فقام ومعہ - پس برخاست آنحضرت و حال آنکہ با وی بود - سعد بن عبادۃ و معاذ بن جبل
وابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال - و مردان دیگر از صحابہ - فرفع الی رسول اللہ - پس برداشتہ آوردہ شد بسوے

پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم الصبی - آن کودک کہ جان میداد - ونفسہ تتقعقع - وحال آنکہ جان وی حرکت میکرد
و می لرزید و قعقعہ حکایت آواز سلاح و آواز دندان از جہت سخت واقع شدن و در اکل و جنبانیدن چیزی خشک باواز
کذا فی القاموس و در صراح گفتہ آواز سلاح و رفتن در زمین - ففاضت عیناہ - پس اشک بسیار میریخت ہر دو چشم
آن حضرت - فقال سعد - پس گفت سعد بن ابی وقاص - یا رسول اللہ ما ہذا - چیست این گریستن از تو و اشک
ریختن کہ تو با آن قوت و کمال حال میگریی - فقال - پس گفت آنحضرت - ہذہ رحمۃ جعلہا اللہ فی قلوب عبادہ - این اثر
مہربانی و نرمی ست کہ گردانیدہ و نہادہ است آن را خداے تعالے در دلہاے بندگان خود - فانما یرحم اللہ من
عبادہ الرحماء - پس رحمت و مہربانی نمیکند اللہ تعالے از بندگان خود مگر رحمت کنندگان و مہربانان را متفق علیہ - وعن
عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما قال اشتکی سعد عبادۃ شکوی لہ - گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عبادہ بیمارے
کہ مر او را بود شخص نیست نزد وی کہ چہ بیماری بود - فاتاہ النبی - پس آمد او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعودہ - در حالیکہ
عیادت میکند آن حضرت او را - مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابی وقاص وعبد اللہ بن مسعود فلما دخل
علیہ - پس ہر گاہ کہ در آمد آن حضرت بر سعد بن عبادہ - وجدہ فی غاشیۃ یافت او را در حادثہ کہ پوشیدہ و احاطہ
کردہ بود او را و کنایت از شدت مرض و اندوہ و درد ست و غاشیہ کار سخت و دشوار کہ احاطہ کند و در گیرد مرد را از مرض
وغیرہ و ازین جہت قیامت را غاشیہ گفتہ اند و در صراح گفتہ غاشیہ قیامت و درد و بیماری شکم و بعض گفتہ اند کہ مراد بغاشیہ
در حدیث جماعۂ الیست کہ احاطہ کردہ بودند او را و گرد وے نشستہ - فقال - پس گفت آنحضرت بمشاہدۂ سختی حال وے
یا بطریق استفہام - قد قضی - تحقیق میرانیدہ شد و پرداختہ شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کردہ شدہ است
چنانکہ در کریمۂ و قضی نحبہ است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را - قالوا - گفتند - لا - نمردہ است - یا رسول اللہ - وموت
سعد بن عبادہ بعد از آن حضرت است در خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی اللہ عنہما - فبکی النبی - پس بگریست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلما
رای القوم بکاء النبی - پس ہر گاہ کہ دیدند آن گروہ گریۂ پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم بکوا - بگریستند ایشان نیز - فقال - پس
گفت آنحضرت - الا تسمعون ان اللہ لا یعذب بدمع العین - آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی کہ خداے تعالے
عذاب نمیکند باشک چشم - ولا بحزن القلب - و نہ باندوہ دل - ولکن یعذب بہذا - ولیکن عذاب میکند یفعل این
واشار الی لسانہ - و اشارت کرد بلفظ ہذا بسوے زبان خود - او یرحم - یا رحم میکند باین یعنی عذاب الٰہی و رحمت
وی ہمہ مترتب بر فعل زبان میگردد و اگر نوحہ کرد درین باب یا سخنی ناشایستہ گفت مستحق عذاب گردد و اگر حمد خدا گفت و ترجیع کرد
مستوجب رحمت و ثواب شود - وان المیت لیعذب ببکاء اہلہ علیہ - و بدرستی کہ مردہ عذاب کردہ میشود بگریستن کسان وے
بر وی تحقیق این در شرح حدیث عائشہ بیاید متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعا بدعوی الجاہلیۃ - نیست از اہل طریقۂ ما کسے کہ بزند رخسارہا را و پارہ کند

گریبانہا را و بخواند بخواندن جاہلیت چنانکہ نوحہ و دعا بویل و ثبور۔ متفق علیہ۔ وعن ابی بردة بضم با و سکون را پسر
ابوموسی اشعری ست از تابعین۔ قال اغمی علے ابی موسیٰ۔ گفت بیہوش شد ابوموسیٰ کہ پدر اوست۔ غمی بفتح و قصر
بیہوشی اغما بیہوش گردانیدن غمی علیہ و اغمی علیہ ہمچنین استعمال کردہ میشوند بلفظ مجہول۔ فاقبلت امرأتہ ام عبد اللہ تصیح برنة
پس پیش آمد زن وے کہ کنیت او ام عبد اللہ بود در حالتیکہ آواز میکند بگریہ و برنة بفتح را و تشدید نون آواز با گریہ
کہ در وے ترجیع است یعنی گردانیدن آواز در حلق۔ ثم افاق۔ بعد ازان بہوش آمد۔ فقال الم تعلمی۔ پس گفت ابوموسی
مر زن را آیا نمیدانی تو۔ وکان یحدثہا ان رسول اللہ۔ و بود ابوموسی کہ تحدیث میکرد و خبر میداد آن زن را کہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ است۔ انا بری ممن حلق و صلق و خرق۔ من بیزارم از کسیکہ بسترد موی سر را
یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریہ و پارہ کند گریبان را۔ متفق علیہ و لفظہ لمسلم۔ وعن ابی مالک الاشعری
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع فی امتی من امر الجاہلیة لا یترکونہن۔ چہار خصلت اند در امت من از کار جاہلیت
کہ نمیگذارند آنہا را۔ الفخر فی الاحساب۔ یکے نازیدن و مدح کردن نفس در حسبہا و حسب آنچہ بشمارد مرد از صفات و
خصال و شرف و مجد کہ در وے و پدران اوست۔ والطعن فی الانساب۔ دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبہاے
مردم چنانچہ فخر و تمدح بنسب خود میکنند و حاصل این ہر دو خصلت تعظیم نفس و تحقیر مردم است و ہر دو مذموم است
مگر با سلام و کفر۔ والاستسقاء بالنجوم۔ و طلب آب باران کردن بستارہ ہا یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل
خود چنانکہ گویند وقتیکہ کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است مطرنا بنوء کذا
و این منع و زجر ست از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن۔ والنیاحة۔ چہارم نوحہ کردن در ماتم۔ وقال۔ و گفت
آنحضرت۔ النائحة اذا لم تتب قبل موتہا تقام یوم القیمة۔ زن نوحہ گر چون توبہ نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم بتوبہ نرود
ایستادہ کردہ میشود روز قیامت یعنی در موقف یا برانگیختہ میشود۔ وعلیہا سربال من قطران۔ و حال آنکہ بر آن زن پیراہنی
از قطران۔ قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آمدہ روغنے ست کہ دوشیدہ و کشیدہ میشود از درختی کہ معروف ست
بعد ازان پختہ میشود و سوختہ میشود در چراغ و طلا کردہ میشود بدان شتران گرگین و این سخت ترست در اشتعال نار و احراق
ودرع من جرب۔ و بروی است پیراہن از جرب و جرب بفتح جیم و را کہ نام مرضی ست مشہور کہ آن را گر گویند و درع پیراہن زن
و سربال پیراہن خواہ از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیدہ میشود بر تن وی گر و خارش پس ازان طلا میکنند بقطران تا زیادہ
گردد ام و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزاے آن بجرب گفتہ اند کہ چون نائحہ خراش میکرد روی را و
پارہ میکرد جامہ را ابتلا گردانیدہ شد بچیزے کہ صبر نمیتواند کرد بر آن بخراشیدن و پارہ کردن و نیز خراش میکرد بسخنان
رقت انگیز خود دلہاے مصیبت زدگان را و جراحت میکرد در دلہای ایشان را پس عقاب کردہ شود بانچہ مناسب
آن باشد واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن انس قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بامرأة تبکی عند قبر۔ روایت ست

از انس گفت گذشت آن حضرت بزنے کہ گریہ میکرد نزد گوری۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت بآن زن۔ اتقی اللہ واصبری
پرہیز کن ای زن از نافرمودۂ خدا و شکیبائی کن۔ قالت۔ گفت آن زن با آنحضرت۔ الیک عنی فانک لم تصب
بمصیبتی۔ یکسو شو از من زیرا کہ تو مصیبت زدہ نشدۂ بمصیبت من۔ ولم تعرفہ۔ و نشناخت آن زن آنحضرت را
فقیل لہا انہ النبی۔ پس گفتہ شد مر آن زن را کہ این سخن کہ گفت پیغمبر بود صلی اللہ علیہ وسلم فاتت باب النبی۔ پس
آمد آن زن بدر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلم تجد عندہ بوابین۔ پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانان را چنانکہ
بر در ملوک و امرا می باشند و مانع نیافت از در آمدن گویا در نفس خود خوفی و ہیبتے یافتہ بود و گمان بردہ بود کہ رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم مثل ملوک و سلاطین خواہد بود و او را مجال در آمدن بروے نخواہد بود تا در آید و اعتذار نماید
فقالت لم اعرفک۔ پس گفت آن زن و عذر خواہی نمود کہ من نشناختم ترا کہ تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم
و بے ادبی نمی نمودم۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ انما الصبر عند الصدمة الاولی۔ معتبر و محمود نیست صبر مگر نزدیک
کوفت نخستین کہ اول زمان مصیبت رسیدن و کوفت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بضرورت صبر
میکند و صدم چیزے سخت را بر چیزے سخت زدن چنانکہ انجا زدن مصیبت کہ سخت ست بر دل کہ وی نیز
سخت است در تحمل شدائد و بلایا پس میزند بروے و مے شکند آن را و صدم بمعنی رسیدن امرے نیز آید چنانکہ
رسیدن بلا و این معنی اظہر ست ولیکن معنے اول ابلغ است۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا یموت لمسلم ثلثة من الولد فیلج النار۔ نمی میرد مر مسلمانے را سہ کس از فرزندان پس در آید آتش
دوزخ را۔ الا تحلة القسم۔ مگر براے حلال گردانیدن و کشادن سوگند کہ حق سبحانہ وتعالے در قرآن مجید درود
بندگان آتش را یاد کردہ و فرمودہ کہ (وان منکم الا واردہا) و ہیچ یکے از شما نیست مگر آنکہ در آید دوزخ را اگرچہ در آئی باشد
مثل برق جہندہ و باد برندہ و عرب میگوید کہ کردم این کار بجہت تحلة القسم یعنی ہمان قدر کردم کہ بوے از
عہدۂ سوگند برآیم و در وے اوئے فعل کہ یکبار در آن لطیف کنند کفایت دارد پس ہر کہ سہ فرزند از وے مرد
در دوزخ نمے در آید مگر ہمان قدر کہ سوگند راست گردد۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لنسوة من الانصار۔ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آن حضرت مر جماعت زنان را از قبیلۂ انصار
لا یموت لاحدٰکن ثلثة من الولد فتحتسبہ۔ نمی میرد مر یکے از شما را سہ کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد۔
الا دخلت الجنة۔ مگر آنکہ در آید بہشت را۔ فقالت امرأة منہن او اثنان۔ پس گفت زنے از میان این زنان یا دو
کس ہم بمیرند۔ یا رسول اللہ۔ یعنی بفرما کہ سہ کس بمیرند یا دو کس مخصوص بسہ کس مدار۔ قال۔ گفت آن حضرت
او اثنان۔ یا دو کس بمیرند و این احتمال دارد کہ ہمین ساعت وحی فرود آمدہ باشد بتوجہ آن حضرت بدرگاہ صمدیت
حق یا آن حضرت دعا کردہ باشد و بوقت اجابت رسیدہ۔ رواہ مسلم۔ وفی روایة لہما۔ و در روایتی مر بخاری

وسلم را این چنین آمده کہ. ثلٰثۃ لم یبلغوا الحنث - بمیرند سہ کس کہ نرسیدہ اند بزہ و گناہ را یعنے بالغ نشدہ اند کہ فعل آنہا
گناہ باشد و بران بزہ مترتب گردد و صغیر بمیرند زیرا کہ زنان با اطفال مہر و شفقت زائد دارند و الم ایشان مفرط
و اطفال تابع و ملحق و ملصق اند بایشان بخلاف کبار - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و ہم
از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسے - یقول اللہ ما لعبدی المؤمن عندی جزاء -
میگوید خداے تعالے نیست مر بندۂ مسلمان را نزد من پاداش - اذا قبضت صفیہ من اہل الدنیا - چون
قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را کہ بے شائبہ تکلف او را دوست میدارد چنانکہ پسر و جز آن از اہل دنیا
چہ جاے آنکہ از اہل آخرت باشد - ثم احتسبہ - پس تر صبر کند و نظر بر ثواب آخرت دارد - الا الجنۃ -
مگر بہشت - رواہ البخاری -

الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری قال لعن رسول اللہ - گفت لعنت کردہ است پیغمبر خدا -
صلی اللہ علیہ وسلم النائحۃ - زن نوحہ کنندہ را - والمستمعۃ - و گوش دارندہ بنوحہ و شنوندہ آن را بوجہ رضا
و لفظ تانیث را بجہت آن آورد کہ نوحہ اکثر کار زنان ست یا مراد جماعۂ نائحہ و نفس نائحہ است تا مردان
را نیز شامل باشد و وجہ اول ظاہر تر ست - رواہ ابو داؤد وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم عجب للمؤمن ان اصابہ خیر حمد اللہ و شکر - کارے شگرف است مر مسلمان را اگر برسد او را نیکی
از نعمت و مال و منال و عافیت ستایش میکند خدا را و سپاس میگوید او را - وان اصابتہ مصیبۃ حمد اللہ و صبر - و اگر
برسد او را سختی و اندوہ ثنا میگوید و شکیبائی می ورزد بشہود صفات جمال و جلال و لطف و قہر زیرا کہ مقصود وی
سبحانہ از ایراد نوازل و حوادث بر بندہ تعرف ست و چون معرفت حاصل شد حمد لازم آنست - فالمؤمن یؤجر فی
کل امرہ - پس مسلمان مزد دادہ میشود در ہمہ کار و در ہمہ حال وے چہ نعمت و چہ مصیبت و چہ شکر و چہ صبر
حتی فی اللقمۃ یرفعہا الی فی امرأتہ - تا آنکہ در لقمہ کہ بر میدارد و می نہد آن را در دہن زن خود بجہت مودت و رحمت
با داے نفقۂ واجبہ اگرچہ بظاہر از قسم شہوت و حظ نفس ست و لیکن در حقیقت اداے حق ست لہٰذا فرمودان
لزوجک علیک حقا قول مشائخ شاذلیہ است المقصود موافقۃ الحق لا مخالفۃ النفس و درین اشارت بتاکید و تائید
ثبوت اجر است در جمیع احوال چہ حقوق و عبادات و چہ حظوظ و عادات باعتبار تضمن وی نیت را چہ مباحات
اگرچہ در ظاہر از قبیل شہوات باشند لیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگیرند و عادات عبادات
میگردند - رواہ البیہقی فی شعب الایمان وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مؤمن
الا ولہ بابان - نیست ہیچ مسلمانے مگر آنکہ او را دو در است - باب یصعد منہ عملہ - درے ست کہ بالا میرود
از راہ آن عمل او و در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین - و باب ینزل منہ رزقہ - و درے ست

کہ فرود می آید از ان در رزق و روزے وے و میرسد بمستقر ارزاق از زمین - فاذا مات بکیا علیہ - پس چون می میرد
مرد مسلمان میگریند آن ہر دو در بر وے بحقیقت یا مراد گریہ اہل آنہاست از ملائکہ و ظاہر آیت و حدیث در معنی اول ست
واللہ اعلم اما بکاے باب صعود از جہت آنکہ مشرف میشد بدان و گریہ در رزق بسبب آنکہ رزق عون بود بر عمل صالح
پس ہر دو میگریند بجہت حرمان ازین سعادت و فقدان این نعمت فذلک قولہ تعالی - پس این گریہ در صعود و رزق
بر مومن مراد است بقول حق تعالی کہ از کافران نفی کردہ است و فرمودہ - فما بکت علیہم السماء والارض - پس نگریست
بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران ست و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان مفہوم میگردد و اگر
گفتہ شود کہ در صعود و در رزق ہر دو در آسمان اند پس گریہ زمین از چیست و از کجاست جوابش آنکہ رزق کہ از آسمان بزمین
میرسد پس آن مقام کہ محل وصول ارزاق ست می گرید چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردیم - رواہ الترمذی -
وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان لہ فرطان من امتی ادخلہ اللہ بہما الجنۃ -
کسے کہ باشد او را دو فرط از امت من مے در آرد او را خداے تعالے بسبب آن دو فرط و جزاے مصیبت
و بشفاعت ایشان در بہشت فرط بفتحتین پیش روندہ تا آب خور از براے اصلاح حوض و دلو با و پیش روندہ از
قافلہ تا تیار سازد آب راہ و منزل را و آنچہ محتاج اند بدان در منزل و مراد اینجا فرزند کسے کہ بمیرد گویا پیشتر میرود و کار
او را در آن جہان در بہشت آمادہ میگرداند - فقالت - پس گفت - عائشۃ - رضی اللہ عنہا - فمن کان لہ فرط من امتک -
پس کسے کہ باشد مر او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفتہ باشد پس او را چہ حال ست و شما این بشارت را
بر دو فرط دادید - قال فمن کان لہ فرط - گفت آن حضرت پس کسے کہ باشد او را یک فرط نیز مے در آرد او را در بہشت
ما دو گفتیم زیرا کہ اول حکم ہمچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکے را نیز حکم شد - یا موفقۃ - اے توفیق دادہ شدہ
بخیرات و حرص بر تعلیم شرائع و احکام و سوال از ان ندا است بعائشہ و تشریف ست مر او را بدین لقب جامع فضائل و کمالات
و عائشہ را در حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم راہ سوال و علمے در شرائع بود کہ ہیچ یکی از ازواج مطہرہ را نبود و چون آنحضرت
او را برین صفت مدح کرد و برین فعل ترغیب نمود زیادہ کرد در سوال باظہار تحسر و تاسف بر فوت این نعمت کہ وجود
فرط است از وے رضی اللہ عنہا - فقالت - پس گفت عائشہ - فمن لم یکن لہ فرط من امتک پس کسی کہ نباشد برای او فرطے
از امت تو چہ کار کند - قال - گفت آنحضرت - فانا فرط امتی - پس من فرط امت خودم کہ پیشتر میروم و کارسازی ایشان
در آنجہان میکنم و این جزا و ثواب ایشان را کہ بمردن فرزند است بجہت ورود مصیبت است کہ بایشان میرسد - لن یصابوا
بمثلی - ہرگز مصیبت زدہ نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا کہ من محبوب ترم نزد ایشان از پدران و پسران
و از ہر چہ تعلق دارند بدان - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا مات ولد العبد قال اللہ تعالی لملٰئکتہ - چون می میرد فرزند بندہ میگوید خداے تعالے مر فرشتگان خود را

وی پرسد از ایشان - قبضتم ولد عبدی - قبض کردید شما روح فرزند بندۂ مرا - فیقولون نعم - پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم پس مهربانی میکند وے تعالے بر بندۂ خود - فیقول - پس میگوید وے تعالی قبضتم ثمرة فواده قبض کردید میوۂ دل او را و حاصل عمر و زندگانی او را - فیقولون نعم پس میگویند آرے کردیم - فیقول - پس میگوید الله تعالے ماذا قال عبدی - چه چیز گفت بندۂ من در وقت قبض روح فرزند وے - فیقولون - پس میگویند فرشتگان حمدک واسترجع - حمد گفت و استرجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون - فیقول الله - پس میگوید خدای تعالے ابنوا لعبدی بیتاً فی الجنة - برآرید برائے بندۂ من خانه در بهشت که چون درین جهان بدروی بمصیبت و محنت غمگین شده است دران جهان بتنعم بهشت و حور و غلمان آن شاد گردد و چون بمردن فرزند خانۂ جمعیت و سرور وی ویران شده است خانۂ بهتر ازین در بهشت بنا کنید انهمه ظهور صفت جلال و جمال اوست تعالی و تقدس - میرباند و میمیراند و میگریاند و می خنداند بیت گهے میزند تا شود دردناک ✣ گهے میکند آبش از دیده پاک ✣ گه بلطف مے نوازد گه بناز میکشد ✣ زنج می سازد مرا آن شوخ بازم میکشد ✣ وسموه بیت الحمد - و می فرماید وی سبحانه تعالی بفرشتگان که برای آن بنده خانه بنا کنید و نام نهید آن خانه را خانۂ حمد که این جزاے حمد و رضا و تسلیم اوست که در مصیبت کرده. رواه احمد والترمذی - وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عزی مصاباً فله مثل اجره - کسے که تعزیت کند و صبر فرماید و تسلی دهد مصیبت زده را پس مراو راست مانند اجر وی بر مصیبت و صبر بر آن - رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب لانعرفه مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی - و گفت ترمذی این حدیث غریب ست نمی شناسیم آن را بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم که راوی این حدیث ست و در کاشف گفته که او را تضعیف کرده اند ائمه - وقال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد موقوفا گفت ترمذی و روایت کرده اند آن را بعض محدثین از محمد ابن سوقه بضم سین مهمله و سکون واو و بقاف بهمین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود گفته اند که محمد بن سوقه ثقه و مرضی ست - وعن ابی برزة - روایت ست از ابی برزة بفتح موحده و سکون را و بزا اسلمی که از صحابه است و همیشه همراه آن حضرت در غزا بود - قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من عزی ثکلی کسی برداً فی الجنة - کسیکه تعزیت کند و صبر فرماید ثکلی را پوشانیده شود مرا و را جامه در بهشت و ثکلی بفتح ثلثه و سکون کاف زنے که فرزندش مرده و در قاموس گفته که ثکل بضم موت و هلاک و فقد حبیب یا ولد و مرد را ثاکل و ثکلان گویند و زن را ثکلی و ثکلانه و ثکلانه قلیل است و برد بضم ثوب مخطط و آن معروف است - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب - وعن عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعی جعفر - روایت ست از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت هرگاه آمد خبر موت جعفر که در غزوۂ موته شهید شده و نعی بفتح نون و سکون عین خبر موت و نعی بفتح نون و کسر عین و تشدید یا نیز روایت ست بمعنی خبر موت رساننده و اول ظاهر تر است - قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاماً

بسازید برائے اولاد جعفر طعامے را - فقد اتاهم ما یشغلهم - پس بتحقیق آمده است ایشان را خبرے که باز میدارد ایشان را از طعام پختن که خبر موت او باشد - رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة - و درین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خویشان و همسایگان و دوستان را تهیۂ طعام اهل میت را و بعض گفته اند که فرستادن طعام برای اهل مصیبت در روز اول غیر مکروه است از جهت شغل بتجهیز میت و در روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیرا که این اعانت است بر اثم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته که باک نیست مر کسے را که مشغول ست بجهاز میت کذا فی مطالب المؤمنین

الفصل الثالث

عن المغیرة ابن شعبة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نیح علیه فانه یعذب بما نیح علیه یوم القیمة - گفت مغیره شنیدم آن حضرت را که میگفت کسے که نوحه کرده شود بر وے پس برستیکه آنکس عذاب کرده میشود بچیزے که نوحه کرده میشود بر وے روز قیامت و مراد بچیزے که نوحه کرده می شود بر وے آن سخنے ست که میگوید آن را نائحه برائے میت و گفته میشود بوے بطریق استهزاء و توبیخ چنانکه در حدیث نعمان بن بشیر بیاید گویا که وے ظاهر میکرد بنفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بآن پس محل زجر و توبیخ باشد متفق علیه - وعن عمرة بفتح عین مهمله و سکون میم بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضی الله عنها - روایت ست از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارة که صحابیه است و در کنار عائشه ام المؤمنین پرورده شده و روایت میکند احادیث عائشه را بسیار که وے گفت شنیدم عائشه را - وذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه - و حال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه که عبد الله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود بگریستن زنده بر وے تقول - میگفت عائشه - یغفر الله لابی عبد الرحمن - بیامرزد خداے تعالے مر ابی عبد الرحمن را که کنیت ابن عمر است و این کلمه در جاے میگویند که کسے سخنے گفته و خطا کرده میگویند که خدا او را رحمت کند و بیامرزد باز عائشه میگوید - اما انه لم یکذب - آگاه باشید بدرستیکه وے یعنی ابن عمر عمداً دروغ نگفته است و چون گویند شان وے اعلی و ارفع است از آن - ولکنه نسی - ولیکن وے فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیده او خطا - یا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از ان بیان خطاے ابن عمر میکند لقول خود - انما مر رسول الله - این ست و جز این نیست که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها - بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بر وے - فقال انهم لیبکون علیها پس گفت آنحضرت بدرستیکه ایشان میگریند بر وی - وانها لتعذب فی قبرها - و حال آنکه بتحقیق وے هر آئینه عذاب کرده میشود در قبرش پس آنحضرت در خصوص یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وے خواهند بود و در خصوص وی هم نگفت که وی بسبب بکاء ایشان معذب است بلکه وی در عذاب ست چنانکه شان کافران ست و ایشان میگریند و او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون ست از ینجا ابن عمر فهمید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق

علیہ فرمود کہ میت بسبب گریۂ زندگان بر وے در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آیندہ بیاید متفق علیہ
وعن عبد اللہ بن ابی ملیکۃ بضم میم و فتح لام و سکون یا کہ از مشاہیر تابعین است قال گفت۔ توفیت بنت لعثمان
بن عفان رضی اللہ عنہ بمکۃ۔ مرد دختری مر عثمان بن عفان را بمکہ فجئنا لنشہدہا پس آمدیم ما تا حاضر شویم جنازۂ اورا۔
وحضرہا ابن عمر وابن عباس فانی لجالس بینہما پس بدرستی کہ من ہر آئینہ نشستہ ام میان ابن عمر وابن عباس
و در بعض نسخ ودانی بود و در صحیح بخاری نیز ہمچنین است و این اظہر است در معنی فقال عبد اللہ بن عمر لعمرو بن عثمان وہو مواجہہ
پس گفت ابن عمر مر پسر عثمان را کہ نام او عمرو است و حال آنکہ وی رو بروی وے بود۔ الا تنہی عن البکاء۔ آیا باز نمی داری
یعنی زنان را از گریستن۔ فان رسول اللہ۔ زیرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال گفتہ است ان المیت لیعذب ببکاء
اہلہ علیہ۔ بدرستیکہ مردہ ہر آئینہ عذاب کردہ میشود بگریستن کسان وی بر وی۔ فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک
پس گفت ابن عباس تحقیق بود عمر رضی اللہ عنہ میگفت بعض این سخن را کہ ابن عمر میگوید بعض بجہت آن گفت کہ شاید در عبارت
کم و بیش واقع شدہ باشد یا عمر این چنین میگفت کہ بعض بکاء اہلہ چنانکہ ابن عباس خواہد گفت۔ ثم حدث۔ پس حدیث کرد
ابن عباس۔ فقال صدرت مع عمر من مکۃ۔ بازگشتہ بودم با عمر در زمان خلافت وے از مکہ بسوے مدینہ و این در آن
سال است کہ عمر رضی اللہ عنہ در مدینہ کشتہ خواہد شد حتی اذا کنا بالبیداء تا آنکہ بودیم ما بہ بیداء و بر وزن صحراء بفتح یا و
وسکون تحتانیہ نام موضعی است میان مکہ و مدینہ۔ فاذا ہو برکب تحت ظل سمرۃ پس ناگاہ عمر ملابس و ملاقی است
بسواران در زیر سایۂ درختے کہ نام وے سمرہ است بفتح سین وضم میم۔ فقال اذہب فانظر من ہؤلاء الرکب۔
پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو پس ببین کیستند این سواران۔ فنظرت فاذا ہو صہیب۔ پس نگاہ کردم من
پس ناگاہ آن صہیب رومی است و سواران دیگر نیز ہمراہ او بودند۔ قال فاخبرتہ۔ گفت ابن عباس پس خبر کردم
عمر را کہ صہیب است۔ فقال ادعہ۔ پس گفت عمر بخوان او را و بطلب۔ فرجعت الی صہیب۔ پس باز آمدم بسوے
صہیب فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین۔ پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس و دریاب امیر المؤمنین را یعنے عمر را
رضی اللہ عنہ فلما ان اصیب عمر دخل صہیب یبکی۔ پس ہرگاہ بمدینہ رسیدند و رسید عمر را مصیبت قتل در آمد صہیب
در حالے کہ میگریست بر مصیبت عمر۔ یقول میگوید وا اخاہ و اصاحباہ۔ واے برادر واے یار فقال عمر یا صہیب اتبکی علی
پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صہیب آیا گریہ میکنی بر من۔ وقد قال رسول اللہ۔ و حال آنکہ تحقیق گفتہ است
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اہلہ علیہ ذکر بعض بکا برائے آن خواہد بود کہ ممنوع گریہ است
کہ با ندبہ و نوحہ و جزع بود یا مراد آن است کہ بکا مظنۂ تعذیب است اگر خواہد خدای تعالے عذاب میکند بران فافہم
فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشۃ۔ پس گفت ابن عباس ہرگاہ کہ مرد عمر ذکر کردم آن را یعنی گفتہ گوی
عمر و صہیب را و قول عمر را کہ (ان المیت لیعذب الی آخرہ) مر عائشہ را۔ فقالت یرحم اللہ عمر پس گفت عائشہ رحمت کند

خداے تعالیٰ عمر را چنانکہ با بن عمر گفتہ بود۔ لغفر اللہ۔ اینجا ذکر مغفرت نکرد کہ مبنی از سبق گناہ است بخلاف رحمت
کہ مورد وے عام است۔ لا واللہ۔ نہ این چنین است بخدا سوگند۔ ما حدث رسول اللہ۔ حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اہلہ علیہ یعنی بر ان وجہے کہ عمر فہمیدہ زیرا کہ حدیث صحیح است بے شبہہ و خلاف
در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند کہ عذاب بسبب بکا است مومن را و کافر را و عائشہ میگوید کہ این در مادہ کافر است
و او در عذاب است گریہ کنند یا نکنند و بر تقدیر گریہ عذاب مقارن گریہ است پس عذاب با گریہ است نہ از گریہ و این
مضمون را اگر بزبان علم ادا کنند واضح تر می گردد کہ کلمۂ با نزد ابن عمر برائے سبب است و نزد عائشہ برائے ملابست است
و اگر فرضاً مسلمانے را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریہ خواہد بود اما عائشہ میگوید کہ مورد این حدیث در کافر است
و این است معنی قول عائشہ کہ گفت ولکن ان اللہ تعالیٰ یزید الکافر عذابا ببکاء اہلہ علیہ۔ ولیکن بدرستیکہ خداے تعالیٰ
افزون میکند کافر را عذاب با بکاے اہل وے بر وے و این عبارت دلالت میکند کہ در مادۂ کافر گریہ نیز سبب
افزونی عذاب میگردد و این بسبب آن خواہد بود کہ کافر راضی است بگریہ بلکہ بعض وصیت میکردند بگریہ و نوحہ
و نامشروعات دیگر بسببیت گریہ مر عذاب را بجہت این است و بعض ہمین توجیہ میکنند کہ عذاب بسبب گریہ در آنجاست
کہ میت وصیت کردہ باشد بدان و راضی شدہ چنانکہ رسم جاہلیت بود و قائل بعد از آن عائشہ رضی اللہ عنہا استدلال
میکند بر عدم سببیت گریۂ اہل میت مر عذاب را چنانکہ میفرماید۔ وقالت عائشہ رضی اللہ عنہا حسبکم القرآن بس است
شما را قرآن کہ میفرماید۔ ولا تزر وازرۃ وزر اخرے۔ و بر نمیدارد ہیچ نفس بار بردارندہ بار نفس دیگر را یعنی
گناہ یکے بر دیگرے نمی نویسند و چون گریہ و نوحہ گناہ اہل میت است بر میت برائے چہ نویسند وے چہ گناہ
کردہ است کہ او را بدان عذاب کنند۔ قال ابن عباس عند ذلک۔ گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون
آیت قرآنی را کہ۔ واللہ اضحک و ابکی۔ و خدا می خنداند و میگریاند و این تقریرے است برائے نفی مذہب
ابن عمر کہ میت عذاب کردہ میشود بکاے اہل وے بر وے زیرا کہ بکاے آدمی و ضحک وے و اندوہ و شادی
وے از خدا است کہ پیدا میکند و ظاہر میگرداند در وے آن را پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیرے خواہد بود
کہ ضحک و بکا بے اختیاری باشد و تکلف و اختیار او را در آن و اسباب آن مدخلے نباشد فافہم واللہ اعلم۔ قال
ابن ابی ملیکۃ فما قال ابن عمر شیئا پس نگفت ابن عمر در برابر این سخن چیزے را و ملزم گشت و قبول کرد متفق علیہ
و درین حدیث دلیل است بر آنکہ مجتہد اسیر دلیل است و او را میرسد کہ بدلیل خود تخطئۂ مجتہد دیگر کند اگر چہ بزرگ تر و
عالی شان و عالم تر از وے باشد چنانکہ عمر نسبت با عائشہ رضی اللہ عنہا و چون حق ظاہر گردد قبول کند و ساکت گردد
تا نزاع و جدال زیادہ نگردد۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت لما جاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم قتل ابن حارثۃ
و جعفر و ابن رواحۃ۔ گفت عائشہ ہرگاہ کہ رسید آنحضرت را خبر کشتہ شدن زید بن حارثہ و جعفر بن ابی طالب و عبد اللہ

ابن رواحہ در غزوۂ موتہ چنانکہ قصۂ آن در احادیث وکتب سیر مذکور و مسطور ست۔ جلس نشست آن حضرت یعنے
در مسجد برای عزای ایشان۔ یعرف فیہ الحزن۔ شناختہ میشود در ان حضرت غم واندوہ۔ وانا انظر من صائر الباب
ومن نگاہ میکردم از شگاف در چنانکہ تفسیر کردہ است او را راوی یقول یعنی شق الباب میخواہد عائشہ بصائر باب
شگاف باب را اظہار ازنزد آنحضرت در ان وقت کسے بیگانہ نبود۔ فاتاہ رجل پس آمد آنحضرت را مردے۔ فقال
پس گفت آن مرد۔ ان نساء جعفر۔ بدرستیکہ زنان جعفر۔ وذکر بکاءھن۔ وذکر کرد آن مرد گریۂ زنان جعفر را کہ بسیار
میکنند۔ فامرہ ان ینہاھن۔ پس امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ باز دارد زنان را از گریہ۔ فذہب۔ پس رفت آن مرد
پیش زنان تا منع کند۔ ثم اتاہ الثانیۃ۔ پس آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم۔ لم یطعنہ۔ اطاعت نکروند زنان آن
مرد را و باز نیامدند از گریہ بگفتۂ او۔ فقال انہھن پس باز گفت بآن مرد کہ برو و باز دار ایشان را از گریہ۔ فاتاہ الثالثۃ۔
پس آمد آن مرد نزد آن حضرت سوم بار۔ قال۔ گفت۔ واللہ غلبننا۔ بخدا سوگند غالب آمدند زنان مارا یا رسول اللہ
فزعمت پس گمان برد عائشہ و در بعض نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کردہ اند پس این قول عائشہ است کہ گفت پس دانستم
انہ قال۔ کہ آن حضرت گفت بآن مرد۔ فاحث فی افواھن التراب پس بینداز در دہن ہاے ایشان خاک را
مبالغہ است در منع ایشان از بکا و زور آوردن بران عائشہ میگوید۔ فقلت پس گفتم با دل خود خطاب بآن مرد
ارغم اللہ انفک۔ بر خاک بمالد خداے تعالی بینی ترا کنایت ست از خواری و اہانت۔ لم تفعل ما امرک رسول اللہ
نکردی تو آنچہ امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ باز داشتن زنان ست از گریہ۔ ولم تترک رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من العناء۔ وخلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مکرر کہ ہر بار آمدی و گفتی کہ
آنہا باز نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آن حضرت و تعب کشید۔ متفق علیہ۔ وعن ام سلمۃ قالت لما مات ابو سلمۃ قلت۔
گفت ام سلمہ کہ چون مرد ابو سلمہ کہ زوج اول وے بود پیش از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفتم من۔ غریب
وفی ارض غربۃ۔ غریب ست ابو سلمہ و در زمین غربت است زیرا کہ از مکہ بحبشہ ہجرت کردہ بود و از حبشہ بمدینہ آمدہ
وغریب بود و با ہیچکس گفت و گوی نداشت۔ لابکینہ بکاء یتحدث عنہ۔ البتہ بگریم او را گریہ کہ حکایت کردہ شود از ان
و در مردم کہ این چنین گریہ کرد کہ ہیچکس نکردہ است۔ فکنت قد تہیات للبکاء علیہ پس بودم من کہ بتحقیق آمادہ شدم برای
گریہ کردن برابو سلمہ و خود را بران آوردم۔ اذا اقبلت امرأۃ ترید ان تسعدنی۔ ناگاہ پیش آمد زنے میخواہد آن زن کہ
یاری دہد مرا و موافقت کند با من در گریہ کردن۔ فاستقبلہا رسول اللہ پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم فقال پس گفت آن حضرت۔ اتریدین ان تدخلی الشیطان بیتا۔ آیا می خواہی تو اے زن کہ در آری شیطان را
بیتا اخرجہ اللہ منہ مرتین۔ در خانہ کہ بیرون آوردہ است او را خداے تعالی از ان خانہ دو بار یکبار بدر آمدن
در اسلام و بار دیگر بہجرت یا یکبار بہجرت از مکہ بحبشہ و بار دیگر از حبشہ بمدینہ یا در روز در آمدن در اسلام

و در روز بیرون رفتن از دنیا و تواند کہ مرتین تعلق بہ قال باشد۔ وکففت عن البکاء فلم ابک۔ ام سلمہ میگوید و چون
آن حضرت این کلمہ فرمود باز آمدم از گریہ پس گریہ نکردم بعد ازان۔ رواہ مسلم۔ وعن النعمان بن بشیر صحابی ست
کہ در وقت رحلت آن حضرت ہشت سالہ بود۔ قال اغمی علی عبد اللہ بن رواحۃ۔ گفت نعمان بیہوشی انداختہ شد
بر عبد اللہ بن رواحہ در وقتیکہ بیمار بود و نزدیک بمردن رسیدہ اگرچہ وے رضی اللہ عنہ در بیمارے نمردہ است
بلکہ شہید شد در غزوۂ موتہ فجعلت اختہ عمرۃ تبکی۔ پس در ایستاد خواہر او کہ عمرہ نام داشت کہ میگریست و می گفت۔
واجبلاہ۔ اے کوہ۔ واکذا واکذا۔ اے چنین اے چنین۔ تعدد علیہ۔ در حالتیکہ می شمارد بر وے اوصاف
وی ستایید چنانکہ می ستایند زنان مردہ را در نوحہ و تفجع۔ فقال۔ پس گفت عبد اللہ بن رواحہ یعنے بعد حین افاق
ہنگامی کہ بہوش آمد۔ ما قلت شیئا الا قیل لی کذلک۔ نگفتی تو ہیچ چیزے ازان اوصاف را مگر آنکہ گفتہ شد مرا بطریق
سخریت و ایذا ہمچنان کہ تو گفتی۔ زاد فی روایۃ۔ زیادہ کردہ است در روایتے این عبارت را کہ۔ فلما مات لم تبک علیہ
پس چون مرد ابن رواحہ نگریست عمرہ بروے و نوحہ نکرد این یک توجیہے ست مر قول عمر وابن عمر را کہ در حدیث۔
ان المیت لیعذب ببکاء اہلہ علیہ۔ گفتہ اند۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی موسی قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول ما من میت یموت۔ گفت ابو موسی شنیدم آن حضرت را کہ میگفت نیست ہیچ مردہ کہ می میرد۔ فیقوم باکیہم
پس می ایستد گریہ کنندۂ قوم۔ فیقول۔ پس میگوید آن گریہ کنندہ۔ واجبلاہ واسیداہ او نحو ذلک۔ یا مانند آن
الفاظ دیگر کہ در ندبہ و تفجع میگویند۔ الا وکل اللہ بہ ملکین۔ مگر آنکہ میگمارد خداے تعالی بر وے دو فرشتہ را
وی سپارد کار او را بایشان۔ یلہزانہ۔ کہ می جنبانند و دفع میکنند آن میت را و لہز مشت بر سینہ زدن از باب
فتح یفتح۔ ویقولان۔ و میگویند بطریق ایذا۔ اہکذا کنت۔ آیا ہمچنین بودے تو این نیز نوعے از عذاب ست۔
رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب حسن۔ وعن ابی ہریرۃ قال مات میت من آل رسول اللہ۔ مرد میرندہ
از اہل بیت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاجتمع النساء یبکین علیہ۔ پس جمع شدند زنان در حالتے کہ گریہ میکنند
بر آن میت۔ فقام عمر۔ پس بایستاد عمر رضی اللہ عنہ ینہاھن ویطردہن۔ در حالیکہ باز میداشت این زنان را
و می راند ایشان را۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دعہن۔ بگذار ایشان را۔ یا عمر فان
العین دامعۃ۔ زیرا کہ چشم اشک ریزندہ است۔ والقلب مصاب۔ و دل مصیبت زدہ و اندوہگین ست۔
والعہد قریب۔ و زمان مصیبت نزدیک و تازہ است و مانا کہ گریۂ آن زنان بے نوحہ و بے تفجع بودہ است چنانکہ
سیاق حدیث دلالت دارد بران و عمر رضی اللہ عنہ گریہ را مطلقا مکروہ پنداشت و این زنان بزور و غلبہ گریہ
میکردند۔ رواہ احمد والنسائی۔ وعن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول اللہ۔ مرد زینب دختر
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ زوجۂ ابی العاص بن ربیع اموی بود۔ فبکت النساء۔ پس گریستند زنان

فجعل عمر یضربهن بالسوط پس دراستاد عمر که میزد ایشان را بتازیانهٔ خود - فاخره رسول الله پس افگند و دور کرد عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیده - بدست خود - وقال - وگفت آن حضرت - مهلا - آهسته شو - یا عمر ثم قال پستر گفت آن حضرت مر زنان را - ایاکن ونعیق الشیطان - دور دارید خود را ای زنان از آواز شیطان که نوحه زدن است ونعیق در اصل بانگ کردن زاغ وشبان مر گوسپندان را - ثم قال پستر گفت آن حضرت - انه مهما کان من العین ومن القلب فمن الله - بدرستیکه شان این ست که هرچه باشد از چشم که گریه است واز دل که غم واندوه است پس از خداست عزوجل یعنی راضی ست ازان خدا - ومن الرحمة - واز مهربانی ست - وما کان من الید ومن اللسان وچیزے که باشد از دست واز زبان فمن الشیطان پس از شیطان ست وخوش میشود شیطان بدان که در معصیت می افتد آدمی ازان - رواه احمد وعن البخاری تعلیقا قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی - بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده است که چون مرد حسن بن امام حسن که او را حسن مثنی گویند ومعنی تعلیق در مقدمه معلوم شده است ضربت امراته القبة علی قبره سنة - زن حسن خیمه بر قبر وے یک سال که دران یک سال بر سر گور وے نشست و درد ومصیبت واندوه وفراق وے هر روز تازه میداشت - ثم رفعت - بعد از یک سال چون درد فرو نشست برداشت خیمه را فسمعت صائحا یقول - پس شنید آواز کننده را که میگوید - الاهل وجدوا ما فقدوا - دانا و آگاه باشید آیا یافتند چیزے را که گم کردند - فاجابه آخر پس جواب داد این آواز کننده را آواز کنندهٔ دیگر - بل یئسوا فانقلبوا - بلکه نومید شدند پس برگشتند شعر وعوضت اجرا من فقید فلا تکن ؎ فقیدک لا یاتی واجرک ذاهب ؎ وعن عمران بن حصین وابی برزة - بتقدیم را بر زاے - قالا - روایت ست ازین دو صحابی که گفتند خرجنا مع رسول الله - بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی جنازة - در مشایعت جنازه - فرای قوما قد طرحوا اردیتهم - پس دید آن حضرت گروهے را از اهل میت که بتحقیق انداخته اند رداهاے خود را - یمشون فی قمص - میروند در پیراهنها بے ردا واین رسم جاهلیت بود که چون پس جنازه میرفتند ردا نمی پوشیدند اشارت بر پریشانی بال وبے سروسامانی حال فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افبفعل الجاهلیة تاخذون - آیا بکردار اهل جاهلیت عمل میکنید - او بصنیع الجاهلیة تشبهون - یا بکار وپیشهٔ جاهلیت مانند می شوید یا مانند میکنید خود را وکلمهٔ او یا براے شک راوی ست یا براے تنویع وتشبهون بفتح تا وتشدید موحده وبضم تا وکسر موحده نیز روایت ست - لقد هممت ان ادعو علیکم - بتحقیق قصد کردم که دعاے بد کنم بر شما - دعوة ترجعون فی غیر صورکم - این چنین دعاے که برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتهاے خود یعنی مسخ شوید وخنازیر وقرده شوید یا برگردید لبوسے خانهاے خود حالے که در غیر صورت خود باید یعنی چون وضع ولباس خود را بجهت حق تغییر دادید صورتهاے شما که لباس ارواح شماست نیز برگردد - قال فاخذوا اردیتهم ولم یعودوا لذلک - گفت راوی پس گرفتند رداهاے خود را وباز نگشتند بآن فعل ورسم جاهلیت - رواه

ابن ماجة وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تتبع جنازة معها رانة - گفت ابن عمر نهی کرد آن حضرت ازان که پس روی کرده شود جنازه که با وے نوحه گری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت ست ولیکن ترک داده میشود بوجود رانه چنانکه اجابت دعوت سنت ست ولیکن ترک داده میشود بوجود ملاهی ومنکرات رواه احمد وابن ماجة وعن ابی هریرة ان رجلا قال له مات ابن لی فوجدت علیه - روایت ست از ابی هریره که مردے گفت مر او را مرد پسرے که مرا بود پس اندوهگین شدم بر مردن وے - هل سمعت من خلیلک - آیا شنیدهٔ تو از دوست جانی خود یعنی محمد رسول الله صلوات الله وسلامه علیه - درود هاے خدا وسلام بر وے باد - شیئا یطیب بانفسنا عن موتانا - چیزے که خوش سازد نفسهاے ما را از جانب مرده هاے ما که از جنس اولاد اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را - قال نعم سمعته صلی الله علیه وسلم قال - گفت ابو هریره آرے شنیده ام آن حضرت را که گفته است - صغارهم دعامیص الجنة - خردان مسلمانان که می میرند دعامیص بهشت اند ودعامیص جمع دعموص است بضم دال وآن کرمکی ست که غوطه میزند در آب ومی برآید ونیز بمعنی شخصے که دخال ست در امور وپیش آینده است بملوک وامرا نیز می آید یعنی این خردان میگردند در بهشت ومی درآیند هر جا که میخواهند ودخل میکنند در هر کار که باشد چنانکه حال صبیان ست در دنیا یلقی احدهم اباه - پیش می آید یکے ازین خردان پدر خود را - فیاخذ بناحیة ثوبه فلا یفارقه - پس میگیرد کنارهٔ جامهٔ پدر را پس جدا نمیشود از وے حتی یدخله الجنة - تا آنکه می درآرد او را در بهشت وتخصیص پدر بذکر یا ازان جهت ست که وے اصل ومتبوع است وما در تابع وفرع اوست یا از جهت آنکه صبر از مردان بیشتر می آید که از زنان ودر بعض احادیث مادر مذکور شده ودر بعض مادر وپدر هر دو وظاهر اوبجهت اختلاف مقام ووجوه تقریب کلام ست والله اعلم - رواه مسلم واحمد واللفظ له - وعن ابی سعید قال جاءت امراة الی رسول الله - آمد زنے بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت - پس گفت آن زن - یا رسول الله ذهب الرجال بحدیثک - بردند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را بدان وگرفتن نصیبے تمام از مواعظ ونصائح تو - فاجعل لنا من نفسک یوما ناتیک فیه - پس بگردان براے ما از ذات شریف خود نصیبے در روزی که بیائیم ما ترا دران روز تعلمنا مما علمک الله - تا بیاموزانی ما را ازان چیزے که آموزانیده است ترا خداے تعالی - فقال - پس گفت آن حضرت - اجتمعن فی یوم کذا وکذا - فراهم آئید از جماعت زنان در روز چنین وچنین - فی مکان کذا وکذا - در جاے چنین وچنین - فاجتمعن فاتاهن رسول الله - پس فراهم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعلمهن مما علمه الله پس تعلیم کرد ایشان را ازانچه تعلیم کرده است او را خداے تعالی ثم قال پستر گفت آن حضرت - ما منکن امراة تقدم بین یدیها من ولدها ثلثة - نیست از شما زنے که بفرستد پیش خود از فرزندان خود کس را الا کان لها حجابا من النار - مگر آنکه باشد این پیش فرستادن براے آن زن پرده ومانع از درآمدن در آتش دوزخ - فقالت امراة منهن - پس گفت زنے ازین زنان - یا رسول الله واثنین - یا دو فرزند فرستد - فاعادتها مرتین - پس

بازگردانید دیگر گفت آن زن این کلمہ را دو بار۔ ثم قال۔ پس گفت آن حضرت۔ واثنین واثنین واثنین۔ بکرر سہ بار
رواہ البخاری وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلمین یتوفی لہما ثلثۃ۔ نیستند ہیچ
دو مسلمان یعنی والدین کہ بمیرد برائے ایشان سہ کس از فرزندان۔ الا ادخلہما اللہ الجنۃ بفضل رحمتہ۔ مگر آنکہ در آورد آن
دو مسلمان را خدائے تعالیٰ در بہشت بفزونی مہربانی خود و در بعض نسخ۔ بفضلہ ورحمتہ۔ ایاہما۔ آن ہر دو را تاکید ہما است
فقالوا۔ پس گفتند۔ یا رسول اللہ او اثنان۔ یا دو کس بمیرند۔ قال او اثنان۔ گفت آن حضرت یا دو کس۔ قالوا او
واحد قال او واحد ثم قال۔ پس گفت آن حضرت۔ والذی نفسی بیدہ۔ سوگند آن خدائے کہ بقائے ذات من در دست
قدرت اوست۔ ان السقط لیجر امہ بسررہ الی الجنۃ۔ بدرستیکہ بچۂ ناتمام افتادہ از شکم بجائے مولود تمام
ہر آئنہ می کشد مادر خود را بسر رخود بسوے بہشت۔ اذا احتسبتہ۔ چون صبر کند بر وے و نگرید و نظر بر ثواب او
و سرر بفتحتین آنچہ بریدہ شود از ناف کودک اشارت ست بعلاقہ کہ میان او و مادرست گویا مثل ریسمانے میشود
کہ میکشد بدان او را بہ بہشت۔ رواہ احمد وروی ابن ماجۃ من قولہ۔ و روایت کردہ است این حدیث را ابن ماجہ
از قول وے والذی نفسی بیدہ تا آخر و اول حدیث را کہ ما من مسلمین الخ ذکر نکردہ۔ وعن عبد اللہ
بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قدم ثلثۃ من الولد لم یبلغوا الحنث۔ کسے کہ پیش بفرستد سہ کس را
از اولاد کہ نرسیدہ اند حد بلوغ را۔ کانوا لہ حصنا حصینا من النار۔ باشند این سہ ولد برای آن کس پناہ استوار از آتش
دوزخ۔ فقال۔ پس گفت ابوذر۔ قدمت اثنین۔ پیش فرستادہ ام من دو کس را۔ قال گفت آن حضرت۔ واثنین
اگر دو کس را ہم پیش فرستد می باشند پناہ از آتش دوزخ۔ قال ابی ابن کعب ابو منذر سید القراء۔ گفت ابی کہ کنیت
وے ابو المنذر است و در شان وے سید القراء واقع شدہ است یعنی بہتر قرآن خوانندگان و آن حضرت او را سید الانصار
گفتہ و عمر بن الخطاب سید المسلمین خواندہ۔ قدمت واحدا۔ پیش فرستادہ ام من یکے را۔ قال و واحدا گفت آن حضرت
یکے را ہم اگر پیش فرستد توجیہ این سابقا گذشتہ است کہ یا بتوجہ آن حضرت ہمین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد
و قبول افتاد۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وعن قرۃ بضم قاف و تشدید را المزنی۔
بضم میم و فتح زاء و بنون از صحابہ است۔ ان رجلا کان یاتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومعہ ابن لہ۔ بود مردی کہ می آمد
نزد آنحضرت و حال آنکہ با وے پسرے بود مر او را۔ فقال لہ النبی۔ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اتحبہ۔ آیا دوست
میداری تو این پسر را۔ فقال پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ احبک اللہ کما احبہ۔ دوست دارد ترا خدائے تعالیٰ
آن چنانکہ دوست میدارم من او را یعنی سخت دوست میدارم من او را۔ ففقدہ النبی۔ پس گم کرد و ندید آن پسر را پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما فعل ابن فلان۔ پس گفت آنحضرت چہ کرد پسر فلانی یعنی چہ شد و کجا رفت و چہ حال وارد۔ قالوا۔
گفتند۔ یا رسول اللہ مات۔ مرد آن پسر گویا کہ آن مردیم در مجلس حاضر بود و بدلیل خطاب کہ با وی کرد و لیکن او را پسر سید ا جہت

شدت مصیبت و در بشارت با وے خطاب کرد۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما تحب
ان لا تاتی بابا من ابواب الجنۃ الا وجدتہ ینتظرک۔ آیا دوست نمیداری تو کہ نیابی تو ہیچ درے از درہائے
بہشت را مگر آنکہ یابی تو او را کہ انتظار میبرد ترا و می در آرد ترا در بہشت۔ فقال رجل پس گفت مردے۔ یا رسول اللہ
لہ خاصۃ ام لکلنا۔ مراد راست این بشارت یا ہمہ مارا است قال بل لکلکم۔ گفت آن حضرت بلکہ مر ہمہ شمارا است۔
رواہ احمد وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان السقط لیراغم ربہ۔ بدرستیکہ بچۂ افگندہ
ہر آئنہ حجت میکند و جدل میکند پروردگار خود را و اصل مراغمت در خشم آوردن کسے را و مراد اینجا محاجہ و مجادلہ است
اذا ادخل ابویہ النار۔ وقتیکہ می در آرد پروردگار تعالیٰ پدر و مادر او را در آتش فیقال ایہا السقط المراغم ربہ۔ پس
گفتہ میشود اے سقط مراغمت کنندۂ پروردگار خود را۔ ادخل ابویک الجنۃ۔ در آر پدر و مادر خود را در بہشت فیجرہما بسررہ۔
پس میکشد آن سقط پدر و مادر خود را بسررخود۔ حتی یدخلہما الجنۃ پس می در آرد ایشان را در بہشت۔ رواہ ابن ماجۃ۔
وعن ابی امامۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یقول اللہ۔ گفت آن حضرت میگوید خدائے تبارک و تعالیٰ
ابن آدم ان صبرت واحتسبت عند الصدمۃ الاولی۔ اے فرزند آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول کوفت مصیبت
لم ارض لک ثوابا دون الجنۃ۔ راضی نمیشوم من مر ترا از روے ثواب غیر بہشت یعنی البتہ بہ بہشت می در آرم ترا۔ رواہ ابن ماجۃ۔
وعن الحسین بن علی رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمۃ یصاب بمصیبۃ۔ نیست ہیچ مرد
مسلمان و نہ زن مسلمان کہ رسیدہ میشود بمصیبت۔ فیذکرہا۔ پس یاد میکند آن مصیبت را۔ وان طال عہدہا۔ و اگرچہ دراز بود
زمان آن مصیبت فیحدث لذلک استرجاعا۔ پس نو پدید میکند مر آن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا للہ وانا الیہ راجعون
الا جدد اللہ تبارک وتعالی لہ عند ذلک۔ مگر آنکہ نو میکند خدائے تعالیٰ ثواب را نزد احداث استرجاع۔ فاعطاہ مثل اجرہا یوم
اصیب بہا۔ پس میدہد خدائے تعالیٰ او را مانند اجر وے در روزیکہ رسیدہ شدہ است آن مسلمان بآن مصیبت
رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انقطع شسع
احدکم فلیسترجع۔ وقتیکہ بگسلد دوال نعل یکے از شما پس باید کہ استرجاع کند شسع بکسر شین معجمہ و سکون مہملہ دوال
نعلین۔ فانہ من المصائب۔ زیرا کہ گسستن دوال نیز از مصیبتہا است۔ وعن ام الدرداء قالت سمعت
ابا الدرداء یقول سمعت ابا القاسم صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ تبارک وتعالی قال۔ گفت ام الدرداء
کہ زوجہ ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را کہ میگفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کہ خدائے تعالیٰ بعیسیٰ گفت
یا عیسی انی باعث من بعدک امۃ اذا اصابہم ما یحبون حمدوا اللہ۔ اے عیسیٰ بدرستیکہ من برانگیزندہ ام پس از تو
گروہے را کہ چون برسد ایشان را چیزے کہ دوست میدارند آن را از نعمت شکر میگویند خدا را۔ وان اصابہم ما یکرہون
احتسبوا وصبروا۔ و چون برسد ایشان را چیزے کہ ناخوش میدارند آن را از بلیت امید ثواب میدارند و صبر میکنند

ولاحلم ولاعقل- وحال آنکہ نیست ایشان را بردباری وآہستگی وعقل وتدبیر این تاکید مفہوم احتسبوا وصبروا است زیراکہ معنی احتساب آن ست کہ باعث بر عمل اخلاص وطلب رضای حق تعالے باشد نہ حلم وعقل ودرینجا متوجہ میشود کہ چگونہ صبر واحتساب کند کسی کہ او را حلم وعقل نیست چنانکہ فرمود- فقال یس گفت عیسٰی- یارب کیف یکون ہذا لہم ولاحلم ولاعقل- اے پروردگار من چگونہ باشد صبر واحتساب مر ایشان را وحال آنکہ نیست حلم وعقل- فقال پس گفت پروردگار تعالے- اعطیہم من حلمی وعقلی- میدہم من مر ایشان را از حلم خود وعقل خود کذا قیل وممکن ست کہ گفتہ شود کہ معنی لاحلم ولاعقل آن ست کہ مدہوش شدند ورفت عقل ایشان از جہت صدمۂ مصیبت وبا وجود آن صبر میکنند واحتساب مینمایند واین عبارت را معنی دیگر خیال کردہ شدہ است کہ در شرح مذکور ست فلینظر ثمہ واللہ اعلم- رواہما- روایت کرد این ہر دو حدیث را- البیہقی فی شعب الایمان-

باب زیارة القبور

زیارت قبور مستحب است باتفاق زیراکہ سبب رقت قلب وتذکر موت ولوسیدگی استخوان وفنائے دنیاست وجز آن از فوائد وعمدہ دران وعام اموات را واستغفار برائے ایشان ست وباین وارد شدہ است سنت وبود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بہ بقیع میرفت وسلام میداد بر اہل آن واستغفار میکرد برائے ایشان واما استمداد باہل قبور در غیر نبی صلے اللہ علیہ وسلم یا غیر انبیا علیہم السلام منکر شدہ اند آن را بسیارے از فقہا ومیگویند نیست زیارت مگر برائے دعائے موتے واستغفار برائے ایشان ورسانیدن نفع بایشان بدعا واستغفار وتلاوت قرآن واثبات کردہ اند آن را مشائخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم وبعض فقہا رحمۃ اللہ علیہم واین امری محقق ومقرر ست نزد اہل کشف وکمال از ایشان تا آنکہ بسیارے را فیوض وفتوح از ارواح رسیدہ واین طائفہ را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفتہ است قبر موسی کاظم تریاق مجرب ست مر اجابت دعا را وحجۃ الاسلام امام محمد غزالی گفتہ ہر کہ استمداد کردہ شود بوی در حیات استمداد کردہ میشود بوے بعد از وفات ویکے از مشائخ عظام گفتہ است دیدم چہار کس را از مشائخ کہ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفہائے ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی وشیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمردہ ومقصود حصر نیست آنچہ خود دیدہ ویافتہ است گفتہ وسیدی احمد بن مرزوق کہ از اعاظم فقہا وعلما ومشائخ دیار مغرب ست گفت کہ روزے شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید کہ امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند کہ امداد حی قوی تر است ومن میگویم کہ امداد میت قوی تر ست پس شیخ گفت نعم زیراکہ وے در بساط حق است ودر حضرت اوست ونقل درین معنی ازین طائفہ بیشتر از ان است کہ حصر واحصا کردہ شود ویافتہ نمیشود در کتاب وسنت واقوال سلف صالح کہ منافی ومخالف این باشد ورد کند این را وبتحقیق ثابت شدہ است بآیات واحادیث کہ روح باقی ست واو را علم وشعور بزائران واحوال ایشان ثابت است وارواح کاملان را قربے ومکانتے در جناب حق ثابت ست چنانکہ در حیات بود یا

یا بیشتر از ان واولیا را کرامات وتصرف در اکوان حاصل است وآن نیست مگر ارواح ایشان را وارواح باقی ست ومتصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانہ وہمہ بقدرت اوست وایشان فانی اند در جلال حق در حیات وبعد از ممات پس اگر دادہ شود مر احدے را چیزے بوساطت یکے از دوستان حق ومکانتے کہ نزد خدا دارد دور نباشد چنانکہ در حالت حیات بود ونیست فعل وتصرف در ہر دو حالت مگر حق را جل جلالہ وعم نوالہ ونیست چیزی کہ فرق کند میان ہر دو حالت ویافتہ نشدہ است دلیلی بران ودر شرح شیخ ابن حجر ہیثمی مکی در شرح حدیث لعن اللہ الیہود والنصارے اتخذوا قبور انبیائہم مساجد گفتہ است کہ این بر تقدیرے ست کہ نماز گزارد بجانب قبر از جہت تعظیم وی کہ آن حرام ست باتفاق واما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبرے یا صالحے ونماز گزاردن نزد قبر وی نہ بقصد تعظیم قبر وتوجہ بجانب قبر بلکہ بہ نیت حصول مدد از وے تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قبر ومجاورت مر آن روح پاک را حرجے نیست دران ودر آخر باب چیزے بیاید متعلق باین سخن وتمام گردد این بحث انشاء اللہ تعالی در کتاب جہاد در قضیۂ قتلائے بدر واللہ اعلم واز جملۂ آداب زیارت است کہ روی بجانب قبر وپشت بجانب قبلہ مقابل روی میت بایستد وسلام دہد ومسح نکند قبر را بدست وبوسہ ندہد آن را ومنحنی نشود ورو بخاک نمالد کہ این عادت نصارے ست وقراءت قرآن نزد قبر مکروہ است نزد ابی حنیفہ ونزد محمد مکروہ نیست وصدر الشہید کہ یکے از مشائخ حنفیہ است بقول محمد اخذ کردہ وفتوے ہم برین ست وشیخ امام محمد بن الفضل گفتہ کہ مکروہ قراءت قرآن بجہر است واما مخافت لاباس بہ است اگرچہ ختم کنند واز شیخ محمد بن ابراہیم آمدہ کہ بخواند سورۂ تبارک الملک بلند یا پست وفرقے نیست درمیان جہر ومخافت ودر ظاہر روایت از جہت ورود واثر بدان ونقل کردہ شدہ است از شیخ ابی بکر بن سعد کہ مستحب ست نزد زیارت قبور خواندن سورۂ اخلاص ہفت بار وبخشد ثواب آن را برائے میت واصح آن ست کہ میرسد بمیت ودر بعض روایات آمدہ کہ بخواند ایستادہ یازدہ بار قل ہو اللہ احد بعد از ان بنشیند وزیارت روز جمعہ فاضل تر ست از روزہاے دیگر خصوصاً در اول روز جمعہ وہمین ست متعارف در حرمین شریفین زادہما اللہ تعظیماً وتشریفاً بیرون می آیند در اول روز جمعہ بمعلا وبقیع برائے زیارت ودر روایات آمدہ است کہ دادہ میشود برائے میت در روز جمعہ علم وادراک بیشتر از انچہ دادہ میشود در روزہاے دیگر تا آنکہ می شناسد زائر را بیشتر از روزہاے دیگر وانچہ مشہور شدہ است در دیار ما در عامۂ ناس از منع زیارت روز جمعہ واثرے کہ دران نقل میکنند اصلے صحیح ندارد ومکروہ است بے سیر کردن قبور بے ضرورت ومستحب است کہ تصدق کردہ شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا ہفت روز وتصدق از میت نفع میکند او را بے خلاف میان اہل علم ووارد شدہ است دران احادیث صحیحہ خصوصاً آب وبعضے از علما گفتہ اند کہ نمی رسد بمیت مگر صدقہ ودعا ودر بعض روایات آمدہ است کہ روح میت می آید خانۂ خود را شب جمعہ پس نظر میکند کہ تصدق میکنند از وی یا نہ واللہ اعلم-

الفصل الاول

عن بریدة بضم با وفتح را کہ از مشاہیر صحابہ است- قال قال رسول اللہ صلے اللہ

علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور یعنی کرده بودم من شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور - فزوروها پس زیارت کنید الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاهلیت میگفتند و میکردند اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند در نسا و بعض گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر نهی مگر در زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که رخصت شامل ست رجال را و نسا را هم و در حدیث آمده است که لعنت کنا و خدای تعالی زنان زیارت کنندهٔ قبور را و آنها که قائلند باباحت میگویند که ورود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم - ونهیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث ونهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز فامسکوا ما بدالکم پس نگاه دارید الآن تا وقتیکه ظاهر شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را و قرار گیرد رای شما بران و سبب نهی از نگاهداشتن لحوم اضاحی زیاده بر سه روز احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید تصدق کرد و نگاه نداشت بعد از ان چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماند رخصت کردند که نگاهدارند تا آن وقت که خوش آید - ونهیتکم عن النبیذ الا فی سقاء - و نهی کرده بودم شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک - فاشربوا فی الاسقیة کلها پس بنوشید الآن در همه ظرفها چه مشک و چه غیر آن پس مراد با سقیه ظروف ست و سبب در نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سرد میدارد آب را پس گرم نمیشود و تیز و تند نمیگردد نبید در ان و در ظرف دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد و پس شاید که خمر گردد و حرام شود و بودند مردم قریب العهد از تحریم خمر و هنوز لذت خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که در ان افتند و بعد ازان که امر تحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب از ان لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف که بکنند مختار اند اگر تیز و تند نیست و مسکر نشده خواهند خورد و الا اجتناب خواهند نمود از ان چنانکه فرمود - ولا تشربوا مسکرا - و منوشید هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدای کار ظروف خمر باقی بود پس نهی کرده شد از ان و جائز داشته نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده شد در همه ظروف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز دران ظروف حرام ست چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ آنست که خرما یا انگور را کوفته در آب انداخته نگاهدارند تا اندک تیزی در وی پیدا گردد و بنوشند و این حلال ست و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکر شود حرام است و در کتاب الاشربة تفصیل تر ازین معلوم خواهد شد - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال زار رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر امه فبکی وابکی من حوله - زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و بگریانید کسی را که گرد آن حضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در گریه در آمدند - فقال استاذنت ربی فی ان استغفر لها - پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزش کنم برای مادر خود - فلم یؤذن لی - پس اذن کرده نشد مرا - فاستاذنته فی ان ازور قبرها - پس طلب اذن کردم پروردگار را در ان که زیارت کنم قبر مادر را - فاذن لی - پس اذن داده شد مرا - فزوروا القبور - پس زیارت کنید

قبرها را - فانها تذکر الموت - زیرا که قبرها یاد میدهند موت را - رواه مسلم - بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و امثال وی طریقه متقدمین است و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه تعالی (ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی) و قول وی سبحانه و تعالی (ولا تسئل عن اصحاب الجحیم) بر قراءت معلوم و اما متاخرین پس بتحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمام آبا و امهات آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تا آدم علیه السلام و ایشان را و اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان فترت بوده و مرده اند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده گردانید خدای تعالی ایشان را بر دست آن حضرت و بدعای وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگرچه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند آن را بتعدد طرق و این علم گویا مستور بود از متقدمین پس کشف کرد آن را حق تعالی بر متاخرین والله یختص برحمته من یشاء بما شاء من فضله و شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه رسائل تصنیف کرده اند و آن را بدلائل اثبات نموده و از شبهه مخالفان جواب داده و اگر آن را نقل کنیم سخن دراز گردد و درهم و اینجا باید نگریست والله اعلم - وعن بریدة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر - بود آن حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبره با این کلمات - السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین - سلام بر شما ای اهل سرایها از مؤمنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و دار نام نهاده گر آن را عرصه و فضائی باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کرده اند - وانا ان شاء الله بکم للاحقون - و ما اگر خواسته است خدا بشما رسندگان و پیوستگانیم و استعمال ان شاء الله یا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را گویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت بلیت اگرچه قضا بود که با هم رویم و میرسد آن وقت که ما هم رویم - نسال الله لنا ولکم العافیة - می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت - رواه مسلم -

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبور بالمدینة - گذشت آن حضرت بقبرها که در مدینه بود - فاقبل علیهم بوجهه - پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود - فقال - پس گفت - السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم - بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را - انتم سلفنا ونحن بالاثر - شما پیش گذشتگان مائید و ما در پی شما میرسیم - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب -

الفصل الثالث

عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عائشه بود آنحضرت هرگاه که می بود شب نوبت عائشه از آنحضرت یخرج من آخر اللیل الی البقیع - بیرون می آمد آنحضرت در پایان شب بسوی بقیع بموحده و قاف نام مقبرهٔ مدینه است فیقول

پس می گفت السلام علیکم دار قوم مومنین - سلام باد بر شما ای اہل سرای مومنان - وانا کم ما توعدون غدا موجلون واآمد شما را چیزی کہ وعدہ کردہ شدید شما فردای قیامت مدتی معین مہلت دادہ شدہ اید شما - وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون وما اگر خواستہ است خدا بشما رسندگانیم اللہم اغفر لاہل بقیع الغرقد - خدایا بیامرز اہل بقیع غرقد را و بقیع الغرقد بجہت آن گویند کہ بقیع نام زمینی کہ در وی درختان باشند وغرقد بغین معجمہ وقاف نام نوع درختی ست کہ درین زمین کہ مقبرہ شدہ است در زمان پیشین بسیار بود - رواہ مسلم - وعنہا قالت کیف اقول - وہم از عائشہ است کہ گفت وپرسید از آنحضرت چگونہ گویم وچہ گویم وچہ خوانم - یا رسول اللہ تعنی فی زیارة القبور - میخواہد عائشہ ازین پرسیدن کہ چہ گویم در زیارت قبور واین دلالت دارد بر جواز زیارت مر زنان را وبر آنکہ حدیث لعن پیش از رخصت بود قال قولی - گفت آنحضرت بگو - السلام علی اہل الدیار من المومنین والمسلمین ویرحم اللہ المتقدمین منا والمتاخرین - ورحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما وپس ماندگان را وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون رواہ مسلم وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی - روایت ست از محمد بن نعمان کہ از ثقات تابعین است ورحلتی کہ میرساند حدیث را بپیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آنحضرت من زار قبر ابویہ او احدہما فی کل جمعة - کسی کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را ہر ہفتہ غفر لہ وکتب برا - آمرزیدہ شود مر آنکس را ونوشتہ شود وعدہ بودن اعمال نیکی کنندہ بہ پدر و مادر وبر بکسر با نیکی کردن بہ پدر و ما در ضد عقوق وبر بفتح وہمچنین بار نیکی کنندہ با ایشان ضد عاق ودر بعض روایات فقہیہ بوسہ دادن بر قبر پدر و مادر رانیز آمدہ است - رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت نہیتکم عن زیارة القبور فزوروہا فانہا تزہد فی الدنیا وتذکر الآخرة پس بدرستی کہ قبور ودیدن آنہا بی رغبت میگرداند در دنیا ونفرت می بخشد از آن کہ چون عاقبت کار این ست این ہمہ تعلق بدنیا چیست ویاد میدہد آخرت را کہ جز این عالم عالمی دیگر ہست کہ آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود کہ در قبور بصفت عبرت وحیرت باید بود وغافل وذاہل نباید بود در باعی برزمینی کہ ہمی میگذری ساکن روہا کہ عیونست وخطوط ست وقدود است وخدود ہا این ہمہ چشمۂ خورشید جہان افروز ست ہا کہ بہ تافت برآرا گہ عاد وثمود ہا رواہ ابن ماجة وعن ابی ہریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لعن اللہ زوارات القبور - روایت ست از ابو ہریرہ کہ آن حضرت گفت لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جزع وفزع ونوحہ وبکا وندبہ بسیار میکنند رواہ احمد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وقال قد رای بعض اہل العلم ان ہذا کان قبل ان یرخص النبی - وگفت ترمذی کہ این حدیث بود پیش از آن کہ رخصت کند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی زیارة القبور - در زیارت قبور - فلما رخص دخل فی رخصتہ الرجال والنساء - پس ہرگاہ کہ رخصت کرد آنحضرت در آمدند در رخصت وی مردان وزنان وقال بعضہم انما کرہ زیارة القبور النساء - وگفتہ اند بعضی از اہل علم کہ آنحضرت مکروہ پنداشت زیارت قبور مر زنان را لقلة صبرہن وکثرة جزعہن - از جہت کمی صبر زنان وبسیاری بی صبری ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص

بمردان خواہد بود - تم کلامہ - تمام شد کلام ترمذی وتا اینجا ہمہ کلام او بود - وعن عائشة رضی اللہ عنہا - قالت کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول اللہ - گفت عائشہ بودم من کہ می در آمدم بخانۂ خود را کہ در وی مدفون بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - وابو بکر نیز مدفون شدہ بود در وی - وانی واضع ثوبی - وحال آنکہ من نہندہ وافگندہ بودم جامۂ خود را یعنی ردا را از بدن - واقول انما ہو زوجی وابی - ومیگفتم بدل خود آیا اگر می پرسید نداز آن کسی نیست مدفون مگر شوہر من کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است وپدر من کہ ابو بکر است رضی اللہ عنہ - فلما دفن عمر پس ہرگاہ کہ دفن کردہ شد عمر رضی اللہ عنہ - فواللہ ما دخلتہ الا وانا مشدودة علی ثیابی - پس بخدا سوگند نہ در آمدم آن خانہ را مگر کہ من بستہ شدہ است بر من جامہ ہای من - حیاء من عمر - از جہت شرم داشتن از عمر کہ بیگانہ بود - رواہ احمد - ودرین حدیث دلیلی واضح است بر حیات میت وعلم وی - وآنکہ واجب ست احترام میت نزد زیارت وی خصوصا صالحان ومراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان بود زیرا کہ صالحان را مبلغ است مر زیارت کنندگان خود را بر اندازۂ ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ -

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

بحسن توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد اول ترجمۂ فارسی مشکوة شریف مسمی بہ اشعة اللمعات کہ شامل ست بر احادیث نبوی از کتاب الایمان تا کتاب الجنائز مترجمۂ فاضل جزیل عالم نبیل شیخ عبد الحق محدث دہلوی طاب ثراہ حسب خواہش طالبان دین بار پنجم بصحت تام وفکر غائر در مطبع نامی منشی نول کشور واقع لکھنؤ بعالی ہمتی جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقبالہ مالک مطبع موصوف در سنہ ۱۹۰۰ء مطابق ۱۳۱۸ ہجری لباس پوشش انطباع شد خدای تعالی مرغوب دلہای اہل عالم کناد بمنہ وکرمہ

نام کتاب	قیمت
تفسیر حسینی - از ملا حسین واعظ - متعارف متداول فارسی تفسیر خوشخط کاغذ سفید گندہ -	للعہ/
ایضاً کاغذ حنائی -	۲ہ/
تفسیر اسرار الفاتحہ - مصنفۂ ملا معین ہروی در تصوف	[illegible]
کتب تفاسیر عربی	
تفسیر بے نقط فیضی مسمّٰی بہ سواطع الالہام علم کے سر کا تاج ہے جو کتاب خزانۂ اکبری شہنشاہ اکبر مین گوہر نایاب مخفی تھی اپنے خزانہ کی منزلت کیجیے عجب صنعت ہی بالکل بے نقط اُسپر عجیب بلاغت و سلاست پھر مبتدا و خبر اور شرط و جزا کی اصطلاح بے نقط - فرعون و قارون کا نام بے نقط - روایات کا ترجمہ بے نقط شہنشاہ ہند کا عزت کرنا واقعی بجا تھا اور فیضی مصنف کا فخر زیبا ویسا ہی پایا جیسا سُنا تھا مطبع کی تمام کوشش سے نہایت نفیس نسخہ طلا جسکو جواہر رقم خوشنویس نے لکھا بہت عمدہ چھپا کاغذ سفید و حنائی گندہ -	[illegible]
تفسیر جلالین مع کمالین - بحشی جدید مطبوعہ دہلی کاغذ سفید و حنائی -	[illegible]
تبیان فی اعراب القرآن - مولفۂ شیخ عبد اللہ بن حسین عبکری محدث مفسر نحوی - متوفی ۶۱۶ھ اِس فن کی کوئی کتاب ہند مین طبع نہوئی - غلط فہمی سے خلاصۃ الکشاف نام درج ہو گیا ہے ساتھ مین رسالہ فتح الخبیر مولانا ولی اللہ دہلوی کا لگا ہوا ہے -	[illegible]
درر النظم - خواص و تاثیرات آیات و سورہائے قرآنی	

نام کتاب	قیمت
مولفۂ قاضی ابو الحسن المصری -	۵ر
توریت - بزبان عربی ترجمہ بطور اصل کے اُسکے نیچے فارسی ترجمہ موجود تھا اور اُردو ترجمۂ بصرف زر خطیر مطبع ہذا کی طرف سے اضافہ ہوا کاغذ سفید گندہ	[illegible]
فتح الخبیر مصنفۂ حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی مطبوعہ غیر -	[illegible]
تفسیر سراج المنیر چار جلد مین مشہور تالیف شیخ محمد بن احمد شربینی خطیب دمشق جامع تفاسیر بیضاوی و کشاف و معالم و تفسیر کبیر و مزید فوائد تحقیق و قرارت سبعہ وغیرہ نقل از حجابیہ مصر	[illegible]
کتب تفسیر اُردو	
تفسیر قادری - ترجمۂ اُردو و تفسیر حسینی مترجمہ مولوی فخر الدین صاحب کامل دو جلد مین بر دو قسم کاغذ -	
(۱) کاغذ حنائی گندہ و سفید -	[illegible]
(۲) کاغذ حنائی رسمی و سفید -	[illegible]
تفسیر سورۂ فاتحہ - مسمّٰی بہ تحفۃ الاسلام از مولوی اکرام الدین -	۲ر
تفسیر سورۂ یوسف - سہ مصرعہ از مولوی اشرف علی -	[illegible]
ایضاً - چہار مصرعہ حسب مراتب بالا -	[illegible]
پنجسورۂ مترجم - با ترجمۂ اُردو -	۱ر
تفسیر مرادیہ تفسیر پارۂ عم مصنفۂ حضرت شاہ مراد اللہ انصاری -	[illegible]
منتہی الموعظہ - المعروف بہ تفسیر سورۂ اذا زلزلہ	

نام کتاب	قیمت
مصنفہ و مترجمہ مولوی غلام محمد غوث صاحب۔	۸ر پ
مقدمۂ تفسیر مواہب الرحمن۔	۸ر پ
۱۔ تفسیر مواہب الرحمن۔ پارۂ اول مولفۂ مولوی امیر علی مترجم فتاواے عالمگیری مع مقدمہ۔	عہ ر پ
۲۔ ایضاً۔ پارۂ دوم۔	عہ ر پ
۳۔ ایضاً۔ پارۂ سوم۔	عہ ر پ
۴۔ ایضاً۔ پارۂ چہارم۔	عہ ر پ
۵۔ ایضاً۔ پارۂ پنجم۔	عہ ر پ
۶۔ ایضاً۔ پارۂ ششم۔	عہ ر پ
۷۔ ایضاً۔ پارۂ ہفتم۔	عہ ر پ
۸۔ ایضاً۔ پارۂ ہشتم۔	عہ ر پ
۹۔ ایضاً۔ پارۂ نہم۔	عہ ر پ
۱۰۔ ایضاً۔ پارۂ دہم۔	عہ ر پ
۱۱۔ ایضاً۔ پارۂ یازدہم۔	عہ ر پ
۱۲۔ ایضاً۔ پارۂ دوازدہم۔	عہ ر پ
۱۳۔ ایضاً۔ پارۂ سیزدہم۔	عہ ر پ
۱۴۔ ایضاً۔ پارۂ چہاردہم۔	عہ ر پ
۱۵۔ ایضاً۔ پارۂ پانزدہم۔	عہ ر پ
۱۶۔ ایضاً۔ پارۂ شانزدہم۔	عہ ر پ
۱۷۔ ایضاً۔ پارۂ ہفدہم۔	عہ ر پ
۱۸۔ ایضاً۔ پارۂ ہشدہم۔	عہ ر پ
۱۹۔ ایضاً۔ پارۂ نوزدہم۔	عہ ر پ
۲۰۔ ایضاً۔ پارۂ بستم۔	عہ ر پ
۲۱۔ ایضاً۔ پارۂ بست و یکم	عہ ر پ

نام کتاب	قیمت
۲۲۔ تفسیر مواہب الرحمن پارۂ بست و دوم۔	عہ
۲۳۔ ایضاً۔ پارۂ بست و سوم۔	عہ ر پ
۲۴۔ ایضاً۔ پارۂ بست و چہارم۔	عہ ر پ
۲۵۔ ایضاً۔ پارۂ بست و پنجم۔	عہ ر پ
۲۶۔ ایضاً۔ پارۂ بست و ششم۔	عہ ر پ
۲۷۔ ایضاً۔ پارۂ بست و ہفتم۔	عہ ر پ
کتب فقہ فارسی	
ہدایہ پیشانی پر اصل عربی اور تحت مین ترجمہ فارسی مع شرح از علماے کلکتہ جو مدت سے متداول ہی دو مجلد کامل کاغذ سفید و حنائی۔	عہ پ
شرح سفر السعادت۔ از مولانا عبد الحق دہلوی معروف	ے ر پ
حج الحج۔ مسمیٰ بہ غایۃ الشعور از ملا محمد شاہ۔	۱۱ر
تذکرۃ الجمعہ۔ احکام جمعہ از مولوی عبد السلام۔	۹ پائی
تبیان۔ در حکم تمباکو و حقہ از ملا معین الدین۔	۹ پائی
نام حق مشہور رو رسی از شیخ شرف الدین بخاری۔	۶ پائی
مائۃ مسائل۔ سو مسائل از مولانا احمد العبد رحمہ اللہ	۴ر ۳
شرح وقایہ فارسی۔ مع حاشیہ ملتقی الابحر از شاہ عبد الحق محدث دہلوی۔	۴ر
مسلک المتقین۔ مرغوب علماے ولایت از مولوی اللہ یار خان۔	عہ
فتاوی برہنہ۔ جامع ابواب فقہ از مفتی نصیر الدین	عہ
قدوری۔ مترجمہ مولانا ابو القاسم۔	۴ر
شرح فارسی مختصر وقایہ۔ از عبد الرحمن جامی۔	۵ر